



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارشد
علیه
اصحاب
السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



شیخ صدوق (ره)
ترجمہ برکات مشہد مقدس رضوی

جلد ۱-۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عیون اخبار الرضا علیه السلام (ترجمه روغنی قزوینی)

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
عیون اخبار الرضا علیه السلام (ترجمه روغنی غزینی)	۱۱
مشخصات کتاب	۱۱
جلد ۱	۱۲
اشاره	۱۲
مقدمه ناشر	۱۶
فهرست ابواب جلد اول	۲۵
فهرست ابواب جلد دوم	۲۶
مقدمه المؤلف	۲۹
۱- علت ملقب شدن حضرت علی بن موسی علیهما السلام به «رضا»	۵۹
۲- آن چه درباره مادر گرامی حضرت رضا علیه السلام و اسم ایشان روایت شده	۶۲
۳- باب در ذکر زمان ولادت امام رضا علیه السلام	۷۰
۴- تصریح و نص امام کاظم علیه السلام درباره امامت و وصایت فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السلام	۷۴
۵- نسخه وصیت نامه موسی بن جعفر علیه السلام	۹۵
۶- نصّ هایی که بر امامت حضرت رضا علیه السلام وارد است در جمله ائمه اثنی عشر علیهم السلام	۱۰۵
۷- پاره ای از اخبار موسی بن جعفر علیه السلام با هارون الرشید و موسی بن مهدی	۱۴۹
۸- خبرهایی که در صحت وفات ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت شده	۱۸۷
۹- در بیان قتل اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله که هارون بعد از کشتن موسی بن جعفر علیه السلام در یک شب کشت، غیر از آنانی که در سایر روزها کشته	۲۰۶
۱۰- در بیان علت واقفی شدن واقفی ها بر موسی بن جعفر علیه السلام	۲۱۲
۱۱- خبرهایی که از حضرت رضا علیه السلام در توحید و شناختن حق تعالی آمده	۲۱۵
اشاره	۲۱۵
خطبه امام رضا علیه السلام در توحید	۲۷۵
۱۲- باب ذکر مناظره امام رضا علیه السلام با اهل ادیان و اصحاب مقالات در توحید و معرفت حق تعالی در نزد مأمون	۲۸۱
۱۳- ذکر مناظره امام رضا علیه السلام با سلیمان مروزی متکلم خراسان نزد مأمون در توحید	۳۱۷
۱۴- ذکر مجلس دیگر امام رضا علیه السلام که نزد مأمون با اهل ملل و مقالات واقع شد و جوابهایی که به علی بن محمد بن جهم داد در عصمت انبیا علیهم السلام	۳۳۴
۱۵- ذکر مجلسی دیگر از امام رضا علیه السلام نزد مأمون در عصمت انبیاء علیهم السلام	۳۴۰
۱۶- ذکر آن چه از امام رضا علیه السلام درباره اصحاب رسّ آمده است	۳۵۵
۱۷- ذکر آن چه از امام رضا علیه السلام درباره تفسیر کلام خدا و او را به ذبحی عظیم فدا دادیم آمده است	۳۶۲
۱۸- آن چه از امام رضا علیه السلام در گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله «من فرزند دو ذبیح» آمده است	۳۶۴
۱۹- آن چه از امام رضا علیه السلام در علایم امام آمده است	۳۶۹
۲۰- در آنچه از حضرت رضا علیه السلام منقول است در وصف امامت و امام و ذکر فضل و رتبه امام	۳۷۴
۲۱- آن چه از امام رضا علیه السلام در باب توبه حضرت فاطمه علیها السلام یاد شده	۳۸۴

۳۸۹		۲۲- آن چه از امام رضا علیه التلام در ایمان آمده است و اینکه آن معرفت به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان است
۳۹۴		۲۳- مناظره حضرت رضا علیه التلام با مأمون پیرامون فرق بین عترت و اقت
۴۱۲		۲۴- کلام امام رضا علیه التلام در مورد مرد شامی و سؤالات او از امیر المؤمنین در مسجد کوفه
۴۲۷		۲۵- آنچه از امام رضا علیه التلام درباره زید بن علی علیه التلام رسیده است
۴۳۶		۲۶- در آنچه از امام رضا علیه التلام در اخبار نادره در فنون پراکنده آمده
۴۵۸		۲۷- در آنچه از امام رضا علیه التلام مروی است درباره هاروت و ماروت
۴۶۶		۲۸- آنچه از امام رضا علیه التلام در اخبار متفرقه روایت شده است
۵۴۱		۲۹- آنچه از امام رضا علیه التلام در صفت پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است
۵۴۸		۳۰- و از جمله اخبار متفرقه که از رضا علیه التلام مروی است
۵۹۲		جلد ۲
۵۹۲		مشخصات کتاب
۵۹۳		۳۱- باب فیما جاء عن الرضا علیه التلام من الأخبار المجموعه
۵۹۳		اشاره
۵۹۳		۳۱- در باب دیگر هم، در آن چه از رضا علیه التلام منقول است از اخبار مجموعه
۷۷۹		۳۲- باب فی ذکر ما جاء عن الرضا علیه التلام من العلل
۷۷۹		اشاره
۷۷۹		۳۲- باب آنچه که از امام رضا علیه التلام در علّت اشیاء وارد شده است
۸۰۷		۳۳- باب فی ذکر ما کتب به الرضا علیه التلام إلى محمد بن سنان فی جواب مسائله فی العلل
۸۰۷		اشاره
۸۰۷		۳۳- در ذکر آنچه امام رضا علیه التلام به محمد بن سنان نوشته است در جواب سؤالات او از علل اشیاء و احکام
۸۲۷		۳۴- باب العلل التي ذکر الفضل بن شاذان فی آخرها أنه سمعها من الرضا علی بن موسی علیهما التلام مره بعده مره و شینا بعد شیء فجمعها و أطلق لعلی بن محمد بن قتیبه النیسابوری روایتها عنه عن الرضا علیه التلام
۸۲۷		اشاره
۸۲۷		۳۴- باب عللی که فضل بن شاذان ذکر کرده است در آخر کسانی که سخنان را طی چند بار یکی بعد از دیگری از امام رضا علیه التلام شنیده، جمع کرده و علی
۸۷۱		۳۵- باب ما کتبه الرضا علیه التلام للمأمون فی محض الإسلام و شرائع الدین
۸۷۱		اشاره
۸۷۱		۳۵- آن چه حضرت رضا علیه التلام به مأمون نوشته از اسلام خالص و شرایع دین
۸۹۵		۳۶- باب دخول الرضا علیه التلام بنیسابور و ذکر الدار التي نزلها و المحله
۸۹۵		اشاره
۸۹۵		۳۶- ورود امام رضا علیه التلام به نیشابور و ذکر محله و خانه ای که در آن فرود آمد
۸۹۹		۳۷- باب ما حدث به الرضا علیه التلام فی مربعه نیسابور و هو یرید قصد المأمون
۸۹۹		اشاره
۸۹۹		۳۷- آن چه از امام رضا علیه التلام در یک منزلی نیشابور روایت شده وقتی که قصد مأمون داشت

۳۸-	باب خبر نادر عن الرضا عليه السلام	۹۰۴
.....	اشاره	۹۰۴
.....	۳۸- خبری است نادر از رضا عليه السلام	۹۰۴
.....	۳۹- باب خروج الرضا عليه السلام من نيسابور إلى طوس و منها إلى مرو	۹۰۵
.....	اشاره	۹۰۵
.....	۳۹- بیرون آمدن امام رضا عليه السلام از نیشابور به جانب طوس و از آن جا به مرو	۹۰۵
.....	۴۰- باب السبب الذي من أجله قبل على بن موسى الرضا عليه السلام ولاية العهد من المأمون و ذكر ما جرى في ذلك و من كرهه و من رضى به و غير ذلك	۹۱۰
.....	اشاره	۹۱۰
.....	۴۰- سبب قبولی حضرت رضا عليه السلام ولایت عهد را از مأمون و ماجرای آن و ناراحتی و خشنودی اشخاصی در آن ماجرا	۹۱۰
.....	۴۱- باب استسقاء المأمون بالرضا عليه السلام و ما أراه الله عز و جل من قدره في الاستجابة له و في إهلاك من أنكر دلالته في ذلك	۹۷۴
.....	اشاره	۹۷۴
.....	۴۱- حکایت طلب باران از حضرت به درخواست مأمون و نشان دادن قدرت الهی در اجابت دعای او و هلاک منکران کرامت او	۹۷۴
.....	۴۲- باب ذکر ما أتاه المأمون من طرد الناس عن مجلس الرضا عليه السلام و الاستخفاف به و ما كان من دعائه عليه السلام	۹۸۴
.....	اشاره	۹۸۴
.....	۴۲- در دور کردن مأمون مردم را از مجلس امام رضا عليه السلام و اهانت به آن حضرت و نفرین آن حضرت	۹۸۴
.....	۴۳- باب ذکر ما أنشد الرضا عليه السلام المأمون من الشعر في الحلم و السكوت عن الجاهل و ترك عتاب الصديق و في استجلاب العدو حتى يكون صديقا و في كتمان السر	۹۸۹
.....	اشاره	۹۸۹
.....	۴۳- اشعاری که امام رضا عليه السلام برای مأمون در معنی حلم و سکوت در مقابل جاهلان و ترک عتاب دوستان و جذب دشمن فرموده تا دوست شوند و در پنهان داشتن رازها	۹۸۹
.....	۴۴- باب في ذكر أخلاق الرضا عليه السلام الكريمة و وصف عبادته	۱۰۰۷
.....	اشاره	۱۰۰۷
.....	۴۴- ذکر اخلاق کریمه امام رضا عليه السلام و وصف عبادت آن بزرگوار	۱۰۰۷
.....	۴۵- باب ذکر ما يتقرب به المأمون إلى الرضا عليه السلام من مجادله المخالفين في الإمامه و التفضيل	۱۰۲۱
.....	اشاره	۱۰۲۱
.....	۴۵- بحث و جدال مأمون با مخالفان در امامت امیر المؤمنین عليه السلام و تفضیل او برای تقرب به امام رضا عليه السلام	۱۰۲۱
.....	۴۶- باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في وجه دلائل الأئمة عليه السلام و الرد على الغلاة و المفوضه لعنهم الله	۱۰۵۲
.....	اشاره	۱۰۵۲
.....	۴۶- آنچه از امام رضا عليه السلام مروی است در ادله امامان عليهم السلام و رد بر غلات و مفوضه لعنهم الله	۱۰۵۲
.....	۴۷- باب دلالات الرضا عليه السلام	۱۰۶۲
.....	اشاره	۱۰۶۲
.....	۴۷- نشانه های امامت امام رضا عليه السلام	۱۰۶۲
.....	۴۸- باب دلالة الرضا عليه السلام في إجابته الله عزّ و جلّ دعاءه على بكار بن عبد الله بن مصعب بن الزبير بن بكار لما ظلمه	۱۱۱۰
.....	اشاره	۱۱۱۰
.....	۴۸- باب دلالت الرضا عليه السلام در اجابت نمودن خدای عزّ و جلّ دعای او را بر بکار بن عبد الله بن مصعب پدر زبیر بن بکار چون بر او ظلم کرد	۱۱۱۰

- ۴۹- باب دلالتہ فیما أخبر به من أمره أنه لا یری بغداد و لا تراه فکان كما قال علیه السلام ۱۱۱۳
- اشاره ۱۱۱۳
- ۴۹- دلالت آن حضرت علیه السلام در آنچه خبر داد به امر خود که بغداد را نمی بیند و بغداد او را نمی بیند و چنان شد ۱۱۱۳
- ۵۰- باب دلالتہ علیه السلام فی إجابہ اللّٰه عزّ و جلّ دعاءه فی آل برمک و إخباره بما یجرى علیهم و بأنه لا یصل إلیه من الرشید مکروه ۱۱۱۵
- اشاره ۱۱۱۵
- ۵۰- دلالت آن حضرت علیه السلام بر اجابت نفرین او در آل برمک و خبر دادن او بر آنچه بر ایشان می گذرد و این که از جانب رشید به او مکروهی نیست ۱۱۱۵
- ۵۱- باب دلالتہ علیه السلام فی إخباره بأنه یدفن مع هارون فی بیت واحد ۱۱۱۹
- اشاره ۱۱۱۹
- ۵۱- دلالت حضرت علیه السلام در اخبار به این که با هارون در یک جا دفن می شوند ۱۱۱۹
- ۵۲- باب إخباره علیه السلام بأنه سیقتل مسموما و یقبر إلی جنب هارون الرشید ۱۱۲۱
- اشاره ۱۱۲۱
- ۵۲- خبر دادن آن حضرت علیه السلام که او به زهر کشته می شود و در جنب هارون رشید مدفون می گردد ۱۱۲۱
- ۵۳- باب صحه فراسه الرضا علیه السلام و معرفته بأهل الإیمان و أهل النفاق ۱۱۲۴
- اشاره ۱۱۲۴
- ۵۳- در صحت فراست امام رضا علیه السلام و معرفت به اهل ایمان و اهل نفاق ۱۱۲۴
- ۵۴- باب معرفته علیه السلام بجمیع اللغات ۱۱۲۵
- اشاره ۱۱۲۵
- ۵۴- در دانستن آن حضرت علیه السلام همه لغات و زبان ها را ۱۱۲۵
- ۵۵- باب دلالتہ علیه السلام فی إجابته الحسن بن علی الوشاء عن المسائل التي أراد أن یسأله عنها قبل السؤال ۱۱۲۸
- اشاره ۱۱۲۸
- ۵۵- دلالت آن حضرت علیه السلام در جواب مسائل حسن بن علی و شاء قبل از آنکه بپرسد ۱۱۲۸
- ۵۶- باب جواب الرضا علیه السلام عن سؤال أبی قره صاحب الجاثلیق ۱۱۳۲
- اشاره ۱۱۳۲
- ۵۶- باب جواب امام رضا علیه السلام از سؤال ابی قره صاحب جاثلیق ۱۱۳۲
- ۵۷- باب ذکر ما کَلَّمَ به الرضا علیه السلام یحیی بن الضحاک السمرقندی فی الإمامه عند المأمون ۱۱۳۴
- اشاره ۱۱۳۴
- ۵۷- در ذکر آن چه امام رضا علیه السلام نزد مأمون با یحیی بن ضحاک سمرقندی در باب امامت تکلم کرد ۱۱۳۴
- ۵۸- باب قول الرضا علیه السلام لأخیه زید بن موسی حین افتخر علی من فی مجلسه و قوله علیه السلام فیمن یشیء عشره الشیعہ من أهل بیته و یتربک المراقبه ۱۱۳۸
- اشاره ۱۱۳۸
- ۵۸- گفتگوی امام رضا علیه السلام با برادرش زید وقتی که بر اهل مجلس او افتخار کرد و سخنان حضرت در باب معاشرت بد با شیعیان اهل بیت او و ترک تأسی جانب ایشان ۱۱۳۸
- ۵۹- باب الأسباب التي من أجلها قتل المأمون علی بن موسی الرضا علیه السلام بالسّم ۱۱۵۰
- اشاره ۱۱۵۰
- ۵۹- در اسبابی که مأمون امام رضا علیه السلام را به زهر شهید کرد ۱۱۵۰

۱۱۵۷	۶۰- باب نص الرضا عليه السلام على ابنه أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام بالإمامه و الخلافه
۱۱۵۷	اشاره
۱۱۵۷	۶۰- تصريح و نقض حضرت رضا عليه السلام بر پسر خود ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام به امامت و خلافت
۱۱۵۹	۶۱- باب وفاه الرضا عليه السلام مسموما باغتيال المؤمن
۱۱۵۹	اشاره
۱۱۵۹	۶۱- وفات حضرت رضا عليه السلام با زهر به حيله مأمون
۱۱۶۱	۶۲- باب ذكر خبر آخر في وفاه الرضا عليه السلام عن طريق الخاصه
۱۱۶۱	اشاره
۱۱۶۱	۶۲- در ذكر خبری دیگری در وفات امام رضا عليه السلام از طريق خاصه
۱۱۶۴	۶۳- باب ما حدث به أبو الصلت الهروي عن ذكر وفاه الرضا عليه السلام أنه سم في عنب
۱۱۶۴	اشاره
۱۱۶۴	۶۳- آن چه ابا صلت هروی در شهادت امام رضا عليه السلام با انگور زهرآلود گفته است
۱۱۷۳	۶۴- باب ما حدث به أبو حبيب هرثمه بن أعين من ذكر وفاه الرضا عليه السلام و أنه سم في العنب و الرمان جميعا
۱۱۷۳	اشاره
۱۱۷۳	۶۴- آن چه هرثمه بن اعین حدیث کرد از ذکر وفات امام رضا عليه السلام با انگور و انار مسموم
۱۱۸۴	۶۵- باب ذكر بعض ما قيل من المرائي في حق أبي الحسن الرضا عليه السلام
۱۱۸۴	اشاره
۱۱۸۴	۶۵- در بعضی از مرثیه ها درباره حضرت رضا عليه السلام
۱۲۰۱	۶۶- باب في ذكر ثواب زیاره الإمام علی بن موسی الرضا عليه السلام
۱۲۰۱	اشاره
۱۲۰۱	۶۶- در ذكر ثواب زیارت امام رضا عليه السلام
۱۲۳۳	۶۷- باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في ثواب زیاره فاطمه بنت موسی بن جعفر عليه السلام بقم
۱۲۳۳	اشاره
۱۲۳۳	۶۷- آن چه از امام رضا عليه السلام نقل شده در ثواب زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام که در قم مدفون است
۱۲۳۴	۶۸- باب في ذكر زیاره الرضا عليه السلام بطوس
۱۲۳۴	اشاره
۱۲۳۴	۶۸- در کیفیت زیارت امام رضا عليه السلام به طوس
۱۲۳۴	اشاره
۱۲۴۱	الوداع
۱۲۴۱	اشاره
۱۲۴۱	زیارت وداع
۱۲۴۳	ما یجزی من القول عند زیاره جمیع الأئمه علیهم السلام عن الرضا:
۱۲۴۳	اشاره

۱۲۴۳	از امام رضا علیه السلام در آن چه کفایت کند در زیارت جمیع ائمه علیهم السلام
۱۲۴۵	زیاره أخرى جامعه للرضا علی بن موسی علیهما السلام و لجمیع الأئمه علیهم السلام
۱۲۴۵	اشاره
۱۲۴۵	زیارت جامعه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و جمیع ائمه علیهم السلام
۱۲۵۵	الوداع
۱۲۵۵	اشاره
۱۲۵۵	زیارت وداع
۱۲۵۷	۶۹- باب ذکر ما ظهر للناس فی وقتنا من برکه هذا المشهد و علاماته و استجابہ الدعاء فیہ
۱۲۵۷	اشاره
۱۲۵۷	۶۹- آن چه ظاهر شد مردم را در زمان ما از برکت این مشهد و علامات آن و اجابت دعا در آن
۱۲۷۹	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱ - ۳۸۱ ق.

عنوان قرارداد: عیون اخبار الرضا (ع). فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور: عیون اخبار الرضا علیه السلام / ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق؛ ترجمه محمد صالح روغنی قزوینی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.: نمونه.

شابک: ۴۷۵۰۰۰ ریال: دوره ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۲۸۴-۸؛ ج. ۱ ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۲۸۲-۴؛ ج. ۲ ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۲۸۳-۱:

وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ سوم)

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: ج. ۱ (چاپ سوم).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ سوم: ۱۳۹۳).

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ ق. -- احادیث

موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۴ ق.

شناسه افزوده: قزوینی، محمد صالح بن محمد باقر، قرن ۱۱ ق.، مترجم

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP۱۲۹/الف ۲ع ۹۰۴۱ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۰۶۱۱۸

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

عیون اخبار الرضا علیه السلام

ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق

ترجمه محمد صالح روغنی قزوینی.

ص: ۳

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱ - ۳۸۱ ق.

عنوان قرارداد: عیون اخبار الرضا (ع). فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور: عیون اخبار الرضا علیه السلام / ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق؛ ترجمه محمد صالح روغنی قزوینی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.: نمونه.

شابک: ۴۷۵۰۰۰ ریال: دوره ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۲۸۴-۸؛ ج. ۱ ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۲۸۲-۴؛ ج. ۲ ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۲۸۳-۱:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ سوم)

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: ج. ۱ (چاپ سوم).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ سوم: ۱۳۹۳).

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ ق. -- احادیث

موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۴ ق.

شناسه افزوده: قزوینی، محمد صالح بن محمد باقر، قرن ۱۱؟ ق.، مترجم

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP۱۲۹/الف ۲ع ۹۰۴۱ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۰۶۱۱۸

ص: ۴

بسم الله الرحمن الرحيم

از لطف و محبت خداوند تبارک و تعالی به دور است که زمین خویش را خالی از حجت بگذارد و آن گاه از بندگان حساب بخواهد. حجج الهی گاهی ظاهر و محل رفت و آمد و آموزش و یادگیری دین هستند و گاهی غایب. واضح است که در هنگام ظهور حجج الهی و دسترسی آسان خلائق به ایشان، مسئولیت بندگان خدا نیز سنگین تر و امتحان الهی نیز برای ایشان سخت تر است و هنگام حضور در محضر الهی و سؤال و جواب در مورد اعمال نیز عذری پذیرفته نیست. لیکن هنگام غیبت که وظیفه آموزش دین خدا بر عهده دانشمندان زمان خود است، چون دسترسی به امام میسر نیست، لذا امتحان الهی نیز آسان تر و سؤال و جواب در آستانه الهی نیز آسان تر خواهد بود، گرچه فتنه ها بیشتر و جولان شیطان رجیم نیز پردامنه تر خواهد بود و احتمال افتادن به خطا نیز بسیار بیشتر است.

اما حجت خدا بایستی چگونه شخصی باشد. در همه اوقات و ازمنه خداوند بهترین خلق خویش را به عنوان حجت انتخاب کرده است. شاید بهترین به معنی عاقل ترین، صبورترین و مسلطترین افراد به نفس خویش منظور باشد. البته اگر عقل را به معنای «ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» فرض کنیم، نه درایتی که با آن کار دنیا پرداخته و آخرت از کار انداخته می شود. خداوند در قرآن کریم انبیا را به نام ذکر فرموده و از ایشان با صفاتی برتر از دیگران یاد کرده است. (۱)

ص: ۵

۱- ۱). برای مثال قرآن کریم درباره ابراهیم میفرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» سوره هود، آیه ۷۵

درمورد رسول برگزیده خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله به جز آیات الهی، روایاتی که از خلق و خلق آن جناب وارد شده، گویای برتری و بهتری او نسبت به سایر خلائق می باشد. در همین کتاب شریف در باب اخلاق آن حضرت آمده است: ایشان، همیشه خوش رو، ملایم و خوش برخورد بودند. هیچ گاه سخت گیر و خشن و بدزبان نبودند. هیچ امیدواری از نزد ایشان ناامید باز نمی گشت؛ یا حاجت او روا می کردند و یا با کلامی آرام او را راضی بازمی گرداندند....

شاید پس از خواندن آیات و روایاتی که درباره صفات حضرت آمده است، جایز باشد که بگوییم: اللهم انا نشکوا الیک فقد نبینا!

درمورد ائمه نیز در کتاب خدا، گرچه نه به تصریح نام، بلکه در پرده های زیبا تشبیه و استعاره به فضل و برتری ایشان اشاره شده است. چنان که در سوره نور آیه ۳۵، خداوند عزّ و جل در توصیف خویش می فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». در تفسیر قمی در ذیل این آیه شریفه از امام صادق علیه السلام آمده است که مشکات حضرت فاطمه، مصباح امام حسن و زجاجة امام حسین است و نور علی نور، امامی بعد از امام دیگر است.

فارغ از همه این گفتارها، می توان میزان برتری عقول حضرات ائمه معصومین را از احادیثی که از ایشان بر جای مانده، تشخیص داد. نهج البلاغه حضرت امیر علیه السلام به حق، اوج و اعتلای فرهیختگی و عقل و درک والای آن جناب را چه در زمینه دین و چه در زمینه دنیا نشان می دهد و صحیفه سجادیه نشان از عظمت درک و روح حضرت سید الساجدین و تبلور عقل عبادی آن جناب است و در همین راستا، کتاب عیون اخبار الرضا تبلور تیزهوشی و ذکاوت حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلایف التحیه و الثناء است. این ذکاوت فوق العاده را می توان در مجالس بحثی که میان حضرت و دیگران، چه علمای ادیان و مذاهب دیگر و چه جلساتی که با مأمون ملعون و دیگران داشته، به وفور مشاهده کرد و با خواندن این کتاب و نیز همانند آن می توان فهمید که «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» خدا نیک می داند، رسالت خویش را بایستی به کجا بسپارد.

هنگامی که بحث میان حضرت و علمای دیگر ادیان مطرح است، چنان ایشان را به گرداب می کشد که همگی اعتراف به جهل خویش کرده، زبان در کام می کشند. این نکته زمانی بیشتر قابل توجه است که بدانیم، مأمون وارث امپراطوری هارون ملعون است و با قدرت فوق العاده خویش، برترین علمای ادیان را احتمالا با هزینه های فراوان و پذیرایی های کامل در یک کنفرانس بزرگ جهانی گردآوری کرده بوده است، شاید بتواند حضرتش را شرمنده سازد! و حاشا که خاک کجا و عالم پاک کجا؟ تراب کجا و رب الارباب کجا؟ «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».

این کتاب شریف برای همه خواندنی است. خیلی از سؤالات بی پاسخ در آن است و انصافا که در حق آن بی انصافی شده و حق این کتاب شریف، چونان حق صاحب حقیقی آن، امام رئوف حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه شناخته نشده است.

روی هر قسمت از کتاب که دست بگذارید، عجیب و خواندنی است. شرح توحید حضرت، یگانه است و وصف رسول اکرم، اثری جاودانه.

یکی از نکات جالب و حایز توجه در این کتاب، رویکردی است که حضرت در پاسخ به سؤالاتی که در مورد تضاد بعضی از احادیث ایجاد شده است، اتخاذ می کنند. در چند

مورد حضرت احادیث امام صادق علیه السّلام را چنان زیبا تأویل می برد که عقل در حیرت می ماند که امام صادق علیه السّلام از این حدیث چه نکته قابل توجهی را اراده فرموده بوده و دیگران از آن غافل بودند. این نگاه بایستی برای علمای حدیث بسیار آموزنده باشد. البته در این کتاب شریف، نکاتی نیز هست که برای علم امروز و تفکر امروزی ما قابل قبول نیست، لیکن امامی دیگر بایستی تا این نکات را آن چنان که حضرت رضا علیه السّلام، احادیث جدش امام صادق را تأویل می برد، تفسیر و توضیح بدهد، ان شاء الله.

مترجم محترم کتاب، مرحوم محمد صالح فرزند محمد باقر روغنی قزوینی از معاصرین علامه مرحوم شیخ حر عاملی است که مرحوم شیخ در امل الامل شرح ایشان را چنین آورده است:

«مولانا محمّد صالح بن محمّد باقر قزوینی، معروف به روغنی؛ ایشان عالم فاضل کامل و صاحب کتاب و رسایی است از جمله: ترجمه عیون اخبار الرضا (کتاب حاضر)، ترجمه نهج البلاغه، ترجمه صحیفه سجاده و مقامات، شرح فارسی دعای سمات. نیز رساله ای درباره خوردن آدم از درخت ممنوعه و نیز شرح بعضی از اشعار مثنوی».

در مستدرکات اعیان الشیعه، جلد سوم، صفحه ۲۳۱ پس از ذکر مطلب مرحوم شیخ در امل الامل فهرستی کامل تر از آثار او به دست می دهد:

الامامه، ترجمه توحید مفضل، ترجمه محاضرات الراغب، ترجمه عهدنامه مالک اشتر ترجمه و شرح صحیفه سجاده به فارسی، شرح صحیفه سجاده به عربی (در این کتاب تصریح کرده که او از شاگردان مرحوم میر باقر داماد) بوده است. ترجمه و شرح نهج البلاغه که در سال ۱۳۲۱ به تحقیق میرزا علی عماد لشکر آشتیانی به چاپ رسیده و به اشتباه نام مؤلف آن محمّد صالح برغانی ذکر شده است و یکی از بهترین شروح نهج البلاغه به فارسی است. شرح دعای سمات، مقامات، رساله فی پاسخ مرد مرتد، منشور ادب الهی و دستور العمل کاراگاهی، شرح فارسی گسترده ای بر وصیتنامه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام به فرزند بزرگوارش امام حسن علیه السّلام و البته مرحوم

آقا بزرگ در کتاب ماندگار خویش الذریعه از رساله ای به نام محاکمه میان فقر و غنا نیز در جمله تألیفات ایشان نام برده است.

مرحوم محمّد صالح روغنی قزوینی متولد قزوین است و مراحل تحصیل ابتدایی را از علمای آن سامان فراگرفت. سپس به اصفهان رفته و از محضر مرحوم میرداماد بهره برد.

سپس به قزوین بازگشت و پس از چندی عزم دیار خراسان کرده در سال ۱۰۷۵ هجری به حریم حضرت رضا علیه السّلام مشرف شد و چنانچه در آخر بعضی از کتاب هایش ذکر کرده، با خدا عهد کرد که تا پایان عمر همان جا بماند و تا سال ۱۱۱۶ هجری که در گذشت در همان دیار ماند و در همان جا نیز به خاک سپرده شد.

او از بزرگان علمای خراسان محسوب و مورد توجه عام و خاص بود. قطعه هایی نیز از اشعار سروده طبع ایشان را که به فقیر تخلّص می جسته اند در بعضی از آثار ایشان می توان یافت. بیشتر اهتمام وی در ترجمه بوده است. ترجمه عیون اخبار الرضا علیه السّلام را ایشان به عنوان برکات مشهد مقدس رضوی در سال ۱۰۷۵ قمری، یعنی در اولین سال تشرّف به آستان امام رضا علیه السّلام ترجمه نموده است.

ترجمه حاضر به علت نوع صفحه آرایی و این که ترجمه بایستی روبه روی متن قرار می گرفت، ویرایش و تلخیص شده و شروح مترجم حذف گردیده است.

دو نسخه خطی ملاّک کار ما قرار گرفت. متأسفانه هر دو نسخه ناقص و در بعضی موارد به شدت ناخوانا بود. لذا بعضی از صفحات و ابواب که یا ترجمه نداشت و یا این که در هر دو نسخه قابل خواندن نبود، ترجمه شد. اگر کاستی وجود دارد، که یقیناً وجود دارد و خود بدان معترفیم، از ماست و اگر حسنی مشاهده می کنید از برکت آقا علی بن موسی الرضا علیه آلاّف التحیه و الثناء می باشد.

در پایان از عزیزان همکار و محققین گرانقدر که در به ثمر رسیدن این اثر تلاش وافر داشته اند؛ به ویژه برادران صادق بزرگر بفرویی، سید حمید میرعباسی، احمد سعیدی، رضا دیلمی، امیر سعید سعیدی و خواهر محترمه بزرگر تقدیر و تشکر داریم و ان شاء الله در پناه حضرت حقّ موفق و مؤید باشند.

نسخه خطی

ص: ۱۰

نسخه خطی

ص: ۱۱

نسخه خطی

ص: ۱۲

نسخه خطی

ص: ۱۳

باب (۱): مسما شدن حضرت به «رضا» ۱۹

باب (۲): مادر امام رضا علیه السلام ۲۲

باب (۳): ولادت حضرت علیه السلام ۲۹

باب (۴): تصریح پدر حضرت بر امامتش ۳۳

باب (۵): وصیت امام کاظم علیه السلام ۵۴

باب (۶): تصریحات بر امامت حضرت ۶۴

باب (۷): اخبار امام کاظم علیه السلام ۱۰۸

باب (۸): درگذشت پدر حضرت ۱۴۵

باب (۹): کشته شدگان به دست هارون ۱۶۴

باب (۱۰): علت واقفی شدن واقفیان ۱۷۰

باب (۱۱): احادیث توحید ۱۷۳

باب (۱۲): جلسات ایشان با دین های مختلف ۲۳۸

باب (۱۳): بحث حضرت با سلیمان مروزی ۲۷۴

باب (۱۴): جلسه ای درباره عصمت انبیاء ۲۹۱

باب (۱۵): جلسه دیگری درباره عصمت ۲۹۷

باب (۱۶): شرح اصحاب رس ۳۱۲

باب (۱۷): تفسیر ذبح عظیم ۳۱۹

باب (۱۸): شرح حدیث «انا ابن الذبیحین» ۳۲۱

باب (۱۹): نشانه های امامت ۳۲۶

باب (۲۰): توصیف امامت و امام ۳۳۱

باب (۲۱): ازدواج حضرت زهرا علیها السلام ۳۴۱

باب (۲۲): ایمان چیست؟ ۳۴۶

باب (۲۳): تفاوت میان عترة و امت ۳۵۱

باب (۲۴): مرد شامی و امیر المؤمنین ۳۶۹

باب (۲۵): روایات درباره زید ۳۸۲

باب (۲۶): روایات درباره فنون مختلف ۳۹۰

باب (۲۷): روایات درباره هاروت و ماروت ۴۱۲

باب (۲۸): احادیث گوناگون ۴۲۰

باب (۲۹): وصف پیامبر ۴۹۵

باب (۳۰): روایات دیگر ۵۰۲

فهرست ابواب جلد دوم

باب (۳۱): مجموعه اخبار ۱

باب (۳۲): در علّت چیزها ۱۲۳

باب (۳۳): در علّت چیزها ۱۵۱

باب (۳۴): در علّت چیزها ۱۷۱

باب (۳۵): اسلام خالص و پایه های دین ۲۱۴

باب (۳۶): ورود حضرت به نیشابور ۲۳۸

باب (۳۷): در نزدیکی نیشابور ۲۴۱

باب (۳۸): خبری نادر از حضرت ۲۴۶

باب (۳۹): خروج حضرت از نیشابور ۲۴۷

باب (۴۰): سبب قبولی ولایت عهد ۲۵۲

باب (۴۱): دعای باران حضرت ۳۱۰

باب (۴۲): توهین مأمون به حضرت ۳۱۹

باب (۴۳): انشاد شعر از حضرت ۳۲۳

باب (۴۴): در اخلاق کریمه حضرت ۳۳۳

باب (۴۵): مجادله مأمون با مخالفین ۳۴۶

باب (۴۶): دلالت بر ائمه و ردّ بر غلاة ۳۷۷

باب (۴۷): نشانه های امامت حضرت ۳۸۶

باب (۴۸): نفرین حضرت بر بکار ۴۲۷

باب (۴۹): خبر آن حضرت از غیب ۴۲۹

باب (۵۰): نفرین حضرت بر آل برمک ۴۳۰

باب (۵۱): خبر حضرت از محل دفن خویش ۴۳۳

باب (۵۲): خبر حضرت از نحوه شهادتش ۴۳۴

باب (۵۳): در فراست حضرت رضا علیه السلام ۴۳۶

باب (۵۴): علم حضرت به لغات مختلف ۴۳۷

باب (۵۵): پاسخ سؤالات حسن و شاء ۴۴۰

باب (۵۶): پاسخ سؤالات ابی قره ۴۴۳

باب (۵۷): مکالمه با یحیی بن ضحاک ۴۴۵

باب (۵۸): مکالمه حضرت با برادرش زید ۴۴۸

باب (۵۹): اسباب شهادت علی بن موسی ۴۵۹

باب (۶۰): تصریح امام علیه السّلام بر پسر خود ۴۶۵

باب (۶۱): وفات امام رضا علیه السّلام با زهر ۴۶۶

باب (۶۲): خبر دیگر در وفات امام (ع) ۴۶۸

باب (۶۳): آنچه ابا صلت حدیث کرد ۴۷۱

باب (۶۴): حدیث هرثمه بن اعین ۴۷۹

باب (۶۵): مرثیه هایی درباره حضرت ۴۸۹

باب (۶۶): ثواب زیارت امام علیه السّلام ۴۹۸

باب (۶۷): ثواب زیارت حضرت معصومه علیها السّلام ۵۲۵

باب (۶۸): کیفیت زیارت امام رضا علیه السّلام ۵۲۶

باب (۶۹): برکت مشهد الرضا ۵۴۹

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد القهار العزيز الجبار الرحيم الغفار فاطر الأرض و السماء خالق الظلمه و الضياء مقدر الأزمنه و الدهور مدبر الأسباب و الأمور باعث من فى القبور المطلع على ما ظهر و استتر العالم بما سلف و غبر الذى له المنه و الطول و القوه و الحول أحمده على كل الأحوال و أستهديه لأفضل الأعمال و أعوذ به من الغى و الضلال و أشكره شكرا أستوجب به المزيد و أستنجز به المواعيد و أستعينه على ما ينجى من الهلكه و الوعيد و أشهد أن لا إله إلا الله الأول فلا يوصف بابتداء و الآخر فلا يوصف بانتهاء إلها يدوم و يبقى و يعلم السِّرّ و أخفى و أشهد أن محمدا عبده المكين و رسوله الأمين المعروف بالطاعه المنتجب للشفاعه فإنه أرسله بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش خدای یکتای قهار، عزیز جبار و رحیم غفار را که گستراننده زمین و آسمان و آفریننده روزان و شبان است. مقدر زمان و روزگار است و مدبر اسباب و امور و حیات بخش صاحبان قبور؛ داننده آشکار و نهان و عالم گذشتگان و آیندگان؛ صاحب کرم و منت و قدرت و قوت، او را در هر حال سپاس می گویم و از او هدایت می طلبم تا به نیکوترین کار رهسپرم. و به او پناه می برم از گمراهی و ضلالت و سپاسش می گزارم، سپاسی که بدان بر من بیفزاید و من را از وعیدش نگاهداری نماید و مرا بر نجات از هلاکت موفق بدارد. شهادت می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست، اولین است، و به اولیت موصوف نشود و آخرین است و به آخر بودن توصیف نگردد. خدایی که باقی و دایم است و اسرار و نهان نیک می داند. شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده اوست و بسیار پر بها و گران بار و فرستاده اوست

لإقامه العوج و بعثه لنصب الحجج ليكون رحمه للمؤمنين و حجه على الكافرين و مؤيدا بالملائكة الموسمين حتى أظهر دين الله على كره المشركين صلى الله عليه و آله الطيبين و أشهد أن على بن أبي طالب أمير المؤمنين و مولى المسلمين و خليفه رسول رب العالمين و أشهد أن الأئمة من ولده حجج الله إلى يوم الدين و ورثه علم النبيين صلوات الله و رحمته و سلامه و بر كاته عليهم أجمعين.

أما بعد قال أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي الفقيه مصنف هذا الكتاب رحمه الله عليه وقع إلى قصيدتان من قصائد صاحب الجليل كافي الكفاه أبي القاسم إسماعيل بن عباد أطل الله بقاءه و أدام دولته و نعماءه و سلطانه و أعلاه في إهداء السلام إلى الرضا علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام فصنفت هذا الكتاب لخزائنه المعموره ببقائه إذ لم أجد شيئا أثر عنده و أحسن موقعا لديه من علوم أهل البيت عليهم السلام لتعلقه بحبهم و استمساکه بولایتهم و اعتقاده بفرض طاعتهم و قوله و بسيار امانتدار به طاعتش معروف است و برای شفاعتش منتخب، او را فرستاد تا کزی راست نماید و حجت بر مردم بگمارد. و تا رحمتی برای مؤمنین و دلیلی برای کافرین باشد. به فرشتگان مسؤمین تأییدش کرد و بدو دین خویش را به رغم مشرکین ظاهر ساخت.

صلوات خدا بر او و آل پاکش باد. شهادت می دهم که علی بن ابی طالب، امیر المؤمنین و مولای مسلمین و خلیفه رسول رب العالمین است و نیز شهادت می دهم که ائمه از فرزندان او حجت های خداوند تا روز قیامتند و وارثان علوم پیامبران. صلوات و رحمت خدا بر تمامی ایشان باد.

اما بعد: مؤلف کتاب گوید: دو قصیده از قصاید دوست بزرگوار و صاحب کفایت، صاحب بن عباد به دست من رسید که خداوند نیک نگه داردش و اقبال بر او بگمارد در اهدای سلام به امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام.

و از آن جا که نزد او چیزی بهتر از علوم اهل بیت نیافتم، چرا که ایشان را دوست می دارد و به ولایت ایشان اعتقاد دارد و امامت ایشان را نیز، و ذریه ایشان را اکرام نموده و شیعیان ایشان را یاری می نماید، لذا این کتاب را برای گنجینه

بإمامتهم و إكرامه لذريتهم أدام الله عزه و إحسانه إلى شيعتهم قاضيا بذلك حق إنعامه على و متقربا به إليه لأيديه الزهر عندي و مننه الغر لذي و متلافيا بذلك تفريطي الواقع في خدمه حضرته راجيا به قبوله لعذري و عفوه عن تقصيري و تحقيقه لرجائي فيه و أملی و الله تعالى ذكره يبسط بالعدل يده و يعلى بالحق كلمته و يديم على الخير قدرته يسهل المحان بكرمه و جوده و ابتدأت بذكر القصيدتين لأنهما سبب لتصنيفي هذا الكتاب و بالله التوفيق.

قال صاحب الجليل إسماعيل بن عباد رضى الله عنه فى إهداء السلام إلى الرضا عليه أفضل الصلوات و السلام

يا سائرا زائرا إلى طوس

مشهد طهر و أرض تقدیس

أبلغ سلامی الرضا و حظ على

أكرم رمس لخیر مرموس

و الله و الله حلفه صدرت

من مخلص فى الولاء مغموس

إنى لو كنت مالكا إربى

كان بطوس الفناء تعريس

آباد به وجود او، تصنیف کردم. تا حق نعمت او بر خویش را گذارده باشم و به او تقریب بجویم و قصور خویش را در حق او جبران نمایم. امید که قبول کند و عذرم بپذیرد و از تقصیر من بگذرد و امید مرا در آن محقق سازد. خداوند دست او را به عدل بگستراند و کلمه حق او را سربلندی عطا فرماید و قدرت او بر خیر را تداوم بخشد و سختی هایش را آسان نماید به کرم وجود خودش ان شاء الله.

و در ابتدای کتاب این دو قصیده را آوردم، چرا که سبب از تصنیف این کتاب این دو قصیده است و خداوند توفیق راه باد!

دوست جلیل، صاحب بن عباد در اهدای سلام به امام رضا علیه افضل الصلوات و السلام می فرماید:

ای آن که به زیارت طوس رهسپری

به سوی مشهد پاک و ارض مقدس

سلام مرا به رضا علیه السلام برسان و نزد

قبر بهترین دفن شدگان فرود آی

قسم به خدا، قسم به خدا قسمی که

از غرق شده در ولایت صادر شده

که اگر مالک آرزوی خویش بودم

طوس را منزلگاه شبانه خویش می کردم

ص:۳

و كنت أمضى العزيم مرتحلا

منتسفا فيه قوه العيس

لمشهد بالذكاء ملتحف

و بالسناء و الثناء مأنوس

يا سيدى و ابن سادتى ضحكت

وجوه دهرى بعقب تعبیس

لما رأيت النواصب انتكست

راياتها فى زمان تنكيس

صدعت بالحق فى ولأئكم

و الحق مذكان غير منحوس

يا ابن النبى الذى به قمع

اللّه ظهور الجبابر الشوس

و ابن الوصى الذى تقدم فى

الفضل على البزل القناعيس

و حائر الفخر غير منتقص

و لابس المجد غير تلبیس

إن بنى النصب كاليهود و قد

يخلط تهويدهم بتمجيس

كم دفنوا فى القبور من نجس

أولى به الطرح فى النواويس

عالمهم عند ما أباحته

فی جلد ثور و مسک جاموس

و می شتافتم، در حالی که بار سفر بسته ام

و بر شتران تیزرو پیشی می گرفتم

به سوی مشهد پوشیده در خورشید

و در نور که در نور مدفون است

ای آقای من و فرزند سروران من

روزگار پس از عبوسی فراوان به من خندید

چون پرچم های نواصب را دید که در

زمان سرنگونی خویش سرنگون گشت

در ولایت شما حق را بیان کردم گرچه حق

از زمانی که بوده، منحوس نبوده است

ای فرزند پیامبر که خدا به دست او

کمر ستمکاران زورگو را شکسته است

و ای فرزند وصیی که در فضیلت

بر مردان فرهیخته سروری جسته است

و افتخار را بدون کم و کاست و نیز عظمت

را بدون هیچ گونه شک و شبهه دارد

همانا نواصب چونان یهودیانی هستند که

در یهودیت با مجوسیت به هم آمیخته اند

چه بسیار نجسی که در قبور دفن شده اند

و شایسته دفن در گورستان مسیحیانند

دانشمند ایشان را هنگام مباحثه در

پوست گاو نر و چسبیده به گاو میش دیده ام

ص: ۴

إذا تأملت شوم جبهته

عرفت فيها اشتراك إبليس

لم يعلموا والأذان يرفعكم

صوت أذان أم قرع ناقوس

أنتم حبال اليقين أعلقها

ما وصل العمر جبل تنفيس

كم فرقه فيكم تكفرنى

ذلت هاماتها بفطيس

قمعتها بالحجاج فانخذلت

تجفل عنى بطير منحوس

إن ابن عباد استجار بكم

فما يخاف الليوث فى الخيس

كونوا أيا سادتى و سائله

يفسح له الله فى الفرديس

كم مدحه فيكم يحيزها

كأنها حله الطواويس

و هذه كم يقول قارئها

قد نثر الدر فى القراطيس

يملك رق القريض قائلها

ملك سليمان عرش بلقيس

بلغه الله ما يؤمله

حتى يزور الإمام في طوس

چون در چهره او نیک بنگری در آن

اشتراکی از شیطان ملاحظه خواهی کرد

اذن شما را تعالی می بخشد و لیک ایشان

اذن را از ناله ناقوس تشخیص نمی دهند

شمایان طناب یقین هستید که بدان

می آویزم، تا گاهی که هستم، آویختن آسایش

چه فرقی که به خاطر شما تکفیرم می کنند

و من خیالات ایشان را با ذلت خفه کرده ام

ایشان را با برهان درهم کوبیدم، پس خوار

شده و از من چون طایری نحس می گریزند

همانا ابن عباد به شما پناه آورده است

پس او را واهمه ای از شیر بیشه نیز نیست

شما ای سرورانم، واسطه او باشید

تا خداوند او را در فردوس جای دهد

چه بسیار در طرفداری از شما مدح می گوید

که چون زیور طاوس زینده است

و چه بسیار کسان که گفتند چه گوهرهایی

که در کاغذ پراکنده شده است

گوینده اشعار چنان آن ها را تصاحب کرده

که گویی سلیمان تخت بلقیس را مالک شده

امید که خدا او را به آرزویش برساند

و قبر امامش را در طوس زیارت کند

ص: ۵

و له أيضا فى إهداء السلام إلى الرضا عليه السلام:

يا زائرا قد نهضا

مبتدرا قد ركضا

و قد مضى كأنه

البرق إذا ما أومضا

أبلغ سلامى زاكيا

بطوس مولاي الرضا

سبط النبى المصطفى

و ابن الوصى المرتضى

من حاز عزا أقعسا

و شاد مجدا أبيضاً

و قل له من مخلص

يرى الولاء مفترضا

فى الصدر لفح حرقه

نترك قلبى حرضا

من ناصبين غادروا

قلب الموالى ممرضا

صرحت عنهم معرضا

و لم أكن معرضا

نابذتهم و لم أبل

إن قيل قد ترفضاً

این شعر نیز در سلام به امام رضا علیه السّلام از اوست:

ای زایری که برخاسته،

به سرعت می تازد

و چون برقی درخشنده

مسیر را طی می کند

سلام پاک مرا برسان به طوس

به مولای من امام رضا علیه السّلام

سبط نبی مصطفی

و فرزند وصی مرتضی

آن که حایز عزتی بلند

و دارای بزرگی تابناک است

او را از ناحیه مخلصی که

ولایت او را واجب می داند، بگو:

در سینه آتش سوزان دارم

که قلبم را به درد واداشته است

از ناصیبانی که با حیلۀ خویش

قلب دوستان را به درد آورده اند

با صراحت از ایشان روی گردانم

و نه هیچ گاه به کنایه

از ایشان دوری می کنم و واهمه نیست

که بگویند فلانی رافضی شده است

ص: ۶

یا حبذا رَفَضَیْ لِمَنْ

نابذکم و أَبْغَضَا

و لو قدرت زرتّه

و لو علی جمر الغضا

لکننی معتقل

بقید خطب عرضا

جعلت مدحی بدلا

من قصده و عوضا

أمانه مورده

علی الرضا لیرتضی

رام ابن عباد بها

شفاعه لن تدحضا

۱۱ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ بِهَمْدَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ:

قال أبو عبد الله عليه السلام: من قال فينا بيت شعر بنى الله تعالى له بيتا في الجنة.

چه خوش است دوری از دینی که

از شما دور شود و شما را دشمن دارد

اگر قدرت می داشتم، او را زیارت می کردم

حتی اگر بر روی آتشی سوزناک باشد

لیکن من را دست و پای بسته است

ریسمانی از امور نامراد

لیک این ستایش را جایگزین

قصه دیدار او ساخته ام

امانتی که برای رضا علیه السلام

برده ام که راضی گردد

و امید این عباد از این ستایش

شفاعتی است که هرگز زایل نشود

۱۱ احمد بن زیاد بن جعفر همدانی در همدان از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از عبد الله بن فضل هاشمی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: هر که درباره ما شعری بسراید، خداوند در بهشت خانه ای از آن او خواهد ساخت.

ص: ۷

۲۲ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا قَالَ فِينَا قَائِلٌ بَيْتًا مِنَ الشَّعْرِ حَتَّى يُؤَيِّدَ بِرُوحِ الْقُدُسِ.

۳۳ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا قَالَ فِينَا مُؤْمِنٌ شَعْرًا يَمْدَحُنَا بِهِ إِلَّا بَنَى اللَّهُ تَعَالَى لَهُ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ أَوْسَعَ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ يَزُورُهُ فِيهَا كُلُّ مُلْكٍ مُقَرَّبٍ وَكُلُّ نَبِيٍّ مَرْسَلٍ.

*** ۲۲ علی بن عبد الله وراق از محمد بن ابی عبد الله کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود:

هرگز کسی درباره ما به بیت شعری گویا نشد، مگر آن که با روح القدس یاری شد.

۳۳ تميم بن عبد الله بن تميم قرشی از پدرش احمد بن علی انصاری از حسن بن جهم روایت کرده که گفت: امام رضا علیه السلام را شنیدم که می فرمود: هیچگاه مؤمنی شعری در مدح ما نمی سازد، مگر آن که خدای تعالی در بهشت برای او شهری می سازد که هفت برابر بزرگتر از دنیا است و در آن هرفرشته مقرب و هر نبی مرسلی او را دیدار می کنند.

فأَجْزَلَ لِلَّهِ لِلصَّاحِبِ الْجَلِيلِ الثَّوَابِ عَلَى جَمِيعِ أَقْوَالِهِ الْحَسَنَةِ وَأَفْعَالِهِ الْجَمِيلَةِ وَأَخْلَاقِهِ الْكَرِيمَةِ وَسِيرَتِهِ الرُّضِيَّةِ وَسُنَّتِهِ الْعَادِلَةِ وَبَلَّغَهُ كُلَّ مَأْمُولٍ وَصَرَفَ عَنْهُ كُلَّ مُحْذُورٍ وَأَظْفَرَهُ بِكُلِّ خَيْرٍ مَطْلُوبٍ وَأَجَارَهُ مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَمَكْرُوهِ بِمَنْ اسْتَجَارَ بِهِ مِنْ حُجْجِهِ الْأُئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ فِي بَعْضِ أَشْعَارِهِ فِيهِمْ:

إِنْ ابْنُ عِبَادٍ اسْتَجَارَ بِمَنْ

يَتْرَكَ عَنْهُ الصُّرُوفُ مَصْرُوفُهُ

وَفِي قَوْلِهِ فِي قَصِيدِهِ أُخْرَى:

إِنْ ابْنُ عِبَادٍ اسْتَجَارَ بِكُمْ

فَكُلُّ مَا خَافَهُ سَيَكْفَاهُ

وَجَعَلَ اللَّهُ شَفْعَاءَهُ الَّذِينَ أَسْمَأَوْهُمْ عَلَى نَقْشِ خَاتَمِهِ:

شَفِيعُ إِسْمَاعِيلَ فِي الْآخِرَةِ

مُحَمَّدٌ وَالْعَتَرَةُ الطَّاهِرَةُ

وَجَعَلَ دَوْلَتَهُ مَتَسَعَةً الْأَيَّامِ مُتَّصِلَةً النِّظَامِ مَقْرُونَةً بِالْدَوَامِ مُمْتَدَّةً إِلَى التَّمَامِ مُؤَيَّدَةً لَهُ إِلَى سَعَادَةِ الْأَبَدِ وَبَاقِيَهُ لَهُ إِلَى غَايَةِ الْأَمَدِ بِمَنْهُ وَفَضْلِهِ.

امید که خداوند ابن عباد را نیکوترین ثواب عنایت فرماید بر گفتار نیکو و اعمال صالح و اخلاق کریم و روش پسندیده و سنت عدالت گسترش و او را به همه آرزوهایش برساند و از او هرگونه سختی را بگرداند و به هرخیری نایل گرداند و او را از بلا و مکروه دور گرداند، چراکه او به ائمه علیهم السلام پناه برده است به این بیت از شعرش:

هِمَانَا ابْنُ عِبَادٍ بِهٖ كَسَى پَنَاهٍ بَرْدَةٌ اسْتِ

كِهٖ اَزْ اَوْ هَرْ كَوْنِهٖ بَدِي رَا دَفْعَ مِي كَنْدِ

و نيز به این بیت:

هِمَانَا ابْنُ عِبَادٍ بِهٖ شَمَا پَنَاهٍ بَرْدَةٌ اسْتِ

پس او را از هرچه که بترسد، کفایت می کنند

و خداوند شفیعان او را کسانی قرار دهد که بر خاتمش نقش نام آنها را نهاده است:

شفیع اسماعیل در آخرت محمد صلی الله علیه و آله و عترت طاهرین او هستند

خداوند دولت او را در فراخ روزگار و پیوسته نظام و مداوم قرار دهد و تا پایان برساند. او را به سعادت ابد رهنمون گردد و تا پایان آرزوهایش باقی بدارد به منت و فضل خودش.

ص: ۹

ذكر أبواب الكتاب و جملتها تسعه و ستون بابا:

باب ١ العله التي من أجلها سمى على بن موسى عليهما السّلام الرضا.

باب ٢ فى ذكر ما جاء فى أم الرضا عليه السّلام و اسمها.

باب ٣ فى ذكر مولد الرضا عليه السّلام.

باب ٤ فى نص أبى الحسن موسى بن جعفر عليهما السّلام على ابنه على بن موسى عليهما السّلام بالإمامه و الوصيه و يذكر فيها ثمانية و عشرون نصا.

باب ٥ فى ذكر نسخه وصيه موسى بن جعفر عليهما السّلام.

باب ٦ النصوص على الرضا عليه السّلام بالإمامه فى جملة الأئمة الاثنا عشر عليهم السّلام.

باب ٧ جمل من أخبار موسى بن جعفر عليهما السّلام مع هارون الرشيد و مع موسى بن المهدي.

باب ٨ الأخبار التي رويت فى صحه ذكر ابواب كتاب كه تمامى آن شصت و نه باب است:

باب اول، علت نام گذاری حضرت به رضا عليه السّلام

باب دوم، درباره مادر حضرت و نام گرامی ایشان

باب سوم، در زمان تولد حضرت

باب چهارم، تصریح حضرت امام موسى كاظم عليه السّلام به امامت و وصیت امام رضا عليه السّلام كه شامل بیست و هشت نص می باشد.

باب پنجم، نسخه ای از وصیت حضرت امام كاظم عليه السّلام

باب ششم، تصریح بر امامت حضرت رضا عليه السّلام در جمله ائمه دوازده گانه عليهم السّلام

باب هفتم، برخی از حوادث مربوط به امام كاظم عليه السّلام و هارون الرشيد و نیز موسى بن مهدی

باب هشتم، بعضی از اخبار در صحت

وفاه أبی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السّلام.

باب ۹ ذکر من قتله الرشید من أولاد رسول الله ص فی ليله واحده بعد قتله لموسى بن جعفر علیهما السّلام سوى من قتل منهم فی سائر الأيام و اللیالی.

باب ۱۰ السبب الذی من أجله قیل بالوقف علی موسی بن جعفر علیهما السّلام.

باب ۱۱ ما جاء عن الرضا علیه السّلام من الأخبار فی التوحید و خطبه الرضا علیه السّلام فی التوحید.

باب ۱۲ ذکر مجلس الرضا علیه السّلام مع أهل الأديان و أصحاب المقالات فی التوحید عند المأمون.

باب ۱۳ فی ذکر مجلس الرضا علیه السّلام مع سلیمان المروزی متکلم خراسان عند المأمون فی التوحید.

باب ۱۴ ذکر مجلس آخر للرضا علیه السّلام عند المأمون مع أهل الملل و المقالات و ما أجاب به علی بن محمد بن الجهم فی عصمه الأنبياء علیهم السّلام.

باب ۱۵ ذکر مجلس آخر للرضا علیه السّلام در گذشت ابو ابراهیم، امام موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابی طالب علیهم السّلام

باب نهم، ذکر ساداتی که هارون ملعون در شب بعد از شهادت امام کاظم علیه السّلام به شهادت رساند، به جز کسانی که در ایام دیگر به شهادت رسیده بودند.

باب دهم، دلیل این که عده ای در امام کاظم علیه السّلام قایل به وقف شده اند.

باب یازدهم، اخباری که از حضرت رضا علیه السّلام در توحید وارد شده و نیز خطبه حضرت درباره توحید

باب دوازدهم، جلسه حضرت رضا با صاحبان دین ها و مذاهب دیگر درباره توحید نزد مأمون

باب سیزدهم، جلسه حضرت رضا علیه السّلام با سلیمان مروزی، دانشمند خراسان، درباره توحید نزد مأمون

باب چهاردهم، جلسه ای دیگر از حضرت رضا علیه السّلام با صاحبان دین و مذاهب مختلف و نیز جواب حضرت به علی بن محمد بن جهم درباره عصمت انبیا

باب پانزدهم، مجلسی دیگر نزد مأمون

عند المأمون في عصمه الأنبياء عليهم السلام.

باب ۱۶ ما جاء عن الرضا في حديث أصحاب الرس.

باب ۱۷ ما جاء عن الرضا عليه السلام في قول الله عز وجل وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ.

باب ۱۸ ما جاء عن الرضا عليه السلام في قول النبي صَلَّى الله عليه وآله أنا ابن الذبيحين.

باب ۱۹ ما جاء عن الرضا عليه السلام في علامات الإمام.

باب ۲۰ ما جاء عن الرضا عليه السلام في وصف الإمامه و الإمام و ذكر فضل الإمام و رتبته.

باب ۲۱ ما جاء عن الرضا عليه السلام في تزويج فاطمه عليها السلام.

باب ۲۲ ما جاء عن الرضا في الإيمان و أنه معرفه بالقلب و إقرار باللسان و عمل بالأركان.

باب ۲۳ في ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع المأمون في الفرق بين العتره و الأمه.

باب ۲۴ ما جاء عن الرضا عليه السلام من خبر الشامي و ما سأل عنه أمير المؤمنين عليه السلام.

باب ۲۵ ما جاء عن الرضا عليه السلام في زيد بن علي عليه السلام.

درباره عصمت انبيا

باب شانزدهم، احاديث وارده از حضرت درباره اصحاب رس

باب هفدهم، احاديث وارده از حضرت درباره آيه «وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ»

باب هجدهم، احاديث وارده از حضرت درباره گفتار پيامبر: «انا ابن الذبيحين».

باب نوزدهم، احاديث وارده از حضرت درباره علامتهاي امام

باب بيستم، احاديث وارده از حضرت درباره اوصاف امام و نيز ذكر فضيلت و مرتبه امام.

باب ييستم و يكم، احاديث حضرت درباره تزويج حضرت فاطمه عليها السلام

باب بيست و دوم، احاديث حضرت درباره ايمان كه به شناخت قلب، اقرار زبان و عمل به اعضا و جوارح است.

بيست و سوم، جلسه حضرت با مأمون درباره فرق ميان امت و عترت

بیست و چهارم، روایت حضرت رضا دربارهٔ مرد شامی و سؤال از امیر المؤمنین علیه السّلام

بیست و پنجم، روایت وارده از حضرت دربارهٔ زید پسر امام سجاد علیه السّلام

ص: ۱۲

باب ۲۶ ما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار النادرة في فنون شتى.

باب ۲۷ ما جاء عن الرضا عليه السلام في هاروت و ماروت.

باب ۲۸ فيما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار المتفرقة.

باب ۲۹ ما جاء عن الرضا عليه السلام في صفه النبي صلى الله عليه و آله من الأخبار المنتوره عن الرضا عليه السلام.

باب ۳۰ فيما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار المجموعه.

باب ۳۱ ما جاء عن الرضا عليه السلام من العلل.

باب ۳۲ ذكر ما كتب به الرضا عليه السلام إلى محمد بن سنان في جواب مسائله في العلل.

باب ۳۳ العلل التي ذكر الفضل بن شاذان في آخرها أنه سمعها من الرضا على بن موسى عليهما السلام مره بعد مره و شيئاً بعد شيء فجمعها و أطلق لعل بن محمد بن قتيبه النيسابوري روايتها عنه عن الرضا عليه السلام.

باب ۳۴ ما كتبه الرضا عليه السلام للمأمون من باب بيست و ششم، سخنان نادر از حضرت درباره فنون مختلف

باب بيست و هفتم، اخبار حضرت درباره هاروت و ماروت

باب بيست و هشتم، روايات حضرت درباره مجموعه موضوعات مختلف

باب بيست و نهم، روايت حضرت رضا عليه السلام درباره اوصاف رسول خدا صلى الله عليه و آله از اخبار وارده

باب سی ام، روايات وارده از حضرت درباره مجموعه ای از موضوعات مختلف

باب سی و یکم، روايات وارده از حضرت درباره علت بعضی از چیزها

باب سی و دوم، ذکر مکتوب حضرت به محمد بن سنان و پاسخ حضرت به سؤالات او درباره علل مختلف

باب سی و سوم، رواياتی که فضل بن شاذان ذکر کرده که از امام رضا عليه السلام درباره علت ها، در مراحل مختلف و اوقات گوناگون شنیده است و به علی بن محمد بن قتيبه نیشابوری اجازه داده است تا آن ها را روايت نماید.

باب سی و چهارم، مکتوب امام به مأمون

محض الإسلام و شرائع الدين و من أخباره عليه السلام.

باب ۳۵ دخول الرضا عليه السلام بنيسابور و ذكر الدار التي نزل بها و المحله.

باب ۳۶ ما حدث به الرضا عليه السلام فى مربعه النيسابور و هو يريد قصد المأمون بمرو.

باب ۳۷ خبر نادر عن الرضا عليه السلام.

باب ۳۸ خروج الرضا عليه السلام من نيسابور إلى طوس و منها إلى مرو.

باب ۳۹ السبب الذى من أجله قبل على بن موسى الرضا عليهما السلام ولايه العهد من المأمون و ذكر ما جرى من ذلك و من كرهه و من رضى به و غير ذلك و لعلى بن الحسين عليهما السلام كلام فى هذا النحو.

باب ۴۰ استسقاء المأمون بالرضا عليه السلام و ما أراه الله عز و جل من القدره فى الاستجابة له فى إهلاك من أنكر دلالة فى ذلك اليوم.

باب ۴۱ ذكر ما أتاه المأمون من طرد الناس من مجلس الرضا عليه السلام و الاستخفاف به و ما كان من دعائه عليه السلام.

باب ۴۲ ذكر ما أنشد الرضا عليه السلام درباره اسلام خالص و شرايع دين و اخبارى از اين دست.

باب سى و پنجم، ورود حضرت به نیشابور و خانه و محله ای که در آن فرود آمد.

باب سى و ششم، احادیث روایت شده از حضرت در مربعه نیشابور در حالی که اراده الحاق به مأمون در مرو را داشت.

باب سى و هفتم، خبری نادر از حضرت

باب سى و هشتم، درباره خروج حضرت از نیشابور به سوی طوس و سپس مرو

باب سى و نهم، علت پذیرش حضرت، منصب ولایت عهدی را و وقایعی که در این زمینه رخ داد و آنان که از این ماجرا ناخشنود و آنانی که خشنود بودند و... و امام سجاد علیه السلام در این باره مطلبی دارد.

باب چهلم، طلب باران حضرت به درخواست مأمون و قدرت خدا در استجابت آن به وسیله هلاکت یکی از منکرین و معاندین حضرت در آن روز.

باب چهل و یکم، طرد مردمان از مجلس حضرت به وسیله مأمون و کوچک کردن حضرت و دعای آن جناب

باب چهل و دوم، اشعار انشاد شده حضرت

للمؤمن من الشعر في الحلم و السكوت عن الجاهل و ترك عتاب الصديق و في استجلاب العدو حتى يكون صديقا و في كتمان السر و مما أنشده الرضا عليه السلام و تمثل به.

باب ۴۳ ذکر أخلاق الرضا عليه السلام الكريمه و وصف عبادته.

باب ۴۴ ذکر ما كان يتقرب به المؤمن إلى الرضا عليه السلام من مجادله المخالفين في الإمامه و التفضيل.

باب ۴۵ ما جاء عن الرضا عليه السلام في وجه دلائل الأئمة عليهم السلام و الرد على الغلاة و المفوضه لعنهم الله.

باب ۴۶ دلالات الرضا عليه السلام و هي اثنتان و أربعون دلاله.

باب ۴۷ دلالة الرضا عليه السلام في إجابته الله دعائه على بكار بن عبد الله بن مصعب بن الزبير بن بكار لما ظلمه

باب ۴۸ دلالة فيما أخبر به من أمره أنه لا يرى بغداد و لا تراه فكان كما قال.

باب ۴۹ دلالة عليه السلام في إجابته الله تعالى دعاه في آل برمك و إخباره بما تجرى عليهم و بأنه لا يصل إليهم برای مأمون در حلم و سكوت نزد جاهل و ترك کردن عتاب دوستان و نیز در جلب دشمنان تا این که دوستان شوند و نیز رازداری، و نیز اشعاری دیگر از حضرت و تمثالات ایشان به آنها

باب چهل و سوم، ذکر اخلاق کریمه حضرت رضا علیه السلام و توصیف عبادت ایشان

باب چهل و چهارم، در مجادله مأمون با مخالفین در امامت و فضیلت ایشان، به جهت نزدیک نمودن خود به حضرت

چهل و پنجم، بیانات حضرت درباره معجزات ائمه علیهم السلام و رد بر غلات و مفوضه «لعنهم الله»

چهل و ششم، معجزات امام رضا علیه السلام که چهل و دو معجزه است

چهل و هفتم، معجزه حضرت در اجابت دعای ایشان بر بکار بن عبد الله بن معصب بن زبیر بن بکار، چون به حضرت ستم کرد

چهل و هشتم، خبر غیبی به این که بغداد را دیگر نخواهد دید و چنان شد که فرمود

چهل و نهم، اجابت خدای تعالی دعای ایشان را درباره برمکیان و خبر دادن ایشان به سرنوشت آن ها و این که از هارون به ایشان

من الرشيد مكروه.

باب ۵۰ دلالت عليه السلام في إخباره بأنه يدفن مع هارون في بيت واحد.

باب ۵۱ إخباره عليه السلام بأنه سيقتل مسموماً و يقبر إلى جنب هارون الرشيد.

باب ۵۲ صحه فراسه الرضا عليه السلام و معرفته بأهل الإيمان و أهل النفاق.

باب ۵۳ معرفته عليه السلام بجميع اللغات.

باب ۵۴ دلالت عليه السلام في إجابته الحسن بن علي الوشاء عن المسائل التي أراد أن يسأله عنها قبل السؤال دلالة أخرى له عليه السلام دلالة أخرى له عليه السلام.

باب ۵۵ جواب الرضا عليه السلام عن سؤال أبي قره صاحب الجاثليق.

باب ۵۶ ذكر ما تكلم به الرضا عليه السلام يحيى بن ضحاک السمرقندی في الإمامه عند المأمون.

باب ۵۷ قول الرضا عليه السلام لأخيه زيد بن موسى حين ما افتخر على من في مجلسه و قوله عليه السلام فيمن يسىء عشره الشيعة من أهل بيته و بترك المراقبه.

باب ۵۸ الأسباب التي من أجلها قتل المأمون على بن موسى الرضا عليهما السلام بالسم.

ضررى نخواهد رسید

پنجاهم، خبر غیبی حضرت در محل دفن ایشان که با هارون در یک خانه است

پنجاه و یکم، خبر حضرت درباره کشته شدن آن جناب با سم و دفن شدن در جنب هارون

پنجاه و دوم، تیزهوشی آن جناب و تشخیص منافقین و مؤمنان از هم

باب پنجاه و سوم، علم ایشان به همه زبان ها باب پنجاه و چهارم، معجزات حضرت در پاسخ به حسن بن علی و شاء قبل از پرسش از آن جناب و نیز دلالتی دیگر و دلالتی دیگر از آن حضرت علیه السلام

باب پنجاه و پنجم، پاسخ حضرت به پرسش ابی قره، مصاحب جاثلیق

باب پنجاه و ششم، گفتار امام رضا علیه السلام با یحیی بن ضحاک سمرقندی درباره امامت نزد مأمون

باب پنجاه و هفتم، گفتار حضرت به برادرش زید هنگامی که به اهل مجلس افتخار می کرد درباره هرکس از آن خاندان که

شیعه را بیازارد و مراقبت نکند.

باب پنجاه و هشتم، دلایل شهادت حضرت به دست مأمون به وسیله سم

ص: ۱۶

باب ۵۹ نص الرضا عليه السلام على ابنه محمد بن علي عليهما السلام بالإمامه و الخلافة.

باب ۶۰ وفاه الرضا عليه السلام مسموما باغتيال المأمون إياه.

باب ۶۱ ذكر خبر آخر في وفاه الرضا عليه السلام من طريق الخاصه.

باب ۶۲ ما حدث به أبو الصلت الهروي من ذكر وفاه الرضا عليه السلام و أنه يسم في عنب.

باب ۶۳ ما حدث به هرثمه بن أعين من ذكر وفاه الرضا عليه السلام و أنه يسم في العنب و الرمان جميعا.

باب ۶۴ ذكر بعض ما قيل من المراثي في الرضا عليه السلام.

باب ۶۵ ثواب زياره الرضا عليه السلام خبر ذكره دعبل بن علي الخزاعي رحمه الله عليه عن الرضا في النص على القائم عجل الله فرجه أوردته على أثر أخباره في ثواب الزياره و خبر دعبل عند وفاته و ذكر ما وجد على قبر دعبل مكتوبا.

باب ۶۶ ما جاء عن الرضا في ثواب زياره قبر فاطمه بنت موسى بن جعفر عليها السلام بقم.

باب پنجاه و نهم، تصریح حضرت به فرزندش امام جواد علیه السلام به امامت و خلافت

باب شصتم، وفات حضرت رضا علیه السلام با سم به وسیله مأمون

باب شصت و یکم، خبری دیگر در شهادت حضرت از طریق خاصه

باب شصت و دوم، روایات ابو صلت هروی در وفات حضرت و مسمومیت آن حضرت به وسیله انگور

باب شصت و سوم، روایت هرثمه بن اعین درباره شهادت حضرت و مسمومیت ایشان با انگور و انار

باب شصت و چهارم، بعضی از مراثی درباره حضرت

باب شصت و پنجم، ثواب زیارت حضرت و نیز روایت دعبل از امام رضا علیه السلام درباره حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه که آن را ادامه اخبار ثواب زیارت ذکر کردیم و نیز روایت دعبل هنگام درگذشت او و نیز مطالبی که بر قبر دعبل نگاشته شده است.

باب شصت و ششم، روایت حضرت درباره ثواب زیارت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام دختر موسی بن جعفر علیهما السلام در قم

باب ۶۷ فی کیفیه زیاره الرضا علیه السّلام بطوس.

باب ۶۸ ما یجزی من القول عند زیاره جمیع الأئمه علیهم السّلام عن الرضا علیه السّلام و زیاره أخرى جامعہ للرضا علیه السّلام و لجمیع الأئمه علیهم السّلام.

باب ۶۹ فی ذکر ما ظهر للناس فی وقتنا من برکه هذا المشهد و علاماته و استجابہ الدعاء فیہ.

فذلک تسعه و ستون بابا

باب شصت و هفتم، کیفیت زیارت حضرت در طوس

باب شصت و هشتم، آن چه حضرت در زیارت ائمه علیهم السّلام اجازه داده اند و نیز زیارت دیگر و جامعی برای آن حضرت و تمامی ائمه علیهم السّلام.

باب شصت و نهم، آن چه در ایام مؤلف برای مردمان از برکات و علامت مشهد شریف حضرت ظاهر شده و نیز استجابت دعا در آن.

و این شصت و نه باب تمام شد.

ص: ۱۸

۱ باب العله التي من أجلها سمى علي بن موسى «الرضا» عليه السلام

۴۱ قال أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القميّ الفقيه مصنف هذا الكتاب رحمه الله قال: حدثنا أبي و محمد بن موسى بن المتوكل و محمد بن علي بن ماجيلويه و أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم و الحسين بن إبراهيم [بن] تاتانه و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني و الحسين بن إبراهيم بن هشام المكتّيب و علي بن عبد الله الوراق رضي الله عنهم قالوا: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن أحمد بن محمد بن أبي بسم الله الرحمن الرحيم

۱- علت ملقب شدن حضرت علي بن موسى عليهما السلام به «رضا»

۱- علت ملقب شدن حضرت علي بن موسى عليهما السلام به «رضا»

۴۱ ابو جعفر محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمي، فقيه، ساکن شهر ری مؤلف این کتاب- خداوند او را بر طاعت بندگی کمک فرماید و بر توفیقاتش بیفزاید- گوید:

پدرم و محمد بن موسی بن متوکل و محمد بن علی بن ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و حسین بن ابراهیم بن تاتانه و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن هشام مکتّب و علی بن عبد الله وراق گویند:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی

نصر البزنطی قال: قلت لأبی جعفر محمد بن علی بن موسی علیه السلام: إن قوما من مخالفيكم يزعمون أباك إنما سمّاه المأمون الرضا لما رضىه لولايه عهده.

فقال: كذبوا و الله و فجروا بل الله تبارك و تعالى سمّاه الرضا لأنه كان رضى لله عزّ و جلّ فى سمائه و رضى لرسوله و الأئمه من بعده صلوات الله عليهم فى أرضه. قال:

فقلت له: أ لم يكن كلّ واحد من آبائك الماضين عليهم السّلام رضى لله تعالى و لرسوله و الأئمه عليهم السّلام فقال: بلى. فقلت: فلم سمّى أبوك من بينهم الرضا. قال: لأنه رضى به المخالفون من أعدائه كما رضى به الموافقون من أوليائه و لم يكن ذلك لأحد من آبائه عليهم السلام فلذلك سمّى من بينهم الرضا عليه السلام.

۲ ۵ حدّثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضى الله عنه قال: حدّثنا محمد بن أبی عبد الله الكوفی عن سهل بن زیاد الآدمی عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی عن سليمان بن حفص المروزیّ که گفت: به ابی جعفر محمد بن علی بن موسی عليهم السّلام عرض کردم: گروهی از مخالفین شما را گمان این است که پدرت علیه السّلام را مأمون، رضا نامید وقتی که به ولایت عهد او رضا داد.

فرمود: به خدا دروغ گفتند، خدای تبارک و تعالى او را رضا نامید برای اینکه مرضی خدا بود در آسمان و مرضی رسول صلی الله علیه و آله و ائمه بعد از او بود در زمین. راوی گوید، عرض کردم: مگر نه هر که از پدران تو گذشته است مرضی خدا و رسول و ائمه بودند؟ حضرت فرمود: بلى.

گفتم: پس به چه سبب پدرت از میان ایشان موسوم به این نام شد؟ فرمود: به سبب آنکه مخالفان به او راضی شدند، همچون موافقان و دوستان او، این حالت برای پدران و اجداد ایشان اتفاق نیفتاد. لذا از بین آنان فقط ایشان «رضا» نامیده شده اند.

۲ ۵ علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از سهل بن زیاد آدمی از عبد العظيم بن عبد الله حسنی از سليمان بن حفص مروزی که گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن

قال كان موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام يسمي ولده عليا عليه السلام الرضا و كان يقول:

ادعوا إلي ولدي الرضا و قلت لولدي الرضا و قال لي ولدي الرضا. و إذا خاطبه قال: يا أبا الحسن.

حسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام فرزندش علی را رضا نامید و می فرمود: فرزندم رضا را صدا کنید، به فرزندم رضا گفتم، فرزندم رضا به من گفت، زمانی که با حضرت رضا علیه السلام صحبت می کردند، و ایشان را با «ابا الحسن» خطاب می فرمودند.

ص: ۲۱

۲ باب ما جاء في أم الرضا علي بن موسى الرضا عليه السلام و اسمها ۶۱ حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ فِي دَارِهِ بَنِيْسَابُور فِي سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثُمِائَةٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصُّوْلِيُّ قَرَأَهُ عَلَيْهِ قَالَ:

أَبُو الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أُمُّهُ أُمٌّ وَلَدَتْ تَسْمَى عَلَيْهِ اسْتَقَرَّ اسْمُهَا حِينَ مَلَكَهَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۷۲ حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الصُّوْلِيُّ قَالَ:

حَدَّثَنِي عُونُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكَنْدِيُّ قَالَ:

۲-آن چه درباره مادر گرامی حضرت رضا علیه السلام و اسم ایشان روایت شده

۲-آن چه درباره مادر گرامی حضرت رضا علیه السلام و اسم ایشان روایت شده

۶۱ حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی در سال سی و صد و پنجاه و دو در نیشابور روایت کرده و گوید: محمد بن یحیی صولی گوید:

أَبُو الْحَسَنِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمَانُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اسْت و مَادَرِ آن جَنَابِ اُمِّ وَلَدَتْ اسْت مَسْمَا بَه تَكْتَم. اَيْنَ نَامِ زَمَانِي بِرِ اَيْشَانِ كُذَاشْتَه شَدَ كِه اِمَامِ كَاضِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَالِكُ اَيْشَانِ شَدَنَدَ.

۷۲ حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای ما صولی از عون بن محمد کندی گوید: از ابو الحسن علی بن میثم

ص: ۲۲

سمعت [أبی]أبا الحسن علی بن میثم یقول:و ما رأیت أحدا قطّ أعرف بأمور الأئمة علیهم السّلام و أخبارهم و مناکحهم منه قال:

اشترت حمیده المصفاه و هی أمّ أبی الحسن موسی بن جعفر و كانت من أشرف العجم جاریه مولده و اسمها تکتّم و كانت من أفضل النساء فی عقلها و دینها و إعظامها لمولاتها حمیده المصفاه حتّی أنّها ما جلست بین یدیهامنذ ملکتهاجلالا لها فقالت لابنها موسی علیه السّلام: یا بنی إنّ تکتّم جاریه ما رأیت جاریه قطّ أفضل منها و لست أشکّ أنّ الله تعالی سیظهر نسلها إنّ کان لها نسل و قد وهبتها لك فاستوص خیرا بها.فلما ولدت له الرّضا علیه السّلام سمّاها الطّاهره:قال:و کان الرّضا یرتضع کثیرا و کان تامّ الخلق.

فقال:أعینونی بمرضع.فقیل لها:أ نقص الدّر؟فقالت:ما أكذب و الله ما نقص الدّر و لكن علی ورد من صلاتی و تسبیحی و قد نقص منذ ولدت.

قال الحاکم أبو علی:قال الصولی:

و الدلیل علی أن اسمها تکتّم قول الشاعر یمدح الرضا علیه السّلام:

شنیدم که گفت:کسی را عارف تر به احوال ائمه ندیدم،همو گوید:حمیده المصفاه مادر ابو الحسن موسی بن جعفر است و از اشرف عجم بوده،کنیزی را که در بین اعراب متولد شده و مسما به تکتّم بود خریداری نمود،او از بهترین زنان بود در عقل و دین و تعظیم مولایش حمیده المصفاه،در پیش او نمی نشست، از آن وقت که مالک او شده بود،به جهت تعظیم و اجلال او.حمیده به پسرش موسی گفت:ای پسر من!تکتّم کنیزی است که بهتر از او کنیزی ندیدم و شک ندارم که اگر نسلی از او به وجود آید خداوند آن نسل را پاک قرار می دهد،او را به تو بخشیدم تو را وصیت می کنم به نیکویی با او، وقتی که امام رضا علیه السّلام را به دنیا آورد،حمیده او را طاهره نام نهاد و آن حضرت شیر بسیار می خورد و در خلقت،تمام بود.مادر حضرت در جستجوی دایه ای برآمد،گفتند:مگر شیرت کم شده؟گفت:نه دروغ نمی گویم.به خدا شیر کم نشده و لیکن مرا وردی است از نماز و تسبیح و آن ورد کم شده از آن روزی که او را زاییده ام.

حاکم ابو علی از قول صولی گوید:دلیل بر این که نام مادر حضرت تکتّم بوده،شعر شاعر در مدح آن حضرت است:

ألا إن خير الناس نفسا و والدا

و رهطا و أجدادا على المعظم

أتتنا به للعلم و الحلم ثامنا

إماما يؤدى حجه الله تكتم

و قد نسب قوم هذا الشعر إلى عم أبي إبراهيم بن العباس و لم أروه له و ما لم يقع لى به روايه و سماعا فإنى لا- أحققه و لا أبطله، بل الذى لا أشك فيه أنه لعم أبي إبراهيم بن العباس قوله:

كفى بفعال امرئ عالم

على أهله عادلا شاهدا

أرى لهم طارفا مونقا

و لا يشبه الطارف التالدا

يمن عليكم بأموالكم

و تعطون من مائه واحدا

فلا يحمد الله مستبصرا

يكون لأعدائكم حامدا

فضلت قسيمك فى قعد

كما فضل الوالد الوالدا

قال الصولى: وجدت هذه الأبيات بخط أبي على ظهر دفتر له يقول فيه: أنشدنى أخى لعمه فى على يعنى الرضا عليه السلام تعليق متوق فنظرت فإذا هو بقسيمه فى القعدد بهترين مردم على بزرگوار است که بهترين پدر و اجداد و قوم و عشيره را داراست.

تکتم او را زاده که هشتمين پیشوا باشد در علم و حلم، و حجت الهی را بر مردم تمام کند.

صولی گوید: برخی این شعر را به عموی پدرم ابراهیم بن عباس نسبت داده اند ولی این شعر از او برایم روایت نشده و آن چه برایم روایت نشده و از کسی نشنیده باشم نه آن را قبول و نه رد می کنم.

ولی شک ندارم که این شعر برای عموی پدرم است:

اعمال شخص عالم کافی است که برای اهلش شاهی عادل باشد.

می بینم که مالی تازه و قابل توجه دارند و این مال تازه شباهتی به مال قدیمی ندارد.

بر شما با اموال خودتان منت می گذارند و یک صدم از اموالتان را به شما می پردازند.

کسی که دشمنان شما را مدیحه سرائی کند، خداوند را حمد و سپاس نگفته است.

تو بر مأمون برتری داری همان طور که پدرانت بر پدران او برتری داشتند.

صولی گوید: این ابیات را با خط پدرم پشت دفتری که مال او بود، یافتم، پدرم می گفت:

این اشعار را عمویمان در مدح حضرت رضا علیه السلام سروده و در حاشیه آن بود که مراد از «قسمه

المأمون لأن عبد المطلب هو الثامن من آبائهما جميعا و تکتّم من أسماء نساء العرب قد جاءت في الأشعار كثيرا منها في قولهم:

طاف الخيالان فهاجا سقما

خیال تکتنی و خیال تکتما

قال الصولي: و كانت لإبراهيم بن العباس الصولي عم أبي في الرضا عليه السّلام مدائح كثيرة أظهرها ثم اضطر إلى أن سترها و تتبعها فأخذها من كل مكان.

و قد روى قوم أنّ أمّ الرضا عليه السّلام تسمّى سكن النّويّه و سمّيت أروى و سمّيت نجمه و سمّيت [سمان] سمانه و تکتّنی أمّ البنين.

۸۳ حدّثنا تمیم بن عبد الله بن عبد الله بن تمیم القرشيّ رضی الله عنه قال: حدّثنی أبی عن أحمد بن علیّ الأنصاريّ قال:

حدّثنی علیّ بن میثم عن أبيه قال: لما اشترت الحمیده، أمّ موسى بن جعفر عليه السّلام أمّ الرضا عليه السّلام نجمه ذكرت حمیده أنّها رأت في المنام رسول الله صلّى الله عليه و آله يقول لها: يا في القعد» مأمون است، زیرا عبد المطلب جد هشتم آن جناب و مأمون بود. تکتّم اسمی عربی است که در اشعار زیاد به چشم می خورد از جمله:

طاف الخيالان فهاجا سقما

خیال تکتنی و خیال تکتما

صولي گوید: ابراهيم بن عباس عموی پدرم مدایح زیادی دربارهٔ امام رضا علیه السّلام سروده بود که آنها را آشکار بیان می کرد سپس به ناچار مخفی نمود به دنبال آنها گشته و گردآوری کرد.

عده ای روایت کرده اند که نام مادر گرامی حضرت رضا علیه السّلام «سکن النّوبیه» بوده و به نامهای أروى، نجمه، سمانه نیز نامیده شده و کنیهٔ آن بانو «ام البنين» بوده است.

۸۳ تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی گوید:

روایت کرد برای من پدرم از احمد بن علی انصاری که گفت: روایت کرد برای من علی بن میثم از پدرش که گفت: زمانی که حمیده مادر امام کاظم علیه السّلام نجمه مادر امام رضا علیه السّلام را خریداری نمود، گوید: در خواب حضرت رسول صلّى الله عليه و آله را دیدم که فرمود: حمیده! نجمه را به پسر تو موسی

حمیده هبی نجمه لابنک موسی فإِنَّه سیولد له منها خیر أهل الأرض. فوهبتها له فلَمَّا ولدت له الرِّضا علیه السَّلام سَمَّاهَا الطَّاهِرَه و كانت لها أسماء منها نجمه و أروى و سکن و [سمان] سمانه و تکتُم و هو آخر أسامیها. قال علی بن میثم: سمعت أبا یقول: سمعت أمی تقول: كانت نجمه بکرا لَمَّا اشترتها حمیده.

۹۴ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي زَكْرِيَّا الْوَاسِطِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ عَلِمْتَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ قَدِمَ؟ قُلْتُ: لَا. فَقَالَ: بَلَى قَدِ قَدِمَ رَجُلٌ أَحْمَرُ فَاَنْطَلَقَ بِنَا. فَرَكِبَ وَ رَكَبْنَا مَعَهُ حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الرَّجُلِ فَإِذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ مَعَهُ رَقِيقٌ، فَقَالَ لَهُ: اعْرِضْ عَلَيْنَا فَعَرَضَ عَلَيْنَا تِسْعَ جَوَارٍ كُلِّ ذَلِكَ يَقُولُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لا حاجة لي فيها، ثُمَّ قَالَ لَهُ: اعْرِضْ عَلَيْنَا.

قال: ما عندي شيء. فقال له: بلى اعرض علينا ببخش زیرا از او فرزندی به دنیا خواهد آمد که بهترین انسان روی زمین خواهد بود، او را به پسرش بخشید و زمانی که نجمه حضرت رضا علیه السَّلام را به دنیا آورد، امام او را طاهره نامید و اسامی دیگری نیز داشت؛ از جمله: نجمه، اروی، سکن، سمانه و تکتُم که آخرین نام او بود. علی بن میثم گوید: پدرم می گفت: از مادرم شنیدم: زمانی که حمیده، نجمه را خرید او دوشیزه بود.

۹۴ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ حَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي زَكْرِيَّا الْوَاسِطِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ عَلِمْتَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ قَدِمَ؟ قُلْتُ: لَا. فَقَالَ: بَلَى قَدِ قَدِمَ رَجُلٌ أَحْمَرُ فَاَنْطَلَقَ بِنَا. فَرَكِبَ وَ رَكَبْنَا مَعَهُ حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الرَّجُلِ فَإِذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ مَعَهُ رَقِيقٌ، فَقَالَ لَهُ: اعْرِضْ عَلَيْنَا فَعَرَضَ عَلَيْنَا تِسْعَ جَوَارٍ كُلِّ ذَلِكَ يَقُولُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

آری مردی سرخ رو آمده است، بیا باهم به نزد او برویم، سوار شدیم و نزد آن مرد رفتیم، مردی بود از اهل مغرب که تعدادی برده به همراه داشت، حضرت فرمودند: برده هایت را به ما نشان بده، آن مرد نه کنیز به حضرت ارائه نمود، امام کاظم علیه السَّلام در مورد هریک می فرمود: نیازی به او ندارم، سپس فرمود: بقیه را نشان بده، پاسخ داد:

چیزی ندارم، حضرت فرمود: نشان بده

قال: لا والله ما عندي إلا جاريه مريضه.

فقال له: ما عليك أن تعرضها فأبى عليه ثم انصرف عليه السلام ثم إنه أرسلني من الغد إليه فقال لي: قل له كم غايتك فيها فإذا قال كذا و كذا فقل قد أخذتها.

فأتيته فقال: ما أريد أن أنقصها من كذا فقلت قد أخذتها و هو لك فقال هي لك و لكن من الرجل الذي كان معك بالأمس؟ فقلت: رجل من بني هاشم. فقال: من أي بني هاشم؟ فقلته من نقبائهم. فقال: أريد أكثر منه. فقلت: ما عندي أكثر من هذا.

فقال: أخبرك عن هذه الوصيفه إنني اشتريتها من أقصى بلاد المغرب فلقيتني امرأه من أهل الكتاب فقالت: ما هذه الوصيفه معك؟ فقلت اشتريتها لنفسى.

فقالت: ما ينبغي أن تكون هذه الوصيفه عند مثلك إن هذه الجاريه ينبغي أن تكون عند خير أهل الأرض فلا تلبث عنده إلا قليلا حتى تلد منه غلاما يدين له شرق الأرض و غربها.

قال: فأتيته بها فلم تلبث عنده إلا قليلا حتى ولدت له عليا عليه السلام.

مرد قسم خورد به خدا فقط كنيزى بيمار دارم، حضرت فرمود: چه مانعى دارد كه او را نشان دهى، مرد امتناع كرد، حضرت برگشتند و فرداى آن روز مرا به سراغ آن مرد فرستاد و فرمود: به او بگو آخرش چند؟ وقتى گفت:

فلا بد قدر قبول كن و بخر، رفتم و گفتم كنيز را به چند مى فروشى، گفت: اين كنيز را به اين كمتر نخواهم فروخت، گفتم: اين مبلغ مال تو، گفت:

اين كنيز نيز مال تو، سپس گفت: مردى كه ديروز با تو بود كيست؟ گفتم: از فرزندان هاشم است گفت: از کدام سلسله؟ گفتم: از بزرگان آنان. گفت: بيشتر توضيح بده. گفتم: بيش از اين نمى دانم. گفت: خبر دهم تو را از اين كنيز، او را از مغرب خريدم، پس زنى از اهل كتاب به من رسيد گفت: اين جميله چيست همراه تو؟ گفتم: براى خود خريده ام. گفت: سزاوار نيست كه او نزد مثل تو باشد اين جاريه سزاوار است كه نزد بهترين اهل زمين باشد و نزد او بسيار نماند كه پسرى بزويد كه او را مشرق و مغرب زمين اطاعت كنند گفت: پس كنيز را نزد امام آوردم و آن كنيز نزد آن حضرت بسيار نماند كه على عليه السلام را به دنيا آورد.

و حَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلُوِيَه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَوْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَدَ مِثْلَهُ سِوَاءً.

هشام گوید: این حدیث را به همین شکل برایم علی بن ماجیلویه از عمویش محمد بن قاسم از محمد بن علی کوفی از محمد بن خالد و او از هشام بن احمد نقل کرده است.

ص: ۲۸

۳ باب فی ذکر مولد الرضا علی بن موسی علیهما السّلام ۱۰۱ حدّثنا محمّد بن إبراهیم بن إسحاق الطّالقانی رضی الله عنه قال: حدّثنی الحسن بن علی بن زکریّا بمدينه السّلام قال: حدّثنی أبو عبد الله محمّد بن خلیلان قال حدّثنی أبی عن أبیه عن جدّه عن غیاث بن أسید قال: سمعت جماعه من أهل المدينه یقولون: ولد الرّضا علی بن موسی علیه السّلام بالمدينه یوم الخمیس لإحدى عشره لیلہ خلت من ربیع الأوّل سنه ثلاث و خمسين و مائه من الهجره بعد وفاه أبی عبد الله علیه السّلام بخمس سنين و توفّی بطوس فی قریه یقال لها سناباد من رستاق نوقان و دفن فی دار حمید بن قحطبه الطّائی فی القبّه الّتی فیها هارون الرّشید إلی جانبہ

۳- باب در ذکر زمان ولادت امام رضا علیه السّلام

۳- باب در ذکر زمان ولادت امام رضا علیه السّلام

۱۰۱ محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد در بغداد برای من حسن بن علی بن زکریا که گفت: روایت کرد برای من محمد بن خلیلان که گفت: روایت کرد برای من پدرم از پدرش از جدش از عتاب بن اسید که گفت: شنیدم جماعتی از اهل مدینه می گفتند:

علی بن موسی الرضا علیه السّلام در مدینه روز پنج شنبه و یازدهم ربیع الاول به سال صد و پنجاه سوم از هجرت، پنج سال بعد از فوت جدش ابی عبد الله علیه السّلام متولد شدند و در طوس در قریه ای که سناباد گفته می شود از توابع روستای نوقان وفات یافتند و در خانه حمید بن قحطبه طایی در قبه ای که در آن قبر هارون الرشید در آن بود در جانب قبر هارون در طرف قبله دفن

مما يلي القبله و ذلك في شهر رمضان لتسع بقين منه يوم الجمعة سنه ثلاث و مائتين و قد تمّ عمره تسعا و أربعين سنه و ستّه أشهر منها مع أبيه موسى بن جعفر عليه السّلام تسعا و عشرين سنه و شهرين و بعد أبيه أّيّام إمامته عشرين سنه و أربعة أشهر و قام عليه السّلام بالأمر و له تسع و عشرون سنه و شهران و كان في أّيّام إمامته بقيه ملك الرّشيد ثمّ ملك بعد الرّشيد محمّد المعروف بالأمين و هو ابن زيّده ثلاث سنين و خمس و عشرين يوما ثمّ خلع الأمين و أجلس عمّه إبراهيم بن شكله أربعة عشر يوما ثمّ أخرج محمّد ابن زيّده من الحبس و بويع له ثانيه و جلس في الملك سنه و ستّه أشهر و ثلاثه و عشرين يوما ثمّ ملك عبد الله المأمون عشرين سنه و ثلاثه و عشرين يوما فأخذ البيعه في ملكه لعلّي بن موسى الرضا عليه السّلام بعهد المسلمين من غير رضا و ذلك بعد أن هدّده بالقتل و ألحّ عليه مرّه بعد أخرى في كلّها يأبى عليه حتّى أشرف من تأبّيه على الهلاك فقال عليه السّلام: اللهمّ إنّك قد نهيتني عن الإلقاء بيدي إلى التّهلكه و قد أكرهت شدنّده، وفات حضرت در سال دويست و سه هجری روز جمعه بیستم و یکم ماه رمضان واقع شد، عمر شریف ایشان چهل و نه سال و شش ماه بود، بیست و نه سال و دو ماه با پدر گرامیشان گذراندند و بیست سال و چهار ماه بعد از پدرشان دوران امامت ایشان بود، آن حضرت بیست و نه سال و دو ماه داشتند که به امامت رسیدند و آغاز امامت ایشان با حکومت هارون معاصر بود، پس از هارون، محمد امین پسر زیّده مدت سه سال و بیست و پنج روز حکومت کرد. سپس امین خلع شد و عمویش ابراهیم بن شكله را به مدت چهارده روز به جای او قرار دادند، سپس امین از حبس آزاد شد و بار دیگر برای او از مردم بیعت گرفتند و یک سال و شش ماه و بیست و سه روز حکومت کرد، بعد از او عبد الله مأمون بیست سال و بیست و سه روز حکومت کرد و در این مدت بود که امام رضا علیه السّلام را بدون رضایت و تهدید آن حضرت به قتل و لیعهد قرار داد، مأمون برای این کار چندین بار به امام اصرار کردند ولی آن حضرت امتناع می فرمود، سرانجام حضرت خود را در خطر مرگ دیدند و دعا کردند: خدایا مرا از این که خود را به هلاکت اندازم نهی کردی، او مرا مجبور کرده

و اضطررت كما أشرفت من قبل عبد الله المأمون على القتل متى لم أقبل ولايه عهده و قد أكرهت و اضطررت كما اضطر يوسف و دانيال عليهما السلام إذ قبل كل واحد منهما الولاية من طاغية زمانه. اللهم لا عهد إلا عهدك و لا ولايه لى إلا من قبلك فوقنى لإقامه دينك و إحياء سنه نبيك محمد صلى الله عليه و آله فإنك أنت المولى و أنت النصير و نعم المولى أنت و نعم النصير. ثم قبل عليه السلام ولايه العهد من المأمون و هو باك حزين على أن لا يولّى أحدا و لا يعزل أحدا و لا يغير رسما و لا سنه و أن يكون فى الأمر مشيرا من بعيد. فأخذ المأمون له البيعه على الناس الخاص منهم و العام فكان متى ما ظهر للمأمون من الرضا عليه السلام فضل و علم و حسن تدبير حسده على ذلك و حقد عليه حتى ضاق صدره منه فغدر به و قتله بالسّم و مضى إلى رضوان الله تعالى و كرامته.

که اگر ولایتعهدی را نپذیرم مرا خواهد کشت، من نیز چون یوسف و دانیال که اجبارا حکومت را از ظالمان زمان خود قبول کردند، مجبور شده ام، خداوند حکومتمی نیست جز حکومت تو، من ولایتی ندارم جز آن چه از جانب تو به من اعطاء شود، مرا در اقامه دین و احیاء سنت پیامبرت موفق فرما، زیرا تو مولا و یاور من هستی و چه خوب مولا و یآوری هستی. سپس امام رضا علیه السلام با گریه و اندوه ولایتعهدی را از مأمون قبول کردند، مشروط بر این که عزل و نصب نکنند، آداب و رسوم و سستی را تغییر ندهند و تنها بر کارها نظارت نموده و اظهار نظر فرمایند، مأمون از همه مردم برای حضرت بیعت گرفت، ولی بروز فضیلت، علم و تدبیر حضرت حسد مأمون را برمی انگیخت و موجب می شد که کینه حضرت را در دل بگیرد و نتوانست تحمل کند و با نیرنگ حضرت را مسموم و شهید کرد و حضرت به بهشت و کرامت خداوند رحلت فرمودند.

۱۱۲ حَدَّثَنِي تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِثْمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أُمِّي تَقُولُ:

سَمِعْتُ نَجْمَهُ أُمَّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقُولُ:

لَمَّا حَمَلْتُ بَابَنِي عَلِيٍّ لَمْ أَشْعُرْ بِثِقَلِ الْحَمْلِ وَ كُنْتُ أَسْمَعُ فِي مَنَامِي تَسْبِيحًا وَ تَهْلِيلًا وَ تَمْجِيدًا مِنْ بَطْنِي فَيَفْزَعُنِي ذَلِكَ وَ يَهْوِلُنِي فَإِذَا انْتَبَهْتُ لَمْ أَسْمَعْ شَيْئًا فَلَمَّا وَضَعْتَهُ وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ وَاضْعًا يَدِيهِ عَلَى الْأَرْضِ رَافِعًا رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَحْرُكُ شَفْتَيْهِ كَأَنَّهُ يَتَكَلَّمُ، فَدَخَلَ إِلَيَّ أَبُوهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي:

هَنِيئًا لَكَ يَا نَجْمَهُ كَرَامَهُ رَبِّكَ. فَنَاولْتَهُ إِيَّاهُ فِي خَرْقِهِ بِيضَاءً فَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ الْأَيْمَنِ وَ أَقَامَ فِي الْأَيْسَرِ وَ دَعَا بِمَاءِ الْفَرَاتِ فَحَنَّكَ بِهِ ثُمَّ رَدَّهُ إِلَيَّ فَقَالَ: خُذْهُ فَإِنَّهُ بَقِيَّةُ اللَّهِ تَعَالَى فِي أَرْضِهِ.

۱۱۲ تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ قُرَشِيٌّ كَوَيْدٌ:

روایت کرد برای من پدرم از احمد بن علی انصاری از علی بن میثم از پدرش که گفت:

شنیدم که مادرم می گفت: از نجمه مادر امام رضا علیه السلام شنیدم که می گفت: وقتی که حامله شدم به پسر من علی، ثقل حمل نمی یافتم و می شنیدم در خواب، تسبیح و تهلیل و تمجید از شکم خود و این حال مرا می ترسانید و به هول می انداخت و چون بیدار می شدم، چیزی نمی شنیدم و وقتی که او را به دنیا آوردم، آمد به زمین به گونه ای که دست به زمین نهاده و سر، سوی آسمان برداشته بود و می جنبید لبهایش گویا که حرف می زد. پس وارد شد بر من پدرش موسی علیه السلام و فرمود: ای نجمه! گوارا باد تو را کرامت پروردگار تو. پس به او دادم آن حضرت را در پارچه سفید و اذان گفت در گوش راستش و اقامه گفت در گوش چپش و آب فرات خواست و با آن آب کام او را برداشتند، سپس او را به من باز گردانده و فرمود: او را بگیر، که او بقیه خدا است در زمین.

۴ باب نص أبی الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام علی ابنه الرضا علی بن موسی بن جعفر علیه السّلام بالإمامه و الوصیه ۱۲۱
حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنی الحسن بن عبد الله بن محمّد بن عیسی عن أبیه عن الحسن بن موسی الخشاب عن محمّد
بن الأصبع عن أحمد بن الحسن المیثمی و کان واقفیاً قال: حدّثنی محمّد بن إسماعیل بن الفضل الهاشمی قال:

دخلت علی أبی الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام و قد اشتکی شکایه شديده، فقلت له: إن کان ما أسأل الله أن لا یریناه، فإلی
من؟ قال: إلی علیّ ابنی و کتابه کتابی و هو وصیّی و خلیفتی من بعدی.

۴- تصریح و نص امام کاظم علیه السّلام درباره امامت و وصایت فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السّلام

۴- تصریح و نص امام کاظم علیه السّلام درباره امامت و وصایت فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السّلام

۱۲۱ پدرم نقل کرد که حسن بن عبد الله بن محمد بن عیسی از پدرش از حسن بن موسی خشاب از محمد بن اصبع از احمد
بن حسن میثمی روایت کرده که گفت: روایت کرد برای من محمد بن اسماعیل بن فضل هاشمی که گفت: داخل شدم بر ابا
الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام و او سخت بیمار بود. پس عرض کردم: اگر شما را واقعه ای رسد-خدا آن روز نیامورد-به
چه کسی رجوع کنیم و امام که باشد؟ فرمود: علی فرزندم، کتاب او کتاب من است و او وصیّ من است و خلیفه من بعد از من.

۱۳۲ نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصيّفّار و سعد بن عبد الله جميعا عن أحمد بن محمد بن عيسى الأشعريّ عن الحسن بن عليّ بن يقطين عن أخيه الحسين عن أبيه عليّ بن يقطين قال: كنت عند أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام و عنده عليّ ابنه عليه السّلام فقال: يا عليّ هذا ابني سيّد ولدي و قد نحلته كنيّتي.

قال: فضرب هشام يعنى ابن سالم يده على جبهته فقال: إنا لله نعى و الله إليك نفسه.

۱۴۳ نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصيّفّار عن عبد الله بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب و عثمان بن عيسى عن الحسين بن نعيم الصّخاف، قال: كنت أنا و هشام بن الحكم و عليّ بن يقطين ببغداد فقال عليّ بن يقطين:

كنت عند العبد الصّالح موسى بن جعفر عليه السّلام ۱۳۲ محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار و سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى اشعري از حسن بن علي بن يقطين از برادرش حسين از پدرش علي بن يقطين كه گفت: نزد ابو الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام بودم و نزد او علي پسرش بود، پس به من فرمود: ای علي! این پسر من بزرگ فرزندان من است، كنيه خود به او بخشیدم. راوی گوید: پس هشام بن سالم دست خود را بر پیشانی زد و گفت: «اَنَا لِلَّهِ» خبر مرگ خود به تو می دهد به خدا قسم.

۱۴۳ محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از عبد الله بن محمد بن عيسى از حسن بن محبوب و عثمان بن عيسى از حسين بن نعيم صحاف كه گفت: من و هشام بن حكم و علي بن يقطين در بغداد بوديم كه علي بن يقطين گفت: نزد عبد صالح موسى بن جعفر عليه السّلام بودم كه فرزند ايشان رضا عليه السّلام وارد شدند، امام

جالسا فدخل عليه ابنه الرضا عليه السلام فقال: يا عليّ هذا سيّد ولدى و قد نحلته كنيتى.

فضرب هشام براحتة جبهته ثم قال:

ويحك كيف قلت؟ فقال عليّ بن يقطين:

سمعت و الله منه كما قلت لك. فقال هشام:

أخبرك و الله أنّ الأمر فيه من بعده.

١٥٤ نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن الحسين السّـعدآبادى عن أحمد بن أبى عبد الله البرقى عن أبيه عن خلف بن حمّاد عن داود بن زربى عن عليّ بن يقطين قال: قال لى موسى بن جعفر ابتداء منه؛ هذا أفقه ولدى و أشار بيده إلى الرضا عليه السلام و قد نحلته كنيتى.

١٥٥ نصّ آخر: حدّثنا أبى رضى الله عنه قال: حدّثنا الحسين بن محمّد بن عبد الله بن عيسى عن أبيه عن الحسن بن موسى الخشاب عن محمّد بن الأصبع عن أبيه عن غنّام بن القاسم قال: قال لى منصور بن كاظم عليه السّـلام فرمود: اى على! اين آقا و سرور فرزندان من است و من كنيه خود را به او عطا كردم. هشام بر پيشانى خود زد و گفت: واى چه گفتى؟ على بن يقطين گفت: به خدا همان را كه برايت گفتم از ايشان شنيدم، هشام گفت: به خدا تو را خبر داده كه امامت بعد از ايشان در امام رضا عليه السّـلام مى باشد.

١٥٤ محمد بن موسى بن متوكل گوید: روایت کرد برای ما علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقى از پدرش از خلف بن حماد از داود بن زربى از علی بن يقطين كه گفت: موسى بن جعفر عليه السّـلام بدون اين كه سؤالى كنم به من فرمود: او فقيه ترين فرزند من است - و با دست به حضرت رضا عليه السّـلام اشاره كردند - و كنيه خود را به او عطا کرده ام.

١٥٥ حسن بن محمد بن عبد الله بن عيسى از پدرش از حسن بن موسى خشاب از محمد بن اصبع از پدرش از عثمان بن قاسم روایت کرده كه گفت: منصور بن بزرج به من گفت: بر امام كاظم عليه السّـلام وارد شدم، فرمود: اى منصور! مى دانى

یونس بن بزرج: دخلت علی ابی الحسن یعنی موسی بن جعفر علیه السّلام یوما فقال لی: یا منصور أ ما علمت ما أحدثت فی یومی هذا؟ قلت: لا. قال: قد صیرت علیا ابنی وصیی و أشار بیده إلی الرّضا علیه السّلام و قد نحلته کنیتی و الخلف من بعدی فادخل علیه و هنّئہ بذلك و اعلم أنّی أمرتک بهذا.

قال: فدخلت علیه فهنّیتہ بذلك و أعلمته أنّ أباه أمرنی بذلك.

ثمّ جحد منصور فأخذ الأموال الّتی كانت فی یدہ و کسرہا.

۱۷۶ نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّیّ فآر عن الحسن بن موسی الخشاب عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر البزنطی عن زکریّا بن آدم عن داود بن کثیر قال: قلت لأبّی عبد الله: جعلت فداک و قدّمنی للموت (الموت قبلک) إن کان کون فإلی من؟ قال: إلی ابنی موسی فکان ذلک الکون فو الله ما شککت فی موسی علیه السّلام طرفه عین قطّ ثمّ مکثت نحو من ثلاثین سنه. ثمّ أتیت أبا الحسن موسی فقلت له:

امروز چه کرده ام؟ عرض کردم: خیر، فرمود:

فرزندم علی را وصی و خلیفه بعد از خود قرار دادم، بر او وارد شو و به او تهنیت بگو و بگو که من تو را به این کار امر کرده ام. منصور گوید: بر ایشان وارد شدم و تبریک امامت گفتم و عرض کردم که پدرشان مرا به این کار امر نموده است.

ولی منصور بعدا منکر امامت امام رضا علیه السّلام شد و اموال امامت را که در دست داشت تصاحب کرده، خرج نمود.

۱۷۶ محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از حسن بن موسی خشاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از زکریّا بن آدم از داود بن کثیر که گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم اگر شما را واقعه ای برسد، امام کیست و به چه کسی رجوع کنیم؟ فرمود: به فرزندم موسی، سپس آن اتفاق افتاد و به خدا قسم که درمورد موسی بن جعفر علیه السّلام ذره ای شک نکردم، حدود سی سال بعد نزد امام کاظم علیه السّلام آمدم و عرض کردم: فدایت شوم اگر برای شما واقعه ای

جعلت فداك إن كان كون فإلى من؟ قال:

علی ابنی. قال: فكان ذلك الكون فوالله ما شككت فی علی علیه السلام طرفه عین قطّ.

۱۸۷ نصّ آخر: حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنی سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عیسی عن عبد الله بن محمد بن الحجاج قال: حدّثنا محمد بن سنان عن داود الرّقعی قال: قلت لأبی إبراهیم موسی بن جعفر علیه السلام: جعلت فداك قد کبر سنّی فحدّثنی من الإمام بعدك؟ قال: فأشار إلی أبی الحسن الرضا علیه السلام و قال: هذا صاحبکم من بعدی.

۱۹۸ نصّ آخر: حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصّفّار قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن عیسی عن عبد الله بن محمد الحجاج و أحمد بن محمد بن أبی نصر البزنطی عن أبی علی الخزّاز عن داود الرّقعی قال: قلت لأبی إبراهیم یعنی موسی رخ دهد به چه کسی مراجعه کنیم؟ فرمود: به فرزندم علی، آن اتفاق رخ داد و به خدا قسم من لحظه ای درمورد امام رضا علیه السلام شک نکردم.

۱۸۷ سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی روایت کرده که گفت: عبد الله بن محمد حجاج روایت کرده که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن سنان از داود رقی که گفت: به ابو ابراهیم امام کاظم علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! من پیر شده ام، مرا خبر دهید که امام بعد از شما کیست؟ آن جناب به امام رضا علیه السلام اشاره کرده و فرمودند: او امام شما بعد از من است.

۱۹۸ محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عیسی از عبد الله بن محمد حجاج و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از ابی علی خزّاز از داود رقی که گفت: به ابو ابراهیم امام کاظم علیه السلام عرض کردم: پدرم فدای شما باد! من پیر

الكاظم عليه السلام: فداك أبى إننى قد كبرت و خفت أن يحدث بى حدث و لا ألقاك فأخبرنى من الإمام من بعدك؟ فقال: ابنى على عليه السلام.

٢٠٩ نص آخر: حدثنا أبى و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد و محمّد بن موسى بن المتوكّل و أحمد بن محمّد بن يحيى العطار و محمّد بن على ماجيلويه رضى الله عنهم قالوا: حدثنا محمّد بن يحيى العطار عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ عن عبد الله بن محمّد الشّامى عن الحسن بن موسى الخشاب عن على بن أسباط عن الحسين مولى أبى عبد الله عن أبى الحكم عن عبد الله بن إبراهيم الجعفرى عن يزيد بن سليط الزّيدى قال: لقينا أبا عبد الله عليه السّلام فى طريق مكّه و نحن جماعة فقلت له: بأبى أنت و أمى أنتم الأئمّه المطهّرون و الموت لا يعرى أحد منه فأحدث إلّى شيئاً ألقيه إلى من يخلفنى؟ فقال لى: نعم هؤلاء ولدى و هذا سيدهم و أشار إلى ابنه موسى عليه السّلام و فيه العلم شده ام و مى ترسم برايم واقعه اى رخ دهد و ديگر نتوانم شما را زيارت كنم، خبر دهيد مرا به اين كه امام بعد از شما كيست؟ فرمود: پسر من على.

٢٠٩ محمد بن حسن بن احمد بن وليد و محمد بن موسى بن متوكّل و احمد بن محمد بن يحيى عطار و محمد بن على ماجيلويه گويند:

روایت کرد برای ما محمد بن يحيى عطار از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از عبد الله بن محمد شامى از حسن بن موسى خشاب از على بن اسباط از حسين مولى ابى عبد الله از ابى الحكم از عبد الله بن ابراهيم جعفرى از يزيد بن سليط زيدى كه گفت: من به همراه گروهى امام صادق عليه السّلام را در راه مكّه ملاقات كرديم، به حضرت عرض كردم: پدر و مادرم فدای شما! شما و اجدادتان امام و مطهر هستيد ولى هيچ كس را از مرگ راه نجات نيست، در باب امام بعد از خود كلامى بفرماييد تا من به فرزندان و اقوام بعد از خود بگويم، حضرت فرمود: اينان فرزندان من هستند ولى او از همه برتر است - و به فرزندش موسى اشاره نمود - او داراى

و الحكم و الفهم و السَّخاء و المعرفه بما يحتاج النَّاسُ إليه فيما اختلفوا فيه من أمر دينهم و فيه حسن الخلق و حسن الجوار و هو باب من أبواب الله تعالى عزَّ و جلَّ و فيه أخرى هی خیر من هذا کُلّه. فقال له أبی: و ما هی بأبی أنت و أمی؟ قال: یرج الله منه عزَّ و جلَّ غوث هذه الأئمه و غياثها و علمها و نورها و فهمها و حکمها و خیر مولود و خیر ناشئ یحقن الله به الدماء و یصلح به ذات البین و یلمّ به الشَّعث و یشعب به الصَّدع و یکسو به العاری و یشع به الجائع و یؤمن به الخائف و ینزل به القطر و یأتمر به العباد خیر کهل و خیر ناشئ یبشّر به عشیرته قبل أو ان حلمه، قوله حکم و صمته علم، یبین للنَّاس ما یختلفون فيه. قال: فقال أبی: بأبی أنت و أمی فیکون له ولد بعده؟ فقال: نعم ثمّ قطع الکلام و قال یزید: ثمّ لقیّت أبا الحسن یعنی موسی بن جعفر علیه السَّلام بعد فقلت له:

بأبی أنت و أمی إني أريد أن تخبرني بمثل ما أخبرني به أبوک. قال: فقال: کان أبی علیه السَّلام فی زمن ليس هذا مثله. قال یزید: فقلت: من یرضی منك بهذا فعلیه لعنه الله. قال: فضحک ثمّ علم، حکمت، فهم و سخاوت است، به تمام اختلافات دینی آگاه است، حسن خلق و حسن همسایگی دارد، دری از درهای خداست، در او نکته مهمتر دیگری است، پدرم گفت: پدر و مادرم فدایت، نکته مهم چیست؟ فرمود: خدا دادرس این امت، علم، فهم و نور و حکمت آن، بهترین نوزاد و بهترین نوجوان را از او به وجود خواهد آورد، خدا توسط این مولود از خونریزی جلوگیری کرده و ذات البین و شکاف و آشفتگی را اصلاح می فرماید. خدا با او برهنه را پوشانده و گرسنه را سیر می کند، با او خائفین را ایمنی می دهد، به سبب او باران را نازل می کند، بندگان به واسطه او بندگی کنند، از بهترین مرد و جوان است، قبل از بلوغش بشارت امامت او به خانواده اش داده می شود، گفتارش حکمت آموز و سکوتش از روی علم است، مسائل مورد اختلاف را بیان می کند. پدرم گفت: پدر و مادرم فدایت! آیا فرزندی دارد؟ فرمود: بله و چیزی نفرمود. یزید گوید: بعد از مدتی موسی بن جعفر را ملاقات کردم و عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! دوست دارم خبر دهید به مثل آنچه پدرتان فرمود، فرمود: زمان ما چون زمان پدرم نیست، گفتیم: هر کس به این مقدار بسنده کند، خدا

قال: أخبرك يا با عماره إنني خرجت من منزلي فأوصيت في الظاهر إلى بنّي فأشركتهم مع ابني عليّ و أفردته بوصيتي في الباطن و لقد رأيت رسول الله صلّى الله عليه و آله في المنام و أمير المؤمنين عليه السّلام معه و معه خاتم و سيف و عصا و كتاب و عمامه. فقلت له:

ما هذا؟ فقال: أمّا العمامه فسلطان الله تعالى عزّ و جلّ و أمّا السيف فعزّه الله عزّ و جلّ و أمّا الكتاب فنور الله عزّ و جلّ و أمّا العصا فقوّه الله عزّ و جلّ و أمّا الخاتم فجامع هذه الأمور. ثمّ قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

و الأمر يخرج إلى عليّ ابنك قال ثمّ قال:

يا يزيد إنّها وديعه عندك فلا تخبر بها إلّا عاقلاً أو عبداً امتحن الله قلبه للإيمان أو صادقاً و لا تكفر نعم الله تعالى و إن سئلت عن الشّهاده فأدّها فإنّ الله تعالى يقول إنّ الله يأمركم أن تؤدّوا الأمانات إلى أهلها و قال الله عزّ و جلّ و من أظلم ممّن كتم شهاده عنده من الله. فقلت: و الله ما كنت لأفعل هذا أبداً. قال: ثمّ قال أبو الحسن عليه السّلام ثمّ وصفه لي رسول الله فقال: عليّ ابنك الذي ينظر بنور الله و يسمع بتفهيمه و ينطق بحكمته يصيب و لا يخطئ و يعلم لعنتش كند، حضرت با تبسم فرمود: ای ابا عماره! از خانه ام خارج شدم و در ظاهر به تمام پسرانم از جمله علی وصیت کردم اما در خفا او را وصی خود کردم، در خواب رسول خدا و امیر المؤمنین را دیدم که به همراه او یک انگشتر، شمشیر، عصا، کتاب و عمامه بود، سؤال کردم: اینها چیست؟ فرمود: عمامه نشان قدرت، شمشیر نشان عزّت، کتاب نشان نور، عصا نشان نیروی خداوند و انگشتر شامل همه اینهاست، سپس رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: امامت به فرزندان علی می رسد. یزید گوید: حضرت به من فرمود: ای یزید! این مطالب نزد تو امانت است، درمورد اینها با کسی صحبت نکن جز با افراد عاقل یا صادق و یا بنده ای که خدا قلب او را برای ایمان امتحان کرده، نعمتهای الهی را کفران مکن، چون از تو گواهی خواسته شود، شهادت بده؛ زیرا «خداوند به شما امر می کند که امانات را به اهلش برسانید» و نیز می فرماید: «چه کسی ظالم تر است از کسی که شهادتی را نزد خود پنهان سازد» گفتم: هرگز چنین نخواهم کرد، حضرت فرمود: رسول خدا اوصاف او را شمرده و فرمود: علی فرزند تو با نور خدا نگاه می کند و با تفهیم الهی می شنود و با حکمت او سخن می گوید، به صواب عمل کرده، خطا نمی کند

و لا- یجهل و قد ملئ حکما و علما و ما أقل مقامک معه إنما هو شیء کأن لم یکن فإذا رجعت من سفرك فأصلح أمرک و افرغ مما أردت فإنک منتقل عنه و مجاور غیره فاجمع ولدک و أشهد الله علیهم جمیعا و کفی بالله شهیدا. ثم قال: یا یزید إني أؤخذ فی هذه السّنة و علی ابني سمی علی بن أبی طالب علیه السّلام و سمی علی بن الحسین علیه السّلام أعطی فهم الأوّل و علمه و نصره و رداءه و لیس له أن یتکلم إلا بعد هارون بأربع سنین فإذا مضت أربع سنین فاسأله عما شئت یجیبک إن شاء الله تعالی.

۱۰ ۲۱ نص آخر: حدّثنا أبی «رض» قال: حدّثنا أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمد بن عیسی عن العباس النّجاشی الأسدی قال:

قلت للرضا علیه السّلام: أنت صاحب هذا الأمر؟ قال: إی و الله علی الإنس و الجنّ.

۱۱ ۲۲ نص آخر: حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدّثنا علی عالم است و جهل در او راه ندارد، سرشار از علم و حکمت است و چه کم با او خواهی بود، آن قدر که گویا اصلا نبوده، چون از سفر برگشتی امور خود را سامان بده و از خواسته هایت خود را فارغ البال کن، از آنها جدا شده و با دیگری قرین خواهی شد، فرزندان را جمع کن و خدا را بر آنان گواه بگیر و خدا برای گواهی کافی است. سپس حضرت فرمود: ای یزید! در این سال وفات خواهم کرد و پسر علی هم نام علی بن ابی طالب و علی بن حسین دارای فهم، شکوه و هیبت امیر المؤمنین است، تا چهار سال بعد از هارون سخن نگوید، بعد از آن هرچه خواهی از او سؤال کن که به امر خدا پاسخ خواهد داد.

۱۰ ۲۱ احمد بن ادريس از احمد بن محمد بن عیسی از عباس نجاشی اسدی روایت کرده که گفت: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: شما امام این زمان هستید؟ فرمود: بله، به خدا امام تمام انس و جنّ.

۱۱ ۲۲ احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از

بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن خالد البرقي عن سليمان بن حفص المروزي قال: دخلت على أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام و أنا أريد أن أسأله الحجة على الناس بعده، فلما نظر إليّ فابتدأني و قال: يا سليمان إنّ عليّا ابني و وصيّ و الحجة على الناس بعدى و هو أفضل ولدى فإن بقيت بعدى فاشهد له بذلك عند شيعتي و أهل ولايتي المستخبرين عن خليفتي من بعدى.

١٢ ٢٣ نص آخر: حدّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن عبد الله بن محمد بن الحجاج قال: حدّثنا سعد بن زكريا بن آدم عن عليّ بن عبد الله الهاشمي قال: كنّا عند القبر نحو ستين رجلا منّا و من موالينا إذ أقبل أبو إبراهيم موسى بن جعفر عليه السلام و يد عليّ ابنه عليه السلام فى يده فقال: أ تدرّون من أنا؟ قلنا: أنت سيّدنا و كبيرنا. فقال: سمّوني و انسبوني. قلنا: أنت موسى بن جعفر بن پدرش از محمد بن خالد برقى از سليمان بن حفص مروزي كه گفت: بر موسى بن جعفر عليه السلام وارد شدم و مى خواستم درباره امام بعد از ايشان سؤال كنم، بدون اين كه مطلبى سؤال كنم حضرت نگاهى به من كرده و فرمود:

سليمان! «على» پسر و وصيّ من است و بعد از من حجّت خدا بر مردم خواهد بود، او بهترين فرزند من است، اگر بعد از من زنده بودى نزد شيعيان و اهل ولايت من كه جويائى شناخت جانشين من هستند به على بن موسى شهادت بده.

١٢ ٢٣ سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از عبد الله بن محمد حجاج روايت كرده كه گفت:

روايت كرد براى ما سعد بن زكريا بن آدم از على بن عبد الله هاشمي كه گفت: من و گروهى حدود شصت نفر کنار قبر رسول خدا صلّى الله عليه و آله بوديم و امام كاظم عليه السلام در حالى كه دست فرزندش «على» را در دست گرفته بود به سمت ما آمده فرمود: مى دانيد من كيستم؟ عرض كرديم: شما سرور و بزرگ ما هستيد، حضرت فرمود: نام و نسب مرا بگويد، عرض كرديم: شما موسى بن جعفر بن محمد هستيد، حضرت

محمّد. فقال: من هذا معي؟ قلنا: هو عليّ بن موسى بن جعفر قال: فاشهدوا أنّه وكيلى فى حياتى و وصيّى بعد موتى.

۱۳ ۲۴ نصّ آخر: حدّثنا أبى رضى الله عنه قال: حدّثنى سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن عبد الله بن مرحوم قال: خرجت من البصرة أريد المدينة فلمّا صرت فى بعض الطريق لقيت أبا إبراهيم عليه السّلام و هو يذهب به إلى البصرة فأرسل إلى فدخلت عليه فدفع إلىّ كتابا و أمرنى أن أوصلها بالمدينة، فقلت:

إلى من أدفعها جعلت فداك؟ قال: إلى ابنى عليّ فإنّه وصيّى و القيم بأمرى و خير بنىّ.

۱۴ ۲۵ نصّ آخر: حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصيّفّار عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب عن محمد بن الفضيل عن عبد الله بن الحرث و أمّه من ولد جعفر بن أبى طالب قال: بعث إلينا فرمود: اين كه همراه من است، كيست؟ گفتيم:

على بن موسى بن جعفر، فرمود: شاهد باشيد كه او در حياتم و كيل من و بعد از من وصى من است.

۱۳ ۲۴ سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از حسن بن محبوب از عبد الله بن مرحوم روايت کرده كه گفت: از بصره به جانب مدینه خارج شدیم، در میانه راه امام كاظم عليه السّلام را كه به بصره برده مى شد، ملاقات كردیم، حضرت كسى را نزد من فرستاد و من نزد ایشان رفتم، حضرت تعدادى كتاب به من داده و امر كردند كه آنها را به مدینه برسانم، عرض كردم: فدایت شوم! اینها را به چه كسى بدهم؟ فرمود: به فرزندم على، او وصى من است و تمام كارهايم به دست اوست و بهترين فرزندم مى باشد.

۱۴ ۲۵ محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن فضیل از عبد الله بن حارث - مادرش از نسل جعفر بن ابی طالب است - كه گفت: امام كاظم عليه السّلام كسى را نزد ما فرستاده ما را جمع

أبو إبراهيم عليه السلام فجمعنا ثم قال: أتدرون لم جمعتمكم؟ قلنا: لا قال: اشهدوا أنّ عليّاً ابني هذا وصيّى و القيم بأمرى و خليفتى من بعدى من كان له عندى دين فليأخذه من ابني هذا و من كانت له عندى عده فليستنجزها منه و من لم يكن له بدّ من لقائى فلا يلقنى إلّا بكتابه.

٢٦ ١٥ نصّ آخر: حدّثنا المظفر بن جعفر العلوى السمرقندى رضى الله عنه قال:

حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود العياشى عن أبيه قال: حدّثنا يوسف بن السّخت عن عليّ بن القاسم العريضى عن أبيه عن صفوان بن يحيى عن حيدر بن أيوب عن محمّد بن يزيد الهاشمى أنّه قال: [آلا آن] الآن تتخذ الشيعة علىّ بن موسى عليه السلام إماماً. قلت: و كيف ذلك؟ قال: دعاه أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام فأوصى إليه.

٢٧ ١٦ نصّ آخر: حدّثنا أبى رضى الله عنه قال:

حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن كرد و فرمود: مى دانيد برای چه شما را جمع کرده ام؟ گفتيم: خير، فرمود: گواه باشيد كه اين پسر «على» وصى من است، كارهايم به دست او و جانشين من است، هر كس از من طلبى دارد، طلب خود را از اين فرزندم بگيرد، هر كس من به او وعده اى داده ام از او طلب كند، هر كس كه بايد مرا ملاقات كند به دست خط او به ملاقات من بيايد.

٢٦ ١٥ مظفر بن جعفر علوى سمرقندى گويد:

روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی از پدرش که گفت: روایت کرد برای ما یوسف بن سخت از علی بن قاسم عریضی از پدرش از صفوان بن یحیی از حیدر بن ایوب از محمد بن یزید هاشمی که گفت: الان شیعیان علی بن موسی علیهما السلام را امام خود بر خواهند گزید، گفتم: چگونه است؟ گفت: امام کاظم علیه السلام ایشان را به حضور طلبیده وصی خود قرار دادند.

٢٧ ١٦ احمد بن محمد بن عيسى از حيدر بن ايوب روايت کرده که گفت: در شهر مدینه در محله قبا

محمّد بن عیسی عن علی بن الحکم عن حیدر بن آیوب قال: کُنّا بالمَدینة فی موضع یعرف بالقبا فیہ محمّد بن زید بن علی فجاء بعد الوقت الذی کان یجئنا فیہ، فقلنا له: جعلنا الله فداک ما حبسک؟ قال:

دعانا أبو إِبْرَاهِیمَ علیه السّلامُ الیومَ سبعة عشر رجلاً من ولد علی و فاطمه علیهما السّلام فأشهدنا لعلی ابنه بالوصیة و الوکالة فی حیاته و بعد موته و أنّ أمره جائز علیه و له. ثم قال محمّد بن زید: و الله یا حیدر لقد عقد له الإمامه الیوم و لیقولنّ الشّیعه به من بعده.

قال حیدر: قلت بل یبقیه الله و أیّ شیء هذا؟ قال: یا حیدر إذا أوصی إلیه فقد عقد له الإمامه:

قال علی بن الحکم: مات حیدر و هو شاکّ.

۱۷ ۲۸ نصّ آخر: حدّثنا محمّد بن علی ما جیلویه قال: حدّثنا عمّی محمّد بن أبی القاسم عن محمّد بن علی الکوفی عن محمّد بن الخلف عن یونس بن عبد الرّحمن عن أسد بن أبی العلاء عن عبد الصّمد بن بشیر و خلف بن حمّاد عن عبد الرّحمن بن الحجاج قال: أوصی أبو الحسن محل زندگی محمّد بن زید بن علی بودیم، محمّد بعد از وقت معینی نزد ما آمد، گفتیم: فدایت گردم! سبب تأخیر چه بوده، گفت: امروز ابو ابراهیم، من و هفده نفر از سادات را فراخواند و ما را شاهد گرفت که پسرش «علی» در زمان حیات و وفات او وصی و وکیل اوست و گفتار او را قبول دارد چه به نفع حضرت حکم کند و چه به ضرر ایشان، سپس گفت: حیدر! سوگند به خدا، امروز امامت را برای او قرار داد و شیعیان بعد از ایشان به او معتقد خواهند شد، حیدر گوید: خداوند او را زنده نگاه خواهد داشت، این چه کلامی است؟ گفت: وقتی او را وصی خود قرار داد یعنی امامت را به او واگذار کرده، علی بن حکم گوید: حیدر با شک در امامت امام رضا علیه السّلام از دنیا رفت.

۱۷ ۲۸ محمّد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما عمومیم محمّد بن ابی القاسم از محمّد بن علی کوفی از محمّد بن خلف از یونس بن عبد الرحمن از اسد بن ابی العلاء از عبد الصمد بن بشیر و خلف بن حماد از عبد الرحمن بن حجاج که گفت: موسی بن جعفر علیهما السّلام فرزندش «علی» را وصی خود قرار داده و نوشته ای برای

موسی بن جعفر علیه السلام إلى ابنه علی علیه السلام و کتب له کتابا أشهد فيه ستین رجلا من وجوه أهل المدینه.

۱۸ ۲۹ نص آخر: حدّثنا أحمد بن زیاد [بن] جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه عن إسماعیل بن مزار و صالح بن السندی عن یونس بن عبد الرحمن عن حسین بن بشیر قال:

أقام لنا أبو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام ابنه علیا علیه السلام كما أقام رسول الله صلّی الله علیه و آله علیا علیه السلام يوم غدیر خم، فقال: یا أهل المدینه أو قال یا أهل المسجد هذا وصی من بعدی.

۱۹ ۳۰ نص آخر: حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکل قال: حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علی الخزّاز قال: خرجنا إلى مکّه و معنا علی بن أبی حمزه و معه مال و متاع فقلنا:

ما هذا؟ قال: هذا للعبد الصّالح علیه السلام أمرنی أن أحمله إلى علی ابنه علیه السلام و قد أوصی إليه.

حضرت رضا علیه السلام تهیه کرده و در آن شصت نفر از بزرگان مدینه را بر امامت ایشان شاهد گرفتند.

۱۸ ۲۹ احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از اسماعیل بن مرار و صالح بن سندی از یونس بن عبد الرحمن از حسین بن بشیر که گفت: همان طور که پیامبر صلّی الله علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را در روز غدیر خم به امامت معرفی کردند، امام کاظم علیه السلام نیز فرزند خود «علی» را امام قرار داده، فرمود: ای اهل مدینه! [یا فرمود] ای اهل مسجد! این «علی» وصی من بعد از من است.

۱۹ ۳۰ محمد بن موسی بن متوکل از محمّد بن یحیی از احمد بن محمّد بن عیسی از حسن بن علی خزّاز روایت کرده که گفت: با علی بن ابی حمزه به جانب مکّه حرکت کردیم، وی با خود کالاهای و اموالی داشت، به او گفتیم: اینها چیست؟ گفت: اینها مال عبد صالح امام کاظم علیه السلام است، مرا فرموده که به فرزندش علی برسانم که او را وصی خود قرار داده.

قال مصنف هذا الكتاب: إن علي بن أبي حمزه أنكر ذلك بعد وفاه موسى بن جعفر عليه السّلام وحبس المال عن الرضا عليه السّلام.

٢٠ ٣١ نصّ آخر: حدّثنا علي بن عبد الله الورّاق قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن يونس بن عبد الرحمن عن صفوان بن يحيى عن أبي أيوب الخزاز عن سلمه بن محرز قال: قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: إنّ رجلاً من العجليّه قال لي: كم عسى أن يبقى لكم هذا الشيخ إنّما هو سنه أو ستين حتّى يهلك ثمّ تصيرون ليس لكم أحد تنظرون إليه. فقال أبو عبد الله عليه السّلام: أ لا قلت له هذا موسى بن جعفر عليه السّلام قد أدرك ما يدرك الرّجال و قد اشترينا له جاريه تباح له فكأنّك به إن شاء الله و قد ولد له فقيه خلف.

٢١ ٣٢ نصّ آخر: حدّثنا المظفر بن جعفر بن مظفر العلويّ السمرقنديّ قال: حدّثني جعفر بن محمّد بن مسعود عن أبيه عن مصنف گوید: علی بن ابی حمزه بعد از وفات امام کاظم علیه السّلام این مطلب را منکر شد و اموال را به حضرت رضا علیه السّلام تحویل نداد.

٢٠ ٣١ علی بن عبد الله وراق گوید: سعد بن عبد الله از محمد بن عيسى بن عبيد از يونس بن عبد الرحمن از صفوان بن يحيى از ابی ايوب خزاز از سلمه بن محرز که گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی از عجليه به من گفت: چقدر امید دارید این پیرمرد زنده بماند؟ يك يا دو سال دیگر خواهد مرد و دیگر کسی مایه امید شما نخواهد بود، فرمود: چرا به او نگفتی که این موسى بن جعفر علیهما السّلام است که مردی شده، و جاريه ای برای او خریده ایم که بر او حلال است و به زودی خواهی دید که به خواست خداوند، فرزندی فقيه را دارا خواهد شد.

٢١ ٣٢ مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از يوسف بن سخت از علی بن

یوسف بن السیخت عن علی بن القاسم عن أبيه عن جعفر بن خلف عن إسماعيل بن الخطاب قال: كان أبو الحسن عليه السلام يبتدى بالثناء على ابنه علي عليه السلام و يطريه و يذكر من فضله و بزه ما لا يذكر من غيره كأنه يريد أن يدل عليه.

۲۲ ۳۳ نص آخر: حدّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس بن عبد الرحمن عن جعفر بن خلف قال:

سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام يقول: سعد امرؤ لم يمت حتّى يرى منه خلف و قد أرانى الله من ابني هذا خلفا و أشار إليه يعنى الرضا عليه السلام.

۲۳ ۳۴ نص آخر: حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصيّفّار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن عبد الله [بن محمد] الحجال و أحمد بن محمد بن أبي نصر قاسم از پدرش از جعفر بن خلف از اسماعيل بن خطاب که گفت: موسى بن جعفر عليه السلام بى مقدمه به مدح فرزند خود «علي» شروع می کردند و از فضایل و نیکی ایشان مطالبی ذکر می کردند که در مورد دیگران نمى فرمودند، گویی می خواستند بر امامت ایشان دلالت کنند.

۲۲ ۳۳ سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عيسى بن عبيد از يونس بن عبد الرحمن از جعفر بن خلف که گفت: از موسى بن جعفر عليه السلام شنیدم که می فرمود:

خوشا به سعادت کسی که قبل از مرگ فرزندش را ببیند، و خداوند فرزندی را که از من باقی خواهد ماند به من نشان داده است، و به او يعنى امام رضا عليه السلام اشاره فرمود.

۲۳ ۳۴ محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عيسى از عبد الله بن محمد حجال و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی و محمد بن سنان و

البزنطی و محمد بن سنان و علی بن سنان و علی بن الحکم عن الحسن بن المختار قال: خرجت إلینا ألواح من أبی إبراهیم موسی علیه السّلام و هو فی الحبس فإذا فیها مکتوب: عهدی إلى أكبر ولدی.

۲۴ ۳۵ نص آخر: حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عیسی بن عبید عن یونس بن عبد الرحمن عن الحسن بن المختار قال: لَمَّا مرَّ بنا أبو الحسن علیه السّلام بالبصره خرجت إلینا منه ألواح مکتوب فیها بالعرض: عهدی إلى أكبر ولدی.

۲۵ ۳۶ نص آخر: حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عیسی بن عبید عن زیاد بن مروان القندی قال: دخلت علی أبی إبراهیم علیه السّلام و عنده علی ابنه، فقال لی: یا زیاد هذا کتابه کتابی و کلامه کلامی و رسوله رسولی و ما قال فالقول قوله.

علی بن سنان و علی از ابن حکم از حسین بن مختار که گفت: زمانی که امام کاظم علیه السّلام در زندان بودند، نامه هایی از ایشان به دست ما رسید که در آنها چنین نوشته بود: مقام امامت من به فرزند بزرگم می رسد.

۲۴ ۳۵ سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از حسین بن مختار روایت کرده که گفت: زمانی که امام کاظم علیه السّلام از سرزمین ما بصره عبور فرمود، نامه هایی از ایشان به ما رسید که در کنار آنها مکتوب بود: مقام امامت من به فرزند بزرگم می رسد.

۲۵ ۳۶ سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از زیاد بن مروان قندی روایت کرد که گفت: بر امام کاظم علیه السّلام وارد شدم فرزندش علی کنارشان بود، فرمود: زیاد! این شخص نوشته اش، نوشته من، گفتارش گفتار من، فرستاده اش فرستاده من است و هرچه بگوید، مطلب همان است که او گفته است.

قال مصنف هذا الكتاب: إن زياد بن مروان القندي روى هذا الحديث ثم أنكره بعد مضي موسى عليه السّلام و قال بالوقف و حبس ما كان عنده من مال موسى بن جعفر عليه السّلام.

٢٦ ٣٧ نصّ آخر: حدّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن عبد الله بن محمد الحجاج قال: حدّثنا سعيد بن أبي الجهم عن نصر بن قابوس قال: قلت لأبي إبراهيم موسى بن جعفر عليه السّلام: إني سألت أباك عليه السّلام من الذي يكون بعدك فأخبرني أنك أنت هو، فلمّا توفّي أبو عبد الله عليه السّلام ذهب النّاس يميناً و شمالاً و قلت أنا و أصحابي بك، فأخبرني من الذي يكون بعدك؟ قال: ابني عليّ عليه السّلام.

٢٧ ٣٨ نصّ آخر: حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدّثني محمد بن الحسن الصّفّار عن الحسن بن موسى الخشاب عن نعيم بن قابوس قال:

مصنف گوید: زياد بن مروان قندی این حدیث را نقل کرد ولی بعد از وفات امام کاظم علیه السّلام منکر شده و از واقفیه شد و اموال که از موسی بن جعفر علیهما السّلام نزد خود داشت، ضبط نمود و به امام رضا علیه السّلام تحویل نداد.

٢٦ ٣٧ سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از عبد الله بن محمد حجاج روايت کرده که گفت: روايت کرد برای ما سعيد بن ابی الجهم از نصر بن قاموس که گفت: به موسی بن جعفر علیه السّلام عرض کردم: از پدرتان سؤال کردم که امام بعد از شما کیست؟ شما را معرفی فرمود، بعد از وفات ایشان مردم هر کدام به سمتی رفته و منحرف شدند، من و دوستانم به امامت شما معتقدیم، حال بفرمایید امام بعد از شما کیست؟ فرمود: فرزندم «علی».

٢٧ ٣٨ محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از حسن بن موسی خشاب از نعيم بن قابوس که گفت: امام کاظم علیه السّلام به من فرمود: پسر من علی

قال لی أبو الحسن علیه السّلام: علیّ ابنی اکبر ولدی و أسمعهم لقولی و أطوعهم لأمری ينظر معی فی کتابی الجفر و الجامعه و
لیس ينظر فیهِ إلاّ نبیّ أو وصیّ نبیّ.

۲۸ ۳۹ نصّ آخر: حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبی عبد الله البرقی عن أبیه عن عبد الله بن
عبد الرحمن عن المفضل بن عمر قال:

دخلت علی أبی الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام و علیّ علیه السّلام ابنه فی حجره و هو یقبّله و یمصّ لسانه و یضعه علی
عاتقه و یضمّه إلیه و یقول: بأبی أنت و أمی ما أطیب ریحک و أظهر خلقک و أبین فضلك! قلت: جعلت فداک لقد وقع فی قلبی
لهذا الغلام من المودّه ما لم یقع لأحد إلاّ لک. فقال لی: یا مفضل هو منّی بمنزلتی من أبی علیه السّلام ذریّه بعضها من بعض و
الله سمیع علیم.

قال قلت: هو صاحب هذا الأمر من بعدک؟ قال: نعم من أطاعه رشد و من عصاه كفر.

بزرگترین فرزندان من و از همه آنها نسبت به من مطیع تر است، با من در کتاب جفر و جامعه نگاه می کند که کسی نمی تواند
در آن دو نگاه کند غیر از پیغمبر یا وصی پیغمبر.

۲۸ ۳۹ سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از عبد الله بن عبد الرحمن از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: بر
موسی بن جعفر علیه السّلام وارد شدم، فرزندش علی در آغوش آن جناب بود، او را می بوسید و زبانش را می مکید، بر شانه
خود می گذاشت و در آغوش می گرفت و می فرمود: پدر و مادرم فدایت! چقدر خوشبو، خوش خلق و پاک طینت هستی و
فضایت آشکار است. عرض کردم:

فدایت شوم! محبتی نسبت به این کودک در دلم افتاده که به کسی جز شما چنین محبتی را احساس نمی
کنم، فرمود: مفضل! نسبت او با من مانند نسبت من با پدرم است، «برگزیدگان الهی برخی از نسل برخی دیگر هستند».

عرض کردم: آیا او امام بعد از شماست؟ فرمود: بله هر که از او اطاعت کند، رشد می یابد و هر که نافرمانی کند، کافر است.

۲۹ ۴۰ نصّ آخر: حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن سنان، قال: دخلت على أبي الحسن عليه السّلام قبل أن يحمل إلى العراق بسنه وعلی ابنه عليه السّلام بین یدیه، فقال لی: یا محمد! فقلت: لبّیک قال: إنّهُ سیكون فی هذه السّنه حرکه فلا تجزع منها. ثمّ أطرق و نکت بیده فی الأرض و رفع رأسه إلّی و هو یقول: و یضللّ الله الظّالمین و یفعل الله ما یشاء. قلت: و ما ذاک جعلت فداک؟ قال:

من ظلم ابنی هذا حقّه و جحد إمامته من بعدی کان کمن ظلم علی بن أبی طالب علیه السّلام حقّه و جحد إمامته من بعد محمد صلی الله علیه و آله، فعلمت أنّه قد نعی إلّی نفسه و دلّ علی ابنه.

فقلت: و الله لئن مدّ الله فی عمری لأسلّمّن إلیه حقّه و لأقرّنّ له بالإمامه و أشهد أنّه من بعدک حجّه الله تعالی علی خلقه و الدّاعی إلی دینه. فقال لی: یا محمّد یمدّ الله فی عمرک و تدعو إلی ۲۹ ۴۰ احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید، علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن سنان گوید:

یک سال قبل از انتقال امام کاظم علیه السّلام به عراق بر آن حضرت وارد شدم، فرزندش «علی» مقابل حضرت بود، امام کاظم علیه السّلام فرمود: ای محمد! عرض کردم: بله، فرمود: امسال مسأله ای پیش خواهد آمد، سعی کن بی قراری نکنی، سپس سکوت کرده با دست به زمین زدند، به من نگاه کرده فرمود: «خدا ظالمین را گمراه می کند و هر کاری بخواهد می کند» عرض کردم: فدایت شوم! ماجرا چیست؟ فرمود: هر کس به این فرزندم ظلم کند، حق او را ندهد و امامت او را بعد از من منکر شود، چون کسی می ماند که به علی بن ابی طالب علیه السّلام ظلم کرده و حق او را نداده و امامت او را بعد از پیامبر منکر شده، دانستم که با این سخنان می خواهد از مرگ خود و امامت فرزندشان خبر دهند.

عرض کردم: به خدا! اگر خدا به من طول عمر دهد، حق ایشان را خواهم داد و امامتشان را قبول خواهم کرد و شهادت می دهم که ایشان بعد از شما حجت خدا بر مردم بوده و دعوت کننده به دین الهی می باشند، فرمود: خدا به تو طول عمر خواهد داد،

إمامته و إمامه من يقوم مقامه من بعده فقلت: من ذاك جعلت فداك؟ قال: محمد ابنه قال: قلت فالرضا و التسليم.

قال: نعم كذلك وجدتك في كتاب أمير المؤمنين عليه السلام أما إني في شيعتنا أبين من البرق في الليلة الظلماء.

ثم قال: يا محمد إن المفضل كان أنسى و مستراحى و أنت أنسهما و مستراحهما حرام على النار أن تمسك أبدا.

تو مردم را به امامت او و امامت امام بعد از او دعوت خواهی کرد. عرض کردم: امام بعد از ایشان کیست؟ فرمود: پسرش محمد، عرض کردم: قبول و تسلیم.

فرمود: من تو را این گونه در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام یافته بودم، تو در بین شیعیان ما از برق در شب ظلمانی روشن تر هستی.

سپس فرمود: ای محمد! مفضل مایه انس و راحتی من بود، تو انس و آرامش آن دو خواهی بود، بر آتش حرام است که تو را لمس کند.

۵ باب نسخه وصیه موسی بن جعفر علیه السلام ۱ ۴۱ حدّثنا الحسین بن أحمد بن إدريس قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا محمد بن أبي الصّهبان عن عبد الله بن محمد الحّجال، أنّ إبراهيم بن عبد الله الجعفريّ حدّثه عن عدّه من أهل بيته، أنّ أبا إبراهيم موسى بن جعفر عليه السّلام أشهد على وصيّته إسحاق بن جعفر بن محمد و إبراهيم بن محمد الجعفريّ و جعفر بن صالح و معاويه بن الجعفريّين و يحيى بن الحسين بن زيد و سعد بن عمران الأنصاريّ و محمد بن الحارث الأنصاريّ و يزيد بن سليط الأنصاريّ و محمد بن جعفر الأسلميّ بعد أن أشهدهم أنّه يشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له و أنّ محمّدا عبده و

۵- نسخه وصيّت نامه موسی بن جعفر علیه السلام

۵- نسخه وصيّت نامه موسی بن جعفر علیه السلام

۱ ۴۱ حسین بن احمد بن ادريس گوید:روایت کرد برای ما محمد بن ابی صهبان از عبد الله بن محمد حجال که گفت:ابراهيم بن عبد الله جعفري از چند کس از اهل بیت خود روایت می کند که ابو ابراهيم موسى بن جعفر عليه السّلام گواه ساخت بر وصيّت خود اسحق بن جعفر بن محمد عليه السّلام و ابراهيم بن محمد جعفري و جعفر بن صالح و معاويه جعفري و يحيى بن حسين بن زيد و سعد بن عمران انصاري و محمد بن حارث انصاري و يزيد بن سليط انصاري و محمد بن جعفر اسلمي را بعد از آنکه گواه ساخت ایشان را بر آن که او گواهی می دهد که نیست معبودی جز خدای عزّ و جل تنها بی شریک و بی همتا و این که محمّد بنده و

رسوله و أنّ السّیّاعه آتیه لا- ریب فیها و أنّ الله یبعث من فی القبور و أنّ البعث بعد الموت حقّ و أنّ الحساب و القصاص حقّ و أنّ الوقوف بین یدئ الله عزّ و جلّ حقّ و أنّ ما جاء به محمّد صلی الله علیه و آله حقّ حقّ حقّ و أنّ ما نزل به الرّوح الامین حقّ علی ذلك اّحیا و علیه اّموت و علیه اّبعث إن شاء الله.

أشهدهم أنّ هذه وصیّتی بخطّی و قد نسخت وصیّه جدّی امیر المؤمنین علیه السّلام و وصایا الحسن و الحسین و علیّ بن الحسین و وصیّه محمّد بن علیّ الباقر و وصیّه جعفر بن محمّد علیهم السّلام قبل ذلك حرفا بحرف و أوصیت بها إلی علیّ ابنی و بنیّ بعده معه إن شاء الله فإنّ آنس منهم رشدا و أحبّ إقرارهم فذاک له و إن کرههم و أحبّ أن یرجهم فذاک له و لا أمر لهم معه و أوصیت إلیه بصدقاتی و أموالی و صبیانی الّذی خلّفت و ولدی و إلی إبراهیم و العباس و إسماعیل و أحمد و أمّ أحمد و إلی علیّ أمر نسائی دونهم و ثلث صدقه أبی و أهل بیتی یضعه حیث یرى و یجعل منه ما یجعل منه ذو المال فی ماله إن أحبّ أن یجیز ما ذکرته فی عیالی فذاک إلیه و رسول اوست و بدون شک قیامت خواهد آمد و خدا برمی انگیزد اهل قبور را، زندگی بعد از موت و قصاص و حساب و وقوف پیش خداوند حق است و هر آن چه محمد صلی الله علیه و آله آورده حق است حق است حق است و آنچه روح الامین نازل ساخته حقّ است، بر این قول زنده ام و می میرم و برانگیخته می شوم، ان شاء الله، گواه کرد ایشان را که این وصیت من است به خط خودم و نسخه کردم وصیت جدم امیر المؤمنین علیه السّلام حسن و حسین و علی بن حسین و وصیّت محمد بن علی علیهم السّلام و وصی ات جعفر بن محمّد علیهما السّلام را قبل از این حرف به حرف، اینک وصی ساختم پسر من علی و با او پسران دیگر را بعد از آن اگر خدا بخواهد، اگر علی از ایشان رشدی دید و دوست دارد ایشان به جا باشند اختیار دارد و اگر دوست دارد بیرون کند ایشان را اختیار دارد و ایشان را با او هیچ اختیاری نیست و به او وصیّت کردم موقوفات و اموال و کودکان خود را که واگذاشته ام و اولاد خود ابراهیم و عباس و اسمعیل و احمد، و ام احمد و با علی است اختیار زنان و ثلث صدقه پدرم و اهل بیتم هر جا خواهد صرف کند و با آن بکند آن چه صاحب مال در مال خود می کند، اگر دوست داشت آنچه را گفتم در مورد اهل و عیالم اجرا

إِنْ كَرِهَ فِذَاكَ إِلَيْهِ وَ إِنْ أَحَبَّ أَنْ يَبِيعَ أَوْ يَهَبَ أَوْ يَنْحَلَ أَوْ يَتَصَدَّقَ عَلَى غَيْرِ مَا وَصَّيْتَهُ فِذَاكَ إِلَيْهِ وَ هُوَ أَنَا فِي وَصَّيْتِي فِي مَالِي وَ فِي أَهْلِي وَ وَلَدِي وَ إِنْ رَأَى أَنْ يَقَرَّ إِخْوَتَهُ الَّذِينَ سَمَّيْتَهُمْ فِي صَدْرِ كِتَابِي هَذَا أَقَرَّهُمْ وَ إِنْ كَرِهَ فَلَهُ أَنْ يَخْرُجَهُمْ غَيْرَ مُرَدُّودٍ عَلَيْهِ وَ إِنْ أَرَادَ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنْ يَزَوِّجَ أُخْتَهُ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَزَوِّجَهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ أَمْرِهِ وَ أَيْ سُلْطَانِ كَشَفَهُ عَنْ شَيْءٍ أَوْ حَالٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ شَيْءٍ مِمَّا ذَكَرْتُ فِي كِتَابِي فَقَدْ بَرِئَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ مِنْ رَسُولِهِ وَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ مِنْهُ بَرِئَانٌ وَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبِينَ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ أَجْمَعِينَ وَ جَمَاعَةَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ السَّيِّلَاتِينَ أَنْ يَكْشِفَهُ عَنْ شَيْءٍ لِي عِنْدَهُ مِنْ بَضَاعِهِ وَ لَا لِأَحَدٍ مِنْ وَلَدِي وَ لِي عِنْدَهُ مَالٌ وَ هُوَ مُصَدَّقٌ فِيمَا ذَكَرَ مِنْ مَبْلَغِهِ إِنْ أَقْلَ أَوْ أَكْثَرَ فَهُوَ الصَّادِقُ وَ إِنَّمَا أُرَدْتُ بِإِدْخَالِ الَّذِينَ أَدْخَلْتُ مَعَهُ مِنْ وَلَدِي التَّنْوِيهِ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَوْلَادِي الْأَصَاغِرِ وَ أُمَمَاتِ أَوْلَادِي وَ مِنْ أَقَامَ مِنْهُمْ فِي مَنْزِلِهِ وَ فِي حِجَابِهِ فَلَهُ مَا كَانَ يَجْرِي عَلَيْهِ فِي حَيَاتِي إِنْ أَرَادَ ذَلِكَ وَ مِنْ خَرَجَ مِنْهُمْ إِلَى وَ إِنْ نَخَوَاهُ اخْتِيَارَ دَارِهِ وَ إِنْ نَخَوَاهُ كَيْفَ يَبْخُشِدُ يَأْ عَطَا كُنْدَ يَأْ تَصَدَّقَ نَمَائِدُ بَرِّ غَيْرِ أَنْ وَجْهَ كَيْفَ مِنْ رَسْمِ كَرْدِهِ أَمْ اخْتِيَارَ بَا أَوْسْتِ، وَ أَوْ چُونِ مِنْ أَسْتِ دَرِ وَصِيَّتِ مِنْ، إِنْ كَرِهَ مُصْلَحَتِ دَانْدِ كَيْفَ بَجَايِ گِذَارْدِ بَرَادَرَانِ خُودِ رَا كَيْفَ نَامَشَانِ دَرِ صَدْرِ اَيْنِ نَامِهْ بَرْدِهْ أَمْ بَگِذَارْدِ وَ إِنْ كَرِهَ نَخَوَاهُ مِي تَوَانْدِ ايشَانِ رَا بِيْرُونِ كُنْدِ كُيْسِي حَقِّ اِعْتِرَاضِ بَرِ اَوْ نَدَارْدِ وَ إِنْ كَرِهَ مَرْدِي اَزِ ايشَانِ بَخَوَاهُ خَوَاهِرِ خُودِ رَا شَوَهَرِ دِهْدِ بِي اِذْنِ اَوْ حَقِّ نَدَارْدِ، وَ هِرْ سُلْطَانِي كَيْفَ پَرْدِهْ اَزِ كَارِ اَوْ بَرْدَارْدِ يَأْ مِيَانِ اَوْ وَ اَمْرِي مَانَعِ شُودِ اَزِ اَمُورِي كَيْفَ دَرِ اَيْنِ نَامِهْ يَادِ كَرْدِهْ اَمْ، هِمَانَا اَزِ خُودَا وَ رَسُولِشْ فَاَصْلَهْ گِرْفْتِهْ وَ خُودَا وَ رَسُولِ اَزِ اَوْ كَنَارِهْ مِي گِيرِنْدِ، لَعْنَتِ خُودَا وَ اَمْتِ لَعْنِ كُنْنْدِهْ وَ مَلَائِكَةُ مُقَرَّبِينَ وَ اَنْبِيَا وَ مُرْسَلِينَ وَ جَمَاعَتِ مُؤْمِنِينَ بَرِ اَوْسْتِ وَ هِيْچِ يَكِّ اَزِ سَلَاطِينَ رَا نَرَسْدِ كَيْفَ اَزِ اَوْ بَا زُجُودِ چِيْزِي كَيْفَ مَرَا نَبَاشْدِ نَزْدِ اَوْ اَزِ مَالِ وَ مَتَاعِ وَ نِهْ هِيْچِ يَكِّ اَزِ اَوْلَادِمِ، نَزْدِ اَوْ مَالِي هَسْتِ وَ هِرْچِهْ اَوْ مِي گُويْدِ دَرِ مَبْلَغِ اَوْ رَاسْتِ مِي گُويْدِ، كَمْ بَگُويْدِ يَأْ بَسِيَارِ، وَ قَصْدِ مِنْ اَزِ دَاخِلِ كَرْدَنِ بَعْضِي اَوْلَادِ بَا اَوْ دَرِ وَصِيَّتِ جَزِ اَيْنِ نَيْسْتِ كَيْفَ نَامِ ايشَانِ رَا بَلَنْدِ گَرْدَانِمِ وَ اَنْ، ايشَانِ رَا قَدَرِ وَ شَرَفِ بَاشْدِ، اَوْلَادِ خُرْدِ مِنْ، كُنِيْزَانِ صَاخِبِ فَرَزَنْدِ وَ هِرْ كَيْفَ خَوَاهُ مَقِيْمِ شُودِ وَ هِرْ كَيْفَ بِهْ شَوَهَرِ رُودِ

زوج فلیس لها أن ترجع إلی [جراستی] حزانتی إلاّ- أن یری علیّ ذلک و بناتی مثل ذلک و لا- یزوّج بناتی أحد من [أخواتهن] إخوانهنّ من أمّهاتهنّ و لا- سلطان و لا- عمل لهنّ إلاّ برأیه و مشورته فإن فعلوا ذلک فقد خالفوا الله تعالی و رسوله صلی الله علیه و آله و حادّوه فی ملکة و هو أعرف بمناکح قومه إن أراد أن یزوّج زوّج و إن أراد أن یترک ترک و قد أوصیتهم بمثل ما ذکرک فی صدر کتابی هذا و أشهد الله علیهم و لیس لأحد أن یکشف وصیتی و لا ینشرها و هی علی ما ذکرک و سمیت فمن أساء فعلیه و من أحسن فلنفسه و ما ربّک بظلام للعبید و لیس لأحد من سلطان و لا غیره أن [ینقض] أن ینقض کتابی هذا الذی ختمت علیه أسفل فمن فعل ذلک فعلیه لعنه الله و غضبه و الملائکة بعد ذلک ظهیر و جماعه المسلمین و المؤمنین. و ختم موسی بن جعفر علیه السّلام و الشّهود. قال عبد الله بن محمّد الجعفری: قال العباس بن موسی علیه السّلام لابن عمران القاضی الطّحیّ: إنّ أسفل هذا الکتاب کنز لنا و جوهر یرید أن یحتجزه دوننا و لم یدع أبونا شیئا إلاّ جعله له او را نرسد که به کفالت من بازگردد مگر علی صلاح داند و هم چنین شوهر ندهد دختران مرا کسی از برادران او که با ایشان از یک مادرند و نه سلطانی، آن دختران را نرسد کاری کنند مگر به رأی علی، اگر غیر این کنند مخالفت با خداوند و رسول او کرده اند و علی عارف تر است به مصالح قوم خود و اگر خواهد، شوهر دهد و اگر خواهد ترک کند و ایشان را وصیت کرده ام به مثل آن چه در صدر این نامه یاد کرده ام و خداوند را بر ایشان گواه ساخته ام و هیچ کس را نمی رسد پرده از وصیت من بردارد و آن را پهن کند و وصیت من بر آن وجه است که یاد کرده و نام برده ام و هر که بد می کند با خود بد می کند و اگر نیک می کند برای خود می کند و پروردگار تو ستمکار نیست، نرسد هیچ سلطانی یا غیر سلطان که مهر بردارد از این نوشته که در پایین این نامه است و سر او مهر کرده ام هر که بکند لعنت و غضب خدا بر او باد و ملائکة و مؤمنین بعد از خدا کمک باشند بر آن کار، موسی بن جعفر علیهما السّلام و گواهان مهر کردند.

عبد الله بن محمد جعفری گوید: عباس بن موسی علیه السّلام به ابن عمران قاضی طحی گفت: این نامه برای ما گنج است و او می خواهد چیزی به ما ندهد و آنچه پدر باقی گذاشته خود برداشته

و تركنا[عیاله]عاله فوثب إليه إبراهيم بن محمد الجعفری فأسمعه فوثب عليه إسحاق بن جعفر عمه ففعل به مثل ذلك.

فقال العباس للقاضي: أصلحك الله فضّ الخاتم و اقرأ ما تحته. فقال: لا أفضّه و لا يلعني أبوك. فقال العباس: أنا أفضّه. قال: ذلك إليك. ففضّ العباس الخاتم فإذا فيه إخراجهم من الوصية و إقرار عليّ عليه السّلام وحده و إدخاله إياهم في ولايه عليّ إن أحبّوا أو كرهوا و صاروا كالأيتام في حجره و أخرجهم من حدّ الصدقة و ذكرها.

ثمّ التفت عليّ بن موسى عليه السّلام إلى العباس فقال: يا أخى إننى لأعلم أنّه إنّما حملكم على هذه الغرام و الدّيون الّتى عليكم، فانطلق يا سعد فتعيّن لى ما عليهم و اقضه عنهم و اقبض ذكر حقوقهم و خذ لهم البراء فلا- و الله لا أدع مواساتكم و برّكم ما أصبحت و أمشى على ظهر الأرض فقولوا ما شئتم.

فقال العباس: ما تعطينا إلّا من فضول أموالنا و ما لنا عندك أكثر. فقال: قولوا ما شئتم فالعرض عرضكم. اللهمّ أصلحهم و أصلح بهم و اخسأ عنا و عنهم الشّيطان و أعنهم على طاعتك و الله على ما نقول و كيل. قال و ما را با تنگدستی رها نماید، پس ابراهیم بن محمد جعفری با او درشتی کرده و عمویش اسحاق بن جعفر نیز به او درشتی کرد، عباس به قاضی گفت: خداوند توفیقت دهد این مهر بشکن و آن چه در پایین نامه است بخوان، گفت: من این مهر نشکنم که پدرت مرا لعنت کند. عباس گفت:

من می شکنم، گفت: خود دانی، عباس مهر برداشت در آن جا نوشته بود که ایشان را در این صدقه حقّی نیست و وصیّی من تنها علی است و ایشان همه در ولایت او داخلند، اگر خواهند و اگر نخواهند همچو یتیمان باشند و حضرت آنها را از حدّ صدقه خارج نموده است، سپس امام علیه السّلام روی به عباس کرد و فرمود: ای برادر! می دانم که تو را طلب های مردم بر این حرکت واداشته، پس به سعد فرمود: بدهی های او را ادا کن! به خدا احسان با شما را ترک نکنم تا زنده باشم، شما هر چه می خواهید بگویید، عباس گفت: اینها بخشی از زیادی اموال ماست و نزد شما بیش از اینها است، حضرت فرمود: هر چه می خواهید بگویید، آبروی من آبروی شماست، خداوند! کارشان را اصلاح و شیطان را از ما و ایشان دور کن و همه را بر بندگی خود یاری فرما و خدا بر آنچه می گوئیم شاهد است، عباس گفت: من سخن تو را خوب

العباس: ما أعرفني بلسانك و ليس لمسحاتك عندى طين. ثم إن القوم افترقوا.

۴۲ ۲ حدّثنا أبى رضى الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس عن محمّد بن أبى الصّهبان عن صفوان بن يحيى عن عبد الرّحمن بن الحجاج قال: بعث إلّى أبو الحسن عليه السّلام بوصيّته أمير المؤمنين عليه السّلام و بعث إلّى بصدقه أبيه مع أبى إسماعيل مصادف و ذكر صدقه جعفر بن محمّد عليه السّلام و صدقه نفسه: بسم الله الرّحمن الرّحيم هذا ما تصدّق به موسى بن جعفر؛ تصدّق بأرضه مكان كذا و كذا و حدود الأرض كذا و كذا كلّها و نخلها و أرضها و بياضها و مائها و أرجائها و حقوقها و شربها من الماء و كلّ حقّ هو لها فى مرفع أو مظهر أو غيض أو مرفق أو ساحه أو مسيل أو عامر أو غامر، تصدّق بجميع حقّه من ذلك على ولده من صلبه للرجال و النساء يقسم و إليها ما أخرج الله تعالى من غلتها بعد الذى يكفيها فى عمارتها و مرافقها و بعد ثلاثين غدقا يقسم فى مساكين أهل القرية درك مى كنم، ليك از اين دست مالیدن ها گلى برايم درست نمى شود. پس از آن مردمان پراکنده شدند.

۴۲ ۲ احمد بن ادريس از محمد بن ابى صهبان از صفوان بن يحيى از عبد الرحمن بن الحجاج روايت کرده كه گفت: ابو الحسن عليه السّلام وصيّت امير المؤمنين عليه السّلام و نسخه موقوفات پدرشان را همراه «ابو اسماعيل مصادف» فرستاده و ياد كرد صدقه جعفر بن محمد و صدقه خودش را و آن اين است: بسم الله الرحمن الرحيم اين تصدقى است كه موسى بن جعفر کرده است:

تصدّق نمود زمينش را در فلان مكان كه مشخصات و حدّ و مرز آن چنين و چنان است، تمامى آن، نخلستان و زمين بياض، آب موجود در آن، گوشه و كنار آن، حقّ و نوبت آب آن و هر حقّ ديگرى كه در بلندى ها و بيشه آن مى باشد، مسيل آن و قسمت آباد و لم يزرع آن همه اينها را موسى بن جعفر عليه السّلام به اولاد بلافصل خود وقف نمود، متولى آن حاصل آن را بعد از وضع خرج متعلّق به تعمير و حفظ آن و نيز به استثنائى منافع سى اصل درخت كه بين فقراى اهل روستا تقسيم مى شود،

بین ولد موسی بن جعفر للذكر مثل حظ الأنثیین، فإن تزوّجت امرأه من ولد موسی بن جعفر فلا حقّ لها فی هذه الصدقة حتّی ترجع إلیها بغير زوج، فإن رجعت كان لها مثل حظّ الّتی لم تتزوّج قطّ من بنات موسی، و من توفّی من ولد موسی و له ولد فولده علی سهم أیّهم للذكر مثل حظّ الأنثیین علی مثل ما شرط موسی بین ولده من صلبه، و من توفّی من ولد موسی و لم یترك ولدا ردّ حقّه علی أهل الصّیّدقه، و لیس لولد بناتی فی صدقتی هذه حقّ إلاّ أن یكون آباؤهم من ولدی، و لیس لأحد فی صدقتی حقّ مع ولدی و ولد ولدی و أعقابهم ما بقى منهم أحد، فإن انقضوا و لم یبق منهم أحد فصدقتی علی ولد أبی من أمّی ما بقى منهم أحد علی ما شرطت بین ولدی و عقبی، فإن انقض ولد أبی من أمّی فصدقتی علی ولد أبی و أعقابهم ما بقى منهم أحد، فإن لم یبق منهم أحد فصدقتی علی الأولى فالأولی حتّی یرث الله تعالی الذی ورّثها و هو خیر الوارثین، تصدّق موسی بن جعفر بصدقه هذه و هو صحیح صدقه حبیسا بتّا بتلا لا مثنویّه فیها و لا [ردا] بقیه را بین اولاد موسی بن جعفر علیه السّلام تقسیم می کند، پسر دو برابر دختر سهم ببرد و اگر زنی از اولاد موسی شوهر کند حقّی در این صدقه ندارد تا بی شوهر بازگردد و او را مثل آنان باشد که شوهر نرفته اند و هر که فوت شود از اولاد موسی و او را ولد باشد، سهم پدر می برد و پسر را سهم دو دختر باشد چنان که شرط کرد موسی میان اولاد صلبی خود، هر که فوت شود از اولاد موسی و فرزندی نگذارد حق او به اهل صدقه باز می گردد و فرزندان دختران در این صدقه حقّی ندارند مگر پدرهاشان از اولاد من باشند و کسی در این صدقه حقّی ندارد با وجود فرزندان و فرزندان فرزندان من و اعقاب ایشان مادام که از ایشان یکی باقی است و اگر اولاد منقرض شوند، وقف است بر خواهران و برادران تنی من، مادام که از ایشان باقی باشد به همان روش که بر اولاد خودم شرط کردم، اگر آنها از بین رفتند، وقف باشد بر خواهران و برادران پدری، مادام که از ایشان باقی باشد و اگر از ایشان کسی باقی نماند، وقف است بر خویشان هر کدام که به من نزدیکتر باشند، مادام که دیگر کسی روی زمین باقی نماند. موسی بن جعفر در صحت وقف کرد این مال را بی هیچ شبهه ای به حق و به طور قطعی

رَدَّ أَبداً ابتغاء وجه الله تعالى و الدار الآخرة لا- يحلّ لمؤمن يؤمن بالله و اليوم الآخر أن يبيعها أو يبتاعها أو يهبها أو ينحلها أو يغير شيئاً ممّا وضعتها عليه حتّى يرث الله الأرض و من عليها، و جعل صدقه هذه إلى عليّ و إبراهيم فإن انقرض أحدهما دخل القاسم مع الباقي مكانه، فإن انقرض أحدهما دخل إسماعيل مع الباقي منهما مكانه، فإن انقرض أحدهما دخل العباس مع الباقي منهما، فإن انقرض أحدهما فالأكبر من ولدی يقوم مقامه، فإن لم يبق من ولدی إلا واحد فهو الذي يقوم به.

قال و قال أبو الحسن عليه السلام إنّ أباه قدّم إسماعيل في صدقه على العباس و هو أصغر منه.

۴۳ ۳ حدّثنا المظفر بن جعفر العلوی السمرقندی رضی الله عنه قال: حدّثنا جعفر بن محمد بن مسعود العیاشی عن أبيه قال: حدّثنا يوسف بن السیّخت عن عليّ بن القاسم العریضی الحسینی عن صفوان بن يحيى عن عبد الرحمن بن الحجاج عن إسحاق و عليّ ابني أبي عبد الله جعفر بن ردّی نخواهد بود، انجام دادم این را به جهت رضایت خدا و خانه آخرت، حلال نیست برای مؤمن به خدا و روز عقبی که بفروشد آن را یا بخرد یا ببخشد یا تغییر دهد آن قوانین که وضع کرده ام را، تا آن که خدا میراث برد زمین و آن چه بر آن است، گردانیدم تولیت این صدقه را با علی و ابراهیم اگر یکی از ایشان منقرض گردد، قاسم با آن باقی داخل شود، اگر از ایشان یکی منقرض گردد، اسماعیل با آن باقی داخل گردد، اگر از ایشان یکی منقرض گردد عباس با آن باقی داخل گردد و اگر از ایشان یکی منقرض شود، اولاد بزرگ تر من قائم مقام او باشد و اگر از اولادم جز یکی نماند او به آن کار قیام نماید.

راوی گوید: ابو الحسن علیه السلام فرمود: پدرش اسماعیل را مقدّم داشت با اینکه از عباس کوچکتر بود.

۴۳ ۳ مظفر بن جعفر علوی سمرقندی گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن مسعود عیاشی از پدرش که گفت: روایت کرد برای ما یوسف بن سخت از علی بن قاسم عریضی حسینی که گفت: روایت کرد برای ما صفوان بن يحيى از عبد الرحمن بن حجاج از اسحاق و علی پسران ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام که گفتند:

محمّد عليه السّلام أنّهما دخلا على عبد الرّحمن بن أسلم بمكّه في السّنه الّذى أخذ فيها موسى بن جعفر عليه السّلام و معهما كتاب أبى الحسن عليه السّلام بخطّه فيه حوائج قد أمر بها فقالا: إنّّه أمر بهذه الحوائج من هذا الوجه فإن كان من أمره شىء فادفعه إلى ابنه على عليه السّلام فإنّه خليفته و القيم بأمره و كان هذا بعد النّفر بيوم بعد ما أخذ أبو الحسن عليه السّلام بنحو من خمسين يوما و أشهد إسحاق و على ابنا أبى عبد الله عليه السّلام و الحسين بن أحمد المنقرى و إسماعيل بن عمر و حسان بن معاويه و الحسين بن محمّد صاحب الختم على شهادتهما أنّ أبا الحسن على بن موسى عليه السّلام وصّى أبيه عليه السّلام و خليفته. فشهد اثنان بهذه الشّهاده و اثنان قالوا: خليفته و وكيله، فقبلت شهادتهم عند حفص بن غياث القاضى.

۴۴۴ حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضى الله عنه قال: حدّثنا على بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن بكر بن صالح قال:

قلت لإبراهيم بن أبى الحسن موسى بن سالى كه موسى بن جعفر عليه السّلام دستگیر شدند ما در مكّه نزد عبد الرحمن بن اسلم رفتيم و نامه اى از موسى بن جعفر عليه السّلام همراه داشتيم كه حضرت به خط خود حاجت ها فرموده بود كه سامان دهند، به او گفتيم: حضرت از اين وجه فرموده هر کدام كه انجام شد به فرزندشان على بده كه او خليفه و قيم امر اوست و اين ماجرا يك روز بعد از روانه شدن حاجيان از منى به مكّه و پنجاه روز بعد از دستگیری امام كاظم عليه السّلام واقع شد. اسحاق و على فرزندان امام صادق عليه السّلام حسين بن احمد مقرى، اسماعيل بن عمر، حسان بن معاويه و حسين بن محمد صاحب الختم را بر شهادت خود به اين كه على بن موسى عليه السّلام جانشين پدر خود مى باشد، گواه ساختند، دو نفر به همين نحو شهادت دادند و دو نفر ديگر گفتند وى جانشين و وكيل موسى بن جعفر است، درنتيجه شهادت همگى نزد حفص بن غياث قاضى پذيرفته شد.

۴۴۴ احمد بن زياد بن جعفر همدانى گويد:

روايت كرد براى ما على بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از بكر بن صالح كه گفت: به ابراهيم بن ابى الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام گفتم:

جعفر علیه السّلام: ما قولک فی أبیک؟ قال: هو حیّ. قلت: فما قولک فی أخیک أبی الحسن علیه السّلام؟ قال: ثقہ صدوق. قلت: فإنّہ یقول إنّ أباک قد مضی؟ قال: هو أعلم بما یقول. فأعدت علیه فأعاد علیّ. قلت:

فأوصی أبوک؟ قال: نعم. قلت: إلی من أوصی؟ قال: إلی خمسہ منّا و جعل علیّ المقدم علینا.

چه می گویی درباره پدرت؟ گفت: زنده است.

گفتم: چه می گویی در حق برادرت ابی الحسن علیه السّلام؟ گفت: مورد اعتماد و راست گو است، گفتم: او می گوید پدر تو در گذشت. گفت:

او داناتر است به آن چه می گوید. بار دیگر این سخن بر او اعاده کردم همان سخن اعاده کرد.

گفتم: پدرت وصیت کرد؟ گفت: آری، گفتم:

چه کسی را وصی ساخت؟ گفت: پنج کس را از ما و علی را مقدم آن ها کرد.

۶ باب النصوص على الرضا عليه السّلام بالإمامه فى جملة الأئمة الاثنى عشر عليهم السّلام ۱ ۴۵ حدّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني قال: حدّثنا الحسين بن إسماعيل قال: حدّثنا أبو عمر و سعيد بن محمد بن نصر القطان قال: حدّثنا عبيد الله بن محمد السّلمي قال: حدّثنا محمد بن عبد الرّحيم قال: حدّثنا محمد بن سعيد بن محمد قال حدّثنا العباس بن أبي عمرو عن صدقه بن أبي موسى عن أبي نصره قال: لمّا احتضر أبو جعفر محمد بن عليّ الباقر عليه السّلام عند الوفاة دعا بابنه الصّادق عليه السّلام ليعهد إليه عهدا فقال له أخوه زيد بن عليّ عليه السّلام: لو امتثلت فى تمثال الحسن و الحسين عليه السّلام لرجوت أن لا تكون أتيت منكرا. فقال له: يا

۶- نصّ هایی که بر امامت حضرت رضا علیه السّلام وارد است در جمله ائمه اثنى عشر عليهم السّلام

۶- نصّ هایی که بر امامت حضرت رضا علیه السّلام وارد است در جمله ائمه اثنى عشر عليهم السّلام

۱ ۴۵ محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقاني گوید: روایت کرد برای ما حسين بن اسماعيل از ابو عمرو سعيد بن محمد بن نصر قطان که گفت: روایت کرد برای ما عبيد الله بن محمد سلمی از محمد بن عبد الرحيم از محمد بن سعيد بن محمد از عباس بن ابي عمرو از صدقه بن ابي موسى از ابي نصره که گفت: نزدیک وفات امام باقر عليه السّلام چون حالت احتضار به وی دست داد پسر خود صادق را خواند تا عهد امامت را به او وصیت کند، برادرش زيد بن علي عليه السّلام گفت: اگر درباره من بر مثال حسن و حسين عليه السّلام سلوک کنی امیدوارم که کاری ناپسند نکرده باشی. آن جناب به او فرمود:

أبا الحسن إنَّ الأمانات ليست بالتمثال ولا العهود بالرسوم وإنما هي أمور سابقه عن حجج الله عزَّ و جلَّ. ثمَّ دعا بجابر بن عبد الله. فقال له: يا جابر حدِّثنا بما عاينت من الصِّحيفه؟ فقال له جابر: نعم يا أبا جعفر! دخلت على مولاتي فاطمه بنت رسول الله صلَّى الله عليه وآله لأهنتها بمولود الحسين عليه السَّلام فإذا بيديها صحيفه بيضاء من درّه، فقلت لها: يا سيِّده النساء ما هذه الصِّحيفه التي أراها معك؟ قالت: فيها أسماء الأئمّه من ولدى.

قلت لها: ناوليني لأنظر فيها. قالت: يا جابر لو لا التَّهْيى لكنت أفعل لكنّه قد نهى أن يمسيَّها إلّا نبىَّ أو وصىَّ نبىَّ أو أهل بيت نبىَّ و لكنّه مأذون لك أن تنظر إلى باطنها من ظاهرها. قال جابر: فإذا أبو القاسم محمّد بن عبد الله المصطفى أمّه آمنه، أبو الحسن على بن أبى طالب المرتضى أمّه فاطمه بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف، أبو محمّد الحسن بن على البرّ، أبو عبد الله الحسين بن التّقى، أمّهما فاطمه بنت محمّد، أبو محمّد على بن الحسين العدل أمّه شهربانو بنت يزدجرد، أبو جعفر محمّد بن على الباقر أمّه أمّ عبد الله بنت الحسن بن على بن ابا الحسن! امانات به تمثال، و تعيين وصى به رسوم نیست، این ها اموری است که سابق بر حجتهاى خداوند مقرر شده، آن جناب به جابر بن عبد الله فرمود: ای جابر! به ما بگو آن چه دیدی از صحیفه، جابر گفت: ای ابا جعفر! داخل شدم نزد سیّده خود فاطمه دختر رسول خدا صلّى الله عليه وآله تا او را تهنیت کنم به ولادت حسین علیه السَّلام دیدم صحیفه سفید از مروارید در دست داشت، گفتم: ای سید زنان عالم! این چه صحیفه است که با تو می بینم؟ فرمود: در این اسماء امامان از فرزندان من مسطور است، گفتم: عطا فرما تا در آن نظر کنم، فرمود: ای جابر! اگر نهی نمى بود مى دادم، اما نهی شده که جز نبی و وصی نبی یا اهل بیت او به آن دست نمى یابد، اما تو را رخصت دادم تا نظر کنی به باطن آن از ظاهرش، جابر گفت: خواندم در آن مکتوب بود: ابو القاسم محمد بن عبد الله المصطفى مادرش آمنه، ابو الحسن على بن ابى طالب المرتضى مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم، ابو محمد الحسن بن على البار، ابو عبد الله الحسين بن على التقي مادر هردو فاطمه بنت محمد، ابو محمد على بن الحسين العدل مادرش شهربانو دختر يزدجرد، ابو جعفر محمد بن على باقر مادرش ام عبد الله دختر حسن بن

أبي طالب عليه السّلام، أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق و أمّه أمّ فروه بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر، أبو إبراهيم موسى بن جعفر أمّه جاريه اسمها حميده المصفاه، أبو الحسن عليّ بن موسى الرضا أمّه جاريه اسمها نجمه، أبو جعفر محمد بن عليّ الزّكيّ أمّه جاريه اسمها خيزران، أبو الحسن عليّ بن محمد الأمين أمّه جاريه اسمها سوسن، أبو محمد الحسن بن عليّ الرّفيق أمّه جاريه اسمها سمانه و تكتّى أمّ الحسن، أبو القاسم محمد بن الحسن هو حجّه الله القائم أمّه جاريه اسمها نرجس صلوات الله عليهم أجمعين.

قال مصنف هذا الكتاب: جاء هذا الحديث هكذا بتسميه القائم عليه السّلام و الذي أذهب إليه النهي عن تسميته عليه السّلام.

٢ ٤٦ حدّثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قالوا: حدّثنا سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميريّ جميعا عن أبي الخير صالح بن أبي حمّاد و الحسن بن ظريف جميعا عن بكر بن صالح و حدّثنا علي بن ابو طالب عليه السّلام، ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق مادرش امّ فروه دختر قاسم بن محمد بن ابى بكر، ابو ابراهيم موسى بن جعفر مادرش جاريه نامش حميده مصفاه، ابو الحسن علي بن موسى الرضا عليه السّلام مادرش جاريه نامش نجمه، ابو جعفر محمد بن عليّ الزكى مادرش جاريه نامش خيزران، ابو الحسن عليّ بن محمد الامين مادرش جاريه نامش سوسن، ابو محمد الحسن بن علي الرفيق مادرش جاريه نامش سمانه و به امّ الحسن كنيه كنند، ابو القاسم محمد بن الحسن او حجّت قائم خداست مادرش جاريه نامش نرجس، صلوات الله عليهم اجمعين.

مصنّف گوید: این حدیث چنین آمده است که نام قائم برده شده و مذهب من آن است که نام بردن آن حضرت منهی است و جایز نیست.

٢ ٤٦ محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کردند برای ما سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری از صالح بن ابی حماد و حسن بن ظریف از بكر بن صالح که گفتند: روایت کرد برای ما پدرم و محمد بن موسى بن

أبى و محمّد بن موسى بن المتوكل و محمّد بن عليّ ماجيلويه و أحمد بن عليّ بن إبراهيم بن هاشم و الحسين بن إبراهيم بن تاتانه و أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضی الله عنهم قالوا: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن بكر بن صالح عن عبد الرحمن بن سالم عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: قال أبي عليه السّلام لجابر بن عبد الله الأنصاريّ: إنّ لي إليك حاجة فمتى يخفّ عليك أن أخلو بك فأسألك عنها؟ قال له جابر: في أيّ الأوقات شئت. فخلا به أبي عليه السّلام فقال له: يا جابر أخبرني عن اللّوح الذي رأيته في يد أمّی فاطمه بنت رسول الله صلّى الله عليه وآله و ما أخبرتك به أمّی أنّ في ذلك اللّوح مكتوباً. قال جابر: أشهد بالله أنّي دخلت على أمّيك فاطمه في حياه رسول الله صلّى الله عليه وآله لأهنتها بولاده الحسين عليه السّلام فرأيت في يدها لوحاً أخضر ظننت أنّه زمرد و رأيت فيه كتاباً أبيض شبه نور الشّمس، فقلت لها:

بأبي أنت و أمّی يا بنت رسول الله صلّى الله عليه وآله ما هذا اللّوح؟ فقالت: هذا اللّوح أهداه الله عزّ و جلّ إلى رسوله صلّى الله عليه وآله فيه اسم أبي و اسم بعليّ و اسم متوكل و محمد بن عليّ ماجيلويه و أحمد بن عليّ بن إبراهيم بن هاشم و حسين بن إبراهيم بن تاتانه و أحمد بن زياد بن جعفر همدانيّ که گفتند: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از بکر بن صالح از عبد الرحمن بن سالم از ابی بصیر از امام صادق علیه السّلام که فرمود: پدرم به جابر بن عبد الله فرمود: مرا با تو حاجتی است چه وقت بر تو سبک است که خلوت کنم با تو و از آن حاجت بپرسم؟ جابر گفت: هر وقت که خواهی، پس پدرم با او خلوت کرد و گفت: ای جابر خبر ده از لوحی که دیدی در دست مادرم فاطمه علیها السّلام دختر رسول خدا صلّى الله عليه وآله و آله و آن چه مادرم با تو گفت که در این لوح مکتوب است. جابر گفت: گواهی می دهم به خدا که من داخل شدم بر مادرت فاطمه علیها السّلام در حیات رسول خدا صلّى الله عليه وآله تا تهنیت کنم او را به ولادت حسین علیه السّلام دیدم در دست او لوحی سبز بود گمان کردم که از زمرد است و دیدم در او نوشته ای سفید، مانند نور آفتاب، گفتم: پدر و مادرم فدای تو یا بنت رسول الله صلّى الله عليه وآله این چه لوح است؟ فرمود: این لوح را خدای عزّ و جل فرستاده است بر رسول خود و در او نام پدر من است و نام شوهر من و نام دو

ابنّی و أسماء الأوصیاء من ولدی فأعطانیه أبی صلی الله علیه و آله لیسرّنی بذلك. قال جابر:

فأعطنیه أمّک فاطمه فقرّأته و انتسخته.

فقال أبی علیه السّلام: فهل لک یا جابر أن تعرضه علیّ؟ قال: نعم فمشی معه أبی حتّی انتهی إلى منزل جابر فأخرج لأبی علیه السّلام صحیفه من رقّ قال جابر: فأشهد بالله أنّی هکذا رأیته فی اللّوح مکتوبا: بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمّد نوره و سفیره و حجاب و دلیله، نزل به الرّوح الأمين من عند ربّ العالمین، عظم یا محمّد أسمائی و اشکر نعمائی و لا تجحد آلائی، إنّی أنا الله لا إله إلاّ أنا، قاصم الجبارین و مذلّ الظّالمین و دیان الدّین، إنّی أنا الله لا إله إلاّ أنا فمن رجا غیر فضلی أو خاف غیر عذابی عذّبه عذابا لا أعذّب أحدا من العالمین، فایّای فاعبد و علیّ فتوکّل، إنّی لم أبعث نبیا فأکملت آیاما و انقضت مدّته إلاّ جعلت له وصیا و إنّی فضّلتک علی الأنبیاء و فضّلت وصیک علی الأوصیاء و أکرمتک بشبلیک بعده و بسبّطیک الحسن و الحسین فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدّه أبیه و جعلت حسینا یسرّ و نام اوصیا از اولادم، پدرم داد تا مرا به آن شاد گرداند، آن لوح را مادرت به من داد، خواندم و نسخه برداشتم. پدرم به جابر فرمود: ممکن است آن را نشان دهی؟ جابر گفت: آری، سپس پدرم با جابر به منزل رفت، جابر صحیفه ای از پوست درآورد و گفت: خدا را گواه می گیرم در آن لوح دیدم که چنین مکتوب بود: بسم الله الرحمن الرحیم این نوشته ای است از خدای مقتدر حکیم برای محمد، نور، سفیر، حجاب و راهنمای به سوی او که روح الامین آن را از نزد ربّ العالمین نازل کرده، ای محمد بزرگ دار اسامی مرا و شکر کن نعمت های مرا و منکر مشو منّت های مرا، همانا منم خدا، نیست الهی جز من شکننده جیّاران و خوارکننده ظالمان و جزا دهنده روز جزا، منم خدا، نیست خدایی جز من، هر که امید بندد به غیر فضل من یا ترسد از غیر عدل من، او را عذابی کنم که هیچ کس را نکنم، مرا عبادت کن و بر من توکّل کن، بر نینگیختم پیغمبری، مگر چون زندگانی او بسر آید برای او وصی معین کردم، تو را بر انبیا و وصی تو را بر اوصیا برتری دادم، اکرام نمودم تو را به دو شبل و دو سبط تو حسن و حسین، حسن را معدن علم خود بعد از پدرش و حسین را خازن وحی

خازن وحیی و اُکرمته بالشَّهاده و ختمت له بالسَّیَّعاده فهو أَفْضَل من استشهد و أرفع الشَّهداء درجه عندی و جعلت کلمتی التَّامَّه معه و الحِجَّه البالغه عنده، بعترته أثیب و أعاقب أُولَهم علی سَید العابدین و زین أُولیائی الماضین و ابنه شبیه جدّه المحمود محمّد الباقر لعلمی و المعدن لحکمی، سیهلک المرتابون فی جعفر، الرّادّ علیه کالرّادّ علی. حقّ القول منّی لأکرم منّ مثنوی جعفر و لَأَسْرَنَه فی أشیاعه و أنصاره و أُولیائه، انتجت بعده موسی و انتجت بعده فتنه عمیاء حندس لأنّ خیط فرضی لا ینقطع و حجتی لا تخفی و إنّ أُولیائی لا یشقون. ألا و من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتی و من غیر آیه من کتابی فقد افتری علی و ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدّه عبدی موسی و حبیبی و خیرتی إنّ المکذّب بالثَّامن مکذّب بکلّ أُولیائی و علی ولیّی و ناصری و من أصنع علیه أعباء النُّبوه و أَمْنَحَه بالاضطلاع، یقتله عفريت مستکبر، یدفن بالمدينه الّتی بناها العبد الصّالح إلی جنب شرّ خلقی، حقّ القول منّی لأَقْرَنَ عینیّه بمحمّد ابنه و گردانیدم، او را به شهادت اکرام و ختم به سعادت کردم، فاضل ترین شهیدان در راه من و بلند مرتبه ترین آنان است، کلمه تامه خود و حجت بالغه را نزد او گذاردم، به عترت او ثواب و عقاب می دهم، اوّل آنها علی سَید عابدین و زینت اولیاء گذشته، پسرش محمد شبیه جدّ محمودش شکافنده علم من و معدن حکمت من، هلاک شوند شکاکان درمورد جعفر، آن که او را رد کند مرا رد کرده، جعفر را محترم می دارم، شاد گردانم او را به یاران و دوستانش، برگزیدم بعد از او موسی را، بعد از او فتنه ای تاریک برپا می شود با این که ریسمان امامت پاره نمی شود و حجت من مخفی نمی ماند، دوستان من بدبخت نگردند، منکر یکی از ایشان منکر نعمت من است و هر که تغییر دهد آیتی از کتاب مرا، افترا کرده بر من و وای بر افتراکننده گان و منکرین نزد انقضای مدّت بنده و حبیب پسندیده ام موسی، تکذیب کننده هشتم تکذیب کننده همه اولیاء من است، علی ولیّی و ناصر من است، بر او بارهای گران نبوت نهاده و او را قدرت برداشتن داده ام، می کشد او را خبیثی متکبر، مدفون می شود به شهری که بنا کرده آن را بنده صالح در کنار بدترین خلق من، روشن کنم دو چشم او را به محمد پسر او

خلیفته من بعده فهو وارث علمی و معدن حکمی و موضع سرّی و حجتی علی خلقی، جعلت الجَنّه مثواه و شفّعتّه فی سبعین من أهل بیته کلّهم قد استوجبوا النّار و أختتم بالسّیّعاده لابنه علیّ ولیّی و ناصری و الشّاهد فی خلقی و أمینی علی و حیّ، أخرج منه الدّاعی إلى سیلی و الخازن لعلمی الحسن، ثمّ أكمل ذلك بابنه رحمه للعالمین، علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر آیوب، سیدلّ فی زمانه اولیائی و تنهادهون رءوسهم کما تنهادی رءوس التّرك و الدّیلم، فیقتلون و یحرقون و یكونون خائفین مرعوبین و جلین، تصیغ الأرض بدمائهم و یفشو الویل و الرّنین فی نسائهم، أولئک اولیائی حقّا، بهم أدفع کلّ فتنه عمیاء حندس و بهم أکشف الزّلازل و أرفع الآصار و الأغلال، أولئک علیهم صلوات من ربّهم و رحمه و أولئک هم المهندون.

قال عبد الرّحمن بن سالم. قال أبو بصیر: لو لم تسمع فی دهرک إلّا هذا الحدیث لکفاک، فضنه إلّا عن أهله.

و خلیفه او، پسر او وارث علم من، معدن حکمت من، موضع سرّ من و حجت من است بر خلق، ایمان نیاورد بنده به او مگر جنّت را قرارگاه او کنم و شفاعت او بپذیرم در هفتاد کس از اهل بیت او که همه مستوجب آتش بودند و امر فرزندش علی را که ولیّ و ناصر و شاهد من بر خلق و امین و حی من است ختم به سعادت کنم، از او فرزندی به وجود خواهم آورد به نام حسن که مردم را به سوی من می خواند و خازن علم من است، بعد از آن کامل می سازم آن را به پسر او رحمت عالمیان، که کمال موسی و بهاء عیسی و صبر آیوب در او جمع است، در زمان او اولیا مورد خفت واقع می شوند و سرهاشان را چون سرهای ترک و دیلم به هدیه فرستند، سوزانیده می شوند، ترسان و وحشت زده اند، زمین به خون آنان رنگین و فغان و نوحه و ناله زنانشان فراگیر شود، ایشان به حقّ اولیاء من هستند، با ایشان بردارم فتنه ظالمان را، برطرف کنم زلزله ها را و دفع کنم مشقّت ها و بارهای گران را، بر ایشان باد درود و رحمت از پروردگارشان و ایشان هدایت یافته اند.

عبد الرّحمن گوید: ابو بصیر گفت: اگر در عمر خود جز این حدیث نشنیده باشی تو را بس باشد، این را محافظت نما مگر از اهلش و السّلام.

۴۷ ۳ و حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ حَمْزَةَ الْعُلُوِّيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ دُرُسْتٍ السَّيْرُوِّيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ الْكُوفِيُّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ وَصَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: يَا إِسْحَاقُ أَلَا أَبْشُرُكَ؟ قُلْتُ: بَلَى جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ: وَجَدْنَا صَحِيفَةً بِأَمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَطَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهَا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابُ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَذَكَرَ الْحَدِيثَ مِثْلَهُ سِوَاءَ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فِي حَدِيثِهِ فِي آخِرِهِ ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا إِسْحَاقُ هَذَا دِينُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّسُلِ فَصَنَّهُ عَنْ غَيْرِ أَهْلِهِ يَصْنَعُكَ اللَّهُ تَعَالَى وَیَصْلَحُ بِكَ. ثُمَّ قَالَ: مَنْ دَانَ بِهَذَا أَمِنَ مِنْ عِقَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

۴۸ ۴ و حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ:

۴۷ ۳ ابو محمد حسن بن حمزه علوی گوید:

روایت کرد برای ما ابو جعفر محمد بن حسین بن درست سروی از جعفر بن محمد بن مالک از محمد بن عمران کوفی از عبد الرحمن بن ابی نجران و صفوان بن یحیی از اسحاق بن عمار که گفت: امام صادق علیه السلام به او فرمودند: ای اسحاق آیا تو را بشارت ندهم؟ عرض کردم: بلی خدا مرا فدای تو کند ای پسر رسول خدا! فرمود:

یافتم صحیفه ای به املاء رسول الله علیه و آله و خط علی علیه السلام که در او این بود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابُ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ... و حدیث سابق را ذکر کرد مثل آن یکسان. اما در آخر حدیث گفت که بعد از آن امام صادق علیه السلام فرمود:

ای اسحاق! این دین ملائکه و پیامبران است، پس صیانت نما آن را از غیر اهل آن تا صیانت نماید تو را خدا و نیکو گرداند دل و حال تو را، سپس فرمود: هر که به این متدین گردد از عذاب خدا ایمن باشد.

۴۸ ۴ ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما حسن بن

حدَّثنا الحسن بن إسماعيل قال: حدَّثنا سعيد بن محمد القطان قال: حدَّثنا عبد الله بن موسى الزوياني أبو تراب عن عبد العظيم بن عبد الله الحسن بن علي بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السَّلام قال: حدَّثني عبد الله بن محمد بن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدِّه: أنَّ محمد بن علي الباقر جمع ولده و فيهم عمُّهم زيد بن علي عليه السَّلام ثمَّ أخرج إليهم كتابا بخطِّ علي عليه السَّلام و إملاء رسول الله صَلَّى الله عليه و آله مكتوب فيه: هذا كتاب من الله العزيز الحكيم حديث اللوح إلى الموضع الذي يقول فيه و أولئك هم المهتدون. ثمَّ قال في آخره: قال عبد العظيم: العجب كلَّ العجب لمحمد بن جعفر و خروجه و قد سمع أباه عليه السَّلام يقول هذا و يحكيه ثمَّ قال:

هذا سرُّ الله و دينه و دين ملائكته فصنه إلَّا عن أهله و أوليائه.

٥ ٤٩ حدَّثنا علي بن الحسين بن شاذويه المؤدَّب رضى الله عنه و أحمد بن هارون العامي رضى الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن اسماعيل از سعيد بن محمد قطان از عبد الله بن موسى روياني از عبد العظيم بن عبد الله حسنى از علي بن حسن بن زيد بن حسن بن علي بن ابى طالب عليه السَّلام كه گفت: حديث كرد مرا عبد الله بن محمد بن جعفر بن محمد عليه السَّلام از پدرش از جدِّش جعفر صادق عليه السَّلام كه محمد بن علي باقر عليه السَّلام اولاد خود را جمع كرد و در جمله ایشان بود زيد بن علي كه برادر اوست، پس بيرون آورد به سوى ایشان نوشته اى به خط علي عليه السَّلام و املاء رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله در آن نوشته بودند هذا كتاب من الله العزيز الحكيم بتمام حديث لوح تا آخر كه گفت: و أولئك هم المهتدون و ایشان راه يافتگانند، در آخر آن عبد العظيم گفت: عجب دارم كمال عجب از محمد بن جعفر و خروج او و از پدر خود اين شنیده بود و حكایت مى نمود. پس گفت: اين سرِّ خدا و دين او و دين ملائكه است، آن را محفوظ دار مگر از اهل و اوليائش.

٥ ٤٩ علي بن حسين بن شاذويه مؤدب و احمد بن هارون عامي گویند: روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش

عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه عن جعفر بن محمد بن مالك الفزاري الكوفي عن مالك بن السلولي عن درست عن عبد الحميد عن عبد الله بن القاسم عن عبد الله بن جبلة عن أبي السيف فاتج عن جابر الجعفي عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: دخلت على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وقدامها لوح يكاد ضوءه يغشى الأبصار وفيه اثنا عشر اسما؛ ثلاثه في ظاهره و ثلاثه في باطنه و ثلاثه أسماء في آخره و ثلاثه أسماء في طرفه، فعددتها فإذا هي اثنا عشر، قلت: أسماء من هؤلاء؟ قالت: هذه أسماء الأوصياء، أولهم ابن عمي و أحد عشر من ولدي، آخرهم القائم. قال جابر:

فرأيت فيه محمدا محمدا محمدا في ثلاثة مواضع و عليا عليا عليا في أربعة مواضع.

٥٠٦ حدّثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضى الله عنه قال: حدّثنا أبي عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن الحسن بن محبوب عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام عن أبي جعفر بن محمد بن مالك فزاري كوفي عن مالك بن سلولى از درست از عبد الحميد از عبد الله بن قاسم از عبد الله بن جبلة از ابى السفاتج از جابر جعفي از ابى جعفر محمد بن علي باقر عليهما السلام از جابر بن عبد الله انصاري كه گفت:

داخل شدم بر فاطمه دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله و پیش روی او لوحی بود كه نزدیک بود روشنی آن دیده ها را فروپوشد، در آن دوازده نام بود، سه نام در ظاهرش و سه نام در باطنش و سه نام در آخرش و سه نام در طرفش، آنها را شمردم دوازده بود، گفتم: اینها اسامی چه کسانی است؟ فرمود: اینها اسامی اوصیاست، اول ایشان پسر عموی من است با یازده عدد از فرزندان من، كه آخر ایشان قائم علیه السلام است.

جابر گفت: دیدم در آن نوشته محمد محمد محمد در سه موضع و علی علی علی علی در چهار موضع.

٥٠٦ احمد بن محمد بن يحيى عطار گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حسن بن محبوب از ابی الجارود او از ابی جعفر علیه السلام كه آن حضرت

جابر بن عبد الله الأنصاري قال دخلت على فاطمه عليها السلام و بين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء، فعددت اثني عشر، آخرهم القائم ثلاثه منهم محمد و أربعة منهم علي.

٥١٧ حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضي الله عنه قال: حدثنا أبي عن أحمد بن محمد بن عيسى و إبراهيم بن هاشم جميعا عن الحسن بن محبوب عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: دخلت على فاطمه عليها السلام و بين يديها لوح، فيه أسماء الأوصياء، فعددت اثني عشر، آخرهم القائم عليه السلام ثلاثه منهم محمد و أربعة منهم علي عليهم السلام.

٥٢٨ حدثنا أبي رضي الله عنه قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي قال: سمعت عبد الله بن جعفر الطيار يقول: كنا عند معاوية و الحسن و فرمود: جابر بن عبد الله انصاري گفت: داخل شدم بر فاطمه عليها السلام پیش دو دست او لوحی بود که در آن اسامی اوصیا بود، شمردم دوازده بود، آخرشان قائم، سه تن ایشان محمد و چهار تن علی بود.

٥١٧ حسين بن احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن محمد بن عيسى و ابراهيم بن هاشم، همگی از حسن بن محبوب از ابی الجارود از ابی جعفر عليه السلام از جابر بن عبد الله انصاري که گفت: داخل شدم بر فاطمه عليها السلام که پیش دو دست او لوحی بود در آن نام های اوصیا مسطور بود، شمردم دوازده بود آخرشان قائم، سه تن از ایشان محمد و چهار تن آنان علی بود.

٥٢٨ سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از محمد بن ابی عمير از عمر بن اذينة از ابان بن ابی عياش از سليم بن قيس هلالی که گفت: شنیدم از عبد الله بن جعفر طيار که می گفت: ما نزد معاوية بودیم با حسن و حسين عليهما السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی

الحسین علیه السّلام و عبد الله بن عباس و عمر بن أبی سلمه و أسامه بن زید یذکر[حدیثنا] حدیثا جرى بينه و بينه و أنّه قال لمعاويه بن أبی سفیان: سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله يقول: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثمّ أخى عليّ بن أبی طالب عليه السّلام أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد فابنى الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثمّ ابني الحسين عليه السّلام أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد فابنى عليّ بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم و ستدرکه یا عليّ ثمّ ابني محمّد بن عليّ الباقر أولى بالمؤمنين من أنفسهم و ستدرکه یا عبد الله و تکمله اثني عشر إماما تسعه من ولد الحسين. قال عبد الله:

ثمّ استشهدت الحسن و الحسين عليهما السّلام و عبد الله بن عباس و عمر بن أبی سلمه و أسامه بن زید فشهدوا لى عند معاويه.

قال سليم بن قيس: و قد كنت سمعت ذلك من سلمان و أبی ذرّ و المقداد و أسامه أنّهم سمعوا ذلك من رسول الله صلّى الله عليه و آله.

سلمه و اسامه بن زید سخنی نقل می کرد که میان او و معاویه گذشته بود، عبد الله بن جعفر به معاویه گفت: شنیدم از رسول خدا صلّى الله عليه و آله می فرمود: همانا من اولی هستم به مؤمنان از نفسهایشان، بعد از آن برادرم علی بن ابی طالب اولی است به مؤمنان از نفسهایشان، چون شهید گردد پسر من حسن اولی است به مؤمنان از نفسهایشان، سپس پسر من حسین اولی است به مؤمنان از نفسهایشان و چون شهید شود پسر من علی بن حسین اولی است به مؤمنان از نفسهایشان و زود باشد دریابی تو او را یا ابا عبد الله، بعد از آن پسر من محمد بن علی باقر اولی است به مؤمنان از نفسهایشان و تو در می یابی او را یا عبد الله با او سخن می کنی دوازده عدد امامند نه تن از اولاد حسین علیه السّلام است. عبد الله گفت: گواهی طلبیدم از امام حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید پس گواهی دادند به این مضمون نزد معاویه. سلیم بن قیس گفت:

من این حدیث را از سلمان و ابی ذر و مقداد و اسامه شنیده بودم که می گفتند از رسول خدا صلّى الله عليه و آله شنیده اند.

۵۳۹ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ أَبِي الرَّجَالِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِوَسٍ الْحَرَّانِيُّ قَالَ:

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَفَّارِ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ الْمَطْرَفِ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ عَمِّهِ قَيْسِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا فِي حَلْقِهِ فِيهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: أَيُّكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ. قَالَ: هَلْ حَدَّثَكُمْ نَبِيُّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْخُلَفَاءِ؟ قَالَ: نَعَمْ اثْنَا عَشَرَ، عَدَّهُ نَقَبَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

۵۴۱ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِوَيْهِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ الْمُرُوزِيُّ بِالرَّيِّ فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَثَلَاثُمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَثَلَاثِينَ وَمِائَتَيْنِ وَهُوَ الْمَعْرُوفُ بِإِسْحَاقَ بْنِ رَاهُويَةَ ۵۳۹ أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ قَطَّانٍ كَوَيْدٌ:

روایت کرد برای ما ابو عبد الله احمد بن محمد بن ابراهيم بن ابی الرجال بغدادی که گفت:

روایت کرد برای ما محمد بن عبدوس حرانی از عبد الغفار بن حکم از منصور بن ابی اسود از مطرف از شعبی از عم خود قیس بن عبد الله که گفت: ما نشسته بودیم و عبد الله بن مسعود در میان ما بود تا یک اعرابی در آمد و گفت: کدام یک از شما عبد الله بن مسعود است؟ عبد الله گفت:

منم عبد الله بن مسعود، گفت: آیا با شما گفت نبی شما که خلفا بعد از او چند عدد خواهند بود؟ گفت: آری، دوازده تا به عدد نقیبان بنی اسرائیل.

۵۴۱ ابو علی احمد بن حسن بن علی بن عبدویه قطان گوید: ابو یزید محمد بن یحیی بن خالد بن یزید مروزی در ربیع الاول سال سیصد و دو در ری برای ما روایت کرد و گفت: اسحاق بن ابراهیم حنظلی معروف به اسحاق بن راهویه در سال دویست و سی و هشت برای ما روایت کرد و گفت: روایت کرد برای ما یحیی

قال: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا هَيْثَمُ عَنْ مَجَالِدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ:

بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ نَعْرُضُ مَصَاحِفَنَا عَلَيْهِ إِذْ قَالَ لَهُ فَتَى شَابٍّ. هَلْ عَهْدٌ إِلَيْكُمْ نَبِيِّكُمْ كَمْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ خَلِيفَةً؟ قَالَ: إِنَّكَ لِحَدِيثِ السَّنِّ وَإِنَّ هَذَا شَيْءٌ مَا سَأَلْنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ، نَعَمْ عَهْدٌ إِلَيْنَا نَبَيْنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ يَكُونُ بَعْدَهُ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً بَعْدَ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

۱۱ ۵۵ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ غِيَاثُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَرَامِينِيُّ الْحَافِظُ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ صَاعِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْفَضْلِ وَ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَوَّارٍ قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَفَّارِ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ مَطْرَفٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ وَ حَدَّثَنَا عَتَّابُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ:

حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَنْمَاطِيُّ قَالَ:

حَدَّثَنَا يَوْسُفُ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ أَشْعَثَ بْنِ سَوَّارٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ وَ حَدَّثَنَا عَتَّابُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَرَّانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ يَحْيَى بْنُ يَحْيَى عَنْ هَيْثَمٍ عَنْ مَجَالِدٍ عَنْ شُعْبَةَ بْنِ مَسْرُوقٍ كَمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ: نَزَدَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ بُوْدِيمَ وَ مَصْحَفَهَايْ خُودَ رَا بَرَاوْ عَرَضَهُ مِي كَرْدِيم، دَرَايْنِ وَقْتُ جَوَانِي نُو سَالَا بَهْ أَوْ كُفْتُ: آيَا وَصِيَّتْ كَرْدَ بَا شَمَا نَبِيَّ شَمَا كَهْ بَعْدَ أَوْ أَوْ چَند خَلِيفَه خَوَاهَدْ بُوْد؟ كُفْتُ: تُو نُو سَالِي وَ اَيْنِ سَخْنِ رَا پِيَشْ أَوْ تُو كَسِيْ اَزْ مَنْ نَپَرَسِيْدَه، آريْ بَا مَا كُفْتُ نَبِيْ مَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله كَهْ بَعْدَ أَوْ دَوَازْدَه خَلِيفَه بَاشَنْد، بَهْ عَدَدِ نَقِيْبَانِ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ.

۱۱ ۵۵ أَبُو الْقَاسِمِ غِيَاثُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ رَامِينِيُّ حَافِظٌ كَوَيْدٌ: رَوَايْتُ كَرْدَ بَرَايْ مَا يَحْيَى بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ صَاعِدٍ اَزْ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ فَضْلِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَوَّارٍ كَهْ كُفْتَنْد: رَوَايْتُ كَرْدَ بَرَايْ مَا عَبْدُ الْغَفَّارِ بْنِ حَكَمٍ اَزْ مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ اَزْ مَطْرَفٍ اَزْ شُعْبَةَ كَهْ كُفْتُ: رَوَايْتُ كَرْدَ بَرَايْ مَا عَتَّابُ بْنُ مُحَمَّدٍ اَزْ إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ اَنْمَاطِيُّ كَهْ كُفْتُ: رَوَايْتُ كَرْدَ بَرَايْ مَا يَوْسُفُ بْنُ مُوسَى اَزْ جَرِيرٍ اَزْ أَشْعَثَ بْنِ سَوَّارٍ اَزْ شُعْبَةَ كَهْ كُفْتُ: رَوَايْتُ كَرْدَ بَرَايْ مَا عَتَّابُ بْنُ مُحَمَّدٍ كَهْ كُفْتُ: رَوَايْتُ كَرْدَ بَرَايْ مَا حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَرَّانِيْ اَزْ أَيُّوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ زَّانُ كَهْ كُفْتُ:

الوزان قال: حدّثنا سعيد بن مسلمة قال:

حدّثنا أشعث بن سوار عن الشعبي كلّهم قالوا عن عمّه قيس بن عبد الله قال أبو القاسم عتاب: و هذا حديث مطّرف قال:

كنا جلوسا في المسجد و معنا عبد الله بن مسعود فجاء أعرابي فقال: فيكم عبد الله؟ قال: نعم أنا عبد الله فما حاجتك؟ قال: يا عبد الله هل أخبركم نبيكم صلّى الله عليه و اله كم يكون فيكم من خليفه؟ قال: لقد سألتني عن شيء ما سألتني عنه منذ قدمت العراق، نعم اثنا عشر عدّه نقباء بنی اسرائیل.

و قال أبو[عرويه]عروبه في حديثه: نعم هذه عدّه نقباء بنی اسرائیل و قال جرير عن أشعث عن ابن مسعود عن النّبيّ صلّى الله عليه و آله قال:

الخلفاء بعدی اثنا عشر كعدّه نقباء بنی اسرائیل.

۱۲ ۵۶ حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال:

حدّثنا أبو بكر أحمد بن محمّد بن عبیده النّيسابوريّ قال: حدّثنا أبو القاسم هارون بن إسحاق يعني الهمدانيّ قال: حدّثني عمّي إبراهيم بن محمّد عن زياد بن علاقه و عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمره رواية کرد برای ما سعيد بن مسلمة که گفت:

روایت کرد برای ما اشعث بن سوار از شعبي و همگی گفتند: روایت کرد برای ما شعبي از عمویش قيس بن عبد الله که گفت: با عبد الله بن مسعود در مسجد نشسته بودیم که اعرابی وارد شد و گفت: عبد الله در میان شماست؟ عبد الله آیا گفت: آری، منم چه حاجت داری؟ گفت: یا عبد الله پیغمبر شما خبر داد شما را که چند خلیفه در میان شما خواهد بود؟ گفت: از من سؤالی کردی که از وقتی که از عراق آمده ام کسی آن را از من نپرسیده است، آری فرمود:

دوازده تن هستند، به عدد نقیبان بنی اسرائیل. و جریر از اشعث از ابن مسعود نقل می کند که پیامبر صلّى الله عليه و آله فرمود: خلفاء بعد از من به عدد نقباء بنی اسرائیل هستند.

۱۲ ۵۶ احمد بن حسن قطان گوید: روایت کرد برای ما ابو بكر احمد بن محمد بن عبیده نیشابوری از ابو القاسم هارون بن اسحاق که گفت: روایت کرد برای من عمویم ابراهیم بن محمد از زياد بن علاقه و عبد الملك بن عمير از جابر بن سمره که گفت: با پدرم

قال: كنت مع أبي عند النبي صلى الله عليه وآله فسمعتة يقول: يكون بعدى اثنا عشر أميرا. ثم أخفى صوته فقلت لأبي: ما الذي أخفى رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: قال كلهم من قریش.

۱۳ ۵۷ حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال:

حدّثنا أبو عليّ محمّد بن عليّ بن إسماعيل المروزيّ بالرّی قال: حدّثنا الفضل بن عبد الجبار المروزيّ قال: حدّثنا عليّ بن الحسن يعني ابن شقيق قال حدّثنا الحسين بن واقد قال: حدّثني سماك بن حرب عن جابر بن سمره قال: أتيت النبيّ صلى الله عليه وآله فسمعتة يقول: إنّ هذا الأمر لن ينقضى حتّى يملك اثنا عشر خليفه، فقال كلمه خفيه.

فقلت لأبي: ما قال؟ فقال: قال كلهم من قریش.

۱۴ ۵۸ حدّثنا أحمد بن محمّد بن إسحاق القاضي قال: حدّثنا أبو يعلى قال: حدّثنا عليّ بن الجعد قال: حدّثنا زهير عن زياد بن خيثمه عن أسود بن السعيد الهمدانيّ قال سمعت جابر بن سمره يقول: سمعت رسول نبيّ صلى الله عليه وآله بودم که شنیدم آن حضرت می فرمود: بعد از من دوازده امیر باشد، سپس آواز پنهان کرد، به پدرم گفتم: پیامبر صلى الله عليه وآله پنهانی چه فرمود؟ گفت: فرمود همه از قریش باشند.

۱۳ ۵۷ احمد بن حسن قطان گوید: ابو علی محمد بن علی بن اسماعیل مروزی در ری برای ما روایت کرد و گفت: روایت کرد برای ما فضل بن عبد الجبار مروزی از علی بن حسن یعنی ابن شقيق از حسین بن واقد از سماک بن حرب از جابر بن سمره که گفت: خدمت پیامبر صلى الله عليه وآله بودم شنیدم حضرت می فرمود: این کار به پایان نخواهد رسید تا این که دوازده خلیفه حکومت کنند و سپس مطلبی را آهسته فرمودند، به پدرم گفتم: چه فرمودند: گفت: فرمودند: همگی از قریش هستند.

۱۴ ۵۸ احمد بن محمد بن اسحاق قاضی گوید:

روایت کرد برای ما ابو یعلی از علی بن جعد که گفت: روایت کرد برای ما زهير از زياد بن خيثمه از اسود بن سعيد همدانی که گفت:

شنیدم جابر بن سمره می گفت: رسول

اللّٰهُ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: یَکُونُ بَعْدَیْ اثْنَا عَشَرَ خَلِیْفَهُ کُلُّهُمْ مِنْ قَرِیشٍ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَأَتَتْهُ فِیْمَا بَیْنِیْ وَ بَیْنَهُ فَقُلْتُ: ثُمَّ یَکُونُ مَاذَا؟ قَالَ:

ثُمَّ یَکُونُ الْهَرَجُ.

۱۵ ۵۹ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّائِغُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ:

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا شَيْخُ بَغْدَادٍ يُقَالُ يَحْيَى سَقَطَ عَنْیَ اسْمُ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكْرٍ السَّهْمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ أَبِي مَغِيرَةَ عَنْ أَبِي بَحِيرٍ قَالَ كَانَ أَبُو الْخَلْدِ جَارِي فَسَمِعْتَهُ يَقُولُ وَ يَحْلِفُ عَلَيْهِ: إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ لَا تَهْدَى حَتَّى تَكُونَ فِيهَا اثْنَا عَشَرَ خَلِیْفَهُ کُلُّهُمْ یَعْمَلُ بِالْهَدَى وَ دِینَ الْحَقِّ.

۱۶ ۶۰ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّائِغُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ:

حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ عَمْرٍو عَنْ شَرِیحٍ بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ عَمْرٍو الْبَكَّائِيِّ عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ قَالَ فِی الْخُلَفَاءِ:

خَدَا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فَرَمُودٌ: بَعْدَ مِنْ دَوَاوِذِهِ خَلِیْفُهُ بَاشَنَدُ هَمَّ مِنْ قَرِیشٍ وَ چُونِ بَهْ مَنْزِلِ آمَدِ مَوْقَعِیْ کِهْ کَسِیْ نَبُودِ پَرَسِیدَم: بَعْدَ مِنْ آنَهَا چِهْ خَوَاهدُ بُوْد؟ فَرَمُود: هَرَجُ وَ مَرَجُ.

۱۵ ۵۹ أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَائِغٌ گَوَیْدُ:

رَوَايَتِ كَرْدَ بَرَايِ مَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ مِنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ كِهْ گَفَت: شَيْخِي فِي بَغْدَادِ كِهْ بَهْ أَوْ يَحْيَى گَفْتَهْ مِي شَدَ مِي گَفَت: رَوَايَتِ كَرْدَ بَرَايِ مَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكْرٍ سَهْمِيُّ مِنْ حَاتِمِ بْنِ أَبِي مَغِيرَةَ مِنْ أَبِي بَحِيرٍ كِهْ مِي گَفَت: أَبُو الْخَلْدِ هَمْسَايَهْ مِنْ بُوْد وَ مِي گَفَت وَ قَسَمَ مِي خَوَرْدَ كِهْ اَيْنَ اَمَّتْ هَلَا-كُ نَشَوْنَدُ تَا فِي مِيَانِ اَيْشَانِ دَوَاوِذِهِ خَلِیْفَهُ بَاشَدَ كِهْ هَمَّ عَمَلِ بَهْ هَدَى وَ دِینِ حَقِّ كَنْدَنَدُ.

۱۶ ۶۰ أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَائِغٌ گَوَیْدُ: رَوَايَتِ كَرْدَ بَرَايِ مَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ مِنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْوَلِيدِ بْنِ مُسْلِمٍ كِهْ گَفَت: رَوَايَتِ كَرْدَ بَرَايِ مَا صَفْوَانُ بْنُ عَمْرٍو مِنْ شَرِیحٍ بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ عَمْرٍو الْبَكَّائِيِّ عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ كِهْ دَرْمُورْدِ خُلَفَا گَفَت: آنَهَا دَوَاوِذِهِ تَنْ هَسْتَنْدَ چُونِ زَمَانِ آنَهَا سَپَرِیْ شَوْدَ وَ مَرْدَمِ صَالِحِ بَهْ

هم اثنا عشر فإذا كان عند انقضائهم و أتى طبقه صالحه مدّ الله لهم في العمر كذلك وعد الله هذه الأئمة ثم قرأ: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَالَ وَكَذَلِكَ فَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ وَ لَيْسَ بِعَزِيزٍ أَنْ يَجْمَعَ هَذَا الْأَمَّةَ يَوْمًا أَوْ نِصْفَ يَوْمٍ وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ.

و قد أخرج طرق هذه الأخبار في كتاب الخصال.

۱۷ ۶۱ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْكَانَ عَنْ أَبَانَ بْنِ خَلْفٍ عَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارَسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَإِذَا الْحُسَيْنَ عَلَى فَخْذِهِ وَ هُوَ يَقْبَلُ عَيْنِيهِ وَ يَلْثَمُ فَاهُ وَ هُوَ يَقُولُ: أَنْتَ سَيِّدُ ابْنِ سَيِّدٍ، أَنْتَ إِمَامُ ابْنِ إِمَامٍ، أَنْتَ حُجَّةُ ابْنِ حُجَّةٍ، أَبُو حَجَجٍ تَسْعُهُ مِنْ صُلْبِكَ تَأْسَعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

وجود آیند خدا عمر آنها را طولانی خواهد کرد، خدا چنین وعده ای داده، بعد این آیه را خواند: «خداوند وعده داده آنان را که ایمان آورده و اعمال صالحه کردند در زمین خلیفه گردانند چنانچه خلیفه گردانید آنان را که پیش از ایشان بودند». کعب الاحبار گفت: خداوند با بنی اسرائیل چنین کرد و بر او دشوار نیست که جمع کند این امت را یک روز یا نصف روز و این آیه را خواند: «یک روز نزد پروردگار تو چون هزار سال است از آنچه می شمارید».

شیخ صدوق می گوید: طریق و استناد این روایات را در کتاب «خصال» آورده ام.

۱۷ ۶۱ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ گوید: روایت کرد برای ما یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از عبد الله بن مسكان از ابان بن خلف از سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی رحمه الله که گفت: داخل شدم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و او حسین را بر ران خود نشانیده بود و چشم و دهانش را می بوسید و می فرمود: تو بزرگوار هستی و پدرت نیز بزرگوار است، تو امام و پدرت نیز امام است، تو حجت هستی و پدرت نیز حجت است، تو پدر نه حجت خدا هستی که از نسل تو خواهند بود و نهم ایشان قائم آنهاست.

۱۸ ۶۲ حدَّثنا حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السّلام فی رجب سنه تسع و ثلاثین و ثلاثمائه قال: أخبرنا أحمد بن محمد بن سعید الکوفیّ مولی بنی هاشم قال أخبرنی القاسم بن محمد بن حمّاد قال:

حدَّثنا غیاث بن إبراهیم قال: حدَّثنا حسین بن زید بن علی عن جعفر بن محمد عن أبیه عن آبائه علیهم السّلام عن علی علیه السّلام قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله: أبشروا ثمّ أبشروا ثلاث مرّات، إنّما مثل أمّتی کمثل غیث لا یدری أوّله خیر أمّ آخره، إنّما مثل أمّتی کمثل حدیقه أطعم منها فوج عامّا ثمّ أطعم منها فوج عامّا لعلّ آخرها فوج یکون أعرضها بحرا و أعمقها طولا و فرعا و أحسنها [جنیا] جنی و کیف تهلك أمّه أنا أوّلها و اثنا عشر من بعدی من السّعداء و أوّلو الألباب و المسیح عیسی ابن مریم آخرها و لكن یهلك من بین ذلك أنتج الهرج لیسوا منّی و لست منهم.

۱۸ ۶۲ حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب در رجب سال سیصد و سی و نه گفت:

خبر داد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی مولی بنی هاشم از قاسم بن محمد بن حماد از غیاث بن ابراهیم که گفت: روایت کرد برای ما حسین بن زید بن علی از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانیش از علی علیهم السّلام که فرمود: رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: بشارت شما را بشارت شما را، بشارت شما را، جز این نیست که مثل امت من مثل باران است، دانسته نمی شود که اولش بهتر است یا آخرش، مثل امت من مثل بستان است، سالی فوجی از آن خورند و سالی فوجی دیگر، شاید آخر آن فوجی باشند بحرشان عریض تر و طول و فرعشان عمیق تر و میوه شان نیکوتر و چگونه هلاک گردد امتی که من اوّل ایشان باشم و دوازده نفر سعادت مند و خردمند بعد از من و مسیح عیسی بن مریم آخرشان باشد و لیکن نسل آینده در این هرج و مرج هلاک خواهند شد، آنها از من نیستند و من هم از ایشان نیستم.

۱۹ ۶۳ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ الْحَكَمِ بْنِ مَسْكِينِ الثَّقَفِيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ عَقْبَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَاسْتَخْلَفَ عُمَرُ رَجَعَ عُمَرُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَعَدَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنِّي رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ وَأَنَا عَلَّامَتُهُمْ وَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسَائِلَ إِنْ أَجَبْتَنِي فِيهَا أَسَلَمْتُ. قَالَ: مَا هِيَ؟ قَالَ: ثَلَاثٌ وَثَلَاثٌ وَوَاحِدَةٌ فَإِنْ شِئْتَ سَأَلْتُكَ وَإِنْ كَانَ فِي قَوْمِكَ أَحَدٌ أَعْلَمُ مِنْكَ فَأَرْشِدْنِي إِلَيْهِ. قَالَ: عَلَيْكَ بِذَلِكَ الشَّابِّ يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَتَى عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ لَهُ: لَمْ قُلْتَ ثَلَاثًا وَثَلَاثًا وَوَاحِدَةً إِلَّا قُلْتَ سَبْعًا؟ قَالَ: أَنَا إِذَا جَاهِلٌ إِنْ لَمْ تَجِبْنِي فِي الثَّلَاثِ اكْتَفَيْتُ.

قال: فَإِنْ أَجَبْتُكَ تَسْلَمُ؟ قال: نعم قال: سل.

قال: أسألك عن أوّل حجر وضع على وجه الأرض و أوّل عين نبعت و أوّل شجره نبت.

قال يا يهودیّ أنتم تقولون إنّ أوّل حجر وضع على وجه الأرض الحجر الّذی فی بیت المقدس ۱۹ ۶۳ سعد بن عبد الله از محمد بن حسين بن ابی الخطّاب از حکم بن مسکین ثقفی از صالح بن عقبه از جعفر بن محمد علیهما السّلام روایت می کند که فرمود: چون ابو بکر هلاک شد و عمر خلیفه گشت و به مسجد آمد، مردی بر او داخل شد و گفت: یا امیر المومنین! من مردی از یهود و علامه ایشانم، مسئله ای چند از تو پرسم اگر مرا جواب دهی ایمان آورم، گفت: آنها کدام است؟ گفت: سه تا و سه تا و یکی، اگر می خواهی از تو پرسم و اگر در میان قوم تو از تو عالمتر هست مرا به او راه نما. گفت: این جوان (علی بن ابی طالب) را از چنگ مگذار، یهودی نزد او آمد و آن سؤال باز گفت، حضرت فرمود: چرا گفتی سه و سه و یک و نگفتی هفت؟ گفت: اگر چنین می گفتم جاهل می بودم، اگر در سه اول جواب نگویی دیگر نپرسم، فرمود: اگر جواب گویم اسلام می آوری؟ گفت: آری، فرمود: بپرس، گفت: اوّل سنگی که بر روی زمین نهاده شد چه بود اوّل چشمه ای که جاری شد و اول درخت که برست کدام است؟ فرمود: ای یهودی شما می گوئید اوّل سنگی که بر زمین نهاده شد سنگی است که در بیت المقدس

و كذبتهم هو الحجر الذى نزل به آدم من الجنة قال: صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. قال: و أنتم تقولون إن أول عين نبتت على وجه الأرض العين التى فى بيت المقدس و كذبتهم هى عين الحياه التى غسل فيها يوشع بن نون السيد مكه و هى العين التى شرب منها الخضر و ليس يشرب منها أحد إلا حى. قال: صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. قال: و أنتم تقولون إن أول شجره نبتت على وجه الأرض الزيتون و كذبتهم هى العجوه التى نزل بها آدم عليه السلام من الجنة معه. قال:

صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. قال: و الثلاث الأخرى كم لهذه الأمه من إمام هدى لا يضرهم من خذلهم؟ قال: اثنا عشر إماما. قال: صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. قال: فأين يسكن نبيكم فى الجنة؟ قال: فى أعلاها درجه و أشرفها مكانا فى جنات عدن. قال:

صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. قال: فمن ينزل معه فى منزله؟ قال: اثنا عشر إماما. قال: صدقت و الله إنه لبخط هارون و إملاء موسى. ثم قال: السابعة است، دروغ مى گوئيد سنگى است كه آدم عليه السلام از بهشت آورد، گفت: راست گفتمى چنین است به خط هارون و املاء موسى عليه السلام فرمود: شما مى گوئيد اول چشمه روان چشمه اى است در بيت المقدس، دروغ مى گوئيد آن چشمه عين الحياه است كه يوشع بن نون ماهى در آن شست و خضر عليه السلام از آن آشاميد و هر كس از آن نوشد زنده شود، گفت: راست گفتمى چنین است به خط هارون و املاء موسى عليه السلام، فرمود: شما مى گوئيد اول درخت كه بر زمين روئيد، زيتون است دروغ مى گوئيد درخت عجوه است كه آدم از بهشت آورد، گفت: راست گفتمى چنین است به خط هارون و املاء موسى عليه السلام، يهودى گفت: سه ديگر اينكه امت را چند امام است كه اگر كسى ايشان را يارى نكند به آنها ضرر نرسد، فرمود: دوازده امام، گفت: راست گفتمى چنین است به خط هارون و املاء موسى عليه السلام، گفت: كجاست جاي نبى شما در بهشت، فرمود: درجه بلندتر و شريف تر در جنات عدن، گفت: راست گفتمى چنین است به خط هارون و املاء موسى عليه السلام، گفت: چه كسى نزول مى كند در منزل او، فرمود: دوازده امام، گفت: راست گفتمى چنین است به خط هارون و املاء موسى عليه السلام، سپس گفت: سؤال هفتم اينكه وصى او بعد از او

فأسألك كم يعيش وصيه بعده؟ قال:

ثلاثين سنه. قال: ثم ما ذا يموت أو يقتل؟ قال يقتل و يضرب على قرنه فتخضب لحيته. قال: صدقت و الله إنه لبخط هارون و إماء موسى و لهذا الحديث طرق آخر قد أخرجتها في كتاب كمال الدين و تمام النعمه في إثبات الغيبه و كشف الحيره.

٢٠ ٦٤ حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال:

حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا القطان قال:

حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب قال: حدثنا تميم بن بهلول قال: حدثنا عبد الله بن أبي [الهزيل] الهذيل سألته عن الإمامه فيمن تجب و ما علامه من تجب له الإمامه.

فقال: إن الدليل على ذلك و الحجه على المؤمنين و القائم بأمر المسلمين و الناطق بالقرآن و العالم بالأحكام، أخو نبي الله و خليفته على أمته و وصيه عليهم و وليه، المذى كان منه بمنزله هارون من موسى، المفروض الطاعه بقول الله عز و جل «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» چند سال عمر می کند؟ فرمود: سی سال، گفت: بعد از آن می میرد یا کشته می شود؟ فرمود: کشته می شود، ضربتی بر فرق سرش می زنند و محاسنش را از خونش خضاب می کنند، گفت: راست گفتمی و الله چنین است به خط هارون و املاء موسى عليه السلام.

این حدیث طرق و اسانید دیگری نیز دارد که در کتاب کمال الدین در باب اثبات غیبت آورده ام.

٢٠ ٦٤ احمد بن حسن قطان گوید: روایت کرد برای ما احمد یحیی بن زکریای قطان که گفت:

بکر بن عبد الله بن حبيب برای ما روایت کرد و گفت: تمیم بن بهلول می گوید: از عبد الله بن ابی هذیل پرسیدم: امامت در چه کسی حق است و علامت امام چیست؟ گفت: امامت بر کسی است که راهنما و امام حجت بر مؤمنان و قایم به امور مسلمانان و ناطق به قرآن و عالم به احکام، برادر نبی خداست و خلیفه و وصی او بر امت و ولی او، آن که منزلت او از رسول خدا مثل منزلت هارون است از موسی علیه السلام و واجب است اطاعت او بر ما از راه قول حق تعالی که فرمود: «ای کسانی که ایمان آوردید اطاعت کنید خدا و رسول و صاحبان امر از خودتان را»

الموصوف بقوله عز وجل «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» و المدعو إليه بالولايه المثبت له الإمامه يوم غدیر خم بقول الرسول صَلَّى الله عليه و آله عن الله عز و جل: أ لست أولى بكم منكم بأنفسكم؟ قالوا: بلى قال: فمن كنت مولاه فعليّ مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و أعن من أعانه، عليّ بن أبي طالب عليه السّلام أمير المؤمنين و إمام المتّقين و قائد الغرّ المحجلين و أفضل الوصيّين و خير الخلق أجمعين بعد رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و بعده الحسن بن عليّ ثمّ الحسين سبطا رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و ابنا خيره النّسوان أجمعين ثمّ عليّ بن الحسين ثمّ محمّد بن عليّ ثمّ جعفر بن محمّد ثمّ موسى بن جعفر ثمّ عليّ بن موسى ثمّ محمّد بن عليّ ثمّ عليّ بن محمّد ثمّ الحسن بن عليّ ثمّ محمّد بن الحسن عليهم السّلام إلى يومنا هذا واحدا بعد واحد و هم عتره الرسول عليهم السّلام المعروفون بالوصيّيه و الإمامه، لا- تخلو الأرض من حجه منهم في كلّ عصر و زمان و في كلّ وقت و أوان و هم العروه الوثقى و در وصف او آمده «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» و روز غدیر خم پیامبر مردم را به ولایت او خواند و امامت او را ثابت ساخت و به امر خداوند به ایشان فرمود: آیا من به شما از نفس های شما اولی نیستم؟ گفتند: بلی، فرمود: پس هر که من مولای او بودم علی مولای اوست. خدایا با دوستان او دوستی و با دشمنان او دشمنی کن، هر کس او را یاری کرد یاریش فرما و هر کس او را تنها گذاشت دست از یاریش بردار، کمک کننده او را کمک کن؛ او علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان و امام متّقین و پیشوای افراد نورانی و برترین اوصیاء و بهترین خلائق بعد از پیامبر می باشد، بعد از او حسن بن علی و سپس حسین دو نوه پیامبر و دو فرزند بهترین زنان روی زمین، سپس علی بن حسین سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس محمد بن علی، سپس حسن بن علی سپس محمد بن حسن تا امروز یکی پس از دیگری، خاندان پیامبر هستند که به امامت شناخته شده اند و در هیچ عصری زمین بدون یکی از آنها نیست که همان دستگیره محکم

و أئمه الهدى و الحجة على أهل الدنيا إلى أن يرث الله الأرض و من عليها و كل من خالفهم ضالّ مضلّ تارك للحقّ و الهدى و هم المعبرون عن القرآن و الناطقون عن الرسول صلى الله عليه و آله من مات و لا يعرفهم مات ميتة جاهليّة و دينهم الورع و العفة و الصّديق و الصّلاح و الاجتهاد و أداء الأمانة إلى البرّ و الفاجر و طول السيّجود و قيام الليل و اجتناب المحارم و انتظار الفرج بالصّبر و حسن الصّحبة و حسن الجوار. ثمّ قال تميم بن بهلول: حدّثنى أبو معاوية عن الأعمش عن جعفر بن محمّد عليه السّلام فى الإمامه مثله سواء.

٢١ ٦٥ حدّثنا أبى رضى الله عنه قال: حدّثنا على بن إبراهيم بن هاشم عن محمّد بن عيسى بن عبيد و محمّد بن الحسين بن أبى الخطاب الزّيّات عن محمّد بن الفضيل الصّيرفى عن أبى حمزه الثّمالىّ عن أبى جعفر عليه السّلام قال: إنّ الله عزّ و جلّ أرسل محمّدا إلى الجنّ و الإنس و جعل من بعده اثنى عشر وصيّا منهم من سبق و منهم من و ائمه هدايت و حجت بر اهل دنيا هستند تا زمانى كه عمر زمين و ساكنان آن به سر آيد، هر كس با آنان مخالفت كند گمراه و گمراه كننده است و حقّ و هدايت را كنار زده، آنان قرآن را بيان مى كنند و به جاى پيامبر سخن مى گویند، هر كس بميرد و ايشان را نشناسد به مرگ جاهليت مرده است، دين آنها ورع، عفت، صدق، صلاح، اجتهاد، ردّ امانت به نيكوكار و بدكار، طول سجود، شب زنده دارى، دورى از محرّمات، انتظار فرج با پايدارى نمودن، حسن صحبت و حسن جوار است، سپس تميم گفت:

ابو معاوية از اعمش از جعفر صادق عليه السّلام مثل اين حديث را نقل کرده است.

٢١ ٦٥ على بن ابراهيم بن هاشم از محمد بن عيسى بن عبيد از محمد بن حسين بن ابى الخطاب زّيّات از محمد بن فضيل صيرفى از ابى حمزه ثمالى از ابى جعفر عليه السّلام روايت کرده كه آن حضرت فرمود: خداى عزّ و جلّ محمد صلى الله عليه و آله را به سوى جنّ و انس مبعوث كرد و بعد از او دوازده وصى قرار داد بعضى از ايشان در گذشته مى زيسته اند و بعضى از ايشان هنوز

بقی و کلّ وصیّ جرت به سنّه و الأوصیاء الذّین من بعد محمّد صلی الله علیه و آله علی سنّه أوصیاء عیسی علیه السّلام و كانوا اثنی عشر و كان أمير المؤمنین علیه السّلام علی سنّه المسیح علیه السّلام.

۶۶ ۲۲ حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور قال حدّثنا الحسین بن محمّد بن عامر عن المعلی بن محمّد البصری عن الحسن بن علی الوشاء عن أبان بن عثمان عن زراره بن أعین قال: سمعت أبا جعفر علیه السّلام يقول:

نحن اثنا عشر إماما منهم الحسن و الحسین ثمّ الأئمّه من ولد الحسین علیه السّلام.

۶۷ ۲۳ حدّثنا محمّد بن علی ماجیلویه قال:

حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار عن محمّد بن الحسن الصّیفار عن أبی طالب عبد الله بن الصّیلت القمّی عن عثمان بن عیسی عن سماعة بن مهران قال: كنت أنا و أبو بصیر و محمّد بن عمران مولى أبی جعفر علیه السّلام فی منزل، فقال محمّد بن عمران: سمعت أبا عبد الله علیه السّلام يقول: نحن اثنا عشر محدّثا.

نوبتشان نرسیده، بر هروصی سنتی خاص جاری است و اوصیاء بعد از محمد صلی الله علیه و آله بر سنت اوصیا عیسی علیه السّلام می باشند و آنان دوازده تن بودند و امیر المؤمنین علیه السّلام بر سنت مسیح بود.

۶۶ ۲۲ جعفر بن محمد بن مسرور گوید: روایت کرد برای ما حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی و شاء از ابان بن عثمان از زراره بن اعین که گفت: شنیدم از ابا جعفر علیه السّلام که می فرمود: ما دوازده امامیم از آن جمله است حسن و حسین علیهما السّلام بعد از آن امامان از اولاد حسین علیه السّلام.

۶۷ ۲۳ محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطّار از محمد بن حسن صفّار از ابی طالب عبد الله بن صلت قمی از عثمان بن عیسی از سماعة بن مهران که گفت: من و ابو بصیر و محمد بن عمران (مولای [غلام] ابی جعفر علیه السّلام) در منزلی بودیم، محمد بن عمران گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمودند: ما دوازده محدث هستیم، ابو بصیر

فقال له أبو بصير: بالله لقد سمعت ذلك من أبي عبد الله عليه السّلام فحلّفه مرّه أو مرّتين فحلف أنّه [سمعته] سمعه فقال له أبو بصير: لكنّي سمعته من أبي جعفر عليه السّلام.

٢٤ ٦٨ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَذِينَةَ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعِينٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، كُلُّهُمْ مُحَدَّثُونَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مِنْهُمْ.

۲۵ ۶۹ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بَن كَفْت: بِهِ خُدا اَيْن را خود از امام صادق عليه السّلام شنیدی؟ یکی دوبار او را قسم داد و او نیز قسم خورد که از امام صادق عليه السّلام شنیده است، ابو بصير گفت: من هم از امام باقر عليه السّلام شنیده ام.

۶۸ ۲۴ محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یعقوب کلینی که گفت:

روایت کرد برای ما ابو علی اشعری از حسین بن عبید الله از حسن بن موسی الخشاب از علی بن سماعه از علی بن حسن بن رباط از پدرش از ابن اذینه از زراره بن اعین که گفت: شنیدم ابا جعفر علیه السلام می فرمود: ما دوازده امام هستیم همه از آل محمد و محدث هستیم و علی بن ابی طالب جزء این دوازده امام است.

۲۵ ۶۹ احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم از هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از غیاث بن ابراهیم از صادق جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از

الحسين عن أبيه الحسين بن عليّ عليهم السّلام قال سئل أمير المؤمنين عليه السّلام عن معنى قول رسول الله صلّى الله عليه وآله إنّي مخلف فيكم الثّقلين كتاب الله و عترتي من العترة؟ فقال: أنا و الحسن و الحسين و الأئمّة التسعة من ولد الحسين تاسعهم مهديّهم و قائمهم لا يفارقون كتاب الله و لا يفارقهم حتّى يردوا على رسول الله صلّى الله عليه وآله حوضه.

٢٦ ٧٠ حدّثنا عليّ بن الفضل البغداديّ قال:

سمعت أبا عمر صاحب أبي العباس تغلب يسأل عن معنى قوله صلّى الله عليه وآله: إنّي تارك فيكم الثّقلين لم سمّي بالثّقين؟ قال: لأنّ التمسك بهما ثقل.

٢٧ ٧١ حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانيّ قال: حدّثنا محمّد بن همام قال:

حدّثنا أحمد بن بندار قال: حدّثنا أحمد بن هلال عن محمّد بن أبي عمير عن المفضّل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السّلام عن أمير المؤمنين عليه السّلام قال:

پدرش حسين بن عليّ عليهم السّلام كه فرمودند: از امير المومنين عليه السّلام از قول رسول الله صلّى الله عليه وآله «دو چيز گرانبها در ميان شما مي گذارم كتاب خدا و خاندانم» پرسيدند عترت چه كساني هستند؟ فرمود: منم، حسن و حسين و نه امام از فرزندان حسين، نهم ايشان مهدي و قائم ايشان است، جدا نمي شوند از كتاب خدا و جدا نمي شود كتاب خدا از ايشان تا وارد شوند بر رسول خدا صلّى الله عليه و آله در كنار حوض كوثر.

٢٦ ٧٠ علي بن فضل بغدادی گوید: از ابو عمر دوست ابو العباس تغلب از فرمایش پیامبر «در بین شما دو چیز گرانبها می گذارم» سؤال شد چرا این دو چیز گرانبها نامیده شده اند؟ گفت:

چون چنگ زدن به آن دو سنگین است.

٢٧ ٧١ محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن همام از احمد بن بندار كه گفت: روایت کرد برای ما احمد بن هلال از محمد بن ابی عمير از مفضل بن عمر از صادق جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش از امير المومنين عليهم السّلام كه فرمود:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جلاله فقال: يا مُحَمَّدُ إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعًا فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا وَشَقَقْتُ لَكَ مِنْ اسْمِي اسْمًا فَأَنَا الْمُحَمَّدُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَجَعَلْتَهُ وَصِيَّكَ وَخَلِيفَتَكَ وَزَوْجَ ابْنَتِكَ وَأَبَا ذُرِّيَّتِكَ وَشَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي فَأَنَا [الْعَلِيُّ] الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ وَجَعَلْتُ فَاطِمَةَ وَالحسن وَالحسين مِنْ نُورِكُمَا، ثُمَّ عَرَضْتُ وَلَايَتَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ. يا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقُطَعَ وَيَصِيرَ كَالشَّيْءِ الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَاكِدًا لَوْلَايَتَهُمْ مَا أَسْكَنْتَهُ جَنَّتِي وَلَا أَظَلَلْتَهُ تَحْتَ عَرْشِي.

يا مُحَمَّدُ أَتَحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟ قلت: نعم يا رَبِّي.

فقال عَزَّ وَجَلَّ: ارفع رأسك، فرفعت رأسي فإذا أنا بَأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحسن وَالحسين وَعلِيٍّ بن الحسين وَ مُحَمَّدٍ بن عَلِيٍّ وَ جعفر بن مُحَمَّدٍ وَ موسى بن جعفر وَ عَلِيٍّ بن موسى وَ مُحَمَّدٍ بن عَلِيٍّ وَ الحسن بن عَلِيٍّ وَ الْحُجَّجَ بن الحسن القائم فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ ذَرِيٌّ. قلت: يا رَبِّ! مَنْ رَسُولُ خِدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود: شَبِي كِه مَرَا بِهِ آسْمَانِ بَرْدَنْد، خِداوند به من وحی کرد که ای محمد! من بر زمین نظر کردم، تو را اختیار کردم و نبی گردانیدم و از نام های خود برای تو نامی اشتقاق کردم، من محمودم تو محمد، پس دومین بار نظر کردم و اختیار کردم از آن علی را و او را وصی و خلیفه و شوهر دختر تو و پدر ذریه تو گردانیدم و نام او را از نام های خود اشتقاق کردم منم عَلِيُّ اَعْلَى و اوست علی و گردانیدم فَاطِمَةَ وَ حسن وَ حسین را از نور شما، سپس عرضه کردم ولایت ایشان را بر ملائکه، هر که قبول کرد نزد من از مقربان شد، یا محمد اگر عبدی مرا عبادت کند تا همچو کهنه پوستی شود سپس نزد من بیاید و منکر ولایت ایشان باشد او را در جَنَّتِ خود ساکن نکنم و در عرش خود سایه بر او نگestرم، ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آیا دوست می داری ایشان را ببینی؟ گفتم: آری ای پروردگار! گفت: سر بردار، سر برداشتم دیدم انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و عَلِيٍّ بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت بن حسن قائم (ایستاده) در میان ایشان گویا ستاره درخشان بود، گفتم: یا رَبِّ اینان چه کسانی هستند؟

هؤلاء؟ قال: هؤلاء الأئمة و هذا القائم الذي يحلّ حلالی و یحرّم حرامی و به أنتقم من أعدائی و هو راحه لأولیائی و هو الذي يشفی قلوب شیعتک من الظالمین و الجاحدين و الکافرين فيخرج اللات و العزی طریین فيحرقهما فلفتنه الناس بهما يومئذ أشد من فتنه العجل و السامری.

۲۸ ۷۲ حدّثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن أبی عبد الله الکوفی عن موسى بن عمران النخعی عن عمّه الحسین بن یزید النوفلی عن الحسن بن علی بن أبی حمزه عن أبیه عن یحیی بن أبی القاسم عن الصادق جعفر بن محمد عن أبیه عن جدّه عن علیّ علیهم السلام قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

الأئمة بعدی اثنا عشر أولهم علی بن أبی طالب و آخرهم القائم، هم خلفائی و أوصیائی و أولیائی و حجج الله علی امتی بعدی المقرّ بهم مؤمن و المنکر لهم کافر.

فرمود: اینها امامانند و این قائم است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می کند و با او انتقام می ستانم از دشمنان خود، او راحت دوستان من و شفا دهنده دل‌های شیعه تو از ظالمان، منکران و کافران است، بیرون می آورد لات و عزی را و آنها را می سوزاند، همانا گمراهی مردمان در آن روز بدتر باشد از فتنه گوساله و سامری.

۲۸ ۷۲ علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از حسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش از یحیی بن ابی القاسم از صادق جعفر بن محمد از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود: پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: امامان بعد از من دوازده تن هستند، اول ایشان علی علیه السلام و آخرشان قائم علیه السلام است، ایشان خلفا و اوصیا و اولیاء من و حجّت های خدا بر امت من هستند، بعد از من اقرارکننده به ایشان مؤمن است و انکارکننده ایشان کافر.

۲۹ ۷۳ حدّثنا أبو الحسن علی بن ثابت الدّوالینی رضی الله عنه بمدينه السّلام سنه اثنتین و خمسين و ثلاثمائه قال: حدّثنا محمّد بن علی بن عبد الصّمد الکوفی قال:

حدّثنا علی بن عاصم عن محمّد بن علی بن موسی عن أبيه علی بن موسی عن أبيه جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن علی عن أبيه علی بن الحسين عن أبيه الحسين بن علی بن أبي طالب عليهم السّلام قال: دخلت علی رسول الله صلی الله عليه و آله و عنده أبي بن کعب، فقال لی رسول الله صلی الله عليه و آله: مرحبا بک يا أبا عبد الله يا زين السّماوات و الأرضین. قال له أبي: و كيف یكون يا رسول الله صلی الله عليه و آله زين السّماوات و الأرضین أحد غیرک؟ قال: يا أبي و الذي بعثنی بالحقّ نبیّا إنّ الحسین بن علی فی السّماء أكبر منه فی الأرض و إنّ الله عزّ و جلّ لمکتوب عن یمین عرش الله عزّ و جلّ مصباح هدی و سفینه نجاه و إمام غیروهن و عزّ و فخر و علم و ذخر و إنّ الله عزّ و جلّ رکّب فی صلبه نطفه طیّبه مبارکه زکیه و لقد لقّن ۲۹ ۷۳ ابو الحسن علی بن ثابت دوالینی به سال سیصد و پنجاه و دو در بغداد گفته که روایت کرد برای ما محمد بن فضل نحوی از محمد بن علی بن عبد الصمد کوفی که گفت: روایت کرد برای ما علی بن عاصم از محمد بن علی بن موسی از پدرش علی بن موسی از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام که فرمود: روزی به خدمت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم ابی بن کعب نیز در آنجا بود، حضرت رسول فرمودند:

خوش آمدی ای ابا عبد الله! ای زینت بخش آسمانها و زمین ها! ابی پرسید: چگونه ممکن است کسی غیر از شما زینت بخش آسمانها و زمین ها باشد؟ پیامبر فرمودند: قسم به خدایی که به حق مرا مبعوث نموده، مقام حسین بن علی در آسمان بالاتر از مقام او در زمین است، در سمت راست عرش الهی درباره او چنین نوشته شده: چراغ هدایت و کشتی نجات، امام استوار، مایه عزت و افتخار، دریای علم و گنجینه، خداوند در صلب او نطفه ای پاکیزه و مبارک قرار داده است

دعوات ما يدعو بهنّ مخلوق إلا حشره الله عزّ وجلّ معه و كان شفيعه في آخرته و فرّج الله عنه كربّه و قضى بها دينه و يسّر أمره و أوضح سبيله و قوّاه على عدوّه و لم يهتك ستره. فقال له أبى بن كعب: و ما هذه الدّعاوات يا رسول الله صلّى الله عليه و آله؟ قال:

تقول إذا فرغت من صلاتك و أنت قاعد:

اللهمّ إننى أسألك بكلماتك و معاهد عرشك و سكاّن سماواتك و أنبيائك و رسلك أن تستجيب لى فقد رهقنى من أمرى عسرا فأسألك أن تصلّى على محمّد و آل محمّد و أن تجعل لى من أمرى يسرا.

فإنّ الله عزّ وجلّ يسهّل أمرك و يشرح صدرك و يلقّنك شهاده أن لا إله إلا الله عند خروج نفسك. قال له أبى: يا رسول الله فما هذه النّطفه الّتى فى صلب حبيى الحسين؟ قال: مثل هذه النّطفه كمثل القمر و هى نطفه تبين و بيان يكون من اتّبعه رشيدا و من ضلّ عنه هويّا. قال: فما اسمه و ما دعاؤه؟ قال: اسمه علىّ و دعاؤه يا دائم يا ديموم يا حىّ يا قيوم يا كاشف الغمّ و يا فارج الهمّ و يا باعث الرّسل و يا صادق الوعد. من دعا بهذا الدّعاء حشره الله عزّ وجلّ مع علىّ همانا چند دعا به او تلقين شده، مخلوقى به آن دعا نکنند مگر این که خدا وی را با او محشور کند و او شفیع وی باشد در آخرت و به آن دعا او را از اندوه فرج بخشد و وام او بگذارد و کار او آسان سازد و راه او را روشن گرداند و او را بر دشمن قوّت بخشد و پرده او بر ندارد. ابى گفت: آن دعاها کدام است يا رسول الله! فرمود: چون از نماز فارغ شدی نشسته می گویی: «اللهم انى اسئلك بكلماتك و معاهد عرشك و سكاّن سماواتك و انبيائك و رسلك ان تستجيب لى فقد رهقنى من امرى عسرا فاسئلك ان تصلّى على محمد و آل محمد و ان تجعل لى من امرى يسرا» پس خدا آسان سازد کار تو را و گشاده گرداند سینه تو را و تو را به وقت مرگ «لا اله الا الله» تلقين کند، ابى گفت: يا رسول الله! آن نطفه چیست که در صلب حبيب من حسين است؟ فرمود: مثل آن نطفه مثل قمر است و آن نطفه بيان است هر که تابع آن شود راه یافته و هر که تابع آن نشود در مغاک هلاک افتد. گفت: نام او چیست و دعای او کدام است؟ فرمود: نامش علىّ و دعاء او اين است: «يا دائم يا ديموم يا حىّ يا قيوم، يا فارج الهمّ و يا باعث الرّسل يا صادق الوعد». هر که اين دعا کند خداوند وی را با على بن حسين عليه السّلام محشور

بن الحسين و كان قائده إلى الجنة. فقال له أبى: يا رسول الله فهل له من خلف و وصى؟ قال: نعم له مواريث السّماوات و الأرض. قال: مما معنى مواريث السّماوات و الأرض يا رسول الله؟ قال: القضاء بالحقّ و الحكم بالديانة و تأويل الأحكام و بيان ما يكون. قال: فما اسمه؟ قال: اسمه محمّد و إنّ الملائكة لتستأنس به فى السّماوات و يقول فى دعائه: اللهمّ إن كان لى عندك رضوان و ودّ فاغفر لى و لمن تبعنى من إخوانى و شيعتى و طيّب ما فى صلبى فركب الله عزّ و جلّ فى صلبه نطفه طيّبه مباركه زكيه و أخبرنى جبرئيل عليه السّلام أنّ الله عزّ و جلّ طيّب هذه النطفه و سمّاها عنده جعفرا و جعله هاديا مهديا راضيا مرضيا يدعو ربّه فيقول فى دعائه: يا دان غير متوان يا أرحم الراحمين اجعل لشيعتى من النّار وقاء و لهم عندك رضى و اغفر ذنوبهم و يسّر أمورهم و اقض ديونهم و استر عوراتهم و هب لهم الكبائر الّتى بينك و بينهم، يا من لا يخاف الضّيم و لا تأخذه سنه و لا نوم اجعل لى من كلّ غمّ فرجا. من دعا بهذا الدّعاء حشره الله تعالى كند و او وى را سوى جنت كشد. ابى گفت: يا رسول الله! او را وصى باشد؟ فرمود: آرى، براى اوست ميراث آسمان ها و زمين، گفت: يا رسول الله! ميراث آسمان ها و زمين چه معنى دارد؟ فرمود: قضا به حقّ و حكم به ديانت و تاويل احكام و بيان آنچه خواهد شد، گفت: نام او چيست؟ فرمود: نامش محمّد است و در آسمان ها مونس ملائكه مى باشد و در دعای خود مى گوید: «اللهم ان كان لى عندك رضوان و ودّ فاغفر لى و لمن تبعنى من اخوانى و شيعتى و طيّب ما فى صلبى» پس خدای عزّ و جلّ در صلب او نطفه مبارك و پاكيزه مى نهد و مرا جبرئيل عليه السّلام خبر داد كه خدای عزّ و جلّ آن نطفه را طيّب گردانيد و او را نزد خود جعفر ناميد و او را هادى و مهدى و راضى و مرضى گردانيد، پروردگار خود را مى خواند و در دعا مى گوید: «يا دان غير متوان، يا ارحم الراحمين اجعل لشيعتى من النار وقاء، و لهم عندك رضا و اغفر ذنوبهم و يسّر امورهم و اقض ديونهم و استر عوراتهم و هب لهم الكبائر الّتى بينك و بينهم، يا من لا يخاف الضّيم و لا تأخذه سنه و لا نوم اجعل لى من كلّ غمّ فرجا» هر كه اين دعا را بخواند خداوند او را با چهره اى نورانى با جعفر بن محمد محشور كند

أبيض الوجه مع جعفر بن محمد إلى الجنة. يا أباي إن الله تبارك و تعالی ركب على هذه النطفة نطفه زكيه مباركه طيبه أنزل عليها الرحمه و سماها عنده موسى.

قال له أباي: يا رسول الله كأنهم يتواصفون و يتناسلون و يتوارثون و يصف بعضهم بعضا قال وصفهم لي جبرئيل عن رب العالمين جلّ جلاله قال فهل لموسى من دعوه يدعو بها سوى دعاء آبائه؟ قال: نعم يقول فى دعائه: يا خالق الخلق و يا باسط الرزق و فالق الحبّ و التوى و بارئ النسم و محيى الموتى و مميت الأحياء و دائم الثبات و مخرج الثبات افعل بى ما أنت أهله. من دعا بهذا الدعاء قضى الله تعالى حوائجه و حشره يوم القيامة مع موسى بن جعفر و إنّ الله عزّ و جلّ ركب فى صلبه نطفه مباركه زكيه رضيّه مرضيّه و سماها عنده عليّا يكون لله تعالى فى خلقه رضيّا فى علمه و حكمه و يجعله حجّه لشيعة يحتجون به يوم القيامة و له دعاء يدعو به:

اللهم أعطني الهدى و ثبتني عليه و احشرنى عليه آمنا أمن من لا- خوف عليه و لا- حزن و لا- جزع إنك أهل التقوى و أهل المغفرة و اى ابي! خداوند بر اين نطفه نطفه اى پاكيه و با برکت قرار داده و رحمت را بر آن نازل نموده و او را نزد خود موسى ناميده، ابي گفت: يا رسول الله! گويا ايشان بهم مى پيوندند و نسل مى کنند و وارث هم مى گردند و بعضى بعضى را وصف مى کنند.

فرمود: جبرئيل ايشان را برای من از جانب خداوند وصف کرد، گفت: آيا موسى را دعايى غير دعای پدرانش هست كه به آن دعا كند؟ فرمود:

آرى، در دعاء خود مى گويد: «يا خالق الخلق و يا باسط الرزق و يا فالق الحب و التوى و يا بارئ النسم و محيى الموتى و مميت الأحياء و دائم الثبات و مخرج النبات افعل بى ما انت أهله» هر كه اين دعا را بخواند خداوند حاجات او را ادا كند و او را روز قيامت با موسى بن جعفر محشور كند، همانا خداوند در صلب او نيز نطفه اى با برکت و پاك و پسنديده قرار داده و او را نزد خود على خواند تا در ميان خلق از نظر علم و حكمت مورد رضايت خدا باشد و خدا او را براى شيعة حجت مى گرداند تا در روز قيامت به او احتجاج كنند و براى او دعائى است كه مى خواند: «اللهم اعطني الهدى و ثبتني عليه و احشرنى عليه آمنا، امن من لا خوف عليه و لا حزن و لا جزع انك أهل التقوى و أهل المغفرة» همانا خداوند

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي صَلْبِهِ نَظْفَهُ مَبَارَكَهُ طَيِّبَهُ زَكِيَّهَ رَضِيَّهَ مَرْضِيَّهَ وَ سَمَّاها مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ فَهُوَ شَفِيعُ شِيعَتِهِ وَ وَارِثُ عِلْمِ جَدِّهِ لَهُ عِلَامُهُ بَيْنَهُ وَ حُجَّتُهُ ظَاهِرُهُ إِذَا وَلَدَ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَ لَا مِثَالَ، أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ، تَفْنِي الْمَخْلُوقِينَ وَ تَبْقَى أَنْتَ حَلَمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ وَ فِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ». مِنْ دُعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ شَفِيعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَكَّبَ فِي صَلْبِهِ نَظْفَهُ لَا بَاغِيهَ وَ لَا طَاغِيهَ بَارَهُ مَبَارَكَهُ طَيِّبَهُ طَاهِرَهُ سَمَّاها عِنْدَهُ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ فَأَلْبَسَهَا السَّيِّكِينَ وَ الْوَقَارَ وَ أَوْدَعَهَا الْعُلُومَ وَ كُلَّ سِرٍّ مَكْتُومٍ، مِنْ لَقِيهِ وَ فِي صَدْرِهِ شَيْءٌ أَنْبَأَهُ بِهِ وَ حَذَّرَهُ مِنْ عَدُوِّهِ وَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا نُورَ يَا بُرْهَانَ يَا مَبِينَ يَا رَبَّ اكْفِنِي شَرَّ الشَّرُّورِ وَ آفَاتِ الدَّهْورِ وَ أَسْأَلُكَ النِّجَاهَ يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ» مِنْ دُعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ كَانَ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ شَفِيعَهُ وَ قَائِدُهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَكَّبَ فِي صَلْبِهِ نَظْفَهُ وَ سَمَّاها عِنْدَهُ الْحَسَنَ فَجَعَلَهُ نُورًا فِي بِلَادِهِ وَ دَرَّ صَلْبَ أَوْ نَظْفَهُ أَيْ بِا بَرَكَةٍ وَ پَاكِيزِهِ وَ پَسَنَدِيدِهِ قَرَارَ دَادِهِ وَ أَوْ رَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ نَامِيدِهِ، أَوْ شَفِيعَهُ خُودِ وَ وَارِثِ عِلْمِ جَدِّشِ مِي بَاشَدِ، دَارَايِ عِلَامَتِي أَشْكَارِ اسْتِ، هَرْگَاهِ مَتُولَدِ شُودِ مِي گَوِيدِ:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» وَ دَرِ دُعَايِ خُودِ مِي گَوِيدِ: «يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَ لَا مِثَالَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تَفْنِي الْمَخْلُوقِينَ وَ تَبْقَى أَنْتَ حَلَمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ وَ فِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ» هَرْكَهَ خُودَا رَا بِهِ اَيْنِ دُعَا بِخُوانَدِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ شَفِيعِ اَوْ دَرِ رُوزِ قِيَامَتِ خُواهِدِ بُوَدِ وَ هِمَانَا خُداوندِ دَرِ صَلْبِ اَوْ نَظْفَهُ اِي قَرَارِ دَادِهِ كِهِ يَاغِي وَ طَاغِي نِيسْتِ، نِيكَوَكَارِ وَ مَبَارَكِ وَ پَاكِيزِهِ اسْتِ وَ اَوْ رَا نَزْدِ خُودِ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ نَامِيدِهِ وَ سَكِينِهِ وَ وَقَارِ دَرِ اَوْ پُوشَانِيدِهِ وَ اسرارِ پَنهَانِ دَرِ اَوْ وَدِيعَتِ نِهَادِهِ اسْتِ، هَرْكَهَ بِهِ اَوْ رَسَدِ وَ دَرِ سِينِهِ اش چيزِي بَاشَدِ بِهِ آنِ اخْتِيَارِ كُنْدِ وَ اَوْ رَا اَزِ دُشْمَنِ اَوْ حَذَرِ فَرْمَايَدِ وَ دَرِ دُعَا مِي گَوِيدِ: «يَا نُورَ يَا بُرْهَانَ يَا مَبِينَ يَا رَبَّ اكْفِنِي شَرَّ الشَّرُّورِ وَ آفَاتِ الدَّهْورِ وَ أَسْأَلُكَ النِّجَاهَ يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ» هَرْكَهَ اَيْنِ دُعَا رَا بِخُوانَدِ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ شَفِيعِ وَ پِيشُوایِ اَوْ بِهِ سُوِيْ بَهْشْتِ بَاشَدِ، هِمَانَا خُداوندِ دَرِ صَلْبِ اَوْ نَظْفَهُ اِي قَرَارِ دَادِ كِهِ اَوْ رَا نَزْدِ خُودِ حَسَنِ نَامِيدِ وَ وِي رَا هِمِچُونِ نُورِي دَرِ شَهْرَهَا قَرَارِ دَادِ

خليفة في أرضه و عزاً لأُمّه جدّه و هادياً لشيّعه و شفيعاً لهم عند ربّه و نقمه على من خالفه و حجّه لمن والاه و برهاناً لمن اتّخذهُ إماماً، يقول في دعائه: يا عزيز العزّ في عزّه ما أعزّ عزيز العزّ في عزّه، يا عزيز أعزّني بعزّك و أيدني بنصرك و أبعد عني همزات الشّياطين و ادفع عني بدفعك و امنع عني بمنعك و اجعلني من خيار خلقك، يا واحد يا أحد يا فرد يا صمد. من دعا بهذا الدّعاء حشره الله عزّ و جلّ معه و نجاه من النّار و لو وجبت عليه و إنّ الله تبارك و تعالى ركّب في صلب الحسن نطفه مباركه زكيّه طيّبه طاهره مطهره يرضى بها كلّ مؤمن ممّن قد أخذ الله تعالى ميثاقه في الولاية و يكفر بها كلّ جاحد، فهو إمام تقى نقى سار مرضى [هادى] هاد مهدى، يحكم بالعدل و يأمر به يصدّق الله تعالى و يصدّقه الله تعالى في قوله، يخرج من تهامة حين تظهر الدّلائل و العلامات و له كنوز لا ذهب و لا فضّه إلّا خيول مطهمه و رجال مسومه، يجمع الله تعالى له من أقاصى البلاد على عدّه أهل بدر ثلاثمائة و ثلاثه عشر رجلاً، معه صحيفه و او را در زمين خليفه و ماية عزت امت جدّش و هادى شيعيانش کرده و او را شفيع آنان و ماية عذاب مخالفان و حجّت دوستان و آنان که او را امام بدانند قرار داده، در دعاء خود مى گوید: «يا عزيز العزّ في عزّه ما اعزّ عزيز العزّ في عزّه يا عزيز اعزّني بعزّك و ايدني بنصرك و ابعد عني همزاه الشّياطين و ادفع عني بدفعك و امنع عني بمنعك و اجعلني من خيار خلقك يا واحد يا أحد يا فرد يا صمد» هر که اين دعا را بخواند خدا وى را با او محشور کند و از آتش نجات بخشد هر چند مستوجب آن باشد، خداوند در صلب حسن نطفه پاکيزه، با برکت و پسندیده اى قرار داده که راضى باشند به آن مؤمنان که خدا از ايشان پيمان به ولايت گرفته و کافر گردند به او منکران، او امامى است باتقوا، پاک، نیکوکار، پسندیده، هدايت گر و هدايت شده، به عدل حکم مى کند و به عدالت دستور مى دهد، خدا را تصديق مى کند، و خداوند او را در گفتارش تصديق مى کند بيرون مى آيد از تهامة وقتى که ظاهر مى شود علامات و براى او گنجهاست نه از طلا و نقره بلکه از اسبهاى تام الخلقه و مردان قوى که خدا از بلاد دور به شمار اهل بدر سيصد و سيزده مرد براى او جمع کرده با او صحيفه اى است مهر کرده

مختومه فيها عدد أصحابه بأسمائهم و أنسابهم و بلدانهم و طبائعهم و حلالهم و كناههم كدادون مجدون في طاعته. فقال له أبي: و ما دلائله و علاماته يا رسول الله؟ قال: له علم إذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه و أنطقه الله تعالى فناداه العلم: اخرج يا ولي الله فاقتل أعداء الله. و هما رايتان و علامتان و له سيف مغمدة فإذا حان وقت خروجه اختلع ذلك السيف من غمده و أنطقه الله عز و جل فناداه السيف: اخرج يا ولي الله فلا يحل لك أن تقعد عن أعداء الله. فيخرج و يقتل أعداء الله حيث ثقفهم و يقيم حدود الله و يحكم بحكم الله، يخرج جبرئيل عليه السلام عن يمينه و ميكائيل عن يساره و سوف تذكرون ما أقول لكم و لو بعد حين و أفوض أمري إلى الله تعالى عز و جل، يا أبي طوبى لمن لقيه و طوبى لمن أحبّه و طوبى لمن قال به، ينجيهم الله به من الهلكة و بالإقرار بالله و برسوله و بجميع الأئمة، يفتح الله لهم الجنة، مثلهم في الأرض كمثل المسك الذي يسطع ريحه و لا يتغير أبدا و مثلهم في السماء كمثل القمر المنير الذي لا يطفى نوره أبدا كه در آن تعداد و اسامی اصحاب و نسب و شهرها و خلق و خوی آنان، وضع ظاهری، چهره و کنیه آنان ثبت است، در اطاعت او کوشا هستند. ابی گفت: نشانه های او چیست؟ فرمود: او را علمی است چون وقت خروج رسد آن علم باز می شود و خداوند آن را گویا گرداند، آن علم او را ندا کند که «اخرج يا ولي الله فاقتل اعداء الله» و او را دو نشانه باشد، او را شمشیری است در غلاف و چون وقت خروج بیاید از غلاف کنده شود و خداوند آن را گویا گرداند و ندا کند او را که «اخرج يا ولي الله فلا يحل لك ان تقعد عن اعداء الله» بیرون آید و دشمنان خدا را هرجا بیابد، بکشد و حدود خدا برپا دارد و به حکم خدا حکم کند بیرون آید جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار او، این را که گفتم هر چند بعد از مدتی باشد خواهید دانست و امر خود را به خدا تفویض می کنم. ای ابی! خوشا به حال کسی که او را ملاقات کند و او را دوست دارد و به او معتقد باشد، خداوند به خاطر وی و اعتقاد به خدا و رسول و ائمه آنها را از هلاکت نجات دهد، گشوده شود بر ایشان درهای بهشت، مثل ایشان مثل مشک است که بوی او می تابد و متغیر نمی گردد و مثل ایشان مثل ماه روشن است که هرگز نورش خاموش نمی گردد.

قال أبي: يا رسول الله كيف بيان حال هؤلاء الأئمة عن الله عز وجل قال: إن الله عز وجل أنزل علي اثنتي عشرة صحيفة، اسم كل إمام على خاتمه و صفته في صحيفته.

٣٠ ٧٤ حدثنا علي بن عبد الله الوراق الرازي رضي الله عنه قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا الهيثم بن أبي مسروق النهدي، عن الحسين بن علوان، عن عمرو بن خالد، عن سعد بن طريف، عن الأصبع بن نباته، عن عبد الله بن عباس، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: أنا وعلي والحسن والحسين وتسعة من ولد الحسين مطهرون معصومون.

٣١ ٧٥ حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال:

حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا القطان، قال: حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب، قال:

حدثنا الفضل بن الصقر العبدی، قال: حدثنا أبو معاوية، عن الأعمش، عن عباية بن الربيع، عن عبد الله بن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله أنا سيد التبيين وعلي أبي گفت: يا رسول الله! حال ایشان از جانب حق از چه راه نزد تو مبین شده؟ فرمود: همانا خداوند بر من دوازده صحیفه نازل ساخته که نام هرامام در خاتم آن و صفت او در صحیفه آن است.

٣٠ ٧٤ علي بن عبد الله وراق رازی از سعد بن عبد الله از هيثم بن ابي مسروق نهدي از حسين بن علوان از عمرو بن خالد از سعد بن طريف از اصبع بن نباته از عبد الله بن عباس روايت کرده است که گفت: من از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنيدم که فرمود: من و علي و حسن و حسين و نه نفر از اولاد حسين مطهر و معصوم هستيم.

٣١ ٧٥ احمد بن حسن قطان از احمد بن يحيى بن زكريا قطان روايت کرده که از بكر بن عبد الله بن حبيب از فضل بن صقر عبدی از ابو معاوية از اعمش از عباية بن ربعی از عبد الله بن عباس مروی است که گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

من سيد و سرور پيامبران می باشم و علي بن ابي طالب عليه السلام سيد و سرور اوصيا است

بن ابی طالب سید الوصیین و إنّ اوصیائی بعدی اثنا عشر، اُولَهم علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخرهم القائم.

۷۶ ۳۲ حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن معقل القرمیسیّ قال حدّثنا محمد بن عبد الله البصری، قال: حدّثنا ابراهیم بن مهزم، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السّلام، عن آبائه، عن عليّ عليه السّلام، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: اثنا عشر من اهل بيتي أعطاهم الله فهمی و علمی و حکمتی و خلقهم من طیّتی فویل للمنکرین علیهم بعدی القاطعین فیهم صلتی ما لهم لا انا لهم الله شفاعتی.

۷۷ ۳۳ حدّثنا محمد بن ابراهیم بن إسحاق الطالقانی رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن همام أبو علی عن عبد الله بن جعفر الحمیری عن الحسن بن موسى الخشاب عن أبي المثنی النخعی عن زید بن علی بن الحسين عن أبيه علی بن الحسين عن و اوصیاء بعد از من دوازده نفر هستند که اوّل ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان حضرت قائم علیه السّلام می باشد.

۷۶ ۳۲ محدّد بن عبد الله بصری از ابراهیم بن مهزم از پدرش از امام صادق علیه السّلام از قول پدرانش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام نقل کرده که فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: خداوند به دوازده نفر از اهل بیت من فهم و علم و حکمت مرا عطا فرموده و ایشان را از طینت (گل) من آفریده است، پس وای بر کسانی که بعد از من ایشان را نادیده بگیرند (انکار کنند). چه می شود آنها را! خدا شفاعت مرا به آنها نرساند!

۷۷ ۳۳ محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از محمد بن همام ابو علی از عبد الله بن جعفر حمیری از حسن بن موسى خشاب از ابی مثنی نخعی از زید بن علی بن حسین از پدرش سید الشهداء علیهم السّلام از رسول خدا صلّى الله عليه وآله نقل می کند که فرمود: چگونه هلاک شود امتی که ابتدای آن

أبيه عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: كيف تهلك أمّه أنا و عليّ و أحد عشر من ولدى أولو الأبواب أولها و المسيح ابن مريم آخرها و لكن يهلك بين ذلك من لست منه و ليس منّي.

٧٨ ٣٤ حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطار قال: حدّثنا أبي عن محمّد بن عبد الجبار عن أبي أحمد محمّد بن زياد الأزديّ عن أبان بن عثمان عن ثابت بن دينار عن سيّد العابدين عليّ بن الحسين عن سيّد الشهداء الحسين بن عليّ عن سيّد الأوصياء أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: قال لي رسول الله صلّى الله عليه وآله: الأئمّه من بعدى اثنا عشر أولهم أنت يا عليّ و آخرهم القائم الذي يفتح الله تبارك و تعالى ذكره على يديه مشارق الأرض و مغاربها.

٧٩ ٣٥ حدّثنا أبي و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنهما قال: حدّثنا سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميريّ فرمود: چگونه هلاک شود امتی که ابتدای آن من و علی و یازده نفر از فرزندان او از صاحبان درایت هستیم و آخر ایشان عیسی است و لکن در میانه کسانی هلاک می شوند که نه از منند و نه من از ایشان.

٧٨ ٣٤ احمد بن محمد بن يحيى عطار از پدرش از محمد بن عبد الجبار از ابی احمد محمد بن زياد ازدي از ابان بن عثمان از ثابت بن دينار از جناب زين العابدين و سيد الساجدين و ایشان از پدر بزرگوارش سيد الشهداء عليه السّلام و آن جناب از امير المؤمنين عليه السّلام روايت می کند که رسول خدا صلّى الله عليه و آله به من فرمود: ائمه پس از من دوازده نفرند که اولین ایشان تو هستی و آخر ایشان قائم است که خداوند تبارک و تعالى ذکرش را به دست او در مشارق و مغارب زمین افتتاح می نماید.

٧٩ ٣٥ پدرم و نیز محمد بن حسن بن احمد بن وليد از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حميري و محمد بن يحيى عطار و احمد بن

و محمد بن يحيى العطار و أحمد بن إدريس جميعا قالوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا [أَبِي] أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ وَمَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَلْمَانُ الْفَارَسِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتَكَّى عَلَى يَدِ سَلْمَانَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنَ الْهَيْئَةِ وَ اللَّبَاسِ فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ قَدْ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا أَقْضَى عَلَيْهِمْ أَنَّهُمْ لَيْسُوا بِمُؤْمِنِينَ فِي دُنْيَاهُمْ وَ لَا فِي آخِرَتِهِمْ وَ إِنْ تَكُنِ الْآخِرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَ هُمْ شَرٌّ سِوَاءٍ. فَقَالَ لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

سَلْنِي عَمَّا بَدَأَ لَكَ. فَقَالَ: أَخْبَرْنِي عَنْ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ وَ عَنْ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَ يَنْسَى وَ عَنْ الرَّجُلِ كَيْفَ يَشْبَهُ وَلَدَهُ الْأَعْمَامَ وَ الْأَخْوَالَ. فَالْتَفَتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَقَالَ:

يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَجِبْهُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا مَا سَأَلْتَ إِدْرِيْسَ رَوَايَتَ كَرَدَنَدَ كِهْ ايشان از احمد بن ابی عبد الله برقی از ابو هاشم داود بن قاسم جعفری از ابو جعفر محمد بن علی علیه السَّلَامُ رَوَايَتِ مِی كَنَدَ كِهْ رُوزِی امیر المؤمنین علیه السَّلَامُ با امام حسن علیه السَّلَامُ وَ سَلْمَانُ دَرِ حَالِی كِهْ حَضْرَتُ بَهْ دَسْتُ سَلْمَانَ تَكِيَهْ كَرْدَه بُوْد، وَارَدَ مَسْجِدَ الْحَرَامِ شَدَنَد. مَرْدِی نِيكُوصُورَتِ وَ سِيرَتِ بَهْ حَضْرَتِ سَلَامِ كَرْدَ وَ پَاسَخِ شَنِیدَ وَ دَرِ مُحَضَّرِ حَضْرَتِ نَشَسْتُ وَ كَفْتُ: اِی امیر المؤمنین! سَهْ مَسْأَلَهْ اَزْ تُو سْوَالِ مِی كَنَم، اِگَرِ پَاسَخِ كَفْتِی، مِی دَانَمْ كِهْ مَرْدَمَانَ دَرِ تُو بِرِ چِیزِی سَوَارِ شَدَنَد كِهْ شَايِسْتَهْ اَن نَبُودَنَد وَ دَرِ دُنْیَا وَ آخِرَتِ اَزْ اَن دَرِ اَمَانَ نِیْسَتَنَد وَ اِگَرِ كُونَهْ اِی دِیگَرِ بُوْد، مِی دَانَمْ كِهْ تُو وَ اِيشان يَكسانِید. حَضْرَتِ فَرَمُودَ:

بِپِرسِ! عَرَضِ كَرْدَ: مَرَا خَبَرِ دَهْ كِهْ چُونِ آدَمِی بَهْ خَوَابِ مِی رُود، رُوحِ او دَرِ كَجَاسْتِ وَ نِيزِ چَكُونَهْ آدَمِی چِیزِی رَا فَرَامُوشِ كَرْدَه، دُوبَارَهْ بَهْ خَاطِرِ مِی آوَرْدَ وَ هَمِچَنِینِ چَرَا فَرَزَنْدِ آدَمِی، گَاهِ شَبِیَهْ عَمُوهَا وَ دَايِیِ هَايَشِ مِی شُود؟ حَضْرَتِ رُو بَهْ اِمَامِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرْدَه، فَرَمُودَ: او رَا پَاسَخِ گُوی! اِمَامِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَ: اَمَّا دُربَارَهْ اِنْسَانِ كِهْ چُونِ بَهْ خَوَابِ مِی رُود، رُوحِ او دَرِ كَجَاسْتِ، پَرَسِیدِی! بَدَانِ! رُوحِ دَرِ اَن گَاهِ مَتَعَلَقِ

عنه من أمر الإنسان إذا نام أين تذهب روحه، فإنَّ روحه متعلِّقه بالريِّح و الريِّح متعلِّقه بالهواء إلى وقت ما يتحرَّك صاحبها لليقظه، فإنَّ الله تعالى برَدَّ تلك الرُّوح على صاحبها جذبت تلك الريِّح الرُّوح و جذبت تلك الريِّح الهواء فرجعت الرُّوح فأسكنت في بدن صاحبها و إن لم يأذن الله عزَّ و جلَّ برَدَّ تلك الرُّوح على صاحبها جذب الهواء الريِّح و جذبت الريِّح الرُّوح فلم ترَدَّ على صاحبها إلى وقت ما يبعث. و أمَّا ما ذكرت من أمر الذَّكر و النِّسيان، فإنَّ قلب الرِّجل في حقِّ و على الحقِّ طبق فإنَّ صليَّ الرِّجل [على] عند ذلك على محمَّد و آل محمَّد صلاه تامَّه انكشف ذلك الطِّبق عن ذلك الحقِّ فأضاء القلب و ذكر الرِّجل ما كان نسي فإن هو لم يصلَّ على محمَّد و آل محمَّد أو نقص من الصَّلاه عليهم انطبق ذلك الطِّبق على ذلك الحقِّ فأظلم القلب و نسي الرِّجل ما كان ذكره. و أمَّا ما ذكرت من أمر المولود اللَّذِي يشبه أعمامه و أخواله. فإنَّ الرِّجل إذا أتى أهله فجامعها بقلب ساكن و عروق هادئه و بدن غير مضطرب به باد و باد متعلق به هواست. چون آدمی را هنگام بیداری پیش آید، اگر خداوند اذن فرماید، باد آن روح را از هوا جذب کرده در بدن صاحبش قرار می گیرد و اگر اجازه نفرماید، باد آن روح را جذب کرده و هوا آن را از باد می گیرد و روح به بدن باز نمی گردد تا روز قیامت.

پرسیدی از مرد چگونه به یاد می آورد و فراموش می کند! بدان که قلب آدمی در حقّه ای است و بر در آن حقّه، طبقی قرار گرفته است. اگر آدمی درود جامعی بر محمد و آل محمد بفرستد، آن طبق از حقّه کنار رفته، قلب روشن می شود و آدمی آن چه را فراموش کرده، به خاطر می آورد و اگر درود نفرستد یا درودی ناقص بر آن جناب بفرستد، درپوش بر حقّه مانده، قلب سیاه شده و مرد آن چه را به یاد داشت، فراموش می کند.

اما سؤال کردی از فرزند که چرا گاه شبیه عموهای خویش می گردد و گاه شبیه دایی های خویش.

همانا گاهی که مرد برای نزدیکی به سراغ همسر خود می رود و قلب او آرام و رگ هایش ساکن و بدنش غیر مضطرب است، نطفه در جوف رحم جای گرفته و فرزند در این گاه شبیه

فاستكنت تلك النطفه في جوف الرحم خرج الولد يشبه أباه و أمه، و إن هو أتاها بقلب غير ساكن و عروق غير هادئه و بدن مضطرب اضطربت النطفه فوقعت في حال اضطرابها على بعض العروق، فإن وقعت على عرق من عروق الأعمام أشبه الولد أعمامه و إن وقعت على عرق من عروق الأخوال أشبه الولد أخواله. فقال الرجل:

أشهد أن لا إله إلا الله و لم أزل أشهد بها و أشهد أن محمدا رسول الله و لم أزل أشهد بذلك و أشهد أنك وصي رسول الله و القائم بحجته و أشار إلى أمير المؤمنين عليه السلام و لم أزل أشهد بها و أشهد أنك وصيه و القائم بحجته بعدك و أشار إلى الحسن عليه السلام و أشهد أن الحسين بن علي وصي أبيك و القائم بحجته بعدك و أشهد على علي بن الحسين أنه القائم بأمر الحسين بعده و أشهد على محمد بن علي أنه القائم بأمر علي بن الحسين بعده و أشهد على جعفر بن محمد أنه القائم بأمر محمد بن علي و أشهد على جعفر بن محمد أنه القائم بأمر جعفر بن علي و أشهد على موسى بن جعفر أنه القائم بأمر جعفر بن علي و أشهد على موسى بن جعفر أنه القائم بأمر موسى بن جعفر و پدر خویش یا مادر خود می گردد و اگر که مرد با قلبی ناآرام و رگ های غیر ساکن و بدنی مضطرب با همسرش، همبستر شود، نطفه مضطرب شده، در یکی از رگ ها جای می گیرد، اگر آن رگ، مختص به عموهای او باشد، شبیه عموها و اگر شبیه دایی های او باشد، فرزند چون دایی هایش می شود. مرد گفت: شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست، شهادتی مانند گار و نیز شهادت می دهم که محمد رسول خداست، شهادتی مانند گار و شهادت می دهم که تو وصی رسول خدا و قائم به امر او هستی، شهادتی مانند گار. در این حال آن مرد به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اشاره کرد و سپس به امام حسن علیه السلام اشاره کرده و گفت: و شهادت می دهم که تو وصی و قائم به امری پس از امیر المؤمنین و شهادت می دهم که حسین بن علی برادر تو وصی پدر تو و قائم به امر اوست پس از تو، و شهادت می دهم که علی بن حسین وصی حسین است پس از او، و قائم به امر اوست و شهادت می دهم که محمد بن علی قائم به امر علی بن حسین است و شهادت می دهم که جعفر بن محمد قائم به امر محمد بن علی است و نیز موسی بن جعفر قائم به امر

أشهد على محمد بن عليّ أنّه القائم بأمر عليّ بن موسى و أشهد على عليّ بن محمد أنّه القائم بأمر محمد بن عليّ و أشهد على الحسن بن عليّ أنّه القائم بأمر عليّ بن محمد و أشهد على رجل من ولد الحسن بن عليّ لا يكتني و لا يسمي حتّى يظهر في الأرض أمره، فيملأها عدلاً كما ملئت جوراً أنّه القائم بأمر الحسن بن عليّ و السّلام عليك يا أمير المؤمنين و رحمه الله و بركاته. ثمّ قام و مضى، فقال أمير المؤمنين عليه السّلام:

يا أبا محمّد اتّبعه فانظر أين يقصد. فخرج الحسن عليه السّلام في أثره، قال: فما كان إلّا أن وضع رجله خارجاً من المسجد فما دريت أين أخذ من أرض الله عزّ و جلّ فرجعت إلى أمير المؤمنين عليه السّلام فأعلمته، فقال: يا أبا محمّد أ تعرفه؟ فقلت الله تعالى و رسوله و أمير المؤمنين أعلم. فقال: هو الخضر عليه السّلام.

٣٦ ٨٠ حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضى الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد السّلام بن صالح الهرويّ قال: أخبرنا وكيع عن الزّبيع بن جعفر بن محمد است و نیز علی بن موسی قائم به امر موسی بن جعفر است و نیز محمد بن علی قائم به امر علی بن موسی است و نیز علی بن محمد قائم به امر محمد بن علی است و نیز حسن علی قائم به امر علی بن محمد است و شهادت می دهم که مردی که نام و کنیه اش برده نشود و زمین را پس از ظلم و جور، از عدل پر کند، قائم به امر حسن بن علی است و سلام بر تو ای امیر المؤمنین. سپس برخاست و رفت. حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام به امام حسن علیه السّلام فرمود: ای ابا محمد! او را دنبال کن و ببین که به کجا می رود؟ حضرت فرمود: پای که از مسجد بیرون نهاد، ندانستم که به کدام سوی زمین رفت.

پس به نزد امیر المؤمنین علیه السّلام باز گشتم و ایشان را خبر دادم. فرمود: ای ابا محمد او را شناختی؟ عرضه داشتم: خدا و رسول و امیر المؤمنین دانانترند. فرمود: او خضر علیه السّلام بود.

٣٦ ٨٠ احمد بن زياد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السّلام بن صالح هروی از وکیع از ربیع بن سعد از عبد الرحمن بن سلیط از امام حسین علیه السلام روایت می کند که

سعد عن عبد الرحمن بن سلیط قال: قال الحسين بن علی بن أبی طالب علیه السّلام: منّا اثنا عشر مهدّیا أوّلهم أمير المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام و آخرهم التّاسع من ولدی و هو القائم بالحقّ یحیی الله تعالی به الأرض بعد موتها، و یشهر به دین الحقّ علی الدّین کلّه و لو کره المشرکون، له غیبه یرتدّ فیها قوم و یثبت علی الدّین فیها آخرون، فیؤذون فیقال لهم: متی هذا الوعد إن کنتم صادقین، أما إنّ الصّابر فی غیبه علی الأذى و التّکذیب بمنزله المجاهد بالسّیف بین یدی رسول الله صلّی الله علیه و آله.

۳۷ ۸۱ حدّثنا محمد بن ابراهیم بن إسحاق الطالقانی رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمد الهمدانی قال: حدّثنا أبو عبد الله العاصمی عن الحسين بن قاسم بن أيّوب عن الحسن بن محمد بن سماعة عن ثابت الصّبّاغ عن أبی بصیر عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

سمعتہ يقول: منّا اثنا عشر مهدّیا مضی سته و بقی سته و یصنع الله فی السّادس ما أحبّ.

و قد أخرجت الأخبار التي رويتها فی هذا المعنی فی کتاب کمال الدین و تمام النعمه فی إثبات الغیبه و کشف الحیره و الله تعالی أعلم.

فرمود: از ما دوازده مهدی وجود دارد، اولین ایشان امیر المؤمنین علیه السّلام بود و آخرین ایشان نهمین فرزند من است، او قائم به حق است و خداوند به او زمین را پس از مرگش زنده می کند و دین حق را بر تمامی ادیان برتری داده و پشتیبانی می نماید، گرچه مشرکین ناخشنود باشند. او را غیبتی است که در آن عده ای مرتد شده و عده ای بر او ثابت قدمند و در این راه آزار دیده و از ایشان می پرسند که این وعده چه شد؟ همانا صابر و آزار دیده در این میانه چونان مجاهد در راه خدا در پیشگاه رسول خداست.

۳۷ ۸۱ محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از احمد بن محمد همدانی از ابو عبد الله عاصمی از حسین بن قاسم بن ایوب از حسن بن محمد بن سماعة از ثابت صباغ از ابی بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: از ما دوازده مهدی وجود دارد، نیمی گذشته و نیمی مانده اند، و خداوند درباره ششمی از ماندگان آن گونه که دوست دارد، عمل خواهد کرد.

«همانا روایاتی را که در این زمینه وجود دارد، در کتاب کمال الدین و تمام النعمه فی اثبات الغیبه و کشف الحیره جمع آوری کرده ام، و الله اعلم.»

۷ باب جمل من أخبار موسى بن جعفر عليه السلام مع هارون الرشيد و مع موسى بن المهدي ۸۲ ۱ حدّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدّثنا محمد بن يحيى الصّولي قال: حدّثنا أبو العباس أحمد بن عبد الله عن علي بن محمد بن سليمان النوفلي عن صالح بن علي بن عطيه قال: كان السّيب في وقوع موسى بن جعفر عليه السّلام إلى بغداد أنّ هارون الرشيد أراد أن يقعد الأمر لابنه محمّد ابن زيّده و كان له من البنين أربعة عشر ابنا فاختار منهم ثلاثة؛ محمّد ابن زيّده و جعله وليّ عهده و عبد الله المأمون و جعل الأمر له بعد ابن زيّده و القاسم المؤتمن و جعل له الأمر من بعد المأمون، فأراد أن يحكم الأمر في

۷- پاره ای از اخبار موسی بن جعفر علیه السلام با هارون الرشید و موسی بن مهدی

۷- پاره ای از اخبار موسی بن جعفر علیه السلام با هارون الرشید و موسی بن مهدی

۸۲ ۱ محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن عبد الله از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی که گفت: روایت کرد برای ما صالح بن علی بن عطیه که گفت: علت بردن موسی بن جعفر علیه السّلام به بغداد آن بود که هارون خواست خلافت را بعد از خود برای پسر خود محمد بن زیّده مقرر کند و او را ولی عهد گرداند. او چهارده پسر داشت، از ایشان سه تن را اختیار نموده محمد بن زیّده را ولی عهد نمود و بعد از او مأمون را و بعد از او قاسم مؤتمن را و خواست این کار را محکم کند و مشهور و علنی کند

ذلك و يشهره شهره يقف عليها الخاص و العام، فحج في سنة تسع و سبعين و مائه و كتب إلى جميع الآفاق يأمر الفقهاء و العلماء و القراء و الأمراء أن يحضروا مکه أيام الموسم، فأخذ هو طريق المدينة.

قال علي بن محمد التوفلي: فحدثني أبي أنه كان سبب سعايه يحيى بن خالد بموسى بن جعفر عليه السلام وضع الرشيد ابنه محمد ابن زبيده في حجر جعفر بن محمد بن الأشعث فساء ذلك يحيى و قال: إذا مات الرشيد و أفضى الأمر إلى محمد انقضت دولتي و دوله ولدى و تحوّل الأمر إلى جعفر بن محمد بن الأشعث و ولده و كان قد عرف مذهب جعفر في التشيع فأظهر له أنه على مذهبه فسرّ به جعفر و أفضى إليه بجميع أموره و ذكر له ما هو عليه في موسى بن جعفر عليه السلام فلما وقف على مذهبه سعى به إلى الرشيد و كان الرشيد يرعى له موضعه و موضع أبيه من نصره الخلافة فكان يقدم في أمره و يؤخر و يحيى لا يألو أن يخطب عليه إلى أن دخل يوما إلى الرشيد فأظهر له إكراما و جرى بينهما كلام مزيّه جعفر لحرمة و حرمة أبيه فأمر له الرشيد في تا خاص و عام بر آن مطلع شوند، پس در سال صد و هفتاد و نه عزم حج نمود، به اطراف جهان نوشت که فقیهان و عالمان و قاریان و امیران در مکه حاضر گردند و خود از راه مدینه رهسپار شد.

علي بن محمد نوفلي گوید: پدرم گفت: يحيى بن خالد نزد هارون بدگویی موسی بن جعفر عليه السلام می نموده به سبب آن که هارون پسر خود محمد بن زبيده را برای تربیت به جعفر بن محمد اشعث داده بود و يحيى از این موضوع ناراحت بود و می گفت: چون هارون بمیرد و خلافت به محمد رسد دولت من و فرزندان من منقضى گردد و کار با جعفر بن محمد و فرزندان او افتد. او می دانست که جعفر بن محمد شیعه است، با او ظاهر ساخت که من نیز بر مذهب تو هستم، جعفر شاد شد و همه کار خود با او در میان نهاد و امامت موسی بن جعفر عليه السلام نزد او یاد کرد چون مذهب او یقین بدانست آن خبر با هارون بگفت و هارون جانب جعفر پاس می داشت که او و پدرش در نصرت خلافت حقوق داشتند، پس در کار او مردد بود و يحيى سعی در قصد جعفر می نمود، روزی جعفر نزد هارون رفت و هارون او را اکرام نمود و در گفتگوها سخن از جعفر و پدرش گشود و حقوق ایشان یاد کرد و بیست هزار دینار به او عطا فرمود.

ذلك اليوم بعشرين ألف دينار فأمسك يحيى عن أن يقول فيه شيئا حتى أمسى ثم قال للرّشيد: يا أمير المؤمنين قد كنت أخبرتك عن جعفر و مذهبه فتكذب عنه و هاهنا أمر فيه الفيصل. قال: و ما هو؟ قال:

إنّه لا- يصل إليه مال من جهه من الجهات إلّا أخرج خمسه فوجّه به إلى موسى بن جعفر و لست أشك أنّه قد فعل ذلك في العشرين الألف دينار التي أمرت بها له.

فقال هارون: إنّ في هذا لفيصلا فأرسل إلى جعفر ليلا و قد كان عرف سعايه يحيى به فتباينا و أظهر كلّ واحد منهما لصاحبه العداوه، فلما طرق [جعفر] جعفرا رسول الرّشيد بالليل خشى أن يكون قد سمع فيه قول يحيى و أنّه إنّما دعاه ليقتله فأفاض عليه ماء و دعا بمسك و كافور فتحنّط بهما و لبس برده فوق ثيابه و أقبل إلى الرّشيد فلما وقعت عليه عينه و شم رائحه الكافور و رأى البرده عليه، قال: يا جعفر ما هذا؟ فقال: يا أمير المؤمنين قد علمت أنّه سعى بي عندك فلما جاءني رسولك في هذه السّاعه لم آمن أن يكون قد قرح في قلبك ما يقول عليّ فأرسلت إليّ لتقتلني. قال: كلّا يحيى از بد گویی درباره جعفر خودداری کرد تا این که شب فرا رسید، به هارون گفت: یا امیر المومنین! من پیوسته به تو می گفتم که جعفر شیعه است و تو باور نمی کردی حالا- دلیلی بنمایم که در آن شک نباشد. گفت: بگو، گفت: مالی که به دست او می آید خمس آن را برای موسی بن جعفر علیه السّلام می فرستد و یقین می دانم که در این بیست هزار دینار نیز بر آن منوال عمل نموده است. هارون گفت: اگر چنین باشد دیگر شک نماند و همان شب هارون شخصی را فرستاد و جعفر را بخواند، جعفر نیز می دانست که يحيى بد گویی او نزد امیر المؤمنين می کند و میانشان دشمنی ظاهر شده، چون فرستاده هارون بیامد، ترسید که هارون الرشید قول يحيى را درباره او قبول کرده باشد و او را بکشد پس آب خواست و غسل کرد و مشک و كافور بر خود حنوط کرد و برده ای بر روی لباس خود بر تن کرد و نزد هارون بیامد، چون هارون او را چنین دید، گفت:

ای جعفر! این چیست؟ گفت: یا امیر المومنین! می دانم که يحيى بد من نزد تو گفته است و قصد جان من دارد، چون فرستاده تو آمد، گفتم: مرا به کشتن می برند؟ گفت: نه چنین نیست

و لكن قد خبرت أنّك تبعث إلى موسى بن جعفر من كلّ ما يصير إليك بخمسه و أنّك قد فعلت بذلك في العشرين الألف دينار فأحببت أن أعلم ذلك. فقال جعفر: الله أكبر يا أمير المؤمنين تأمر بعض خدمك يذهب فيأتيك بها بخواتيمها. فقال الرّشيد لخدام له: خذ خاتم جعفر و انطلق به حتّى تأتيني بهذا المال و سمّي له جعفر جاريته الّتي عندها المال فدفعت إليه البدر بخواتيمها فأتى بها الرّشيد، فقال له جعفر:

هذا أوّل ما تعرف به، كذب من سعى بى إليك. قال: صدقت يا جعفر انصرف آمنا فإنّى لا أقبل فيك قول أحد قال و جعل يحيى يحتال فى إسقاط جعفر.

قال النّوفلى: فحدّثنى على بن الحسن بن على بن عمر بن على عن بعض مشايخه و ذلك فى حجّه الرّشيد قبل هذه الحجّه. قال: لقينى على بن إسماعيل بن جعفر بن محمّد فقال لى: ما لك قد أخملت نفسك ما لك لا تدبّر أمور الوزير فقد أرسل إلّى فعادلته و طلبت الحوائج إليه و كان سبب ذلك أنّ يحيى بن خالد قال ليحيى بن أبى مریم: ألا تدلّنى على رجل من آل أبى طالب له رغبه فى الدّنيا فأوسّع اما گفته اند كه تو خمس هرمال را نزد موسى مى فرستى، خمس اين بيست هزار دينار را نیز فرستاده اى؟ جعفر گفت: الله اكبر يا امير المؤمنين! از خادمان خلافت برو و آن زر را بياورد، هارون به يکى از خدمه گفت تا انگشتر جعفر را بگيرد و پولها را بياورد. جعفر نیز نام كنيزى كه پولها نزد او بود گفت، كنيز كيسه هاى پول را همان طور مهر شده به او داد و خادم آنها را نزد هارون برد، جعفر گفت: اين اول دليل كذب آن كه درباره من نزد تو بدگويى مى كند، گفت:

راست مى گويى اى جعفر! برو و آسوده باش كه من حرف كسى درباره تو نمى شنوم و يحيى حيله ها مى كرد كه شايد جعفر را بيندازد. نوفلى گفت:

على بن حسين بن على بن عمر بن على حكايت كرد از بعضى از مشايخ خود كه اين حكايت پيش از سالى كه هارون براى حج به مكه آمده بود اتفاق افتاد و نیز او گفته كه اسمعيل بن جعفر بن محمد به من گفت: چرا خود را كنار كشیده اى و در كار وزير داخل نمى شوى، وزير كسى را فرستاد، نزد او رفتم و با او معادله نمودم و حاجت ها خواستم، به اين سبب كه يحيى بن خالد به يحيى بن مریم گفت: مرا دلالت مى كنى به مردى از آل ابى طالب كه راغب باشد در دنيا تا

له منها؟ قال: بلى أدلك على رجل بهذه الصِّفه و هو عليّ بن إسماعيل بن جعفر فأرسل إليه يحيى فقال: أخبرني عن عمك و عن شيعته و المال الذي يحمل إليه.

فقال له: عندى الخبر و سعى بعمّه فكان من سعائته أن قال: من كثره المال عنده أنّه اشترى ضيعه تسمّى البشريّه بثلاثين ألف دينار فلما أحضر المال قال البائع: لا أريد هذا النّقد أريد نقدا كذا و كذا فأمر بها فصبّت فى بيت ماله و أخرج منه ثلاثين ألف دينار من ذلك النّقد و وزنه فى ثمن الضّيعه. قال التّوفلى: قال أبى و كان موسى بن جعفر عليه السّلام يأمر لعليّ بن إسماعيل و يثق به حتّى ربّما خرج الكتاب منه إلى بعض شيعته بخطّ عليّ بن إسماعيل، ثمّ استوحش منه. فلما أراد الرّشيد الرّحله إلى العراق بلغ موسى بن جعفر عليهما السّلام أنّ عليّ ابن أخيه يريد الخروج مع السّلمان إلى العراق فأرسل إليه: ما لك و الخروج مع السّلمان؟ قال: لأنّ عليّ دينا. فقال: دينك عليّ قال فتدبير عيالى؟ قال أنا أكفيهم. فأبى إلّا الخروج فأرسل إليه مع أخيه محمّد بن إسماعيل بن جعفر بثلاثمائة دينار و أربعة آلاف درهم به زندگى او وسعت دهم؟ گفت: كسى را به اين اوصاف معرفى كنم و او على بن اسمعيل بن جعفر است، يحيى او را طلبيد و گفت: خبر ده مرا از عموى خود و از شيعه او و مالى كه براى او مى فرستند، گفت: من از همه خبر دارم و بدگويى عم خود كرد و گفت: بسيارى مال او به حدّى است كه ملكى به سى هزار دينار خريد و چون نقد حاضر كردند، فروشنده گفت: من فلان زر مى خواهم، فرمود آن زر در بيت المال ريختند و از آن زر كه او مى خواست سى هزار دينار سرخ آوردند، نوفلى گويد: پدرم گفت: موسى بن جعفر عليهما السّلام به على بن اسمعيل اعتماد داشت و گاهى نامه هاى كه به بعضى از شيعيان مى فرستاد به خط على بن اسمعيل بود، ولى كم كم از او متوحش شد و چون هارون از حج عزم عراق نمود به موسى عليه السّلام رسيد كه برادرزاده ات با هارون به عراق مى رود، پيغام داد كه تو را با سلطان و رفتن به عراق چه كار است؟ گفت: قرض دارم، فرمود: قرض تو را ادا نمايم، گفت: پس امور زندگى ام چه مى شود؟ فرمود: آن نيز به عهده من، ولى على بن اسماعيل از رفتن به همراه سلطان صرفنظر نكرد و امام كاظم عليه السّلام سيصد دينار و چهار هزار درهم توسط برادرش محمّد بن جعفر عليه السّلام به او

فقال له: اجعل هذا في جهازك و لا تؤتم ولدي.

٢ ٨٣ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُؤَدَّبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: جَاءَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ ذَكَرَ لِي: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ دَخَلَ عَلَى هَارُونَ الرَّشِيدِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: مَا ظَنَنْتَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ حَتَّى رَأَيْتَ أَخِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسَلِّمُ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ. وَ كَانَ مَمَّنْ سَعَى بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْقُوبُ بْنُ دَاوُدَ وَ كَانَ يَرَى رَأْيَ الزَّيْدِيِّهِ.

٣ ٨٤ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصُّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ فَرَسْتَادٍ وَ كُفْتُ: أَيْنَهَا رَأَى تَوْشَهُ رَأَى خُودَ قَرَارِ بَدِهِ وَ فَرَزَنْدَانِ مَرَا يَتِيمِ نَكْنِ.

٢ ٨٣ حُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُؤَدَّبِ كُفِيدَ: رَوَايَتُ كَرْدِ بَرَايَ مَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ أَزْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ أَزْ مُوسَى بْنِ قَاسِمِ الْبَجَلِيِّ أَزْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ كَهْ كُفْتُ: مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزْدَ مَنْ أَمَدَ وَ كُفْتُ: مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ نَزْدَ هَارُونَ رَفْتَهْ أَسْتِ وَ بَرَاوْ سَلَامُ خِلَافَتُ كَرْدَهْ أَسْتِ وَ سِپَسْ كُفْتَهْ تَا حَالِ گِمَانِ نَمِي بَرْدَمْ كَهْ دَرِ زَمِينِ دُوْ خَلِيفَهْ أَسْتِ تَا دِيدَمْ بَرَادَرِ خُودِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا كَهْ مَرْدَمْ بَرَاوْ سَلَامُ بَهْ خِلَافَتِ مِي دَادَنْدِ. وَ أَزْ جَمْلَهْ آنَانِ كَهْ دَرِبَارَهْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزْدَ هَارُونَ سَعَايَتِ وَ بَدْ گُويِي كَرْدَنْدِ يَعْقُوبُ بْنُ دَاوُدِ أَسْتِ وَ أَوْ مَذْهَبِ زَيْدِيَهْ دَاشْتِ.

٣ ٨٤ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ طَالْقَانِي كُفِيدَ:

رَوَايَتُ كَرْدِ بَرَايَ مَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى صُولِي أَزْ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَزْ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ نُوفَلِي كَهْ كُفْتُ: رَوَايَتُ كَرْدِ بَرَايَ مَا

سليمان النوفلي قال: حدثنا إبراهيم بن أبي البلاد قال: كان يعقوب بن داود يخبرني أنه قد قال بالإمامه، فدخلت عليه بالمدينه في الليله التي أخذ فيها موسى بن جعفر عليه السلام في صبيحتها، فقال لي: كنت عند الوزير الساعه يعني يحيى بن خالد فحدثني أنه سمع الرّشيد يقول عند قبر رسول الله صلى الله عليه وآله كالمخاطب له: بأبي أنت و أمي يا رسول الله إني أعتذر إليك من أمر قد عزمت عليه، فإني أريد أن أخذ موسى بن جعفر فأحبسه لأنني قد خشيت أن يلقي بين أمتك حربا تسفك فيها دماؤهم و أنا أحسب أنه سيأخذه غدا فلما كان من الغد أرسل إليه الفضل بن الربيع و هو قائم يصلي في مقام رسول الله صلى الله عليه وآله فأمر بالقبض عليه و حبسه.

٨٥ ٤ حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد الله بن صالح قال: حدثني صاحب الفضل بن الربيع عن الفضل بن الربيع قال: كنت ذات ليله في فراشي مع ابراهيم بن ابي البلاد كه گفت: يعقوب بن داود به من مي گفت: من مذهب اماميه دارم، ابراهيم ادامه داد در شبى كه صباح آن هارون موسى بن جعفر عليه السلام را دستگير كرد نزد يعقوب بن داود رفتم، يعقوب گفت: الان نزد وزير يحيى بن خالد بودم به من نقل كرد كه شنيدم از هارون كه با قبر حضرت رسول صلى الله عليه وآله خطاب كرده مي گفت: پدر و مادرم فدای تو يا رسول الله صلى الله عليه وآله معذرت مي خواهم از تو در اين كار كه عزم آن كرده ام مي خواهم موسى بن جعفر عليه السلام را بگيرم و حبس كنم كه مي ترسم او ميان امت تو جنگي اندازد كه خونهاشان ريخته گردد.

يحيى گفت: گمان دارم كه او را فردا بگيرد.

و چون فردا شد فضل بن ربيع را بفرستاد و آن حضرت در مقام رسول صلى الله عليه وآله به نماز ايستاده بود او را بگرفتند و حبس كردند.

٨٥ ٤ احمد بن زياد بن جعفر همداني گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد الله بن صالح كه گفت: روايت كرد براي ما صاحب فضل بن ربيع از فضل بن ربيع كه گفت: شبى در فراش خود با كنيزان

بعض جوارى، فلما كان في نصف الليل سمعت حركه باب المقصوره فراعنى ذلك فقالت الجاريه: لعل هذا من الريح. فلم يمض إلا يسير حتى رأيت باب البيت العذى كنت فيه قد فتح و إذا مسرور الكبير قد دخل على فقال لى: أجب الأمير و لم يسلم على فأيست فى نفسى و قلت: هذا مسرور دخل إلى بلا إذن و لم يسلم ما هو إلا القتل و كنت جنبا فلم أجسر أن أسأله إنظارى حتى أغتسل، فقالت الجاريه لى: رأيت تحيرى و تبلعدى: ثق بالله عز و جل و انهض. فنهضت و لبست ثيابى و خرجت معه حتى أتيت الدار فسلمت على أمير المؤمنين و هو فى مرقده، فرد على السلام، فسقطت، فقال: تداخلك رعب؟ قلت: نعم يا أمير المؤمنين فتركنى ساعه حتى سكنت ثم قال لى: سر إلى حبسنا فأخرج موسى بن جعفر بن محمد و ادفع إليه ثلاثين ألف درهم فاخلع عليه خمس خلع و احمله على ثلاث مراكب و خيره بين المقام معنا أو الرحيل عنّا إلى أى بلد أراد و أحب. فقلت: يا أمير المؤمنين تأمر بإطلاق موسى بن جعفر؟ قال لى: نعم فكررت ذلك عليه ثلاث مرات خوابيده بودم، نصف شب بود كه صدای در خانه را شنیدم، ترسیدم، كنیز گفت: شاید باد باشد، اندكى نگذشت كه در خانه گشوده شد و مسرور الكبير داخل گشت و بر من سلام نكرده گفت: بيا، طمع از جان بریدم و گفتم اين مسرور است كه سرزده و بدون اجازه و سلام بر من وارد شده، حتما هارون خيال قتل مرا دارد، در آن حال جنب بودم و جرأت نكردم كه از او برای غسل مهلت بخواهم، كنیز چون مرا چنان آشفته و حيران دید گفت: اعتماد بر خدای عز و جل كن و برو. برخاستم و جامه پوشیده با مسرور روانه گشتم تا به خانه اى كه هارون خفته بود وارد شدم و سلام كردم جواب سلام باز داد و من خود را بر زمین انداختم، گفت:

ترسیده اى؟ گفتم: آرى يا امير المومنين! ساعتى صبر كرد تا من به حال خود آمدم، سپس گفت: برو به اين زندان ما و موسى بن جعفر بن محمد عليهما السلام را بيرون آور و سى هزار درهم به او بده و پنج خلعت ببخش و او را بر سر مركب بنشان و مخير گردان خواهد با ما بماند و نخواهد هرجا كه خواهد برو، گفتم: يا امير المومنين! مرا مى فرمايى كه موسى بن جعفر را رها كنم، سه مرتبه تكرر كردم، گفت:

فقال لى: نعم ويلك أ تريد أن أنكث العهد؟ فقلت يا أمير المؤمنين و ما العهد؟ قال: بينا أنا فى مرقدى هذا إذ ساورنى أسود ما رأيت من السّودان أعظم منه فقعد على صدرى و قبض على حلقى و قال لى حبست موسى بن جعفر ظالما له؟ فقلت:

فأنا أطلقه و أهب له و أخلع عليه فأخذ على عهد الله عزّ و جلّ و ميثاقه و قام عن صدرى و قد كادت نفسى تخرج. فخرجت من عنده و وافيت موسى بن جعفر عليه السّلام و هو فى حبسه فرأيتة قائما يصلى، فجلست حتّى سلّم ثمّ أبلغته سلام أمير المؤمنين و أعلمته بالذى أمرنى به فى أمره و أتى قد أحضرت ما أوصله به. فقال: إن كنت أمرت بشىء غير هذا فافعله. فقلت: لا و حقّ جدّك رسول الله صلى الله عليه و آله ما أمرت إلّا بهذا. قال:

لا- حاجه لى فى الخلع و الحملان و المال إذا كانت فيه حقوق الأئمّه. فقلت: ناشدتك بالله أن لا تردّه فيغتاز. فقال: اعمل به ما أحببت فأخذت بيده عليه السّلام و أخرجته من السّجن ثمّ قلت له: يا ابن رسول الله أخبرنى السّبب الذى نلت به هذه الكرامه من هذا الرّجل فقد وجب حقّى عليك لبشارتى إياك و لما آرى، و اى بر تو، مى خواهى من عهد بشكنم؟ گفتم: يا امير المومنين! چه عهدى؟ گفت: در همین جا که خفته ام ناگاه دیدم سیاهی بر سر من جست و از او بزرگتر و مهیتر سیاهی ندیده بودم.

بر سینه من بنشست و حلق من بگرفت و گفت موسى بن جعفر علیه السلام را به ظلم حبس کردی؟ گفتم: او را رها می کنم و مال می بخشم و خلعت می دهم پس از من عهد خدا گرفت و از سینه ام برخاست و نزدیک بود جانم بیرون رود، فضل گفت: از پیش او بیرون آمدم و موسى علیه السلام را در حبس دیدم که ایستاده نماز می گزارد، نشستم تا سلام داد، سلام امیر المؤمنین به او رسانیدم و آنچه فرموده بود درباره او گفتم، فرمود: اگر کاری غیر این نیز فرموده بکن، گفتم: به حق جدت رسول خدا صلى الله عليه و آله غیر آن چه گفتم مرا نفرمود، فرمود: مرا حاجت به خلعت و مرکوب و مال او نیست چون حق امت در آن داخل است. گفتم: تو را به خدا قسم می دهم که آنها را رد نکنی که او در خشم شود، فرمود: خود آنچه می خواهی با آنها بکن، دست او گرفتم و او را از زندان بیرون آوردم و گفتم: یا بن رسول الله! مرا بگو به چه سبب این مرد در این وقت در مقام اکرام تو برآمد که من بر تو حق ثابت کرده ام و برای تو این بشارت آورده ام

أجراه الله على يدي من هذا الأمر؟ فقال عليه السلام: رأيت النبي ليله الأربعاء في النوم فقال لي: يا موسى أنت محبوس مظلوم فقلت نعم يا رسول الله محبوس مظلوم فكرر علي ذلك ثلاثا ثم قال و إن أدري لعلّه فتنه لكم و متاع إلى حين أصبح غدا صائما و أتبعه بصيام الخميس و الجمعة، فإذا كانت وقت الإفطار فصلّ اثنتي عشرة ركعة تقرأ في كلّ ركعة الحمد مرّة و اثنتا عشرة مرّة قل هو الله أحد، فإذا صلّيت منها أربع ركعات فاسجد ثم قل: يا سابق الفوت و يا سامع كلّ صوت يا محيي العظام و هي رميم بعد الموت أسألك باسمك العظيم الأعظم أن تصلي على محمّد عبدك و رسولك و على أهل بيته الطيّبين و أن تعجل لي الفرج ممّا أنا فيه. ففعلت فكان الذي رأيت.

۵ ۸۶ حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم قال: حدّثني محمّد بن الحسن المدني عن أبي عبد الله بن الفضل عن أبيه الفضل قال: كنت أحجب الرّشيد فأقبل و خداوند این کار خیر را به دست من جاری کرده؟ فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه و آله را شب چهارشنبه در خواب دیدم فرمود: یا موسی تو محبوس و مظلومی؟ گفتم: آری یا رسول الله! محبوس مظلوم و سه بار این سخن تکرار کرد سپس گفت: «نمی دانم شاید آزمایش الهی باشد و اندک مدتی در دنیا خرّم باشید» فرمود: فردا و پنجشنبه و جمعه روزه باش، در وقت افطار دوازده رکعت نماز بگزار و در هر رکعت «حمد» یک بار و «قل هو الله أحد» دوازده بار و چون چهار رکعت گزاردی سجده کن و بگو «یا سابق الفوت و یا سامع کل صوت و یا محیی العظام و هی رمیم بعد الموت اسئلك باسمك العظيم الاعظم ان تصلي على محمد عبدك و رسولك و على اهل بيته الطيبين الطاهرين و ان تعجل لي الفرج مما انا فيه» آنچه فرموده بود کردم آن شد که دیدی.

۵ ۸۶ احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن حسن مدنی که گفت: روایت کرد برای ما ابی عبد الله بن فضل از پدرش فضل بن ربیع که گفت: من حاجب رشید بودم

علیٰ یوما غضبان و بیده سیف یقلبه فقال لی: یا فضل بقرابتی من رسول الله صلی الله علیه و آله لئن لم تأتنی باین عمی الآن لأخذنّ الذی فیہ عیناک. فقلت: بمن أجيئك؟ فقال: بهذا الحجازی. فقلت: و أی الحجازی؟ قال موسى بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام. قال الفضل: فخفت من الله عزّ و جلّ أن أجيء به إلیه ثمّ فکرت فی النّقمه فقلت له: أفعل فقال: ایتنی بسوّاطین و[هسارین] هضّارین و جلاّدین قال: فأتیته بذلك و مضیت إلی منزل أبی ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام فأتیّت إلی خربه فیها کوخ من جرائد النّخل فإذا أنا بغلام أسود فقلت له: استأذن لی علی مولاک یرحمک الله. فقال لی:

لج فلیس له حاجب و لا بوّاب فولجت إلیه فإذا أنا بغلام أسود بیده مقصّ يأخذ اللحم من جبینة و عرنین أنفه من کثره سجوده، فقلت له: السّلام علیک یا ابن رسول الله أجب الرّشید. فقال: ما للرّشید و ما لی أما تشغله نعمته عنّی ثمّ وثب مسرعا و هو یقول:

لو لا أنّی سمعت فی خبر عن جدّی رسول الله صلی الله علیه و آله أنّ طاعه السّلطان للتّقیه واجبہ إذا روزی هارون در حالی که غضبناک بود و به دست شمشیری داشت و می گردانید گفت: ای فضل! به حق خویشی من به رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر پسر عمویم را نیاوری سرت بردارم، گفتم: که را بیاورم؟ گفت: این حجازی را، گفتم: کدام حجازی را؟ گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، ترسیدم از خداوند که او را بیاورم، چون در عقوبت کار اندیشیدم گفتم: خواهم کرد، هارون گفت: دو شلاق زن و دو شمشیر تیز و دو جلاّد حاضر کن، حاضر ساختم و متوجه منزل موسی بن جعفر علیه السلام شدم، آمدم به خانه خرابی آنجا کوخی بود از شاخه های درخت خرما و غلام سیاهی دیدم، گفتم: خدا بر تو رحمت کند از مولای خود اذنی بگیر، گفت: در او را حاجبی نیست، در آمدم، دیدم غلامی سیاه که قیچی به دست دارد بارها [پینه] از پیشانی و بالای بلندی بینی آن حضرت که از بسیاری سجود پیدا شده قیچی می کند، گفتم:

السّلام علیک یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله! هارون شما را خوانده، فرمود: رشید را با من چه کار است؟ نعمت و دولت او را از من مشغول نساخته؟ سپس برجست و می فرمود: اگر نه آن است که از جدّ خود شنیده ام که فرمود: اطاعت سلطان برای تقیه واجب است

ما جئت. فقلت له: استعدّ للعقوبه يا أبا إبراهيم رحمك الله. فقال عليه السلام: أليس معي من يملك الدنيا والآخرة و لن يقدر اليوم على سوء بي إن شاء الله تعالى. قال فضل بن الربيع: فرأيتُه و قد أدار يده عليه السلام يلوح بها على رأسه عليه السلام ثلاث مرّات فدخلت على الرّشيد فإذا هو كأنه امرأه ثكلى قائم حيران فلما رآني قال لي: يا فضل فقلت ليبيك فقال جئني بابتن عمي قلت نعم قال لا- تكون أزعجته فقلت لا- قال لا- تكون أعلمته أني عليه غضبان فأني قد هيّجت على نفسي ما لم أردہ ائذن له بالدخول فأذنت له فلما رآه وثب إليه قائما و عانقه و قال له مرحبا بابتن عمي و أخى و وارث نعمتي ثم أجلسه على مخدّه فقال له: ما الذى قطعك عن زيارتنا؟ فقال:

سعه مملكتك و حبك للدنيا. فقال:

ايتونى بحقه الغاليه فأتي بها فعلفه بيده ثم أمر أن يحمل بين يديه خلع و بدرتان دنانير فقال موسى بن جعفر: و الله لو لا أني أرى أن أزوج بها من عزاب بنى أبى طالب لئلا ينقطع نسله أبدا ما قبلتها ثم تولّى عليه السلام و هو يقول الحمد لله رب العالمين. فقال الفضل:

يا أمير المؤمنين أردت أن تعاقبه فخلعت نمى آمدم، گفتم: مہیای عقوبت باش یا ابا ابراهیم خدا رحم کند، فرمود: مگر مالک دنیا و آخرت همراه من نیست؟ امروز بدی به من نرساند اگر خدا خواهد، فضل گوید: دست خود سه بار دور سر گردانید و چون داخل شدم رشید چون کنیزی فرزند مرده حیران ایستاده، مرا دید و گفت: یا فضل! گفتم: لبیک، گفت: آوردی پسر عم مرا؟ گفتم: آری، گفت: مبادا او را ترسانده باشی؟ گفتم: نه، گفت: نگفتی که بر او غضبناکم؟ نفسم مرا به کاری واداشت که نمی خواستم، او را اذن دخول بده، اذن دادم چون در آمد، رشید برجست و دست در گردن او کرد و گفت: مرحبا ای پسر عم و برادر و وارث نعمت من، او را بر روی بالشت بنشانند و گفت: چه مانع از دیدن من شده؟ فرمود: وسعت مملکت تو و دوستی دنیا، گفت:

حقه غاليه بیاورید، برگرفت در محاسن او مالید سپس دستور داد چند خلعت و دو کیسه طلا عطا نمایند، موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: و الله اگر نمی خواستم عزبان بنی ابی طالب را داماد کنم تا نسل او منقطع نشود قبول نمی کردم، از پیش رشید برگشت و می فرمود: الحمد لله رب العالمين فضل گفت: یا امیر المومنین! خواستی او را عقوبت کنی پس خلعت بخشیدی

عليه و أكرمه؟ فقال لي: يا فضل إنك لما مضيت لتجيني به رأيت أقواما قد أهدقوا بداري بأيديهم حراب قد غرسوها في أصل الدار يقولون: إن آذى ابن رسول الله خسفنا به و إن أحسن إليه انصرفنا عنه و تركناه. فتبعته عليه السلام فقلت له: ما الذي قلت حتى كفيت أمر الرشيد؟ فقال دعاء جدِّي علي بن أبي طالب كان إذا دعا به ما برز إلى عسكر إلا هزمه و لا إلى فارس إلا قهره و هو دعاء كفايه البلاء. قلت: و ما هو؟ قال: قلت اللهم بك [أسار] أساور و بك أحاول و بك أجاور و بك أصول و بك أنتصر و بك أموت و بك أحيا أسلمت نفسي إليك و فوضت أمري إليك و لا حول و لا قوه إلا بالله العلي العظيم اللهم إنك خلقتني و رزقتني و سترتني عن العباد بلطفك ما خولتني و أغنيتني إذا هويت رددي و إذا عثرت قومتي و إذا مرضت شفيتني و إذا دعوتك أجبتني يا سيدي ارض عني فقد أرضيتني.

و اكرام نمودی، گفت: ای فضل! وقتی تو رفتی، قومی چند خانه مرا احاطه کرده و شمشیرها در دست داشتند آنها را در پای دیوار خانه فرو برده و می گفتند: اگر آزار رساند پسر رسول خدا را، او و خانه اش را به زمین فرو بریم و اگر نیکی کرد، رهایش کنیم، فضل گفت: پس از پی آن حضرت رفتم و پرسیدم: چه گفتی که از شر رشید سالم ماندی؟ فرمود: دعاء جدم علی بن ابی طالب خواندم، چون آن دعا را می خواند، به هر لشکری می رفت از او به هزیمت می شدند و با هر سوار که مقابل می شد بر او غلبه می نمود و آن دعای کفایت بلاست گفتم: آن کدام است؟ فرمود: «اللهم بك اساور و بك احاول و بك اجاور و بك اصول و بك انتصر و بك اموت و بك احى اسلمت نفسي اليك و فوضت امري اليك و لا حول و لا قوه الا بالله العلي العظيم اللهم انك خلقتني و رزقتني و سترتني من العباد بلطفك ما خولتني و اغنيتني اذا هويت رددي و اذا عثرت قومتي و اذا مرضت شفيتني و اذا دعوتك اجبتني يا سيدي ارض عني فقد ارضيتني».

۸۷۶ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَصْحَابِهِ قَالَ: قَالَ أَبُو يُوسُفَ لِلْمَهْدِيِّ وَ عِنْدَهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَأْذِنَ لِي أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ لَيْسَ عِنْدَهُ فِيهَا شَيْءٌ؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ فَقَالَ لِمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَسْأَلُكَ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: مَا تَقُولُ فِي التَّظْلِيلِ لِلْمَحْرَمِ؟ قَالَ لَا يَصْلَحُ. قَالَ فَيَضْرِبُ الْخَبَاءَ فِي الْأَرْضِ وَ يَدْخُلُ الْبَيْتَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا الْفَرْقُ بَيْنَ هَذَيْنِ؟ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَقُولُ فِي الطَّامِثِ أَ تَقْضِي الصَّلَاةَ قَالَ لَا قَالَ فَتَقْضِي الصَّوْمَ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَ لَمْ قَالَ هَكَذَا جَاءَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَ هَكَذَا جَاءَ هَذَا فَقَالَ الْمَهْدِيُّ لِأَبِي يُوسُفَ مَا أَرَاكَ صَنَعْتَ شَيْئًا؟ قَالَ: رَمَانِي بِحَجَرٍ دَامِغٍ.

۸۸۷ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الْمَكْتَبِيُّ قَالَ:

حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَرَّاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ هَارُونَ الْحَمِيرِيُّ قَالَ:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَلِيمَانَ التَّوْفَلِيُّ ۸۷۶ عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى رَوَايَتٌ كَرِهَ أَنْ يَقُولَ: أَبُو يُوسُفَ وَقْتِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزِدَ مَهْدِيٌّ بُوِدَ بِهِ وَ أَوْ كَقَوْلِهِ: أَذِنَ لِي أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ لَيْسَ عِنْدَهُ فِيهَا شَيْءٌ؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ فَقَالَ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَسْأَلُكَ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: مَا تَقُولُ فِي التَّظْلِيلِ لِلْمَحْرَمِ؟ قَالَ لَا يَصْلَحُ. قَالَ فَيَضْرِبُ الْخَبَاءَ فِي الْأَرْضِ وَ يَدْخُلُ الْبَيْتَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا الْفَرْقُ بَيْنَ هَذَيْنِ؟ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَقُولُ فِي الطَّامِثِ أَ تَقْضِي الصَّلَاةَ قَالَ لَا قَالَ فَتَقْضِي الصَّوْمَ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَ لَمْ قَالَ هَكَذَا جَاءَ هَذَا فَقَالَ الْمَهْدِيُّ لِأَبِي يُوسُفَ مَا أَرَاكَ صَنَعْتَ شَيْئًا؟ قَالَ: رَمَانِي بِحَجَرٍ دَامِغٍ.

بِپرس، گفت: چه می گویی اگر محرم در سایه راه رود، فرمود: نتواند، گفت: اگر خیمه زند در زمینی و داخل آن شود فرمود: بتواند، گفت:

فرق این دو حال چیست، آن حضرت فرمود:

چه می گویی در زن حائض، نماز قضا می کند؟ گفت: نه. فرمود: روزه قضا می کند؟ گفت: آری، فرمود: این فرق از کجاست؟ گفت: چنین به ما آمده، فرمود: این هم به ما چنین آمده، مهدی به ابو یوسف گفت: کاری نساختی؟ گفت:

سنگی بر من انداخت که دماغم را بشکست.

۸۸۷ احمد بن یحیی مکتب گوید: روایت کرد برای ما ابو الطیب احمد بن محمد وراق از علی بن هارون حمیری از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی که گفت: روایت کرد برای ما

قال: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ:

أَنْهَى الْخَبَرَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ بِمَا عَزَمَ إِلَيْهِ مُوسَى بْنُ الْمَهْدِيِّ فِي أَمْرِهِ، فَقَالَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ: مَا تَشِيرُونَ قَالُوا نَرَى أَنْ تَتَبَاعَدَ عَنْهُ وَ أَنْ تَغَيِّبَ شَخْصَكَ فَإِنَّهُ لَا يُؤْمِنُ شَرَّهُ فَنَبَسَّمَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ:

زَعَمْتُ سَخِينَهُ أَنْ سَتَغْلِبَ رَبُّهَا

و لِيُغْلِبَنَّ مَغَالِبَ الْغَلَابِ

ثُمَّ قَالَ: رَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ كَمْ مِنْ عَدُوٍّ شَحَذَ لِي ظَبْهَ مَدِينَتِهِ وَ أَرْهَفَ لِي شِبَا حَدِّهِ وَ دَافَ لِي قَوَاتِلَ سُمُومِهِ وَ لَمْ تَنْمِ عَنِّي عَيْنَ حِرَاسَتِهِ فَلَمَّا رَأَيْتُ ضَعْفِي عَنْ أَحْتِمَالِ الْفَوَاحِشِ وَ عَجْزِي ذَلِكَ عَنْ مَلَمَّاتِ الْحَوَائِجِ صَرَفْتَ ذَلِكَ عَنِّي بِذَلِكَ بِحَوْلِكَ وَ قَوَّتَكَ لَا- بِحَوْلِي وَ قَوَّتِي فَأَلْقَيْتَهُ فِي الْحَفِيرِ الَّذِي احْتَفَرَهُ لِي خَائِبًا مِمَّا أَمَّلَهُ فِي دُنْيَاهِ مُتَبَاعِدًا مِمَّا رَجَاهُ فِي آخِرَتِهِ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ قَدَرِ اسْتِحْقَاقِكَ سَيِّدِي اللَّهُمَّ فَخِذْهُ بِعِزَّتِكَ وَ [أَقْلِلْ] أَفْلَلِ حَدِّهِ عَنِّي بِقُدْرَتِكَ وَ اجْعَلْ لَهُ شُغْلًا فِيمَا يَلِيهِ وَ عَجْزًا عَمَّنْ يَنَاقِيهِ اللَّهُمَّ وَ أَعِدْنِي عَلَيْهِ مِنْ عَدُوِّ حَاضِرِهِ تَكُونَ مِنْ غِيْظِي شِفَاءً وَ مِنْ حَقِّي پَدْرَمِ از عَلِي بْنِ يَقْطِينٍ كَهْ كَقْتُ: بَهْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَمَانِي كَهْ جَمَاعَتِي نَزْدَ اُو بُودَنْد، خَبَرَ رَسَانِيدَنْد كَهْ مُوسَى بْنُ مَهْدِي قَصْدَ اُو دَارْد، بَهْ اَهْلِ بَيْتِ خُودِ فَرَمُود: چَه صَلَاحِ مِي دَانِيد؟ كَقْتَنْد: صَلَاحِ دَرِ اَنِ اسْتِ كَهْ اَزِ اُو دُور شُوي وَ خُودِ رَا غَايِبِ سَازِي تَا اَزِ شَرِّ اُو اِيْمَنِ بَاشِي. تَبَسَّمِ نَمُود وَ بَخَوَانْد:

سخينه گمان دارد بر سرورش غالب شود

ممکن است همیشه پیروزمند، گاهی مغلوب شود

حضرت دست به آسمان برداشت و فرمود:

خدایا! بسا دشمنی كه شمشیر خود را به جهت من تیز كرده و غذای مرا مسموم كرده و لحظه ای از من غفلت نكرده، تو چون ضعف مرا در مصائب دیدی به نیروی خودت او را كنار زدی و مرا از شرِّ او ایمن كردی، او را با ناامیدی از رسیدن به آمال دنیوی و آنچه در آخرت به آن امید داشت در همان چاهی انداختی كه برای من حفر كرده بود، خدایا! تو را سپاس می گویم به مقداری كه استحقاق داری، خدایا! او را به عزّت و قدرت خود بگیر و شمشیرش را بر من كند كن، او را سرگرم كاریهایش نما و مقابل دشمنش عاجز گردان، اینك مرا یاری فرما و از او انتقام مرا بگیر تا خشم درونم فرو نشیند و حقی را كه بر او دارم به دست

عليه وفاء و صل اللهم دعائي بالإجابة و انظم شكائتي بالتغيير و عرفه عما قليل ما وعدت الظالمين و عرفني ما وعدت في إجابته المضطرين إنك ذو الفضل العظيم و المنّ الكريم. قال ثم تفرّق القوم فما اجتمعوا إلا لقراءه الكتاب الوارد عليه بموت موسى بن المهدى ففى ذلك يقول بعض من حضر موسى بن جعفر عليه السلام من أهل بيته شعرا:

و ساريه لم تسر فى الأرض تبغى

محلا و لم تقطع بها البعد قاطع

سرت حيث لم تجد الزكاب و لم تنخ

لورد و لم يقصر لها العبد مانع

تمر وراء الليل و الليل ضارب

بجثمانه فيه سمير و هاجع

تفتح أبواب السماء و دونها

إذا قرع الأبواب منهى قارع

إذا وردت لم يرد الله وفدها

على أهلها و الله راء و سامع

و إني لأرجو الله حتى كأنا

أرى بجميل الظن ما الله صانع

آورم، خدایا دعایم را اجابت فرما و شکایتم را تغییر ده، و آنچه را به ظالمین وعده دادی به او و آنچه را در اجابت دعای مضطربین وعده دادی به من نشان ده، تو دارای فضل بزرگ و نعمتهای باارزش هستی». راوی گوید: حاضرین متفرق شدند و مجتمع نشدند مگر برای خواندن نامه ای که خبر مرگ موسی بن مهدی در آن بود.

یکی از حاضرین مجلس موسی بن جعفر علیه السلام از اهل بیتش این ابیات را سرود:

بسا دعایی که شبانه به آسمان می رود

و کس نمی تواند مانع آن شود

به جایی می رود که هیچ کاروانی در آن

حرکت نکرده و پر از موانع است

این دعا از پس پرده شب زمانی که عده ای

بیدار و عده ای خواب هستند حرکت می کند

قبل از این که دعا به آسمان برسد و کسی

درهای آسمان را بکوبد آن درها باز می شود

چون قافله آنجا رسد، خدا پیش قراولانش را

باز نمی گرداند، خداوند بینا و شنواست

من به فضل خدا امیدوارم، گویا از حسن

ظنّ به خدا می بینم که خدا چه کار خواهد کرد

ص: ۱۲۳

۸۹۸ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ هَانِي بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَبْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي يَاسَنَادَهُ رَفَعَهُ: أَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ عَلَى الرَّشِيدِ فَقَالَ لَهُ الرَّشِيدُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ الطَّبَائِعِ الْأَرْبَعِ؟ فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا الرِّيحُ فَإِنَّهُ مَلَكٌ يَدَارِي وَ أَمَّا الدَّمُ فَإِنَّهُ عَبْدٌ غَارِمٌ وَ رَبُّمَا قَتَلَ الْعَبْدَ مَوْلَاهُ وَ أَمَّا الْبَلْغَمُ فَإِنَّهُ خَصْمٌ جَدَلٌ إِنْ سَدَدْتَهُ مِنْ جَانِبٍ انْفَتَحَ مِنْ آخَرٍ وَ أَمَّا الْمَرَّةُ فَإِنَّهَا الْأَرْضُ إِذَا اهْتَرَّتْ رَجَفَتْ بِمَا فَوْقَهَا.

فَقَالَ لَهُ هَارُونُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَتَفَقُّ عَلَى النَّاسِ مِنْ كُنُوزِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ.

۹۰۹ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ هَانِي بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَبْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ يَاسَنَادَهُ رَفَعَهُ إِلَى مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا دَخَلْتُ عَلَى الرَّشِيدِ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ: يَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ خَلِيفَتَيْنِ يَجِبِي إِلَيْهِمَا الْخَرَجُ؟ فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَعَيْدُكَ ۸۹۸ أَبُو أَحْمَدَ هَانِي بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَبْدِيُّ كَوَيْدُ: پدِرم چنين براى ما روايت كرد و گفت:

موسى بن جعفر عليه السَّلَامُ بر رشيد داخل شد، رشيد به او گفت: يا بن رسول الله مرا از طبائع اربع خبر ده، فرمود: باد پادشاهى است كه مداوا مى كند، خون برده اى بدهكار است چه بسا غلام مولا را بكشد، اما بلغم او خصمى است پر جدل. اگر او را از جانبى مسدود كنى از جانب ديگر منفتح گردد و صفرا چون زمينى است كه سرسبز شود و گياه بروياند، هارون گفت: يا بن رسول الله بر مردم انفاق مى كنى از گنجهاى خدا و رسول او.

۹۰۹ أَبُو أَحْمَدَ هَانِي بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَبْدِيُّ كَوَيْدُ: مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ يَاسَنَادَهُ رَفَعَهُ إِلَى مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودُ: چُونِ مَرَا بَرِ رَشِيدِ دَاخِلِ كَرْدَنْد، بَرِ اَوْ سَلَامِ كَرْدَمِ جَوَابِ بَدَاد، پَسِ كَفْتُ: يَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرِ! بَهْ دُو خَلِيفَه خَرَاكِ مِیْ دَهَنْد؟ كَفْتُم: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! تُو رَا دَرِ پَنَاهِ خُدا دَرْمِیْ آوَرَمِ اَزِ اَیْنِ كِهْ كَنَاهِ خُودِ وَ مَرَا بَرِ

بِاللَّهِ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ وَتُقْبَلَ الْبَاطِلُ مِنْ أَعْدَائِنَا عَلَيْنَا فَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّهُ قَدْ كَذَبَ عَلَيْنَا مِنْذُ قَبْضِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَا عَلِمَ ذَلِكَ عِنْدَكَ فَإِنْ رَأَيْتَ بِقِرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ تَأْذِنَ لِي أُحَدِّثَكَ بِحَدِيثٍ؟ أَخْبَرَنِي بِهِ أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالَ: قَدْ أَذْنْتُ لَكَ. فَقُلْتُ:

أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الرَّحِمَ إِذَا مَسَّتِ الرَّحِمَ تَحَرَّكَتْ وَاضْطَرَبَتْ فَنَاولَنِي يَدَكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَقَالَ: اذْنُ فِدَنُوتَ مِنْهُ فَأَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ جَذَبَنِي إِلَى نَفْسِهِ وَعَانَقَنِي طَوِيلًا ثُمَّ تَرَكَنِي وَقَالَ: اجْلِسْ يَا مُوسَى فَلَيْسَ عَلَيْكَ بَأْسٌ.

فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا إِنَّهُ قَدْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فَرَجَعَتْ إِلَى نَفْسِي فَقَالَ: صَدَقْتَ وَصَدَقَ جَدُّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَقَدْ تَحَرَّكَتْ دُمِي وَاضْطَرَبَتْ عُرُوقِي حَتَّى غَلَبَتْ عَلَيَّ الرَّقَّةُ وَفَاضَتْ عَيْنَايَ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ أَشْيَاءٍ تَتَلَجَّلُجُ فِي صَدْرِي مِنْذُ حِينَ لَمْ أَسْأَلْ عَنْهَا أَحَدًا فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِي عَنْهَا خَلَّيْتُ عَنْكَ وَلَمْ أَقْبَلْ قَوْلَ أَحَدٍ فَيْكَ وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ لَمْ تَكْذِبْ قَطُّ فَاصْذُقْنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ مِمَّا فِي قَلْبِي. فَقُلْتُ:

مَا كَانَ عِلْمُهُ عِنْدِي فَيَأْتِي مَخْبِرُكَ إِنْ أَنْتَ غَرَدَن گِیرِی وَ قَبُول کُنِی باطل را از دشمنان ما، همانا می دانی از آن زمان که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از جهان برفت دایم بر ما دروغ بستند، اینک به حق قرابت تو با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مرا اذن دهی که با تو حدیثی گویم که به آن خبر داده پدرم از پدران خود از جدم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، هارون گفت: تو را اذن دادم، گفتم: خبر داد مرا پدرم از پدرانش از جدم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که فرمود: هرگاه دو خویشاوند همدیگر را لمس کنند، حسّ خویشاوندی بیدار می شود، قربانت گردم تو هم دستت را به من بده، هارون گفت: نزدیکتر بیا، نزدیک شدم دستم را گرفتم و به خود کشیدم دست در گردن من کرد و گفت: بنشین یا موسی! باکی بر تو نیست، پس دیدم دو چشمش پر از اشک شده، به خود آمدم پس گفت: راست گفتمی و راست گفت جدّت، خون من حرکت کرد و عروق من مضطرب شد و رقت بر من غالب گشت و اشک دو چشمم روان شد، می خواهم از تو چندی بپرسم که روزگاری در سینه ام بوده و از کسی نپرسیده ام اگر جوابم دهی، قول کسی را درباره تو قبول نکنم، شنیده ام که هرگز دروغ نگفته ای، پس راست بگو در جواب آنچه می پرسم. گفتم:

آنچه بدانم خواهم گفت

أَمَنْتَنِي. فَقَالَ: لَكَ الْأَمَانُ إِنْ صَدَقْتَنِي وَتَرَكْتَ التَّقِيَّةَ الَّتِي تَعْرِفُونَ بِهَا مَعْشَرَ بَنِي فَاطِمَةَ. فَقُلْتُ: أَسْأَلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا شَتَّ. قَالَ: أَخْبِرْنِي لَمْ فَضَّلْتُمْ عَلَيْنَا وَنَحْنُ فِي شَجَرِهِ وَاحِدُهُ وَبَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَنَحْنُ وَأَنْتُمْ وَاحِدٌ إِنَّا بَنُو الْعَبَّاسِ وَأَنْتُمْ وَلَدَ أَبِي طَالِبٍ وَهُمَا عَمَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَرَابَتُهُمَا مِنْهُ سَوَاءٌ؟ فَقُلْتُ: نَحْنُ أَقْرَبُ. قَالَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: لِأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ وَابْنُ أَبِي طَالِبٍ لِأَبٍ وَأُمٍّ وَأَبُوكُمُ الْعَبَّاسُ لَيْسَ هُوَ مِنْ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ وَلَا مِنْ أُمِّ أَبِي طَالِبٍ. قَالَ: فَلَمْ أَدْعَيْتُمْ أَنْكُمْ وَرَثَتُمُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْعَمِّ يُحِبُّ ابْنَ الْعَمِّ وَقَبْضُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ تَوَفَّى أَبُو طَالِبٍ قَبْلَهُ وَالْعَبَّاسُ عَمُّهُ حَيٌّ؟ فَقُلْتُ لَهُ: إِنْ رَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ يَعْفِينِي مِنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَيَسْأَلُنِي عَنْ كُلِّ بَابٍ سِوَاهُ يَرِيدُهُ. فَقَالَ: لَا أَوْ تَجِيبُ. فَقُلْتُ فَأَمَنْتَنِي فَقَالَ: قَدْ آمَنْتَكَ قَبْلَ الْكَلَامِ. فَقُلْتُ: إِنْ فِي قَوْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَيْسَ مَعَ وَلَدِ الصَّيْلِيبِ ذَكَرًا كَانَ أَوْ أَنْثَى لِأَحَدٍ سَهْمٌ إِلَّا لِلْأَبَوَيْنِ وَالزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ وَلَمْ يَثْبِتْ لِلْعَمِّ مَعَ وَلَدِ الصَّيْلِيبِ مِيرَاثٌ وَلَمْ يَنْطِقْ بِهِ الْكِتَابُ إِلَّا أَنَّ تَيْمًا وَعَدِيًّا وَبَنِي أُمِّيَّةٍ قَالُوا الْعَمُّ وَالِدٌ رَأَى مِنْهُمْ إِنْ أَمَانٌ دَهِي، كَقَوْلِهِ: إِنْ أَمَانٌ هَسْتِي بِهْ شَرْطِي كَهْ رَاسْتِ كُويِي وَتَقِيَّةً رَا كَهْ شَمَا فَرْزَنْدَانِ فَاطِمَةَ بِهْ آنْ مَشْهُورِيدِ، تَرْكُ كَنِي، كَقَوْلِهِ: أَنْجَهْ مِي خَوَاهِي بِپَرَسْ، هَارُونُ كَقَوْلِهِ: چَرَا خُود رَا بِرْ مَا تَرْجِيحْ مِي دَهِيدِ، مَا أَزْ يَكْ شَجَرَهْ اِيْم وَهُمَهْ پَسْرَانِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، مَا پَسْرَانِ عَبَّاسِيمْ وَشَمَا پَسْرَانِ أَبُو طَالِبٍ كَهْ هَرْدُو عَمَّ رَسُولِ خُدا بُوْدَنْدْ وَقَرَابَتُشَانِ يَكْسَانِ بُوْدِ، كَقَوْلِهِ: مَا نَزْدِيكَتَرِيمْ، كَقَوْلِهِ: چَرَا؟ كَقَوْلِهِ: چُونِ عَبْدِ اللَّهِ وَابُو طَالِبٍ أَزْ پَدَرِ وَمَادَرِ بَرَادَرَنْدِ وَپَدَرِ شَمَا عَبَّاسِ أَزْ مَادَرِ اِيْشَانِ نِيَسْتِ. كَقَوْلِهِ: چَرَا دَعْوِي مِي كَنِيدِ كَهْ شَمَا وَارِثِ رَسُولِ خُدا هَسْتِيدِ، حَالِ آنَكِهْ أَبُو طَالِبٍ قَبْلَ أَزْ پِيَامْبَرِ وَفَاتِ كَرْدَهْ بُوْدِ وَعَبَّاسِ زَنْدَهْ بُوْدِ وَبَا وَجُودِ عَمُو، عَمُو زَادْگَانِ ارِثِ نَمِي بَرَنْدِ! كَقَوْلِهِ: اِگَرِ اَمِيْرِ صِلَاحِ دَانْدِ، مَرَا أَزْ اِيْنِ مَعَاْفِ دَارْدِ وَغَيْرِ اِيْنِ هَرْچِهْ خَوَاهِدِ مَطْرَحِ كَنْدِ، كَقَوْلِهِ: نَهْ بَايْدِ جَوَابِ دَهِي، كَقَوْلِهِ: اِمَانَمِ دَهْ، كَقَوْلِهِ: اِمَانِ دَادَهْ اَمْ، كَقَوْلِهِ: طَبَقِ نَظَرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَا وَجُودِ فَرْزَنْدِ صِلْبِي دَخْتَرِيَا پَسْرِ جَزِ پَدَرِ، مَادَرِ وَهُمَسَرِ كَسِ سَهْمِ نَبَرْدِ، جَدِّمِ بَا وَجُودِ فَرْزَنْدِ بَرَايِ عَمُو سَهْمِي قَائِلِ نَبُوْدِ وَدَرِ قُرْآنِ نِيْزِ چَنِينِ نِيَامَدَهْ، اَلْبَتَهْ أَبُو بَكْرٍ وَعَمْرٌ وَبَنِي أُمِّيَّةٍ بَا رَأْيِ خُودِ وَبِدُونِ مَدْرَكِي أَزْ پِيَامْبَرِ عَمُو رَا پَدَرِ حِسَابِ كَرْدَهْ وَجَزْءِ وَرَاثِ دَانَسْتَهْ اَنْدِ

بلا- حقیقه و لا- اثر عن الرسول صَلَّى الله عليه و آله و من قال بقول علي عليه السَّلام من العلماء فقضاياهم خلاف قضايه هؤلاء هذا نوح بن درَّاج يقول في هذه المسأله بقول علي عليه السَّلام و قد حكم به و قد ولَّاه أمير المؤمنين المصيرين الكوفه و البصره و قد قضى به فأنهى إلى أمير المؤمنين فأمر بإحضاره و إحضار من يقول بخلاف قوله منهم سفيان الثوري و إبراهيم المدني و الفضيل بن عياض فشهدوا أنَّه قول علي عليه السَّلام في هذه المسأله فقال لهم فيما أبلغني بعض العلماء من أهل الحجاز فلم لا تفتون به و قد قضى به نوح بن درَّاج فقالوا جسر نوح و جبنا و قد أمضى أمير المؤمنين عليه السَّلام قضيه يقول قدماء العامه عن النَّبي صَلَّى الله عليه و آله أنَّه قال: علي أقضاكم و كذلك قال عمر بن الخطاب:

علي أقضانا و هو اسم جامع لأنَّ جميع ما مدح به النَّبي صَلَّى الله عليه و آله أصحابه من القراءه و الفرائض و العلم داخل في القضاء. قال:

زدني يا موسى. قلت: المجالس بالأمانات و خاصه مجلسك. فقال: لا بأس عليك فقلت:

إنَّ النَّبي لم يورث من لم يهاجر و لا- أثبت له ولايه حتَّى يهاجر. فقال: ما حجتك فيه؟ و علمائي كه فتوى على را پذيرفتند فتوايشان خلاف فتوى اينهاست، نوح بن درَّاج رأى على بن ابى طالب را پذيرفته و بر آن حكم داده و خليفه او را حاكم بصره و كوفه كرد، او قضاوت نمود و خبر به خليفه رسيد، دستور داد او و مخالفينش، سفيان ثوري، ابراهيم مدني و فضيل بن عياض را حاضر كنند، آنها شهادت دادند كه اين رأى على بن ابى طالب هست، امير المؤمنين گفت: چرا شما به اين فتوى نداده و نوح طبق آن قضاوت کرده، آنها گفتند: نوح جرأت داشت و ما ترسيديم، امير المؤمنين طبق گفته علمای اهل سنت كه از رسول خدا «اقتضاكم على» را نقل کرده اند قضاوت نوح را امضا كرد، عمر بن خطاب گفته: «بهترين قاضى ما على است»، قضاء جامع اوصاف پسندیده است، الفاضلى مثل قرائت و اداء واجبات و علم كه پیامبر برای مدح اصحاب بكار برده داخل در قضاء است، هارون گفت: بيفزای ای موسى! گفتم: انسان در مجلس ايمن است، خصوصا مجلس شما! گفت: خطري نيست، گفتم: دليل ديگر بر ارث نبردن عباس، اين كه پیامبر كسانى را كه مهاجرت نكردند از ارث محروم كرد و ولايت آنها را امضا نكرد، هارون گفت: دليلت چيست؟

فقلت: قول الله تعالى وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنَّ عَمَى الْعَبَّاسِ لَمْ يَهَاجِرْ. فقال لي: أسألك يا موسى هل أفيت بذلك أحدا من أعدائنا أم أخبرت أحدا من الفقهاء في هذه المسألة بشيء. فقلت: اللهم لا وما سألتني عنها إلا أمير المؤمنين ثم قال: لم جوزتم للعامة والخاصة أن ينسبواكم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله ويقولون لكم يا بني رسول الله صلى الله عليه وآله وأنتم بنو علي وإنما ينسب المرء إلى أبيه وفاطمة إنما هي وعاء والنبي صلى الله عليه وآله هل كنت آله جدكم من قبل أمكم؟ فقلت: يا أمير المؤمنين لو أن النبي صلى الله عليه وآله نشر فخطب إليك كريمتك هل كنت تجيبه؟ فقال: سبحان الله و لم لا أجيبه بل أفتخر على العرب والعجم و قريش بذلك. فقلت له: لكنّه صلى الله عليه وآله لا يخطب إلّٰي ولا أزوجه. فقال: و لم؟ فقلت: لأنّه صلى الله عليه وآله ولدني و لم يلدك فقال أحسنت يا موسى. ثم قال: كيف قلت إنا ذريّة النبي صلى الله عليه وآله والنبي صلى الله عليه وآله لم يعقب و إنما العقب للذكر لا للإنثى و أنتم ولد البنت و لا يكون لها عقب؟ فقلت: أسألك يا أمير المؤمنين بحق القرابه و القبر و من فيه إلّا ما [أعفاني] گفتم: قول خدا «كسانی كه ایمان آورده و هجرت نكرده اند، بین شما و آنها ولایت وجود ندارد تا هجرت كنند»، عمویم عباس هجرت نكرد، گفت:

ای موسی! آیا این را به دشمنان و فقهای ما بیان کرده ای؟ گفتم: جز امیر المؤمنین کسی از من سؤال نكرده، گفت: چرا اجازه می دهید مردم شما را به پیامبر منتسب کرده و بگویند: فرزندان رسول خدا! شما فرزندان علی هستید و اشخاص به پدرشان منتسب شوند، فاطمه ظرف است و پیامبر جدّ مادری شماست، گفتم: یا امیر المؤمنین! اگر پیامبر زنده شوند و دختر شما را خواستگاری کنند، جواب مثبت می دهید؟ گفت: سبحان الله! چرا اجابت نکنم، بلکه بر عرب و عجم و قریش افتخار می کنم. گفتم: ولی آن حضرت نه از دختر من خواستگاری می کند و نه من دخترم را به ازدواج او درمی آورم، گفت: چرا؟ گفتم: زیرا ایشان پدر من است و پدر شما نیست، گفت: احسنت ای موسی! گفت: چرا می گوید ذریه پیامبر هستید، پیامبر نسلی بر جای نگذاشت و نسل از اولاد ذکور است نه اناث، شما فرزندان دختر او هستید و دختر نسل ندارد، گفتم: به حقّ خویشاوندی و به حقّ قبر و آن کس که در آن است مرا از پاسخ این سؤال معاف دارید

ليس عيسى أب. فقلت: إنما ألحقناه بذراري الأنبياء عليهم السّلام من طريق مريم عليها السّلام و كذلك ألحقنا بذراري النّبيّ صليّ الله عليه و آله من قبل أمّنا فاطمه عليها السّلام أزيدك يا أمير المؤمنين؟ قال:

ص: ۱۲۹

أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِّلُ فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» و لم يدع أحد أنه أدخل النبي صلى الله عليه و آله تحت الكساء عند المباهلة للنصارى إلاّ علي بن أبي طالب و فاطمه و الحسن و الحسين فكان تأويل قوله تعالى أبناءنا الحسن و الحسين و نساءنا فاطمه و أنفسنا علي بن أبي طالب عليه السّلام علي أنّ العلماء قد أجمعوا على أنّ جبرئيل عليه السّلام قال يوم أحد: يا محمد إنّ هذه لهي المواساه من عليّ قال: لأنه منّي و أنا منه فقال جبرئيل: و أنا منكما يا رسول الله صلى الله عليه و آله ثم قال: لا سيف إلاّ ذو الفقار و لا فتى إلاّ عليّ فكان كما مدح الله تعالى به خليفه عليه السّلام إذ يقول «فَتَى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» إنّنا معشر بني عمّك نفتخر بقول جبرئيل إنّّه منّا فقال: أحسنت يا موسى ارفع إلينا حوائجك. فقلت له: أوّل حاجه أن تأذن لابن عمّك أن يرجع إلى حرم جدّه و إلى عياله. فقال: ننظر إن شاء الله تعالى.

فروى أنّه أنزله عند السّندی بن شاهک فزعم أنّه توفّي عنده و الله أعلم.

وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِّلُ فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» کسی دعوی نکرده که آن حضرت در روز مباحله با نصاری کسی را زیر رداء خود درآورده باشد مگر علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام، مراد از «ابناءنا» حسن و حسین و مراد از «نساءنا» فاطمه و مراد از «انفسنا» علی بن ابی طالب علیهم السّلام است، همه علما نیز متفق القول هستند بر اینکه جبرئیل علیه السّلام روز احد گفت: ای محمد! این کار علی نشانه جانفشانی است و رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: زیرا او از من است و من از او، جبرئیل گفت: و من از شما هستم یا رسول الله! سپس گفت: «لا سيف الا ذو الفقار و لا فتى الا علي» و اطلاق جوانمرد بر علی همانند آن است که خداوند خلیل خود ابراهیم علیه السّلام را به آن مدح نمود و فرمود: «فتی یذکرهم یقال له ابراهیم» ما پسران عموی تو فخر می کنیم به قول جبرئیل که او از ماست، گفت: احسنت یا موسی! حاجات خود را به ما بگو، گفتیم: اول آن که اذن دهی پسر عمت را تا به حرم جد خود و عیال خود باز گردد، گفت: ببینم ان شاء الله، و روایت شده که هارون آن حضرت را نزد سندی بن شاهک فرود آورد و او دعوی کرد که وفات یافت نزد او و الله اعلم.

۹۱ ۱۰ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصُّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ سُلَيْمَانَ التَّوْفَلِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: لَمَّا قَبِضَ الرَّشِيدُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبِضَ عَلَيْهِ وَهُوَ عِنْدَ رَأْسِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَائِمًا يَصَلِّي فَقَطَعَ عَلَيْهِ صَلَاتَهُ وَحَمَلَ وَهُوَ يَبْكِي وَيَقُولُ: أَشْكُو إِلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَلْقَى وَاقْبَلِ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ يَبْكُونَ وَيَصِيحُونَ. فَلَمَّا حَمَلَ إِلَى بَيْنِ يَدَيِ الرَّشِيدِ شَتَمَهُ وَجَفَّاهُ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ أَمَرَ بَيْتَيْنِ فَهَيَّأَ لَهُ فَحَمَلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ إِلَى أَحَدِهِمَا فِي خَفَاءٍ وَدَفَعَهُ إِلَى حَسَّانِ السَّرَوِيِّ وَأَمَرَهُ أَنْ يَصِيرَ بِهِ فِي قَبَةِ إِلَى الْبَصْرَةِ فَيَسْلَمَ إِلَى عِيسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ وَهُوَ أَمِيرُهَا وَوَجْهَ قَبَةِ أُخْرَى عِلَانِيَةً نَهَارًا إِلَى الْكُوفَةِ مَعَهَا جَمَاعَةٌ لِيَعْمَى عَلَى النَّاسِ أَمْرُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدِمَ حَسَّانُ الْبَصْرَةَ قَبْلَ التَّرْوِيَةِ يَوْمَ دَفَعَهُ إِلَى عِيسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ نَهَارًا عِلَانِيَةً حَتَّى عَرَفَ ذَلِكَ وَ ۹۱ ۱۰ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ طَالْقَانِيٍّ كَوَيْدٌ: رَوَايَتُ كَرْدَ بَرَايَ مَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى صَوْلِيٍّ اَزْ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ اَزْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ نَوْفَلِيٍّ كَهْ كَقَتْ: اَزْ پَدَرِ خُودِ شَنِيدِمُ كَهْ مِي كَقَتْ: هَارُونُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَا كَرَفَتِ زَمَانِي كَهْ دَرِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَرِ حَالِ نَمَازِ بُودِ كَهْ نَمَازِشَ رَا قَطَعَ كَرَدَنَدُ وَ اُو رَا بُرَدَنَدُ، دَرِ حَالِي كَهْ مِي كَرِيسْتُ وَ مِي كَقَتْ: «بِهْ تُو شَكَايَتِ مِي كَنَمُ اِي رَسُولِ خُدا اَزْ اَيْنِ سَتَمُ» مُرْدَمُ اَزْ هَرِطَرَفِ رُويِ آوَرْدَنَدُ وَ مِي كَرِيسْتَنَدُ وَ نَالِهْ مِي كَرَدَنَدُ، چُونِ اُو رَا پِيشِ رَشِيدِ بُرَدَنَدُ اُو رَا دُشْنَامِ دَادُ وَ بِي اَحْتِرَامِي كَرْدُ وَ چُونِ شَبِ دَرآمَدُ فَرْمُودُ دُو كَجَاوَهْ مَهْيَا نَمُودَنَدُ، حَضْرَتِ رَا دَرِ يَكِي اَزْ اَن دُو پَنَهَانِ اَزْ مُرْدَمِ نَشَانْدَنَدُ وَ بِهْ حَسَّانِ سَرُويِ سَپَرْدُ وَ فَرْمُودُ كَهْ اِيْشان رَا بِهْ بَصْرَهْ بُرْدُ وَ تَسْلِيمِ عِيسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ اَبِي جَعْفَرِ اَمِيرِ بَصْرَهْ كَنَدُ وَ قَبِهْ دِيكَرَ رَا آشْكَارَا وَ دَرِ رُوزِ بِهْ جَانِبِ كُوفِهْ رُوانِ كَرَدَنَدُ وَ بَا اَن جَمَاعَتِي بُودَنَدُ، پَنَهَانِ مَانَدُ بَرِ مُرْدَمِ كَهْ اُو رَا كَجَا بُرَدَنَدُ، حَسَّانِ يَكِ رُوزِ قَبْلِ اَزْ تَرُويِهْ بِهْ بَصْرَهْ رَسِيدُ، دَرِ رُوزِ وَ آشْكَارَا اُو رَا بِهْ عِيسَى سَپَرْدُ تا هَمِهْ كَسِ دَانَسْتَنَدُ

شاع خبره فحبسه عيسى فى بيت من بيوت المجلس الذى كان يجلس فيه و أقفل عليه و شغله العيد عنه فكان لا يفتح عنه الباب إلا- فى حالتين حاله يخرج فيها إلى الطهور و حاله يدخل فيها الطعام قال أبى: فقال لى الفيض بن أبى صالح و كان نصرانيا ثم أظهر الإسلام و كان زنديقا و كان يكتب لعيسى بن جعفر و كان بى خاصا فقال: يا أبا عبد الله لقد سمع هذا الرجل الصالح فى أيامه هذه فى هذه الدار التى هو فيها من ضروب الفواحش و المناكير ما أعلم و لا أشك أنه لم يخطر بباله. قال أبى:

و سعى بى فى تلك الأيام إلى عيسى بن جعفر بن أبى جعفر على بن يعقوب بن عون بن العباس بن ربيعة فى رقعه دفعها إليه أحمد بن أسيد حاجب عيسى. قال: و كان على بن يعقوب من مشايخ بنى هاشم و كان أكبرهم سنا و كان مع كبر سنّه يشرب الشراب و يدعو أحمد بن أسيد إلى منزله فيحتفل له و يأتيه بالمغنين و المغنيات يطمع فى أن يذكره لعيسى فكان فى رقعته التى رفعها إليه إنك تقدّم علينا محمد بن سليمان فى إذنك و إكرامك و تخصّه و خبر شائع شد، عيسى آن حضرت را در اتاقي از عمارت خود حبس نمود و بر آن قفل نهاد و عيد قربان چنان او را مشغول ساخت كه از حضرت غافل بود، نمى گشودند در را مگر دو وقت يك وقت براى طهارت و ديگر براى آوردن آب و نان، پدرم گفت: فيض بن ابى صالح كه اول نصرانى بود سپس اسلام ظاهر آورد، زنديق و كاتب عيسى بن ابى جعفر بود و با من ارتباط داشت گفت: يا ابا عبد الله! اين مرد صالح در اين روزها كه در اين خانه بوده انواع اعمال ناپسند و فواحش و منكرات را شنیده، شك ندارم كه ملتفت آنها نشده و دل به آنها نداده، بس كه مشغول عبادت بوده، پدرم گفت: در اين ايام على بن يعقوب بن عون بن عباس بن ربيعة بدگويى و سعادت من به عيسى بن جعفر كرد و توسط احمد بن اسيد حاجب عيسى رقعه به او فرستاد و گفت: على بن يعقوب از مشايخ بنى هاشم بود و بزرگتر از همه و با آن پيرى شراب مى خورد، احمد بن اسيد را مى خواند و با او مجلس مى گيرد او مرد و زن مغنى و مغنيه مى آورد و اميد داشت كه احمد او را نزد عيسى ياد كرده و باعث ربط گردد و در رقعه نوشته بود: تو محمد بن سليمان را بر ما مقدم مى دارى در اكرام و او را مخصوص مى سازى

بالمسك و فينا من هو أسن منه و هو يدين بطاعه موسى بن جعفر المحبوس عندك؟ قال أبى: فيأنى لقائل فى يوم قائظ إذ حرّكت حلقه الباب علىّ، فقلت: ما هذا؟ قال لى الغلام: قعنب بن يحيى على الباب يقول لا بدّ من لقائك الساعة. فقلت: ما جاء إلّا لأمر ائذنوا له فدخل فخبرنى عن الفيض بن أبى صالح بهذه القصّه و الرّقه قال و قد كان قال لى الفيض بعد ما أخبرنى لا تخبر أباً عبد الله فتحزنه فإنّ الرّافع عند الأمير لم يجد فيه مساعاً و قد قلت للأمير أ فى نفسك من هذا شيء حتّى أخبر أباً عبد الله فيأتيك و يحلف على كذبه فقال لا تخبره فتغمّه فإنّ ابن عمّه إنّما حمّله على هذا الحسد له فقلت له يا أيّها الأمير أنت تعلم أنّك لا تخلو بأحد خلوتك به فهل حملك على أحد قطّ؟ قال: معاذ الله قلت:

فلو كان له مذهب يخالف فيه الثّاس لأحبّ أن يحملك عليه قال أجل و معرفتى به أكثر قال أبى فدعوت بدابّتى و ركبت إلى الفيض من ساعتى فصرت إليه و معى قعنب فى الظّهيره فاستأذنت إليه فأرسل إلىّ و قال جعلت فداك قد جلست مجلساً و به او مشك هديه مى دهى و در میان ما از او مسن تر نیز هست، دين او طاعت موسى بن جعفر است كه نزد تو محبوس است، پدرم گفت: من در نیم روز گرمى به قیلولة استراحت مى کردم كه حلقه در كوفتند، گفتم: کیست؟ غلام گفت: قعنب بن يحيى مى گوید: هم اکنون مى خواهد شما را ببیند، گفتم: برای كار ضرورى آمده، اذن دهید وارد شد و از جانب فيض بن صالح آن حكایت كرد و گفت: فيض بعد از بیان آن واقعه گفت: جریان را به ابا عبد الله مگو كه غمگین مى كنى او را زیرا آن رقه در امیر تأثیر نکرد و من به امیر گفتم: آیا در خاطرت شبهه اى داری تا ابا عبد الله را بگویم بر دروغ بودن قول او قسم یاد كند، گفت: نه! مگو كه غمگین میکنى او را زیرا كه این افترا گوید، گفتم: اى امیر! مى دانى كه هیچ كس چون نوفلى همدم شما نیست، تاكنون شما را بر كسى شورانده؟ گفت: معاذ الله! گفتم: اگر او مذهبی مخالف داشت، تو را بر آن وامى داشت گفت: آرى! او را بهتر از تو مى شناسم، پدرم گفت: چون این خبر شنیدم، مركبم را طلبیدم و همان ساعت با قعنب به خانه فيض رفتم، اذن خواستم، پیغام فرستاد: فدای تو شوم مجلسى ناخوش دارم لایق قدر تو نیست

أرفع قدرك عنه و إذا هو جالس على شرابه فأرسلت إليه و الله لا بدّ من لقائك فخرج إلّٰى فى قميص رقيق و إزار موزّد فأخبرته بما بلغنى فقال لقعب لا جزيت خيرا أ لم أتقدّم إليك أن لا تخبر أبا عبد الله فتغمّه ثمّ قال لى لا بأس فليس فى قلب الأمير من ذلك شىء قال فما مضت بعد ذلك إلّا أيام يسيره حتّى حمل موسى بن جعفر عليه السّلام سرّا إلى بغداد و حبس ثمّ أطلق ثمّ حبس ثمّ سلّم إلى السيّد بن شاهك فحبسه و ضيق عليه ثمّ بعث إليه الرّشيد بسّم فى رطب و أمره أن يقدّمه إليه و يحتم عليه فى تناوله منه ففعل فمات صلوات الله عليه

۱۱ ۹۲ حدّثنا على بن عبد الله الورّاق و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المکّتب و أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ و الحسين بن إبراهيم بن تاتانه و أحمد بن على بن إبراهيم بن هاشم و محمّد بن على ماجيلويه و محمّد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنهم قالوا: حدّثنا على بن در شراب خوردن بود، پیغام فرستادم به خدا ناچارم تو را ببینم، پس بیرون آمد با پیراهنى نازک و ازاری گلگون، آن خبر که از او شنیده بودم به او گفتم، به قعب گفت: جزای خیر نیابی به تو سفارش نکردم که این خبر با ابا عبد الله نگویی که غمگین می کنی او را، سپس به من گفت: هیچ باکی نیست که در خاطر امیر از آن باب هیچ نیست، این گفت و نگذشت بر آن مگر چند روزی که موسى بن جعفر را پنهان از آنجا سوى بغداد برده تسلیم سندی بن شاهک نمودند، او را حبس کرد و بر او تنگ گرفت بعد از آن رشید زهری در رطب نزد او فرستاد و دستور داد پیش آن حضرت برده و او را بر تناول آن بدارد و او از آن بخورد و وفات یافت.

۱۱ ۹۲ على بن عبد الله بن ورّاق و حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مكتب و احمد بن زياد بن جعفر همدانى و حسين بن ابراهيم بن تاتانه و احمد بن على بن ابراهيم بن هاشم و محمد بن على ماجيلويه و محمد بن موسى بن متوكل گويند: روايت کرد برای ما ابراهيم بن هاشم از پدرش از عثمان بن عيسى از سفیان

إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عثمان بن عيسى عن سفیان بن نزار قال: كنت يوما على رأس المأمون فقال: أ تدرّون من علّمني التّشيع؟ فقال القوم جميعا: لا والله ما نعلم قال: علّمني الرّشيد. قيل له وكيف ذلك؟ والرّشيد كان يقتل أهل هذا البيت؟ قال: كان يقتلهم على الملك لأنّ الملك عقيم ولقد حججت معه سنة فلمّا صار إلى المدينة تقدّم إلى حجّابه وقال: لا يدخلنّ عليّ رجل من أهل المدينة ومكّه من أهل المهاجرين والأنصار وبنی هاشم و سائر بطون قريش إلّا نسب نفسه و كان الرّجل إذا دخل عليه قال أنا فلان بن فلان حتّى ينتهي إلى جدّه من هاشميّ أو قرشيّ أو مهاجريّ أو أنصاريّ فيصله من المال بخمسه آلاف دينار و ما دونها إلى مائتي دينار على قدر شرفه و هجره آبائه، فأنا ذات يوم واقف إذ دخل الفضل بن الرّبيع فقال: يا أمير المؤمنين على الباب رجل يزعم أنّه موسى بن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام فأقبل علينا و نحن قيام على رأسه و الأيمن و المؤتمن و سائر القوّاد فقال: احفظوا على بن نزار كه گفت: روزی بالای سر مأمون ایستاده بودم، گفت: می دانید چه کسی تشیع را به من آموخت؟ همه گفتند: نه! به خدا نمی دانیم، گفت: رشید به من آموخته، گفتند:

این چه گونه بود و حال آنکه رشید اهل این بیت را می کشت، گفت: برای بقاء ملک و پادشاهی می کشت که عقیم است، مأمون گفت: سالی همراه هارون به حج رفتم، وقتی به مدینه رسیدیم، مأمون به حاجبان گفت: کسی بر من داخل نشود از اهل مدینه یا مکه از پسران مهاجر و انصار و بنی هاشم و سایر قریش مگر این که نسب خود را بازگوید، پس هر که داخل می شد می گفت: من فلان بن فلانم تا به جد بالای خود یا هاشم یا قریش یا مهاجر یا انصار برمی شمرد پس او را عطا می داد از پنج هزار تا دویست دینار به اندازه شرافت او و سابقه پدرانش در هجرت، روزی ایستاده بودم که فضل بن ربیع وارد شد و گفت: یا امیر المومنین! بر در کسی ایستاده که به اعتقاد خود موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است، هارون رو به ما کرد و من و امین و موتمن و سایر سرهنگان بالای سرش ایستاده بودیم، گفت: خود را محافظت کنید

أنفسكم، ثم قال لا آذنه آذن له ولا ينزل إلا على بساطي فإننا كذلك إذ دخل شيخ مسخّد قد أنهكته العبادة كأنه شَنّ بال قد كلم من السجود وجهه و أنفه، فلما رأى الرّشيد رمى بنفسه عن حمار كان راكبه فصاح الرّشيد لا والله إلا على بساطي فمنعه الحجاب من التّرجل و نظرنا إليه بأجمعنا بالإجلال و الإعظام فما زال يسير على حمارة حتّى صار إلى البساط و الحجاب و القوادر محدقون به فنزل فقام إليه الرّشيد و استقبله إلى آخر البساط فقبل وجهه و عينيه و أخذ بيده حتّى صيره في صدر المجلس و أجلسه معه فيه و جعل يحدثه و يقبل بوجهه عليه و يسأله عن أحواله ثم قال له: يا أبا الحسن ما عليك من العيال؟ فقال: يزيدون علي الخمسمائة قال أولاد كلّهم قال لا- أكثرهم موالى و حشم؛ أمّا الولد فلي تيف و ثلاثون و الذّكران منهم كذا و النّسوان منهم كذا. قال فلم لا تزوّج النّسوان من بنى عمومتهنّ و أكفائهنّ؟ قال: اليد تقصر عن ذلك. قال:

فما حال الضّيعه قال تعطى في وقت و تمنع في آخر. قال: فهل عليك دين؟ قال: نعم. قال: كم؟ گفت: اذن دهيد او را و فرود نيابد مگر بر بساط من و ما در اين بوديم كه ديديم شيخي خميده داخل شد، عبادت او را گداخته و همچو پوست كهنه گشته و كثرت سجود بر بيني او زخم كرده، چون رشيد را ديد از مركب خود فرود آمد، رشيد بانگ زد نه و الله فرود ميا مگر بر بساط من، پس حاجبان از پياده شدن او مانع گشته همه به نظر اجلال بر او نگاه مي كرديم تا همچنان سوار بر الاغ بيامد و به بساط رسيد و سرهنگان همه گرد او جمع شدند، پس فرود آمد و رشيد برخاست و او را تا آخر بساط استقبال نموده و رويش و دو چشمش بوسيد و دستش بگرفت و او را به صدر مجلس درآورد، همراه او بنشست و سخن مي گفت و روي به او داشت و از او احوال مي پرسيد، پس گفت: يا ابا الحسن! عيال تو چند مي شوند؟ فرمود: از پانصد درمي گذرند، گفت:

همه فرزندان تو هستند؟ فرمود: اكثر خادمانند فرزندانم بيش از سي هستند، اينقدر پسر و اينقدر دختر، گفت: چرا دختران را با بنى اعمام و اكفاء ايشان تزويج نمي كنى؟ فرمود: دسترسى آنقدر نيست. گفت: ملك و مزرعه تو چون است؟ فرمود: گاه حاصل مي دهد و گاه نمي دهد، گفت:

قرضى داري؟ فرمود: آرى، گفت: چند مي شود

قال: نحو عشره [ألف] آلاف دينار فقال له الرّشيد يا ابن عمّ أنا أعطيك من المال ما تزوّج الذّكران و النّسوان و تقضى الدّين و تعمر الضّياع فقال له وصلتكَ رحم يا ابن عمّ و شكر الله لك هذه التّيه الجميله و الرّحم ماسّه و القرابه و اشجه و النّسب واحد و العباس عمّ النّبىّ صلّى الله عليه و آله و صنو أبيه و عمّ علىّ بن أبى طالب عليه السّلام و صنو أبيه و ما أبعدك الله من أن تفعل ذلك و قد بسط يدك و أكرم عنصرك و أعلى محتدك.

فقال: أفعل ذلك يا أبا الحسن و كرامه فقال: يا أمير المؤمنين إنّ الله عزّ و جلّ قد فرض على ولاه عهده أن ينعشوا فقراء الأّمه و يقضوا عن الغارمين و يؤدّوا عن المثقل و يكسوا العارى و يحسنوا إلى العانى فأنت أولى من يفعل ذلك. فقال: أفعل يا أبا الحسن ثمّ قام فقام الرّشيد لقيامه و قبّل عينيه و وجهه ثمّ أقبل علىّ و علىّ الأمين و المؤمن، فقال: يا عبد الله و يا محمّد و يا إبراهيم امشوا بين يدى عمّكم و سيّدكم خذوا بركابه و سوّوا عليه ثيابه و شيّعوه إلى منزله فأقبل علىّ أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام سرّاً بينى و بينه فبشّرني بالخلافه فرمود: ده هزار دينار، هارون گفت: عموزاده آنقدر عطا كنم كه پسران و دختران را تزويج، قرضت را پرداخت و زمينت را آباد كنى، فرمود: عموزاده! اميدوارم خويشان نيز حقّ خويشاوندى را در شما به جاى آورند، خداى تو را مزد دهد براى نيت نيك، خويشاوندى ما صميمى است، نسب ما يكي است، عباس عموى پيامبر و على بن ابى طالب است و با پدرانشان چون دو تنه درخت هستند كه از ريشه به هم متصلند، خداوند دور نكند تو را از توفيق اين كار، تو را كريم ساخته و رايت مجد تو برافراخته، گفت: اين كار را خواهم كرد، سپس فرمود: يا امير! خداوند واجب کرده بر واليان كه فقيران امت را دريابند و وامهايشان گذارده و صاحب عيالان را دستگيرى كنند، برهنه را بپوشانند و با اسيران نيكي كنند و تو اولى تر آنانى، گفت: مى كنم يا ابا الحسن! سپس برخاست و رشيد با او برخاست و صورت و چشمانش ببوسيد پس روى به من و امين و موتمن كرد و گفت: يا ابا عبد الله! يا محمد! يا ابراهيم! همراه عمو و سيد خود برويد، ركاب او گرفته و او را سوار كنيد و جامه هاش درست کرده تا منزل او را مشايعت نماييد، در راه ابو الحسن پنهان روى به من كرد و مرا به خلافت بشارت داد

فقال لي: إذا ملكت هذا الأمر فأحسن إلى ولدي. ثم انصرفنا و كنت أجري ولد أبي عليه فلما خلا المجلس قلت: يا أمير المؤمنين من هذا الرجل الذي قد أعظمته وأجللته وقمت من مجلسك إليه فاستقبلته وأقعدته في صدر المجلس وجلست دونه ثم أمرتنا بأخذ الركاب له؟ قال: هذا إمام الناس وحجبه الله على خلقه وخليفته على عباده. فقلت: يا أمير المؤمنين أ وليست هذه الصفات كلها لك وفيك؟ فقال: أنا إمام الجماعة في الظاهر والغلبه والقهر وموسى بن جعفر إمام حق والله يا بني إنه لأحق بمقام رسول الله صلى الله عليه وآله مني ومن الخلق جميعا والله لو نازعتني هذا الأمر لأخذت العدى فيه عيناك فإن الملك عقيم. فلما أراد الرحيل من المدينة إلى مكة أمر بصره سوداء فيها مائتا دينار ثم أقبل على الفضل بن الربيع فقال له:

اذهب بهذه إلى موسى بن جعفر و قل له: يقول لك أمير المؤمنين نحن في ضيقه وسيأتيك برنا بعد الوقت. فقامت في صدره فقلت: يا أمير المؤمنين تعطي أبناء المهاجرين والأنصار و سائر قریش و بنی هاشم و من لا تعرف و گفت: چون مالک این امر شوی با اولاد من نیکی کن، پس بازگشتم و من از فرزندان دیگر بر پدر جرات بیشتر داشتم چون مجلس خالی شد گفتم: یا امیر المومنین! این مرد که بود که تو او را تعظیم نمودی و برای او از مجلس خود برخاستی و بر صدر مجلس نشاندی و از او فروتر نشست و سپس ما را فرمودی تا رکاب او گرفتیم؟ گفت: این امام و حجت خداست بر مردم و خلیفه اوست میان بندگان، گفتم: یا امیر المومنین! این صفتها که گفتی همه از آن توست، گفت: من امام جماعتم در ظاهر به قهر و غلبه و موسی بن جعفر امام حق است و الله ای پسر کم! او سزاوارتر است به مقام رسول خدا صلى الله عليه وآله از من و از همه خلق، به خدا اگر تو در خلافت با من نزاع کنی گردنت می زخم زیرا ملک عقیم است و چون هارون خواست از مدینه به مکه برود، فرمود تا دوست دینار در کیسه سیاهی کردند و به فضل گفت: این را نزد موسی بن جعفر برده بگو امیر المومنین می گوید: در این وقت دست تنگ بودیم و عطای ما به تو خواهد آمد، برخاستم و گفتم: یا امیر المومنین! مهاجران و انصار، قریش و بنی هاشم و آنان که نسبشان را نمی دانی پنج هزار دینار و کمتر می دهی

حسبه و نسبه خمسہ آلايف دينار إلى ما دونها و تعطى موسى بن جعفر و قد أعظمته و أجلته مائتي دينار أحس عطيه أعطيتها أحدا من الناس؟ فقال: اسكت لا أم لك فإني لو أعطيت هذا ما ضمنته له ما كنت أمنت له أن يضرب وجهي غدا بمائه ألف سيف من شيعته و مواليه و فقر هذا و أهل بيته أسلم لي و لكم من بسط أيديهم و أعينهم. فلما نظر إلى ذلك مخارق المغني دخله في ذلك غيظ فقام إلى الرشيد فقال:

يا أمير المؤمنين قد دخلت المدينة و أكثر أهلها يطلبون مني شيئا و إن خرجت و لم أقسم فيهم شيئا لم يتبين لهم تفضل أمير المؤمنين عليّ و منزلتي عنده فأمر له بعشره آلاف دينار فقال: يا أمير المؤمنين هذا لأهل المدينة و عليّ دين أحتاج أن أفضيه فأمر له بعشره آلاف دينار أخرى.

فقال له: يا أمير المؤمنين بناتي أريد أن أزوجهنّ و أنا محتاج إلى جهازهنّ فأمر له بعشره آلاف دينار أخرى. فقال له: يا أمير المؤمنين لا بدّ من غلّه تعطينها تردّ عليّ و على عيالي و بناتي و أزواجهنّ القوت فأمر له بأقطاع ما تبلغ غلّته في السنّه و موسى بن جعفر را دويست دينار می دهی که کمترین عطائی است که به مردمان می دهی و حال آنکه او را اجلال و اعظام نمودی، گفت:

خاموش باش مادر مباد تو را، اگر مالی که وعده دادم عطا کنم ایمن نباشم از او که فردا با صد هزار شمشیر از شیعیان و تابعان خود بر من بتازد، تنگدستی او و اهل بیتش بهتر است برای من و شما از اینکه فراخ باشند، چون مخارق مغنی [آواز خوان] استخفاف او نسبت به آن حضرت بدید از خشم بجوشید و به رشید گفت: یا امیر المومنین! چون به مدینه وارد شدم، اکثر اهل مدینه از من توقع عطا دارند و اگر از اینجا بروم و مالی میان ایشان قسمت نکنم قرب و منزلت من نزد امیر المومنین بر مردم روشن نخواهد شد، هارون گفت ده هزار دينار به او بدهند، مخارق گفت: یا امیر! این مال اهل مدینه است و من وام دارم می خواهم بگذارم ده هزار دينار دیگر بفرمود، گفت: یا امیر! دختران خود را می خواهم شوهر دهم و به جهازشان محتاجم، ده هزار دينار دیگر فرمود، گفت: یا امیر! مرا ملکی بخش که حاصل آن قوت من و عیال و دختران و شوهران ایشان شود، بفرمود او را قطاعی دادند که هر سال ده هزار دينار از آن خیزد

عشره آلاف دینار و أمر أن یعجل ذلك علیه من ساعته. ثم قام مخارق من فوره و قصد موسى بن جعفر علیه السلام و قال له: قد وقفت علی ما عاملک به هذا الملعون و ما أمر لک به و قد احتلت علیه لک و أخذت منه صلات ثلاثین ألف دینار و أقطاعا یغل فی السینه عشره آلاف دینار و لا والله یا سیدی ما أحتاج إلی شیء من ذلك ما أخذته إلا لک و أنا أشهد لک بهذه الأقطاع و قد حملت المال إلیک. فقال:

بارک الله لک فی مالک و أحسن جزاک، ما کنت لآخذ منه درهما واحدا و لا من هذه الأقطاع شیئا و قد قبلت صلتک و برک فانصرف راشدا و لا تراجعنی فی ذلك.

فقبل یده و انصرف.

۹۳ ۱۲ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن إبراهیم بن هاشم عن أبيه عن الرّیان بن شبيب قال: سمعت المأمون یقول ما زلت أحبّ أهل البيت: و أظهر للرّشید بغضهم تقرّبا إلیه فلمّا حجّ الرّشید کنت و محمّد و القاسم معه فلمّا کان بالمدينه و فرمود در ساعت آنها به او رسانند و مخارق سریع برخاست و نزد موسی بن جعفر علیهما السلام آمد و گفت: واقف شدم که آن ملعون با تو چه معامله نمود و تو را چه قدر عطا فرمود و من تدبیر کردم و از او سی هزار دینار صله گرفتم با اقطاعی که هر سال ده هزار دینار بخشد، به خدا ای سید من! اینها در کار ندارم همه از آن توست آن اقطاع را هم برای تو گرفتم، حضرت فرمود:

خداوند مال تو را برکت دهد و تو را جزای نیک رساند من درهمی از این مال و اقطاع از تو چیزی نگیرم و لیکن صله و احسان تو قبول کردم، خداوند هادی تو باشد، باز گرد و در این باره دیگر به من مراجعه مکن، پس دست حضرت بوسید و باز گشت.

۹۳ ۱۲ علی بن ابراهیم بن هاشم از ریّان بن شبيب نقل می کند که گفت: از مأمون شنیدم که می گفت: من همیشه محب اهل بیت بودم ولی نزد رشید بغض ایشان ظاهر می نمودم تا نزد او تقرب داشتم، چون رشید حج بگذارد من و محمد و قاسم با او بودیم چون به مدینه آمد

استأذن عليه النَّاس و كان آخر من أذن له موسى بن جعفر عليه السَّلام فدخل فلَمَّا نظر إليه الرَّشيد تحرَّك و مدَّ بصره و عنقه إليه حتَّى دخل البيت الَّذي كان فيه فلَمَّا قرب جثى الرَّشيد على ركبتيه و عانقه ثُمَّ أقبل عليه فقال له: كيف أنت يا أبا الحسن و كيف عيالك و عيال أبيك كيف أنتم ما حالكم فما زال يسأله هذا و أبو الحسن يقول خير خير و فلَمَّا قام أراد الرَّشيد أن ينهض فأقسم عليه أبو الحسن فأقعدده و عانقه و سلَّم عليه و ودَّعه: قال المأمون: و كنت أجرى ولد أبي عليه فلَمَّا خرج أبو الحسن موسى بن جعفر قلت لأبي: يا أمير المؤمنين لقد رأيتك عملت بهذا الرَّجل شيئاً ما رأيتك فعلته بأحد من أبناء المهاجرين و الأنصار و لا بنى هاشم فمن هذا الرَّجل؟ فقال: يا بنى هذا وارث علم النَّبيين هذا موسى بن جعفر بن محمَّد، إن أردت العلم الصَّحيح فعند هذا. قال المأمون: فحينئذ انغرس فى قلبى محبَّتُهم.

مردم می آمدند و اذن دخول می خواستند و آخر کسی را که اذن دادند موسى بن جعفر عليه السَّلام بود، چون داخل شد و رشید او را بدید بجنید و چشم و گردن سوی او دراز کرد تا داخل خانه شد و نزدیک او رسید به دو زانو درآمد و دست در گردن او انداخت و روی به او کرد، گفت: یا ابا الحسن! خود چگونه ای و عیالانت و عیالان پدرت چه حال دارند و شما چونید حالتان چون است، متَّصل می پرسید از او و او می گفت خیر است و چون برخاست رشید خواست که برخیزد او را قسم داد که برنخیزد پس بنشست و او را دربرگرفت و سلام کرد و وداع نمود. مأمون گفت: من از برادران بر پدر جرات بیشتر داشتم چون او رفت گفتم یا امیر المومنین دیدم با او طوری سلوک کردی که با هیچ کس از فرزندان مهاجر و انصار و بنی هاشم آنگونه سلوک نکردی، این مرد کیست؟ گفت: ای پسرک من! این وارث علم انبیاست موسى بن جعفر بن محمَّد، اگر علم صحیح خواهی نزد این مرد است، مأمون گفت: از آن وقت محبَّت اهل بیت در دل من ریشه دوانید.

۱۳ ۹۴ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا يَقُولُ: لَمَّا حَبَسَ الرَّشِيدُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ فَخَافَ نَاحِيَهُ هَارُونَ أَنْ يَقْتُلَهُ فَجَدَّدَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ طَهْوَرَهُ فَاسْتَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْقَبْلَةَ وَصَلَّى لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ دَعَا بِهَذِهِ الدَّعَوَاتِ فَقَالَ: يَا سَيِّدِي نَجِّنِي مِنْ حَبْسِ هَارُونَ وَخَلِّصْنِي مِنْ يَدِهِ يَا مَخْلَصَ الشَّجَرِ مِنْ بَيْنِ رَمْلِ وَطِينٍ وَيَا مَخْلَصَ اللَّبَنِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ وَيَا مَخْلَصَ الْوَلَدِ مِنْ بَيْنِ مَشِيمِهِ وَرَحِمٍ وَيَا مَخْلَصَ النَّارِ مِنَ الْحَدِيدِ وَالْحَجَرِ وَيَا مَخْلَصَ الرُّوحِ مِنْ بَيْنِ الْأَحْشَاءِ وَالْأَمْعَاءِ خَلِّصْنِي مِنْ يَدِ هَارُونَ.

قال: فَلَمَّا دَعَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِهِ الدَّعَوَاتِ أَتَى هَارُونَ رَجُلًا أَسْوَدَ فِي مَنْامِهِ وَبِيَدِهِ سَيْفٌ قَدْ سَلَّهَ وَوَقَفَ عَلَى رَأْسِ هَارُونَ وَهُوَ يَقُولُ: يَا هَارُونَ أَطْلُقْ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَإِلَّا ضَرَبْتُ عِلَاقَتَكَ بِسَيْفِي هَذَا. فَخَافَ هَارُونَ مِنْ هَيْبَتِهِ ثُمَّ دَعَا الْحَاجِبَ فَجَاءَ ۱۳ ۹۴ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيه گويد: روايت کرد برای ما علی بن ابراهيم بن هاشم از پدرش که گفت: شنيدم از بعضی از اصحاب ما که می گفتند:

زمانی که رشید موسی بن جعفر علیهما السَّلام را محبوس ساخت، موسی می ترسید از جانب رشید که او را بکشد چون شب درآمد وضو تازه کرد و روی به قبله نمود و چهار رکعت نماز بگزارد، پس این دعا بخواند: «ای آقای من، سرور من، مرا از زندان هارون نجات بده و از دست او رهايم کن، ای که درخت را از بین گل و شن بیرون می آوری، ای که شیر را از مجرای خون و سرگین خارج می کنی، ای که جنین را از میان رحم و مشیمه خارج می کنی! ای که آتش را از آهن و سنگ بیرون می آوری! ای که روح را از بین امعاء و احشاء خارج می کنی! مرا از دست هارون نجات بده».

راوی گوید: چون موسی این دعا کرد مردی سیاه در خواب هارون آمد شمشیری برهنه بر دست و بر سر او بایستاد و می گفت: یا هارون! رها کن موسی بن جعفر را و گرنه گردنت به این شمشیر بزنم و هارون بترسید و حاجب را بخواند و گفت: به زندان برو و موسی بن جعفر را آزاد

الحاجب فقال له: اذهب إلى السِّجْن فأطلق عن موسى بن جعفر عليه السَّلام. قال: فخرج الحاجب ففرع باب السِّجْن فأجابه صاحب السِّجْن فقال: من ذا؟ قال: إِنَّ الخليفة يدعو موسى بن جعفر عليه السَّلام فأخرجه من سجنك و أطلق عنه فصاح السِّجَّان: يا موسى إِنَّ الخليفة يدعوك.

فقام موسى عليه السَّلام مذعورا فزعا و هو يقول: لا يدعوني في جوف هذا اللَّيل إلَّا لشرٍّ يريد به فقام باكيا حزينا مغموما آيسا من حياته فجاء إلى هارون و هو يرتعد فرائضه فقال: سلام على هارون فردَّ عليه السَّلام ثُمَّ قال له هارون: ناشدتك بالله هل دعوت في جوف هذا اللَّيل بدعوات؟ فقال: نعم. قال: وما هنَّ؟ قال: جدّدت طهورا و صلّيت لله عزَّ و جلَّ أربع ركعات و رفعت طرفي إلى السَّماء و قلت: يا سيّدي خلّصني من يد هارون و شرّه و ذكر له ما كان من دعائه. فقال هارون: قد استجاب الله دعوتك يا حاجب أطلق عن هذا.

ثُمَّ دعا بخلع عليه ثلاثا و حمّله على فرسه و أكرمه و صيّره نديما لنفسه ثُمَّ قال:

هات الكلمات فعلمه قال فأطلق عنه و سلّمه إلى الحاجب ليسلمه إلى الدَّار و يكون كن، راوی گوید: حاجب بیرون آمد به سمت زندان حرکت کرد، چون به زندان رسید درب زندان بكوفت و زندان بان گفت: کیست؟ گفت:

خليفة موسى بن جعفر را فراخوانده است، او را از زندان بیرون بیاور و آزادش کن، زندان بان فریاد زد و گفت: یا موسی! خلیفه تو را فراخوانده است.

حضرت موسی بن جعفر علیه السَّلام هراسان و نگران برخاست و گفت: مرا نیمه های شب جز برای شر نخوانند. پس گریان و غمگین و ناامید از حیات خود برخاست و با اندامی لرزان نزد هارون آمد و سلام کرد. هارون جواب سلام داد و گفت: تو را به خدا قسم می دهم که در این شب هیچ دعا کردی؟ فرمود: آری، گفت: چه بود؟ فرمود: وضو تازه کردم و چهار رکعت نماز گزاردم و چشم به آسمان برداشتم و گفتم: ای سید من مرا از دست هارون و شرّ او خلاص گردان، تا آخر دعا را ذکر فرمود، هارون گفت:

خدای عزَّ و جل دعای تو را اجابت نمود، ای دربان! او را آزاد کن.

پس او را سه خلعت داد و اسب خود مرکوب او ساخت و اکرام نمود و همدم خود کرد و گفت: مرا آن کلمات بیاموز. امام او را آموخت. پس او را آزاد کرده و به حاجب سپرد که به سلامت به منزل برساند و

معه فصار موسى بن جعفر عليه السلام كريما شريفا عند هارون و كان يدخل عليه في كل خميس إلى أن حبسه الثانيه فلم يطلق عنه حتى سلمه إلى السندی بن شاهك و قتله بالسّم.

۹۵ ۱۴ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَحْرِ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْخُرَزِيُّ أَبُو الْعَبَّاسِ بِالْكُوفَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا الثَّوْبَانِيُّ قَالَ: كَانَتْ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَضْعُ عَشْرَةِ سَنَةٍ كُلُّ يَوْمٍ سَجْدَةٍ بَعْدَ انْقِضَاضِ الشَّمْسِ إِلَى وَقْتِ الزَّوَالِ فَكَانَ هَارُونُ رَبِّمَا صَعِدَ سَطْحًا يَشْرَفُ مِنْهُ عَلَى الْحَبْسِ الَّذِي حَبَسَ فِيهِ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ يَرَى أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاجِدًا.

فَقَالَ لِلرَّبِيعِ: يَا رَبِيعُ! مَا ذَاكَ الثَّوْبُ الَّذِي أَرَاهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ؟ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا ذَاكَ بَثُوبٌ وَ إِنَّمَا هُوَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ كُلُّ يَوْمٍ سَجْدَةٍ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ إِلَى وَقْتِ الزَّوَالِ. قَالَ الرَّبِيعُ:

فَقَالَ لِي هَارُونُ: أَمَا إِنَّ هَذَا مِنْ رَهْبَانِ بَنِي هَاشِمٍ. قُلْتُ: فَمَا لَكَ قَدْ ضَيِّقْتَ عَلَيْهِ فِي الْحَبْسِ. قَالَ: هِيَاهُ لَا بَدَّ مِنْ ذَلِكَ.

امام کاظم عليه السّلام همواره نزد هارون شریف و کریم بود و هر پنج شنبه، نزد او وارد می شد تا بار دیگری که او را حبس کرده و دیگر او را آزاد نکرد تا به سندی بن شاهک سپرده و او امام را با سم شهید کرد.

۹۵ ۱۴ ابو بکر محمد بن علی بن محمد بن حاتم از عبد الله بن بحر الشیبانی و او از خرزی ابو عباس در کوفه روایت می کند که او از ثوبانی روایت می کند که امام موسی کاظم علیه السّلام، بیش از ده سال، هر روز بعد از روشنائی آفتاب تا ظهرگاه به سجده می رفت. گاهی هارون در جایی که بر زندانی که امام کاظم علیه السّلام در آن محبوس بود، اشراف داشت، قرار می گرفت و امام را در حال سجده می دید.

روزی به ربیع گفت: این پارچه ای که همواره آن را در آن موضع می بینم، چیست؟ ربیع گفت: آن پارچه نیست، بلکه موسی بن جعفر است که هر روز از طلوع آفتاب تا گاه ظهر در سجده است. ربیع می گوید: هارون گفت: همانا این مرد از راهبان بنی هاشم است. به او گفتم:

پس چرا چنین بر او در حبس تنگ گرفته ای؟ گفت: هیاهات! که چاره ای از این کار نیست.

۸ باب الأخبار التي رويت في صحه وفاه أبي إبراهيم موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام ۹۶۱ حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدثنا محمد بن الحسن الصيّفّار و سعد بن عبد الله جميعا عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن يقطين عن أخيه الحسين عن أبيه علي بن يقطين قال: استدعى الرّشيد رجلا- يبطل به أمر أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام و يقطعه و يخجله في المجلس فانتدب له رجل معزم فلما أحضرت المائدة عمل ناموسا على الخبز فكان كلما رام أبو الحسن عليه السّلام تناول رغيف من الخبز طار من بين يديه و استفزّ من هارون الفرّح

۸- خبرهایی که در صحت وفات ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام روایت شده

۸- خبرهایی که در صحت وفات ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام روایت شده

۹۶۱ محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفّار و سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از حسن بن علي بن يقطين از برادرش حسين از پدرش علي بن يقطين که گفت: هارون الرشيد به دنبال کسی می گشت که بتواند توسط او از احترام موسى بن جعفر عليه السّلام بکاهد و او را در مجلس خجل سازد، مردی جادوگر برای این کار حاضر شد و چون خوان بنهادند، آن حضرت هروقت دست سوی نان می برد آن مرد جادوگر حيله و افسونی کرده بود که نان پر می کشید، هارون شاد شد و بخندید

ص: ۱۴۵

و الضحك لذلك، فلم يلبث أبو الحسن عليه السلام أن رفع رأسه إلى أسد مصور على بعض السور فقال له: يا أسد خذ عدو الله. قال: فوثبت تلك الصورة كأعظم ما يكون من السباع فافترست ذلك المعزم فخر هارون و ندماءه على وجوههم مغشياً عليهم فطارت عقولهم خوفا من هول ما رأوه، فلما أفاقوا من ذلك قال هارون لأبي الحسن عليه السلام، سألتك بحقي عليك لما سألت الصورة أن ترد الرجل فقال: إن كانت عصا موسى ردت ما ابتلعت من حبال القوم و عصيهم فإن هذه الصورة ترد ما ابتلعت من هذا الرجل. فكان ذلك أعمل الأشياء في إفاته نفسه.

٩٧ ٢ حدثنا أبي رضي الله عنه قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى اليقطيني عن الحسن بن محمد بن بشار قال: حدثني شيخ من أهل قطيعه الربيع من العامة ممن كان يقبل قوله قال قال لي:

رأيت بعض من يقرون بفضل من أهل هذا البيت فما رأيت مثله قط في نسكه و فضله.

آن حضرت سر برداشت، شیری بر پرده مصور دید و فرمود: ای شیر این دشمن خدا را بگیر، آن صورت همچو یک شیر درنده بزرگ از جای بجست و آن جادوگر را از هم بدرید و بکشت (نابود کرد) هارون و اهل مجلس از هیبت آن غش کرده و بر روی زمین افتادند و چون به خود آمدند هارون به آن حضرت گفت: از تو می خواهم به حق من بر تو که این صورت را بگویی این مرد را باز گرداند، فرمود: اگر عصای موسی آنچه از عصاها و طنابها که بلعیده بود باز گرداند، این عکس نیز این مرد را که بلع کرده است باز گرداند، راوی گفت: این مسأله از اسباب مهم شهادت آن حضرت بود.

٩٧ ٢ سعد بن عبد الله از محمد بن عيسى يقطيني از حسن بن محمد بن بشار روایت کرده که گفت: شخصی از اهل قطيعه الربيع که سنی مذهب و راستگو بود به من گفت: من بعضی از سادات را که مردم اقرار به فضل و کمال آنها دارند دیده ام، اما مثل او (موسی علیه السلام) در فضل و تقوی و عبادت ندیدم.

قال قلت: من هو و كيف رأيته؟ قال: جمعنا أيام السّندی بن شاهك و نحن ثمانون رجلا فأدخلنا على موسى بن جعفر عليه السّلام فقال لنا السّندی: يا هؤلاء انظروا إلى هذا الرّجل هل حدث به حدث فإنّ النّاس يزعمون أنّه فعل به مكروه و يكترون في ذلك و هذا منزله و فراشه موسّع عليه غير مضیق و لم يرد به أمير المؤمنين سوءاً و إنّما ينتظره أن يقدم فيناظره أمير المؤمنين و ها هو ذا هو صحيح فسلوه فقال: أمّا ما ذكر من التّوسعه فهو على ما ذكر غير أنّي أخبركم أيّها النّفر أنّي قد سممت في تسع تمرات و أنّي أخضّر غدا و بعد غد أموت.

قال: فنظرت إلى السّندی بن شاهك ترتعد فرائضه و يضطرب مثل السّعفه.

قال الحسن: و كان هذا الشّیخ من خيار العامّة شیخ صدوق مقبول القول ثقة جدّا عند النّاس.

۹۸ ۳ حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقانی رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عامر قال: حدّثني الحسن بن گفتم: او کیست و چگونه دیدی او را؟ گفت: در ایام سندی بن شاهک ما را جمع کردند و ما هشتاد مرد بودیم و ما را بر موسی بن جعفر علیه السّلام داخل کردند، سندی گفت: ای مردم! نگاه کنید به این مرد ببینید هیچ مکروهی به او رسیده است؟ که مردم سخن ها بسیار می گویند و این منزل و فراش اوست، بر او تنگ نگرفته و جفایی نرسانده ایم و امیر المومنین با او بدی در خاطر ندارد و ما او را برای آن داریم که امیر المومنین بیاید و با او گفتگویی بکند، اینک او را ببینید صحیح است و ضرری به او نرسیده و از خودش پرسید، آن حضرت فرمود: اینکه می گوید تنگ نگرفته ام، چنان است اما با شما بگویم ای جماعت! مرا زهر خوراندند در نه دانه خرما و من سبز می شوم فردا و بعد از فردا می میرم. آن شخص می گوید من به سندی نگاه کردم دیدم می لرزد و مضطرب است همچو شاخه خرما.

حسن گفت: این شیخ از خوبان اهل سنّت و راستگو است و نزد مردم مورد اعتماد و مقبول است.

۹۸ ۳ محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عامر از حسن بن محمد قطعی که گفت: روایت

محمّد القطعی قال: حدّثنا الحسن بن علی النّخاس العدل قال: حدّثنا الحسن بن عبد الواحد الخزّاز قال: حدّثنا علی بن جعفر بن عمر قال: حدّثنی عمر بن واقد قال أرسل إلّی السّندی بن شاهک فی بعض اللّیل و أنا ببغداد يستحضرنی فخشیت أن یکون ذلک لسوء یریده بی قال: فأوصیت عیالی بما احتجت إلیه و قلت: إنا لله و إنا إلیه راجعون، ثم رکبت إلیه فلمّا رآنی مقبلاً قال: یا أبا حفص لعلنا أرفعناک و أفرعناک؟ قلت: نعم قال: فلیس هناک إلّا خیر. قلت:

فرسول تبعته إلی منزلی ینخبرهم بخبری.

فقال: نعم ثمّ قال: یا أبا حفص أ تدری لم أرسلت إلیک؟ فقلت: لا قال أ تعرف موسی بن جعفر علیه السّلام قلت: إی و الله إنّی لأعرفه و بینی و بینہ صداقه منذ دهر فقال من هاهنا ببغداد یعرفه ممّن یقبل قوله فسّمیت له أقواما و وقع فی نفسی أنّه علیه السّلام قد مات. قال: فبعث فجاء بهم کما جاء بی فقال: هل تعرفون قوما یعرفون موسی بن جعفر فسّموا له قوما فجاء بهم فأصبحنا و نحن فی الدّار نئیف و خمسون رجلاً ممّن یعرف موسی بن جعفر علیه السّلام و قد صحبه.

کرد برای ما حسن بن علی نخاس از حسن بن عبد الواحد خزاز از علی بن جعفر بن عمر که گفت: روایت کرد برای ما عمر بن واقد که گفت:

سندی شبی در بغداد مرا طلبید، ترسیدم که مبادا قصد بدی داشته باشد، با عیال خود وصیت کردم و گفتم: «اَنَا لِلَّهِ و اَنَا اِلَيْهِ راجعون» سوار مرکب شده و رفتم، چون مرا دید گفت:

ای ابا حفص! شاید تو را ترسانیده باشم، گفتم:

آری، گفت: خیر است و دغدغه نیست، گفتم:

پس رسولی به منزل من برود و خبر خیری ببرد، گفت: برود و سپس گفت: می دانی برای چه تو را طلبیدم؟ گفتم: نه، گفت: تو موسی بن جعفر علیه السّلام را می شناسی؟ گفتم: او را می شناسم و از مدتها پیش با او دوست بوده ایم، گفت: در بغداد کسانی که او را بشناسند و مردم حرفشان را قبول کنند می شناسی؟ جماعتی را نام بردم و در دلم افتاد که موسی علیه السّلام وفات یافته است، ایشان را نیز طلبید و با ایشان نیز گفت: هیچ می شناسید کسانی که موسی را بشناسند؟ ایشان نیز جماعتی نام بردند، آنان را نیز طلبید و ما پنجاه و چند نفر شدیم که آن حضرت را می شناختیم و به او رسیده و او را دیده بودیم.

قال: ثُمَّ قام و دخل و صلّينا فخرج كاتبه و معه طومار و كتب أسماءنا و منازلنا و أعمالنا و حلالنا ثُمَّ دخل إلى السّندی قال فخرج السّندی فضرب يده إلّی، فقال لی:

قم یا ابا حفص فنهضت و نهض أصحابنا و دخلنا فقال لی: یا ابا حفص اكشف الثّوب عن وجه موسی بن جعفر فكشفته فرأيتہ میّتا فبکیت و استرجعت.

ثُمَّ قال للقوم: انظروا إليه. فدنا واحد بعد واحد فنظروا إليه ثُمَّ قال: تشهدون کلکم أنّ هذا موسی بن جعفر بن محمّد؟ قال قلنا: نعم. نشهد أنّه موسی بن جعفر بن محمّد علیه السّلام ثُمَّ قال: یا غلام اطرح علی عورتہ مندیلا و اكشفه. قال: ففعل قال أترون به أثرا تنکرونه فقلنا: لا. ما نری به شیئا و لا نراه إلّا میّتا. قال: فلا تبرحوا حتّی تغسّلوه و تکفّوه. قال فلم نبرح حتّی غسّل و کفنّ و حمل إلى المصلّی فصلّی علیه السّندی بن شاهک و دفّناه و رجعنا.

و کان عمر بن واقد یقول: ما أحد هو أعلم بموسی بن جعفر علیه السّلام منّی کیف یقولون إنّہ حیّ و أنا دفنته.

برخاست و به اتاق دیگر رفت، ما نماز خواندیم، کاتب بیرون آمد طوماری در دست اسامی، آدرس، شغل و اوصاف ما نوشت و سپس نزد سندی رفت، سندی بیرون آمد و به من اشاره کرد و گفت: برخیز یا ابا حفص! من و جماعت وارد اتاق شدیم، به من گفت: یا ابا حفص! جامه از روی موسی بن جعفر بردار، جامه برداشتم، دیدم فوت کرده، اشکم جاری شد استرجاع نمودم.

بعد از آن به جماعت گفت: همه نظر کنید.

یک یک نزدیک آمدند و بدیدند، پس گفت:

شاهد هستید که این موسی بن جعفر است، گفتم: آری، گفت: ای غلام! بر عورت او پارچه پوشان و او را برهنه کن، او نیز چنان کرد و گفت:

هیچ در تن او اثر جراحت می بینید؟ گفتیم:

نمی بینیم، غیر اینکه به مرگ طبیعی مرده است، گفت: همین جا باشید تا او را غسل دهید و کفن کنید و دفن نمایید، ما ماندیم تا غسل داده شد و کفن کرده شد و جنازه مبارکش برداشتند و سندی بر او نماز کرد و دفن کردیم و باز گشتیم.

و عمر بن واقد می گفت: او را هیچ کس همچون من نمی شناخت، مردم چگونه می گویند او زنده است و حال آن که من خود دفنش کردم.

۹۹ ۴ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ زَكْرِيَّا بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَلِيلَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَتَّابِ بْنِ أُسَيْدٍ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ مَشَايِخِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ قَالُوا: لَمَّا مَضَى خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً مِنْ مُلْكِ الرَّشِيدِ اسْتَشْهَدَ وَلِيُّ اللَّهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَسْمُومًا سَمَّهُ السَّنْدِيُّ بْنُ شَاهِكٍ بِأَمْرِ الرَّشِيدِ فِي الْحَبْسِ الْمَعْرُوفِ بِدَارِ الْمَسِيبِ بِيَابِ الْكُوفَةِ وَفِيهِ السِّدْرَةُ وَ مَضَى إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى وَ كَرَامَتِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لَخْمَسِ خُلُوفٍ مِنْ رَجَبِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مَائَةٍ مِنَ الْهَجْرَةِ وَ قَدْ تَمَّ عَمْرُهُ أَرْبَعًا وَ خَمْسِينَ سَنَةً وَ تَرَبَّتهُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ بِيَابِ التَّنِينَ فِي الْمَقْبَرَةِ الْمَعْرُوفَةِ بِمَقَابِرِ قَرِيشٍ.

۱۰۰ ۵ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ دُوسٍ الْعَطَّارُ النَّيْسَابُورِيُّ بِنَيْسَابُورٍ فِي ۹۹ ۴ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ طَالْقَانِيٍّ
گويد: روايت کرد برای ما حسن بن علی بن زکریا از ابو عبد الله محمد بن خلیلان که گفت:

روایت کرد برای ما پدرم از پدرش از جدش از عتاب بن اسید از جماعتی از مشایخ بغداد که گفتند: چون پانزده سال از سلطنت رشید گذشت ولی خدا موسی بن جعفر علیه السلام به زهر شهید شد، او را سندی زهر خوراند به امر رشید در زندان معروف «دار المسیب» در «باب الکوفه» که سدره در آن قرار دارد و آن حضرت روز جمعه پنجم رجب سال صد و هشتاد و سه واصل رحمت ایزدی گشت و عمر او پنجاه و چهار تمام شده بود. تربت شریفش در بغداد است در جانب غربی به باب التبن در مقبره معروف به مقابر قریش قرار دارد.

۱۰۰ ۵ عبد الواحد بن محمد بن عبد دوس عطار نیشابوری به سال سیصد و پنجاه و دو در نیشابور

شعبان سنه اثنتین و خمسين و ثلاث مائه قال: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قَتِيبَةَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّيْغِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: تَوَفَّى مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَدِ السَّيْنَدِيِّ بْنِ شَاهِكٍ فَحُمِلَ عَلَى نَعَشٍ وَنُودِيَ عَلَيْهِ: هَذَا إِمَامُ الرَّافِضَةِ فَاعْرِفُوهُ، فَلَمَّا أَتَى بِهِ مَجْلِسَ الشَّرْطَةِ أَقَامَ أَرْبَعَةَ نَفَرٍ فَنَادُوا: أَلَا مَنْ أَرَادَ أَنْ يَرَى الْخَبِيثَ بْنَ الْخَبِيثِ فَلْيَخْرُجْ وَخَرَجَ سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيُّ عَنْ قَصْرِهِ إِلَى الشَّطِّ فَسَمِعَ الصَّيَّاحَ وَالضُّوْضَاءَ فَقَالَ لَغُلْمَانِهِ وَ لَوْلَدِهِ مَا هَذَا؟ قَالُوا:

السَّيْنَدِيُّ بْنُ شَاهِكٍ يَنَادِي عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى نَعَشِهِ. فَقَالَ لَوْلَدِهِ وَ غُلْمَانِهِ:

يُوشِكُ أَنْ يَفْعَلَ هَذَا بِهِ فِي الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ فَإِذَا عَبَرَ بِهِ فَانْزِلُوا مَعَ غُلْمَانِكُمْ فَخَذُوهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ فَإِنْ مَانَعُوكُمْ فَاضْرِبُوهُمْ وَ خَرِّقُوا مَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّوَادِ فَلَمَّا عَبَرُوا بِهِ نَزَلُوا إِلَيْهِمْ فَأَخَذُوهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَ ضَرَبُوهُمْ وَ خَرَّقُوا عَلَيْهِمْ مِنْ سَوَادِهِمْ وَ وَضَعُوهُ فِي مَفْرَقٍ أَرْبَعَةَ طَرِيقٍ وَ أَقَامَ الْمَنَادِينَ يَنَادِي أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَرَى الطَّيِّبَ بْنَ الطَّيِّبِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ فَلْيَخْرُجْ وَ حَضَرَ الْخَلْقُ عَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ قَتِيبَةَ مِنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ نَيْسَابُورِيِّ مِنْ أَزْوَاجِ حَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَيْرَفِيٍّ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ رَوَايَتُكَ كَرِهَ أَنْ يَقُولَ: مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ دَسْتُ سُنْدِي وَفَاتٍ يَافَتٍ، أَوْ رَأَى تَابُوتِي نَهَادَةً نَدَا كَرَدْنَدَ كَهْ أَيْنَ إِمَامِ الرَّافِضِيَّانِ اسْتَ، بِشَنَاسِيدِ وَ چُونِ حَضَرَتِ رَا بِهِ مَحَلَّ شَرْطِهِ هَا آوَرْدَ چَهَارِ كَسِ بِرِ پَادَاشْتِ تَا نَدَا كَنْنَدَ كَهْ هَرْ كِهْ مِي خَوَاهَدِ خَبِيثَ بْنَ خَبِيثِ (الْعِيَاذُ بِاللَّهِ) رَا بَبِينْدَ، بِيَايْدَ، سُلَيْمَانَ بْنَ أَبِي جَعْفَرٍ مِنْ قَصْرِ خُودِ دَرِ آمَدِ وَ نَظَرَ دَرِ شَطِّ كَرْدَ آوَازَ وَ غُوغَايَ مَرْدَمِ شَنِيدَ، بِهِ غُلَامَانَ وَ فَرْزَنْدَانِ كَفْتِ: چَهْ خَبَرِ اسْتِ؟ كَفْتَنْدَ: اَيْنَ سُنْدِي بِنِ شَاهِكِ اسْتِ نَعَشَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا بَرْدَاشْتَهَ، وَ مَرْدَمِ رَا مِي خَوَانْدَ، أَوْ بِهِ فَرْزَنْدَانِ وَ غُلَامَانِشْ كَفْتِ: آنَهَا بِهِ جَانِبِ غَرْبِي شَهْرِ مِي رَوْنَدَ چُونِ از آنجا عبور کردند با غلامان به آنجا روید و جنازه را از دست ایشان بگیرید و اگر ندهند آنها را بزنید و جامه ها و علم های سیاهشان را پاره کنید، چون به آنجا رسیدند غلامان آنها را زدند و لباسهایشان را پاره کردند و جنازه حضرت را گرفتند و بر سر چهارراه بر زمین نهادند و ندا دادند که هر کس می خواهد طیب بن طیب موسی بن جعفر علیهما السَّلام رَا بَبِينْدَ، بِيَايْدَ، مَرْدَمِ جَمْعِ شَدَنْدَ وَ حَضَرَتِ رَا غَسَلَ دَادَنْدَ

و غَسَّلَ و حَنَظَ بَحْنُوطَ فَاحِرٍ و كَفَّنَهُ بِكَفْنٍ فِيهِ حَبْرَةٌ اسْتَعْمَلَتْ لَهُ بِالْفَيْنِ و خَمْسَمِائَةَ دِينَارٍ عَلَيْهَا الْقُرْآنُ كُلُّهُ و اِحْتَفَى و مَشَى فِي جَنَازَتِهِ مُتَسَلِّبًا مَشَقُوقَ الْجَبِيبِ إِلَى مَقَابِرِ قَرِيشٍ فَدَفَنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُنَاكَ و كَتَبَ بِخَبْرِهِ إِلَى الرَّشِيدِ فَكَتَبَ الرَّشِيدُ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ: وَصَلَتْكَ رَحِمُ يَا عَمَّ و أَحْسَنَ اللَّهُ جَزَاكَ و اللَّهُ مَا فَعَلَ السَّنْدِيُّ بْنُ شَاهِكٍ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَا فَعَلَهُ عَنْ أَمْرِنَا.

۱۰۱۶ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْبَصَرِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ وَاqَدٍ قَالَ: إِنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ لَمَّا ضَاقَ صَدْرُهُ مِمَّا كَانَ يَظْهَرُ لَهُ مِنْ فَضْلِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ و مَا كَانَ يَبْلُغُهُ مِنْ قَوْلِ الشَّيْعَةِ بِإِمَامَتِهِ و اخْتِلَافِهِمْ فِي السِّيَرِ إِلَيْهِ بِاللَّيْلِ و النَّهَارِ خَشِيَهِ عَلَى نَفْسِهِ و مَلَكَهُ فَفَكَّرَ فِي قَتْلِهِ بِالسَّيِّئِ فَدَعَا بِرُطْبٍ و أَكَلَ مِنْهُ، ثُمَّ أَخَذَ صَيِّتَهُ فَوَضَعَ عَلَيْهَا عَشْرِينَ رُطْبَةً و أَخَذَ سَلَكًا فَعَرَكَهُ فِي السَّيِّئِ و أَدْخَلَهُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ و بِأَحْنُوطِي فَاحِرٍ حَضَرَتْ رَأْسَهُ حَنُوطٌ كَرَدْنَدَ و سُلَيْمَانَ حَضَرَتْ رَأْسَهُ يَمَانِيٌّ كَهْ بِهَ دَوَّ هَزَارٍ و پَانَصْدِ دِينَارِ سَرِخِ تَمَامِ شَدَّةٍ و تَمَامِ قُرْآنِ بَرِ آنِ مَكْتُوبِ بُوْدَ، كَفَنَ كَرْدَ و خُودَ بِأَيِّ بَرَهْنَةِ جَامِهِ مَاتِمِ پوشیده، گریبان دریده او را تا مقابر قریش تشییع کرد و آنجا مدفون ساخت و جریان را به رشید نوشت، رشید در جواب سلیمان نوشت: ای عم! پاس قرابت و صله رحم داشتی، خداوند به تو جزای خیر دهد، و الله آنچه سندی کرد من نفرموده بودم.

۱۰۱۶ تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ قُرَشِيٌّ كَوَيْدٌ: رَوَايَتُ كَرْدَ بَرَايَ مَا پَدَرَمِ از اَحْمَدِ بْنِ عَلِيٍّ اَنْصَارِيٍّ از سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ بَصَرِيٍّ از عُمَرَ بْنِ وَاqَدٍ كَهْ كَفْتُ:

چون هارون الرشید سینه اش تنگ شد، به سبب احوالی که ظاهر می شد بر او در فضل و بزرگی موسی بن جعفر علیه السلام و اقوالی که از فرق شیعه در امامت او و آمد و شد ایشان روز و شب پنهان و آشکارا نزد او می شنید، بر خود و دولت خود بترسید پس عزم کرد که او را زهر خوراند. پس رطب طلبید و از آن بخورد سپس یک سینی طلبید و در آن بیست عدد رطب نهاد پس رشته برگرفت و آن را به زهر آغشته کرد و در سوزن کشید و رطبی از آنها برگرفت

فَأَخَذَ رَطْبَهُ مِنْ ذَلِكَ الرُّطْبَةِ فَأَقْبَلَ يَرُدُّ إِلَيْهَا ذَلِكَ السَّمَّ بِذَلِكَ الْخِيطِ حَتَّى قَدْ عَلِمَ أَنَّه قَدْ حَصَلَ السَّمُّ فِيهَا فَاسْتَكْثَرَ مِنْهُ ثُمَّ رَدَّهَا فِي ذَلِكَ الرُّطْبِ وَقَالَ لَخَادِمٍ لَهُ:

أَحْمَلْ هَذِهِ الصَّيِّتِيَّةَ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَقُلْ لَهُ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَكَلَ مِنْ هَذَا الرُّطْبِ وَتَنَعَّصَ لَكَ مَا بِهِ وَهُوَ يَقْسِمُ عَلَيْكَ بِحَقِّهِ لَمَّا أَكَلَتْهَا عَنْ آخِرِ رَطْبِهِ فَإِنِّي اخْتَرْتُهَا لَكَ بِيَدِي وَلَا تَتْرَكُهُ يَبْقَى مِنْهَا شَيْئًا وَلَا تَطْعَمَ مِنْهُ أَحَدًا. فَأَتَاهَا بِهَا الْخَادِمُ وَأَبْلَغَهُ الرُّسَالَةَ. فَقَالَ: أَيَّتَنِي بِخِلَالٍ فَنَاوِلْهُ خِلَالًا وَقَامَ بِإِزَائِهِ وَهُوَ يَأْكُلُ مِنَ الرُّطْبِ وَكَانَتْ لِلرَّشِيدِ كَلْبَةٌ تَعَزَّ عَلَيْهِ فَجَذَبَتْ نَفْسَهَا وَخَرَجَتْ تَجَرُّ سِلَاسِلَهَا مِنْ ذَهَبٍ وَجَوْهَرٍ حَتَّى حَازَتْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَادَرَ بِالْخِلَالِ إِلَى الرُّطْبَةِ الْمَسْمُومَةِ وَرَمَى بِهَا إِلَى الْكَلْبَةِ فَأَكَلَتْهَا فَلَمْ تَلْبَثْ أَنْ ضَرَبَتْ بِنَفْسِهَا الْأَرْضَ وَعَوَتْ وَتَهَرَّتْ قِطْعَةً قِطْعَةً.

وَاسْتَوْفَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاقِيَ الرُّطْبِ وَحَمَلَ الْغَلَامَ الصَّيِّتِيَّةَ حَتَّى صَارَ بِهَا إِلَى الرَّشِيدِ فَقَالَ لَهُ: قَدْ أَكَلَ الرُّطْبَ عَنْ آخِرِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: فَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: مَا وَآنَ رَشْتَهُ زَهْرًا لَوْدَ دِرْأُو كُذْرَانِيْدَ وَ مَكْرَرُ مِيْ أَوْرَدَ وَ مِيْ بَرْدَ تَا دَانَسْتُ كَهْ زَهْرُ دِرْ أُو خُوبُ اثْرُ كَرْدَه اسْت، پَس مِيَان رَطْبِ هَا كُذَاشْت وَ بَه خَادَمَشْ كُفْت: اَيْنَ صِيْنِي رَا نَزْدَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ مِي بَرِي وَ مِي كُويِي اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَز اَيْنَ رَطْبِ بَخُورْدَ وَ اَيْنَ رَا بَرَايَ تُو فَرَسْتَاْدَه وَ تُو رَا بَه حَقِّ خُودِ قِسْمِ مِي دَهْدُ كَه هَمَه رَا بَخُورِي كَه مِنْ اَيْنِهَا رَا بَه دَسْتِ خُودِ بَرَايَ تُو چِيْدَه اَمْ وَ چِيْزِي اَز اَنِّ بَاقِي نَكُذَارُ وَ بَه كَسِي دِيْكَرُ نَخُورَان، خَادَمِ رَطْبِ أَوْرَدَ وَ اَنِّ رَسَالَتِ بَكُذَارْدَ وَ اَنِّ حَضْرَتِ بَه اُو فَرْمُود: خِلَالِي بَه مِنْ دَه، بَدَادَ وَ بَرَابَرِ اُو بَايَسْتَاْدَ وَ اُو رَطْبِ هَا مِي خُورْدَ وَ رَشِيْدَ رَا سَكِي بُوْدَ كَه نَزْدَ اُو بَسِيَارَ عَزِيْزِ بُوْدَ، خُودَ رَا بَكُنْدَ وَ بِيْرُوْنَ اَمْدَ وَ زَنْجِيْرُ مَرَصْعِ بَه طَلَا وَ جَوَاهِرُ رَا مِي كَشِيْدَ تَا بِيَاْمْدَ وَ دِرْ بَرَابَرِ اَنِّ حَضْرَتِ اِيَسْتَاْدَ، حَضْرَتِ خِلَالِ دِرْ اَنِّ رَطْبِ زَهْرًا لَوْدَ فَرُو كَرْدَ وَ اَنِّ رَا نَزْدَ سَكِّ اِنْدَاخْت، سَكِّ اَنِّ رَطْبِ بَخُورْدَ وَ خُودَ رَا بَرِ زَمِيْنِ مِي زْدَ وَ فَرِيَاْدَ مِي كَرْدَ تَا بَمَرْدَ وَ كُوشْتَشِ تَكِه تَكِه شُدَ.

حَضْرَتِ بَاقِي رَطْبِ بَخُورْدَ وَ غَلَاْمِ صِيْنِي رَا بَاَزْ كُرْدَانِيْدَ، رَشِيْدَ كُفْت: هَمَه رَطْبِ هَا رَا خُورْدَ؟ كُفْت: آَرِي يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ! كُفْت: حَالَتِ غَرِيْبِي اَز اُو مَشَاْهَدَه كَرْدِي؟ كُفْت: نَه حَالِ بَدِي نَدِيْدَمَ.

أنكرت منه شيئاً يا أمير المؤمنين ثم قال ثم ورد عليه خبر الكلبه بأنها قد تهرّت و ماتت فقلق الرّشيد لذلك قلقاً شديداً و استعظمه و وقف على الكلبه فوجدها متهرّته بالسّم فأحضر الخادم و دعا بسيف و نطع و قال له لتصدّقني عن خبر الرّطب أو لأقتلّيك؟ فقال له: يا أمير المؤمنين إنّني حملت الرّطب إلى موسى بن جعفر و أبلغته سلامك و قمت بإزائه و طلب منّي خلاصاً فدفعته إليه فأقبل يغرز في الرّطبه بعد الرّطبه و يأكلها حتّى مرّت الكلبه فغرز الخلال في رطبه من ذلك الرّطب فرمى بها فأكلتها الكلبه و أكل هو باقي الرّطب فكان ما ترى يا أمير المؤمنين.

فقال الرّشيد: ما ربحنا من موسى عليه السّلام إلّا أنا أطعمناه جيّد الرّطب و ضيّعنا سمّاً و قتل كلبتنا ما في موسى بن جعفر حيله.

ثم إنّ سيّدنا موسى عليه السّلام دعا بالمسيّب و ذلك قبل وفاته بثلاثة أيّام و كان موكّلاً به فقال له: يا مسيّب قال: لبّيك يا مولاي قال إنّني ظاعن في هذه اللّيله إلى المدينه مدينه جدّي رسول الله صلّى الله عليه و آله لأعهد إلى عليّ ابني ما عهدته إلى أبي و أجعله وصيّ بعد از آن خبر سگ را به رشید گفتند، سخت مضطرب شد و آن را عظیم شمرد و سگ را دید که به زهر از هم ریخته است، خادم را حاضر گردانید و شمشیر و زیراندازی خواست و به غلام گفت: خبر رطب با من راست می گویی یا تو را بکشم؟ گفت: یا امیر! من رطب ها را نزد موسی بن جعفر علیهما السّلام بردم و سلام تو را به او رسانیدم و برابر او ایستادم از من خلاصی خواست به او دادم، او خلال را بر یک یک رطب ها فرومی برد و برمی گرفت و می خورد این سگ از آنجا بگذشت خلاصی در رطب زد و برگرفت و جلوی آن سگ افکند سگ بخورد و او باقی رطب ها بخورد، این حال شد که می بینی.

رشید گفت: ما هیچ سودی از موسی نبردیم، غیر اینکه بهترین رطب ها به او خوراندیم و زهر و سگ خود تلف کردیم با موسی بن جعفر راه چاره ای نیست، راوی گوید:

حضرت سه روز قبل از وفاتش مسیب را خواند و فرمود: مسیب! گفت: بله مولای من، فرمود:

من امشب به مدینه جدم رسول خدا صلّى الله عليه و آله می روم تا با علی پسر من وصیت کنم آنچه که پدرم با من وصیت کرد و او را وصی خود گردانم

و خلیفتی و آمره امری. قال المسیب:

فقلت یا مولای کیف تأمرنی أن أفتح لك الأبواب و أقفالها و الحرس معی علی الأبواب؟ فقال: یا مسیب ضعف یقینک باللّه عزّ و جلّ و فینا قلت: لا یا سیدی قال:

فمه؟ قلت: یا سیدی ادع الله أن یشتتی.

فقال: اللهم ثبته ثم قال إني أدعو الله عزّ و جلّ باسمه العظيم الذي دعا آصف حتّى جاء بسریر بلقیس و وضعه بین یدی سلیمان قبل ارتداد طرفه إلیه حتّى یجمع بینی و بین ابنی علیّ بالمدينة. قال المسیب: فسمعتّه علیه السّلام یدعو ففقدته عن مصلاه فلم أزل قائما علی قدمی حتّى رأیته قد عاد إلی مكانه و أعاد الحديد إلی رجلیه فخررت لله ساجدا لوجهی شکرا علی ما أنعم به علیّ من معرفته. فقال لی:

ارفع رأسک یا مسیب و اعلم أنّی راحل إلی الله عزّ و جلّ فی ثالث هذا اليوم.

قال: فبکیت فقال لی: لا- تبک یا مسیب فإنّ علیّ ابنی هو إمامک و مولا-ک بعدی فاستمسک بولا-یته فإنّک لن تضلّ ما لزمته. فقلت: الحمد لله.

و امر خود به او فرمایم، گفتم: ای مولای من، مرا امر می کنی که درها بر تو بگشایم و حال آن که دیگر نگهبانان با من هستند، فرمود: ای مسیب! یقین تو به خدا درباره ما ضعیف است، گفتم: نه! ای سید من، فرمود: پس چیست؟ گفتم: ای سید من، دعا کن و از خدا بخواه تا مرا ثابت گرداند، فرمود: خدایا ثابت گردان او را، سپس فرمود: من خدای عزّ و جل را به اسم عظیم او می خوانم- آن اسمی که آصف آن اسم را خواند و تخت بلقیس را پیش سلیمان حاضر ساخت پیش از چشم زدنی- تا جمع کند میان من و پسر علی به مدینه، مسیب گفت: شنیدم از آن حضرت که دعا می کرد پس او را در مصلاهی خود ندیدم همچنان بر پای ایستاده بودم که دیدم به مکان خود باز گردید و آن آهن بر دو پای خود نهاده، پس سجده کردم و خدا را بر آن نعمت که مرا داد از معرفت حال آن حضرت شکر کردم، پس به من فرمود: سر بردار یا مسیب و بدان که من در روز سوم نزد خدای عزّ و جل خواهم رفت، گریستم، فرمود: گریه نکن ای مسیب! که پسر علی امام و مولای توست، بعد از من چنگ در ولایت او زن که تو گمراه نمی گردی تا زمانی که از او جدا نشده ای، گفتم: الحمد لله.

قال: ثم إن سيدي عليه السلام دعاني في ليلة اليوم الثالث فقال لي: إني على ما عرفتكَ من الرحيل إلى الله عزّ وجلّ فإذا دعوت بشربه من ماء فشربتها و رأيتني قد انتفخت و ارتفع بطني و اصفرّ لوني و احمرّ و اخضرّ و تلوّن ألوانا فخبّر الطّاغية بوفاتي فإذا رأيت بي هذا الحدث فإياك أن تظهر عليه أحدا و لا على من عندي إلّا بعد وفاتي: قال المسيّب بن زهير: فلم أزل أرقب وعده حتّى دعا عليه السّلام بالشّربه فشربها ثمّ دعاني فقال لي: يا مسيّب إنّ هذا الرّجس السّنديّ بن شاهك سيزعم أنّه يتولّى غسلّي و دفني هيهات هيهات أن يكون ذلك أبدا فإذا حملت إلى المقبره المعروفه بمقابر قريش فالحدوني بها و لا ترفعوا قبري فوق أربع أصابع مفرّجات و لا تأخذوا من تربتي شيئا لتتبرّكوا به فإنّ كلّ تربه لنا محرّمه إلّا تربه جدّي الحسين بن عليّ عليه السّلام فإنّ الله تعالى جعلها شفاء لشيعتنا و أوليائنا.

قال: ثمّ رأيت شخصا أشبه الأشخاص به جالسا إلى جانبه و كان عهدي بسيدي الرضا عليه السّلام و هو غلام فأردت سؤاله فصاح مسيّب گوید: در شب روز سوّم سيد من مرا خواند و فرمود: من بر آن حالم كه به تو گفتم، زمان رحل است به سوى خدای عالمیان، هرگاه از تو شربتي خواستم و آشاميدم و دیدی كه نفخ کردم و شكّم برآمد، و رنگم زرد و سرخ و سبز شد، و رنگ به رنگ گشتم، خبر وفات مرا به آن طاغی برسان و هرگاه اين احوال كه گفتم در من دیدی، کسی را از آن خبر نده و به کسی كه نزد من است اطلاع نده، مگر بعد از وفات من، مسيب گفت: پس پیوسته منتظر بودم تا آب بطلبید و بياشاميد پس مرا بخواند و فرمود: ای مسيب! اين پليد، سندی بن شاهك گمان خواهد كرد كه او مرا غسل می دهد و دفن می كند، هيهات! هيهات! اين هرگز نشود و چون مرا به مقبره معروف به مقابر قريش برند مرا لحد كنيد و قبر مرا چهار انگشت گشاده برتر [از زمین] مگيريد و از تربت من برای شفا برمگيريد كه هر تربتي ديگر حرام است برای اين كار مگر تربت جدم حسين عليه السّلام، زیرا خدای عزّ و جلّ آن تربت را شفاء شيعيان و مواليان ما گردانیده است.

گوید: دیدم شخصی شبیه حضرت کنارش نشسته، من مولایم حضرت رضا عليه السّلام را در کودکی دیده بودم، خواستم از او بپرسم، آواز داد مرا

بی سیدی موسی علیه السلام فقال: أليس قد نهيتك يا مسيب؟ فلم أزل صابرا حتى مضى و غاب الشخص ثم أنهيت الخبر إلى الرشيد فوافي السندی بن شاهک فوالله لقد رأيتهم بعيني و هم يظنون أنهم يغسلونه فلا- تصل أيديهم إليه و يظنون أنهم يحنطونه و يكفّنونه و أراهم لا يصنعون به شيئا و رأيت ذلك الشخص يتولّى غسله و تحنيطه و تكفينه و هو يظهر المعاونه لهم و هم لا يعرفونه فلما فرغ من أمره قال لي ذلك الشخص: يا مسيب مهما شككت فيه فلا تشكّر فيّ فإنّي إمامك و مولاك و حجّه الله عليك بعد أبي عليه السلام يا مسيب مثلي مثل يوسف الصديق عليه السلام و مثلهم مثل إخوته حين دخلوا عليه فعرفهم و هم له منكرون.

ثم حمل عليه السلام حتى دفن في مقابر قریش و لم يرفع قبره أكثر ممّا أمر به ثم رفعوا قبره بعد ذلك و بنوا عليه.

۱۰۲۷ حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدّثنا علي بن إبراهيم سیدم موسی علیه السلام که ای مسیب تو را نهی نکردم؟ هیچ نگفتم تا حضرت وفات کردند و آن شخص غایب گشت، خبر را به رشید رسانیدم، سندی بن شاهک آمد، به خدا قسم ایشان گمان می کردند حضرت را غسل می دهند و حنوط و کفن می کنند ولی دستشان به او نمی رسید و هیچ کاری انجام نمی دادند و آن شخص حضرت را غسل می داد و حنوط و کفن می کرد، آنها او را می دیدند ولی نمی شناختند و او وانمود می کرد که معاونت ایشان می کند، چون از کار او فارغ شد آن شخص با من گفت: ای مسیب! اگر شک کردی در او، در مورد من در شک مباش، من مولای تو و حجت خدایم بر تو بعد از پدرم، ای مسیب! مثل من مثل یوسف صديق عليه السلام است و مثل ایشان مثل برادران، چون بر یوسف وارد شدند، یوسف ایشان را شناخت و آنها او را نمی شناختند.

حضرت را به مقابر قریش برده و دفن نمودند و قبرش زیاده از آنچه فرموده بود برنداشتند و سپس قبر را بالا آورده و روی آن بنا نهادند.

۱۰۲۷ احمد بن زياد بن جعفر همداني گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از

بن هاشم عن أبيه عن سليمان بن حفص المروزي قال إنّ هارون الرشيد قبض على موسى بن جعفر عليه السلام سنة تسع و سبعين و مائه و توفي في حبسه ببغداد لخمس ليال بقين من رجب سنة ثلاث و ثمانين و مائه و هو ابن سبع و أربعين سنة و دفن في مقابر قریش و كانت إمامته خمسا و ثلاثين سنة و أشهرها و أمّه أم ولد يقال له حميده و هي أم أخويه إسحاق و محمد ابني جعفر بن محمد عليه السلام و نصّ على ابنه علي بن موسى الرضا عليه السلام بالإمامه بعده

۱۰۳۸ حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن صدقه العنبري قال لما توفي أبو إبراهيم موسى بن جعفر جمع هارون الرشيد شيوخ الطالبية و بني العباس و سائر أهل المملكة و الحکام و أحضر أبا إبراهيم موسى بن جعفر عليه السلام فقال هذا موسى بن جعفر قد مات حتف أنفه و ما كان بيني و بينه ما أستغفر الله منه في أمره يعني في قتله فانظروا سليمان بن حفص مروزي که گفت: هارون الرشيد موسى بن جعفر را عليه السلام در سال صد و هفتاد و نه دستگیر کرد. آن حضرت در بغداد پنج شب از ماه رجب مانده در سال صد و هشتاد و سه در حبس وفات کرد و عمر حضرت چهل و هفت سال بود و در مقابر قریش مدفون شد و مدت امامتش سی و پنج سال و چند ماه بود.

مادرش ام ولد بود که او را حميده می گفتند. وی مادر اسحق و محمد دو پسر دیگر است از پسران جعفر عليه السلام. حضرت به امامت پسرش علی بن موسى عليه السلام بعد از خود تصریح فرمود.

۱۰۳۸ احمد بن زياد بن جعفر همداني گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از محمد بن صدقه العنبري که گفت:

چون ابو ابراهيم موسى بن جعفر عليه السلام وفات یافت، هارون بزرگان سادات و بني عباس و ساير اهل مملکت و حکام را جمع نمود و آن حضرت را حاضر ساخت و گفت: این موسى بن جعفر است وفات یافته به اجل خود، و میان من و او چیزی رخ نداده که استغفار کنم به خدای عزّ و جل از آن، یعنی مقتول نگشته است، در او نظر کنید.

إليه فدخلوا عليه سبعون رجلا من شيعته فنظروا إلى موسى بن جعفر عليه السلام و ليس به أثر جراحه و لا خنق و كان في رجله أثر الحنّاء فأخذه سليمان بن أبي جعفر فتولّى غسله و تكفينه و تحفّى و تحسّر في جنازته قال مصنف هذا الكتاب إنما أوردت هذه الأخبار في هذا الكتاب ردا على الواقفة على موسى بن جعفر عليه السلام فإنهم يزعمون أنه حي و ينكرون إمامه الرضا عليه السلام و إمامه من بعده من الأئمة عليهم السلام و في صحه وفاه موسى بن جعفر عليهما السلام إبطال مذهبهم و لهم في هذه الأخبار كلام يقولون إن الصادق عليه السلام قال الإمام لا يغسله إلا الإمام و لو كان الرضا عليه السلام إماما كما ذكرتم لغسله و في هذه الأخبار أن موسى عليه السلام غسله غيره.

و لا حجه لهم علينا في ذلك لأن الصادق عليه السلام إنما نهى أن يغسل الإمام إلا من يكون إماما فإن دخل من يغسل الإمام في نهيه فغسله لم يبطل بذلك إمامه الإمام بعده و لم يقل عليه السلام أن الإمام لا يكون إلا الذي يغسل من قبله من الأئمة عليه السلام فبطل تعلقهم علينا بذلك.

پس هفتاد مرد از شیعه بر حضرت داخل شدند و اثری از جراحت و خفگی ندیدند، در پای مبارک آن حضرت اثر حنا بود. سلیمان بن ابی جعفر حضرت را غسل داد و تکفین نمود و در پای جنازه او سر و پای برهنه کرد.

مصنف کتاب گوید: این خبرها در این کتاب برای آن آوردم که ظاهر کنم بطلان قول واقفیه را در مورد موسی علیه السلام که اعتقادشان آن است که او زنده است و امامت رضا علیه السلام و دیگر امامان بعد از او را انکار می کنند و چون وفات موسی علیه السلام ثابت شد قول ایشان باطل شد و ایشان در این خبرها سخنی دارند که می گویند:

صادق علیه السلام گفت امام را غسل ندهد مگر امام و اگر رضا علیه السلام امام می بود چنانچه شما می گوئید بایستی موسی علیه السلام را غیر او کسی غسل ندهد.

حجت ایشان برای ما کامل نیست که حضرت صادق علیه السلام نهی کرده که امام را غیر امام غسل دهد و اگر کسی نهی او نشنود و داخل شود در غسل امام باطل نشود امامت امام بعد از آن و حضرت صادق علیه السلام نفرموده که امام نباشد مگر آن کس که غسل دهد امام سابق را، در نتیجه تمسک آنان به این خبر باطل می شود.

علی أنا قد روينا في بعض هذه الأخبار أن الرضا عليه السلام قد غسل أباه موسى بن جعفر عليه السلام من حيث خفي على الحاضرين لغسله غير من اطلع عليه ولا تنكر الواقفيه أن الإمام يجوز أن يطوى الله تعالى له البعد حتى يقطع المسافه البعيده في المده اليسيره

۱۰۴۹ حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رضى الله عنه قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن المعلی بن محمد البصری قال حدثنا علی بن رباط قال قلت لعلی بن موسى الرضا عليه السلام إن عندنا رجلا يذكر أن أباك عليه السلام حي و أنك تعلم من ذلك ما تعلم فقال سبحانه الله مات رسول الله صلى الله عليه وآله و لم يمت موسى بن جعفر عليه السلام بلى و الله لقد مات و قسّمت أمواله و نكحت جواریه

۱۰۵۱۰ حدثنا أبي رضى الله عنه قال حدثنا علی بن أبي إبراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى اليقطينی عن أحمد بن عبد الله علاوه بر این، ما اخباری روایت کردیم که رضا علیه السلام غسل داد پدر خود موسی علیه السلام را بر وجهی که بر حاضران پوشیده ماند مگر آن کسی که اطلاع داده شد و واقفیه منکر نیستند که جایز است اینکه خدای تعالی زمین را برای امام بیچاند تا مسافت دور را به اندک زمانی طی نماید.

۱۰۴۹ جعفر بن محمد بن مسرور گوید: روایت کرد برای ما حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از علی بن رباط که گفت: به علی بن موسی علیه السلام عرض کردم: نزد ما مردی است که می گوید پدر تو علیه السلام زنده است و می گوید تو می دانی این سخن را که او می گوید، فرمود:

سبحان الله! رسول خدا صلى الله عليه وآله بمیرد و موسی بن جعفر علیه السلام نمیرد، بله، و الله! وفات کرد و اموالش تقسیم شد و کنیزانش را دیگران نکاح نمودند.

۱۰۵۱۰ علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی یقطینی از احمد بن عبد الله غروی از پدرش روایت کرده که گفت: بر فضل بن ربیع

الغروی عن أبيه قال دخلت على الفضل بن الربيع و هو جالس على سطح فقال لي ادن فدنوت حتى حاذيته ثم قال لي أشرف إلى بيت في الدار فأشرفت فقال ما ترى في البيت فقلت ثوبا مطروحا فقال انظر حسنا فتأملت و نظرت فتيقنت فقلت رجل ساجد فقال لي تعرفه قلت لا- قال هذا مولا-ك قلت و من مولای فقال تتجاهل عليّ فقلت ما أتجاهل و لكنّي لا أعرف لی مولی فقال هذا أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام إنّي أتفقّده اللّيل و النّهار فلا أجده فی وقت من الأوقات إلّا على الحال الّتی أخبرك بها إنّّه یصلّي الفجر فیعقبّ ساعه فی دبر الصّلاه إلى أن تطلع الشّمس ثمّ یسجد سجده فلا یزال ساجدا حتّی تزول الشّمس و قد وکّل من یترصّد له الزّوال فلست أدری متى یقول الغلام قد زالت الشّمس إذ یثب فیبتدئ الصّلاه من غیر أن یحدث فأعلم أنّه لم ینم فی سجوده و لا أغفی.

و لا یزال إلى أن یفرغ من صلاه العصر فإذا صلّى سجد سجده فلا یزال ساجدا إلى أن تغیب الشّمس فإذا غابت الشّمس وثب من سجده فصلّى المغرب من غیر أن وارد شدم و او بر بام خانه نشسته بود، گفت:

نزدیک آی، نزدیک شدم، گفت: به داخل اتاقي از خانه روبه رو نگاه کن، نگاه کردم، گفت: چه می بینی در خانه؟ گفتم: جامه ای افتاده، گفت:

خوب نظر کن، تأمل نمودم و گفتم مردی به سجده رفته، گفت: او را می شناسی؟ گفتم: نه، گفت: او مولای توست، گفتم: مولای من کیست؟ گفت: تتجاهل می کنی بر من؟ گفتم: تتجاهل نمی کنم، اما من مولایی برای خود نمی شناسم، گفت: او موسی بن جعفر علیه السّلام است، من روز و شب جست و جوی حال او می کنم، نمی بینم او را مگر بر این حالت که به تو می گویم، او نماز فجر می کند، سپس ساعتی تعقیب می خواند تا آفتاب طلوع می کند، به سجده می رود و تا وقت ظهر در سجده هست و کسی را موکل کرده که وقت زوال را به او بگوید، نمی دانم چه وقت آن شخص با او می گوید ظهر شده که او برمی جهد و نماز می خواند، بدون تجدید وضو و از این می دانم که او به خواب نرفته و چرت نزده است.

چون از نماز عصر فارغ می شود به سجده می رود و پیوسته در سجده است تا آفتاب غایب شود، پس از سجده برمی جهد و نماز مغرب می کند بی آنکه تجدید وضو کند

يحدث حدثا ولا يزال في صلاته و تعقيبه إلى أن يصلّي العتمه فإذا صَلَّى العتمه أفطر على شوى يؤتى به ثم يجدد الوضوء ثم يسجد ثم يرفع رأسه فينام نومته خفيفه ثم يقوم فيجدد الوضوء ثم يقوم فلا يزال يصلّي في جوف الليل حتى يطلع الفجر فلست أدري متى يقول الغلام إنّ الفجر قد طلع إذ قد وثب هو لصلاه الفجر فهذا دأبه منذ حوّل إلى.

فقلت اتق الله و لا تحدثن في أمره حدثا يكون فيه زوال النعمه فقد تعلم أنّه لم يفعل أحد بأحد منهم سوءا إلا كانت نعمته زائله فقال قد أرسلوا إلى غير مّره يأمرؤني بقتله فلم أجبههم إلى ذلك و أعلمتهم أنّي لا أفعل ذلك و لو قتلوني ما أجبتهم إلى ما سألونني.

فلما كان بعد ذلك حوّل عليه السّلام إلى الفضل بن يحيى البرمكي فحبس عنده أيّاما فكان الفضل بن الرّبيع يبعث إليه في كلّ يوم مائده حتّى مضى ثلاثه أيّام و لياليها فلما كانت اللّيله الرّابعه قدّمت إليه مائده للفضل بن يحيى فرفع عليه السّلام يده إلى السّماء فقال يا ربّ إنّك تعلم أنّي لو أكلت قبل و همچنان در نماز و تعقيب است تا از نماز عشاء فارغ شود، سپس به اندک طعامی افطار می کند و بعد وضو تازه می کند و به سجده می رود، سپس اندک خوابی می کند و بعد برمی خیزد و وضو تازه می کند پس به نماز می ایستد و هم چنان در میان شب تا طلوع صبح در نماز است، نمی دانم چه وقت غلام به او می گوید صبح طالع شد که برای نماز صبح برمی خیزد و این شیوه اوست از زمانی که من مراقب او بودم.

گفتم: از خدا بترس و درباره او کاری نکنی که موجب زوال نعمت گردد، همانا تو می دانی که کسی با کسی از ایشان بدی نکرد، مگر این که نعمت خود را زایل ساخت. گفت: چند بار مرا پیغام داده و امر کرده اند که او را به قتل رسانم، قبول نکرده و گفته ام من این کار را نمی کنم و اگر مرا بکشند این کار را انجام ندهم.

راوی گوید: بعد از آن حضرت را به فضل بن یحی برمکی سپردند، چند روز محبوس بود، فضل بن ربیع هر روز غذایی نزد حضرت می فرستاد، چون سه روز بگذشت شب چهارم از جانب فضل بن یحیی غذایی آوردند، حضرت دست به آسمان برداشت و فرمود: خدایا! تو می دانی که اگر پیشتر چنین غذایی می خوردم

اليوم كنت قد أعنت على نفسي فأكل فمرض فلما كان من الغد جاءه الطيب فعرض عليه خضره في بطن راحته و كان السِّمّ الذي سمّ به قد اجتمع في ذلك الموضع فانصرف الطيب إليهم فقال و الله لهو أعلم بما فعلتم به منكم ثم توفّي عليه السّلام.

بر هلاک خود اعانت نموده بودم، پس بخورد و بیمار شد، فردا طیب آمد، حضرت دست خود به طیب بنمود، سبز گشته بود از آن زهر که به او خورانده بودند، طیب باز گشت و با ایشان گفت: به خدا قسم او داناتر است از شما به آنچه که با او کرده اید، سپس حضرت وفات نمود.

ص: ۱۶۳

۹ باب ذکر من قتله الرشید من أولاد رسول الله صَلَّى الله عليه و آله بعد قتله لموسى بن جعفر عليه السلام بالسم فى ليلة واحده سوى من قتل منهم فى سائر الأيام و الليالى ۱ ۱۰۶ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَزَّازُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو طَاهِرٍ السَّامَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ بَشَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ بَشِيرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ سَهْلٍ بْنُ مَاهَانَ قَالَ حَدَّثَنِي عبيد الله الْبَزَّازُ النَّيْسَابُورِيُّ وَ كَانَ مَسْنًا قَالَ كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَ حَمِيدِ بْنِ قُحْطَبَةَ الطَّائِيِّ الطُّوسِيِّ مَعَامِلَهُ فَرَحَلْتُ إِلَيْهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَبَلَغَهُ خَبَرُ قَدُومِي فَاسْتَحْضَرَنِي لِلْوَقْتِ وَ عَلَيَّ ثِيَابُ السَّيْرِ لَمْ أُغَيِّرْهَا وَ ذَلِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ قَدْ صَلَّاهُ الظُّهْرَ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ رَأَيْتَهُ فِي بَيْتٍ يَجْرَى فِيهِ الْمَاءُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ جَلَسْتُ فَأَتَى بِطُشْتٍ

۹- در بیان قتل اولاد رسول الله صَلَّى الله عليه و آله که هارون بعد از کشتن موسی بن جعفر علیه السلام در یک شب کشت، غیر از آنانی که در سایر روزها کشته

۹- در بیان قتل اولاد رسول الله صَلَّى الله عليه و آله که هارون بعد از کشتن موسی بن جعفر علیه السلام در یک شب کشت، غیر از آنانی که در سایر روزها کشته

۱ ۱۰۶ أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ حُسَيْنِ بَزَّازٍ كُويِد: رَوَايَتُ كَرْدَ بَرَايَ مَا أَبُو طَاهِرٍ سَامَانِيٍّ اَزْ أَبُو الْقَاسِمِ بَشَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ بَشِيرٍ اَزْ أَحْمَدُ بْنُ سَهْلٍ بْنُ مَاهَانَ اَزْ عَبِيدِ اللَّهِ بَزَّازِ نِيْشَابُورِيٍّ كِهْ مَرْدِي سَالْخُورْدَه بُوْدَه، كُفْتُ: مِيَّانِ مَنْ وَ مِيَّانِ حَمِيدِ بْنِ قُحْطَبَةَ طَائِيٍّ طُوسِيٍّ مَعَامِلَهُ اِي بُوْد، عَزَمَ سَفَرُ كَرْدَه بَه جَانِبِ اَوْ رَفْتَمْ، خَبَرِ آمَدَنِ مَرَا شَنِيدَ وَ فِي الْفُورِ مَرَا احْضَارُ كَرْدَ، هِنُوزَ جَامِه سَفَرِ تَغْيِيرِ نَدَادَه بُوْدَم، وَ قَدْ ظَهَرَ نَزْدَش رَفْتَمْ وَ اَيْنِ جَرِيَّانِ دَر مَاهِ رَمَضَانَ بُوْدَ.

وقتی که داخل شدم او را در خانه ای دیدم که جوی آب از آنجا می گذشت، سلام کردم و نشستم، طشت و تنگی آوردند و او دستهایش

و إبريق فغسل يديه ثم أمرني فغسلت يدي و أحضرت المائدة و ذهب عني أني صائم و أني في شهر رمضان ثم ذكرت فأمسكت يدي فقال لي حميد ما لك لا تأكل فقلت أيها الأمير هذا شهر رمضان و لست بمريض و لا بي عله توجب الإفطار و لعل الأمير له عذر في ذلك أو عله توجب الإفطار فقال ما بي عله توجب الإفطار و إنني لصحيح البدن ثم دمت عينا و بكي فقلت له بعد ما فرغ من طعامه ما يبكيك أيها الأمير فقال أنفذ إلي هارون الرشيد وقت كونه بطوس في بعض الليل أن أجب فلما دخلت عليه [رأيت] رأيت بين يديه شمعه تتقد و سيفاً [أخضر] أخضر مسلولا و بين يديه خادم واقف فلما قمت بين يديه رفع رأسه إلي فقال كيف طاعتك لأمر المؤمنين فقلت بالنفس و المال فأطرق ثم أذن لي في الانصراف فلم ألبث في منزلي حتى عاد الرسول إلي و قال أجب أمير المؤمنين فقلت في نفسي إنا لله أخاف أن يكون قد عزم على قتلي و أنه لئلا رآني استحياني قعدت إلى بين يديه فرفع رأسه إلي فقال كيف طاعتك لأمر را شست و مرا نیز فرمود تا دست بشستم، پس غذا آوردند و به یادم نبود که روزه ام و ماه رمضان است پس یادم آمد و دست بکشیدم، حمید گفت: چرا نمی خوری؟ گفتم: ای امیر! ماه رمضان است و من بیمار نیستم و علتی ندارم که روزه بخورم، شاید امیر را عذری هست که روزه می خورد، گفت: نه من هیچ علتی ندارم که موجب روزه خوردن باشد و من صحیح و سالم هستم، سپس دو چشمش پر از اشک شد و بگریست، بعد از آن که از طعام فارغ شد، با او گفتم: ای امیر! علت گریه چه بود؟ گفت: هارون وقتی که در طوس بود، یکی از شب ها مرا بخواند، چون برفتم دیدم پیش روی او شمعی برافروخته و شمشیری سبز نهاده و خادمی ایستاده، چون پیش او ایستادم سر بالا کرد و گفت: اطاعت تو از امیر المومنین تا کجاست؟ گفتم: تا جان و مال، سر به زیر انداخت و مرا رخصت داد که بازگردم، چون به منزل رسیدم در دم رسول آمد و مرا بخواند با خود گفتم: به خدا می ترسم عزم کشتن من داشته باشد و مگر مرا بار اول که دید شرم داشت، نزد او باز گشتم، سر بالا کرد و گفت:

اطاعت تو از امیر المومنین تا کجاست؟

المؤمنين فقلت بالنفس و المال و الأهل و الولد فتبسّم ضاحكا ثم أذن لي في الانصراف فلما دخلت منزلي لم ألبث أن عاد إليّ الرسول فقال أجب أمير المؤمنين فحضرت بين يديه و هو على حاله فرفع رأسه إليّ و قال لي كيف طاعتك لأمر المؤمنين فقلت بالنفس و المال و الأهل و الولد و الدّين فضحك ثم قال لي خذ هذا السّيف و امثل ما يأمرك به الخادم قال فتناول الخادم السّيف و ناولنيه و جاء بي إلى بيت بابه مغلق ففتحه فإذا فيه بئر في وسطه و ثلاثه بيوت أبوابها مغلقة ففتح باب بيت منها فإذا فيه عشرون نفسا عليهم الشّعور و الذّوائب شيوخ و كهول و شبّان مقيّدون فقال لي إنّ أمير المؤمنين يأمرك بقتل هؤلاء و كانوا كلّهم علويّه من ولد عليّ و فاطمه عليهما السّلام فجعل يخرج إليّ واحدا بعد واحد فأضرب عنقه حتّى أتيت على آخرهم ثم رمى بأجسادهم و رءوسهم في تلك البئر ثم فتح باب بيت آخر فإذا فيه أيضا عشرون نفسا من العلويّه من ولد عليّ و فاطمه عليهما السّلام مقيّدون فقال لي إنّ أمير المؤمنين يأمرك بقتل هؤلاء فجعل يخرج كغفتم: تا جان و مال و اهل و ولد. خنده كرد و مرا اذن باز گشت داد، چون به منزل رسیدم، دیگر بار نیز مرا طلبید، چون حاضر شدم او بر همان حال بود سر بالا کرد و به من گفت: اطاعت تو از امیر المومنین تا کجاست؟ گفتم: تا مال و نفس و اهل و ولد و دین، پس بخندید و با من گفت:

این شمشیر را بگیر و آنچه این غلام به تو می گوید به جای آر. خادم شمشیر را گرفت و به من داد و مرا به خانه ای آورد که درش بسته بود، در را بگشود و در آنجا چاهی بود در میان خانه و سه اتاق دیگر که درهاش بسته بود، در یکی از آنها را بگشود، بیست نفر پیر و جوان که در بند بودند و گیسوانشان بلند شده بود، در آنجا بودند، غلام به من گفت: امیر المومنین می فرماید اینها را بکش. همه آنها علوی بودند از اولاد علی و فاطمه علیهما السّلام پس یک یک آنها را بیرون می آورد و من گردن می زدم تا تمام ایشان را من به تنهایی کشتم و بدنهای و سرهای ایشان را در آن چاه افکند، بعد از آن در اتاق دیگری را گشود و در آنجا نیز بیست تن از اولاد علی و فاطمه علیهما السّلام بود که همه در بند بودند، غلام به من گفت: امیر المومنین تو را امر می کند که اینها را بکشی. پس یک یک آنها را بیرون

إِلَىٰ واحدا بعد واحد فأضرب عنقه و يرمى به فى تلك البئر حتّى أتيت إلى آخرهم ثمّ فتح باب البيت الثالث فإذا فيه مثلهم عشرون نفسا من ولد عليّ و فاطمه عليهما السّلام مقيدون عليهم الشّعور و الذّوائب فقال لى إنّ أمير المؤمنين يأمرک بقتل هؤلاء أيضا فجعل يخرج إلى واحد بعد واحد فأضرب عنقه و يرمى به فى تلك البئر حتّى أتيت على تسعة عشر نفسا منهم و بقى شيخ منهم عليه شعر فقال لى تبا لك يا مিশوم أى عذر لك يوم القيامة إذا قدمت [عليه] على جدنا رسول الله صلّى الله عليه و آله و قد قتلت من أولاده ستين نفسا قد ولد هم عليّ و فاطمه عليهما السّلام فارتعشت يدى و ارتعدت فرائصى فنظر إلى الخادم مغضبا و زبرنى فأتيت على ذلك الشيخ أيضا فقتلته و رمى به فى تلك البئر فإذا كان فعلى هذا و قد قتلت ستين نفسا من ولد رسول الله صلّى الله عليه و آله فما ينفعنى صومى و صلاتى و أنا لا أشكّ أنى مخلد فى النّار.

قال مصنف هذا الكتاب للمنصور مثل هذه الفعله فى ذريه رسول الله صلّى الله عليه و آله.

می آورد و من گردن می زدم و او هم اجساد را در آن چاه می افکند، سپس در اتاق سوم را باز کرد در آن نیز چون دو اتاق دیگر بیست تن از سادات با گیسوان بلند در بند بودند، غلام دیگر بار گفت: امیر المؤمنین تو را مأمور قتل اینها کرده، پس یکی یکی آنها را بیرون آورد و من سر از بدنشان جدا کردم و او جنازه ها را در چاه انداخت تا نوزده نفر بکشتم، مردی پیر با موهای بلند باقی ماند رو به من کرد و گفت:

خداوند تو را نابود کند ای پلید! چه جواب خواهی گفت روز قیامت چون نزد جد ما رسول خدا صلّى الله عليه و آله آیی در حالی که از اولاد او شصت تن را کشته ای که همه فرزندان علی و فاطمه علیهما السّلام بودند، پس بر دست من رعشه افتاد و اندامم به لرزه درآمد و خادم به غضب نگاه کرد و مرا تهدید کرد، پیش رفتم و آن پیرمرد را نیز کشتم و جسد او را در آن چاه افکند، هرگاه این کار کرده باشم و شصت نفر از اولاد رسول خدا صلّى الله عليه و آله را کشته باشم، مرا روزه و نماز چه سود دهد، شک ندارم که در آتش مخلد خواهم بود.

مصنّف کتاب گوید: منصور نیز مثل این ذریّه رسول خدا صلّى الله عليه و آله را می کشت.

۱۰۷۲ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَرَّازُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ الْمَطْرُزُ قَالَ سَمِعْتُ الْحَاكِمَ أَبَا أَحْمَدَ مُحَمَّدَ بْنَ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْحَاقَ الْأَنْمَاطِيِّ النَّيسَابُورِيَّ يَقُولُ يَأْسِنَادُ مُتَّصِلٌ ذَكَرَ أَنَّهُ لَمَّا بَنَى الْمَنْصُورُ الْأَبْنِيَةَ بِبَغْدَادَ جَعَلَ يَطْلُبُ الْعُلُوبَةَ طَلْبًا شَدِيدًا وَ يَجْعَلُ مِنْ ظَفَرٍ بِهِ مِنْهُمْ فِي الْأَسْطُوَانَاتِ الْمَجُوفَةِ الْمَبْنِيَةِ مِنَ الْجَصَصِ وَالْآجَرِ فَظَفَرَ ذَاتَ يَوْمٍ بَغْلَامَ مَتَّهَمٍ حَسَنَ الْوَجْهِ عَلَيْهِ شَعْرٌ أَسْوَدٌ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلَّمَهُ إِلَى الْبِنَاءِ الَّذِي كَانَ يَبْنِي لَهُ وَأَمَرَهُ أَنْ يَجْعَلَهُ فِي جُوفِ أُسْطُوَانَةٍ وَيَبْنِي عَلَيْهِ وَ وَكَّلَ عَلَيْهِ مِنْ ثِقَاتِهِ مَنْ يَرَاعِي ذَلِكَ حَتَّى يَجْعَلَهُ فِي جُوفِ أُسْطُوَانَةٍ بِمَشْهَدِهِ فَجَعَلَ الْبِنَاءُ فِي جُوفِ أُسْطُوَانَةٍ فَدَخَلَتْهُ رَقَّةٌ عَلَيْهِ وَ رَحِمَهُ لَهُ فَتَرَكَ فِي الْأَسْطُوَانَةِ فَرَجَهُ يَدْخُلُ مِنْهَا الرُّوحُ فَقَالَ لِلْغُلَامِ لَا بَأْسَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ فَإِنِّي سَأُخْرِجُكَ مِنْ جُوفِ هَذِهِ الْأَسْطُوَانَةِ إِذَا جَنَّ اللَّيْلُ فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ جَاءَ الْبِنَاءُ فِي ظِلْمِهِ فَأُخْرِجَ ذَلِكَ الْعُلُوبَ مِنْ جُوفِ تِلْكَ ۱۰۷۲ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنَ مُحَمَّدَ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ بَرَّازٍ كُوَيْدٌ:

روایت کرد برای ما ابو منصور مطرّز که گفت:

شنیدم که حاکم ابا احمد محمد بن محمد بن اسحاق انماطی به اسناد متصلی که ذکر کرده می گوید: زمانی که منصور در بغداد عمارت ها بنا می کرد، پیوسته در جست وجوی علویان بود و هرکسی از ایشان را می یافت در میان ستون های مجوف و توخالی قرار می داد و با گچ و آجر می پوشاند. روزی به سید نوجوان و خوش سیمائی که از اولاد حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام بود و موهای مشکی داشت، دست یافت و او را به بنّاء داد و گفت که در جوف اسطوانه گذارد و کسی از معتمدان خود را به نگهبانی او گمارد تا سید نوجوان را در حضور وی در اسطوانه نهد، بنا او را در اسطوانه نهاد، ولی دلش به حال جوان سوخت و در اسطوانه برای او سوراخی گذاشت تا هوا از آنجا داخل شود و به او گفت: غم مخور صبر کن که من امشب می آیم و تو را بیرون می آورم، چون شب شد، بنا در تاریکی شب آن سید نوجوان را از اسطوانه بیرون آورد و گفت: مواظب باش

الأسطوانه و قال له اتق الله في دمي و دم الفعله الذين معي و غيب شخصك فإني إنما أخرجتك في ظلمه هذه الليله من جوف هذه الأسطوانه لأني خفت إن تركتك في جوفها أن يكون جدك رسول الله صلى الله عليه و آله يوم القيامة خصمي بين يدي الله عز و جل ثم أخذ شعره بآلات الجصاصين كما أمكن و قال غيب شخصك و انج بنفسك و لا ترجع إلى أمك فقال الغلام فإن كان هذا هكذا فعرف أمي أنني قد نجوت و هربت لتطيب نفسها و يقلل جزعها و بكائها و إن لم يكن لعودي إليها وجه فهرب الغلام و لا يدرى أين قصد من وجه أرض الله تعالى و لا إلى أي بلد وقع قال ذلك البناء و قد كان الغلام عزفني مكان أمه و أعطاني العلامه فانتفيت إليها في الموضع الذي دلني عليه فسمعت دويًا كدوي النحل من البكاء فعلمت أنها أمه فدنوت منها و عزفتها خبر ابنها و أعطيتها شعره و انصرفت.

که خون خود و این کارگران که با من هستند مریز و بیرون رو و خود را غایب کن، من تو را در این ظلمت شب نجات دادم از ترس آن که جد تو رسول خدا صلی الله علیه و آله روز قیامت پیش خدای عز و جل به دشمنی با من برخیزد، پس مقداری از موی آن نوجوان را برید و به او گفت:

غایب شو و جان خود را نجات بده، و سوی مادر بازنگرد، سید نوجوان گفت: هرگاه چنین است پس تو به مادر من خبر برسان و بگو که من خلاص شدم و گریختم تا خوش دل شود و جزع و گریه کم کند، چون بازگشتن من سوی او صورتی ندارد پس پسر بگریخت و کس ندانست که کجا رفت و به کدام شهر افتاد، بنیامی گفت: او مکان مادر خود با من گفته و نشانی داده بود، به آنجا که گفته بود رفتم، آواز گریه و ناله شنیدم همچو آواز زنبوران عسل، دانستم که مادر اوست و ماتم او می دارند نزدیک رفتم و خبر پسر وی گفتم و موی او به وی دادم و باز گشتم.

۱۰ باب السبب الذی قیل من أجله بالوقوف علی موسی بن جعفر علیه السلام ۱۰۸۱ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ كَانَ وَاللَّهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمُتَوَسِّمِينَ يَعْلَمُ مَنْ يَقِفُ عَلَيْهِ بَعْدَ مَوْتِهِ وَيُجْحَدُ الْإِمَامُ بَعْدَ إِمَامَتِهِ فَكَانَ يَكْظُمُ غَيْظَهُ عَلَيْهِمْ وَلَا يَبْدِي لَهُمْ مَا يَعْرِفُهُ مِنْهُمْ فَسَمَّى الْكَاضِمَ لِذَلِكَ

۱۰۹۲ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَمْهُورٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ

۱۰- در بیان علت واقفی شدن واقفی ها بر موسی بن جعفر علیه السلام

۱۰- در بیان علت واقفی شدن واقفی ها بر موسی بن جعفر علیه السلام

۱۰۸۱ علی بن عبد الله وراق گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از ربیع بن عبد الرحمن که گفت: به خدا موسی بن جعفر علیه السلام بسیار تیزبین بود و می دانست که چه کسانی بعد از وفات او در امامت او توقف کرده و امام بعد از او را منکر می شوند، پس خشم خود فرو می برد و ظاهر نمی ساخت به ایشان آنچه را که می دانست، از این روی او را کاضم نامیدند.

۱۰۹۲ محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطار و گفت: روایت کرد برای ما احمد بن حسین بن سعید از محمد بن جمهور از احمد بن فضل از

ص: ۱۷۰

الفضل عن يونس بن عبد الرحمن قال لما مات أبو الحسن عليه السلام و ليس من قوامه أحد إلا و عنده المال الكثير فكان ذلك سبب وقفهم و جحودهم لموته و كان عند زياد القندی سبعون ألف دينار و عند علي بن أبي حمزه ثلاثون ألف دينار قال فلما رأيت ذلك و تبين لي الحق و عرفت من أمر أبي الحسن الرضا عليه السلام ما عرفت تكلمت و دعوت الناس إليه قال فبعثا إلي و قالوا لي ما يدعوك إلى هذا إن كنت تريد المال فنحن نغنيك و ضمنا لي عشرة [ألف] آلاف دينار.

و قالوا لي كف فأبيت فقلت لهما إنا روينا عن الصادقين عليهما السلام أنّهم قالوا إذا ظهرت البدع فعلى العالم أن يظهر علمه فإن لم يفعل سلب نور الإيمان و ما كنت لأدع الجهاد في أمر الله عزّ و جلّ على كلّ حال فناصباني و أظهرنا لي العداوة

۳ ۱۱۰ حدّثنا أبي و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطار عن أحمد بن الحسين بن سعيد عن محمّد بن جمهور عن أحمد بن يونس بن عبد الرحمن که گفت: چون موسی بن جعفر علیه السلام وفات یافت، نزد هریک از کارگزاران حضرت اموال زیادی جمع شده بود و این سبب شد که مرگ او را انکار کردند و بر امامت ایشان توقف کردند، نزد «زیاد قندی» هفتاد هزار دينار بود و نزد علی بن حمزه سی هزار دينار، من چون این حال دیدم و حق ظاهر شد و از احوال رضا علیه السلام دانستم آنچه دانستم به سخن درآمدم و مردم را به او می خواندم، آن دو کس به من پیغام فرستادند و گفتند: تو را بر این کار چه باعث شده؟ اگر مال می خواهی ما تو را بدهیم و ده هزار دينار به من وعده دادند. آن دو گفتند: خاموش باش، گفتم: از صادقان علیهما السلام روایت رسیده که به وقت ظهور بدعت ها واجب است عالم علم خود را ظاهر سازد و اگر ظاهر نکند، خدا نور ایمان را از او سلب کند و من جهاد در کار خدا را به هیچ حال ترک نکنم.

پس با من دشمن شده، کینه مرا در دل گرفتند.

۳ ۱۱۰ محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطار از احمد بن حسین بن سعید از محمد بن جمهور از احمد بن حماد که گفت: یکی از ملازمان امام

حمّاد قال كان أحد القوّام عثمان بن عيسى الرّواسيّ و كان يكون بمصر و كان عنده مال كثير و ستّ جواری قال فبعث إليه أبو الحسن الرضا عليه السّلام فيهنّ و في المال.

قال فكتب إليه أنّ أباك لم يمت قال فكتب إليه أنّ أبی قد مات و قد قسّينا ميراثه و قد صحت الأخبار بموته و احتجّ عليه فيه قال فكتب إليه إن لم يكن أبوك مات فليس لك من ذلك شيء و إن كان قد مات على ما تحكى فلم يأمرنى بدفع شيء إليك و قد أعتقت الجواری و تزوّجتهنّ.

قال مصنف هذا الكتاب لم يكن موسى بن جعفر عليه السّلام ممن يجمع المال و لكنه حصل في وقت الرشيد و كثر أعداؤه و لم يقدر على تفريق ما كان يجتمع إلّا- على القليل ممن يثق بهم في كتمان السر فاجتمعت هذه الأموال لأجل ذلك و أراد أن لا يحقق على نفسه قول من كان يسعى به إلى الرشيد و يقول إنه تحمل [عليه] إليه الأموال و يعتقد له الإمامه و يحمل على الخروج عليه و لو لا- ذلك لفرق ما اجتمع من هذه الأموال على أنها لم تكن أموال الفقراء و إنما كانت أموالا يصل بها موالیه ليكون له إكراما منهم له و برا منهم به عليه السّلام

موسى بن جعفر عليه السّلام عيسى بن عثمان رواسی بود، او در مصر مقام داشت و نزد او مالی بسیار با شش کنیز بود، حضرت رضا علیه السّلام شخصی را نزد او فرستاد و آن کنیزان و مال را خواست.

در جواب نوشت: پدر تو نمرده، حضرت نوشت که پدر من بمرد و ما میراث او قسمت نمودیم و خبر صحیح به موت او رسید و بر او حجت ها اقامه کرد. در جواب نوشت: اگر پدر تو نمرده است، چیزی به تو نمی رسد و اگر مرده است چنانچه تو می گویی، مرا نفرموده است که آن مال به تو دهم و من کنیزان را آزاد کردم و نکاح نمودم.

مصنّف گوید: موسی بن جعفر علیه السّلام کسی نبود که مال جمع کند ولی دشمنانش در دوران رشید بسیار بودند و نمی توانست اموال جمع شده را به دست مستحقین رسانده و برای تقسیم به افراد دهد مگر به عده ای از موثقین و به صورت پنهانی، از این روی آن مالها جمع شده بود و حضرت نمی خواست نزد هارون قول بدگویان محقق شود که می گفتند:

مال ها از هرطرف به سوی او می آید و مردم او را امام دانسته و به خروج ترغیب می کنند و اگر این نبود، این اموال را متفرق کرده بود، با آن که آنها، اموال فقرا نبود بلکه مال حضرت بود و شیعیان آنها را به ایشان برای اکرام او و نیکویی با او صله می نمودند.

۱۱ باب ما جاء عن الرضا على بن موسى عليه السلام من الأخبار في التوحيد ۱۱۱ ۱ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصِّقْرِ بْنِ دَلْفٍ عَنْ يَاسِرِ الْخَادِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ تَعَالَى بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ مَا نَهَى عَنْهُ فَهُوَ كَافِرٌ

۱۱۲ ۲ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرُّوْيَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ

۱۱- خبرهایی که از حضرت رضا علیه السلام در توحید و شناختن حق تعالی آمده

اشاره

۱۱- خبرهایی که از حضرت رضا علیه السلام در توحید و شناختن حق تعالی آمده

۱۱۱ ۱ محمد بن موسی بن متوکل گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از صقر بن دلف از یاسر خادم که گفت: شنیدم از ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که می فرمود: هر که خدا را به خلق او تشبیه کند، مشرک است و هر که نسبت دهد به خدا آنچه را که نهی شده است، کافر است.

۱۱۲ ۲ علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن هارون صوفی از عبید الله بن موسی رویانی که گفت:

روایت کرد برای ما عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن

زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام عن ابراهیم بن ابی محمود قال قال علی بن موسی الرضا علیه السّلام فی قول الله تعالی «وَجُودٌ یَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاصِرَةٌ» قال یعنی مشرقه ینتظر ثواب ربّها

۱۱۳۳ حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه ابراهیم بن هاشم عن عبد السّلام بن صالح الهروی قال قلت لعلی بن موسی الرضا علیه السّلام یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله ما تقول فی الحديث الذی یرویه أهل الحديث أنّ المؤمنین یزورون ربّهم فی منازلهم فی الجنّة فقال علیه السلام یا أبا الصّلت إنّ الله تبارک و تعالی فضّل نبيّه محمّدا صلی الله علیه و آله علی جمیع خلقه من النّبیّین و الملائکة و جعل طاعته طاعته و متابعتة متابعتة و زیارته فی الدّنيا و الآخرة زیارته فقال عزّ و جلّ «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» و قال «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» و قال النّبیّ من زارنی فی حیاتی أو بعد موتی فقد زار الله تعالی و ابی طالب علیهم السّلام از ابراهیم بن ابی محمود که گفت: علی بن موسی علیه السّلام در قول خدای عزّ و جلّ «وَجُودٌ یَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاصِرَةٌ» فرمود: این صورتهای درخشان بوده و منتظر ثواب پروردگارش است.

۱۱۳۳ روایت می کند از عبد السّلام بن صالح هروی که گفت: به علی بن موسی الرضا علیه السّلام عرض کردم: یا بن رسول الله! چه می گویی در حدیثی که روایت می کنند که «مؤمنان زیارت می کنند پروردگار خود را از منازل خود در بهشت» فرمود: ای ابا الصّلت! خدای تبارک و تعالی پیغمبر خود را بر جمیع خلق خود از انبیا و ملائکه برتری داد و طاعت او را طاعت خود گردانید و بیعت با او را بیعت خود و زیارت او را در دنیا و آخرت زیارت خود قرار داد و فرمود: «هر که رسول را اطاعت کند اطاعت خدا کرده است» و نیز فرمود: «آنان که با تو بیعت کنند با خدای خود بیعت کرده اند دست خدا بالای دست های ایشان است» و نیز نبی صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس مرا در زمان حیاتم یا بعد از مرگم زیارت کند، خداوند را زیارت نموده است»

درجه النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْجَنَّةِ أَرْفَعَ الدَّرَجَاتِ فَمَنْ زَارَهُ فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ مَنْزِلِهِ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.

قال فقلت له يا ابن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله فما معنى الخبر الذى رَووه أنَّ ثواب لا إله إلا الله النَّظَرُ إِلَى وَجهِ اللَّهِ تَعَالَى فقال عليه السَّلام يا أبا الصَّيِّمِلت من وصف الله تعالى بوجه كالوجه فقد كفر و لكنَّ وجه الله تعالى أنبياءه و رسله و حججه عليهم السَّلام هم الذين بهم يتوجَّه إلى الله عزَّ و جلَّ و إلى دينه و معرفته و قال الله تعالى «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» و قال عزَّ و جلَّ «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فالنَّظر إلى أنبياء الله تعالى و رسله و حججه عليهم السَّلام فى درجاتهم ثواب عظيم للمؤمنين يوم القيامة و قد قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَبْغَضِ أَهْلِ بَيْتِي وَ عَتَرْتِي لَمْ يَرْنِي وَ لَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَالَ إِنَّ فِيكُمْ مِنْ لَـ يَرَانِي بَعْدَ أَنْ يَفَارِقْنِي يَا أبا الصَّيِّمِلت إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يوصف بمكان و لا يدرك بالأبصار و الأوْهام.

قال قلت له يا ابن رسول الله فأخبرني عن الجنَّة و النَّار أهما اليوم مخلوقتان و درجه نبي صَلَّى الله عليه و آله برترين درجات بهشت است، هر که زیارت کند او را در درجه او در بهشت از منزل خود، همانا خداوند را زیارت کرده است.

راوی گوید: عرض کردم: یا بن رسول الله! پس چه معنی دارد خبری که ثواب «لا اله الا الله» نگاه کردن به صورت خداست؟ فرمود: ای ابا الصلت! هر که خدا را دارای صورت همچو صورت مخلوقین توصیف کند، کافر است، چهره خدا، انبیا و پیامبر و حجت‌های اویند که با ایشان مردم به سوی خداوند، دین او و معرفت او روی می آورند و خداوند فرمود:

«هر که روی زمین است از بین خواهد رفت، فقط وجه با عظمت و کریم پروردگارت باقی می ماند،» و فرمود: «همه چیز تباه است مگر وجه خداوند» پس نظر به انبیاء خدا و پیامبر و حجت‌های او در درجات ایشان ثواب عظیمی است برای مؤمنان روز قیامت و پیغمبر ما صَلَّى الله عليه و آله می فرمود: هر کس با اهل بیت و عترتم دشمنی کند مرا نمی بیند و نمی بینم او را در روز قیامت و فرمود: در میان شما بعضی مرا نبینند بعد از آن که از من مفارقت کنند، ای ابا الصلت! خداوند توصیف نشود به مکانی و دریافته نشود به دیدها و اندیشه ها.

راوی گوید، عرض کردم: یا بن رسول الله! با من بگو که بهشت و دوزخ امروز مخلوقند

فَقَالَ نَعَمْ وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَرَأَى النَّارَ لَمَّا عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُمَا الْيَوْمَ مَقْدَرَتَانِ غَيْرِ مَخْلُوقَتَيْنِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا هُمْ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَذَّبَنَا وَلَيْسَ مِنْ وَلَايَتِنَا عَلَى شَيْءٍ وَيَخْلُدُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ» وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ بِيَدِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَنَاولَنِي مِنْ رطبها فَأَكَلْتُهُ فَتَحَوَّلَ ذَلِكَ نطفه في صلبِي فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَقَعْتُ خَدِيجَةَ فَحَمَلْتُ بِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ فَكَلَّمَا اشْتَقْتُ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمَمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ

۱۱۴۴ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الزَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُودُ: آرى، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت، وارد بهشت شد و جهنم را نیز دید، گفتم: گروهی می گویند: بهشت و دوزخ امروز مقدرند و مخلوق نشده اند، فرمود: ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم، هر که منکر خلق بهشت و دوزخ شود، پیامبر صلی الله علیه و آله و ما را تکذیب کرده و از ولایت بهره ندارد و در آتش جهنم مخلص ماند، خداوند فرمود: «این جهنمی است که مجرمین آن را انکار می کنند و بین آن و آبی داغ در رفت و آمدند»، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی مرا به آسمان عروج دادند، جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت به من داد، خوردم، آن نطفه شد در صلب من، چون به زمین فرود آمدم با خدیجه مواجهه نمودم به فاطمه علیها السّلام حامله شد، پس فاطمه حورا و انسیه است، هرگاه مشتاق بوی بهشت می شوم، دخترم فاطمه را می بویم.

۱۱۴۴ محمد بن موسی بن متوکل از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ریان بن الصلت از علی بن موسی الرضا از پدرش و از پدرانش علیهم السّلام نقل کردند که امیر المومنین علیه السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده که خداوند فرموده

قال الله جلّ جلاله ما آمن بي من فسر برأيه كلامي و ما عرفني من شبّهني بخلقى و ما على دينى من استعمل القياس فى دينى

۱۱۵ ۵ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّيْفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنَ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ مَرَّ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَبْرِ مَنْ قُبِرَ أَهْلُ بَيْتِهِ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِلَهِي بَدَتْ قَدْرَتُكَ وَ لَمْ تَبَدْ وَاهِيهِ فَجْهَلُوكَ وَ قَدَّرُوكَ وَ التَّقْدِيرُ عَلَى غَيْرِ مَا بِهِ وَصَفُوكَ وَ إِنِّي بَرِيءٌ يَا إِلَهِي مِنَ الَّذِينَ بِالتَّشْبِيهِ طَلَبُوكَ لَيْسَ كَمِثْلِكَ شَيْءٌ إِلَهِي وَ لَنْ يَدْرِكُوكَ وَ ظَاهِرٌ مَا بِهِمْ مِنْ نِعْمِكَ دَلِيلُهُمْ عَلَيْكَ لَوْ عَرَفُوكَ وَ فِي خَلْقِكَ يَا إِلَهِي مَنْدُوحَةٌ أَنْ يَتَنَاولُوكَ بَلْ سَوَّوْكَ بِخَلْقِكَ فَمَنْ ثُمَّ لَمْ يَعْرِفُوكَ وَ اتَّخَذُوا بَعْضَ آيَاتِكَ رَبًّا فَبَذَلُوكَ وَصَفُوكَ فَتَعَالَيْتَ رَبِّي عَمَّا بِهِ الْمُشَبِّهُونَ نَعْتُوكَ.

است: «ایمان نیاورده است به من کسی که تفسیر کند برای خود کلام مرا، نشناخته است مرا کسی که مرا تشبیه کند به خلق، بر دین من نیست هر که قیاس در دین من را به کار برد.

۱۱۵ ۵ احمد برقی از بعضی از راویان حدیث نقل می کند که حضرت رضا علیه السلام از مقابل قبری از قبور بستگان نشان عبور می فرمودند، دست خویش را بر آن قبر نهاده و فرمود: الهی! قدرتت آشکار است و فتوری از تو آشکار نیست، پس تو را نشناختند و به اندازه سنجش کردند و اندازه برای غیر چون تویی وصف می شود و من بیزارم از کسانی که تو را با تشبیه طلب کردند. هیچ چیز چون تو نیست. الهی! تو را درک نکردند و ظواهر نعمت هایت بر تو دلیل است، اگر تو را بشناسند. اندیشه برای شناخت تو کافی بود و ایشان تو را با مخلوقات مساوی دیدند و از این رو تو را نشناختند و بعضی از نشانه های تو را پروردگار خویش پنداشتند و از این رو تو را به وصف درآوردند. الهی! تو برتری از آن چه تشبیه کنندگان تو را به آن وصف کنند.

۱۱۶ ۶ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ جَاءَ قَوْمٌ مِنْ وَرَاءِ النَّهْرِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا لَهُ جِئْنَاكَ نَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ فَإِنْ أَجَبْتَنَا فِيهَا عَلِمْنَا أَنَّكَ عَالِمٌ فَقَالَ سَلُوا فَقَالُوا أَخْبِرْنَا عَنْ اللَّهِ تَعَالَى أَيْنَ كَانَ كَيْفَ كَانَ وَ عَلَى أَى شَيْءٍ كَانَ اعْتِمَادُهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَيْفَ الْكَيْفُ فَهُوَ بَلَا كَيْفٍ وَ أَيْنَ الْأَيْنَ فَهُوَ بَلَا أَيْنَ وَ كَانَ اعْتِمَادُهُ عَلَى قُدْرَتِهِ فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ عَالِمٌ.

قال مصنف هذا الكتاب يعنى بقوله و كان اعتماده على قدرته أى على ذاته لأن القدره من صفات ذات الله تعالى

۱۱۷ ۷ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْخَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ ۱۱۶ ۶ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ گويد:روایت کرد برای ما محمد بن حسین بن ابی الخطّاب که گفت:

قومی از ماوراء النهر نزد ابو الحسن علیه السّلام آمدند و عرضه داشتند:آمده ایم تا سه مسئله پرسیم، اگر جواب ما را در آنها دهی،دانیم که تو عالمی.

فرمود:پرسید،گفتند:ما را از خدای خبر ده کجا بود و چگونه بود و بر چه چیز اعتمادش بود؟فرمود:خدای عزّ و جل چگونگی را چگونگی گردانیده است،پس او بی چگونگی است،و کجا را کجا کرده است پس او بی نیاز از مکان است و اعتمادش بر قدرت خود است.

گفتند:شهادت می دهیم که تو دانشمندی.

مصنّف گوید:قول حضرت که فرمود:«خدا بر قدرتش تکیه دارد»یعنی:بر ذات خود تکیه کرده زیرا قدرت از صفات ذات خداست.

۱۱۷ ۷ محمد بن احمد سنانی گوید:روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی که گفت:روایت کرد برای ما حسین بن حسن از محمد بن عیسی از محمد

قال حدثنا محمد بن عيسى عن محمد بن عرفة قال قلت للرضا عليه السلام خلق الله الأشياء بالقدره أم بغير القدره فقال عليه السلام لا يجوز أن يكون خلق الأشياء بالقدره لأنك إذا قلت خلق الأشياء بالقدره فكأنك قد جعلت القدره شيئا غيره و جعلتها آله له بها خلق الأشياء وهذا شرك و إذا قلت خلق الأشياء بغير قدره فإنما تصفه أنه جعلها باقتدار عليها و قدره و لكن ليس هو بضعيف و لا عاجز و لا محتاج إلى غيره بل هو سبحانه قادر لذاته لا بالقدره

۱۱۸۸ حدثنا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب القرشي قال حدثنا أحمد بن الفضل بن المغيرة قال حدثنا أبو نصر منصور بن عبد الله بن إبراهيم الأصبهاني قال حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا الحسين بن بشار عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال سألته أيعلم الله الشيء المذى لم يكن أن لو كان كيف كان يكون قال إن الله تعالى هو العالم بالأشياء قبل كون الأشياء قال عز وجل «إنا كنا بن عرفه كه گفت: به امام رضا عليه السلام عرض كردم:

خداوند اشياء را با قدرت خلق كرد يا بدون قدرت؟ فرمود: نمی توان گفت كه با قدرت خلق كرده؛ زیرا در اين حال قدرت را چیزی غير از خدا دانسته و آن را وسيله خلقت اشياء پنداشته ای و اين شرك است، و چون بگویی كه بدون قدرت خلق كرده، او را وصف كرده ای به اين كه اشياء را با اقتدار خویش خلق كرد نه قدرت و خداوند نیز ضعیف و عاجز و محتاج به دیگری نیست، بلکه او به ذات قادر است، نه به قدرت زاید بر ذات.

۱۱۸۸ عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب قرشي گوید: روایت كرد برای ما احمد بن فضل بن مغیره از ابو نصر منصور بن عبد الله بن ابراهيم اصبهانی كه گفت: روایت كرد برای ما حسين بن بشار كه گفت: از حضرت رضا عليه السلام پرسیدم:

آيا خداوند می داند چیزی كه موجود نیست اگر قرار بود موجود باشد، چگونه خواهد بود؟ فرمود:

خدای عز و جل داناست به اشیا پیش از بودن اشیا، خداوند می فرماید: «ما آنچه را كه شما انجام می دادید، می نوشتیم» درباره اهل آتش

نَسِيَ تَنْسِيخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» و قَالَ لِأَهْلِ النَّارِ «وَلَوْ رُدُّوْا لَعَادُوا لِمَا نُهُوْا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» فَقَدْ عَلِمَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ لَوْ [ردوهم] رَدَّهْم لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ.

و قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ لَمَّا قَالَتْ «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَهُ سَابِقاً لِلْأَشْيَاءِ قَدِيماً قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهَا فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبَّنَا وَ تَعَالَى عَلَوَا كَبِيراً خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَ عَلِمَهُ بِهَا سَابِقَ لَهَا كَمَا شَاءَ كَذَلِكَ رَبَّنَا لَمْ يَزَلْ عَالِماً سَمِيعاً بَصِيراً.

۱۱۹۹ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِوَسِ الْعَطَّارِ النَّيْسَابُورِيُّ نَيْسَابُورَ فِي شَعْبَانَ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثُمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ قَتِيْبِهِ النَّيْسَابُورِيُّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي دَعَائِهِ سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَ أَتَقَنَ مَا خَلَقَ بِحِكْمَتِهِ وَ وَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهُ مَوْضِعَهُ بَعْلَمَهُ سُبْحَانَ مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تَخْفَى الصَّيْدُورِ وَ لَيْسَ فَرْمُودُهُ: «اگر به دنیا باز گردانده می شدند به کارهای نهی شده، روی می آوردند و آنها دروغ می گویند» پس خدا می دانست که اگر آنان به دنیا باز گردند، کارهای نهی شده را انجام می دهند.

و در جواب ملائکه گفت: وقتیکه ملائکه گفتند: «آیا در زمین کسی را خلیفه می گردانی که فساد می کند و خون ها می ریزد و ما تسبیح می کنیم به حمد تو و تقدیس می کنیم تو را»؟ خداوند پاسخ فرمود: «من می دانم آنچه را که شما نمی دانید»، پس همیشه علم خداوند سابق بود بر اشیا و قدیم بود پیش از خلق اشیا و هم چنین خدای ما همیشه دانا و شنوا و بینا بود.

۱۱۹۹ عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری گوید: محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان روایت کرده که گفت: شنیدم امام رضا علیه السَّلام در دعایش می گوید: «منزه است خدایی که به قدرت خود خلایق را خلق کرده و آنها را به حکمت خود متقن آفرید، با علم خویش هر چیزی را در جای خود قرار داد، منزه است کسی که نگاه های خیانت بار چشم ها و نیت های پنهان را در دل می داند، هیچ چیز مثل او

۱۰ ۱۲۰ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْكُوفِيُّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَمِعْتُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ تَعَالَى عَالِمًا قَادِرًا حَيًّا قَدِيمًا سَمِيعًا بَصِيرًا فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَالِمًا بِعِلْمٍ وَ قَادِرًا بِقُدْرَةٍ وَ حَيًّا بِحَيَاةٍ وَ قَدِيمًا بِقَدَمٍ وَ سَمِيعًا بِسَمْعٍ وَ بَصِيرًا [بَبَصْرِهِ] فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ ذَلِكَ وَ دَانَ بِهِ فَقَدْ اتَّخَذَ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى وَ لَيْسَ مِنْ وَلَايَتِنَا عَلَى شَيْءٍ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِيمًا قَادِرًا حَيًّا قَدِيمًا سَمِيعًا بَصِيرًا لِذَاتِهِ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ الْمُشْرِكُونَ وَ الْمُشْبِّهُونَ عَلَوًا كَبِيرًا.

۱۱ ۱۲۱ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ نَيْسَبَ وَ أَوْ شَنَوَانَ وَ بَيْنَاسَةَ.

۱۰ ۱۲۰ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ كَوَيْدُ: رَوَايَتُ كَرْدَ بَرَايَ مَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، اَزَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ اَزَ فَضْلِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْكُوفِيِّ اَزَ حُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ كِهَ كَفَتْ: اَزَ اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ شَنِيدَمَ كِهَ مِي فَرَمُود:

خداوند همیشه عالم، قادر، حی، قدیم، سميع و بصیر بود. گفتیم: یا بن رسول الله! گروهی می گویند: خداوند همیشه با علم عالم بود، قادر بود به قدرت، زنده بود به حیات، قدیم بود به قدم و سميع بود به سمع و بصیر بود به بصر.

فرمود: هر که این قول گوید و آن را دین خود گرداند با خدای عزّ و جلّ خدایان دیگر گرفته باشد و او را از ولایت ما بهره ای نیست، سپس فرمود: خداوند همیشه به ذات خود عالم، قادر، حی، سميع و بصیر بود، خداوند منزّه است از آنچه مشرکان و مشبّهان می گویند.

۱۱ ۱۲۱ حُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ اَزَ پَدَرِش اَزَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ اَزَ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى

بن یحیی قال قلت لأبی الحسن علیه السّلام أخبرنی عن الإرادة من الله تعالى و من الخلق فقال الإرادة من المخلوق الضّمیر و ما یدو له بعد ذلك من الفعل و أمّا من الله عزّ و جلّ فإرادته إحداثه لا غیر ذلك لأنّه لا یروی و لا یهمّ و لا یتفکّر و هذه الصّفات منقّیه عنه و هی من صفات الخلق فإرادة الله تعالى هی الفعل لا غیر ذلك یقول له کن فیکون بلا لفظ و لا نطق بلسان و لا همّه و لا تفکّر و لا کیف كذلك كما أنّه بلا کیف

۱۲۲ ۱۲ حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد قال قلت للرّضا علیه السّلام یا ابن رسول الله صلّی الله علیه و آله إنّ النّاس یروون أنّ رسول الله صلّی الله علیه و آله قال إنّ الله عزّ و جلّ خلق آدم علی صورته فقال قاتلهم الله لقد حذفوا أوّل الحديث إنّ رسول الله صلّی الله علیه و آله مرّ برجلین يتساّبان فسمع أحدهما یقول لصاحبه قبح الله وجهک و وجه من یشبهک فقال صلّی الله علیه و آله روایت کرده که گفت: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: فرق بین اراده خداوند و اراده مخلوق چیست؟ فرمود: اراده مخلوق، فکر و اندیشه و تصمیم به کار صحیح است، اما اراده خداوند عبارت است از ایجاد، زیرا او اندیشه نمی کند و در خاطر نمی گذراند و فکر نمی کند و این صفات از او نفی شده؛ چرا که این صفات خلق است، پس اراده خدا فعل است نه چیز دیگر، می گوید:

«موجود شو پس موجود می شود» بدون لفظ و نطق به زبان و اندیشه و تفکّر، و اراده خداوند را چگونگی نیست چنانچه او بی چگونگی است.

۱۲۲ ۱۲ احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: یا بن رسول الله! مردم معتقدند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خداوند آدم را به شکل خود خلق کرد، فرمود: خداوند آنها را بکشد، اول حدیث را حذف کرده اند، رسول خدا صلّی الله علیه و آله دو مرد را دید که یکدیگر را دشنام می دادند، یکی به دیگری گفت: خدا روی تو و روی کسی را که شبیه توست، قبیح گرداند، رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

له يا عبد الله لا تقل هذا لأخيك فإن الله عز وجل خلق آدم على صورته

۱۳ ۱۲۳ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَاصِمٍ الْكَلِينِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِلْإِبْلِيسِ «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِدْيٍ» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْنِي بِقُدْرَتِي وَ قُوَّتِي

قال مصنف هذا الكتاب سمعت بعض مشايخ الشيعة يذكر في هذه الآية أن الأئمة كانوا يقفون على قوله ما منعك أن تسجد لما خلقت ثم يتدءون بقوله عز وجل بيدى أستكبرت أم كنت من العالين قال وهذا مثل قول القائل بسيفي تقتلني و برمحي تطاعني كأنه يقول عز وجل بنعمتي عليك و إحساني إليك قويت على الاستكبار و العصيان

ای بنده خدا! با برادرت چنین مگو که خداوند آدم را بر صورت خود آفرید.

۱۳ ۱۲۳ محمد بن محمد بن عاصم کلینی گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن یعقوب کلینی از احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن عبیده که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم معنی قول خداوند که به ابلیس فرمود:

«ای ابلیس چه چیز تو را بر آن داشت که در مقابل آنچه به دست خود آفریدم سجده نکنی» چیست؟ فرمود: منظور قدرت و نیرو است.

مصنف گوید: از بعضی از مشایخ شیعه شنیدم که ائمه علیهم السلام بر لفظ «ما خلقت» وقف می کردند و از «بیدی و استکبرت ام كنت من العالمين» شروع می کردند، این مثل آن است که کسی گوید: با شمشیر خودم با من می جنگی؟ با نیزه خودم به من نیزه می زنی؟ معنی آیه نیز چنین شود «با نعمت و احسان و نیکوئی من، بر استکبار و عصیان من توانا شده ای».

۱۴ ۱۲۴ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمَكْتَبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ الْأَسَدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ» قَالَ حِجَابٌ مِنْ نُورٍ يَكْشِفُ فِيَقَعُ الْمُؤْمِنُونَ سَاجِدًا وَتَدْمِجُ أَصْلَابُ الْمُنَافِقِينَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ السُّجُودَ

۱۵ ۱۲۵ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنِ بْنُ عَلِيِّ الْعَدَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّمَازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي ۱۴ ۱۲۴ حُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ مَكْتَبِ گويد:روایت کرد برای ما ابو الحسين محمد بن جعفر کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از حسین بن حسن از بکر بن صالح از حسین بن سعید که گفت:در باب قول خداوند که فرمود:«روزی که ساق نمایان می شود و آنها را به سجده می خوانند،ولی نمی توانند سجده کنند»امام رضا علیه السلام فرمودند:حجابی است از نور که برداشته می شود و مؤمنان به سجده می افتند ولی پشت منافقین سخت می شود و نمی توانند سجده کنند.

۱۵ ۱۲۵ أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ طَالِقَانِي گويد:روایت کرد برای ما ابو سعيد حسن بن علی عدوی که گفت:روایت کرد برای ما هیثم بن عبد الله رمیانی که گفت:روایت کرد برای ما علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش محمد بن علی علیه السلام از پدرش علی بن حسین علیه السلام از پدرش حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود:

طالب علیه السّلام قال خطب أمير المؤمنين علیه السّلام النّاس فی مسجد الکوفه فقال الحمد لله الذی لا من شیء کان و لا من شیء کون ما قد کان المستشهد بحدوث الأشياء علی أزلّيته و بما وسمها به من العجز علی قدرته و بما اضطرّها إلیه من الفناء علی دوامه لم یخل منه مکان فیدرک بآیّته و لا له شبح مثال فیوصف بکیفّیه و لم یغب عن شیء فیعلم بحیثیه.

مباین لجميع ما أحدث فی الصّیفات و ممتنع عن الإدراک بما ابتدع من تصریف الذّوات و خارج بالکبرياء و العظمه من جميع تصرّف الحالات محرّم علی بوارع ناقبات الفطن تجديدها و علی غوامض ثاقبات الفکر تکیفه و علی غوائض سابحات النّظر تصویره لا- تحویه الأماكن لعظمته و لا تدركه المقادیر لجلاله و لا تقطعه المقایس لکبریائه ممتنع عن الأوھام أن تکتنه و عن الأفهام أن تستغرقه و عن الأذهان أن تمثّله و قد یئست من استنباط الإحاطه به طوامح العقول و نضبت عن الإشاره إلیه بالاکتناه بحار العلوم و رجعت بالصّیغ عن السّموّ امیر المومنین علیه السّلام در مسجد کوفه در خطبه ای فرمود: حمد خدایی را که هستی او از چیزی نیست و از چیزی کاینات را هستی نداد، حدوث کائنات شاهد همیشگی او بوده و داغ عجز بر ایشان نهاد برای ظهور قدرت خود، همه را بیچاره زوال کرد برای دلالت بر دوام خود، مکانی از او خالی نیست تا او را ادراک کنند که کجاست و او را مثالی نیست تا وصف کنند که چگونه است آن ذات، غایب نمی شود از چیزی تا دانسته شود اینجا است یا آنجا، از آنچه احداث نموده جد است در صفات و درک نشود به آنچه خود ایجاد کرده، بیرون است به عظمت از تغیر حالات، حرام است بر اندیشمندان تزیین که حدی برای او نهند و بر ژرف اندیشان ممنوع است که کیفیتی برای او تعیین کنند، غواصان دریای اندیشه او را به صورتی تصویر نکنند، عظمت او را مکان ها فرانگیرد، در نیابد مقدارها جلالت او را و قیاس ها کبرياء او را مشخص نکنند، امتناع اندیشه ها از تصور کنه او، افهام او را شناسند، اذهان او را مجسم نکنند، عقول بلندپرواز از فهم مایوس گشته و دریاهای علوم از اشاره به او بی مایه شده، از وصف قدرتش اندیشه های باریک بین به حقارت برگشته اند

إلى وصف قدرته لطائف الخصوم واحد لا- من عدد و دائم لا- بآمد و قائم لا بعمد ليس بجنس فتعاد له الأجناس و لا بشبح فتضارعه الأشباح و لا- كالأشياء فتقع عليه الصّيفات قد ضلّت العقول في أمواج تيار إدراكه و تحيرت الأوهام عن إحاطه ذكر أزيلته و حصرت الأفهام عن استشعار وصف قدرته و غرقت الأذهان في لجج أفلاك ملكوته مقتدر بالآلاء و ممتنع بالكبرياء و متملك على الأشياء فلا دهر يخلقه و لا زمان يبلية و لا وصف يحيط به و قد خضعت له الرقاب الصّعاب في محلّ تخوم قرارها و أذعنت له رواصن الأسباب في منتهى شواهد أقطارها مستشهد بكنّيه الأجناس على ربوبيّته و بعجزها على قدرته و بفطورها على قدمته و بزوالها على بقائه فلا- لها محيص عن إدراكه إياها و لا خروج من إحاطته بها و لا احتجاب عن إحصائه لها و لا امتناع من قدرته عليها كفى بإتقان الصّنع لها آيه و بمركب الطّبع عليها دلالة و بحدوث الفطر عليها قدمه و بإحكام الصّنع لها عبره فلا إليه حدّ منسوب و لا له مثل مضروب و لا شيء واحد است نه در عدد، دایم است بی انتهای مدّت، قائم است نه با عمود، جنس نیست تا اجناس همانندی او کنند، شخص نیست تا اشخاص چون او باشند، مانند اشیاء نیست تا وصفش کنند، عقول در بیکران ادراکش گمراهند، اوهم از درک چگونگی ازلی بودنش متحیرند، افهام از علم به چگونگی قدرتش دربندند، اذهان در امواج حوزه های قدرتش غرقند، بر همه آلاء و نعم تواناست، حریم و صفش برتر و سلطان قدرتش محاط، دهر او را فرسوده و زمان او را کهنه نسازد، وصف او را مشخص نکند، موجودات ریشه دار به فرمانش خاضعند، کوههای عظیم در بزرگی خویش رام فرمانش، همه موجودات را گواه مالکیت خویش و رام بودنشان را دلیل بر توان خود کرده، حدوثشان شاهد قدیم بودن او و نابودیشان گواه همیشگی بودن اوست، موجودات را مجال فرار از فرمان او و خروج از حیطه قدرتش نباشد، موجودات توان ندارند خود را از دیوانش پنهان سازند، محال است سرپیچی آنها از سلطه قدرتش، نظام و استواری خلقت به تنهایی، نشانه ای و ترکیب طبع آن ها، دلالتی بر اوست و بر ازلی بودن او ایجاد فرسودگی و خرابی آن ها دلالت می کند و استحکام آفرینش بر اعتبارش. برای او حدّ محدود و ضرب المثلی نیست و چیزی

عنه محجوب تعالی عن ضرب الأمثال و الصفات المخلوقه علوا کبیرا.

و أشهد أن لا إله إلا هو إیماننا بربوبیتته و خلافا علی من أنکره و أشهد أن محمدا عبده و رسوله المقر فی خیر المستقر المتناسخ من أکرام الأصلاب و مطهرات الأرحام المخرج من أکرم المعادن محتدا و أفضل المنابت منبتا من أمنع ذروه و أعز أرومه من الشجره التي صاغ الله منها أنبیاءه و انتجب منها أمناه الطیبه العود المعتدله العمود الباسقه الفروع الناضره الغصون الیانه الثمار الکریمه الجناه فی کرم غرست و فی حرم أنبت و فيه تشعبت و أثمرت و عزت و امتنعت فسمت به و شمخت حتی [أکرم] اکرمه الله تعالی بالروح الأمين و الثور المبين و الكتاب المستبين و سخر له البراق و صافحته الملائکه و أربع به الأبالیس و هدم به الأصنام و الآلهه المعبوده دونه سنته الرشد و سيرته العدل و حکمه الحق صدع بما أمره به ربّه و بلغ ما حمّله حتی أفصح بالتوحيد دعوته و أظهر فی الخلق أن لا- إله إلا- الله وحده لا شریک له حتی خلصت از او پوشیده نیست، از اینکه بر وجودش مثلی زنند یا صفت مخلوقی را ذکر کنند، برتر است.

گواهی می دهم معبودی جز او نیست با ایمان به پروردگارش و مخالفت با منکران وجودش، و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست که در بهترین قرارگاه مستقر بوده و روزگار او را از صلبهای مکرم و رحمهای پاکیزه منتقل کرده، از کریم ترین نژاد، بالا-ترین ریشه و مقام و عزیزترین تبار خارج گشته، نهالی که خدا انبیاء را از آن به وجود آورد و امناء را برگزید، چوبش پاک، تنه اش راست، ساقهایش سرفراز، شاخه هایش دلربا، میوه اش خوشگوار، درونش جوانمردی، در مقر کرامت کاشته شد و در حریم محترم روئید و گسترش یافت و شوکت پذیرفت، آن گاه اوج گرفت و خدا به ارسال روح الامین گرامیش داشت و به نور آشکار و کتاب روشن مفتخر ساخت، براق را مسخر او کرد، فرشتگان با او مصافحه کردند و با او شیاطین را ترساند، بته را به دست او از بین برد، سنتش صواب، سیره اش عدل، حکمش حق، به آنچه پروردگارش فرمان داده بود آغاز کرد، پیامش را ابلاغ و آشکارا به یکتاپرستی دعوت کرد، در بین خلق «لا اله الا الله وحده لا شریک له» را رواج داد و وحدانیت حق را از شرک خالص گردانید.

الوحدانيه وصفت الربوبيه فأظهر الله بالتوحيد حجته و أعلى بالإسلام درجته و اختار الله عزّ و جلّ لنبیه ما عنده من الروح و الدرجه و الوسیله صلّی الله علیه و علی آله الطّاهرين.

۱۶ ۱۲۶ حدّثنا محمد بن أحمد السّینانی رضی الله عنه قال حدّثنا محمد بن أبی عبد الله الكوفی عن سهل بن زیاد الآدمی عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی رضی الله عنه عن إبراهیم بن أبی محمود قال سألت أبا الحسن الرضا علیه السّلام عن قول الله تعالى «و تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» فقال إنّ الله تبارك و تعالی لا یوصف بالترك كما یوصف خلقه و لكنّه متی علم أنّهم لا یرجعون عن الكفر و الضلال منعهم المعاونه و اللطف و خلّی بينهم و بین اختیارهم.

قال و سألته عن قول الله عزّ و جلّ «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ» قال الختم هو الطّبع علی قلوب الكفّار عقوبه علی كفرهم كما قال عزّ و جلّ «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا خِداپرستی را از شرک پاک نمود، پس خدا حجت او را به توحید ظاهر ساخت، به وسیله اسلام درجه اش را بالا برد، خدایش برای او آنچه آسایش و رتبه و مقام قرب بود، فراهم آورد، درود خداوند بر او و آل طاهرینش باد.

۱۶ ۱۲۶ محمد بن احمد سنانی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از سهل بن زیاد بن آدمی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، از ابراهیم بن ابی محمود که گفت: از امام رضا علیه السّلام از قول خداوند که فرمود: «آنها را در حالی که هیچ نمی بینند در ظلمات رها می کند» پرسیدم، فرمود: خداوند به «ترك کردن» موصوف نگردد، چنانچه خلق او به آن موصوف می گردند، چون دانست که ایشان از کفر بر نمی گردند، معاونت و لطف خود از ایشان بازداشت و ایشان را به اختیار و حال خودشان رها کرد.

عرض کردم: معنای قول حقّ «خداوند بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده» چیست؟ فرمود:

«ختم، مهر کردن دل کفار است، به جزای کفرشان» همان طور که خدا می فرماید: «بلکه

بَكَفَرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» قال و سألته عن الله عزّ و جلّ هل يجبر عباده على المعاصي فقال بل يخيّرهم و يمهّلهم حتّى يتوبوا قلت فهل يكلف عباده ما لا يطيقون فقال كيف يفعل ذلك و هو يقول «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» ثمّ قال عليه السّلام حدّثني أبي موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عليه السّلام أنّه قال من زعم أنّ الله تعالى يجبر عباده على المعاصي أو يكلفهم ما لا يطيقون فلا تأكلوا ذبيحته و لا تقبلوا شهادته و لا تصلّوا وراءه و لا تعطوه من الزّكاة شيئاً.

۱۷ ۱۲۷ حدّثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشيّ رضی الله عنه قال حدّثنا أبي عن أحمد بن عليّ الأنصاريّ عن بريد بن عمير بن معاوية الشّاميّ قال دخلت على عليّ بن موسى الرّضا عليهما السلام بمرو فقلت له يا ابن رسول الله روى لنا عن الصّادق جعفر بن محمّد عليه السّلام قال إنّّه لا- جبر و لا تفويض بل أمر بين أمرين فما معناه قال من زعم أنّ الله يفعل أفعالنا ثمّ يعدّنا عليها فقد قال بالجبر و من زعم أنّ الله عزّ و جلّ فوّض خدا بر دلهايشان مهر نهاده و جز اندكى ايمان نخواهند آورد» پرسيدم: خدا بندگان را به معاصي اجبار می کند؟ فرمود: اختيار و مهلت می دهد تا توبه کنند، گفتم: آیا عباد را تکليف می کند به آنچه طاقت ندارند؟ فرمود: چگونه اين کار کند و خود می گوید: «پروردگار تو به بندگان ظلم نمی کند» فرمود: حديث کرد پدرم از پدرش عليه السّلام که فرمود: هر که معتقد باشد که خدا عباد را بر معاصي اجبار یا به آنچه طاقت ندارند، تکليف می کند، گوشت قربانی اش را مخوريد، شهادتش را قبول نکنيد، به او اقتدا نکنيد و از زکات به او ندهيد.

۱۷ ۱۲۷ تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری از بريد بن عمير بن معاوية شامي که گفت: در مرو خدمت امام رضا عليه السّلام رسيدم و عرض کردم: يا ابن رسول الله! به ما روایت رسیده است از صادق عليه السّلام که فرمود: «نه جبر است و نه تفويض بلکه امری بين دو امر» معنای حديث چیست؟ فرمود: هر که را اعتقاد باشد که خدا افعال ما را انجام می دهد و ما را بر آنها عذاب می کند، به جبر قائل شده، هر که معتقد باشد

أمر الخلق و الرزق إلى حججه فقد قال بالتفويض و القائل بالجبر كافر و القائل بالتفويض مشرك فقلت له يا ابن رسول الله فما أمر بين أمرين فقال وجود السبيل إلى إتيان ما أمروا به و ترك ما نهوا عنه فقلت له فهل لله عز و جل مشيئة و إرادة في ذلك فقال فأمرًا الطاعات فإرادة الله و مشيئته فيها الأمر بها و الرضا لها و المعاونة عليها و إرادته و مشيئته في المعاصي النهي عنها و السيئ خط لها و الخذلان عليها قلت فهل لله فيها القضاء قال نعم ما من فعل يفعل العباد من خير أو شر إلا و لله فيه قضاء قلت ما معنى هذا القضاء قال الحكم عليهم بما يستحقونه على أفعالهم من الثواب و العقاب في الدنيا و الآخرة

١٨ ١٢٨ حدثنا محمد بن محمد بن عصام قال حدثنا محمد بن يعقوب الكليني قال حدثنا علي بن محمد المعروف بعلان قال حدثنا أبو حامد عمران بن موسى بن إبراهيم عن الحسين بن القاسم الرقام عن القاسم بن كه امر روزی دادن را به ائمه عليهم السلام واگذار نموده است، قائل به تفويض شده، قائل به جبر كافر است و قائل به تفويض مشرك، گفتم: «امر بين امرين» یعنی چه؟ فرمود: راه باز است که آنچه را خدا دستور داده، انجام دهند و آنچه را نهی فرموده، ترك کنند» و گفتم: در اعمال بندگان اراده خداوند جاری نیست؟ فرمود: اراده خداوند در طاعات، امر و رضایت او به آن و کمک نمودن بر انجام آن و اراده او در معاصی، نهی از آن و خشم و یاری نکردن به انجام آن است، گفتم: خدا در اعمال بندگان قضاء دارد؟ فرمود: آری، هیچ فعلی از خیر و شر نیست که بندگان انجام دهند مگر این که خدا در آن قضائی دارد، گفتم: قضاء چه معنی دارد؟ فرمود: حکم بر افعال ایشان به آنچه مستحق آنند از ثواب و عقاب، در دنیا و آخرت.

١٨ ١٢٨ محمد بن محمد بن عصام گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یعقوب کلینی از علی بن محمد از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم از حسین بن قاسم از قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزیز بن مسلم گوید: از امام رضا علیه السلام

مسلم عن أخيه عبد العزيز بن مسلم قال سألت الرضا عليه السلام عن قول الله عز وجل «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» فقال إن الله تعالى لا ينسى ولا يسهو وإنما ينسى و يسهو المخلوق المحدث ألا تسمعه عز وجل يقول «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» و إنما يجازى من نسيه و نسي لقاء يومه بأن ينسيهم أنفسهم كما قال الله عز وجل «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» و قال تعالى «فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» أى نتركهم كما تركوا الاستعداد للقاء يومهم هذا.

قال المصنف قوله نتركهم أى لا نجعل لهم ثواب من كان يرجو لقاء يومه لأن الترك لا يجوز على الله تعالى فأما قول الله تعالى و تركهم فى ظلمات لا يبصرون أى لا يعالجهم [يعالجهم] بالعقوبة و أمهلهم ليتوبوا.

۱۹ ۱۲۹ حدّثنا محمّد بن أحمد بن إبراهيم المعاذی قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعید الکوفی الهمدانی قال حدّثنا علی بن از قول حقّ «خدا را فراموش کردند و او هم آنها را فراموش کرد» پرسیدم، فرمود: خداوند سهو و نسیان ندارد، سهو و نسیان برای مخلوقات است، این آیه را شنیده ای «پروردگارت فراموشکار نیست» معنی آیه چنین است: خدا فراموشکاران او و قیامتش را چنین جزا می دهد که خودشان را از یاد خودشان می برد، و فرمود: «مانند آنها نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را از یاد خودشان برد، ایشان فاسقاند» نیز فرمود: «امروز آنها را فراموش می کنیم همان طور که آنها این روز را فراموش کردند» یعنی رهایشان می کنیم همچنان که آنها آمادگی این روز را ترک کردند.

مصنّف گوید: «رهایشان می کنیم» منظور این است که ثواب امیدواران به قیامت را به او نمی دهیم، زیرا «ترک کردن» در مورد خدا جایز نیست، قول خدا «آنها را در تاریکی، آنچنان که چیزی نمی بینند، رهایشان کرد» معنایش این است که در عقوبت آنها تسریع نفرموده و مهلت داده تا توبه کنند.

۱۹ ۱۲۹ محمد بن احمد بن ابراهيم معاذی گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال که

الحسن بن علی بن فضال عن أبيه قال سألت الرضا عليه السلام عن قول الله عز وجل «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» فقال إن الله تعالى لا يوصف بمكان يحل فيه فيحجب عنه فيه عباده ولكنه يعني أنهم عن ثواب ربهم محجوبون قال وسألته عن قول الله عز وجل «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» فقال إن الله تعالى لا يوصف بالمجىء والذهاب تعالى عن الانتقال إنما يعني بذلك وجاء أمر ربك والملك صفًا صفًا.

قال وسألته عن قول الله عز وجل «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ» قال يقول هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله بالملائكة في ظلل من الغمام وهكذا نزلت.

قال وسألته عن قوله تعالى سخر الله منهم و عن قوله الله يستهزئ بهم و عن قوله و مَكُرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ و عن قوله يخادعون الله و هو خادعهم فقال إن الله تعالى لا- يسخر و لا- يستهزئ و لا- يمكر و لا- يخادع ولكنه تعالى يجازيهم جزاء السيئ خريه و جزاء الاستهزاء و جزاء المكر گفت: از امام رضا عليه السلام پرسیدم از قول خدا:

«چنین نیست، همانا ایشان از پروردگار خود آن روز محجوب خواهند بود» فرمود: خدا موصوف نشود به مکانی که در آن درآید و نگذارند که بندگان به آن مکان درآیند، بلکه منظور این است که ایشان از ثواب پروردگارشان محجوب شوند، و نیز از قول خداوند که فرمود: «پروردگارت و فرشتگان صف به صف آمدند» پرسیدم، فرمود: خدا موصوف به آمد و شد نگردد، خدا از انتقال برتر است، بلکه مراد آن است که امر پروردگار تو آمد و فرشتگان صف به صف بودند، از قول خدا که فرمود: «آیا منتظرند که خدا در پاره های ابرها و نیز ملائکه به نزدشان بیایند» پرسیدم، فرمود: یعنی آیا منتظرند که خداوند ملائکه را در میان ابرها نزدشان بفرستد و همین گونه نیز این آیه نازل شده است.

راوی گوید: از این آیات سؤال کردم؛ «خدا آنها را مسخره کرد»، «خدا آنها را استهزاء می کند»، «آنها فریب به کار بستند، خدا نیز فریب به کار برد»، «می خواهند در مورد خدا نیرنگ به کار برند، ولی خدا به آنها خدعه می زند»، حضرت فرمود: خدا مسخره نمی کند و استهزاء و فریب و نیرنگ به کار نمی برد، بلکه مطابق عمل استهزاء

الخدیعه تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا.

۲۰ ۱۳۰ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی الخزّاز عن أبی الحسن الرضا علیه السّلام قال إنّ رسول الله یوم القیامه آخذ بحجزه الله تعالی و نحن آخذون بحجزه نبینا و شیعتنا آخذون بحجزتنا ثم قال و الحجزه النور و قال فی حدیث آخر معنی الحجزه الدّین

۲۱ ۱۳۱ حدّثنا علی بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقّاق رضی الله عنه قال حدّثنا محمد بن هارون الصّوفی قال حدّثنا عبید الله بن موسی بن آیوب الزّویانی عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی رضی الله عنه عن إبراهیم بن أبی محمود قال قلت للرّضا علیه السّلام یا ابن رسول الله ما تقول فی الحدیث الذی یرویه النّاس عن رسول الله صلّی الله علیه و آله أنّه قال إنّ الله تبارک و تعالی و نیرنگ آنان جزایشان می دهد، خداوند برتر است از آنچه که ظالمین می گویند.

۲۰ ۱۳۰ سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن علی خزّاز از علی بن موسی الرضا علیه السّلام که فرمود:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله روز قیامت به دامن خداوند چنگ می زند، ما نیز به دامن پیامبرمان و شیعیان نیز به دامن ما چنگ می زنند، سپس فرمود: مراد از دامن، نور است و در حدیث دیگر فرموده: مراد از دامن، دین است.

۲۱ ۱۳۱ علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن هارون صوفی که گفت: روایت کرد برای ما عبید الله بن موسی بن ایوب رویانی که گفت: روایت کرد برای ما عبد العظیم بن عبد الله حسنی از ابراهیم بن ابی محمود که گفت: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: یا بن رسول الله! چه می گویی در حدیثی که مردم از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت می کنند که فرمود: خداوند تبارک و تعالی هر

ينزل كلّ ليلة جمعه إلى السّماء الدّنيا فقال لعن الله المحرّفين الكلم عن مواضعه و الله ما قال رسول الله كذلك إنّما قال إنّ الله تعالى ينزل ملكا إلى السّماء الدّنيا كلّ ليلة في الثّلاث الأخير و ليلة الجمعة في أوّل اللّيل فيأمره فينادي هل من سائل فأعطيه هل من تائب فأتوب عليه هل من مستغفر فأغفر له يا طالب الخير أقبل و يا طالب الشرّ أقصر فلا يزال ينادي بهذا حتّى يطلع الفجر فإذا طلع الفجر عاد إلى محلّه من ملكوت السّماء حدّثني بذلك أبي عن جدّي عن آبائه عن رسول الله صلّى الله عليه و آله

٢٢ ١٣٢ حدّثنا أبو عبد الله الحسين بن محمّد الأشنانيّ الرّازيّ العدل ببلخ قال حدّثنا عليّ بن مهرويه القزوينيّ عن داود بن سليمان الفراء عن عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام عن أبيه عن آبائه عليهم السّلام عن عليّ عليه السّلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه و آله إنّ موسى بن عمران لمّا ناجى ربّه عزّ و جلّ قال يا ربّ أبعد أنت منّي فأناديك أم قريب فأناجيك فأوحى الله عزّ و جلّ إليه أنا جليس من شب جمعه به آسمان دنيا فرود می آید، فرمود:

خدا تحریف کنندگان کلمات از مواضع خود را لعنت کند، به خدا رسول خدا چنین نفرمود، بلکه فرمود: در ثلث آخر و در شب جمعه، اول شب خدا ملکی را می فرستد و امر می کند تا ندا دهد: آیا هیچ سائلی هست که او را عطا کنم؟ آیا هیچ تائبی هست که توبه اش را بپذیرم؟ آیا هیچ مستغفری هست که او را بیامرزم؟ ای طالب خیر! روی آر، ای طالب شر! باز ایست، همچنان منادی ندا می کند تا فجر طالع شود، پس به محل خود به آسمان باز می گردد، این را حدیث کرد به من پدرم از جدم از پدرانش علیهم السّلام از رسول خدا صلّى الله عليه و آله.

٢٢ ١٣٢ ابو عبد الله حسين بن محمد اشناني رازی عدل گوید: روایت کرد برای ما علی بن مهرویه قزوینی از داوود بن سلیمان فراء که گفت: امام رضا علیه السّلام از پدرش از پدرانش علیهم السّلام از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده که فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: موسی بن عمران چون مناجات نمود به پروردگار خود، گفت:

خدایا آیا تو از من دوری تا تو را ندا کنم یا به من نزدیکی تا با تو مناجات کنم، خدای جلّ جلاله به او وحی کرد: من هم نشین آن کسم که مرا یاد کند.

ذکرنی فقال موسى عليه السلام يا ربّ إني أكون في حال أجلك أن أذكرك فيها فقال يا موسى اذكرني على كلّ حال

۲۳ ۱۳۳ حدّثنا محمّد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن المختار بن محمّد بن المختار الهمدانی عن الفتح بن یزید الجرجانی عن أبی الحسن علیه السلام قال سمعته يقول فی الله عزّ و جلّ هو اللطیف الخیر... السّميع البصیر الواحد الأحد الصّمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد منشیّ الأشياء و مجسّم الأجسام و مصوّر الصّور لو کان كما یقولون لم یعرف الخالق من المخلوق و لا المنشی من المنشأ لکنّه المنشی فرق بین من جسّمه و صوّره و أنشأه إذ کان لا یشبهه شیء و لا یشبهه هو شیئا.

قلت أجل جعلنی الله فداک لکنک قلت الأحد الصّمد و قلت لا یشبهه شیئا و الله واحد و الإنسان واحد ألیس قد تشابهت الوحداثیه قال یا فتح أحلت موسى گفت: چه بسا در حالتی هستم که شأن تو را برتر از آن می دانم که تو را در آن حال یاد کنم، خداوند فرمود: ای موسی! در هر حال مرا یاد کن.

۲۳ ۱۳۳ محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از فتح بن یزید جرجانی که گفت: از ابو الحسن رضا علیه السلام شنیدم که در وصف خدا می فرمود: او لطیف و خبیر است، شنوا و بیناست، واحد و بی نیاز است، نزائیده و زائیده نشده است، همانندی ندارد، اشیا را ایجاد کرده، به اجسام جسمیت داده و نقشها را صورت و شکل داده، اگر آن طور بود که می گویند: خالق و مخلوق شناخته نمی شدند، ایجادکننده از ایجاد شونده شناخته نمی شد، لکن او ایجادکننده است، فرق است بین خدا و بین آن چیزی که خدا به او صورت بخشیده و ایجاد کرده، چون هیچ چیز شبیه خدا و خدا شبیه هیچ چیز نیست.

گفتم: فدای تو، فرمودی خدا احد و بی نیاز است و به چیزی شبیه نیست و حال آنکه خدا یکی است و انسان نیز یکی است پس آیا در یکی بودن شبیه نشدند؟ فرمود: ای فتح! محال گفتمی

ثَبَّتَكَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا التَّشْبِيهِ فِي الْمَعَانِي فَأَمَّا فِي الْأَسْمَاءِ فَهِيَ وَاحِدَةٌ وَهِيَ دَلَالُهُ عَلَى الْمَسْمُومِ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْإِنْسَانَ وَ إِن قِيلَ وَاحِدٌ فَإِنَّمَا يُخْبَرُ أَنَّهُ جُثَّةٌ وَاحِدَةٌ وَ لَيْسَ بِاثْنَيْنِ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ نَفْسَهُ لَيْسَتْ بِوَاحِدَةٍ لِأَنَّ أَعْضَاءَهُ مُخْتَلِفَةٌ وَ أَلْوَانُهُ مُخْتَلِفَةٌ كَثِيرَةٌ غَيْرَ وَاحِدَةٍ وَ هُوَ أَجْزَاءٌ مُجْزَأَةٌ لَيْسَتْ بِسَوَاءٍ دَمُهُ غَيْرَ لَحْمِهِ وَ لَحْمُهُ غَيْرَ دَمِهِ وَ عَصَبُهُ غَيْرَ عُرْوَقِهِ وَ شَعْرُهُ غَيْرَ بَشَرِهِ وَ سَوَادُهُ غَيْرَ بَيَاضِهِ وَ كَذَلِكَ سَائِرُ جَمْعِ الْخَلْقِ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ وَاحِدٌ فِي الْأَسْمَاءِ لَا وَاحِدٌ فِي الْمَعْنَى وَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ وَاحِدٌ لَا وَاحِدٌ غَيْرُهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ وَ لَا تَفَاوُتَ وَ لَا زِيَادَةَ وَ لَا نَقْصَانَ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ الْمَخْلُوقُ الْمَصْنُوعُ الْمُؤَلَّفُ مِنْ أَجْزَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ جَوَاهِرِ شَتَّى غَيْرِ أَنَّهُ بِالْاجْتِمَاعِ شَيْءٌ وَاحِدٌ.

قُلْتُ جَعَلْتَ فِدَاكَ فَرَجْتَ عَنِّي فَزَجَّ اللَّهُ عَنْكَ فَقَوْلُكَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ فَسَّرَهُ لِي كَمَا فَسَّرْتَ الْوَاحِدَ فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّ لَطْفَهُ عَلَى خِلَافِ لُطْفِ خَلْقِهِ لِلْفَصْلِ غَيْرِ أَنِّي أَحَبُّ أَنْ تُشْرَحَ لِي ذَلِكَ فَقَالَ يَا فَتْحُ إِنَّمَا قُلْنَا اللَّطِيفَ لِلْخَلْقِ اللَّطِيفُ وَ لَعَلَّمَهُ بِالْشَيْءِ اللَّطِيفِ وَ غَيْرِ اللَّطِيفِ وَ فِي الْخَلْقِ اللَّطِيفِ خُذَا تُو رَا ثَابِتٌ قَدَمٌ بَدَارِدٌ، تَشْبِيهِ دَر مَعْنَى مِي بَاشَد، اَمَا اِسْم دَر مَوْرِد هَمِه يَكِي اِسْت وَ نِشَان دِهْنْدَه مَسْمُومِي اِسْت، اِگَر بَگُوِيْم اِنْسَان يَكِي هَسْت، مَعْنَى اَيْن اِسْت كِه يَك جُثَّة اِسْت نِه دُو جُثَّة، اَمَا دَر ذَات خُود وَ دَر مَعْنَى يَكِي نِيَسْت كِه اُو رَا اَعْضَا وَ رَنَگْهَای مُخْتَلَف اِسْت، يَكِي نَبَاشَد وَ جُزْءْهَا دَارِد مُخْتَلَف، خُونِش غَيْر گوشت اِسْت وَ گوشتش غَيْر خُون وَ عُرُوق وَ مَو غَيْر پُوسْت، وَ بِيَاضش غَيْر سَوَاد وَ هَم چِنین سَايِر خَلْق. پَس اِنْسَان يَكِي اِسْت دَر نَام نِه دَر مَعْنَى وَ خُدَاي جَلَّ جَلَالُهُ يَكِي اِسْت بِه هَمِه جِهْت، غَيْر اُو خَلْقِي بِه اَيْن وَصْف نِيَسْت دَر اُو اخْتِلَاف وَ تَفَاوُت وَ زِيَادَه وَ نَقْصَان نِيَسْت اَمَا اِنْسَان مَخْلُوقِي اِسْت مَصْنُوع، مَرکَب از اجزاء مختلف و گوهرهای پراکنده، که به اجتماع یک چیز شده، گفتیم: فدایت شوم، اندوه مرا بردی، خدا اندوه از تو ببرد و اینکه فرمودی خدا لطیف خبیر است، برای من تفسیر کن چنانچه واحد را تفسیر کردی که می دانم لطیف بودن خدا مانند لطیف بودن خلق او نیست، برای جدایی خالق و مخلوق و فضل او بر مخلوق، دوست می دارم که برایم شرح دهی، فرمود: ای فتح! برای آن گفتم لطیف است که خالق خلق لطیف است و در خلق اشیا کمال لطف به کار برده

من الحيوان الصَّيَّغَار من البعوض و الجرجس و ما هو أصغر منها ما لا تكاد تستبينه العيون بل لا يكاد يستبان لصغره الذَّكر من الأنثى و الحدث المولود من القديم فلَمَّا رأينا صغر ذلك في لطفه و اهتدائه للسَّفاد و الهرب من الموت و الجمع لما يصلحه ممَّا في لجج البحار و ما في لحاء الأشجار و المفاوز و القفار و فهم بعضها عن بعض منطقها و ما تفهم به أولادها عنها و نقلها الغذاء إليها ثمَّ تأليف ألوانها حمرة مع صفرة و بياضها مع خضرة و ما لا تكاد عيوننا تستبينه بتمام خلقها و لا تراه عيوننا و لا تلمسه أيدينا علمنا أنَّ خالق هذا الخلق لطيف لطف في خلق ما سمينا بلا علاج و لا أداه و لا آله إنَّ كلَّ صانع شيء فمن شيء صنع و الله الخالق اللطيف الجليل خلق و صنع لا من شيء

٢٤ ١٣٤ حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال حدَّثنا أحمد بن إدريس عن الحسين بن عبد الله عن محمد بن عبيد الله و موسى بن عمر و الحسن بن علي بن أبي عثمان عن محمد بن عالم به لطيف است، نديدي صنع او را در گياهان لطيف و غير لطيف، در خلق حيوانات ظريف كوچك مثل پشه و پشه ريزه كه كوچك تر بوده و چشم به سختی آن را می بیند و از فرط كوچكى، نر و ماده و بچه و بزرگ شناخته نشود، چون كوچكى را در عين ظرافت، و آشنایى آنها را به آمیزش و فرار از مرگ، جمع معاش از درياها و پوست درختان و پهنه بيابانها، سخن گفتن و نحوه فهم سخن و درك كلام بزرگترها توسط بچه ها و غذا آوردن والدین برای فرزندانشان را می بینیم، وقتی رنگ آمیزی آنها را می بینیم، سرخی با زردی، سفیدی با سبزی و احوال دیگر كه به چشم دیده نشود و به دست لمس نگرده، می دانیم كه خالق این خلق لطيف است و خلق مخلوقات را با ظرافت و بدون ادوات انجام داده، هر خالقى مخلوق خود را از چیزی می آفریند و خدای لطيف و جليل مخلوق خود را از هیچ آفریده.

٢٤ ١٣٤ احمد بن ادريس از حسين بن عبد الله از محمد بن عبيد الله و موسى بن عمر و حسن بن علي بن عثمان از محمد بن سنان روايت کرده كه گفت: از امام رضا عليه السلام پرسيدم: آيا خداوند

بن سنان قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام هل كان الله عارفا بنفسه قبل أن يخلق الخلق قال نعم قلت يريها و يسمعها قال ما كان محتاجا إلى ذلك لأنه لم يكن يسألها و لا يطلب منها هو نفسه و نفسه هو قدرته نافذه فليس يحتاج إلى أن يسمى نفسه و لكنّه اختار لنفسه أسماء لغيره يدعوه بها لأنه إذا لم يدع باسمه لم يعرف فأول ما اختاره لنفسه العليّ العظيم لأنه أعلى الأشياء كلّها فمعناه الله و اسمه العليّ العظيم هو أول أسمائه لأنه علا على كلّ شيء.

٢٥ ١٣٥ و بهذا الإسناد عن محمد بن سنان قال سألته يعني الرضا عليه السلام عن الاسم ما هو فقال صفه لموصوف

٢٦ ١٣٦ حدّثنا محمد بن بكران النّقاش رضى الله عنه بالكوفه سنه أربع و خمسين و ثلاثمائه قال حدّثنا أحمد بن محمد بن سعيد الهمدانيّ مولى بنى هاشم قال حدّثنا عارف بود به خود پیش از آنکه خلق را بیافریند، فرمود: آری، گفتم: خود را می دید و کلام خود را می شنید، فرمود: به آن محتاج نبود زیرا از خود چیزی درخواست نمی کرد، او خود هستیش و هستیش خودش است، قدرتش نافذ است، نیاز به نامی برای خود ندارد، اما برای خود نام هایی برگزید تا دیگران او را به آن نامها بخوانند، زیرا که تا او را به نام او نخوانند شناخته نگردد و آن نام که برای خود اختیار نمود «العلیّ العظيم» است زیرا او برتر است از همه اشیاء، پس معنی او «الله» است و اسم او «العلیّ العظيم» است و آن اولین نام های اوست؛ زیرا او علیّ است و مافوق همه چیز است.

٢٥ ١٣٥ محمد بن سنان گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: اسم چیست؟ فرمود: صفتی برای موصوف.

٢٦ ١٣٦ محمد بن بكران نقاش در سال ٣٤٥ در کوفه گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعيد همدانی مولى بنى هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از علی بن موسی الرضا علیه السلام که

علی بن الحسن بن علی بن فضال عن أبیه عن أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام قال إنّ أوّل ما خلق الله تعالی لیعرّف به خلقه کتابه الحروف المعجم و إنّ الرّجل إذا ضرب علی رأسه بعضا فزعم أنّه لا یفصح ببعض الكلام فالحکم فیہ أن تعرض علیه حروف المعجم ثمّ یعطى السّدیہ بقدر ما لم یفصح منها و لقد حدّثنی أبی عن أبیه عن جدّه عن أمير المؤمنين فی «ا ب ت ث» قال الألف آلاء الله و الباء بهجته الله و التاء تمام الأمر لقائم آل محمد صلی الله علیه و آله و التاء ثواب المؤمنین علی أعمالهم الصّالحه.

«ج ح خ» فالجیم جمال الله و جلاله و الحاء حلم الله عن المذنبین و الخاء خمول ذکر أهل المعاصی عند الله عزّ و جلّ.

«د ذ» الدال دین الله و الذال من ذی الجلال.

«ر ز» الرّاء من الرّءوف الرّحیم و الرّاء زلازل القیامه.

«س ش» فالسّین سناء الله و الشّین شاء الله ما شاء و أراد ما أراد و ما تشاؤون إلاّ أن یشاء الله.

«ص ض» فالضّاد من صادق الوعد فی فرمود: اول چیزی که خدای عزّ و جل خلق کرد تا به آن شناخته گردد، نوشتن و حروف معجم و الفبا بود و چون کسی عصا بر سر مردی زند و او دعوی کند که از ضربه آن زبانش را خلل رسیده است و نمی تواند خوب سخن بگوید، حکم شرع آن است که بر او حرف معجم عرض کنند پس هرچه خوب نتواند گفتن به قدر آن او را ادب رسانند و حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش امیر المومنین علیه السّلام در «ا ب ت ث» که فرمود: «الف» نعمت های خداست، «ب» بهجت و سرور خداست، «ت» تمام شدن امرست به قائم آل محمد علیهم السّلام، «ث» ثواب مؤمنان بر اعمال نیکشان.

«ج ح خ» جیم جمال و جلال خداست و حاء حلم خداست درباره گناهکاران و خاء بی نشان بودن گناهکاران نزد حق تعالی می باشد.

«د ذ» دال دین خداست و ذال از ذی الجلال و صاحب جبروت مأخوذ است.

«ر ز» راء از رؤوف و رحیم مأخوذ است و زاء زلزله های قیامت است.

«س ش» سین بزرگی و نور خداست و شین خدا خواست آنچه خواست، اراده کرد آنچه اراده کرد، نخواهند بندگان مگر آنچه خدا خواهد.

«ص ض» صاد از صادق الوعد است برای

حمل النَّاسِ عَلَى الصُّرَاطِ وَ حَبَسَ الظَّالِمِينَ عِنْدَ الْمِرْصَادِ وَ الصَّادُ ضَلَّ مِنْ خَالَفَ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

«ط ظ» فالطاء طوبى للمؤمنين و حسن مآب و الظاء ظنّ المؤمنين بالله خيرا و ظنّ الكافرين سوءا.

«ع غ» فالعين من العلم و الغين من الغنى.

«ف ق» فالفاء فوج من أفواج النار و القاف قرآن على الله جمعه و قرآنه.

«ك ل» فالكاف من الكافى و اللام لغو الكافرين فى افتراءهم على الله الكذب.

«م ن» فالميم ملك الله يوم لا مالک غیره و يقول عزّ و جلّ لمن الملك اليوم ثمّ ينطق أرواح أنبياءه و رسله و حججه فيقولون لله الواحد القهار فيقول جلّ جلاله اليوم تجزى كلّ نفس بما كسبت لا ظلم اليوم إنّ الله سريع الحساب و التّون نوال الله للمؤمنين و نكاله بالكافرين.

«و ه» فالواو ويل لمن عصى الله و الهاء هان على الله من عصاه.

«لا-ى» فلام ألف لا- إله إلاّ الله و هى كلمه الإخلاص ما من عبد قالها مخلصا إلاّ بردن مردم بر صراط و بازداشتن ظالمين در کمینگاه الهی،ضاد گمراه شد هر که مخالفت محمد و آل محمد صلى الله عليه و آله نمود.

«ط ظ» طاء خوشی و حسن عاقبت برای مؤمنان است و ظا ظن نیكوى مؤمنان به خدا و ظنّ بد كافران به خدا هست.

«ع غ» عين از علم است غين از غناء و بى نیازی است.

«ف ق» فاء شعله ای از شعله های آتش و قاف قرآن است که بر خداست جمع و بیان آن.

«ك ل» کاف از کافی است و لام لغوگویی کافرين است در دروغهایی که به خدا می بندند.

«م ن» ميم ملك خداست روزی که جز او مالک نیست،خدا می گوید:ملك امروز برای کیست؟ارواح انبياء،حجّت ها،رسولان گویا شده، می گویند:برای خدای واحد قهار،خدا می گوید:

امروز جزا داده شود هر نفس به آنچه کسب کرده، امروز ظلم نیست،خدا زود حساب کند خلاق را، نون نعم خدا بر مؤمنان و عذاب او بر کافران است.

«و ه» واو وای بر کسی که عصیان خدا کرد و هاء خوار است نزد خدا هر که معصیت او را کرد.

«لاى» لام الف«لا اله الا الله»و كلمه اخلاص است و عبدی با اخلاص این كلمه را نگفت مگر

وجبت له الجنة و الياء يد الله فوق خلقه باسطه بالرزق سبحانه و تعالى عما يشركون.

ثم قال عليه السلام إن الله تبارك و تعالى أنزل هذا القرآن بهذه الحروف التي يتداولها جميع العرب ثم قال «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» .

۲۷ ۱۳۷ حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس العطار رضى الله عنه قال حدّثنا على بن محمّد بن قتيبة النّيسابورى عن حمدان بن سليمان النّيسابورى قال سألت الرّضا عليه السّلام عن قول الله عزّ و جلّ «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً» قال عليه السّلام من يرد الله أن يهديه بإيمانه فى الدّنيا إلى جنّته و دار كرامته فى الآخرة يشرح صدره للتّسليم لله و الثّقه به و السّكون إلى ما وعده من ثوابه حتّى يطمئنّ إليه و من يرد أن يضلّه اين كه جنّت بر او واجب شد و ياء دست خدا بالای دست های ایشان است، گشاده است به رزق خلاق و خدا برتر است از آنچه مشرکان می گویند.

سپس فرمود: خدای تبارک و تعالى نازل ساخت این قرآن را به این حروف که میان جمع عرب متداول است و سپس فرمود: اگر جمع شوند انس و جن بر این کار که بیاورند مثل این قرآن را نتوانند، هرچند بعضی بعضی را کمک و مددکار باشد.

۲۷ ۱۳۷ عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از حمدان بن سلیمان نیشابوری که گفت: از امام رضا علیه السّلام از قول حق تعالى که فرمود: «خدا هر کس را بخواهد هدایت کند، او را به اسلام راضی نموده و هر کس را نخواهد که از گمراهی نجات یابد، سینه او را تنگ می کند» پرسیدم، فرمود: هر کس را خدا بخواهد با ایمانی که در دنیا داشته به بهشت راهنمایی می کند و سینه او را برای تسلیم در برابر خدا، و وثوق به او، آرام گرفتن به آنچه وعده داده از ثواب تا مطمئن گردد به آن و هر که را خواهد که گمراه گرداند از جنت و

عن جنته و دار کرامته فی الآخره لکفره به و عصیانه له فی الدنیا يجعل صدره ضيقا حرجا حتی يشک فی کفره و يضطرب من اعتقاد قلبه حتی يصير کأنما یصعد فی السماء كذلك يجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون

۲۸ ۱۳۸ حدّثنا محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه قال حدّثنی عمی محمد بن ابی القاسم قال حدّثنی أبو سمینہ محمد بن علی الکوفی الصّیرفی عن محمد بن عبد الله الخراسانی خادم الرضا علیه السّلام قال دخل رجل من الزنادقه علی الرضا علیه السّلام و عنده جماعه فقال له أبو الحسن علیه السّلام أ رأیت إن کان القول قولکم و لیس هو کما تقولون ألسنا و إیاکم [شرع سواه] شرعا سواء و لا یضرّنا ما صلّینا و صمنا و زکینا و أقرنا فسکت فقال أبو الحسن علیه السّلام و إن یکن القول قولنا و هو قولنا و کما نقول أ لستم قد هلکتم و نجونا.

قال رحمک الله فأوجدنی کیف هو و أين هو قال ویلک إنّ العدی ذهب إلیه غلط دار کرامت او در آخرت، برای کفر او و عصیان او در دنیا، سینه اش را تنگ و گرفته می گرداند تا در شک افتد و مضطرب شود، از اعتقاد او دلش چنان شود که گویا به آسمان بالا می رود، خدا این چنین رجس و ناپاکی را بر آنان که ایمان نمی آورند، قرار می دهد.

۲۸ ۱۳۸ محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی القاسم از ابو سمینہ محمد بن علی کوفی صیرفی از محمد بن عبد الله خراسانی خادم امام رضا علیه السّلام که گفت:

وارد شد مردی از زنادقه بر امام رضا علیه السّلام و نزد او جماعتی بودند، امام رضا علیه السّلام به او فرمود: اگر قول شما حق باشد-هرچند حق نیست- آیا ما و شما یکسان نیستیم؟ نماز و روزه و زکات و اعتقادات ما به ما ضرری نرسانده، مرد هیچ نگفت. امام رضا علیه السّلام فرمود: و اگر قول ما حق باشد-و قول ما به حتم حق است- در این صورت شما به هلاکت نیفتاده اید و ما نجات نیافته ایم؟

گفت: خدایت رحمت کند، بگو خدا چگونه است و کجاست؟ فرمود: وای بر تو! آنچه گمان

و هو آين الأين و كان و لا آين و كيف الكيف و كان و لا كيف فلا يعرف بكيفوفيه و لا بأينوتيه و لا يدرك بحاسه و لا يقاس بشيء قال الرجل فإذا إنه لا شيء إذا لم يدرك بحاسه من الحواس فقال أبو الحسن عليه السلام ويلك لما عجزت حواسك عن إدراكه أنكرت ربوبيته و نحن إذا عجزت حواسنا عن إدراكه أيقنا أنه ربنا و أنه شيء بخلاف الأشياء قال الرجل فأخبرني متى كان.

قال أبو الحسن عليه السلام أخبرني متى لم يكن فأخبرك متى كان قال الرجل فما الدليل عليه قال أبو الحسن إنني لما نظرت إلى جسدی فلم يمكنني زياده و لا نقصان في العرض و طول و دفع المكاره عنه و جر المنفعه إليه علمت أن لهذا البنیان بانیا فأقررت به مع ما أرى من دوران الفلك بقدرته و إنشاء السحاب و تصريف الرياح و مجرى الشمس و القمر و النجوم و غير ذلك من الآيات العجيبات المتقنات علمت أن لهذا مقدرا و منشأ.

قال الرجل فلم احتجب فقال أبو الحسن إن الحجاب على الخلق لكثرة ذنوبهم فأما کرده ای غلط است، او کجا را کجا کرده، او بود و مکانی نبود، او چگونگی را چگونگی کرده، او بود و چگونگی نبود، پس او را نتوان شناخت به نحو چگونگی و کجا بودن، و نتوان به یکی از حواس دریافت و به چیزی قیاس نمود، گفت: پس چون به حواس درک نشود، نیست، حضرت فرمود:

وای بر تو! چون تو از ادراک او عاجز شدی ربوبیت او را منکر شدی، چون حواس ما عاجز شد از ادراک او یقین کردیم که او پروردگار ماست و او چیزی بر خلاف اشیاست، گفت: بگو خدا چه وقت بود؟

فرمود: بگو چه وقت نبود تا بگویم چه وقت بود، مرد گفت: دلیل بر او چیست؟ فرمود: چون من نظر کردم به جسم خود و مرا ممکن نبود در او چیزی بیفزایم یا کم کنم و سختی ها را از او دفع کنم و نفعی به او کنم، دانستم که این بنیان را بناکننده ای است، اقرار کردم به او، با این آیات عجیب مصنوعات که می بینم از دوران فلک به کمال قدرت او و احداث ابر در هوا و آمد و شد بادهای و سیر آفتاب و ماه و ستارگان و غیر آن از آثار عجیب، پس دانستم که این ها را مقدری و موجدی هست.

مرد گفت: چرا ظاهر نشد؟ فرمود: حجاب از خلق به سبب بسیاری گناهان خلق است اما در

هو فلا يخفى عليه خافيه فى آناء اللّيل و النّهار قال فلم لا يدركه حاسّه الأبصار قال للفرق بينه و بين خلقه الّذين تدركهم حاسّيه الأبصار منهم و من غيرهم ثمّ هو أجلّ من أن يدركه بصر أو يحيطه وهم أو يضبطه عقل.

قال فحدّه لى قال لا حدّ له قال و لم قال لأنّ كلّ محدود متناه إلى حدّ و إذا احتمل التّحديد احتمل الزّيادة و إذا احتمل الزّيادة احتمل النّقصان فهو غير محدود و لا متزائد و لا متناقص و لا متجزّئ و لا متوهم.

قال الرّجل فأخبرنى عن قولكم إنّّه لطيف و سميع و حكيم و بصير و عليم أ يكون السّميع إلّا بأذن و البصير إلّا بالعين و اللّطيف إلّا بالعمل باليدين و الحكيم إلّا بالصّنع فقل أبو الحسن عليه السّلام إنّ اللّطيف ممّا على حدّ اتّخاذ الصّنع أ و ما رأيت الرّجل يتّخذ شيئاً يلطف فى اتّخاذه فيقال ما ألطف فلانا فكيف لا يقال للخالق الجليل لطيف إذ خلق خلقاً لطيفاً و جليلاً و ركّب فى الحيوان منه أرواحها و خلق كلّ جنس متبايناً من جنسه فى الصّوره ساعات شب وروز چیزى برای او پنهان نیست، گفت: چرا چشم او را در نیابد؟ فرمود: تا برای این که میان او و خلق او که قابل رؤیت هستند، فرقى باشد، مضافاً به این، او بزرگتر است از آن چشم که او را ببیند، یا اندیشه به او احاطه نماید یا عقل او را درک کند، گفت: پس برایم حدّ و وصف خدا را بگو، فرمود: او را حدّ و وصفی نباشد، گفت: چرا؟ فرمود: برای آن که هرچه حدی دارد به آن حد منتهی می شود و در او زیاده و نقصان ممکن شود، او حد ندارد پس زیاده و نقصان در او ممکن نباشد، نه جزء در او باشد و نه به اندیشه در آید.

مرد گفت: تو می گویی او لطیف، سمیع، بصیر، عليم و حكيم است، آیا چیزی شنوا باشد مگر به گوش و بینا باشد مگر به چشم و لطیف گویند مگر کارهای نازک به عمل دست از او صادر گردد و حكيم گویند مگر آنکه صنعت نیکو کند یا داند. امام فرمود: ما را لطیف گویند به اعتبار صنعی لطیف که از ما صادر شود، گویند فلانی چه لطیف است در صنعت خود، پس چرا جلیل را نتوان لطیف گفت که خلقی چنین لطیف و جلیل بکرد و در حیوان جان بنهاد و هر جنس را از جنس دیگر جدا ساخت، در صورت، هیچ کسی

لا- يشبه بعضه بعضا فكلّ له لطف من الخالق اللطيف الخبير في تركيب صورته ثمّ نظرنا إلى الأشجار و حملها أطائبها المأكوله فقلنا عند ذلك إنّ خالقنا لطيف لا كلطف خلقه في صنعتهم و قلنا إنّ سميع لا يخفى عليه أصوات خلقه ما بين العرش إلى الثرى من الدّره إلى أكبر منها في برّها و بحرّها و لا يشته عليه لغاتها فقلنا عند ذلك إنّ سميع لا بأذن و قلنا إنّ بصير لا يبصر لأنّه يرى أثر الدّره السّحماء في اللّيله الظّلماء على الصّخره السّوداء و يرى ديب النّمل في اللّيله الدّجنّه و يرى مضارّها و منافعها و أثر سفادها و فراخها و نسلها فقلنا عند ذلك إنّ بصير لا كبصر خلقه قال فما برح حتّى أسلم و فيه كلام غير هذا.

٢٩ ١٣٩ حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضی الله عنه قال حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن مختار بن محمّد بن المختار الهمدانيّ عن الفتح بن يزيد الجرجانيّ عن أبي الحسن عليه السّلام قال سألتّه عن أدنى المعرفه به ديگری نماند، هرچه می بینی در ترکیب ظاهری اش لطیفی هست از جانب خالق لطیف، نیز به درختان و میوه های خوراکی و غیر خوراکی دقت کردیم و گفتیم: خالق ما لطیف است نه مانند لطف خلق در کارهایشان که محتاج به آلات و اعضا باشند و گفتیم او شنواست، اصوات خلق بر او پنهان نماند از عرش تا خاک و از مورچه تا بزرگتر از آن، در خشکی و دریا، و مشته نشود بر او صفات ایشان و از این رو گفتیم او شنواست اما نه به گوش، گفتیم بیناست نه به چشم و آلت بینایی، زیرا او اثر دانه بسیار ریز و سیاه خردل را در شب ظلمانی بر روی سنگ سیاه و حرکت مورچه را در شب تاریک می بیند و از نفع و ضرر آن مطلع است، آمیزش، بچه ها و نسل آن را می بیند، در نتیجه گفتیم او بیناست نه مانند بینایی خلق، راوی گوید: زندیق از آنجا نرفت تا اسلام آورد.

٢٩ ١٣٩ محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از مختار بن محمد بن مختار همدانی از فتح بن یزید جرجانی که گفت: از ابو الحسن رضا علیه السّلام پرسیدم: کمترین معرفت و شناخت چیست؟

قال الإقرار بأنه لا إله غيره ولا شبه له ولا نظير له و أنه مثبت قديم موجود غير فقيد و أنه ليس كمثله شيء

۱۴۰ ۳۰ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي بَكْرُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِيِّ قَالَ سَأَلْتُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ كُلٌّ مِنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ آمَنَ بِهَا فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ قُلْتُ كَيْفَ يَقْرَؤُهَا قَالَ كَمَا يَقْرَأُهَا النَّاسُ وَ زَادَ فِيهِ كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي ثَلَاثًا.

۱۴۱ ۳۱ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَنْدَارٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ خَادِمِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ بَعْضُ الزَّنادِقَةِ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودُ: اِقْرَارُ اسْتِ بِه خُدا بِرِ اَيْنِ وَجْهَ كِه نِيسْتِ اِلهِي جِزِ او وَ شِيبْهِي بِرِايِ او نِيسْتِ وَ او قَدِيمِ، ثَابِتِ وَ مَوْجُودِ اسْتِ وَ مِثْلِ او هِيْجِ چِيزِ نِيسْتِ.

۱۴۰ ۳۰ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ دَقَاقٍ گوید: محمد بن ابی عبد الله کوفی برای ما روایت کرده و گفت: روایت کرد برای ما محمد بن اسماعیل برمکی از حسین بن حسن از بکر بن زیاد از عبد العزيز بن المهتدی که گفت: از امام رضا علیه السلام درباره توحید پرسیدم، فرمود: هر که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته است. گفتم: چگونه بخواند؟ فرمود: چنانچه مردم می خوانند و این جمله را اضافه فرمود: «خدای من چنین است» سه مرتبه.

۱۴۱ ۳۱ حسین بن احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما محمد بن بندار که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن علی کوفی از محمد بن علی خراسانی خادم امام رضا علیه السلام که گفت:

زندیقی به امام رضا علیه السلام گفت: آیا می توان گفت:

هل يقال لله إنه شيء فقال نعم و قد سمى نفسه بذلك فى كتابه فقال قل أى شيء أكبر شهادة قل الله شهيد بينى و بينكم فهو شيء ليس كمثله شيء.

۱۴۲ ۳۲ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا الدَّلِيلُ عَلَى حَدُوثِ الْعَالَمِ فَقَالَ أَنْتَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تَكُنْ نَفْسَكَ وَ لَا كَوْنَكَ مِنْ هُوَ مِثْلَكَ.

۱۴۳ ۳۳ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي الصَّيْلِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَأَلَ الْمَأْمُونُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ خَلَقَ خَلْقَ الْهَرَوِيِّ» فَقَالَ: «أَرَى، أَوْ خُودَ رَا دَر قَرَّآن «شَيْء» نَامِيْدَه وَ فَرْمُودَه: «بِگُو شَهَادَتِ چِه چِيْزِي بَزَر گَتَر وَ مَهْمَتَر اسْت؟ بِگُو خُدا بِيْن مَن وَ شَمَا گُوَاه اسْت» اَوْ شَيْئِي اسْت كِه هِيْج چِيْز مِثْل اَوْ نِيْسْت.

۱۴۲ ۳۲ احمد بن محمد بن يحيى عطار گوید:

روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله از ابراهيم بن هاشم از علي بن معبد از حسين بن خالد كه گفت: مردی بر امام رضا عليه السلام وارد شد و عرض كرد: يابن رسول الله! دليل بر حدوث عالم چيست؟ فرمود: تو نبودی بعد از آن شدي و تو به تحقيق می دانی كه تو خود را هستی نداده ای و نیز کسی كه مانند تو هست تو را هستی نداده.

۱۴۳ ۳۳ تميم بن عبد الله بن تميم قرشی گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علي انصاری از ابی الصلت عبد السلام بن صالح هروی كه گفت: روزی مأمون از امام رضا عليه السلام درباره اين آيه پرسيد: «او کسی است كه آسمانها و زمين را در شش روز آفريد، در حالی

الْمَأْرُضَ فِي سِتِّهِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» فقال إِنَّ اللَّهَ تبارك و تعالی خلق العرش و الماء و الملائكة قبل خلق السَّمَاوَاتِ و الْأَرْضِ فكانت الملائكة تستدلّ بأنفسها و بالعرش و بالماء على الله عزّ و جلّ ثمّ جعل عرشه على الماء ليظهر بذلك قدرته للملائكة فتعلموا أنّه على كلّ شيء قدير ثمّ رفع العرش بقدرته و نقله و جعله فوق السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ ثمّ خلق السَّمَاوَاتِ و الْأَرْضِ فِي سِتِّهِ أَيَّامٍ وَ هُوَ [مستولى] مستول على عرشه و كان قادرا على أَنْ يخلقها في طرفه عين و لكنّه تعالی خلقها في سِتِّهِ أَيَّامٍ ليظهر للملائكة ما يخلقه منها شيئا بعد شيء فيستدلّ بحدوث ما يحدث على الله تعالی مرّه بعد مرّه و لم يخلق الله العرش لحاجه به إليه لأنّه غنى عن العرش و عن جميع ما خلق لا- يوصف بالكون على العرش لأنّه ليس بجسم تعالی عن صفه خلقه علوا كبيرا.

و أمّا قوله عزّ و جلّ «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» فإنّه عزّ و جلّ خلقهم ليلوهم بتكليف طاعته و عبادته لا- على سبيل تخت پادشاهی اش بر روی آب بوده، تا شما را بیازماید و ببیند عمل کدامیک از شما بهتر است؟ فرمود: خدای تبارک و تعالی، عرش، آب و ملائکه را قبل از خلق آسمان ها و زمین خلق کرد، ملائکه با توجه نمودن به خود و عرش و آب، بر وجود خداوند استدلال می نمودند. پس خداوند عرش خود را بر آب نهاد تا ظاهر سازد به آن قدرت خود را برای فرشتگان تا بدانند که او بر همه چیز قادر است، آنگاه عرش را به قدرت خود بالای آسمان های هفتگانه قرار داد، پس آسمان ها و زمین را در شش روز بیافرید و او بر عرش خود مستولی بود و قادر بود که آن ها را در یک چشم زدن بیافریند، لیکن در شش روز آفرید تا برای ملائکه قدرت او ظاهر شود و آنچه او می آفریند نوبت به نوبت، پس استدلال کنند بر او به حدوث آنچه حادث می سازد چند بار و مرتبه مرتبه و خلق نکرد خدای عرش را برای احتیاج به آن، زیرا بی نیاز است از عرش و جمیع آنچه خلق کرده است و نشاید گفت او بر عرش است زیرا که او جسم نیست و از صفات خلق متعالی و برتر است.

و أمّا آیه «تا شما را بیازماید و ببیند عمل کدامیک بهتر است» یعنی خلق کرد تا به تکلیف طاعت و عبادت بیازماید، نه به عنوان آزمایش و امتحان

الامتحان و التجربة لأنه لم يزل عليهما بكل شيء فقال المأمون فرجت عني يا أبا الحسن عليه السلام فرج الله عنك.

ثم قال له يا ابن رسول الله فما معنى قول الله عز وجل «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَمَأْمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» فقال الرضا عليه السلام حدثني أبي موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام قال إن المسلمين قالوا لرسول الله صلى الله عليه وآله لو أكرهت يا رسول الله من قدرت عليه من الناس على الإسلام لكثير عددنا و قوينا على عدونا فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ما كنت لألقى الله عز وجل ببذعه لم يحدث إلي فيها شيئا و ما أنا من المتكلفين فأنزل الله تعالى عليه يا محمد و لو شاء ربك لآمن من في الأرض كلها جميعا على سبيل الإلجاء و الاضطرار في الدنيا كما يؤمنون عند المعايين و رؤيه البأس في الآخرة و لو فعلت ذلك بهم لم يستحقوا مني ثوابا و لا كه برأي مخلوق می باشد، زیرا او همیشه به همه چیز دانا بود. مأمون گفت: اندوه از دل من بردی یا ابا الحسن! خدا اندوه و غم از تو ببرد.

سپس گفت: یا بن رسول الله! معنی قول خداوند «اگر پروردگارت می خواست همه افراد روی زمین را مجبور می کرد تا همگی ایمان می آوردند، آیا تو می خواهی مردم را مجبور کنی تا مؤمن شوند، حال آن که کسی ایمان نمی آورد مگر به اذن خدا» چیست؟ فرمود: مرا حدیث کرد پدرم از پدرش از پدرانیش که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: مسلمانان به رسول خدا صلى الله عليه وآله گفتند: یا رسول الله! اگر اکراه کنی بر اسلام هر کس را که بر او دست یابی تعداد ما بسیار می شود و بر دشمن غالب می شویم.

فرمود: شایسته نیست که ملاقات کنم با خدای عز و جل به بدعتی که در آن باب چیزی با من نگفته باشد و من از متکلفین نیستم، خدای عز و جل نازل ساخت که یا محمد «اگر خداوند بخواهد ایمان می آورد هر که در زمین است جمیعا بر سبیل اضطرار در دنیا چنانچه ایمان می آورد وقت مشاهده عذاب و بلا» در آخرت اگر این کار را با آنها انجام می دادم دیگر مستحق مدح و ثواب از جانب من نبودند.

مدحا لکنی أريد منهم أن يؤمنوا مختارين غير مضطرين ليستحقوا مني الزلفى و الكرامه و دوام الخلود فى جنّ الخلد أفأنت تكره التّياس حتّى يكونوا مؤمنين و أمّا قوله تعالى «و ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» فليس ذلك على سبيل تحریم الإيمان عليها و لكن على معنی أنّها ما كانت لتؤمن إلاّ- بإذن الله و إذنه أمره لها بالإيمان ما كانت مكلفه متعيّده و ألجأه إياها إلى الإيمان عند زوال التّكليف و[التّبعد]التّعبّد عنها.

فقال المأمون فرّجت عنّي يا أبا الحسن فرّج الله عنك فأخبرنى عن قول الله تعالى «الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْخِطُونَ سَيِّمًا» فقال عليه السّلام إنّ غطاء العين لا يمنع من الذّكر و الذّكر لا يرى بالعين و لكنّ الله عزّ و جلّ شبّه الكافرين بولايه علىّ بن أبى طالب عليه السّلام بالعميان لأنّهم كانوا يستثقلون قول النّبىّ صلّى الله عليه و آله فيه فلا يستطيعون له سمعا فقال المأمون فرّجت عنّي فرّج الله عنك.

بلکه من می خواهم که ایمان آورند به اختیار نه به اضطرار تا از جانب من مستحق قرب و کرامت و دوام در جنّت باشند، آیا تو مردم را اکراه می کنی تا مؤمن باشند. اما قول خداوند عزّ و جلّ که فرمود: «هیچ نفسی را نیست که ایمان آورد مگر به اذن خدا» این نه بر این وجه است که ایمان بر او حرام است بلکه به این معنی است که ایمان نمی آورد بی اذن خدا و اذن خدا آن است که او را امر به ایمان و تکلیف به آن می کند، زمانی که تکلیف از آنها برداشته شود.

مأمون گفت: غم از من بردی خدا غم از تو ببرد، به من بگو خدای عزّ و جلّ می فرماید:

«آنان که چشم هاشان در پرده بود از یاد من و توانای شنیدن هم نداشتند» امام علیه السّلام فرمود:

پرده چشم مانع از ذکر نگردد و ذکر به چشم دیده نشود اما خدای عزّ و جلّ منکران ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام را به افراد نابینا تشبیه کرد، زیرا بر خاطر ایشان گران بود قول نبیّ صلّى الله عليه و آله درباره علی علیه السّلام و نمی توانستند به آن سخنان گوش فرادهند. مأمون گفت: غم از من بردی خدای غم از تو ببرد.

۱۴۴ ۳۴ حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النّيسابوری العطار رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن محمّد بن قتیبہ النّیسابوری عن حمدان بن سلیمان قال کتبت إلى الرّضا علیه السّلام أسأله عن أفعال العباد أ مخلوقه أم غیر مخلوقه فکتب علیه السّلام أفعال العباد مقدّره فی علم الله قبل خلق العباد بألفی عام.

۱۴۵ ۳۵ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا علی بن إبراهیم بن هاشم عن أبيه عن علی بن معبد عن الحسين بن خالد عن علی بن موسی الرّضا علیه السّلام عن أبيه عن آبائه علیهم السّلام عن أمير المؤمنين علیه السّلام قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله من لم يؤمن بحوضی فلا أورده الله حوضی و من لم يؤمن بشفاعتی فلا أناله الله شفاعتی ثم قال علیه السّلام إنّما شفاعتی لأهل الكبائر من أمّتی فأما المحسنون فما علیهم من سبیل قال الحسين بن خالد فقلت ۱۴۴ ۳۴ عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار گوید:روایت کرد برای ما علی بن محمد بن قتیبہ نیشابوری از حمدان بن سلیمان که گفت:به امام رضا علیه السّلام نوشتم که افعال عباد مخلوق است یا مخلوق نیست؟ مکتوب فرمود:افعال عباد مقدر بود در علم خدای عزّ و جل،دو هزار سال پیش از این که خدا عباد را خلق کند.

۱۴۵ ۳۵ سعد بن عبد الله از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از علی بن موسی الرّضا علیه السّلام از پدرش از پدرانیش از امیر المومنین علیهم السّلام که فرمود:رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:هرکه ایمان نیاورد به حوض من،وارد نسازد او را خدا بر حوض من و هرکه ایمان نیاورد به شفاعت من،نرساند خدا به او شفاعت مرا، سپس فرمود:شفاعت من برای اهل کبایر از امت من است،اما نیکوکاران،خدای عزّ و جل ایشان را مواخذه نکند و بی حاجت به شفاعت نجات بخشد.

حسین بن خالد گفت:به امام علیه السّلام گفتم:یا بن

لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» قَالَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى اللَّهُ دِينَهُ.

قال المصنف المؤمن هو الذي تسره حسنته و تسوؤه سيئته لقول النبي صلى الله عليه و آله من سرته حسنته و ساءته سيئته فهو مؤمن و متى ساءه سيئته ندم عليها و الندم توبه و التائب مستحق للشفاعة و الغفران و من لم تسؤه سيئته فليس بمؤمن و إذا لم يكن مؤمنا لم يستحق الشفاعة لأن الله عز و جل غير مرتضى لدينه.

٣٦ ١٤٦ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمَفْصِّرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي يَوْسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً» قَالَ جَعَلَهَا مَلَأْتُمَهَا لَطَائِفَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ! مَعْنَى قَوْلِ خُدا: «شَفَاعَتِ نَمِي كُنْدِ مَكْرُ كَسِي رَا كِه خُدا بِيَسْنَدِ» فرمود: شفاعت نمی کنند، جز کسی را که خدا دینش را پذیرفته باشد.

مصنّف گوید: مؤمن کسی است که نیکی ها او را شاد و سیئات او را ناراحت کند. زیرا نبی صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از نیکی ها خوشحال و از بدی ها ناراحت شود، مؤمن است. و چون از سیئات خود پشیمان شود، پشیمانی توبه است و توبه کننده مستحق شفاعت است و هرکس از سیئات خود ناراحت نشود، مؤمن نیست و مستحق شفاعت نخواهد بود، زیرا خدا دین او را نمی پسندد.

٣٦ ١٤٦ مُحَمَّدُ بْنُ قَاسِمٍ مَفْصِّرٌ: رَوَيْتُ كَرْدَ بَرای ما یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدرانشان از حسن بن علی از پدرش علی بن محمد علیه السَّلَام از پدرش محمد بن علی علیه السَّلَام از پدرش علی بن موسی الرضا علیه السَّلَام تا حضرت علی بن الحسین علیهم السَّلَام در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ که فرمود: «آن کس که برای شما زمین را همچون بستر و آسمان را همچون ساختمان گردانید» فرمود: خداوند زمین را با طبیعت های شما مناسب

موافقهُ لأجسادکم و لم يجعلها شديدَه الحمى و الحراره فتحرقکم و لا شديدَه البروده فتجمدکم و لا شديدَه طيب الریح فتصدع هاماتکم و لا شديدَه التّنن فتعطبکم و لا شديدَه اللّين كالماء فتغرقکم و لا شديدَه الصّلابه فتمتنع علیکم فی دورکم و أبْنِيتکم و قبور موتاکم و لکنّه عزّ و جلّ جعل فیها من المتانهِ ما تنتفعون به و تتماسکون و تتماسک علیها أبدانکم و بنیانکم و جعل فیها ما تنقاد به لدورکم و قبورکم و کثیر من منافعکم فلذلک جعل الأرض فراشا لکم ثمّ قال عزّ و جلّ و السّماء بناء سقفا من فوقکم محفوظا یدیر فیها شمسها و قمرها و نجومها لمنافعکم ثمّ قال عزّ و جلّ و أنزل من السّماء ماء یعنی المطر ینزله من علا لیبلغ قُلل جبالکم و تلالکم و هضابکم و أوهادکم ثمّ فرّقه رذاذا و وابلا و هطلا لتنشفه أرضوکم و لم يجعل ذلک المطر نازلا علیکم قطعهُ واحده فیفسد أرضیکم و أشجارکم و زروعکم و ثمارکم ثمّ قال عزّ و جلّ فأخرج به من الثّمرات رزقا لکم یعنی ممّا یرخرجه من الأرض رزقا لکم فلا تجعلوا لله أندادا و با بدنهای شما موافق ساخت، نه بسیار گرم که شما را بسوزاند و نه بسیار سرد که شما را منجمد گرداند، نه بسیار خوشبو که دماغتان را بشکافد و نه بسیار بدبو که شما را در تعب اندازد، نه بسیار نرم همچو آب که در او غرق شوید و نه بسیار سخت که نتوانید در او خانه نهید و برای مردگان قبر کنید، اما به قدری استواری داد که به آن منتفع شوید و ابدان و بنیان شما بر او قرار گیرد و آن قدر فرمان برداری داد که خانه و بنا و قبرها و سایر نفع ها از او حاصل شود و فرمود: «آسمان را مانند ساختمان گردانید» سقفی که در آن آفتاب و ماه و ستارگان را برای منافع شما به حرکت درآورد، پس خدا فرمود: «از آسمان آب را نازل ساخت» یعنی بارانی که از بالا فرومی فرستد تا بلندی و پستی و کوه و دشت از او بهره یابد و باران را چند نوع ساخت، ریز و درشت، شدید و نم نم، تا زمین های شما آن آب را به خود بکشد و یک دفعه بر شما نازل نکرد تا زمین ها و اشجار و زروع شما را تلف کند، سپس خدا فرمود: «به وسیله آن آب، روزی شما را از زمین بیرون آورد» یعنی از آن چه از زمین می روید برای شما روزی قرار داد، «پس برای خداوند شبیه قرار ندهید»

أى أشباهها و أمثالا من الأصنام التى لا تعقل و لا تسمع و لا تبصر و لا تقدر على شىء و أنتم تعلمون أنها لا تقدر على شىء من هذه النعم الجليلة التى أنعمها عليكم ربكم تبارك و تعالى.

۱۴۷ ۳۷ حدّثنا محمّد بن أحمد السنانيّ رضى الله عنه قال حدّثنا محمّد بن أبى عبد الله الكوفىّ قال حدّثنا سهل بن زياد الآدمىّ عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنىّ عن الإمام علىّ بن محمّد عن أبيه محمّد بن علىّ عن أبيه علىّ بن موسى الرضا عليهم السّلام قال خرج أبو حنيفة ذات يوم عند الصّادق عليه السّلام فاستقبله موسى بن جعفر عليه السّلام فقال له يا غلام ممّن المعصية قال لا تخلو من ثلاث إمّا أن تكون من الله تعالى و ليست منه و لا ينبغى للكريم أن يعذب عبده بما لا يكتسبه و إمّا أن تكون من الله عزّ و جلّ و من العبد فلا- ينبغى للشّريك القوىّ أن يظلم الشّريك الضّعيف و إمّا أن تكون من العبد و هى منه فإن عاقبه الله تعالى فبذنبه و إن عفى عنه فبكرمه و جوده.

از بتهایی که عقل ندارند و نمی شنوند و نمی بینند و بر هیچ چیز قادر نیستند و شما می دانید که این بتها بر نعمت های بزرگی که پروردگار متعال به شما داده است، قادر نیستند.

۱۴۷ ۳۷ محمد بن احمد سناني گوید:روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی که گفت:سهل بن زياد آدمی از عبد العظيم بن عبد الله حسنى از امام على بن محمد عليه السّلام از پدرش محمد بن على عليه السّلام از پدرش على بن موسى الرضا عليه السّلام نقل کرده اند که روزی ابو حنيفة از نزد امام صادق عليه السّلام خارج شد و در راه با امام کاظم عليه السّلام برخورد کرد و از آن حضرت سؤال کرد:ای پسر!معصیت از چه کسی بروز می کند؟فرمود:خالی از سه احتمال نیست یا از خدای عزّ و جل است و چنین نیست پس لایق نباشد کریم را که عذاب کند بنده خود را به آن چه نکرده است و یا از خدا و بنده هست،پس لایق نیست شریک قوی را که ظلم کند بر شریک ضعیف و یا از بنده است و چنین است پس اگر عقوبت کند او را خدای به سبب گناه اوست و اگر عفو کند از کرم و جود خداوند متعال است.

۳۸ ۱۴۸ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّائِي قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ الرَّازِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ سَيِّدِي عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدٍ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْحَافِظِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرِ الْعُلُوِّي قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَرَشِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقِ الْفَارَسِيِّ الْغَرَّائِمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ رَمِيحِ النَّسَوِيِّ بِجَرَجَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرِ بَغْدَادٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الْوَهَّابِ ۳۸ ۱۴۸ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ دَقَاقٍ كَوَيْدٍ: رَوَايَتُ كَرَدَ بَرَايَ مَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ طَائِيٍّ أَزْ أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ آدَمِي رَازِيٍّ أَزْ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرِ كُوفِيٍّ كَهْ كُفْتُ: شَنِيدَم مَوْلَايِم عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِي فَرَمُود: حَدِيثُ كَرَدَ مَرَا پَدَرَش عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا أَزْ پَدَرَش مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَزْ پَدَرَش جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَزْ پَدَرَش مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَزْ پَدَرَش عَلِيٍّ بْنِ حُسَيْنٍ أَزْ پَدَرَش حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ رَوَايَتُ كَرَدَ بَرَايَ مَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْحَافِظِ بَغْدَادِيٍّ كَهْ كُفْتُ: رَوَايَتُ كَرَدَ مَرَا أَبُو الْقَاسِمِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرِ عَلُوِّيٍّ كَهْ كُفْتُ: رَوَايَتُ كَرَدَ بَرَايَ مَا پَدَرَم جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَزْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَرَشِيٍّ أَزْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زِيَادٍ أَزْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَزْ پَدَرَش أَزْ جَدِّ بَزْرگَوَارَش عَلِيٍّ بْنِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَزْ جَدِّ بَزْرگَوَارَش عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ نِيْز رَوَايَتُ كَرَدَ بَرَايَ مَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقِ الْفَارَسِيِّ الْغَرَّائِمِيٍّ كَهْ كُفْتُ: رَوَايَتُ كَرَدَ بَرَايَ مَا أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَمِيحِ نَسَوِيٍّ أَزْ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ أَزْ عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنِ عِيْسَى مَرْوَزِيٍّ كَهْ كُفْتُ: رَوَايَتُ كَرَدَ بَرَايَ مَا حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ

بن عیسیٰ المروزّی قال حدّثنی الحسن بن علی بن محمّد البلوی قال حدّثنی محمّد بن عبد الله بن نجیح عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عن أبيه عليه السّلام و حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال حدّثنا الحسن بن علی السّکری قال حدّثنا محمّد بن زکریّا الجوهری قال حدّثنا العبّاس بن بکار الضّبیّ قال حدّثنا أبو بکر الهذلیّ عن عکرمه عن ابن عبّاس قال لما انصرف أمير المؤمنين علی بن أبی طالب علیه السّلام من الصّیفین قام إلیه شیخ [من] ممّن شهد معه الواقعه فقال یا امیر المؤمنین أخبرنا عن مسیرنا هذا بقضاء من الله تعالی و قدره و قال الرّضا علیه السّلام فی روایتہ عن آبائه عن علی بن الحسین بن علی علیه السّلام دخل رجل من أهل العراق علی امیر المؤمنین فقال أخبرنی عن خروجنا إلی أهل الشّام أبقضاء من الله تعالی و قدره فقال له امیر المؤمنین علیه السّلام أجل یا شیخ فو الله ما علوتم تلعه و لا هبطتم بطن واد إلاّ بقضاء من الله و قدره فقال الشّیخ عند الله احتسب عنائی یا امیر المؤمنین فقال علیه السّلام مهلا یا شیخ لعلّک تظنّ قضاء حتما و قدرا لازما محمد بلوی که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله بن نجیح از پدرش از جعفر بن محمد از پدرش از جدّ بزرگوارش علیهم السّلام، و نیز روایت کرد برای ما احمد بن حسن قطّان که گفت: روایت کرد برای ما حسن بن علی سگری که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن زکریای جوهری از عبّاس بن بکار ضبیّ از ابو بکر هذلیّ از عکرمه از ابن عبّاس که گفت:

زمانی که امیر المؤمنین از صفّین بازگشتند، پیرمردی از بین کسانی که در جنگ همراه حضرت بودند، گفت: ای امیر المؤمنین! آیا این حرکت ما به صفّین به قضا و قدر الهی بوده است؟ (در روایتی که از طریق امام رضا علیه السّلام و به نقل از پدران بزرگوارشان روایت شده چنین آمده که مردی از اهل عراق بر امیر المؤمنین وارد شد و درباره حرکت سپاه به سوی شام پرسید که آیا این حرکت به قضا و قدر الهی بوده یا نه؟) امیر المؤمنین فرمود: بله ای شیخ و الله که از هیچ بلندی بالا نرفتید و به هیچ وادی فرو نرفتید مگر به قضا و قدر خدا، شیخ گفت: آیا برای مشکلاتی که تحمّل کردم نزد خدا اجر و ثوابی هست؟ فرمود: چنین مگو ای شیخ! مگر تو گمان می کنی منظور من قضا و قدر حتمی بوده؟

لو كان كذلك لبطل الثواب والعقاب والأمر والنهي والزجر وأسقط معنى الوعد والوعيد ولم تكن على المسيء لائمه ولا لمحسن محمده و لكان المحسن أولى باللائمه من المذنب والمذنب أولى بالإحسان من المحسن تلك مقالة عبده الأوثان و خصماء الرحمن وقدرته هذه الأئمه و مجوسها يا شيخ إنّ الله تعالى كلف تخييرا و نهى تحذيرا و أعطى على القليل كثيرا و لم يعص مغلوبا و لم يطع مكرها و لم يخلق السماوات والأرض و ما بينهما باطلا ذلك ظنّ الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار قال فنهض الشيخ و هو يقول:

أنت الإمام الذي نرجو بطاعته

يوم النّجاة من الرحمن غفرانا

أوضحت من ديننا ما كان ملتبسا

جزاك ربك عنا فيه إحسانا

فليس معذره في فعل فاحشه

قد كنت راكبها فسقا و عصيانا

لا لا و لا قائلا ناهيه أوقعه

فيها عبت إذا يا قوم شيطانا

اگر چنین باشد، ثواب و عقاب، امر و نهی، وعده و وعید الهی بی معنا خواهد بود، گناهکار قابل سرزنش و نیکوکار لایق احسان نباشد، نیکوکار از بدکار به سرزنش سزاوارتر و بدکار از نیکوکار به ستایش شایسته تر، این سخن بت پرستان و دشمنان خدا و قدریه و مجوس است، ای مرد! خدا مردم را مکلف کرده ولی آنها مختارند، آنان را نهی کرده ولی با این نهی از اعمال بد ممانعت نکرده، فقط بر حذر داشته، کار اندک بندگان را ثواب بسیار عنایت فرموده، اگر نافرمانی خدا می شود، ناتوانی خدا نیست و اگر اطاعت می شود اجباری نیست، آسمان و زمین و مابین آنها را بیهوده خلق نکرده، این اندیشه کفار است و وای بر کفار از عذاب آتش، پس پیرمرد برخاست و این شعر را می خواند:

تو آن امامی هستی که ما با اطاعت از او

امید داریم خدا در روز نجات ما را بیامرزد

بخشی از دین ما که برای ما مبهم بود، روشن

کردی، خدا به جای ما به تو جزای نیک دهد

عذری نیست در انجام کار زشت که من

مرتکب آن باشم از فسق و خروج از امر خدا

هرگز نمی پذیرم که ناهی از کار زشت، شخص

را به آن وادارد که شیطان را پیروی کرده ام

ص: ۲۱۷

و لا أَحَبَّ و لا شاء الفسوق و لا

قتل الولی له ظلما و عدوانا

أَنی یحب و قد صَحَّت عزیمته

ذو العرش أعلن ذاك الله إعلانا

و لم يذكر محمد بن عمر الحافظ في آخر هذا الحديث من الشعر إلا بيتين من أوله.

۱۴۹ ۳۹ حدَّثنا أبو منصور أحمد بن إبراهيم بن بكر الخوزي بنيسابور قال حدَّثنا أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن مروان الخوزي قال حدَّثنا جعفر بن محمد بن زياد الفقيه الخوزي قال حدَّثنا أحمد بن عبد الله الجويباري الشَّيباني عن علي بن موسى الرضا عن أبيه عن آبائه عن علي عليهم السَّلام قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله إِنَّ الله عزَّ و جلَّ قَدَّر المقادير و دَبَّر التَّدابير قبل أن يخلق آدم بألفي عام.

خدا دوست ندارد و زشتی ها را نخواسته

و کشتن ولی خدا را از روی ظلم جایز ندانسته

از کجا چنین خواسته باشد که سنت صاحب

عرش آن را اعلام فرموده و آشکار ساخته

مصنّف گوید: محمد بن عمر حافظ در آخر این حدیث فقط دو بیت اول را روایت کرده است.

۱۴۹ ۳۹ ابو منصور احمد بن ابراهيم بن بكر خوري گفت: روایت کرد برای ما ابو اسحاق ابراهيم بن محمد بن مروان خوري از محمد بن زياد فقيه خوري که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن عبد الله جويباري شيباني از علي بن موسى الرضا عليه السَّلام از پدرش از پدرانِش از علي بن ابي طالب عليهم السَّلام که فرمود: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود:

خدای عزَّ و جل تقدیر مقادیر و تدبیر تدابیر کرد پیش از خلق آدم به دو هزار سال.

٤٠ ١٥٠ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْهَنَانِيُّ الرَّازِيُّ الْعَدْلُ بَيْلَخُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مَهْرُويَه الْقُرُونِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْفَرَّاءُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ يَهُودِيًّا سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَمَّا لَيْسَ لِلَّهِ وَ عَمَّا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَمَّا لَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا مَا لَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ فَذَلِكَ قَوْلُكُمْ يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ إِنَّ عَزِيرًا ابْنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَعْلَمُ لَهُ وَلَدًا وَ أَمَّا قَوْلُكَ مَا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ فَلَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ ظَلَمٌ لِلْعِبَادِ وَ أَمَّا قَوْلُكَ مَا لَيْسَ لِلَّهِ فَلَيْسَ لِلَّهِ شَرِيكَ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

۴۱ ۱۵۱ حَدَّثَنَا أَبُو رَضَى اللَّهِ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سَلِيمَانَ قَالَ سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي الطَّوَّافِ فَقَالَ لَهُ ۴۰ ۱۵۰ حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَشْنَانِي أَوْ عَلِيُّ بْنُ مَهْرُوهٍ قَرْوِينِي أَوْ دَاوُدُ بْنُ سَلِيمَانَ فَرَأَى أَوْ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ پَدْرَشُ أَوْ پَدْرَانَشُ أَوْ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتَ كَرْدَ كَهْ فَرَمُودَ:

یهودی از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام سؤال کرد و گفت: خبر ده ما را که چه چیزی است که خدا آن را ندارد و چه چیزی نزد خدای نیست و چه چیز است که خدا آن را نمی داند. فرمود: آن چه خدا آن را نمی داند، قول شما طایفه یهود است که می گویند عزیر پسر خدا است و خدای برای خود پسر نمی داند، اما آن چه نزد خدا نیست ظلم بر عباد است که نزد او نیست و اما آن چه خدا ندارد، برای خدا شریک نیست، یهودی گفت: گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد فرستاده و رسول او است.

۴۱ ۱۵۱ سعد بن عبد الله از ابراهيم بن هاشم از احمد بن سليمان روايت کرده که گفت: مردی به امام رضا عليه السلام (در حالی که حضرت در طواف بود) عرض کرد: به من بگو جواد چه کسی

أخبرني عن الجواد فقال إنّ لكلامك وجهين فإن كنت تسأل عن المخلوق فإنّ الجواد العزّي يؤدّي ما افترض الله تعالى عليه و البخيل من بخل بما افترض الله تعالى عليه و إن كنت تعنى الخالق فهو الجواد إن أعطى [فهو] و هو الجواد إن منع لأنّه إن أعطى عبدا أعطاه ما ليس له و إن منع منع ما ليس له.

١٥٢ ٤٢ حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد المؤدّب رضى الله عنه قال حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عليّ بن معبد عن الحسين بن خالد عن عليّ بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن عليّ عن أبيه عليّ بن الحسين عن أبيه الحسين بن عليّ عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال سمعت رسولا لله صلّى الله عليه و آله يقول قال الله جلّ جلاله من لم يرض بقضائي و من لم يؤمن بقدرى فليتمس إلها غيرى و قال رسول الله صلّى الله عليه و آله فى كلّ قضاء الله عزّ و جلّ خيره للمؤمن.

است؟ فرمود: كلام تو دو روی دارد، اگر از مخلوق می پرسى جواد کسی است که واجب خدا را ادا کند و بخیل ادا نکند و اگر خالق را می خواهی، خدای جواد است اگر بخشد و اگر نبخشد، زیرا اگر بنده را عطا کند عطا کرده است چیزی را که او را نیست و اگر منع کند منع کرده است از او چیزی را که برای او در آن حقّی نیست.

١٥٢ ٤٢ حسین بن ابراهیم بن احمد مؤدّب گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السّلام که فرمود: از رسول خدا صلّى الله عليه و آله شنیدم که می فرمود: خدای عزّ و جلّ فرمود: هر که راضی نشود به قضای من و ایمان نیاورد به قدر من، پس بجوید معبودی غیر من. و رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: در هر چه خدا قضا می کند برای مؤمن خیر است.

۴۳ ۱۵۳ حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو ذَكْوَانَ قَالَ سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ سَأَلَهُ رَجُلٌ أَيْكَلْفَ اللَّهِ الْعِبَادَ مَا لَا يَطِيقُونَ فَقَالَ هُوَ أَعْدَلُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ أَفَيَقْدِرُونَ عَلَى كُلِّ مَا أَرَادُوهُ قَالَ هُمْ أَعْجَزُ مِنْ ذَلِكَ.

۴۴ ۱۵۴ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَلِيٍّ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْمِثْمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مَهْرُويَه الْقَزْوِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْغَازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْأَعْمَالُ ۴۳ ۱۵۳ أَبُو عَلِيٍّ حُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بَيْهَقِيُّ كَوَيْد:

روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان که گفت: شنیدم ابراهیم بن عباس می گوید: مردی از امام رضا علیه السلام پرسید: آیا خدا بندگان را به چیزی که طاقت آن را ندارند، تکلیف می کند؟ فرمود: خدا عادل تر از آن است، گفت: پس قادرند بر هر چه اراده کنند، فرمود: ایشان از آن عاجز ترند.

۴۴ ۱۵۴ ابو الحسن محمد بن عمرو بن علی بصری گوید: روایت کرد برای ما ابو الحسن علی بن حسن بن میثمی که گفت: روایت کرد برای ما ابو الحسن علی بن مهرویه قزوینی که گفت:

روایت کرد برای ما ابو احمد غازی از ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که فرمود: حدیث کرد مرا پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی علیهم السلام که فرمود: شنیدم از پدر خود علی بن ابی طالب علیه السلام که می فرمود: اعمال بر سه حالتند

على ثلاثه أحوال فرائض و فضائل و معاصى فأما الفرائض فبأمر الله و برضاء الله و بقضاء الله و تقديره و مشيئته و علمه و أما الفضائل فليست بأمر الله و لكن برضاء الله و بقضاء الله و تقديره و مشيئته و بعلمه و أما المعاصى فليست بأمر الله و لكن بقدر الله و بعلمه ثم يعاقب عليها.

١٥٥ ٤٥ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَارُونَ الْفَامِيُّ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَنْسُبُونَنَا إِلَى الْقَوْلِ بِالتَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ لَمَّا رَوَى مِنَ الْأَخْبَارِ فِي ذَلِكَ عَنْ آبَائِكَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَالَ يَا ابْنَ خَالِدٍ أَخْبَرْنِي عَنْ الْأَخْبَارِ الَّتِي رَوَيْتَ عَنْ آبَائِي الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي التَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ أَكْثَرَ أَمْ الْأَخْبَارِ الَّتِي رَوَيْتَ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي ذَلِكَ فَقُلْتُ بَلْ مَا رَوَى عَنْ النَّبِيِّ فِي ذَلِكَ أَكْثَرَ قَالَ فليقولوا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ فَرَايِضَ وَ فَضَائِلَ وَ مَعَاصِيَ، أَمَا فَرَايِضُ بِهِ أَمْرُ خُدا وَ بِهِ رِضَايَتُ وَ قِضَا وَ قَدْرُ أَوْ بِهِ مَشِيئَتُ أَوْ وَ عِلْمُ أَوْ اِنْجَامُ مِى شُود، وَ أَمَا فَضَائِلُ بِهِ أَمْرُ وَ جُوبِى خُدا نِيسْت لَكِنْ بِهِ أَنَّهَا رَاضِى وَ خَشْنُودُ بُوْدَه وَ بِرِ طَبَقِ قِضَا وَ قَدْرُ وَ مَشِيئَتُ وَ عِلْمُ أَوْ اِنْجَامُ مِى گِيرِد، أَمَا مَعَاصِى بِهِ أَمْرُ خُدا نِيسْت وَ لِيَكُنْ بِهِ قَدْرُ خُدا وَ عِلْمُ خُدا اسْت وَ عِقَابُ مِى كَنْد.

١٥٥ ٤٥ احمد بن ابراهيم بن هارون فامى گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش که گفت: روایت کرد برای ما ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم:

یا بن رسول الله! مردم ما را به مذهب تشبیه و جبر نسبت می دهند به خاطر اخباری که از پدران شما امامان علیهم السلام روایت شده است.

فرمود: یا بن خالد! به من بگو اخباری که در باب تشبیه و جبر از پدرانم روایت شده بیشتر است یا اخباری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باب مروی است؟ عرض کردم: اخباری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده، بیشتر است. فرمود: پس باید بگویند رسول خدا صلی الله علیه و آله قائل به جبر و

يقول بالتشبيه و الجبر إذا فقلت له إِنَّهُمْ يقولون إِنَّ رسول الله لم يقل من ذلك شيئا و إنما روى عليه قال فليقولوا في آبائي الأئمة عليهم السلام إِنَّهُمْ لم يقولوا من ذلك شيئا و إنما روى ذلك عليهم ثم قال عليه السلام من قال بالتشبيه و الجبر فهو كافر مشرك و نحن منه برآء في الدنيا و الآخرة يا ابن خالد إنما وضع الأخبار عنا في التشبيه و الجبر الغلاة الذين صغروا عظمه الله تعالى فمن أحبهم فقد أبغضنا و من أبغضهم فقد أحبنا و من والاهم فقد عادانا و من عاداهم فقد والانا و من وصلهم فقد قطعنا و من قطعهم فقد وصلنا و من جفاهم فقد برأنا و من برهم فقد جفانا و من أكرمهم فقد أهاننا و من أهانهم فقد أكرمنا و من قبلهم فقد ردنا و من ردهم فقد قبلنا و من أحسن إليهم فقد أساء إلينا و من أساء إليهم فقد أحسن إلينا و من صدقهم فقد كذبا و من كذبهم فقد صدقنا و من أعطاهم فقد حرمانا و من حرمانهم فقد أعطانا يا ابن خالد من كان من شيعتنا فلا يتخذن منهم وليا و لا نصيرا.

تشبيه بود. گفتم: می گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ها را نگفته، بر او افترا کرده اند، فرمود: پس باید بگویند بر پدران من نیز افترا کرده اند، سپس فرمود: هر که به تشبیه و جبر قائل شود کافر و مشرک است، ما از او بیزاریم در دنیا و آخرت. یابن خالد آن اخبار را غلات بر ما افترا کرده اند، قومی که خرد شمردند عظمت خدا را، دوستدار ایشان دشمن ما و دشمن ایشان دوستدار ماست، هر که موالات نماید با ایشان با ما معادات نموده و معادات کننده با ایشان، با ما موالات کرده، هر که با ایشان پیوندد از ما ببرد و هر که از ایشان ببرد با ما پیوندد، جفا کننده به ایشان، نیکی کننده ما و نیکی کننده به ایشان جفا کننده به ماست، اکرام کننده ایشان، اهانت کننده به ما و اهانت کننده به ایشان، اکرام کننده به ماست، قبول کننده ایشان رد کننده ما و رد کننده ایشان قبول کننده ماست، احسان کننده با ایشان، بدی کننده به ما و بدی کننده با ایشان، احسان کننده به ماست، تصدیق کننده ایشان، تکذیب کننده ما و تکذیب کننده ایشان، تصدیق کننده ماست، عطا کننده به ایشان محروم کننده ما و محروم کننده ایشان، عطا کننده ماست، یابن خالد! شیعه ما نباید کسی از ایشان را دوست و ناصر خود گرداند.

۴۶ ۱۵۶ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا قَالَ سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ اللَّهُ فَوَضَّ الْأَمْرَ إِلَى الْعِبَادِ فَقَالَ هُوَ أَعَزُّ مِنْ ذَلِكَ فَقُلْتُ أَجْبِرُهُمْ عَلَى الْمَعَاصِي قَالَ اللَّهُ أَعْدَلُ وَأَحْكَمُ مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ وَأَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنْنِي عَمِلْتَ الْمَعَاصِيَ بِقُوَّتِي الَّتِي جَعَلْتُهَا فِيكَ.

۴۷ ۱۵۷ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُؤَدَّبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ قَالَ بِالْجَبْرِ فَلَا تَعْطُوهُ مِنَ الزَّكَاةِ شَيْئًا وَلَا تَقْبَلُوا لَهُ شَهَادَةً أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَكْلِفُ نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا وَلَا يَحْمِلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَلَا تَكْسِبُ ۴۶ ۱۵۶ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ رَوَايَةً كَرِهَ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرْضَ كَرْدَمٍ: آيَا خُذَا كَارَ رَا بَه بِنْدِگَانِ تَفْوِيضُ كَرْدَه اسْت؟ فَرَمُود: خُذَا زِ آن عَزِيزْتَر، غَالِبُ تَر وَ قَوِي تَر اسْت، گفتم: پس اجبار کرده است ایشان را به معاصی؟ فرمود: خدا از آن عادل تر و حکیم تر است. سپس فرمود: خدای عز و جل فرمود: ای فرزندان آدم! من سزاوارترم به حسنات تو از تو و تو سزاوارتری به سیئات خود از من، معاصی را به قوتی که من در تو گذاشتم مرتکب می گردی.

۴۷ ۱۵۷ محمد بن ابراهیم بن اسحاق مؤدب گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن علی انصاری از عبد السلام بن صالح هروی که گفت: شنیدم امام رضا علیه السلام فرمود: هر که به جبر قایل شود، او را زکات ندهید و شهادت او را قبول نکنید، خدای تبارک و تعالی تکلیف نکرده است کسی را مگر آن چه می تواند انجام دهد و بر او آن چه را که طاقت آن را ندارد، تحمیل نکرده، هر نفس

كُلِّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى.

۴۸ ۱۵۸ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ذَكَرَ عِنْدَهُ الْجَبَرُ وَالتَّفْوِيضُ فَقَالَ أَلَا أُعْطِيكُمْ فِي هَذَا أَصْلًا لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلَا يَخَاصِمُكُمْ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا كَسَرْتُمُوهُ قُلْنَا إِنْ رَأَيْتَ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَطْعَ بِإِكْرَاهٍ وَ لَمْ يَعِصْ بِغُلْبَةٍ وَ لَمْ يَهْمَلْ الْعِبَادَ فِي مَلِكِهِ هُوَ الْمَالِكُ لَمَّا مَلَكَهُمْ وَ الْقَادِرُ عَلَى مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ فَإِنْ أَتَمَرَ الْعِبَادُ بِطَاعَتِهِ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ عَنْهَا صَادًّا وَ لَا مِنْهَا مَانِعًا وَ إِنْ أَتَمَرُوا بِمَعْصِيَتِهِ فَشَاءَ أَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ ذَلِكَ فَعَلْ وَ إِنْ لَمْ يَحُلْ فَفَعَلُوا فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي أَدْخَلَهُمْ فِيهِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ يَضْبُطْ حُدُودَ هَذَا الْكَلَامِ فَقَدْ خَصِمَ مِنْ خَالِفِهِ.

۴۹ ۱۵۹ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ چِه كَنْدَ بِرِ خُودِ كَنْدَ وَ گناه ديگرى بر او نباشد.

۴۸ ۱۵۸ نزد امام رضا عليه السلام حرف جبر و تفويض مذکور شد، فرمود: آيا مى خواهيد در اين باب اصلى را به شما آموزش دهم كه در آن اختلاف نكنيد و منازعى بر شما غالب نيايد؟ اصحاب گفتند:

آرى كرم كن، فرمود: خداى عزّ و جلّ را به اجبار طاعت نكردند و به غلبه معصيت نمودند و بندگان را در ملك خويش خودسر رها نكرد، او مالك است هرچه به تمليك ايشان داده است و قادر است بر هرچه ايشان را قدرت بر آن داده است، اگر بندگان فرمان پذيرى كردند به طاعتى، خداى عزّ و جلّ ايشان را مانع نكردد و اگر پذيراي معصيت شوند خواهد ميان ايشان و معصيت حاييل شود و اگر حاييل نشود و معصيت را بكنند، خداى عزّ و جلّ ايشان را در آن كار داخل نساخته است، سپس فرمود: هر كه ضبط كند حدود اين كلام را، غلبه مى كند بر مخالف در وقت بحث و خصومت.

۴۹ ۱۵۹ محمد بن حسن بن احمد بن وليد گويد:

روايت كرد براى ما سعد بن عبد الله از احمد بن

قالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزْزَنِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ أَصْحَابَنَا بَعْضُهُمْ يَقُولُ بِالْجَبْرِ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ بِالْإِسْطِطَاعَةِ فَقَالَ لِي أَكْتُبُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِيَّتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ وَبِقُوَّتِي أَذِيتَ لِي فَرَائِضِي وَبِنِعْمَتِي قَوَّيْتُ عَلَى مَعْصِيَتِي جَعَلْتُكَ سَمِيعًا بَصِيرًا قُوًّا مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَذَلِكَ أَنِّي أُولَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ وَأَنْتَ أُولَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي وَذَلِكَ أَنِّي لَا أَسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَأَنْتُمْ تَسْأَلُونَ وَ قَدْ نَظَّمْتُ لَكَ كُلَّ شَيْءٍ تَرِيدُ.

۵۰ ۱۶۰ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَّاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفُ بِعَلَّانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ أَعْلَمُ عِلْمَكَ اللَّهُ الْخَيْرَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدِيمٌ وَ الْقَدَمُ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي نَصْرٍ بَزْزَنِي رَوَايَتُ كَرْدَه كَهْ كُفْتُ: بَهْ اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرَضُ كَرْدَم: اَصْحَابُ مَا بَعْضِي قَائِلُ بَهْ جَبْرَنْدُ وَ بَعْضِي قَائِلُ بَهْ اِسْطِطَاعَتْ، فَرَمُود:

بنویس خدای تبارک و تعالی فرمود: ای فرزند آدم! به مشیت من تو آن شدی که مشیت می کنی و به قوت من فرایض مرا ادا می کنی، به نعمت من بر معصیت من قوی گشته ای، گردانیدم تو را شنوا و بینا و توانا، هر حسنه که به تو می رسد از جانب خداست و هر سیئه که به تو می رسد از نفس تو است و به همین سبب است که من سزاوارترم به حسنات تو از تو و تو سزاوارتری به سیئات خود از من، من سؤال کرده نشوم از آن چه می کنم و ایشان سؤال کرده می شوند، همانا منظم کرده ام برای تو هر چیزی را که می خواهی.

۵۰ ۱۶۰ علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یعقوب کلینی از علی بن محمد که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن عیسی از حسین بن خالد که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند دانایت کند، بدان که خدای تعالی قدیم است و از ازلی بودن صفتی است که به عاقل می فهماند که چیزی

صفه دلت العاقل على أنه لا شيء قبله و لا شيء معه في ديمومته فقد بان لنا بإقرار العامه معجزه الصفه أنه لا شيء قبل الله و لا شيء مع الله في بقائه و بطل قول من زعم أنه كان قبله أو كان معه شيء و ذلك أنه لو كان معه شيء في بقائه لم يجر أن يكون خالقا له لأنه لم يزل معه فكيف يكون خالقا لمن لم يزل معه و لو كان قبله شيء كان الأول ذلك الشيء لا هذا و كان الأول أولى بأن يكون خالقا للأول.

ثم وصف نفسه تبارك و تعالى بأسماء دعا الخلق إذ خلقهم و تعيدهم و ابتلاهم إلى أن يدعوه بها فسمى نفسه سميعا بصيرا قادرا قاهرا حيا قيوما ظاهرا باطنا لطيفا خبيرا قويا عزيزا حكيما عليما و ما أشبه هذه الأسماء فلما رأى ذلك من أسمائه الغالون المكذبون و قد سمعونا نحدث عن الله أنه لا شيء مثله و لا شيء من الخلق في حاله قالوا أخبرونا إذ زعمتم أنه لا مثل لله و لا شبه له كيف شاركتموه في أسماء الحسنی فتسميتم بجميعها فإن في ذلك دليلا على أنكم مثله في حالاته كلها أو في بعضها دون بعض إذ قد جمعتم قبل از او نیست و در بقائش چیزی همراه او نیست. با اقرار عامه و معجزه صفت برای ما روشن می شود که چیزی قبل از خدا نبوده و در بقائش نیز چیزی به همراهش نخواهد بود و گفتار کسانی که گمان می کنند قبل از او یا همراه او چیزی بوده، باطل می گردد، زیرا اگر چیزی با او بود، خدا نمی توانست خالق آن چیز باشد که همچو او دایم بوده و به خود بقا داشته است. و اگر پیش از او چیزی بودی آن چیز مبدا هستی و خالق ما بعد خود می باشد.

خدای تعالی خود را به نامهایی وصف کرد و آن نام ها بر خود افکند و بندگان را به آن نام ها اطلاع داد تا او را وقت عبادت و دعا به آن ها بخوانند و عبودیت ظاهر گردانند، مثل سمیع، بصیر، قادر، قاهر، حی، قیوم، ظاهر، باطن، لطیف، خیر، قوی، عزیز، حکیم، علیم و دیگر نام ها و چون غالون مکذبون این نام ها دیدند و از ما شنیدند که می گفتیم: خدا در هیچ حال به بنده شبیه نباشد، گفتند: به ما بگویید هر گاه خدای شبیه ندارد چگونه شما در این نام های حسنی خود را با خداوند شریک ساختید و این نام ها بر خود افکندید، پس ناچار شبیه خدا باشید از همه جهت یا بعضی جهت زیرا شما و او دارای

الأسماء الطَّيِّبَة قيل لهم إِنَّ اللَّهَ تبارك و تعالی ألزم العباد أسماء من أسمائه على اختلاف المعانی و ذلك كما یجمع الاسم الواحد معینین مختلفین و الدلیل على ذلك قول الناس الجائر عندهم السَّائِغ و هو الَّذی خاطب اللَّه عزّ و جلّ به الخلق فكلّمهم بما یعقلون لیكون علیهم حجّة فی تضییع ما ضیعوا و قد یقال للرجل كلب و حمار و ثور و سكره و علقمه و أسد و كلّ ذلك على خلافه لأنّه لم تقع الأسماء على معانیها الّتی كانت بنیت علیها لأنّ الإنسان لیس بأسد و لا كلب فافهم ذلك یرحمك اللَّه.

و إنّما یسمی اللَّه عزّ و جلّ بالعالم لغير علم حادث علم به الأشياء و استعان به على حفظ ما یرقبّل من أمره و الرّویّه فیما یخلق من خلقه و تفنیه ما مضى ممّا أفنى من خلقه ممّا لو لم یحضره ذلك العلم و یغیبه كان جاهلا ضعيفا كما أنّا رأینا علماء الخلق إنّما سمّوا بالعلم لعلم حادث إذ كانوا قبله جهله و ربّما فارقهم العلم بالأشیاء فصاروا إلى الجهل و إنّما سمی اللَّه عالما لأنّه لا یجهل شیئا فقد جمع الخالق و نام های نیکو هستید، جواب ایشان آن است که خدا بعضی از نام های خود را برای عباد ثابت ساخت و لیکن بر معنی دیگر، اگر نام یکی است معنی یکی نیست و بسیار است یک نام بر چند معنی مختلف اطلاق شود، دلیل بر این مدعی زبان و گفتار شایع مردم است، خدا نیز با همین زبان و روش با آنها صحبت کرده تا بفهمند و تا حجتی باشد در آنچه تضییع کرده، به مردی گفته می شود: کلب، حمار، گاو، شکر، تلخ، شیر، این اسامی بر خلاف معانی آنهاست، زیرا این نامها بر آن معانی که در مقابل آن وضع شده اند، نیستند، زیرا انسان شیر یا سگ نیست، خوب دقت کن و بفهم، خدا تو را مورد رحمت قرار دهد.

ما خدا را عالم می دانیم نه این که علمی به دست آورده و با آن چیزی را بداند و حفظ نماید، و در خلقت مخلوقاتش اندیشه کند، چنین چیزی ممکن نیست حال آن که گذشتگانی را که نابود ساخته در محضرش حاضرند، که اگر آن علم نباشد جاهل بماند، اما علماء خلق به علم حادث عالم هستند، جاهل بودند بعد عالم شدند، چه بسا که علم از ایشان زایل گردد و به جهل اوّل باز گردند. خدا عالم است چون محال است که جاهل به امری باشد، پس این نام بر خالق

المخلوق اسم العلم و اختلف المعنى على ما رأيت.

و سَمِيَ رَبَّنَا سَمِيعًا لَا جُزْءَ فِيهِ يَسْمَعُ بِهِ الصَّوْتُ وَلَا يَبْصُرُ بِهِ كَمَا أَنَّ جِزْأَنَا الَّذِي نَسْمَعُ بِهِ لَا نَقْوَى عَلَى النَّظَرِ بِهِ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَخْبَرَ أَنَّهُ لَا تَخْفَى عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ لَيْسَ عَلَى حَدٍّ مَا سَمِينَا نَحْنُ فَقَدْ جَمَعْنَا الْأَسْمَ بِالسَّمِيعِ وَ اختلف المعنى.

و هكذا البصير لا- لجزء به أبصر كما أننا نبصر بجزء منا لا ينتفع به في غيره و لكن الله بصير لا يجهل شخصا منظورا إليه فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و هو قائم ليس على معنى انتصاب و قيام على ساق في كبد كما قامت الأشياء و لكن أخبر أنه قائم يخبر أنه حافظ كقول الرجل القائم بأمرنا فلان و هو عزَّ و جلَّ القائم على كل نفس بما كسبت و القائم أيضا في كلام الناس الباقي و القائم أيضا يخبر عن الكفاية كقولك للرجل قم بأمر فلان أى اكفه و القائم منا قائم على ساق فقد جمعنا الاسم و لم يجمعنا المعنى.

و أما اللطيف فليس على قلبه و قضاؤه و صغره و لكن ذلك على التفاضل في الأشياء و و مخلوق اطلاق شد لكن معنى آن دو باهم متفاوت است.

و هم چنین پروردگار ما سمیع است لكن نه به عضوی که با آن بشنود و نتواند ببیند، ما با عضوی که می شنویم نمی توانیم ببینیم، خداوند فرموده: هیچ صدایی بر او پوشیده نیست و مثل ما نیست، اسم سمیع بر ما و خدا اطلاق می شود ولی معنی و مصداق آن دو فرق دارد.

بصیر است نه این که به عضوی ببیند مثل ما که به عضوی می بینیم و استفاده دیگری نمی بریم، خدا بیناست و به چیزی جهل ندارد، اسم مشترک است و معنی متفاوت، خدا قائم است نه به ایستادن روی پا با سختی مثل ایستادن اشياء، وقتی می فرماید: خدا قائم است، یعنی حافظ اشياء است، مانند: فلانی قائم به امر ماست، خداوند قائم بر هر نفسی است در آن چه که کسب می کند، قائم در کلام مردم به معنی «باقی» و «کفایت» نیز هست، وقتی گفته شود: کار فلانی را انجام بده یعنی نیازش را برطرف کن، و قائم در بین انسانها به معنی کسی است که روی پا ایستاده، اسم مشترک و معنی متفاوت است.

خدا لطیف است نه به این که خرد و نازک و باریک است بلکه به معنی نفوذ در همه اشیا

الامتناع من أن يدرك كقولك لطف عن هذا الأمر و لطف فلان في مذهبه و قوله يخبرك أنه غمض فبهر العقل و فات الطلب و عاد متعمقا[متطفا]متلطفا لا يدركه الوهم فهكذا لطف الله تبارك و تعالى عن أن يدرك بحد أو يحد بوصف و اللطافه منا الصغر و القله فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى.

و أما الخبير فالمدى لا يعزب عنه شيء و لا يفوته ليس للتجربه و الاعتبار بالأشياء فتفيده التجربه و الاعتبار علما لو لا هما ما علم لأن من كان كذلك كان جاهلا و الله تعالى لم يزل خبيرا بما يخلق و الخبير من الناس المستخبر عن جهل المتعلم و قد جمعنا الاسم و اختلف المعنى.

و أما الظاهر فليس من أجل أنه علا للأشياء بر كوب فوقها و قعود عليها و تسنم لذراها و لكن ذلك لقهره و لغلبه الأشياء و قدرته عليها كقول الرجل ظهرت على أعدائي و أظهرني الله على خصمي يخبر على الفلج و الغلبه فهكذا ظهور الله على الأشياء و وجه آخر و هو أنه و هو الظاهر لمن أراده لا يخفى عليه شيء و أنه مدبر و ممتنع از ادراك است، مثل: «فلان امر از من پنهان شد» یا «فلانی در گفتارش لطیف است» یعنی روش پیچیده ای دارد، عقل متعجب گشته، از دسترس به دور، بسیار عمیق و ظریف بوده و وهم به او نمی رسد، خدا نیز چنین است، دقیق تر و پیچیده تر از آن است که به حدی درک شود یا به وصفی توصیف گردد، لطافت آدمیان کوچکی و کمی است، اسم مشترک و معنی متفاوت است.

اما خبر کسی است که چیزی از او پنهان نیست و چیزی از او فوت نمی شود، نه با تجربه که چیزی از آن بیاموزد، اگر تجربه نبود هیچ نمی دانست، آنکه چنین باشد جاهل است و خدا از ازل به مخلوقات خود آگاه بوده و در میان مردم به کسی خبر گفته می شود که در صدد یادگیری برآید، پس لفظ یکی و معنی متفاوت است.

اما ظاهر به این معنی نیست که بر بالای چیزی برآمده و در چیزی پنهان نیست، به این معنی که قاهر و غالب است بر همه چیز، و قادر است به همه کار، عرب گوید: «بر دشمنان فایق آمدم»، «خدا مرا بر دشمنم پیروز گردانید» چنین است ظهور خدا بر اشياء، دیگر این که خدا ظاهر است برای هر کس که او را بخواهد، پنهان نیست بر او چیزی از امور پیدا و پنهان، و اوست مدبر

لكلّ ما يرى فأى ظاهر أظهر و أوضح أمرا من الله تعالى فإنّك لا تعدم صنعته حيثما توجهت و فيك من آثاره ما يغنيك و الظاهر منّا البارز بنفسه و المعلوم بحده فقد جمعنا الاسم و لم يجمعنا المعنى.

و أما الباطن فليس على معنى الاستبطان للأشياء بأن يغور فيها و لكن ذلك منه على استبطانه للأشياء علما و حفظا و تدبيرا كقول القائل أبطنته يعنى خبرته و علمت مكتوم سرّه و الباطن منّا بمعنى الغائر فى الشئ المستتر فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى.

و أما القاهر فإنّه ليس على معنى علاج و نصب و احتيال و مداراه و مكر كما يقهر العباد بعضهم بعضا فالمقهور منهم يعود قاهرا و القاهر يعود مقهورا و لكن ذلك من الله تبارك و تعالى على أنّ جميع ما يخلق ملتبس به الدّلّ لفاعله و قلّه الامتناع لما أراد به لم يخرج منه طرفه عين غير أنّه يقول له كن فيكون و القاهر منّا على ما ذكرت و وصفت فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و هكذا جميع الأسماء و إن كنّا لم نسّمها كلّها فقد يكتفى الاعتبار بما ألقينا هر چیز جهان، و کدام ظاهر از خدا ظاهرتر و واضح تر است، در هر چیزی صنع او بینی، در خود نظر کنی آثاری از او تو را کفایت کند، لکن ظاهر در انسانها فردی را گویند که وجودش آشکار و به حدّ معلوم باشد، نام یکی و معنی مختلف است.

اما باطن، به معنی درون اشیاء و نفوذ در آنها نیست بلکه به درون اشیاء علم و آگاهی دارد و تدبیر آنها به دست اوست، عرب گوید:

«از آن آگاه شدم»؛ اما باطن در مورد انسانها شخصی را گویند که به درون اشیاء نفوذ کرده و پنهان شود، بنابراین اسم مشترک و معنی متفاوت است.

اما قاهر، به ممارست و رنج و حيله و کنار زدن دیگری نیست، چنان که بعضی از مردم بر بعضی دیگر چیره می گردند، میان مردم ممکن است مقهور، قاهر و قاهر مقهور گردد، قاهر در مورد خدا یعنی مخلوقات در برابر او ذلیل هستند و از فرمانش نمی توانند خودداری کنند و از ساحت قدرت او به قدر یک چشم برهم زدن نیز خارج نشوند، فقط می گویند: ایجاد شو و ایجاد می شود، قاهر در مورد ما آن بود که گفتم، اسم مشترک و معنی متفاوت است، چنین است تمام نامها، هر چند آنها را ذکر نکردیم، به همین اکتفا می کنیم

إليك و الله عز و جل عوننا و عونك في إرشادنا و توفيقنا.

۵۱ ۱۶۱ خطبه الرضا عليه السّلام في التوحيد حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال حدّثنا محمّد بن عمر الكاتب عن محمّد بن زياد القلزمي عن محمّد بن أبي زياد الجدّي صاحب الصّلاه بجده قال حدّثني محمّد بن يحيى بن عمر بن عليّ بن أبي طالب قال سمعت أبا الحسن الرضا عليه السّلام يتكلّم بهذا الكلام عند المأمون في التوحيد قال ابن أبي زياد و رواه لي و أملئ أيضا أحمد بن عبد الله العلويّ مولى لهم و خلا لبعضهم عن القاسم بن أيوب العلويّ أنّ المأمون لما أراد أن يستعمل الرضا عليه السّلام جمع بني هاشم فقال لهم إنّي أريد أن أستعمل الرضا على هذا الأمر من بعدى فحسده بنو هاشم و قالوا أو تولّى رجلا جاهلا ليس له بصر بتدبير الخلافة فابعث إليه رجلا يأتنا فترى من جهله ما تستدلّ به عليه فبعث إليه فأتاه بقيه را می توان با اینها مقایسه کرد، خداوند در راهنمایی و توفیق یاور ما و شماست.

۱۶۱ ۵۱

خطبه امام رضا عليه السّلام در توحيد

خطبه امام رضا عليه السّلام در توحيد

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن عمر کاتب از محمد بن زیاد قلزمی از محمد بن ابی زیاد جدی که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن یحیی بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السّلام که گفت: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که در باب توحيد نزد مأمون چنین تکلم فرمود، ابن ابی زیاد گوید: همچنین احمد بن عبد الله علوی از قاسم بن ایوب علوی برایم روایت و املاء کرد و گفت: زمانی که مأمون خواست امام رضا عليه السّلام را ولایتعهدی منصوب کند، بنی هاشم را جمع نموده و گفت: قصد دارم پس از خود امام رضا عليه السّلام را به خلافت اختیار کنم، بنی هاشم از روی حسادت گفتند: می خواهی مردی نادان را که با خلافت و سیاست آشنایی ندارد، به ولایتعهدی برگزینی؟ کسی را نزد او بفرست تا بیاید و نمونه های جهل او را که دلیل علیه او خواهد بود، ببینی، حضرت را احضار کرد،

ص: ۲۳۲

فقال له بنو هاشم يا أبا الحسن اصعد المنبر و انصب لنا علما نعبد الله عليه فصعد عليه السلام المنبر فقعد مليا لا يتكلم مطرقا ثم انتفض انتفاضة و استوى قائما و حمد الله تعالى و أثنى عليه و صلى على نبيه و أهل بيته.

ثم قال أول عباده الله تعالى معرفته و أصل معرفه الله توحيده و نظام توحيد الله تعالى نفى الصفات عنه لشهادته العقول أن كل صفة و موصوف مخلوق و شهادته كل موصوف أن له خالقا ليس بصفه و لا موصوف و شهادته كل صفة و موصوف بالاقتران و شهادته الاقتران بالحدوث و شهادته الحدوث بالامتناع من الأزل الممتنع من الحدوث فليس الله عرف من عرف بالتشبيه ذاته و لا إياه و حده من اكتنحه و لا حقيقته أصاب من مثله و لا به صدق من نهایه و لا صمد صمده من أشار إليه و لا إياه عنى من شَبَّهه و لا- له تذلل من بَعَّضه و لا- إياه أراد من توهمه كل معروف بنفسه مصنوع و كل قائم فى سواه معلول بصنع الله يستدل عليه و بالعقول تعتقد معرفته و بالفطره تثبت حجته خلق الله الخلق حجابا بينه و بينهم و مباينته بنى هاشم گفتند: ای ابو الحسن بر منبر برو و ما را راهنمایی کن تا خدا را شناخته و عبادت کنیم.

حضرت بر منبر رفت، مدتی به سکوت نشست، سپس حرکت کرده و برخاست، حمد و ثنای خدا گفت، بر پیامبر و اهل بیتش درود فرستاد.

سپس فرمود: اول مرتبه عبادت، شناخت اوست، اصل معرفت وحدانیت او، و اساس توحید نفی صفات از ذات خداست، عقل داند که دارنده صفت و موصوف، مخلوق است، مخلوق دارای خالق است که صفت و موصوف نیست، همراهی صفت و موصوف به حادث بودن، و حادث بودن به نفی ازلی بودن گواهی می دهد، هر که بخواهد خدا را با تشبیه بشناسد، خدا را نشناخته، بخواهد کنه ذات او را دریابد قائل به توحید نیست، قائل به ماندی برای خدا، نا آگاه به حقیقت او است، قائل به نهایت او، او را تصدیق ننموده، اشاره کننده به او، به سوی خدا نرفته، تشبیه کننده او، خدا را قصد نکرده، قائل به اجزاء برای خدا، در مقابل او تذلل نکرده، توهم کننده خدا، او را اراده نکرده، هر شناخته شده ای مصنوع و هروابسته به دیگری معلول است، مخلوقات دال بر وجود اویند، با عقل شناخت او ممکن شود، با فطرت حجت بر مردم تمام شود، خلق و مخلوقات، حجابی است بین او و

إِيَّاهُمْ و مفارقتہ اُیْتِیْتَهُمْ و ابتداءؤہ اِیَّاهُمْ دلیلہم علی اُن لا۔ ابتداء له لعجز کلّ مبتدا عن ابتداء غیرہ و[أدوات]أدوہ اِیَّاهُمْ [دلیلہم]دلیل علی اُن لا أدوات فیہ لشہادہ الأدوات بفاقہ[المادین]المتأدین۔

فأسماءہ تعبیر و أفعالہ تفہیم و ذاته حقیقہ و کنہہ تفریق بینہ و بین خلقہ و غیورہ تحدید لما سواہ فقد جہل اللہ من استوصفہ و قد تعدّاه من اشتملہ و قد أخطأہ من اکتنہہ و من قال کیف فقد شبّہہ و من قال لم فقد علّہ و من قال متى فقد وقّته و من قال فیم فقد ضمّنه و من قال إلى م فقد نہّاه و من قال حتّی م فقد غثّاه و من غیّاه فقد غایاہ و من غزّاه فقد جزّاه و من وصفہ فقد أُلحد فیہ۔

و لا۔ یتغیّر اللہ بانغیّار المخلوق کما لا یتحدّد بتحدید المحدود أحد لا بتأویل عدد ظاہر لا بتأویل المباشرة[متجلی] متجلّ لا باستقلال رؤیہ باطن لا بمزایلہ مباین لا بمسافہ قریب لا بمدانہ لطیف لا بتجسّم موجود لا بعد عدم فاعل لا باضطرار مقدّر لا بحول فکرہ مدبّر لا بحرکہ مرید لا آنها، از مخلوقات جداست، آنان دلیل هستند کہ ابتدائی برای خدا نیست بہ دلیل ناتوانی ہر ابتداکنندہ از غیر خودش، عطای ادوات از خدا بہ بندگان دلیل بر عدم ادوات در خداست، ادوات گواہ تہی دستی صاحب آنهاست۔

اسامی خدا عبارات، افعال او صرف تفہیم، ذاتش حقیقت، کنہش جدائی بین او و مخلوقات است۔ غیر، وسیلہ تحدید است، نادان است آنکہ او را توصیف کند، متجاوز است آنکہ او را شامل صفات بندگان قرار دہد و خطاکار است ہرکہ برای او انتہائی قرار دہد، آن کہ گوید چگونہ است، او را تشبیہ کردہ؛ آن کہ گوید چرا، او را معلول ساختہ، ہر کہ گوید چہ وقت (کی)، او را در زمان فرض کردہ، آن کہ گوید در کجا، او را محدود بہ مکان کردہ، ہر کہ گوید تا کجا، برای او نہایت قرار دادہ، ہر کہ گوید تا بہ کجا، او را غایت دار فرض کردہ، ہر کہ او را غایت دار بدانند، او را جزء دار بدانند، او را وصف کردہ، ہر کہ او را وصف کند در او الحاد ورزیدہ است۔ با تغییر مخلوق تغییر نکنند، با تحدید ایشان محدود نشود، یکی است نہ با شمارش؛ ظاہر است نہ با مباشرت؛ جلی است نہ با رؤیت مستقیم؛ باطن است نہ با غیبت؛ دور است نہ با مسافت؛ نزدیک است نہ با الصاق؛ لطیف است

بهمامه شاء لا بهمه مدرک لا بمحسه سمیع لا بآله بصیر لا بأداه لا تصحبه الأوقات و لا تضمّنه الأماكن و لا تأخذه السّنوات و لا تحدّه الصّفات و لا تقیّده الأدوات سابق الأوقات کونه و العدم وجوده و الابتداء أزلّه.

بتشعيره المشاعر عرف أن لا- مشعر له و بتجهيره الجواهر عرف أن لا- جوهر له و بمضادّته بین الأشياء عرف أن لا- ضدّ له و بمقارنته بین الأمور عرف أن لا- قرین له ضادّ النور بالظلمه و الجلالیه بالبهیم و الحسو بالبلل و الصّرد بالحروور مؤلّف بین متعدایاتها مفروق بین متدانیاتها دالّه بتفریقها على مفروقها و بتألیفها على مؤلّفها ذلک قوله تعالى وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ففروق بها بین قبل و بعد لیعلم أن لا- قبل له و لا بعد شاهده بغرائزها أن لا غریزه لمغزّها دالّه بتفاوتها أن لا تفاوت لمفاوتها مخبره بتوقیّتها أن لا وقت لموقّتها حجب بعضها عن بعض لیعلم أن لا حجاب بینه و بینها غیرها له معنی الرّبوبیّه إذ لا- مربوب و حقیقه الإلهیّه إذ لا- نه با جسمیت؛ موجود است نه بعد از نبودن، فاعل است نه به اجبار؛ قادر است نه به نیروی تفکر؛ گرداننده است نه به حرکت؛ اراده می کند نه با همت؛ درک می کند نه با احساس، می شنود نه با وسیله، می بیند نه به دیده؛ زمان بر او نمی گذرد؛ مکان او را نمی گیرد؛ خواب ندارد، صفات او را محدود نمی کند و وسایل بر او قید نمی بندد. بودن او بر وقت، وجودش بر عدم و ازلیتش بر ابتدا پیشی گرفته. حواس بخشی او، او را از آنها و جوهر بخشی او، او را از جوهره بی نیاز می کند. ضدّیت میان اشیاء می نمایاند که او را ضدی نیست و مقارنت بین امور، می فهماند که او را قرینی نباشد. نور را ضد ظلمت، جلی را ضد خفی، خشک را ضد تر و سرد را ضد گرم قرار داد. بین دو ضد، تألیف کرد و میان دو ملایم، تفریق. تفریق بر جدا کننده و تألیف بر بهم رساننده دلالت دارد. و این معنای قول خداست: «از هر چیز جفت قرار دادیم، باشد که فکر کنید.» میان قبل و بعد مخلوقات جدایی انداخت، تا دانسته شود که او را قبل و بعد نیست.

غریزه موجودات را دلیل بر این است که او را غریزه نیست و تفاوت میان آنها دلیل بر آنکه تفاوت دهنده را در خویش تفاوتی نیست. وقت دار بودن را دلیل بر این که او زمان دار نیست. حجاب میان بعضی را دلیل بر این است که او را حجاب نیست. قبل از مربوب

مألوه و معنى العالم و لا معلوم و معنى الخالق و لا مخلوق و تأويل السمع و لا مسموع ليس مذ خلق استحق معنى الخالق و لا بإحداثه البرايا استفاد معنى البرائه كيف و لا تغييه مذ و لا تدنيه قد و لا يحجبه لعل و لا توقته متى و لا يشتمله حين و لا تقاربه مع إنما تحدد الأدوات أنفسها و تشير الآله إلى نظائرها و فى الأشياء يوجد أفعالها منعها مذ القديمه و حمتها قد الأزلية لو لا الكلمه افترقت فدلّت على مفرّقها و تبانت فأعربت عن مباينها لما تجلّى صانعها للعقول و بها احتجب عن الرؤيه و إليها تحاكم الأوهام و فيها أثبت غيره و منها أنيط الدليل و بها عرّفها الإقرار و بالعقول يعتقد التصديق باللّه و بالإقرار يكمل الإيمان به و لا ديانة إلاّ بعد معرفه و لا معرفه إلاّ بالإخلاص و لا إخلاص مع التشبيه و لا نفى مع إثبات الصّفات للتشبيه فكلّ ما فى الخلق لا يوجد فى خالقه و كلّ ما يمكن فيه يمتنع فى صانعه لا تجرى عليها الحرکه و السّكون و كيف يجرى عليه ما هو أجراه أو يعود فيه ما هو ابتدأه إذا لتفاوتت ذاته و او رب بود و قبل از پرستنده او اله؛ معنا عالم بود، گاهی که معلومی نبود و خالق بود گاهی که مخلوقی نبود، و سامع بود، گاهی که مسموعی نبود. نه از گاهی که آفرید، آفریننده شد و نه از گاهی که بارئیت آغاز کرد باریء شد، چگونه؟ و حال آن که با «ازوکی؟» در زمان نیاید و با «به تحقیق» نزدیک نشود. «شاید» او را پنهان نکند و «کی» او را صاحب مکان ننماید.

«وقتی که» او را شامل نشود و «با» همراهی برای او نیامورد؛ زیرا ادوات خویش را محدود می سازد و آلات به سوی چون خودی اشاره می کند و در اشیاء حرکت یافت می شود. «از وقتی» اشیاء را از قدمت می اندازد و «به تحقیق» آن ها را از ازلیت باز می دارد و «اگر نه این بود» آن ها را از تکامل می اندازد. متفرقند، پس جداکننده دارند و متباینند، پس متباین کننده ای برای ایشان هست. به وسیله آنها صانع بر عقول تجلی کرده و نیز بدان ها از دیدگان محجوب شده است و اوهام را بر آنها به حکم واداشته است و در آن ها اثبات غیر ایشان قرار داده است. از آنها دلیل استنباط می شود و به وسیله آن ها اقرار را شناسانده است. با عقول، تصدیق به خدا حاصل می شود و با اقرار، ایمان به او کامل می گردد. دیانتي نیست، مگر بعد از شناخت و شناختی نیست، مگر با اخلاص، و اخلاصی با وجود تشبیه نیست و نفیی نیست با

لتَجَزَّأَ كنهه و لا تمتنع من الأزل معناه و لما كان للبارى معنى غير معنى المبروء و لو حدَّ له وراء إذا لحدَّ له أمام و لو التمس له التمام إذا لزمه التَّقْصان كيف يستحقُّ الأزل من لا يمتنع من الحدوث و كيف ينشئ الأشياء من يمتنع من الإنشاء و إذا لقامت فيه آية المصنوع و لتحوَّل دليلاً- بعد ما كان مدلولاً عليه ليس فى مجال القول حجّه و لا فى المسأله عنه جواب و لا فى معناه لله تعظيم و لا فى إبانته عن الخلق ضيم إلا بامتناع الأزل أن يثنى و لما لا بدأ له أن يبتدأ لا إله إلا الله العليّ العظيم كذب العادلون و ضلّوا ضلالاً بعيداً و خسروا خسارانا مبیناً و صلّى الله على محمّد و أهل بيته الطاهرين.

اثبات صفات برای تشبیه. پس هرچه در خلق است، در خالق یافت نشود و هرچه در خلق ممکن است، در صانع ممتنع. در او حرکت و سکون جاری نیست و چگونه در او چیزی که خود جاری کننده است، جاری باشد، یا چیزی که او آغاز کرده، در او بازگشت نماید؟ چه که در این حال ذات او متفاوت و کنهش بخش پذیر می شد و ازلیت در او معنا نمی داشت و در آن حال خالق چون مخلوق می شد.

اگر او به «وراء» محدود شود، به «جلو» نیز محدود خواهد بود. اگر از او تمامیت خواهند، پس نقص لازمه اوست و چگونه کسی که حدوث درباره او ممنوع نیست، مستحق ازلیت باشد؟ و چگونه اشیاء را بیافریند، در حالی که ایجاد بر خود او ممتنع نیست؟ در این گاه نشانه مصنوع بودن در او ظاهر می شود و خود نشانه ای بر خالق دیگر بود. گفتار ناممکن، دلیل نیست و سؤال درباره او را جواب نباشد. در معنای آن تعظیم برای خداوند نیست و در جدایی اش از مخلوقات ستم نیست، مگر آن که ازلی را دوئیت ممنوع باشد و آن که را ابتدا نیست، نمی توان آغازید. هیچ خدایی جز خدای علیّ عظیم نیست. آنها که او را همسنگ دیگران قرار می دهند، دروغ گویانند و در خسران مبین گرفتار شده اند و صلوات بر محمد صلّى الله علیه و آله و اهل بیت طاهرين او باد.

۱۲ باب ذکر مجلس الرضا عليه السّلام مع أهل الأديان و أصحاب المقالات في التوحيد عند المأمون ۱۶۲۱ حدّثنا أبو محمّد جعفر بن عليّ بن أحمد الفقيه القمّيّ ثمّ الإيلاقيّ رضی الله عنه قال أخبرنا أبو محمّد الحسن بن محمّد بن عليّ بن صدقه القمّيّ قال حدّثني أبو عمرو محمّد بن عمر بن عبد العزيز الأنصاريّ الكجّبيّ قال حدّثني من سمع الحسن بن محمّد النوفليّ ثمّ الهاشميّ يقول لمّا قدم عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام على المأمون أمر الفضل بن سهل أن يجمع له أصحاب المقالات مثل الجاثليق و رأس الجالوت و رؤساء الصّابئين و الهرّيد الأكبر و أصحاب زردهشت و نسطاس الرّوميّ و المتكلّمين ليسمع كلامه و كلامهم فجمعهم الفضل بن

۱۲- باب ذکر مناظره امام رضا عليه السّلام با اهل ادیان و اصحاب مقالات در توحيد و معرفت حق تعالی در نزد مأمون

۱۲- باب ذکر مناظره امام رضا عليه السّلام با اهل ادیان و اصحاب مقالات در توحيد و معرفت حق تعالی در نزد مأمون

۱۶۲۱ ابو محمد جعفر بن علي بن احمد فقيه قمي از ابو محمد حسن بن محمد بن علي بن صدقه قمی روایت کرده که گفت: روایت کرد برای من ابو عمرو محمد بن عبد العزيز انصاری از کسی که از حسن بن محمد نوفلی شنیده که گفت: چون امام رضا عليه السّلام بر مأمون قدوم نمود، مأمون به فضل بن سهل گفت تا اصحاب مقالات؛ از جمله جاثلیق بزرگ علمای نصاری، رأس الجالوت بزرگ علمای یهود، رؤسای صابئین و هرّید بزرگ و اصحاب زرتشت، نسطاس رومی، متکلمان اسلام را گرد آورد تا با آن حضرت گفتگو کنند و مأمون کلامشان را بشنود، فضل همه را جمع کرد و به مأمون اعلام

سهل ثم أعلم المأمون باجتماعهم فقال أدخلهم عليّ ففعل فرحب بهم المأمون ثم قال لهم إني إنما جمعتكم لخير و أحببت أن تناظروا ابن عمي هذا المدنيّ القادم عليّ فإذا كان بكرة فاغدوا عليّ و لا يتخلف منكم أحد فقالوا السمع و الطاعة يا أمير المؤمنين نحن مبكرون إن شاء الله.

قال الحسن بن محمد النوفليّ فينا نحن في حديث لنا عند أبي الحسن الرضا عليه السّلام إذ دخل علينا ياسر الخادم و كان يتولّى أمر أبي الحسن عليه السّلام فقال له يا سيّدي إنّ أمير المؤمنين يقرئك السّلام و يقول فداك أخوك إنّه [أجمع] اجتمع إليّ أصحاب المقالات و أهل الأديان و المتكلّمون من جميع الملل فرأيتك في البكور إلينا إن أحببت كلامهم و إن كرهت ذلك فلا تتجشّم و إن أحببت أن نصير إليك خفّ ذلك علينا فقال أبو الحسن أبلغه السّلام و قل له قد علمت ما أردت و أنا صابر إليك بكرة إن شاء الله.

قال الحسن بن محمد النوفليّ فلتّ يا مضي ياسر التفت إلينا ثم قال لي يا نوفليّ أنت عراقيّ و رقّه العراقيّ غير غليظه فما نمود. گفت: ایشان را بیاور. چون پیامدند مأمون ایشان را حرمت داشت و گفت: من شما را برای آن جمع کردم که با پسر عم من این مدنیّ که از مدینه آمده است، مناظره و مباحثه کنید، فردا همه صبح گاه نزد من آیند و هیچ کس تخلف نکند. گفتند: ای امیر المؤمنين اطاعت می کنیم.

حسن بن محمد نوفلی گوید: ما نزد امام رضا علیه السّلام مشغول صحبت بودیم که یاسر خادم امام رضا علیه السّلام وارد شده و گفت: یا سیّدی امیر المؤمنين تو را سلام می رساند و می گوید:

برادرت فدای تو باد! اصحاب مقالات و ارباب ادیان و متکلمان همه ملت ها نزد من مجتمع شده اند، آیا تمایل دارید نزد ما بیایید و با آنان بحث و گفتگو کنید؟ و اگر تمایل ندارید خود را به سختی میندازید و اگر تمایل داری که ما نزد تو بیاییم، آن نیز بر ما گران نیست. امام رضا علیه السّلام فرمود: او را سلام برسان و بگو اراده و منظور تو را دانستم و فردا اوّل روز خواهم آمد، ان شاء الله.

حسن بن محمد نوفلی گوید: چون یاسر رفت حضرت روی به ما کرد و فرمود: ای نوفلی! تو عراقي هستی و عراقي ها طبع نکته سنجی دارند

عندك فى جمع ابن عمّك علينا أهل الشّرك و أصحاب المقالات فقلت جعلت فداك يريد الامتحان و يحبّ أن يعرف ما عندك و لقد بنى على أساس غير وثيق البنيان و بئس و الله ما بنى فقال لى و ما بناؤه فى هذا الباب قلت إنّ أصحاب الكلام و البدعه خلاف العلماء و ذلك أنّ العالم لا ينكر غير المنكر و أصحاب المقالات و المتكلّمون و أهل الشّرك أصحاب إنكار و مباهته إن احتججت عليهم بأنّ الله واحد قالوا[صح]صحّ وحدانيته و إن قلت إنّ محمّدا رسول الله صلّى الله عليه و آله قالوا أثبت رسالته ثمّ يباهتون الرّجل و هو يبطل عليهم بحجّته و يغالطونه حتّى يترك قوله فاحذرهم جعلت فداك قال فتبسّم ثمّ قال لى يا نوفلى أفتخاف أن يقطعوا علىّ حجّتى فقلت لا- و الله ما خفت عليك قطّ و إنّى لأرجو أن يظفرك الله بهم إن شاء الله تعالى فقال لى يا نوفلى أ تحبّ أن تعلم متى يندم المأمون قلت نعم قال إذا سمع احتجاجى على أهل التّوراه بتوراتهم و على أهل الإنجيل بإنجيلهم و على أهل الزّبور بزبورهم و على الصّابئين بعبائيتهم نظر تو درباره کار پسر عمّت که اهل شرک و اصحاب مقالات را جمع کرده چیست؟ گفتم:

فدايت شوم، قصد امتحان تو را دارد تا بداند نزد تو چیست؟ كارى مى كند بنيانش محكم نيست، به خدا چه بد بنيانى است؟ فرمود: چه بنا نهاده؟ گفتم: اصحاب كلام و بدعت خلاف علما هستند، زيرا عالم منكر نمى شود مگر سخنى ناصواب را و اصحاب مقالات و متكلّمان و اهل شرک كارشان انكار و ناصواب گفتن است، چون حجّت آورى كه خدا يكتاست، گویند ثابت كن يگانگى او را و اگر بگوئى محمد رسول خداست، گویند: ثابت كن رسالت او را. پس شخص را متحیر كنند و حجّت او جز خواب را باطل سازند و او را در غلط افكنند تا سخن خود ترك دهد، فدايت شوم از ايشان حذر كن، حضرت تبسم نمود و فرمود: اى نوفلى! مى ترسى كه ايشان مرا ملزم گردانند و حجّت من باطل سازند؟ گفتم: نه! به خدا هرگز از اين نمى ترسم و اميدوارم كه خدا تو را بر ايشان ظفر بخشد. فرمود: اى نوفلى! مى خواهى بدانى كه مأمون چه وقت پشيمان خواهد شد؟! گفتم:

آرى! فرمود: زمانى كه بشنود حجّت من بر اهل تورات به تورات و بر اهل انجيل با انجيل و بر اهل زبور به زبورشان و بر صابئين به زبان عبرانى

و على أهل الهرا بذه بفارسيّتهم و على أهل الرّوم بروميّتهم و على أصحاب المقالات بلغاتهم فإذا قطعت كلّ صنف و دحضت حجّته و ترك مقالته و رجع إلى قولي علم المأمون الموضع الذي هو سبيله ليس بمستحقّ له فعند ذلك يكون النّدامه و لا حول و لا قوّه إلّا بالله العليّ العظيم.

فلما أصبحنا أتانا الفضل بن سهل فقال له جعلت فداك إنّ ابن عمّك [ينظر ك] ينتظر ك و قد اجتمع القوم فما رأيك في إتيانه فقال له الرّضا عليه السّلام تقدّمني فأني صائر إلى ناحيتكم إن شاء الله.

ثمّ توضّأ و ضوء للصّلاه و شرب شربه سويق و سقانا منه ثمّ خرج و خرجنا معه حتّى دخلنا على المأمون و إذا المجلس غاصّ بأهله و محمّد بن جعفر و جماعه من الطّالبيين و الهاشميين و القوّاد حضور فلما دخل الرّضا عليه السّلام قام المأمون و قام محمّد بن جعفر و جميع بنى هاشم فما زالوا وقّوا و الرّضا عليه السّلام جالس مع المأمون حتّى أمرهم بالجلوس فجلسوا فلم يزل المأمون مقبلا عليه يحدّثه ساعه ثمّ التفت إلى الجاثليق فقال يا جاثليق هذا ابن عمّي و برهرا بذه به زبان فارسيّ شان و بر اهل روم به زبان روميّشان و بر صاحبان مقالات به لغت هاشان است و چون هر صنف را خاموش كنم و حجّت ايشان باطل كنم ترك قول خود گویند و به قول من باز گردند، آن وقت مأمون داند كه مكاني كه او راه آن در پيش دارد استحقاق آن ندارد و آن وقت پشيمان شود، هر نیرو و قدرتی از جانب خداوند است.

چون صبح شد، فضل آمد و گفت: فدای تو شوم پسر عمّیت انتظار تو می برد و جماعت مجتمع شده اند چه می فرمایی؟! فرمود: تو پیش برو كه من اينك به آن جانب می آيم، پس وضو بساخت و شربتی سويق بخورد و ما را نیز بخوراند. پس بيرون آمد و ما با او همراه بوديم تا داخل مجلس مأمون شدیم. مجلسی مالا مال از مردم و محمّد بن جعفر در جماعت طالبيين و هاشميين و اميران و مقدمان لشكر همه حاضر بودند. چون امام رضا عليه السّلام داخل شد مأمون برخاست و محمد بن جعفر و جميع بنى هاشم برخاستند و چندان برپا بودند كه آن حضرت با مأمون بنشست. پس فرمود بنشستند و آنان نیز نشستند و مأمون روی به او آورده بود و سخن می كرد. پس روی به جاثليق كرد و گفت: اين پسر عموی من

علی بن موسی بن جعفر و هو من ولد فاطمه بنت نبینا صلی الله علیه و آله و ابن علی بن ابی طالب علیه السلام فأحب أن تکلمه أو تحاجّه و تنصفه فقال الجاثلیق یا امیر المؤمنین کیف أحاج رجلا یحتج علی بکتاب أنا منکره و نبی لا أومن به فقال له الرضا علیه السلام یا نصرانی فإن احتججت علیک یانجیلک أقرّ به قال الجاثلیق و هل أقدر علی رفع ما نطق به الإنجیل نعم و الله أقرّ به علی رغم أنفی فقال له الرضا علیه السلام سل عما بدا لک و اسمع الجواب.

فقال الجاثلیق ما تقول فی نبوّه عیسی و کتابه هل تنکر منهما شیئا قال الرضا أنا مقرّ بنبوّه عیسی و کتابه و ما بשר به أمّته و أقرت به الحواریون و کافر بنبوّه کلّ عیسی لم یقرّ بنبوّه محمّد صلی الله علیه و آله و بکتابه و لم یبشر به أمّته قال الجاثلیق ألیس إنّما نقطع الأحکام بشاهدی عدل قال علیه السلام بلی قال فأقم شاهدين من غیر أهل ملّتک علی نبوّه محمّد صلی الله علیه و آله ممّن لا تنکره النصرانیّه و سلنا مثل ذلک من غیر أهل ملّتنا قال الرضا علیه السلام الآن جئت بالنّصفه یا نصرانی ألا تقبل منی العدل المقدم عند المسيح علی بن موسی بن جعفر و از فرزندان فاطمه دختر نبی ما صلی الله علیه و آله ما و پسر علی بن ابی طالب است، با او سخن کن و حجّت خویش باز نما و انصاف نگهدار. جاثلیق گفت: یا امیر المؤمنین! چگونه بحث کنم با مردی که احتجاج می کند بر من به کتابی که منکر و به قول پیغمبری که به او ایمان ندارم. حضرت فرمود: ای نصرانی! اگر احتجاج کنم به انجیل تو اقرار می کنی. گفت: مگر می توانم اقرار نکنم، آری به خدا اقرار می کنم برخلاف میل خود، فرمود:

هرچه به خاطرت می رسد پیرس و جواب بشنو.

جاثلیق گفت: نبوّت عیسی و چیزی از کتاب او را منکر هستی؟ فرمود: من به نبوّت عیسی، کتاب او و بشارت او به امت خود مقرّم و حواریون نیز مقرّنند و منکر نبوّت عیسی را که اقرار به نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله و کتاب او نکرده و امت را به او بشارت نداده. جاثلیق گفت: آیا نباید سخن را قطع کنیم به دو شاهد عادل. فرمود:

بلی! گفت: پس دو شاهد از غیر اصحاب دین خود که در دین نصرانی مقبول باشند بر نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله اقامه کن و از من دو گواه از غیر اهل دین ما بخواه. فرمود: انصاف دادی ای نصرانی! آیا قبول نداری عادل صاحب مرتبه نزد مسیح علیه السلام را؟!

عیسی ابن مریم علیه السّلام قال الجاثلیق و من هذا العدل سمّه لی قال ما تقول فی یوحنا الدّیلمی قال بخ بخ ذكرت أحبّ الناس إلى المسیح قال فأقسمت علیک هل نطق الإنجیل أنّ یوحنا قال إنّما المسیح أخبرنی بدین محمّد العربی و بشرنی به أنّه یكون من بعده فبشّرت به الحواریّین فأمنوا به قال الجاثلیق قد ذکر ذلك یوحنا عن المسیح و بشر بنبوّه رجل و بأهل بیته و وصیّه و لم یلخص متی یكون ذلك و لم [تسم] یسم لنا القوم فنعرّفهم قال الرّضا علیه السّلام فإن جئناک بمن یقرأ الإنجیل فتلا علیک ذکر محمّد و أهل بیته و أمّته أ تؤمن به قال سدیداً قال الرّضا علیه السّلام لنسطاس الرّومیّ کیف حفظک للسّفر الثّالث من الإنجیل قال ما أحفظنی له ثمّ التفت إلى رأس الجالوت فقال أ لست تقرأ الإنجیل قال بلی لعمری قال فخذ علی السّفر فإن کان فیهِ ذکر محمّد و أهل بیته و أمّته فاشهدوا لی و إن لم یکن فیهِ ذکره فلا تشهدوا لی ثمّ قرأ علیه السّلام السّفر الثّالث حتّی بلغ ذکر النّبی صلی الله علیه و آله وقف ثمّ قال یا نصرانیّ إنّی أسألك بحقّ المسیح و أمّه أ تعلم أنّی عالم گفتم: آن عادل کیست، نامش ببر؟! فرمود:

یوحنا ی دلمی. گفت: کسی را نام بردی که نزد مسیح دوست ترین مردم بود. فرمود: تو را قسم می دهم که آیا انجیل ناطق هست به این که یوحنا گفت که مسیح علیه السّلام خبر داد مرا به این محمد عربی صلی الله علیه و آله و بشارت داد که او بعد از او خواهد بود و حواریّون را به آن بشارت داده و به او ایمان آوردند. جاثلیق گفت: یوحنا این سخن از مسیح علیه السّلام نقل می کند و بشارت به نبوّت مردی می دهد با اهل بیت و وصیّ او، اما نمی گوید که او کی خواهد بود و آن قوم را نام نمی برد تا ما بشناسیم. حضرت فرمود: اگر کسی بیاورم که انجیل بداند و نام محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و امّت او بر تو بخواند به آن ایمان می آوری؟ گفت:

صواب گفتمی، حضرت، نسطاس رومی را فرمود:

سفر سوم انجیل در حفظ داری؟ گفت: آری، پس ملتفت رأس الجالوت شد و فرمود: انجیل خوانده ای، گفت: آری. فرمود: این سفر از من گوش کنی اگر در آن ذکر محمد و اهل بیت و امّت او شده گواهی دهی و اگر نباشد گواهی ندهی، پس سفر سوم را خواند تا به ذکر نبی صلی الله علیه و آله رسید، ایستاد و فرمود: ای نصرانی! از تو می پرسم به حقّ مسیح و مادرش که آیا می دانی که من انجیل می دانم؟

بالإنجيل قال نعم ثم تلا علينا ذكر محمد و أهل بيته و أمته ثم قال ما تقول يا نصراني هذا قول عيسى ابن مريم عليه السلام فإن كذبت بما ينطق به الإنجيل فقد كذبت موسى و عيسى عليه السلام و متى أنكرت هذا الذكر و جب عليك القتل لأنك تكون قد كفرت بربيك و نبيك و بكتابك قال الجاثليق لا أنكر ما قد بان لي في الإنجيل و إنني لمقر به قال الرضا عليه السلام اشهدوا على إقراره.

ثم قال يا جاثليق سل عما بدا لك قال الجاثليق أخبرني عن حوار عيسى ابن مريم عليه السلام كم كان عدتهم و عن علماء الإنجيل كم كانوا قال الرضا عليه السلام على الخير سقطت أما الحواريون فكانوا اثني عشر رجلا و كان أعلمهم و أفضلهم ألوقا و أما علماء النصارى فكانوا ثلاثة رجال يوحنا الأكبر بأج و يوحنا بقرقيسيا و يوحنا الديلمي برجاس و عنده كان ذكر النبي صلى الله عليه و آله و ذكر أهل بيته و أمته و هو الذي بشر أمه عيسى و بنى إسرائيل به.

ثم قال له يا نصراني و الله إننا لنؤمن بعيسى الذي آمن بمحمد صلى الله عليه و آله و ما ننقم على عيساك شيئا إلا ضعفه و قلله صيامه و گفت: آری، پس ذکر محمد و امت او بخواند و فرمود: چه می گویی ای نصرانی! این قول عيسى بن مريم است؟ اگر تكذيب می کنی به آنچه انجيل به آن ناطق است موسى و عيسى عليهما السلام را تكذيب کرده ای و قتل تو واجب شود زیراكه كافر شده باشی به خدا و پیغمبر و كتاب خود. جاثليق گفت: منكر نيستم به آن چه كه ظاهر شود نزد من در انجيل و به آن اقرار دارم. حضرت فرمود: گواه باشید بر اقرار او.

و سپس امام رضا عليه السلام فرمود: ای جاثليق! پيرس هر آن چه را كه به خاطرت می رسد.

گفت: به من بگو حواری عيسى بن مريم عليها السلام و علمای انجيل چند تن بودند. فرمود: به شخص دانا برخوردی اما تعداد حواريون، آنان دوازده مرد بودند و افضل و اعلم ايشان ألوقا بود.

و اما علمای نصاری سه مرد بودند: يوحنا اكبر بأج و يوحنا به قرقيسيا و يوحنا ديلمی برجاس و نزد او بود ذكر نبی و اهل بيت و امت او و او همان است كه امت عيسى عليه السلام و بنی اسرائيل را بشارت داده است.

پس فرمود: ای نصرانی! به خدا ما ایمان آوریم به عيسى كه ایمان آورد به محمد صلى الله عليه و آله و از او هیچ آزرده نداریم جز ضعف و کمی نماز و روزه.

صلاته قال الجاثلیق أفسدت و الله علمک و ضَعَفْت أمرک و ما کنت ظننت إلاَّ أنَّک أعلم أهل الإسلام قال الرضا علیه السلام و كيف ذاک قال الجاثلیق من قولک أنَّ عیسی کان ضعیفاً قليل الصَّیام قليل الصَّلاه و ما أفطر عیسی یوماً قطَّ و لا نام بلیل قطَّ و ما زال صائم الدَّهر و قائم اللَّیل قال الرضا علیه السلام فلمن کان یصوم و یصلی قال فخرس الجاثلیق و انقطع.

قال الرضا علیه السَّلام یا نصرانی أسألك عن مسأله قال سل فإن کان عندی علمها أجبتک قال الرضا علیه السلام ما أنکرت أنَّ عیسی علیه السلام کان یحیی الموتی بإذن الله عزَّ و جلَّ قال الجاثلیق أنکرت ذلک من أجل أنَّ من أحیا الموتی و أبرأ الأکمه و الأبرص فهو ربَّ مستحقَّ لأن یعبد قال الرضا علیه السَّلام فإنَّ یسوع قد صنع مثل ما صنع عیسی علیه السلام مشی علی الماء و أحیا الموتی و أبرأ الأکمه و الأبرص فلم تتَّخذهُ أمَّته ربَّاً و لم یعبده أحد من دون الله عزَّ و جلَّ و لقد صنع حزقیل النَّبی علیه السلام مثل ما صنع عیسی ابن مریم فأحیا خمسهُ و ثلاثین ألف رجل من بعد موتهم بستین سنه ثمَّ التفت إلى جاثلیق گفت: به خدا، فاسد کردی علم خود را و بی اعتقاد کردی مرا، می پنداشتم که تو عالم تری از همه علمای اسلام. حضرت فرمود:

چرا؟ گفت: به این دلیل که گفتم عیسی ضعیف بود و روزه و نماز کم می گزارد، حال آن که هرگز روزی روزه نخورد و هیچ شب نخفت و صائم الدهر و قایم اللَّیل بود. حضرت فرمود: پس بگوی او برای که روزه می داشت و نماز می کرد.

جاثلیق از کلام افتاد و هیچ نگفت. حضرت فرمود: ای نصرانی! از تو سه مسئله می پرسم.

گفت: بپرس اگر بدانم جواب گویم، حضرت فرمود: چرا منکر خدایی که عیسی علیه السَّلام به اذن خدا مرده زنده کرد، پس بنده باشد نه پروردگار و شریک آفریدگار. گفت: از آن روی منکرم که هر که مرده زنده کند و کور مادرزاد و ابرص شفا بخشد او پروردگار است و مستحق عبادت.

حضرت فرمود: پس یسوع علیه السَّلام نیز کرده آن چه را عیسی علیه السَّلام کرده، بر آب راه رفته و مرده زنده کرده و اکمه و ابرص شفا داده است و امّت او را پروردگار ندانند و جز خدا را عبادت نکنند. و حزقیل پیامبر نیز مثل آن چه عیسی بن مریم کرد، کرده است، سی و پنج هزار مرد را بعد از مردن شصت سال زنده گردانید. بعد رو به رأس الجالوت نمود،

رأس الجالوت فقال له يا رأس الجالوت أتجد هؤلاء في شباب بني إسرائيل في التوراه اختارهم بخت نصر من سبي بني إسرائيل حين غزا بيت المقدس ثم انصرف بهم إلى بابل فأرسله الله عزّ وجلّ إليهم فأحياهم هذا في التوراه لا يدفعه إلا كافر منكم قال رأس الجالوت قد سمعنا به و عرفناه قال صدقت ثم قال يا يهودي خذ على هذا السفر من التوراه فتلا عليه السلام علينا من التوراه آيات فأقبل اليهودي يترجّج لقراءته و يتعجب ثم أقبل على النصراني فقال يا نصراني أ هؤلاء كانوا قبل عيسى أم عيسى كان قبلهم قال بل كانوا قبله فقال الرضا عليه السلام لقد اجتمعت قریش على رسول الله صلى الله عليه و آله فسألوه أن يحيى لهم موتاهم فوجه معهم علي بن أبي طالب عليه السلام فقال له اذهب إلى الجبانه فناد بأسماء هؤلاء الزهط الذين يسألون عنهم بأعلى صوتك يا فلان و يا فلان و يا فلان يقول لكم محمّد رسول الله قوموا بإذن الله عزّ و جلّ فقاموا ينفضون التراب عن رؤوسهم فأقبلت قریش يسألهم عن أمورهم ثم أخبروهم أنّ محمّدا قد بعث نبيا فقالوا وددنا أنّا أدر كناه و فرمود: ای رأس الجالوت! آیا احوال جوانان بنی اسرائیل را در تورات خوانده ای، بخت نصر آنان را از اسرای بنی اسرائیل در حمله بیت المقدس اختیار نمود و به بابل برد، پس خدا حزقیل را فرستاد تا آنان را زنده کرد. این در تورات است و منکر آن کافر است، رأس الجالوت گفت: حق است و ما این را شنیده و دانسته ایم.

پس فرمود: ای یهودی! این سفر تورات را از من بشنو، آیات از تورات بخواند و یهودی حیران بماند، پس روی به نصرانی کرد و فرمود: این انبیا پیش از عیسی بودند یا عیسی پیش از ایشان بود گفتند: ایشان پیش بودند و عیسی از تورات ذکر ایشان خوانده، پس فرمود: قریش نزد رسول الله صلى الله عليه و آله آمده و درخواست کردند برای ایشان چند مرده را زنده گردانند، پیامبر علی بن ابی طالب علیه السلام را با ایشان فرستاد و فرمود: برو به قبرستان کنار شهر و این جماعت را به نام هاشان به آواز بلند بخوان، ای فلان! ای فلان! ای فلان! محمد صلى الله عليه و آله می گوید که برخیزید به اذن خداوند، همه برخاستند و خاک از سرهاشان می افشاندند قریش روی آوردند و از ایشان خبرها می گرفتند، سپس به ایشان خبر دادند که محمد به نبوت مبعوث است، گفتند: کاش ما او را درمی یافتیم

فتؤمن به و لقد أبرأ الأَكْمه و الأبرص و المجانين و كلمه البهائم و الطير و الجن و الشياطين و لم نتخذ به رباً من دون الله عز و جل و لم ننكر لأحد من هؤلاء فضلهم فمتى اتخذتم عيسى رباً جاز لكم أن تتخذوا اليسع و حزقيل رباً لأنهما قد صنعا مثل ما صنع عيسى ابن مريم عليه السلام من إحياء الموتى و غيره و إن قوماً من بنى إسرائيل خرجوا من بلادهم من الطاعون و هم ألوف حذر الموت فأماتهم الله فى ساعه واحده فعمد أهل تلك القرية فحظروا عليهم حظيره فلم يزالوا فيها حتى نخرت عظامهم و صاروا رميماً فمرّ بهم نبى من أنبياء بنى إسرائيل فتعجب منهم و من كثرة العظام الباليه فأوحى الله عز و جل إليه أ تحب أن أحييهم لك فتذرهم قال نعم يا رب فأوحى الله عز و جل إليه أن نادهم فقال أيتها العظام الباليه قومى بإذن الله عز و جل فقاموا أحياء أجمعون ينفضون التراب عن رءوسهم ثم إبراهيم خليل الرحمن عليه السلام حين أخذ الطير فقطعهنّ قطعاً ثم وضع على كلّ جبل منهنّ جزءاً ثم ناداهنّ فأقبلن سعيّاً إليه ثم موسى بن عمران عليه السلام و أصحابه و به او ايمان مى آوردیم، رسول ما اكمه و ابرص و مجانين را شفا داد و بهایم و طير و جن و شياطين با او سخن مى گفتند و ما او را پروردگار ندانستیم و فضل انبياء سابق را منکر نشدیم، پس هرگاه شما عيسى را پروردگار دانید باید يسع و حزقيل را نیز پروردگار دانید که ایشان همان کردند که عيسى عليه السلام کرد، قومى از بنى اسرائيل از ديار خود بيرون آمدند به سبب طاعون و ایشان چندین هزار بودند از خوف مرگ، خداوند همه را در يك ساعت بميراند و اطراف قريه را حصار کشيدند و مردگان به همان حال بودند تا استخوان هاشان پوسيد و خاک گشتند. يکى از انبيا بنى اسرائيل بر ایشان عبور کرد و از آن حال و زيادى استخوان پوسيده متعجب شد، خداوند وحى فرستاد دوست دارى ایشان را زنده کنم تا انذار کنى، گفت: آرى اى پروردگار! پس خداوند وحى کرد که ایشان را آواز ده، گفت: اى استخوان هاى پوسيده برخيزيد. به اذن خداوند همه برخاسته و زنده گشته و خاک از سرها مى افشانند. ديگر ابراهيم خليل خدا عليه السلام چند مرغ گرفت و تکه تکه کرد و در هر کوه پاره اى بنهاد و بعد آواز داد همه شتابان به سوى او آمدند، ديگر موسى بن عمران عليه السلام که هفتاد نفر از اصحاب خود را

السَّيِّعُونَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمْ صَارُوا مَعَهُ إِلَى الْجِبَلِ فَقَالُوا لَهُ إِنَّكَ قَدْ رَأَيْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَأَرْنَاهُ كَمَا رَأَيْتَهُ فَقَالَ لَهُمْ إِنِّي لَمْ أَرَهُ فَقَالُوا
لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً...

فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيِّعَاقَهُ فَاحْتَرَقُوا عَنْ آخِرِهِمْ وَبَقِيَ مُوسَى وَحِيدًا فَقَالَ يَا رَبِّ اخْتَرْتَ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَجَعَلْتَ بِهِمْ وَ
أَرْجَعْتَ وَحْدِي فَكَيْفَ يَصْدَقُنِي قَوْمِي بِمَا أَخْبَرْتَهُمْ بِهِ فَوْ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ إِيَّايَ أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الصَّيِّفُ هَاءَ مَنَا فَأَحْيَاهُمْ
اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ ذَكَرْتَهُ لَكَ مِنْ هَذَا لَا-تَقْدِرُ عَلَى دَفْعِهِ لِأَنَّ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْفِرْقَانَ قَدْ
نَطَقَتْ بِهِ فَإِنْ كَانَ كُلُّ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَمْرًا الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ الْمَجَانِينَ يَتَّخِذُ رَبًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاتَّخِذْ هَؤُلَاءِ كُلَّهُمْ أَرْبَابًا مَا
تَقُولُ يَا نَصْرَانِي فَقَالَ الْجَائِلِيُّ الْقَوْلَ قَوْلَكَ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

ثُمَّ التَفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ يَا يَهُودِيَّ أَقْبِلْ عَلَيَّ أَسْأَلُكَ بِالْعَشْرِ آيَاتِ الَّتِي أَنْزَلْتَ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ
تَجِدُ فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبًا بَنِيَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أُمَّتُهُ إِذَا جَاءَتِ الْأُمَّةُ الْآخِرَةُ أَتْبَاعَ رَاكِبٍ اخْتِيَارَ نُمُودَ وَ وَقْتُ مَنَاجَاتٍ بِهِ
كُوهِ بَرْدٍ، كَقَتْنِد: تَوَخَدَا رَا دِيدِي، بِهِ مَا نِيْزَ بِنَمَا چَنَان چِه خُود دِيدِي. كَقَتْنِد: مَن نَدِيدِم. كَقَتْنِد: مَا اِيْمَان نَمِي آوَرِيْم تَا خُودَا رَا
آشْكَارَ بِيْنِيْم. اِيْشَان رَا صَاعِقَه دَر كَرَفَت وَ هَمَه سُوخْتَنِد. مُوسَى تَنَهَا مَانَد وَ كَقَتْنِد: يَا رَبِّ! هَفْتَادَ مَرَدَ اَزْ بَنِي اِسْرَائِيْلَ اخْتِيَارَ نُمُودَم
هَمَه رَا سُوخْتِي وَ مَن بَا اِيْشَان آمَدَم وَ تَنَهَا مِي رُوم، بَا قُومِ خُود چِه كُويْم وَ مَرَا كَجَا تَصْدِيْقَ كَنَنِد دَر اِيْن خَبَر، وَ اِگَر مِي
خُوَاسْتِي، پِيْش اَزْ اِيْن مَن وَ اِيْشَان رَا هَلَاك مِي كَرْدِي، آيَا مَا رَا هَلَاك مِي كَنِي بِهِ اَن چِه سَفِيْهَان مَا كَرْدَنِد. خُودَا اَنَان رَا زَنْدَه
كَرْدَانِيْد وَ اِيْن خَبَرَهَا كِه بَا تُو كَقَتْمَ نَتَوَانِيْ مَنَكِرَ شُويْ زِيْرَا تُوْرَات وَ اِنْجِيْلَ وَ زَبُورَ وَ فِرْقَانَ بِهِ اَن نَاطِقَ شُدَه اَنْد وَ اِگَر هَر كِه
مَرْدَه زَنْدَه كَنَد وَ اِكْمَه وَ اَبْرَصَ وَ مَجَانِيْنَ رَا شَفَا بَخْشَدَ پُرُورْدَ كَارَ بَاشَد هَمَه اِيْنَهَا رَا بَايَدَ پُرُورْدَ كَارَ دَانِيْد چِه مِي كُويِي اِي
نَصْرَانِي! جَائِلِيْقَ كَقَتْنِد: حَق مِي كُويِي وَ جَزَ خُودَايَ تَعَالَى پُرُورْدَ كَارِي نِيْسَت.

پَس رُو بِهِ رَأْسِ الْجَالُوتِ فَرَمُود: يَا يَهُودِيَّ! تُو رَا قِسْم مِي دَهَم بِهِ حَقِّ دَه آيَه كِه بَر مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ نَازِلَ شُد، آيَا خَبَرِ مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أُمَّتِهِ اَوْ دَر تُوْرَاتِ مَوْجُودَ اسْتِ بِهِ اِيْن نَحْو كِه؛ هَر گَاه اَمَّتْ اَخَرِ پِيْرَوَانَش شَتْرَسُوَارَ بِيَايَنْد وَ خُودَاوَنْدَ رَا

البعير يسبحون الرَّبَّ جَدًّا جَدًّا تسيحًا جديدًا في الكنائس الجدد[فليفرغ] فليفرغ بنو إسرائيل إليهم و إلى ملكهم لتطمئن قلوبهم
فإن بأيديهم سيؤفقا ينتقمون بها من الأمم الكافره في أقطار الأرض أ هكذا هو في التوراه مكتوب قال رأس الجالوت نعم إنا
لنجده كذلك.

ثم قال للجاثليق يا نصراني كيف علمك بكتاب شعيا عليه السلام قال أعرفه حرفا حرفا قال لهما أ تعرفان هذا من كلامه يا قوم
إنني رأيت صورته راكب الحمار لابسا جلابيب النور و رأيت راكب البعير ضوء مثل ضوء القمر فقالا- قد قال ذلك شعيا عليه
السلام قال الرضا عليه السلام يا نصراني هل تعرف في الإنجيل قول عيسى إنني ذاهب إلى ربكم و ربّي و البارقليطا جاء هو الذي
يشهد لي بالحق كما شهدت له و هو الذي يفسر لكم كل شيء و هو الذي يبدئ فضائح الأمم و هو الذي يكسر عمود الكفر
فقال الجاثليق ما ذكرت شيئا من الإنجيل إلا و نحن مقرّون به فقال أ تجد هذا في الإنجيل ثابتا يا جاثليق قال نعم قال الرضا عليه
السلام يا جاثليق ألا تخبرني عن الإنجيل الأول حين بسیار بسیار تسبيح گویند تسبیحی جدید در کنیسه های جدید، بنی اسرائیل
باید به سوی آنان و پادشاه آنان بروند تا قلبهایشان آرام گیرد، زیرا آنان شمشیرهایی به دست دارند که از کافران هراّت
انتقام می گیرند، آیا این در تورات مکتوب است. رأس الجالوت گفت: آری در تورات چنین است، پس به جاثلیق فرمود: یا
نصرانی! علم تو به کتاب شعيا چگونه است؟ گفت: حرف به حرف می دانم. پس به رأس الجالوت و جاثلیق فرمود: آیا این از
کلام اوست که ای قوم من صورت راكب حمار را دیدم که به پارچه ای از نور پوشیده بود، آن شترسوار را دیدم که نورش
چون نور ماه بود؟ گفتند: راست است شعيا این سخن گفت.

حضرت فرمود: یا نصرانی! در انجیل خوانده ای که عیسی می گوید: من نزد پروردگار خود و شما می روم و فارقلیطا می آید و
او به نفع من و به حقّ شهادت می دهد چنان چه برای او شهادت دادم و او تفسیر می کند برای شما همه چیز را و اوست که
ظاهر می سازد رسوائی امت ها را و اوست که می شکند عمود کفر را. جاثلیق گفت: هرچه تو از انجیل می گویی ما به آن اقرار
داریم. فرمود: این در انجیل هست؟! گفت: آری. فرمود: یا جاثلیق! به من نمی گویی که چون انجیل اوّل را گم کردند

افتقدتموه عند من وجدتموه و من وضع لكم هذا الإنجيل فقال له ما افتقدنا الإنجيل إلّا يوما واحدا حتّى وجدناه غصّا طريّا فأخرجه إلينا يوحنا و متى فقال له الرضا عليه السّلام ما أقلّ معرفتك بسنن الإنجيل و علمائه فإن كان هذا كما تزعم فلم اختلفتم فى الإنجيل و إنّما وقع الاختلاف فى هذا الإنجيل الّذى فى أياديكم اليوم فلو كان على العهد الأوّل لم تختلفوا فيه و لكنّى مفيدك علم ذلك اعلم أنّه لَمّا افتقد الإنجيل الأوّل اجتمعت النّصارى إلى علمائهم فقالوا لهم قتل عيسى ابن مريم عليه السّلام و افتقدنا الإنجيل و أنتم العلماء فما عندكم؟

فقال لهم ألوقا و مرقابوس إنّ الإنجيل فى صدورنا و نحن نخرجه إليكم سفرا سفرا فى كلّ أحد فلا تحزنوا عليه و لا تخلوا الكنائس فإنّا سنتلوه عليكم فى كلّ أحد سفرا سفرا حتّى نجعله كلّ فقعد ألوقا و مرقابوس و يوحنا و متى فوضعوا لكم هذا الإنجيل بعد ما افتقدتم الإنجيل الأوّل و إنّما كان هؤلاء الأربعة تلاميذ تلاميذ الأوّلين أ علمت ذلك؟ فقال الجاثليق أمّا نزد چه كسى يافتيد و اين انجيل را چه كسى برای شما وضع کرد؟ گفت: ما انجيل را گم نکردیم مگر يك روز و آن را تروتازه يافتيم، يوحنا و متى آن را برای ما بيرون آوردند.

حضرت فرمود: چقدر به احوال انجيل كم اطلاع هستی، اگر چنان است كه تو می گویی چرا اختلاف كرديد در انجيل، اگر انجيل اوّل بود اختلاف نمی كرديد و اين اختلاف در اين انجيلی است كه امروز در دست شماست. اما من خبر آن با تو بگويم: بدان كه چون انجيل اوّل گم شد، نصارى مجتمع شده، نزد علما آمدند و گفتند: عيسى بن مريم كشته شد و ما انجيل را گم كرديم، شما علما چه می گوييد و چه تدبيري اندیشه می كنيد؟

الوقا و مرقابوس گفتند: انجيل در سينه های ماست، سفر به سفر آن را برای شما در هر يكشنبه می گوييم، غمگين نبوده و كنيسه ها را خالی مگذاريد كه هريكشنبه يك سفر انجيل را خواهيم خواند تا تمام آن را جمع كنيم. الوقا و مرقابوس و يوحنا و متى اين انجيل را وضع كردند بعد از گم كردن انجيل اوّل، و اين چهار كس شاگرد شاگردان نخستين بودند، آيا اين را می دانستی؟ جاثليق گفت: نمی دانستم، اينك

هذا فلم أعلمه و قد علمته الآن و قد بان لي من فضل علمك بالإنجيل و سمعت أشياء مما علمته شهد قلبي أنها حق فاستردت كثيرا من الفهم.

فقال له الرضا عليه السلام فكيف شهادته هؤلاء عندك قال جائزه هؤلاء علماء الإنجيل و كلما شهدوا به فهو حق.

قال الرضا عليه السلام للمؤمن و من حضره من أهل بيته و من غيرهم اشهدوا عليه قالوا قد شهدنا ثم قال عليه السلام للجاثليق بحق الابن و أمه هل تعلم أن متى قال إن المسيح هو ابن داود بن إبراهيم بن إسحاق بن يعقوب بن يهوذا بن خضر بن مرقابوس في نسبه عيسى ابن مريم عليه السلام إنه كلمه الله أحلها في جسد آدمي فصارت إنسانا و قال ألوقا إن عيسى ابن مريم عليه السلام و أمه كانا إنسانين من لحم و دم فدخل فيها الروح القدس ثم إنك تقول من شهادته عيسى على نفسه حقا أقول لكم يا معشر الحواريين إنه لا يصعد إلى السماء إلا من نزل منها إلا ركب البعير خاتم الأنبياء فإنه يصعد إلى السماء و ينزل فما تقول في هذا القول قال الجاثليق هذا قول عيسى برايم روشن شد و دلم گواهی می دهد که تو حق می گویی؛ زیرا که علم تو به انجیل در کمال است و از تو فوایدی را شنیدم و مقاصدی را اخذ کردم.

حضرت فرمود: شهادت این چهار تن از علما نزد تو چه حال دارد؟ گفت: شهادت ایشان مقبول و مسموع است که علمای انجیل ند.

امام رضا علیه السلام به مأمون و حاضران فرمود:

گواه باشید. سپس به جاثلیق فرمود: به حق پسر و مادرش هیچ می دانی متى گفت: مسیح پسر داود بن ابراهیم بن اسحق بن یهوذا بن خضر بن مرقابوس است؟ گفت: عیسی بن مریم کلمه خدا است که او را خداوند در جسد آدم درآورد و به شکل آدم شد، الوقا گفت:

عیسی بن مریم و مادرش دو انسان بودند از گوشت و خون، پس داخل شد در ایشان روح القدس، حال تو می گویی که عیسی علیه السلام بر خود این شهادت داد و فرمود: حق است این که با شما می گویم ای حواریون که بالا نرود به آسمان مگر کسی که فرود آمده باشد از آسمان، مگر سوار شتر، خاتم پیغمبران که او بالا رود بر آسمان و فرود آید، چه می گویی در این سخن؟ جاثلیق گفت: این سخن عیسی است، منکر نمی شوم.

لا ننكره قال الرضا عليه السلام فما تقول في شهاده ألوفا و مرقابوس و متى على عيسى و ما نسبوه إليه قال الجاثليق كذبوا على عيسى فقال الرضا عليه السلام يا قوم أ ليس قد زكاهم و شهد أنهم علماء الإنجيل و قولهم حق فقال الجاثليق يا عالم المسلمين أحب أن تعفيني من أمر هؤلاء قال الرضا عليه السلام فإننا قد فعلنا سل يا نصراني عما بدا لك قال الجاثليق ليسألك غيري فلا و حق المسيح ما ظننت أن في علماء المسلمين مثلك.

فالتفت الرضا عليه السلام إلى رأس الجالوت فقال له تسألني أو أسألك فقال بل أسألك و لست أقبل منك حجّه إلا من التّوراه أو من الإنجيل أو من زبور داود أو بما في صحف إبراهيم و موسى قال الرضا عليه السلام لا تقبل مني حجّه إلا بما تنطق به التّوراه على لسان موسى بن عمران و الإنجيل على لسان عيسى ابن مريم و الزّبور على لسان داود.

فقال رأس الجالوت من أين تثبت نبوّه محمّد صلّى الله عليه و آله قال الرضا عليه السلام شهد بنبوته موسى بن عمران و عيسى ابن مريم و داود خليفه الله عزّ و جلّ في الأرض فقال له امام فرمود: چه می گویی در شهادت الوقا و مرقابوس و متى بر عيسى عليه السلام و آن چه به او نسبت دادند؟ جاثليق گفت: ایشان دروغ بستند بر عيسى عليه السلام.

فرمود: ای قوم! پیش از این ایشان را صادق و عادل دانست و گواهی داد که از علمای انجیل اند و قولشان حق است. گفت: ای عالم مسلمانان مرا از حرف این چندین معاف دار. فرمود: در گذشتیم پیرس ای نصرانی آن چه به خاطرت می رسد.

جاثليق گفت: دیگری پرسد، مرا بس است به حقّ مسیح که در علمای اسلام مانند تو ندیدم.

حضرت متوجه رأس الجالوت شد و فرمود:

تو می پرسى یا من از تو می پرسم؟ گفت: من می پرسم و از تو هیچ حجتی را قبول نمی کنم مگر این که حجت از تورات یا زبور داود علیه السلام یا از صحف ابراهیم و موسى بیاوری. حضرت فرمود: از من هیچ قبول مکن مگر آن چه را که تورات به زبان موسى بن عمران و انجیل به زبان عيسى بن مريم و زبور به زبان داود ناطق باشد.

رأس الجالوت گفت: از چه طریق نبوت محمد صلّى الله عليه و آله ثابت می کنی. فرمود: چون موسى بن عمران، عيسى بن مريم و داود خليفه خدا در زمین به نبوت محمّد شهادت داده. پس گفت:

ثَبَّتَ قول موسى بن عمران فقال له الرضا عليه السلام هل تعلم يا يهودي أن موسى أوصى بنى إسرائيل فقال لهم إنه سيأتيكم نبي من إخوانكم فيه فصدقوا و منه فاسمعوا فهل تعلم أن لبنى إسرائيل إخوه غير ولد إسماعيل إن كنت تعرف قرابه إسرائيل من إسماعيل و السبب الذي بينهما من قبل إبراهيم عليه السلام.

فقال رأس الجالوت هذا قول موسى لا ندفعه فقال له الرضا عليه السلام هل جاءكم من إخوه بنى إسرائيل نبي غير محمد صلى الله عليه و آله قال لا قال الرضا عليه السلام أ و ليس قد صح هذا عندكم قال نعم و لكني أحب أن تصححه إلي من التوراه.

فقال له الرضا عليه السلام هل تنكر أن التوراه تقول لكم جاء التور من قبل طور سيناء و أضاء لنا من جبل ساعير و استعلن علينا من جبل فاران قال رأس الجالوت أعرف هذه الكلمات و ما أعرف تفسيرها قال الرضا عليه السلام أنا أخبرك به أما قوله جاء التور من قبل طور سيناء فذلك وحى الله تبارك و تعالى الذي أنزله على موسى عليه السلام على جبل طور سيناء و أما قوله و أضاء لنا ثابت كن قول موسى عليه السلام را. امام رضا عليه السلام فرمود: ای يهودی! آیا می دانی موسى بن عمران وصیت کرد به بنی اسرائیل و گفت: به زودی پیغمبری از برادران شما بیاید، او را تصدیق کنید و قول او را بشنوید، هیچ برادری برای بنی اسرائیل غیر اولاد اسماعیل می شناسی اگر نسبت اسرائیل را با اسماعیل از جانب ابراهیم علیه السلام بدانی.

گفت: این قول موسى عليه السلام است و منکر نیست، حضرت فرمود: هیچ پیغمبری از برادران بنی اسرائیل غیر محمد صلی الله علیه و آله آمده است؟ گفت: نه! حضرت فرمود: آیا این صحیح است؟ گفت: آری صحیح است و می خواهم مدعا را در تورات برای من باز کرده و ثابت گردانی.

امام رضا عليه السلام فرمود: آیا منکر این هستی که در تورات آمده است: «نور از کوه طور سینا آمد و از کوه ساعیر بر ما درخشید و از کوه فاران بر ما آشکار گردید»؟ رأس الجالوت گفت: این کلمات را می دانم و تفسیرش را نمی دانم. امام رضا عليه السلام فرمود: من خبر می دهم تو را، اما این که نور از کوه طور سینا آمد، اشاره است به وحی خداوند که در کوه طور سیناء بر موسى عليه السلام نازل شد و اما آن که گفت: روشن شد برای ما

من جبل ساعیر فهو الجبل العذی أوحى الله عزّ وجلّ إلى عیسی ابن مریم علیه السّلام و هو علیه و أمّا قوله و استعلن علينا من جبل فاران فذاک جبل من جبال مکّه بینہ و بینہا یوم و قال شعیاء النّبیّ علیه السّلام فیما تقول أنت و أصحابک فی التّوراه رأیت راکبین أضاء [لهم] لهما الأرض أحدهما علی حمار و الآخر علی جمل فمن راکب الحمار و من راکب الجمل قال رأس الجالوت لا- أعرفهما فخبّرني بهما قال أمّا راکب الحمار فعیسی علیه السّلام و أمّا راکب الجمل فمحمّد صلی الله علیه و آله أتکر هذا من التّوراه قال لا ما أنکره.

ثمّ قال الرّضا علیه السّلام هل تعرف حیقوق النّبیّ علیه السّلام قال نعم إني به لعارف قال فإنّه قال و کتابکم ینطق به جاء الله تعالی بالبیان من جبل فاران و امتلأت السّماوات من تسبیح أحمد و أمّته یحمل خيله فی البحر کما یحمل فی البرّ یأتینا بکتاب جدید بعد خراب بیت المقدس یعنی بالکتاب الفرقان أ تعرف هذا و تؤمن به قال رأس الجالوت قد قال ذلک حیقوق النّبیّ علیه السّلام و لا ننکر قوله. قال الرّضا علیه السّلام فقد قال داود فی زبورہ و أنت تقرؤه اللّهمّ از کوه ساعیر، کوهی که خداوند در آن جا به عیسی علیه السّلام وحی فرستاد. اما آن که گفت: عیان شد بر ما از کوه فاران، آن کوهی از کوه های مکّه است و یک روز راه (فاصله زمانی) دارد.

و شعیای نبی گفت: بنابر قول تو و اصحابت در تورات گفته: دو سوار را می بینم که زمین بر ایشان می درخشد و یکی از آنان سوار بر حمار و دیگری سوار بر شتر است، سوار بر شتر و حمار کیست؟ رأس الجالوت گفت: نمی دانم تو بگو کیستند؟ فرمود: راکب حمار عیسی علیه السّلام و راکب جمل محمد صلی الله علیه و آله است، این که خواندم اقرار داری که در تورات است؟! گفت: آری.

سپس فرمود: حیقوق نبی را می شناسی؟! گفت: آری، فرمود: او گفته و کتاب شما با کتاب او بنابر اختلاف نسخ به آن ناطق است که خدا بیان را از کوه فاران آورد و آسمان ها از تسبیح محمد و امتش پر شده و سوارانش را بر دریا و خشکی سوار می کند، برای ما کتاب تازه بعد از خراب شدن بیت المقدس آورد و مراد از کتاب تازه قرآن است. آیا حیقوق نبی این گفته و به آن تصدیق می کنی؟! رأس الجالوت گفت: آری. حیقوق نبی این گفت و منکر نیستم. حضرت فرمود: همانا داود علیه السّلام در زبور خود گفته و تو آن را می خوانی

ابعث مقيم السَّيِّئَة بعد الفتره فهل تعرف نبيا أقام السَّيِّئَة بعد الفتره غير محمد صَلَّى الله عليه و آله قال رأس الجالوت هذا قول داود نعرفه و لا ننكر و لكن عنى بذلك عيسى و أيامه هى الفتره.

قال له الرضا عليه السَّلام جهلت إن عيسى عليه السَّلام لم يخالف السَّيِّئَة و كان موافقا لسَّيِّئَة التَّوراه حتَّى رفعه الله إليه و فى الإنجيل مكتوب أن ابن البرّه ذاهب و البارقليطا جاء من بعده و هو الذى يحفظ الآصار و يفسِّر لكم كلَّ شىء و يشهد لى كما شهدت له أنا جئتكم بالأمثال و هو يأتىكم بالتَّأويل أتؤمن بهذا فى الإنجيل.

قال نعم.

فقال له الرضا عليه السَّلام يا رأس الجالوت أسألك عن نبيك موسى بن عمران عليه السَّلام فقال سل.

قال ما الحَجّه على أن موسى ثبت نبوته قال اليهودى إنّه جاء بما لم يجرى به أحد من الأنبياء قبله قال له مثل ما ذا قال مثل فلق البحر و قلبه العصا حيّه تسعى و ضربه الحجر فانفجرت منه العيون و إخراج يده بيضاء للنَّظرين و علامات خدایا آن كه سنت را بعد از فترت برپا مى كند مبعوث كن، آيا پیغمبرى غير محمد صَلَّى الله عليه و آله مى شناسى كه سنّت را بعد از فترت برپا كند؟ گفت: آن چه گفتى قول داود عليه السَّلام است و منكر نيستم، اما مراد از آن عيسى عليه السَّلام است و ايام او روزگار فترت بود. حضرت فرمود: غلط گفتى عيسى سنّتى مخالف نياورد و سنّت او با سنّت تورات موافق بود تا آن زمان كه خدا او را به آسمان برد و در انجيل آمده كه «پسر زن نيكو كار مى رود و فارقليطا خواهد آمد و او سختى ها را آسان كرده و همه چيز را برايتان تفسير مى كند، همان طور كه من براى او شهادت مى دهم او نيز براى من شهادت مى دهد، من امثال را براى شما آوردم و او تأويل را برايتان خواهد آورد» اين در انجيل هست و به آن ايمان دارى؟! گفت: آرى منكر نيستم. حضرت فرمود:

اى رأس الجالوت! خبر پیغمبرت از تو مى پرسم.

گفت: بپرس. فرمود: چه حجت دارى بر نبوت موسى عليه السَّلام؟ يهودى گفت: كارى چند كرد كه هيچ پیغمبرى پيش از او نكرده بود، فرمود:

مثل چه؟ گفت: مثل شكافتن دريا، مار شدن عصا بر دست او، پديد آمدن چشمه ها از سنگ چون عصا را بر او زد و يد بيضا و ديگر آيات

لا يقدر الخلق على مثلها قال له الرضا عليه السلام صدقت في أنه كانت حجته على نبوته أنه جاء بما لا يقدر الخلق على مثله أ فليس كل من ادعى أنه نبي ثم جاء بما لا يقدر الخلق على مثله وجب عليكم تصديقه قال لا لأن موسى عليه السلام لم يكن له نظير لمكانه من ربه وقربه منه ولا- يجب علينا الإقرار بنبوه من ادعاهما حتى يأتي من الأعلام بمثل ما جاء به فقال الرضا عليه السلام فكيف أقررتم بالأنبياء الذين كانوا قبل موسى عليه السلام و لم يفلقوا البحر و لم يفجروا من الحجر اثنتي عشرة عينا و لم يخرجوا أيديهم مثل إخراج موسى يده بيضاء و لم يقلبوا العصا حية تسعى قال اليهودي قد خبرتك أنه متى ما جاءوا على نبوتهم من الآيات بما لا يقدر الخلق على مثله و لو جاءوا بما لم يجي به موسى أو كان على غير ما جاء به موسى وجب تصديقهم.

قال له الرضا عليه السلام يا رأس الجالوت فما يمنعك من الإقرار بعيسى ابن مريم و قد كان يحيى الموتى و يبرئ الأكمه و الأبرص و يخلق من الطين كهيئة الطير ثم ينفخ فيه فيكون طيرا بإذن الله تعالى قال كه خلق بر مثل آن قادر نیستند. حضرت فرمود:

راست گفתי که آن افعال حجت است بر نبوت او؛ زیرا که خلق بر آن قادر نیستند. پس هر که دعوی نبوت کند و ظاهر سازد کاری چند که خلق بر آن قادر نباشند واجب است بر شما که او را تصدیق کنید. گفت: نه، زیرا که موسی علیه السلام را نظیری نبود از راه منزلت و قربی که به پروردگار خود داشت و بر ما واجب نیست که اقرار کنیم به هر که دعوی نبوت کند تا از نشانه ها مثل آن چه برای موسی علیه السلام بود بیاورد، حضرت فرمود: پس چگونه اقرار به انبیاء که قبل از موسی آمدند دارید در حالی که ایشان دریا نشکافتند و از سنگ به عصا دوازده چشمه پدید نیاوردند و ید بیضا ظاهر نساختند و عصا مار و ازدها نکردند. یهودی گفت من خود با تو گفتم که هریغمبر که بر نبوت خود علامات آورد که خلق بر آن قادر نباشند او را تصدیق کنیم و به او اقرار و ایمان آوریم هر چند آن علامات و آیات که موسی علیه السلام آورد، نیاورد.

امام رضا علیه السلام فرمود: ای رأس الجالوت! پس چرا اقرار به عیسی بن مریم علیهما السلام نکنی و او مرده زنده می کرد و اکمه و ابرص شفا می داد و از گل صورت مرغ می ساخت، پس در او می دمید به اذن خدا و مرغ طایر می شد؟

رأس الجالوت يقال إنه فعل ذلك و لم نشهده قال الرضا عليه السلام أ رأيت ما جاء به موسى من الآيات شاهده أ ليس إنما جاءت الأخبار من ثقات أصحاب موسى أنه فعل ذلك قال بلى قال فكذلك أيضا أتنكم الأخبار المتواتره بما فعل عيسى ابن مريم عليه السلام فكيف صدقتم بموسى و لم تصدقوا بعيسى فلم يحر جوابا.

قال الرضا عليه السلام و كذلك أمر محمد صلى الله عليه و آله و ما جاء به و أمر كل نبي بعثه الله و من آياته أنه كان يتيما فقيرا راعيا أجيرا لم يتعلم كتابا و لم يختلف إلى معلم ثم جاء بالقرآن الذي فيه قصص الأنبياء و أخبارهم حرفا حرفا و أخبار من مضى و من بقى إلى يوم القيامة ثم كان يخبرهم بأسرارهم و ما يعملون فى بيوتهم و جاء بآيات كثيره لا تحصي قال رأس الجالوت لم يصح عندنا خبر عيسى و لا خبر محمد صلى الله عليه و آله و لا يجوز لنا أن نقرّ لهما بما لا يصح قال الرضا عليه السلام فالشاهد الذى شهد لعيسى و لمحمد صلى الله عليه و آله شاهد زور فلم يحر جوابا ثم دعا عليه السلام بالهربد الأكبر فقال له الرضا عليه السلام أخبرنى عن زردهشت الذى تزعم أنه نبي ما رأس الجالوت گفت: اين ها كرد و ما حاضر نبوديم و نديديم. حضرت فرمود: مگر آن چه موسى عليه السلام آورد دیدی و حاضر بودی یا خبر آن از اصحاب امين موسى عليه السلام شنیدی؟! گفت:

آرى خبر آن شنيدم. فرمود: خبرهاى متواتر نيز شنيدى به معجزاتى كه عيسى آورده چرا نگرويدى و حال يكسان است؟ در ماند و جواب نگفت. حضرت فرمود: هم چنين است امر محمد صلى الله عليه و آله و ساير پيغمبران كه از جانب خدا مبعوث شد. از جمله آيات محمد صلى الله عليه و آله اين بود كه يتيمنى فقير بود و چوپانى مى كرد و اجرت مى گرفت و نزد معلمى نرفته بود و اين قرآن را آورد كه قصه هاى پيامبران و اخبار ايشان و گذشتگان و آيندگان تا قيامت در آن مسطور است، مردم را خبر مى داد به اسرار ايشان و آن چه مى كردند در خانه ها، آيات و معجزات بيش از احصا آورد. رأس الجالوت گفت: خبر عيسى عليه السلام و خبر محمد صلى الله عليه و آله هيچ يك نزد ما ثابت نگشت و تا امرى ثابت نگردد اقرار نكنيم.

حضرت فرمود: پس دروغ گفتند اين گواهان كه گواهى دادند براى عيسى و محمد عليهما السلام، جواب نگفت. سپس حضرت هربد اكبر را خواند و فرمود:

حجّت خود بر نبوت زرتشت را به من بگو.

حَجَّتْكَ عَلَى نَبُوتِهِ قَالَ إِنَّهُ أَتَى بِمَا لَمْ يَأْتْنَا أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَمْ نَشْهَدِهِ وَ لَكِنَّ الْأَخْبَارَ مِنْ أَسْلَافِنَا وَرَدَتْ عَلَيْنَا بِأَنَّهُ أَحَلَّ لَنَا مَا لَمْ يَحْلِهِ غَيْرُهُ فَاتَّبَعْنَاهُ قَالَ أَفَلَيْسَ إِنَّمَا أَتَيْتُكُمْ الْأَخْبَارَ فَاتَّبَعْتُمُوهُ قَالَ بَلَى قَالَ فَكَذَلِكَ سَئِرُ الْأُمَمِ السَّالِفَةِ أَتَيْتُهُمُ الْأَخْبَارَ بِمَا أَتَى بِهِ النَّبِيُّونَ وَ أَتَى بِهِ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَمَا عَذَرَ كُمْ فِي تَرْكِ الْإِقْرَارِ لَهُمْ إِذْ كُنْتُمْ إِنَّمَا أَقْرَرْتُمْ بِزُرْدِهِشْتَ مِنْ قَبْلِ الْأَخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَةِ بِأَنَّهُ جَاءَ بِمَا لَمْ يَجِئْ بِهِ غَيْرُهُ فَانْقَطَعَ الْهَرَبُذُ مَكَانَهُ.

فَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا قَوْمُ إِنْ كَانَ فِيكُمْ أَحَدٌ يَخَالِفُ الْإِسْلَامَ وَ أَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ فُلَيْسَاءَ غَيْرِ مُحْتَشِمٍ فَقَامَ إِلَيْهِ عِمْرَانُ الصَّابِيُّ وَ كَانَ وَاحِدًا مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ.

فَقَالَ يَا عَالِمُ النَّاسِ لَوْ لَا أَنَّكَ دَعَوْتَ إِلَى مَسْأَلَتِكَ لَمْ أَقْدِمَ عَلَيْكَ بِالْمَسَائِلِ فَلَقَدْ دَخَلْتَ بِالْكَوْفَةِ وَ الْبَصْرَةَ وَ الشَّامَ وَ الْجَزِيرَةَ وَ لَقِيتَ الْمُتَكَلِّمِينَ فَلَمْ أَقْعَ عَلَى أَحَدٍ يَثْبُتُ لِي وَاحِدًا لَيْسَ غَيْرُهُ قَائِمًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ أَفْتَأْذَنُ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ كَانَ فِي الْجَمَاعَةِ عِمْرَانُ الصَّابِيُّ فَأَنْتَ هُوَ قَالَ أَنَا هُوَ قَالَ سَلْ يَا كُفْتُ: معجزاتی آورد که پیش از او کسی نیاورده و ما او را ندیدیم ولیکن اخبار او از اسلاف خود شنیدیم که او برای ما حلال کرد آن چه را که غیر او حلال نکرده بود. فرمود:

خبری شنیده و تابع گشتید؟ گفتند: بلی! فرمود: سایر امت های گذشته نیز خبر انبیا و معجزات ایشان شنیدند، و اقرار کردند، شما به چه عذری اقرار به ایشان نمی کنید، چرا که اقرار به زرتشت از راه خبر متواتر و نقل مردم می کنید و حال یکسان است؟ هر بزد ساکت شد.

حضرت فرمود: ای قوم! اگر کسی در میان شما مخالف اسلام هست و هر سؤالی دارد بپرسد و شرم و حیا را کنار بگذارد. عمران صابی یکی از متکلمین برخاست و گفت: ای عالم مردمان! اگر ما را به سؤال خود دعوت نمی نمودی جرأت بر سؤال از تو نمی کردیم. من به بصره و شام و جزیره سفر کرده و با متکلمین و علما ملاقات نموده و به کسی نرسیدم که برایم ثابت گرداند که قدیم اول یکی است قائم به وحدانیت خویش است و جز او نیست، اذن می دهی از تو بپرسم. حضرت فرمود: اگر در میان این جماعت عمران صابی هست آن تویی.

گفت: بلی من عمران صابی ام. فرمود: بپرس ای

عمران و علیک بالتّصفه و إیّاک و الخطل و الجور فقال و الله یا سیدی ما أريد إلاّ أن تثبت لی شیئا أتعلّق به فلا أجوزه.

قال سل عمّا بدا لک فازدحم النّاس و انضمّ بعضهم إلى بعض فقال عمران الصّابی أخبرنی عن الکائن الأوّل و عمّا خلق فقال له سألت فافهم أمّا الواحد فلم یزل واحدا کائنا لا شیء معه بلا حدود و لا أعراض و لا یزال كذلك ثمّ خلق خلقا مبتدعا مختلفا بأعراض و حدود مختلفه لا فی شیء أقامه و لا فی شیء حدّه و لا علی شیء حذاه و مثله له فجعل الخلق من بعد ذلك صفوه و غیر صفوه و اختلافا و ائتلافا و ألوانا و ذوقا و طعما لا- لحاجه کانت منه إلى ذلك و لا- لفضل منزله لم یبلغها إلاّ- به و لا[أری] رأی لنفسه فیما خلق زیاده و لا نقصانا تعقل هذا یا عمران؟

قال نعم و الله یا سیدی قال و اعلم یا عمران أنّه لو کان خلق ما خلق لحاجه لم یخلق إلاّ من یستعین به علی حاجته لکان ینبغی أن یخلق أضعاف ما خلق لأنّ الأعوان کلّما کثروا کان صاحبهم أقوى و الحاجه یا عمران لا یسعها لأنّه کان لم عمران و انصاف نگه دار و از باطل پرهیز. گفت:

و الله یا سیدی که من غیر این قصدی ندارم که ثابت کنی تا از آن درنگذریم. فرمود: بپرس هرچه به خاطرت می رسد. مردم جمع شدند، عمران گفت: به من بگو اوّلین موجود چه بود؟ فرمود:

پرسیدی پس دقت کن، واحد همیشه واحد بوده و با او چیزی نبود، بی حدود و بی أعراض و پیوسته چنین بود بعد از آن بیافرید خلقی نو، مختلف به أعراض و حدود، در چیزی او را برپا نداشت و در او چیزی معین نداشت و بر چیزی او را مثل نگردانید، پس خلق را بعد از آن جعل نمود به صور مختلف، خالص و ناخالص، مختلف و یکسان، به رنگها و طعمهای متفاوت، نه از روی نیاز به آن ها و برای علوّ قدر و فضل مرتبه که بدون آن خلق به آن پایه نرسد و نه از آن جهت که آن خلق مصدر زیاده و نقصان در او گردد، ای عمران در این که گفتم تعقل کن. گفت: یا سیدی تعقل کردم.

فرمود: بدان ای عمران! اگر خداوند برای احتیاج نیاز و با هدف استعانت از اشیاء آنها را خلق می کرد و از ایشان نصرت می طلبید، پس بایستی اضعاف این بیافریند که اعوان هرچند بیشتر باشد کس قوی تر گردد، ای عمران! خداوند گنجایش ندارد که محتاج باشد

یحدث من الخلق شیئا إلاّ حدثت فيه حاجه أخرى و لذلك أقول لم یخلق الخلق لحاجه و لكن نقل بالخلق الحوائج بعضهم إلى بعض و فضل بعضهم على بعض بلا حاجه منه إلى من فضل و لا نقمه منه على من أذلّ فلهذا خلق.

قال عمران یا سیدی هل كان الكائن معلوما فی نفسه عند نفسه قال الرضا علیه السّلام إنّما یكون المعلمه بالشّیء لنفی خلافه و لیكون الشّیء نفسه بما نفی عنه موجودا و لم یكن هناك شیء یخالفه فتدعوه الحاجه إلى نفی ذلك الشّیء عن نفسه بتحدید ما علم منها أ فهمت یا عمران قال نعم و الله یا سیدی فأخبرنی بأی شیء علم ما علم أ بضمیر أم بغير ذلك.

قال الرضا علیه السّلام أ رأیت إذا علم بضمیر هل یجد بدّا من أن یجعل لذلك الضّمیر حدّا تنتهی إلیه المعرفه قال عمران لا بدّ من ذلك قال الرضا علیه السّلام فما ذلك الضّمیر فانقطع و لم یحر جوابا قال الرضا علیه السّلام لا بأس إن سألتك عن الضّمیر نفسه تعرفه بضمیر آخر فإن قلت نعم أفسدت علیك قولك و دعواك یا عمران ألیس ینبغی أن دلیل خلق رفع نیاز بوده که در این صورت صاحب حاجت بوده و خلق را برای رفع نیاز آفریده و یا با این خلق حاجت ها را از بعضی به بعضی نقل داد و بعضی را بر بعضی تفضیل داد بدون نیاز به شخص برتر یا این که بخواهد از زیردست انتقام بگیرد.

عمران گفت: یا سیدی! آیا موجودات در نفس او معلوم بود؟ فرمود: دانستن چیزی برای نفی خلاف اوست و از برای آن که این چیز خودش به نفی خلاف موجود باشد و آن جا چیزی نبود مخالف او که محتاج شود به نفی آن از نفس خود، به تعیین آن چه از آن می داند، آیا فهمیدی ای عمران؟! گفت: آری و الله یا سیدی. پس به من بگو به چه چیز دانست آن چه را دانست، به اندیشه و ضمیر یا به غیر آن؟

حضرت فرمود: به من بگو اگر او اشیا به ضمیر داند هیچ چاره از آن می یابی که ضمیر را حدی باشد که به آن منتهی شود و معرفت ناچار است از آن، آن ضمیر چه خواهد بود؟ عمران جوابی نگفت. حضرت فرمود: غم نیست اگر ما از تو پرسیم از آن ضمیر که آیا او را به ضمیر دیگر می داند که اگر بگویی آری فاسد کرده باشی بر خود قول دعوی خود را. ای عمران! شایسته

تعلّم أنّ الواحد ليس يوصف بضمير و ليس يقال له أكثر من فعل و عمل و صنع و ليس يتوهم منه مذاهب و تجزيه كمذاهب المخلوقين و تجزيتهم فاعقل ذلك و ابن عليه ما علمت صوابا قال عمران يا سيّدي ألا تخبرني عن حدود خلقه كيف هي و ما معانيها و على كم نوع يكون قال قد سألت فاعلم أنّ حدود خلقه على ستّة أنواع ملموس و موزون و منظور إليه و ما لا ذوق له و هو الرّوح و منها منظور إليه و ليس له وزن و لا- لمس و لا- حسّ و لا- لون و لا- ذوق و التقدير و الأعراض و الصّور و الطّول و العرض و منها العمل و الحركات الّتي تصنع الأشياء و تعملها و تغيّرها من حال إلى حال و تريدها و تنقصها فأما الأعمال و الحركات فإنّها تنطلق لأنّه لا وقت لها أكثر من قدر ما يحتاج إليه فإذا فرغ من الشّيء انطلق بالحركة و بقي الأثر و يجري مجرى الكلام الّذي يذهب و يبقى أثره.

قال عمران يا سيّدي ألا تخبرني عن الخالق إذا كان واحدا لا شيء غيره و لا شيء معه أليس قد تغيّر بخلقه الخلق قال ليست كه بداني واحد به ضمير وصف نمی شود و برای او زیاده از فعل و عمل و صنع نتوان گفت، همچون مخلوقین برای او جهات و اجزاء مختلف قابل تصور نیست، این را خوب بفهم و دانسته های صحیح خود را بر آن اساس قرار بده. عمران گفت: ای سیّدی! مرا از حدود خلق او و معانی و انواع آن آگاه می کنی؟ فرمود: خوب دقت کن تا بفهمی، حدود خلق او بر شش نوع است، لمس کردنی، وزن کردنی، دیدنی، آن چه که دیده نشود که همان روح است، آن چه که دیدنی است ولی وزن ندارد و قابل لمس نیست، رنگ ندارد و قابل چشیدن نیست، اندازه و عرض و صورت و طول و عرض ندارد که عمل و حرکاتی است که اشیاء را می سازد و از حالی به حال دیگر تغییرش می دهد و زیاد و کم می کند، اعمال و حرکات می روند و زمانی بیشتر از آنچه برای آنها نیاز بوده ندارند، چون خلاصی از آن فعل صورت گیرد، نیست شده و اثرش باقی بماند، این جاری مجری کلام است که می رود و اثرش باقی می ماند.

عمران گفت: اگر خالق واحد باشد و چیزی غیر از او و به همراهش نباشد آیا خلقت خلق خود تغییری می کند؟ حضرت فرمود: خدا

له الرضا عليه السلام قدیم لم يتغير عز وجل بخلقه الخلق و لكن الخلق يتغير بتغيره قال عمران يا سيدي فأي شيء عرفناه قال غيره قال فأي شيء غيره قال الرضا عليه السلام مشيئة واسمه وصفته وما أشبه ذلك وكل ذلك محدث مخلوق مدبر.

قال عمران يا سيدي فأي شيء هو قال هو نور بمعنى أنه هاد خلقه من أهل السماء وأهل الأرض وليس لك على أكثر من توحیدی ایاه.

قال عمران يا سيدي أليس قد كان ساكتا قبل الخلق لا ينطق ثم نطق قال الرضا عليه السلام لا يكون السكوت إلا عن نطق قبله والمثل في ذلك أنه لا يقال للسراج هو ساكت لا ينطق ولا يقال إن السراج ليضيء فيما يريد أن يفعل بنا لأن الضوء من السراج ليس بفعل منه ولا كون وإنما هو ليس شيء غيره فلما استضاء لنا قلنا قد أضاء لنا حتى استضاءنا به فبهذا تستبصر أمرك قال عمران يا سيدي فإن العبدى كان عندي أن الكائن قد تغير في فعله عن حاله بخلقه الخلق قال الرضا عليه السلام أحلت يا عمران في قولك إن الكائن يتغير في وجهه بوده، با خلقت خلایق تغییر نمی کند، خلایق با تغییراتی که خدا ایجاد می کند تغییر می کنند.

گفت: خدا را با چه چیز شناخته ایم؟ فرمود: با چیزی غیر از او، گفت: غیر او چیست؟ فرمود:

مشیت، اسم و صفت او و هر چیز دیگر شبیه اینها که همگی مخلوق، حادث و تدبیر شده خدایند.

گفت: او چیست؟ فرمود: نور است و مخلوقات خود را از اهل آسمان و زمین هدایت می کند و غیر از بیان و اثبات وحدانیت او چیز دیگری بر من واجب نیست.

گفت: چنین نبوده که قبل از آفرینش ساکت بوده و سپس به نطق آمده؟ فرمود: سکوت جایی است که قبلا نطقی بوده، به عنوان مثال به چراغ ساکت گفته نمی شود و نمی توان گفت: چراغ درخشید، زیرا نور و درخشش کار و وجودی از چراغ نیستند و فعل چراغ محسوب نمی شوند و خود چیزی جز نور نیستند، هنگامی که ما را روشنی می بخشد گوئیم برای ما روشن شد و تو به آن روشنی امر خود را می یابی و بینا می گردی. گفت: گمان کردم خالق با خلق و تغییر در کارش از حالت خود دگرگون می شود.

حضرت فرمود: سخن محالی گفتی موجود تغییر نمی کند مگر این که چیزی آن را تغییر

من الوجوه حتّى يصيب الذّات منه ما یغیره یا عمران هل تجد النّار تغیرها تغیر نفسها و هل تجد الحراره تحرق نفسها أو هل رأیت بصیراً قطّ رأى بصره قال عمران لم أر هذا إلّا أن تخبرنی یا سیّدی أ هو فی الخلق أم الخلق فیهِ قال الرّضا علیه السّلام أجلّ یا عمران عن ذلك لیس هو فی الخلق و لا الخلق فیهِ تعالی عن ذلك و ساء علمک ما تعرفه و لا قوّه إلّا باللّهِ أخبرنی عن المرآه أنت فیها أم هی فیک فإن کان لیس واحد منکما فی صاحبه فبأی شیء استدلت بها علی نفسك یا عمران قال بضوء بینی و بینها قال الرّضا علیه السّلام هل ترى من ذلك الضّوء فی المرآه أكثر ممّا تراه فی عینک قال نعم قال الرّضا علیه السّلام فأرناہ فلم یحر جواباً قال فلا أرى النّور إلّا و قد دلّک و دلّ المرآه علی أنفسکما من غیر أن یكون فی واحد منکما و لهذا أمثال کثیره غیر هذا لا یجد الجاهل فیها مقالا و لله المثل الأعلى.

ثمّ التفت إلى المأمون فقال الصّیلاه قد حضرت فقال عمران یا سیّدی لا تقطع علیّ مسألتی فقد رقّ قلبی قال الرّضا علیه السّلام نصلّی دہد، آیا دیدہ ای کہ تغییراتش آن را تغییر دہد؟ آیا دیدہ ای کہ حرارت خودش را بسوزاند، آیا دیدہ ای کہ شخص بینا بینائی خود را ببیند؟ عمران گفت: ندیدہ ام، مرا خبر دہ کہ او در مخلوقات است یا مخلوقات در اویند؟ حضرت فرمود: او برتر از اینہاست، نہ او در مخلوقات بودہ نہ مخلوقات در او بودہ، برتر از این حالت است، بہ حول و قوہ الہی برایت توضیح خواہم داد، اینک بگو تو در آینہ هستی یا آینہ در تو؟ اگر هیچ کدام در دیگری نیستید پس چگونہ خودت را در آینہ می بینی؟ عمران گفت: بہ نوری کہ بین من و آن هست. حضرت فرمود: آیا آن نور را بیشتر از آن چہ در چشم خود می بینی در آینہ می بینی؟ عمران گفت:

بلہ، حضرت فرمود: نشانش بدہ. عمران جوابی نداد، حضرت فرمود: از نظر من، نور بدون این کہ در یکی از شما دو تا باشد، تو و آینہ را بہ خودتان نشان دادہ، برای این موضوع مثالہای دیگری هست کہ جاهل را در آنها راہی نیست، و برای خداوند مثل اعلی است.

حضرت روی بہ مأمون نمود و فرمود: وقت نماز شدہ، عمران گفت: سؤالم را قطع نکن دلم نرم شدہ. فرمود: نماز می گزاریم و باز

و نعوذ فنهض و نهض المأمون فصلی الرضا علیه السلام داخلا و صلی الناس خارجا خلف محمد بن جعفر ثم خرجا فعاد الرضا إلى مجلسه و دعا بعمران فقال سل يا عمران قال يا سيدي أ لا تخبرني عن الله عز و جل هل يوحد بحقيقه أو يوحد بوصف؟

قال الرضا عليه السلام إنّ الله المبدئ الواحد الكائن الأوّل لم يزل واحدا لا شيء معه فردا لا ثاني معه لا معلوما و لا مجهولا و لا محكما و لا متشابها و لا مذكورا و لا منسياً و لا شيئا يقع عليه اسم شيء من الأشياء غيره و لا من وقت كان و لا إلى وقت يكون و لا بشيء قام و لا إلى شيء يقوم و لا إلى شيء استند و لا في شيء استكنّ و ذلك كلّ قبل الخلق إذ لا شيء غيره و ما أوقعت عليه من الكلّ فهي صفات محدثه و ترجمه يفهم بها من فهم.

و اعلم أنّ الإبداع و المشيئة و الإرادة معناها واحد و أسماؤها ثلاثه و كان أوّل إبداعه و إرادته و مشيئته الحروف التي جعلها أصلا لكلّ شيء و دليلا على كلّ مدرک و فاصلا لكلّ مشكل و بتلك می گردیم، مأمون نیز از جای برخاست، حضرت در داخل نماز خواندند و مردم به امامت محمد بن جعفر در بیرون نماز گزاردند، حضرت برگشتند و عمران را فراخوانده و فرمودند: سؤالات را عنوان کن، گفت: یکتایی خدا به حقیقت درک می شود یا به وصف؟ حضرت فرمود: خداوندی که یکتایی را ایجاد کرده، از اول بوده و یکتا بوده، بدون این که چیزی همراهش باشد، دومی ندارد، معلوم و مجهول نیست، محکم و متشابه نیست، نه در یادهاست و نه فراموش شده، چیز دیگری نیست که نام چیز دیگری غیر از اشیاء بر او نهاده شود، چنین نیست که از زمان خاصی موجود شده و تا وقت معینی باشد، قائم به چیز دیگری نبوده و تا مرز چیز دیگری برپا نیست، به چیزی تکیه نکرده و در چیزی پنهان نشده، اینها همه قبل از خلقت خلق است، چیزی غیر از خودش نبوده و هر صفتی بر او قرار دهی همگی حادث و ترجمانی است که موجب فهمیدن می شود.

ابداع، مشیّت و اراده سه اسم برای یک چیز هستند، اول ابداع، اراده و مشیّت او حروفی بود که آنها را اصل هر چیزی قرار داد و بر هر مدرک، راهنمایی و بر هرامر مشتبهی، روشنگری نمود، با آن حروف هر چیز؛ اعم از حق و باطل،

الحروف تفریق کُلّ شیء من اسم حقّ و باطل أو فعل أو مفعول أو معنی أو غیر معنی و علیها اجتمعت الأمور کُلّها و لم يجعل للحروف فی إبداعه لها معنی غیر أنفسها تتناهی و لا وجود لها لأنّها مبدعه بالإبداع و النور فی هذا الموضع أوّل فعل الله الذی هو نور السماوات و الأرض و الحروف هی المفعول بذلك الفعل و هی الحروف الّتی علیها مدار الکلام و العبادات کُلّها من الله عزّ و جلّ [علیها] علّمها خلقه و هی ثلاثه و ثلاثون حرفا فمنها ثمانیه و عشرون حرفا تدلّ علی لغات العربیّه و من الثمانیه و العشرين اثنان و عشرون حرفا تدلّ علی لغات السّریانیّه و العبرانیّه و منها خمسہ أحرف متحرّفه فی سائر اللّغات من العجم و الأقالیم و اللّغات کُلّها و هی خمسہ أحرف تحرّفت من الثمانیه و العشرين حرفا من اللّغات فصارت الحروف ثلاثه و ثلاثین حرفا فأما الخمسہ المختلفه [فیتجحجح] فبحجج لا يجوز ذکرها أكثر ممّا ذکرناه ثمّ جعل الحروف بعد إحصائها و إحکام عدّتها فعلا منه کقوله عزّ و جلّ کن فیکون و کن فعل و مفعول، معنی و غیر معنی، از هم جدا و شناخته می شود و همه این امور بر آنها جمع شده است و در آفرینش این حروف برای آنها معنای متناهی و وجودی غیر از نفس آنها قرار نداد، زیرا آنها با ابداع به وجود آمده اند و نور در این جا اولین فعل خداست، خدایی که خود نور آسمانها و زمین است و حروف از آن فعل به فعلیت رسیده اند، حروفی که اساس گفتار بر آنهاست و همه عبارات از خداوند است که خداوند به خلق خود آموخته است، این حروف سی و سه حرف هستند، بیست و هشت حرف از آنها نشانگر زبانهای عربی است و از بیست و هشت حرف، بیست و دو حرف نشانگر زبانهای سریانی و عبری است و از میان آنها پنج حرف در سائر زبانهای عجم در مناطق مختلف متفرق است و اینها پنج حرف هستند که از بیست و هشت حرف جدا شده اند، پس حروف سی و سه حرف شد و این پنج حرف به دلایلی است که بیش از آن چه گفتیم جایز نیست ذکر شود، سپس حروف را بعد از احصاء و شمردن آنها فعل خود نمود، مثل کلام خداوند که فرمود: «موجود شو، موجود می شود» کن صفت خداست و آن چه از آن ایجاد می شود، مصنوع

منه صنع و ما يكون به المصنوع فالخلق الأول من الله عزّ و جلّ الإبداع لا وزن له و لا حركه و لا سماع و لا لون و لا حسّ و الخلق الثاني الحروف لا- وزن لها و لا- لون و هي مسموعه موصوفه غير منظور إليها و الخلق الثالث ما كان من الأنواع كلّها محسوسا ملموسا ذا ذوق منظورا إليه و الله تبارك و تعالى سابق للإبداع لأنّه ليس قبله عزّ و جلّ شيء و لا كان معه شيء و الإبداع سابق للحروف و الحروف لا تدلّ على غير نفسها.

قال المأمون و كيف لا تدلّ على غير أنفسها قال الرضا عليه السلام لأنّ الله تبارك و تعالى لا يجمع منها شيئا لغير معنى أبدا فإذا ألف منها أحرفا أربعة أو خمسه أو ستّه أو أكثر من ذلك أو أقلّ لم يؤلّفها بغير معنى و لم يكن إلّا لمعنى محدث لم يكن قبل ذلك شيء قال عمران فكيف لنا بمعرفه ذلك قال الرضا عليه السلام أمّا المعرفه فوجه ذلك و بيانه أنّك تذكر الحروف إذا لم ترد بها غير نفسها ذكرتها فردا فقلت اب ت ث ج ح خ حّى تأتى على آخرها فلم تجد لها معنى غير أنفسها و إذا ألّفتها و است.اولين خلقت خداوند ابداع است،بدون وزن و حركت است،مسموع نیست،رنگ ندارد،قابل حسّ نیست.دومین مخلوق خدا حروف هستند که وزن و رنگ ندارند،قابل شنیدن و وصف کردن هستند،ولی قابل دیدن نیستند.سومین مخلوق چیزی است از همه انواع محسوس ملموس،قابل چشیدن و دیدن است.خداوند قبل از ابداع بوده است،زیرا قبل از خداوند و همراه او چیز دیگری نبوده و ابداع قبل از حروف بوده و حروف چیز دیگری غیر از خود را نشان نمی دهد.

مأمون گفت:چطور غیر از خود چیز دیگری را نشان نمی دهند؟حضرت فرمود:

زیرا خداوند آنها را برای معنی کنار هم قرار می دهد،وقتی چند حرف،مثلا چهار یا پنج یا شش حرف یا بیشتر و کمتر از آنها را کنار هم قرار می دهد،برای معنایی جدید است که قبلا- نبوده.عمران گفت:راه درک بهتر این مطلب چیست؟حضرت فرمود:توضیح چنین است که اگر مقصود تو از این حروف،خود آنها باشد نه چیز دیگر،آنها را جدا جدا ذکر می کنی و می گوئی:ا،ب،ت،ث،ج،ح،خ،تا آخر،در این صورت معنایی غیر از حروف درک نمی کنی،

جمعت منها أحرفا و جعلتها اسما و صفه لمعنى ما طلبت و وجه ما عنيت كانت دليله على معانيها داعيه إلى الموصوف بها أ فهمته قال نعم.

قال الرضا عليه السلام و اعلم أنه لا يكون صفه لغير موصوف و لا اسم لغير معنى و لا حدّ لغير محدود و الصفات و الأسماء كلّها تدلّ على الكمال و الوجود و لا تدلّ على الإحاطه كما تدلّ الحدود الّتى هى التّربيع و التّثليث و التّسديس لأنّ الله عزّ و جلّ تدرك معرفته بالصفّات و الأسماء و لا تدرك بالتّحديد بالطّول و العرض و القلّه و الكثره و اللّون و الوزن و ما أشبه ذلك و ليس يحلّ باللّله جلّ و تقدّس شىء من ذلك حتّى يعرفه خلقه بمعرفتهم أنفسهم بالضروره الّتى ذكرنا و لكن يدلّ على الله عزّ و جلّ بصفاته و يدرك بأسمائه و يستدلّ عليه بخلقه[حق] حتّى لا يحتاج فى ذلك الطالب المرتاد إلى رؤيه عين و لا استماع أذن و لا لمس كفّ و لا إحاطه بقلب و لو كانت صفاته جلّ ثناؤه لا تدلّ عليه و أسماؤه لا تدعو إليه و المعلمه من الخلق لا تدركه لمعناه كانت العباده من الخلق چون آنها را كنار هم قرار دهى و اسم و صفت براى معنى مورد نظر خود قرار دهى نشانگر معنى و موصوف خود خواهند بود، آیا فهميدى؟ گفت: بلى.

فرمود: بدان كه صفت بدون موصوف، اسم بدون معنى و حدّ بدون محدود نمى تواند باشد، صفات و اسماء دال بر كمال و وجود هستند و مانند حدود مثل تربيع، تثليث و تسديس دلالتي بر احاطه ندارند، زيرا معرفت خداوند با صفات و اسماء درك مى شود و با حدّ نهادن از طريق طول و عرض، قلّت و كثرّت، رنگ و وزن و نظائر آنها درك نمى شود و هيچ يك از آن چه گفتيم در مورد خداوند مصداق ندارد تا مخلوقات بتوانند با شناخت خود او را بشناسند. اين مطلب ضرورتا از گفته ها و دلايل ما ثابت مى شود، اما صفات خداوند دال بر خداوند هستند. خدا با اسماء خويش درك مى گردد و با وجود مخلوقات مى توان بر وجود او استدلال كرد، طوري كه انسان طالب حقيقت نيازي به ديدن با چشم و شنيدن با گوش و لمس با دست و احاطه كردن با جان و دل نخواهد داشت. اگر صفات و اسماء الهى نشانگر او نبود و علم مخلوق معنای او را درك نمى كرد، مخلوق اسماء و صفات او را

لأسمائه و صفاته دون معناه فلو لا أنَّ ذلك كذلك لكان المعبود الموحّد غير الله لأنّ صفاته و أسمائه غيره أ فهمت قال نعم يا سيّدى زدنى.

قال الرّضا عليه السّلام إيّاك و قول الجهّال من أهل العمى و الضّلال المّذين يزعمون أنّ الله جلّ و تقدّس موجود فى الآخرة للحساب فى الثّواب و العقاب و ليس بموجود فى الدّنيا للطّاعه و الرّجاء و لو كان فى الوجود لله عزّ و جلّ نقص و احتضام لم يوجد فى الآخرة أبدا و لكنّ القوم تاهوا و عموا و صمّوا عن الحقّ من حيث لا يعلمون و ذلك قوله عزّ و جلّ وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا يعنى أعمى عن الحقائق الموجوده و قد علم ذوو الألباب أنّ الاستدلال على ما هناك لا يكون إلّا بما هاهنا و من أخذ علم ذلك برأيه و طلب وجوده و إدراكه عن نفسه دون غيرها لم يزد من علم ذلك إلّا بعدا لأنّ الله عزّ و جلّ جعل علم ذلك خاصّه عند قوم يعقلون و يعلمون و يفهمون. قال عمران يا سيّدى ألا تخبرنى عن الإبداع أخلق هو أم غير مى پرستيد نه معنای او را، اگر غیر از آن بود معبود یکتا غیر از الله بود، زیرا اسماء و صفات غیر از او هستند. آیا فهمیدی؟

عمران گفت: بله، بیشتر توضیح بدهید.

حضرت فرمود: مبادا سخنان جاهلان گمراه و کوردل را بر زبان آوری، آنان که مى پندارند خداوند برای ثواب و عقاب در آخرت حضور دارد ولی در دنیا برای اطاعت و امیدواری بندگان حضور ندارد، اگر قرار حضور خداوند برای او مایه نقص و شکستگی باشد، در آخرت هم حضور نمی داشت، افراد با چنین پنداری به سرگردانی دچار گشته و ندانسته نسبت به حقّ، کور و کر شده اند و خداوند مى فرماید: «هرکس در این جهان کور باشد در آخرت نیز کور است و گمراه تر» منظور کوری از حقایق است و عاقلان مى دانند که استدلال بر آن جهان ممکن نیست جز با آن چه در این جهان است و هرکس بخواهد با رأى خود و از پیش خود به آن عالم گردد و آن را درک نماید با این کار فقط از درک آن حقایق فاصله مى گیرد، زیرا خداوند علم آن را نزد کسانی قرار داده که عاقل و عالم و اهل فهم مى باشند.

عمران گفت: ای سرورم! آیا مرا آگاه نمى کنی که ابداع مخلوق است یا غیرمخلوق؟

خلق قال الرضا عليه السلام بل خلق ساكن لا يدرك بالسكون وإنما صار خلقا لأنه شيء محدث والله تعالى الذي أحدثه فصار خلقا له وإنما هو الله عز وجل و خلقه لا- ثالث بينهما و لا- ثالث غيرهما فما خلق الله عز وجل لم يعد أن يكون خلقه و قد يكون الخلق ساكنا و متحركا و مختلفا و مؤتلفا و معلوما و متشابها و كل ما وقع عليه حد فهو خلق الله عز وجل و اعلم أن كل ما أوجدتك الحواس فهو معنى مدرك للحواس و كل حاسه تدل على ما جعل الله عز وجل لها في إدراكها و الفهم من القلب بجميع ذلك كله.

و اعلم أن الواحد الذي هو قائم بغير تقدير و لا تحديد خلق خلقا مقدرًا بتحديد و تقدير و كان الذي خلق خلقين اثنين التقدير و المقدر و ليس في كل واحد منهما لون و لا وزن و لا ذوق فجعل أحدهما يدرك بالآخر و جعلهما مدركين بنفسها و لم يخلق شيئا فردا قائما بنفسه دون غيره للذي أراد من الدلالة على نفسه و إثبات وجوده فالله تبارك و تعالى فرد واحد لا ثاني معه يقيمه و لا- يعضده و لا- يكنه و الخلق يمسك حضرت فرمود: خلقى است ساكن كه با سكون درك نمى شود، از اين جهت مخلوق است كه شئى است محدث، خدا او را ايجاد نمود و در نتيجه او مخلوق شده، خداوند است و مخلوقاتش، چيز سومى در اين ميان نيست، آنچه خداوند خلق كند از مخلوق بودن سرباز نمى زند، خلق خدا يا ساكن است يا متحرك، يا مختلف است يا يكسان، يا معلوم است يا مشتبّه، هر آن چه حدّ پذيرد مخلوق خدا است. بدان هر آن چه كه حواس آن را ايجاد كند، معنائى است كه با حواس قابل درك است و هر حسي نشانگر چيزى است كه خدا در ادراكش برايش قرار داده و فهم از قلب سرچشمه مى گيرد. بدان آن يكتايى كه هميشه برپاست بدون هيچ اندازه و حدودى، مخلوقى با اندازه و حدّ آفريد، آنچه آفريد دو چيز بود: اندازه و چيز با اندازه، هيچ يك رنگ و وزن نداشت و قابل چشيدن نبود و يكي را وسيله ادراك ديگرى قرار داد و آن دو را به گونه اى قرار داد كه به خودى خود درك شوند، چيزى را به صورت تك و قائم به خود نه غير از خود نيافريد، خداوند يكتاست و دومى ندارد كه آن دومى بخواهد او را كمك كند يا مصون دارد، ولى مخلوقات با اذن خدا

بعضه بعضا یاذن الله تعالى و مشیتہ و إنما اختلف الناس فی هذا الباب حتی تاهوا و تحیروا و طلبوا الخلاص من الظلمه بالظلمه فی وصفهم الله تعالى بصفه أنفسهم فازدادوا من الحق بعدا و لو وصفوا الله عزّ و جلّ بصفاته و وصفوا الله المخلوقین بصفاتهم لقالوا بالفهم و یقین و لما اختلفوا فلما طلبوا من ذلك ما تحیروا فيه ارتكبوا و الله یهدی من یشاء إلى صراط مستقیم.

قال عمران یا سیّدی أشهد أنّه كما وصفت و لكن بقیت لی مسأله قال سل عما أردت قال أسألك عن الحکیم فی أيّ شیء هو و هل یحیط به شیء و هل یتحوّل من شیء إلى شیء أو به حاجه إلى شیء قال الرضا علیه السلام أخبرک یا عمران فاعقل ما سألت عنه فإنّه من أغمض ما یرد علی الخلق فی مسائلهم و لیس یفهم المتفاوت عقله العازب حلمه و لا یعجز عن فهمه أوّلو العقل المنصفون أمّا أوّل ذلك فلو كان خلق ما خلق لحاجه منه لجاز لقائل أن یقول یتحوّل إلى ما خلق لحاجته إلى ذلك و لكنّه عزّ و جلّ لم یخلق شیئا لحاجه و لم بعضی بعض دیگر را حفظ می کنند، مردم در این مسأله باهم اختلاف کرده و به حیرت افتادند و با تاریکی برای رهایی از تاریکی کوشیدند، چون خدا را با اوصاف خودشان وصف کرده و از حقّ دور شدند، اگر خدا را با صفات خود خدا و مخلوقات را با صفات خودشان وصف می کردند به صواب سخن گفته و دچار اختلاف نمی شدند، اما چون به دنبال چیزی رفتند که در آن سرگردان می شدند گرفتار شدند و خداوند هر آن کس را که بخواهد به راه راست هدایت می فرماید.

عمران گفت: سرورم شهادت می دهم که او همان گونه است که وصفش نمودی؛ ولی سؤال دیگری دارم. فرمود: سؤال کن. پرسید: حکیم در چه چیزی قرار دارد؟ چیزی او را احاطه نموده؟ از جایی به جای دیگر تغییر مکان می دهد؟ نیازی به چیزی دارد؟ فرمود: از نکات پیچیده ای است که برای مردم سؤال است و افرادی که دچار کاستی در عقل و فقدان علم هستند آن را نمی فهمند و عقلای منصف از درک آن عاجز نیستند، اوّل آن که اگر خدا مخلوقات را به خاطر نیاز به آنان خلق کرده بود جایز بود که به سمت مخلوقاتش تغییر مکان دهد: چون نیاز به آنها دارد، ولی او چیزی را از روی نیاز خلق نکرده؛

یزل ثابتاً لا فی شیء و لا علی شیء إلا أنّ الخلق یمسک بعضه بعضاً و یدخل بعضه فی بعض و یرج منه و الله جلّ و تقدّس بقدرته یمسک ذلک کلّه و لیس یدخل فی شیء و لا یرج منه و لا یتوده حفظه و لا یعجز عن إمساكه و لا یرف أحد من الخلق کیف ذلک إلا الله عزّ و جلّ و من أطلعه علیه من رسله و أهل سرّه و المستحفظین لأمره و خزّانه القائمین بشریعته و إنّما أمره کلمح البصر أو هو أقرب إذا شاء شیئاً فإنّما یقول له کن فیکون بمشیئته و إرادته و لیس شیء من خلقه أقرب إلیه من شیء و لا شیء أبعد منه من شیء أفهمت یا عمران.

قال نعم یا سیدی قد فهمت و أشهد أنّ الله تعالی علی ما وصفت و وحّدت و أشهد أنّ محمّداً صلّی الله علیه و اله عبده المبعوث بالهدی و دین الحقّ ثمّ خرّ ساجداً نحو القبلة و أسلم.

قال الحسن بن محمّد النوفلیّ فلما نظر المتکلمون إلی کلام عمران الصّابی و کان جدلاً لم یقطعه عن حجّته أحد منهم قطّ لم یدن من الرضا علیه السّلام أحد منهم و لم یسألوه عن شیء و أمسینا فنهض المأمون و الرضا علیه السّلام فدخلوا و انصرف النّاس و كنت همیشه ثابت بوده، نه بر چیزی و نه روی چیزی است، مخلوقات یکدیگر را حفظ کرده، برخی در برخی دیگر داخل و برخی از برخی خارج می شوند.

خدا با قدرت خود اینها را نگه می دارد، در چیزی داخل و از چیزی خارج نمی شود و از نگاهداری آنها خسته و عاجز نمی گردد. مخلوقات، چگونگی این را نمی دانند جز خدا و کسانی که خدا آنها را مطلع ساخته؛ پیامبران و آشنایان سرّ و حافظان شریعت خدا. امر او در چشم به هم زدنی و زودتر اجرا می شود، آنچه را اراده فرماید فقط می گوید: موجود شو و به اراده الهی موجود می شود، هیچ چیز از مخلوقات از چیز دیگر به او نزدیکتر و هیچ چیز از چیز دیگر از او دورتر نیست، فهمیدی ای عمران! گفت: بله سرورم فهمیدم، گواهی می دهم خدا چنان است که به یکتایی و صفش نمودی، و محمد بنده او به نور هدایت و دین حق مبعوث شده. پس رو به قبله به سجده افتاد و اسلام آورد.

حسن بن محمد نوفلی گوید: چون متکلمان، عمران را چنین دیدند کسی از حضرت سؤالی نکرد، تا این که غروب شد و مأمون و امام رضا علیه السّلام به داخل رفتند و مردم متفرق شدند. من با عده ای از دوستان خود نشسته بودیم که محمد بن جعفر مرا احضار

مع جماعه من أصحابنا إذ بعث إلّی محمّد بن جعفر فأتیته فقال لی یا نوفلی أما رأیت ما جاء به صديقک لا والله ما ظننت أنّ علی بن موسى الرضا علیه السّلام خاض فی شیء من هذا قطّ ولا عرفناه به أنّه کان يتکلم بالمدينه أو یجتمع إليه أصحاب الکلام قلت قد کان الحاجّ یأتونه فیسألونه عن أشياء من حلالهم و حرامهم فیجیبهم و ربّما کلم من یأتیة یحاجّه.

فقال محمّد بن جعفر یا أبا محمّد إنّی أخاف علیه أن یحسده علیه هذا الرّجل فیسمّه أو یفعل به بلیّه فأشر علیه بالإمساک عن هذه الأشياء قلت إذا لا یقبل منّی و ما أراد الرّجل إلّا امتحانه لیعلم هل عنده شیء من علوم آبائه علیه السّلام فقال لی قل له إنّ عمّک قد کره هذا الباب و أحبّ أن تمسک عن هذه الأشياء لخصال شتّى فلمّا انقلبت إلى منزل الرضا علیه السّلام أخبرته بما کان عن عمّه محمّد بن جعفر فتبسّم علیه السّلام.

ثمّ قال حفظ الله عمّی ما أعرفنی به لم کره ذلک یا غلام صر إلى عمران الصّابی فأتنی به فقلت جعلت فداک أنا أعرف موضعه و هو عند بعض إخواننا من الشّيعه کرد، به نزدش رفتم، گفت: ای نوفلی! دیدی دوستت چه کرد؟ به خدا قسم، گمان نداشتیم که علی بن موسی الرضا علیه السّلام توان غوص در چنین مسائلی را داشته باشد، او را این گونه نمی شناختیم که در مدینه از کلام صحبت کند یا علماء کلام نزد او جمع شوند. من گفتم: حجاج نزد او می آمدند و مسائل مختلفی در باب حلال و حرام از او سؤال می کردند و جواب می گرفتند و گاهی افرادی نزد حضرت آمده با ایشان بحث و مناظره می کردند. محمد بن جعفر گفت: ای ابو محمد! می ترسم این مرد بر او حسد ورزد و او را مسموم نماید یا بلائی سر او بیاورد، به او بگو از این کارها دست بردارد، گفتم: از من نخواهد پذیرفت، آن مرد می خواست او را امتحان نماید تا بفهمد آیا از علوم پدرانش چیزی می داند یا نه؟ محمد بن جعفر به من گفت: به او بگو عمویت به علل مختلف از این موضوع خوشش نمی آید و دوست دارد از این کارها دست برداری. چون به منزل حضرت باز گشتم پیام عمویشان محمد بن جعفر را رساندم، امام تبسمی کرده، فرمودند: خدا عمویم را حفظ کند، او را خوب می شناسم، چرا از این موضوع ناراحت است، سپس فرمود: ای غلام نزد عمران صابی برو و او را نزد من بیاور، گفتم:

قال فلا- بأس قُربوا إليه دابّه فصرت إلى عمران فأتيته به فرحّب به و دعا بكسوه فخلعها عليه و حملة و دعا بعشره آلاف درهم فوصله بها قلت جعلت فداك حكيت فعل جدك أمير المؤمنين عليه السلام قال عليه السلام هكذا نحّب.

ثمّ دعا عليه السّلام بالعشاء فأجلسني عن يمينه و أجلس عمران عن يساره حتّى إذا فرغنا قال لعمران انصرف مصاحباً و بكر علينا نطعمك طعام المدينة فكان عمران بعد ذلك يجتمع إليه المتكلّمون من أصحاب المقالات فيبطل أمرهم حتّى اجتنبوه و وصله المأمون بعشره آلاف درهم و أعطاه الفضل مالا و حملة و ولّاه الرّضا عليه السلام صدقات بلخ فأصاب الرّغائب

فدايت شوم می دانم او کجاست او نزد یکی از برادران شیعی است، حضرت فرمود: عیبی ندارد مرکبی به او بدهید تا سوار شود. به نزد عمران رفته او را آوردم، حضرت به او خوش آمد گفتند و لباس طلبیدند و بر او پوشانیدند و مرکب و ده هزار دینار به او هدیه دادند، عرض کردم: فدایت شوم مثل جدت امیر المؤمنین علیه السّلام رفتار کردید، فرمود: این گونه دوست داریم و بعد دستور شام داده و مرا سمت راست و عمران را سمت چپ خود نشاندند، بعد از شام به عمران فرمود: به منزل برو و فردا اول وقت نزد ما بیا تا از غذای مدینه به تو بدهیم.

بعد از این متکلمین از گروه های مختلف نزد عمران می آمدند و او سخنان آنان را باطل می کرد، تا از او کناره گرفتند و مأمون ده هزار درهم به او هدیه داد و فضل اموالی به او بخشید و مرکبی به او داد و امام رضا علیه السّلام او را مأمور صدقات بلخ نمود و از این راه به منافع زیادی دست یافت.

۱۳ باب فی ذکر مجلس الرضا علیه السّلام مع سلیمان المروزی متکلم خراسان عند المأمون فی التوحید ۱۶۳۱ حدّثنا أبو محمد جعفر بن علی بن أحمد الفقیه رضی الله عنه قال حدّثنا أبو محمّد الحسن بن محمّد بن علی بن صدقه القمّی قال حدّثنا أبو عمرو محمّد بن عمرو بن عبد العزیز الأنصاری الکجّی قال حدّثنی من سمع الحسن بن محمّد النوفلیّ یقول قدم سلیمان المروزی متکلم خراسان علی المأمون فأکرمه و وصله ثمّ قال له إنّ ابن عمّی علی بن موسی الرضا علیه السّلام قدم علی من الحجاز و هو یحبّ الکلام و أصحابه فلا علیک أن تصیر إلینا یوم الترویة لمناظرته فقال سلیمان یا امیر المؤمنین إنّی أکره أن أسأل مثله فی مجلسک فی

۱۳- ذکر مناظره امام رضا علیه السّلام با سلیمان مروزی متکلم خراسان نزد مأمون در توحید

۱۳- ذکر مناظره امام رضا علیه السّلام با سلیمان مروزی متکلم خراسان نزد مأمون در توحید

۱۶۳۱ ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه از ابو محمد حسن بن محمد بن علی بن صدقه قمی از ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز انصاری کجی روایت کرده که گفت: روایت کرد برای من کسی که از حسن بن محمد نوفلی شنیده که گفت: سلیمان مروزی متکلم خراسان بر مأمون وارد شد، مأمون او را اکرام بسیاری کرد و هدایایی به او داد و گفت: پسر عم من علی بن موسی الرضا علیه السّلام از حجاز آمده است و او و اصحابش می خواهند با مردم سخن کنند، چه می شود اگر تو روز ترویة نزد ما آیی و با او مناظره کنی؟ سلیمان گفت: یا امیر المؤمنین! دوستم ندارم در مجلس شما و در حضور بنی هاشم از چنین کسی

جماعه من بنی هاشم فینتقض عند القوم إذا کلمنی و لا- يجوز الاستقصاء علیه قال المأمون إنما وجهت [إلیه] إلیک لمعرفتی بقوّتک و لیس مرادی إلا أن تقطعه عن حجّه واحده فقط فقال سلیمان حسبک یا أمیر المؤمنین اجمع بینی و بینه و خلّنی و الذّمّ فوجه المأمون إلی الرضا علیه السّلام فقال إنّه قدّم إلینا رجل من أهل مروز و هو واحد خراسان من أصحاب الکلام فإن خفّ علیک أن تتجشّم المصیر إلینا فعلت فنهض للوضوء و قال لنا تقدّمونی و عمران الصّابی معنا فصرنا إلی الباب فأخذ یاسر و خالد بیدی فأدخلانی علی المأمون فلما سلّمت قال أين أخی أبو الحسن أبقاء الله تعالی قلت خلفته یلبس ثیابه و أمرنا أن نتقدّم ثمّ قلت یا أمیر المؤمنین إنّ عمران مولاک معی و هو علی الباب فقال و من عمران قلت الصّابی الذی أسلم علی یدک قال فلیدخل فدخل فرحب به المأمون ثمّ قال له یا عمران لم تمت حتّی صرت من بنی هاشم قال الحمد لله الذی شرفنی بکم یا أمیر المؤمنین فقال له المأمون یا عمران هذا سلیمان المروزی متکلّم خراسان سؤال کنم و او شکسته گردد و با او نمی توان زیاد بحث کرد. مأمون گفت: تو را برای آن طلبیده ام که قوّت دانش تو می دانم، می خواهم او را ملزم سازی، کافی است او را در یک سخن عاجز کنی.

سلیمان گفت: همین که گفתי مرا بس است، میان من و او جمع کن و مرا با او گذار و خود شاهد باش. مأمون نزد حضرت فرستاد و گفت: مردی از اهل مرو نزد ما آمده و در خراسان و میان اصحاب کلام ثانی ندارد و اگر تو را زحمت نباشد نزد ما بیا.

حضرت برای وضو برخاست و فرمود: شما پیش بروید، عمران صابی همراه ما بود. نوفلی گوید:

یاسر و خالد دو دست من گرفتند و مرا بر مأمون داخل کردند، چون سلام کردم. گفت: کجاست برادرم ابو الحسن، خدا او را حفظ کند، گفتیم:

جامه می پوشد و ما را پیش بفرستاد، پس گفتم: یا امیر المومنین! عمران ارادت مند شما با من و پشت در است، گفت: عمران کیست؟ گفتم: آن صابی که به دست تو اسلام آورد. گفت: داخل شود و چون بیامد مأمون او را مرحبا گفت. و گفت:

یا عمران! نمردی تا از بنی هاشم گشتی. گفت:

حمد خدا را که مرا به شما کرامت بخشید یا امیر المؤمنین! مأمون گفت: عمران! این سلیمان مروزی متکلّم خراسان است.

قال عمران يا أمير المؤمنين إنه يزعم أنه واحد خراسان في النظر و ينكر البداء قال فلم لا تناظرونه قال عمران ذلك إليه فدخل الرضا عليه السلام فقال في أي شيء كنتم قال عمران يا ابن رسول الله هذا سليمان المروزي فقال له سليمان أترضى بأبي الحسن و بقوله فيه فقال عمران قد رضيت بقول أبي الحسن في البداء على أن يأتيني فيه بحجّه أحتج بها على نظرائي من أهل النظر قال المأمون يا أبا الحسن ما تقول فيما تشاجرا فيه قال و ما أنكرت من البداء يا سليمان و الله عزّ و جلّ يقول أ و لم ير الإنسان أنا خلقناه من قبل و لم يك شيئا و يقول عزّ و جلّ و هو الذي يبدؤا الخلق ثم يعيده و يقول بديع السماوات و الأرض و يقول عزّ و جلّ يزيد في الخلق ما يشاء و يقول و يبدأ خلق الإنسان من طين و يقول عزّ و جلّ و آخرون مرجون لأمر الله إما يعذبهم و إما يتوب عليهم و يقول عزّ و جلّ و ما يعمر من معمر و لا ينقص من عمره إلا في كتاب قال سليمان هل رويت فيه من آباءك شيئا قال نعم رويت عن أبي عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال إن لله عزّ و جلّ عمران گفت: یا امیر او خود را در خراسان بی نظیر در مناظره می داند و «بدا» را انکار می کند. مأمون گفت: چرا با او مناظره نمی کنی؟ گفت: اگر راضی شود. در این اثنا حضرت داخل شد و فرمود: در چه حرف بودید؟ عمران گفت: یا بن رسول الله! این سلیمان مروزی است. سلیمان گفت: راضی هستی به هرچه ابو الحسن میان ما حکم کند. گفت: آری ولیکن باید برای من حجتی بیاورد که من با آن بر دیگران حجت کنم، مأمون گفت: یا ابا الحسن! چه می گویی در این باب؟ فرمود: یا سلیمان! تو از بداء چه چیز را منکری و خدا فرماید: «آیا انسان نمی بیند که ما خلق کردیم او را پیش از این و او چیزی نبود» و «ابتدا می کند خلق را بعد از آن اعاده می کند» و نیز فرماید: «پدید آورنده آسمان و زمین» و فرماید: «هر آن چه بخواهد در خلقت می افزاید» و نیز فرماید: «خلقت انسان را از گل آغاز نمود» و نیز فرماید: «دیگران به امر خدا و گذار شده اند، یا عذاب می کند یا لطف کرده و توبه شان می پذیرد» و فرماید: «کسی پیر نمی شود و عمر کس کم نمی گردد؛ مگر این که در کتابی ثبت است»؟ سلیمان گفت: در این باره از پدران خود روایتی داری؟ فرمود: آری! از ابی عبد الله علیه السلام روایت رسیده که فرمود: برای خدا

علمین علما مخزوناً مکنوناً لا یعلمه إلا هو من ذلك یكون البداء و علما علّمه ملائکته و رسله فالعلماء من أهل بیت نبینا یعلمونه قال سلیمان أحب أن تنزعه لی من کتاب الله عزّ و جلّ قال قول الله عزّ و جلّ لنبیّه صلّی الله علیه و آله فتولّ عنهم فما أنت بمّلموم أراد هلاکهم ثمّ بدا لله تعالی فقال وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ قال سلیمان زدنی جعلت فداک قال الرضا لقد أخبرنی أبی عن آبائه علیهم السّلام عن رسول الله صلّی الله علیه و آله قال إنّ الله عزّ و جلّ أوحی إلى نبیّ من أنبیائه أن أخبر فلانا الملک أنّی متوفّیه إلى کذا و کذا فأتاه ذلك النّبیّ فأخبره فدعا الله الملک و هو علی سریره حتّی سقط من السّریر و قال یا ربّ أجلّنی حتّی یشبّ طفلی و [قضی] یقضی أمری فأوحی الله عزّ و جلّ إلى ذلك النّبیّ أن ائت فلانا الملک فأعلم أنّی قد أنسیت فی أجله و زدت فی عمره إلى خمس عشره سنه فقال ذلك النّبیّ علیه السّلام یا ربّ إنّک لتعلم أنّی لم أكذب قطّ فأوحی الله عزّ و جلّ إلیه إنّما أنت عبد مأمور فأبلغه ذلك و الله لا یسئل عمّا یفعل ثمّ التفت إلى سلیمان فقال أحسبک دو علم است: علمی مخزون که غیر او نمی داند، بداء از آن می باشد و علمی که تعلیم کرده آن را به ملائکه و رسولان خود، پس آن را علمای اهل بیت نبیّ ما می دانند. سلیمان گفت: می خواهم که این مطلب را از کتاب خدا بیرون آوری، فرمود: خدا به نبیّ خود فرمود: «از ایشان اعراض کن بر تو ملامتی متوجّه نیست» خدا اراده هلاک ایشان نمود و بعد از آن بداء کرد و فرمود: «تذکر بده زیرا تذکر دادن برای مؤمنین مفید است». سلیمان گفت: دیگر بگو فدایت شوم، فرمود: مرا خبر داد پدرم از پدران خود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

خدا وحی کرد به یکی از انبیا که به فلان ملک بگو که من او را وفات می دهم در فلان وقت، پیامبر به ملک گفت، ملک دعا کرد و مسئلت نمود و او بر تخت بود تا از تخت بیفتاد. و گفت: یا رب مرا مهلت ده تا طفلم بزرگ شود و کار خود بسازم، خدا به آن نبی وحی کرد که نزد آن ملک برو و او را اعلام کن من در أجل تأخیر کردم و بر عمرش پانزده سال افزودم، آن نبی گفت: یا رب تو می دانی که من هرگز دروغ نگفته ام، خدا به او وحی کرد که تو بنده مأموری، این خبر برسان و خدا از آن چه می کند سؤال کرده نمی شود.

پس ملتفت سلیمان شد و فرمود: می پندارم مثل

ضاهیت الیهود فی هذا الباب قال أعوذ بالله من ذلك و ما قالت الیهود قال قالت الیهود ید الله مغلوله یعنون أن الله تعالی قد فرغ من الأمر فلیس یحدث شیئا فقال الله عزّ و جلّ غُلَّتْ أیدیهم و لعنوا بما قالوا و لقد سمعت قوما سألوا أبی موسی بن جعفر علیه السلام عن البداء فقال و ما ینکر الناس من البداء و أن یقف الله قوما یرجیهم لأمره قال سلیمان أ لا تخبرنی عن إنا أنزلناه فی لیلہ القدر فی أی شیء أنزلت قال یا سلیمان لیلہ القدر یقدر الله عزّ و جلّ فیها ما یکون من السنه إلی السنه من حیاة أو موت أو خیر أو شرّ أو رزق فما قدره فی تلك اللیلہ فهو من المحتوم قال سلیمان الآن قد فهمت جعلت فداک فزدنی قال یا سلیمان إن من الأمور أمورا موقوفه عند الله عزّ و جلّ یقدم منها ما یشاء و يؤخر ما یشاء و یمحو ما یشاء یا سلیمان إن علیا علیه السلام کان یقول العلم علما علم علمه ملائکته و رسله فما علمه ملائکته و رسله فإنه یکون و لا یکذب نفسه و لا ملائکته و لا رسله و علم عنده مخزون لم یطلع علیه أحدا من خلقه یقدم منه ما یشاء و يؤخر یهود می اندیشی؟ گفت: به خدا پناه می برم، یهود چه می گوید؟ فرمود: یهود می گوید: «دست خدا بسته است» این معنا که خدا از کار فارغ شده و چیزی ایجاد نمی کند، خدا فرمود:

«دست هاشان در غل و بر ایشان لعنت باد به آن چه گفته اند» شنیدم قومی از پدرم علیه السلام از بداء پرسیدند، فرمود: مردم چرا منکر هستند بداء و این که خدا امر قومی را به تأخیر اندازد. سلیمان گفت: بفرما إنا أنزلناه فی لیلہ القدر در چه چیز نازل شده؟ فرمود: یا سلیمان! خدا در شب قدر تقدیر می کند آن چه از این سال تا سال آینده می شود از زندگی و مرگ، خیر و شر، رزق و روزی، هر چه در آن شب تقدیر می کند قطعی است، در آن تخلف و تبدیل نیست. سلیمان گفت: فدایت شوم دیگر بگو. فرمود: سلیمان! بعضی از امور موقوف است نزد خدا، مقدم می سازد از آن ها هر چه خواهد و مؤخر می سازد هر چه را خواهد، سلیمان، علی علیه السلام می فرمود: دو علم است، علمی که خدا به ملائکه و رسل تعلیم کرده انجام خواهد شد و خدا به خود و ملائکه و پیامبران خلاف نمی کند، علم دیگر نزد خود او مخزون بوده و احدی بر آن آگاه نیست، با آن مقدم می سازد هر چه را خواهد و مؤخر می سازد هر چه را خواهد

منه ما يشاء و يمحو ما يشاء و يثبت ما يشاء قال سليمان للمأمون يا أمير المؤمنين لا أنكر بعد يومى هذا البداء و لا أكذب به إن شاء الله فقال المأمون يا سليمان سل أبا الحسن عما بدا لك و عليك بحسن الاستماع و الإنصاف قال سليمان يا سيدي أسألك قال الرضا عليه السلام سل عما بدا لك قال ما تقول فيمن جعل الإرادة اسما و صفه مثل حي و سميع و بصير و قدیر قال الرضا عليه السلام إنما قلت حدث الأشياء و اختلفت لأنه شاء و أراد و لم تقولوا حدثت الأشياء و اختلفت لأنه سميع بصير فهذا دليل على أنهما ليستا مثل سميع و لا بصير و لا قدیر قال سليمان فإنه لم يزل مریدا قال عليه السلام يا سليمان إرادته غيره قال نعم قال فقد أثبت معه شيئا غيره لم يزل قال سليمان ما أثبت قال الرضا عليه السلام أ هي محدثه قال سليمان لا ما هي محدثه فصاح به المأمون و قال يا سليمان مثله يعاى أو يكابر عليك بالإنصاف أ ما ترى من حولك من أهل النظر ثم قال كلمه يا أبا الحسن فإنه متكلم خراسان فأعاد عليه المسأله فقال هي و محو می کند آن چه خواهد و اثبات می کند آن چه خواهد. سليمان به مأمون گفت: یا امیر! دیگر بداء را منکر نخواهم شد. مأمون گفت: یا سليمان پرس از ابو الحسن هر چه به خاطرت می رسد و خوب گوش ده و انصاف نگه دار.

سليمان گفت: سرورم بپرسم؟ فرمود: پرس هر چه می خواهی. گفت: چه می گویی در کسی که اراده را مثل حي، سمیع، بصیر و قدیر نام و صفت می گردانند؟ فرمود: شما گفتید اشیا از آن جا حادث و گوناگون شد که خدا اراده نمود و نگفتید از آن جا حادث شد که او سمیع و بصیر است. دلیل است که آنها مثل سمیع، بصیر و قدیر نیستند. سليمان گفت: او همیشه مرید بود.

حضرت فرمود: اراده غیر اوست. گفت: آری! فرمود: اثبات کردی با او چیز قدیم غیر از او را، گفت: اثبات نکردم. فرمود: پس اراده محدث باشد. گفت: نه، محدث نیست. مأمون بانگ کرد که ای سليمان با چنین کسی مکابره می کنی، انصاف نگه دار، نمی بینی در مجلس جماعتی از اهل نظر هستند. سپس گفت: ای ابا الحسن! با او سخن کن که او متكلم خراسان است، حضرت یک بار دیگر مسأله را بر او باز گردانید. و فرمود: یا سليمان! اراده محدث باشد زیرا هر چیز اگر قدیم

محدثه یا سلیمان فَإِنَّ الشَّيْءَ إِذَا لَمْ يَكُنْ أَزَلِيًّا كَانَ مُحَدَّثًا وَ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُحَدَّثًا كَانَ أَزَلِيًّا قَالَ سَلِيمَانُ إِرَادَتُهُ مِنْهُ كَمَا أَنَّ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ عِلْمَهُ مِنْهُ قَالَ الرِّضَا فَأَرَادَ نَفْسَهُ قَالَ لَا قَالَ فَلَيْسَ الْمُرِيدُ مِثْلَ السَّمِيعِ وَ الْبَصِيرِ قَالَ سَلِيمَانُ إِنَّمَا أَرَادَ نَفْسَهُ كَمَا سَمِعَ نَفْسَهُ وَ أَبْصَرَ نَفْسَهُ وَ عِلْمَ نَفْسِهِ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مَعْنَى أَرَادَ نَفْسَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ شَيْئًا وَ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيًّا أَوْ سَمِيعًا أَوْ بَصِيرًا أَوْ قَدِيرًا قَالَ نَعَمْ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفِيَارَادَتِهِ كَانَ ذَلِكَ قَالَ سَلِيمَانُ نَعَمْ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَيْسَ لِقَوْلِكَ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيًّا سَمِيعًا بَصِيرًا مَعْنَى إِذَا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِإِرَادَتِهِ قَالَ سَلِيمَانُ بَلَى قَدْ كَانَ ذَلِكَ بِإِرَادَتِهِ فَضَحِكَ الْمَأْمُونُ وَ مِنْ حَوْلِهِ وَ ضَحِكَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ اارْفَقُوا بِمُتَكَلِّمٍ خَرَّاسَانٍ يَا سَلِيمَانُ فَقَدْ حَالَ عِنْدَكُمْ عَنْ حَالِهِ وَ تَغَيَّرَ عَنْهَا وَ هَذَا مَا لَا يُوصَفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ فَانْقَطَعَ ثُمَّ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا سَلِيمَانُ أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ قَالَ سَلَّ جَعَلْتَ فِدَاكَ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْكَ وَ عَنْ أَصْحَابِكَ تَكَلِّمُونَ النَّاسَ بِمَا تَفْقَهُونَ وَ تَعْرِفُونَ أَوْ بِمَا لَا تَفْقَهُونَ وَ لَا تَعْرِفُونَ قَالَ بَلْ بِمَا نَفَقَهُ وَ نَعْلَمُ نَبَاشِدَ مُحَدَّثٍ بَاشِدٍ وَ إِنْ كَانَ حَدَثٌ نَبَاشِدٌ قَدِيمٌ بَاشِدٌ، از این دو بیرون نیست. گفت: اراده اش چون سمع و بصر و علم از خود اوست، فرمود: خود را اراده کرده؟ گفت: نه! فرمود: مرید هم چو سمیع و بصیر نباشد.

گفت: او خود را اراده کرد چنان چه صدای خود را می شنود و خود را می بیند. فرمود: «خود را اراده کرد» چه معنی دارد؟ اراده کرده که چیزی یا حی و سمیع و بصیر و قدیر باشد. گفت: آری. فرمود: به اراده خود چنین شده؟ گفت: نه، فرمود: قول تو که اراده کرد که حی و سمیع و بصیر باشد بی معنی شد هرگاه به اراده او نشده. گفت: البته به اراده او شده.

مأْمُونُ وَ حَاضِرَانِ وَ آن حضرت بخندیدند و فرمود: با متکلم خراسان مدارا کنید. ای سلیمان! خدا از حال خود تغییر کرد زیرا بنابر قول سلیمان به اراده خود سمیع و بصیر شد و چون اراده حادث باشد این ها همه حادث گردد و لازم آید که خدا همیشه سمیع و بصیر نباشد و صفات در او حادث شده و خدا منزّه است از تغییر و حدوث شیئی در ذات او. سلیمان درماند. فرمود: یا سلیمان! از تو مسأله می پرسم. گفت: پیرس فدایت شوم. فرمود: تو و اصحابت با مردم به آن چه می دانید و می فهمید تکلم می کنید یا به آن چه نمی فهمید و نمی دانید، گفت: به آن چه می فهمیم و می دانیم.

قال الرضا عليه السلام فالله الذي يعلم الناس أن المرید غیر الإرادة و أن المرید قبل الإرادة و أن الفاعل قبل المفعول و هذا يبطل قولكم أن الإرادة و المرید شيء واحد قال جعلت فداك ليس ذلك منه على ما يعرف الناس و لا على ما يفقهون قال الرضا عليه السلام فأراكم ادعيتم علم ذلك بلا معرفه و قلت الإرادة كالتسليم و البصر إذا كان ذلك عندكم على ما لا يعرف و لا يعقل فلم يحر جوابا ثم قال الرضا عليه السلام يا سليمان هل يعلم الله جميع ما في الجنة و النار قال سليمان نعم قال أفیکون ما علم الله تعالى أنه يكون من ذلك قال نعم قال فإذا كان حتى لا يبقى منه شيء إلا كان أيزيدهم أو يطويه عنهم قال سليمان بل يزيدهم قال فأراه في قولك قد زادهم ما لم يكن في علمه أنه يكون قال جعلت فداك فالمزيد لا غايه له قال فليس يحيط علمه عندكم بما يكون فيهما إذا لم يعرف غايه ذلك و إذا لم يحيط علمه بما يكون فيهما لم يعلم ما يكون فيهما قبل أن يكون تعالى الله عز و جل عن ذلك علوا كبيرا قال سليمان إنما قلت لا يعلمه لأنه لا غايه لهذا لأن الله عز و جل فرمود: پس آن چه مردم می دانند این است که مرید غیر اراده است و اراده کننده قبل از اراده موجود بوده و فاعل غیر از مفعول است و این باطل می کند قول شما را که اراده و مرید را یکی می دانید. گفت: فدایت شوم این اراده بر آن معنی نیست که مردم می دانند و ایشان می فهمند، فرمود: می بینم که شما این قول را بدون معرفت دعوی می کنید و این اعتقاد شما براساس عقل و علم نیست، سليمان جوابی نگفت. حضرت فرمود: یا سليمان! آیا خدا می داند جميع آن چه در جنت و نار است.

گفت: آری، فرمود: پس خواهد شد آن چه خدا دانسته است که می شود از احوال جنت و نار.

گفت: آری، فرمود: هرگاه آن ها بشود آیا زیاد می کند خدا برای ایشان یا کم می کند و باز می دارد. سليمان گفت: بلکه زیاد می کند.

فرمود: بنابر قول تو زیاد می کند آن چه در علم او نبود. گفت: فدایت شوم! خود زیاده شدن نهایی ندارد. فرمود: پس علم خدا نیز محیط نشد به آن چه در جنت و نار است هرگاه نهایت آن نداند و دانسته او تمام شود. سليمان گفت: برای آن گفتم نمی داند که آن دو [بهشت و جهنم] تمام شدن ندارد که خداوند آن ها را به خلود وصف کند

وصفهما بالخلود و کرهنا أن نجعل لهما انقطاعا قال الرضا علیه السلام ليس علمه بذلك بموجب لانقطاعه عنهم لأنه قد يعلم ذلك ثم یزیدهم ثم لا یقطعه عنهم و كذلك قال الله عز و جل فی کتابه کُلَّمَا نَضَعَتْ جُلُودَهُمْ یَدْلَنَاهُمْ جُلُودًا غَیْرَهَا لَیَذُوقُوا الْعَذَابَ و قال لأهل الجنة عطاءً غَیْرَ مَجْدُودٍ و قال عز و جل وَ فَاکِیْهِ کَثِیْرُهُ لَا مَقْطُوعَهُ وَ لَا مَمْنُوعَهُ فهو عز و جل یعلم ذلك و لا یقطع عنهم الزیاده أ رأیت ما أکل أهل الجنة و ما شربوا لیس یخلف مکانه قال بلی قال أ فیکون یقطع ذلك عنهم و قد أخلف مکانه قال سلیمان لا- قال فکذلك کُلَّمَا یكون فیها إذا أخلف مکانه فلیس بمقطوع عنهم قال سلیمان بلی یقطعه عنهم و لا یزیدهم قال الرضا علیه السلام إذا یبید فیها و هذا یا سلیمان إبطال الخلود و خلاف الکتاب لأن الله عز و جل یقول لَهُمْ مَا یَشَاؤُنَ فِیْهَا وَ لَمَدَّیْنَا مَزِیْدٌ و یقول عز و جل عطاءً غَیْرَ مَجْدُودٍ و یقول عز و جل وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِیْنَ و یقول عز و جل خَالِدِیْنَ فِیْهَا أَبَدًا و یقول عز و جل وَ فَاکِیْهِ کَثِیْرُهُ لَا مَقْطُوعَهُ وَ لَا مَمْنُوعَهُ فلم یحر و نخواستیم برای آنها پایانی قرار دهیم. فرمود: علم خدا موجب تناهی آنها نمی شود، خدا به آنها علم دارد، بر آنها افزوده و زیادی را از آن قطع نمی نماید، و خدا فرمود: «چون پوستهایشان می پخت، پوستهایی جدید جایگزین می کردیم تا عذاب را بچشند»، درمورد بهشتیان فرمود: «عطائی بی پایان» و «میوه های فراوان، همیشگی بدون این که کسی مانع شود» خدا این زیادی ها را می داند و دریغ نمی کند، آیا آنچه اهل بهشت مصرف می کنند خدا جایگزین آن نمی کند؟ گفت: بله، فرمود: آیا به جای آن چه مصرف شده، چیزی جایگزین کرده، آیا عطاء خود را قطع کرده؟ گفت: نه، فرمود: پس هر چه در بهشت باشد و مصرف شود و چیز دیگری را جای آن قرار دهد، آن چه جایگزین شده از اهل بهشت منقطع نخواهد شد. گفت: اضافی را دریغ کرده و زیادی به آنان نمی دهد، فرمود: پس آن چه در بهشت و جهنم است تمام خواهد شد، ای سلیمان! این خلاف کتاب و جاودانگی است چون خدا فرماید: «برای آنان هر چه خواهند موجود است و نزد ما اضافی است» و «عطائی بی پایان» و «آنان از آنجا بیرون رانده نمی شوند» و «در آن جاودان هستند» و «میوه های فراوان و همیشگی بدون این که کسی مانع می شود». سلیمان جوابی نداشت.

ثم قال الرضا عليه السلام: يا سليمان ألا تخبرني عن الإرادة فعل هي أم غير فعل قال بلى هي فعل قال عليه السلام فهي محدثة لأن الفعل كله محدث قال ليست بفعل قال فمعه غيره لم يزل قال سليمان الإرادة هي الإنشاء قال يا سليمان هذا الذي عبتموه على ضرار و أصحابه من قولهم إن كل ما خلق الله عز وجل في سماء أو أرض أو بحر أو بر من كلب أو خنزير أو قرد أو إنسان أو دابة إرادة الله و إن إرادة الله تحيا و تموت و تذهب و تأكل و تشرب و تنكح و تلد و تظلم و تفعل الفواحش و تكفر و تشرك فيبرأ منها و يعاد بها و هذا حدّها قال سليمان إنها كالسمع و البصر و العلم قال الرضا عليه السلام قد رجعت إلى هذا ثانية فأخبرني عن السمع و البصر و العلم أمصنوع قال سليمان لا قال الرضا عليه السلام فكيف نفيتموه قلت لم يرد و مرّه قلت أراد و ليست بمفعول له قال سليمان إنّما ذلك كقولنا مرّه علم و مرّه لم يعلم قال الرضا عليه السلام ليس ذلك سواء لأنّ نفى المعلوم ليس بنفى العلم و نفى المراد نفى الإرادة أن تكون إنّ الشيء إذا لم يرد لم فرمود: ای سليمان! آیا اراده فعل است یا غیرفعل.

گفت: فعل است، فرمود: پس حادث باشد زیرا فعل حادث است. گفت: فعل نیست. فرمود: پس با خدا قدیمی دیگر باشد. گفت: اراده انشاء است.

فرمود: سليمان! این قولی است که عیب می کنند ضرار و اصحابش را بر آن که می گویند هرچه خدا خلق کرده در آسمان، زمین در بر و بحر از سگ یا خوک یا انسان یا چارپایان اراده خدا هستند و اراده خدا می میرد و زنده می شود، می خورد و می آشامد و نکاح می کند و می زاید، ظلم و فواحش می کند و کافر و مشرک می گردد. پس خدا از او بیزار می شود و او را عذاب می کند و این حدّ اراده است بر آن قول. گفت: اراده همچو سمع و بصر و علم است. فرمود: باز برگشتی به آن سخن، پس به من بگو که سمع و بصر و علم مصنوعند گفت: نه، فرمود: پس چگونه نفی می کنید اراده را یک بار می گویند اراده نکرد باز می گویند اراده کرد، هرگاه او هم چو سمع و بصر و علم مصنوع نیست. گفت: مانند آن است که یک بار می گوئیم دانست و باز می گوئیم ندانست، فرمود: این ها یکسان نیستند، که نفی معلوم، نفی علم نیست. و نفی مراد نفی اراده است، زیرا تا چیزی اراده کرده نشود اراده نباشد

تکن إرادته فقد يكون العلم ثابتاً و إن لم يكن المعلوم بمنزله البصر فقد يكون الإنسان بصيراً و إن لم يكن المبصر و قد يكون العلم ثابتاً و إن لم يكن المعلوم قال سليمان إنها مصنوعه قال فهي محدثه ليست كالسَّمْع و البصر لأنَّ السَّمْع و البصر ليسا بمصنوعين و هذه مصنوعه قال سليمان إنها صفه من صفاته لم تزل قال فينبغي أن يكون الإنسان لم يزل لأنَّ صفته لم تزل قال سليمان لا- لأنه لم يفعلها قال الرضا عليه السَّلام يا خراساني ما أكثر غلطك أ فليس بإرادته و قوله تكون الأشياء قال سليمان لا قال فإذا لم تكن بإرادته و لا مشيئته و لا أمره و لا بالمباشرة فكيف يكون ذلك تعالى الله عن ذلك فلم يحرجوا بما قال الرضا عليه السَّلام ألا تخبرني عن قول الله عزَّ و جلَّ و إذا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا يعني بذلك أنه يحدث إرادته قال له نعم قال عليه السَّلام فإذا حدث إرادته كان قولك إنَّ الإرادة هي هو أو شيء منه باطلاً لأنه لا يكون أن يحدث نفسه و لا يتغيَّر عن حاله تعالى الله عن ذلك قال سليمان إنَّه لم يكن عني بذلك أنه يحدث إرادته.

و اما زمانی که معلوم نباشد علم می تواند باشد همچو دیدن که آدمی بیننده باشد هر چند شیء دیدنی نباشد. گفت: اراده مصنوع است.

فرمود: پس حادث باشد نه همچو سَمْع و بصر زیرا که سَمْع و بصر مصنوع نیستند و این مصنوع است. گفت: این صفتی است از صفات آن قدیم و ازلی. فرمود: پس لازم است که انسان قدیم و ازلی باشد. گفت: نه! او آن را صفت نساخته و فرمود: ای خراسانی! چقدر اشتباه می کنی، آیا اشیا به اراده و قول خدا موجود شد. گفت: نه، فرمود: هر گاه به اراده و مشییت و امر او نشد و نه به مباشرت او، پس این موجودات چگونه ایجاد شدند؟ عاجز ماند و جواب نگفت، سپس فرمود: به من نمی گویی قول خدای عزَّ و جلَّ: و إذا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا آیا منظور از اراده کردن خداوند در این آیه این است که خدا اراده را ایجاد می کند؟ گفت: آری، فرمود:

هر گاه اراده را ایجاد کند، پس قول تو که اراده همان اوست یا جزئی از اوست، باطل باشد زیرا که خود را ایجاد نکند و از حالت فعلی خود تغییر نمی کند و خداوند برتر از این است. گفت: منظور خدا این نیست که اراده ای ایجاد می کند.

قال فما عنى به قال عنى فعل الشئ قال الرضا عليه السلام ويلك كم تردّد فى هذه المسأله و قد أخبرتك أنّ الإراده محدثه لأنّ فعل الشئ محدث قال فليس لها معنى قال الرضا عليه السلام قد وصف نفسه عندكم حتّى وصفها بالإراده بما لا معنى له فإذا لم يكن لها معنى قديم و لا حديث بطل قولكم إنّ الله عزّ و جلّ لم يزل مریدا قال سليمان إنّما عنيت أنّها فعل من الله تعالى لم يزل قال أ لم تعلم أنّ ما لم يزل لا يكون مفعولا و قديما و حديثا فى حاله واحده فلم يحرجوا قال الرضا عليه السلام لا بأس أتمم مسألتك قال سليمان قلت إنّ الإراده صفه من صفاته قال كم تردّد على أنّها صفه من صفاته فصفته محدثه أو لم تزل قال سليمان محدثه قال الرضا عليه السلام الله أكبر فالإراده محدثه و إنّ كانت صفه من صفاته لم تزل فلم يرد شيئا قال الرضا عليه السلام إنّ ما لم يزل لا يكون مفعولا قال سليمان ليس الأشياء إراده و لم يرد شيئا قال الرضا عليه السلام وسوست يا سليمان فقد فعل و خلق ما لم يزل خلقه و فعله و هذه صفه من لا يدري ما فعل تعالى الله عن ذلك قال فرمود: منظور ش چیست؟ گفت: یعنی کاری انجام می دهد. فرمود: وای بر تو! چند این سخن را تکرار می کنی، گفتم اراده حادث است زیرا فعل و ایجاد شیء حادث است. گفت: پس اراده معنی ندارد. فرمود: خدا خود را وصف کرد و اراده را وصف خود قرار داد، اراده ای که معنی ندارد، پس اگر اراده ازلی یا حادث نباشد سخن شما که می گوئید خدا از ازل اراده می کرده، باطل خواهد بود. گفت: مقصود من آن است که اراده فعل ازلی اوست. فرمود: نمی دانی شیء ازلی نمی تواند در آن واحد مصنوع، محدث، قدیم و ازلی باشد؟ سليمان درماند و جواب نگفت.

فرمود: باک نیست سؤالت را تمام کن. گفت: گفتم اراده صفتی است از صفات او، فرمود: چه قدر این سخن را می گویی، این صفت حادث است یا قدیم و ازلی؟ گفت: حادث است. فرمود: الله اکبر پس اراده حادث است هر چند صفتی است ازلی و قدیم، درماند و جواب نگفت. فرمود: هر چه ازلی است مفعول و مصنوع نگردد. گفت: اشیاء عین اراده نیستند و خدا چیزی اراده نکرده، فرمود: وسوسه می کنی، آیا چیزی را که آفرینش آن را اراده نکرده، آفریده، این حال کسی است که نمی داند چه می کند، خدا منزّه است. گفت:

سلیمان یا سیدی فقد أخبرتک أنّها کالسّمع و البصر و العلم قال المأمون و یلک یا سلیمان کم هذا الغلط و الترداد اقطع هذا و خذ فی غیره إذ لست تقوی علی غیر هذا الرّد قال الرضا علیه السّلام دعه یا أمیر المؤمنین لا تقطع علیه مسأله فیجعلها حجّه تکلم یا سلیمان قال قد أخبرتک أنّها کالسّمع و البصر و العلم قال الرضا علیه السّلام لا بأس أخبرنی عن معنی هذه أ معنی واحد أم معان مختلفه قال سلیمان معنی واحد قال الرضا علیه السّلام فمعنی الإرادات کلّها معنی واحد قال سلیمان نعم قال الرضا علیه السّلام فإن کان معناها معنی واحدا كانت إرادته القیام إرادته القعود و إرادته الحیاة إرادته الموت إذا كانت إرادته واحده لم تتقدّم بعضها بعضا و لم یخالف بعضها بعضا و كانت شیئا واحدا قال سلیمان إنّ معناها مختلف قال علیه السّلام فأخبرنی عن المرید أ هو الإراده أو غیرها قال سلیمان بل هو الإراده قال الرضا علیه السّلام فالمرید عندکم مختلف إذ کان هو الإراده قال یا سیدی لیس الإراده المرید قال فالإیراده محدثه و إلّا فمعنه غیره افهم و زد فی مسألتک قال سلیمان فإنّها اسم من من گفتیم که مانند سمع و بصر و علم است.

مأمون گفت: وای بر تو ای سلیمان! چقدر اشتباه می کنی و این کلام را تکرار می کنی سخن دیگری را شروع کن. حضرت فرمود:

بگذار سؤالش را بگوید، سخنش را قطع مکن تا حجت خود را ظاهر سازد، سپس فرمود: ای سلیمان ادامه بده. سلیمان گفت: من گفتیم که این همچو سمع و بصر و علم است. حضرت فرمود: با من بگو معنی اراده یکی است یا چند معنی مختلف است؟ سلیمان گفت: یکی است.

حضرت فرمود: پس معنی همه اراده ها یکی است، سلیمان گفت: آری، حضرت فرمود: پس لازم آید که اراده قیام اراده قعود باشد و اراده حیات اراده موت، چون اراده ها همه یکی است یعنی بعضی بر بعضی مقدم نیستند و یک چیزند. سلیمان گفت: معنی اراده مختلف است. حضرت فرمود: به من بگو که مرید اراده است یا غیر اراده؟ گفت: بلکه اراده است. حضرت فرمود: پس مرید نزد شما مختلف شد هرگاه عین اراده باشد. گفت: ای سرورم! اراده عین مرید نیست. فرمود: پس محدث باشد و اگر نه با او قدیمی دیگر خواهد بود، ای سلیمان! بفهم.

سلیمان گفت: بلکه اراده نامی است از نام های او.

أسمائه قال الرضا عليه السلام هل سمى نفسه بذلك قال سليمان لا لم يسم به نفسه بذلك قال الرضا عليه السلام فليس لك أن تسميه بما لم يسم به نفسه قال قد وصف نفسه بأنه مرید قال الرضا عليه السلام ليس صفته نفسه أنه مرید إخباراً عن أنه إرادة و لا إخباراً عن أن الإرادة اسم من أسمائه قال سليمان لأن إرادته علمه قال الرضا عليه السلام يا جاهل فإذا علم الشيء فقد أَرَادَهُ قال سليمان أجل فقال فإذا لم يرد لم يعلمه قال سليمان أجل قال من أين قلت ذاك و ما الدليل على أن إرادته علمه و قد يعلم ما لا يريد أبدأ و ذلك قوله عز و جل و لئن شئنا لنذهبن بالذي أوحينا إليك فهو يعلم كيف يذهب به و هو لا يذهب به أبدأ قال سليمان لأنه قد فرغ من الأمر فليس يزيد فيه شيئاً قال الرضا عليه السلام هذا قول اليهود فكيف قال تعالى ادعوني أستجب لكم قال سليمان إنما عنى بذلك أنه قادر عليه قال أفيعد ما لا يفى به فكيف قال يزيد فى الخلق ما يشاء و قال عز و جل يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ و قد فرغ من الأمر فلم يحرجوا قال الرضا عليه السلام يا سليمان هل گفت: او خود این نام بر خود نهاد. فرمود: پس تو را نرسد که او را این نام نهی. گفت: بلی او خود را وصف کرده که مرید است. فرمود: هرگاه خود را به آن وصف کرد معنایش این نیست که بگوید: او اراده است و یا این که اراده نامی از نامهای اوست. گفت:

اراده او علم او است. فرمود: ای نادان! اگر خدا به چیزی عالم است چنین معنا می دهد که آن را اراده کرده؟ گفت: آری، فرمود: اگر اراده نکند ندانسته است؟ گفت: آری، فرمود: این را از کجا می گویی و چه دلیل داری بر این که اراده، علم است و حال آن که او می داند و علم دارد به آن چه هرگز اراده نمی کند مثل آن که فرمود: «اگر بخواهیم آن چه را بر تو وحی نموده ایم خواهیم برد» خدا می داند چگونه آن را ببرد و هرگز این کار را نخواهد کرد. گفت: چون از کار فارغ شده و بر آن چه مقدر کرده چیزی نخواهد افزود. فرمود: این قول یهود است اگر چنین باشد پس خدا چگونه فرمود: «بخوانید تا اجابت کنم شما را»؟ گفت: یعنی قادر است بر انجام آن. فرمود: آیا وعده می دهد به چیزی که وفا نمی کند، پس چطور فرمود: «هرآنچه بخواهد در خلقت اضافه می کند» و فرمود: «هرآنچه بخواهد محو می کند و هرآنچه بخواهد ثابت می کند و ام الكتاب نزد اوست» حال آنکه از کار فارغ شده؟ جواب نگفت.

یعلم أنَّ إنسانا يكون ولا يريد أن يخلق إنسانا أبداً و أنَّ إنسانا يموت اليوم ولا يريد أن يموت اليوم قال سليمان نعم قال الرضا عليه السلام فيعلم أنَّه يكون ما يريد أن يكون أو يعلم أنَّه يكون ما لا يريد أن يكون قال يعلم أنَّهما يكونان جميعاً قال الرضا عليه السلام إذا يعلم أنَّ إنساناً حيَّ ميّت قائم قاعد أعمى بصير في حاله واحده وهذا هو المحال قال جعلت فداك فإنَّه يعلم أنَّه يكون أحدهما دون الآخر قال لا بأس فأيُّهما يكون اللَّمَذَى أراد أن يكون أو اللَّمَذَى لم يرد أن يكون قال سليمان اللَّمَذَى أراد أن يكون فضحك الرضا عليه السلام و المأمون و أصحاب المقالات قال الرضا عليه السلام غلطت و تركت قولك أنَّه يعلم أنَّ إنساناً يموت اليوم و هو لا يريد أن يموت اليوم و أنَّه يخلق خلقاً و أنَّه لا يريد أن يخلقهم و إذا لم يجز العلم عندكم بما لم يرد أن يكون فإنَّما يعلم أن يكون ما أراد أن يكون قال سليمان فإنَّما قولي إنَّ الإرادة ليست هو و لا غيره قال الرضا عليه السلام يا جاهل إذا قلت ليست هو فقد جعلتها غيره و إذا قلت ليست هي غيره فقد جعلتها هو قال سليمان فهو يعلم كيف يصنع الشَّيء قال فرمود: سليمان! آيا خدا می داند که انسانی موجود خواهد شد در حالی که اراده نکرده انسانی خلق کند، آيا می داند که انسانی امروز می میرد در حالی که اراده نکرده که امروز بمیرد؟ گفت: آری، فرمود:

پس آيا می داند که آنچه که اراده کرده موجود خواهد شد؟ یا آنچه را که اراده نکرده؟ گفت: هر دو را می داند که می شود. فرمود: پس باید بداند که شخص زنده و مرده است و ایستاده و نشسته و کور و بینا در یک حال و این محال است. گفت: فدایت شوم می داند که یکی می شود نه آن دیگری، فرمود:

کدام می شود؟ آنچه اراده کرده بشود یا آنچه اراده نکرده بشود؟ گفت: آنچه اراده کرده. حضرت رضا علیه السلام و مأمون و اصحاب مقالات خندیدند.

حضرت فرمود: این غیر آن شد که می گفتمی خدا می داند که فلانی امروز می میرد و اراده نکرده بود که امروز بمیرد و این که خلق می کند و اراده داشت که آن خلق نکند. پس هرگاه جایز ندانید که بداند آن چه اراده ندارد که بشود پس آن می داند که اراده دارد که بشود. گفت: سخن من این است که اراده نه او است و نه غیر او. فرمود: یا جاهل این که گفتمی او نیست یعنی غیر او است و این که گفتمی غیر او نیست یعنی او است پس هم او است و هم او نیست. گفت: آيا خدا می داند چگونه چیزی را خلق کند؟

نعم قال سليمان فَإِنَّ ذَلِكَ إِبْثَاتٌ لِلشَّيْءِ قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَلَّتْ لَأَنَّ الرَّجُلَ قَدْ يَحْسُنُ الْبِنَاءَ وَ إِنْ لَمْ يَبْنِ وَيَحْسُنِ الْخِيَاطَةَ وَ إِنْ لَمْ يَخْطُ وَيَحْسُنْ صَنْعَهُ الشَّيْءُ وَ إِنْ لَمْ يَصْنَعْهُ أَبَدًا ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا سُلَيْمَانُ هَلْ تَعْلَمُ أَنََّّهُ وَاحِدٌ لَا شَيْءَ مَعَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَكُونُ ذَلِكَ إِبْثَاتًا لِلشَّيْءِ قَالَ سُلَيْمَانُ لَيْسَ يَعْلَمُ أَنََّّهُ وَاحِدٌ لَا شَيْءَ مَعَهُ قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفَتَعْلَمُ أَنْتَ ذَاكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَنْتَ يَا سُلَيْمَانُ إِذَا أَعْلَمَ مِنْهُ قَالَ سُلَيْمَانُ الْمَسْأَلَةَ مُحَالٌ قَالَ مُحَالٌ عِنْدَكَ أَنََّّهُ وَاحِدٌ لَا شَيْءَ مَعَهُ وَ أَنََّّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ حَكِيمٌ قَادِرٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَكَيْفَ أَخْبَرَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنََّّهُ وَاحِدٌ حَتَّى سَمِيعٌ بَصِيرٌ حَكِيمٌ قَادِرٌ عَلِيمٌ خَبِيرٌ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ وَ هَذَا رَدٌّ مَا قَالَ وَ تَكْذِيبُهُ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ لَهُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَيْفَ يَرِيدُ صَنْعَ مَا لَا يَدْرِي صَنْعَهُ وَ لَا مَا هُوَ وَ إِذَا كَانَ الصَّانِعُ لَا يَدْرِي كَيْفَ يَصْنَعُ الشَّيْءَ قَبْلَ أَنْ يَصْنَعَهُ فَإِنَّمَا هُوَ مُتَحَيِّرٌ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عَلَوْا كَبِيرًا قَالَ سُلَيْمَانُ فَإِنَّ الْإِرَادَةَ الْقُدْرَةَ قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقْدِرُ عَلَى مَا لَا يَرِيدُهُ أَبَدًا وَ لَا بَدَّ مِنْ ذَلِكَ لِأَنَّهُ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لَنْ شَتْنَا لِنَذْهَبَنَّ بِالْعَذَى فَرَمُود: آری. گفت: پس اقتضا می کند که از ازل موجود باشد. فرمود: محال گفتم، چه بسا شخصی بنایی می داند و خانه ای نمی سازد، می تواند بدوزد و نمی دوزد و بالجمله صفتی خوب می داند و هرگز نمی کند. ای سلیمان! خدا می داند که یکی است چیزی با او نیست؟ گفت:

آری، فرمود: پس این نیز اقتضا کند که اثبات آن چیز کرده باشد. گفت: نمی داند که یکی است و با او چیزی نیست. فرمود: تو این را می دانی؟! گفت:

آری، فرمود: پس تو از او عالم تر باشی. گفت: این مسأله محال است. فرمود: محال است نزد تو که او یکی باشد و با او چیزی نباشد و سَمِيعٌ وَ بَصِيرٌ وَ حَكِيمٌ وَ قَدِيرٌ باشد. گفت: آری، فرمود: چگونه ما را خبر داد که او واحد و حَتَّى وَ سَمِيعٌ وَ بَصِيرٌ وَ عَلِيمٌ وَ خَبِيرٌ است و او این ها نمی داند و این ردی بر قول خدا و تکذیب اوست و خدا برتر از آن است. فرمود:

چگونه می خواهد چیزی را بسازد که ساختن آن را نمی داند؟ صانعی که قبل از ساختن نمی داند که چگونه باید آن را بسازد، حیران است و خدا از این برتر است. گفت: از آن جا که اراده قدرت است.

فرمود: خدا قادر است بر آن چه هرگز اراده نمی کند، گریزی از این نیست و خدا فرمود: «اگر خواهیم می بریم آن چه را وحی کرده ایم به تو».

أوحينا إليك فلو كانت الإرادة هي القدره كان قد أراد أن يذهب به لقدرته فانقطع سليمان فقال المأمون عند ذلك يا سليمان هذا أعلم هاشمي ثم تفرق القوم.

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه كان المأمون يجلب على الرضا عليه السلام من متكلمى الفرق و الأهواء المضله كل من سمع به حرصا على انقطاع الرضا عليه السلام عن الحجة مع واحد منهم و ذلك حسدا منه له و لمنزلته من العلم فكان لا يكلمه أحد إلا أقر له بالفضل و التزم الحجة له عليه لأن الله تعالى ذكره يأبى إلا أن يعلى كلمته و يتم نوره و ينصر حجته و هكذا وعد تبارك و تعالى فى كتابه فقال إنا لننصِرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا يعنى بالذين آمنوا الأئمة الهداه و أتباعهم العارفين بهم و الآخذين عنهم بنصرهم بالحجة على مخالفهم ما داموا فى الدنيا و كذلك يفعل بهم فى الآخرة و إن الله عز و جل لا يخلف الميعاد.

اگر اراده همان قدرت می بود،خدا اراده کرده که آن را ببرد،چون قدرت بر این کار را داشت.سليمان در جواب درماند.مأمون گفت:سليمان!او عالم ترين هاشمی است و سپس مردم پراکنده شدند.

مصنّف گوید:مأمون علمای فرق خارج از صراط مستقیم و افرادی را که می شناخت و یا شنیده بود را به دلیل حرص بر مقام علمی حضرت رضا علیه السلام از تمام عالم جمع می کرد که با آن حضرت مناظره کنند و او را مجاب سازند تا آتش حسدش خاموش شده و از این طریق شأن علمی ایشان را لکه دار نماید،اما هیچ کدام از علمای فرق با آن جناب به بحث نپرداخت جز این که به مقام بلند علمی او اعتراف نمود و دلایل حضرت او را مجاب می کرد، چون خدا ابا داشت که فردی بر ایشان چیره شده و نور خدا را تمام کند،خدا حجت خود را یاری می دهد و خدا چنین به وعده ای که داده و فرموده«ما یاری می کنیم فرستادگان خود را و کسانی که در این جهان ایمان آورده اند»عمل می کند،منظور از کسانی که ایمان آورده اند ائمه هدی هستند و پیروان با معرفت آنان و کسانی که از ایشان علیه مخالفین اخذ حجت نموده اند،تا زمانی که در این جهان هستند،هم چنین رفتار می کند با آنان در عالم دیگر،و خدا هرگز خلف وعده نخواهد کرد.

۱۴ باب ذکر مجلس آخر للرضا عليه السّلام عند المأمون مع أهل الملل و المقالات و ما أجاب به علي بن محمد بن الجهم في عصمه الأنبياء سلام الله عليهم أجمعين ۱۶۴۱ حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضى الله عنه و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب و علي بن عبد الله الوراق رضى الله عنهم قالوا حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم قال حدّثنا القاسم بن محمّد البرمكيّ قال حدّثنا أبو الصّلت الهرويّ قال لما جمع المأمون لعلّي بن موسى الرضا عليه السّلام أهل المقالات من أهل الإسلام و الدّيانات من اليهود و النصارى و المجوس و الصّابئين و سائر أهل المقالات فلم يقدّم أحد إلّا و قد ألزمه حجّته

۱۴- ذکر مجلس دیگر امام رضا عليه السّلام که نزد مأمون با اهل ملل و مقالات واقع شد و جوابهایی که به علی بن محمد بن جهم داد در عصمت انبیا عليهم السّلام

۱۴- ذکر مجلس دیگر امام رضا عليه السّلام که نزد مأمون با اهل ملل و مقالات واقع شد و جوابهایی که به علی بن محمد بن جهم داد در عصمت انبیا عليهم السّلام

۱۶۴۱ احمد بن زياد بن جعفر همدانی و حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مكتب و علي بن عبد الله وراق گویند: علي بن ابراهيم گوید:

قاسم بن محمد برمکی گوید: روایت کرد برای ما ابو الصلت هروی که گفت: چون مأمون برای مناظره علی بن موسی الرضا علیه السّلام و ارباب مقالات از اهل اسلام و سایر ادیان مثل یهود و نصاری و مجوس و صائبان و سایر اصحاب کلام را جمع کرد، هیچ یک با آن حضرت سخن نکردند، مگر حجّت بر ایشان تمام کرد، گویی سنگ بر گلویشان افکند. علی بن جهم

كَأَنَّهُ أَلْقَمَ حَجْرًا قَامَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْجَهْمِ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَقُولُ بِعَصْمَةِ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا تَعْمَلُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى وَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ وَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا وَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي دَاوُدَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنْمَا فَتَنَاهُ وَ قَوْلِهِ تَعَالَى فِي نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ فَقَالَ الرِّضَا وَ يَحْكُ يَا عَلِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَنْسِبْ إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ الْفَوَاحِشَ وَ لَا تَتَأَوَّلَ كِتَابَ اللَّهِ بِرَأْيِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَالَ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاْسِيخُونَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي آدَمَ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ حَجَّهَ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَهُ فِي بِلَادِهِ لَمْ يَخْلُقْهُ لِلْجَنَّةِ وَ كَانَتْ الْمَعْصِيَةُ مِنْ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ لَا فِي الْأَرْضِ وَ عَصَمَتُهُ تَجِبُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ لِيَتِمَّ مَقَادِيرُ أَمْرِ اللَّهِ فَلَمَّا أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَ جَعَلَ حَجَّهَ وَ خَلِيفَهُ عَصَمَ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ سَوَى أَوْ قِيَامَ نُمُودَ وَ كَفَتْ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! چَه می گویی در عصمت انبیا؟ فرمود: معصوم هستند. گفت: چَه می گویی در قول خدا وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى وَ وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ وَ قَوْلُ خُدا درباره یوسف علیه السَّلَامُ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا وَ قَوْلُ خُدا درباره ی داوود وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنْمَا فَتَنَاهُ وَ قَوْلُ خُدا درباره ی یغمبر خود مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ؟ فرمود: وای بر تو! ای علی! از خدا بترس و به انبیای خدا فواحش و قبايح نسبت مکن و کتاب خدا را برای گمان خود تأویل مکن؛ زیرا خدا می فرماید: «نمی داند تأویل آن را مگر خدا و استواران ثابت قدم در علم». اما آن که خدا درباره آدم علیه السَّلَام فرمود: وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى خدا آدم را برای آن خلق کرد که در زمین او حجت و در بلاد خلیفه باشد و برای جنت او را خلق نکرد و معصیت از او در جنت صادر شد نه در زمین و عصمت او در زمین واجب بود تا مقادیر امر خدا تمام گردد و چون به زمین فرود آورد او را خلیفه خود گردانید و معصوم شد. به دلالت قول خدا که فرمود: «خدا برگزید آدم، نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان» اما قول خدا:

ذَا النَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ إِنَّمَا ظَنَّ بِمَعْنَى اسْتَيْقِنَ أَنَّ اللَّهَ لَنْ يَضِيقَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ أَلَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ أَى ضَيَّقَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ وَ لَوْ ظَنَّ أَنَّ اللَّهَ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ لَكَانَ قَدْ كَفَرَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي يُوسُفَ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا فَإِنَّمَا هَمَّتْ بِالْمَعْصِيَةِ وَ هَمَّ يُوسُفُ بِقَتْلِهَا إِن أَجْبَرَتْهُ لِعَظَمِ مَا تَدَاخَلَهُ فَصَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ قَتْلَهَا وَ الْفَاحِشَةَ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ يَعْنِي الْقَتْلَ وَ الزِّنَاءَ وَ أَمَّا دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا يَقُولُ مِنْ قَبْلَكُمْ فِيهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْجَهْمِ يَقُولُونَ إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِي مُحْرَابَةٍ يَصَلِّيُ فَتَصَوَّرَ لَهُ إِبْلِيسُ عَلَى صُورِهِ طَيْرٌ أَحْسَنُ مَا يَكُونُ مِنَ الطَّيُورِ فَقَطَعَ دَاوُدَ صَلَاتَهُ وَ قَامَ لِيَأْخُذَ الطَّيْرَ فَخَرَجَ الطَّيْرُ إِلَى الدَّارِ فَخَرَجَ الطَّيْرُ إِلَى السَّيْطِ فَصَعِدَ فِي طَلْبِهِ فَسَقَطَ الطَّيْرُ فِي دَارِ أَوْرِيَا بْنُ حَنَّانٍ فَاطَّلَعَ دَاوُدُ فِي أَثَرِ الطَّيْرِ فَإِذَا بِأَمْرَأَةٍ أَوْرِيَا تَغْتَسِلُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا هَوَاهَا وَ كَانَ قَدْ أَخْرَجَ أَوْرِيَا فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ فَكَتَبَ إِلَى صَاحِبِهِ أَنْ قَدِّمَ أَوْرِيَا أَمَامَ التَّابُوتِ فَقَدِّمَ فَظَفَرَ أَوْرِيَا بِالْمَشْرُكِينَ وَ ذَا النَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ «ظَنَّ» بِهَ مَعْنَى يَقِينٌ كَرَدَ كِه خُدا رُوزِى رَا بَر اَو تَنَكُّ نَكِيرِد، آيَا اَيْن آيَه رَا نَشْنِيدِه اِی «وَقَتَّى خُدا اِنْسَان رَا بِيَاز مَایِد پَس رُوزِى اَش رَا تَنَكُّ كُنْد»، يَعْنِی اِگَر یُونُس گِمان كُردِه بُوَد كِه خُدا تَوَانایی نَدَارِد، قَطْعًا كَافِر شُدِه بُوَد. اِما قَوْل خُدا دَر بَارِه یُوسُفَ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا زَلِیخَا قَصْد مَعْصِیَت كَرْد وَ یُوسُفَ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَصْد كَرْد كِه اَو رَا بَكُشَد اِگَر اَو رَا بَر آن كَار اِجْبَار كُنْد، چُون آن اَمَر دَر دَل اَو بَزْرگ نَمُود. خُدا اَو رَا اَز ارْتِكَاب قَتْل وَ زِنَا بَا زِدَاشْت وَ فَرمود: «اَيْن بَرای آن اَسْت كِه بَا ز گِرْدَانِیْم اَز اَو بَد وَ عَمَل قَبیح رَا» قَتْل وَ فَحْشَا اَسْت.

وَ اِما دَر مَورِد دَاوُد عَلَیْهِ السَّلَامُ قَوْم شَما چِه مِی گُویَنْد؟ اِبْن جَهْم گُفَت: مِی گُویَنْد دَاوُد عَلَیْهِ السَّلَامُ دَر مُحْرَابِ نَماز مِی گُزارد كِه اِبْلِیس بَه صُورَت مَرغی نِیكو خُود رَا بَر اَو عَرَضِه كَرْد دَاوُد نَماز بَریِد وَ بَر خَاسَت تا مَرغ رَا بَگیرِد، مَرغ اَز خانِه بیرون شَد اَز پِی اَو بِيامَد بَه بام پَریِد دَر بام شَد مَرغ دَر خانِه اَوْرِیا بِن حَنَّانِ اِفْتاد. دَاوُد بَر آن خانِه بَرآمَد زَن اَو رَا دِید كِه غَسَل مِی كُنْد چُون بَدِید بَه اَو عَلاقَه مَنَد شَد، دَاوُد اَوْرِیا رَا بَه جَنگ فَرسَتادِه بُوَد، بَه صَاحِبِ آن لَشْكِر نَوشَت كِه اَوْرِیا رَا جَلو تر اَز تَابُوت عَهْد بَفَرَسَت، اَوْرِیا بَر مَشْرَكَان ظَفَر یَافَت

فصعب ذلك على داود فكتب إليه ثانيه أن قدمه أمام التابوت فقتل أوريا فتزوج داود بامرأته قال فضرب الرضا عليه السلام بيده على جبهته وقال إنا لله و إنا إليه راجعون لقد نسبتم نبيا من أنبياء الله إلى التهاون بصلاته حتى خرج في أثر الطير ثم بالفاحشه ثم بالقتل فقال يا ابن رسول الله فما كان خطيئته فقال ويحك إن داود إنما ظن أن ما خلق الله عز و جل خلقا هو أعلم منه فبعث الله عز و جل إليه الملكين فتسورا المحراب فقالا خصمان بغى بعضنا على بعض فاحكم بيننا بالحق و لا تشطط و اهدنا إلى سواء الصراط إن هذا أخى له تسع و تسعون نعجه و لى نعجه واحده فقال أكفلنيها و عزنى فى الخطاب فعجل داود عليه السلام على المدعى عليه فقال لقد ظلمك بسؤال نعجتك إلى نعاجه و لم يسأل المدعى البينه على ذلك و لم يقبل على المدعى عليه فيقول له ما تقول فكان هذا خطيئه رسم الحكم لا ما ذهبتم إليه ألا تسمع الله عز و جل يقول يا داود إنا جعلناك خليفه فى الأرض فاحكم بين الناس بالحق و لا تتبع الهوى إلى آخر این حال بر داود عليه السلام گران آمد، دوباره نوشت که اوريا را پیش تابوت دار و او کشته شد، داود زن اوريا را بخواست. حضرت دست مبارک بر پیشانی زد و فرمود: «انا لله و انا اليه راجعون» به یکی از پیامبران خدا تهاون و عدم مبالات به نماز نسبت داده و می گوید: نماز را رها کرده و به دنبال او رفت و به او عمل منافی عفت و قتل نسبت دادید؟! گفت: یا بن رسول الله! خطای داود چه بود؟ فرمود: وای بر تو! داود گمان کرد خدا کسی داناتر از او را خلق نکرد، لذا خدا دو ملک سوی او فرستاد و آن دو از دیوار محراب بالا رفته و به او گفتند: «ما دو نفر باهم اختلاف داریم و یکی از ما بر دیگری ظلم کرده، بین ما به حق حکم کن و خلاف نگو و ما را به درستی راهنمایی کن، این برادر من نود و نه گوسفند دارد و من یک گوسفند دارم، به من گفته آن یکی را به من بسپار و در این گفتگو حریف او نشدم» داود علیه السلام عجله کرد و به «مدعى عليه» گفت: «با این درخواست بر تو ظلم کرده» و از مدعى بينه اى نخواست و حتى به مدعى عليه نگفت که تو چه می گویی؟ این خطا، خطای رسم داوری بود نه خطایی که شما معتقدید، آیا نشنیده اى که خدا فرمود: «ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی نکن» تا آخر آیه؟

الآیه فقال يا ابن رسول الله فما قصته مع أوريا فقال الرضا عليه السلام إنّ المرأة في أيام داود عليه السلام كانت إذا مات بعلمها أو قتل لا تتزوج بعده أبداً و أول من أباح الله له أن يتزوج بامرأه قتل بعلمها كان داود عليه السلام فتزوج بامرأه أوريا لما قتل و انقضت عدتها منه فذلك الذي شق على الناس من قبل أوريا و أما محمد صلى الله عليه و آله و قول الله عز و جل و تخفي في نفسك ما الله مؤيديه و تخشى الناس و الله أحق أن تخشاه فإن الله عز و جل عرف نبيه صلى الله عليه و آله أسماء أزواجه في دار الدنيا و أسماء أزواجه في دار الآخرة و أنهن أمهات المؤمنين و إحداهن من سمى له زينب بنت جحش و هي يومئذ تحت زيد بن حارثة فأخفى اسمها في نفسه و لم يده لكيلا يقول أحد من المنافقين إنه قال في امرأه في بيت رجل إنها إحدى أزواجه من أمهات المؤمنين و خشي قول المنافقين فقال الله عز و جل و تخشى الناس و الله أحق أن تخشاه يعني في نفسك و إنّ الله عز و جل ما تولى تزويج أحد من خلقه إلا تزويج حواء من آدم عليه السلام و زينب من رسول الله صلى الله عليه و آله بقوله فلما قضى گفت: یا بن رسول الله! پس قصه او با اوریا چگونه بوده؟ فرمود: در ایام داود علیه السلام هر زن که شوهرش می مرد یا کشته می شد بعد از او شوهر نمی کرد، اول کسی که خدا مباح کرد برای او که بخواهد زنی را که شوهرش کشته شده، داود علیه السلام بود. پس زن اوریا را بخواست. پس از قتل او و انقضای عده او، این حال بر مردمان شاق آمد از کشته شدن اوریا و اما محمد صلى الله عليه و آله که خدا درباره او فرمود: «در خاطر خود پنهان می داری آن چه خدا آن را آشکار می کنند، می ترسی از مردمان و خدا سزاوارتر است که از او ترسی»، خداوند اسامی همسران آن حضرت در دنیا و آخرت را به آن حضرت اطلاع داد و اعلام نمود که آنها «ام المؤمنین» هستند، یکی از ایشان زینب دختر جحش بود که در آن روز همسر زید بن حارثه بود، حضرت نام او را در نفس خود پنهان داشت و ظاهر نکرد تا کسی از منافقان نگوید که او زن مردی را که در خانه او است از زنان خود و امهات مؤمنان نام می برد و از قول منافقان ترسید. خدا فرمود: «از مردم می ترسی و خدا سزاوارتر است که از او ترسی» و خدا متولی تزویج کسی نشد مگر تزویج حوا و آدم و زینب و رسول خدا صلى الله عليه و آله که قول خدا نیز به این اشاره دارد که فرمود:

زید منها وطرا زوّجناکها الآیه و فاطمه من علی علیه السّلام قال فبکی علی بن محمّد بن الجهم فقال یا ابن رسول الله أنا تائب
إلی الله عزّ و جلّ من أن أنطق فی أنبیاء الله علیهم السّلام بعد یومی هذا إلاّ بما ذکرته.

«چون زید کام خود از او برگرفت او را به عقد تو درآوردیم و نیز فاطمه و علی علیه السّلام را، راوی گفت: پس علی بن محمد
بن جهم بگریست و گفت: یا بن رسول الله! من توبه می کنم به خدای عزّ و جلّ که بعد از این درباره انبیای او سخن نگویم، مگر
به آن چه تو گفتی.

۱۵ باب ذکر مجلس آخر للرضا عليه السلام عند المأمون في عصمه الأنبياء عليهم السلام ۱۶۵ ۱ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سَلِيمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَعِنْدَهُ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ لَأَدَمُ أَسِيكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ وَ أَشَارَ لَهُمَا إِلَى شَجَرِهِ الْحَنْظَلَةِ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ وَ لَمْ يَقُلْ لَهُمَا لَا تَأْكُلَا مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ وَ لَا مِمَّا كَانَ مِنْ جَنْسِهَا

۱۵- ذکر مجلسی دیگر از امام رضا علیه السلام نزد مأمون در عصمت انبیاء علیهم السلام

۱۵- ذکر مجلسی دیگر از امام رضا علیه السلام نزد مأمون در عصمت انبیاء علیهم السلام

۱۶۵ ۱ تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ قُرَشِيٌّ كَوْنِي:

روایت کرد برای من پدرم از حمدان بن سلیمان نیشابوری از علی بن محمد بن جهم که گفت: به مجلس مأمون وارد شدم و امام رضا علیه السلام نیز نزد او بود. مأمون به آن حضرت گفت: یا بن رسول الله! تو می گویی که انبیا معصوم هستند؟ فرمود: بلی، گفت: پس چه معنی دارد قول خداوند: وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى حضرت فرمود: خداوند به آدم فرمود:

أَسِيكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ که اشاره به درخت گندم نمود و خداوند به ایشان نفرمود: از این درخت و هر چه از جنس این درخت باشد، نخورید. پس از غیر آن درخت

فلم يقربا تلك الشجرة و لم يأكلا- منها و إنما أكلا من غيرها لما أن وسوس الشيطان إليهما و قال ما نهاكما ربكما عن هذه الشجرة و إنما ينهاكما أن تقربا غيرها و لم ينهكما عن الأكل منها إلا أن تكونا ملكين أو تكونا من الخالدين و قاسمهما إني لكما لمن الناصحين و لم يكن آدم و حواء شاهدا قبل ذلك من يحلف بالله كاذبا فدلاهما بغرور فأكلا منها ثقه بيمينه بالله و كان ذلك من آدم قبل النبوه و لم يكن ذلك بذنب كبير استحق به دخول النار و إنما كان من الصغائر الموهوبه التي تجوز على الأنبياء قبل نزول الوحي عليهم فلمّا اجتباه الله تعالى و جعله نبيا كان معصوما لا يذنب صغيره و لا كبيره قال الله عزّ و جلّ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ .

فقال له المأمون فما معنى قول الله عزّ و جلّ فلمّا آتاها صالحا جعلنا له شركاء فيما آتاها فقال له الرضا عليه السلام إنّ حواء ولدت لآدم خمسائه بطن ذكرا و أنثى و خوردند چه شیطان و سوسه کرد و گفت:

«پروردگار شما، شما را از این درخت نهی نکرده» و فقط شما را از نزدیک شدن به غیر آنها نهی کرده مگر به این خاطر که فرشته نشوید و جاودانه نگردید و قسم خورد که من خیرخواه شما هستم و آدم و حواء قبل از آن کسی را ندیده بودند که به دروغ به خدا قسم یاد کند، «ایشان را فریب داد» آنها نیز با اطمینان به قسم او از درخت خوردند و این قبل از نبوت آدم واقع شد و گناهی نبود که به آن مستحق دخول نار گردد، بلکه از گناهان صغیره بود که خدا می بخشد و بر انبیا قبل از نزول وحی جایز است و چون خدا او را برگزید و نبوت داد، معصوم شد و کبیره و صغیره مرتکب نشد، چنانچه خدا فرمود: «آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و به گمراهی افتاد، سپس او را برگزید و پروردگار توبه او را پذیرفت و هدایت نمود و فرمود: «خدا آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برتری داد». مأمون گفت: چیست معنی قول خدا که فرمود: «وقتی خداوند فرزند صالح به آنان داد، آنان درمورد این فرزند شریکهایى برای خدا قائل شدند»؟ حضرت فرمود: حوا برای آدم علیه السلام پانصد شکم بزاید و در هر شکم یک پسر و یک دختر، و آدم

إِنَّ آدَمَ وَ حَوَّاءَ عَاهَدَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ دَعَوَاهُ وَ قَالَا- لئن آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنكونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا مِنَ النَّسْلِ خَلَقَا سَوِيًّا بَرِيئًا مِنَ الزَّمانِ وَ العَاهَةِ وَ كانَ ما آتَاهُمَا صَنِيفِينَ صَنِيفًا ذَكَرْنَا وَ صَنِيفًا إِنَّا نَجْعَلُ الصِّيفَ نِفَانِ لِلَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا وَ لَمْ يَشْكُرَاهُ كَشَكَرَ أَبُوهُمَا لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

فَقَالَ الْمُأْمُونُ أَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَقًّا فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي حَقِّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَعَ إِلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ صَنِيفٌ يَعْبُدُ الزَّهْرَةَ وَ صَنِيفٌ يَعْبُدُ الْقَمَرَ وَ صَنِيفٌ يَعْبُدُ الشَّمْسَ وَ ذَلِكَ حِينَ خَرَجَ مِنَ السَّرْبِ الَّذِي أَخْفَى فِيهِ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ فَرَأَى الزَّهْرَةَ قَالَ هَذَا رَبِّي عَلَى الْإِنْكَارِ وَ الِاسْتِخْبَارِ فَلَمَّا أَفَلَ الْكَوْكَبَ قَالَ لَا أَحَبُّ الْآفَلِينَ لَأَنَّ الْأَفُولَ مِنْ صِفَاتِ الْمُحَدَّثِ لَا مِنْ صِفَاتِ الْقَدَمِ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَارِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي عَلَى الْإِنْكَارِ وَ الِاسْتِخْبَارِ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لئن لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ وَ حَوا بِأَخْدا عَهْدَ كَرْدِهِ وَ دَعَا كَرْدَهُ وَ كَفَّتَهُ بَوَدْنَدَ كَه «اگر ما را نسل نیکو بخشی ما از شاكران خواهيم بود و چون آنان را نسل صالحی بخشید» نسلی که درست اندام و پاک از عیب و آفت و دو صنف بودند، بعضی نر و بعضی ماده و آن دو صنف برای خدا شریک قرار دادند در آن چه ایشان را عطا کرده بود و شکر خدا نکردند؛ چنان چه پدر و مادر ایشان کردند. و خدا می فرماید: «خدا برتر و بیزار از شرک آنهاست».

مأمون گفت: گواهی می دهم حقا فرزند رسول خدا هستید، از قول خدا درباره ابراهیم علیه السلام بگو که فرمود: «چون شب شد ستاره ای دید و گفت: این پروردگار من است». حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام در میان سه صنف بود، گروهی ستاره را و گروهی ماه را و گروهی دیگر خورشید را می پرستیدند، این وقتی بود که از زیر زمین که او را آن جا پنهان کرده بودند بیرون آمده بود. چون شب شد زهره را دید از روی انکار و استخبار گفت: این پروردگار من است و چون فرو شد گفت: دوست نمی دارم هرچه را که غایب گردد، فروشدن صفت حادث است نه قدیم و چون ماه درخشان را دید به وجه انکار و استخبار گفت:

این پروردگار من است و چون غایب شد گفت: اگر پروردگارم هدایت نمی کرد هر آینه از گمراهان بودم

الضَّالِّينَ يَقُولُ لَوْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا أَصْبَحَ وَ رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ مِنَ الزَّهْرَةِ وَ الْقَمَرِ عَلَى الْإِنْكَارِ وَ الْاسْتِخْبَارِ لَا عَلَى الْإِخْبَارِ وَ الْإِقْرَارِ فَلَمَّا أَفْلَتْ قَالَ لِلْأَصْنَافِ الثَّلَاثَةِ مِنْ عِبْدِهِ الزَّهْرَةِ وَ الْقَمَرِ وَ الشَّمْسِ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ إِنَّمَا أَرَادَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا قَالَ أَنْ يَبَيِّنَ لَهُمْ بَطْلَانَ دِينِهِمْ وَ يَثْبِتَ عَنْدهُمْ أَنَّ الْعِبَادَةَ لَا تَحَقُّ لِمَا كَانَ بِصِفَةِ الزَّهْرَةِ وَ الْقَمَرِ وَ الشَّمْسِ وَ إِنَّمَا تَحَقُّ الْعِبَادَةُ لِخَالِقِهَا وَ خَالِقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ مَا احْتَجَّ بِهِ عَلَى قَوْمِهِ مِمَّا أَلْهَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ آتَاهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دَرَكُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ أَوْحَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنِّي مَتَّخِذٌ مِنْ عِبَادِي خَلِيلًا- إِنْ وَ چُون صَبَحَ شَدِ آفَتَابِ دِرْخْشَانِ رَا دِيدِ وَ بَه وَجِهِ اِنْكَارِ كَفْتُ: اَيْنِ پُروردگار من است، اَيْنِ بزرگتر است از زهره و ماه، و چُون خورشید هم غایب شد به آن سه صنف گفت: «ای قوم من بیزارم از آن چه شما آن را با خدا شریک می گردانید، من روی خود به آن خداوندی کردم که ایجاد کرد آسمان ها و زمین را بر وجه اخلاص و من از مشرکین نیستم». ابراهیم علیه السَّلَامُ خواست با این کلام بطلان دین ایشان را آشکار کند و ثابت کند که نزد ایشان عبادت حق نیست کسی را که به صفت زهره و قمر و شمس باشد، بلکه عبادت برای خالق آن ها حق و ثابت است و حجت هایی که برای قوم خود می آورد الهام خدا و از داده های او بود. چنان چه خداوند می فرماید: «و آنها ادله ما بود که به ابراهیم دادیم تا در مقابل قوم خود به آنها استدلال کند». مأْمُونِ كَفْتُ: اِي پسر رسول خدا آفرين بر شما! در باره اين آيه بگو که خدا فرمود: «ابراهيم گفت: خدایا نشانم بده که چگونه مرده ها را زنده می کنی، خدا فرمود: آیا ایمان نداری؟ گفت: ایمان دارم ولی به خاطر اطمینان قلبم». حضرت فرمود: خدا به ابراهیم وحی فرمود که من از بندگان دوستی انتخاب خواهم کرد که اگر از من بخواهد که

سألني إحياء الموتى أجبتة فوق في نفس إبراهيم أنه ذلك الخليل فقال رب أرني كيف تحي الموتى قال أ و لم تؤمن قال بلى و لكن ليطمئن قلبي على الخلة قال فخذ أربعة من الطير فصرهن إليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءا ثم ادعهن يأتينك سعيا و اعلم أن الله عزيز حكيم فأخذ إبراهيم عليه السلام نسرا و طاوسا و بطا و ديكاً فقطعهن و خلطهن على كل جبل من الجبل التي حوله و كانت عشرة منهن جزءا و جعل مناقيرهن بين أصابعه ثم دعاهن بأسمائهن و وضع عنده حبا و ماء فتطارت تلك الأجزاء بعضها إلى بعض حتى استوت الأبدان و جاء كل بدن حتى انضم إلى رقبة و رأسه فخلى إبراهيم عليه السلام عن مناقيرهن فطرن ثم وقعن فشربن من ذلك الماء و التقطن من ذلك الحب و قلن يا نبي الله أحييتنا أحياك الله فقال إبراهيم بل الله يحيى و يميت و هو على كل شيء قدير.

قال المؤمنون بارك الله فيك يا أبا الحسن فأخبرني عن قول الله عز و جل فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ مرده زنده كنم او را اجابت می كنم» در خاطر ابراهيم افتاد كه آن خليل او باشد، گفت: خدايا نشانم بده كه چگونه زنده مى كنى مرده را. خدا فرمود: مگر ايمان نداری؟ گفت: ايمان دارم و مى خواهم دلم مطمئن شود كه آن خليل من هستم. خدا فرمود: «چهار پرنده بگير، آنها را تكه تكه كن، سپس بر هر كوهى بخشى از آن را قرار داده و آنها را بخوان، فورى خود را به تو مى رسانند و بدان كه خدا عزيز و حكيم است».

ابراهيم يك كركس و مرغابی و طاووس و خروس گرفته و آنها را تكه تكه كرد و باهم درآميخت و هر بخش از آن را بر سر كوهى از ده كوهى كه در حوالى او بود نهاد و منقارهاشان را در ميان انگشتان خود گرفت و آن ها را به نام شان خواند و نزد خود دانه و آب نهاد، اجزا پريدن گرفته و بعضى با بعضى پیوستند تا بدن هايشان راست شد و هربدنى به گردن و سر خود پیوست. ابراهيم منقارهايشان را رها كرد، پريدند از آن آب خوردند و از آن دانه برچيدند و گفتند: يا نبي الله ما را زنده كردى خدا تو را زنده كند، ابراهيم گفت: خدا زنده ها را مرده و مرده ها را زنده مى گرداند او بر همه چيز قادر است.

مأمون گفت: آفرين بر شما يا ابا الحسن! خبر ده از قول خدا كه فرمود: «موسى او را با مشت زد و او مرد، گفت: اين از كار شيطان است».

الشَّيْطَانِ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ مُوسَى دَخَلَ مَدِينَهُ مِنْ مَدَائِنِ فِرْعَوْنَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا وَ ذَلِكَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَقَضَى مُوسَى عَلَى الْعَدُوِّ بِحُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ فَوَكَرَهُ فَمَاتَ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ يَعْنِي الْاِقْتِتَالُ الَّذِي كَانَ وَقَعَ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ لَا مَا فَعَلَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَتْلِهِ إِنَّهُ يَعْنِي الشَّيْطَانُ عَدُوَّ مُضِلٍّ مُبِينٍ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ مَا مَعْنَى قَوْلِ مُوسَى رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي قَالَ يَقُولُ إِنِّي وَضَعْتُ نَفْسِي غَيْرَ مَوْضِعِهَا بِدُخُولِي هَذَا الْمَدِينَةَ فَاغْفِرْ لِي أَيْ اسْتَرْنِي مِنْ أَعْدَائِكَ لِثَلَا يَظْفَرُوا بِي فَيَقْتُلُونِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ مِنَ الْقُوَّةِ حَتَّى قَتَلْتُ رَجُلًا بَوَكَرَهُ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ بَلْ أَجَاهِدُ فِي سَبِيلِكَ بِهَذِهِ الْقُوَّةِ حَتَّى تَرْضَى فَأَصْبَحَ مُوسَى فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ عَلَى آخِرِ قَالِ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ حَضَرَتْ فَرَمُودُ: مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاخِلَ شَدَّ بِهَ شَهْرِيَّ از شهرهای فرعون، زمانی که اهلش غافل بودند، میان مغرب و عشاء دید دو مرد باهم جنگ می کنند، یکی از شیعیان او و دیگری از دشمنان، آن که از شیعیان بود، استغاثه نمود از موسی بر آن یک که از دشمنان بود، موسی علیه السَّلَام او را مشت زده به حکم خدا. پس به مرد گفت: این از عمل شیطان بود یعنی آن جنگ که بین آن دو مرد بود نه کشتن آن مرد توسط موسی، همانا او یعنی شیطان دشمنی گمراه کننده و آشکار است.

مَأْمُونُ كَقَالَ: مَعْنَى قَوْلِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ چيست؟ «خدايا به خودم ظلم كردم، مرا بيا مرز؟» حضرت فرمود: يعني با ورود به اين شهر خود را در شرايطي قرار دادم كه نبايد قرار مي دادم «فاغفر لي» مرا از دشمنان بپوشان تا بر من ظفر نيازند و مرا نكشند و «خدا او را آمرزيد همانا او آمرزنده و مهربان است».

مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَالَ: «خدايا به اِزاءِ اين كه تمام كردی بر من قوتی را كه مردی را به يك مشت بکشم، جهاد می كنم در راه تو به اين قوت تا راضی شوی». صَبَحَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ در آن شهر ترسان و منتظر بود، مردی كه ديروز از او نصرت خواست او را به مدد خود می خواند، موسی علیه السَّلَام به او گفت: تو اهل شر هستی

قاتلت رجلا بالأمس و تقاتل هذا اليوم [الأوذینک]الأوذبنک و أراد أن يبطش به فلما أن أراد أن يبطش بالعدی هو عدو لهما و هو من شيعته قال يا موسى أ تريد أن تقتلنی كما قتلت نفسا بالأمس إن تريد إلا أن تكون جبارا فی الأرض و ما تريد أن تكون من المصلحين.

قال المأمون جزاک الله عن أنبيائه خيرا يا أبا الحسن فما معنى قول موسى لفرعون فَعَلْتُهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ قال الرضا عليه السلام إن فرعون قال لموسى لما أتاه و فعلت فعلتك الثنى فعلت و أنت من الكافرين بی قال موسى فعلتها إذا و أنا من الضالين عن الطريق بوقوعی إلى مدینه من مدائنک ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما و جعلنی من المرسلین و قد قال الله عزّ و جلّ لنبيه محمد صلى الله عليه و آله أ لم يجدک یتیمًا فأوی یقول أ لم يجدک وحيدا فأوی إلیک الناس و وجدک ضالّا یعنی عند قومک فهدی أی هداهم إلى معرفتک و وجدک عائلا فأغنی یقول أغناک بأن جعل دعاءک مستجابا قال المأمون بارک الله فیک یا ابن رسول الله دیروز با یکی نزاع می کردی و امروز با دیگری! تو را ادب خواهم کرد، چون اراده کرد که حمله کند بر آن که دشمن آن دو و از شیعه او بود. گفت: یا موسی می خواهی مرا بکشی هم چنان که دیروز یکی را کشتی. می خواهی جبار باشی و نمی خواهی از مصلحین باشی؟ مأمون گفت: خدا از طرف انبیائش به شما جزای خیر دهد یا ابا الحسن! معنی این آیه چیست؟ «موسی به فرعون گفت: آن کار که مرتکب شدم در آن موقع گمراه بودم». حضرت فرمود: وقتی موسی از مدین نزد فرعون برگشت، فرعون گفت:

«آن کار را مرتکب شدی و نسبت به من ناسپاس بودی». موسی علیه السلام گفت: آن کار را زمانی کردم که راه را گم کرده و به آن سبب به شهری از شهرهای تو افتادم و از آن جا بگریختم چون از شما ترسیدم.

پروردگارم به من حکمت بخشید و مرا از رسولان گردانید و خدا به نبی خود محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا تو را یتیم نیافت پس برایست سرپرست قرار داد» یعنی تو را تنها یافت و مردم را به سوی تو سوق داد، «و تو را گم شده یافت» یعنی نزد قوم خود ناشناخته بودی.

«پس هدایت کرد» یعنی مردم را به شناخت تو راهنمایی کرد، «تو را فقیر یافت و غنی نمود» یعنی دعای تو مستجاب ساخت و تو را غنی نمود. مأمون گفت: آفرین بر شما ای پسر رسول خدا

فما معنى قول الله عزَّ و جلَّ و لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى بن عمران عليه السَّلام لا- يعلم أَنَّ اللَّهَ تبارك و تعالى ذكره لا- يجوز عليه الرُّؤية حَتَّى يسأله هذا السَّؤال فقال الرُّضا عليه السَّلام إِنَّ كَلِيمَ اللَّهِ مُوسَى بن عمران عليه السَّلام علم أَنَّ اللَّهَ تعالى أعزَّ أَنْ يَرى بالأبصار و لكنَّه لَمَّا كَلَّمَهُ اللَّهُ عزَّ و جلَّ و قَرَّبَهُ نَجِيًّا رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ عزَّ و جلَّ كَلَّمَهُ و قَرَّبَهُ و نَاجَاهُ فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَسْمَعَ كَلَامَهُ كَمَا سَمِعْتَ و كَانَ الْقَوْمُ سَبْعُمِائَةِ أَلْفٍ رَجُلٍ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ أَلْفًا ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعُمِائَةٍ ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِ رَبِّهِمْ.

فخرج بهم إلى طور سيناء فأقامهم في سفح الجبل و صعد موسى إلى الطُّور و سأل اللَّهَ تعالى أَنْ يَكَلِّمَهُ و يَسْمَعَهُمْ كَلَامَهُ فَكَلَّمَهُ اللَّهَ تعالى ذكره و سَمِعُوا كَلَامَهُ مِنْ فَوْقِ و أَسْفَلَ و يَمِينَ و شَمَالَ و وَرَاءَ و أَمَامَ لِأَنَّ اللَّهَ عزَّ و جلَّ أَحْدَثَهُ فِي الشَّجَرَةِ و جَعَلَهُ مَنبَعًا مِنْهَا حَتَّى سَمِعُوهُ مِنْ جَمِيعِ سِيسٍ كَقِيَسْتِ مَعْنَى قَوْلِ خُدا كَهْ فَرَمُود:

«وَقَتِي مُوسَى دَر مَوْعَدِي كَه مَعِينِ كَرْدَه بُوْدِيْمِ آمَدِ و پَرورِدِ گارش با او سَخَنِ كَفت، كَفت: خدایا خود را به من نشان بده تا به تو بنگرم، كَفت: مرا نتوانی دید» چگونَه جایز بود كه موسى عليه السَّلام كَلِيمَ اللَّهِ نداند كه خدا دیده نمی شود تا این مسألت از او كند؟ حضرت فرمود: موسى كَلِيمَ اللَّهِ می دانست كه خدا منزّه است از آن كه دیده شود به دیده ها و لیكن چون خدا با او سَخَنِ كَرْدِ و قَرَبِ داد و باز گشت به سوی قوم خود و ایشان را از آن خبر داد، كَفتند: ما ایمان نیاوریم به تو تا كلام خدا بشنویم چنان چه تو شنیدی و آن قوم هفت صد هزار مرد بودند، از ایشان هفتاد هزار اختیار كرد. پس از ایشان هفت هزار اختیار كرد پس از ایشان هفت صد مرد و از آن هفت صد، هفتاد مرد اختیار نمود برای میقات رب خود.

ایشان را با خود به طور سینا برد و در دامن کوه بداشت و خود بالا شد و از خدا مسألت كرد كه با او سَخَنِ كَندِ و كلام خود به آن جماعت بشنوند خدا با او سَخَنِ كَرْدِ و ایشان آن سَخَنِ بشنیدند، از بالا و زیر، از راست و چپ، و از پس و پیش؛ زیرا خدا آن كلام را در درخت ایجاد كرد و از آن جا به هر طرف منبث كرد تا آن را از هر طرف شنیدند.

الوجوه فقالوا لن نؤمن لك بأن هذا الذي سمعناه كلام الله حتى نرى الله جهره فلما قالوا هذا القول العظيم واستكبروا وعتوا بعث الله عز وجل عليهم صاعقه فأخذتهم بظلمهم فماتوا فقال موسى يا رب ما أقول لبنى إسرائيل إذا رجعت إليهم وقالوا إنك ذهبت بهم فقتلتهم لأنك لم تكن صادقاً فيما ادّعت من مناجاة الله عز وجل إياك فأحياهم الله وبعثهم معه فقالوا إنك لو سألت الله أن يريك ننظر إليه لأجابك و كنت تخبرنا كيف هو فنعرفه حق معرفته فقال موسى يا قوم إن الله تعالى لا يرى بالأبصار ولا كيفيه له وإنما يعرف بآياته و يعلم بأعلامه.

فقالوا لن نؤمن لك حتى تسأله فقال موسى يا رب إنك قد سمعت مقالة بنى إسرائيل و أنت أعلم بصلاحهم فأوحى الله جل جلاله يا موسى سلني ما سألوك فلن أؤاخذك بجهلهم فعند ذلك قال موسى عليه السلام رب أرني أنظر إليك قال لن تراني و لكن انظر إلى الجبل فإن استقر مكانه و هو يهوى فسوف تراني فلما تجلّى ربّه للجبل بآيه من آياته جعله دكاً و خرّ گفتند:ایمان نمی آوریم که آن چه شنیدیم کلام خداست تا خدا را آشکارا ببینیم. چون این سخن بزرگ را گفته و استکبار نمودند، خدا صاعقه فرستاد و به ظلمشان مواخذه نمود و مردند. موسی علیه السلام گفت: یا رب! چون نزد بنی اسرائیل باز گردم، به من خواهند گفت: ایشان را بردی و کشتی چون صادق نبودی در آن دعوی که خدا با تو مناجات می کند.

پس خدا ایشان را زنده کرد و با او فرستاد، گفتند: اگر تو از خدا مسألت می کردی که خود را به تو بنماید تا به او نظر کنی تو را اجابت می نمود و تو ما را خبر می دادی او چگونه است و معرفت او بر وجه کمال بر ما حاصل می شد. موسی علیه السلام گفت: ای قوم! خدا به دیده ها دیده نمی شود، او را چگونه نبوده، او را به آیات او شناسند و به اعلام او دانند. گفتند: ایمان نمی آوریم تا تو این مسألت کنی. موسی علیه السلام گفت:

یا رب! تو می شنوی گفتگوی بنی اسرائیل را و می دانی صلاح حالشان را، خدا وحی کرد؛ ای موسی! سؤال کن آن چه از تو سؤال می کنند که من تو را به جهل ایشان مواخذه نکنم. در این وقت گفت:

«ای پروردگار من خود را به من بنما تا نظر کنم به تو، گفت: مرا هرگز نمی بینی، به کوه نظر کن اگر در جای خود قرار گرفت مرا خواهی دید، چون خدا با آیه ای از آیات خود بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد نمود

موسی صعقا فلما أفاق قال سبحانه تبت إليك يقول رجعت إلى معرفتي بك عن جهل قومی و أنا أول المؤمنين منهم بأنك لا ترى.

فقال المأمون لله درك يا أبا الحسن فأخبرني عن قول الله عز وجل ولقد هممت به وهم بها لولا أن رأى برهان ربه فقال الرضا عليه السلام لقد هممت به و لو لا أن رأى برهان ربه لهم بها كما هممت به لكنه كان معصوما و المعصوم لا يهيم بذنب و لا يأتيه و لقد حدثني أبي عن أبيه الصادق عليه السلام أنه قال هممت بأن تفعل و هم بأن لا يفعل.

فقال المأمون لله درك يا أبا الحسن فأخبرني عن قول الله عز وجل و ذا النون إذ ذهب مغاضبا فظن أن لن نقدر عليه فقال الرضا عليه السلام ذاك يونس بن متى عليه السلام ذهب مغاضبا لقومه فظن بمعنى استيقن أن لن نقدر عليه أي لن نصيقي عليه رزقه و منه قوله عز وجل و أما إذا ما ابتلاه فقدر عليه رزقه [أو] أي ضيق و قتر فنادى في الظلمات أي ظلمه الليل و ظلمه البحر و ظلمه بطن الحوت أن لا إله إلا أنت سبحانه إني كنت من الظالمين بتركي موسى بيهوش بر زمين افتداد، وقتي به هوش آمد گفت: منزهی، توبه کرده و به سوی تو برمی گردم» یعنی از جهل قوم خود به معرفت تو باز می گردم و من اول مومنانم به این که تو دیده نمی شوی.

مأمون گفت: ای ابا الحسن! آفرین بر شما! در مورد قول خدا بگو که فرمود: ولقد هممت به وهم بها لولا أن رأى برهان ربه حضرت فرمود:

زلیخا قصد یوسف کرد و او اگر برهان پروردگار خود را نمی دید قصد زلیخا می کرد، لکن او معصوم بود و معصوم قصد گناه نکند و گناه نکند. و حدیث کرد مرا پدرم از پدرش که فرمود: قصد کرد زلیخا به این که انجام دهد و او قصد کرد که انجام ندهد. مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابا الحسن! در مورد قول خدا بگو که فرمود: و ذا النون إذ ذهب مغاضبا فظن أن لن نقدر عليه. حضرت فرمود: او یونس بن متى است که بر قوم خود خشمگین شد و از میان آنها رفت و «ظن» به این معناست که یقین کرد که «أن لن نقدر عليه» یعنی ما روزی اش را بر او تنگ نمی کنیم، مثل قول خدا که فرمود: و أما إذا ما ابتلاه فقدر عليه رزقه «قدر عليه» به معنی تنگ کردن معیشت است. به هر حال فنادی فی الظلمات یعنی خدا را در ظلمت شب و دریا و شکم ماهی خواند أن لا إله إلا أنت سبحانه

مثل هذه العباده الّتی قد فرّغتني لها فی بطن الحوت فاستجاب الله له و قال عزّ و جلّ فلو لا أنّه کان من المسبّحين للبث فی بطنه إلى یوم یبعثون.

فقال المأمون لله درّک یا أبا الحسن علیه السّلام فأخبرنی عن قول الله عزّ و جلّ حتّی إذا استیأس الرّسل و ظنّوا أنّهم قد کذبوا جاءهم نصّرنا قال الرّضا علیه السّلام یقول الله عزّ و جلّ حتّی إذا استیأس الرّسل من قومهم و ظنّ قومهم أنّ الرسل قد کذبوا جاء الرّسل نصرنا.

فقال المأمون لله درّک یا أبا الحسن فأخبرنی عن قول الله عزّ و جلّ لیغفرّ لک الله ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر قال الرّضا علیه السّلام لم یکن أحد عند مشرکی أهل مکّه أعظم ذنبا من رسول الله صلّی الله علیه و آله لأنّهم کانوا یعبّدون من دون الله ثلاثمائة و ستّین صنما فلما جاءهم بالدّعوه إلى کلمه الإخلاص کبر ذلك علیهم و عظم و قالوا أجعل الالهة إلها واحدا إنّ هذا لشیء عجاب و انطلق الملاء منهم أن امشوا و اصبروا علی آلهتکم إنّ هذا لشیء یراد ما سمعنا بهذا فی المله الآخره إنّ هذا إلّا إنّی کنت من الظالمین من به خاطر ترک عبادتی که در شکم ماهی امکانش را فراهم نمودی ظالم هستم، خدا دعای او را مستجاب کرد و فرمود:

«اگر از مسیحین نبود تا روز رستاخیز در شکم ماهی می ماند». مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابا الحسن! در مورد قول خدا بگو که فرمود:

حتّی إذا استیأس الرّسل و ظنّوا أنّهم قد کذبوا جاءهم نصّرنا حضرت فرمود: یعنی زمانی که پیامبران از قوم خود ناامید شدند و قومشان آنان را دروغ پنداشتند، یاری ما به پیامبران رسید.

مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابا الحسن! معنی این آیه چیست لیغفرّ لک الله ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر؟ حضرت فرمود: در نظر مشرکین مکّه کسی گناهکارتر از رسول خدا نبود، آنان قبل از بعثت سیصد و شصت بت را می پرستیدند و آن حضرت آنان را به سوی کلمه اخلاص دعوت کرد، این امر بر آنان گران آمد و گفتند: «آیا به جای خدایان، یک خدا قرار داده، این عجیب است، سرانشان گفتند: بر اعتقاد به خدایان خود استوار بمانید، این چیزی است که از شما خواسته می شود، ما چنین حرفهایی را در بین امت آخر نشنیده ایم، این سخن جز

اختلاق فلما فتح الله عز وجل على نبيه صلى الله عليه وآله مكة قال له يا محمد إنا فتحنا لك مكة فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر عند مشركي أهل مكة بدعائك إلى توحيد الله فيما تقدم وما تأخر لأن مشركي مكة أسلم بعضهم وخرج بعضهم عن مكة ومن بقي منهم لم يقدر على إنكار التوحيد عليه إذا دعا الناس إليه فصار ذنبه عندهم في ذلك مغفورا بظهوره عليهم.

فقال المأمون لله درك يا أبا الحسن فأخبرني عن قول الله عز وجل عفا الله عنك لم أذنت لهم قال الرضا عليه السلام هذا مما نزل بإتيائك أعني واسمعي يا جاره خاطب الله عز وجل بذلك نبيه وأراد به أمته وكذلك قوله تعالى لنن أشركت ليحبطن عملك و لتكونن من الخاسرين وقوله عز وجل ولو لا أن ثبتناك لقد كدت تركن إليهم شيئا قليلا.

قال صدقت يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله فأخبرني عن قول الله عز وجل وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي دُرُوعٍ نِيسَتٍ وفتی خدا مکه را برای پیامبرش فتح نمود، فرمود: «ای محمد! ما مکه را با فتحی قطعی و آشکار برای تو فتح کردیم تا خدا گناه قبلی و بعدی تو را ببوشاند» همان چیزی را که نزد مشرکین مکه در گذشته و بعد از آن به خاطر دعوت به توحید گناه بود، زیرا برخی از مشرکین مکه مسلمان و برخی از مکه خارج شدند و آنان که در مکه ماندند زمان دعوت مردم به توحید قادر به انکار آن نبوده و با غلبه حضرت آنچه از نظر آنان گناه محسوب می شد، پوشیده گردید.

مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابا الحسن! درباره این آیه بگو: عفا الله عنك لم أذنت لهم. حضرت فرمود: این از قبیل «به تو می گویم همسایه گوش کن» می باشد، خدا به ظاهر با پیامبرش صحبت کرده، منظور امت بوده است نظیر این آیه «اگر مشرک شوی، عملت باطل شده و از زیانکاران خواهی بود» و «اگر تو را تثبیت نمی کردیم نزدیک بود کمی به آنان میل کنی».

مأمون گفت: درست گفتی ای پسر رسول خدا! معنی این آیه چیست؟ و إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ

نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قصد دار زید بن حارثه بن شراحیل الکلبی فی أمر أرادہ فرأى امرأته تَغْتَسِلُ فَقَالَ لَهَا سَبِّحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ وَ إِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ تَنْزِيهِ الْبَارِي عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ قَوْلٍ مِنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ بَنَاتُ اللَّهِ.

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَ فَأَصِيفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيْنِ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا فَقَالَ النَّبِيُّ لَمَّا رَأَاهَا تَغْتَسِلُ سَبِّحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ أَنْ يَتَّخِذَ لَهُ وَلَدًا يَحْتَاجُ إِلَى هَذَا التَّطْهِيرِ وَ الْاِغْتِسَالِ فَلَمَّا عَادَ زَيْدٌ إِلَى مَنْزِلِهِ أَخْبَرَتْهُ امْرَأَتُهُ بِمَجِيءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ قَوْلِهِ لَهَا سَبِّحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ فَلَمْ يَعْلَمْ زَيْدٌ مَا أَرَادَ بِذَلِكَ وَ ظَنَّ أَنَّهُ قَالَ ذَلِكَ لَمَّا أَعْجَبَهُ مِنْ حُسْنِهَا فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله.

وَ قَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِنَّ امْرَأَتِي فِي خَلْقِهَا سُوءٌ وَ إِنِّي أُرِيدُ طَلَاقَهَا فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ قَدْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَرَفَهُ عِدَّةَ أَزْوَاجِهِ وَ أَنَّ تِلْكَ الْمَرْأَةَ مِنْهُمْ فَأَخْفَى ذَلِكَ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يَبْدِهِ لِزَيْدٍ وَ خَشِيَ مُبْدِيَهُ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ حضرت فرمود: رسول خدا برای کاری تصمیم گرفتند به خانه زید بن حارثه بروند، زن زید را در حال غسل کردن دیدند و به او فرمودند: متزه است کسی که تو را خلق کرده است و منظور پیامبر این بود که خدا را تنزیه کند از گفته کسانی که می گویند ملائکه دختران خدا هستند.

خدا نیز فرمود: «آیا خدا پسران را برای شما گذاشته و برای خود دخترانی از ملائکه برگزیده؟ سخن بزرگی بر زبان می آورید» لذا وقتی حضرت آن زن را در حال غسل دید، گفت: آن که تو را خلق کرده برتر است که فرزندی نیازمند تطهیر داشته باشد، وقتی زید به خانه برگشت، همسرش آمدن حضرت رسول و گفته آن حضرت «سبحان الذی خلقک» را به او خبر داد، زید منظور حضرت را نفهمید و گمان کرد که سخن حضرت به این خاطر بوده که آن حضرت از زن او خوشش آمده، نزد حضرت آمد. و عرض کرد: یا رسول الله! همسر من بداخلاق است و می خواهم او را طلاق دهم، حضرت به او فرمود: «همسرت را نگاه دار و از خدا بترس» و خدای تعالی تعداد همسران آن حضرت و این که این زن از آنان است را به او خبر داده بود، حضرت این امر را از زید پنهان داشته و از این می ترسید

النَّاسُ أَنْ يَقُولُوا إِنَّ مُحَمَّدًا يَقُولُ لِمَوْلَاهُ إِنَّ امْرَأَتَكَ سَتَكُونُ لِي زَوْجَةً يَعْبُونَهُ بِذَلِكَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِذْ يَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَعْنِي بِالْإِسْلَامِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ يَعْنِي بِالْعَتَقِ أَمْسَكَ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ثُمَّ إِنَّ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ طَلَّقَهَا وَ اعْتَدَّتْ مِنْهُ فَزَوَّجَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فَلَمَّا قُضِيَ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرَا زَوْجَانِهَا لَكِي لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا- ثُمَّ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ الْمُنَافِقِينَ سَيَعْبُونَهُ بِتَزْوِيجِهَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ.

فَقَالَ الْمُأْمُونُ لَقَدْ شَفِيتُ صَدْرِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَوْضَحْتَ لِي مَا كَانَ مُلْتَبَسًا عَلَيَّ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ أَنْبِيَائِهِ وَ عَنِ الْإِسْلَامِ خَيْرًا قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْجَهْمِ فَقَامَ الْمُأْمُونُ إِلَى صَلَاةٍ وَ أَخَذَ بِيَدِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ حَاضِرَ الْمَجْلِسِ وَ تَبِعْتُهُمَا فَقَالَ لَهُ الْمُأْمُونُ كَيْفَ رَأَيْتَ ابْنَ كَيْفَ مَرَدَمَ بَكُوَيْنِد: محمد به برده اش كه آزاد کرده، می گوید: زن تو همسر من خواهد شد و بر حضرت ایراد بگیرند، لذا فرمود: «کسی كه خدا به واسطه اسلام به او نعمت داده، تو با آزاد کردن او، وی را مورد عنایت قرار دادی، از خدا بترس و همسرت را نگه دار و در دل چیزی را پنهان می داری كه خدا آن را آشكار خواهد كرد و از مردم می ترسی و خدا سزاوارتر است كه از او بترسی»، سپس زید او را طلاق داد و پس از عده طلاق خدا او را به عقد پیامبر درآورده و فرمود: «آن گاه كه زید كام خویش را از او گرفت، او را به عقد تو درآوردیم تا بر مؤمنین در ازدواج با همسران فرزندخوانده های خود، گناهی نباشد و خواسته خدا شدنی است» خداوند دانست كه منافقین به خاطر این ازدواج بر آن حضرت خرده خواهند گرفت، لذا فرمود: «در آنچه خدا به پیامبرش رخصت داده بر پیامبر گناهی نیست».

مأمون گفت: قلبم را آرام كردی ای پسر رسول خدا! و آنچه بر من مشتبّه شده برایم آشكار كردی، خدا از طرف انبیا و اسلام شما را جزای خیر دهد.

علی بن محمد بن جهّم گوید: مأمون برای نماز برخاست و دست محمد بن جعفر بن محمد را كه در مجلس بود گرفت و با خود برد، من به دنبال آنان رفتم، مأمون گفت: برادرزاده ات را چگونه یافتی؟

أخيك فقال له عالم و لم نره يختلف إلى أحد من أهل العلم فقال المأمون إن ابن أخيك من أهل بيت النبي المدين قال فيهم النبي صلى الله عليه وآله إن أبرار عترتي وأطائب أرومتي أحلم الناس صغاراً وأعلم الناس كباراً فلا تعلموهم فإنهم أعلم منكم لا يخرجونكم من باب هدى ولا يدخلونكم في باب ضلالة و انصرف الرضا إلى منزله فلما كان من الغد غدوت عليه و أعلمته ما كان من قول المأمون و جواب عمه محمد بن جعفر له فضحك عليه السلام ثم قال يا ابن الجهم لا يغرنك ما سمعته منه فإنه سيغتنى و الله تعالى ينتقم لى منه.

قال مصنف هذا الكتاب هذا الحديث غريب من طريق على بن محمد بن الجهم مع نصبه و بغضه و عداوته لأهل البيت عليهم السلام

گفت: دانشمند است و ندیده ام که با اهل علم مرتبط باشد، مأمون گفت: برادرزاده ات از خاندان پیامبر است که پیامبر فرموده: «نیکان خاندان من و پاکان نسل من، در کودکی از همه مردم بردبارتر و در بزرگی از همه مردم داناترند، به آنان چیزی یاد ندهید که از شما داناترند، از در هدایت شما را خارج نمی کنند و در ضلالت داخل نخواهند کرد». سپس حضرت به منزل رهسپار شدند، فردا آن حضرت رفته و صحبتهای مأمون و محمد بن جعفر را به ایشان عرض کردم، حضرت تبسم کرده و فرمود:

ای ابن جهم! آنچه شنیده ای فریبت ندهد، او مرا به نیرنگ خواهد کشت و خدا برای من از او انتقام خواهد گرفت.

مؤلف گوید: با توجه به ناصبی بودن علی بن محمد بن جهم و بغض و عداوتش نسبت به اهل بیت علیهم السلام چنین حدیثی از او بعید است.

۱۶ باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من حديث أصحاب الرس ۱۶۶۱ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّيْلَتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَتَى عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ مَقْتَلِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِ تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ عَمْرُو فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ الرِّسِّ فِي أَيِّ عَصْرِ كَانُوا وَ أَيْنَ كَانَتْ مَنَازِلُهُمْ وَ مِنْ كَانَ مُلْكُهُمْ وَ هَلْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ رَسُولًا أَمْ لَا وَ بِمَا ذَا هَلَكُوا فَإِنِّي أَجِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ

۱۶- ذکر آن چه از امام رضا علیه السلام درباره اصحاب رس آمده است

۱۶- ذکر آن چه از امام رضا علیه السلام درباره اصحاب رس آمده است

۱۶۶۱ احمد بن زياد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابو صلت عبد السلام بن صالح هروی از امام رضا علیه السلام روایت می کند که ایشان از امام کاظم علیه السلام از امام صادق، از امام باقر، از امام سجاد از امام حسین علیهم السلام روایت می کنند که سه روز قبل از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام مردی از بزرگان تميم به نام عمرو خدمت ایشان شرفیاب شده، عرض کرد: ای امیر المؤمنین! مرا از اصحاب رس خبر ده، در چه زمانی بودند؟ محل زندگی ایشان کجا بود؟ پادشاهشان که بود؟ آیا خداوند برای ایشان پیامبری ارسال کرده بود یا نه؟ و از چه رو هلاک شدند، همانا من در کتاب خدای

تعالی ذکرهم و لا أجد [خبرهم] فقال له عليّ لقد سألتني عن حديث ما سألتني عنه أحد قبلك و لا يحدثك به أحد بعدى إلا عني و ما في كتاب الله عزّ و جلّ آية إلا و أنا أعرفها و أعرف تفسيرها و في أيّ مكان نزلت من سهل أو جبل و في أيّ وقت من ليل أو نهار و إنّ هاهنا لعلماء جمّا و أشار إلى صدره و لكنّ طلابه يسير و عن قليل يندمون لو فقدوني.

كان من قصّةتهم يا أبا تميم أنّهم كانوا قوما يعبدون شجرة صنوبره يقال لها شاه درخت كان يافث بن نوح غرسها على شفير عين يقال لها دوشاب كانت أنبسط لنوح عليه السّلام بعد الطوفان و إنّما سمّوا أصحاب الرّسّ لأنّهم رسّوا بيّتهم في الأرض و ذلك بعد سليمان بن داود عليه السّلام و كانت لهم اثنتا عشرة قرية على شاطئ نهر يقال لها رسّ من بلاد المشرق و بهم سمّي ذلك النّهر و لم يكن يومئذ في الأرض نهر أغزر منه و لا أعذب منه و لا قرى أكثر و لا أعمر منها تسمّي إحداهنّ آبان و الثّانية آذر و الثّالثة دي و الرّابعة بهمن و الخامسة إسفندار و السّادسه فروردین و السّابعة اردیبهشت و یادی از ایشان دیده ام و خبرشان را در جای دیگر نیافته ام. امام فرمود: از امری سؤال کردی که کسی پیش از تو نپرسیده بود و سپس نیز کسی تو را خبر ندهد. در کتاب خدا آیه ای نیست، مگر آن که من آن را می دانم و تفسیرش را و محل نزول آن را از دشت و کوه و زمان نزول آن را از شب و روز می دانم. سپس به سینه مبارک خویش اشاره کرد و فرمود: این جا علم فراوانی است، لکن خواهند گانش کم اند و به زودی چون مرا نیابند، پشیمان خواهند شد.

ای برادر تمیمی! قصّه ایشان چنین است که ایشان درخت صنوبر را می پرستیدند و آن را شاه درخت می گفتند. یافث بن نوح آن را کنار چشمه ای به نام دوشاب که پس از طوفان برای نوح جوشیده بود، غرس کرده بود. ایشان را اصحاب رس می گفتند، زیرا خانه های خویش را در زمین حفر می کردند. زمان ایشان پس از سلیمان بود و دوازده روستا بر کرانه رود رس در بلاد شرق داشتند و نام رود نیز برگرفته از نام ایشان بود. رودی پر بارتر و شیرین تر از آن و بلادی بیشتر و آبادتر از بلاد ایشان نبود. نام روستاهای ایشان به ترتیب اول آبان، دوم آذر، سوم دی، چهارم بهمن، پنجم اسفندار، ششم فروردین،

الثَّامَنه خرداد و التَّاسِعَه مرداد و العاشره تير و الحاديه عشر مهر و الثَّانيه عشر شهريور و كانت أعظم مدائنهم إسفندار و هي الَّتِي ينزلها ملكهم و كان يسمَّى تركوڙ بن غابور بن يارش بن سازن بن نمرود بن كنعان، فرعون إبراهيم عليه السَّلام.

و بها العين و الصَّنوبره و قد غرسوا في كلِّ قريه منها حبّه من طلع تلك الصَّنوبره فنبتت الحبّه و صارت شجره عظيمه و حرّموا ماء العين و الأنهار فلا يشربون منها و لا- أنعامهم و من فعل ذلك قتلوههم و يقولون هو حياه آلّهتنا فلا ينبغي لأحد أن ينقص من حياتها و يشربونهم و أنعامهم من نهر الرّسّ الَّذِي عليه قراهم و قد جعلوا في كلِّ شهر من السنّه في كلِّ قريه عيداً يجمع إليه أهلها فيضربون على الشَّجره الَّتِي بها كلّ من يريد فيها من أنواع الصَّور ثمَّ يأتون بشاه و بقر فيذبّحونها قرباناً للشَّجره و يشعلون فيها النِّيران بالحطب فإذا سطع دخان تلك الدِّبائح و قثارها في الهواء و حال بينهم و بين النّظر إلى السَّماء حرّوا للشَّجره سجّداً و يبيكون و يتضرّعون إليها أن ترضى عنهم فكان الشَّيطان يجيء هفتم ارديبهشت، هشتم خرداد، نهم مرداد، دهم تير، يازدهم مهر و دوازدهم شهريور بود.

بزرگترین بلد ایشان اسفندار بود و پادشاهشان که در آن سکونت داشت، ترکوڙ بن غابور بن يارش بن سازن بن نمرود بن كنعان، فرعون زمان ابراهيم بود.

در آن بلد، چشمهٔ دوشاب و صنوبر «شاه درخت» بود. در هر شهری، شاخه ای از آن صنوبر را کاشته بودند و درخت عظیمی شده بود. آب چشمه و نهر آن را حرام می دانستند و نمی نوشیدند و به حیوانات نمی دادند و هر که از آن آب می آشامید، او را می کشتند و می گفتند این زندگانی خدای ماست و کسی را نمی رسد که از زندگانی او بکاهد و آبشخور خود و حیواناتشان از رود رس بود که بر کرانهٔ آن بودند. هر ماهی را در روستایی عیدی قرار داده بودند که در آن روز جمع شده، بر آن درخت پرده ای پر از نقوش می آویختند و گوسفند و گاو بر آن قربانی می کردند و با هیزم آتش می افروختند. چون دود آتش ذبایح بر آسمان بلند می شد و مانع نگاه ایشان به آسمان می شد، به سجده می افتادند و می گریستند و تضرع می کردند که از ایشان راضی شود،

فِيحَرِّكَ أَغْصَانَهَا وَيَصِيحُ مِنْ سَاقِهَا صِيَاحُ الصَّبِيِّ وَيَقُولُ قَدْ رَضِيتُ عَنْكُمْ عِبَادِي فَطَيَّبُوا نَفْسًا وَقَرُّوا عَيْنًا فَيَرْفَعُونَ رءُوسَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ وَيَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَيَضْرِبُونَ بِالْمَعَارِفِ وَيَأْخُذُونَ الدَّسْتَبِنْدَ فَيَكُونُونَ عَلَى ذَلِكَ يَوْمَهُمْ وَلَيْلَتُهُمْ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ.

وَأَمَّا سَمَتُ الْعَجَمِ شَهْرُهَا بِأَبَانِمَاهُ وَآذْرَمَاهُ وَغَيْرُهُمَا اشْتِقَاقًا مِنْ أَسْمَاءِ تِلْكَ الْقَرْيَةِ لِقَوْلِ أَهْلِهَا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هَذَا عِيدُ شَهْرٍ كَذَا وَعِيدُ شَهْرٍ كَذَا حَتَّى إِذَا كَانَ عِيدُ شَهْرِ قَرْيَتِهِمُ الْعَظْمَى اجْتَمَعَ إِلَيْهِ صَغِيرُهُمْ فَضَرَبُوا عِنْدَ الصَّنُوبَرَةِ وَالْعَيْنِ سَرَادِقًا مِنْ دِيبَاجٍ عَلَيْهِ مِنْ أَنْوَاعِ الصُّورِ لَهُ اثْنَا عَشَرَ بَابًا كُلُّ بَابٍ لِأَهْلِ قَرْيَةٍ مِنْهُمْ وَيَسْجُدُونَ لِلصَّنُوبَرَةِ خَارِجًا مِنَ السَّرَادِقِ وَيَقْرَبُونَ لَهُ الذَّبَائِحَ أَضْعَافَ مَا قَرَّبُوا لِلشَّجَرَةِ الَّتِي فِي قَرَاهِمٍ فَيَجِيءُ إِبْلِيسُ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَحَرِّكَ الصَّنُوبَرَةَ تَحْرِيكًا شَدِيدًا وَيَتَكَلَّمُ مِنْ جَوْفِهَا كَلَامًا جَهْرِيًّا وَيَعْدُهُمْ وَيَمْنِيهِمْ بِأَكْثَرِ مِمَّا وَعَدْتَهُمْ وَمَنْتَهُمُ الشَّيَاطِينُ كُلُّهَا فَيَرْفَعُونَ رءُوسَهُمْ مِنَ السَّجُودِ وَبِهِمْ مِنَ الْفَرَحِ وَالنَّشَاطِ مَا لَا يَفْقَهُونَ وَلَا يَتَكَلَّمُونَ مِنَ الشَّرْبِ وَالْعِزْفِ فَيَكُونُونَ عَلَى ذَلِكَ پَسِ شَيْطَانٍ بَرِ إِيشَانِ فَرُومِي آمَدِ وَشَاخِ هَايِ دَرِخْتِ رَا مِي جَنَابَنِيدِ وَچُونِ بَچِه اِي صَدَا مِي دَادِ كِه: اَز شَمَا رَا ضِي شَدِيدِم، دِلْتَانِ خُوشِ وَچَشْمَتَانِ رُوشَن. پَسِ سِرِ بَرِ دَاشْتِه، شَرَابِ نُوَشِيدِه، چَنگِ وَ سَنجِ مِي زَدَنَدِ وَ آن رُوزِ وَشَبِ رَا تَا وَقْتُ بَرِ گَشْتِ چَنِينِ بُوَدَنَدِ.

پارسیان ایام ماهشان را از روی آن شهرها به این اسامی خواندند و همراه می گفتند که عید فلان ماه و فلان ماه است. چون عید شهر اصلی ایشان می شد، نزد چشمه و صنوبر، کوچک و بزرگ جمع شده، خیمه ای بزرگ از دِبا می زدند که بر روی آن انواع چهره ها نقاشی شده و دوازده در داشت، هردری برای قریه ای. بیرون خیمه برای صنوبر سجده می کردند و بیش از آن چه برای درخت خودشان قربانی می کردند، آن جا قربانی می نمودند. در آن گاه ابلیس می آمد و درخت را به شدت تکان می داد و از میانه درخت با ایشان صحبت می کرد و ایشان را وعده ها می داد و آرزومندشان می کرد بیشتر از آروزها و وعده های شیاطین دیگر. پس سر از سجده بر می داشتند و بی اندازه خوشحال می شدند و شراب می نوشیدند و چنگ می زدند و در این

اثنی عشر یوما و لیالیها بعدد اعیادهم سائر السنه ثم ینصرفون فلما طال کفرهم باللّٰه عزّ و جلّ و عبادتهم غیره بعث اللّٰه عزّ و جلّ إلیهم نبیا من بنی اسرائیل من ولد یهود بن یعقوب فلبث فیهم زمانا طویلا یدعوهم إلی عبادہ اللّٰه عزّ و جلّ و معرفہ ربوبیتہ فلا یتبعونه فلما رأى شدّه تمادیهم فی الغیّ و الضلال و ترکهم قبول ما دعاهم إلیه من الرّشد و النّجاح و حضر عید قریتهم العظمی.

قال یا ربّ إنّ عبادک أبوا إلّا تکذیبی و الکفر بک و غدوا یعبدون شجره لا تنفع و لا تضرّ فأیسس شجرهم أجمع و أرهم قدرتك و سلطانتک فأصبح القوم و قد یسّ شجرهم فهالهم ذلک و قطع بهم و صاروا فرقتین فرقه قالت سحر آلہتکم هذا الرّجل الّٰہی یزعم أنّہ رسول ربّ السّماء و الأرض إلیکم لیصرف وجوہکم عن آلہتکم إلی إلهہ و فرقه قالت لا بل غضبت آلہتکم حین رأّت هذا الرّجل یعیبها و یقع فیها و یدعوکم إلی عبادہ غیرها فحجبت حسنہا و بهاءها لکی تغضبوا لها فتتنصروا منه فأجمع رأیهم علی قتله فاتّخذوا أنابیہ حال تا دوازده روز به اندازہ باقی اعیادشان باقی می ماندند و سپس می رفتند. چون کفر ایشان به خداوند و عبادت غیر او به طول انجامید، خداوند ملکی از بنی اسرائیل از تبار یهود بن یعقوب را فرستاد که مدت زمان زیادی در بین ایشان بود و ایشان را به عبادت خدا و شناخت ربوبیت او خواند و پیرویش نکردند. پس چون شدت اصرار ایشان بر سرکشی و ضلال را دید و نیز رد کردن طریق رشد و صلاح را و عید بزرگشان نیز نزدیک شد، گفت: خدایا! بندگانت مرا تکذیب و به تو کفر ورزیدند و صبح می کنند در حالی که درختی را می پرستند که نه نفع می رساند و نه ضرر. پس درختشان را خشک کن و قدرت و غلبه خویش را به ایشان بنما. صبحگاه درخت خویش را خشک یافتند و در هول و ناامیدی واقع شدند.

فرقه ای از ایشان گفتند: این مرد که گمان می کند فرستاده خدای آسمان و زمین است، خدای شما را سحر کرد تا شما را به خدای خود بگرداند و عده ای گفتند: بلکه خدای شما به خاطر این مرد که او را عیب کرده، شما را به پرستش دیگری می خواند، غضب کرد و نیکی و عظمت خودش را از شما دریغ کرد، پس یاریش کنید.

طوالاً من رصاص واسعه الأفواه ثم أرسلوها في قرار العين إلى أعلى الماء واحده فوق و الأخرى مثل البرايخ و نزحوا ما فيها من الماء ثم حفروا في قرارها بئراً ضيقه المدخل عميقه و أرسلوا فيها نبيهم و ألقموا فاهها صخره عظيمه ثم أخرجوا الأنابيب من الماء و قالوا نرجوا الآن أن ترضى عنه آلهتنا إذ رأيت أننا قد قتلنا من كان يقع فيها و يصدّ عن عبادتها و دفنناه تحت كبرها يتشفّى منه فيعود لنا نورها و نضارتها كما كان فبقوا عامّه يومهم يسمعون أنين نبيهم عليه السلام.

و هو يقول سيدي قد ترى ضيق مكاني و شدّه كربى فارحم ضعف ركنى و قلّه حيلتى و عجل بقبض روحى و لا تؤخّر إجابته دعوتى حتّى مات عليه السلام فقال الله عزّ و جلّ لجبرئيل عليه السلام يا جبرئيل أنظر عبادى هؤلاء المذنبين غرهم حلمى و آمنوا مكربى و عبدوا غيرى و قتلوا رسولى أن يقوموا لغضبى أو يخرجوا من سلطانى كيف و أنا المنتقم ممّن عصانى و لم يخش عقابى و إني حلفت بعزّتى لأجعلنهم عبره و نكالا للعالمين فلم يرعهم و هم فى عيدهم پس بر كشتن او هم رأى شدند و لوله هاى از سرب با دهانه اى پهن چون لوله هاى آبراه بر روى هم سوار کردند آن را داخل چشمه اصىلى قرار دادند و آب لوله ها را كشيدند و در ته لوله ها، چاهى با دهانه تنگ حفر کردند و پيامبر را در آن چاه انداخته، سنگى بزرگ روى آن قرار دادند و سپس لوله ها را خارج کردند و گفتند: اميد است كه اکنون خداى ما از ما راضى شده باشد كه كسى كه ما را از عبادت او باز مى داشت، كشتيم و زير چشمه بزرگش دفن كرديم، باشد كه شفا يافته، نور و روشنى خويش را كماكان به ما بازگرداند.

ايشان در طول روز ناله پيامبرشان را مى شنيدند كه مى فرمود: «خدايا! جاى تنگ من و نداشتن گريزگاه مرا مى بينى! مرا به زودى بميران و درخواست مرا به تاخير مينداز!» تا اين كه به جوار حق شتافت. خداى عزّ و جلّ جبرئيل را فرمود: اى جبرئيل! بندگان مرا بين كه حلم من ايشان را فريب داده تا از مكر من ايمن شده، غير مرا پرستيدند و فرستاده ام را كشتند، گمان كردند از غضب من ايمن شدند و از حيطه قدرت من خارج شدند. چگونه؟ و حال آن كه از عصيانگران خويش انتقام خواهم ستاند و من به عزت خويش قسم مى خورم كه ايشان را عبرت جهانيان سازم.

ذلك إلا بريح عاصف شديده الحمرة فتحيروا فيها و ذعروا منها و انضم بعضهم إلى بعض ثم صارت الأرض من تحتهم كحجر كبريت يتوقد و أظلمت سحابه سوداء فألقت عليهم كالقبة جمرا تلتهب فذابت أبدانهم في النار كما يذوب الرصاص في النار فنعوذ بالله تعالى ذكره من غضبه و نزول نعمته و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم.

پس آن روز ایشان را فقط با بادی تند با سرخی بسیار ترساند که در آن حیران شده از آن ترسیدند و بعضی به بعضی چسبیدند. پس از چندی زمین زیر پای ایشان، چون سنگ کبریت شعله ور شد و ابری سیاه بر ایشان سایه افکند، پس چون قبه آتش بر ایشان فرود آمد و ایشان را به لهیب کشید. پس بدن های ایشان در آتش چون سرب گداخت. به خداوند متعال از غضبش و نزول نعمتش پناه می بریم. و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

۱۷ باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في تفسير قول الله عز وجل «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» ۱۶۷۱ حَدَّثَنَا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطّار بنيسابور في شعبان سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة قال حَدَّثَنَا مُحَمَّد بن علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا عليه السلام يقول لَمَّا أمر الله تبارك و تعالى إبراهيم عليه السلام أن يذبح مكان ابنه إسماعيل الكبش الذي أنزله عليه تمنى إبراهيم عليه السلام أن يكون يذبح ابنه إسماعيل عليه السلام بيده و أنه لم يؤمر بذبح الكبش مكانه ليرجع إلى قلبه ما يرجع إلى قلب الوالد الذي يذبح أعزّ ولده بيده فيستحقّ بذلك أرفع درجات أهل الثواب

۱۷- ذکر آن چه از امام رضا عليه السلام درباره تفسیر کلام خدا «و او را به ذبحی عظیم فدا دادیم» آمده است

۱۷- ذکر آن چه از امام رضا عليه السلام درباره تفسیر کلام خدا «و او را به ذبحی عظیم فدا دادیم» آمده است

۱۶۷۱ عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار در شعبان سال ۳۵۲ از محمد بن علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان روایت می کند که امام رضا علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی ابراهیم علیه السلام را امر فرمود که به جای اسماعیل قوچ را ذبح نماید، ابراهیم تمنا نمود که فرزند خویش را به دست خویش ذبح کند و امر به ذبح قوچ از او برداشته شود تا بر قلب او وارد شود، آن چه به قلب پدری که بهترین فرزند خویش را با دست خود کشته است، وارد می شود، تا بدین طریق شایسته بالاترین درجات اهل ثواب بر مصایب گردد.

على المصائب فأوحى الله عزّ وجلّ إليه يا إبراهيم من أحبّ خلقي إليك فقال يا ربّ ما خلقت خلقا هو أحبّ إليّ من حبيبك محمد صلّى الله عليه وآله فأوحى الله عزّ وجلّ إليه يا إبراهيم أفهو أحبّ إليك أو نفسك قال بل هو أحبّ إليّ من نفسي قال فولده أحبّ إليك أو ولدك قال بل ولده قال فذبح ولده ظلما على أعدائه أوجع لقلبك أو ذبح ولدك بيدك في طاعتي قال يا ربّ بل ذبحه على أيدي أعدائه أوجع لقلبي قال يا إبراهيم فإنّ طائفه تزعم أنّها من أمّه محمد ستقتل الحسين عليه السلام ابنه من بعده ظلما وعدوانا كما يذبح الكبش فيستوجبون بذلك سخطي فجزع إبراهيم عليه السلام لذلك و توجّع قلبه و أقبل يبكي فأوحى الله عزّ وجلّ إليه يا إبراهيم قد فديت جزعك على ابنك إسماعيل لو ذبحته بيدك بجزعك على الحسين و قتله و أوجبت لك أرفع درجات أهل الثواب على المصائب فذلك قول الله عزّ وجلّ وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ و لا حول و لا قوّه إلّا بالله العليّ العظيم.

خداوند به او وحی فرستاد که محبوب ترین خلائق نزد تو کیست؟ عرض کرد: خدایا! خلقی نیافریده ای که نزد من محبوب تر از نبیّ تو محمد صلّى الله عليه وآله باشد. وحی فرمود: آیا او نزد تو محبوب تر است یا جان تو؟ عرض کرد: او محبوب تر است. وحی فرمود: فرزند او محبوب تر است یا فرزند تو؟ عرض کرد: فرزند او! وحی فرمود: آیا ذبح فرزند او به دست دشمنانش بر قلب تو دردناک تر است یا ذبح فرزندت در طاعت من! عرض کرد: ذبح فرزند او به دست دشمنانش دردناک تر است. وحی فرمود: ای ابراهیم! همانا گروهی که گمان می کنند، امت محمدند، فرزند او را پس از او به ظلم و دشمنی می کشند، چنانچه قوچ را ذبح می کنند و بدین عمل مستوجب غضب من می شوند. ابراهیم جزع آغاز کرد و قلبش به درد آمد و نوحه سرایید. خداوند وحی فرمود: ای ابراهیم! جزع بر حسین را به جای جزع تو بر فرزندت اسماعیل، اگر او را می کشتی، جایگزین کردم و تو را بدین سبب شایسته بالاترین درجات اهل ثواب بر مصایب قرار دادم.

و این معنی قول خداوند است: «او را به ذبحی عظیم فدا قرار دادیم» و لا حول و لا قوّه الا بالله العلیّ العظيم.

۱۸ باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في قول النبي صَلَّى الله عليه و آله أنا ابن الذبيحين ۱۶۸۱ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَطَّانُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا ابْنُ الذَّبِيحِينَ قَالَ يَعْنِي إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَمَّا إِسْمَاعِيلُ فَهُوَ الْغُلَامُ الْحَلِيمُ الَّذِي بَشَّرَ اللَّهُ بِهِ إِبْرَاهِيمَ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ وَهُوَ لَمَّا عَمِلَ مِثْلَ عَمَلِهِ قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتُ أَفْعَلْ مَا تُؤْمِرُ وَ لَمْ يَقُلْ يَا أَبَتُ أَفْعَلْ مَا رَأَيْتَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا عَزَمَ عَلَى ذَبْحِهِ فَدَاهُ اللَّهُ

۱۸-آن چه از امام رضا علیه السلام در گفتار پیامبر صَلَّى الله عليه و آله «من فرزند دو ذبیح» آمده است

۱۸-آن چه از امام رضا علیه السلام در گفتار پیامبر صَلَّى الله عليه و آله «من فرزند دو ذبیح» آمده است

۱۶۸۱ احمد بن حسين قطان از احمد بن محمد بن سعيد کوفی از علی بن حسین بن علی بن فضال از پدرش روایت می کند که گفت:از امام رضا علیه السلام درباره معنی گفتار پیامبر صَلَّى الله عليه و آله «من فرزند دو ذبیح»سؤال کردم.

فرمود:مراد اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل علیه السلام و عبد الله فرزند عبد المطلب است.

اما اسماعیل جوانی بردبار بود که خداوند او را به ابراهیم وعده داده بود.چون بزرگ شد و پا به پای پدر به کوشش پرداخت،به او فرمود:ای فرزند!من در خواب دیده ام که تو را می کشم.

چه می بینی؟عرض کرد:پدر آن چه مأموری انجام ده و نگفت:آن چه دیده ای انجام ده،مرا از بردباران می یابی ان شاء الله.

بذبح عظیم بکبش املح یا کل فی سواد و یشرّب فی سواد و ینظر فی سواد و یمشی فی سواد و یبول فی سواد و یبعر فی سواد و کان یرتع قبل ذلک فی ریاض الجنّہ أربعین عاما و ما خرج من رحم أنثی و إنّما قال اللّٰه له عزّ و جلّ کن فیکون فکان لیفدی به إسماعیل فکلّ ما یذبح فی منی فهو فدیہ لإسماعیل إلی یوم القیامه فهذا أحد الذّبیحین.

و أمّا الآخر فإنّ عبد المطلب کان تعلّق بحلقه باب الکعبه و دعا اللّٰه أن یرزقه عشره بنین و نذر للّٰه عزّ و جلّ أن یذبح واحدا منهم متى أجاب اللّٰه دعوته فلمّا بلغوا عشره قال قد وفى اللّٰه لی فلاؤفینّ للّٰه عزّ و جلّ فأدخل ولده الکعبه و أسهم بینهم فخرج سهم عبد اللّٰه أبی رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و کان أحبّ ولده إلیه ثمّ أجالها ثانیه فخرج سهم عبد اللّٰه ثمّ أجالها ثالثه فخرج سهم عبد اللّٰه فأخذه و حبسه و عزم علی ذبحه فاجتمعت قریش و منعه من ذلک و اجتمع نساء عبد المطلب یمکین و یصحن فقالت له ابنته عاتکه یا أبتاه اغدر فیما بینک و بین اللّٰه عزّ و جلّ فی قتل و چون عزم بر ذبح نمود، خدای تعالی او را به قوچی نمکین فدا داد که در سیاهی می خورد، در سیاهی می نوشید، در سیاهی می دید و در سیاهی بول و سرگین می کرد. پیش از آن چهل سال در باغات بهشت چریده و از رحم ماده ای زاده نشده بود، بلکه با فرمان «کن» از جانب حق تعالی خلق شده بود. او فدای اسماعیل قرار گرفت و هرچه تا روز قیامت در منا قربانی شود، فدای اسماعیل است. این یک ذبیح.

اما دیگری: همانا عبد المطلب به حلقه کعبه آویخت و دعا فرمود که خداوند او را ده پسر کرامت فرماید و نذر کرد که پس از این کرامت یکی از ایشان به درگاه خدا قربانی کند.

چون ده پسر به او رسید، گفت: خداوند به وعده خویش وفا کرد و من نیز وفا خواهم کرد. پسران به کعبه برده، بین ایشان با تیر قرعه انداخت.

قرعه به نام عبد اللّٰه پدر پیامبر افتاد و او محبوبترین فرزندان بود، دوباره و سه باره قرعه به نام او افتاد. او را گرفته، حبس کرد و تصمیم به ذبح او گرفت. قریش گرد او را گرفته، منعش کردند و زنان گریه و صیحه سردادند. دخترش عاتکه او را گفت: ای پدر در این عهدی که میان تو و خداست بر قتل فرزندت، حيله ای بساز.

ابنک قال و کیف أغدر يا بتيه فإنك مباركہ قالت اعمد إلى تلك السوائم التي لك في الحرم فاضرب بالقداح على ابنک و على الإبل و أعط ربك حتى يرضى فبعث عبد المطلب إلى إبله فأحضرها و أعزل منها عشرة و ضرب بالسهم فخرج سهم عبد الله فما زال يزيد عشرة عشرة حتى بلغت مائه فضرب فخرج السهم على الإبل فكبرت قریش تكبيره ارتجت لها جبال تهامة فقال عبد المطلب لا حتى أضرب بالقداح ثلاث مرات فضرب ثلاثا كل ذلك يخرج السهم على الإبل فلما كانت في الثالثة اجتذبه الزبير و أبو طالب و أخواتهما من تحت رجله فحملوه و قد انسلخت جلده خذه المذی كانت على الأرض و أقبلوا يرفعونه و يقبلونه و يمسحون عنه التراب فأمر عبد المطلب أن تنحر الإبل بالحزوره و لا يمنع أحد منها و كانت مائه.

فكانت لعبد المطلب خمس من السنن أجراها الله عز و جل في الإسلام حرّم نساء الآباء على الأبناء و سنّ الدية في القتل مائه من الإبل و كان يطوف عبد المطلب گفت: تو که عاقلی، بگو چگونه حيله سازم؟ گفت: شتران حرم را بیاور، میان ایشان و فرزندت قرعه انداز و آن قدر بر شتران بیفز، تا خداوند راضی شود. عبد المطلب شتران را خواست و ده نفر از ایشان را جدا کرده، میان ایشان و عبد الله قرعه زد، قرعه به نام عبد الله افتاد. ده شتر، ده شتر به ایشان افزود و همچنان قرعه به نام عبد الله بود، تا آن که به صد شتر رسید. قریش چنان تکبیر گفتند که کوه های تهامة لرزید. عبد المطلب گفت: هرگز، تا گاهی که سه بار قرعه به نام شتران افتد. چون سه بار به نام شتران افتاد، ابو طالب و زبیر و دیگر برادرانش، عبد الله را از زیر پاهاى او کشیدند و بردند، به صورتی که گوشت صورتش پاره شد. او را بر دوش برداشتند، بردند، بوسیدند و خاک را از او پاک کردند. عبد المطلب نیز امر کرد که صد شتر را در حزوره ذبح کرده و کسی را از گوشت ایشان مانع نشوند.

عبد المطلب را پنج سنت بود که خداوند آنها را در اسلام امضا کرد. همسران پدران را بر فرزندان حرام کرد. ديه قتل را صد شتر قرار داد، هفت بار دور خانه کعبه طواف کرد، گنجی

بالبیت سبعة أشواط و وجد كنزا فأخرج منه الخمس و سَمَّى زمزم حين حفرها سقايه الحاج و لو لا أنَّ عمل عبد المطلب كان حجّه و أنَّ عزمه كان على ذبح ابنه عبد الله شبيها بعزم إبراهيم على ذبح ابنه إسماعيل لما افتخر النبي بالانتساب إليهما لأجل أنَّهما الذبيحان في قوله صَلَّى الله عليه و آله أنا ابن الذبيحين.

و العله التي من أجلها دفع الله عزّ و جلّ الذبح عن إسماعيل هي العله التي من أجلها دفع الذبح عن عبد الله و هي كون النبي صَلَّى الله عليه و آله و الأئمة المعصومين عليهم السّلام في صلبيهما فببركه النبي صَلَّى الله عليه و آله و الأئمة عليهم السّلام دفع الله الذبح عنهما فلم تجر السّنة في الناس بقتل أولادهم و لو لا ذلك لوجب على الناس كلّ أضحي التّقرب إلى الله تعالى بقتل أولادهم و كلّ ما يتقرب الناس به إلى الله عزّ و جلّ من أضحيّه فهو فداء لإسماعيل عليه السّلام إلى يوم القيامة

قال مصنف هذا الكتاب قد اختلفت الروايات في الذبح فمنها ما ورد بأنه إسحاق و منها ما ورد بأنه إسماعيل عليه السّلام و لا سبيل إلى رد الأخبار متى صح طرقها و يافت و خمس آن را خارج کرد و همچنین زمزم را حين حفر، سقايه الحاج نام نهاد. اگر اين کار عبد المطلب حجّت نمی بود و نیز عزم او بر کشتن عبد الله فرزندش، شبيه عزم ابراهيم خليل در کشتن اسماعيل؛ پیامبر به اين انتساب افتخار نمی کرد که خود را فرزند اين دو ذبيح بخواند در فرمایشش که «من فرزند دو ذبيحم».

خداوند به همان علت که ذبح را از اسماعيل دفع کرد، به همان دليل نیز ذبح را از عبد الله دفع نمود و آن اين بود که پیامبر صَلَّى الله عليه و آله و ائمه عليهم السّلام از صلب اين دو نفرند. پس به برکت پیامبر و ائمه، خداوند ذبح را از آنها برداشت و سنت قتل فرزندان جاری نشد و اگر نه اين بود، بر مردمان واجب بود، که در هر عيد قربان، با کشتن فرزندان شان به سوی خداوند تبارک و تعالی تقرب جویند. اما هرچه در عيد قربان، ذبح می شود، فدایی اسماعيل است تا روز قیامت.

مصنف گوید: اخبار بر دو دسته اند، دسته ای ذبيح را اسحاق و دسته ای اسماعيل می دانند و چون احاديث از طرق صحيح وارد شده است، راهی برای رد آنها وجود ندارد

كان الذبيح إسماعيل عليه السّلام لكن إسحاق لما ولد بعد ذلك تمنى أن يكون هو الذى أمر أبوه بذبحه فكان يصبر لأمر الله عز و جل و يسلم له كصبر أخيه و تسليمه فينال بذلك درجته فى الثواب فعلم الله عز و جل ذلك من قلبه فسماه بين ملائكته ذبيحا لتمنيه لذلك و قد أخرجت الخبر فى ذلك مسندا فى كتاب النبوه

البتة ذبيح اسماعيل بود و اسحاق پس از او به دنيا آمد.لكن آرزو كرد كه كاش او ذبيح مى بود و به فرمان خداى تعالى چون اسماعيل صبر مى نمود.از اين رو به درجه اسماعيل در ثواب مى رسيد.خداوند عزّ و جل اين را در قلب او يافت،لذا به خاطر اين آرزو در بين ملايکه او را ذبيح ناميد.و من روايت اين خبر را با اسناد آن در كتاب النبوه آورده ام.

ص: ۳۲۵

۱۹ باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في علامات الإمام ۱ ۱۶۹ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ عَقْدَةَ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِلْإِمَامِ عَلِيٍّ يَكُونُ أَعْلَمُ النَّاسِ وَأَحْكَمُ النَّاسِ وَأَتَقَى النَّاسِ وَأَحْلَمُ النَّاسِ وَأَشَجَعُ النَّاسِ وَأَسْخَى النَّاسِ وَأَعْبَدُ النَّاسِ وَيُولَدُ مَخْتُونًا وَيَكُونُ مَطْهَرًا وَيَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ وَإِذَا وَقَعَ إِلَى الْأَرْضِ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَقَعَ عَلَى رَاحَتَيْهِ رَافِعًا صَوْتَهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَلَا يَحْتَلِمُ وَيَنَامُ عَيْنُهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ وَيَكُونُ مُحَدَّثًا وَيَسْتَوِي عَلَيْهِ

۱۹-آن چه از امام رضا عليه السلام در علایم امام آمده است

۱۹-آن چه از امام رضا عليه السلام در علایم امام آمده است

۱ ۱۶۹ محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از احمد بن محمد بن سعید عقده کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش روایت می کند که گفت: امام رضا عليه السلام فرمود:

امام را علاماتى است: او داناترین، حاکم ترین، متقى ترین، حلیم ترین، شجاع ترین و بخشنده ترین مردمان است و از همه مردم نسبت به خدا عابدتر است. ختنه شده به دنیا آید و پاکیزه باشد و از پشت سر می بیند، همان سان که از جلوی رو، ببیند. او را سایه نباشد و چون از شکم مادر زاده شود، با کف دست فرو آید و صدا به شهادتین بلند کند. او محتلم نشود. چشمان امام به خواب رود، لیک قلب او هرگز به خواب نمی رود، حدیث شنود و زره

درع رسول الله صَلَّى الله عليه وآله ولا يرى له بول ولا غائط لأن الله عز وجل قد وكل الأرض بابتلاع ما يخرج منه.

و يكون رائحته أطيب من رائحة المسك و يكون أولى بالناس منهم بأنفسهم و أشفق عليهم من آبائهم و أمهاتهم و يكون أشد الناس تواضعا لله عز وجل و يكون أخذ الناس بما يأمره به و أكف الناس عما ينهى عنه و يكون دعاؤه مستجابا حتى إنه لو دعا على صخره لانشقت بنصفين و يكون عنده سلاح رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و سيفه ذو الفقار و يكون عنده صحيفه فيها أسماء شيعتهم إلى يوم القيامة و صحيفه فيها أسماء أعدائهم إلى يوم القيامة و يكون عنده الجامعه و هي صحيفه طولها سبعون ذراعا فيها جميع ما يحتاج إليه ولد آدم و يكون عنده الجفر الأكبر و الأصغر و إهاب ماعز و إهاب كبش فيهما جميع العلوم حتى أرش الخدش و حتى الجلد و نصف الجلد و يكون عنده مصحف فاطمه عليها السلام.

رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله همسان قامت اوست. بول و غایط او دیده نشود، چرا که خداوند زمین را به بلع آن ها مأمور کرده است.

بوی بدن او از مشک خوشبو تر است. اولی بر مردم از جان های ایشان است و مهربانتر از پدران و مادران ایشان به ایشان. تواضع او نسبت به خدای تبارک و تعالی از همه بیشتر است و مردم را به او امر خدا بگیرد و از نواهی او بازدارد. دعای او مستجاب است، به نحوی که اگر دعا کند، صخره ای بر دو نیم شود. نزد او سلاح رسول خدا و شمشیر ذوالفقار است و نیز صحیفه ای نزد اوست که اسامی شیعیان او تا روز قیامت در آن است و نیز صحیفه ای که اسامی دشمنان او تا روز قیامت در آن باشد.

جامعه نزد اوست و او صحیفه ای به طول هفتاد ذراع است که تمام مایحتاج آدمی در آن است و نیز جفر اعظم و جفر اصغر نزد اوست که پوست بز و پوست قوچی است که در آن تمامی علوم است، حتی مجازات خراش یا تازیانه یا نیم تازیانه زدنی و نیز مصحف حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها نزد اوست.

۲ ۱۷۰ و فی حدیث آخر إنّ الإمام مؤید بروح القدس و بینہ و بین اللہ عمود من نور یری فیہ أعمال العباد و کَلَمَا احتاج إلیہ لدلالہ اطلع علیہ و یبسطہ فیعلم و یقبض عنه فلا یعلم.

و الإمام یولد و یلد و یصحّ و یمرض و يأکل و یشرب و یبول و یتغوّط و ینکح و ینام و ینسی و یسهو و یفرح و یحزن و یضحک و یبکی و یحیی و یموت و یقبر و یزار و یحشر و یوقف و یمرض و یسأل و یناب و یکرم و یشفع و دلالتہ فی خصلتین فی العلم و استجابہ الدّعوه و کلّ ما أخبر به من الحوادث الّتی تحدث قبل کونها فذلک بعهد معہود إلیہ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ توارثہ و عن آبائہ عنه علیہ السّلام و یكون ذلک ممّا عهد إلیہ جبرئیل من علام الغیوب عزّ و جلّ.

و جمیع الأئمّہ الأحد عشر بعد النّبی صلی اللہ علیہ و آلہ قتلوا منهم بالسّیف و هو أمير المؤمنین و الحسین علیہ السّلام و الباقون قتلوا بالسّم قتل کلّ واحد منهم طاغیہ زمانہ و ۲ ۱۷۰ و در حدیث دیگر فرمود: امام با روح القدس تأیید می شود و میان او و خدا ستونی از نور است کہ در آن اعمال بندگان را می بیند و هرگاه به راهنمایی نیاز شود، بر آن مطلع می شود، چون باز شود، می داند و چون بسته شود، نمی داند. امام زادوولد می کند، صحت و مرض می یابد، نوشیدن و خوردن و بول و غایط دارد. ازدواج می کند و خواب و فراموشی و نسیان بر او عارض می شود. خوشی و غم، گریه و خنده، مرگ و زندگی بر او عارض می شود. در قبر قرار می گیرد، زیارت می شود، محشور شده، می ایستد و سؤال و جواب می شود و جزای خوب و بد می ستاند و شفاعتش پذیرفته می شود و اختصاص او به شجاعت و مستجاب الدعوه بودن است و هرچه را کہ پیش از آمدن خبر می دهد، از جانب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و آبائش علیہم السّلام به او خبر شده و آن از ناحیہ جبرئیل و خداست.

و تمامی ائمہ یازده نفر پس از پیامبرند.

حضرت امیر و امام حسین علیہ السّلام به شمشیر کشته شدند و باقی به زهر و طاغی زمان هر کدام، قاتل اوست و شهادت ایشان

جرى ذلك عليهم على الحقيقة والصَّحَّحَ لا- كما تقوله الغلاة و المفوضه لعنهم الله فإنهم يقولون إنهم لم يقتلوا على الحقيقة و إنه شبّه للناس أمرهم فكذبوا عليهم غضب الله فإنه ما شبّه أمر أحد من أنبياء الله و حججه للناس إلا أمر عيسى ابن مريم عليه السّلام وحده لأنه رفع من الأرض حيّاً و قبض روحه بين السّماء و الأرض ثم رفع إلى السّماء و ردّ عليه روحه و ذلك قول الله تعالى إذ قال الله يا عيسى إني متوفّيكَ و رافعك إليّ و مطهرك و قال عزّ و جلّ حكاية لقول عيسى عليه السّلام يوم القيامة: وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.

و يقولون المتجاوزون للحدّ في أمر الأئمة عليهم السّلام إنه إن جاز أن يشبّه أمر عيسى عليه السّلام للناس فلم لا يجوز أن يشبّه أمرهم أيضاً و الّذى يجب أن يقال لهم أنّ عيسى هو مولود من غير أب فلم لا يجوز أن يكونوا مولودين من غير آباء فإنهم لا يجترونها على إظهار مذهبهم لعنهم الله في ذلك و متى جاز أن يكون جميع أنبياء الله حقيقةً صورت مي گيرد نه بدان گونه كه غلاة و مفوضه لعنهم الله مي گویند كه ایشان حقیقتاً كشته نشده اند و امر به مردمان مشتبه شده است. ایشان دروغ می گویند، غضب خدا بر ایشان باد. امر هیچ پیامبر و حجتی بر مردم مخفی نشد، مگر امر عيسى بن مريم، فقط.

زیرا او از زمین در حال حیات به آسمان برده شد و روح او میان آسمان و زمین قبض شد.

سپس به آسمان رفت و روح او در آن جا به او بازگشت. این معنی قول خداست که به عيسى می فرماید: «من تو را می میرانم و به سوی خود می برم و پاکیزه می کنم.» و نیز معنی قول عيسى به خدا چنان چه در قرآن است: «بر آنها شاهد بودم تا در میان ایشان بودم و چون مرا میراندی، تو بر ایشان نگهبان بودی و تو بر هر چیز شاهدهی.» زیاده گویان در حق ائمه می گویند اگر جایز است که امر عيسى بر مردم مشتبه شود، چرا امر ائمه مشتبه نشود؟ در جواب ایشان بایستی گفت: عيسى بدون پدر زاده شد، چرا ائمه را نمی رسد که بدون پدر زاده شوند؟ ایشان را لعنهم الله، جرأت بر اظهار نظر در این نیست. و اگر جایز است که همه پیامبران و رسل و حجج الهی، بعد از آدم

و رسله و حججه بعد آدم مولودین من الآباء و الأمهات و کان عیسی علیه السلام من بینهم مولودا من غیر أب جاز أن یشبهه أمر غیره من الأنبیاء و الحجج كما جاز أن یولد من غیر أب دونهم و إنما أراد الله عزّ و جلّ أن یجعل أمره آیه و علامه لیعلم بذلك أنّه علی کلّ شیء قدیر.

از پدر و مادر به دنیا آیند و عیسی نیز در زمره ایشان است، پس جایز است که امر دیگر انبیا و حجج الهی مشتبّه شده باشد، كما این که جایز است که او به جز ایشان بدون پدر، متولد شده باشد. و البته خداوند اراده فرمود که امر عیسی نشانه و علامتی باشد تا بدانند که او بر هر کاری تواناست.

ص: ۳۳۰

۲۰ باب ما جاء عن الرضا عليه السّلام في وصف الإمامه و الإمام و ذكر فضل الإمام و رتبته ۱ ۱۷۱ حدّثنا أبو العباس محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقانيّ رضی الله عنه قال حدّثنا أبو أحمد القاسم بن محمّد بن علیّ الهارونيّ قال حدّثنی أبو حامد عمران بن موسى بن إبراهيم عن الحسن بن القاسم الرّقام قال حدّثنی القاسم بن مسلم عن أخيه عبد العزيز بن مسلم قال كنّا فی اَیّام علیّ بن موسى الرّضا علیه السّلام بمرور فاجتمعنا فی مسجد جامعها فی يوم الجمعة فی بدء مقدّمنا فإذا رأى النّاس أمر الإمامه و ذكروا کثره اختلاف النّاس فیها فدخلت علی سیدی و مولائی الرّضا علیه السّلام فأعلمته ما خاض النّاس فیهِ فتبسّم علیه السّلام ثمّ قال یا عبد العزيز

۲۰- در آنچه از حضرت رضا علیه السّلام منقول است در وصف امامت و امام و ذکر فضل و رتبه امام

۲۰- در آنچه از حضرت رضا علیه السّلام منقول است در وصف امامت و امام و ذکر فضل و رتبه امام

۱ ۱۷۱ ابو العباس محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی گوید:روایت کرد برای ما ابو احمد قاسم بن محمد بن علی هارونی که گفت:

روایت کرد برای ما ابو حامد عمران بن موسى بن ابراهيم که گفت:روایت کرد برای ما حسن بن قاسم رقام از قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزيز که گفت:ما در اَیّام امام رضا علیه السّلام در مرو بودیم،روز جمعه در مسجد جامع آن جا مجتمع شدیم،مردم باهم درمورد امامت بحث می کردند و اختلاف بسیار کردند.من بر مولای خود امام رضا علیه السّلام داخل شدم و آن حکایات و سخن ها را خدمت آن حضرت عرض کردم،تبسم نمود و فرمود:یا عبد العزيز

جهل القوم و خدعوا عن أديانهم إنّ الله تبارك و تعالى لم يقبض نبيّه صَلَّى الله عليه و آله حتّى أكمل له الدّين و أنزل عليه القرآن فيه تفصيل كلّ شيء يبين فيه الحلال و الحرام و الحدود و الأحكام و جميع ما يحتاج إليه كملا فقال عزّ و جلّ ما فرطنا في الكتاب من شيء و أنزل في حجّه الوداع و هي آخر عمره صَلَّى الله عليه و آله الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا .

و أمر الإمامه من تمام الدّين و لم يمض صَلَّى الله عليه و آله حتّى بين لأئمّته معالم دينهم و أوضح لهم سبيلهم و تركهم على قصد الحقّ و أقام لهم عليّا عليه السّلام علما و إماما و ما ترك شيئا يحتاج إليه الأئمّه إلّا بينه فمن زعم أنّ الله عزّ و جلّ لم يكمل دينه فقد ردّ كتاب الله عزّ و جلّ و من ردّ كتاب الله تعالى فهو كافر هل يعرفون قدر الإمامه و محلّها من الأئمّه فيجوز فيها اختيارهم.

إنّ الإمامه أجلّ قدرا و أعظم شأنّا و أعلى مكانا و أمتع جانبا و أبعد غورا من أن يبلغها النّاس بعقولهم أو ينالوها بآرائهم أو يقيموا إماما باختيارهم إنّ الإمامه خصّ جاهل شده و در دینشان نیرنگ کردند، خدا پیامبر را از دنیا نبرد تا دین را برای او کامل گردانید و قرآن را که در آن تفصیل همه چیزهاست، نازل کرد، حلال و حرام، حدود و احکام و همه نیازها را کاملاً بیان کرده و فرمود:

«در کتاب از هیچ چیزی کوتاهی نکرده ایم» در حجّه الوداع در آخر عمر حضرت فرمود: «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم» و امر امامت تمام کننده دین است و آن حضرت قبل از وفات خود دین را برای مردم بیان ساخت و راه آن را برای آنان آشکار کرده، در مسیر حق قرار داد، علی علیه السّلام را امام ایشان قرار داد و رها نکرد نیازهای امت را مگر این که بیان کرد. پس هر که گمان کند خدا دین خود را کامل نکرده، کتاب خدا را رد کرده و هر که کتاب خدا را رد کند او کافر است. آیا مردم به ارزش امامت در امت آگاهند تا انتخابات آنان در آن مورد قبول باشد، امامت بزرگ تر در قدر و عظیم تر در شأن و برتر در مکان و منبع تر است که مردم با عقل خود آن را درک کنند یا با عقاید خویش آن را بفهمند و یا بتوانند با انتخاب خود امامی برگزینند، امامت مقامی است که خداوند، ابراهیم را پس از

الله بها إبراهيم الخليل عليه السلام بعد النبوه و الخله مرتبه ثالثه و فضيله شرفه بها و أشاد بها ذكره فقال عزّ و جلّ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا فقال الخليل عليه السلام سرورا بها و من ذرّيتي قال الله عزّ و جلّ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ فأبطلت هذه الآية إمامه كلّ ظالم إلى يوم القيامة و صارت في الصّ فوه ثمّ أكرمه الله عزّ و جلّ بأن جعلها ذرّيته أهل الصّ فوه و الطّهاره فقال عزّ و جلّ و وهبنا له إسحاق و يعقوب نافله و كلّا جعلنا صالحين و جعلناهم أئمه يهدون بأمرنا و أوحينا إليهم فعل الخيرات و إقام الصّ لاه و إيتاء الزّكاه و كانوا لنا عابدين.

فلم يزل في ذرّيته يرثها بعض عن بعض قرنا قرنا حتّى ورثها النّبىّ صلّى الله عليه و آله فقال الله عزّ و جلّ إِنِّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ فكانت له خاصّه فقلّدها صلّى الله عليه و آله عليا بأمر الله عزّ و جلّ على رسم ما فرضها الله عزّ و جلّ فصارت في ذرّيته الأصفياء الذين آتاهم الله العلم و الإيمان بقوله عزّ و جلّ وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهِيَ فِي مَقَامِ نُبُوتٍ وَ خَلَّتْ، در مرتبه سوم او را به آن مفتخر ساخت و به آن فضيلت مشرف فرمود و خدا فرمود:

«من تو را برای مردم امام می گردانم». ابراهيم گفت:

«از ذريّه من نیز امام برگزيده ای؟» خدا فرمود: «عهد من به ظالمين نمی رسد». پس باطل شد به اين آيه، امامت هر ظالمی تا روز قيامت و امامت در خواص قرار گرفت، خدا با قرار دادن امامت در خواص و پاكان از نسل او، وی را گرامی داشت و فرمود:

«اسحاق و يعقوب را به او بخشيديم و آنان را از صالحين قرار داديم، آنان را امامانی قرار داديم که به امر ما هدايت می کردند، انجام کارهای نيک، اقامه نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کرديم و ما را عبادت می کردند». پيوسته امامت در ذريه ابراهيم بود و یکی بعد از دیگری آن را به ارث می بردند تا اين که پيامبر وارث آن گرديد. خدا می فرمايد:

«اولی ترين مردم به ابراهيم آنان هستند که او را متابعت نمودند و آنان پيامبر و مؤمنين هستند و خدا ولی مؤمنين است» امامت که خاص آن حضرت بود به امر خدا به عهده علی عليه السلام قرار داد و سپس در آن دسته از نسل او که خدا به ایشان علم و ايمان بخشيد، چنان که فرمود: «کسانی که علم و ايمان به ایشان داده شده بود، گفتند: شما در کتاب و علم خدا تا روز قيامت در قبر مانده ايد و امروز قيامت

ولد علی علیه السلام خاصه إلى يوم القيامة إذ لا نبی بعد محمد صلی الله علیه و آله فمن أين يختار هؤلاء الجهال.

إن الإمامه هی منزله الأنبياء و إرث الأوصياء إن الإمامه خلافة الله عزّ و جلّ و خلافة الرسول و مقام أمير المؤمنين و ميراث الحسن و الحسين عليهم السلام

إن الإمامه زمام الدّین و نظام المسلمين و صلاح الدّنيا و عزّ المؤمنين إن الإمامه أسّ الإسلام النّامی و فرعه السّامی بالإمام تمام الصّلاه و الزّکاه و الصّیام و الحجّ و الجهاد و توفير الفیء و الصّدقات و إمضاء الحدود و الأحکام و منع الثّغور و الأطراف.

الإمام يحلّ حلال الله و يحزّم حرام الله و یقیم حدود الله و یدبّ عن دين الله و یدعو إلى سبیل ربّه بالحکمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه الإمام کالشّمس الطّالعه للعالم و هی بالأفق بحيث لا تنالها الأیدی و الأبصار.

الإمام البدر المنیر و السّراج الزّاهر و الثّور السّاطع و النّجم الهادی فی غیاهب الدّجی و البید القفار و لجج البحار الإمام است» پس امامت تا رستاخیز در اولاد علی است، زیرا پیغمبری بعد از محمد صلی الله علیه و آله نبود، این جاهلان چگونه می خواهند امام انتخاب کنند؟

امامت مقام انبیاء و ارث اوصیاء است، امامت خلافت خدای عزّ و جلّ و خلافت رسول صلی الله علیه و آله و مقام امیر المومنین علیه السلام و میراث حسن و حسین علیهما السلام است.

امامت زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است و امامت اساس بالنده اسلام و فرع عالی مقدار او است و به او اتمام می شود نماز و زکات و روزه و حج و جهاد، و به او صدقات زیاد می شود و به امضا او می رسد حدود و احکام، و به او محفوظ می ماند مرزها و اطراف.

امام حلال می کند حلال خدا را و حرام می کند حرام خدا را و برپا می دارد حدود خدا را و دفع می کند ضرر را از دین خدا و می خواند به راه پروردگار به حکمت و موعظت نیکو و حجّت رسا.

امام همچو آفتاب تابان است برای عالم و او در افق آسمان است، دست ها و دیده ها به او نمی رسد.

امام ماه نورانی و چراغ تابان و نور درخشان و ستاره راهنما در تاریکی های ظلمت ها و در دیار دور از آبادی و موجهای دریاها است.

الماء العذب على الظمإ و الدال على الهدى و المنجى من الردى و الإمام النار على اليفاع الحار لمن اصطلى به و الدليل فى المهالك من فارقه فهالك.

الإمام السحاب الماطر و الغيث الهائل و الشمس المضيئه و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الروضه.

الإمام الأمين الرفيق و الوالد الرقيق و الأخ الشفيق و مفرع العباد فى الداهيه.

الإمام أمين الله فى أرضه و حجته على عباده و خليفته فى بلاده الداعى إلى الله و الذاب عن حرم الله.

الإمام المطهر من الذنوب المبرأ من العيوب مخصوص بالعلم مرسوم بالحلم نظام الدين و عز المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين.

الإمام واحد دهره لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه له و لا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا الذى يبلغ معرفه امام آب گوارا برای تشنه و نجات برای سرگشته است. آتشی در بیابان است که گرم می کند پناه جو را، و راهنمای مهلکه است، کسی که از آن دور شود، به هلاکت دچار می شود.

امام ابری است باران زا و بارانی سیل آسا؛ آفتابی است درخشان و زمینی بی کران؛ امام چشمه جوشان است و برکه و باغستان.

امام امین است و رفیق، پدری با قلبی رقیق، برادری مهربان و شفیق و پناهگاه بندگان خداوند است، در گرفتاری ها و ناگواری ها.

امام، امین خداست بر زمینش، و حجتی بر ساکنینش، و جانشین خدا در سرزمینش. او به خدا می خواند و از حرم خدا دفاع می کند.

امام، از گناه عاری است و از عیوب خالی؛ به علم خدایی مخصوص و به حلم او مرسوم. دین را نظام است و مسلمین را عزت. منافقین را خشمناک سازد و کافران را هلاک.

امام، یکتای دهر است، برابری در زمانه ندارد و دانشمندی چون او نیاید. مثل و مانندی او را نیست. فضیلت خاص اوست، بدون این که آن را بجوید و کسب کند. بلکه اختصاصی است از ناحیه فضل بخش وهاب. پس که را معرفت

الإمام و يمكنه اختياره هيهات هيهات ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الأبواب و حسرت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كلّت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله فأقرّت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف له أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو يوجد من يقام مقامه و يغنى عنه لا كيف و أنّى و هو [بحيث] بحيث النّجم من أيدي المتناولين و وصف الواصفين.

فأين الاختيار من هذا و أين العقول عن هذا و أين يوجد مثل هذا أظنّوا أن يوجد ذلك في غير آل الرّسول صلّى الله عليه و آله كذبتهم و الله أنفسهم و متّهم الباطل فارتقوا مرتقى صعبا دحضا تزلّ عنه إلى الحضيض أقدامهم راموا إقامه الإمام بعقول [جائره] جائره بائرته ناقصه و آراء مضلّه فلم يزدادوا منه إلّا بعدا قاتلهم الله أنّى يؤفكون لقد راموا صعبا و قالوا إفكا و ضلّوا ضلالا- بعيدا و وقعوا في الحيره إذ امام حاصل مى شود و كه را انتخاب او ممكن؟ هرگز! عقل ها گمراه، اندیشه ها سرگشته، تفكرها حيران، چشم ها در حسرت، بزرگان كوچك، حكيمان متحير، دانشمندان کوتاه دست، خطيبان دست و پاى بسته، عقلا نادان، شعرا ناتوان، ادبيان عاجز و بليغان خسته از وصف يكي از اوصاف او، يا بيان فضيلتي از فضائل او، و همگي به عجز و تقصير معترف! او را چسان توان وصف نمودن، يا به كنه او رسيدن، يا امري از امور را فهم كردن، يا كسي را جايزگزين او نمودن و به غناى او دست يافتن! چگونه و چسان كه او ستاره اى است دور از دست مردمان و وصف وصف كنندگان!

مردم را چه رسد به چنين اختيارى و عقول را چه به چنين فهمى؟ خيال داشته اند كه در غير آل پيامبر چنين يافت شود؟ نفس ايشان به ايشان دروغ گفت و آرزوى باطل كرده اند! بر بلنداي سخت و سستى بالا رفته اند كه گامهايشان به زيرشان خواهد افكند. با عقول ستمكار، ناقص و حيران خويش و آراى گمراه، امام نصب مى كنند؟ جز دورى نصيبشان نمى شود! خداوند بكشدشان، سخت راهى رفتند و بدگفتارى گفتند و به دور وادى اى، دور افتادند و در حيرت افتادند، از آن گاه

ترکوا الإمام عن بصيره و زين لهم الشيطان أعمالهم فصدهم عن السبيل و ما كانوا مستبصرين و رغبوا عن اختيار الله و اختيار رسوله إلى اختيارهم و القرآن يناديهم و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيره سبحانه الله و تعالى عما يشركون و قال الله عز و جل و ما كان لمؤمن و لا مؤمنه إذا قضى الله و رسوله أمراً أن يكون لهم الخيره من أمرهم.

و قال عز و جل ما لكم كيف تحكمون أم لكم كتاب فيه تدرسون إن لكم فيه لما تخيرون أم لكم إيمان علينا بالغه إلى يوم القيامة إن لكم لما تحكمون سلهم أيهم بذلك زعيم أم لهم شركاء فليأتوا بشركائهم إن كانوا صادقين و قال عز و جل أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها أم طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون أم قالوا سمعنا و لا يسمعون إن شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون و لو علم الله فيهم خيراً لأسخهم و لو أسخهم لتولوا و هم معرضون و قالوا سمعنا و عصينا بل هو فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم فكيف لهم باختيار که امام را دیدند و رها کردند و شیطان اعمالشان را برایشان زینت داد و از راه بدرشان کرد و نخواستند که ببینند. مختار خدا و پیامبر را گذاشتند و مختار خویش گرفتند، و حال آنکه قرآن می خواندشان؟ خدا هرچه خواهد آفریند و هرکه خواهد می گزیند! ایشان را چه به اختیار؟ خداوند منزّه است از آنچه شریک گرفتند و همو فرماید: مردان و زنان مؤمن را نرسد که در برابر قضای خدا و رسول از خویش اختیار کنند و خدا فرماید: شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟ آیا کتاب آسمانی دارید که در آن می خوانید که آن چه بخواهید، از آن شماست یا پیمانی از ما گرفته اید که بر احکام خویش بخواهید بود؟ ایشان را بپرس که کدامشان ضمانت می کنند. آیا شریکانی دارند؟ پس ایشان را بیاورند، اگر راست می گویند؟ و نیز می فرماید: آیا در قرآن تدبیر نمی کنند، یا بر دل هایشان قفلی است؟ یا خدا بر دل هایشان مهر نهاد، پس نمی فهمند و یا این که گفتند: شنیدیم و نشنیدند. همانا که بدتر حیوانات نزد خدا کر و لالی است که عقل بکار نمی برد و اگر خدا در ایشان خیری سراغ داشت، ایشان را می شنواند و اگر می شنیدند، باز می گشتند و اعراض می کردند. گفتند شنیدیم و عصیان کردیم، بلکه آن فضل خداست که هرکه خواهد عطا کند و خدا

الإمام و الإمام عالم لا يجهل راع لا ينكل معدن القدس و الطّهاره و النّسك و الزّهاده و العلم و العباده مخصوص بدعوه الرّسول و هو نسل المطّهره البتول لا- مغمز فيه فى نسب و لا- يدانيه ذو حسب فالنسب من قریش و الذّروه من هاشم و العتره من آل الرّسول صلّى الله عليه و آله و الرّضى من الله شرف الأشراف و الفرع من عبد مناف نامى العلم كامل الحلم مضطلع بالإمامه عالم بالسّياسه مفروض الطّاعه قائم بأمر الله عزّ و جلّ ناصح لعباد الله حافظ لدين الله إنّ الأنبياء و الأئمّه عليهم السّلام يوفّقهم الله و يؤتّيهم من مخزون علمه و حكمه ما لا يؤتّيه غيرهم فيكون علمهم فوق كلّ علم أهل زمانهم فى قوله تعالى.

أفمن يهدى إلى الحقّ أحقّ أن يتّبع أمّن لا- يهدى إلّا- أن يهدى فما لكم كيف تحكمون و قوله عزّ و جلّ و مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و قوله عزّ و جلّ فى طالوت إنّ الله اَصْطَفَا عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و قال عزّ و جلّ لنبّيه صلّى الله عليه و آله وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ صَاحِبَ فَضْلٍ عَظِيمٍ است. ایشان را چه به اختيار امام و حال كه امام عالمى است كه نادان نشود، رعايت كند و سخت نگیرد و معدن قدس، پاکی، رفتار، زهد، علم و عبادت است، مخصوص به دعوت رسول است و از نسل بتول.

در نسب او عیب و در حسب او پستی راه ندارد.

نسب از قریش می برد و از خاندان هاشم است و عترت رسول و مورد رضایت خدای. شرف اشراف است و شاخه ای از عبد مناف. علم او افزون، حلم او کامل، به امامت استوار، به سیاست دانا، اطاعتش واجب، به امر خدا قائم، بندگانش را ناصح، و علم و حکمت خدا را مخزون. دیگران را علم او ندهند، پس دانایان از دانیان زمانه است. در قول خداوند است: آیا آن که به حق می خواند، سزاوار پیروی است یا آن که هدایت نمی کند، مگر آن که هدایتش کنند. شما را چه شده است؟ چه حکم می کنید؟ و نیز گفتار خدای: آن که را حکمت عطا شد، خیر کثیر عطا شده است و نیز قول خدا در طالوت: خداوند او را بر شما برگزید و گشایشی در علم و بدن عطا فرمود و خدا ملک خویش را به هر که بخواهد عطا می کند و خداوند گشایشگر و دانا است. و گفتار خدای به پیامبرش:

فضل خداوند بر تو عظیم است و نیز گفتار خدا

عَظِيمًا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَذُرِّيَّتِهِ أُمَّ يَحْسِبُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا.

و إِنَّ العبد إذا اختاره الله عزَّ و جلَّ لأُمور عبادہ شرح الله صدره لذلك و أودع قلبه ينابيع الحكمة و ألهمه العلم إلهاما فلم يعى بعده بجواب و لا يحيد فيه عن الصواب و هو معصوم مؤيد موفق مسدد قد آمن الخطايا و الزلل و العثار يخصه الله بذلك ليكون حجته على عبادہ و شاهده على خلقه و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم فهل يقدرّون على مثل هذا فيختاروه أو يكون مختارهم بهذه الصفة فيقدموه تعدّوا و بيت الله الحقّ و نبذوا كتاب الله وراء ظهورهم كأنّهم لا يعلمون و في كتاب الله الهدى و الشفاء فنبدوه و اتبعوا أهواءهم فذمّهم الله و مقتهم و اتعسهم فقال عزَّ و جلَّ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بغير هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و درباره ائمه از اهل بيت و عترت و اهل بيتش عليهم السّلام آيا مردمان حسد می برند بر آن چه که خداوند از فضلش بر ایشان عطا کرده است. همانا ما آل داود را نیز کتاب و حکمت عطا کردیم و ملک عظیم دادیم. از ایشان کسانی ایمان آوردند و کسانی کافر شدند و آتش جهنم ایشان را کافی است.

و چون بنده را خدای برای امور بندگانش اختیار کند، سینه اش را گشایش می دهد و چشمه های حکمت در قلبش می نهد. علم بدو الهام می کند و لذا در پاسخ در نمی ماند و از صواب بدور نمی افتد. او معصوم است و مؤید، موفق است و مسدد. از خطا و لغزش و گناه در امان است. خدا او را اینسان مخصوص فرموده تا بر بندگانش حجت باشد و بر خلائقش شاهد و این فضل خداست که هر که را خواهد عطا کند و خدا را فضل عظیم است. آيا بندگان قادرند بر این شخص تا او را برگزینند یا مختارشان را این صفات هست که او را پیش اندازند؟ قسم به خانه خدا که تعدی کردند و کتاب خدا را پشت سر انداختند، گویا هیچ نمی دانند. در کتاب خدا هدایت و شفا بود و آن را انداختند و پیروی هوای خویش کردند. پس خداوند ایشان را ملامت کرده، بر ایشان غضب نموده، هلاکشان کرد و خدا فرماید: چه کسی گمراهتر از آن است که

قال عزّ و جلّ فَتَعَسَّأَ لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ وَ قال عزّ و جلّ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ.

حَدَّثَنَا وَ حَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَصَامٍ الْكَلِينِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقِ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ وَ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُؤَدِّبِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُؤَدِّبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَا قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامِ.

پیروی هوای خویش کرد، بدون هدایت از جانب خدا، و خداوند ظالمان را هدایت نمی کند و فرمود: هلاک بر ایشان باد و اعمالشان در گمراهی است. و نیز: بزرگ نفرتی است نزد خدا و مؤمنان. این سان خدا بر قلب متکبر جبار مهر می نهد.

ما را حدیث کرد محمد بن محمد بن عصام کلینی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق و علی بن عبد الله وراق و حسن بن احمد مؤدّب و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب نیز ما را روایت کردند که محمد بن یعقوب کلینی از ابو محمد قاسم بن علا از قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزيز بن مسلم از امام رضا علیه السلام نیز این روایت را بیان فرمود.

۲۱ باب ما جاء عن الرضا في تزويج فاطمه عليها السلام ۱۷۲ ۱ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الشَّاهِ بِمُرُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ الْمُظَفَّرِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَّا الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي الْمُهَدِّيُّ بْنُ سَابِقٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقَدْ هَمَمْتُ بِالتَّزْوِيجِ فَلَمْ أَجْزِئْ أَنْ أَذْكَرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ إِنَّ ذَلِكَ اخْتَلَجَ فِي صَدْرِي لَيْلَى وَ نَهَارَى حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ قُلْتُ لِيَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هَلْ لَكَ فِي التَّزْوِيجِ قُلْتُ رَسُولَ اللَّهِ أَعْلَمَ وَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ يَرِيدُ أَنْ يَزَوِّجَنِي بَعْضُ

۲۱- آن چه از امام رضا علیه السلام در باب تزویج حضرت فاطمه علیها السلام وارد شده

۲۱- آن چه از امام رضا علیه السلام در باب تزویج حضرت فاطمه علیها السلام وارد شده

۱۷۲ ۱ ابو الحسن محمد بن علی بن الشاه از ابو العباس احمد بن مظفر بن حسین از ابو عبد الله محمد بن زکریا بصری از مهدی بن سابق روایت کرد که گفت: حدیث کرد برای ما حضرت رضا علیه السلام از پدرش و او از پدرش جعفر بن محمد از پدرانش که فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: من قصد تزویج نمودم و جرأت نداشتم که آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کنم، این موضوع شب و روز در سینه ام بود، روزی بر رسول خدا وارد شدم، فرمود: ای علی! عرض کردم: لیبیک یا رسول الله! فرمود:

اراده تزویج داری؟ عرض کردم: رسول خدا داناترست و گمان بردم که می خواهد بعضی از زنان قریش را برای من بخواهد

نساء قریش و اِنّی لخائف علی فوت فاطمه فما شعرت بشیء اِذ دعانی رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ فأتیتہ فی بیت اُمّ سلمہ فلما نظر اِلّٰی تهلّل وجهہ و تبسّم حتّٰی نظرت اِلیّ بیاض أسنانه یبرق فقال لی یا علیّ أبشر فإنّ اللّٰه تبارک و تعالیّ قد کفانی ما کان همّنی من أمر تزویجک قلت و کیف کان ذاک یا رسول اللّٰه قال اُتانی جبرئیل علیہ السّلام و معہ من سنبل الجنّہ و قرنفلها فناولنیہما فأخذتہما فشممتہما و قلت یا جبرئیل ما سبب هذا السّنبل و القرنفل.

فقال إنّ اللّٰه تبارک و تعالیّ أمر سکان الجنان من الملائکة و من فیہا أن یزینوا الجنان کلّہا بمغارسہا و أنہارہا و ثمارہا و أشجارہا و قصورہا و أمر ریاحہا فہبّت بأنواع العطر و الطّیب و أمر حور عینہا بالقراءہ فیہا طہ و طس و حمعسق ثمّ أمر اللّٰه عزّ و جلّ منادی فنادی ألا یا ملائکتی و سکان جنّتی اشهدوا اُنّی قد زوّجت فاطمہ بنت محمّد صلی اللّٰه علیہ و آلہ من علیّ بن أبی طالب رضی مَنّی بعضہما لبعض ثمّ أمر اللّٰه تبارک و تعالیّ ملکا من ملائکة الجنّہ یقال لہ راحیل و لیس فی الملائکة أبلغ منه و من ترسیدم کہ فاطمہ علیہا السّلام را برای من انتخاب نکند، متوجہ نشدم کہ چہ شد کہ حضرت مرا خواند و در خانہ ام سلمہ بہ خدمتشان رسیدم، چون بہ من نظر کرد، چہرہ اش درخشید و چنان تبسم نمود کہ سفیدی دندان های او ظاهر شد، پس فرمود: یا علی! بشارت باد تو را کہ خداوند از من کفایت نمود اندیشہ ای کہ در کار تزویج تو داشتم.

عرض کردم: چگونه بود یا رسول اللّٰه! فرمود:

جبرئیل با سنبل و قرنفل بہشتی نزد من آمد و بہ من داد، گرفتم و بوییدم و گفتم: یا جبرئیل سبب آوردن این سنبل و قرنفل چہ بود؟ گفت:

خداوند ساکنان جنّت از ملائکة و دیگران را امر نمود کہ تمام بہشتہا را با درختہا، رودخانہ ها، میوہ ها و قصرہایش آذین بندند و بہ بادہای بہشتی دستور دادہ کہ با بوی انواع عطر بوزند و حور العین را بہ قرائت سورہ «طہ» و «طس» و «حمعسق» بعد از آن امر نمود، منادی را تا ندا کرد کہ ای ملائکة من و ساکنان جنت من شاہد باشید کہ من تزویج کردم فاطمہ بنت محمّد صلی اللّٰه علیہ و آلہ را بہ علی بن ابی طالب علیہ السّلام پس امر کرد ملکی از ملائکة جنت را کہ او را راحیل گویند و در ملائکة از او بلیغ تر نیست

فخطب بخطبه لم يخطب بمثلها أهل السَّماء ولا أهل الأرض ثم أمر مناديا فنادى ألا يا ملائكتي و سَكَن جَنَّتِي باركوا على علي بن أبي طالب عليه السَّلام حبيب محمد صَلَّى الله عليه و آله و فاطمه بنت محمد صَلَّى الله عليه و آله فَإِنِّي قد باركت عليهما.

فقال راحيل يا ربِّ و ما بركتك عليهما أكثر ممَّا رأينا لهما في جنانك و دارك فقال الله عزَّ و جلَّ يا راحيل إِنَّ من بركتي عليهما أَنِّي أجمعهما على [محبتي] محبتي و أجمعهما حبَّتي على خلقی و عزَّتِي و جلالی لأـخلقنَّ منهما خلقا و لأنشئنَّ منهما ذرِّيَّه أجعلهم خزَّانی فی أرضی و معادن لحکمی بهم أحتجَّ على خلقی بعد النَّبیین و المرسلین فأبشر يا علی فَإِنِّي قد زوّجتک ابنتی فاطمه على ما زوّجک الرَّحمن و قد رضیت لها بما رضی الله لها فدونک أهلك فَإِنَّک أحقَّ بها مِنِّي و لقد أخبرنی جبریل علیه السَّلام أَنَّ الجنَّه و أهلها مشتاقون إلیکما و لو لا أَنَّ الله تبارک و تعالی أراد أن یتخذ منكما ما یتخذ به على الخلق حبَّه لأجاب فیكما الجنَّه و أهلها فنعم الأخ أنت و نعم الختن أنت و نعم الصَّاحب أنت خطبه خواند، خطبه ای که مثل آن در میان اهل آسمان و زمین خوانده نشده. امر کرد تا منادی ندا کرد: ای ملائکه و ساکنان جَنَّت من مبارک باد کنید بر علی بن ابی طالب حبيب محمد صَلَّى الله عليه و آله و نیز فاطمه بنت محمد صَلَّى الله عليه و آله که من مبارک کردم بر ایشان. راحیل گفت: یا رب! چه برکت کردی برایشان زیاده از آن چه در جنَّات و سرای تو دیده ایم؟ فرمود: یا راحیل از برکاتی که بر ایشان کردم این که ایشان را جمع کنم بر محبت خود و بگردانم ایشان را حَبَّت خود بر خلق خود و به حق عزت و جلالم، خلق کنم از ایشان ذرِیَّتِي که در زمین خازنان خود و معادن حکمت خود گردانم و به ایشان حَبَّت گیرم بر خلق خود بعد از انبیای مرسلین. پس رسول خدا فرمود: ای علی! بشارت باد تو را که من تزویج کردم به تو دختر خود فاطمه را بر آن وجه که خدای رحمان تزویج نمود، پسندیدم برای او آن چه را که خدا پسندیده. پس بگیر اهل خود را که سزاوارتری از من. و جبرئیل خبر داد که جَنَّت و اهل آن مشتاق هستند به شما و اگر خدا نمی خواست از نسل شما حجتی بر خلق برگزیند، خواسته اهل جنت را درمورد شما اجابت می فرمود، تو چه خوب برادر و چه خوب داماد و چه خوب یاری هستی،

و کفاک برضاء الله رضى فقال على عليه السلام رب أوزعنى أن أشكر نعمتك التى أنعمت على فقال رسول الله صلى الله عليه و آله آمين.

۲ ۱۷۳ حدّثنى بهذا الحديث على بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق رضى الله عنه قال حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال حدّثنا أبو محمّد بكر بن عبد الله بن جندب قال حدّثنا أحمد بن الحرث قال حدّثنا أبو معاوية عن الأعمش عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عن أبيه عن على بن أبى طالب عليهم السّلام قال لقد هممت بترويح فاطمه عليها السّلام و لم أجترّ أن أذكر ذلك لرسول الله و ذكر الحديث مثله سواء.

و لهذا الحديث طريق آخر قد أخرجته فى مدينه العلم.

۳ ۱۷۴ حدّثنا أبو محمّد جعفر بن النّعيم الشّاذانى رضى الله عنه قال حدّثنا أحمد بن إدريس حدّثنا إبراهيم بن هاشم عن على بن معبد عن الحسين بن خالد عن رضایت خدا برای تو كافى است. على عليه السّلام فرمود:

خدایا! مرا یارى نما تا شکر نعمتى که به من دادى به جای آورم، پس رسول خدا آمین گفتند.

۲ ۱۷۳ على بن محمد بن عمران دقاق گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن يحيى بن زكريا قطان که گفت: روایت کرد برای ما ابو محمد بكر بن عبد الله بن جندب که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن حرث از ابو معاوية از اعمش از جعفر بن محمد از پدرش از جدش از پدرش از على بن ابى طالب عليهم السّلام که فرمود: تصمیم به ازدواج با فاطمه داشتم ولى جرأت نمی کردم آن را با رسول خدا صلى الله عليه و آله در میان گذارم- و حدیث قبلى را عینا تکرار کرد-

و حدیث فوق به طرق دیگری نیز روایت شده که در کتاب مدينه العلم بیان شده است.

۳ ۱۷۴ ابو محمد جعفر بن نعيم شاذانى گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن ادريس که گفت:

روایت کرد برای ما ابراهيم بن هاشم از على بن معبد از حسين بن خالد از ابى الحسن على بن

أَبِي الْحَسَنِ عَلِيٌّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَلِيُّ لَقَدْ عَاتَبْتَنِي رَجَالٌ مِنْ قَرِيْشٍ فِي أَمْرِ فَاطِمَةَ وَقَالُوا خَطَبْنَاهَا إِلَيْكَ فَمَنْعْتَنَا وَتَزَوَّجْتَ عَلِيًّا فَقُلْتَ لَهُمْ وَاللَّهِ مَا أَنَا مَنَعْتُكُمْ وَزَوْجَتُهُ بِلِ اللَّهِ تَعَالَى مَنَعَكُمْ وَزَوْجُهُ فَهَبْتُ عَلِيًّا جِبْرِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ لَوْ لَمْ أَخْلُقْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَا كَانَ لِفَاطِمَةَ ابْنَتِكَ كَفْوٌ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ آدَمُ فَمَنْ دُونَهُ.

حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

و قد أخرج ما رويته في هذا المعنى في كتاب مولد فاطمه عليها السلام و فضائلها.

موسی الرضا علیه السلام از پدرش از پدران‌ش از علی علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی! بزرگانی از قریش در ازدواج فاطمه با تو مرا سرزنش کرده و گفتند: ما او را از تو خواستگاری کردیم ولی به ما ندادی و به عقد علی درآوردی، به آنان گفتم: قسم به خدا، من این کار را نکردم، خدا او را به عقد علی درآورد، جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند می فرماید: اگر علی را خلق نکرده بودم، برای دختری فاطمه در زمین از آدم تا خاتم‌هتایی نبود.

این حدیث را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت کرد.

و من هرچه در این باب دیدم در کتاب مولد فاطمه سلام الله علیها آورده‌ام.

۲۲ باب ما جاء عن الرضا عليه السّلام في الإيمان و أنه معرفه بالجنان و إقرار باللسان و عمل بالأركان ۱ ۱۷۵ حدّثنا أحمد بن محمّد بن عبد الرحمن القرشيّ الحاكم قال حدّثنا أبو بكر محمّد بن خالد بن الحسن المطوّعيّ البخاريّ قال حدّثنا أبو بكر بن أبي داود ببغداد قال حدّثنا عليّ بن حرب الملائنيّ قال حدّثنا أبو الصّملت الهرويّ قال حدّثنا عليّ بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن عليّ عن أبيه عليّ بن الحسين بن عليّ عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه و آله الإيمان معرفه بالقلب و إقرار باللسان و عمل بالأركان

۲۲- آن چه از امام رضا عليه السلام در ايمان آمده است و اينکه آن معرفت به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان است

۲۲- آن چه از امام رضا عليه السلام در ايمان آمده است و اينکه آن معرفت به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان است

۱ ۱۷۵ احمد بن محمد بن عبد الرحمن قرشي حاکم از ابو بکر محمد بن خالد بن حسن مطوعي بخاري از ابو بکر بن ابی داود در بغداد روايت می کند که از علی بن حرب ملايبي از ابو صلت هروی روايت می کند که امام رضا عليه السّلام از آبای گرامی اش از امير المؤمنين عليهم السّلام و ایشان از رسول خدا صلّى الله عليه و آله روايت می کند که فرمود:

ايمان، معرفت به قلب، و اقرار به زبان، و عمل به اعضا و جوارح است.

۲ ۱۷۶ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَنْدَارُ بِفَرَاغِهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ جَمْهُورِ الْحَمَادِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ مَنْصُورِ الْبَلْخِيِّ بِمَكَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يُونُسَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَمْحَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْإِيمَانُ مَعْرِفَةُ بِالْقَلْبِ وَإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.

۳ ۱۷۷ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّيْفَارِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحِ الرَّازِيِّ عَنْ أَبِي الصَّيْلِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ۲ ۱۷۶ [أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَنْدَارُ سَاكِنُ فَرَاغِهِ مِنْ أَبِي الْعَبَّاسِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَمْهُورِ حَمَادِيٍّ، مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مَنْصُورِ الْبَلْخِيِّ سَاكِنِ مَكَّةَ، مِنْ أَبِي يُونُسَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَمْحَوِيِّ، مِنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ رَوَيْتُ مِنْهُ كُنْتُ كَمَا] إِمَامُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَبِيهِ الْإِيمَانُ، مَعْرِفَةُ بِالْقَلْبِ، إِقْرَارُ بِهِ زَبَانًا وَعَمَلٌ بِأَعْضَاءِ وَجَوَارِحِ اسْتَأْذَنَ.

۳ ۱۷۷ مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ مِنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ الصَّفَارِيِّ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى مِنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحِ الرَّازِيِّ مِنْ أَبِي صَلَاتِ الْهَرَوِيِّ رَوَيْتُ مِنْهُ كُنْتُ كَمَا: إِمَامُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرَبَارَةً إِيْمَانُ سَوْأَلُ كَرْدَمُ. فَرَمُودُ:

الإيمان فقال عليه السلام الإيمان عقد بالقلب و لفظ باللسان و عمل بالجوارح لا يكون الإيمان إلا هكذا

١٧٨ ٤ أخبرني سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي فيما كتب إلي من أصبهان قال حدثنا علي بن عبد العزيز و معاذ بن المثني قالا حدثنا عبد السلام بن صالح الهروي قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين بن علي عن علي عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله الإيمان معرفه بالقلب و إقرار باللسان و عمل بالأركان

١٧٩ ٥ حدثنا حمزه بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام بقم في رجب سنه تسع و ثلاثين و ثلاثمائه قال حدثني أبو الحسن علي بن محمد البراز قال حدثنا إيمان، اعتقاد با قلب و گویش با زبان و عمل کردن با اعضا و جوارح است و ایمان جز این چیز دیگری نیست.

١٧٨ ٤ نیز سليمان بن أحمد بن أيوب لخمی از اصفهان به من نوشت که علی بن عبد العزيز و معاذ بن مثني از عبد السلام بن صالح هروی از امام رضا عليه السلام و ایشان از پدران گرامیشان، از امیر المؤمنین عليهم السلام و ایشان از رسول خدا صلى الله عليه و آله روایت کرد که فرمود: ایمان، معرفت به قلب، اقرار به زبان و عمل با اعضا و جوارح است.

١٧٩ ٥ حمزه بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن حسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام در رجب سال سیصد و سی و نه در قم از ابو الحسن علی بن محمد بزاز روایت می کنند که او از ابو احمد داود بن سليمان غازی از امام

أبو أحمد داود بن سليمان الغازی قال حدّثنا علی بن موسی الرضا علیه السّلام قال حدّثنا أبی موسی بن جعفر قال حدّثنی أبی جعفر بن محمّد قال حدّثنی أبی محمّد بن علی الباقر قال حدّثنی أبی علی بن الحسین قال حدّثنی أبی الحسین بن علی قال حدّثنی أبی امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله الإیمان إقرار باللسان و معرفه بالقلب و عمل بالأركان.

قال حمزه بن محمّد العلوی رضی الله عنه و سمعت عبد الرحمن بن أبی حاتم يقول و سمعت أبی يقول و قد روى هذا الحديث عن أبی الصلت الهروی عبد السّلام بن صالح عن علی بن موسی الرضا علیه السّلام بإسناده مثله قال أبو حاتم لو قرئ هذا الإسناد علی مجنون لبرأ

١٨٠ ٦ حدّثنا أبی رحمه الله قال حدّثنا محمّد بن معقل القرمیسینی عن محمّد بن عبد الله بن طاهر قال كنت واقفا علی رأس أبی و عنده أبو الصّلت الهروی و إسحاق بن رضا علیه السّلام روایت می کنند که ایشان از پدران گرامیشان از امیر المؤمنین علیه السّلام و آن حضرت از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت می کنند که حضرت فرمود: ایمان، اقرار به زبان و معرفت به قلب و عمل به اعضا و جوارح است.

حمزه بن محمد می گوید: از عبد الرحمن بن ابی حاتم شنیدم که از پدرش و او از ابی صلت این روایت را از امام رضا علیه السّلام ذکر می کرد. ابو حاتم می گوید: اگر اسناد این روایت را بر دیوانه بخوانند، شفا می یابد.

١٨٠ ٦ مرحوم والدهم از محمد بن معقل قرمیسینی از محمد بن عبد الله بن طاهر نقل می کنند که بالای سر پدرم ایستاده بودم و ابی صلت هروی و اسحاق بن راهویه و احمد بن

راهویه و أحمد بن محمد بن حنبل فقال أبی لیحدثنی کلّ رجل منکم بحديث فقال أبو الصّیلت الهروی حدّثنی علی بن موسی الرّضا علیه السّلام و کان و الله رضی كما سمی عن أبیه موسی بن جعفر عن أبیه جعفر بن محمّد عن أبیه محمّد بن علی عن المؤمنین علی بن الحسین عن أبیه الحسین بن علی عن أبیه علی بن أبی طالب علیه السّلام قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله الإیمان قول و عمل-فلما خرجنا قال أحمد بن محمد بن حنبل ما هذا الإسناد فقال له أبی هذا سعوط المجانین إذا سعط به المجنون أفاق.

محمد بن حنبل نیز در آن جا بودند، پدرم گفت: هر کدام از شما حدیثی نقل کنید.

ابو صلت هروی گفت: امام رضا علیه السّلام که به حق از سوی پدرش رضا نامیده شد، به من از پدران گرامی اش از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت فرمود که ایشان از رسول خدا صلّی الله علیه و آله چنین روایت فرمود که: ایمان، گفتار و کردار است.

چون خارج شدیم، احمد بن محمد بن حنبل گفت: عجب اسنادی در این روایت بود.

پدرم گفت: این دوی دیوانگان است. چون به دیوانه ای بدهند، او را شفا دهد.

۲۳ باب ذکر مجلس الرضا علیه السّلام مع المأمون فی الفرق بین العتره و الأئمّه ۱ ۱۸۱ حدّثنا علی بن الحسین بن شاذویه المؤدّب و جعفر بن محمّد بن مسرور رضی الله عنهما قالّا حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیری عن أبيه عن الرّیان بن الصّیلت قال حضر الرضا علیه السّلام مجلس المأمون بمرو و قد اجتمع فی مجلسه جماعه من علماء أهل العراق و خراسان فقال المأمون أخبرونی عن معنی هذه الآیه ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَقَالَتِ الْعُلَمَاءُ أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ الْأُمَّةَ كُلَّهَا فَقَالَ الْمَأْمُونُ مَا تَقُولُ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَالَ الرضا علیه السّلام لَا أَقُولُ كَمَا قَالُوا وَ لَكِنِّي أَقُولُ أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ الْعَتْرَةَ الطّاهِرَةَ فَقَالَ الْمَأْمُونُ وَ كَيْفَ عَنِ الْعَتْرَةِ

۲۳- مناظره حضرت رضا علیه السلام با مأمون پیرامون فرق بین عترت و ائمت

۲۳- مناظره حضرت رضا علیه السلام با مأمون پیرامون فرق بین عترت و ائمت

۱ ۱۸۱ علی بن حسین بن شاذویه و جعفر بن محمد بن مسرور گویند:روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش از ریان بن صلت که گفت:امام رضا علیه السّلام در مجلس مأمون در مرو حاضر شد، که در آن برخی از علمای عراق و خراسان حضور داشتند،مأمون گفت:معنی این آیه را برایم بگویید: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا علما گفتند:مراد خدا تمامی امت است،مأمون گفت:یا ابا الحسن!نظر شما چیست؟ حضرت فرمود:آنچه آنها گفتند،من نمی گویم، بلکه می گویم:مراد خداوند عترت پاک پیامبر بوده است.مأمون گفت:چگونه خداوند فقط عترت را اراده کرد نه امت را؟حضرت فرمود:اگر امت

من دون الأَمَّة فقال له الرضا عليه السَّلام إِنَّهُ لو أراد الأَمَّة لكانت أجمعها في الجنَّة لقول الله عزَّ و جلَّ فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يَأْذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ثُمَّ جمعهم كلَّهم في الجنَّة فقال عزَّ و جلَّ جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ الْأَيَّة فصارت الوراثه للعترة الطَّاهره لا لغيرهم فقال المأمون من العترة الطَّاهره فقال الرضا عليه السَّلام الَّذِينَ وصفهم الله في كتابه فقال عزَّ و جلَّ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً و هم الَّذِينَ قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كتاب الله و عترتي أهل بيتي أَلَا و إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يردا عَلَى الحوض فانظروا كيف تخلفون فيهما أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

قالت العلماء أخبرنا يا أبا الحسن عن العترة أ هم آل أم غير آل فقال الرضا عليه السَّلام هم آل فقالت العلماء فهذا رسول الله صَلَّى الله عليه و آله يؤثر عنه أَنَّهُ قال أُمَّتِي آلِي و هؤلاء أصحابه يقولون بالخبر المستفاض الَّذِي لَا يَمُكِّنُ دَفْعَهُ آلٌ مَحْمِدٌ أُمَّتُهُ فقال اراده کرده بود، پس همه آنها بايد بهشتی باشند و خدا می فرماید: «بعضی از آنان به خود ستم می کنند، بعضی میانه رو و بعضی دیگر به اذن خدا در خیرات پیش قدم هستند، این است فضل بزرگ» سپس همه را اهل بهشت قرار داده، فرمود:

«بهشتهای دائمی که وارد آن می شوند و دست بندهای طلا- به آنان می دهند» پس وراثت مختص عترت طاهره هست نه دیگران. مأمون گفت: عترت طاهره چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: کسانی که خدا در کتابش در توصیف آنان چنین فرموده:

«خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کرده، شما را مطهر نماید» و آنان کسانی هستند که پیامبر صَلَّى الله عليه و آله فرموده: «من دو چیز گرانبها، کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما می گذارم، از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض بر من وارد شوند، ببینید بعد از من چگونه با آن دو رفتار می کنید، ای مردم به آنان چیزی نیاموزید؛ زیرا از شما دانشمندترند».

علماء گفتند: ای ابا الحسن! آیا عترت همان آل است یا غیر آل؟ حضرت فرمود: آنان همان آل هستند. علماء گفتند: پیامبر فرموده:

امت من آل من هستند، این حدیث را صحابه به سند مستفیض و غیر قابل انکار نقل کرده اند که آل محمد امت اویند. حضرت فرمود:

أبو الحسن عليه السَّلام أخبروني فهل تحرم الصَّدقه على الآل فقالوا نعم قال فتحرم على الأئمَّه قالوا لا قال هذا فرق بين الآل و الأئمَّه ويحكم أين يذهب بكم أ ضربتم عن الذَّكر صفحا أم أنتم قوم مسرفون أ ما علمتم أنَّه وقعت الوراثه و الطَّهاره على المصطفين المهتدين دون سائرهم.

قالوا و من أين يا أبا الحسن فقال من قول الله عزَّ و جلَّ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النَّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ فصارت وراثه النَّبُوَّة و الكتاب للمهتدين دون الفاسقين أ ما علمتم أنَّ نوحا حين سأل ربَّه عزَّ و جلَّ فقال ربِّ إِنَّ ابني من أهلي و إِنَّ وعدك الحقَّ و أنت أحكم الحاكمين و ذلك أنَّ الله عزَّ و جلَّ وعده أن ينجيهِ و أهله فقال ربَّه عزَّ و جلَّ يَا نُوحُ ... إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

فقال المأمون هل فضَّل الله العتره على سائر النَّاس فقال أبو الحسن إِنَّ الله عزَّ و جلَّ أبان فضل العتره على سائر النَّاس في محكم كتابه فقال له المأمون و أين ذلك بگوئيد صدقه حرام هست بر آل؟ گفتند: آری، فرمود: پس بر همه ائمت حرام است، گفتند: نه.

فرمود: این فرق آل و ائمت است، وای بر شما به کدام راه می روید آیا از قرآن اعراض و از حد تجاوز کرده اید؟ نمی دانید که وراثت و طهارت در مورد برگزیدگان هدایت یافته است؟ گفتند:

این از کجاست یا ابا الحسن؟ فرمود: از قول خدا که فرمود: «نوح و ابراهیم را به رسالت فرستادیم و در ذریه ایشان نبوت و کتاب را قرار دادیم، بعضی از آنان هدایت یافته و اغلب آنان فاسقند» پس وراثت نبوت و کتاب مختص به هدایت یافته گان است نه فاسقین، آیا نمی دانید وقتی نوح علیه السَّلام از پروردگارش مسئلت کرد: «خدایا پسر من است و وعده تو حق است و تو بهترین حاکمان هستی» به این جهت بود که خدا وعده داده بود که او و اهل او را نجات دهد، خداوند به او فرمود: «ای نوح! او اهل تو نیست، عمل او، عمل ناپسندیده است، از من میخواه آن چه را که تو علم به آن نداری، پند می دهم که از جاهلان نباشی». مأمون گفت: آیا خدا عترت را بر سایر مردمان تفضیل داده؟ فرمود: خدا فضل عترت را بر سایر مردمان در کتاب خود ظاهر ساخته. مأمون گفت: کدام است؟

من کتاب الله فقال له الرضا عليه السلام في قول الله عز وجل إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَ قَالَ عز وجل في موضع آخر أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ثُمَّ رَدَّ الْمَخَاطِبَةَ فِي أَثَرِ هَذِهِ إِلَى سَائِرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ يَعْنِي الَّذِي قَرَنَهُم بِالْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ وَ حَسَدُوا عَلَيْهِمَا فَقَوْلُهُ عز وجل أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا يَعْنِي الطَّاعَةَ لِلْمُصْطَفِينَ الطَّاهِرِينَ فَالْمَلِكُ هَاهُنَا هُوَ الطَّاعَةُ لَهُمْ فَقَالَتِ الْعُلَمَاءُ فَأَخْبَرْنَا هَلْ فُسِّرَ اللَّهُ عز وجل بِالْإِصْطِفَاءِ فِي الْكِتَابِ فَقَالَ الرضا عليه السلام فُسِّرَ الْإِصْطِفَاءُ فِي الظَّاهِرِ سِوَى الْبَاطِنِ فِي اثْنِي عَشَرَ مَوْطِنًا وَ مَوْضِعًا.

فَأَوَّلُ ذَلِكَ قَوْلُهُ عز وجل وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ رَهْطَكَ الْمَخْلَصِينَ فرمود: در آیه ای که فرمود: «همانا خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزید، آنان نسلی هستند که از یکدیگر می باشند و خداوند شنوا و داناست» در آیه دیگر فرمود: «آیا مردمان بر آن چه خدا به ایشان داده حسد می برند، ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و ایشان را پادشاهی بزرگ عطا نمودیم» بعد از این آیه به سایر مؤمنین خطاب نموده و می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولی الامر اطاعت کنید» یعنی کسانی که خدا ایشان را با کتاب و حکمت مقرون گردانید و به آن دو، مردم برایشان حسد بردند، پس منظور آیه أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا اطاعت از برگزیدگان و پاکان است، پس پادشاهی در این آیه همان اطاعت از ایشان است. علماء گفتند: آگاه کن ما را که آیا خدا برگزیدن را در کتاب خویش تفسیر کرده؟ فرمود: برگزیدن را در ظاهر قرآن در دوازده موضع تفسیر فرموده است.

اول: آیه ای که فرمود: «فامیل نزدیک و خویشان مخلص خود را انداز کن» این آیه

هكذا في قراءه أبي بن كعب و هي ثابتة في مصحف عبد الله بن مسعود و هذه منزله رفيعة و فضل عظيم و شرف عال حين عني الله عز و جل بذلك الآل فذكره لرسول الله صلى الله عليه و آله فهذه واحده و الآيه الثانيه في الاصطفاء قوله عز و جل إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و هذا الفضل المذی لا يجهله أحد إلا معاند ضال لأنه فضل بعد طهاره تنتظر فهذه الثانيه.

و أما الثالثه فحين ميز الله الطاهرين من خلقه فأمر نبيه بالمباهله بهم في آيه الابتهاال فقال عز و جل يا محمد فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ فبرز النبي صلى الله عليه و آله عليا و الحسن و الحسين و فاطمه عليهم السلام و قرن أنفسهم بنفسه فهل تدرون ما معنى قوله و أنفسنا و أنفسكم قالت العلماء عني به نفسه فقال أبو الحسن عليه السلام لقد غلطتم إنما عني بها علي بن أبي طالب عليه السلام و مما يدل على ذلك قول النبي صلى الله عليه و آله حين قال در قرائت ابی بن کعب چنین بوده و در مصحف عبد الله بن مسعود نیز موجود بوده است، این مقامی رفیع، فضلی عظیم، و شرافتی بزرگ است زمانی که خدا با این کلام آل را اراده کرد و برای رسول خدا ذکر فرمود. این اول آیه. آیه دوم در معنی برگزیدن این آیه است: «خدا می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک کند» کسی از این فضل بی اطلاع نیست و جز معاند آن را انکار نکند، چون بالا-تر از طهارت، فضلی متصور نیست. این آیه دوم.

آیه سوم؛ وقتی که خدا پاکان خلق خود را جدا نمود و در آیه مباھله پیامبرش را امر به مباھله کرد و فرمود: ای محمد! «بعد از این که حق را دانستی، هر که در این مورد با تو بحث کرد، به او بگو: بیائید پسران خودمان و خودتان و زنان خودمان و خودتان و نیز خودمان و خودتان را فراخوانیم و دعا کرده و نفرین خدا را برای دروغگویان طلب کنیم» پس پیامبر صلى الله عليه و آله علی، حسن، حسین و فاطمه عليهم السلام را با خود همراه کرد، می دانید معنی «خودمان و خودتان» چیست؟ گفتند: پیامبر خودش را در نظر داشته. فرمود:

اشتباه می کنید، پیامبر علی بن ابی طالب را اراده کرده، دلیل بر این، کلام پیامبر است که فرمود:

لِیَنْتَهیْنَ بَنُو وَلِیْعِهِ أَوْ لِأَبْعَثَنَّ إِلَیْهِمْ رَجُلًا كَنَفْسِیْ یَعْنِیْ عَلِیَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ عَنِ الْأَبْنَاءِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ وَ عَنِ النَّسَاءِ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ فَهَذِهِ خُصُوصِیَّتُهُ لَا یَتَقَدَّمُهُمْ فِیْهَا أَحَدٌ وَ فَضْلٌ لَا یُلْحَقُهُمْ فِیْهِ بَشَرٌ وَ شَرَفٌ لَا یَسْبِقُهُمْ إِلَیْهِ خَلْقٌ إِذْ جَعَلَ نَفْسَ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ كَنَفْسِهِ فَهَذِهِ الثَّلَاثَةُ.

وَأَمَّا الرَّابِعَةُ فَاِخْرَاجُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ النَّاسِ مِنْ مَسْجِدِهِ مَا خَلَا الْعَتْرَةَ حَتَّى تَكَلَّمَ النَّاسُ فِی ذَلِكَ وَ تَكَلَّمَ الْعَبَّاسُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ تَرَكْتَ عَلِیًّا وَ أَخْرَجْتَنَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مَا أَنَا تَرَكْتُهُ وَ أَخْرَجْتَكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ تَرَكَهُ وَ أَخْرَجَكُمْ وَ فِی هَذَا تَبْیَانُ قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ لِعَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ أَنْتَ مَنِّیْ بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى قَالَتِ الْعُلَمَاءُ وَ أَيْنَ هَذَا مِنَ الْقُرْآنِ؟

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ أَوْجَدَكُمْ فِی ذَلِكَ قُرْآنًا وَ أَقْرَأَهُ عَلَیْكُمْ قَالُوا هَاتِ قَالَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَ أَخِيهِ أَنْ تَبُوءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ یُثُوتًا وَ اجْعَلُوا یُثُوتَكُمْ قَبْلَهُ فَفِی هَذِهِ الْآیَةِ مَنْزِلُهُ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ فِیْهَا أَيْضًا مَنْزِلُهُ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ مَعَ هَذَا دَلِیلٌ وَاضِحٌ فِی قَوْلِ «بَنُو وَلِیْعِهِ» مِنْ كَارِهَائِهِ مَنْصَرَفٌ مِی شُودَ یَا مَرْدِی هِمَانَنْدِ خُودَمِ رَا بِفَرَسْتَمِ» یَعْنِیْ عَلِیَّ بْنَ ابِیطَالِبٍ، مَرَادُ أَزْ اِبْنَاءِ، حَسَنِ وَ حُسَيْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ وَ مَرَادُ أَزْ نِسَاءِ، فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ اسْت، كَسِیْ دَرِ اِیْنِ وَیْژِگِیْ بَرِ اِیْشَانِ تَقَدَّمَ نَدَارَدُ وَ دَرِ اَنْ فَضِیْلَتِ بَهْ اَنَانِ نَمِیْ رَسَدُ، دَرِ اَنْ شَرَفِ بَرِ اَنَانِ سَبَقَتِ نَگِیْرَدُ، زِیْرَا نَفْسِ عَلِیَّ رَا هِمَانَنْدِ نَفْسِ خُودِ قَرَارِ دَادَه. اِیْنِ آیه سُوْمِ.

آیه چهارم؛ خارج کردن همه مردم به جز عترت توسط پیامبر از مسجد، طوری که همه مردم اعتراض کردند، حتی عباس عموی پیامبر گفت: یا رسول الله! علی را باقی گذاشته و ما را خارج کردی؟ حضرت فرمود: من او را باقی نگذاشته و شما را خارج نکرده‌ام؛ بلکه خداوند چنین کرده است. این مطلب کلام پیامبر به علی را که فرمود: «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی» روشن می‌کند. علماء گفتند: این در کجای قرآن است؟

فرمود: در این باب از قرآن شاهد می‌آورم و بر شما می‌خوانم، گفتند: بیاور، فرمود: خداوند فرماید: «به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر خانه‌هایی انتخاب کنید و خانه‌های خود را قبله قرار دهید» در آیه نسبت هارون به موسی و علی علیه السلام به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ روشن شده، افزون بر این در فرمایش

رسول الله صَلَّى الله عليه و آله حين قال ألا إنَّ هذا المسجد لا يحلّ لجنب إلّا لمحمّد صَلَّى الله عليه و آله و آله.

قالت العلماء يا أبا الحسن هذا الشّرح و هذا البيان لا يوجد إلّا عندكم معاشر أهل بيت رسول الله صَلَّى الله عليه و آله.

فقال و من ينكر لنا ذلك و رسول الله يقول أنا مدینه العلم و علیّ بابها فمن أراد المدینه فليأتها من بابها ففیما أوضحنا و شرحنا من الفضل و الشّرف و التّقدمه و الاصطفاء و الطّهاره ما لا ينكره إلّا معاند و الله عزّ و جلّ و الحمد علی ذلك فهذه الرابعه.

و الآیه الخامسه قول الله عزّ و جلّ وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ خصوصیه خصّهم الله العزيز الجبار بها و اصطفاهم علی الأّمّه فلما نزلت هذه الآیه علی رسول الله صَلَّى الله عليه و آله قال ادعوا إلّی فاطمه فدعیت له فقال یا فاطمه قالت لئیک یا رسول الله فقال هذه فدک ممّا هی لم یوجف علیه بالخیل و لا- رکاب و هی لی خاصّه دون المسلمین و قد جعلتها لک لما أمرنی الله تعالی به فخذیها لک و لولدک فهذه الخامسه پیامبر که فرمود: «این مسجد برای هیچ جنبی جز محمد و آل او حلال نیست» دلیلی آشکار است.

علماء گفتند: یا ابا الحسن! این شرح و بیان در جای دیگر غیر از شما و اهل بیت پیامبر صَلَّى الله عليه و آله یافت نمی شود.

فرمود: کیست که این موقعیت ما را منکر باشد و پیامبر صَلَّى الله عليه و آله می فرماید: «من شهر علم هستم و علی درب آن، هر کس بخواهد وارد شهر شود باید از درب آن وارد گردد» در آن چه شرح دادیم، نمونه هایی از فضل، شرف، برتری، برگزیدن الهی و پاکیزگی است که کسی جز معاند آن را انکار نکند، خدا را بر این منزلت سپاس می گوئیم. این آیه چهارم.

آیه پنجم؛ خدا می فرماید: «حق خویشاوند را بده» خصوصیتی که خداوند عزیز جبار آنان را به آن اختصاص داده و بر امت برگزیده، زمانی که این آیه بر پیامبر نازل شد، فرمود: فاطمه را فراخوانید، فاطمه را فراخواندند، فرمود: ای فاطمه! عرض کرد: بله یا رسول الله! فرمود: فدک از غنائمی است که بدون جنگ به دست آمده، مال من است و دیگران سهمی در آن ندارند، حال که خدا مرا امر فرمود، آن را به تو بخشیدم، آن را بگیر، مال تو و فرزندان توست. این آیه پنجم.

و الآیه السادسة قول الله عزّ و جلّ قُلْ لَا أَشْئُلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و هذه خصوصیه للنَّبِیِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله إِلَى یوم القیامه و خصوصیه للآل دون غیرهم و ذلك أنّ الله عزّ و جلّ حکى فی ذکر نوح فی کتابه یا قوم لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجَرْتُ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ وَ حکى عزّ و جلّ عن هود أنّه قال یا قوم لَا- أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجَرْتُ إِلَّا- عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا- تَعْقِلُونَ وَ قال عزّ و جلّ لَنَبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله قُلْ يَا مُحَمَّد لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ لم يفرض الله تعالی مودّتهم إِلَّا وَ قد علم أنّهم لَا یرتدّون عن الدّین أبدا و لَا یرجعون إِلَى ضلال أبدا و أخرى أَنْ یكون الرّجل وَاذَا للرّجل فیکون بعض أهل بیته عدوّا له فلا یسلم له قلب الرّجل فأحبّ الله عزّ و جلّ أَنْ لَا یكون فی قلب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله عَلَى الْمُؤْمِنِينَ شَيْءٌ ففرض علیهم الله مودّه ذوی القربی فمن أخذ بها وَ أحبّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ أحبّ أهل بیته لم یستطع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله أَنْ یبغضه وَ من ترکها و لم یأخذ آیه ششم؛ خدا فرمود: «بگو به خاطر رسالت اجرى از شما نمی خواهم، مگر دوستی خویشاوندان» این خصوصیتی است خاص پیامبر و آل او نه دیگران تا روز قیامت، خداوند در قرآن از نوح نقل فرمود: «ای مردم به خاطر این رسالت از شما مالی نمی خواهم، اجر من با خداست، مؤمنین را از خود طرد نمی کنم، آنها پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد، در نظر من شما مردمی نابخرد هستید» از هود نیز نقل کرده که گفت: «بگو به خاطر رسالت اجرى از شما نمی خواهم، اجر من با کسی است که مرا آفریده، آیا فکر نمی کنید؟» ولی خدا به پیامبرش محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله می فرماید: «بگو برای رسالت از شما اجرى نمی خواهم جز دوستی خویشاوندان» خدا دوستی آنان را واجب نکرد مگر این که دانست آنان هرگز از دین برنمی گردند و به گمراهی نخواهند رفت.

دیگر این که چه بسا فرد، شخصی را دوست بدارد و برخی از خانواده اش دشمن او باشند، لذا قلب فرد نمی تواند خالصانه او را دوست بدارد، خدا دوست دارد در دل پیامبر نسبت به مؤمنین چیزی نباشد لذا دوستی خویشان پیامبر را بر آنان واجب کرد و هر که چنین کند و پیامبر و اهل بیتش را دوست بدارد، رسول خدا نمی تواند از او بدش بیاید و هر که این امر ترک کند

بها و أبغض أهل بيته فعلى رسول الله صلى الله عليه و آله أن يبغضه لأنه قد ترك فريضه من فرائض الله عز و جل فأى فضيله و أى شرف يتقدم هذا أو يدانيه؟

فأنزل الله عز و جل هذه الآية على نبيه صلى الله عليه و آله قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة فى القربى فقام رسول الله صلى الله عليه و آله فى أصحابه فحمد الله و أثنى عليه و قال يا أيها الناس إن الله عز و جل قد فرض لى عليكم فرضاً فهل أنتم مؤدوه فلم يجبه أحد فقال يا أيها الناس إنه ليس من فضّه و لا ذهب و لا مأكول و لا مشروب فقالوا هات إذا فتلا عليهم هذه الآية فقالوا أمّا هذه فنعم فما وفى بها أكثرهم.

و ما بعث الله عز و جل نبياً إلا أوحى إليه أن لا يسأل قومه أجراً لأن الله عز و جل يوفيه أجر الأنبياء و محمد صلى الله عليه و آله فرض الله عز و جل طاعته و موده قرابته على أمته و أمره أن يجعل أجره فيهم ليؤدوه فى قرابته بمعرفه فضلهم العدى أوجب الله عز و جل لهم فى الموده إنما تكون على قدر معرفه الفضل فلما أوجب الله تعالى ذلك ثقل ذلك لثقل وجوب الطاعة فتمسك بها و اهل بيت را دوست نداشته باشد، واجب است که پیامبر او را دوست نداشته باشد، چون یکی از واجبات الهی را ترک کرده، حال چه فضل و شرفی بر این فضیلت تقدم دارد یا با آن برابری می کند؟

خداوند آیه قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة فى القربى را بر پیامبر نازل کرد، حضرت در میان اصحاب خود برخاست و خدا را ثنا گفت و فرمود: ای مردم! خدا برای من چیزی را بر شما واجب کرده، آیا آن را انجام می دهید؟ کسی جواب نداد. حضرت فرمود:

ای مردم! طلا و نقره و خوردنی و نوشیدنی نیست، گفتند: بگو آن چیست؟ حضرت آیه را بر ایشان تلاوت کرد، گفتند: این مطلب را می پذیریم، ولی اکثر آنها به آن وفا نکردند.

خدا پیامبری را مبعوث نفرمود، جز اینکه وحی کرد مزد طلب نکند، چون خدا پاداش انبیا را می دهد، اما برای محمد صلى الله عليه و آله خدا اطاعت و دوستی خویشان او را بر امت واجب نمود و فرمود که مزد خود را در حق خاندانش قرار دهد تا مردم آن را به آنان اداء نمایند و این با شناخت فضل آنان ممکن است، چون دوستی به میزان شناخت فضایل است. چون خدا این دوستی را واجب کرد، به سنگینی وجوب طاعت این امر بر مردم سنگین آمد، گروهی که خدا پیمان

قوم قد أخذ الله ميثاقهم على الوفاء و عاند أهل الشقاق و التّفاق و أَلحدوا في ذلك فصرفوه عن حده الذي حدّه الله عزّ و جلّ فقالوا القرابه هم العرب كلّها و أهل دعوته فعلى أىّ الحالتين كان فقد علمنا أنّ المودّه هي للقرابه فأقربهم من النّبىّ صلّى الله عليه و آله أولاهم بالمودّه و كلّما قربت القرابه كانت المودّه على قدرها و ما أنصفوا نبىّ الله صلّى الله عليه و آله في حيّطته و رأفته و ما منّ الله به على أمّته ممّا تعجز الألسن عن وصف الشّكر عليه أن لا يؤدّوه في ذرّيّته و أهل بيته و أن يجعلوهم فيهم بمنزله العين من الرّأس حفظا لرسول الله فيهم و حبّا لهم فكيف و القرآن ينطق به و يدعو إليه و الأخبار ثابتة بأنّهم أهل المودّه و اللّذين فرض الله تعالى مودّتهم و وعد الجزاء عليها فما وفى أحد بها فهذه المودّه لا يأتى بها أحد مؤمنا مخلصا إلّا استوجب الجنّه لقول الله عزّ و جلّ في هذه الآيه.

و الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَآؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ذَلِكَ الَّذِي يَبْشُرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وفادارى از آنان گرفته بود، پايدار ماندند و اهل نفاق و شقاوت كافر شده و آن را از حدودى كه خدا قرار داده بود، كنار زده و گفتند: «خويشان» تمام عرب و اهل دعوت هستند، در هر حال دانستيم كه دوستى براى خويشان پيامبر است و نزديك ترين آنان به پيامبر اولى تر به دوستى است، هرچه به پيامبر نزديك تر باشند دوستى بيشتر است، ولى به انصاف رفتار نکردند با پيامبر درباره خاندان او و مهربانى اش و منتى كه خدا بر امتش نهاده كه زبان از شكر آن عاجز است، آن را در حق فرزندان و خاندان پيامبر انجام ندادند، موقعيت آنان را در بين خود همانند چشم در سر ندانستند كه اين رعايت حال پيامبر و نشانه محبت به او بود، چگونه؟! در حالى كه قرآن به آن سخن مى گويد و دعوت مى كند و اخبار قطعى است كه خدا مودّت آنان را واجب فرموده و وعده پاداش به آن داده. اما كسى به وعده اى كه داده عمل نکرد، كسى اين مودت را با اخلاص و ايمان ظاهر نكند مگر سزاوار بهشت گردد، چون خدا مى فرمايد: «آنان كه ايمان آورده و عمل صالح انجام دهند، در بهشت هاى سرسبز هستند و هرچه خواهند نزد خدا خواهند داشت، اين است فضل بزرگ، اين همان است كه خدا بندگان خود را كه ايمان آورده و عمل صالح انجام

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى مَفْسِّرًا وَ مَبْنِيًّا ثُمَّ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالُوا إِنَّ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَثْوًى فِي نَفَقَتِكَ وَفِي مَنَاسِكَ مِنْ الْوُفُودِ وَهَذِهِ أَمْوَالُنَا مَعَ دِمَائِنَا فَاحْكُمْ فِيهَا بَارًا مَأْجُورًا أَعْطَ مَا شِئْتَ وَامْسَكَ مَا شِئْتَ مِنْ غَيْرِ حَرْجٍ.

قال فأنزل الله عزَّ و جَلَّ عليه الزَّوْحُ الْأَمِينُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى يَعْنِي أَنْ تَوَدُّوا قَرَابَتِي مِنْ بَعْدِي فَخَرَجُوا فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ مَا حَمَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى تَرْكِ مَا عَرْضْنَا عَلَيْهِ إِلَّا لِيَحْتَنَّا عَلَى قَرَابَتِهِ مِنْ بَعْدِ إِنْ هُوَ إِلَّا شَيْءٌ افْتَرَاهُ فِي مَجْلِسِهِ وَكَانَ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِمْ عَظِيمًا فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذِهِ الْآيَةَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَى بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ فَبَعَثَ عَلَيْهِمُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ هَلْ مِنْ حَدَثٍ فَقَالُوا إِي وَاللَّهِ يَا دِهَنْدُ بِهِ أَنْ بَشَارَتْ دَادَهُ، «بِكَوْ اجْرِي جِزْ مَوْدَتِ خَوِشَاوَنَدَانِ از شَمَا نَمِي خَوَاهُمْ» صدر و ذیل این آیه تفسیر شده و معلوم می باشد، حضرت فرمود: پدرم از پدرش از حسین بن علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: مهاجرین و انصار به پیامبر گفتند: یا رسول الله! شما در مخارج خود و افرادی که در خدمت شما هستند ممکن است به سختی بیفتید، اموال ما همچون جانهایمان در اختیار شماست، هرطور در آنها عمل کنید مشکلی ندارد، هرچه می خواهید ببخشید و نزد خود نگه دارید.

خدا جبرئیل امین را فرستاد و گفت: ای محمد! قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى یعنی خویشانم را بعد از من دوست داشته باشید، پس خارج شدند و منافقین گفتند:

برای اینکه ما را به رعایت حال خویشانش ترغیب کند پیشنهاد ما را ترک کرد، این چیزی است که در آن مجلس به دروغ بیان کرد، این سخن بزرگی بود، خدا فرمود: «آیا می گویند ساخته محمد است، بگو اگر من آن را به دروغ بیان کرده باشم، زیانش برای من است و شما نمی توانید در مقابل خدا مرا حفظ کنید و او به آنچه بحث می کنید آگاه تر است، بین من و شما همان بس که خدا شاهد باشد و او آمرزنده و مهربان است». پیامبر آنان را احضار کرده و فرمود: اتفاقی رخ داده؟

رسول الله لقد قال بعضنا كلاما غليظا كرهناه فتلا عليهم رسول الله صلى الله عليه وآله الآية فبكوا و اشتدّ بكأؤهم فأنزل عزّ و جلّ و هو الذي يقبل التوبة عن عباده و يعفو عن السيئات و يعلم ما تفعلون فهذه السادسة.

و أما الآية السابعة فقول الله عزّ و جلّ إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا قالوا يا رسول الله قد عرفنا التسليم عليك فكيف الصّلاه عليك فقال تقولون اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد كما صليت على إبراهيم و على آل إبراهيم إنّك حميد مجيد.

فهل بينكم معاشر الناس فى هذا خلاف؟ فقالوا لا.

فقال المؤمنون هذا ممّا لا خلاف فيه أصلا و عليه إجماع الأمّة فهل عندك فى الآل شىء أوضح من هذا فى القرآن؟

فقال أبو الحسن نعم أخبرونى عن قول الله عزّ و جلّ يس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ فمن عنى بقوله يس؟

قالت العلماء يس محمّد صلى الله عليه وآله لم يشكّ گفتند: بله يا رسول الله! گروهى از ما سخن ناشايستى گفته و ما نیز ناخرسندیم، پس حضرت این آیه را تلاوت کرد. سخت گریستند و خدا این آیه را نازل کرد: «اوست که از بندگانش توبه مى پذیرد و از بدى ها گذشت مى کند و آنچه را انجام مى دهد مى داند».

اما آیه هفتم که خدا فرمود: «خدا و ملائکه اش بر پیامبر درود مى فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستاده و سلام کنید».

گفتند: یا رسول الله! سلام کردن بر شما را مى دانیم ولی چگونگى درود فرستادن را نه.

فرمود: مى گوید: خدايا بر محمد و آل محمد درود فرست همان طور که بر ابراهيم و آل ابراهيم درود فرستاده ای، تو ستوده و بزرگ هستی.

ای مردم آیا در این کلام اختلافی دارید؟ گفتند: نه.

مأمون گفت: در این امر اختلافی نیست و همه امت بر آن اتفاق دارند، اما در مورد «آل» آیه واضح تر از این در قرآن به یاد دارید؟

امام رضا علیه السلام فرمود: بله، يس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ اینک به من بگوئید در این آیه منظور از «يس» چیست؟

علما گفتند: يس محمد صلى الله عليه وآله است، کسی

فیه أحد قال أبو الحسن فإنَّ الله عزَّ و جلَّ أعطى محمداً و آل محمّد من ذلك فضلاً لا يبلغ أحد كنه وصفه إلّا من عقله و ذلك أن الله عزَّ و جلَّ لم يسلم على أحد إلّا على الأنبياء صلّى الله عليه و آله فقال تبارك و تعالی سَلامٌ على نُوحٍ فی الْعَالَمِینَ و قال سَلامٌ على إِبْرَاهِیمَ و قال سَلامٌ على مُوسَى وَ هَارُونَ و لم یقل سلام على آل نوح و لم یقل سلام على آل إِبْرَاهِیمَ و لا قال سلام على آل موسى و هارون و قال عزَّ و جلَّ سَلامٌ على إِبْرَاهِیمَ یعنی آل محمّد صلّى الله عليه و آله فقال المأمون لقد علمت أنّ فی معدن النبوه شرح هذا و بیانه فهذه السابعة.

و أمّا الثامنة فقول الله عزَّ و جلَّ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبَىٰ قُورْنٌ سَهْمٌ ذِی الْقُرْبَىٰ بِسَهْمِهِ و بسهم رسول الله صلّى الله عليه و آله فهذا فضل أيضا بین الآل و الأمه لأنَّ الله تعالی جعلهم فی حِیز و جعل الناس فی حِیز دون ذلك و رضی لهم ما رضی لنفسه و اصطفاهم فيه فبدأ بنفسه ثم ثنی برسوله ثم بذی القربی فی کلّ ما كان من الفیء و الغنیمه و غیر ذلك ممّا رضیه عزَّ و جلَّ شکى ندارد. حضرت فرمود: خداوند عزَّ و جلَّ به محمد و آل محمد فضلی عنایت کرده که هیچ کس به کنه وصف آن نمی رسد، مگر این که در آن اندیشه کند، زیرا خداوند به جز انبیا بر کسی سلام نفرستاده، خداوند می فرماید:

«سلام و درود بر نوح در بین مردم» و نیز فرموده:

«سلام و درود بر ابراهیم» و نیز فرمود: «سلام و درود بر موسی و هارون» ولی خداوند نفرموده:

سلام بر آل نوح و آل ابراهیم و آل موسی و هارون، اما فرموده: «سلام و درود بر آل یاسین» یعنی آل محمد صلّى الله عليه و آله، در این هنگام مأمون گفت: شرح این نیز نزد اهل بیت است.

این آیه هفتم.

آیه هشتم؛ خدا فرمود: «بدانید در هر منفعتی یک پنجم آن متعلق به خدا و رسول و خویشان است»، پس قرین ساخت سهم خویشان را به سهم خود و رسول الله، این تفاوت دیگر آل و امت است، زیرا خدا آنان را در مکانی قرار داده و مردم را در مکانی دیگر، برای آنان همان را پسندیده که برای خود پسندیده، در آن مورد آنان را برگزیده و اول از خود شروع کرده و سپس پیامبر را ذکر کرده و بعد خویشان را، در هر آنچه که با جنگ و بدون جنگ به دست آمده، چیزهایی که خدا برای خود پسندیده

لنفسه فرضی لهم فقال و قوله الحقّ و اَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ و لِلرَّسُولِ و لِذِي الْقُرْبَىٰ فهذا تأكيد مؤكّد و أثر قائم لهم إلى يوم القيامة في كتاب الله الناطق الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد.

و أمّا قوله و اليتامى و المساكين فإنّ اليتيم إذا انقطع يتمه خرج من الغنائم و لم يكن له فيها نصيب و كذلك المسكين إذا انقطعت مسكنته لم يكن له نصيب من المغنم و لا يحلّ له أخذه و سهم ذى القربى قائم إلى يوم القيامة فيهم للغنى و الفقير منهم لأنّه لا أحد أغنى من الله عزّ و جلّ و لا من رسول الله صلّى الله عليه و آله فجعل لنفسه منها سهمًا و لرسوله صلّى الله عليه و آله سهمًا فما رضيّه لنفسه و لرسوله صلّى الله عليه و آله رضيّه لهم.

و كذلك الفیء ما رضيّه منه لنفسه و لنبيّه صلّى الله عليه و آله رضيّه لذی القربى كما أجراهم في الغنيمه فبدأ بنفسه جلّ جلاله ثمّ برسوله ثمّ بهم و قرن سهمهم بسهم الله و سهم رسوله صلّى الله عليه و آله و كذلك في الطّاعه قال يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا الرَّسُولَ و أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فبدأ بنفسه ثمّ بر آنان نیز پسندیده و فرموده و گفته اش حق است:

إِعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ و لِلرَّسُولِ و لِذِي الْقُرْبَىٰ تأكيد مؤكّد و اثری است که تا قیامت در کتاب خدا برای آنان باقی است، کتابی ناطق که «باطل از پیش رو و پشت سر در آن راه ندارد، و از خدای حکیم و حمید نازل گشته است».

اما قول خدا و اليتامى و المساكين هر گاه یتیمی یتیم تمام شود از غنائم خارج می شود و سهمی از آن نخواهد داشت، همچنین است مسکین، زمانی که فقر او پایان یابد از غنائم بهره ای نمی برد و حلال نیست که از آن چیزی بگیرد، اما سهم «ذی القربى» تا قیامت دوام داشته و بر آنان جاری است، چه غنی باشند و چه فقیر، زیرا کسی از خدا و رسولش غنی تر نیست ولی سهمی از غنیمت برای خود و رسولش قرار داده، پس آنچه برای خود و رسولش پسندیده بر ایشان نیز پسندیده است.

همچنین در فیء، هرچه برای خود پسندیده برای ذی القربى نیز پسندیده، چنان که در غنیمت برای آنان سهم قرار داده، از خود آغاز کرده و سپس رسولش را ذکر کرده و بعد آنان را، سهم آنان را به سهم خود و رسولش قرین کرده. نیز در اطاعت؛ خدا فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده اید خدا، پیامبر و اولی الامر را اطاعت کنید» خدا از خود آغاز کرده،

فَلَمَّا جَاءَتْ قَصَّهُ الصِّدْقَهُ نَزَّ نَفْسَهُ وَرَسُولَهُ وَنَزَّ أَهْلَ بَيْتِهِ فَقَالَ إِنَّمَا الصِّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالمَسَاكِينِ وَالعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالمُؤَلَّفَةَ قُلُوبَهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالعَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَهُ مِنَ اللَّهِ فَهَلْ تَجِدُ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَنَّهُ سَمِيَ لِنَفْسِهِ أَوْ لِرَسُولِهِ أَوْ لَذِي الْقُرْبَى لِأَنَّهُ لَمَّا نَزَّ نَفْسَهُ عَنِ الصَّدَقَةِ وَنَزَّ رَسُولَهُ وَنَزَّ أَهْلَ بَيْتِهِ لَا بَلْ حَرَّمَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّ الصَّدَقَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَهِيَ أَوْسَاخُ أَيْدِي النَّاسِ لَا يَحِلُّ لَهُمْ لِأَنَّهُمْ طَهَّرُوا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ وَوَسَخٍ فَلَمَّا طَهَّرَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاصْطَفَاهُمْ رَضِيَ لَهُمْ مَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ وَكَرِهَ لَهُمْ مَا كَرِهَ لِنَفْسِهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهَذِهِ الثَّامَنَةُ.

در قضیه صدقات، خود و پیامبر و اهل بیتش را منزّه دانسته و فرموده: «مصرف صدقات منحصر است به فقرا، مساکین، متصدیان صدقات، برای تألیف قلوب، آزادی بندگان، بدهکاران، در راه خدا و در راه ماندگان، این ها از جانب خدا واجب است و خدا دانا و آگاه است» آیا موردی می یابید که خود یا رسول یا خویشان او را نام ببرد؟ وقتی خود را از صدقه منزّه دانست، پیامبر و اهل بیت او را نیز منزّه بلکه حرام نمود، چون صدقه بر محمد و آل او حرام است، زکات چرک های دست مردم است و بر آنان حلال نیست، چون آنان از هر کیفی و پلیدی پاک شدند، خدا آنان را پاک نمود و برگزید، برای آنان همان پسندید که برای خود پسندید و همان بد دانست که برای خود بد دانست، این آیه هشتم.

و أما التاسعه فنحن اهل الذكر الذين قال الله عز وجل فَسَيُتْلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فنحن اهل الذكر فاسألونا ان كنتم لا تعلمون فقالت العلماء إنما عنى الله بذلك اليهود و النصارى فقال أبو الحسن عليه السلام سبحان الله و هل يجوز ذلك إذا يدعوننا إلى دينهم و يقولون إنه أفضل من دين الإسلام.

فقال المؤمنون فهل عندك فى ذلك شرح بخلاف ما قالوه يا أبا الحسن فقال أبو الحسن نعم الذكر رسول الله و نحن أهله و ذلك بين فى كتاب الله عز وجل حيث يقول فى سورة الطلاق فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ فَالذكر رسول الله و نحن أهله فهذه التاسعه.

و أما العاشره فقول الله عز وجل فى آيه التَّحْرِيمِ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ الْآيَه فأخبرونى هل تصلح ابنتى و ابنه ابنى و ما تناسل من صلبى لرسول الله صلى الله عليه و آله أن يتزوجها لو كان حياً قالوا لا قال فأخبرونى هل كانت ابنه آيه نهم؛ «ما اهل ذكر هستيم» قرآن مى فرمايد: «اگر نمى دانيد از اهل ذكر سؤال كنيد» ما اهل ذكر هستيم، پس اگر نمى دانيد از ما پرسيد. علما گفتند: منظور خدا از اهل ذكر يهود و نصارى هستند، حضرت فرمود:

سبحان الله! آيا چنين چيزى جايز است؟ بر اين فرض آنان ما را به دين خود دعوت کرده و مى گویند: دين آنان از دين اسلام برتر است.

مأمون گفت: آيا بيانى برخلاف گفته علما داريد؟ حضرت فرمود: بله، «ذكر» رسول خداست و ما اهل او هستيم، اين مطلب در قرآن در سوره طلاق روشن است، خدا مى فرمايد: «پس از خدا بترسيد اى عاقلان، اى كسانى كه ايمان آورده ايد، خدا بر شما ذكر فرستاده، رسولى كه آيات روشن الهى را بر شما تلاوت مى كند» پس «ذكر» رسول خداست و ما اهل او هستيم. اين آيه نهم. آيه دهم كه خدا در آيه تحريم فرمود:

«مادران، دختران و خواهران شما بر شما حرام شد» بگوئيد اگر رسول خدا ميان ما بود آيا دختر من و دختر پسر من و ساير دخترانى كه از نسل من هستند بر ايشان حلال بودند؟ گفتند:

خير، حضرت فرمود: آيا دختران شما بر ايشان

أحدكم تصلح له أن يتزوجها لو كان حيًا قالوا نعم قال ففى هذا بيان لأننى أنا من آلِه و لستم من آلِه و لو كنتم من آلِه لحرم عليه بناتكم كما حرم عليه بناتى لأننى من آلِه و أنتم من أمته فهذا فرق بين الآل و الأمه لأن الآل منه و الأمه إذا لم تكن من الآل فليست منه فهذه العاشره.

و أمّا الحاديه عشره فقول الله عزّ و جلّ فى سوره المؤمن حكاية عن قول رجل مؤمن من آل فرعون و قال رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّىَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ إِلَى تمام الآية فكان ابن خال فرعون فنسبه إلى فرعون بنسبه و لم يصفه إليه بدينه و كذلك خصصنا نحن إذ كنّا من آل رسول الله صلى الله عليه و آلِه بولادتنا منه و عمّنا الناس بالدين فهذا فرق بين الآل و الأمه فهذه الحاديه عشره.

و أمّا الثانيه عشره فقله عزّ و جلّ وَ أُمِرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطَبِرْ عَلَيْهَا فخصصنا الله تبارك و تعالى بهذه الخصوصيه إذ أمرنا مع الأمه بإقامه الصلاه ثم خصصنا من دون الأمه فكان حلال هستند؟ گفتند: بله، حضرت فرمود: اين دليل است كه من از آل او هستم و شما از آل او نيسديد، اگر شما از آل او بوديد، دخترانتان همچون دختران من بر ايشان حرام بود، چون من از آل او هستم و شما از امت او هستيد، اين تفاوت ديگر آل و امت است، زيرا آل از اوست و امت اگر از آل نباشد از او نيست. اين آيه دهم.

آيه يازدهم؛ خدا در سوره مؤمن از قول مردى مؤمن از آل فرعون نقل مى فرمايد:

«مردى مؤمن از آل فرعون كه ايمان خود را پنهان مى كرد، گفت: آيا مردى را كه مى گويد:

ربّ من الله است، مى كشيد، در حالى كه دلايل روشنى از نزد پروردگارتان آورده» تا آخر آيه، آن مرد پسر داى فرعون بود و خدا او را به فرعون نسبت داد نه دين او، ما نيز چنين هستيم، ما چون از رسول خدا متولد شده ايم، از آل ايشان هستيم و در دين با بقيه مشترك هستيم، اين تفاوت آل و امت است، اين آيه يازدهم.

آيه دوازدهم؛ خدا فرمود: «خاندانت را به نماز امر كن و بر آن پايدارى نما»، خدا اين ويژگى را مختص ما كرد، ما را با امت امر به اقامه نماز فرموده و بعد از آن جدا از ساير امت اين خصيصه را به ما عطا نموده و رسول خدا صلى الله عليه و آلِه

رسول الله صَلَّى الله عليه و آله يجيء إلى باب علي و فاطمه عليها السّلام بعد نزول هذه الآية تسعه أشهر كلّ يوم عند حضور كلّ صلاه خمس مرّات فيقول الصّلاه رحمكم الله و ما أكرم الله أحدا من ذراري الأنبياء بمثل هذه الكرامه التي أكرمنا بها و خصّصنا من دون جميع أهل بيتهم.

فقال المأمون و العلماء جزاكم الله أهل بيت نبيكم عن هذه الأمّه خيرا فما نجد الشّرح و البيان فيما اشتبه علينا إلّا عندكم.

بعد از نزول این آیه، نه ماه هرروز در وقت نماز پنج بار به در خانه علی و فاطمه علیهما السّلام آمده و می فرمود: نماز، لطف و رحمت خدا بر شما باد. خدا فرزندان هیچ کدام از انبیا را به چنین کرامتی که ما را به آن اکرام نموده، اکرام نکرده است، از خاندان انبیا تنها ما را مخصوص گردانیده است.

مأمون و علمای مجلس گفتند: خداوند به جای این امت به شما اهل بیت پیامبر علیهم السّلام جزای خیر دهد، در آن چه بر ما مشتبّه شده، شرح و بیان آن را جز نزد شما نمی یابیم.

۲۴ باب ما جاء عن الرضا عليه السّلام من خبر الشامي و ما سأل عنه أمير المؤمنين عليه السّلام في جامع الكوفة ۱۸۲ ۱ حدّثنا أبو الحسن محمّد بن عمرو بن عليّ بن عبد الله البصريّ بإيلاق قال حدّثنا أبو عبد الله محمّد بن عبد الله بن أحمد بن جبلة الواعظ قال حدّثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر الطائيّ قال حدّثنا أبي قال حدّثنا عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام قال حدّثنا أبي موسى بن جعفر قال حدّثنا أبي جعفر بن محمّد قال حدّثنا أبي محمّد بن عليّ قال حدّثنا أبي عليّ بن الحسين قال حدّثنا أبي الحسين بن عليّ عليهم السّلام قال كان عليّ بن أبي طالب عليه السّلام بالكوفة في الجامع إذ قام إليه رجل من أهل الشّام فقال يا أمير المؤمنين إنّي

۲۴- کلام امام رضا عليه السّلام در مورد مرد شامي و سؤالات او از امير المؤمنين در مسجد کوفه

۲۴- کلام امام رضا عليه السّلام در مورد مرد شامي و سؤالات او از امير المؤمنين در مسجد کوفه

۱۸۲ ۱ ابو الحسن محمد بن عمرو بن علي بن عبد الله بصرى گوید:روایت کرد برای ما ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن احمد بن جبلة که گفت:روایت کرد برای ما ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر طائي که گفت:روایت کرد برای ما علي بن موسى الرضا عليه السّلام که فرمود:روایت کرد برای ما پدرم موسى بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علي از پدرش علي بن حسين از پدرش حسين بن علي عليهم السّلام روایت کرده که فرمود:علي بن ابی طالب عليه السّلام در مسجد کوفه بود که مردی از اهل شام برخاست و عرض کرد:يا امير المؤمنين! سؤالاتی چند می خواهم از تو بپرسم.

أَسْأَلُكَ عَنْ أَشْيَاءَ فَقَالَ سَلْ تَفَقَّهًا وَلَا تَسْأَلْ تَعَنُّتًا فَأَحْدَقَ النَّاسُ بِأَبْصَارِهِمْ.

فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلَقَ النَّورَ قَالَ فَمِمَّ خُلِقَتِ السَّمَاوَاتُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَخَارِ الْمَاءِ قَالَ فَمِمَّ خُلِقَتِ الْأَرْضُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ زَبَدِ الْمَاءِ قَالَ فَمِمَّ خُلِقَتِ الْجِبَالُ قَالَ مِنَ الْأَمْوَاجِ قَالَ فَلِمَ سَمَّيْتَ مَكَّةَ أُمَّ الْقُرَى قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ الْأَرْضَ دَحِيتُ مِنْ تَحْتِهَا.

وَسَأَلَهُ عَنِ السَّمَاءِ الدُّنْيَا مِمَّا هِيَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْجٍ مَكْفُوفٍ وَسَأَلَهُ عَنْ طَوْلِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَعَرْضَهُمَا قَالَ تَسْعَمَائِهِ فَرَسَخٌ فِي تَسْعَمَائِهِ فَرَسَخٌ وَسَأَلَهُ كَمْ طَوْلُ الْكَوْكَبِ وَعَرْضُهُ قَالَ اثْنَا عَشَرَ فَرَسَخًا فِي مِثْلِهَا وَسَأَلَهُ عَنِ أَلْوَانِ السَّيَّاحَاتِ السَّيِّعِ وَأَسْمَائِهَا فَقَالَ لَهُ اسْمُ [أَسْمَاءٍ] السَّمَاءِ الدُّنْيَا رَفِيعٌ وَهِيَ مِنْ مَاءٍ وَدَخَانٍ وَاسْمُ السَّمَاءِ الثَّانِيهِ فِيدُومٌ وَهِيَ عَلَى لَوْنِ النَّحَاسِ وَالسَّمَاءِ الثَّلَاثَةِ اسْمُهَا الْمَارُومُ وَهِيَ عَلَى لَوْنِ الشَّبِّهِ وَالسَّمَاءِ الرَّابِعَةِ اسْمُهَا أَرْقُلُونُ وَهِيَ عَلَى لَوْنِ الْفَضَّةِ وَالسَّمَاءِ الْخَامِسَةِ اسْمُهَا هِيْعُونَ وَهِيَ عَلَى لَوْنِ الذَّهَبِ وَالسَّمَاءِ السَّادِسَةِ اسْمُهَا عُرُوسٌ وَهِيَ فَرْمُودٌ: يَبْرُسُ بِهِ قَصْدُ تَفَقُّهِهِ وَتَعْلَمُ نَهْ بِهِ قَصْدُ سَخْتِ كَرَفْتِنِ وَدَرِ سَخْتِي أَفْكَنْدَنِ. مَرْدَمُ هَمَّةٌ خَيْرُهُ نَگَاهُ كَرْدَنَد. كَگفت: بَه مِنْ بَگُو خُدا اَوَّلِ چَه چِيزِ خَلْقِ كَرْد؟ فَرْمُود: نُورِ خَلْقِ كَرْد. كَگفت: اَزِ چَه چِيزِ آسْمَانِ هَا رَا خَلْقِ كَرْد؟ فَرْمُود: اَزِ بَخَارِ آب. كَگفت: زَمِينِ رَا اَزِ چَه چِيزِ خَلْقِ كَرْد؟ فَرْمُود:

آب. كَگفت: جِبَالِ رَا اَزِ چَه چِيزِ خَلْقِ كَرْد؟ فَرْمُود:

اَزِ اَمْوَاج. كَگفت: اَزِ چَه جِهَتِ مَكَّةَ رَا اَمِ الْقُرَى نَامِيد؟ فَرْمُود: چُونِ زَمِينِ اَزِ زِيرِ آنِ كَسْتَرْدَه شُد.

و پُرسید: آسمان دنیا از چه چیز است؟ فرمود: از موج بازداشته شده. و آن مرد از طول و عرض ماه و خورشید سؤال کرد. فرمود: نهصد فرسخ در نهصد فرسخ. از طول و عرض ستاره سؤال کرد. فرمود: دوازده فرسخ در دوازده فرسخ و از رنگ های هفت آسمان و نام هاشان پرسید، فرمود: نام آسمان دنیا «رفیع» و او از آب و دود است و نام آسمان دوم «فیدوم» است و به رنگ نحاس است و نام آسمان سوم «ماروم» است و او به رنگ شبه است و نام آسمان چهارم «ارقلون» است و او به رنگ نقره است و نام آسمان پنجم «هیعون» است و او به رنگ طلاست و نام آسمان ششم «عروس» است و او خود یک یاقوت سبز است

یاقوته خضرء و السماء السابعة اسمها عجماء و هی درّه بیضاء.

و سأله عن الثور ما باله غاضّ طرفه لم يرفع رأسه إلى السماء قال عليه السلام حياء من الله عزّ و جلّ لما عبد قوم موسى العجل نكس رأسه.

و سأله عن من جمع بين الأختين فقال عليه السلام يعقوب بن إسحاق جمع بين حبار و راحيل فحرّم بعد ذلك فأنزل و أن تجمعوا بين الأختين.

و سأله عن المدّ و الجزر ما هما فقال ملك من ملائكة الله عزّ و جلّ موكلّ بالبحار يقال له رومان فإذا وضع قدميه في البحر فاض فإذا أخرجهما غاض و سأله عن اسم أبي الجنّ فقال شومان و هو الّذى خلق من مارج من نار و سأله هل بعث الله عزّ و جلّ نبيا إلى الجنّ فقال عليه السلام نعم بعث إليهم نبيا يقال له يوسف فدعاهم إلى الله عزّ و جلّ فقتلوه و سأله عن اسم إبليس ما كان في السماء قال كان اسمه الحارث و سأله لم سمى آدم آدم قال عليه السلام لأنّه خلق من أديم الأرض و سأله لم صارت الميراث للذكر مثل حظّ الأنثيين فقال عليه السلام من قبل و نام آسمان هفتم «عجماء» است و او مروارید سفید است.

آن مرد از گاو پرسید که چرا چشم به زمین افکنده و سوی آسمان برنمی دارد؟ فرمود: از حیای خدای عز و جل چون قوم موسی گوساله پرست شدند سر به زیر افکند.

نام کسی که دو خواهر همزمان در عقد داشت، پرسید، فرمود: یعقوب بن اسحاق که حبار و راحیل را در عقد داشت، این کار تحریم شد و خدا فرمود: «بر شما حرام است که بین دو خواهر جمع کنید».

از جزر و مد سؤال کرد، فرمود: ملکی است موکل بر دریاها، نام او مارون است و هرگاه دو قدم خود را در دریا نهد آب سرآید و چون بیرون آورد فروشود. از نام پدر جن پرسید، فرمود: شومان و او مخلوق است از شعله آتش.

پرسید: آیا خدای عز و جل پیغمبری به سوی جن فرستاد؟ فرمود: آری، پیغمبری که او را یوسف می گفتند، به سوی ایشان فرستاد، آنان را به سوی خدا خواند او را کشتند. پرسید: نام ابلیس در آسمان چه بود؟ فرمود: نامش حارث بود. پرسید: چرا آدم را آدم نامید؟ فرمود: زیرا از اديم زمین مخلوق شد. و پرسید: چرا ارث مرد دو برابر ارث زن است؟ فرمود:

السَّيْبِلَه كَانَتْ عَلَيْهَا ثَلَاثُ حَيَاتٍ فَبَادَرَتْ إِلَيْهَا حَوَاءُ فَأَكَلَتْ مِنْهَا حَبَّةً وَ أَطْعَمَتْ آدَمَ حَبَّتَيْنِ فَمِنْ ذَلِكَ وَرَثَ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيْنِ.

و سألَهُ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَخْتُونًا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ مَخْتُونًا وَ وَلَدَ شِيثَ مَخْتُونًا وَ إِدْرِيسَ وَ نُوحَ وَ سَامَ بْنَ نُوحَ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ لُوطَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

و سألَهُ كَمْ كَانَ عُمَرُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ تِسْعُمَائِهِ سَنَةٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةٍ وَ سألَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ قَالَ الشَّعْرَ فَقَالَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَ مَا كَانَ شَعْرُهُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أُنْزِلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ السَّمَاءِ فَرَأَى تَرْبَتَهَا وَ سَعَتَهَا وَ هَوَاهَا وَ قَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ قَالَ

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مِنْ عَلَيْهَا

فَوَجَّهَ الْأَرْضَ مَغْبَرَ قَبِيحَ

تَغْيِيرَ كُلِّ ذِي طَعْمٍ وَ لَوْنٍ

وَ قَلَّ بِشَاشِهِ الْوَجْهَ الْمَلِيحَ

أَرَى طَوْلَ الْحَيَاءِ عَلَيَّ غَمًّا

وَ هَلْ أَنَا مِنْ حَيَاتِي مُسْتَرِيحَ

از جهت آن که بر آن سنبله سه دانه بود، حوا پیش دستی کرد یک دانه را بخورد، دو دانه دیگر به آدم خورانید، از این جهت پسر دو نصیب دختر برد.

مرد شامی پرسید: خداوند کدام یک از انبیا را مختون آفریده؟ فرمود: آدم را مختون آفرید و شیت مختون به دنیا آمد، ادريس و نوح و سام بن نوح و ابراهيم و داود و سليمان و لوط و اسماعيل و موسى و عيسى عليهم السلام و محمد صلى الله عليه و آله مختون متولد شدند.

مرد شامی از عمر آدم سؤال کرد؟ فرمود:

نهصد و سی سال، پرسید: اول کسی که شعر گفت چه کسی بود؟ فرمود: آدم. گفت: آن شعر چه بود؟ وقتی از آسمان به زمین آورده شد و خاک و وسعت و هوای آن را دید و قابیل هابیل را کشت، آدم گفت:

متغیر شد بلاد و آنان که بر اویند

پس روی زمین سیاه و ناخوش است

تغیر کرد هرچه طعم و لونی داشت

و اندک شد بشاشت روی نیکو.

طول مدت زندگی را بر خود غم می بینم

آیا امکان دارد از این زندگی راحت شوم؟

ص: ۳۷۲

و ما لی لا أجود بسكب دمع

و هابیل تضمّنه الضّریح

قتل قابیل هابیلا أخاه

فوا حزنی لقد فقد الملیح

فأجابه إبلیس لعنه الله

تنحّ عن البلاد و ساکنیها

فبی فی الخلد ضاق بک الفسیح

و کنت بها و زوجک فی قرار

و قلبک من أذى الدّنيا مریح

فلم تنفک من کیدی و مکرى

إلى أن فاتک الثّمن الرّیح

و بدّل أهلها أثلا و خمطا

بحبّات و أبواب منیح

فلو لا رحمہ الجبّار أضحی

بکفّک من جنان الخلد ریح

و سأله عن بکاء آدم على الجنّه و کم كانت دموعه الّتی جرت من عینیّه فقال علیه السّلام بکی مائه سنه أى و خرج من عینه الیمنی مثل الدّجله و العین الأخری مثل الفرات سأله کم حجّ آدم من حجّه فقال علیه السّلام سبعین حجّه ماشیا على قدمیه و أوّل حجّه حجّها کان معه الصّرد یدلّه على مواضع الماء و خرج معه من الجنّه و قد نهى عن أکل چرا گریه سر نداده و اشک نریزم

در حالی که هابیل را قبر دربر گرفته

قابیل برادرش هابیل را کشت

ای وای! فرزند نمکین چهره از دستم رفت

ابلیس در جواب او گفت:

دور شو از این بلاد و ساکنان او

توسط من جای وسیع بهشت بر تو تنگ شد

تو با جفت خود آن جا قرار گرفته بودی

و دلت از جفای دنیا در راحت و فراغت بود.

پس رها نشدی از چنگ کید و مکر من

تا فوت شد از تو آن نقد پرسود

خدا به اهل زمین درخت گز و خمط را

به جای بهشت برین و انعام آن داد

اگر رحمت از خدای جبار بارز نمی شد

به دست تو از جنّات خلد بادی بود

آن مرد از گریه آدم و مقدار اشک او سؤال کرد، فرمود: صد سال گریست و از چشم راستش همچون دجله و از چشم چپش همچون فرات اشک جاری شد. پرسید:

آدم علیه السّلام چند بار حج کرد؟ فرمود: هفتاد حج پیاده و در اوایل حج که صرد با او بود و او را به مواضع آب راه می نمود و با او از جنت بیرون آمده بود و به تحقیق نهی شده است از اکل صرد

ص: ۳۷۳

الصَّيْرَدِ وَالْخَطَافِ وَ سَأَلَهُ مَا بَالُهُ لَا يَمْشِي قَالَ لِأَنَّهُ نَاحَ عَلَى بَيْتِ الْمَقْدَسِ فَطَافَ حَوْلَهُ أَرْبَعِينَ عَامًا يَبْكِي عَلَيْهِ وَ لَمْ يَزَلْ يَبْكِي مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمِنْ هُنَاكَ سَكَنَ الْبُيُوتَ وَ مَعَهُ تِسْعَ آيَاتٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّا كَانَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْرُؤُهَا فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ مَعَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثَلَاثُ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ الْكَهْفِ وَ ثَلَاثُ آيَاتٍ مِنْ سَبْحَانَ الْعَزَّيْزِ أَسْرَى وَ هِيَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ وَ ثَلَاثُ آيَاتٍ مِنْ يَسٍ وَ هِيَ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا .

وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ كَفَرَ وَ أَنْشَأَ الْكُفْرَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ سَأَلَهُ عَنْ اسْمِ نُوحٍ مَا كَانَ فَقَالَ اسْمُهُ السَّيِّكُنُ وَ إِنَّمَا سَمَّيْ نُوْحًا لِأَنَّهُ نَاحَ عَلَى قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا وَ سَأَلَهُ عَنْ سَفِينَةِ نُوحٍ مَا كَانَ عَرْضُهَا وَ طُولُهَا فَقَالَ كَانَ طُولُهَا ثَمَانِمِائَةَ ذِرَاعٍ وَ عَرْضُهَا خَمْسِمِائَةَ ذِرَاعٍ وَ ارْتِفَاعُهَا فِي السَّمَاءِ ثَمَانِينَ ذِرَاعًا.

ثُمَّ جَلَسَ الرَّجُلُ فَقَامَ إِلَيْهِ آخِرَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنَا عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ غَرَسَتْ فِي الْأَرْضِ فَقَالَ الْعُوسَجَةُ وَ مِنْهَا عَصَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ فِي الْأَرْضِ فَقَالَ هِيَ الدَّبَّاءُ وَ هُوَ وَ پَرَسْتُو. پرسید: چرا پرسستو روی زمین راه نمی رود؟ فرمود: چون او نوحه کرد بر بیت المقدس، او چهل سال طواف می نمود و می گریست و همیشه با آدم می گریست از این جهت در خانه ها ساکن گشت و با او نه آیه است از کتاب خدای عز و جل از آن آیه ها که آدم علیه السلام در جنت می خواند و آن آیه ها با اوست تا روز قیامت؛ سه آیه از اول کهف و سه آیه از سوره اسراء از آیه فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ وَ سه آیه از آیه وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا .

وَ پَرَسِيدَ از اول کسی که کافر شد و کفر پدید آورد؟ فرمود: ابلیس لعنه الله. پرسید: نام نوح علیه السلام چه بود؟ فرمود: «سکن» و برای آن نوح علیه السلام نامیده شد که بر قوم خود هزار سال و پنجاه سال کمتر نوحه کرد. پرسید: کشتی نوح علیه السلام طول و عرضش چه بود؟ فرمود:

طولش هشتصد ذراع و عرضش پانصد ذراع و ارتفاعش در هوا هشتاد ذراع. پس آن مرد بنشست. و شخصی دیگر برخاست و گفت: یا امیر المومنین! بگو به من اول درختی که در زمین نشانده شد چه بود؟ فرمود: عوسجه و عصای موسی علیه السلام از آن بود. پرسید: اول درختی که بر زمین روئید، چه بود؟ فرمود: درخت کدو.

القرع و سألَه عن أوَّل من حجَّ من أهل السَّيِّمَاء فقال له جبرئيل و سألَه عن أوَّل بقعه بسطت من الأرض أيَّام الطَّوفان فقال له موضع الكعبه و كانت زبرجده خضراء و سألَه عن أكرم واد على وجه الأرض فقال له واد يقال له سرنديب فسقط فيه آدم عليه السَّلام من السَّيِّمَاء و سألَه عن شرَّ واد على وجه الأرض فقال واد باليمن يقال له برهوت و هو من أوديه جهنَّم و سألَه عن سجن سار بصاحبه فقال الحوت سار بيونس بن مَتَّى و سألَه عن سَتِّه لم يركضوا في رحم.

فقال آدم و حوَّاء و كبش إبراهيم و عصا موسى و ناقه صالح و الخفَّاش الَّذي عمله عيسى ابن مريم عليه السَّلام و طار بإذن الله عزَّ و جلَّ و سألَه عن شيء مكذوب عليه ليس من الجنَّ و لا من الإنس فقال الذَّئب الَّذي كذب عليه إخوه يوسف و سألَه عن شيء أوحى إليه ليس من الجنَّ و لا- من الإنس فقال أوحى الله عزَّ و جلَّ إلى النَّحل و سألَه عن أظهر موضع على وجه الأرض لا تحلَّ الصَّيَّلاه فيه فقال له ظهر الكعبه و سألَه عن موضع طلعت عليه الشَّمس ساعه من النَّهار و لا تطلع عليه أبدا فقال ذلك البحر آن مرد پرسید:اوّل کسی از اهل آسمان که حج گزارد؟فرمود:جبرئیل علیه السَّلام.پرسید:از اوّل بقعه ای که گشاده شد از زمین در ایام طوفان؟ فرمود:موضع کعبه که زبرجدی سبز بود.

پرسید از گرامی ترین وادی بر روی زمین؟ فرمود:وادی است که سرندیب نامیده می شود و آدم از آسمان به آن جا فرود آمد،آن مرد از بدترین دره زمین پرسید،فرمود.دره ای است در یمن آن را برهوت می گویند و آن از وادی های جهنم است.و پرسید از زندان که حرکت می داد یار خود را؟فرمود:حوت که یونس بن متی را سیر می داد.و پرسید:کدام شش چیز است که از مادر متولد نشده است؟ فرمود:آدم و حوا،گوسفند ابراهیم،عصای موسی،ناقه صالح و خفاشی که عیسی علیه السَّلام از گل ساخت و به اذن خدا طایر شد.و پرسید:چه چیز است بر او دروغ بستند و او نه از جن بود و نه از انس؟فرمود:گرگی که برادران یوسف به او دروغ بستند.پرسید:

چه چیز است که به او وحی رسیده و نه از جن است و نه از انس؟فرمود:خدای عزَّ و جل به زنبور عسل وحی کرد.پرسید:از موضعی که آفتاب بر او یک ساعت از روز طالع شد و دیگر هرگز طالع نشد؟فرمود:این دریاست وقتی که

حين فلقه الله لموسى عليه السّلام فأصابت أرضه الشّمس و[أطيق]أطبق عليه الماء فلن [يصبه]تصبه الشّمس و سأله عن شىء شرب و هو حى و أكل و هو ميت فقال تلك عصا موسى عليه السّلام و سأله عن نذير أنذر قومه ليس من الجنّ و لا من الإنس فقال هى النملة و سأله عن أوّل ما أمر بالختان فقال إبراهيم عليه السّلام و سأله عن أوّل من خفض من النّساء فقال هاجر أم إسماعيل خفضتها ساره لتخرج من يمينها و سأله عن أوّل امرأه جرّت ذيلها فقال هاجر لما هربت من ساره و سأله عن أوّل من جرّ ذيله من الرّجال قال قارون و سأله عن أوّل من لبس النّعلين فقال إبراهيم.

و سأله عن أكرم النّاس نسبا فقال صديق الله يوسف بن يعقوب إسرائيل الله بن إسحاق ذبيح الله بن إبراهيم خليل الله صلّى الله عليه و آله و سأله عن ستّه من الأنبياء لهم اسمان فقال يوشع بن نون و هو ذو الكفل و يعقوب و هو إسرائيل و الخضر و هو حلقيا و يونس و هو ذو النّون و عيسى و هو المسيح و محمّد و هو أحمد صلّى الله عليه و اله و سأله عن شىء يتنفّس ليس له لحم و لا دم فقال له خدا آن را برای موسى عليه السّلام شكافت. پس آفتاب به زمین او تابید و باز سر به هم آورد و دیگر آفتاب به او نرسید. پرسید: چیست که در حال حیات آشامید و در حال مرگ خورد؟ فرمود: عصای موسى عليه السّلام. پرسید: کدام نذیر است که قوم خود را انذار نمود ولی از جن و انس نبود؟ فرمود: آن مورچه است، پرسید: چه کسی اولین بار به ختنه امر کرد؟ فرمود: ابراهيم عليه السّلام. پرسید: اوّل زنى که او را ختنه کردند که بود؟ فرمود: هاجر مادر اسماعيل او را ساره خفض کرد تا از عهده قسم خود بيرون آيد. پرسید: اوّل زنى که دامن خود کشید که بود؟ فرمود: هاجر وقتى که از ساره گريخت. پرسید: اوّل مردى که دامن کشید که بود؟ فرمود: قارون. پرسید: اوّل کسی که نعلين پوشید؟ فرمود: ابراهيم عليه السّلام. پرسید: کريم ترين مردمان در نسب کيست؟ فرمود: دوست خدا، يوسف بن يعقوب اسرائيل الله بن اسحاق، ذبيح الله بن ابراهيم خليل الله. پرسید: آن شش نبى که دو نام دارند؟ فرمود: يوشع بن نون و او ذوالکفل، يعقوب و او اسرائيل، خضر و او حلقيا، يونس و او ذوالنون، عيسى و او مسيح عليهم السّلام است و محمد و او احمد صلّى الله عليه و آله است پرسید: چیست که تنفس مى کند و گوشت و خون ندارد

ذاكَ الصَّيْحِ إِذَا تَنَفَّسَ وَ سَأَلَهُ عَنْ خَمْسِهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ تَكَلَّمُوا بِالْعَرَبِيَّةِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ هُودٌ وَ شَعِيبٌ وَ صَالِحٌ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

ثُمَّ جَلَسَ وَ قَامَ رَجُلٌ آخَرُ سَأَلَهُ وَ تَعَنَّتَهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنَا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ يَفْرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَيْنِهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ مِنْ هُمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَابِيلُ يَفْرُ مِنْ هَابِيلَ وَ الَّذِي يَفْرُ مِنْ أُمِّهِ مُوسَى وَ الَّذِي يَفْرُ مِنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمُ يَعْنِي الْأَبَ الْمَرْبَى لَا الْوَالِدَ وَ الَّذِي يَفْرُ مِنْ صَاحِبَتِهِ لُوطٌ وَ الَّذِي يَفْرُ مِنْ ابْنِهِ نُوحٌ يَفْرُ مِنْ ابْنِهِ كَنْعَانَ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ مَاتَ فَجَاءَهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاوُدَ مَاتَ عَلَى مَنْبَرِهِ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَرْبَعَةٍ لَا يَشْبَعْنَ مِنْ أَرْبَعٍ فَقَالَ وَ الْأَرْضُ مِنَ الْمَطَرِ وَ الْأَنْثَى مِنَ الذَّكَرِ وَ الْعَيْنُ مِنَ النَّظَرِ وَ الْعَالَمُ مِنَ الْعِلْمِ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ وَضَعَ سَكَّةَ الدَّنَانِيرِ وَ الدَّرَاهِمِ فَقَالَ نَمْرُودُ بْنُ كَنْعَانَ بَعْدَ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ عَمِلَ عَمَلِ لُوطٍ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِبْلِيسُ لِأَنَّهُ أَمَكَنَ مِنْ نَفْسِهِ وَ سَأَلَهُ عَنْ مَعْنَى هَدِيرِ الْحَمَامِ الرَّاعِيَّةِ فَقَالَ تَدْعُو فَرَمُودَ: أَنْ صَبَحَ اسْتَ، پُرسید: کدامند آن پنج پیغمبر که به عربی تکلم نمودند؟ فرمود: هود، شعيب، صالح، اسماعيل و محمد عليهم السَّلام. پس بنشست و ديگري برخاست و خواست حضرت را در مشقت افکند، گفت: يا امير المومنين! به ما بگو از قول خداوند که فرمود: يَوْمَ يَفْرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَيْنِهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ اين افراد چه كسانی هستند؟ فرمود: هابيل از برادر خود قابيل می گريزد و آن که از مادر خود می گريزد موسی است و آن که از پدرش يعنی سرپرستش نه پدرش می گريزد ابراهيم است و آن که از جفت خود می گريزد لوط است و آن که از پسرش می گريزد نوح است که از پسرش کنعان می گريزد.

پرسید: اول کسی که به مرگ ناگهانی مرد؟ فرمود:

داود بر منبر خود او روز چهارشنبه بمرد. پرسید:

کدام چهارند که از چهار سير نمی شوند؟ فرمود: زمين از باران، ماده از نر، چشم از نظر و عالم از علم. پرسید: اول کسی که سکه و دنانير و دراهم وضع کرد؟ فرمود: نمرود بعد از کنعان بن نوح. پرسید: اول کسی که عمل قوم لوط کرد؟ فرمود: ابليس که از خود تمکين اين عمل داد.

پرسید: کبوتر راعيه چه می گوید؟ فرمود:

و سألہ عن کنیہ البراق فقال علیہ السّلام یکنّی أبا هلال و سألہ لم سمّی تبع الملک تبعاً فقال علیہ السّلام لأنّہ کان غلاماً کاتباً و کان یکتب للملک الذی کان قبله و کان إذا کتب کتب باسم اللّٰه الذی خلق صباحاً و ریحاً فقال الملک اکتب و ابدأ باسم ملک الرّعد فقال لا أبدأ إلّا باسم إلهی ثمّ أعطف علی حاجتک فشکر اللّٰه عزّ و جلّ له ذلک فأعطاه ملک ذلک الملک فتابعه النّاس علی ذلک فسمّی تبعاً.

و سألہ ما بال الماعز مرفوعه الذّنب بادیه الحیاء و العوره فقال علیہ السّلام لأنّ الماعز عصت نوحاً علیہ السّلام لمّا أدخلها السّفینہ فدفعها فکسر ذنبها و النّعجه مستوره الحیاء و العوره لأنّ النّعجه بادرت بالدّخول إلی السّفینہ فمسح نوح علیہ السّلام یدہ علی حیاهما و ذنبها فاستترت بالألیه.

و سألہ عن کلام أهل الجنّ فقال کلام أهل الجنّ بالعربیّہ و سألہ عن کلام أهل النّار فقال بالمجوسیّہ و سألہ عن النّوم علی کم وجه هو فقال أمير المؤمنین علیہ السّلام فرمود: نفرین می کند بر اهل ساز و آواز و صاحبان مزممار و عود. از کنیه براق پرسید؟ فرمود: ابا هلال کنیه داشت. پرسید: چرا تبع پادشاه را تبع گفتند؟ فرمود: زیرا غلامی بود کاتب ملک سابق و چون نامه می نوشت، چنین ابتدا می کرد بسم اللّٰه الذی خلق صباحاً و ریحاً ملک به او می گفت: بنویس ابتدا به نام ملک رعد. او می گفت: ابتدا نمی کنم مگر به نام اله خود، سپس بر سر مطلب تو می آیم، خدای عز و جل این کار را از او سپاس گزاری نمود و مملکت آن ملک به او بخشید سپس مردم او را بر آن کار متابعت نمودند از آن سبب تبع نامیده شد. پرسید: چرا دم بز رو به بالاست و عورتش ظاهر گشته؟ فرمود: زیرا بز فرمان نوح نبرد وقتی که او را به کشتی داخل می کرد.

پس او را به کشتی انداخت و دمش را بشکست و اما گوسفند پوشیده است حیا و عورتش، زیرا که او زود داخل کشتی شد پس نوح دست بر حیا و دمش مالید پس دنبه اش درست گردید.

پرسید: از زبان اهل جنت؟ فرمود: زبانشان عربی است، پرسید: از زبان اهل آتش. فرمود:

زبان ایشان مجوسی است. پرسید: خواب بر چند وجه است؟ امیر المومنین علیہ السّلام فرمود:

النّوم على أربعه أصناف الأنبياء تنام على أقفيتّها مستلقيه و أعينها لا تنام متوقّعه لوحى ربّها عزّ و جلّ و المؤمن ينام على يمينه مستقبل القبلة و الملوك و أبناؤها تنام على شمالها ليستمرّوا ما يأكلون و إبليس و أخواته و كل مجنون و ذو عاهه ينامون على وجوههم منبطحين.

ثمّ جلس و قام إليه رجل آخر فقال يا أمير المؤمنين أخبرنى عن يوم الأربعاء و تطيّرنا منه و ثقله و أىّ أربعاء هو فقال عليه السّلام آخر أربعاء فى الشهور و هو المحاق و فيه قتل قابيل هابيل أخاه و يوم الأربعاء ألقى إبراهيم عليه السّلام فى النار و يوم الأربعاء وضعوه فى المنجنيق و يوم الأربعاء غرق الله فرعون و يوم الأربعاء جعل الله عزّ و جلّ قريه لوط عاليها سافلها و يوم الأربعاء أرسل الله عزّ و جلّ الرّيح على قوم عاد و يوم الأربعاء أصبحت كالصّيريم و يوم الأربعاء سلّط الله عزّ و جلّ على نمرود البقّه و يوم الأربعاء طلب فرعون موسى عليه السّلام ليقتله و يوم الأربعاء خرّ عليهم السّقف من فوقهم و يوم الأربعاء أمر فرعون بذبح غلمان و يوم الأربعاء خرّب چهار قسم؛ انبيا بر قفا خوابند روى به آسمان و چشم هايشان خواب نرود و در انتظار وحى پروردگار، مؤمن بر جانب راست خوابد روى به قبله، ملوك و ابنای ملوك بر جانب چپ تا آن چه مى خورند بر ايشان گوارا باشد، ابليس و برادرانش و هرمجنونى و علت دارى به صورت (رو) مى خوابند.

سپس نشست و مردى ديگر برخاست و گفت: يا امير المومنين! بگو كه روز چهارشنبه، شومى و گرانى او به چه سبب است و اين كدام چهارشنبه است؟ فرمود: آخر چهارشنبه در ماه و آن محاق است و در او قابيل، هابيل را كشت و روز چهارشنبه ابراهيم خليل را در آتش افكندند و چهارشنبه او را در منجنيق نهادند و چهارشنبه خداى عز و جل فرعون را غرق كرد و روز چهارشنبه خداى عزّ و جل قريه لوط را زير و رو كرد و عالى آن را سافل گردانيد و چهارشنبه باد بر قوم عاد فرستاد و چهارشنبه باغ تباه شد و چهارشنبه مسلط كرد پشه را بر نمرود و چهارشنبه فرعون موسى را طلب كرد تا بكشد و چهارشنبه سقف بر سر ايشان فرو افتاد و چهارشنبه فرعون فرمان داد پسران بنى اسرائيل را ذبح كنند چهارشنبه بيت المقدس

بیت المقدس و یوم الأربعاء أحرقت مسجد سليمان بن داود بإصطخر من كوره فارس و یوم الأربعاء قتل يحيى بن زكريا و یوم الأربعاء أظلم قوم فرعون أول العذاب و یوم الأربعاء خسف الله عزّ وجلّ بقارون و یوم الأربعاء ابتلى أيوب عليه السّلام بذهاب أهله و ولده و ماله و یوم الأربعاء أدخل يوسف عليه السّلام السّجن و یوم الأربعاء قال الله عزّ وجلّ أنّا دمرناهم و قومهم أجمعين و یوم الأربعاء أخذتهم الصّيحة و یوم الأربعاء عقروا النّاقة و یوم الأربعاء أمطرت عليهم حجاره من سّجيل و یوم الأربعاء شجّ النّبی صلی الله علیه و آله و كسرت رباعيته و یوم الأربعاء أخذت العمالقه التّيابوت و سأله عن الأیام و ما يجوز فيها من العمل فقال أمير المؤمنین علیه السّلام یوم السّبت یوم مكر و خديعه و یوم الأحد یوم غرس و بناء و یوم الإثنين یوم حرب و دم و یوم الثلاثاء یوم سفر و طلب و یوم الأربعاء یوم شؤم يتطیر فيه النّاس و یوم الخميس یوم الدّخول على الأمراء و قضاء الحوائج و یوم الجمعة یوم خطبه و نکاح.

خراب شد و چهارشنبه مسجد سليمان بن داود علیهما السّلام در اصطخر فارس سوزانده شد، چهارشنبه یحی بن زکریا کشته شد و چهارشنبه آغاز عذاب قوم فرعون را فرا گرفت، چهارشنبه خدای عزّ و جلّ قارون را به زمین فرو برد، چهارشنبه مبتلا شد ایوب علیه السّلام به تلف شدن اهل و مال و ولد، چهارشنبه داخل کردند یوسف علیه السّلام را در زندان و روز چهارشنبه خدای عزّ و جلّ فرمود: «آنان و قومشان را همگی نابود کردیم» چهارشنبه ایشان را صیحه آسمانی فرا گرفت، چهارشنبه قوم صالح علیه السّلام شتر را پی کردند، چهارشنبه بر ایشان باریده شد سنگی از سّجیل، چهارشنبه سر مبارک نبی ما و دو دندان رباعیه او شکسته شد، چهارشنبه عمالقه تابوت را از بنی اسرائیل گرفتند. پرسید: از روزها و آن چه در هر روز موافق است از عمل امیر المؤمنین علیه السّلام؟ فرمود: روز شنبه روز مکر و خدعه است، یکشنبه روز درخت نشاندن و بنا کردن، دوشنبه روز جنگ و خون ریختن، سه شنبه روز سفر و طلب، چهارشنبه روز شومی است مردم آن روز را به فال بد گرفته اند و پنج شنبه روز دخول بر امرا است و قضای حوائج، روز جمعه روز خطبه و نکاح است.

۲ ۱۸۳ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ الطَّائِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ يَوْمَ نَحْسٍ مُسْتَمَرٍّ مِنْ احْتِجَمَ فِيهِ خَيْفٌ عَلَيْهِ أَنْ تَخْضَرَ مُحَاجِمُهُ وَ مِنْ تَنْوَّرَ فِيهِ خَيْفٌ عَلَيْهِ الْبَرَصُ.

۲ ۱۸۳ محمد بن موسی بن متوکل از عبد الله بن جعفر حمیری از ابراهیم بن هاشم از احمد بن عامر طائی روایت کرده که گفت: شنیدم امام رضا علیه السّلام می فرمود: روز چهارشنبه روز نحوست دائمی است، هر که در آن روز حجامت کند بیم آن است که خون بر نیاید و کبود شود جای حجامت و هر که نوره کشد در آن روز بیم هست که به برص مبتلا گردد.

ص: ۳۸۱

۲۵ باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في زيد بن علي عليه السلام ۱۸۴۱ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الْمَكْتَبِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصُّوْلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ النَّحْوِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي عَبْدِوْنٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ لَمَّا حَمَلَ زَيْدُ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ إِلَى الْمَأْمُونِ وَ قَدْ كَانَ خَرَجَ بِالْبَصْرَةِ وَ أَحْرَقَ دُورَ وَلَدِ الْعَبَّاسِ وَ هَبَ الْمَأْمُونُ جَرْمَهُ لِأَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ لَنْ خَرَجَ أَخَوُكَ وَ فَعَلَ مَا فَعَلَ لَقَدْ خَرَجَ قَبْلَهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ فَقُتِلَ وَ لَوْ لَا مَكَانُكَ مَنَى لَقُتِلْتَهُ فَلَيْسَ مَا أَتَاهُ بِصَغِيرٍ فَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَقْسُ أَخِي زَيْدًا إِلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ فَإِنَّهُ كَانَ مِنْ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ غَضِبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ حَتَّى قُتِلَ فِي

۲۵- آنچه از امام رضا عليه السلام درباره زید بن علی عليه السلام رسیده است

۲۵- آنچه از امام رضا عليه السلام درباره زید بن علی عليه السلام رسیده است

۱۸۴۱ احمد بن يحيى مكتب از محمد بن يحيى صولى از محمد بن يزيد نحوى از ابن ابى عبدون روايت کرده كه گفت: چون زید بن موسى برادر حضرت رضا عليه السلام را گرفته نزد مأمون آوردند و او در بصره خروج کرده و خانه هاى اولاد عباس را آتش زده بود، مأمون گناه او را به برادرش امام رضا عليه السلام بخشید و گفت: يا ابا الحسن! اگر برادر تو خروج کرد و اين كارها کرد پيش از او زید بن علی نیز خروج کرده بود و او را كشتند و اگر نه برای نسبت تو می بود من نیز او را می كشتم كه آنچه او کرده است كارى كوچك نیست. امام رضا عليه السلام فرمود: يا امير المومنين! برادر من زید را قياس مكن با زید بن علی كه او از علمای آل محمد صلى الله عليه و آله بود و در غضب شد برای خدای عزّ و جل پس جهاد نمود با دشمنان او تا در راه او كشته

سبیله و لقد حدّثنی اَبی موسی بن جعفر علیه السّلام أنّه سمع اباہ جعفر بن محمّد بن علیّ علیه السّلام یقول رحم اللّٰه عمّی زیدا
 إنّہ دعا إلی الرّضا من آل محمّد و لو ظفر لوفی بما دعا إلیه و لقد استشارنی فی خروجه فقلت له یا عمّ إن رضیت أن تكون
 المقتول المصلوب بالکناسه فشأنک فلما ولی قال جعفر بن محمّد ویل لمن سمع واعیته فلم یجبه فقال المأمون یا ابا الحسن أ
 لیس قد جاء فیمن ادّعی الإمامه بغير حقّها ما جاء فقال الرضا علیه السّلام إنّ زید بن علیّ لم یدع ما لیس له بحقّ و إنّہ کان
 اتقى للّٰه من ذلک إنّہ قال أدعوکم إلی الرضا من آل محمّد علیهم السّلام و إنّما جاء ما جاء فیمن یدعی أنّ اللّٰه تعالی نصّ علیه
 ثمّ یدعو إلی غیر دین اللّٰه و یضللّ عن سبیله بغير علم و کان زید و اللّٰه ممّن خوطب بهذه الآیہ و جاهدوا فی اللّٰه حقّ جهاده هو
 اجتباکم

قال محمد بن علی بن الحسین مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه لزید بن علی فضائل کثیره عن غیر الرضا أحببت إیراد بعضها
 علی أثر هذا الحديث لیعلم من ینظر فی کتابنا هذا اعتقاد الإمامیه فیہ

شد.مرا حدیث کرد پدرم و او از پدرش جعفر علیه السّلام شنید که فرمود:خدا رحمت کند بر عمّ من زید که او خواند مردم را
 به رضایت از آل محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و اگر ظفر می یافت وفا می کرد به آن چه خوانده بود،با من مشورت نمود در
 خروج،به او گفتم:ای عمّ!اگر راضی هستی مقتول مصلوب در کناسه باشی خودت می دانی.و چون او برفت،جعفر بن محمد
 علیهما السّلام فرمود:وای بر کسی که فریاد او بشنود و اجابت نکند.

مأمون گفت:یا ابا الحسن،روایاتی وارد نشده در باب کسی که ادعای امامت به غیر حق کند؟فرمود:زید بن علی دعوی نکرد
 آن چه او را حق نبود و او از این پرهیزگارتر بود.او گفت:من شما را به مرضیّ آل محمد صلّی اللّٰه علیه و آله می خوانم،آن
 چه وارد شده درباره کسی است که دعوی کند خداوند بر او نص کرده و او را به امامت تعیین نموده پس مردم را به غیر دین
 خدا بخواند و از راه خدا گمراه گرداند،و اللّٰه زید از مخاطبین این آیه بود«جهاد کنید در راه خدا آن چه حق جهاد است او
 شما را برگزیده است».

مصنّف کتاب می گوید:برای زید بن علی فضایل بسیاری است که از غیر امام رضا علیه السّلام مروی است،می خواهم بعضی
 از آن را از پی این حدیث ذکر کنم تا هر که در این کتاب نظر کند اعتقاد امامیه را درباره او بداند.

۲ الف حدَّثنا أحمد بن هارون الفامی فی مسجد الکوفه سنه أربع و خمسين و ثلاثمائه قال حدَّثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری عن أبيه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن الحسين بن علوان عن عمر بن ثابت عن داود بن عبد الجبار عن جابر بن يزيد الجعفی عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عن آبائه عن علي عليهم السَّلام قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله للحسين عليه السَّلام يا حسين يخرج من صلبك رجل يقال له زيد يتخطى هو و أصحابه يوم القيامة رقاب النَّاس غَرا محجلين يدخلون الجنَّه بلا حساب

۳ ب حدَّثنا أحمد بن محمد بن رزمه القزوينی قال حدَّثنا أحمد بن عيسى العلوی الحسينی قال حدَّثنا عباد بن يعقوب الأسدي قال حدَّثنا حبيب بن أرتاه عن محمد بن ذكوان عن عمرو بن خالد قال حدَّثني زيد بن علي بن الحسين عليه السَّلام و هو ۲ الف احمد بن هارون فامی به سال ۳۵۴ در مسجد کوفه می گفت:روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حسین بن علوان از عمر بن ثابت از داود بن عبد الجبار از جابر بن یزید جعفی از ابی جعفر محمد بن علی باقر علیه السَّلام از پدرانش از علی علیه السَّلام که فرمود:

رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله به امام حسین علیه السَّلام فرمود:یا حسین!بیرون آید از صلب تو مردی که او را زید گویند، گام می نهد او و اصحابش روز قیامت بر گردن های مردم با چهره های نورانی،و بدون حساب وارد بهشت می شوند.

۳ ب احمد بن محمد بن رزمه قزوینی گوید:روایت کرد برای ما احمد بن عيسى علوی حسینی از عباد بن يعقوب اسدي از حبيب بن ارتاه از محمد بن ذكوان از عمرو بن خالد که گفت:

روایت کرد برای ما زید بن علی بن حسین علیه السَّلام در حالی که موی خود را به دست گرفته

آخذ بشعره قال حدّثنی أبی علی بن الحسین علیه السّلام و هو آخذ بشعره قال حدّثنی الحسین بن علی علیه السّلام و هو آخذ بشعره قال حدّثنی علی بن أبی طالب علیه السّلام و هو آخذ بشعره عن رسول الله صلّی الله علیه و آله و هو آخذ بشعره قال من آذی شعره منّی فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله عزّ و جلّ و من آذی الله عزّ و جلّ لعنه الله ملء السّماء و الأرض.

۴ ج حدّثنا علی بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقّاق رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن الحسین العلویّ قال حدّثنی الحسین بن علی النّاصریّ قدّس الله روحه قال حدّثنی أحمد بن رشید عن عمّه أبی معمر سعید بن خثیم عن أخیه معمر قال كنت جالسا عند الصّادق جعفر بن محمّد علیه السّلام فجاء زید بن علی بن الحسین علیه السّلام فأخذ بعصا دتی الباب فقال له الصّادق جعفر بن محمّد علیه السّلام یا عمّ أعیدک بالله أن تكون المصلوب بالکناسه فقالت أمّ زید و الله لا یحملک علی هذا القول بود، گفت: مرا حدیث کرد علی بن حسین علیهما السّلام و او موی خود گرفته بود از حسین بن علی علیهما السّلام و او موی خود گرفته بود از ابی طالب علیهما السّلام و او موی خود گرفته بود از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که او موی خود گرفته بود، حدیث کرد و فرمود: هر که برنجانند و آزار رسانند یک تار مویم را، مرا آزار رسانده و آزرده است و هر که مرا آزار دهد خدا را آزرده و هر که خدا را بیازارد بر او لعنت خداست به اندازه آسمان ها و زمین.

۴ ج علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما علی بن حسین علوی که گفت: روایت کرد برای ما حسین بن علی ناصری که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن رشید از عمویش ابی معمر سعید بن خثیم از برادرش معمر که گفت: ما نزد امام صادق علیه السّلام نشسته بودیم که زید بن علی بن حسین علیه السّلام وارد شد و چارچوب در را گرفت، امام صادق علیه السّلام به او فرمود: ای عم! تو را به پناه خدا می سپارم حال آن که در کناسه به دار آویخته می شوی. مادر زید گفت: به خدا قسم که این حرف را به خاطر حسادت به پسر می گویی. فرمود:

غير الحسد لابنى فقال عليه السّلام يا ليتَه حسدا يا ليتَه حسدا ثلاثا حدّثنى أبى عن جدّى عليه السّلام أنّه قال يخرج من ولده رجل يقال له زيد يقتل بالكوفه و يصلب بالكناسه يخرج من قبره حين ينشر تفتّح لروحه أبواب السّماء يبتهج به أهل السّماوات و الأرض يجعل روحه فى حوصله طير أخضر يسرح فى الجنّه حيث يشاء

۵ د حدّثنا الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكري قال حدّثنا عبد العزيز بن يحيى قال حدّثنا الأشعث بن محمّد الضّبّى قال حدّثنى شعيب بن عمرو عن أبيه عن جابر الجعفى قال دخلت على أبى جعفر محمّد بن علىّ عليه السّلام و عنده زيد أخوه فدخل عليه معروف بن خرّبوذ المكىّ قال له أبو جعفر عليه السّلام يا معروف أنشدنى من طرائف ما عندك فأنشده

لعمرك ما إن أبو مالك

بوان ولا بضعيف قواه

ولا بالذّ لى قوله

يعادى الحكيم إذا ما نهاه

كاش حسادت بود،سه بار فرمود،سپس فرمود:

پدرم مرا حدیث کرد از جدم علیه السلام که بیرون می آید از اولاد من مردی که او را زید گویند.و در کوفه کشته می شود و در کناسه مصلوب می گردد بیرون می آید از قبر خود وقتی که قیامت می شود،در حالی که گشوده می شود برای روح او درهای آسمان و اهل آسمان و زمین به او مسرورند روحش در درون مرغی سبز می چرد در جنت هر جا می خواهد.

۵ د حسن بن عبد الله بن سعيد عسکرى گوید:

روایت کرد برای ما عبد العزيز بن يحيى از اشعث بن محمد ضبّی از شعيب بن عمرو از پدرش از جابر جعفی که گفت:داخل شدم بر ابي جعفر محمد باقر عليه السّلام و نزد او برادرش زید بود.پس داخل شد بر او معروف بن خرّبوذ مکی حضرت فرمود:یا معروف!برای من شعرهای تازه و خوب که می دانی بخوان.

این ابیات بخواند:

قسم به جان خودت همانا ابو مالک

قوايش ضعيف نيست

در سخن گفتن معاند نيست که هرگاه

حکیمی او را نهی کند با او دشمنی کند

و لکنه سید بارع

کریم الطّبائع حلّو ثناه

إذا سدت سدت مطواعه

و مهما و کلت إليه کفاه

قال فوضع محمد بن علیّ یده علی کتفی زید و قال هذه صفتک یا ابا الحسن

۶ هـ حدّثنا أحمد بن الحسين القطّان قال حدّثنا الحسن بن علیّ السّیّکریّ قال حدّثنا محمّد بن زکریّا الجوهريّ عن جعفر بن محمد بن عماره عن أبيه عن عمرو بن خالد قال حدّثنی عبد الله بن سیابه قال خرجنا و نحن سبعة نفر فأتینا المدینة فدخلنا علی أبی عبد الله الصّیّادق علیه السّیّلام فقال لنا أ عندکم خبر عمی زید فقلنا قد خرج أو هو خارج قال فإن أتاکم خبر فأخبرونی فمکننا أیّما فأتی رسول بسّام الصّیرفیّ بکتاب فيه أمّا بعد فإنّ زید بن علیّ علیه السّیّلام قد خرج يوم الأربعاء غره صفر فمکث الأربعاء و الخميس و قتل يوم الجمعة و قتل معه فلان و فلان فدخلنا علی الصّادق علیه السّلام فدفعنا إليه الکتابه فقرأه و بکی ثمّ قال إنّ الله و إنّا إليه آقایی است که بر نزدیکیان خود برتر است

اخلاق نیکو دارد و او را به نیکی یاد کنند

اگر بر او سیادت یابی در اوج اطاعت می یابی

آنچه بر او واگذاری به خوبی کفایت می کند

گفت: حضرت دست خود بر دوش زید نهاد و فرمود: این صفت توست یا ابا الحسن.

۶ هـ احمد بن حسین قطان از حسن بن علی سکری از محمد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از عمرو بن خالد از عبد الله بن سیابه روایت کرده که گفت: ما هفت نفر قاصد مدینه شدیم و بر امام صادق علیه السّیّلام داخل شدیم، فرمود: آیا از عمویم زید خبری دارید. گفتیم: خروج کرده، فرمود: اگر خبری به شما رسید به من بگویید. ما چند روزی که در مدینه بودیم پیکی از رسول بسّام صیرفی نامه آورد و در آن نوشته بود؛ اما بعد زید بن علی روز چهارشنبه اول صفر خروج کرد و آن روز و روز پنج شنبه بماند و در جمعه کشته شد و با او فلان و فلان کشته شدند، خدمت امام صادق علیه السّیّلام رسیدیم و نامه را تقدیم کردیم، حضرت نامه را خواند و گریست و فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»

راجعون عند الله تعالى احتسب عمی إنه كان نعم العم إن عمی كان رجلا لدنیانا و آخرتنا مضی و الله عمی شهيدا كشهداء
استشهدوا مع رسول الله صلى الله عليه و آله و علی و الحسن و الحسين عليهم السلام.

۷ و حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصيْفَار عن أحمد بن أبي عبد الله
البرقي عن أبيه عن محمد بن الحسن بن شَمُون عن عبد الله بن سنان عن الفضيل بن يسار قال انتهيت إلى زيد بن علي بن
الحسين صبيحه يوم خرج بالكوفة فسمعتة يقول من يعينني منكم على قتال أنباط أهل الشام فوالذي بعث محمدا بالحق بشيرا و
نذيرا لا يعينني منكم على قتالهم أحد إلا أخذت بيده يوم القيامة فأدخلته الجنة بإذن الله عز و جل.

فلما قتل اكرتيت راحله و توجهت نحو المدينة فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقلت في نفسي و الله لأخبرنه بقتل زيد بن
علي فيجزع عليه فلما دخلت عليه قال ما اجر مصيبت عم خود را از خدا طلب می کنم، عموی خوبی بود، همانا عمویم مردی
برای دنیا و آخرت ما بود، قسم به خدا که عم من شهید رفت هم چو آنان که شهید شدند با نبی خدا و با علی و حسن و حسین
عليهم السلام.

۷ و محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از محمد بن حسن بن شمون از عبد الله بن
سنان از فضل بن یسار که گفت: صبح آن روز که زید بن علی به کوفه خروج کرده بود نزد او رفتم، شنیدم از او که می
گفت: چه کسی از بین شما مرا اعانت می کند بر قتال انباط اهل شام، به حق خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد، به
حق پیغمبری بشیر و نذیر، اعانت نکند مرا به قتال ایشان کسی، مگر روز قیامت دستش بگیرم و در جنت داخل کنم به اذن
خدای عز و جل.

و چون کشته شد، مرکبی کرایه کردم و به مدینه رفته و به خدمت امام صادق علیه السلام داخل شدم و با خود گفتم: و الله! او را
به مرگ زید آگاه نسازم که بر آن جزع خواهد کرد. به من فرمود:

فعل عمی زید فخنقتنی العبره فقال قتلوه قتل ای و الله قتلوه قال فصلبوه قتل ای و الله فصلبوه قال فأقبل یکی دمعه تنحدر عن جانبی خده كأنها الجمان ثم قال یا فضیل شهدت مع عمی زید قتال أهل الشام قتل نعم فقال فکم قتلتم منهم قتل سته قال فلعلک شاک فی دماهم قتل لو کنت شاکا ما قتلتم فسمعتهم و هو يقول أشرکنی الله فی تلك الدماء ما مضی و الله زید عمی و أصحابه إلا شهداء مثل ما مضی علیه علی بن أبی طالب علیه السلام و أصحابه

أخذنا من الحديث موضع الحاجة و الله تعالى هو الموفق

عمویم زید چه کرد؟ مرا گریه در گلو گرفت.

فرمود: او را کشتند؟ گفتم: بله، قسم به خدا کشتند. فرمود: و به دار آویختند؟ گفتم: بله، قسم به خدا به دار آویختند. پس گریه حضرت را در گرفت و اشکش بر دو جانب او چون مروارید می چکید. سپس فرمود: یا فضیل! حاضر شدی با عمویم زید در قتال شامیان؟! گفتم: آری. فرمود: چند کس از ایشان کشتی؟ گفتم: شش کس. فرمود: شاید تو در شک باشی از خون های ایشان. گفتم: اگر در شک می بودم، نمی کشتم. پس از حضرت شنیدم که فرمود:

خدای مرا شریک گرداند در آن خون ها، به خدا عمویم و اصحابش شهید رفتند همچون علی بن ابی طالب علیه السلام و اصحابش.

مصنف گوید: از این احادیث بخشی که مورد نیاز بود نقل کردم، و خدای تعالی توفیق دهنده است.

۲۶ باب ما جاء عن الرضا عليه السّلام من الأخبار النادرة في فنون شتى ۱ ۱۸۵ حدّثنا أبي رضى الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثني محمّد بن عيسى عن عباس مولى الرضا عليه السّلام عن أبي الحسن الرضا عليه السّلام قال سمعته يقول من قال حين يسمع أذان الصّبح اللهمّ إنّنى أسألك بإقبال نهارك و إدبار ليلك و حضور صلواتك و أصوات دعائك أن تصلّى على محمّد و آل محمّد و أن تتوب علىّ إنّك التّواب الرّحيم و قال مثل ذلك إذا سمع أذان المغرب ثمّ مات من يومه أو من ليلته مات تائباً.

۲۶- در آنچه از امام رضا عليه السلام در اخبار نادره در فنون پراکنده آمده

۲۶- در آنچه از امام رضا عليه السلام در اخبار نادره در فنون پراکنده آمده

۱ ۱۸۵ سعد بن عبد الله گوید:روایت کرد برای ما محمد بن عيسى از عباس بن هلال شامی خادم امام رضا عليه السّلام که گفت:شنیدم که امام رضا عليه السّلام می فرمود:هرکس وقتی که اذان صبح و مغرب را می شنود،بگوید:«خدایا از توبه حق آمدن روزت و رفتن شبت و داخل شدن وقت نمازهایت و صدای دعاکنندگان می خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و توبه ام را پذیرا باشی،همانا تو توبه پذیر و مهربانی» سپس در آن روز یا شب بمیرد،تائب باشد.

ص:۳۹۰

۲ ۱۸۶ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عِيسَى الْمَجَاوِرُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ رَزِينَ أَخِي دَعْبِلَ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَاعِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا دَعْبِلَ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله أربعه أنا لهم شفيع يوم القيامة المكرم لذريتي من بعدى و القاضى لهم حوائجهم و الساعى لهم فى أمورهم عند اضطرارهم إليه و المحب لهم بقلبه و لسانه

۳ ۱۸۷ حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعُلَوِيِّ السِّمْرَقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ أَبِي النَّضْرِ مُحَمَّدَ بْنَ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ شَجَاعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ حَمِيدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الصَّالِحِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ ۲ ۱۸۶ عَلَى بْنِ عِيسَى مَجَاوِرِ مَسْجِدِ كُوفَةِ كَوَيْدُ:

روایت کرد برای ما اسماعیل بن علی بن رزین از دعبل بن علی خزاعی (برادرش) که گفت:

حدیث کرد مرا ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلام که فرمود: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: چهار کس را من روز قیامت شفیع باشم: کسی که ذریه مرا اکرام کند بعد از من، کسی که حاجت های ایشان گزارد، کسی که در کارهای ایشان سعی نماید وقت اضطرار ایشان و کسی که دوست دارد ایشان را به دل و زبان.

۳ ۱۸۷ ابو طالب مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش ابی نصر محمد بن مسعود عیاشی که گفت: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن محمد از علی بن محمد بن شجاع که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن عثمان از حمید بن محمد از احمد بن حسن بن صالح از پدرش فتح بن یزید جرجانی که گفت:

الجرجانیّ أنّه کتب إلى أبي الحسن عليه السلام يسأله عن رجل واقع امرأه في شهر رمضان من حلال أو حرام في يوم واحد عشر مرّات قال عليه عشر كفّارات لكلّ مرّة كفّاره فإن أكل أو شرب فكفّاره يوم واحد.

۱۸۸ ۴ حدّثنا محمّد بن القاسم المفسّر المعروف بأبي الحسن الجرجانیّ رضی الله عنه قال حدّثنا يوسف بن محمّد بن زیاد عن أبيه عن الحسن بن علیّ عن أبيه علیّ بن محمّد عن أبيه محمّد بن علیّ عن أبيه الرضا علیّ بن موسی عن أبيه موسی بن جعفر عن أبيه الصادق جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن علیّ الباقر عن أبيه زین العابدین علیّ بن الحسين عن أبيه الحسين بن علیّ عن أبيه علیّ بن أبي طالب علیهم السلام قال کان رسول الله صلّی الله علیه و آله لَمّا جاءه جعفر بن أبي طالب من حبشه قام إليه و استقبله اثنتی عشره خطوه و عانقه و قبل ما بین عینیّه و بکی و قال فما أدری بأيّهما أنا أشدّ سرورا بقدمک یا جعفر أم بفتح الله علی ید به امام رضا علیه السلام نوشتم: حکم مردی که در یک روز ماه رمضان ده بار با زنی مواجهه کند-حلال یا حرام- چیست؟ فرمود: بر او ده كفّاره است، برای هرنوبت یک كفّاره می دهد، اما اگر چیزی بخورد یا بیاشامد كفّاره یک روز برعهده اش می باشد.

۱۸۸ ۴ محمد بن قاسم مفسر معروف به ابی الحسن جرجانی گوید: روایت کرد برای ما یوسف بن محمد بن زیاد از پدرش از حسن بن علی از پدرش علی بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود: زمانی که جعفر بن ابی طالب از حبشه آمد رسول خدا صلّی الله علیه و آله برخاست و او را دوازده گام استقبال نمود و در کنار گرفت و میان دو چشمش بوسید و بگریست. و فرمود: نمی دانم به کدام یک سرور من بیشتر است، از آمدن تو ای جعفر! یا از اینکه خدا خیبر را به دست برادرت

۱۸۹ ۵ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّجَاءِ رَأَيْتُ رَحِمًا مَتَّعَلِّقَهُ بِالْعَرْشِ تَشْكُو رَحِمًا إِلَى رَبِّهَا فَقُلْتُ لَهَا كَمْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا مِنْ أَبٍ فَقَالَتْ نَلْتَقِي فِي أَرْبَعِينَ أَبًا.

۱۹۰ ۶ حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعُلَوِيِّ السِّمَرَقَنْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ هَلَالٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ صَامَ مِنْ شَعْبَانَ يَوْمًا وَاحِدًا ابْتِغَاءَ ثَوَابِ اللَّهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ مَنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ سَبْعِينَ مَرَّةً فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ شَعْبَانَ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي زَمْرِهِ فَتَحَ نَمُودَ، از خوشحالی دیدار او گریست.

۱۸۹ ۵ پدرم از عبد الله بن جعفر حمیری از ابی الحسن رضا علیه السّلام از پدرش از پدرانش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون مرا به آسمان بردند، خویشاوندی را دیدم که به عرش الهی در آویخته بود و از خویشاوند دیگرش به خدا شکایت می کرد، گفتم: میان تو و او چند نسل فاصله است؟ گفت: در جد چهلیم به هم می رسم.

۱۹۰ ۶ مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از علی بن حسن بن علی بن فضال که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن ولید از عباس بن هلال که گفت: شنیدم امام رضا علیه السّلام می فرمود: هر که روزه دارد از ماه شعبان یک روز برای طلب ثواب خدا، داخل جنت شود و هر که استغفار کند به خدا در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار، خداوند او را روز قیامت در زمره امت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آورد

رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و وجبت له من الله [الكرمه] الكرامه و من تصدَّق في شعبان بصدقه و لو بشقِّ تمره حرَّم الله جسده على النَّار و من صام ثلاثه أيَّام من شعبان و وصلها بصيام شهر رمضان كتب الله صوم شهرين متتابعين

۱۹۱ ۷ حدَّثنا أبی رضی الله عنه قال حدَّثنا محمَّد بن یحیی العطار و أحمد بن إدريس جميعا عن محمَّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعري قال حدَّثني الحسين بن عبد الله عن آدم بن عبد الله الأشعري عن زكريا بن آدم عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال سمعته يقول الصَّلاه لها أربعة آلاف باب

۱۹۲ ۸ حدَّثنا محمَّد بن علی بن بشار رضی الله عنه قال حدَّثنا أبو الفرج المظفر بن أحمد بن الحسن القزويني قال أخبرنا أبو الفضل العباس بن محمَّد بن القاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر قال حدَّثني و كرامتي از جانب خدا بر او واجب گردد، هر که صدقه دهد در شعبان، هر چند نصف خرما باشد خدای عز و جل جسد او را بر آتش حرام گرداند و هر که سه روز از شعبان را روزه دارد و آن را به روزه ماه رمضان متصل کند خدای عزّ و جل برای او روزه دو ماه متتابع را بنویسد.

۱۹۱ ۷ پدرم از محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری روایت کرده گویند: روایت کرد برای ما حسین بن عبد الله که گفت: روایت کرد برای ما آدم بن عبد الله اشعری از زکریا بن آدم از امام رضا علیه السلام که فرمود: نماز را چهار هزار باب است.

۱۹۲ ۸ محمد بن علی بن بشار گوید: روایت کرد برای ما ابو الفرج مظفر بن احمد بن حسن قزوینی که گفت: خبر داد ما را ابو الفضل عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر که گفت: روایت کرد برای ما حسن بن

الحسن بن سهل القمّي عن محمّد بن حامد عن أبي هاشم الجعفريّ عن أبي الحسن عليه السّلام قال سألته عن الصّلاه على المصلوب قال أ ما علمت أنّ جدّي عليه السّلام صلّى على عمّه قلت أعلم ذلك و لكنّي لم أفهمه مبيناً قال نبّيته لك إن كان وجه المصلوب إلى القبلة فقم على منكبه الأيمن و إن كان قفاؤه إلى القبلة فقم على منكبه الأيسر فإنّ ما بين المشرق و المغرب قبله و إن كان منكبه الأيسر إلى القبلة فقم على منكبه الأيمن و إن كان منكبه الأيمن إلى القبلة فقم على منكبه الأيسر و كيف كان منحرفاً فلا تزايلنّ مناكبه و ليكن وجهك إلى ما بين المشرق و المغرب و لا تستقبله و لا تستدبره البتّه قال أبو هاشم ثمّ قال الرّضا عليه السّلام قد فهمت إن شاء الله.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله هذا حديث غريب لم أجده في شيء من الأصول و المصنفات و لا أعرفه إلا بهذا الإسناد.

سهل قمی از محمد بن حامد از ابی هاشم جعفری که گفت: از امام رضا علیه السّلام درباره نماز بر مصلوب پرسیدم. فرمود: آيا نمی دانی که جدّ [امام صادق علیه السّلام] من بر عم [زید بن علی بن الحسین علیه السّلام] خود نماز گزارد؟ گفتم: می دانم اما خوب نمی دانم. فرمود: من برای تو بیان می کنم، اگر روی مصلوب به قبله است به جانب راست او بایست و اگر سر او به قبله است به جانب چپ او بایست زیرا که میان مشرق و مغرب قبله است و اگر دوش چپش به قبله است به دوش راست بایست و اگر دوش راستش به قبله است به دوش چپش بایست و به هر جانب منحرف باشد تو از جانب دوش او جدا مشو، اما باید روی تو میان مشرق و مغرب باشد. و به او رو مکن و پشت بکن.

ابو هاشم گوید: سپس حضرت فرمود: ان شاء الله فهمیدی.

مصنّف می گوید: این حدیث غریب است در جایی ندیدم و به غیر این اسناد نمی شناسم.

۹ ۱۹۳ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الدَّلْهَاتِ مَوْلَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ سَنَّهُ مِنْ رَبِّهِ وَ سَنَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سَنَّهُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالسَّيِّئَةُ مِنْ رَبِّهِ كِتْمَانُ سِرِّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ وَ أَمَّا السَّيِّئَةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمُدَارَاهُ النَّاسِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِمُدَارَاهِ النَّاسِ فَقَالَ خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ وَ أَمَّا السَّيِّئَةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالصَّبْرُ فِي الْبِأَسَاءِ وَ الضَّرَاءِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبِأَسَاءِ وَ الضَّرَاءِ

۱۰ ۱۹۴ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي ۹ ۱۹۳ پدرم از احمد بن ادریس گوید:روایت کرد برای ما محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از حارث بن دلهاث مولای رضا علیه السلام که گفت:شنیدم از ابو الحسن علیه السلام که می فرمود:تا سه خصلت در مؤمن نباشد،مؤمن نیست،یک سنت از پروردگار او و سنتی از نبی او و سنتی از ولی او،و اما سنت پروردگار:پوشیدن اسرار خویش است و خداوند می فرماید:«خداوند عالم به غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند مگر کسی که او را بپسندد و از او راضی باشد»اما سنت نبی صلی الله علیه و آله او مدارا کردن با مردم زیرا که خدای عز و جل نبی خود را به مدارا امر کرد و فرمود:«عفو را پیشه کن و امر به معروف کرده و از نادانان در گذر»اما سنت ولی او صبر بر سختی ها و ضررها.زیرا که خدای عز و جل می فرماید:«کسانی که در سختی و مشکلات صبر می کنند».

۱۰ ۱۹۴ محمد بن علی ماجیلویه گوید:روایت کرد برای ما عمویم محمد بن ابی القاسم از احمد

القاسم عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن علي بن محمد عن أبي أيوب المدني عن سليمان بن جعفر الجعفري عن الرضا عن آبائه عن علي عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله تعلموا من الغراب خصالا ثلاثا استتاره بالسفاد و بكوره في طلب الرزق و حذره

۱۱ ۱۹۵ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمْزَةَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي يَاسِرُ الْخَادِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ أَوْحَشَ مَا يَكُونُ هَذَا الْخَلْقُ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ يَوْمٍ يُولَدُ وَ يَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَيَرَى الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَمُوتُ فَيَعَايِنُ الْآخِرَةَ وَ أَهْلَهَا وَ يَوْمَ يَبْعَثُ فَيَرَى أَحْكَامًا لَمْ يَرَهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ قَدْ سَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى يَحْيَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الثَّلَاثَةِ الْمَوَاطِنَ وَ آمَنَ رَوْعَتَهُ.

فقال و سلام عليه يوم ولد و يوم يموت و يوم يبعث حيا و قد سلم عيسى ابن مريم على نفسه في هذه الثلاثة المواطن فقال و بن ابي عبد الله برقي از علي بن محمد از ابي ايوب مدني از سليمان بن جعفر جعفري از ابي الحسن موسى الرضا عليه السلام و او از پدراناش از علي بن ابي طالب عليهم السلام كه فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: از كلاغ سه خصلت ياموزيد: آميزش پنهاني، صبحگاه در طلب رزق رفتن و حذر كردن.

۱۱ ۱۹۵ محمد بن حسن بن احمد بن وليد از سعد بن عبد الله از احمد بن حمزه اشعري از ياسر خادم كه گفت: از ابو الحسن رضا عليه السلام شنيدم كه مي فرمود: وحشتناكترين موقعيتها براي خلق در سه موطن است؛ روزي كه متولد مي شود.

پس از شكم مادر بيرون مي آيد و دنيا مي بيند و روزي كه مي ميرد و آخرت و اهل آن را عيان مي بيند و روزي كه از خاك برانگيخته مي شود، مي بيند احكامي كه در دار دنيا ندیده بود و خدای عزّ و جل بر يحيى عليه السلام سلام كرد در اين سه موطن، و ايمن گردانيد همّ و خوف او را.

فرمود: «سلام بر او روزي كه زائيده شد و روزي كه مي ميرد و روزي كه زنده مي گردد» و عيسى بر خود سلام كرد، در اين سه موطن و گفت:

السَّلامَ عَلَيَّ يَوْمَ وَلَدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا

۱۲ ۱۹۶ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الدَّيْلَمِيِّ مَوْلَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ حَجَّ بَثْلَاثَةَ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ اشْتَرَى نَفْسَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالثَّمَنِ وَ لَمْ يَسْأَلْهُ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَ مَالَهُ مِنْ حَلَالٍ أَوْ حَرَامٍ

قال مصنف هذا الكتاب يعنى بذلك أنه لم يسأله عما وقع فى ماله من الشبهة و يرضى عنه خصماءه بالعوض

۱۳ ۱۹۷ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ السَّيَّارِيِّ عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الدَّلْهَاتِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ بِثَلَاثَةِ سَلَامٍ بَرٍّ مِنْ رَوْزَى كَهْ زَادَهُ شَدَمٌ وَ رَوْزَى كَهْ مِى مِيرَمٌ وَ رَوْزَى كَهْ زَنْدَه مِى شَوْمٍ.

۱۲ ۱۹۶ احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري روايت کرده كه گفت:

روايت كرد براى ما سلمه بن خطاب از احمد بن على از حسين بن على الديلمى مولای امام رضا عليه السَّلام كه گفت: از امام رضا عليه السَّلام شنيدم كه فرمود: هر كس سه مؤمن را به حج بفرستد، با آن پول، خود را از خداوند خريده است و خدا از او نمى پرسد كه مالش را از كجا به دست آورده از حلال يا حرام؟

مصنّف گوید: منظور اين است كه خدا از اموال شبهه ناك او سؤال نمى كند و با عوض هاىي كه به دشمنان مى دهد از او راضى خواهد بود.

۱۳ ۱۹۷ محمد بن على ماجيلويه گوید: روايت كرد براى ما پدرم از احمد بن ابى عبد الله برقى از سيارى از حارث بن دلهاث از پدرش از امام رضا عليه السَّلام كه گفت: امام رضا عليه السَّلام مى فرمود: خدا به سه چيزى امر نموده كه با سه چيز ديگر

مقرون بها ثلاثة أخرى أمر بالصَّلاة و الزَّكاه فمن صَلَّى و لم يزكَّ لم يقبل منه صلاته و أمر بالشَّكر له و للوالدين فمن لم يشكر والديه لم يشكر الله و أمر باتِّقاء الله و صله الرِّحم فمن لم يصل رحمه لم يتق الله عزَّ و جلَّ

۱۴ ۱۹۸ حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال حدَّثنا علي بن موسى بن جعفر بن أبي جعفر الكميداني عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال قال أبو الحسن عليه السَّلام من علامات الفقيه الحلم و العلم و الصَّمت إنَّ الصَّمت باب من أبواب الحكمه إنَّ الصَّمت يكسب المحبَّه إنَّه دليل على كلِّ خير

۱۵ ۱۹۹ حدَّثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدَّقَّاق رضى الله عنه.

قال حدَّثني محمَّد بن أبي عبد الله الكوفي عن أحمد بن محمَّد بن صالح الرَّازي عن حمدان الديواني قال قال همراهند، نماز بخواند و زکات ندهد، نمازش قبول نخواهد شد، به سپاسگزاری از خود و والدین امر نموده که هر کس از والدینش سپاسگزاری و تشکر نکند، خدا را سپاس نگفته، امر به تقوی و صلۀ رحم کرد، هر کس صلۀ رحم نکند، درواقع تقوی ندارد.

۱۴ ۱۹۸ علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمیدانی از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت کرده که گفت: امام رضا علیه السَّلام فرمود: از نشانه های فقیه است: حلم، علم و سکوت. سکوت دری از درهای حکمت است و محبت را جلب می کند و راهنما و دلیل هر خیری است.

۱۵ ۱۹۹ علی بن احمد بن محمد بن عمران دَقَّاق برای ما روایت کرده و گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از احمد بن محمد بن صالح رازی از حمدان بن دیوانی که گفت: امام رضا علیه السَّلام

الرّضا عليه السّلام صديق كلّ امرئ عقله و عدوّه جهله

۱۶ ۲۰۰ حدّثنا أبو منصور أحمد بن إبراهيم الخوريّ قال حدّثنا زيد بن محمّد البغداديّ قال حدّثنا أبو القاسم عبد الله بن محمّد الطّائيّ بالبصرة قال حدّثنا أبيّ قال حدّثنا عليّ بن موسى الرّضا عن أبيه عن آبائه عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام أنّه دعاه رجل فقال له عليّ عليه السّلام على أن تضمن لي ثلاث خصال قال و ما هي يا أمير المؤمنين قال لا تدخل علينا شيئاً من خارج و لا تدّخر عنّا شيئاً في البيت و لا تجحف بالعيال قال ذلك لك فأجابه عليّ بن أبي طالب عليه السّلام

۱۷ ۲۰۱ حدّثنا عبد الله بن محمّد بن عبد الوهّاب قال حدّثنا أبو نصر منصور بن عبد الله بن إبراهيم الأصفهانيّ قال حدّثنا عليّ بن أبي عبد الله قال حدّثنا داود بن سليمان عن عليّ بن موسى الرّضا عن أبيه عن آبائه عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال قال فرمود: دوست انسان عقل او و دشمنش نادانی اوست.

۱۶ ۲۰۰ ابو منصور احمد بن ابراهيم خوري از زيد بن محمد بغدادی از ابو القاسم عبد الله بن محمد طائی كه گفت:روایت كرد برای ما پدرم از علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرانش كه فرمود:مردی علی بن ابی طالب علیه السّلام را به میهمانی دعوت كرد، فرمود:به شرطی كه سه چیز را قول بدهی، گفت:این سه چیست؟ فرمود:از بیرون از منزل چیزی برای من نیاوری، از آنچه در منزل است از من دریغ نکنی،عیالت را به مشقّت نیندازی،مرد گفت:قول می دهم، حضرت نیز دعوت او را پذیرفتند.

۱۷ ۲۰۱ عبد الله بن محمد بن عبد الوهّاب گوید:

روایت كرد برای ما منصور بن عبد الله بن ابراهيم اصفهانی كه گفت:روایت كرد برای ما علی بن عبد الله از داود بن سليمان از علی بن موسی الرضا از پدرش از پدرانش از علی بن ابی طالب عليهم السّلام كه فرمود:رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود:

رسول الله صَلَّى الله عليه و آله أربعه أنا شفيعهم يوم القيامة و لو أتوني بذنوب أهل الأرض معين أهل بيتي و القاضي لهم حوائجهم عند ما اضطروا إليه و المحب لهم بقلبه و لسانه و الدافع عنهم بيده

۱۸ ۲۰۲ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ احْتَبَسَ الْقَمَرُ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى أَنْ أَخْرِجْ عِظَامَ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مِصْرَ وَ وَعْدَهُ طُلُوعَ الْقَمَرِ إِذَا أَخْرِجَ عِظَامَهُ فَسَأَلَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَنْ يَعْلَمُ مَوْضِعَهُ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ هَاهُنَا عَجُوزٌ تَعْلَمُ عِلْمَهُ فَبَعَثَ إِلَيْهَا فَأَتَتْ بِعَجُوزٍ مَقْعَدَهُ عَمِيَاءُ فَقَالَ لَهَا أَعْرِفِينَ مَوْضِعَ قَبْرِ يُوسُفَ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ فَأَخْبِرِينِي بِهِ فَقَالَتْ لَا حَتَّى تَعْطِينِي أَرْبَعَ خِصَالٍ تَطْلُقَ لِي رَجُلِي وَ تَعِيدَ إِلَيَّ شَبَابِي وَ تَرُدَّ إِلَيَّ بَصْرِي وَ تَجْعَلَ لِي مَعَكَ فِي الْجَنَّةِ قَالَ فَكَبَّرَ ذَلِكَ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا مُوسَى أَعْطَاهَا مَا سَأَلْتَ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تَعْطَى عَلَيَّ مِنْ ЧЕХАРِ كُورِهِ رَا فِي قِيَامَتِ شَفَاعَتِ خَوَاهِمُ كُرِدِ هِرْچِنْدِ بَا كَنَاهُ تَمَامِ اَهْلِ زَمِينِ نَزْدِ مَنْ آيِنْدِ؛ يَارِي كَنِنْدَةُ اَهْلِ بَيْتِمْ، هِرْكَه حَوَائِجِ ايشان رَا فِي زَمَانِ نِيَازِ بَرِ آوَرْدِ، دُوسْتَدَارِ ايشان بِي دِلِ وَ زَبَانِ وَ كَسِي كِه بَا دِسْتِ خُودِ اَزِ آَنَانِ دِفَاعِ كِنْدِ.

۱۸ ۲۰۲ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ اَزِ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى اَزِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ اَزِ اَبِي الْحَسَنِ اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ كُرْدِ كِه فَرَمُود: مَدْتِي مَاهِ بَرِ بَنِي اِسْرَائِيلَ طُلُوعِ نَكُرْدِ، خُداوَنْدِ بِيهِ مُوسَى وَحِي فَرَمُود: اسْتِخْوَانَهَايِ يُوسُفَ رَا اَزِ مِصْرِ خَارِجِ كُنْ وَ وَعْدِهِ فَرَمُود كِه هِرْوَقتِ اسْتِخْوَانَهَا رَا خَارِجِ كُرْدِ، مَاهِ طُلُوعِ كِنْدِ، مُوسَى فِي جِسْتِجُويِ كَسِي شُدِ كِه مَحَلِ اسْتِخْوَانَهَا رَا بَدَانْدِ، كَفْتَنْدِ: پِيرْزَنِي اَزِ اَيْنِ مَطْلَبِ آگَاهِ اسْتِ، مُوسَى دِرْپِي اَوْ فَرَسْتَادِ، پِيرْزَنِي زَمِينِ كِيرِ وَ نَابِيِنَا رَا آوَرْدَنْدِ، مُوسَى سَوَالِ كُرْدِ: قَبْرِ يُوسُفَ رَا مِي دَانِي؟ كَفْتِ: بِلِه، مُوسَى كَفْتِ: بِيگو كَجَاسْتِ؟ كَفْتِ: بِيهِ چِهَارِ شَرَطِ: پَايِمِ رَا شِفَا دِهِي، جَوَانِي وَ بِيَنَابِي اِمِ رَا بَازِ كُرْدَانِي وَ مَرَا دِرِ بَهْشْتِ هَمْرَاهِ خُودِ قَرَارِ دِهِي، خُواستِه هَايِ زَنِ بَرِ مُوسَى كِرَانِ آمَدِ، خُداوَنْدِ بِيهِ مُوسَى وَحِي نَمُود: خُواستِه هَايِشِ رَا بِيذِيرِ وَ اَيْنِ كَارِ رَا اَزِ جَانِبِ مَنْ مِي كَنِي

ففعل فدلته عليه فاستخرجه من شاطئ النّيل في صندوق مرمر فلما أخرجته طلع القمر فحمله إلى الشّام فلذلك يحمل أهل الكتاب موتاهم إلى الشّام

۱۹ ۲۰۳ حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقانيّ رضی الله عنه قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعید مولى بنی هاشم عن علی بن الحسن بن علی بن فضال عن أبيه قال سألت الرّضا علیه السّلام عن بسم الله قال معنی قول القائل بسم الله أى أسم على نفسى بسمه من سمات الله عزّ وجلّ وهى العبوديّة قال فقلت له ما السّمه قال العلامه

۲۰ ۲۰۴ حدّثنا عبد الله بن محمّد بن عبد الوهّاب قال أخبرنا أبو نصر منصور بن عبد الله قال حدّثنا المنذر بن محمّد قال حدّثنا الحسين بن محمّد قال حدّثنا سليمان بن جعفر عن الرّضا علیه السّلام قال حدّثنى أبی عن جدّی عن آبائه عن علی بن أبی طالب علیهم السّلام موسى عمل کرد، آن زن قبر را نشان داد، موسى قبر را که در صندوق مرمری بود از نیل بیرون آورد و ماه بر آن طلوع کرد، سپس آن را به شام برد، لذا اهل کتاب اموات خود را به شام می برند.

۱۹ ۲۰۳ محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن سعید مولای بنی هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت: از امام رضا علیه السّلام راجع به «بسم الله» سؤال کردم، فرمود: چون کسی بگوید «بسم الله» معنایش چنین است که داغی از نشانه های الهی را بر خود می نهم که همان عبودیت است. راوی گوید: عرض کردم: سمه به چه معناست؟ فرمود: علامت.

۲۰ ۲۰۴ عبد الله بن محمد بن عبد الوهّاب از ابو نصر منصور بن عبد الله از منذر بن محمد که گفت:

روایت کرد برای ما حسین بن محمد که گفت:

روایت کرد برای ما سلیمان بن جعفر از امام رضا علیه السّلام که فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرانش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام که فرمود:

قال في جناح كل هدهد خلقه الله عز وجل مكتوب بالسريانيه آل محمد خير البريه

٢١ ٢٠٥ حدثنا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب قال أخبرنا أبو نصر منصور بن عبد الله بن إبراهيم الأصفهاني قال حدثنا علي بن عبد الله الإسكندراني قال حدثنا أبو علي أحمد بن علي بن مهدي الرقي قال حدثنا أبي قال حدثنا علي بن موسى الرضا قال حدثني أبي موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام.

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا علي طوبى لمن أحبك وصدق بك وويل لمن أبغضك وكذب بك محبوبك معروفون في السبعاء السابعة والأرض السابعة السفلى وما بين ذلك هم أهل الدين والورع والسمت الحسن والتواضع لله عز وجل خاشع أبصارهم وجله قلوبهم لذكر الله عز وجل وقد عرفوا حق ولايتك وألستهم ناطقه بفضلِكَ وأعينهم ساكبه بر بال هرهددی که خدا خلق می کند، به زبان سریانی نوشته: آل محمد بهترین مخلوقات هستند.

٢١ ٢٠٥ عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب از ابو نصر منصور بن عبد الله بن ابراهيم اصفهاني از علي بن عبد الله اسكندراني از ابو علي احمد بن علي بن مهدي رقي از پدرش روايت کرده كه گفت:

علي بن موسى الرضا عليه السلام فرمود: حديث کرد مرا پدرم موسى بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علي از پدرش علي بن حسين بن علي از پدرش علي بن ابي طالب عليهم السلام كه فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و تصدیق کند، و وای به حال کسی که از تو بدش بیاید و تو را تکذیب کند. دوستداران تو در آسمان هفتم و زمین هفتم و فاصله بین این دو شناخته شده هستند، آنان اهل دین، ورع، روش نیکو و تواضع در برابر خدا هستند، چشمهایشان به زیر افتاده و قلبهایشان به یاد خدا ترسان است، حق ولایت تو را شناخته و زبانهایشان به ذکر فضایل تو مشغول است، چشمهایشان از محبت به تو و امامان از نسل تو گریان است،

تَحَنُّنًا عَلَيْكَ وَ عَلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِكَ يَدِينُونَ لِلَّهِ بِمَا أَمَرَهُمْ بِهِ فِي كِتَابِهِ وَ جَاءَهُمْ بِهِ الْبِرْهَانُ مِنْ سَنَةِ نَبِيِّهِ عَامِلُونَ بِمَا يَأْمُرُهُمْ بِهِ
أَوَّلُو الْأَمْرِ مِنْهُمْ مُتَوَاصِلُونَ غَيْرَ مُتَقَاطِعِينَ مُتَحَابُّونَ غَيْرَ مُتَبَاغِضِينَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَصَلِّيْ عَلَى عَلَيْهِمْ وَ تَوْمِّنُ عَلَى دَعَائِهِمْ وَ تَسْتَغْفِرُ
لِلْمَذْنَبِ مِنْهُمْ وَ تَشْهَدُ حُضْرَتَهُ وَ تَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

۲۲ ۲۰۶ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ الْهَاشِمِيُّ الْكُوفِيُّ بِالْكُوفَةِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثَمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنَا فِرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ
بْنَ فِرَاتٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَخَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ
الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ بِهْ أَوَامِرُ خُدا فِي كِتَابِهِ وَ سِتِّهَائِ نَبِيِّهِ كَيْهْ بَرَّهَانَ بَرَّ أَنْ أَقَامَهُ شَدَّةً، مُتَدِينٌ بُوْدَهُ، بِهْ أَنْجَحَهُ أَوَّلُوا الْأَمْرِ دَسْتُور
دَادَهُ عَمَلٌ مِي كَنَنْدَ، بِا يَكْدِيكَرِ اِرْتِبَاطِ دَارَنْدَ وَ اَزْ هَمْ نَبْرِيْدَهُ اَنْدَ، يَكْدِيكَرِ رَا دُوسْتِ دَاشْتَهُ وَ كِيْنَهْ اِيْ اَزْ هَمْ نَدَارَنْدَ، مَلَائِكَةُ تَا
قِيَامَتِ بَرَّ أَنْ اَنْ دُرُودِ فَرَسْتَادَهُ وَ بَرَّ دَعَائِشَانِ آمِيْنِ مِي گُوِيْنْدَ وَ بَرَّ اِيْ گَنَاهَكَارِ اَزْ اَنْ اَنْ اسْتَغْفَارِ كَرْدَهُ وَ بِهْ جَنَازَهُ اَشْ حَاضِرِ مِي
شُوْنْدَ وَ دَرِ نُبُوْدِشِ نَارَاحَتِ هَسْتَنْدَ.

۲۲ ۲۰۶ حَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ هَاشِمِي كُوفِي فِي سَالِ ۳۵۴ گُوِيْدَ: رَوَايَتِ كَرْدَ بَرَّ اِيْ مَ فِرَاتِ بِنِ اِبْرَاهِيْمِ بِنِ فِرَاتِ كُوفِي كَيْهْ
گَفْتِ: رَوَايَتِ كَرْدَ بَرَّ اِيْ مَ مُحَمَّدِ بِنِ اَحْمَدِ بِنِ عَلِيٍّ هَمْدَانِي كَيْهْ گَفْتِ: رَوَايَتِ كَرْدَ بَرَّ اِيْ مَ اَبُو الْفَضْلِ عَبَّاسِ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ بَخَارِي
كَيْهْ گَفْتِ: رَوَايَتِ كَرْدَ بَرَّ اِيْ مَ مُحَمَّدِ بِنِ قَاسِمِ بِنِ اِبْرَاهِيْمِ بِنِ مُحَمَّدِ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ بِنِ قَاسِمِ بِنِ مُحَمَّدِ بِنِ اَبِي بَكْرٍ كَيْهْ گَفْتِ: رَوَايَتِ
كَرْدَ بَرَّ اِيْ مَ عَبْدُ السَّلَامِ بِنِ صَالِحِ هَرَوِي اَزْ عَلِيٍّ بِنِ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ اَزْ پَدَرِشِ مُوسَى بِنِ جَعْفَرِ اَزْ پَدَرِشِ جَعْفَرِ بِنِ
مُحَمَّدِ اَزْ پَدَرِشِ مُحَمَّدِ بِنِ عَلِيٍّ اَزْ پَدَرِشِ عَلِيٍّ بِنِ حُسَيْنِ اَزْ پَدَرِشِ عَلِيٍّ اَزْ پَدَرِشِ عَلِيٍّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْهْ

علی بن ابی طالب علیهم السّلام قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله ما خلق الله خلقا أفضل منی و لا أكرم علیه منی قال علی علیه السّلام فقلت یا رسول الله فأنت أفضل أم جبرئیل فقال صلّی الله علیه و آله یا علی إنّ الله تبارک و تعالی فضل أنبیاءه المرسلین علی ملائکته المقرّبین و فضّلنی علی جمیع النّیین و المرسلین و الفضل بعدی لک یا علی و للأئمّه من بعدک و إنّ الملائکه لخدّامنا و خدّام محبّینا یا علی الذّین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربّهم... و یتستغفرون للذّین آمنوا بولایتنا یا علی لو لا نحن ما خلق الله آدم علیه السّلام و لا الحوّاء و لا الجنّه و لا النّار و لا السّماء و لا الأرض فکیف لا نكون أفضل من الملائکه و قد سبقناهم إلی معرفه ربّنا و تسبیحه و تهلیل و تقدیس لآنّ أوّل ما خلق الله عزّ و جلّ أرواحنا فأنطقها بتوحیده و تمجیده ثمّ خلق الملائکه فلما شاهدوا أرواحنا نورا واحدا استعظمت أمرنا فسبحنا لتعلم الملائکه أنّا خلق مخلوقون و أنّه منزّه عن صفاتنا فسبحت الملائکه بتسبیحنا و نزّهته عن صفاتنا فلما شاهدوا عظم شأننا هللنا لتعلم الملائکه أن فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خداوند کسی را فاضل تر و گرامی تر از من خلق نکرد، علی علیه السّلام فرمود: یا رسول الله! آیا تو فاضل تری یا جبرئیل علیه السّلام؟ فرمود: یا علی! خداوند انبیای مرسلین خود را بر ملائکه مقربین و مرا بر همه انبیا و مرسلین برتری داده و بعد از من فضیلت برای تو و امامان بعد از توسّست، همانا ملائکه خادمان، حافظان و محبّان ما هستند، یا علی! ملائکه ای که حامل عرش الهی و اطرافیان هستند و همراه حمد خدا تسبیح او نیز می کنند، استغفار می کنند برای آنان که ایمان آورده اند به ولایت ما، یا علی اگر ما نمی بودیم خداوند آدم و حوا، جنّت و جهنّم، آسمان و زمین را خلق نمی کرد، پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم در حالی که سبقت کردیم بر ایشان به معرفت ربّ خود و تسبیح و تهلیل و تقدیس او، زیرا اوّل خلق خدا ارواح ما بود پس ناطق گردانید آن ارواح را به توحید و تمجید خود، سپس خلق کرد ملائکه را و چون ایشان ارواح ما را یک نور واحد دیدند، بزرگ داشتند امر ما را، ما تسبیح خدا کردیم تا بدانند ملائکه که ما مخلوقیم و خدا منزّه است از صفات ما، پس تسبیح کردند ملائکه به تسبیح ما و تنزیه کردند خدا را از صفات ما و چون مشاهده کردند بزرگی شأن ما را، ما تهلیل کردیم تا بدانند

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاَنَا عَبِيدٌ وَلِلسَّنَا بآلِهَةٍ يَجِبُ أَنْ نَعْبُدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ فَقَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَمَّا شَاهَدُوا كَبُرَ مَحَلُّنَا كَبُرْنَا لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يَنَالَ عَظَمَ الْمَحَلِّ إِلَّا- بِهِ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا مِنَ الْعِزِّ وَالْقُوَّةِ فَقُلْنَا لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّهُ لَا حَوْلَ لَنَا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا- بِاللَّهِ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَأَوْجِبَهُ لَنَا مِنْ فِرَاضِ الطَّاعَةِ قُلْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ مَا يَسْتَحِقُّ لِلَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ عَلَيْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَى نِعَمِهِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ.

فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَسْبِيحِهِ وَتَهْلِيلِهِ وَتَحْمِيدِهِ وَتَمْجِيدِهِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ آدَمَ فَأَوْدَعَنَا صُلْبَهُ وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسَّجْدِ لَهُ تَعْظِيمًا لَنَا وَإِكْرَامًا وَكَانَ سَجُودَهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبُودِيَّةً وَآدَمَ إِكْرَامًا وَطَاعَةً لِكُونِنَا فِي صُلْبِهِ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَقَدْ سَجَدُوا لآدَمَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ وَإِنَّهُ لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَذَّنَ جِبْرِئِيلُ مِثْنَى مِثْنَى وَأَقَامَ مِثْنَى مِثْنَى ثُمَّ قَالَ لِي تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدٌ فَقُلْتُ لَهُ [يَا جِبْرِئِيلُ] أَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ مَلَائِكَةٍ كَمَا غَيْرَ أَوْ خِدَائِي نِيَسْتُ وَمَا هُمُ بِنَدِ الْكَانِيمِ نَهْ خِدَايَانِ كَمَا رَا بِا خِدَا يَا بَعْدَ اَزْ اَوْ عِبَادَتِ كُنُنْدَ، مَلَائِكَةٍ نِيَزْ كُفْتُنْدَ: لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَچُونِ مَشَاهِدَه كُردَنْدَ بزرگي محل ما را تكبير كُردِيم تا بدانند خدا بزرگ تر از آن است كه كُسي و چيزي بزرگي يابد مگر به او و چُونِ مَشَاهِدَه كُردَنْدَ عِزَّت و قُوَّت را كه خِدا ما را داده، كُفْتِيم: لَا- حَوْلَ وَ لَا- قُوَّةَ اِلَّا- بِاللَّهِ تا بدانند قوت و توان ما از خداست و چُونِ آن چه خدا بر ما انعام كُرده و اطاعت ما را واجب كُرده بود، ديدند، كُفْتِيم:

الحمد لله تا بدانند آن چه حق خداوند بر ماست، حمد نعمت های اوست، پس گفتند ملائکه:

الحمد لله پس توسط ما راه یافتند به توحيد و معرفت خدا و تسبيح و تهليل و تمجيد خدا، سپس خداوند آدم را خلق كرد و ما را وديعه نهاد در صلب او و امر كرد ملائكه را به سجود او از روى تعظيم و اكرام ما و سجود ايشان براى خدا از راه عبوديت و براى آدم از راه اكرام و طاعت بود، زيرا ما در صلب او بوديم. پس چگونه نباشيم ما فاضل تر از ملائكه و حال آن كه ايشان همه آدم را سجده بردند و وقتى كه مرا به آسمان عروج فرمودند، جبرئيل عليه السَّلام اذان گفت، دوبار دوبار و اقامت گفت دوبار دوبار و به من گفت: پيش بايست يا محمد! گفتم: جبرئيل بر تو تقدّم كنم؟

قال نعم لأنَّ الله تبارك و تعالی فضلُ أنبیاءه علی ملائکته أجمعین و فضلك خاصه قال فتقدّمت فصلیت بهم و لا [فحز] فخر فلما انتهیت إلى حجب النور قال لی جبرئیل تقدّم یا محمّد و تخلف عنّی فقلت له یا جبرئیل فی مثل هذا الموضع تفارقنی فقال یا محمّد إنّ انتهاء

حدّی الذی وضعنی الله عزّ و جلّ فيه إلى هذا المكان فإن تجاوزته احترقت أجنحتی بتعدّی حدود ربّی جلّ جلاله فزحّ بی النور زحّه حتّی انتهیت إلى ما شاء الله عزّ و جلّ من علوّ مكانه فنودیت فقلت لبّیک ربّی و سعدیک تبارکت و تعالیت فنودیت یا محمّد أنت عبدی و أنا ربّک فإیّای فاعبد و علیّ فتوکّل فإنّک نوری فی عبادی و رسولی إلى خلقی و حجّتی علی برّتی لک و لمن تبعک خلقت جنّتی و لمن خالفک خلقت ناری و لأوصیائک أوجبت کرامتی و لشیعتهم أوجبت ثوابی.

فقلت یا ربّ و من أوصیائی فنودیت یا محمّد أوصیاؤک المکتوبون علی ساق عرشی فنظرت و أنا بین یدی ربّی جلّ جلاله إلى ساق العرش فرأیت اثنی عشر گفت: آری، زیرا خداوند انبیائش را بر تمام ملائکه برتری داده و تو را خاصه برتری داده است، پیش ایستادم و با ایشان نماز گزاردم نه از روی فخر، چون با جبرئیل علیه السلام به حجب نور رسیدم، جبرئیل علیه السلام گفت: پیش رو یا محمّد و از من جدا شو. گفتم: یا جبرئیل در چنین جایی از من مفارقت می کنی! گفت: یا محمد! انتهای حدّی که خدا برای من نهاده این مکان است اگر از این جا بگذرم پرم بسوزد به سبب تعدّی از حدود ربّ خود. پس مرا پیش انداختند در میان نور تا رسیدم به آن جا که خدا می خواست از علو پادشاهی او، پس ندا شد یا محمد. گفتم: بله پرورد گارم، بلندمرتبه و والامقام هستی، ندا شد یا محمد تو بنده منی و من ربّ تو هستم، مرا عبادت و بر من توکل کن؛ زیرا تو نور من در میان عباد من و رسول من به خلق من و حجّت من بر آفریدگان من هستی، برای تو و تابعان تو خلق کردم جنّت خود را و برای مخالفان تو خلق کردم آتش را و واجب ساختم کرامت خود را برای اوصیای تو و ثواب خود را برای شیعه ایشان، گفتم: یا ربّ اوصیای من کیستند؟ ندا شد: یا محمّد اوصیای تو آنان هستند که بر ساق عرش مکتوبند. نظر کردم به ساق عرش و من مقابل ربّ خود بودم دوازده نور دیدم در هرنور، سطری سبز که بر هرسطری نام

نورا فی کلّ نور سطر أخضر علیه اسم وصیّ من أوصیائی أُولَهم علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و آخرهم مهدیّ أمّتی فقلت یا ربّ هؤلاء أوصیائی بعدی فنودیت یا محمّد هؤلاء أوصیائی و أحبّائی و أصفیائی و حججی بعدک علی برّیتی و هم أوصیائوک و خلفائوک و خیر خلقی بعدک و عزّتی و جلالی لأظهرنّ بهم دینی و لأعلینّ بهم کلمتی و لأطهرنّ الأرض بآخرهم من أعدائی و لأملکنّه مشارق الأرض و مغاربها و لأسخرنّ له الرّیاح و لأذلّلنّ له السّحاب الصّعب و لأرقّینّه فی الأسباب و لأنصرنّه بجندی و لأمدّنّه بملائکتی حتّی یعلنّ دعوتی و یجمع الخلق علی توحیدی ثمّ لأدیمنّ ملکّه و لأداولنّ الاّیام بین أولیائی إلی یوم القیامه

۲۳ ۲۰۷ و بهذا الإسناد قال قال الرّضا علیه السّلام الحیاء من الاّیمان

یکی از اوصیای من نوشته، اولشان علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخرشان مهدی امّت من، گفتم: آیا این ها اوصیای من هستند بعد از من. ندا آمد: یا محمّد! اینان اولیاء و احبّاء و اصفیاء و حجج من هستند بعد از تو بر خلق و اوصیاء و خلفای تو هستند و بهترین خلق من هستند بعد از تو، به حق عزّت و جلالم، ظاهر می گردانم با ایشان دین خود و بلند می سازم با ایشان کلمه خود و پاک می گردانم زمین را با آخرین ایشان از دشمنان و مالک می سازم او را بر مشارق زمین و مغارب آن و مسخر می سازم برای او بادهای را و رام می گردانم برای او ابرهای دشوار سرکش را و بالا- می برم او را در اسباب و نصرت می کنم به شکر خود و امداد می کنم به ملایکه خود تا آشکار گرداند دعوت مرا و جمع کند بر توحید من خلق مرا، سپس دایم می گردانم ملک او را و روزگار را تا قیامت در اختیار اولیایم می نهم.

۲۳ ۲۰۷ و به همین اسناد امام رضا علیه السّلام فرمود:

حیاء از ایمان است.

ص: ۴۰۸

۲۴ ۲۰۸ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ لِأَصْحَابِهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ وَهَبَ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي سَخَّرَ لِي الرِّيحَ وَالْإِنْسَ وَالْجِنَّ وَالطَّيْرَ وَالْوَحُوشَ وَعَلَّمَنِي مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَآتَانِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَعَ جَمِيعٍ مَا أُوتِيتُ مِنَ الْمَلِكِ مَا تَمَّ لِي سُرُورُ يَوْمٍ إِلَى اللَّيْلِ قَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أَدْخُلَ قَصْرِي فِي غَدٍ فَأَصْعِدَ أَعْلَاهُ وَأَنْظُرَ إِلَى مَمَالِكِي فَلَا تَأْذَنُوا لِأَحَدٍ عَلَيَّ بِالْدَّخُولِ لئَلَّا يَرِدَ عَلَيَّ مَا يَنْغُصُ عَلَيَّ يَوْمِي فَقَالُوا نَعَمْ.

فلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَخَذَ عَصَاهُ بِيَدِهِ وَصَعِدَ إِلَى أَعْلَى مَوْضِعٍ مِنْ قَصْرِهِ وَوَقَفَ مَتَكِّئًا عَلَى عَصَاهُ يَنْظُرُ إِلَى مَمَالِكِهِ سُرُورًا بِمَا أُوتِيَ فَرَحًا بِمَا أُعْطِيَ إِذْ نَظَرَ إِلَى شَابِّ ۲۴ ۲۰۸ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ كَوَيْدُ:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن علی بن موسی از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی علیهم السلام که فرمود: سلیمان بن داود علیه السلام روزی به اصحاب خود گفت: خداوند مرا ملکی بخشیده که سزاوار نیست برای کسی بعد از من. باد و انس و جن و طیر و وحش را مسخر من کرده و مرا زبان مرغان تعلیم کرده و مرا بخشیده است از همه چیز و با این همه پادشاهی و دولت، یک روز تا شب خوشحال نبودم، دوست دارم فردا در قصر خود روم و به بالای قصر برشوم و بر ممالک خود نظر کنم، کسی را اذن دخول بر من ندهید تا چیزی روی ندهد که سرور آن روز را بر من منغص گرداند.

گفتند: چنین می کنیم.

فردا عصا به دست گرفت و بر بالای قصر تکیه بر عصا ایستاد و نظر می کرد به ممالک از روی شادی به آن چه او را عطا شده و خوشحال به آن چه که خدا به او بخشیده، جوانی زیبارو و خوش لباس را دید

حسن الوجه و اللباس قد خرج عليه من بعض زوايا قصره فلما أبصر به سليمان عليه السلام قال له من أدخلك إلى هذا القصر و قد أردت أن أدخلو فيه اليوم فيأذن من دخلت فقال الشاب أدخلني هذا القصر ربّه و يأذنه دخلت فقال ربّه أحقّ به منّي فمن أنت قال أنا ملك الموت قال و فيما جئت قال لأقبض روحك فقال امض بما أمرت به فيّ هذا يوم سروري و أبي الله عزّ و جلّ أن يكون لي سرور دون لقائك فقبض ملك الموت روحه و هو متكى على عصاه فبقى سليمان متكئا على عصاه و هو ميت ما شاء الله و الناس ينظرون إليه و هم يقدرّون أنّه حيّ فافتنوا فيه و اختلفوا فمنهم من قال إنّ سليمان قد بقي متكئا على عصاه هذه الأيام الكثيره و لم يأكل و لم يشرب و لم يتعب و لم ينم إنّ له لربنا العذی يجب علينا أن نعبدّه و قال قوم إنّ سليمان لساحر و إنّّه يرينا أنّه واقف متكى على عصاه يسحر أعیننا و ليس كذلك فقال المؤمنون إنّ سليمان هو عبد الله و نبيّه يدبر الله أمره بما شاء فلمّا اختلفوا بعث الله عزّ و جلّ الأرضه فدبّت في عصاه فلمّا أكلت جوفها که از قصر او بیرون آمد و آهنگ او کرد. سليمان گفت: چه کسی تو را در این قصر داخل ساخت و می خواستم امروز خلوت کنم، به اذن که داخل شدی؟ گفت: مرا پروردگار این قصر داخل ساخت و به اذن او داخل شدم. سليمان گفت: پروردگار این قصر سزاوارتر است به آن، تو کیستی؟! گفت: من ملک الموتم. گفت: برای چه آمده ای؟ گفت: قبض روح تو کنم. گفت: آن چه مأمور شده بکن که امروز روز سرور من بود و خدا راضی نشد که مرا سروری با لقای او باشد. ملک الموت روح او قبض کرد و او هم چنان بر عصای خود تکیه کرده بود و بر آن حال بماند، چنان چه خدا می خواست و مردم به او نظر می کردند و می پنداشتند زنده است. پس در فتنه و امتحان افتادند درباره او و اختلاف کردند، بعضی گفتند سليمان روزهای زیاد بر عصا تکیه کرده و خسته نشد و نخفت و نخورد و نياشاميد، او پروردگار ماست واجب است او را عبادت کنیم. گروهی گفتند سليمان ساحر است و او چنین وانمود می کند که او ایستاده و بر عصا تکیه کرده، به سحر چشم بندی می کند ما را و چنین نیست. مؤمنان گفتند: سليمان بنده خداست و نبی او، خدا امر خود را تدبیر می کند چنان چه می خواهد، چون اختلاف کردند خدا موریانه ای فرستاد، داخل عصا شده و آن را خورد

انكسرت العصا و[خرت]خرّ سليمان من قصره على وجهه فشكرت الجنّ الأرضه على صنيعها فلأجل ذلك لا توجد الأرضه فى مكان إلا و عندها ماء و طين و ذلك قول الله عزّ و جلّ فلما قضينا عليه الموت ما دلّهم على موته إلا دأبه الأرض تأكل منسأته يعنى عصاه فلما خرّ تبينّت الجنّ أن لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا فى العذاب المهين.

قال الصادق عليه السلام و ما نزلت هذه الآية هكذا و إنّما نزلت فلما خرّ تبينّت الإنس أنّ الجنّ لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا فى العذاب المهين

عصا بشكست و سليمان به صورت افتاد.

جن ها از موريانه تشكر كردند و از اين جهت موريانه يافت نمى شود در مكاني مگر آن جا كه آب و گل باشد و قول خداوند كه مى فرمايد:

«چون ما بر سليمان مرگ او را مأمور ساختيم، بر مرگ او جز حيوان چوب خوارى كه عصاى او را خورد كسى ديگر رهبر نگشت، اجنه كه از مرگ سليمان آگاه شدند، اگر از غيب آگاه بودند تا دير زمانى در عذاب ذلت و خوارى باقى نماندند.»

سپس امام صادق عليه السلام فرمود: و اين آيه چنين نازل نشده بلكه چنين نازل شده كه «چون بيفتاد انس دانستند كه اگر جن غيب مى دانستند در عذاب چنين نمى ماندند.»

ص: ۴۱۱

۲۷ باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في هاروت و ماروت ۲۰۹ ۱ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمَفْصِّرُ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي الْحَسَنِ الْجَرَجَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا يَوْسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ قَالَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُو كَفَرَهُ الشَّيَاطِينُ مِنَ النَّارِ وَ النَّارُ نَجَاتٌ عَلَى مُلْكٍ سُلَيْمَانَ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ سُلَيْمَانَ بِهِ مُلْكٌ وَ نَحْنُ أَيْضًا بِهِ [فظهر] نَظَرُ الْعَجَائِبِ حَتَّى يَنْقَادَ لَنَا النَّاسُ وَ قَالُوا

۲۷- در آنچه از امام رضا علیه السلام مروی است درباره هاروت و ماروت

۲۷- در آنچه از امام رضا علیه السلام مروی است درباره هاروت و ماروت

۲۰۹ ۱ مُحَمَّدُ بْنُ قَاسِمٍ مَفْصِّرٌ مَعْرُوفٌ بِهِ أَبِي الْحَسَنِ جَرَجَانِيٌّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ قَالَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُو كَفَرَهُ الشَّيَاطِينُ مِنَ النَّارِ وَ النَّارُ نَجَاتٌ عَلَى مُلْكٍ سُلَيْمَانَ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ سُلَيْمَانَ بِهِ مُلْكٌ وَ نَحْنُ أَيْضًا بِهِ [فظهر] نَظَرُ الْعَجَائِبِ حَتَّى يَنْقَادَ لَنَا النَّاسُ وَ قَالُوا

شیاطین کافر، سحر و جادوهای می خوانند بر سلطنت سلیمان و از آن جادوها را پیروی کرده، گمان می کردند سلیمان با آن جادوها پادشاهی می کرده، ما نیز با همان روش معجزاتی نشان می دهیم تا مردم از ما اطاعت کرده و بگویند: سلیمان ساحری ماهر بود

ص: ۴۱۲

كان سليمان كافرا ساحرا ماهرا بسحره ملك ما ملك و قدر ما قدر فردّ الله عزّ و جلّ عليهم فقال و ما كفر سليمان و لا استعمل السّحر الّذى نسبوه إلى سليمان و إلى ما أنزل على الملكين بيابل هاروت و ماروت و كان بعد نوح عليه السّلام قد كثر السّحره و الممّوهون فبعث الله عزّ و جلّ ملكين إلى نبىّ ذلك الزّمان بذكر ما تسّحر به السّحره و ذكر ما يبطل به سحرهم و يرّد به كيدهم فتلقاه النّبىّ عليه السّلام عن الملكين و أدّاه إلى عباد الله بأمر الله عزّ و جلّ فأمرهم أن يقفوا به على السّحر و أن يبطلوه و نهاهم أن يسحروا به النّاس و هذا كما يدلّ على السّمّ ما هو و على ما يدفع به غائله السّمّ ثمّ قال عزّ و جلّ و ما يُعلّمان من أحد حتّى يَقُولَا- إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ يعنى أنّ ذلك النّبىّ عليه السّلام أمر الملكين أن يظهرّا للنّاس بصورة بشرين و يعلّماهم ما علّماهما الله من ذلك.

فقال الله عزّ و جلّ و ما يُعلّمان من أحد ذلك السّحر و إبطاله حتّى يَقُولَا للمتعلّم إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ و امتحان للعباد ليطيعوا الله عزّ و جلّ فيما يتعلّمون من هذا و يبطلوا به و با سحرش به ملك و قدرت رسیده،خدا سخن آنان رد کرده و فرمود:«سليمان كافر نبود»و چنان كه اينها مى گويند سحر به كار نبرد«لكن شياطين كافر شدند و به مردم سحر آموختند»سحرى كه به سليمان و دو فرشته هاروت و ماروت كه در بابل نازل شده بود،نسبت مى دادند،بعد از نوح، جادوگران و ساحران زياد شده بودند،خدا دو فرشته را بر پيامبر آن زمان فرستاد و آنان را مأمور كرد كه سحر و چگونگى ابطال آن را به پيامبر بياموزند،او آن را از دو فرشته گرفته و به امر خدا به مردم آموخت و به آن دو دستور داد كه با آن در مقابل سحر بايستند و آن را باطل نمايند و نهى كرد از اين كه مردم را سحر كنند،چنان كه انسان سمى را معرفى كند و پادزهر آن را نيز بدهد، خداوند نيز فرمود:«و آن دو به كسى چيزى نمى آموختند مگر اين كه مى گفتند ما وسيله امتحان هستيم كافر نشو»آن پيامبر به دو فرشته امر كرد تا به شكل بشر درآمده و آنچه خدا به آنان آموخته به مردم ياد دهند.

خداوند مى فرمايد:«سحر و ابطال آن را به كسى نمى آموختند مگر اين كه به او بگويند:ما وسيله امتحان بندگان هستيم تا با آموخته هاى خود خدا را اطاعت كرده و جادو را ابطال كنند و مردم را جادو

کید السِّحره و لا یسحروهم فلا تکفر باستعمال هذا السِّحر و طلب الإضرار به و دعاء النَّاسِ إلى أن یعتقدوا أنَّک به تحیی و تمیت و تفعل ما لا- یقدر علیه إلا- الله عزَّ و جلَّ فَإِنَّ ذَٰلَکَ کفر قال الله عزَّ و جلَّ فَيَتَعَلَّمُونَ یعنی طالبی السِّحر منهما یعنی ممَّا کتبت الشَّیاطین علی ملک سلیمان من التَّیرنجات و ممَّا أنزل علی الملکین بیابل هاروت و ماروت یتعلَّمون من هذین الصَّنَیفین ما یفرَّقون به بین المرء و زوجته هذا ما یتعلَّم الإضرار بالنَّاسِ یتعلَّمون التَّضْریب بضروب الحیل و التَّمائم و الإیهام و أنَّه قد دفن فی موضع کذا و عمل کذا لیحبَّب المرأه إلى الرَّجل و الرَّجل إلى المرأه و یؤدِّی إلى الفراق بینهما فقال عزَّ و جلَّ و ما هُم بِضَارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا یُؤْذِنُ اللَّهُ أی ما المتعلَّمون بذلک بضارِّین من أحدٍ إِلَّا یأذن الله یعنی بتخلیه الله و علمه فَإِنَّه لو شاء لمنعهم بالجبر و القهر.

ثمَّ قال و یتعلَّمون ما یضرُّهم و لا ینفعهم لأنَّهم إذا تعلَّموا ذلک السَّحر لیسحروا به و یضروا فقد تعلَّموا ما یضرُّهم فی دینهم و لا ینفعهم فیہ بل ینسلخون عن دین الله نکنند، تو نیز با استفاده از جادو با ضرر رساندن به مردم و یا اعتقاد آنان به این که تو با سحر زندگی می کنی و می میرانی و انجام می دهی آن چه که غیر خدا نمی تواند انجام دهد، کافر نشو؛ زیرا اینها کفر است و خدا می فرماید: طالبان سحر از سحرهای شیاطین بر مملکت سلیمان و از آن چه بر دو فرشته هاروت و ماروت در بابل نازل گردید، ایجاد اختلاف بین زن و شوهر را آموختند، این کسی است که اضرار به مردم را می آموزد، آنان با حیلها و ایهامات و اشتباه انداختن و این که در فلان جا فلان چیز دفن شده و فلانی فلان کار را کرد، روش ضرر و اختلاف را یاد می گرفتند، تا زنی را محبوب مردی و مردی را محبوب زنی کرده و بین زن و شوهر جدایی اندازند، خدا می فرماید: «آنان نمی توانند به کسی آزار رسانند مگر به اذن خدا» یعنی طالبان سحر نمی توانند به کسی آزار رسانند مگر با اذن خدا، خدا از کارشان آگاه بوده و آنان را به خود رها کرده، اگر می خواست با جبر آنان را مانع می شد، سپس می فرماید: «چیزی را یاد می گیرند که به آنان ضرر رسانده و نفعی ندارد» زیرا وقتی هدفشان از سحر، جادو و ضرر به دیگران باشد، همانا چیزی را آموختند که به دینشان ضرر زده و نفعی به حالشان نداشته، بلکه از دین خدا خارج می شوند.

بذلك و لقد علموا هؤلاء المتعلمون لمن اشتراه بدينه الذى ينسلخ عنه بتعلمه ما له فى الآخرة من خلاق أى من نصيب فى ثواب الجنة ثم قال عز و جل و لبئس ما شروا به أنفسهم و رهنوها بالعذاب لو كانوا يعلمون أنهم قد باعوا الآخرة و تركوا نصيبهم من الجنة لأن المتعلمين لهذا السحر العذابين يعتقدون أن لا رسول و لا إله و لا بعث و لا نشور فقال و لقد علموا لمن اشتراه ما له فى الآخرة من خلاق لأنهم يعتقدون أن لا آخرة فهم يعتقدون أنها إذا لم تكن آخرة فلا خلاق لهم فى دار بعد الدنيا و إن كانت بعد الدنيا آخرة فهم مع كفرهم بها لا خلاق لهم فيها ثم قال و لبئس ما شروا به أنفسهم بالعذاب إذ باعوا الآخرة بالدنيا و رهنوا بالعذاب الدائم أنفسهم لو كانوا يعلمون أنهم قد باعوا أنفسهم بالعذاب و لكن لا يعلمون ذلك لكفرهم به فلما تركوا النظر فى حجج الله حتى يعلموا عذبهم على اعتقادهم الباطل و جحدتهم الحق.

قال يوسف بن محمد بن زياد و على بن محمد بن سيار عن أبيهما أنهما قالاً فقلنا مردم می دانستند که هرکس دین خود را به اینها بفروشد، در آخرت بهره ای از بهشت نخواهد داشت، خدا می فرماید: «خود را به بد چیزی فروختند» (خود را در گرو عذاب قرار دادند) اگر می دانستند «همانا آخرت را فروخته و نصیب خود از بهشت را رها کردند، متعلمان سحر اعتقاد داشتند که پیامبر، خدا و قیامتی نیست، و خدا می فرماید: «آنان می دانستند که هرکس خریدار این باشد در آخرت بهره ای ندارد» زیرا آنها معتقد بودند که آخرتی وجود ندارد. پس اگر آخرتی نباشد پس بهره ای از آن نیز وجود ندارد، و اگر آخرتی وجود داشته باشد با کفرشان بهره ای از آن نخواهند داشت.

سپس خدا فرمود: «خود را به بد چیزی فروختند» یعنی به عذاب، زمانی که آخرت را به دنیا فروخته و خود را در عذاب دائمی قرار دادند، «اگر می دانستند» که خود را به عذاب فروخته اند، ولی نمی دانند چون به آن ایمان ندارند و چون در حجت‌های خدا تأمل نکردند تا علم بیابند، خدا آنان را به اعتقاد باطل و انکار حق عذاب نمود.

یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سيار از پدران خود نقل کرده اند که آن دو به

للحسن بن علی علیه السلام فَإِنَّ قوما عندنا يزعمون أَنَّ هاروت و ماروت ملكان اختارهما الله من الملائكة لَمَّا كثر عصيان بني آدم و أنزلهما مع ثالث لهما إلى دار الدنيا و أَنهما افتتنا بالزهره و أرادا الزناء بها و شربا الخمر و قتلًا النَّفس المحرَّمة و أَنَّ الله عزَّ و جلَّ يعذبهما ببابل و أَنَّ السَّحرة منهما يتعلَّمون السَّحر و أَنَّ الله تعالى مسخ تلك المرأه هذا الكوكب الذي هو الزَّهره.

فقال الإمام عليه السلام معاذ الله من ذلك إِنَّ ملائكة الله معصومون محفوظون من الكفر و القبائح بألطف الله تعالى قال الله عزَّ و جلَّ فيهم لا- يَعْصُونَ الله ما أَمَرُهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ و قال الله عزَّ و جلَّ وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَنْ عِنْدَهُ يعنى الملائكة لا يستكبرون عن عبادته و لا يستحسرون يسبِّحون اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لا يفترون و قال عزَّ و جلَّ فِي الْمَلَائِكَةِ أَيْضًا بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لا- يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِه يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ثُمَّ قال عليه السلام لو كان كما امام عسكرى عليه السلام عرض کردند: عده ای نزد ما گمان می کنند که هاروت و ماروت دو فرشته بودند که چون عصیان بنی آدم زیاد شد خدا آن دو را از ملائکه برگزید و با ملک دیگری به دنیا فرستاد، آنان مجذوب زهره شده و خواستند با او زنا کنند، شراب خورده و قتل مرتکب شدند و خدا آنان را در بابل عذاب نمود و جادوگران از آنان سحر می آموختند و خدا آن زن را به شکل ستاره زهره درآورد، حضرت فرمود: پناه بر خدا! ملائکه معصومند و از کفر و قبايح به لطف خدا مصون هستند و خدا درمورد آنان می فرماید: «خدا را در اوامرش نافرمانی نمی کنند و هرآنچه را دستور دارند انجام می دهند» و نیز می فرماید: «برای اوست هرآنچه در زمین و آسمان است و آنان که نزد او هستند از عبادت او سرباز نمی زنند و خسته نمی شوند، شبانه روز در تسبیح او بوده و باز نمی ایستند» و درباره ملائکه می فرماید: «بلکه بندگان گرامی خدا هستند که در گفتار بر خدا سبقت نگرفته و به دستور او کار می کنند، علم خدا محیط به آنهاست و جز برای رضای خدا شفاعت نمی کنند و از خشیت الهی در نگرانی هستند». سپس حضرت فرمود: اگر همان طور که آنان می گویند باشد،

يقولون كان الله عزّ وجلّ قد جعل هؤلاء الملائكة خلفاءه في الأرض و كانوا كالأنبياء في الدنيا أو كالأئمة فيكون من الأنبياء و الأئمة عليه السّلام قتل النفس و الزّناء ثمّ قال عليه السّلام أو لست تعلم أنّ الله عزّ وجلّ لم يخلّ الدنيا من نبيّ قطّ أو إمام من البشر أو ليس الله عزّ وجلّ يقول و ما أرسلنا من قبلك من رسول يعنى إلى الخلق إلّا رجالا نوحى إليهم من أهل القرى فأخبر أنّه لم يبعث الملائكة إلى الأرض ليكونوا أئمة و حكاما و إنّما كانوا أرسلوا إلى أنبياء الله.

قالا فقلنا له فعلى هذا أيضا لم يكن إبليس أيضا ملكا.

فقال لا- بل كان من الجنّ أ ما تسمعان الله عزّ وجلّ يقول و إذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلّا إبليس كان من الجنّ فأخبر عزّ وجلّ أنّه كان من الجنّ و هو الّذى قال الله عزّ وجلّ و الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ قال الإمام الحسن بن على عليه السّلام حدّثنى أبى عن جدّى عن الرضا عن آبائه عن على عليه السّلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه و آله إنّ الله عزّ و جلّ اختارنا معاشر آل محمّد و اختار النّبيّين و اختار پس خدا این ملائكة را خلفای خود در زمین قرار داده و آنان مانند ائمه و انبیا بوده اند، آیا از انبیا و ائمه، زنا و قتل جایز است؟ آیا نمی دانی که خداوند هرگز دنیا را از پیامبر و یا امامی از جنس بشر خالی نگذاشته، آیا خداوند نفرموده: «ما قبل از تو رسولی سوى مردم نفرستادیم مگر مردانی از اهل شهرها که به آنان وحی نمودیم» پس خداوند خبر داده که ملائكة را به عنوان امام و حاکم به زمین نفرستاده، بلکه آنان فقط به سوى انبیا فرستاده می شدند.

راویان حدیث در ادامه گفتند: عرض کردیم: بنابراین ابلیس هم فرشته نبوده است؟

فرمود: نه، بلکه از جن بوده، آیا این آیه را نشنیده اید: «و آن زمان که به ملائكة گفتیم به آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس و او از جن بود» خدا در این آیه خبر داده که او از جن است و همان است که خدا درباره اش فرمود: «و جانّ را از قبل از آتشی که از باد سوزان نشأت گرفته بود، آفریدیم» امام عسکری علیه السّلام فرمود:

پدرم از جدم از موسی الرضا و او از پدرانش از علی علیهم السّلام نقل کرده که پیامبر صلّى الله عليه و آله فرمود: خدا ما آل محمد و پیامبران و ملائكة را برگزید

الملائكة المقرّبين و ما اختارهم إلّا على علم منه بهم أنّهم لا يواقعون ما يخرجون عن ولايته و ينقطعون به عن عصمته و ينتمون به إلى المستحقّين لعذابه و نعمته قالوا- فقلنا له قد روى لنا أنّ عليّا عليه السّلام لما نصّ عليه رسول الله بالإمامه عرض الله عزّ و جلّ ولايته في السّماء على فئام من النّاس و فئام من الملائكة فأبوها فمسّخهم الله صفادع فقال عليه السّلام معاذ الله هؤلاء المكذّبون لنا المفترون علينا الملائكة هم رسل الله فهم كسائر أنبياء الله و رسله إلى الخلق أفيكون منهم الكفر بالله قلنا لا قال فكذاك الملائكة إنّ شأن الملائكة لعظيم و إنّ خطبهم لجليل

٢ ٢١٠ حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضی الله عنه قال حدّثني أبي عن أحمد بن عليّ الأنصاريّ عن عليّ بن محمّد بن الجهم قال سمعت المأمون يسأل الرّضا عليّ بن موسى عليه السّلام عمّا يرويه النّاس من أمر الزّهره و أنّها كانت امرأه فتن بها هاروت و ماروت و ما يروونه من به اين دليل كه آنان كاري نخواهند كرد كه با آن از ولايتش خارج گردند و از حفاظتش باز مانند و در گروه افرادی كه لايق عذاب و نعمت او هستند در آیند. عرض كرديم: روايت شده كه وقتي پيامبر صلی الله عليه و آله امامت على عليه السّلام را اعلام نمود، خدا ولايت آن حضرت را در آسمان بر گروهی از مردم و ملائكه عرضه كرد، آنان ابا كردند، خدا آنان را به شكل قورباغه مسخ نمود.

حضرت فرمود: پناه بر خدا! ما را تكذيب می كنند و بر ما افترا می زنند، ملائكه رسولان الهی هستند و مانند ساير انبيا و رسولان هستند، آيا آنان كفر می ورزند؟ گفتيم: خير، فرمود: ملائكه نيز چنين هستند، شأن ملائكه عظيم و امرشان با جلال است.

٢ ٢١٠ تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای من پدرم از احمد بن علی انصاری از علی بن محمد بن جهم كه گفت:

شنیدم كه مأمون از امام رضا عليه السّلام می پرسید:

این سخن را كه مردم روايت می كنند: زهره زنی بود كه هاروت و ماروت به او مفتون شدند و از آن چه روايت می كنند درباره سهيل كه او جمع

أمر سهيل أنه كان عشارا باليمن فقال الرضا عليه السلام كذبوا في قولهم إنهما كوكبان و إنما كانتا دابّتين من دوابّ البحر فغلط الناس و ظنّوا أنّهما الكوكبان و ما كان الله عزّ و جلّ ليمسّخ أعداءه أنوارا مضيئه ثم يبقّيها ما بقيت السّماوات و الأرض و إنّ المسوخ لم يبق أكثر من ثلاثه أيام حتّى ماتت و ما تناسل منها شيء و ما على وجه الأرض اليوم مسخ و إنّ الّتي وقع عليه اسم المسوخيه مثل القرد و الخنزير و الدّبّ و أشباهها إنّما هي مثل ما مسخ الله على صورها قوما غضب الله عليهم و لعنهم بإنكارهم توحيد الله و تكذيبهم رسله و أمّا هاروت و ماروت فكانا ملكين علّما النّاس السّحر ليحترزوا عن سحر السّحرة و يبطلوا به كيدهم و ما علّما أحدا من ذلك شيئا إلّا قالوا له إنّما نحن فتنه فلا تكفر فكفر قوم باستعمالهم لما أمروا بالاحتراز منه و جعلوا يفرّقون بما تعلّموه بين المرء و زوجه قال الله عزّ و جلّ و ما هم بضارّين به مِنْ أَحَدٍ إلّا يَأْذِنُ اللَّهُ يعني بعلمه.

کننده مالیات در یمن بود، حضرت فرمود:

دروغ گفتند که آن دو، ستاره بوده اند، بلکه دو جانور آبری بودند و مردم اشتباه کردند و پنداشتند آن دو، ستاره بودند، خدای عزّ و جلّ چنین نکند که دشمنان خود را نورهای تابان کند و بعد از آن باقی سازد چندان که آسمان ها و زمین باقی است و هرچه مسخ گشت سه روز بیش نماند بلکه مرد و از ایشان تناسلی واقع نشد و امروز بر روی زمین هیچ مسوخی نیست و آن چه نام مسوخ می نهد مثل بوزینه و خوک و خرس و مانند آن بر صورت آن مسوخت هستند که خدای عزّ و جلّ بر ایشان غضب و لعنت کرد به سبب انکار توحید خدا و تکذیبشان بر رسولان او. و اما هاروت و ماروت دو ملک بودند مردم را سحر تعلیم می کردند تا پرهیز کنند به آن از سحر ساحران و باطل کنند به آن کید ایشان را و کسی را تعلیم نکردند از آن چیزی مگر که به او گفتند: «ما فتنه ایم تو کافر مشو». پس کافر شد قومی با به کار بردن سحری که مامور به احتراز آن شده بودند و به آن سحر که تعلیم می گرفتند جدایی می انداختند میان مرد و زن. خدای عزّ و جلّ فرمود: «با آن سحر به کسی ضرر نمی زنند مگر به اذن خدا» یعنی به علم خدا.

۲۸ باب فیما جاء عن الإمام علی بن موسی علیه السّلام من الأخبار المتفرقة ۲۱۱ ۱ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عیسی و علی بن إسماعیل بن عیسی عن العباس بن معروف عن علی بن مهزیار عن محمد بن الهیثم عن محمد بن الفضل عن أبی الحسن الرضا علیه السّلام قال قلت له تكون الأرض و لا إمام فیها فقال علیه السّلام لا إذا ساخت بأهلها

۲۱۲ ۲ حدّثنا أبی قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن عبّاد بن سلیمان عن سعد بن سعد الأشعری عن أحمد بن عمر عن أبی الحسن الرضا علیه السّلام قال قلت له هل تبقى الأرض

۲۸- آنچه از امام رضا علیه السّلام در اخبار متفرقه روایت شده است

۲۸- آنچه از امام رضا علیه السّلام در اخبار متفرقه روایت شده است

۲۱۱ ۱ مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن اسماعیل بن عیسی و ایشان از عباس بن معروف از علی بن مهزیار از محمد بن هيثم از محمد بن فضل روایت کردند که گفت: از امام رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا ممکن است که زمین باشد و در آن امام نباشد؟ فرمود: نه! در آن گاه اهل خویش را خواهد بلعید.

۲۱۲ ۲ مرحوم والد از سعد بن عبد الله از عبّاد بن سلیمان از سعد بن سعد اشعری از احمد بن عمر روایت می کند که به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: آیا زمین بدون وجود امام باقی می ماند؟ فرمود: خیر!

بغير إمام فقال لا- قلت فإننا نروى عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال لا- تبقى إلا أن يسخط الله على العباد فقال لا تبقى إذا
لساخت

٢١٣ ٣ حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور رضی الله عنه قال حدّثنا الحسين بن محمّد بن عامر عن المعلی بن محمّد البصری عن الحسن بن علی الوشاء قال قلت لأبى الحسن الرضا عليه السلام هل تبقى الأرض بغير إمام فقال لا فقلت فإننا نروى أنّها لا تبقى إلا أن يسخط الله على العباد فقال لا تبقى إذا لساخت

٢١٤ ٤ حدّثنا أبى رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن الحسن بن علی الزیتونی و محمّد بن أحمد بن أبی قتاده عن أحمد بن هلال عن سعيد بن سليمان عن سليمان بن جعفر الحمیری قال سألت الرضا عليه السلام فقلت تخلو الأرض من حجّه فقال عليه السلام لو خلت الأرض طرفه عين من حجّه لساخت بأهلها

عرض کردم: از امام صادق علیه السلام روایت است: زمین باقی نمی ماند، مگر آن که خدا بر بندگان غضب می کند. فرمود: باقی نمی ماند و اهلش را فرومی برد.

٢١٣ ٣ جعفر بن محمد بن مسرور از حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی و شاء روایت می کند که از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ فرمود: نه! گفتم: روایت کرده اند که باقی نمی ماند، مگر آن که خدا بر اهلش غضب می کند. فرمود: باقی نمی ماند، مگر آن که اهلش را فرومی برد.

٢١٤ ٤ مرحوم والد از سعد بن عبد الله از حسن بن علی زیتونی و محمد بن احمد بن ابی قتاده از احمد بن هلال از سعید بن سلیمان از سلیمان بن جعفر حمیری روایت می کند که از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا زمین از حجت خدا خالی می شود؟ فرمود: اگر زمین چشم بر هم زدنی از حجت خدا خالی شود، اهل خویش را می بلعد.

۲۱۵۵ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي حَدِيثِ رَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتَلَ ذُرَارِيَّ قَتْلَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفَعَالٍ آبَائِهِمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ كَذَلِكَ فَقُلْتُ وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ مَا مَعْنَاهُ قَالَ صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ وَلَكِنْ ذُرَارِيَّ قَتْلَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرْضُونَ بِأَفْعَالٍ آبَائِهِمْ وَيَفْتَخِرُونَ بِهَا وَمَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ أَتَاهُ وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا قَتَلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلًا فِي الْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاغِبُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ وَإِنَّمَا يَقْتُلُهُمُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَرَجَ لِرِضَاهُمْ بِفَعَالٍ آبَائِهِمْ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ بِأَيِّ شَيْءٍ يَبْدَأُ الْقَائِمُ مِنْكُمْ إِذَا قَامَ قَالَ يَبْدَأُ بِنَبِيِّ شِيبِهِ فَيَقَاطِعُ أَيْدِيَهُمْ لِأَنَّهُمْ سَرَّاقُ بَيْتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

۲۱۵۵ احمد بن زياد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروی روایت می کند که به امام رضا علیه السلام عرض کردم: در این روایت امام صادق علیه السلام که می فرماید هنگام قیام قائم علیه السلام آن جناب، فرزندان قاتلان امام حسین علیه السلام را می کشد، چه می فرمایید؟ فرمود: چنین است.

عرض کردم: پس معنای گفتار خداوند متعال که «کسی را به گناه دیگری نگیرند» چه می شود؟ فرمود: خداوند در تمام کلامش راستگوست. لکن فرزندان قاتلین امام حسین علیه السلام به کردار پدرانشان راضی می باشند و به آن افتخار می کنند.

اگر مردی در مشرق کشته شود و در مغرب کسی به آن راضی باشد، نزد خدا در قتل او شراکت دارد و قائم علیه السلام ایشان را به سبب رضایت بر کار پدرانشان به قتل می آورد. عرض کردم: چون قائم برخیزد، اول به چه کاری اقدام می فرماید؟ فرمود: ابتدا دست بنی شیبه را قطع می کند، چرا که اموال خانه خدا را دزدیدند.

۶ ۲۱۶ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ عِنْدَ فَقْدِهِمُ الثَّلَاثَ مِنْ وَلَدِي يَطْلُبُونَ الْمَرْعَى وَلَا يَجِدُونَهُ قُلْتُ لَهُ وَلَمْ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لِأَنَّ إِمَامَهُمْ يَغِيبُ عَنْهُمْ قُلْتُ وَلَمْ قَالَ لَثَلَا يَكُونُ فِي عُنْقِهِ لِأَحَدٍ بَيْعُهُ إِذَا قَامَ بِالسَّيْفِ

۷ ۲۱۷ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْكَمِيدَانِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِي عَنْ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّمَا يَغْسِلُ بِالْأَشْنَانِ خَارِجَ الْفَمِ فَأَمَّا دَاخِلُ الْفَمِ فَلَا يَقْبَلُ الْغَمْرَ

۶ ۲۱۶ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ هَمْدَانِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ پَدْرَشِ از امام رضا عليه السلام نقل می کند که فرمود: گویا شیعیان را می نگرم که هنگام نبودن سومین فرزند [فرزند] من، به دنبال پناهگاه می گردند و نمی یابند. عرض کردم: از چه رو، یا بن رسول الله؟ فرمود: زیرا که امام ایشان از ایشان غایب می شود؟ پرسیدم:

از چه رو؟ فرمود: برای این که چون قیام می کند، بر گردن او بیعت کسی نباشد.

۷ ۲۱۷ مرحوم والد از علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمیدانی از احمد بن محمد بن عیسی از عبد العزیز بن مهتدی از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: بیرون دهان با اشنان «ماده پاک کننده آن زمان» شسته می شود، لیک داخل دهان چربی به خویش نمی گیرد.

۲۱۸۸ حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضى الله عنه قال حدّثنا أبى عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعرى عن إبراهيم بن هاشم و غيره عن صفوان بن يحيى عن أبى الحسن الرضا عليه السّلام أنّه قال نهى رسول الله صلّى الله عليه و آله أن يجيب الرّجل أحدا و هو على الغائط أو يكلمه حتّى يفرغ

۲۱۹۹ حدّثنا محمّد بن القاسم المفسّر المعروف بأبى الحسن الجرجانيّ رضى الله عنه قال حدّثنا أحمد بن الحسن الحسينى عن الحسن بن على عن أبيه عن جدّه الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عليهم السّلام قال قيل للصادق عليه السّلام صف لنا الموت قال للمؤمن كأطيب ريح يشمّه فينعس لطيبه و ينقطع التعب و الألم كلّه عنه و للكافر كلسع الأفاعى و لدغ العقارب و أشدّ قيل فإنّ قوما يقولون إنّّه أشدّ من نشر بالمناشير و قرض بالمقاريض و رضخ بالأحجار و تدوير قطب الأرحيه على الأحداق قال ۲۱۸۸ حسين بن احمد بن ادريس از پدرش از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از ابراهيم بن هاشم و ديگران از صفوان بن يحيى از امام رضا عليه السّلام روايت نمود که ایشان فرمود:

رسول خدا صلّى الله عليه و آله نهى فرمود از اين که کسی که در حال غايط کردن است، تا قبل از فراغت ديگران را پاسخ گفته يا با ایشان صحبت کند.

۲۱۹۹ محمد بن قاسم مفسّر، معروف به ابى الحسن جرجانى از احمد بن حسن حسینی از حسن بن على از پدرش از جدش امام رضا از پدرش امام کاظم عليهم السّلام روايت کرد که به امام صادق عليه السّلام گفتند: مرگ را برای ما توصيف کن.

فرمود: برای مؤمن چون نیکوترين عطر است که او را بوييده، پس به خواب رفته، رنج او پايان يافته و درد او قطع می شود. لکن مرگ کافر، چون گزش افعى ها و عقرب ها و بدتر است.

گفتند: گروهی می گویند که از تکه شدن با ارّه و پاره شدن با قیچی و کوبیده شدن با سنگ و چرخیدن چشم ها زیر قطب آسیا، بدتر است.

كذلك هو على بعض الكافرين و الفاجرين ألا ترون منهم من يعاين تلك الشدائد فذلکم العذی هو أشد من هذا الأمر عذاب الآخرة فإنه أشد من عذاب الدنيا قيل فما بالناس نرى كافرا يسهل عليه التزع فينطفئ و هو يحدث و يضحك و يتكلم و في المؤمنين أيضا من يكون كذلك و في المؤمنين و الكافرين من يقاسى عند سكرات الموت هذه الشدائد فقال ما كان من راحة للمؤمن هناك فهو تعجيل ثواب و ما كان من شديد فتمحيصه من ذنوبه ليرد الآخرة نقيا نظيفا مستحقا للثواب الأبد لا مانع له دونه و ما كان من سهوله هناك على الكافر فليوفى أجر حسنة في الدنيا ليرد الآخرة و ليس له إلا ما يوجب عليه العذاب و ما كان من شدة على الكافر هناك فهو ابتداء عذاب الله له ذلكم بأن الله عدل لا يجور قال و قيل للصادق عليه السلام أخبرنا عن الطاعون فقال عذاب الله لقوم و رحمه لآخرين قالوا و كيف تكون الرحمة عذابا قال أما تعرفون أن نيران جهنم عذاب على الكافرين و خزنة جهنم معهم فيها و هي رحمه عليهم

فرمود: برای بعضی از کافران و فاجران چنین است. آیا نمی بینید که بعضی از ایشان این سختی ها را می بینند و سخت تر از این عذاب آخرت است. گفتند: از چه رو بعضی از کافران را می بینیم که می گویند و می خندند و در همان حال می میرند و نیز در بعضی از مؤمنین چنین است؟ و از دیگر سو در بعضی از مؤمنین و کافرین چنان سختی ها و بلایایی دیده می شود؟ فرمود: آن چه برای مؤمن در راحتی جان کردن می بینید، تعجیل ثواب آخرتی ایشان است و شدت جان کردن در مؤمنین برای پاک شدن ایشان از گناهان و ورود پاکیزه و بدون گناه ایشان به آخرت و استحقاق ثواب دائمی برای ایشان است و راحتی جان کردن کافر، از این روست که اجر حسنة را در دنیا ببیند و در آخرت چیزی برای او به جز عذاب و عقاب نباشد و شدت جان کردن برای کافرین از آن روست که این ابتدای عذاب آخرت است و این از آن روست که خداوند عادل است و ظلم نمی کند. از امام صادق علیه السلام درباره طاعون پرسیدند. فرمود: عذاب خدا بر بعضی و رحمت بر بعضی است. گفتند: چگونه رحمت، عذاب خواهد بود؟ فرمود: آیا نمی دانید که آتش جهنم، عذاب بر کافرین است و خزنة جهنم با ایشانند و برای ایشان رحمت است.

۱۰ ۲۲۰ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْبَرْقِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُويَه وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ هَاشِمٍ وَ عَلِيُّ بْنُ عِيسَى الْمَجَاوِرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَاجِيلُويَه عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّيَّارِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَصْبَاطٍ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْدُثُ الْأَمْرُ لَا أَجِدُ بَدَأَ مِنْ مَعْرِفَتِهِ وَ لَيْسَ فِي الْبَلَدِ الْعَدِي أَنَا فِيهِ أَحَدٌ أَسْتَفْتِيهِ مِنْ مَوَالِيكَ قَالَ فَقَالَ آيْتُ فُقَيْهَ الْبَلَدِ فَاسْتَفْتَيْتُهُ فِي أَمْرِكَ فَإِذَا أَفْتَاكَ بِشَيْءٍ فَخُذْ بِخِلَافِهِ فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِ

۱۱ ۲۲۱ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدِينِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الشَّيْبُ فِي مَقْدَمِ الرَّأْسِ يَمْنُ وَ فِي الْعَارِضِينَ سُخَاءٌ وَ فِي ۱۰ ۲۲۰ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بَرْقِيٍّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُويَه وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ هَاشِمٍ وَ عَلِيُّ بْنُ عِيسَى الْمَجَاوِرُ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَاجِيلُويَه عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ سِيَارِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَصْبَاطٍ نَقَلَ مِي كُنَنْدَ كَهْ كَقْتُ: اَزْ اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ پَرَسِيدَم: گَاهِي اَمْرِي رِخْ مِي دَهْدْ وَ چَارِهْ اِي اَزْ دَانِسْتَن حَكَمِ اَن نِيَسْتْ وَ دَرِ دِيَارِ مَا نِيَزْ كَسِي اَزْ مَوَالِي شَمَا كَهْ اَن رَا بَدَانْدَ، نِيَسْتْ. حَضَرْتُ فَرَمُود: دَرِ اَيْنِ گَاهْ بَهْ فُقَيْهْ شَهْرِ رَجُوعِ كُنْ وَ بَرْعَكْسِ حَكَمِ اَوْ رَا عَمَلِ كُنْ كَهْ حَقِّ دَرِ اَن اَسْتْ.

۱۱ ۲۲۱ مَرَحُومُ وَالِدِ اَزْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ اَزْ أَحْمَدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بَرْقِيٍّ اَزْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ اَزْ أَبِي أَيُّوبِ مَدِينِيِّ اَزْ سُلَيْمَانَ جَعْفَرِيِّ اَزْ اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اَيْشَانِ اَزْ پَدَرَانِ بَزْرْ گَوَارِشَانِ اَزْ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَزْ رَسُولِ خُدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَوَايْتُ مِي كُنْدَ كَهْ فَرَمُود:

موی سپید در جلوی سر، علامت برکت، در اطراف سر، علامت بخشنندگی، در جلوی پیشانی

۱۲ ۲۲۲ حَدَّثَنَا أَبُو الْفَضْلِ تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ الْحَمِيرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّيْلِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِذَا أَصْبَحْتَ فَأَوَّلَ شَيْءٍ يَسْتَقْبِلُكَ فَكُلْهُ وَالثَّانِي فَاكْتُمَهُ وَالثَّالِثُ فَاقْبَلْهُ وَالرَّابِعُ فَلَا تُؤَيِّسْهُ وَالخَامِسُ فَاهْرَبْ مِنْهُ فَلَمَّا أَصْبَحَ مَضَى فَاسْتَقْبَلَهُ جَبَلٌ أَسْوَدٌ عَظِيمٌ فَوَقَفَ وَ قَالَ أَمَرَنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَكُلَ هَذَا وَ بَقِيَ مَتَحِيرًا.

ثُمَّ رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ وَ قَالَ إِنَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ لَا يَأْمُرُنِي إِلَّا بِمَا أُطِيقُ فَمَشَى إِلَيْهِ لِيَأْكُلَهُ فَكَلَّمَا دَنَا مِنْهُ صَغُرَ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ فَوَجَدَهُ لَقْمَةً فَأَكَلَهَا فَوَجَدَهَا أَطِيبَ شَيْءٍ أَكَلَهُ ثُمَّ مَضَى فَوَجَدَ طُسْتًا مِنْ ذَهَبٍ فَقَالَ لَهُ أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ أَكْتُمَ هَذَا فَحَفَرَ لَهُ حَفْرَهُ وَ جَعَلَهُ فِيهَا وَ أَلْقَى عَلَيْهِ التُّرَابَ ثُمَّ مَضَى فَالْتَفَتَ فَإِذَا بِالطُّسْتِ قَدْ ظَهَرَ قَالَ قَدْ فَعَلْتَ عَلَامَتَ شَجَاعَتِ وَ دَرِيشَتِ سِرِّ شَوْمِ اسْت.

۱۲ ۲۲۲ أَبُو الْفَضْلِ تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ قُرَشِيٌّ حَمِيرِيٌّ مِنْ پَدْرَش از ابو علی احمد بن علی انصاری از ابو صلت عبد السلام بن صالح هروی روایت می کند که امام رضا علیه السلام فرمود:

خداوند تبارک و تعالی یکی از پیامبران را وحی فرمود: چون صبح شد، اول چیزی که با تو روبرو شد، آن را بخور؛ دومی را پنهان کن؛ سومی را دریاب، چهارم را مأیوس نکن و از پنجمی می گریز! چون صبح شد، پیامبر به حرکت آمد. ابتدا کوه سیاه بزرگی در نظرش نمایان شد. متحیر ایستاد و گفت: خداوند امر به خوردن این کوه فرموده. سپس با خویش گفت: خدا مرا بر کاری که توان نداشته باشم، امر نمی کند. سپس به سوی آن گام برداشت و هرچه نزدیکتر شد، آن کوه کوچکتر شد تا به صورت لقمه ای درآمد. چون آن را خورد، بسیار گوارا یافت. سپس گذشت تا به تشتی از طلا رسید. با خود گفت: خدا امر به اخفای آن نموده، پس آن را دفن کرده، خاک بر آن ریخت.

چون کمی گذشت و به سوی تشت نگریست،

ما أمرنی ربّی عزّ و جلّ فمضی فإذا هو طیر و خلفه بازی فطاف الطّیر حوله فقال أمرنی ربّی عزّ و جلّ أن أقبّل هذا ففتح کمه فدخل الطّیر فیه فقال له البازی أخذت صیدی و أنا خلفه منذ آیام فقال إنّ ربّی عزّ و جلّ أمرنی أن لا أویس هذا فقطع من فخذہ قطعه فألقاها إلیه ثمّ مضی فلمّا مضی إذا هو بلحم میتة منتن مدود.

فقال أمرنی ربّی عزّ و جلّ أن أهرب من هذا فهرب منه و رجع فرأی فی المنام کأنّه قد قیل له إنّک قد فعلت ما أمرت به فهل تدری ما ذاک کان قال لا قیل له أمّا الجبل فهو الغضب لعبد إذا غضب لم یر نفسه و جهل قدره من عظم الغضب فإذا حفظ نفسه و عرف قدره و سکن غضبه کانت عاقبته کاللقمه الطّیبه الّتی أکلها و أمّا الطّست فهو العمل الصّالح إذا کتمه العبد و أخفاه أبی الله عزّ و جلّ إلاّ أن یمظهره لیزینّه به مع ما یدخر له من ثواب الآخرة و أمّا الطّیر فهو الرّجل الّذی یأتیک بنصیحه فاقبله و اقبل نصیحته و أمّا البازی فهو الرّجل الّذی یأتیک فی حاجه فلا تؤیسه و أمّا اللّحم المنتن فهو الغیبه فاهرب منها

آن را عیان دید، گفت: فرمان خدا را انجام دادم و گذشت. پس به پرنده ای رسید که از بازی می گریخت. با خویش گفت: خدا امر کرده آن را پناه دهم، پس آن را در آستین خویش جا داد. باز به حضرت عرض کرد: صید مرا که چند روز در پی آن بودم گرفتی. پیامبر خدا گفت: خدا امر کرده که او را ناامید نکنم. قطعه ای از ران خویش کنده به او داد و در نهایت به مرداری متعفن و بدبو رسید، گفت:

خدا امر کرده که بگریزم. پس از آن گریخت. چون باز گشت، در خواب به او گفتند: اوامر پروردگارت را انجام دادی، لکن آیا دانستی که آن ها چه بودند؟ عرض کرد: نه! گفتند: آن کوه، غضب بود. چون بنده غضب می کند، از شدت آن قدر و منزلت خویش فراموش می کند. پس اگر بنده خویش را نگاه دارد و قدر خویش بداند و غضب خود آرام کند، در نهایت چون لقمه گوارایی خواهد بود که آن را می خورد. اما تشت، عمل صالح بود که بنده آن را مخفی می کند و خداوند آن را آشکار می فرماید تا زینت او باشد و نیز ثواب او پابرجاست. پرنده ای که پناهِش دادی، نصیحتگوی توست که بایستی نصیحت او را بپذیری و آن باز حاجتمندی بود که مأیوسش نبایست کرد و آن مردار، غیبت بود که از او بایست گریخت.

۱۳ ۲۲۳ حدّثنا أحمد بن هارون الفامی رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن جعفر بن بطّه قال حدّثنا محمّد بن علی بن محبوب عن محمّد بن عیسی عن محمّد بن إسماعیل بن بزیع قال سمعت الرّضا علیه السّلام يقول لا یجتمع المال إلّا بخصال خمس ببخل شدید و أمل طویل و حرص غالب و قطیعه الرّحم و إثثار الدّنيا علی الآخره

۱۴ ۲۲۴ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبی عبد الله البرقی عن علی بن محمّد القاسانی عن أبی أيّوب المدینی عن سلیمان بن جعفر الجعفری عن الرّضا علیه السّلام عن آبائه عن علی علیه السّلام.

إنّ رسول الله صلّی الله علیه و آله نهی عن قتل خمسہ الصّیرد و الصّوام و الهدهد و النّحل و النّملہ و الضّفدع و أمر بقتل خمسہ الغراب و الحداء و الحیّه و العقرب و الکلب العقور

۱۳ ۲۲۳ احمد بن هارون فامی از محمد بن جعفر بن بطّه از محمد بن علی بن محبوب از محمد بن عیسی از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت می کند که امام رضا علیه السّلام فرمود:

مالی جمع نمی شود مگر با پنج خصلت: بخل شدید، آرزوی دراز، حرص غالب، قطع رحم و مقدم داشتن دنیا بر آخرت.

۱۴ ۲۲۴ مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از علی بن محمد کاشانی از ابی ایوب مدینی از سلیمان بن جعفر جعفری از امام رضا علیه السّلام و ایشان از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین علیهم السّلام روایت کردند که فرمود:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله از کشتن پنج چیز نهی فرمود: [صرد] نوعی گنجشک، هدهد، زنبور عسل، مورچه و قورباغه و به کشتن پنج چیز امر فرمود: زراغ و زغن و مار و عقرب و سگ گزنده.

قال مصنف هذا الكتاب هذا أمر إطلاق و رخصه لا أمر وجوب و فرض

۱۵ ۲۲۵ حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا أحمد بن إدريس عن محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری عن إبراهیم بن حمّویه عن محمّد بن عیسی یقطینی قال قال الرّضا علیه السّلام فی الدّیک الأبیض خمس خصال من خصال الأنبیاء معرفته بأوقات الصّلاه و الغیره و السّخاء و الشّجاعه و کثره الطّروقه

۱۶ ۲۲۶ حدّثنا الحسین بن إبراهیم بن تاتانه و الحسین بن إبراهیم بن أحمد بن هشام المکّتب و أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی و علی بن عبد اللّٰه الورّاق رضی اللّٰه عنهم قالوا حدّثنا علی بن إبراهیم بن هاشم عن أبیه عن یاسر الخادم قال حدّثنا علی بن موسی الرضا عن أبیه موسی بن جعفر عن أبیه جعفر بن محمّد عن أبیه محمّد بن علی عن أبیه علی بن الحسین عن أبیه الحسین مصنف گوید: امر حضرت، وجوب نیست بلکه منظور رخصت و اجازه است.

۱۵ ۲۲۵ مرحوم والد از احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از ابراهيم بن حمويه از محمد بن عيسى يقطيني از امام رضا عليه السلام روايت مي کند که فرمود: خروس سفيد را پنج خصلت از خصال انبياست: شناخت اوقات نماز، غيرت، بخشندي، شجاعت و همبستر شدن زياد با زنان.

۱۶ ۲۲۶ حسين بن ابراهيم بن تاتانه و حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مكّتب و احمد بن زياد بن جعفر همداني و علي بن عبد الله وراق از علي بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از ياسر خادم روايت نمودند که او از امام رضا عليه السلام و ايشان از پدر بزرگوارش امام كاظم عليه السلام و ايشان از پدران بزرگوارشان از امام حسين عليه السلام از پدرش امير المؤمنين عليه السلام و آن حضرت از رسول خدا صلى الله عليه و آله روايت فرمود که آن

بن علی عن أبیه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السّلام قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله یا علیّ إنّی سألت ربّی عزّ و جلّ فیک خمس خصال فأعطانی أمّا أولها فإنّی سألته أن تنشقّ الأرض عنّی و[نفض]أنفض التراب عن رأسی و أنت معی فأعطانی و أمّا الثانیه فإنّی سألته أن یقضی عند کفه المیزان و أنت معی فأعطانی و أمّا الثالته فسألت ربّی عزّ و جلّ أن یجعلک حامل لوائی و هو لواء الله الأكبر علیه مکتوب المفلحون هم الفائزون بالجَنّه فأعطانی و أمّا الرّابعه فإنّی سألته أن تسقّی أمّتی من حوضی فأعطانی و أمّا الخامسه فإنّی سألته أن یجعلک قائد أمّتی إلى الجَنّه فأعطانی و الحمد لله الذی منّ علیّ به

۱۷ ۲۲۷ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمّد بن عیسی بن عبید عن القاسم بن یحیی عن جدّه عن یعقوب الجعفری قال سمعت أبا الحسن علیه السّلام یقول لا بأس بالعزل فی سَنّه وجوه المرأه الّتی أیقنت أنّها لا تلد و المسنّه و المرأه حضرت فرمود: ای علی! من از خدا برای تو پنج خصلت خواستم و اجابت فرمود. اول این که خواستم هنگامی که خاک شکافته و از خاک بر می خیزم و خاک از سر می تکانم تو با من باشی پس اجابت فرمود. دوم این که خواستم که هنگام قضاوت نزد میزان حق تعالی تو نزد من باشی پس اجابت فرمود. سوم این که خواستم که تو حامل لوائی من باشی که همان لوائی خداوند متعال است و بر آن نوشته است «المفلحون هم الفائزون بالجَنّه»، پس به من عطا فرمود. چهارم این که خواستم که تو امت من را بر حوض من سقایت نمایی پس خداوند اجابت فرمود. پنجم آن که خواستم که تو پیشوای امت من به سوی بهشت باشی پس خداوند تبارک و تعالی اجابت فرمود.

و سپاس خدای را که بدین جهت بر من منّت نهاد.

۱۷ ۲۲۷ مرحوم والد از سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از قاسم بن یحیی از جدش از یعقوب جعفری روایت کرد: از امام ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که می فرمود: باردار نساختن پنج زن جایز است: زنی که اطمینان به بچه دار نشدن اوست، زن سالمند، زن سلیطه و زن بدزبان و نیز

السَّليطه و البَذِيه و المَرأه الَّتِي لَا تَرْضَع وَلَدَهَا و الْأُمّه

قال مصنف هذا الكتاب يجوز أن يكون أبو الحسن صاحب هذا الحديث موسى بن جعفر عليه السَّلام و يجوز أن يكون الرضا عليه السَّلام لأن يعقوب الجعفری قد لقيهما جميعا

۱۸ ۲۲۸ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَلَنْجِيِّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلام عَنْ تَكْبِيرِهِ الْإِفْتِتَاحَ فَقَالَ سَبْعَ قُلْتُ رَوَى عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ كَانَ يَكْبُرُ وَاحِدَةً فَقَالَ إِنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَكْبُرُ وَاحِدَةً يَجْهَرُ بِهَا وَ يَسْرُسُ

۱۹ ۲۲۹ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قَاسِمٍ الْأَسْتَرَّابَادِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي يَوْسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلام عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلام قَالَ إِنَّ زَنِيَّ كَهَ مِنْ شِيرٍ دَادَنَ فَرَزَنْدَ خَوِشِ خُودَدَارِي مِي كَنْد وَ هَمِچْنِينَ كَنْزِي رَا.

مرحوم مصنف می فرماید:احتمال دارد این حدیث از امام کاظم و یا امام رضا علیهما السَّلام روایت شده باشد،چراکه یعقوب جعفری هردوی ایشان را ملاقات کرده است.

۱۸ ۲۲۸ مرحوم والد از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از احمد بن عبد الله خلنجی از ابی علی حسن بن راشد روایت می کند که از امام رضا علیه السَّلام درمورد تکبیر شروع نماز پرسیدم.

فرمود:هفت تکبیر است.عرض کردم:روایت می کنند که پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَكُ بار می گفت.

فرمود:یک بار به جهر و شش بار به ستر می فرمود.

۱۹ ۲۲۹ محمد بن قاسم استرآبادی از یوسف بن محمد بن زیاد از پدرش از امام حسن عسکری از امام هادی و ایشان از امام جواد و ایشان از امام رضا و ایشان از امام کاظم و ایشان از پدران بزرگوارشان و ایشان از امیر المؤمنین علیهم السَّلام روایت کردند که چون

رسول الله صَلَّى الله عليه و آله لما أتاه جبرئيل بنعي النجاشي بكى بكاء حزين عليه و قال إن أخاكم أضحمه و هو اسم النجاشي مات ثم خرج إلى الجبانه و كبر سبعا فخفض الله له كل مرتفع حتى رأى جنازته و هو بالحبشه

٢٠ ٢٣٠ حدثنا أبي رضي الله عنه و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنهما قال حدثنا محمد بن يحيى العطار و أحمد بن إدريس جميعا عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري قال حدثنا أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن بكر بن صالح عن الجعفري قال سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول قلموا أظفاركم يوم الثلاثاء و استحذوا يوم الأربعاء و أصيبوا من الحجامة حاجتكم يوم الخميس و تطيبوا بأطيب طيبكم يوم الجمعة

٢١ ٢٣١ حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضي الله عنه قال حدثنا أبي عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري عن جبرئيل مرگ نجاشي را به رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله خبر داد، ایشان، محزونانه گریست و فرمود: برادران اضممه (نام نجاشي) مرد. سپس به صحرا رفته و هفت بار تکبیر گفت. خدا تمام بلندی ها را پست کرد تا ایشان جنازه نجاشي را در حبشه رؤیت فرمود.

٢٠ ٢٣٠ مرحوم والد و محمد بن حسن بن احمد بن وليد از محمد بن يحيى عطار و احمد بن ادريس و ایشان از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از بكر بن صالح از جعفري روايت می کنند كه گفت از امام رضا عليه السلام شنيدم كه می فرمود: روز سه شنبه ناخن هايتان را کوتاه كنيد، روز چهارشنبه حمام كنيد و روز پنج شنبه حاجت خود را از حجامت روا كنيد و روز جمعه خويش را به بهترين عطرهايتان بپالاييد.

٢١ ٢٣١ احمد بن محمد بن يحيى عطار از پدرش از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري و او از معاويه بن حكيم و معاويه از معمر بن

معاویه بن حکیم عن معمر بن خلاد عن ابي الحسن عليه السلام قال لا ينبغي للرجل أن يدع الطيب في كل يوم فإن لم يقدر فيوم و يوم لا فإن لم يقدر ففي كل جمعه و لا يدع ذلك

۲۲ ۲۳۲ حدّثنا أبو الحسن عليّ بن عيسى المجاور في مسجد الكوفة قال حدّثنا إسماعيل بن عليّ بن رزين ابن أخي دعلج بن عليّ الخزاعي عن أبيه قال حدّثنا الإمام أبو الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام قال حدّثني أبي موسى بن جعفر قال حدّثني أبي جعفر بن محمّد قال حدّثني أبي محمّد بن عليّ قال حدّثني أبي عليّ بن الحسين قال حدّثني أبي الحسين بن عليّ عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليهم السلام قال إنّ رسول الله تلا هذه الآية لا يَشْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْفَائِزُونَ فقال صلى الله عليه و آله أصحاب الجنة من أطاعني و سلّم لعلّي بن أبي طالب عليه السلام بعدى و أقرّ بولايته و أصحاب النار من سخط الولايه و نقض العهد و قاتله بعدى

خلاد روایت می کند که امام رضا علیه السلام فرمود: برای مرد سزاوار نیست که هر روز عطر نزنند و اگر نمی تواند، یک روز در میان بزند و اگر نمی تواند، جمعه ها را عطر بزند و آن را ترک نکند.

۲۲ ۲۳۲ ابو الحسن علی بن عیسی مجاور مسجد کوفه از اسماعیل بن علی بن رزین، برادرزاده دعلج بن علی خزاعی از پدرش از امام رضا علیه السلام و ایشان از پدر گرامیش امام کاظم علیه السلام و آن جناب از امام صادق علیه السلام و ایشان از امام باقر علیه السلام و ایشان از امام سجاد علیه السلام و آن حضرت از امام حسین علیه السلام از پدر گرامی اش امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: «مساوی نیستند اصحاب بهشت و اصحاب دوزخ؛ اصحاب بهشت فوزیافتگانند» سپس فرمود: اصحاب بهشت آنانند که مرا اطاعت کنند و نسبت به علی بن ابی طالب پس از من تسلیم باشند و به ولایت او اقرار کنند و اصحاب دوزخ آنانند که از ولایت او خشمگین باشند و پیمان او را نقض کنند و با او بجنگند بعد از مرگ من.

۲۳ ۲۳۳ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمّد بن عیسی بن عبید عن سلیمان بن حفص المروزی قال کتب إلّی أبو الحسن علیه السّلام قل فی سجده الشّکر مائه مرّه شکرا شکرا و إن شئت عفوا عفوا

قال مصنف هذا الكتاب لقی سلیمان بن حفص موسی بن جعفر و الرضا علیهم السّلام جميعا و لا أدری هذا الخبر عن أيهما هو

۲۴ ۲۳۴ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن یعقوب بن یزید عن الحسن بن علیّ الوشاء قال سمعت الرّضا علیه السّلام یقول إذا نام العبد و هو ساجد قال الله تبارک و تعالی عبدي قبضت روحه و هو فی طاعتي

۲۵ ۲۳۵ حدّثنا علیّ بن عبد الله الورّاق رضی الله عنه قال حدّثنا علیّ بن محمّد بن ۲۳ ۲۳۳ مرحوم والد از سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از سلیمان بن حفص مروزی روایت می کند که امام ابو الحسن علیه السّلام برای من نوشت: در سجده شکر صد مرتبه «شکرا شکرا» بگو و اگر خواستی صد مرتبه «عفوا، عفوا».

مصنف گوید: سلیمان بن حفص، امام کاظم و امام رضا علیهم السّلام هر دو را درک نموده است و نمی دانم این حدیث از کدام ایشان است.

۲۴ ۲۳۴ مرحوم والد از سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از حسن بن علی و شاء روایت می کند: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: هنگامی که بنده در سجده به خواب رود، خداوند تبارک و تعالی می گوید: روح بنده ام را قبض کرده ام، در حالی که در طاعت من است.

۲۵ ۲۳۵ علی بن عبد الله ورّاق از علی بن محمد بن مهرویه قزوینی روایت می کند و او نیز از

مهرویه القزوينی قال حَدَّثَنَا داود بن سليمان الغازی عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن أمير المؤمنين عليهم السلام أنه قال الدُّنيا كُلُّها جهل إِلَّا مواضع العلم و العلم كُلُّه حَجَّة إِلَّا ما عمل به و العمل كُلُّه رياء إِلَّا ما كان مخلصا و الإخلاص على خطر حتَّى ينظر العبد بما يختم له

٢٦ ٢٣٦ حَدَّثَنَا مُحَمَّد بن عمر الحافظ البغدادي قال حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّد الحسن بن علي الممَّع قال حَدَّثَنَا حمدان بن المختار قال حَدَّثَنَا مُحَمَّد بن خالد البرقي قال حَدَّثَنِي سَيْدِي أَبُو جَعْفَر مُحَمَّد بن علي عليه السَّلام عن أبيه علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السَّلام قال حَدَّثَنِي الْأَجْلَح الكندي عن ابن بريده عن أبيه أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ عَلِيَّ إِمَام كُلِّ مُؤْمِن بَعْدِي

٢٧ ٢٣٧ حَدَّثَنَا مُحَمَّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني قال حَدَّثَنَا أَحْمَد بن مُحَمَّد بن داود بن سليمان غازي و او از حضرت رضا عليه السَّلام كه ایشان به نقل از پدر بزرگوارش به نقل از پدران گرامیشان به نقل از امیر المؤمنین علیهم السَّلام كه فرمود: دنیا سراسر جهل است، مگر مواضع علم و علم نیز حجتی خواهد بود، مگر آن كه بدان عمل شود و عمل در معرض ریا است، مگر آن كه خالص باشد و اخلاص نیز در معرض خطر است تا عاقبت آدمی چه باشد.

٢٦ ٢٣٦ مُحَمَّد بن عمر حافظ بغدادی از ابو محمد حسن بن علی مَمَّع از حمدان بن مختار از محمد بن خالد برقی از امام محمد جواد از پدر گرامی اش امام رضا از پدر گرامی اش امام کاظم علیهم السَّلام و ایشان از اجلح کندی از ابن بریده از پدرش از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ روایت کرد كه حضرت فرمود:

علی علیه السَّلام امام هر مؤمنی پس از من است.

٢٧ ٢٣٧ مُحَمَّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از احمد بن محمد بن سعید کوفی روایت کرد كه

سعید الکوفی قال حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ السَّجْدَةُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ عَلَى مَا وَفَّقَ لَهُ الْعَبْدُ مِنْ أَدَاءِ فَرِيضَتِهِ وَ أَدْنَى مَا يَجْزِي فِيهَا مِنَ الْقَوْلِ أَنْ يَقَالَ شُكْرًا لِلَّهِ شُكْرًا لِلَّهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قُلْتُ فَمَا مَعْنَى قَوْلِهِ شُكْرًا لِلَّهِ قَالَ يَقُولُ هَذِهِ السَّجْدَةُ مِنْ شُكْرٍ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَا وَفَّقَنِي لَهُ مِنْ خِدْمَتِهِ وَ أَدَاءِ فَرَايِضِهِ وَ الشُّكْرِ مُوجِبٌ لِلزِّيَادَةِ فَإِنْ كَانَ فِي الصَّلَاةِ تَقْصِيرٌ لَمْ يَتِمَّ بِالنَّوَافِلِ تَمَّ بِهِذِهِ السَّجْدَةُ

٢٨ ٢٣٨ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ:

سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَالُ الْمُتَهَجِّدِينَ بِاللَّيْلِ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا؟

قَالَ: لِأَنَّهُمْ خَلَوْا بِاللَّهِ فَكَسَاهُمُ اللَّهُ مِنْ نَوْرِهِ.

او از علی بن حسن بن علی بن فضال و او از پدرش از امام رضا علیه السلام روایت کرد که فرمود: سجده بعد از هر نماز، شکر خداوند تعالی است بر این که او را به ادای فریضه اش توفیق عطا کرده است و کمتر گفتار مجاز در آن شکر است، شکر لله، شکر لله است سه بار! گفتم: معنی شکر لله چیست؟ فرمود: یعنی فرد می گوید: این سجده من شکر خداوند عز و جل است به خاطر این که مرا بر خدمت خویش و ادای فرایضش موفق کرد. این شکر موجب زیادت است، پس اگر در نماز کوتاهی شده باشد، به نحوی که با نوافل تمام نشود، به این سجده تمام می گردد.

٢٨ ٢٣٨ مرحوم والد از سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از اسماعیل برادر امام رضا علیه السلام از امام رضا علیه السلام از پدر گرامیش از جدش علیهم السلام نقل می کند که از امام سجاد علیه السلام پرسیدند: از چه رو شب زنده داران، چهره نیکوتری از باقی مردمان دارند؟ فرمود: برای این که ایشان برای خدا خلوت کردند و خدا نیز ایشان را به نور خود پوشاند.

۲۹ ۲۳۹ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرَهْبَانِيَّةٍ ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ قَالَ صَلَاةُ اللَّيْلِ

۳۰ ۲۴۰ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأُسْتَرَابَادِيُّ الْمَفْصِّرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا يَوْسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا تَفْسِيرُهُ فَقَالَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنِ الْبَاقِرِ عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى ۲۹ ۲۳۹ مَرْحُومِ وَالِدِ أَزْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَطَّارٍ أَزْ مُحَمَّدِ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ أَبِي خَطَّابٍ أَزْ عَلِيٍّ بْنِ أَسْبَاطٍ أَزْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَزْ إِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتُ مِى كُنَدَ كَهْ دَرْبَارَةُ قَوْلِ خُداوَنَدَ عَزَّ وَجَلَّ دَرِ آيَةُ «وَرَهْبَانِيَّةٍ كِهْ ابْتَدَا كَرْدَنَدَ وَ مَا بَرِ ايشان نَنُوشْتَه بُوَدِيم، مَگر بَرای جَلْبِ خَشْنُودِی خُدا» فَرَمُود: نَمَاز شَبِ مَنظُور اسْت.

۳۰ ۲۴۰ مُحَمَّدُ بْنُ قَاسِمِ اسْتَرَابَادِيِّ مَفْصِّرٍ أَزْ يَوْسُفَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ أَزْ پَدْرانِشان أَزْ إِمَامِ حُسَيْنِ عَسْكَرِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَزْ پَدْرشِ إِمَامِ هَادِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَزْ جَدِّشِ رَوَيْتُ مِى كُنَدَ كَهْ شَخْصِي نَزْدَ حَضْرَتِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ آمَدَ وَ عَرَضَ كَرْد: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَرا أَزْ تَفْسِيرِهِ آيَةِ مَبَارَكَةِ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» خَبَرِ دَه! فَرَمُود: پَدْرَمِ أَزْ جَدَمِ أَزْ إِمَامِ بَاقِرٍ أَزْ إِمَامِ سِجَادٍ أَزْ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَوَيْتُ كَرْدَ كَهْ شَخْصِي نَزْدَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ آمَدَه، عَرَضَ كَرْد: أَزْ تَفْسِيرِ آيَةِ مَبَارَكَةِ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» مَرا خَبَرِ دَه!

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا تَفْسِيرُهُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ هُوَ أَنْ عَرَفَ عِبَادَهُ بَعْضُ نِعَمِهِ عَلَيْهِمْ جَمَلًا - إِذْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى مَعْرِفَةِ جَمِيعِهَا بِالتَّفْصِيلِ لِأَنَّهَا أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تَحْصَى أَوْ تَعْرِفَ فَقَالَ لَهُمْ قُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْنَا رَبِّ الْعَالَمِينَ وَهُمْ الْجَمَاعَاتُ مِنْ كُلِّ مَخْلُوقٍ مِنَ الْجَمَادَاتِ وَالْحَيَوَانَاتِ وَأَمَّا الْحَيَوَانَاتُ فَهِيَ يَقْلِبُهَا فِي قُدْرَتِهِ وَيَغْذُوهَا مِنْ رِزْقِهِ وَيَحْطُطُهَا بِكُنْفِهِ وَيَدَبِّرُ كَلًّا مِنْهَا بِمُصْلَحَتِهِ وَأَمَّا الْجَمَادَاتُ فَهِيَ يُمْسِكُهَا بِقُدْرَتِهِ وَيُمْسِكُ الْمُتَّصِلَ مِنْهَا أَنْ يَتَهافتَ وَيُمْسِكُ الْمُتَهافتَ مِنْهَا أَنْ يَتَلَصَّقَ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَيُمْسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَنْخَسِفَ إِلَّا بِأَمْرِهِ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَالِكُهُمْ وَخَالِقُهُمْ وَسَائِقُ أَرْزَاقِهِمْ إِلَيْهِمْ مِنْ حَيْثُ يَعْلَمُونَ وَمِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ فَالرِّزْقُ مَقْسُومٌ وَهُوَ يَأْتِي ابْنَ آدَمَ عَلَى أَى سِيرَةٍ سَارَهَا مِنَ الدُّنْيَا لَيْسَ تَقْوَى مَتَّقٍ بَزَائِدِهِ وَلَا فَجُورٌ فَاجِرٌ بِنَاقِصِهِ وَبَيْنَهُ وَبَيْنَهُ سِتْرٌ وَهُوَ طَالِبُهُ فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ يَفْرَ مِنْ رِزْقِهِ لَطَلَبَهُ فَرَمُودُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ أَيْنَ اسْتَكَرَّ خَدَاوَنَدُ بَعْضَى از نِعْمَتِ هَائِشِ رَا بَه نَحْوِ اجْمَالِ بَه بِنْدِ گَانَشِ شَنَاسَانَدُ، زِيرَاكَ قَادِرٌ بَرِ شَنَاحْتِ جَمِيعِ آن هَا بَه تَفْصِيلِ نَبُودَنَدُ، چَرَاكَ از حَيْطَةُ شَمَارَشِ وَ شَنَاحْتِ خَارِجِ اسْتِ. پَسِ گَفْتِ كِه بَگُویید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ بَرِ آن چِه كِه بَرِ مَا رَبِّ الْعَالَمِينَ انْعَامُ كَرْدُ» وَ آن شَامِلِ جَمَاعَتَى از حَيَوَانَاتِ وَ جَمَادَاتِ اسْتِ. حَيَوَانَاتِ رَا بَا قُدْرَتِ خَوِشِ مِی چَرخَانَدُ، از خَوَانِ خَوِشِ رُوزِی مِی دِهَدُ وَ دَرِ كُنْفِ حَمَايَتِ خَوِشِ احَاظَه مِی كَنَدُ وَ هَر كِدَامِ از اِيشَانِ رَا بَه مُصْلَحَتِ خَوِشِ تَدْبِيرِ مِی نَمَايَدُ. اَمَا جَمَادَاتِ، پَسِ اِيشَانِ رَا بَه قُدْرَتِ خَوِشِ حَفْظِ مِی كَنَدُ، از بَه هَم رِيخْتَنِ آن چِه رَا كِه بَه هَم مُتَصَلِنَدُ، جَلُوكِيرِی مِی نَمَايَدُ وَ از بَه هَم چَسْبِيدَنِ آن چِه از هَم سَوَايِنَدِ نِيز. آسْمَانِ رَا از اِین كِه بَرِ زَمِينِ افْتَدُ، نَگَاهِ مِی دَارَدُ وَ زَمِينِ رَا نِيز از اِین كِه فَرُورُودُ، مَگَرِ آن جَا كِه اَمْرُ او صَادِرِ شُودُ. چَرَاكَ او نَسَبَتِ بَه بِنْدِ گَانَشِ رُؤُوفِ وَ رَحِيمِ اسْتِ. سِپَسِ فَرَمُودُ: رَبِّ الْعَالَمِينَ، يَعْنِي مَالِكُ وَ خَالِقُ وَ رُوزِی دِه اِيشَانِ، از طَرِيقِی كِه بَدَانَنَدِ يَا نَدَانَنَدُ. رُوزِی قَسْمَتِ شُدِه اسْتِ وَ بَرِ بَنِي آدَمِ خَوَاهَدِ آمَدُ، هَر گُونِه كِه زَنْدَگِی كَنَدُ. تَقْوَايِ مُتَقِيِ آن رَا زِيَادِ نَخَوَاهَدِ كَرْدُ وَ فَجُورِ فَاجِرِ از آن نَخَوَاهَدِ كَاسْتِ. بَيْنِ آدَمِی وَ رُوزِی او پَرْدِه اِی اسْتِ وَ آدَمِی بَه دُنْبَالِ رُوزِی اسْتِ. هَر گَاهِ

رزقه كما يطلبه الموت فقال الله جلّ جلاله قولوا الحمد لله على ما أنعم به علينا و ذكرنا به من خير في كتب الأولين قبل أن نكون ففي هذا إيجاب على محمد و آل محمد صلى الله عليه و آله و على شيعتهم أن يشكروه بما فضّلهم و ذلك أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال لَمَّا بعث الله عزّ و جلّ موسى بن عمران عليه السّلام و اصطفاه نبيّاً و فلق له البحر و نجّى بني إسرائيل و أعطاه التّوراه و الألواح رأى مكانه من ربّه عزّ و جلّ فقال يا ربّ لقد أكرمتني بكرامه لم تكرم بها أحدا قبلي فقال الله جلّ جلاله يا موسى أما علمت أن محمداً عندي أفضل من جميع ملائكتي و جميع خلقي.

قال موسى عليه السّلام يا ربّ فإن كان محمد صلى الله عليه و آله أكرم عندك من جميع خلقك فهل في آل الأنبياء أكرم من آلي قال الله جلّ جلاله يا موسى أما علمت أن فضل آل محمّد على جميع آل النّبيين كفضل محمد على جميع المرسلين فقال موسى يا ربّ فإن كان آل محمد كذلك فهل في أمم الأنبياء أفضل عندك من أمّتي ظلّلت عليهم الغمام و أنزلت عليهم المنّ و از روزی خویش بگریزد، چون مرگ که به دنبال وی خواهد آمد، در پی او می آید. پس خداوند فرمود بگوئید الحمد لله بر آن چه خداوند بر ما انعام کرد و ما را از قبل از وجود در کتب گذشتگان به نیکی یاد کرد. و این بر محمد صلى الله عليه و آله و آل محمد عليهم السّلام و شیعۀ ایشان شکر خدای را به خاطر تفضیلشان واجب می کند و آن از این روست که رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

چون خداوند موسی را مبعوث فرموده و او را به عنوان نجواگر خویش برگزید، دریا را برایش شکافت و به دست او بنی اسرائیل را نجات داد، و تورات و الواح را بر او نازل ساخت و موسی مکانت خویش را نزد حق تعالی مشاهده کرد، عرض کرد: خدایا، ما را به کرامتی گرامی داشتی که قبل از من هیچ یک از عالمیان را نبخشیده بودی، خطاب رسید که ای موسی! آیا ندانسته ای که محمد بنده من برتر از تمامی بندگان و فرشتگان من است؟ موسی گفت:

خدایا اگر محمد نزد تو برتر است، آیا در آل انبیاء، از خاندان نزد تو برتری هست؟ خطاب شد: ای موسی آیا ندانسته ای که برتری آل محمد بر خاندان انبیا، چونان برتری محمد بر تمام مرسلین است؟ موسی عرض کرد: خدایا اگر آل محمد چنانند، آیا امتی از امت های انبیا بر امت من برتری دارند، چرا که ابر را بر ایشان سایه سار ساختی و من و سلوی بر ایشان

السَّالِوِي وَفَلَقْتَ لَهُمَ الْبَحْرَ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يَا مُوسَى أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فَضْلَ أُمِّهِ مُحَمَّدٍ عَلَى جَمِيعِ الْأُمَمِ كَفَضْلِهِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي.

فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا رَبِّ لَيْتَنِي كُنْتُ أَرَاهُم فَأُوحِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا مُوسَى إِنَّكَ لَنْ تَرَاهُمْ وَلَيْسَ هَذَا أَوَانُ ظُهُورِهِمْ وَ لَكِنْ سَوْفَ تَرَاهُمْ فِي الْجَنَّاتِ جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ الْفِرْدَوْسِ بِحَضْرَةِ مُحَمَّدٍ فِي نَعِيمِهَا يَتَقَلَّبُونَ وَ فِي خَيْرَاتِهَا يَتَبَحَّحُونَ أَفَتَحَبُّ أَنْ أَسْمَعَكَ كَلَامَهُمْ فَقَالَ نَعَمْ إِلَهِي قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ قُمْ بَيْنَ يَدَيَّ وَ أَشَدِّدْ مِثْرَكَ قِيَامَ الْعَبْدِ الدَّلِيلِ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ فَفَعَلَ ذَلِكَ مُوسَى فَنَادَى رَبَّنَا عَزَّ وَجَلَّ يَا أُمُّهُ مُحَمَّدُ فَأَجَابُوهُ كُلُّهُمْ وَ هُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَ أَرْحَامِ أُمَّهَاتِهِمْ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ وَ الْمُلْكَ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ قَالَ فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تِلْكَ الْإِجَابَةَ شِعَارَ الْحَاجِّ.

ثُمَّ نَادَى رَبَّنَا عَزَّ وَجَلَّ يَا أُمُّهُ مُحَمَّدُ إِنَّ قَضَائِي عَلَيْكُمْ أَنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي وَ عَفْوِي قَبْلَ عِقَابِي فَقَدْ اسْتَجَبْتَ لَكُمْ مِنْ نَازِلِ فِرْمُودِي وَ دَرِيَا رَا بَرَايْشَانْ شَكَا فْتِي؟ خُداوند فرمود: ای موسی! آیا ندانسته ای که برتری امت محمد بر جمیع امم، چونان برتری او بر تمام مخلوقات من است؟ موسی عرض کرد: ای کاش می شد بینمشان! خداوند وحی فرمود: ایشان را نخواهی دید و اکنون زمان ظهور ایشان نیست. لکن ایشان را در بهشت عدن و فردوس نزد محمد، آنگاه که در نعمت های آن بگردند و در خیرات آن گردش کنند، مشاهده خواهی کرد. آیا دوست داری صدای ایشان را بشنوی؟ عرض کرد: بله خدای من! خطاب کرد: در پیشگاه من بایست و لباس خودت را جمع کن، چون ایستادن بنده ذلیل در پیشگاه ربّ جلیل. چون موسی چنین کرد:

پُروردگار ما صدا زد: ای امت محمد! پس تمامی ایشان در اصلاّب پدران و ارحام مادرانشان پاسخ دادند: لَبَّيْكَ! اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ! لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ! إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ وَ الْمُلْكَ لَكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ! پس خدای تعالی این پاسخ را شعار حاجیان قرار داد.

سپس خدای ندا داد: ای امت محمد! همانا بر شما حکم کردم که رحمت بر غضبم پیشی گیرد و عفو بر انتقام! شما را اجابت کردم

قبل أن تدعوني و أعطيتكم من قبل أن تسألوني من لقيني منكم بشهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمدا عبده و رسوله صادق في أقواله محقق في أفعاله و أن علي بن أبي طالب أخوه و وصيه من بعده و وليه و يلتزم طاعته كما يلتزم طاعه محمداً و أن أوليائه المصطفين الطاهرين المطهرين المنبئين بعجائب آيات الله و دلائل حجج الله من بعدهما أولياؤه أدخلته جنتي و إن كانت ذنوبه مثل زبد البحر قال عليه السلام فلما بعث الله عز و جل نبينا محمدا صلى الله عليه و آله قال يا محمد و ما كنت بجانب الطور إذ نادينا أمتك بهذه الكرامه ثم قال عز و جل لمحمد صلى الله عليه و آله قل الحمد لله رب العالمين على ما اختصني به من هذه الفضيله و قال لأئمة قولوا أنتم الحمد لله رب العالمين على ما اختصنا به من هذه الفضائل.

۳۱ ۲۴۱ حدّثنا أبي رضى الله عنه قال حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن أحمد بن محمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال سألت پیش از این که مرا بخوانید و به شما قبل از درخواست شما عطا کردم. و آن که از شما مرا دیدار کند با شهادت صادقانه بر لا اله الا الله وحده لا شريك له و أن محمدا عبده و رسوله، به زبان و کردار بر حقیقت، و نیز این که علی بن ابی طالب، برادر و وصی پیامبر و نیز ولی اوست و طاعت او را چون طاعت رسول بداند و نیز اولیای منتخب پاک و پاکیزه را که به عجایب نشانه های خداوند و دلایل حجت او برگزیده هستند، پس از آن دو، اولیای خود بداند، او را داخل بهشتم می کنم، گرچه گناهانش چون کف دریاها باشد. سپس امام فرمود:

چون خدا محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت برگزید، فرمود:

یا محمد! آن گاه که ما امت تو را به این کرامت ندا کردیم، در کنار طور نبودی، سپس خدا به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: بگو «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» به خاطر اختصاص من به این فضیلت» و به امت فرمود: بگویید «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» به خاطر اختصاصی که به ما داد از این فضایل».

۳۱ ۲۴۱ مرحوم والد از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام

أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الحرم و أعلامه كيف صار بعضها أقرب من بعض و بعضها أبعد من بعض فقال إنّ الله عزّ و جلّ لما أهبط آدم من الجنّة أهبط على أبي قبيس فشكا إلى ربّه عزّ و جلّ الوحشه و أنّه لا يسمع ما كان يسمع في الجنّة فأهبط الله عزّ و جلّ إليه ياقوته حمراء فوضعها في موضع البيت فكان يطوف بها آدم عليه السلام و كان ضوءها يبلغ موضع الأعلام فعلمت الأعلام على ضوءها فجعله الله حرما

حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصيّفّار عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن أبي همام إسماعيل بن همام عن أبي الحسن الرضا عليه السلام نحو هذا و حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصيّفّار عن العباس بن معروف عن صفوان بن يحيى قال سئل أبو الحسن عليه السلام عن الحرم و أعلامه فذكر مثله سواء

پرسیدم: چرا علامات حرم امن الهی، در مکان های مختلف قرار دارد؟ بعضی نزدیک تر و بعضی دورتر؟ فرمود: چون خداوند آدم را از بهشت بیرون راند، او را بر کوه ابو قبیس فرو آورد. آدم به خداوند از وحشت شکایت کرد و این که دیگر آوای موزون بهشتی را نمی شنود. خداوند نیز یاقوتی سرخ فرو فرستاد. آدم آن را در محل حرم نصب کرد و بر گرد آن طواف می نمود. نور آن یاقوت تا هر کجا که گرفت، علامت حرم از روی آن شناخت و محدوده نور خداوند محدوده حرم اعلام فرمود.

محمد بن حسن بن احمد بن وليد از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عيسى از ابی همام اسماعيل بن همام از امام رضا عليه السلام همین گونه نقل کرد. نیز محمد بن حسن بن احمد بن وليد از محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از صفوان بن يحيى نقل کرده که گفت: از امام رضا عليه السلام درباره حرم و علايم آن پرسیدند، به همین گونه حدیث را نقل فرمود.

۳۲ ۲۴۲ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ أَبَادَى قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ ع ۲ لَيْ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ دَخَلَ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ الْبَصْرِيَّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا سَلَّمَ وَجَلَسَ عِنْدَهُ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ يَجْتَبِئُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ ثُمَّ أَمْسَكَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَسْكَنْتَكَ قَالَ أَحَبُّ أَنْ أَعْرِفَ الْكِبَائِرَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ نَعَمْ يَا عَمْرُو أَكْبَرُ الْكِبَائِرِ الشِّرْكَ بِاللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ وَبَعْدَهُ الْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَلَا تَيَاسُّوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ وَالْأَمِنْ مِنْ ۳۲ ۲۴۲ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ أَزَى عَلِيَّ بْنِ حُسَيْنِ سَعْدِ أَبَادَى أَزَى أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بَرْقِيِّ أَزَى عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ حُسَيْنِيِّ رَوَايَتِ مِي كَنْد: إِمَامُ جَوَادٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَا أَزَى پَدَرِشِ إِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِيْشَانِ أَزَى إِمَامِ كَاضِمٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ كَرْدِ كِهْ فَرَمُود: عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ بَصْرِيَّ خِدْمَتِ إِمَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَسِيدَه، سَلَامُ كَرْدِ وَ نَشَسْت. سِپَسِ إِيْنِ آيَهْ رَا تِلَاوَتِ نَمُود: «كَسَانِي كِهْ أَزَى گَنَاهَانِ كَبِيرَه اجْتِنَابِ مِي كَنْنَد»، سِپَسِ اِدَامَهْ آيَهْ رَا رَهَا كَرْدِ وَ نَخَوَانَد. حَضَرَتِ فَرَمُود: چِهْ چِيزِ تُو رَا سَاكْتِ كَرْدِ؟ عَرَضِ كَرْد: دُوسْتِ دَارَمِ گَنَاهَانِ كَبِيرَه رَا أَزَى كِتَابِ خُدَايِ تَعَالَى بِشَنَاسَم. حَضَرَتِ فَرَمُود: بَلَه! بَزَرِگَتَرِيْنِ گَنَاهِ كَبِيرَه شَرَكِ اسْت؛ زِيْرَا خُدَاوَنْدِ مِي فَرَمَايَد: «آن كِهْ بَهْ خُدَاوَنْدِ شَرَكِ بُوْرَزْد، بَهْشْتِ بَرِ او حَرَامِ وَ جَايْگَاهِ او آتَشِ اسْت وَ بَرَايِ سَتَمَكَارَانِ يَاوَرِيْ نِيَسْت»؛ پَسِ أَزَى آنِ نَاامِيْدِيْ أَزَى رَحْمَتِ خُدَا اسْت، زِيْرَا خُدَاوَنْدِ مِي فَرَمَايَد: «أَزَى رَحْمَتِ خُدَا نَاامِيْدِ نَشُوِيْد، هَمَانَا أَزَى رَحْمَتِ خُدَا نَاامِيْدِ نَمِيْ شُوْنَد، مَگَرِ گُرُوْهْ كَافِرَانِ». وَ نِيْزِ اِمْنِ أَزَى مَكْرِ خُدَا، چَرَا كِهْ خُدَا مِي فَرَمَايَد: «كَسِيْ خُودِ رَا أَزَى مَكْرِ خُدَا اِيْمَنْ نَمِيْ دَانَد، مَگَرِ زِيَانَكَارَانِ». وَ أَزَى جَمْلَهْ كَبَايِر، عَاقِ وَالِدِيْنِ اسْت؛

مکر الله عزّ و جلّ لأنّ الله عزّ و جلّ يقول فلا يأمن مکر الله إلاّ القوم الخاسرون و منها عقوق الوالدين لأنّ الله عزّ و جلّ جعل العاقّ جباراً شقیّاً فی قوله حکایه قال عیسی علیه السّلام و برّا بوالدتی و لم يجعلنی جباراً شقیّاً و قتل النّفس الّتی حرّم الله إلاّ بالحقّ لأنّ الله عزّ و جلّ يقول وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا إِلَى آخِرِ الْآيَةِ وَ قَذَفَ الْمُحْصَنَاتِ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى یَقُولُ إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ وَ أَكَلَ مَالِ الْيَتِيمِ لِقَوْلِهِ عزّ و جلّ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ لِأَنَّ اللَّهَ عزّ و جلّ يقول وَ مَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَ ذُبُرِهِ إِلَّا- مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ وَ أَكَلَ الرِّبَا لِأَنَّ اللَّهَ عزّ و جلّ يقول الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ وَ السَّحَر لِأَنَّ اللَّهَ عزّ و جلّ يقول و لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق زیرا خداوند عاق و الدین را جبار و شقی وصف کرده، در قول خود از زبان عیسی می فرماید: «و مرا نسبت به مادر، نیکوکار قرار داده. و جبار و شقی قرار نداده» و از آن جمله قتل نفس است، زیرا خدا می فرماید: «و آن که مؤمنی را متعمداً بکشد، جزای او جهنم است جاویدان در آن...» تا آخر آیه. و نیز قذف زنان عقیفه چرا که خدا می فرماید: «کسانی که زنان پاکدامن و بی خبر و مؤمن را متهم می سازند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند و عذاب بزرگی برای آنهاست.» و خوردن مال یتیم، به قول خداوند:

«کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، تنها آتش می خورند و به زودی در شعله های آتش می سوزند.» و دیگر فرار از جنگ، به قول خدای تعالی: «و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند، مگر به خاطر جنگ دوباره، یا پیوستن به گروهی، همانا به غضب خدا گرفتار شده و جایگاه او جهنم و بدجایگاهی است.» و نیز خوردن ربا، به قول خداوند: «کسانی که ربا می خورند، برنمی خیزند، مگر مانند کسی که به خاطر مسّ شیطان دیوانه شده است.» و نیز سحر به قول خداوند: «و می دانستند هر کس خریدار این متاع باشد، در آخرت بهره ای نخواهد داشت.» و نیز زنا، به قول

و الزَّناءَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ وَ الْيَمِينَ الْغَمُوسَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ الْآيَةِ وَ الْغُلُولِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْعَ الزَّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنُزُونَ وَ شَهَادَةُ الزُّورِ وَ كَتْمَانُ الشَّهَادَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ الْآيَةِ وَ يَقُولُ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ شَرِبَ الْخَمْرَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَدَلَ بِهَا عِبَادَهُ الْأَوْثَانَ وَ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا أَوْ شَيْئًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَقَدْ بَرَأَ مِنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَ ذِمَّةِ رَسُولِهِ وَ نَقَضَ الْعَهْدَ وَ قَطِيعَةَ الرَّحِمِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ.

خداوند: «هرکس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید و عذاب او در قیامت دو برابر خواهد بود و همیشه با خواری در آن خواهد ماند؛ مگر آن که توبه کند.» و دیگری قسم دروغ است، زیرا خداوند می فرماید: «آنان که پیمان به خدا و سوگند به او را به بهایی کم می فروشند، در آخرت بهره ای نخواهند داشت.» و نیز خیانت است، چرا که می فرماید: «آن که خیانت کند را در قیامت با خیانتش خواهد آورد.» و منع زکات واجب است، زیرا خدا می فرماید: «روزی که اموال در جهنم گداخته و با آنها پیشانی، پهلوی و پشتهایشان داغ زده می گردد. این همان است که اندوخته بودید.» و شهادت دروغ و کتمان شهادت، زیرا خدا می فرماید: «آنان که شهادت باطل می دهند...» و نیز می فرماید: «هرکس شهادت را کتمان کند، قلبش گنهکار است.» و نوشیدن شراب، زیرا خدا آن را همسان پرستش بت قرار داده است، و ترک نماز از روی عمد یا یکی از واجبات خداوند، زیرا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: کسی که نماز را متعمداً بدون دلیل ترک کند، از ذمه خدا و رسولش خارج است. و نقض عهد و قطع رحم، زیرا خدا می فرماید: «بر ایشان باد لعنت و سرای بد.»

قال فخرج عمرو بن عبید و له صراخ من بكائه و هو يقول هلك و الله من قال برأیه و نازعكم فی الفضل و العلم

۳۳ ۲۴۳ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن سلیمان الرّازی قال حدّثنا محمّد بن الحسین بن أبی الخطّاب عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر البزنطی عن أبی الحسن الرضا علیه السّلام قال قلت کیف کان أوّل الطّیب فقال لی ما يقول من قبلکم فیہ قلت يقولون إنّ آدم لمّا هبط بأرض الهند فبکی علی الجنّه سالت دموعه فصارت عروقا فی الأرض فصارت طیبا فقال لیس كما يقولون و لكنّ حواء كانت تغلّف قرونها من أطراف شجر الجنّه فلمّا هبطت إلی الأرض و بلیت بالمعصیه رأّت الحیض فأمرت بالغسل فنقضت قرونها فبعث الله عزّ و جلّ ریحا طارت به و خفضته فذرّت حیث شاء الله عزّ و جلّ فمن ذلک الطّیب

راوی می گوید: عمرو بن عبید خارج شد، در حالی که صدای او به گریه و ناله بلند بود و می گفت: به خدا سوگند هلاک شد کسی که به رأی خویش صحبت کرد و با شما در فضل و علم منازعه نمود.

۳۳ ۲۴۳ مرحوم والد از علی بن سلیمان رازی از محمد بن حسین بن ابی خطاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت می کند: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: اولین عطر چگونه به وجود آمد؟ فرمود: از سوی شما چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند: چون آدم به زمین هند فرود آمد، به خاطر بهشت گریست. پس اشک او در زمین ریشه کرد و عطر شد. حضرت فرمود: چنین نیست، بلکه حواء، موهای خویش را با برگ های بهشتی می بست. چون به زمین آمده به معصیت مبتلا شد، حیض گردید. پس به غسل امر شد. چون موها را گشود، خداوند عزّ و جل بادی فرستاد، آن ها را حرکت داد و پراکند و در هر کجا که خدا فرمان داده بود، قرار داد و از آن جا عطر به وجود آمد.

۲۴۴ ۳۴ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ السِّنَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ يَكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَجَامَعَ فِي أَوَّلِ لَيْلِهِ مِنَ الشَّهْرِ وَفِي وَسْطِهِ وَفِي آخِرِهِ فَإِنَّهُ مِنْ فِعْلِ ذَلِكَ خَرَجَ الْوَلَدُ مَجْنُونًا أَلَا تَرَى أَنَّ الْمَجْنُونَ أَكْثَرَ مَا يَصْرَعُ فِي أَوَّلِ الشَّهْرِ وَوَسْطِهِ وَآخِرِهِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ تَزَوَّجَ وَالْقَمَرُ فِي الْعَقْرِ لَمْ يَرْحَمْهُ اللَّهُ وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ تَزَوَّجَ فِي مُحَاقِ الشَّهْرِ فَلَيْسَ لَهُ وَلَدٌ

۲۴۵ ۳۵ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ۲۴۴ ۳۴ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ سَنَانِيٍّ كَوَيْدٍ: مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ كَفَتْ حَدِيثُ كَرْدَ بَرَايَ مَا سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ آدَمِيٍّ: أَزْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ حَسَنِيٍّ رَوَايَتُ كَرْدَةٍ كَفَتْ: رَوَايَتُ كَرْدَ بَرَايَ مَا عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَسْكَرِيٍّ أَزْ پَدَرِش مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَزْ پَدَرِش عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا أَزْ پَدَرِش مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ أَزْ پَدَرِش عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَفَتْ: فَرَمُودُ:

مَكْرُوهَ اسْتِ كِه مَرْدِ مَجَامَعَتِ كَنْدِ دَرِ شَبِّ اَوَّلِ مَاهِ وَ دَرِ وَسْطِ مَاهِ وَ آخِرِ آن؛ زِيرَا كِه هَر كِه اَيْنِ كَارِ كَنْدِ فَرَزَنْدِ مَجْنُونِ بَرَايِدِ. نَمِي بِيْنِي كِه مَجْنُونِ غَالِبًا دَرِ اَوَّلِ مَاهِ وَ وَسْطِ وَ آخِرِ آن مَصْرُوعِ گَرْدَد. وَ فَرَمُود: هَر كِه زَنْ خَوَاهَدِ دَرِ حَالِي كِه قَمَرِ دَرِ عَقْرِ بَاشَدِ خُوبِي نَبِيْنَدِ وَ هَر كِه زَنْ خَوَاهَدِ دَرِ مُحَاقِ مَاهِ بَايَدِ تَنْ دَرِ دِهَدِ بِه سَاقِطِ شَدْنِ فَرَزَنْدِ.

۲۴۵ ۳۵ پَدَرَمِ أَزْ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ كَوَيْدٍ: رَوَايَتُ كَرْدَ بَرَايَ مَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيُّ أَزْ مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ كَفَتْ: اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود:

چون بنده دزدی کند، خدا کار او را مستور دارد

الرّضا عليه السّلام أنّه قال لا يزال العبد يسرق حتّى إذا استوفى ثمن ديه يده أظهره الله عليه.

۳۶ ۲۴۶ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا القاسم بن محمّد بن علی بن ابراهیم التّهاونديّ عن صالح بن راهويه عن أبی حیون مولى الرّضا عليه السّلام قال نزل جبرئیل علی النّبی صلی الله علیه و آله فقال یا محمّد إنّ ربّک یقرئک السّلام و یقول إنّ الأبکار من النّساء بمنزله الثّمرة علی الشّجر فإذا أینع الثّمرة فلا دواء له إلّا اجتناؤه و إلّا أفسدته الشّمس و غیّرتّه الرّیح و إنّ الأبکار إذا أدركن ما یدرکن النّساء فلا دواء لهنّ إلّا البعول و إلّا لم یؤمن علیهنّ الفتنه فصعد رسول الله صلی الله علیه و آله المنبر فخطب النّاس ثمّ أعلمهم ما أمرهم الله به فقالوا ممّن یا رسول الله فقال من الأكفاء فقالوا و من الأكفاء فقال المؤمنون بعضهم أكفء بعض ثمّ لم یزل حتّى زوّج ضباعه بنت زبیر بن عبد المطلب لمقداد بن أسود ثمّ قال أيّها النّاس إنّما زوّجت ابنه عمی المقداد لیّضع النّکاح

آن قدر که بهای دست خود را تمام کند پس خدای عزّ و جل او را گرفتار سازد تا دستش ببرند.

۳۶ ۲۴۶ پدرم از قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم نهاوندی از صالح بن راهویه از ابی حیون مولای امام رضا علیه السّلام روایت کرده: امام رضا علیه السّلام فرمود:

جبرئیل علیه السّلام بر نبی صلی الله علیه و آله فرود آمد و گفت: یا محمد! رب تو، تو را سلام می رساند و می گوید: زنان باکره به منزله میوه هستند بر درخت، هرگاه میوه رسید عاجی نیست مگر چیدن آن و اگر نه آفتاب آن را فاسد می گرداند و تغیر می دهد و دختران چون به حد زنی رسیدند دوایی نیست ایشان را مگر شوهر و گرنه از فتنه ایمن نباشند. پس بر منبر رفت برای مردم خطبه خواند و بعد از آن ایشان را اعلام نمود به آن چه خدای عزّ و جل ایشان را امر کرده بود. گفتند: دختران را به چه کس بدهیم؟ فرمود: به هم کفوشان و کسی که مناسب ایشان باشد. گفتند: هم کفو کیست؟ فرمود: مؤمنان کفو یکدیگرند و فرود نیامد از منبر تا ضباعه دختر زبیر بن عبد المطلب را به مقداد بن الاسود تزویج نمود.

بعد از آن فرمود: ای مردمان من دختر عمّ خود را به مقداد تزویج نمودم تا نکاح برای شما آسان گردد.

۳۷ ۲۴۷ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّيْلِمْ قَالَ جَاءَ قَوْمٌ بِخِرَاسَانَ إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ يَتَعَاطُونَ أُمُورًا قَبِيحَةً فَلَوْ نَهَيْتَهُمْ عَنْهَا فَقَالَ لَا أَفْعَلُ فَقِيلَ وَ لَمْ قَالَ لِأَنِّي سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ النَّصِيحَةُ خَشَنَةٌ

۳۸ ۲۴۸ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي حَيَّوْنَ مَوْلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ رَدَّ مُتَشَابِهَ الْقُرْآنِ إِلَى مُحْكَمِهِ هَدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ثُمَّ قَالَ إِنَّ فِي أَخْبَارِنَا مُتَشَابِهًا كَمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ وَ مُحْكَمًا كَمُحْكَمِ الْقُرْآنِ فَرَدُّوا مُتَشَابِهَهَا إِلَى مُحْكَمِهَا وَ لَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهَا دُونَ مُحْكَمِهَا فَتَضَلُّوا

۳۹ ۲۴۹ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بِنِ ۳۷ ۲۴۷ پدِرم از عبد الله بن جعفر حمیری گوید:

ریان بن الصلت گفت: قومی به خراسان نزد امام رضا علیه السلام آمده و گفتند: قومی از اهل بیت کارهای ناخوش می کنند، اگر ایشان را از آن نهی کنی به موقع باشد. فرمود: نهی نمی کنم.

گفتند: چرا؟ فرمود: از پدرم شنیدم که فرمود:

نصیحت ناخوشایند است.

۳۸ ۲۴۸ پدِرم از علی بن ابراهیم از پدرش از ابی حیون مولای امام رضا علیه السلام گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: هر که بازگرداند متشابه قرآن را به محکم آن، راه یافته است به صراط مستقیم. سپس فرمود: در خبرهای ما متشابه هست همچو متشابه قرآن، و محکم هست همچو محکم قرآن، پس باز گردانید متشابه آن ها را به محکم آن ها، نه آن که متابعت کنید متشابه آن ها را بدون باز گرداندن به محکم را، پس گمراه گردید.

۳۹ ۲۴۹ محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید

سعيد الهمداني عن علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال من صام أول يوم من رجب رغبه في ثواب الله عز وجل وجبت له الجنة و من صام يوما في وسطه شفع في مثل ربيعه و مضر و من صام في آخره جعله الله عز وجل من ملوك الجنة و شفعه في أبيه و أمه و ابنه و ابنته و أخته و أخيه و عمه و عمته و خاله و خالته و معارفه و جيرانه و إن كان فيهم مستوجبا للنار

٢٥٠ ٤٠ حدثنا محمد بن القاسم المعروف بأبي الحسن المفسر الجرجاني رضي الله عنه قال حدثنا يوسف بن محمد بن زياد و علي بن محمد بن سيار عن أبيهما عن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله [لأصحابه] البعض أصحابه ذات يوم يا عبد الله أحب في الله و أبغض في الله و وال في الله و عاد في الله فإنه از علي بن حسن بن علي بن فضال از پدرش كه گفت: امام رضا عليه السلام فرمود: هر كه روزه دارد روز اول ماه رجب را از روی رغبت در ثواب خداوند، واجب كند برای او جنت و هر كه روزه دارد روزی از اواسط ماه رجب را، شفاعت او قبول شود در قومی به شمار قبيله ربيعه و مضر، هر كه روزه دارد روزی از آخر رجب را، خداوند او را از ملوك جنت گرداند و شفاعت او قبول كند درباره مادر، پدر، پسر، برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی و خاله اش و آشنایان و همسایگانش، هر چند بعضی از ایشان مستوجب آتش باشند.

٢٥٠ ٤٠ محمد بن قاسم معروف به ابی الحسن مفسر جرجانی گوید: روایت كرد برای ما يوسف بن محمد بن زياد از علي بن محمد بن سيار از پدرانشان از حسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب از آبائ گراميش عليهم السلام كه فرمود: رسول خدا صلى الله عليه و آله روزی به بعضی از اصحاب فرمود: يا عبد الله دوست دار در راه خدا و دشمن دار در راه خدا، موالات كن در راه خدا و معادات كن در راه خدا؛ زیرا به

لا تنال ولاية الله إلا بذلك ولا يجد رجل طعم الإيمان وإن كثرت صلاته و صيامه حتى يكون كذلك و قد صارت مواخاه الناس يومكم هذا أكثرها في الدنيا عليها يتباغضون و ذلك لا يغني عنهم من الله شيئا فقال له و كيف لي أن أعلم أنني قد واليت و عادت في الله عز و جل و من ولي الله حتى أواليه و من عدوه حتى أعاديه فأشار رسول الله إلى علي عليه السلام فقال أ ترى هذا فقال بلى قال ولي هذا ولي الله فواله و عدو هذا عدو الله فعاده و وال ولي هذا و لو أنه قاتل أبيك و ولدك و عاد عدو هذا و لو أنه أبوك و ولدك

۴۱ ۲۵۱ حدّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال حدّثنا أحمد بن محمد الهمداني قال أخبرنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه قال سمعت علي بن موسى الرضا عليه السلام يقول من استغفر الله تبارك و تعالى في شعبان سبعين مرّه غفر الله له ذنوبه و لو كانت مثل عدد النجوم

ولایت خدا جز به این طریق نتوان رسید و مرد طعم ایمان درنیابد هرچند نماز و روزه اش بسیار بود تا چنین نباشد و امروز اکثر برادری های مردم در امر دنیاست، بر سر دنیا باهم دوست و دشمن می شوند و این دوستی و دشمنی ایشان را از جانب خدا سودی نمی رساند. صحابی گفت: من چگونه بدانم که موالات و یا معادات من در راه خداست و چه دانم ولی خدا کیست تا با او موالات کنم و دشمن خدا کیست تا با او معادات کنم؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره کرد به علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمود: این را می بینی. گفتم: بلی، فرمود: ولی این، ولی خداست پس با او موالات کن و دشمن این، دشمن خداست، پس با او معادات کن و دوست دار ولی این را، هرچند او قاتل پدر و فرزندی باشد و دشمن دار عدوی این را اگر چه پدر و فرزندی باشد.

۴۱ ۲۵۱ محمد بن ابراهیم بن اسحاق گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد همدانی که گفت:

خبر داد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت: شنیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرمود: هر که استغفار کند در ماه شعبان هفتاد بار، خداوند گناهان او را بیامزد هرچند به عدد ستارگان باشد.

۴۲ ۲۵۲ حدّثنا حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام بقمّ فی رجب سنه تسع و ثلاثین و ثلاثمائه قال أخبرنا علی بن إبراهیم بن هاشم سنه سبع و ثلاثمائه عن أبيه عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد عن أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام عن أبيه عن آبائه عن علی علیه السّلام قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله من أحبّ أن یركب سفینه النّجاه و یستمسک بالعروه الوثقی و یعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیّا بعدی و لیعاد عدوّه و لیأتّم بالأئمّه الهداه من ولده فإنّهم خلفائی و أوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی و ساده أمتی و قاده الاتقیاء إلى الجنّه حزبه حزبی و حزبی حزب الله عزّ و جلّ و حزب أعدائهم حزب الشّیطان

۴۳ ۲۵۳ حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن الحسین ۴۲ ۲۵۲ حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام به سال ۳۳۹ در قم گوید: خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش که گفت: امام رضا علیه السّلام از پدرانش نقل فرمود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هرکس دوست دارد بر سفینه نجات سوار گردد و چنگ به عروه الوثقی زند و اعتصام به حبل المتین نماید، پس باید دوستدار باشد علی علیه السّلام را بعد از من، دشمن دارد دشمن او را و باید اقتدا به امامان راهنما نماید از فرزندان او که ایشان خلفا و اوصیای من و حجّت های خدا هستند بر خلق بعد از من، و بزرگان امت من هستند و پیشوایان متّقیان هستند به بهشت، حزب ایشان حزب من است و گروه من خداوند عزّ و جلّ و گروه دشمنان ایشان گروه شیطانند.

۴۳ ۲۵۳ محمد بن موسی بن متوکل گوید: روایت کرد برای ما علی بن حسین سعدآبادی از

السَّيِّدُ عَبْدِ آدَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ دَخَلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى هَارُونَ الرَّشِيدِ وَقَدْ [اسْتَحْفَه] [اسْتَخَفَّه] الْغَضَبُ عَلَى رَجُلٍ فَقَالَ إِنَّمَا تَغْضِبُ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلًّا فَلَا تَغْضِبْ لَهُ بِأَكْثَرِ مِمَّا غَضِبَ عَلَى نَفْسِهِ.

۴۴ ۲۵۴ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرَانَ النَّقَاشُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُؤَدَّبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ قَالَ هِيَ لَيْلَةٌ يَعْتَقُ اللَّهُ فِيهَا الرُّقَابَ مِنَ النَّارِ وَيَغْفِرُ فِيهَا الذُّنُوبَ الْكِبَارَ قُلْتُ فَهَلْ فِيهَا صَلَاةٌ زِيَادَةٌ عَلَى صَلَاةِ سَائِرِ اللَّيَالِي فَقَالَ لَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ مُوَظَّفٌ وَلَكِنْ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَتَطَوَّعَ فِيهَا بِشَيْءٍ فَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَكْثَرِ فِيهَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أَزْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ كَقَوْلِهِ: رَوَيْتُ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمَامَ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَوْلِهِ: مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِرِ هَارُونَ دَاخِلٌ شَدِيدٌ كَقَوْلِهِ: غَضَبٌ بِرِ مَرْدِيٍّ، أَوْ رَا مِنْ جَا بَرْدَةٍ، فَرَمُودٌ: بِرَايِ خَدَا غَضَبٌ مِي كَنِيٍّ، بِسَ بِيْشَ مِنْ قَدْرِي كَقَوْلِهِ: خَدَا بِرِ اَيْنِ مَوْرَدِ غَضَبٌ مِي كَنَدٌ، تَوَ غَضَبِنَاكَ مَشُو.

۴۴ ۲۵۴ مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرَانَ نَقَاشُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ مُؤَدَّبٌ كَقَوْلِهِ: رَوَيْتُ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمَامَ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَوْلِهِ: مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِرِ هَارُونَ دَاخِلٌ شَدِيدٌ كَقَوْلِهِ: غَضَبٌ بِرِ مَرْدِيٍّ، أَوْ رَا مِنْ جَا بَرْدَةٍ، فَرَمُودٌ: بِرَايِ خَدَا غَضَبٌ مِي كَنِيٍّ، بِسَ بِيْشَ مِنْ قَدْرِي كَقَوْلِهِ: خَدَا بِرِ اَيْنِ مَوْرَدِ غَضَبٌ مِي كَنَدٌ، تَوَ غَضَبِنَاكَ مَشُو.

روایت کرد برای ما علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت: از امام رضا علیه السلام از شب نیمه شعبان پرسیدم، فرمود: این شبی است که آزاد می کند خدای عز و جل گردن ها را از آتش و می آمرزد گناهان بزرگ را. گفتم: آیا در آن نمازی زاید بر سایر شب ها است؟ فرمود: در او چیزی معین نیست اما اگر خواهی در او عبادتی گزاری نماز جعفر بن ابی طالب بگزار و در آن ذکر خدا و استغفار و دعا بسیار کن

عَزَّ وَجَلَّ و من الاستغفار و الدَّعاء فَإِنَّ أبا عليه السَّلام كان يقول الدَّعاء فيها مستجاب قلت له إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّهَا لَيْلَةُ الصَّكَاكِ فَقَالَ تِلْكَ لَيْلَةُ الْقَدَرِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ

۴۵ ۲۵۵ و بهذا الإسناد عن أبي الحسن الرضا عليه السَّلام عن أبيه عن آبائه عن عليٍّ عليهم السَّلام قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله إِنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ شَهْرٌ عَظِيمٌ يَضَاعَفُ اللَّهُ فِيهِ الْحَسَنَاتُ وَ يُمَحَوُ فِيهِ السَّيِّئَاتُ وَ يَرْفَعُ فِيهِ الدَّرَجَاتُ مَنْ تَصَدَّقَ فِي هَذَا الشَّهْرِ بِصَدَقَةٍ غُفِرَ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْ أَحْسَنَ فِيهِ إِلَى مَا مَلَكَتْ يَمِينُهُ غُفِرَ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْ حَسَّنَ فِيهِ خَلْقَهُ غُفِرَ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْ كَظَمَ فِيهِ غِيظَهُ غُفِرَ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْ وَصَلَ فِيهِ رَحِمَهُ غُفِرَ اللَّهُ لَهُ. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلام إِنَّ شَهْرَكُمْ هَذَا لَيْسَ كَالشُّهُورِ إِنَّهُ إِذَا أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ أَقْبَلَ بِالْبِرِّكَهْ وَ الرِّحْمَهْ وَ إِذَا أَدْبَرَ عَنْكُمْ أَدْبَرَ بِغُفْرَانِ الذُّنُوبِ هَذَا شَهْرُ الْحَسَنَاتِ فِيهِ مَضَاعِفُهُ وَ أَعْمَالُ الْخَيْرِ فِيهِ مَقْبُولَةٌ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهْرِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رَكْعَتَيْنِ يَتَطَوَّعُ بِهِمَا غُفِرَ اللَّهُ لَهُ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلام إِنَّ الشَّقِيَّ حَقَّ الشَّقِيُّ مَنْ خَرَجَ عَنْهُ هَذَا زِيْرًا يَدْرِمُ مِىْ فرمود: دعا در آن شب اجابت می شود، عرض کردم می گویند: آن شب، شب صکاک است، فرمود: شب صکاک، شب قدر در ماه رمضان است.

۴۵ ۲۵۵ امام رضا علیه السَّلام از آباء گرامیش از علی بن ابی طالب علیهم السَّلام نقل می فرماید: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: ماه رمضان ماهی بزرگ است، خدای عزَّ و جل در این ماه حسنات را مضاعف و سیئات را محو و درجات را رفیع می کند، در این ماه هر کس چیزی تصدق کند و به مملوک خود نیکی کند خدا او را بیامرزد و هر که نیک سازد خلق خود را و فرو خورد خشم خود را خدا او را بیامرزد، هر که صله کند در آن، رحم خود را خدای او را بیامرزد.

سپس فرمود: این ماه شما نه همچو سایر ماه هاست، چون روی می آورد با برکت و رحمت می آید و چون پشت می کند باز می گردد از شما با غفران گناهان شما، این ماه است که حسنات در او مضاعف و اعمال خیر در او مقبول است. هر که در این ماه دو رکعت نماز نافله گزارد خدای عزَّ و جل گناهان او را بیامرزد. سپس فرمود: شقی واقعی، کسی است که این ماه تمام شود و گناهانش

الشَّهْر و لم يغفر ذنوبه فيخسر حين يفوز المحسنون بجوائز الرَّبِّ الكريم

٢٥٦ ٤٦ حَدَّثَنَا حمزه بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السَّلام قال أخبرني علي بن إبراهيم بن هاشم سنه سبع و ثلاثمائه قال حدَّثني أبي عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن علي بن موسى الرُّضا عليه السَّلام عن أبيه عن آبائه عن علي عليه السَّلام قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله يا علي أنت أخي و وزيري و صاحب لوائي في الدُّنيا و الآخرة و أنت صاحب حوضي من أحَبَّكَ أُحِبَّنِي و من أبغضَكَ أبغضَنِي

٢٥٧ ٤٧ حَدَّثَنَا أحمد بن الحسن القطَّان و محمد بن بكران النَّقَّاش و محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنهم قالوا حَدَّثَنَا أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني قال أخبرنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه قال قال الرُّضا عليه السَّلام من تذكَّر مصابنا فبكي آمرزیده نشود، پس زیان کار ماند وقتی که نیکوکاران فیروزی می یابند به جوایز پروردگار.

٢٥٦ ٤٦ حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن حسين بن علي بن ابی طالب عليهم السَّلام گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم سال ٣٠٩ گفت: روایت کرد پدرم از علی بن معبد از حسین بن خالد از امام رضا علیه السَّلام از پدرش از پدرانش عليهم السَّلام از علی علیه السَّلام که فرمود:

رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: یا علی تو برادر من و وزیر من و صاحب لواء من هستی در دنیا و آخرت، و تو صاحب حوض من هستی. هر که تو را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته است.

٢٥٧ ٤٧ احمد بن حسن بن قَطَّان و محمد بن بكران و محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گویند:

روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید همدانی که گفت: علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش نقل می کند: امام رضا علیه السَّلام فرمود:

هر که یاد کند مصیبت های ما را پس بگرید

و أبكى لم تبك عينه يوم تبكى العيون و من جلس مجلسا يحيا فيه أمرنا لم يمت قلبه يوم تموت القلب

۴۸ ۲۵۸ قال و قال الرضا عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ إن أحسنتم أحسنتم لأنفسكم و إن أسأتم فلها قال عليه السلام إن أحسنتم أحسنتم لأنفسكم و إن أسأتم فلها رب يغفر لها

۴۹ ۲۵۹ قال و قال الرضا عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ فاصفح الصفح الجميل قال العفو من غير عتاب

۵۰ ۲۶۰ قال و قال الرضا عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ هو الذي يريكم البرق خوفاً و طمعاً قال عليه السلام خوفاً للمسافر و طمعاً للمقيم

۵۱ ۲۶۱ قال و قال الرضا عليه السلام من لم يقدر على ما يكفر به ذنوبه فليكثر من الصلاه على و مردم را بگریاند، نگريد چشمش روزی که چشم ها گریان است. و هر که بنشیند در مجلسی که امر ما را زنده گرداند، نمیرد دلش روزی که دل ها می میرد.

۴۸ ۲۵۸ امام رضا علیه السلام در قول خداوند که فرمود: «اگر نیکی کنید برای خود کرده اید و اگر بدی کنید برای خود است» فرمود: اگر نیکی کنید برای خود کرده اید و اگر بدی کنید خدایی هست که آن را می آمرزد.

۴۹ ۲۵۹ امام رضا علیه السلام در قول خدا که فرمود: «به نیکی گذشت کن» فرمود: منظور عفو بی عتاب است.

۵۰ ۲۶۰ امام رضا علیه السلام در قول خدا که فرمود: «او کسی است که برق را به شما می دهد که می ترسید و امیدوارید» فرمود: مسافر می ترسد و مقیم امید دارد.

۵۱ ۲۶۱ امام رضا علیه السلام می فرماید: هر کس بر کفاره گناهانش قادر نباشد، پس بر محمد و آل محمد

محمّد و آله فإنّها تهدم الذّنوب هدا و قال الصّلاه على محمّد و آله تعدل عند الله عزّ و جلّ التّسبيح و التّهليل و التّكبير

۵۲ ۲۶۲ حدّثنا محمّد بن بكر بن النّقاش و أحمد بن الحسن القطّان و محمّد بن أحمد بن إبراهيم المعاذی و محمّد بن إبراهيم بن إسحاق المکتب قالوا حدّثنا أبو العباس أحمد بن محمّد بن سعید الهمدانی مولى بنی هاشم قال حدّثنا علی بن الحسن بن علی بن فضّال عن أبيه عن أبي الحسن علی بن موسى الرضا علیه السّلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه الصّیّادق جعفر بن محمّد عن أبيه الباقر محمّد بن علی عن أبيه زین العابدین علی بن الحسین عن أبيه سیّد الشّهداء الحسین بن علی عن أبيه سیّد الوصیّین امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیهم السّلام قال إنّ رسول الله صلّى الله علیه و آله خطبنا ذات يوم فقال أيّها النّاس إنّّه قد أقبل إلّیکم شهر الله بالبرکة و الرّحمة و المغفرة شهر هو عند الله أفضل الشّهور و آیامه أفضل الاّیام و لیالیه أفضل اللّیالی و ساعاته زیاد صلوات بفرستد، چون گناهان را محو می کند، و فرمود: صلوات بر محمد و آل محمد در نزد خداوند عزّ و جلّ معادل تسبیح، تهلیل و تکبیر است.

۵۲ ۲۶۲ محمد بن بكر بن نقاش و احمد بن حسن قطان و محمد بن احمد بن ابراهيم معاذی و محمد بن ابراهيم بن اسحاق مکتب از ابو العباس احمد بن محمد بن سعید همدانی مولای بنی هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از امام رضا علیه السّلام از امام کاظم از امام صادق از امام باقر از امام سجّاد از امام حسین از امیر المؤمنین علیهم السّلام روایت می فرمایند که ایشان فرمود: روزی رسول خدا صلّى الله علیه و آله برای ما این گونه خطبه انشاء فرمود: ای مردمان! همانا ماه خدا، همراه با برکت و رحمت و مغفرت، به شما روی آورده است ماهی که نزد خدا برترین ماه هاست و روزهای آن پرفضل ترین ایام و شبانش پرخیرترین شبان و ساعات آن برترین ساعات.

این ماهی است که در آن به مهمانی خدا خوانده شده اید و از اهل کرامت خدا قرار داده شده اید. نفس های شما در این ماه تسبیح،

أَفْضَلُ السَّاعَاتِ وَهُوَ شَهْرُ دَعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاغِهِ اللَّهُ وَجَعَلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ أَنْفَاسَكُمْ فِيهِ تَسِيحٌ وَنَوْمَكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَعَمَلَكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَدَعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بَنِيَّاتٍ صَادِقَةٍ وَقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُوفِّقَكُمْ لَصِيَامِهِ وَتَلَاوِهِ كِتَابِهِ فَإِنَّ الشَّقِيَّ مِنْ حَرَمِ غَفْرَانِ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ وَاذْكُرُوا بِجُوعِكُمْ وَعَطَشِكُمْ فِيهِ جُوعَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَعَطَشَهُ وَتَصَدَّقُوا عَلَى فَقَرَائِكُمْ وَمَسَاكِينِكُمْ وَوَقُّرُوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ وَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَغَضُّوا عَمَّا لَا يَحِلُّ الْإِسْتِمَاعَ إِلَيْهِ أَسْمَاعَكُمْ وَتَحَنَّنُوا عَلَى أَيْتَامِ النَّاسِ كَمَا يَتَحَنَّنُ عَلَى أَيْتَامِكُمْ وَتَوَبُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَارْفَعُوا إِلَيْهِ أَيْدِيَكُمْ بِالْإِدْعَاءِ فِي أَوْقَاتِ صَلَوَاتِكُمْ فَإِنَّهَا أَفْضَلُ السَّاعَاتِ يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا بِالرَّحْمَةِ إِلَى عِبَادِهِ يَجِيبُهُمْ إِذَا نَاجَوْهُ وَيُلِيهِمْ إِذَا نَادَوْهُ وَيَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِذَا دَعَوْهُ أَتَيْهَا النَّاسُ إِنْ أَنْفَسَكُمْ مَرَهُونَهُ بِأَعْمَالِكُمْ فَفَكَّوْهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ وَظَهَّوْهَا بِثَقِيلِهِ مِنْ أَوْزَارِكُمْ فَخَفَّفُوا عَنْهَا بِطَوْلِ سَجُودِكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذَكَرَهُ أَقْسَمَ بِعِزَّتِهِ أَنْ خَوَابَ شِمَا عِبَادَتِهِ، عَمَلِ شِمَا مَقْبُولٍ وَدَعَايَ شِمَا مُسْتَجَابٍ اسْتَغْفِرُكُمْ بِرُوحِيٍّ وَتَلَاوَتِ كِتَابِيٍّ مُوَفَّقٍ بِدَارِهِ.

همانا آن که از غفران خدا در این ماه محروم شود، بدبخت است. با گرسنگی و تشنگی خویش، گرسنگی و تشنگی قیامت را یاد کنید و به فقرا و مساکین صدقه بدهید، بزرگانان را احترام کنید و کودکان را ترحم، صله رحم به جای آورید و زبانتان را حفظ کنید. و گوشتان را از آن چه شنیدن آن حرام است، نگه دارید. یتیمان مردم را مهربان باشید، چنان چه با یتیمان شما مهربانی می کنند و به سوی خدا از گناهان خویش توبه کنید و دست هایتان را برای دعا در اوقات نماز بالا ببرید، چرا که آن اوقات بهترین ساعت هایی است که خدای عز و جل در آن به نظر رحمت به بندگانش می نگرد.

چون او را صدا زدند، پاسخ می دهد و ندای ایشان را لبیک می گوید و دعای ایشان را مستجاب می سازد. ای مردم! جان های شما در گرو اعمال شماست، پس آن را به استغفار آزاد کنید و پشت های شما از گناه سنگین شده است، پس آن را به طول سجده

لا- يعذب المصلين و الساجدين و أن لا- يروّعهم بالنار يوم يقوم الناس لرب العالمين أيها الناس من فطر منكم صائما مؤمنا في هذا الشهر كان له بذلك عند الله عز و جل عتق رقبه و مغفره لما مضى من ذنوبه فقليل له يا رسول الله ليس كلنا يقدر على ذلك.

فقال صلى الله عليه و آله اتقوا النار و لو بشق تمره اتقوا النار و لو بشربه من ماء أيها الناس من حسن منكم في هذا الشهر خلقه كان له جوازا على الصراط يوم تزل فيه الأقدام و من خفف في هذا الشهر عمّا ملكت يمينه خفف الله عليه حسابه و من كفّ فيه شرّه [كفف] الله عنه غضبه يوم يلقاه و من أكرم فيه يتيما أكرمه الله يوم يلقاه و من وصل فيه رحمه وصله الله برحمته يوم يلقاه و من قطع فيه رحمه قطع الله عنه رحمته يوم يلقاه و من تطوّع فيه بصلاه كتب الله له براءة من النار و من أدّى فيه فرضا كان له ثواب من أدّى سبعين فريضة فيما سواه من الشهور و من أكثر فيه من الصّلاه على ثقل الله ميزانه يوم تخفّ الموازين و من تلا- فيه آيه من القرآن كان سبك سائده و بدانيد كه خدای تبارك و تعالی به عزت خودش سوگند خورده است كه نمازگزاران و ساجدين را عذاب نكند و در روزی كه مردم نزد رب العالمين حاضر می شوند، به آتش نترسانند. ای مردم! همانا آن كه روزه دار مؤمنی را در این ماه افطار دهد، نزد خدا چون آزادی برده ای است و مغفرت گناهان گذشته اوست. عرض كردند: ای رسول خدا! همه ما را توان این نیست. فرمود: از آتش بترسید ولو به نیمه خرما! از آتش بترسید ولو به جرعه ای آب! ای مردم! آنكه در این ماه خلق خویش را نكو كند، جواز عبور بر صراط خواهد یافت، روزی كه قدم ها بر آن می لرزد! هر كه در این ماه بر بندگانش تخفیف دهد، خدا حساب او را تخفیف خواهد داد. هر كه شر خودش را كم كند، خدا غضبش را از او كم خواهد كرد. هر كه یتیمی را اكرام كند، خدا در روزی كه او را خواهد دید، اكرامش خواهد نمود. هر كه صلّه رحم كند، خدا رحمتش را در روز قیامت وصل و هر كه قطع رحم كند، خدا رحمتش را از او قطع خواهد كرد. آن كه نماز مستحبی اقامه كند، خداوند بر او براءت از آتش را خواهد نوشت و هر كه فريضه ای به جای آورد، خدا ثواب هفتاد فريضه خارج از این ماه را به وی خواهد داد. آن كه در این ماه صلوات بر من را فزون كند،

له مثل أجر من ختم القرآن في غيره من الشهور أيها الناس إن أبواب الجنان في هذا الشهر مفتحة فاسألوا ربكم أن لا يغلّقها عليكم و أبواب النيران مغلّقه فاسألوا ربكم أن لا يفتّحها عليكم و الشياطين مغلوله فاسألوا ربكم أن لا يسلّطها عليكم.

قال أمير المؤمنين عليه السّلام فقلت يا رسول الله ما أفضل الأعمال في هذا الشهر فقال يا أبا الحسن أفضل الأعمال في هذا الشهر الورع عن محارم الله عزّ و جلّ ثمّ بكى فقلت يا رسول الله ما يبكيك فقال يا عليّ أبكى لما يستحلّ منك في هذا الشهر كأتى بك و أنت تصلّي لربك و قد انبعث أشقى الأولين و الآخرين شقيق عاقر ناقة ثمود فضربك ضربه على قرنك فخضب منها لحيتك.

قال أمير المؤمنين عليه السّلام فقلت يا رسول الله و ذلك في سلامه من ديني فقال صلّي الله عليه و آله في سلامه من دينك ثمّ قال يا عليّ من قتلک فقد قتلني و من أبغضک فقد أبغضني و من سبک فقد سبني لأنک منّي کنفسي روحک من روحي و طينتک من خدا میزان او را در روزی که میزان ها سبک است، سنگین خواهد کرد. و آن که آیه ای بخواند، چون کسی خواهد بود که ختم قرآن را در غیر این ماه به انجام رسانده. ای مردم! درهای بهشت در این ماه باز است، از خدا بخواهید که آن را بر شما نبندد و درهای جهنم بسته، از خدایتان بخواهید که آن را بر شما نگشاید. شیاطین در این ماه بسته اند، از خدا بخواهید که ایشان را بر شما مسلّط نکند.

امیر المؤمنین علیه السّلام می فرماید: من ایستادم و پرسیدم: ای رسول خدا! چه عملی نزد خدا در این ماه برتر است. فرمود: ای ابا الحسن! همانا دوری از محرمات خدا در این ماه افضل است. سپس حضرت گریست! عرض کردم: چه شما را به گریه انداخته؟ فرمود: ای علی! به خاطر آن چه در این ماه بر تو روا می دارند، می گریم. گویا می بینم تو را، در حالی که برای خدا نماز می گزاری و شقی ترین اولین و آخرین آدمیان، چونان عاقر ناقه ثمود! بر سر تو ضربه ای می زند و محاسن تو را از خونت خضاب می کند! امیر المؤمنین می گوید: عرض کردم، آیا در آن حال بر سلامت دین هستم؟ فرمود: آری در سلامت دین هستی! سپس فرمود: ای علی! آن که تو را بکشد، مرا کشته، آن که تو را به خشم آورد، مرا غضبناک ساخته، آن که تو را سب کند، مرا سب

طینتی إنّ الله تبارک و تعالی خلقنی و إیّاک و اصطفانی و إیّاک و اختارنی للنّبوّه و اختارک للإمامه فمن أنکر إمامتک فقد أنکر نبوّتی یا علیّ أنت وصیّی و أبو ولدی و زوج ابنتی و خلیفتی علی أمتی فی حیاتی و بعد موتی أمرک امری و نهیک نهیی أقسم بالذی بعثنی بالنّبوّه و جعلنی خیر البریّه إنّک لحجّه الله علی خلقه و أَمینه علی سرّه و خلیفته علی عبادہ

۵۳ ۲۶۳ حدّثنا محمد بن القاسم المفسّر رضی الله عنه قال حدّثنا أحمد بن الحسن الحسینی عن الحسن بن علی عن أبیه علی بن محمد عن أبیه محمد بن علی عن أبیه الرضا علی بن موسی عن موسی بن جعفر عن أبیه جعفر بن محمد عن أبیه محمد بن علی عن أبیه علی بن الحسین بن علی علیهم السّلام قال قال أمير المؤمنين علیه السّلام کم من غافل ینسج ثوبا لیلبسه و إنّما هو کفنه و ینبی بیتا لیسکنه و إنّما هو موضع قبره

کرده، چرا که تو مانند جان منی، روح تو از روح من و گل تو از گل من است. همانا خدا من و تو را باهم آفرید و من و تو را باهم برگزید، مرا برای نبوّت و تو را برای امامت اختیار کرد. آن که امامت تو را انکار کند، نبوّت مرا انکار کرده است. ای علی! تو وصی من، پدر فرزندانم، همسر دخترم و خلیفه من بر امت در حیات و بعد از ممات منی، امر و نهی تو امر و نهی من است. قسم به آن که مرا برای نبوت برگزید و افضل خلائق قرار داد، تو حجت خدا بر خلق او و امین خدا بر اسرار او و خلیفه خدا بر بندگان او هستی!

۵۳ ۲۶۳ محمد بن قاسم مفسّر از احمد بن حسن حسینی از امام حسن علیه السّلام از امام هادی علیه السّلام از امام جواد علیه السّلام از امام رضا علیه السّلام از امام کاظم علیه السّلام از امام صادق علیه السّلام از امام باقر علیه السّلام از امام سجاد علیه السّلام از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت می کنند که آن جناب فرمود:

چه بسیار غافلی که جامه می بافد و آن کفن او قرار می گیرد و خانه می سازد و آن قبر او خواهد شد.

۵۴ ۲۶۴ و بهذا الإسناد قال قيل لأمر المؤمنين ما الاستعداد للموت قال أداء الفرائض و اجتناب المحارم و الاشتغال على المكارم ثم لا يبالي أن وقع على الموت أو الموت وقع عليه و الله لا يبالي ابن أبي طالب أن وقع على الموت أو الموت وقع عليه

۵۵ ۲۶۵ و بهذا الإسناد قال قال أمير المؤمنين عليه السلام في بعض خطبته أيها الناس ألا إن الدنيا دار فناء و الآخرة دار بقاء فخذوا من ممركم لمقركم و لا تهتكوا أستاركم عند ما لا تخفى عليه أسراركم و أخرجوا من الدنيا قلوبكم من قبل أن تخرج منها أبدانكم ففي الدنيا حيتيم و للآخرة خلقتم إنما الدنيا كالسّم يأكله من لا يعرفه إن العبد إذا مات قالت الملائكة ما قدّم و قال الناس ما أخر فقدّموا فضلا يكن لكم و لا تؤخّروا كيلا يكون حسره عليكم فإنّ المحروم من حرم خير ماله و المغبوط من ثقل بالصدقات و الخيرات موازينه و ۲۶۴ ۵۴ و نیز به ایشان عرض کردند: آمادگی برای مرگ چیست؟ فرمود: ادای واجبات، اجتناب از محرمات و دربر گرفتن نیکی ها. پس از آن مهم نیست که شخص بر مرگ بیفتد یا مرگ بر وی.

به خدا سوگند که فرزندان ابی طالب را نگرانی نیست که بر مرگ فروافتد یا مرگ او را در بر گیرد.

۵۵ ۲۶۵ و نیز نقل شده که حضرت فرمود: ای مردم! دنیا خانه فنا و آخرت خانه بقاست، از جاده خود برای خانه خود توشه بردارید و نزد کسی که رازی نزد او پنهان نیست، پرده دری نکنید. قلوب خود را از دنیا خارج کنید، پیش از آن که بدن های شما از آن خارج شود. زندگی شما در دنیاست، لیکن برای آخرت آفریده شده اید. دنیا چون سمی است که کسی که شناسدش، آن را می خورد. چون بنده ای مرد، فرشتگان گویند: چه فرستاد و مردمان گویند: چه باز گذاشت؟! نیکی از پیش فرستید که برای شما بماند و اموال باقی نگذارید که حسرتی برای شما باشد. همانا محروم آن است که از خیر مالش محروم شود و نافع آن است که میزان خویش را با صدقات و

أحسن في الجنّة بها مهاده و طيّب على الصّراط بها مسلكه

۵۶ ۲۶۶ حدّثنا محمّد بن بکران النّقاش فی مسجد الکوفه و محمّد بن إبراهیم بن إسحاق المکّتب رضی الله عنه بالرّیّ قالّا حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعید الهمدانیّ مولی بنی هاشم قال حدّثنا علی بن الحسن بن علی بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن علی بن موسى الرضا علیه السّلام قال من ترک السّعی فی حوائجه یوم عاشوراء قضی الله له حوائج الدّنيا و الآخرة و من کان یوم عاشوراء یوم مصیبتّه و حزنه و بکائه جعل الله عزّ و جلّ یوم القیامه یوم فرحه و سروره و قرّت بنا فی الجنان عینه و من سمی یوم عاشوراء یوم برکه و ادّخر فیّه لمتزله شیئا لم یبارک له فیما ادّخر و حشر یوم القیامه مع یزید و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد لعنهم الله تعالى إلى أسفل درکه من النار

خیرات سنگین کند و جایگاه خود را در بهشت به آن آماده سازد و راه خود در صراط را بدان نیکو کند.

۵۶ ۲۶۶ محمد بن بکران نقاش در مسجد کوفه و محمد بن ابراهیم بن اسحاق مکّتب در ری از احمد بن محمد بن سعید همدانی مولای بنی هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از امام رضا علیه السّلام روایت کردند که فرمود:

آن که تلاش در جهت حوایج خویش را در روز عاشورا ترک کند، خدا حوایج دنیا و آخرت او را برآورد و آن که عاشورا را روز غم و اندوه و گریه خویش قرار دهد، خدا روز قیامت را روز شادی و خوشی او قرار می دهد و چشم او به ما در بهشت روشن می شود و آن که روز عاشورا را روز برکت قرار دهد و برای خانه اش از ساز و برگ چیزی تهیه کند، خدا آن را برای او مبارک نخواهد کرد و روز قیامت با یزید و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد در پایین ترین درکات جهنم محشور خواهد شد، لعنت الله علیهم.

ص: ۴۶۴

۵۷ ۲۶۷ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوِيه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الزَّيَّانِ بْنِ شَيْبٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ فَقَالَ يَا ابْنَ شَيْبٍ أَصَائِمُ أَنْتَ قُلْتَ لَا فَقَالَ إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي دَعَا فِيهِ زَكْرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

فَقَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَنَادَتْ زَكْرِيَّا وَ هُوَ قَائِمٌ يَصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى فَمَنْ صَامَ هَذَا الْيَوْمَ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ كَمَا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَزَكْرِيَّا.

ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنَّ الْمُحَرَّمَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَحْرَمُونَ فِيهِ الظُّلْمَ وَ الْقِتَالَ لِحُرْمَتِهِ فَمَا عَرَفْتَ هَذِهِ الْأُمَّةَ حُرْمَةَ شَهْرِهَا وَ لَا حُرْمَةَ نَبِيِّهَا لَقَدْ قَتَلُوا فِي هَذَا الشَّهْرِ ذُرِّيَّتَهُ وَ سَبَوْا نِسَاءَهُ وَ انْتَهَبُوا ثَقْلَهُ فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ أَبَدًا يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لَشَيْءٍ فَابْكْ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ ۲۶۷ ۵۷ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوِيه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ریان بن شیب روایت کرده که گفت: روز اول محرم به نزد امام رضا علیه السلام مشرف شدم. فرمود: ای ابن شیب! آیا روزه ای؟! عرض کردم: خیر! فرمود: امروز روزی است که زکریا دعا کرد: «خدا یا به من از نزد خود ذریه ای پاک بخش که تو شنونده دعا هستی» پس خدا دعای او را مستجاب فرمود و فرشتگان را امر کرد، پس «او را در محراب ندا فرمود، در حالی که ایستاده مشغول نماز بود: خدا تو را به یحیی بشارت می دهد.» پس هر که در این روز روزه بگیرد، سپس خدا را بخواند او را استجاب کند، چنان چه زکریا را استجاب فرمود.

سپس حضرت فرمود: ای ابن شیب! همانا محرم ماهی است که اهل جاهلیت در آن ظلم و کشتار را حرام می دانستند. لکن این امت حرمت آن را نشناخت و حرمت پیامبرش را نگاه نداشت و در این ماه ذریه پیامبرش را کشتند و زنانش را اسیر و اموالش را غارت کردند. خداوند هرگز ایشان را نیامرزد. ای ابن شیب! اگر اهل گریستن هستی، بر حسین بن علی بن ابی طالب گریه کن، همانا او ذبح شد، چون قوچی که او را بکشند و همراه او هیجده

ذبح كما يذبح الكبش و قتل معه من أهل بيته ثمانيه عشر رجلا ما لهم في الأرض شبيهون و لقد بكت السّماوات السّبع و الأرضون لقتله و لقد نزل إلى الأرض من الملائكه أربعه آلاف لنصره فلم يؤذن لهم فهم عند قبره شعث غبر إلى أن يقوم القائم عليه السّلام فيكونون من أنصاره و شعارهم يا لثارات الحسين عليه السّلام يا ابن شبيب لقد حدّثني أبي عن أبيه عن جدّه عليهم السّلام أنّه لما قتل جدّي الحسين أمطرت السّماء دما و ترابا أحمر يا ابن شبيب إن بكيت على الحسين حتّى تصير دموعك على خديك غفر الله لك كلّ ذنب أذنبته صغيرا كان أو كبيرا قليلا كان أو كثيرا يا ابن شبيب إن سرّك أن تلقى الله عزّ و جلّ و لا ذنب عليك فزر الحسين عليه السّلام يا ابن شبيب إن سرّك أن تسكن الغرف المبيّته في الجنّه مع النّبى صلى الله عليه و آله فالعن قتله الحسين يا ابن شبيب إن سرّك أن يكون لك من الثّواب مثل ما لمن استشهد مع الحسين بن عليّ عليه السّلام فقل متى ذكرته يا ليتني كنت معهم فأفوز فوزا عظيما يا ابن شبيب إن سرّك أن تكون معنا في الدّرجات العلى نفر از مردانى كشته شدند كه در زمين شبيه نداشتند و همانا آسمان هاى هفتگانه و زمين ها براى قتل او گريستند. همانا چهار هزار فرشته براى يارى او آمدند، پس به ايشان اذن نداد و ايشان هماره نزد قبر او محزون و خاك آلود هستند تا گاهى كه قائم عليه السّلام قيام فرمايد و از انصار او باشند و شعار ايشان «يا لثارات الحسين» است. اى ابن شبيب! همانا پدرم از پدرش از جدش روايت فرمود كه هنگامى كه جدم حسين عليه السّلام كشته شد، آسمان خون باريد و خاك سرخ. اى ابن شبيب! اگر بر حسين گريستى تا جابى كه اشك بر گونه ات روان شد، خداوند همه گناهان تو را، كوچك و بزرگ، و كم و زياد مى آمرزد. اى ابن شبيب! اگر خوشحال مى شوى كه خدا را ملاقات كنى در حالى كه گناهى بر گردن تو نباشد، حسين را زيارت كن. اى ابن شبيب! اگر خوشحال مى شوى كه در خانه بهشتى با پيامبر همنشين گردى، قاتلين حسين را لعنت كن. اى ابن شبيب! اگر خشنود مى شوى كه ثواب شهداى همراه حسين را داشته باشى، هرگاه ياد او كردى بگو: «اى كاش با شما بودم، پس فوز فراوان مى بردم». اى ابن شبيب! اگر بودن با ما در درجات بالاي بهشت تو را خوشحال مى كند، از حزن ما محزون باشد و از خوشى ما خوشحال و بر تو باد ولايت ما،

من الجنان فاحزن لحزننا و افرح لفرحنا و عليك بولايتنا فلو أنّ رجلاً أحبّ حجراً لحشره الله عزّ و جلّ معه يوم القيامة

۵۸ ۲۶۸ حدّثنا محمّد بن القاسم المفسّر الأستراآباديّ رضی الله عنه قال حدّثنا يوسف بن محمّد بن زياد و عليّ بن محمّد بن سيّار عن أبويهما عن الحسن بن عليّ عن أبيه عليّ بن محمّد عن أبيه محمّد بن عليّ عن أبيه الرضا عليّ بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن عليّ عن أبيه الحسين بن عليّ عن أبيه الحسين بن عليّ عن أبيه أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: قال الله عزّ و جلّ:

قسمت فاتحه الكتاب بيني و بين عبدی فنصفها لی و نصفها لعبدی و لعبدی ما سأل إذا قال العبد بسم الله الرحمن الرحيم قال الله جلّ جلاله بدأ عبدی باسمی و حقّ عليّ أن أتمّم له أموره و أبارك له في أحواله فإذا قال الحمد لله ربّ العالمين قال الله جلّ جلاله حمدنی عبدی و علم أنّ همانا اگر مردی سنگی را دوست داشته باشد، خدا او را در روز قیامت با آن سنگ محشور می سازد.

۵۸ ۲۶۸ محمد بن قاسم مفسر استرآبادی از يوسف بن محمد بن زياد و علي بن محمد بن سيار از پدرانشان از امام حسن از امام هادی از امام جواد از امام رضا از امام کاظم از امام صادق از امام باقر از امام سجّاد از امام حسين از امير المؤمنين عليهم السّلام روايت نمودند که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: خداوند عزّ و جل فرمود: سورة فاتحه را با بنده ام قسمت کرده ام، نیمی از آن من و نیمی از آن بنده من است. چون بنده می گوید:

«بسم الله الرحمن الرحيم» خدا می گوید: بنده ام به نام من آغاز کرد، پس و بر من این حق را گذارد که کار او را به پایان رسانم و احوال او را مبارک کنم. چون بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» خدای جلّ جلاله می گوید: بنده ام مرا حمد کرد و دانست که نعمت های نزد او از پیش من است و بلاهایی که از او دفع شده، به قدرت من است.

شما را شاهد می گیرم که به نعمتهای دنیا، نعمتهای آخرت را نیز اضافه کنم و بلای

النَّعْمَ الَّتِي لَهُ مِنْ عِنْدِي وَ أَنَّ الْبَلَايَا الَّتِي دَفَعْتَ عَنْهُ فَبَطُولِي أَشْهَدُكُمْ أَنِّي أَضِيفُ لَهُ إِلَى نَعْمِ الدُّنْيَا نَعْمَ الْآخِرَةَ وَ أَدْفَعُ عَنْهُ بَلَايَا الْآخِرَةِ كَمَا دَفَعْتَ عَنْهُ بَلَايَا الدُّنْيَا فَإِذَا قَالَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ شَهِدْ لِي عَبْدِي أَنِّي الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَشْهَدُكُمْ لِأَوْفَرِّ مِنْ رَحْمَتِي حَظَّهُ وَ لِأَجَزَلِّ مِنْ عَطَائِي نَصِيْبِهِ فَإِذَا قَالَ مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ أَشْهَدُكُمْ كَمَا اعْتَرَفَ أَنِّي أَنَا مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ لِأَسْهَلِّ يَوْمَ الْحِسَابِ حِسَابَهُ وَ لِأَتَجَاوِزَنَّ عَنْ سَيِّئَاتِهِ فَإِذَا قَالَ إِيَّاكَ نَعْبُدُ .

قال الله عزَّ و جلَّ صدق عبدی ایای یعبد أشهدكم لأثبته على عبادته ثوابا یغبطه كلَّ من خالفه فی عبادته لی فإذا قال وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ قال الله عزَّ و جلَّ بی استعان عبدی و التجأ إلیَّ أشهدكم لأعینته على أمره و لأغیثته فی شدائده و لأخذنَّ بیده یوم نوائبه فإذا قال إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ إلی آخر السوره قال الله عزَّ و جلَّ هذا لعبدی و لعبدی ما سأل فقد استجبت لعبدی و أعطيته ما أُمِّل و آمنتہ ممَّا منه و جلَّ قال و قيل لأمر المؤمنین علیه السَّلام آخرت را از او چون بلای دنیا دفع گردانم.

هنگامی که بگوید: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» خدا می گوید: بنده ام شهادت داد که من رحمان و رحیمم، شما را شاهد می گیرم که از رحمت خویش حظَّ او را وافر گردانم و از عطای خویش نصیبش را فراوان کنم. چون بگوید: «مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ» خدا می فرماید: شما را شاهد می گیرم که چون بنده ام شهادت داد که من مالک روز قیامت، در آن روز حساب او را سهل بگیرم و از گناهانش بگذرم. چون بگوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» خدا بفرماید: بنده ام راست گفت، مرا می پرستد، شما را شاهد می گیرم که بر عبادتش ثوابی بنویسم که مخالفین عبادتش بر آن حسرت برند. چون بگوید: «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» خداوند می فرماید:

بنده ام از من یاری خواست و به من پناه آورد، شما را شاهد می گیرم که بر امرش یاری اش کنم و در سختیها به فریادش برسم و روز مشکلات دستش را خواهم گرفت. چون بگوید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» تا آخر سوره، خدای بفرماید: این برای بنده من است و برای او خواهد بود آن چه سؤال کرده است اجابت کردم و آرزویش را به او بخشیدم و از قبل خویش ایمن کردم. و نیز گفتند: به امیر المؤمنین علیه السَّلام عرض کردند: از «بسم الله

یا امیر المؤمنین أخبرنا عن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أ هي من فاتحه الكتاب فقال نعم كان رسول الله صَلَّى الله عليه و آله يقرأها و يعدّها آیه منها و يقول فاتحه الكتاب هي السبع المثاني

۵۹ ۲۶۹ حدّثنا محمد بن القاسم المفسّر المعروف بأبي الحسن الجرجاني رضي الله عنه قال حدّثنا يوسف بن محمد بن زياد و علي بن محمّد بن سيّار عن أبيهما عن الحسن بن علي عن أبيه علي بن محمّد عن أبيه محمّد بن علي عن أبيه الرضا علي بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أخيه الحسن بن علي عليهم السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام إنّ بسم الله الرحمن الرحيم- آیه من فاتحه الكتاب و هي سبع آيات تمامها بسم الله الرحمن الرحيم سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و آله يقول إنّ الله عزّ و جلّ قال لي يا محمّد و لقد آتيناك سبعا من المثاني و القرآن العظيم فأفرد الامتنان الرحمن الرحيم» ما را اخبار كن! آیا جزئی از فاتحه الكتاب است؟ فرمود: بله! رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله آن را قرائت می فرمود و آیه ای از سوره فرض می نمود و می فرمود: فاتحه الكتاب همان «سبع مثانی» است.

۵۹ ۲۶۹ محمد بن قاسم مفسر معروف به ابی الحسن جرجانی از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدرانشان از امام حسن از امام هادی از امام جواد از امام رضا از امام کاظم از امام صادق از امام باقر از امام سجاد از امام حسین از امام حسن از امیر المؤمنین علیهم السّلام روایت نمودند که فرمود:

همانا «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه ای از سوره فاتحه است و آن هفت آیه است که «بسم الله الرحمن الرحيم» تکمیل کننده آنهاست. از رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله شنیدم که می فرمود: خداوند عزّ و جل فرمود: ای محمد! «به تو سبع از مثانی و قرآن عظیم را بخشیدیم»، پس من را به تنهایی با سوره فاتحه منت بخشید و آن را به ازای قرآن کریم قرار داد. همانا فاتحه الكتاب شریف ترین چیز در گنج های عرش است و

علی بفاتحه الكتاب و جعلها بإزاء القرآن العظيم و إنّ فاتحه الكتاب أشرف ما فى كنوز العرش و إنّ الله عزّ و جلّ خصّ محمّدا صلی الله علیه و آله و شرفه بها و لم يشرك معه فيها أحدا من أنبيائه ما خلا سليمان عليه السلام فإنّه أعطاه منها بسم الله الرحمن الرحيم يحكى عن بلقيس حين قالت ألقى إلیّ كتاب كريم إنّ من سليمان و إنّّه بسم الله الرحمن الرحيم ألا فمن قرأها معتقدا لموالاه محمّد و آله الطّيبين منقادا لأمرها مؤمنا بظاهرها و باطنهما أعطاه الله عزّ و جلّ بكلّ حرف منها حسنه كلّ واحده منها أفضل له من الدّنيا و ما فيها من أصناف أموالها و خيراتها و من استمع إلى قارئ يقرؤها كان له بقدر ما للقارى فليستكثر أحدكم من هذا الخير المعرّض لكم فإنّه غنيمه لا يذهب أوانه فتبقى قلوبكم فى الحسره

۶۰ ۲۷۰ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنه قال حدّثنا علی بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن الرّيان بن الصّیلت عن همانا خداوند عزّ و جلّ حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به آن مخصوص کرده، شرافت داد و هیچ پیامبری را با او در آن شرافت شریک نکرد. به جز سلیمان که به او فقط «بسم الله الرحمن الرحيم» را عطا کرد، حکایتا از بلقيس که می گوید: «به سوی من نامه از سوی سلیمان آمده است و آن این است: «بسم الله الرحمن الرحيم» همانا کسی که آن را با اعتقاد به موالات پیامبر و آل پاک او قرائت کند و فرامین آن را متقدا، و به ظاهر و باطن ایشان ایمان داشته باشد، خدای عزّ و جل او را به هر حرف از آن حسنه ای عطا می کند که هر حسنه ای از دنیا و آن چه در او از اموال و خیرات است، بهتر است و هر که آن را از تلاوت کننده ای بشنود، او را نیز به اندازه قاری بدهند. پس از این خیر در دسترس بسیار استفاده کنید که زمان آن نگذرد و حسرت آن بر دل های شما بماند.

۶۰ ۲۷۰ محمد بن موسى بن متوکل از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ریان بن صلت از امام رضا علیه السّلام از پدران گرامی اش از امام

الرّضا علیّ بن موسی عن أبیه موسی بن جعفر عن أبیه جعفر بن محمّد عن أبیه محمّد بن علیّ عن أبیه علیّ بن الحسین عن أبیه الحسین بن علی علیهم السّلام قال رأى أمير المؤمنين عليه السّلام رجلا من شيعته من بعد عهد طويل و قد أثر السّنّ فيه و كان يتجلّد فی مشيته فقال عليه السّلام كبر سنّك يا رجل قال فی طاعتك يا أمير المؤمنين فقال أجد فيك بقيّة قال هی لك يا أمير المؤمنين

٢٧١ ٦١ حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق المؤدّب رضی الله عنه قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد الكوفی قال حدّثنا علیّ بن الحسن بن علیّ بن فضال عن أبیه عن أبی الحسن علیّ بن موسی الرّضا عليه السّلام عن أبیه موسی بن جعفر عن أبیه جعفر بن محمّد عن أبیه محمّد بن علیّ عن أبیه علیّ بن الحسین عن أبیه الحسین بن علیّ علیهم السّلام قال لما حضرت الحسن بن علیّ الوفاة بكی فقیل له یا ابن رسول الله أ تبکی و مكانك من رسول الله صلّى الله عليه و آله مكانك الّذى أنت فيه و قد قال رسول الله صلّى الله عليه و آله فيك ما قال و قد حسین علیهم السّلام روایت نموده که فرمود:

امیر المؤمنین علیه السّلام مردی از شیعیانش را بعد از مدتی طولانی دید که پیری در او اثر کرده و در راه رفتن شکسته شده بود. حضرت فرمود: ای مرد سنّ تو زیاد شده است. عرض کرد: در اطاعت تو آن را صرف کرده ام. حضرت فرمود: می بینم هنوز در تو از عمر چیزی باقی مانده است. آن مرد عرض کرد: آن نیز برای شما باشد، ای امیر المؤمنین.

٢٧١ ٦١ محمد بن ابراهیم بن اسحاق مؤدّب از احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از امام رضا علیه السّلام از پدرش از پدرانش از امام حسین علیهم السّلام روایت فرمود که آن حضرت فرمود: چون هنگام درگذشت امام مجتبی علیه السّلام فرارسید، گریست. به او گفتم: آیا می گریی و حال آن که مکان تو نزد رسول خدا چنین است و حضرت رسول درباره تو سخن ها گفته است. بیست حج پیاده گزارده ای و سه بار دارایی خود را با پروردگارت

حجبت عشرين حجه ماشيا و قد قاسمت ربك مالک ثلاث مرّات حتّى النّعل بالنّعل فقال إنّما أبکی لخصلتين لهول المّطّلع و فراق الأحبه

۶۲ ۲۷۲ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا الحسین بن أحمد المالکّی عن أبيه عن إبراهيم بن أبی محمود عن علی بن موسی الرّضا عن أبيه موسی بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن علی عن أبيه علی بن الحسین عن أبيه الحسین بن علی علیهم السّلام قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله یا علی أنت المظلوم من بعدی فویل لمن ظلمک و اعتدی علیک و طوبی لمن تبعک و لم یختر علیک یا علی أنت المقاتل بعدی فویل لمن قاتلک و طوبی لمن قاتل معک یا علی أنت الّذی تنطق بکلامی و تتکلم بلسانی بعدی فویل لمن ردّ علیک و طوبی لمن قبل کلامک یا علی أنت سیّد هذه الأمّة بعدی و أنت إمامها و خلیفتی علیها من فارقک فارقتی يوم القيامة و من کان معک کان معی يوم القيامة یا علی أنت قسمت کرده ای، حتی کفش های خود را؟! حضرت فرمود: برای دو چیز می گریم، یکی هول مّطّلع و دیگری فراق دوستان.

۶۲ ۲۷۲ مرحوم والد از حسین بن احمد مالکی از پدرش از ابراهیم بن ابی محمود از امام رضا از پدران گرامی اش از امام حسین علیهم السّلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت می فرماید که فرمود: ای علی! تو پس از من مظلوم خواهی شد! وای بر آن که بر تو ظلم و ستم روا دارد و خوشا به حال آن که تو را تبعیت کند و کسی را بر تو برنگزیند. یا علی! تو پس از من می جنگی و وای بر آن که با تو بجنگد و خوشا به حال آن که با دشمن تو بجنگد! یا علی! تو به گفتار من تکلم می کنی و با زبان من سخن می گویی! وای بر آن که تو را ردّ کند و خوشا به حال آن که سخن تو را بپذیرد. ای علی! تو آقای این امت پس از من و خلیفه من بر امت هستی! آن که از تو دوری جوید، روز قیامت از من دور است و آن که با تو باشد، روز قیامت با من است. یا علی! تو اول کسی هستی که به من ایمان آوردی و من را تصدیق کردی و تو اول کسی هستی که مرا یاری نموده و با دشمن من

أَوَّل من آمن بي و صدّقني و أنت أَوَّل من أعانني على أمري و جاهد معي عدوّي و أنت أَوَّل من صلّى معي و النَّاس يومئذ في غفله الجهالة يا عليّ أنت أَوَّل من تنشقّ عنه الأرض معي و أنت أَوَّل من يجوز الصّراط معي و إنّ ربّي عزّ و جلّ أقسم بعزّته أنّه لا يجوز عقبه الصّراط إلّا من معه براه بولايتك و ولايه الأئمّه من ولدك و أنت أَوَّل من يرد حوضي تسقى منه أولياءك و تذود عنه أعداءك و أنت صاحبى إذا قمت المقام المحمود تشفّع لمحبّينا فتشفّع فيهم و أنت أَوَّل من يدخل الجنّه و بيدك لوائى و هو لواء الحمد و هو سبعون شقّه الشّقّه منه أوسع من الشّمس و القمر و أنت صاحب شجره طوبى فى الجنّه أصلها فى دارك و أغصانها فى دور شيعتك و محبيّك.

قال إبراهيم بن أبى محمود فقلت للرّضا يا ابن رسول الله إنّ عندنا أخبارا فى فضائل أمير المؤمنين عليه السّلام و فضلکم أهل البيت و هى من روايه مخالفیکم و لا- نعرف مثلها عندکم أفندين بها فقال يا ابن أبى محمود لقد أخبرنى أبى عن أبيه عن جنگیدی تو اول کسی هستی که با من نماز گزاردى و مردمان در آن روز در غفلت گمراهی بودند. ای علی! تو اول کسی هستی که با من برای او زمین شکافته خواهد شد. تو اول کسی هستی که با من جواز گذر از صراط بگیری! خدا سوگند یاد کرده است به عزت خودش که اجازه گذر از صراط به کسی ندهد، مگر آنکه برکه برات از جهنم را از تو و ائمه فرزندان به همراه داشته باشد و تو اول کسی هستی که بر حوض من وارد می شوی، اولیایت را می نوشانی و دشمنانت را دور می سازی! تو با من خواهی بود، هنگامی که در مقام محمود بایستم، تو شفاعت می کنی دوستان ما را و شفاعت تو در حق ایشان مقبول است. تو اول کسی هستی که داخل بهشت می شود و در دست تو پرچم حمد است که هفتاد قسمت است و قسمتی از آن از آفتاب و ماه بزرگتر است و تو صاحب درخت طوبا در بهشت هستی که ریشه آن در خانه تو و شاخه های آن به خانه های شیعیان و دوستان تنیده شده است.

ابراهیم بن ابی محمود می گوید: به حضرت عرض کردم: بعضی از روایات از فضایل امیر المؤمنین و فضایل شما اهل بیت نزد ماست که از مخالفین شما روایت شده است. آیا آنها را بپذیریم؟ حضرت فرمود: ای ابن ابی محمود! پدرم مرا از پدرانش از

جَدَّه عَلَيْهِ السَّلَام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبْدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ عَبْدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبْدَ إِبْلِيسَ.

ثُمَّ قَالَ الرِّضَا يَا ابْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ إِنَّ مَخَالَفِينَ وَضَعُوا أَخْبَارًا فِي فُضَائِلِنَا وَجَعَلُوهَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ أَحَدُهَا الْغُلُوفُ وَثَانِيهَا التَّقْصِيرُ فِي أَمْرِنَا وَثَالِثُهَا التَّصْرِيحُ بِمِثَالِبِ أَعْدَائِنَا إِذَا سَمِعَ النَّاسُ الْغُلُوفَ فِينَا كَفَرُوا شِيعَتَنَا وَنَسَبُوهُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِرَبُوبِيَّتِنَا وَإِذَا سَمِعُوا التَّقْصِيرَ اعْتَقَدُوهُ فِينَا وَإِذَا سَمِعُوا مِثَالِبَ أَعْدَائِنَا بِأَسْمَائِهِمْ ثَلَبُونَا بِأَسْمَائِنَا وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ يَا ابْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ إِذَا أَخَذَ النَّاسُ يَمِينًا وَشِمَالًا فَالْزِمْ طَرِيقَتَنَا فَإِنَّهُ مَنْ لَزِمَنَا لَزِمَنَا وَمَنْ فَارَقَنَا فَارْقَنَا إِنَّ أَدْنَى مَا يَخْرُجُ بِهِ الرَّجُلُ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ يَقُولَ لِلْحِصَاةِ هَذِهِ نَوَاهِ ثُمَّ يَدِينُ بِذَلِكَ وَ يَبْرَأُ مِمَّنْ خَالَفَهُ يَا ابْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ احْفَظْ مَا حَدَّثْتُكَ بِهِ فَقَدْ جَمَعْتَ لَكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله خبر داد که هر کس به سخن گوینده گوش فرادهد، او را پرستیده است. اگر گوینده از خدای سخن گوید، او خدا را پرستیده و اگر از سوی شیطان سخن گوید، شیطان را پرستیده است.

سپس فرمود: ای ابن ابی محمود! همانا دشمنان ما اخباری را در فضایل ما وضع کردند که بر سه گونه است: اول در غلو، دوم در تقصیر و سوم در عیوب دشمنان ما. اگر مردمان غلو در ما را بشنوند، شیعیان ما را تکفیر می کنند و به ایشان نسبت می دهند که به ربوبیت ما قایلند و اگر تقصیر را در ما بشنوند، به ما نسبت می دهند و اگر عیب دشمنان ما را بشنوند، آن را به ما نسبت می دهند و خداوند فرموده است:

«دشنام ندهید کسانی را که غیر خدا را می پرستند که ایشان نیز خدا را بدون علم دشنام خواهند داد.» ای ابن ابی محمود! هنگامی که مردم راه چپ و راست را گرفتند، راه ما را در پیش بگیر، آن که راه ما را در پیش بگیرد، ما نیز ملازم او خواهیم شد و آن که از ما دوری جوید، از او دور خواهیم شد. همانا کمتر چیزی که مرد را از ایمان به در می کند، این است که سنگریزه را هسته خرما بگوید، سپس به آن ایمان آورده از مخالفینش برائت جوید. ای ابن ابی محمود آن چه را به تو گفتم، حفظ کند که در آن خیر دنیا و آخرت را برای تو جمع کرده ام.

۶۳ ۲۷۳ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ صَقَرِ الصَّائِغِ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مَهْرُويهِ قَالَا حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي حَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ أَبُو مُحَمَّدٍ مَوْلَى الْهَاشِمِيِّينَ بِالْمَدِينَةِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ أَرْسَلَ أَبُو جَعْفَرٍ الدَّوَانِيقِيُّ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَقْتُلَهُ وَ طَرَحَ لَهُ سِيفًا وَ نَطَعًا.

و قَالَ لِلرَّبِيعِ إِذَا أَنَا كَلَّمْتُهُ ثُمَّ ضَرَبْتَ بِأَحَدِي يَدَيَّ عَلَى الْأُخْرَى فَاضْرِبْ عُنُقَهُ فَلَمَّا دَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَظَرَ إِلَيْهِ مِنْ بَعِيدٍ يَحْرُكُ شَفْتَيْهِ وَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَى فَرَّاشِهِ وَ قَالَ مَرْحَبًا وَ أَهْلًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ إِلَّا رَجَاءَ أَنْ نَقْضِيَ دِينَكَ وَ نَقْضَى ذِمَامَكَ.

ثُمَّ سَأَلَهُ مَسْئَلَةً لَطِيفَةً عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ قَالَ قَدْ قَضَى اللَّهُ دِينَكَ وَ أَخْرَجَ [حَاضِرَتُكَ] جَائِزَتَكَ يَا رَبِيعُ لَا تَمْضِينَ ثَالِثَةً حَتَّى يَرْجِعَ جَعْفَرُ إِلَى أَهْلِهِ فَلَمَّا خَرَجَ قَالَ لَهُ الرَّبِيعُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَرَأَيْتَ الشَّيْفَ إِنَّمَا ۶۳ ۲۷۳ أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ صَقَرِ الصَّائِغِ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مَهْرُويهِ مِنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي حَاتِمٍ مِنْ پَدْرَش از حسن بن فضل ابو محمد، مولای هاشمیین در مدینه از امام رضا علیه السَّلَام از پدرش امام کاظم علیه السَّلَام روایت می کند که فرمود: ابو جعفر دوانیقی، امام صادق علیه السَّلَام را خواست تا به شهادت برساند و برای او شمشیر و نطع آماده ساخت به ربیع گفت: چون او را خواستم و با او صحبت کردم و دست برهم زدم، گردنش را بزن. چون امام صادق علیه السَّلَام داخل شد و منصور را از دور دید، لب هایش به زمزمه آمد. منصور بر فراش خود نشسته بود. چون حضرت را دید، گفت: مرحبا و خوش آمدی! تو را نخواستیم مگر برای این که دین و ذمّه تو را ادا کنیم. سپس با لطافت از اهل بیت او سؤال کرد و گفت: خدای دین تو را پرداخت و اجر تو را داد. سپس به ربیع گفت:

ای ربیع سومین عمل از تو سر نزنند تا جعفر به نزد خانواده اش باز گردد. چون حضرت خارج شد، ربیع به او گفت: آیا شمشیر را دیدی، همانا با آن نطع بر تو آن جا

كان وضع لك و النّطع فأى شىء رأيتك تحرّك به شفتيك قال جعفر عليه السّلام نعم يا ربيع لمّا رأيت الشّرّ فى وجهه قلت حسبى الرّبّ من المربوبين و حسبى الخالق من المخلوقين و حسبى الرّازق من المرزوقين و حسبى الله ربّ العالمين حسبى من هو حسبى حسبى من لم يزل حسبى حسبى الله لا إله إلاّ هو عليه توكلت و هو ربّ العرش العظيم.

٢٧٤ ٦٤ حدّثنا محمّد بن القاسم الأسترآبادى المفسّر رضى الله عنه قال حدّثنا يوسف بن محمّد بن زياد و علىّ بن محمّد بن سيّار عن أبويهما عن الحسن بن علىّ عن أبيه علىّ بن محمّد عن أبيه محمّد بن علىّ عن أبيه الرّضا علىّ بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عليهم السّلام قال: قال جعفر بن محمّد الصادق عليه السّلام فى قول الله عزّ و جلّ إهْدِنَا الصّراطَ الْمُسْتَقِيمَ.

قال يقول أرشدنا إلى الطّريق المستقيم أى أرشدنا للزّوم الطّريق المؤدّى إلى محبّتك و المبلّغ دينك و المانع من أن گستردّه شده بود. تو را دیدم زمزمه مى کردی؟ به چه زمزمه کردی؟ حضرت فرمود: بله! ای ربيع! چون در چهره او شر را دیدم، گفتم:

«حسبى الرّبّ من المربوبين و حسبى الخالق من المخلوقين و حسبى الرّازق من المرزوقين و حسبى الله ربّ العالمين حسبى من هو حسبى حسبى من لم يزل حسبى حسبى الله لا إله إلاّ هو عليه توكلت و هو ربّ العرش العظيم»

٢٧٤ ٦٤ محمد بن قاسم استرآبادى مفسر از يوسف بن محمد بن زياد و على بن محمد بن سيّار از پدرانشان از امام حسن از امام هادى از امام جواد از امام رضا از امام كاظم عليهم السّلام از امام صادق عليه السّلام روايت مى كنند كه درباره گفتار خداوند «خدايا ما را به راه راست هدايت فرما»، چنين فرمود:

خداوند مى فرمايد: ما را به راه راست راهنمايى ساز، يعنى ما را به راهى كه به محبّت تو مى رسد و به دين تو مى پيوند، ملتزم ساز و نيز راهى كه مانع از تبعيت هواى نفس شود، يا مستوجب اخذ به رأى گردد كه

نَتَّبِعْ أَهْوَاءَنَا فَنَعْطِبَ أَوْ نَأْخُذَ بَأْرَائِنَا فَنَهْلِكَ.

۶۵ ۲۷۵ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا فَقَالَ الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ مِنْ أَدْعَايَا بَغِيرِ حَقِّ فَقَدْ كَفَرُوا.

۶۶ ۲۷۶ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ دُوسٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ قَتِيْبِهِ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ الشَّجَرَةِ الَّتِي أَكَلَ مِنْهَا آدَمُ وَحَوَّاءُ مَا كَانَتْ فَقَدْ اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهَا فَمِنْهُمْ مَنْ يَرَوِي أَنَّهَا الْحَنْظَلَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَرَوِي أَنَّهَا الْعَنْبُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَرَوِي أَنَّهَا شَجَرَةُ الْحَسَدِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّ ذَلِكَ حَقٌّ قُلْتُ دَرِ آن گاه هلاک خواهیم شد.

۶۵ ۲۷۵ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ هَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ قَتِيْبِهِ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِبَارَةً قَوْلِ خَدَاوَنْدِ مَتَعَالَى: «مَا أَمَانَتُ رَا بَرِ آسْمَانِ هَا وَ زَمِينَ عَرَضَهُ كَرْدِيمُ، اَزْ حَمَلِ آن سَرِبَازِ زَدَنْدِ»، سَوَّالِ كَرْدَمُ. فَرَمُودُ: اَيْنِ اَمَانَتِ وَلايَتِ اسْتِ. كَسِي كِه بِنَاحِقِ اَدْعَايِ آن رَا بِنَمَايَدِ، كَافِرِ شَدِهْ اسْتِ.

۶۶ ۲۷۶ عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ دُوسٍ نَيْسَابُورِيُّ عَطَّارُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ قَتِيْبِهِ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ رَوَايَتُ مِي كَنْدِ كِه كُفْتُ: بِهْ اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرَضُ كَرْدَمُ: اَزْ دَرِخْتِي كِه آدَمُ وَ حَوَّاءُ اَزْ آن خُورْدَنْدِ، مَرَا خَبَرِ فَرَمَا، مَرْدَمَانَ دَرِ آن اِخْتِلَافِ دَارَنْدِ. گروهي می گویند گندم، گروهي انگور و گروهي می گویند: درخت حسد است.

فَرَمُودُ: تَمَامِي ايشان صَحِيحِ مِي گويند. عَرَضُ كَرْدَمُ: پَسِ اَيْنِ مَعْنِي وَ اَيْنِ وَجُوهِ وَ اِخْتِلَافِ اَنهَآ

فما معنى هذه الوجوه على اختلافها فقال يا أبا الصِّلمت إنّ شجرة الجنّة تحمل أنواعا فكانت شجرة الحنطة و فيها عنب و ليست كشجرة الدنيا و إنّ آدم عليه السّلام لمّا أكرمه الله تعالى ذكره بإسجاد ملائكته و بإدخاله الجنّة قال فى نفسه هل خلق الله بشرا أفضل منّى فعلم الله عزّ و جلّ ما وقع فى نفسه فناده ارفع رأسك يا آدم و انظر إلى ساق العرش فرفع آدم رأسه فنظر إلى ساق العرش فوجد عليه مكتوبا لا إله إلاّ الله محمّد رسول الله صلّى الله عليه و آله و علىّ بن أبى طالب عليه السّلام أمير المؤمنين و زوجته فاطمه سيّده نساء العالمين و الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنّة.

فقال آدم عليه السّلام يا ربّ من هؤلاء فقال عزّ و جلّ هؤلاء من ذرّيتك و هم خير منك و من جميع خلقى و لو لا- هم ما خلقتك و لا خلقت الجنّة و النار و لا السّماء و الأرض فإياك أن تنظر إليهم بعين الحسد فأخرجك عن جوارى فنظر إليهم بعين الحسد و تمّنّى منزلتهم فتسلّط عليه الشّيطان حتّى أكل من الشّجرة الّتى نهى عنها و تسلّط على حواء لنظرها إلى چیست؟ فرمود: ای ابا صلت! همانا درخت بهشتی انواع میوه ها آرد. آن درخت گندم بود و انگور نیز به بار آورده بود و چونان درخت دنیا نیست. همچنانچه خداوند آدم را به سجده فرشتگان و دخول در بهشت کرامت بخشید، در خاطر خویش بروز داد که آیا خداوند بشری از من برتر آفریده است؟ خداوند مکنون خاطر او بدانست و وحی فرمود: سر بالا کن و به ساق عرش نظر انداز. چون آدم سر بالا- کرده، بر ساق عرش نظر نمود، در آن چنین نوشته یافت: «لا اله الا الله، محمد رسول الله و على بن ابى طالب امير المؤمنين و همسرش فاطمه بانوى زنان عالميان و حسن و حسين دو آقاي جوانان اهل بهشتند.» آدم عرض کرد: خداوند!! ایشان کیانند؟ خداوند وحی فرستاد: ایشان از نسل تواند و از تو و تمام خلق من بهترند و اگر ایشان نبودند، تو را نمی آفریدم و نیز بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفریدم. پس هشدار که ایشان را به نگاه حسد بنگری که تو را از جوار خویش خواهم راند. پس آدم به ایشان به دیده حسد نگریست و در دل، آرزوی منزلت ایشان را نمود. پس خداوند شیطان را بر او مسلّط ساخت تا آنگاه که از درخت ممنوعه تناول

فاطمه عليها السّلام بعين الحسد حتّى أكلت من الشّجره كما أكل آدم عليه السّلام فأخرجهما الله عزّ و جلّ عن جنّته فأهبطهما عن جواره إلى الأرض

٢٧٧ ٦٧ حدّثنا أبى رضى الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن عبيد بن هلال قال سمعت أبا الحسن الرّضا عليه السّلام يقول إنّى أحبّ أن يكون المؤمن محدّثا قال قلت و أىّ شىء المحدث قال المفهم

٢٧٨ ٦٨ حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النّيسابورى العطار رضى الله عنه قال حدّثنا على بن محمّد بن قتيبه النّيسابورى عن حمدان بن سليمان عن عبد السّلام بن صالح الهروى قال سمعت أبا الحسن على بن موسى الرّضا عليه السّلام يقول رحم الله عبدا أحيا أمرنا فقلت له و كيف يحيى أمركم قال يتعلّم علومنا و يعلّمها النّاس فإنّ النّاس لو علموا محاسن كلامنا نموده و بر حوا مسلط نمود، تا بر فاطمه سلام الله عليها به نگاه حسد نگريست، تا او نیز چون آدم از درخت خورد. پس خداوند ایشان را از بهشت و جوار خویش به سوى زمين اخراج فرمود.

٢٧٧ ٦٧ مرحوم والد از سعد بن عبد الله از يعقوب بن يزيد از عبيد بن هلال روايت مى کند که گفت:

از امام رضا عليه السّلام شنيدم که فرمود: دوست مى دارم که مؤمن محدّث باشد. عرض کردم:

محدّث چيست؟ فرمود: فهميده.

٢٧٨ ٦٨ عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نيشابورى عطار از على بن محمد بن قتيبه نيشابورى از حمدان بن سليمان از عبد السّلام بن صالح هروى روايت مى کند که از امام رضا عليه السّلام شنيدم که مى فرمود: خداوند رحمت کند بنده اى که امر ما را زنده کند. عرض کردم: چگونه امر شما زنده مى شود؟ فرمود: علوم ما را فراگيرد و آن را به مردم بياموزد. هرگاه که مردمان حسن کلام ما را بدانند، ما را پيروي مى کنند. راوى گويد: عرض کردم:

لَا تَبْعُونَا قَالَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَدْ رَوَى لَنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِيَمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءُ أَوْ يِبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءُ أَوْ لِيَقْبَلَ بِوَجْهِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَهُوَ فِي النَّارِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَدَقَ جَدِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْتَدِرِي مِنَ السُّفَهَاءِ فَقُلْتُ لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمْ قَصِيصُ مَخَالِفِينَا أَوْ تَدِرِي مِنَ الْعُلَمَاءِ فَقُلْتُ لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ هُمْ عُلَمَاءُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الْعَزِيزِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ وَأَوْجَبَ مَوَدَّتَهُمْ ثُمَّ قَالَ أَوْ تَدِرِي مَا مَعْنَى قَوْلِهِ أَوْ لِيَقْبَلَ بِوَجْهِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْنِي وَاللَّهِ بِذَلِكَ ادِّعَاءُ الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِّهَا وَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ فِي النَّارِ

۶۹ ۲۷۹ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِجُزْءٍ مِنْ مَالِهِ فَقَالَ سَبْعَ ثَلَاثَةِ

يَا بِنِ رَسُولِ اللَّهِ! از امام صادق علیه السَّلَام روایت شده که فرمود: هر کس علمی بیاموزد و بدان بر بی خردان ریا، یا بر علما فخر نماید، یا مردمان به سوی او توجه کنند، جایگاهش در آتش است.

فرمود: جَدِّ مِنْ صَحِيحٍ فَرْمُودَةٌ اسْت. آيَا مِي دَانِي كِه بِي خَرْدَانِ كِيَانَنْد؟ عَرَضُ كَرْدَم: نَه! يَا بِنِ رَسُولِ اللَّهِ! فَرْمُودَ: قَصَّةٌ پَرْدَا زَانِ مَخَالِفِينَ مَایَنْد. آيَا مِي دَانِي كِه عِلْمًا كِيَانَنْد؟ عَرَضُ كَرْدَم: نَه! يَا بِنِ رَسُولِ اللَّهِ! فَرْمُودَ: اَيَشَانِ دَانِشْمَنْدَانِ آلِ مُحَمَّدَنْد كِه خَدَاوَنْد اِطَاعَتِ وَ مَوَدَّتِ اَيَشَانِ رَا وَاجِبِ وَ لَازِمِ سَاخْتَه اسْت. آيَا مِي دَانِي مَعْنَى قَوْلِ اَيَشَانِ «مَرْدَمَانِ بَه سَوِي اَوْ تَوَجِّه كَنْنَنْد» چيست؟ عَرَضُ كَرْدَم: خَيْر! فَرْمُودَ: يَعْنِي قِسْمٌ بَه خَدَا كِه بَدَانِ وَ سَبِيلَه اِدْعَايِ اِمَامَتِ مَرْدَمَانِ رَا بَه نَاحِقِ نَمَایَد وَ كَسِي كِه چنين كَنْد، جَايْگَاهِ اَوْ دَرِ آتَشِ اسْت.

۶۹ ۲۷۹ مَرْحُومُ وَالِدِ از احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابو عبد الله رازی از احمد بن محمد بن ابی نصر از حسین بن خالد روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السَّلَام روایت درباره مردی که به «جزئی» از مالش وصیت کرده، سؤال کردم، فرمود: یک هفتم از ثلث مالش، «جزئی» از مالش است.

۷۰ ۲۸۰ حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّهْدِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ دَخَلَ ابْنُ أَبِي سَعِيدٍ الْمَكَارِي عَلَى الرَّضَا فَقَالَ لَهُ أُبْلِغِ اللَّهَ مِنْ قَدْرِكَ أَنْ تَدَّعِيَ مَا ادَّعَى أَبُوكَ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ مَا لَكَ أَطْفَأَ اللَّهُ نَوْرَكَ وَ أَدْخَلَ الْفَقْرَ بَيْتَكَ أ مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَى عِمْرَانَ أَنِّي وَاهِبٌ لَكَ ذِكْرًا فَوَهَبَ لَهُ مَرْيَمَ وَ وَهَبَ لِمَرْيَمَ عِيسَى فَعِيسَى مِنْ مَرْيَمَ وَ مَرْيَمَ مِنْ عِيسَى وَ عِيسَى مِنْ مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ شَيْءٌ وَاحِدٌ وَ أَنَا مِنْ أَبِي وَ أَبِي مَنِّي وَ أَنَا وَ أَبِي شَيْءٌ وَاحِدٌ فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي سَعِيدٍ فَأَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَقَالَ لَا إِخَالَكَ تَقْبَلُ مِنِّي وَ لَسْتُ مِنْ غَنَمِي وَ لَكِنْ هَلُمَّهَا فَقَالَ رَجُلٌ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ كُلِّ مَمْلُوكٍ لِي قَدِيمٌ فَهُوَ حَرٌّ لَوْجَهَ اللَّهُ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ حَتَّى عَادَ ۷۰ ۲۸۰ مَرْحُومَ وَالِدٍ وَ نِيزَ مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ وَلِيدٍ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَطَّارٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ مِنْ دَاوُدَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّهْدِيِّ مِنْ بَعْضِ أَصْحَابِ رِوَايَتٍ مَنِ كُنْتُ أَنَّ ابْنَ أَبِي سَعِيدٍ مَكَارِي بِرِ امَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَارِدَ شَدَّ وَ جِسَارَتِ كَرْدِه، كَفت: كَارِ تُو رَا خُدَا تَا بَدَانِ جَا رِسَانَدِه كِه اَدَّعَايِي هَمِچُون اَدَّعَايِ پَدَرَتِ مِي نَمَايِي؟ اِمَامَ فَرَمُود: چِه مِي خَوَاهِي؟ خُدَا نُورِ تُو رَا خَامُوشِ كُنْدَ وَ فَقْرَ رَا دَرِ خَانِه اَتِ دَاخِلِ نَمَايِد.

آيا ندانسته اى كه خداوند به عمران وحى كرد كه به تو پسرى خواهم داد. سپس به او مريم را عطا فرمود و به مريم، عيسى را؟ پس عيسى از مريم و مريم از عيسى است و هردو يك چيزند. من از پدرم هستم و پدرم از من است و هردو يك چيز هستيم. ابن سعيد گفت: از تو مسأله اى مى پرسم.

حضرت فرمود: تو را نمى بينم كه پذيرى و از موالى من نيستى، لكن بپرس! گفت: مردى هنگام مرگ وصيت کرده كه برده هاى قديمى من براى رضاى خدا آزادند. حضرت فرمود: بلى! خدا در قرآن مى فرمايد: «حَتَّى عَادَ

كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ فَمَا كَانَ مِنْ مَمَالِكِهِ أَتَى لَهُ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَهُوَ قَدِيمٌ حَزَّ قَالَ فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَافْتَقَرَ حَتَّى مَاتَ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مَبِيتٌ لَيْلَهُ لَعَنَهُ اللَّهُ

۷۱ ۲۸۱ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْخَرَّاسَانِيِّ عَنْ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ الْحَمِيهِ مِنَ الشَّيْءِ تَرَكَهُ إِنَّمَا الْحَمِيهِ مِنَ الشَّيْءِ الْإِقْلَالُ مِنْهُ

۷۲ ۲۸۲ حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَمْدَانِيِّ رَحِمَهُمُ اللَّهُ وَ كَانَ مَعَنَا حَاجًّا قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى يَدِ أَبِي جَعْلَتٍ فِدَاكَ إِنَّ أَصْحَابَنَا اخْتَلَفُوا فِي الصَّاعِ فَبَعْضُهُمْ يَقُولُ الْفَطْرَةَ بِصَاعٍ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ، پس آن بردگانی که از شش ماه بیش نزد اویند، آزادند. راوی گوید: آن مرد از نزد حضرت خارج شد و تا زمان مرگ به فقر مبتلا شد و در حالی مرد که قوت یک شب نزد او نبود. لعنه الله.

۷۱ ۲۸۱ مرحوم والد از محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از ابراهیم بن اسحاق از عبد الله بن احمد از اسماعیل خراسانی از امام رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: امتناع از امری، ترک آن نیست، بلکه کم کردن آن است.

۷۲ ۲۸۲ مرحوم والد و نیز محمد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از جعفر بن ابراهیم بن محمد همدانی که با ما حج می گزارد، روایت کرد که برای امام رضا علیه السلام نوشتم که اصحاب ما در میزان صاع اختلاف کرده اند. عده ای از ایشان می گویند زکات فطره به صاع مدینه است و عده ای می گویند به صاع عراقی. حضرت

المدينه و بعضهم يقول بصاع العراق فكتب إلى الصّاع ستّه أرطال بالمدنّی و تسعه أرطال بالعراقی قال و أخبرني بالوزن فقال يكون ألفا و مائه و سبعين درهما

۷۳ ۲۸۳ حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا الحسن بن أحمد المالکي قال حدّثنا عبد اللّٰه بن طاوس سنه إحدى و أربعين و مائتين قال قلت لأبى الحسن الرضا عليه السّلام إنّ لی ابن أخ زوجته ابنتی و هو يشرب الشراب و یكثر ذکر الطّلاق فقال إنّ کان من إخوانک فلا شیء علیه و إنّ کان من هؤلاء فأبناها منه فإنّه عنی الفراق قال قلت جعلت فداک أليس روى عن أبی عبد اللّٰه علیه السّلام أنّه قال إیّاکم و المطلّقات ثلاثه فی مجلس واحد فإنّهنّ ذوات أزواج فقال ذلک ممّن کان من إخوانکم لا ممّن کان من هؤلاء إنّّه من دان بدین قوم لزمته أحكامهم

برای من مکتوب فرمود که یک صاع، شش رطل مدنی و نه رطل عراقی است و نیز مرا به وزن آن خبر کرد و فرمود: هر صاع یک هزار و صد و هفتاد درهم است.

۷۳ ۲۸۳ مرحوم والد از حسن بن احمد مالکی از عبد اللّٰه بن طاوس در سال ۲۴۱ روایت می کند که گفت: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم:

مرا برادرزاده ای است که دختر من همسر اوست. او شراب می نوشد و صیغه طلاق را بسیار جاری می کند. فرمود: اگر از برادران توست، حرجی نیست و اگر از آن طایفه (عامّه) است، دختری را از او جدا کن که او اراده طلاق دارد. عرض کردم: نه این است که امام صادق علیه السّلام می فرماید: بر حذر باشید از طلاق های سه گانه در یک مجلس که ایشان هنوز صاحبان همسرند. فرمود: این در صورتی است که از برادران شما باشند، نه از ایشان، چرا که هر کس ملتزم دینی شد، احکام آن دین بر او لازم است.

۷۴ ۲۸۴ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الرَّيَّانِ قَالَ حَدَّثَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِ الْوَاسِطِيُّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدِ الْكُوفِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ جَعَلْتَ فِدَاكَ حَدِيثَ كَانَ يَرُويهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكِيرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِي وَ مَا هُوَ قُلْتُ رَوَى عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ أَنَّهُ لَقِيَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي السَّنَةِ الَّتِي خَرَجَ فِيهَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ.

فَقَالَ لَهُ جَعَلْتَ فِدَاكَ إِنَّ هَذَا قَدْ آلَفَ الْكَلَامَ وَ سَارَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ فَمَا الَّذِي تَأْمُرُ بِهِ قَالَ فَقَالَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْكُنُوا مَا سَكَنْتَ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ قَالَ وَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكِيرٍ يَقُولُ وَ اللَّهُ لَئِنْ كَانَ عُبَيْدُ بْنُ زُرَّارَةَ صَادِقًا فَمَا مِنْ خُرُوجٍ وَ مَا مِنْ قَائِمٍ.

قَالَ فَقَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْحَدِيثَ عَلَى مَا رَوَاهُ عُبَيْدٌ وَ لَيْسَ عَلَى مَا تَأْوَلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكِيرٍ إِنَّمَا عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ مَا سَكَنْتَ السَّمَاءَ مِنَ النَّدَاءِ ۷۴ ۲۸۴ مَرْحُومِ وَالِدِ أَزْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ أَزْ عَلِيَّ بْنِ رِيَّانٍ أَزْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِ وَاسِطِي أَزْ حُسَيْنِ بْنِ خَالِدِ الْكُوفِيِّ رَوَايَتِي مِي كَنْدُ كِهْ بِهْ اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرْضِ كَرْدَم: جَانِمِ فِدَايِ شِمَا! حَدِيثِي رَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكِيرٍ أَزْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ نَقَلَ مِي كَنْدُ، فَرَمُود: چيست؟ عَرْضِ كَرْدَم:

عُبَيْدُ بْنُ زُرَّارَةَ مِي گويد كه با اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ سَالِي كه اِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنِ خُرُوجِ كَرْدُ، مِلَاقَاتِ كَرْدِه اِسْت.

و بِهْ ايشان عَرْضِ كَرْدِه اِسْت: جَانِمِ فِدَايِ شِمَا! اَيْنِ مَرْدُ، بِهْ كَلَامِي تَمَسَّكَ جِسْتِه اِسْت وَ مَرْدَمَانِ بِهْ سُوِي او شَتَاْفْتِه اَنْدُ، شِمَا چِه اَمَرِ مِي فَرَمَايِيْدُ؟ اِمَامِ فَرَمُود: اَزْ خُدا بَتَرَسِيْدِ وَ تَا زَمِيْنِ وَ آسْمَانِ آرَامِ اِسْت، آرَامِ بَاشِيْد. عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكِيرٍ مِي گويد: اِگَرِ عُبَيْدُ بْنُ زُرَّارَةَ رَاسْتِگُوسْت، پَسِ خُرُوجِ نِيَسْت وَ قَائِمِ وَجُودِ نَدَارْدُ؟

پَسِ اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: حَدِيثِ چِنِيْنِ اِسْت كه عُبَيْدِ رَوَايَتِ كَرْدِه، لَكِنْ تَأْوِيلِ، اَنْ نِيَسْت كه عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكِيرٍ كَرْدِه، مَنظُورِ اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، تَا زَمَانِي اِسْت كه آسْمَانِ اَزْ

باسم صاحبکم و ما سکنت الأرض من الخسف بالجیش

۲۸۵ ۷۵ حدّثنا أبی و محمّد بن الحسن بن أحمد [بن] الولید رضی الله عنهما و أحمد بن محمّد بن یحیی العطّار و محمّد بن علیّ ماجیلویه و محمّد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنهم قالوا حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار و أحمد بن إدريس جميعا عن سهل بن زیاد الآدمی عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر البزنطی قال سألت أبا الحسن علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام عن قبر فاطمه علیها السّلام فقال دفنت فی بیتها فلمّا زادت بنو أمّیه فی المسجد صارت فی المسجد.

۲۸۶ ۷۶ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن موسی بن القاسم البجلی عن علیّ بن أسباط عن الحسن بن الجهم قال قال أبو الحسن علیه السّلام کان أمير المؤمنين علیه السّلام يقول لا یأبى الکرامه إلاّ حمار قلت ما ندای به نام صاحب شما و زمین از خسف جیش ساکن است.

۲۸۵ ۷۵ مرحوم والد از محمد بن حسن بن احمد وليد و احمد بن محمد بن یحیی عطّار و محمد بن علیّ ماجیلویه و محمد بن موسی بن متوکل از محمد بن یحیی عطّار و احمد بن ادريس و ایشان از سهل بن زیاد آدمی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت کردند که گفت:

از امام رضا علیه السّلام از مکان قبر حضرت فاطمه سلام الله علیها پرسیدم، فرمود:

در خانه دفن شد. چون بنی امیه مسجد را بزرگ کردند، در مسجد افتاد.

۲۸۶ ۷۶ مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از موسی بن قاسم بجلی از علی بن اسباط از حسن بن جهم روایت می کند که گفت: امام رضا علیه السّلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام می فرمود: کرامت را مگر حمار رد نمی کند. به امام عرض کردم: معنی

معنی ذلک قال التوسع فی المجلس و الطیب تعرض علیه

۲۸۷ ۷۷ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّیْفَار عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علی بن فضّال عن علی بن الجهم قال سمعت أبا الحسن علیه السّلام یقول لا یأبی الکرامه إلّا حمار قلت أی شیء الکرامه قال مثل الطّیب و ما یكرم به الرّجل الرّجل

۲۸۸ ۷۸ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبی عبد الله البرقی عن علی بن میسر عن أبی زید المالکی قال سمعت أبا الحسن علیه السّلام یقول لا یأبی الکرامه إلّا حمار یعنی بذلک فی الطّیب و الوساده

این چیست؟ فرمود: جایی که در مجلس برای کسی باز کنند و عطری که به او تعارف شود.

۲۸۷ ۷۷ محمد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از علی بن جهم روایت می کند که از امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: کرامت را رد نمی کند مگر حمار، عرض کردم: کرامت چیست؟ فرمود:

بوی خوش و احترامی که مرد برای مرد دیگر می نهد.

۲۸۸ ۷۸ مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از علی بن میسر از ابی زید مالکی روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که فرمود: کرامت را به جز حمار رد نمی کند و مقصود ایشان از کرامت، عطر و بالش بود.

۲۸۹ ۷۹ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عِيسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هَمَّامٍ إِسْمَاعِيلُ بْنُ هَمَّامٍ عَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ أَيْ شَيْءَ السَّيِّئَةِ عِنْدَكُمْ فَلَمْ يَدْرِ الْقَوْمُ مَا هِيَ فَقَالُوا جَعَلَنَا اللَّهُ فِدَاكَ مَا هِيَ قَالَ رِيحٌ تَخْرُجُ مِنَ الْجَنَّةِ طَيِّبَةً لَهَا صُورُهُ الْإِنْسَانُ تَكُونُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَهِيَ الَّتِي أَنْزَلَتْ عَلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ بَنَى الْكَعْبَةَ فَجَعَلَتْ تَأْخُذُ كَذَا وَكَذَا وَ[تَبْنِي] الْإِسْكَانَ عَلَيْهَا.

۲۹۰ ۸۰ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمَفْسَّرُ الْجَرَجَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ سَأَلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الزَّاهِدِ فِي الدُّنْيَا قَالَ الَّذِي يَتْرُكُ حَلَالَهَا مَخَافَةَ حِسَابِهِ وَیَتْرُكُ حَرَامَهَا مَخَافَةَ عِقَابِهِ

۲۸۹ ۷۹ مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از ابو همام اسماعيل بن همام از امام رضا عليه السّلام روايت مي كند كه ايشان به مردی فرمود: معنی «سكینه» نزد شما چیست؟ گروه جواب ندانسته، عرض كردند: خدا ما را فدای تو گرداند، چیست؟ فرمود: بادی است كه از بهشت خارج می شود و صورتی انسانی دارد و همراه انبیاست. او بر ابراهيم آن گاه كه خانه كعبه را بنا می كرد، نازل شد و او را به چگونگی ساخت رهنمون شد و ابراهيم بر آن اساس خانه را ساخت.

۲۹۰ ۸۰ ابو الحسن محمد بن قاسم مفسر جرجانی از احمد بن حسن حسینی از امام حسن از پدرش امام هادی از پدرش امام جواد از پدرش امام رضا از پدرش امام کاظم عليهم السّلام روايت می كند كه از امام صادق عليه السّلام درباره زهد در دنیا سؤال شد. فرمود: آن است كه حلال دنیا را از ترس حساب واگذارند و حرام آن را از ترس عقاب.

۸۱ ۲۹۱ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزْزَنِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُوفُوا نَذْرَهُمْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ التَّفَثُ تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَ طَرَحُ الْوَسَخِ وَ طَرَحُ الْإِحْرَامِ عَنْهُ

۸۲ ۲۹۲ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْقُرَشِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دَبَّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ الْبَغْضَاءُ وَ الْحَسَدُ

۸۱ ۲۹۱ مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از امام رضا عليه السلام روایت می کند که درباره گفتار خدا «سپس باید آلودگیهایشان را بزدايند و به نذر خود وفا کنند» فرمود: منظور از «تفت» در آیه شریفه، گرفتن ناخن و دور کردن لباس چرک از جامه احرام است.

۸۲ ۲۹۲ محمد بن حسن بن احمد بن ولید از حسن بن محمد بن اسماعیل قرشی از احمد بن محمد بن عيسى از حسن بن علی بن فضال از امام رضا عليه السلام روایت کرد که ایشان از پدر گرامی خود و ایشان از پدران بزرگوارشان عليهم السلام از رسول خدا صلى الله عليه و آله روایت کردند که فرمود: دو درد از امت های قبل در شما نیز سرایت کند: کینه و حسد.

۸۳ ۲۹۳ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُويه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سَلِيمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْعَبْدَ مِنْ عِبَادِي لِيَأْتِنِي بِالْحَسَنَةِ فَأَدْخِلْهُ الْجَنَّةَ قَالَ يَا رَبِّ وَمَا تِلْكَ الْحَسَنَةُ قَالَ يَفْرَجُ عَنْ الْمُؤْمِنِ كَرْبَتَهُ وَ لَوْ بَتَمَرَةٍ قَالَ فَقَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقٌّ لِمَنْ عَرَفَكَ أَنْ لَا يَنْقُطَعَ رَجَاؤُهُ مِنْكَ

۸۴ ۲۹۴ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ بَنْتِ إِيْلَاسٍ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَحْدَثَ حَدَّثًا أَوْ آوَى مُحَدِّثًا قُلْتُ وَمَا الْحَدَّثُ قَالَ الْقَتْلُ

۸۳ ۲۹۳ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُويه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از داود بن سلیمان از امام رضا علیه السّلام از پدرش امام کاظم علیه السّلام از پدرش امام صادق علیه السّلام روایت کرد که فرمود: خداوند عزّ و جلّ به داود وحی فرمود که همانا بنده ای از بندگان من اگر حسنه ای به جای آورد، او را داخل جنت می کنم. داود عرض کرد: خدایا! آن حسنه چیست؟ وحی فرمود: از مؤمن سختی ای را بزداید، حتی اگر به اندازه خرمایی باشد. امام فرمود: پس داود گفت: برای کسی که تو را بشناسد، حق این است که از تو قطع امید نکند.

۸۴ ۲۹۴ مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ وَلِيدٍ از حسین بن حسن از ابان از حسین بن سعید از حسن بن بنت الیاس روایت می کند که از امام رضا علیه السّلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لعنت خدا بر کسی که حدیثی احداث کند یا محدثی را پناه دهد. عرض کردم:

حدث چیست؟ فرمود: قتل.

۸۵ ۲۹۵ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي سَيِّدِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَلِيِّ الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ السَّيِّمِمْعِ وَإِنَّ عُمَرَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ الْبَصْرِ وَإِنَّ عُثْمَانَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ الْفُؤَادِ قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ دَخَلْتُ إِلَيْهِ وَعِنْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَتِ سَمِعْتُكَ تَقُولُ فِي أَصْحَابِكَ هَؤُلَاءِ قَوْلًا فَمَا هُوَ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَعَمْ.

ثُمَّ أَشَارَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ هُمُ السَّيِّمِمْعُ وَ الْبَصَرُ وَ الْفُؤَادُ وَ سَيَسْأَلُونَ عَنْ وَصِيِّي هَذَا وَ أَشَارَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنَّ السَّيِّمِمْعَ وَ الْبَصِيرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّهُ أَوْلَىٰ بِكَ كَمَا كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَزَّ رَبِّي إِنَّ جَمِيعَ أُمَّتِي لَمَوْقُوفُونَ يَوْمَ ۲۹۵ ۸۵ أَبُو الْقَاسِمِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ دَقَاقٍ أَزْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ أَزْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْأَدَمِيِّ أَزْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ رَوَايَتِ مِي كُنْدَ كَهْ كَقْتُ: أَزْ آقَايِ خُودَمِ، عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شَنِيدَمِ كَهْ أَزْ پِدَرِ گَرَامِي أَشْ وَ آوَ أَزْ إِمَامِ رِضَا وَ إِيْشَانِ أَزْ آبَايِ بَزَرْگَوَارِشَانِ أَزْ إِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَوَايَتِ كَرْدَنَدِ كَهْ رَسُولُ خِدا صَلَّيَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ فَرَمُود:

ابا بکر نزد من به منزله گوش، عمر به منزله چشم و عثمان به منزله قلب است. چون فردا شد، نزد ایشان رفتم و نزد ایشان امیر المؤمنین و ابو بکر و عمر و عثمان نشسته بودند. به ایشان عرض کردم:

پدر جان! شنیدم که درباره این اصحاب چنین گفته اید؟ این چه جریان است؟ فرمود: بله، سپس به ایشان اشاره کرد و فرمود: ایشان گوش و چشم و قلب من هستند و از ایشان درباره این وصی من سؤال خواهد شد و اشاره به امیر المؤمنین فرمود.

سپس فرمود: خداوند می فرماید: «همانا گوش و چشم و قلب، هر کدام از ایشان سؤال کرده خواهند شد». سپس فرمود: قسم به عزت پروردگارم که همه امت من روز قیامت از ولایت

القیامه و مسئولون عن ولايته و ذلك قول الله عز و جل وقفوهم إنهم مسئولون

۲۹۶ ۸۶ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيَبْغِضُ اللَّحْمَ وَاللَّحْمَ السَّمِينُ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّا لَنُحِبُّ اللَّحْمَ وَ مَا تَخْلُو بَيوتَنَا مِنْهُ فَكَيْفَ ذَلِكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنَّمَا الْبَيْتُ اللَّحْمُ الَّذِي تَوْكُلُ فِيهِ لَحُومُ النَّاسِ بِالْغَيْبِ وَ أَمَّا اللَّحْمُ السَّمِينُ فَهُوَ الْمُتَجَبَّرُ الْمُتَكَبِّرُ الْمُخْتَالُ فِي مَشِيَّتِهِ

۲۹۷ ۸۷ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِوَسِّ الْعَطَّارِ النَّيْسَابُورِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ قَتِيبَةَ النَّيْسَابُورِيَّ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَوْ بِرْسِشٍ خَوَاهَنْدٍ شَدَّ وَ إِيْنِ كُفْتَارِ خَدَاوَنْدِ اسْتِ كِهْ مِيْ فَرْمَايْدُ: «آنَانِ رَا نَگِهْ دَارِيْدِ اِيْشَانِ سَوَالِ شَدَّ گَانَنْدُ».

۲۹۶ ۸۶ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ هَمْدَانِيٍّ مِنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ مِنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ مِنْ حُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ مِنْ إِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِيْشَانِ مِنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيَبْغِضُ اللَّحْمَ وَاللَّحْمَ السَّمِينُ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّا لَنُحِبُّ اللَّحْمَ وَ مَا تَخْلُو بَيوتَنَا مِنْهُ فَكَيْفَ ذَلِكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنَّمَا الْبَيْتُ اللَّحْمُ الَّذِي تَوْكُلُ فِيهِ لَحُومُ النَّاسِ بِالْغَيْبِ وَ أَمَّا اللَّحْمُ السَّمِينُ فَهُوَ الْمُتَجَبَّرُ الْمُتَكَبِّرُ الْمُخْتَالُ فِي مَشِيَّتِهِ

۲۹۷ ۸۷ عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِوَسِّ عَطَّارِ نَيْسَابُورِيٍّ مِنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ قَتِيبَةَ نَيْسَابُورِيٍّ وَ أَوْ بِرْسِشٍ خَوَاهَنْدٍ شَدَّ وَ إِيْنِ كُفْتَارِ خَدَاوَنْدِ اسْتِ كِهْ مِيْ فَرْمَايْدُ: «آنَانِ رَا نَگِهْ دَارِيْدِ اِيْشَانِ سَوَالِ شَدَّ گَانَنْدُ».

عبد السّلام بن صالح الهروى قال قلت للرّضا عليه السّلام يا ابن رسول الله قد روى عن آبائك فيمن جامع في شهر رمضان أو أفطر فيه ثلاث كفّارات و روى عنهم أيضا كفّاره واحده فبأى الخبرين نأخذ فقال عليه السّلام بهما جميعا.

قال متى جامع الرّجل حراما أو أفطر على حرام في شهر رمضان فعليه ثلاث كفّارات عتق رقبة و صيام شهرين متتابعين و إطعام ستّين مسكينا و قضاء ذلك اليوم و إن كان نكح حلالا- أو أفطر على حلال فعليه كفّاره واحده و قضاء ذلك اليوم و إن كان ناسيا فلا شيء عليه

۲۹۸ ۸۸ حدّثنا أبی قال رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی بن فضال عن أحمد بن أشیم عن الرّضا علیه السّلام قال قلت له جعلت فداک لم سمّوا العرب أولادهم بکلب و نمر و فهد و أشباه ذلك قال كانت العرب أصحاب حرب فكانت تهوّل على العدو بأسماء أولادهم و یسمّون عییدهم هروی روایت می کند که به خدمت امام رضا علیه السّلام عرض کردم که از پدران گرامی شما روایت شده که هر که در ماه مبارک رمضان نزدیکی کند یا افطار نماید، بایستی سه کفاره (کفاره جمع) بدهد و نیز روایت شده که یک کفاره کافی است، کدام یک را لحاظ کنیم؟ فرمود: هر دو! هر گاه مرد، به حرام نزدیکی کند یا با حرام افطار نماید، آزادی بنده و دو ماه پیپی روزه و اطعام شصت فقیر و قضای آن روز بر او لازم است و اگر با حلال نزدیکی نماید یا با حلال افطار کند، یک کفاره و قضای آن روز بر او لازم می آید و اگر فراموشکار باشد، اشکالی بر او نیست.

۲۹۸ ۸۸ مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از احمد بن اشیم روایت می کند که گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: جانم فدای شما! چرا عرب، فرزندان خود را سگ و پلنگ و یوزپلنگ و مانند آن می نامند؟ فرمود:

عرب اهل جنگ بود. با نام های فرزندان خود بر دل دشمن هراس می اندازند و بندگان خود را

فرج و مبارک و میمون و أشباه ذلك يتيمنون بها

۲۹۹ ۸۹ حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النّيسابوریّ العطار رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن محمّد بن قتیبه عن حمدان سلیمان النّيسابوریّ عن عبد السّلام بن صالح الهرویّ قال سمعت أبا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام يقول أفعال العباد مخلوقه قلت له یا ابن رسول الله ما معنی مخلوقه قال مقدّره

۳۰۰ ۹۰ حدّثنا أبی رضی الله عنه و علی بن عبد الله الورّاق قالا حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنی علی بن الحسین الخياط النّيسابوریّ قال حدّثنی إبراہیم بن محمّد بن عبد الله بن موسی بن جعفر عن یاسر الخادم عن أبی الحسن العسکریّ عن أبیه عن جدّه علی بن موسی الرضا علیه السّلام أنّه کان یلبس ثیابه ممّا یلی یمینه فإذا لبس ثوبا جدیدا دعا بقدرح من ماء فقرأ علیه برای تبرک و خوش یمنی فرج، مبارک، میمون و چون این ها می نامند.

۲۹۹ ۸۹ عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار از علی بن محمد بن قتیبه از حمدان سلیمان نیشابوری از عبد السّلام بن صالح هروی نقل می کند که امام رضا علیه السّلام می فرمود: افعال بندگان، مخلوق است.

عرض کردم: یا بن رسول الله معنی مخلوق است، چیست؟

فرمود: یعنی مقدّر است.

۳۰۰ ۹۰ مرحوم والد و علی بن عبد الله وراق از سعد بن عبد الله و او از علی بن حسین خیاط نیشابوری از ابراہیم بن محمد بن عبد الله بن موسی بن جعفر علیهما السّلام از یاسر خادم از ابی الحسن عسکری علیه السّلام از پدر بزرگوارش از جدش امام رضا روایت فرمود که ایشان لباس های خویش را از سمت راست شروع به پوشیدن می فرمود و چون می خواست لباس جدیدی بپوشد، کاسه ای آب می طلبید،

ص: ۴۹۳

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدَرِ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ عَشْرَ مَرَّاتٍ ثُمَّ نَضَحَهُ عَلَى ذَلِكَ الثَّوبِ
ثُمَّ قَالَ مَنْ فَعَلَ هَذَا بِثَوْبِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَلْبِسَهُ لَمْ يَزَلْ فِي رَغَدٍ مِنْ عَيْشِهِ مَا بَقِيَ مِنْهُ سَلَكٌ.

قال مصنف هذا الكتاب ره ياسر الخادم قد لقي الرضا عليه السلام و حديثه عن أبي الحسن العسكري عليه السلام غريب

سپس بر آن ده بار انا انزلناه و ده بار قل هو الله احد و ده بار قل يا ايها الكافرون مي خواند، سپس آن را بر لباس مي پاشيد و
مي فرمود:

هر كه قبل از پوشيدن لباس يا جامه چنين كند، هميشه در ناز و نعمت روزي خواهد بود، تا زماني كه از آن لباس رشته اي
موجود باشد.

مصنف كتاب مي گويد: ياسر خادم، امام رضا عليه السلام را ملاقات كرده و حديث او از ابى الحسن عسكري عليه السلام
غريب مي نمايد.

۲۹ ما جاء عن الرضا عليه السلام في صفه النبي صلى الله عليه وآله ۳۰۱ ۱ حدّثنا أبو أحمد الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكري قال أخبرنا أبو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز بن منيع قال حدّثني إسماعيل بن محمد بن إسحاق بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عليه السلام بمدينة الرسول صلى الله عليه وآله قال حدّثني علي بن موسى بن جعفر بن محمد عن موسى بن جعفر بن محمد [عن جعفر بن محمد عن أبيه] عن علي بن الحسين عليه السلام قال قال الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام سألت خالي هند بن أبي هاله عن حليه رسول الله صلى الله عليه وآله و كان و صافا للنبي صلى الله عليه وآله فقال كان رسول الله فخمًا مفخمًا يتلألًا وجهه تلالؤ القمر ليلة البدر أطول من المربع و أقصر

۲۹- آنچه از امام رضا عليه السلام در صفت پیامبر صلى الله عليه وآله روایت شده است

۲۹- آنچه از امام رضا عليه السلام در صفت پیامبر صلى الله عليه وآله روایت شده است

۳۰۱ ۱ ابو احمد حسن بن عبد الله بن سعيد عسکری گوید: روایت کرد برای ما ابو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز بن منيع که گفت:

روایت کرد برای من اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین در مدینه که گفت: روایت کرد برای من علی بن موسی بن جعفر بن محمد از موسی بن جعفر از جعفر بن محمد از پدرش از علی بن حسین علیهم السلام که فرمود: امام حسن علیه السلام فرمود: از خالوی خود هند بن ابی هاله در شمائل و اوصاف رسول خدا صلى الله عليه وآله پرسیدم و او خوب توصیف می کرد، گفت آن چه ترجمه اش نزدیک به این است: آن حضرت صلى الله عليه وآله بزرگ بود در دیده‌ها، نور از روی مبارکش می تابید همچو ماه در شب بدر، نه کم قامت و نه بلند قامت.

من المشدّب عظیم الهامه رجل الشّعر إذا انفرقت عقیقه فرق و إلا فلا یجاوز شعره شحمه أذنيه إذا هو وفّره أزهر اللّون واسع الجبین أزجّ الحاجبین سوابغ فی غیر قرن بینهما عرق یدرّه الغضب أقنی العرنین له نور یعلوه یحسبه من لم یتأمله أشم کثّ اللّحیه سهل الخدّین ضلیع الفم أشنب مفلّج الأسنان دقیق المسربه کأنّ عنقه جید دمیّه فی صفاء الفضّه معتدل الخلق بادنا متماسکا سواء البطن و الصّیدر بعید ما بین المنکبّین ضخّم الکرادیس أنور المتجرّد موصول ما بین اللّبه و السّیره بشعر یجرى کالخطّ عاری الثّدیین و البطن و ما سوى ذلک أشعر الذّراعین و المنکبّین و أعالی الصّدر طویل الزّندین رحب الرّاحه شثن الکفّین و القدمین سائل الأطراف سبط العصب خمصان الأخصمین فسیح القدمین ینبو عنهما الماء إذا زال تقلّعا یخطو تکفّیا و یمشی هونا ذریع المشیه إذا مشی کأنّما ینحطّ من صیب و إذا التفت التفت جمیعا خافض الطّرف نظره إلى الأرض أطول من نظره إلى السّماء جلّ نظره الملاحظه یدر من لقیه بالسلام قال قلت سرش بزرگ بود، مویش مجعد و صاف نبود، بلندی موی سر مبارک از لاله گوش نمی گذشت و چنان چه جدا کردنش میسر بود، جدا می ساخت، رنگش درخشان، پیشانی گشاده، ابروها کشیده، کامل و پر، میان دو ابرویش رگی بود که وقت غضب برمی آمد، پشت بینی بلند و از او نوری برمی آمد که بیننده در اوّلین نظر می دید، محاسن مبارکش پرمو بود و گونه اش هموار و دهان بزرگ و دندان ها گشاده، از سینه تا به ناف خطی باریک از موی کشیده، گردن مبارکش می گفتی گردن صورت هاست در صفای نقره، معتدل خلقت، تمام اندام به هم پیوسته، شکم با سینه مساوی، میان دو دوش از هم دور، سربند استخوان ها درشت، بدنی مبارک و نورانی، خطی از مو کشیده بود از سینه تا به ناف او و جز این بدن و شکم مو نداشت، ساعد، شانه ها و بالای سینه مو داشت و دو دستش دراز و کفش فراخ و دست و پا متناسب، استخوانهایش صاف، کف پایشان گود و از میچ پا به پایین پرگوشت نبود، آب از روی پایش رد می شد، در حرکت گام کامل برداشته، مایل، باوقار و سریع راه می رفت، گویی در سرازیری می رود، به تمام بدن برمی گشت، چشمانش به زیر افتاده و نگاهش به زمین طولانی تر از نگاه به آسمان بود، خیره نگاه نمی کرد و مبادرت به سلام اول داشت.

صف لی منطقه فقال كان صَلَّى الله عليه و آله متواصل الأ-حزان دائم الفكره ليست له راحه و لا- يتكلم في غير حاجه يفتح الكلام و يختمه بأشداقه يتكلم بجوامع الكلم فصلا لا فضول فيه و لا تقصير دمثا ليس بالجافي و لا بالمهين تعظم عنده النعمه و إن دقت لا يذم منها شيئا غير أنه كان لا يذم ذواقا و لا يمدحه و لا تغضبه الدنيا و ما كان لها فإذا تعوطى الحق لم يعرفه أحد و لم يقم لغضبه شيء حتى ينتصر له و إذا أشار أشار بكفه كلها و إذا تعجب قلبها و إذا تحدث قارب يده اليمنى من اليسرى فضرب بإبهامه اليمنى راحه اليسرى و إذا غضب أعرض بوجهه و أشاح و إذا فرح غصّ طرفه جلّ ضحكته التّبسم يفتّر عن مثل حبّ الغمام.

قال الحسن عليه السّلام فكتمت هذا الخبر عن الحسين عليه السّلام زمانا ثمّ حدثته فوجدته قد سبقني إليه و سأله عمّا سألته عنه فوجدته قد سأل أباه عن مدخل النّبى صَلَّى الله عليه و آله و مخرجه و مجلسه و شكله فلم يدع منه شيئا قال الحسين عليه السّلام سألت أبى عليه السّلام عن مدخل رسول الله صَلَّى الله عليه و آله فقال كان دخوله لنفسه مأذونا له فى ذلك فإذا أوى إلى منزله جزأ فرمود: گفتم: برایم وصف کن گفتار او را. گفت:

پیوسته محزون و در فکر بود، آسایش نداشت، بدون حاجت سخن نمی کرد، گفتارش کامل، نه زیاد سخن می نمود و نه کم، جوامع کلم ادا می نمود، بی فضول و تقصیر، نه به درشتی نه به خواری، نعمت بزرگ می داشت هرچند کوچک بود، نعمتی را مذمت نمی کرد، طعم غذا را مدح و ذم نمی کرد، او را در غضب نمی کرد دنیا و آن چه برای دنیا بود، چون کار حق در میان می آمد کسی او را نمی شناخت و پیش غضب او هیچ نمی ایستاد تا نصرت می نمود حق را، چون اشاره می کرد به تمام کف اشاره می کرد، وقت تعجب کف برمی گردانید، چون در غضب می شد اعراض می کرد و تند می شد و چون شاد می شد چشم زیر می داشت، اکثر خنده اش تبسم بود و از آن ها دندان های همچو حبّ غمام لب می گشود. امام حسن علیه السّلام فرمود: مدتی این خبر را به حسین علیه السّلام نگفتم. چون گفتم، دیدم که او پیشتر این خبر گرفته و این حدیث از او و پدر خود پرسیده که آن حضرت صَلَّى الله عليه و آله چگونه بود داخل شدن و بیرون آمدن و نشستن و شکل او، هیچ نگذاشته بود.

حسین علیه السّلام گفت: از پدرم از نحوه داخل شدن رسول خدا پرسیدم. فرمود: داخل می شد و به اذن حاجت نداشت و مأذون بود، چون به منزل می رفت

دخوله ثلاثه أجزاء جزءا لله تعالى و جزءا لأهله و جزءا لنفسه ثم جزءاً جزأه بينه و بين الناس فيرد ذلك بالخاصه على العامه و لا يذخر عنهم منه شيئا و كان من سيرته في جزء الأمه إثارة أهل الفضل بإذنه و قسمه على قدر فضلهم في الدين فمنهم ذو الحاجه و منهم ذو الحاجتين و منهم ذو الحوائج فيتشاكل و يشغلهم فيما أصلحهم و أصلح الأمه من مسأله عنهم و إخبارهم بالذی ينبغي و يقول ليبلغ الشاهد منكم الغائب و أبلغوني حاجه من لا- يقدر على إبلاغ حاجته فإنه من أبلغ سلطانا حاجه من لا يقدر على إبلاغها ثبت الله قدميه يوم القيامة لا يذكر عنده إلا ذلك و لا يقبل من أحد غيره يدخلون روادا و لا يفترون إلا عن ذواق و يخرجون أدله فقهاء فسألته عن مخرج رسول الله صلى الله عليه و آله كيف كان يصنع فيه فقال كان رسول الله صلى الله عليه و آله يخزن لسانه إلا عما يعنيه و يؤلفهم و لا ينفرهم.

و يكرم كريم كل قوم و يؤليه عليهم و يحذر الناس و يحترس منهم من غير أن يطوى عن أحد بشره و لا خلقه و يتفقد أصحابه و يسأل الناس عمّا في الناس و زمان خود را سه جزء می کرد، طاعت و بندگی خداوند، اشتغال به خانواده و برای خود، بهره خود را میان خود و مردم تقسیم می نمود، مطالب لایق هرکس را به ایشان می رسانید و از ایشان دریغ نمی کرد، به اذن او اهل فضل و کمال ترجیح یافتند و به فضیلت در دین از این بهره قسمتی بردند، بعضی را یک حاجت، دو حاجت و یا حاجات زیادی بود، مشغول به عمل ایشان شده و به معرفت الهی آموزگاری می نمود، اصلاح امور ایشان می فرمود، امت از او هرگونه مسایل می پرسید، پاسخ می فرمود، هرگونه که مصلحت است ایشان را اخبار کنید، حاضر، غایب را آگاهی دهد و هرکس دستش به من نمی رسد سخن به نزدیک من شرح دهد، همانا هرکس حاجت کسی را که خود نمی تواند، به پادشاه برساند، خدا در قیامت دو قدم او را ثابت دارد، در نزدش جز سخنان معرفت الهی، مسائل دین و اصلاح امور مؤمنین و خلق ذکر نمی شد، احدی را در سختی نمی دید مگر رفع می نمود، چون مردم بر حضرتش داخل می شدند، اگر صاحب مطلب بودند وقت رجوع با حاجات برمی گشتند و چون از محضرش بیرون می شدند خود را ذلیل می دانستند، حضرت فرمود: از پدرم از مشی آن جناب در بیرون خانه پرسیدم، فرمود: جز سخن سودمند زبان نگشودی، تألیف قلوب کرده و مردم را نمی راند، کریم قوم را گرامی و او را ریاست می داد، مردم را از نافرمانی ترسانده

يَحْسَنُ الْحَسَنَ وَيَقْوِيهِ وَيَقْبِيحُ الْقَبِيحَ وَيُوهِنُهُ مُعْتَدِلُ الْأَمْرِ غَيْرُ مُخْتَلَفٍ لَا يَغْفُلُ مَخَافَهُ أَنْ يَغْفُلُوا أَوْ يَمِيلُوا وَلَا يَقْصُرُ عَنِ الْحَقِّ وَلَا يَجُوزُهُ الْعَظِيمُ يَلُونَهُ مِنَ النَّاسِ خِيَارَهُمْ أَفْضَلُهُمْ عِنْدَهُ وَأَعْمَهُمْ نَصِيحُهُ لِلْمُسْلِمِينَ وَأَعْظَمُهُمْ عِنْدَهُ مَنْزِلُهُ أَحْسَنُهُمْ مُوَاسَاةً وَمَوَازَرَةً.

قال فسألته عن مجلسه فقال كان صَلَّى الله عليه وآله لا يجلس ولا يقوم إِلَّا على ذكر ولا يوطن الأماكن وينهى عن إيطانها وإذا انتهى إلى قوم جلس حيث ينتهي به المجلس ويأمر بذلك ويعطي كل جلسائه نصيبه حتى لا يحسب أحد من جلسائه أن أحدا أكرم عليه منه من جالسه صابره حتى يكون هو المنصرف عنه من سألته حاجه لم يرجع إِلَّا بها أو بميسور من القول قد وسع الناس منه خلقه وصار لهم أبا رحيمًا وصاروا عنده في الحق سواء مجلسه مجلس حلم وحياء وصدق وأمانه لا ترفع فيه الأصوات ولا تؤبن فيه الحرم ولا تشنى فلتاته متعادلين متواصلين فيه بالتقوى متواضعين يوقرون الكبير ويرحمون الصَّغير ويؤثرون ذا الحاجه ويحفظون الغريب.

و خود را از ایشان نگاه داشتی، از اصحاب دلجویی و از حاضر سؤال غایب می نمود، نیک را ستوده و زشت را تقبیح می کرد، میانه رو بود و از کسی غافل نشده، مباد مردم غافل یا وازده شوند. از حق کوتاه نمی آمد و اجازه نیز نمی داد. اطرافیان شان، بهترین مردم بودند و ناصحین را بافضل تر می داشت و اهل مواسات و همدردی را نزد خود منزلت بالاتری عطا می فرمود.

امام می فرماید: از مجلس حضرت پرسیدم.

گفت: نمی نشست و بر نمی خاست مگر ذکر می گفت. در جاهای همگانی اقامت نکرده و نهی می کرد. در مجالس در آخرین نقطه خالی می نشست و بدان امر می فرمود. به همنشینان چنان تفَضُّل می فرمود که همه را گمان این بود، نزد او بهترینند. همنشین خویش را تحمل می فرمود تا برود. سائل را حاجت روا یا با کلامی نرم، باز می گرداند. مردم از اخلاق او در آسایش بودند و پدری مهربان برای مردم و در حقوق با ایشان مساوی بود. مجلس او مجلس حلم و حياء و راستی و امانتداری بود. در آن مجلس صدای بلند شنیده نمی شد و حرمت نمی شکست و لغزش، دوباره گویی نمی شد. همه باهم متعادل و متصل به هم با ریسمان تقوا، متواضع. پیر را تواضع می کردند و کوچک را ترَحُّم. حاجتمند را حاجت روا و غریب را محافظت می کردند.

فقلت كيف كان سيرته في جلسائه فقال كان دائم البشر سهل الخلق لئین الجانب ليس بفظ ولا غليظ ولا صخاب ولا فحاش ولا عتاب ولا مزاح ولا مداح يتغافل عما لا يشتهي فلا يؤيس منه ولا يخيب فيه مؤمله قد ترك نفسه من ثلاث المراء والاكثر وما لا يعنيه وترك الناس من ثلاث كان لا يذم احدا ولا يعيره ولا يطلب عثراته ولا عورته ولا يتكلم الا فيما رجا ثوابه اذا تكلم اطرق جلساؤه كأنما على رءوسهم الطير و اذا سكت تكلموا ولا يتنازعون عنده الحديث و اذا تكلم عنده أحد أنصتوا له حتى يفرغ من حديثه يضحك مما يضحكون منه و يتعجب مما يتعجبون منه و يصبر للغريب على الجفوه في المسأله و المنطق حتى إن كان أصحابه ليستجلبونهم و يقول إذا رأيتم طالب حاجه يطلبها فارفدوه و لا يقبل الثناء إلا من مكافئ و لا يقطع على أحد كلامه حتى يجوز فيقطعه بنهي أو قيام قال فسألته عن سكوت رسول الله صلى الله عليه و آله فقال كان سكوته على أربع الحلم و الحذر و امام می فرماید: گفتم روش او درباره همنشینانش چگونه بود؟ فرمود: همیشه خوشرو، ملایم و خوش برخورد. نه سخت و تند! نه فریاد کن و بد زبان و نه عیجو و ستایش گر! نسبت به آن چه نمی پسندید، تغافل می کرد. آرزومند از او ناامید و مأیوس نمی شد. خویش را از جدل، زیاده گویی و کار نامربوط بر حذر و در مردمان از مذمت، عیب جویی و لغزش بینی خودداری می فرمود.

مگر در چیزی که امید ثواب نبود، سخن نمی گفت.

چون سخن می گفت، همگان گویا که پرنده بر سرشان نشسته باشد، ساکت بودند و چون ساکت می شد، سخن می گفتند. نزد او در گفتار نزاع نمی کردند و چون کسی سخن می گفت، دیگران سکوت می کردند تا سخنش پایان یابد. با مردم می خندید، با ایشان تعجب می کرد و در مقابل درخواست نابجای غریبان صبور بود و بدین گونه با اصحاب نیز بود و می فرمود: صاحبان حاجت را بجوید و اعانت کنید. از کسی ثناء نمی پذیرفت، مگر در برابر ثنای خویش و کلام کسی را قطع نمی فرمود، مگر آن که تجاوز کند که یا نهی کرده و یا مجلس را ترک می فرمود.

می فرماید: از سکوت حضرت پرسیدم، فرمود:

سکوتش بر چهار چیز منتهی بود: حلم و حذر

التَّقْدِيرُ وَالتَّفَكُّرُ فَأَمَّا التَّقْدِيرُ فَفِي تَسْوِيهِ النَّظَرِ وَالِاسْتِمَاعِ بَيْنَ النَّاسِ وَ أَمَّا تَفَكُّرُهُ ففِيمَا يَبْقَى وَ يَفْنَى وَ جَمَعَ لَهُ الْحِلْمُ فِي الصَّبْرِ فَكَانَ لَا يَغْضِبُهُ شَيْءٌ وَ لَا يَسْتَفْزَهُ وَ جَمَعَ لَهُ الْحَذَرَ فِي أَرْبَعِ أَخْذِهِ الْحَسَنَ لِيَقْتَدِيَ بِهِ وَ تَرَكَهُ الْقَبِيحَ لِيَنْتَهِيَ عَنْهُ وَ اجْتِهَادَهُ الرَّأْيَ فِي إِصْلَاحِ أُمَّتِهِ وَ الْقِيَامَ فِيمَا جَمَعَ لَهُمْ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

و قد رويت هذه الصفة عن مشايخ بأسانيد مختلفة قد أخرجتها في كتاب النبوه و إنما ذكرت من طرقى إليها ما كان فيها عن الرضا عليه السلام لأن هذا الكتاب مصنف فى ذكر عيون أخباره عليه السلام و قد أخرجت تفسيرها فى كتاب معانى الأخبار.

و تقدير و تكفير؛ اما تقدير در تساوى نظر و استماع میان مردم بود و اما تفكر در آن مى كرد كه باقى کدام است و فانى کدام، و جمع بود براى او حلم، پس چیزى او را در غضب نمى افكند و از جا بر نمى انگيخت و سبك و تند نمى ساخت. و مجتمع بود براى او حذر در چهار چیز؛ فرامى گرفت كار نيكو را تا به او اقتدا كنند و ترك مى كرد قبيح را تا از آن باز ايستند و سعى مى كرد در تدبير آن چه موجب صلاح امت باشد و قيام مى نمود به آن چه خير دنيا و آخرت براى ايشان جمع كند، درود خدا بر او و خاندان پاكش باد.

مصنّف مى گوید این صفات را از مشايخ به سندهای مختلفه روايت دارم و در كتاب نبوت آورده ام و این جا بعضى از آن كه از حضرت رضا عليه السلام مروى بود آوردم و تفسير تعليمات مشكله كتاب در معانى الاخبار ذكر کرده ام.

۳۰ باب فیما جاء عن الرضا علیه السّلام من الأخبار المنثوره ۳۰۲ ۱ ما حدّثنا به أبو الحسن محمّد بن القاسم المفسّر الجرجانی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا أحمد بن الحسن الحسینی عن الحسن بن علی عن أبيه عن محمّد بن علی عن أبيه الرضا عن أبيه موسى بن جعفر علیهم السّلام قال نعی إلى الصادق جعفر بن محمّد علیه السّلام إسماعیل بن جعفر و هو أكبر أولاده و هو یرید أن یأكل و قد اجتمع ندماءؤه فتبسّم ثمّ دعا بطعامه و قعد مع ندمائه و جعل یأكل أحسن من أكله سائر الأیام و یحثّ ندماءه و یضع بین أیدیهم و یعجبون منه أن لا یرون للحزن أثرا فلما فرغ قالوا یا ابن رسول الله لقد رأينا عجا أصبت بمثل هذا الابن و أنت كما ترى قال

۳۰- و از جمله اخبار متفرقه که از رضا علیه السّلام مروی است

۳۰- و از جمله اخبار متفرقه که از رضا علیه السّلام مروی است

۳۰۲ ۱ مفسّر جرجانی روایت می کند از امام حسن عسکری علیه السّلام او از پدرش علی نقی و او از پدرش رضا و او از پدر خود کاظم علیهم السّلام روایت می کند که به امام صادق علیه السّلام خبر وفات اسماعیل را که بزرگترین اولاد او بود، دادند. ایشان بر سر سفره بود، با اصحاب خود تبسّم نمود و به اکل مشغول شد و بهتر از همه روزها چیزی خورد و اصحاب را تکلیف خوردن می کرد و خوردنی به نزد ایشان می نهاد و ایشان در تعجب بودند که هیچ اثر حزن در او نمی دیدند. چون فارغ شدند، گفتند: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله ما عجب ماندیم از تو که چنین پسری از تو فوت شد تو را بر این حالت می بینیم. گفت: چرا بر این حالت نباشم که به من خبر رسیده است از

و ما لی لا اکون کما ترون و قد جاء فی خبر أصدق الصادقین اَنّی مَیت و اِیاکم اِنَّ قوما عرفوا الموت فجعلوه نصب اَینهم و لم ینکروا من یخطفه الموت منهم و سلّموا لأمر خالقهم عزّ و جلّ

۳۰۳ ۲ و بهذا الإسناد عن الرضا علیه السلام عن أبیه موسی بن جعفر علیهما السلام قال کان قوم من خواصّ الصادق علیه السلام جلوسا بحضرته فی ليله مقمره مضحیه فقالوا یا ابن رسول الله ما أحسن أَدیم هذه السّماء و أنوار هذه النّجوم و الکواکب فقال الصادق علیه السلام اِنَّکم لتقولون هذا و اِنَّ المدبّرات الأربعه جبرئیل و میکائیل و إسرافیل و ملک الموت علیهم السلام ینظرون إلى الأرض فیرونکم و إخوانکم فی أقطار الأرض و نورکم إلى السّماوات و إلیهم أحسن من أنوار هذه الکواکب و اِنَّهم ليقولون کما تقولون ما أحسن أنوار هؤلاء المؤمنین

صادق ترین صادقان که من می میرم و شما نیز؛ همانا گروهی که مرگ را شناخته و آن را نصب عین خود ساختند، هر که را از ایشان ربود، انکار نمی کنند و بر امر پروردگار خویش تسلیمند.

۳۰۳ ۲ و به همین اسناد آن حضرت از پدرش علیه السلام روایت کرده اند که روزی خاصان امام صادق علیه السلام نزد او نشسته بودند، در شب ماهتاب که خالی از ابر بود، گفتند: یا بن رسول الله چه نیکو می نماید این آسمان، و انوار این کواکب و اختران چه نیکو است. فرمود:

«مدبّرات اربع که جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت هستند، نظر می کنند به زمین و می بینند شما و برادران شما را در اطراف زمین و نور شما که می تابد به سوی آسمان ها و به سوی ایشان در حسن افزون است از انوار این اختران، و ایشان می گویند چنان چه شما می گویند: چه خوش می نماید نور این مؤمنان.»

۳۰۴ ۳ و بهذا الإسناد عن الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال جاء رجل إلى الصادق عليه السلام فقال قد سئمت الدنيا فأتمنى على الله الموت فقال تمنّ الحياه لتطيع لا لتعصى فلأن تعيش فتطيع خير لك من أن تموت فلا تعصى ولا تطيع

۳۰۵ ۴ و بهذا الإسناد عن الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال قال الصادق عليه السلام إنّ الرجل ليكون بينه وبين الجنّه أكثر ممّا بين الثرى و العرش لكثرة ذنوبه فما هو إلّا أن يبكى من خشيه الله عزّ و جلّ ندما عليها حتّى يصير بينه و بينها أقرب من جفنه إلى مقلته

۳۰۶ ۵ و بهذا الإسناد عن الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال قيل للصادق أخبرنا عن الطّاعون قال عذاب الله لقوم و رحمه لآخرين قالوا و كيف تكون الرّحمه عذابا ۳۰۴ ۳ و به همان اسناد امام رضا عليه السلام از پدر خود روایت می کند که مردی به خدمت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: دلتنگ شدم از دنیا و از خدا مرگ می طلبم. فرمود: زندگی آرزو کن تا طاعت کنی نه معصیت. زندگی با طاعت بهتر است تو را از مرگ بدون طاعت و معصیت.

۳۰۵ ۴ به همان اسناد امام رضا از امام صادق علیه السلام فرمود: مردی باشد که میان او و جنّت بیشتر دوری باشد که از زیر زمین تا عرش است به خاطر گناه زیاد وی. پس جز این نباشد که او بگرید از ترس خدای عزّ و جلّ از پشیمانی بر کار خویش تا آن که میان او و جنّت نزدیک تر شود از پلک چشم به چشم.

۳۰۶ ۵ به همان اسناد مروی است که گفت به امام صادق علیه السلام گفتند: خبر ده ما را از طاعون. گفت:

عذاب خدا برای کافران و رحمت برای دیگران است. گفتند: چسان رحمت، عذاب باشد؟

قال أ ما تعرفون أنّ نيران جهنّم عذاب على الكفّار و خزنه جهنّم معهم فيها فهى رحمه الله عليهم

۳۰۷ ۶ و بهذا الإسناد عن الرضا عليه السّلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السّلام قال قال الصادق عليه السّلام كم ممّن كثر ضحكّه لاعبا يكثر يوم القيامة بكاءؤه و كم ممّن كثر بكاءؤه على ذنبه خائفا يكثر يوم القيامة فى الجنّه سروره و ضحكّه

۳۰۸ ۷ و بهذا الإسناد عن الرضا عليه السّلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السّلام قال سأل الصادق جعفر بن محمّد عليه السّلام عن بعض أهل مجلسه فقیل علیل فقصدّه عائدا و جلس عند رأسه فوجده دنفا فقال له أحسن ظنّك بالله تعالى فقال أمّا ظنّی بالله فحسن و لكن غمّی لبناتى ما أمرضنى غير رفقى بهنّ فقال الصادق عليه السّلام الّذى ترجوه لتضعیف حسناتك و محو سیئاتك فارجه لإصلاح حال بناتك أ ما علمت أنّ رسول الله صلّى الله علیه و آله فرمود: مگر شما نمى دانید كه جهنم عذاب است برای كافران، و خازنان جهنّم داخل اند در آتش با ایشان و آتش برای ایشان رحمت است.

۳۰۷ ۶ به همان اسناد، امام صادق علیه السّلام فرمود:

بسیاری از آنان كه بخندند به بازی و غفلت، در روز جزا بسیار بگریند. و کسانی كه بسیار بگریند از خوف خدای تعالی و عذاب و بر گناه خود از خوف و ندامت، در بهشت سرور و خنده ایشان نیز بسیار خواهد بود.

۳۰۸ ۷ به همان اسناد مروی است كه امام صادق علیه السّلام خبر از بعضی از اهل مجلس خود گرفت. گفتند: بیمار است. به عیادت او رفت و بر سر او بنشست، او را مشرف بر مرگ یافت. با او گفت: گمان خود به خدای عز و جل نیکو كن.

گفت: گمانم به خدا نیک است، امّا برای دختران خود مغمومم كه مرا بیمار نکرد مگر غم ایشان. فرمود: آن خدایی كه از او به زیادی حسنات و كم كردن سیئات امیدواری، حال دختران تو اصلاح كند. ندانستی كه رسول خدا صلّى الله علیه و آله فرمود:

قال لما جاوزت سدره المنتهى و بلغت أغصانها و قضبانها رأيت بعض ثمار قضبانها أشداؤه معلقه يقطر من بعضها اللبن و من بعضها العسل و من بعضها الدهن و يخرج من بعضها شبه دقيق السميد و من بعضها النبات و من بعضها كالنبق فيهبوى ذلك كله إلى نحو الأرض فقلت فى نفسى أين مفرّ هذه الخارجات عن هذه الأثداء و ذلك أنه لم يكن معى جبرئيل لأنى كنت جاوزت مرتبته و اختزل دونى فنادانى ربّى عزّ و جلّ فى سرّى يا محمّد هذه أنبتّها فى هذا المكان الأرفع لأغذو منها بنات المؤمنين من أمّتك و بنهم فقل لأباء البنات لا تضيقنّ صدوركم على فاقتهنّ فإننى كما خلقتهنّ أرزقهنّ

۳۰۹۸ و بهذا الإسناد عن الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال كتب الصادق عليه السلام إلى بعض الناس إن أردت أن يختم بخير عملك حتى تقبض و أنت فى أفضل الأعمال فعظم لله حقّه أن لا تبدل نعماءه فى معاصيه و أن تغترّ بحلمه عنك و أكرم از سدره المنتهى گذشتم و به شاخه های او رسیدم، دیدم بر بعضی از شاخه های آن پستان های آویخته بود. از بعضی شیر، بعضی روغن، بعضی عسل و بعضی چون آرد سپید می ریخت و همه به جانب زمین سرازیر بود. با خود گفتم: آیا قرارگاه این ها، کجا باشد؟ و جبرئیل علیه السلام با من نبود تا از او پرسم که از مکان او در گذشته بودم و او از من بازپس مانده بود؛ پس ربّ من ندا کرد با من در ضمیر من که:

ای محمّد! این ها را ظاهر ساخته ام در این مکان رفیع تر، تا غذا دهم از آن ها دختران مؤمنان را از امت تو و پسران ایشان را، پس بگو با پدران دختران که تنگ نگردد سینه هاشان بر پریشانی و احتیاج دختران که من ایشان را چنان چه خلق کردم رزق می دهم.

۳۰۹۸ به همان اسناد مروی است که امام صادق علیه السلام به بعضی از مردم نوشت: اگر خواهی عاقبت تو خیر باشد تا آن که از دنیا وقتی که بر وی مشغول بهترین اعمال باشی؛ پس حق خدای را بر خود بزرگ شمار و روا مدار که نعمت های او در معاصی بذل کنی و به حلم او مغرور گردی

كُلٌّ مِنْ وَجَدْتَهُ يَذْكُرُ مَنَا أَوْ يَنْتَحِلُ مَوَدَّتَنَا ثُمَّ لَيْسَ عَلَيْكَ صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا إِنَّمَا لَكَ تَيْتَكٌ وَ عَلَيْهِ كَذِبُهُ

۹ ۳۱۰ و بهذا الإسناد عن الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام قال كان الصادق عليه السلام في طريق و معه قوم معهم أموال و ذكر لهم أنّ بارقه في الطريق يقطعون على الناس فارتعدت فرائصهم فقال لهم الصادق عليه السلام ما لكم قالوا معنا أموالنا نخاف عليها أن تؤخذ منا أفتأخذها منا فلعلهم يندفعون عنها إذا رأوا أنّها لك فقال و ما يدريكم لعلهم لا يقصدون غيري و لعلكم تعرضوني بها للتلف فقالوا فكيف نصنع ندفعها قال ذلك أضيع لها فلعل طاريا يطرى عليها فيأخذها و لعلكم لا تغتدون إليها بعد فقالوا كيف نصنع دلنا قال أودعوها من يحفظها و يدفع عنها و يريها و يجعل الواحد منها أعظم من الدنيا و ما فيها ثم يردّها و يوفرها عليكم أخرج ما تكونون إليها قالوا من ذاك قال ذاك رب العالمين قالوا و كيف نودعه قال تتصدقون و اكرام كن هر كه ما را ياد کرده و ادعای دوستی ما می کند و صدق و کذب او بر تو نیست، تو بر نیت خویشی و کذب او برای اوست.

۹ ۳۱۰ و به همین اسناد مروی است که امام صادق علیه السلام در طریقی بود و با او صاحبان اموال بودند و خبر شنیدند که راهزنان در سر راهند و راه می زنند، مردم ترسیدند. امام فرمود: شما را چه می شود؟ گفتند: با ما مال هاست می ترسیم از ما بستانند. می شود تو آن ها را بستانی؟ شاید ایشان چون ببینند که مال ها از توست، از ما دست بردارند. گفت: چه می دانید، شاید ایشان قصد کسی جز من نداشته باشند و مرا به این سبب در معرض تلف افکنید.

گفتند: آیا در زمین دفن کنیم؟ فرمود: شاید کسی برسد و آن ها را برآورد و یا چون باز گردید آن را نیابد. گفتند: چه کنیم؟ دلالتی کن.

گفت: به ودیعت نهید نزد کسی که آن ها را حفظ کرده، شرّ مردم را برگرداند و آن ها را نمود داده از دنیا و مافیها بهتر کرده، در وقت شدت حاجت به شما برگرداند. گفتند: او کیست؟ فرمود:

رب العالمین! گفتند: چگونه ودیعت نهیم نزد او.

به علی ضعیفاء المسلمین قالوا و اَنتی لنا الضَّعفاء بحضرتنا هذه قال فاعرضوا علی أن تتصدَّقوا بثلثها لیدفع الله عن باقیها من تخافون قالوا قد عزمنا قال فأنتم فی أمان الله فامضوا فمضوا فظهرت لهم البارقه فخافوا فقال الصادق علیه السَّلام کیف تخافون و أنتم فی أمان الله عزَّ و جلَّ فتقدَّم البارقه و ترجلوا و قبلوا ید الصادق علیه السَّلام و قالوا رأینا البارحه فی منامنا رسول الله صلَّی الله علیه و آله یأمرنا بعرض أنفسنا علیک فنحن بین یدیک و نصحبک و هؤلاء لندفع عنهم الأعداء و اللصوص فقال الصادق علیه السَّلام لا حاجه بنا إلیکم فَإِنَّ الَّذِی دفعکم عَنَّا یدفعهم فمضوا سالمین و تصدَّقوا بالثلث و بورك لهم فی تجارتهم فربحوا للدَّرههم عشره فقالوا ما أعظم برکه الصَّادق علیه السَّلام فقال الصادق علیه السَّلام قد تعرَّفتُم البرکه فی معاملہ الله عزَّ و جلَّ فدوموا علیها

۱۰ ۳۱۱ و بهذا الإسناد عن الرِّضا عن أبیه موسی بن جعفر علیه السَّلام قال رأى الصادق رجلا قد اشتدَّ جزعه علی ولده فقال یا هذا گفت: تصدَّق کنید به آن اموال بر ضعیفان.

گفتند: ضعیفان این جا نیستند. گفت: عزم کنید که یک سوم آن را به تصدَّق دهید تا خدا باقی را از شر ایشان محافظت کند. گفتند: عزم کردیم. گفت: در امان خدا روانه شوید. روانه شدند چون راه زنان ظاهر شدند، ترسیدند.

فرمود: چرا می ترسید شما در امان خداید! ایشان آمدند و پیاده شده، دست امام بوسیدند و گفتند: در خواب رسول خدا صلَّی الله علیه و آله را دیدیم ما را امر به خدمت شما فرمود. اینک ما در خدمت توایم تا از شما شر دشمنان و دزدان دفع کنیم.

فرمود: ما را به شما احتیاج نیست که آن که شر شما از ما دفع کرد، دیگران نیز دفع کند. پس جماعت به سلامت رفتند و یک سوم مال را صدقه دادند و آن تجارت مبارک آمد و از ده برابر سود یافتند و گفتند: چه بزرگ بود برکت صادق علیه السَّلام. فرمود: دانستید سود معامله برای خدا؛ پس پیوسته با او معامله کنید و از او سود بگیرید.

۱۰ ۳۱۱ به همان اسناد حضرت رضا علیه السَّلام روایت کند از پدرش علیه السَّلام که گفت: امام صادق علیه السَّلام مردی را دید که بر فوت فرزند خود سخت جزع می نمود.

جزعت للمصيبة الصّغرى و غفلت عن المصيبة الكبرى و لو كنت لما صار إليه ولدك مستعدّا لما اشتدّ عليه جزعك فمصائبك
بتركك الاستعداد أعظم من مصابك بولدك

۱۱ ۳۱۲ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطار عن أحمد بن محمّد بن
عيسى عن محمّد بن سنان عن الرّضا علىّ بن موسى عليه السّلام أنّه قال إنّ بسم الله الرّحمن الرّحيم-أقرب إلى اسم الله الأعظم
من سواد العين إلى بياضها قال و قال الرّضا عليه السّلام كان أبى عليه السّلام إذا خرج من منزله قال بسم الله الرّحمن الرّحيم
خرجت بحول الله و قوّته لا بحولى و قوّتى بل بحولك و قوّتك يا ربّ متعرّضا به لرزقك فأنتى به فى عافيه

۱۲ ۳۱۳ حدّثنا أحمد بن علىّ بن إبراهيم بن هاشم رضى الله عنه قال حدّثنى أبى عن گفت: برای مصیبت کوچک جزع می
کنی و از مصیبت بزرگ غافلی!! اگر تو مہیای این حال بودی،چنین جزع نمی کردی و مصیبتی که تو به خاطر عدم آمادگی
برای مرگ بدان گرفتاری از مصیبت فرزندت بزرگ تر است.

۱۱ ۳۱۲ به همان اسناد از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:

بسم الله الرّحمن الرّحيم نزدیک تر است به اسم اعظم از سیاهی چشم به سپیدی آن.و هم گفت:«پدر من چون از منزل بیرون
می آمد می گفت:بسم الله الرّحمن الرّحيم؛به حول و قوّه خداوند تبارک و تعالی خارج شدم نه به حول و قوّه خودم،بلکه به
حول خدای تعالی.

خدایا!متعرض روزی تو شده ام،پس مرا در عافیت از آن عطا فرما».

۱۲ ۳۱۳ احمد بن على بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از جدّش از على بن معبد از حسين بن خالد

جَدَى إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمِعْتُ أَبِي يَحْدُثُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَوَّلَ سُورَةٍ نَزَلَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ وَ آخِرُ سُورَةٍ نَزَلَتْ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ

۱۳ ۳۱۴ حَدَّثَنَا حمزه بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام بقم في رجب سنة تسع و ثلاثين و ثلاثمائة قال حدثني أبي عن ياسر الخادم عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عن أبيه عن آبائه عن الحسين بن علي عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله لعلي عليه السلام يا علي أنت حجة الله و أنت باب الله و أنت الطريق إلى الله و أنت النبا العظيم و أنت الصراط المستقيم و أنت المثل الأعلى يا علي أنت إمام المسلمين و أمير المؤمنين و خير الوصيين و سيد الصديقين يا علي أنت الفاروق الأعظم و أنت الصديق الأكبر يا علي أنت خليفتي على أمتي و أنت قاضي ديني و أنت منجز عداوتي يا علي أنت المظلوم بعدى يا علي از حضرت رضا عليه السلام گفت: از پدر خود شنیدم که از پدر خود حدیث می کرد که اول سوره که نازل شد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ وَ آخِرُ سُورَةٍ که نازل شد إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ بود.

۱۳ ۳۱۴ حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن حسين بن علي بن أبي طالب در رجب سال ۳۳۹ در قم گفت: پدرم روایت می کند از یاسر خادم و او نیز روایت می کند از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و ایشان نیز روایت می کند از امام حسین بن علی علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی گفت:

یا علی تو حجت خدایی و نیز تو باب خدایی و راهی به سوی خدا و تویی نبا عظیم (یعنی خبر بزرگ که در سوره نبا مذکور است) و تویی صراط مستقیم و تویی مثل اعلی! یا علی تویی امام مسلمانان و امیر مؤمنان و بهترین وصیین و بزرگترین و برترین صدیقین! یا علی تویی فاروق اعظم و تویی صدیق اکبر.

یا علی تو مظلومی بعد از من. یا علی

أنت المفارق بعدى يا على أنت المحجور بعدى أشهد الله تعالى و من حضر من أمتى أن حزبك حزبي و حزبي حزب الله و أن حزب أعدائك حزب الشيطان.

۱۴ ۳۱۵ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا عبد الله بن جعفر بن جامع الحمیری عن أحمد بن هلال العبرتائی عن الحسن بن محبوب عن أبی الحسن الرضا علیه السلام قال قال لی لا بدّ من فتنه صمّاء صلیم تسقط فیها کلّ بطانه و ولیجه و ذلك عند فقدان الشیعه الثالث من ولدی یبکی علیه السّماء و أهل الأرض و کلّ حرّی و حرّان و کلّ حزین لهفان ثمّ قال بأبی و أمّی سمّی جدّی شبیهی و شبیه موسی بن عمران علیه جیوب النور تتوقّد بشعاع ضیاء القدس کم من حرّی مؤمنه و کم مؤمن متأسّف حیران حزین عند فقدان الماء المعین کأنتی بهم آیس ما کانوا قد نودوا نداء یسمع من بعد کما یسمع من قرب یكون رحمه علی المؤمنین و عذابا علی الکافرین.

پس از من از تو مفارقت جسته، تو را مهجور گذارند. گواه می سازم خدا و حاضرین امت خود را که حزب تو، حزب من و حزب من، حزب خدا و گروه دشمنان تو حزب شیطانند.

۱۴ ۳۱۵ حضرت رضا علیه السلام فرمود: ناچار است از فتنه ای کر و سخت که در آن هر رفاقت و دوستی زایل گردد و این وقتی است که شیعه فرزند سوّم مرا نیابد و از ایشان گم گردد و بگریند بر او و اهل آسمان و اهل زمین و هر زن و مرد جگر سوخته و هر غمگین حسرت زده.

بعد از آن گفت: پدر و مادرم فدای هم نام جدّ من، شبیه من و شبیه موسی بن عمران علیه السلام مشتمل است بر او جیب های نور که فروزان باشد به شعاع ضیاء قدس، بسا زنان جگر سوخته و بسا مؤمنان متأسف حیرت زده غمگین، وقتی که نیابند ماء معین را، گویا من نظر می کنم به ایشان وقتی که از آن نومیدتر نباشند، ناگاه ندا کرده شود، به ندایی که از دور شنیده شود چنان چه از نزدیک شنیده می شود و آن رحمت باشد بر مؤمنان و عذاب باشد بر کافران.

۱۵ ۳۱۶ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ سَاجِدٌ وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ

۱۶ ۳۱۷ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الصَّلَاةُ قَرَبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ

۱۷ ۳۱۸ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ يَحْيَى الْعَطَّارَ جَمِيعًا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحَيَّالِ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَتْ رِيحٌ وَأَنَا سَاجِدٌ وَجَعَلَ كُلُّ إِنْسَانٍ يَطْلُبُ مَوْضِعًا وَأَنَا سَاجِدٌ مَلَحَ ۱۵ ۳۱۶ پدرم از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از حسين بن علي و شاء از امام رضا عليه السلام روايت مي كند كه فرمود: نزديك ترين حالت بنده به خدا در حالت سجده است، از اين روست كه خداوند مي فرمايد: و اسجد و اقترب، سجده كن و نزديك شو.

۱۶ ۳۱۷ مرحوم والد از سعد بن عبد الله از محمد بن حسين بن ابی الخطاب از محمد بن فضيل از امام رضا عليه السلام نقل مي كند كه فرمود:

نماز، موجب تقرب انسان متقي است.

۱۷ ۳۱۸ مرحوم والد از سعد بن عبد الله و محمد بن يحيى عطار از احمد بن محمد بن عيسى از حجال از سليمان جعفري از امام رضا عليه السلام روايت مي كند كه فرمود:

بادي آمد و من در سجده بودم، هر كس از آن هول، مكاني طلب مي كرد و من در سجده

فِي الدَّعَاءِ عَلَى رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى سَكَنْتَ

۳۱۹ ۱۸ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّيْفَارِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا سَجَدَ يَحْرُكُ ثَلَاثَ أَصَابِعَ مِنْ أَصَابِعِهِ وَاحِدَهُ بَعْدَ وَاحِدَةٍ تَحْرِيكًا خَفِيفًا كَأَنَّهُ يَعْدُ التَّسْبِيحَ ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ قَالَ وَرَأَيْتُهُ يَرْكَعُ رُكُوعًا أَخْفَضَ مِنْ رُكُوعِ كُلِّ مَنْ رَأَيْتُهُ يَرْكَعُ كَانَ إِذَا رَكَعَ جَنَحَ بِيَدَيْهِ

۳۲۰ ۱۹ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَثَّاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِذَا نَامَ الْعَبْدُ وَهُوَ سَاجِدٌ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْمَلَائِكَةِ انْظُرُوا إِلَى عَبْدِي قَبَضَتْ رُوحَهُ وَهُوَ فِي طَاعَتِي

بودم و الحاح می کردم در دعا با پروردگار خود، تا ساکن گشت.

۳۱۹ ۱۸ مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ وَلِيدٍ مِنْ مُحَمَّدَ بْنِ حَسَنِ صَفَّارٍ مِنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى مِنْ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ رَوَيْتُ مِنْ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا سَجَدَ يَحْرُكُ ثَلَاثَ أَصَابِعَ مِنْ أَصَابِعِهِ وَاحِدَهُ بَعْدَ وَاحِدَةٍ تَحْرِيكًا خَفِيفًا كَأَنَّهُ يَعْدُ التَّسْبِيحَ ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ قَالَ وَرَأَيْتُهُ يَرْكَعُ رُكُوعًا أَخْفَضَ مِنْ رُكُوعِ كُلِّ مَنْ رَأَيْتُهُ يَرْكَعُ كَانَ إِذَا رَكَعَ جَنَحَ بِيَدَيْهِ

۳۲۰ ۱۹ مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ وَلِيدٍ مِنْ مُحَمَّدَ بْنِ حَسَنِ صَفَّارٍ مِنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى مِنْ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ رَوَيْتُ مِنْ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا سَجَدَ يَحْرُكُ ثَلَاثَ أَصَابِعَ مِنْ أَصَابِعِهِ وَاحِدَهُ بَعْدَ وَاحِدَةٍ تَحْرِيكًا خَفِيفًا كَأَنَّهُ يَعْدُ التَّسْبِيحَ ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ قَالَ وَرَأَيْتُهُ يَرْكَعُ رُكُوعًا أَخْفَضَ مِنْ رُكُوعِ كُلِّ مَنْ رَأَيْتُهُ يَرْكَعُ كَانَ إِذَا رَكَعَ جَنَحَ بِيَدَيْهِ

ص: ۵۱۳

۲۰ ۳۲۱ حدَّثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنهما قالا حدَّثنا محمد بن يحيى العطار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال قرأت كتاب أبي الحسن الرضا عليه السلام إلى أبي جعفر يا أبا جعفر بلغني أنَّ الموالى إذا ركبت أخرجوك من الباب الصَّغير فإنَّما ذلك من بخل بهم لئلاَّ ينال منك أحد خيرا فأسألك بحَقِّي عليك لا- يكن مدخلك و مخرجك إلَّا من الباب الكبير و إذا ركبت فليكن منك معك ذهب و فضّه ثم لا يسألك أحد إلَّا أعطيته و من سألك من عمومته أن تبرّه فلا- تعطه أقلّ من خمسين دينارًا و الكثير إليك و من سألك من عمّاتك فلا تعطها أقلّ من خمسة و عشرين دينارًا و الكثير إليك إنِّي أريد أن يرفعك الله فأنفق و لا تخش من ذى العرش إقتارا

۲۰ ۳۲۱ مرحوم والد و محمد بن حسن بن احمد بن وليد از محمد بن يحيى عطار از احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن ابى نصر بزنطى روايت کرده اند که گفت:خواندم نامه اى که ابو الحسن رضا عليه السلام به ابى جعفر عليه السلام نوشته بود به اين مضمون:به من رسيد که هرگاه تو سوار مى شوى موالى تو را از در کوچک بيرون مى برند از راه بخلى که دارند تا کسى از تو به چيزى نرسد.پس مى خواهم از تو به حقّى که دارم بر تو که داخل نشوى و بيرون نروى مگر از در بزرگ و هرگاه سوار شوى بايد با تو نقره و طلا- باشد و بعد از آن هيچ کس از تو سؤال نکند؛مگر او را عطايى کنى و از عموهاى تو هرکه از تو احساس توقع کند او را کمتر از پنجاه زر سرخ ندهى و در بيشتر از اين اختيار دارى و از عمّه هاى تو هرکه از تو چيزى خواهد او را کمتر از بيست و پنج زر سرخ ندهى و در بيشتر از آن اختيار دارى و جز اين نيست که من مى خواهم که خداى عزّ و جلّ تو را بردارد و رفعت دهد؛ پس خرج کن و مترس از جانب خداوند عرش، تنگ ساختن روزى را.

۲۱ ۳۲۲ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ جَبْرِئِيلَ الْجَرَجَانِيُّ الْبَزَازُ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَبُو عَمْرٍو الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرِ الطَّائِيِّ بِبَغْدَادٍ عَلَى بَابِ صُقْرِ السَّكْرِيِّ عِنْدَ جَسْرِ أَبِي الزَّنْجِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو أَحْمَدَ بْنُ سَلِيمَانَ الطَّائِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَتَسْعِينَ وَمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنِ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَحْشُرُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَعَهَا ثِيَابٌ مَصْبُوغَةٌ بِالْدِّمَاءِ تَتَعَلَّقُ بِقَائِمِهِ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ تَقُولُ يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ أَحْكَمَ بَيْنِي وَبَيْنَ قَاتِلِ وَلَدِي قَالَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيَحْكُمُ لَابْنَتِي فَاطِمَةَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ

۲۱ ۳۲۲ ابو علی احمد بن ابی جعفر بیهقی از ابو علی احمد بن علی بن جبرئیل جرجانی بزاز از اسماعیل بن ابی عبد الله ابو عمر قطان از احمد بن عبد الله بن عامر طایی در بغداد کنار پل ابی الزنج بر دروازه «صقر السکری» روایت کرد که ابو احمد بن سلیمان طایی از علی بن موسی الرضا علیه السّلام در مدینه در سال ۱۹۴ از پدر بزرگوارش امام موسی کاظم علیه السّلام از پدر بزرگوارش امام صادق علیه السّلام از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السّلام از پدر بزرگوارش امام سجاد علیه السّلام از پدر بزرگوارش امام حسین علیه السّلام از پدر بزرگوارش امیر المؤمنین علیه السّلام و ایشان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

محشور گردد دختر من، فاطمه روز قیامت و با او جامه ها باشد به خون های رنگ شده و در آویزد به قائمه ای از قوائم عرش و گوید: یا احکم الحاکمین حکم کن میان من و میان قاتل فرزندم و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حکم برای دختر من فاطمه شود به حق ربّ کعبه.

۲۲ ۳۲۳ حدّثنا أبو أسد عبد الصّمد بن عبد الشّهِيد الأنصاريّ رضی الله عنه بسمرقند قال حدّثنا أبيّ قال حدّثنا أحمد بن إسحاق العلويّ الموسويّ قال حدّثنا أبيّ قال أخبرني عمّي الحسن بن إسحاق قال سمعت عمّي عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام يقول حدّثني أبيّ عن أبيه عن جدّه عن أمير المؤمنين عليهم السّلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه و اله من دان بغير سماع ألزّمه الله البتّه إلى الفناء و من دان بسماع من غير الباب العذّي فتحه الله عزّ و جلّ لخلقه فهو مشرک و الباب المأمون على وحي الله تبارک و تعالی محمّد صلّى الله عليه و آله

۲۳ ۳۲۴ حدّثنا أبو الحسن محمّد بن إبراهيم بن إسحاق رضی الله عنه قال حدّثنا أبو سعيد النّسويّ قال حدّثنا إبراهيم بن محمّد بن هارون قال حدّثنا أحمد بن أبو الفضل البلخيّ قال حدّثني خال يحيى بن سعيد البلخيّ عن عليّ بن موسى الرّضا عن أبيه ۲۲ ۳۲۳ ابو اسد عبد الصمد بن عبد الشهيد انصاري در سمرقند از پدرش از احمد بن اسحاق علوي موسوي از پدرش از عمويش حسن بن اسحاق از عمويش امام رضا عليه السّلام نقل می کند که فرمود پدرم از پدرش از جدش امير المؤمنين عليهم السّلام روايت نمود که رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: هر که بدون شنیدن، دين اتخاذ کند، خدای او را به فنا اندازد و هر که دين گيرد به شنیدن از غير دري که گشوده است آن را خدای عزّ و جلّ برای خلق خود، او مشرک است و آن دري که مورد وثوق و اطمینان است بر وحي خدای تبارک و تعالی محمّد صلّى الله عليه و آله است.

۲۳ ۳۲۴ ابو الحسن محمد بن ابراهيم بن اسحاق روايت می کند از ابو سعيد نسوي از ابراهيم بن محمد بن هارون از احمد بن ابو الفضل بلخي و او از دايي يحيى بن سعيد بلخي از امام علي بن موسى الرضا عليه السّلام روايت می کند که آن حضرت از پدران گرامی خویش از مولای

موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن عليّ عن أبيه الحسين بن الحسين بن عليّ عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال بينما أنا أمشي مع النّبيّ صلّى الله عليه وآله في بعض طرقات المدينة إذ لقينا شيخاً طويلاً كثر اللّحية بعيد ما بين المنكبين فسلمّ على النّبيّ صلّى الله عليه وآله ورحّب به ثمّ التفت إليّ.

فقال السّلام عليك يا رابع الخلفاء ورحمه الله وبركاته أليس كذلك هو يا رسول الله فقال له رسول الله صلّى الله عليه وآله بلى ثمّ مضى فقلت يا رسول الله ما هذا الذي قال لي هذا الشّرخ و تصديقك له قال أنت كذلك والحمد لله إنّ الله عزّ وجلّ قال في كتابه إنّى جاعل فى الأرض خليفه و الخليفه المجعل فيها آدم عليه السّلام و قال يا داود إنّا جعلناك خليفه فى الأرض فاحكم بين النّاس بالحقّ فهو الثّانى و قال عزّ وجلّ حكاية عن موسى حين قال لهارون اخلفنى فى قومى و أصلح فهو هارون إذا استخلفه موسى عليه السّلام فى قومه فهو الثّالث و قال عزّ وجلّ و أذان من الله و رسوله إلى النّاس يوم الحجّ الأكبر فكنت متقيان امير المؤمنين عليه السّلام روايت مى كند كه فرمود:

با پیغمبر خدا صلّى الله عليه وآله در بعضی از کوچه ها و راه های مدینه می رفتم که شیخی طویل موی، ریشش انبوه، میان دوشش از هم دور، به ما برخورد. پس بر نبیّ خدا سلام کرد و ترحیب نمود؛ پس به من ملتفت شد و گفت: السّلام عليك يا رابع الخلفاء و رحمه الله و برکاته، چنین است یا رسول الله؟ گفت با او رسول خدا صلّى الله عليه وآله: بلی. پس بگذشت. گفتم: یا رسول الله چه بود این که گفت این شیخ و حضرتت تصدیق نمودی؟ فرمود: تو چنانی که گفت، چرا که خدای تعالی می فرماید: «من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت»، و آن حضرت آدم بود که اول خلیفه بود، و نیز فرموده است: «ای داوود! ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس میان مردم به حق حکم کن» و او دوم خلیفه است و نیز خداوند از قول موسی به هارون نقل می فرماید که گفت: ای هارون! خلیفه من در قوم من باش و اصلاح کن و او سوم خلیفه است.

و نیز خداوند می فرماید: «و اعلامی است از خدا و رسولش به مردمان در روز حج اکبر...» و تو آن اعلام کننده از جانب خدا و رسولش بودی و تو

أنت المبلّغ عن الله و عن رسوله و أنت وصيّ و وزير و قاضى دينى و المؤدّى عني و أنت منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي فأنت رابع الخلفاء كما سلّم عليك الشيخ أ و لا تدري من هو قلت لا قال ذاك أخوك الخضر عليه السّلام فاعلم

٢٤ ٣٢٥ حدّثنا عليّ بن عبد الله الورّاق رضى الله عنه قال حدّثنا محمّد بن أبى عبد الله الكوفى عن سهل بن زياد الآدمى عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنى عن محمّد بن علىّ الرضا عن أبيه الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن علىّ عن أبيه علىّ بن الحسين عن أبيه الحسين بن علىّ عن أبيه أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليهم السّلام قال دخلت أنا و فاطمه على رسول الله صلّى الله عليه و آله فوجدته يبكى بكاء شديدا فقلت فداك أبى و أمى يا رسول الله ما الذى أبكاك فقال يا علىّ ليله أسرى بى إلى السّماء رأيت نساء من أمّتى فى عذاب شديد فأنكرت شأنهنّ فبكيت لما رأيت من شدّه عذابهنّ و رأيت وصيّ من و وزير من و قاضى دين من و اداكنده از جانب من مى باشى، تو به من بر منزلت هارون به موسى عليه السّلام هستى، غير اين كه پيغمبر نباشد بعد از من و تو چهارم خلفايى، چنان چه اين شيخ بر تو سلام كرد، آيا نمى دانى او كه بود؟ گفتم: نه. گفت: او برادر تو خضر عليه السّلام است.

٢٤ ٣٢٥ و هم از طريق آن حضرت عليه السّلام و پدران گرامى اش عليهم السّلام مروى است كه امير المؤمنين عليه السّلام گفت: داخل شدیم من و فاطمه بر رسول خدا صلّى الله عليه و آله، دیدم او را كه سخت مى گریست. گفتم: فدای تو باد پدر و مادرم، یا رسول الله چه چیز تو را مى گریاند؟ گفت: یا على شبی كه مرا به آسمان بردند دیدم زنى چند را از امت من در عذابى سخت، عجب ماندم كه آن چه حالت است و گریستم به جهت عذابى سخت كه بر ایشان مى رفت، دیدم زنى را به موى او آویخته بودند مغز سرش مى جوشید و دیدم زنى را به زبانش آویخته بودند و آب جوش در حلقش مى ریختند و دیدم زنى را به پستانش آویخته بودند و زنى دیدم گوشت تن خود مى خورد و آتش از زیر او مى افروخت و زنى دیدم دو پایش

امراه معلّقه بشعرها يغلى دماغ رأسها و رأيت امراه معلّقه بلسانها و الحميم يصبّ في حلقها و رأيت امراه معلّقه بشديها و رأيت امراه تأكل لحم جسدها و النار توقد من تحتها و رأيت امراه قد شدّ رجلاها إلى يديها و قد سلّط عليها الحيات و العقارب و رأيت امراه صمّاء عمياء خرساء في تابوت من نار يخرج دماغ رأسها من منخرها و بدنّها متقطّع من الجذام و البرص و رأيت امراه معلّقه برجليها في تنّور من نار و رأيت امراه تقطّع لحم جسدها من مقدّمها و مؤخّرها بمقاريض من نار و رأيت امراه يحرق وجهها و يداها و هي تأكل أمعاءها و رأيت امراه رأسها رأس الخنزير و بدنّها بدن الحمار و عليها ألف ألف لون من العذاب و رأيت امراه على صورة الكلب و النار تدخل في دبرها و تخرج من فيها و الملائكة يضربون رأسها و بدنّها بمقامع من نار فقالت فاطمه عليها السّلام حبيبي و قرّه عيني أخبرني ما كان عملهنّ و سيرتهنّ حتّى وضع الله عليهنّ هذا العذاب فقال يا بتيّ أمّا المعلّقه بشعرها فإنّها كانت لا تغطّي شعرها من الرّجال و أمّا المعلّقه بلسانها به دو دست بسته بودند و بر او مارها و عقرب ها مسلّط ساخته و زنی دیدم کر و کور و گنگ در تابوتی از آتش دماغ سرش از بینی او بیرون آمده و بدنش پاره پاره بود از جذام و برص، و زنی دیدم آویخته شده به دو پای خود در تنوری از آتش، و زنی دیدم که پاره می کردند گوشت جسد او را از پیش رو و از پس سر به فیچی هایی از آتش، و زنی دیدم می سوخت روی او و روی دو دست او را و او روده های خود می خورد، و زنی دیدم که سرش، سر خوک بود و بدنش بدن حمار، در هزار گونه عذاب، و زنی دیدم به صورت سگ، و آتش داخل می شد در مقعدش و بیرون می آمد از دهانش، و ملایکه می زدند بر سر و بدنش گرزها از آتش.

فاطمه عليها السّلام گفت: ای حبيب من و قره عين من مرا خبر ده که عمل و سیرت ایشان چه بود که این گونه عذاب ها خدای عزّ و جل بر ایشان گماشت؟ فرمود: ای دختر من آن که به موی آویخته شده بود، او موی خود از مردمان [نامحرم] نمی پوشید و آن که به زبان آویخته شده بود شوهر خود را می رنجانید و آن که به پستان آویخته شده بود سر و می زد از فراش شوهر خود، و آن که به پا آویخته شده بود بی اذن

فإنَّها كانت تؤذی زوجها و أمّا المعلقه بشديها فإنَّها كانت تمتنع من فراش زوجها و أمّا المعلقه برجليها فإنَّها كانت تخرج من بيتها بغير إذن زوجها و أمّا التي كانت تأكل لحم جسدها فإنَّها كانت تزین بدنِها للناس و أمّا التي شدَّ يداها إلى رجليها و سلَّط عليها الحيَّات و العقارب فإنَّها كانت قذره الوضوء قذره الثياب و كانت لا تغتسل من الجنابه و الحيض و لا تنتظف و كانت تستهين بالصَّلاه و أمّا الصَّيماء العمياء الخرساء فإنَّها كانت تلد من الزَّناء فتعلقه في عنق زوجها و أمّا التي كانت تقرض لحمها بالمقاريض فإنَّها كانت تعرض نفسها على الرِّجال و أمّا التي كانت تحرق وجهها و بدنِها و هي تأكل أمعاءها فإنَّها كانت قوَّاده و أمّا التي كان رأسها رأس الخنزير و بدنِها بدن الحمار فإنَّها كانت نَمامه كذابه و أمّا التي كانت على صورة الكلب و النَّار تدخل في دبرها و تخرج من فيها فإنَّها كانت قينه نواحه حاسده ثمَّ قال صَلَّى الله عليه و آله و يل لامرأه أغضبت زوجها و طوبى لامرأه رضى عنها زوجها

شوهر از خانه بیرون می رفت، و آن که گوشت تن خود می خورد او تن خود را برای مردم می آراست، و آن که دو دستش به دو پای هم بربسته بودند و مارها و عقرب ها بر او مسلط کرده، او زنی است ناپاک و ضو و ناپاک جامه و از جنابت و حیض غسل نمی کرد و خود را پاکیزه نمی ساخت و امر نماز خار می داشت، و اما آن زن کور گنگ، او فرزند از زنا می زایید و بر گردن شوهر می بست، و آن که گوشتش را به قیچی می بریدند، خود را بر مردم عرض می کرد، آن که روی و بدنش می سوختند و روده های خود می خورد زنی دلاله بود، و آن که سرش سر خوک و بدنش بدن خر بود او زن سخن چین و دروغگو بود، و آن که به صورت سگ بود آتش در پشتش می رفت و از دهانش برمی آمد او زن فتنه انگیز نوحه گر حسود بود بعد از آن حضرت صَلَّى الله عليه و آله گفت: وای بر زنی که در غضب اندازد شوهر خود را و خوشا به حال زنی که شوهر از او راضی باشد.

۲۵ ۳۲۶ حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن محمّد بن عیسی بن عبید عن محمّد بن عرفه قال قال أبو الحسن الرضا علیه السّلام یا ابن عرفه إنّ النّعم کالابل المعقوله فی عطنها علی القوم ما أحسنوا جوارها فإذا أساءوا معاملتها و إنالتها نفرت عنهم.

۲۶ ۳۲۷ حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنی علیّ بن ابراهیم بن هاشم عن یاسر الخادم عن أبی الحسن الرضا علیه السّلام قال السّخیّ یأکل من طعام النّاس لیأکلوا من طعامه و البخیل لا یأکل من طعام النّاس لئلاّ یأکلوا من طعامه.

۲۷ ۳۲۸ حدّثنا محمّد بن جعفر بن مسرور رضی اللّٰه عنه قال حدّثنی الحسین بن محمّد بن عامر عن معلی بن محمّد البصری عن الحسن بن علیّ الوشاء قال سمعت أبا ۲۵ ۳۲۶ مرحوم والد از علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از محمد بن عرفه روایت می کند که حضرت رضا علیه السّلام با او گفت:

یابن عرفه به درستی که نعمت ها به شتران مانند که برقرار گاه خود هستند تا چندان که با آن ها خوب مجاورت کنند، هرگاه بد سر کنند با ایشان و نگهداری نکنند، سر بکشند و بگریزند.

۲۶ ۳۲۷ مرحوم والد از علی بن ابراهیم بن هاشم از یاسر خادم روایت می کند که حضرت رضا علیه السّلام فرمود: مرد سخاوتمند از غذای مردمان می خورد، تا ایشان نیز از غذای او بخورند و بخیل از غذای مردمان نمی خورد، مبادا ایشان از غذای او بخورند.

۲۷ ۳۲۸ محمد بن جعفر بن مسرور از حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی وشاء روایت می کند که گفت از امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام شنیدم

الحسن عليه السَّلام يقول السَّخَى قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ وَالبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ قَالَ وَ سَمِعْتَهُ يَقُولُ السَّخَاءُ شَجَرُهُ فِي الْجَنَّةِ أَغْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا مِنْ تَعَلَّقَ بِغَصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.

۲۸ ۳۲۹ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصِّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ وَ الْحَجَّالِ أَنَّهُمَا سَمِعَا الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ كَانَ الْعَابِدُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا يَتَعَبَّدُ حَتَّى يَصُمْتَ عَشْرَ سَنِينَ.

۲۹ ۳۳۰ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمَفْسَّرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ زِيَادٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَيَّادٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ كَهْ فَرْمُودٍ: مَرَدٌ سَخَاوَتَمَنْدٌ بِهِ خُداوند تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ بهشت و مردم نَزْدِيكَ است و از آتش جهنم به دور، و مردم بَخِيلٌ از خُدا و بهشت و مردمان دور و به جهنم نَزْدِيكَ. و نیز فرمود:

سَخَاوَتِ درختی بهشتی است که شاخه های آن در این دنیا آویخته، هر که بدان بیاويزد، لاجرم به بهشت رسد.

۲۸ ۳۲۹ مُحَمَّدُ بْنُ حُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ وَلِيدٍ از مُحَمَّدُ بْنُ حُسَيْنِ صَفَّارٍ از مُحَمَّدُ بْنُ حُسَيْنِ ابی خطاب و احمد بن محمد از پدرش از علی بن اسباط و حجال روایت کردند که این دو نفر از امام رضا علیه السَّلام شنیدند که می فرمود:

عابد بنی اسرائیل به عبادت نمی پرداخت، تا وقتی که ده سال خاموشی می گزید.

۲۹ ۳۳۰ أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ قَاسِمِ الْمَفْسَّرِ از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن صیاد و ایشان از پدرانشان و آن دو از حسن بن علی علیهما السَّلام از پدرش علی بن محمد علیهما السَّلام از پدرش محمد بن علی علیهما السَّلام از پدرش امام رضا علیه السَّلام

أَبِيهِ الرُّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ قَالَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً لَتَعْتَبِرُوا وَهُوَ لِتَتَوَضَّعُوا لَهُ إِلَى رِضْوَانِهِ وَتَتَوَقَّوْا بِهِ مِنْ عَذَابِ نِيرَانِهِ ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ فِي خَلْقِهَا وَإِتْقَانِهَا فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَلَعَلَّمَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمَ الْمَصَالِحِ فَخَلَقَ لَكُمْ كُلَّ مَا فِي الْأَرْضِ لِمَصَالِحِكُمْ يَا بَنِي آدَمَ

۳۰ ۳۳۱ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوِيهِ وَ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ الرُّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى وَ إِيشَانِ مِنْ پَدَرِشِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ إِيشَانِ مِنْ پَدَرِشِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ إِيشَانِ مِنْ پَدَرِشِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ إِيشَانِ مِنْ پَدَرِشِ عَلِيٍّ بْنِ حُسَيْنٍ وَ إِيشَانِ مِنْ پَدَرِشِ إِمَامِ حُسَيْنٍ وَ إِيشَانِ مِنْ پَدَرِشِ إِمَامِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَوَيْتُ كَرْدَ كِهْ دَرِ تَفْسِيرِ آيَةِ «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ...» «اوست آن خداوندی که بیافرید برای شما آن چه در زمین است، جمیعاً تا به آن اعتبار گیرید و به رضوان خدا توسّل نمایند» فرمود: او جمیع آن چه در زمین است برای شما آفرید تا عبرت گرفته و بدانها به رضوان او توسّل جوئید، و از عذاب آتشش پرهیزید. پس خلق آسمان ها آغاز کرده، هفت آسمان راست کرد و او به همه چیز داناست و چون همه چیز داند همه مصلحت ها داند.

پس خلق کرد جمیع آن چه در زمین است برای مصلحت های شما ای بنی آدم!

۳۰ ۳۳۱ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوِيهِ وَ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِمَامِ رِضَا عَنْ إِمَامِ كَاسِمٍ عَنْ إِمَامِ صَادِقٍ عَنْ إِمَامِ بَاقِرٍ عَنْ إِمَامِ سَجَّادٍ عَنْ إِمَامِ حُسَيْنٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه الحسين بن الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لكل أمه صديق و فاروق و صديق هذه الأمه و فاروقها علي بن أبي طالب عليه السلام و إنه سفينة نجاتها و باب حطتها و إنه يوشعها و شمعونها و ذو قرنيها معاشر الناس إن عليا خليفة الله و خليفتي عليكم بعدى و إنه لأمر المؤمنين و خير الوصيين من نازعه فقد نازعني و من ظلمه فقد ظلمني و من غلبه فقد غلبني و من برّه فقد برّني و من جفاه فقد جفاني و من عاداه فقد عاداني و من والاه فقد والاني و ذلك أنّه أخى و وزيرى و مخلوق من طينتى و كنت أنا و هو نورا واحدا.

۳۳۲ ۳۱ حدّثنا أبى رضى الله عنه قال حدّثنا علي بن موسى بن جعفر بن أبى جعفر الكميدانى و محمّد بن يحيى العطار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبى نصر البزنطى قال سمعت أبا رويت مى کنند كه: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: هر امتى را صديقى و فاروقى است و صديق اين امت و فاروق او على بن ابى طالب است به درستی كه على عليه السلام سفینه نجات و باب توبه اين امت است، به درستی كه او يوشع و شمعون و ذو القرنين اين امت است. اى گروه مردمان به درستی كه على خليفه خدا و خليفه من است بر شما بعد از من، و او امير مؤمنين و بهترين وصيين است، هر كه با او بجنگند با من جنگيده، هر كه او را ستم كند، مرا ستم كرده، هر كه او را مغلوب كند، مرا مغلوب ساخته، هر كه با او نيكي كند، با من نيكي كرده و هر كه او را جفا كند، مرا جفا كرده است و دشمن او دشمن من و دوست او دوست من است، چرا كه او برادر من و وزير من است و از طينت من مخلوق است و من و او از يك نور بوده ايم.

۳۳۲ ۳۱ مرحوم والد از على بن موسى بن جعفر بن ابى جعفر كميدانى و محمد بن يحيى عطار از احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن ابى نصر بزنطى از امام على بن موسى الرضا عليه آلاف التحية و الثناء روايت مى كند كه

الحسن الرضا عليه السلام يقول إنّ رجلا من بنى إسرائيل قتل قرا به له ثم أخذته و طرحه على طريق أفضل سبط من أسباط بنى إسرائيل ثم جاء يطلب بدمه فقالوا لموسى عليه السلام إنّ سبط آل فلان قتلوا فلانا فأخبرنا من قتله قال ايتونى ببقرة قالوا أ تتخذنا هزوا قال أعوذ بالله أن أكون من الجاهلين و لو أنّهم عمدوا إلى أى بقرة أجزأتهم و لكن شددوا فشدد الله عليهم قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما هي قال إنه يقول إنها بقرة لا فارض و لا بكر يعنى لا صغيره و لا كبيره عوان بين ذلك و لو أنّهم عمدوا إلى أى بقرة أجزأتهم و لكن شددوا فشدد الله عليهم قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما لونها قال إنه يقول إنها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرين و لو أنّهم عمدوا إلى أى بقرة لأجزأتهم و لكن شددوا فشدد الله عليهم قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما هي إنّ البقر تشابه علينا و إنّنا إن شاء الله لمهتدون قال إنه يقول إنها بقرة لا ذلول تثير الأرض و لا تسقى الحرث مسلمه لا شيه فيها قالوا الآن جئت بالحق فطلبوها فوجدوها عند فتى من بنى إسرائيل فقال لا أبيعها إلا فرمود: مردى از بنى اسرائيل يکى از خويشان خويش را به قتل رساند و جنازه او را در راه يکى از بزرگان اسباط رها کرد. سپس از موسى عليه السلام خونخواهى او نمود و گفت: سبط آل فلان، مردى از ما را کشته اند. قاتل او را به ما بنمايان. حضرت موسى گفتند: آيا ما را مسخره مى کنى، فرمود: به خدا پناه مى برم که از جاهلين باشم. اگر ايشان هر گاوى مى آوردند، کافى بود، لکن سخت گرفتند و خدا نيز با ايشان سخت گرفت. گفتند: که خدای خود را بگو چگونه گاوى باشد؟ فرمود: خدا مى فرمايد، نه بزرگ و نه کوچک و اگر باز به سراغ هر گاوى از اين دست مى رفتند، مقبول بود، لکن سخت گرفتند و خدا نيز سخت گرفت. گفتند: رنگ آن را بيان کن، فرمود: خدا مى فرمايد: زردى که بينندگان را به وجد آورد. باز اگر سراغ هر گاوى مى رفتند، کافى بود، لکن سخت گرفتند و خدای نيز سخت گرفت. گفتند: گاو بر ما مشبه شد، پروردگار را بگو براى ما بيان کند، تا شايد هدايت يابيم.

فرمود: گاوى که نه زمين شخم زده و نه آب کشيده باشد. و در آن رنگ يکنواخت و رنگى به جز آن در او نباشد. گفتند: الآن حق را آوردى! پس آن را نزد جوانى از بنى اسرائيل يافتند.

بملء مسكها ذهباً فجاءوا إلى موسى عليه السلام فقالوا له ذلك فقال اشتروها فاشتروها و جاءوا بها فأمر بذبحها ثم أمر أن يضرب الميت بذنبها فلما فعلوا ذلك حیی المقتول و قال يا رسول الله إن ابن عمی قتلنی دون من يدعی علیه قتلی فعلموا بذلك قاتله فقال رسول الله موسى بن عمران علیه السلام لبعض أصحابه إن هذه البقرة لها نبأ فقال و ما هو قال إن فتی من بنی اسرائیل كان باراً بأبيه و إنه اشتری تبعاً فجاء إلى أبيه و رأى أن المقلید تحت رأسه فكره أن يوقظه فترك ذلك البيع فاستيقظ أبوه فأخبره فقال له أحسنت خذ هذه البقرة فهي لك عوضاً لما فاتك قال فقال له رسول الله موسى بن عمران علیه السلام انظروا إلى البر ما بلغ بأهله

۳۳۳ ۳۲ حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم قال حدّثنا الزّیّان بن الصّلت قال سألت الرّضا علیه السّلام یوماً بخراسان فقلت یا سیدی إنّ ابراهیم بن هاشم العبّاسی حکى او گفت: آن را نمی فروشم مگر آن که پوست آن را پر از طلا کنید. نزد موسی علیه السّلام آمدند و گفتند: چنین می گوید. فرمود: بخريد، پس آن را خریدند و آوردند. امر فرمود آن را ذبح کردند و دم آن را به میت زدند. مرده زنده شده، برخاست و عرض کرد: پسر عموی من مرا کشته است، نه آن که ایشان ادعا می کنند. پس قاتل او را شناختند.

حضرت موسی علیه السلام به بعضی از اصحابش فرمود: این گاو را داستانی است، گفتند: چیست؟ فرمود: جوانی از بنی اسرائیل نسبت به پدر خود نیکوکار بود، او را معامله ای پیش آمد و چون کلیدها زیر سر پدر او بود و پدر در خواب، جوان از معامله گذشت. چون پدر بیدار شد، جوان مآوقع را به او گفت. پدر در عوض سود آن معامله این گاو را نصیب او کرد. سپس موسی علیه السلام فرمود:

ببینید، نیکی با اهلش چه می کند؟!

۳۳۳ ۳۲ احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از ریان بن صلت روایت می کند که روزی در خراسان از امام رضا علیه السلام پرسیدم: ابراهیم بن هاشم عباسی از شما روایت می کند که او را رخصت شنیدن

عنك أنك رخصت له في استماع الغناء فقال كذب الزنديق إنما سألتني عن ذلك فقلت له إن رجلا سأل أبا جعفر عليه السلام عن ذلك فقال له أبو جعفر إذا ميز الله بين الحق والباطل فأين يكون الغناء فقال مع الباطل فقال له أبو جعفر قد قضيت

٣٣ ٣٣٤ حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن الريان بن الصيملت قال سمعت الرضا عليه السلام يقول ما بعث الله عز وجل نبيا إلا بتحريم الخمر وأن يقر له بأن الله يفعل ما يشاء وأن يكون في ترائه الكندر قال وسمعت عليه السلام يقول لا تدخلوا بالليل بيتا مظلما إلا مع السراج

٣٤ ٣٣٥ حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن ياسر الخادم قال سألت بعض القواد أبا الحسن الرضا عليه السلام عن أكل الطين وقال إن بعض جواريه يأكلن الطين فغضب غناء اجازته داه ايد. فرمود: این زندیق دروغ می گوید، چون از من پرسید، گفتم: از ابو جعفر عليه السلام در این زمینه سؤال کردند، فرمود:

اگر بین حق و باطل را جدا کنند، غنا در کدام سو است؟ سایل گفت: در باطل، حضرت به سایل فرمود: خود در این زمینه حکم کردی.

٣٣ ٣٣٤ احمد بن زياد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از ریان بن صلت روایت می کند از امام رضا عليه السلام شنیدم که می فرمود:

خدای عز و جل هیچ نبی نفرستاد؛ مگر به حرام کردن خمر و این که: خدای عز و جل هر چه خواهد می کند و این که در ماترک او کندر باشد.

نیز فرمود: در شب تار، خانه تاریک را بی چراغ وارد نشوید.

٣٤ ٣٣٥ احمد بن زياد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از یاسر خادم روایت می کند که یکی از امرا از امام رضا عليه السلام درباره خوردن گل پرسید و نیز به امام عرض کرد که یکی از کنیزکان او گل می خورد، امام در غضب

ثم قال إنّ أكل الطّين حرام مثل الميتة و الدّم و لحم الخنزير فانهم عن ذلك قال و حدّثنى ياسر قال كان الرضا عليه السّلام إذا رجع يوم الجمعة من الجامع و قد أصابه العرق و الغبار رفع يديه و قال اللهمّ إن كان فرجى ممّا أنا فيه بالموت فعجّله إلّى السّاعة و لم يزل مغموما مكروبا إلى أن قبض عليه السّلام قال ياسر و كتب من نيسابور إلى المأمون أنّ رجلا من المجوس أوصى عند موته بمال جليل يفرّق فى الفقراء و المساكين ففرّقه قاضى نيسابور على فقراء المسلمين فقال المأمون للرّضا عليه السّلام يا سيّدى ما تقول فى ذلك فقال الرّضا عليه السّلام إنّ المجوس لا يتصدّقون على فقراء المسلمين فاكتب إليه أن يخرج بقدر ذلك من صدقات المسلمين فيتصدّق به على فقراء المجوس و قال على بن إبراهيم بن هاشم و حدّثنى ياسر و غيره عن الرّضا عليه السّلام بأحاديث كثيرة لم أذكرها لأنّى سمعتها منذ دهر

۳۵ ۳۳۶ حدّثنا أبى رضى الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا أحمد بن محمّد شده فرمود: خوردن گل، چون خوردن مرده، خون و گوشت خوک حرام است. ایشان را نهی کن. نیز یاسر روایت می کند که روز جمعه ای از مسجد جامع شهر بازگشت در حالی که عرق و غبار روی مبارک آن جناب را پوشانده بود، پس دست به دعا برداشت و فرمود: خدایا اگر فرج من از این حالت به مرگ من است، آن را به همین ساعت به تعجیل برسان و پیوسته محزون و اندوهناک بود تا درگذشت. نیز یاسر روایت می کند که نامه ای از نیشابور به مأمون رسید که مردی مجوسی وقت مرگ وصیت کرده که اموال او را به فقرا بدهند و قاضی آن را به فقرای مسلمین رسانده است. مأمون از حضرت سؤال کرد، حضرت فرمود: صدقه او به فقرای مسلمان نمی رسد. از صدقات مسلمین به همان اندازه خارج و به فقرای مجوس بدهند. علی بن ابراهیم بن هاشم می گوید: از یاسر خادم و دیگران روایات زیادی از امام رضا علیه السّلام شنیده ام که به خاطر نمی آورم، چرا که در طی زمانی طولانی بوده است.

۳۵ ۳۳۶ مرحوم والد، از سعد بن عبد الله روایت می کند و او نیز از احمد بن محمد بن

بن عیسی عن الحسن بن علی الوشاء بن بنت إلیاس عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أنه قال إذا أهلّ هلال ذی الحجة و نحن بالمدينة لم یکن لنا أن نحرّم إلا بالحجّ لأنّا نحرّم من الشجرة و هو الذی وُقت رسول الله صلّی الله علیه و آله و أنتم إذا قدمکم قدمتم من العراق فأهلّ الهلال فلکم أن تعتمروا لأنّ بین أیدیکم ذات عرق و غيرها ممّا وُقت لکم رسول الله صلّی الله علیه و آله فقال له الفضل فلی الآن أن أتمتع و قد طفت بالبيت فقال له نعم فذهب بها محمد بن جعفر إلى سفیان بن عیینة و أصحاب سفیان فقال لهم إنّ فلانا قال قال کذا و کذا فشنع علی أبي الحسن علیه السلام

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله سفیان بن عیینة لقی الصادق علیه السلام و روى عنه و بقى إلى أيام الرضا علیه السلام

۳۳۷ ۳۶ حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال حدّثنا محمد بن الحسن الصیقلی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن أحمد بن محمد بن محمد بن أبي نصر عیسی از حسن بن علی و شاء از امام رضا علیه السلام که فرمود: هرگاه ماه ذی الحجة نو شود و ما به مدینه باشیم، ما را جایز نیست؛ مگر احرام بستن به حج زیرا که ما از شجره احرام می بندیم و آن میقاتی است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله نهاده است و شما اگر از عراق بودید و هلال پیدا شود می توانید که عمره کنید چرا که پیش روی شما ذات عرق و غیر آن میل که در آن حکم ها، رسول خدا صلّی الله علیه و آله تعیین کرده است. پس فضل با آن حضرت گفت: پس حالا- مرا جای آن است که متمتع شوم و حال آن که طواف خانه کرده ام. گفت: آری. محمد بن جعفر به سفیان بن عیینة و اصحابش گفت که حضرت چنین و چنین می گوید. پس بر آن حضرت تشنّیع نمود.

مصنّف کتاب گوید: سفیان بن عیینة با امام صادق علیه السلام ملاقات نمود و از او روایت کرد و تا ایام امام رضا علیه السلام زنده بود.

۳۳۷ ۳۶ محمد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن حسن صفار روایت می کند و او از احمد بن محمد بن عیسی و او از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت می کند که

البزنطی قال قلت لأبی الحسن علیه السّلام کیف صنعت فی عامک فقال اعتمرت فی رجب و دخلت متمّعا و كذلك أفعل إذا اعتمرت

۳۳۸ ۳۷ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار عن محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری قال حدّثنی أبو سعید الآدمی عن أحمد بن موسى بن سعد عن أبی الحسن الرضا علیه السّلام قال كنت معه فی الطّواف فلمّا صرنا معه بحذاء الرّكن الیمانیّ أقام علیه السّلام فرّج یدیه ثمّ قال یا الله یا ولیّ العافیة و یا خالق العافیة و یا رازق العافیة و المنعم بالعافیة و المّنّان بالعافیة و المتفّض بالعافیة علیّ و علی جمیع خلقک یا رحمان الدّنيا و الآخرة و رحیمهما صلّ علی محمّد و آل محمّد و ارزقنا العافیة و دوام العافیة و تمام العافیة و شکر العافیة فی الدّنيا و الآخرة یا أرحم الرّاحمین

۳۳۹ ۳۸ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوکل رضی الله عنه قال حدّثنا علیّ بن إبراهیم از امام رضا علیه السّلام پرسیدم: امسال چه کار کردی؟ گفت: عمره کرده ام در ماه رجب و داخل شدم متمتع و هرگاه عمره می گزارم، چنین می کنم.

۳۳۸ ۳۷ مرحوم والد از محمد بن یحیی عطّار از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابو سعید آدمی از احمد بن موسی بن سعد روایت می کند که گفت: به همراه امام رضا علیه السّلام در طواف بودیم، چون مقابل رکن یمانی رسیدیم ایستاد و دست ها را به دعا برداشت و فرمود: «یا الله! ای ولیّ و خالق عافیت و روزی بخش آن، ای انعام بخش و منّت بخش به آن، ای تفّضل کننده عافیت بر من و جمیع خلقت! ای رحمان و رحیم دنیا و آخرت، بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را عافیت عطا کن و آن را مداومت بخش و به تمامی به ما برسان و ما را شکر عافیت در دنیا و آخرت نصیب بفرما، ای مهربان ترین مهربانان!

۳۳۹ ۳۸ محمد بن موسی بن متوکل از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از اسحاق

بن هاشم عن أبيه عن إسحاق بن إبراهيم عن مقاتل بن مقاتل قال رأيت أبا الحسن الرضا عليه السلام في يوم الجمعة في وقت الزوال على ظهر الطريق يحتجم و هو محرم

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله في هذا الحديث فوائد إحداها إطلاق الحجامة في يوم الجمعة عند الضرورة و يعلم أن ما ورد من كراهه ذلك إنما هو في حال الاختيار و الفائدة الثانية الإطلاق في الحجامة في وقت الزوال و الفائدة الثالثة أنه يجوز للمحرم أن يحتجم إذا اضطر و لا يحلق مكان الحجامة

٣٩ ٣٤٠ حدَّثنا الحاكم أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان رضى الله عنه قال حدَّثني عمي محمد بن شاذان عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا عليه السلام يحدث عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليهم السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه و آله احتجم و هو صائم محرم

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله ليس هذا الخبر خلافاً لخبر الذي روى عنه عليه السلام أنه قال أفطر الحاجم و بن إبراهيم از مقاتل بن مقاتل روایت می کند که گفت: امام رضا علیه السلام را دیدم که در ظهر جمعه بر کناره جاده حجامت می فرمود، در حالی که محرم بود.

مصنّف گوید در این حدیث چند فایده است: یکی آن که حجامت روز جمعه وقت ضرورت جایز است و آن چه در کراهت آن واقع است وقتی است که ضرورت نباشد دیگر آن که حجامت وقت زوال جایز است دیگر آن که محرم را جایز است در حالت ضرورت، حجامت کند و جای حجامت را نتراشد.

٣٩ ٣٤٠ حاکم ابو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان از عمویش محمد بن شاذان از فضل بن شاذان نقل می کند که امام رضا علیه السلام از پدرش از پدرانیش از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت می کند که رسول خدا صلى الله عليه و آله در حالی که روزه و محرم بود، حجامت می فرمود.

مصنّف کتاب گوید: این خبر مخالف نیست با آن خبر که از آن حضرت مروی است که حاجم و محجوم هر دو مفطرنند، زیرا که حجامت از اوامر

المحجوم لأن الحجامة مما أمر به عليه السّلام و سنه و استعمله فمعنى قوله عليه السّلام أفطر الحاجم و المحجوم هو أنهما دخلا بذلك فى سنتى و فطرتى

٤٠ ٣٤١ حدّثنا أبى رضى الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن على بن فضال قال رأيت أبا الحسن عليه السّلام و هو يريد أن يودّع للخروج إلى العمره فأتى القبر عن موضع رأس النّبىّ صلّى الله عليه و آله بعد المغرب فسلم على النّبىّ صلّى الله عليه و آله و لزق بالقبر ثم انصرف حتّى أتى القبر فقام إلى جانبه يصلّى فالزق منكبه الأيسر بالقبر قريبا من الأسطوانة الّتى دون الأسطوانة المخلفه عند رأس النّبىّ صلّى الله عليه و آله و صلّى ستّ ركعات أو ثمان ركعات فى نعليه قال و كان مقدار ركوعه و سجوده ثلاث تسبيحات أو أكثر فلمّا فرغ سجد سجده أطال فيها حتّى بلّ عرقه الحصى قال و ذكر بعض أصحابه أنّه ألصق خدّه بأرض المسجد.

و سنّت آن حضرت است و به آن فرمان داده، و خود انجام داده است. پس معنى آن كلام اين است كه حاجم و محجوم هردو داخل در سنّت و فطرت من شدند.

٤٠ ٣٤١ مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از حسن بن على بن فضال روايت مى كند كه گفت: دیدم ابا الحسن عليه السّلام را كه برای رفتن به عمره مى خواست با پیامبر وداع نماید نزد قبر نبى صلّى الله عليه و آله آمد از بالای سر بعد از مغرب و سلام كرد بر نبى صلّى الله عليه و آله و به قبر چسبید. پس برفت تا آمد به قبر و در جانب قبر و نماز گزارد و دوش چپ به قبر چسبانید.

نزدیک به آن اسطوانه كه پشت اسطوانه كه نزد سر آن حضرت گذاشته اند. پس شش یا هشت ركعت نماز گزارد در حالى كه نعلین بپا داشت و گفت راوى: مقدار ركوع و سجود او به قدر سه تسبیح یا بیشتر بود؛ چون از نماز فارغ شد سجده اى طولانى كرد تا عرق او سنگریزها را تر كرد و گفت كه بعضى از اصحاب ما مذکور ساختند كه گونه خود را به زمین مسجد چسبانیدند.

۴۱ ۳۴۲ حدَّثنا أبا رضى الله عنه قال حدَّثنا أحمد بن إدريس عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعرى قال حدَّثنا موسى بن عمر عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع قال رأيت على يد أبي الحسن الرضا عليه السلام و هو محرم خاتما

۴۲ ۳۴۳ حدَّثنا أبا رضى الله عنه قال حدَّثنا أحمد بن إدريس عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعرى قال حدَّثني محمّد بن أحمد عن الحسن بن عليّ بن كيسان عن موسى بن سلام قال اعتمر أبو الحسن الرضا عليه السلام فلما ودّع البيت و صار إلى باب الحنّاطين ليخرج منه وقف في صحن المسجد في ظهر الكعبة ثم رفع يديه فدعا ثم التفت إلينا فقال نعم المطلوب به الحاجه إليه الصّلاه فيه أفضل من الصّلاه في غيره ستين سنه أو شهرا فلما صار عند الباب قال اللهمّ إنّى خرجت على أن لا إله إلا أنت

۴۱ ۳۴۲ مرحوم والد از احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از موسى بن عمر از محمد بن اسماعيل بن بزيع روايت مى كند كه امام رضا عليه السلام را در حال احرام ديدم كه به دست مبارك انگشتر داشت.

۴۲ ۳۴۳ مرحوم والد از احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از محمد بن احمد از حسن بن علي بن كيسان از موسى بن سلام روايت مى كند كه چون امام رضا عليه السلام عمره به جاى آورد، به سوى باب حنّاطين در پشت كعبه رفت و قبل از خروج دعا فرمود و سپس به ما گفت: اين جا بهترين جاى براى دعاست و نماز در اين جا از نماز در جاى ديگر به اندازه نماز شصت سال يا ماه بهتر است. پس چون به نزديك در رسيد، گفت:

خدایا! بر این عقیده که جز تو خدایی نیست، خارج می شوم.

۴۳ ۳۴۴ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ رَأَيْتَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَعَ الْبَيْتَ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ خَرَّ سَاجِدًا ثُمَّ قَامَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْقَلِبُ عَلَى أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

۴۴ ۳۴۵ حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نَعِيمٍ بْنُ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَنُوتِ فِي الْفَجْرِ وَ الْوُتْرِ فَقَالَ قَبْلَ الرُّكُوعِ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ شَرْبِ الْفَقَّاعِ فَكَرِهَهُ كَرَاهَةً شَدِيدَةً وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّيِّلَةِ فِي الثَّوْبِ الْمَعْلَمِ فَكَرِهَهُ مَا فِيهِ التَّمَاثِيلُ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّبِيَّةِ يَزُوجُهَا أَبُوهَا ثُمَّ يَمُوتُ وَ هِيَ صَغِيرَةٌ ثُمَّ تَكْبُرُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا زَوْجُهَا أَوْ يُجُوزَ عَلَيْهَا التَّزْوِيجُ أَوْ الْأَمْرُ إِلَيْهَا فَقَالَ ۴۳ ۳۴۴ مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ وَلِيدٍ أَوْ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ رَوَيْتَ مِنْهُ أَنَّكَ كُنْتَ تَقُولُ: إِيَّاكَ يَا رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَيْتُكَ خَدَاكَ خَدَاكَ وَ دَاعِيَاكَ مَيِّتٌ. هُنَاكَ خَرَجْتَ مِنْ خَانَةِ سَجْدَةٍ كَرِهْتَ، سَبَّسْتَ رُوحَ بَعْضِ كَعْبَةٍ أَيْسَدَادٍ وَ فَرَمُودٍ: خَدَايَا! بَرِّئْتَ مِنْ عَقِيدَةٍ بَازِمِيٍّ كَرِهْتُكَ جَزَاءَ تَوَخُّدِيٍّ لَيْسَ.

۴۴ ۳۴۵ حَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نَعِيمٍ بْنُ شَاذَانَ عَنْ عَمِيهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ نَقَلَ مِنْهُ أَنَّكَ كُنْتَ تَقُولُ: إِيَّاكَ يَا رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَيْتُكَ خَدَاكَ خَدَاكَ وَ دَاعِيَاكَ مَيِّتٌ. هُنَاكَ خَرَجْتَ مِنْ خَانَةِ سَجْدَةٍ كَرِهْتَ، سَبَّسْتَ رُوحَ بَعْضِ كَعْبَةٍ أَيْسَدَادٍ وَ فَرَمُودٍ: خَدَايَا! بَرِّئْتَ مِنْ عَقِيدَةٍ بَازِمِيٍّ كَرِهْتُكَ جَزَاءَ تَوَخُّدِيٍّ لَيْسَ.

يجوز عليها تزويج أبيها و قال عليه السلام قال أبو جعفر عليه السلام لا ينقض الوضوء إلا ما خرج من طرفيك اللذين جعلهما الله لك أو قال اللذين أنعم الله عليك و سألته عن الصَّلاه بمكّه و المدينة تقصير أو تمام فقال قصّر ما لم تعزم على مقام عشره و سألته عن قناع النساء من الخصيان.

فقال كانوا يدخلون على بنات أبي الحسن عليه السلام فلا يتقنعن و سألته عن أمّ الولد لها أن تكشف رأسها بين أيدي الرجال فقال تتقنع و سألته عن آنية الذهب و الفضّه فكرها فقلت له قد روى بعض أصحابنا أنّه كانت لأبي الحسن موسى مرآه ملبسه فضّه فقال لا- بحمد الله إنّما كانت لها حلقة فضّه و هي عندي الآن و قال إنّ العباس يعني أخاه حين غدر عمل له عود ملبس فضّه من نحو ما يعمل للصبيان تكون فضّه نحو عشره دراهم فأمر به أبو الحسن عليه السلام فكسر و سألته عن الرجل له الجارية فيقبلها هل تحلّ لولده فقال بشهوه قلت نعم قال لا ما ترك شيئاً إذا قبلها بشهوه ثمّ قال عليه السلام ابتداء منه لو جرّدها فنظر إليها بشهوه حرمت على أبيه اختيار با دختر است. فرمود: ازدواج پدر گفته را لازم است و نیز از قول ابو جعفر عليه السلام که فرمود:

وضوی تو را باطل نمی کند، مگر چیزی که از دو سوراخ دو طرف، که خدا آن ها را برای قرار داده، (یا به تو تفصّل کرده) خارج شود. از شکستن نماز در مکّه و مدینه پرسیدم، فرمود:

تا زمانی که قصد ده روز نکند، شکسته است. از پوشاندن رو از خواجگان پرسیدم، فرمود:

ابی الحسن علیه السلام را دخترانش از ایشان رو نمی گرفتند. پرسیدم: آیا کنیز امّ ولد، بایستی از مردان رو بگیرد؟ فرمود: آری! از ظرف طلا و نقره پرسیدم، آن را ناخوش داشت. گفتم:

می گویند امام کاظم علیه السلام را آینه ای بود که جلد آن از نقره بود، فرمود: نه! الحمد لله! حلقه آن از نقره بود و آن اکنون نزد من است.

سپس فرمود: عباس (برادر حضرت) چون ختنه کرده بود، برای او چوبی ساخته بود که روی آن با ده درهم نقره پوشیده شده بود، حضرت فرمود که آن را شکستند. پرسیدم اگر مردی کنیز خود را ببوسد، آیا بر پسرش حرام می شود؟ فرمود: از روی شهوت؟ عرض کردم: بله! فرمود: چون او را به شهوت بوسیده، کار دیگری را ترک نکرده! سپس از نزد خود فرمود: اگر او را برهنه ساخته

و ابنه قلت إذا نظر إلى جسدها قال إذا نظر إلى فرجها و سألته عن حدّ الجارية الصّغيره السنّ العتي إذا لم تبلغه لم يكن على الرّجل استبراؤها فقال إذا لم تبلغ استبرئت بشهر قلت و إن كانت ابنه سبع سنين أو نحوها ممّن لا تحمل فقال هي صغيره و لا يضرك أن لا تستبرئها فقلت ما بينها و بين سبع سنين فقال نعم.

سبع سنين و سألته عن امراه ابتليت بشرب نبيذ فسكرت فزوّجت نفسها من رجل في سكرها ثم أفاقت فأنكرت ذلك ثم ظنّت أنّه يلزمها فزوّجت منه فأقامت مع الرّجل على ذلك التزويج أ حلال هو لها أم التزويج فاسد لمكان السّكر و لا سبيل للرّوج عليها قال إذا قامت بعد ما معه أقامت معه بعد ما أفاقت فهو رضاها قلت و يجوز ذلك التزويج عليها قال نعم و سألته عن مملوكه كانت بين اثنين فأعتقاها و لها أخ غائب و هي بكر أ يجوز لأحدهما أن يزوّجها أو لا يجوز إلّا بأمر أخيها فقال بلى يجوز أن يزوّجها قلت فيتزوّجها هو إن أراد ذلك قال نعم قال و قال عليه السّلام لى أحسن باللّه الظّنّ فإنّ اللّه عزّ و جلّ يقول أنا عند و به شهوت او را نظر کرده، بر پدر و پسرش حرام است؟ عرض کردم: اگر به بدنش نگاه کند؟ فرمود: اگر به شرمگاهش بنگرد. عرض کردم:

اگر کنیزکی کودک سال بخرد که هنوز به تکلیف نرسیده است، آیا استبرای او لازم است، فرمود: اگر بالغ نشده، یک ماه استبراء نیاز دارد. عرض کردم: هفت سال و نزدیک آن آن که حامله نمی شود؟ فرمود: استبرا نیازی نیست. عرض کردم: میان ۷ تا ۹ سال؟ فرمود:

بلی! عرض کردم: زنی نبيذ آشامیده و در حال مستی به ازدواج کسی تن در داده است. سپس در حالت عقل آن ازدواج را انکار کرده و چون گمان کرده که بایستی بدان تن در دهد، زن آن مرد شده است، آیا این ازدواج حلال است یا به خاطر شراب مردود است و مرد بدو راه ندارد؟ فرمود: چون بعد از مستی او را راه داده، دلیل رضایت زن است. گفتم: ازدواج صحیح است، فرمود: بلی! پرسیدم: دختری کنیز دو نفر بوده است، ایشان او را آزاد کردند و این دختر برادری آزاد دارد، آیا ازدواج یکی از ایشان با او جایز است یا اذن برادر شرط است؟ فرمود: جایز است. ایشان به من فرمود: ظن خویش به خداوند نیکو کن، همانا خداوند می فرماید: من

ظَنَّ عَبْدِي إِنَّ خَيْرًا فَخِيرٌ وَ إِنَّ شَرًّا فَشَرٌّ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْأَثْمَةِ إِنَّهُمْ عُلَمَاءُ صَادِقُونَ مَفْهُومُونَ مُحَدِّثُونَ قَالَ وَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اخْتَلَفَ النَّاسُ عَلَيَّ فِي الرِّيْثَا فَمَا تَأْمُرَنِي فِيهَا فَكُتِبَ لَا بَأْسَ بِهَا

۴۵ ۳۴۶ حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَسْمَعِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمِثْمِيُّ أَنَّهُ سَأَلَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا وَ قَدْ اجْتَمَعَ عِنْدَهُ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ قَدْ كَانُوا يَتَنَازَعُونَ فِي الْحَدِيثَيْنِ الْمُخْتَلَفَيْنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الشَّيْءِ الْوَاحِدِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَرَّمَ حَرَامًا وَ أَحَلَّ حَلَالًا وَ فَرَضَ فَرَائِضَ فَمَا جَاءَ فِي تَحْلِيلِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ أَوْ تَحْرِيمِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ أَوْ دَفَعَ فَرِيضَهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ رَسْمَهَا بَيْنَ قَائِمٍ بِلَا نَاسِخٍ نَسَخَ ذَلِكَ فَذَلِكَ مِمَّا لَا يَسَعُ الْأَخْذَ بِهِ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمْ يَكُنْ لِيَحْرِّمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ وَ لَا لِيَحْلَلَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ لَا لِيُغَيِّرَ فَرَائِضَ اللَّهِ وَ أَحْكَامَهُ كَانَ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ مَتَّبَعًا نَزْدَ ظَنِّ بِنْدَةِ خُودِ هَسْتُمْ، اِگَر خَیْرَ اسْت، نِیْکَویْم وَ اِگَر بَد، بَد. دَر بَارَةُ اِئْمَه عَلَیْهِمُ السَّلَامُ فَرَمُود:

ایشان علمای راستگو، فهمیده و محدث هستند. در نامه ای از ایشان درباره خوردن ماهی ریثا پرسیدم، فرمود: اشکال ندارد.

۴۵ ۳۴۶ مَرْحُومِ وَالِدِمْ وَ نِیْزِ مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ وَلِیْدِ از سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ از مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَسْمَعِی از أَحْمَدِ بْنِ حَسَنِ مِثْمِی رَوَايَتِ كَرْدَنْدِ كِهْ كَفْتُ: از امام رضا علیه السَّلام در حضور جمعی از مردمان که درباره دو حدیث مختلف از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در یك موضوع بحث می کردند، پرسیدم، امام فرمود:

خداوند تبارك و تعالی حلال و حرام را جدا فرموده و فرایضی نیز واجب گردانیده است. اِگَر حَدِیْثِی در حَلِّیْتِ مَحْرَمَاتِ یا حَرَمَتِ مَحَلَّلَاتِ یا بَرْدَاشْتَنِ فَرِیْضَه ای از فَرَايِضِ كِهْ هِیْچْ كَدَامِ نَسَخِ نَشْدَه وَ مَبِیْنِ اسْت، وَ اَرْدِ شْد، بَدَانِ اَعْتِنَا نَمِی شُود. چراكه رَسُولُ خُدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ حَرَامِ خُدا را حَلَالِ و حَلَالِ خُدا را حَرَامِ نَمِی كَنْد وَ فَرِیْضَه وَ حَكَمِ خُدايِ را تَغْیِیْرِ نَمِی دَهْد، بَلْ كِهْ در این موارد تابع و تسلیم و امانتدار فرمان الهی

مسلماً مؤدّیا عن الله و ذلك قول الله عزّ و جلّ إنّ اتّبع إلا ما یوحی الّی فکان علیه السّلام متّبعاً لله مؤدّیا عن الله ما أمره به من تبلیغ الرّساله قلت فإنّه یرد عنکم الحدیث فی الشّیء عن رسول الله صلّی الله علیه و آله ممّا لیس فی الکتاب و هو فی السنّه ثم یرد خلافه فقال و کذلک قد نهی رسول الله صلّی الله علیه و آله عن أشياء نهی حرام فوافق فی ذلك نهیه نهی الله تعالی و أمر بأشياء فصار ذلك الأمر واجبا لازما کعدل فرائض الله تعالی و وافق فی ذلك أمره أمر الله تعالی فما جاء فی النهی عن رسول الله صلّی الله علیه و آله نهی حرام ثم جاء خلافه لم یسع استعمال ذلك و کذلک فیما أمر به لأنّنا لا نرخص فیما لم یرخص فی رسول الله صلّی الله علیه و آله و لا نأمر بخلاف ما أمر رسول الله صلّی الله علیه و آله إلاّ لعلّه خوف ضروره فأما أن نستحلّ ما حرّم رسول الله صلّی الله علیه و آله أو نحرّم ما استحلّ رسول الله صلّی الله علیه و آله فلا یكون ذلك أبدا لأنّنا تابعون لرسول الله صلّی الله علیه و آله مسلمون له کما کان رسول الله صلّی الله علیه و آله تابعا لأمر ربّه عزّ و جلّ مسلماً له.

و قال عزّ و جلّ ما آتاکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و إنّ رسول است و این قول خداوند است که فرمود:

«تبعیت نمی کنم، مگر آن چه به من وحی شده است». حضرت نیز تابع خدا و اداکننده امانت او از تبلیغ بود. عرض کردم: گاهی از شما حدیثی از پیامبری آید در چیزی که در کتاب خدا نیست، لکن در سنت هست و بعد از آن چیزی برخلاف آن از شما می رسد. فرمود: گاهی نهی از جانب پیامبر به حرمت می رسد که آن نهی چون نهی خداست و یا امری از آن جناب، که آن امر واجب و لازم است، چونان دیگر فرایض خدا و موافق امر خداست؛ پس اگر نهی از جانب پیامبر آمد و سپس حدیثی در خلافتش وارد شد، استعمال آن جایز نیست، زیرا ما را نمی رسد که در جایی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله بدان جایز نبود، جواز دهیم و امر به خلاف فرمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله بدهیم، مگر از ترس و ضرورتی.

پس این که حلال بشمریم حرام رسول خدا صلّی الله علیه و آله یا حلال بشمریم حرام او را، هرگز این گونه نمی باشد، زیرا ما تابع و تسلیم رسول خدا صلّی الله علیه و آله هستیم، چنانچه او تابع و تسلیم فرمان خدای عزّ و جل بود.

و خدا می فرماید: «آن چه را رسول برای شما آورد، بگیرید و آن چه نهی کرد، رها کنید».

اللّهُ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَهَى عَنْ أَشْيَاءَ لَيْسَ نَهَى حَرَامٌ بَلْ إِعَافَهُ وَ كَرَاهَهُ وَ أَمْرٌ بِأَشْيَاءَ لَيْسَ أَمْرٌ فَرَضٌ وَ لَا وَاجِبٌ بَلْ أَمْرٌ فَضْلٌ وَ رَجْحَانٌ فِي الدِّينِ ثُمَّ رَخَّصَ فِي ذَلِكَ لِلْمَعْلُولِ وَ غَيْرِ الْمَعْلُولِ فَمَا كَانَ عَنْ رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَهَى إِعَافَهُ أَوْ أَمْرٌ فَضْلٌ، فَذَلِكَ الَّذِي يَسَعُ اسْتِعْمَالَ الرِّخْصِ فِيهِ.

إذا ورد عليكم عَنَّا فِيهِ الْخَبْرَانِ بِاتِّفَاقٍ يَرُويهِ مَنْ يَرُويهِ فِي النَّهْيِ وَ لَا يَنْكُرُهُ وَ كَانَ الْخَبْرَانِ صَحِيحَيْنِ مَعْرُوفَيْنِ بِاتِّفَاقٍ النَّاقِلَهُ فِيهِمَا يَجِبُ الْأَخْذُ بِأَحَدِهِمَا أَوْ بِهِمَا جَمِيعًا أَوْ بِأَيِّهِمَا شِئْتُ وَ أَحَبَبْتُ مُوسَّعَ ذَلِكَ لَكَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ لِرَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِ وَ إِلَيْنَا وَ كَانَ تَارَكَ ذَلِكَ مِنْ بَابِ الْعِنَادِ وَ الْإِنْكَارِ وَ تَرَكَ التَّسْلِيمَ لِرَسُولِ اللّهِ مُشْرَكًا بِاللّهِ الْعَظِيمِ فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَبَرَيْنِ مُخْتَلَفَيْنِ فَاعْرَضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللّهِ فَمَا كَانَ فِي كِتَابِ اللّهِ مَوْجُودًا حَلَالًا أَوْ حَرَامًا فَاتَّبِعُوا مَا وَافَقَ الْكِتَابَ وَ مَا لَمْ يَكُنْ فِي الْكِتَابِ فَاعْرَضُوهُ عَلَى سَنَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَمَا كَانَ فِي السَّنَةِ مَوْجُودًا مِنْهَيَّا عَنْهُ نَهَى حَرَامٌ أَوْ مَأْمُورًا بِهِ عَنْ رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَمْرٌ إِلْزَامٌ فَاتَّبِعُوا مَا وَافَقَ نَهَى وَ گاهی رسول خدا صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از چیزی نَهَى می کند، نه نَهَى حَرَامٌ، بلکه نَهَى کَرَاهَتٍ وَ بَدَ دَاشْتِ چیزی وَ امر به چیزی می کند، نه امر وجوب، بلکه امر استحباب و فضل در دین. سپس با عِلَّتِ یا بِي عِلَّتِ در آن اجازه می فرماید. اگر در نَهَى کَرَاهَتِ یا امر استحبابی از رسول خدا صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ چیزی به شما رسید، در آن مَرَخَصِيد.

اگر از ناحیه ما دو خبر متفق به شما رسید، که راوی آن، همان راوی در نَهَى بود و انکار خبر دیگر را ننمود و هر دو خبر صحیح و معروف و تک راوی بود، واجب است گرفتن یکی از اخبار یا هر دو یا هر کدام که خواستی و دوست داشتی، وسعت در این باب، از روی تسلیم به رسول خدا صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است. و رد کننده هر دو حدیث از باب عناد و انکار و ترک تسلیم رسول خدا صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، شرک به خداوند عظیم است. پس هرگاه دو خبر مختلف به شما رسید، آن را به کتاب خدا عرضه کنید، اگر حلال و حرام آن در قرآن بود، موافق آن را بگیرید و اگر در کتاب خدا نبود، بر سنت رسول خدا صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عرضه کنید، اگر در سنت نَهَى حَرَامٌ از آن یا امر وجوب به آن و یا فرمانی از رسول خدا صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ درباره آن بود، موافق امر و نَهَى رسول خدا صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را لحاظ

رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و أمره و ما كان في السنّه نهى إعافه أو كراهه ثمّ كان الخبر الآخر خلافه فذلك رخصه فيما عافه رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و كراهه و لم يحرمه فذلك الذي يسع الأخذ بهما جميعا أو بأيّهما شئت وسعك الاختيار من باب التسليم و الاتّباع و الرّدّ إلى رسول الله و ما لم تجدوه في شيء من هذه الوجوه فردّوا إلينا علمه فنحن أولى بذلك و لا تقولوا فيه بآرائكم و عليكم بالكفّ و التّثبت و الوقوف و أنتم طالبون باحثون حتّى يأتيكم البيان من عندنا

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه كان شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه سيّئ الرأى في محمد بن عبد الله المسمعى راوى هذا الحديث و إنما أخرجت هذا الخبر في هذا الكتاب لأنه كان في كتاب الرحمة و قد قرأته عليه فلم ينكره و رواه لى

٣٤٧ ٤٦ حدّثنا أبى رضى الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا محمّد بن كنيد و اگر در سنت نهى به كراهت شده بود و خبرى از ما به خلاف آن وارد شد، این رخصتى است برای شما در چیزی كه رسول خدا صلّى الله عليه و آله آن را ناخوش و مكروه داشته، لكن حرام نفرموده است و اخذ به همه این روایات یا هر کدام كه خواستى، از باب تسليم و تبعیت رسول خدا صلّى الله عليه و آله و ردّ علم آن به او جایز است و اگر چیزی خارج از این حدود بود، علم آن را به ما بازگردانید كه ما به آن سزاوارتریم و آرای خودتان را بیان نكنید و بر شماست دست نگه داشتن و تثبت و وقوف در مسأله و شما بایستى طلب نمایید و جستجو كنید تا بیان آن از ناحیه ما برسد.

مصنف كتاب گوید: شيخ ما محمد بن حسن بن احمد بن وليد، نسبت به راوى این خبر، محمد بن عبد الله مسمعى، بدبین بود، لكن چون این خبر در كتاب الرحمة بود، و چون آن را برای او خواندم، آن را تكذيب نکرد، و بر من روایت كرد، این خبر را ذكر كردم.

٣٤٧ ٤٦ مرحوم والد من روایت می كند از سعد بن عبد الله و او از محمد بن حسين بن ابى خطاب

الحسين بن أبي الخطاب عن إبراهيم بن أبي محمود عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال سألته عن القيء والرّعاف والمدّه و الدّم أينقض الوضوء فقال لا ينقض شيئا

٣٤٨ ٤٧ حدّثنا أبي رضى الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سهل عن زكريّا بن آدم قال سألت الرضا عليه السلام عن الناسور فقال عليه السلام إنّما تنقض الوضوء ثلاثه البول والغائط و الرّيح

٣٤٩ ٤٨ حدّثنا أبي رضى الله عنه قال حدّثنا أحمد بن سعد بن عبد الله قال حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن عليّ الوشاء عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال سألته عن الدّواء يكون على يدي الرّجل أ يجزيه أن يمسح في الوضوء على الدّواء المطليّ عليه فقال نعم يمسح عليه و يجزيه

و او از ابراهيم بن ابى محمود از امام رضا عليه السّلام روايت مى كند كه از ايشان درباره قى، خون دماغ و چرك و خون پرسيدم كه آيا وضو را باطل مى كند، فرمود: به وضو لطمه نمى زند.

٣٤٨ ٤٧ مرحوم والد از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از محمد بن سهل از زكريا بن آدم روايت مى كند كه گفت از امام رضا عليه السّلام درباره زخم چركين پرسيدم. فرمود:

وضو را سه چيز باطل مى كند: بول، غايط و ريح.

٣٤٩ ٤٨ مرحوم والد از احمد بن سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از حسن بن علي و شاء از امام رضا عليه السّلام روايت مى كند كه از ايشان درباره دارويى كه بر دست است، پرسيدم كه آيا شخص مى تواند در وضو بر روى دارويى كه بر روى بدن مالیده است، مسح كند، فرمود: بله، مسح كند و كفایت مى كند.

۴۹ ۳۵۰ حدّثنا أبی رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّٰه قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن عیسی عن محمّد بن سهل عن أبیه قال سألت أبا الحسن الرّضا علیه السّلام عن الرّجل یبقی عن وجهه إذا توضّأ فقال یجزیه أن یبلّه من بعض جسده

۵۰ ۳۵۱ حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النّیسابوری العطار رضی اللّٰه عنه قال حدّثنا علی بن محمّد بن قتیبه عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرّضا علیه السّلام یقول لمّا حمل رأس الحسین بن علیّ علیه السّلام إلى الشّام أمر یزید لعنه اللّٰه فوضع و نصبت علیه مائده فأقبل هو لعنه اللّٰه و أصحابه يأکلون و یشربون الفقّاع فلما فرغوا أمر بالرّأس فوضع فی طست تحت سریره و بسط علیه رقعه الشّطرنج و جلس یزید علیه اللّعنه یلعب بالشّطرنج و یذكر الحسین و أباه و جدّه صلی اللّٰه علیه و آله و یتستھزی بذکرهم فمتی قمر صاحبه تناول الفقّاع ۴۹ ۳۵۰ مرحوم والد از سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سهل از پدرش روایت می کند که از امام رضا علیه السلام درباره مردی که در وضو، قدری از صورتش خشک می ماند، پرسیدم. فرمود: می تواند از آب قسمت های دیگر بدنش، خیس کند.

۵۰ ۳۵۱ عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان از امام رضا علیه السّلام روایت می کند که فرمود: هنگامی که سر مطهر امام حسین علیه السّلام به شام برده شد، یزید آن را گذاشت و بر روی آن غذا و آب قرار داد و خود و اصحابش از غذا خوردند و فقّاع نوشیدند. پس از فراغت از خوردن، امر کرد که سر مبارک را در طشتی زیر سریر منحوس او گذاشتند و بر روی سریر بساط شطرنج پهن کرده، مشغول به شطرنج شده، حضرت حسین و پدر گرامی علیهما السّلام و جد بزرگوارش صلی اللّٰه علیه و آله را یاد کرده، مسخره می کرد. و چون در قمار می برد، سه بار

فشربه ثلاث مرّات ثمّ صبّ فضله على ما يلي الطست من الأرض فمن كان من شيعتنا فليتورّع عن شرب الفقّاع و اللّعب بالشّطرنج و من نظر إلى الفقّاع أو إلى الشّطرنج فليذكر الحسين عليه السّلام و ليلعن يزيد و آل زياد يمحو الله عزّ و جلّ بذلك ذنوبه و لو كانت بعدد النّجوم

۵۱ ۳۵۲ حدّثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشيّ رضی الله عنه قال حدّثنا أبی عن أحمد بن علی الأنصاری عن عبد السّلام بن صالح الهرويّ قال سمعت أبا الحسن علی بن موسى الرضا علیه السّلام يقول أوّل من اتّخذ له الفقّاع فی الإسلام بالشّام يزيد بن معاویه لعنه الله فأحضر و هو علی المائدة و قد نصبها علی رأس الحسين علیه السّلام فجعل يشربه و يسقى أصحابه.

و يقول لعنه الله اشربوا فهذا شراب مبارک و لو لم یکن من برکته إلّا- أنا أوّل ما تناولناه و رأس عدونا بین أيدينا و مائدتنا منصوبه علیه و نحن نأکله و نفوسنا ساکنه و قلوبنا مطمئنّه فمن کان من شيعتنا فقاع می خورد و باقی مانده آن را بر زمینی که طشت بر روی آن بود می ریخت. پس شیعیان ما بایستی که از شطرنج و شرب فقاع پرهیزند و چون چشمانشان به این ها افتاد، امام حسین علیه السّلام را یاد کنند و یزید و آل زیاد را لعن کنند، که به واسطه آن خداوند گناهان ایشان را می برد، گرچه به اندازه ستارگان باشد.

۵۱ ۳۵۲ تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی از پدرش از احمد بن علی انصاری از عبد السّلام بن صالح هروی از امام رضا علیه السّلام روایت می کند که فرمود: اول کسی که در اسلام برای او فقاع ساختند، یزید ملعون بود. بر سر غذا بود که برای او فقاع آوردند، غذا می خورد و فقاع می نوشید و اصحابش را امر به نوشیدن می کرد و می گفت: از این شراب مبارک بنوشید، در مبارک بودن آن همین بس که من اولین کسی هستم که آن را نوشیدم، در حالی که سر دشمن ما در جلوی ماست و غذای ما بر روی آن قرار گرفته است و ما آن را می خوریم و بدن های ما آرام و قلب های ما ساکن است.

پس هرکس که از شیعیان ماست، بایستی از

فليتوزع عن شرب الفقاع فإنه من شراب أعدائنا فإن لم يفعل فليس منا و لقد حدثني أبي عن أبيه عن آبائه عن علي بن أبي طالب عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا تلبسوا لباس أعدائي و لا تطعموا مطاعم أعدائي و لا تسلكوا مسالك أعدائي فتكونوا أعدائي كما هم أعدائي

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله لباس الأعداء هو السواد و مطاعم الأعداء النبيذ المسكر و الفقاع و الطين و الجرى من السمك و المارماهى و الزمير و الطافى و كل ما لم يكن له فلوس من السمك و لحم الضب و الأرنب و الثعلب و ما لم يهدف من الطير و ما استوى طرفاه من البيض و الدبى من الجراد و هو الذى لا يستقل بالطيران و الطحال و مسالك الأعداء مواضع التهمة و مجالس شرب الخمر و المجالس التى فيها الملاهى و مجالس الذين لا يقضون بالحق و المجالس التى يعاب فيها الأئمة عليهم السلام و المؤمنون و مجالس أهل المعاصى و الظلم و الفساد و القمار و قد بلغنى أن فى أنواع شراب فقاع دورى كند كه آن نوشیدنی دشمنان ماست و هر كه چنین نکند از ما نیست. همانا پدرم از پدراناش از امیر المؤمنین عليهم السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت کردند كه فرمود: لباس دشمنان مرا نپوشید و غذای ایشان را نخورید كه در زمره دشمنان من قرار خواهید گرفت، چنان كه ایشان از دشمنان منند.

مصنّف می گوید:

لباس دشمنان، لباس سیاه است.

و غذای ایشان شراب مست کننده و فقاع و خاک است و ماهی جزی و مارماهی و زمیر و طافی و هرماهی كه فلس نداشته باشد و نیز گوشت سوسمار و گوشت خرگوش و گوشت روباه و گوشت مرغان، آن چه در پریدن، پر نزنند و آن مرغان كه دو طرف تخم ایشان مساوی باشد و ملخ كه هنوز پر در نیاورده و نیز سپرز. و مسالك دشمنان مواضع تهمت و مجالس شرب خمر و مجالسی كه در او اسباب لهو و لعب است و مجالسی كه آن جا ائمه عليهم السلام را و مؤمنان را عیب می كنند و مجالس ارباب معاصی و ظلم و فساد و قمار. و به من رسیده است كه نوشیدن مقدار زیاد فقاع

ص: ۵۴۴

الفقاع ما قد يسکر کثیره و ما أسکر کثیره فقليله و کثیره حرام

۳۵۳ ۵۲ حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس العطار رضی الله عنه قال حدّثنا علی بن محمّد بن قتیبه النّیسابوری عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرّضا علیه السّلام يقول استعمال العدل و الإحسان مؤذن بدوام النّعمه و لا حول و لا قوّه إلّا بالله

قد تم المجلد الأول من کتاب عیون أخبار الرضا علی بن موسی بن جعفر علیهم السّلام تصنیف الشیخ أبی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی رحمه الله و يتلوّه إن شاء الله تعالى الجزء الثانی من باب الثلاثین فی ما جاء عن الرضا علیه السّلام من الأخبار المنثوره

مست می کند و کم آن مست نمی کند، پس کم و زیاد آن هردو حرام است.

۳۵۳ ۵۲ عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل به شاذان از امام رضا علیه السّلام روایت می کند که فرمود: اجرای از عدل و نیکوکاری اعلام کردن به تداوم نعمت است و لا حول و لا قوّه إلّا بالله!

پایان جزء اوّل از کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السّلام» تألیف ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمیّ مقیم رحمه الله و در پی آن به خواست خداوند در مجلّد دوم و در آغاز آن باب آنچه از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السّلام از اخبار جمع آوری وارده خواهد آمد.

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱ - ۳۸۱ ق.

عنوان قرارداد: عیون اخبار الرضا (ع). فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور: عیون اخبار الرضا علیه السلام / ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق؛ ترجمه محمد صالح روغنی قزوینی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.: نمونه.

شابک: ۴۷۵۰۰۰ ریال: دوره ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۲۸۴-۸؛ ج. ۱ ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۲۸۲-۴؛ ج. ۲ ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۲۸۳-۱:

وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ سوم)

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: ج. ۱ (چاپ سوم).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ سوم: ۱۳۹۳).

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ ق. -- احادیث

موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۴ ق.

شناسه افزوده: قزوینی، محمد صالح بن محمد باقر، قرن ۱۱ ق.، مترجم

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP۱۲۹/الف ۲ع ۹۰۴۱ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۰۶۱۱۸

۳۱- باب فيما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار المجموعه

اشاره

باب فيما جاء عن الرضا عليه السلام من

الأخبار المجموعه

۳۵۴ ۱

قال الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القميّ نزيل الرّيّ قدّس الله روحه حدّثنا أبي رضى الله عنه و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد-رضى الله عنهما-قالا حدّثنا سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميريّ قالا حدّثنا إبراهيم بن هاشم عن الحسن بن الجهم قال:سمعت أبا الحسن عليّ بن موسى الرضا عليهما السلام يقول:صديق كلّ امرئ عقله و عدوّه جهله.

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۱- در باب دیگر هم،در آن چه از رضا عليه السلام منقول است از اخبار مجموعه

۳۵۴ ۱

[شيخ فقيه ابو جعفر محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمي قدس سره ساكن رى گوید:]پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن وليد گویند:روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری که گفتند:

روایت کرد برای ما ابراهیم بن هاشم از حسن بن جهم که گفت:از ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که فرمود:دوست هر کس عقل او،و دشمن او جهل و نادانی اوست.

ص:۱

حدَّثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدَّقَّاق و محمد بن أحمد السِّنَّانِي و الحسين بن إبراهيم بن أحمد المَكْتَب -رحمهم الله- قالوا: حدَّثنا أبو الحسين محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن سهل بن زياد الآدمي، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن محمود بن أبي البلاد، قال:

سمعت الرضا عليه السلام يقول: من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عزَّ و جلَّ.

و بهذا الإسناد عن إبراهيم بن أبي محمود، قال: قال الرضا عليه السلام المؤمن: الذي إذا أحسن استبشر و إذا أساء استغفر، و المسلم الذي يسلم المسلمون من لسانه و يده، ليس مَنَّا من لم يأمن جاره بوائقه.

علی بن احمد بن محمد بن عمران دَقَّاق و محمد بن احمد سنَّانی و حسین بن ابراهیم بن احمد مکتب گویند: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از سهل بن زیاد آدمی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی از محمود بن ابی بلاد که گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: هر که شکر منعم از مخلوقات نگذارد، شکر خداوند جهان نگزارده است.

ابراهیم بن ابی محمود گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: مؤمن آن است که چون نیک کند، شاد شود و چون بد کند، استغفار کند و مسلمان آن است که سالم باشند مسلمانان از دست و زبان او. از ما نیست هر کسی که همسایه او از بلاهای او ایمن نباشد.

حدَّثنا أبو الحسن محمد بن علي بن الشَّاهِ الفقيه المروزيّ بمروود في داره قال: حدَّثنا أبو بكر بن محمد بن عبد الله النِّسابوريّ قال: حدَّثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر بن سليمان الطَّائِيّ بالبصرة قال: حدَّثنا أبي في سنة سِتِّين و مائتين قال: حدَّثني عليّ بن موسى الرِّضا عليهما السَّلام سنة أربع و تسعين و مائه؛ و حدَّثنا أبو منصور أحمد بن إبراهيم بن بكر الخوريّ بنيسابور قال: حدَّثنا أبو إسحاق إبراهيم بن هارون بن محمّد الخوريّ قال: حدَّثنا جعفر بن محمّد بن زياد الفقيه الخوريّ بنيسابور قال: حدَّثنا أحمد بن عبد الله الهرويّ الشَّيبانيّ، عن الرِّضا عليّ بن موسى عليهما السَّلام و حدَّثني أبو عبد الله الحسين بن محمّد الأشنانيّ الرّازيّ العدل ببلخ قال: حدَّثنا عليّ بن محمّد بن مهرويه القزوينيّ، عن داود بن سليمان الفراء، عن عليّ بن موسى الرِّضا عليهما السَّلام قال:

حدَّثني أبي موسى بن جعفر قال: حدَّثني أبي جعفر بن محمّد قال:

أبو الحسن محمد بن علي بن شاه فقيه مروزي در خانه اش در مرو چنین گوید: روایت کرد برای ما ابو بكر محمد بن عبد الله نيشابوري از ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر بن سليمان طائي كه گفت: پدرم در سال دويست و شصت برای ما روایت کرد و گفت: علي بن موسى الرضا در سال صد و نود و چهار برایم روایت فرمود. و در نيشابور روایت کرد برای ما احمد بن ابراهيم بن بكر خوري و گفت: روایت کرد برای ما ابو اسحاق ابراهيم بن هارون بن محمد خوري كه گفت: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن زياد فقيه خوري كه گفت:

روایت کرد برای ما احمد بن عبد الله هروي شيباني از امام رضا عليه السَّلام و روایت کرد برای ما ابو عبد الله حسين بن محمد اشناني رازی كه گفت: روایت کرد برای ما علي بن محمد بن مهرويه قزويني از داود بن سليمان فراء از علي بن موسى الرضا عليه السَّلام كه فرمود: روایت کرد برای من پدرم موسى بن جعفر عليه السَّلام كه فرمود: روایت کرد پدرم جعفر بن محمد عليه السَّلام از پدرم محمّد بن علي عليه السَّلام كه فرمود: روایت کرد

حدَّثني أبي محمد بن عليّ قال: حدَّثني أبي عليّ بن الحسين قال: حدَّثني أبي عليّ بن أبي طالب عليه السَّلام عن رسول الله صلَّى الله عليه وآله قال:

أربعة أنا لهم شفيع يوم القيامة المكرم لذريّتي والقاضي لهم حوائجهم، والسَّاعي لهم في أمورهم عند ما اضطرّوا إليه والمحِبُّ لهم بقلبه ولسانه.

۳۵۸ ۵

و بهذا الإسناد عن عليّ بن موسى الرضا عليهما السَّلام قال: حدَّثني أبي موسى بن جعفر قال: حدَّثني أبي جعفر بن محمد قال:

حدَّثني أبي محمّد بن عليّ قال: حدَّثني أبي عليّ بن الحسين عليهما السَّلام قال: [حدَّثني] حدَّثني أسماء بنت عميس قالت: حدَّثني فاطمه عليها السَّلام لما حملت بالحسن عليه السَّلام وولدت له جاء النَّبيُّ صلَّى الله عليه وآله فقال: يا أسماء هلَّمي ابني فدفعته إليه في خرقة صفراء فرمى بها النَّبيُّ صلَّى الله عليه وآله، وأذن في أذنه اليمنى وأقام في أذنه اليسرى، ثم قال لعليّ عليه السَّلام: بأيّ شيء سمّيت ابني؟ قال: ما كنت أسبقك باسمه يا رسول الله وقد كنت أحبُّ أن أسمّيه حربا پدرم علي بن حسين عليه السَّلام از حسين بن علي عليه السَّلام از پدرم علي بن ابی طالب عليه السَّلام از رسول خدا صلَّى الله عليه وآله که فرمود: چهار گروه را روز قیامت شفیع خواهم بود: یکی آن که اکرام کند ذریه مرا و دیگری آن که برآورد حاجت های ایشان را و دیگری آن که سعی کند در کارهای ایشان در زمانی که مضطر گردند و دیگری آن که دوستدار ایشان باشد به دل و زبان.

۳۵۸ ۵

علي بن موسى الرضا عليه السَّلام فرمود: روایت کرد برای من پدرم موسی بن جعفر علیه السَّلام از پدرش جعفر بن محمد علیه السَّلام از پدرش محمد بن علی علیه السَّلام از پدرش علی بن الحسین علیهما السَّلام که فرمود: اسماء بنت عمیس به من گفت: آنگاه که فاطمه علیها السَّلام حسن علیه السَّلام را بزایید، پیغمبر صلَّى الله علیه و آله بیامد و گفت: یا اسما پسر مرا بیاور. من او را در پارچه زردی پیچیده به او دادم، پیامبر پارچه را دور کرد و در گوش راست او اذان و در چپ اقامه گفت؛ پس به علی علیه السَّلام فرمود: پسر مرا نام چه نهادی؟ گفت: من بر شما سبقت نکنم به نام نهادن او یا رسول الله، و دوست می دارم که او را حرب نام نهم.

ص: ۴

فقال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَاَنَا أُسَبِّحُ بِاسْمِهِ رَبِّي، ثُمَّ هَبَطَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! الْعَلِيُّ يُقَرِّئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ: عَلِيُّ مِنْكَ بِمَنْزِلِهِ هَارُونُ مِنْ مُوسَى وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَكَ سَمَّ ابْنَكَ هَذَا بِاسْمِ ابْنِ هَارُونِ.

فقال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَ مَا اسْمُ ابْنِ هَارُونِ؟

قال: شَبْرٌ قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لِسَانِي عَرَبِيٌّ قال جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَمَّهَ الْحَسَنَ، قالت أسماء:

فَسَمَّاهُ الْحَسَنَ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ سَابِعِهِ عَقَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْهُ بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ وَ أَعْطَى الْقَابِلَةَ فَخَذَا وَ دِينَارًا ثُمَّ حَلَقَ رَأْسَهُ وَ تَصَدَّقَ بِوزْنِ الشَّعْرِ وَرَقًا وَ طَلَى رَأْسَهُ بِالْخُلُقِ.

ثُمَّ قال: يَا أَسْمَاءُ الدَّمُ فَعَلَ الْجَاهِلِيَّةَ.

قالت أسماء: فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ حَوْلٍ وَلَدَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ جَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: يَا أَسْمَاءُ هَلَمْتِي ابْنِي، فَدَفَعْتَهُ إِلَيْهِ فِي خِرْقَةٍ بَيضاء فَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ الْيَمْنَى، وَ أَقَامَ فِي الْيَسْرَى وَ وَضَعَهُ فِي حَجْرِهِ فَبَكَى، فَقَالَتْ أَسْمَاءُ:

بَأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي مَمَّ بِكَأُوكْ؟

قال: عَلِيَّ ابْنِي هَذَا، قلت: إِنَّهُ وَلَدَ السَّاعَةِ يَا رَسُولَ اللَّهِ فقال: تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ مِنْ بَعْدِي لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شِفَاعَتِي، ثُمَّ قال:

يَغْمِرُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُفْتُ: وَ مِنْ سَبَقَتْ نَكَمَ بِهِ بِرُورْدِ كَارِ خُودٍ؛ بِسِ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَازِلٌ شَدَّ وَ كُفْتُ:

يَا مُحَمَّدُ! عَلِيٌّ أَعْلَى سَلَامَتِ مِي رَسَانَدِ وَ مِي كُويد:

عَلِيٌّ رَا بِهِ تُو مَنَزَلَتْ هَارُونُ اسْتَبَهَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَعْدَ از تُو بِغَمْبَرِي نِيَسْت. بِسَرْتِ رَا نَامِ بِسَرِ هَارُونِ بَنَه. كُفْتُ: بِسَرِ هَارُونِ چَه نَامِ دَاشْت؟

كُفْتُ: شَبْر. بِغَمْبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود: زَبَانِ مِنْ عَرَبِيٍّ اسْتَبَه. جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُفْتُ: حَسَنَ نَامِ بَنَه.

اَسْمَاءُ كُويد: بِسَرِ او رَا حَسَنَ نَامِيد، چُون رُوزِ هَفْتَمِ شَدَّ، آن حَضْرَتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دُو بُرَّهُ اَبْلَقَ عَقِيْقَه كَرْدَ وَ قَابِلَه رَا رَانِي از كُوشْتِ آنْهَآ وَ دِينَارِي بَدَاد.

سَرِ او بِتَرَاشِيدِ وَ بِهِ وَزْنَ مَو، نَقْرَه تَصَدَّقَ نَمُودَ وَ خُلُوقِ بِرِ سَرَشِ بِمَالِيد.

بِسَرِ فَرَمُود: يَا اَسْمَاءُ خُونِ مَالِيدَنِ بِرِ سَرِ طَرِيقِ جَاهِلِيَّتِ اسْتَبَه. اَسْمَاءُ كُفْتُ: چُونِ يَكِ سَالِ بِرِ آمَد.

فَاطِمَه عَلِيْهَا السَّلَامُ حَسِينِ رَا بِزَايِيد. بِيَا مَبْرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود: يَا اَسْمَاءُ! بِسَرِ مَرَا بِبَار. او رَا دَرِ خِرْقَه سَفِيدِ بِپِچِيدَه آوَرْدَمِ دَرِ كُوشِ رَاسْتِ او اَذَانَ كُفْتُ وَ دَرِ كُوشِ چَپِ اَقَامَه وَ دَرِ دَاْمَنِ خُودِ نِهَادِ وَ بَغْرِيَسْت. عَرْضِ كَرْدَم:

فدای تو باد پدر و مادرم! از چه می گویی؟

فرمود: بر این پسر م. گفتم: او اکنون به دنیا آمده یا رسول الله؟ فرمود: او را خواهند کشت گروه ستمکاران بعد از من، نرسانند خداوند به ایشان

ص: ۵

یا اسماء لا تخبری فاطمه بهذا فإنّها قریبه عهد بولادته، ثمّ قال لعلی: آی شیء سمّیت ابنی هذا؟

قال: ما كنت لأسبقک باسمه یا رسول الله، وقد كنت أحبّ أن أسمّیه حربا، فقال النّبی صلی الله علیه و آله: و لا أسبق باسمه ربّی عزّ و جلّ، ثمّ هبط جبرئیل علیه السلام فقال:

یا محمّد! العلیّ الأعلى یقرئک السّلام و یقول لک: علیّ منک کهارون من موسی، سمّ ابنک هذا باسم ابن هارون، قال النّبی صلی الله علیه و آله: و ما اسم ابن هارون؟

قال: شبیر. قال النّبی صلی الله علیه و آله: لسانی عربیّ، قال جبرئیل علیه السّلام: سمّ الحسین، فلمّا کان یوم سابعه عقّ عنه النّبی صلی الله علیه و آله بکبشین أملحین و أعطی القابله فخذها و دینارا، ثمّ حلق رأسه و تصدّق بوزن الشّعر ورقا، و طلی رأسه بالخلق.

فقال: یا اسماء الدّم فعل الجاهلیّه.

۳۵۹ ۶

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

تحشر ابنتی فاطمه یوم القیامه و معها ثیاب مصبوغه بالدّم، فتعلّق بقائمه من شفاعت مرا. پس فرمود: اسما این خبر به فاطمه مگو که او قریب العهد است به ولادت.

به علی علیه السّلام فرمود: چه نام نهادی پسر مرا؟

گفت: من بر تو سبقت نکنم به نام نهادن او یا رسول الله! اما دوست می دارم که حرب نام نهم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: و من نیز سبقت به پروردگار خود نکنم. پس جبرئیل علیه السّلام نازل شد و گفت:

یا محمّد! علیّ اعلیّ سلامت می رساند و می گوید علی را به تو منزلت هارون است به موسی علیه السّلام، پسرت را نام پسر هارون بنه.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: پسر هارون را چه نام بود؟ گفت: شبیر. پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: زبان من عربی است. جبرئیل علیه السّلام گفت: حسین نام بنه.

و چون روز هفتم شد برای او دو بره ابلق عقیقه کرد و قابله را ران آنها و دیناری بداد؛ پس سرش بتراشید و به وزن مو، نقره صدقه داد و سرش را به خلوق طلا نمود. و گفت: ای اسما خون کار جاهلیت است.

۳۵۹ ۶

و نیز از رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیہ و آلہ روایت نمود که فرمود:

دختر من فاطمه محشور گردد روز قیامت و با او جامه های خونین باشد و به قائمه ای از

ص: ۶

قوائم العرش فتقول: يا عدل احکم بینی و بین قاتل ولدی. قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

فيحكم الله تعالى لابنتي و ربّ الكعبه، و إنّ الله عزّ و جلّ يغضب بغضب فاطمه و يرضى لرضاها.

۳۶۰ ۷

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السِّمَاءِ أَخَذَ جَبْرَائِيلُ بِيَدِي وَ أَقْعَدَنِي عَلَى دَرْنُوكَ مِنْ دَرَانِيكَ الْجَنَّةِ، ثُمَّ نَاولَنِي سَفَرَجَلَهُ فَأَنَا [أَقْبَلُهَا] أَقْبَلْتُهَا إِذَا انْفَلَقَتْ فَخَرَجَتْ مِنْهَا جَارِيَةٌ حُورَاءٌ لَمْ أَرِ أَحْسَنَ مِنْهَا. فَقَالَتْ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ! فَقُلْتُ: مَنْ أَنْتِ؟ قَالَتْ: أَنَا الرَّاظِيَةُ الْمَرْضِيَّةُ، خَلَقَنِي الْجَبَّارُ مِنْ ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ، أَسْفَلَى مِنْ مَسْكٍ، وَ وَسْطَى مِنْ كَافُورٍ، وَ أَعْلَى مِنْ عُنْبُرٍ، وَ عَجَنَنِي مِنْ مَاءِ الْحَيَوَانِ، وَ قَالَ لِي الْجَبَّارُ: كُونِي! فَكُنْتُ خَلَقَنِي لِأَخِيكَ وَ ابْنِ عَمِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۳۶۱ ۸

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

قوائم عرش بیاویزد و گوید: ای عادل حکم کن میان من و قاتل فرزندم. پس رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله گفت: قسم به ربّ کعبه که خدای عزّ و جلّ برای او حکم کند و همانا خدای عزّ و جلّ در غضب شود به غضب فاطمه علیها السّلام و راضی گردد به رضای او.

۳۶۰ ۷

همچنین رسول الله صَلَّى الله عليه و آله فرمود: چون مرا به آسمان بردند جبرئیل علیه السّلام دست من را گرفت و مرا بر فرشی از فرشهای جَنّت نشاند. پس دانه ای «به» به من داد و من آن را می گردانیدم که ناگاه بشکافت و حوریه ای زیبا از آن بیرون آمد. گفت: السّلام علیک یا محمّد. گفتم: تو کیستی؟ گفت: منم راضیه مرضیه که جبار تعالی مرا از سه صنف آفرید.

پایین مرا از مشک و میانه از کافور و بالای از عبیر و تخمیر من از آب حیوان کرد. مرا به بودن فرمان داد پس بود شدم و مرا برای برادر و پسر عمّت علی بن ابی طالب آفرید.

۳۶۱ ۸

و به این اسناد از رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله روایت

ص: ۷

الولد ریحانه، و ریحانتای الحسن و الحسین.

۳۶۲ ۹

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

يا عليّ إنّك قسيم الجنة و النار، و إنّك لتقرع باب الجنة و تدخلها بلا حساب.

۳۶۳ ۱۰

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا، و من تخلف عنها زجّ في النار.

۳۶۴ ۱۱

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

اشتدّ غضب الله و غضب رسوله عليّ من أهرق دمي، و آذاني في عترتي.

۳۶۵ ۱۲

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

أتاني ملك فقال: يا محمّد إنّ الله يقرئك السّلام و يقول لك: قد زوجت فاطمه من عليّ فزوجها منه و قد أمرت شجره طوبى
كرده كه فرمود: فرزند، ریحانه است، و دو ریحانه من «حسن» و «حسین» هستند.

۳۶۲ ۹

و نیز از رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله روایت کرده كه فرمود: یا علی! تو قسیم بهشت و ناری [دوزخی] و درب بهشت را می
کوبی و بی حساب داخل می شوی.

۳۶۳ ۱۰

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: اهل بیت من چونان سفینه نوح علیه السّلام است كه هر كه سوار شد، نجات یافت و
هر كه تخلف نمود، در آتش انداخته شد.

۳۶۴ ۱۱

و روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سخت است غضب خدا و غضب رسول او بر کسی که خون مرا بریزد، و با آزار عترت من مرا برنجانند.

۳۶۵ ۱۲

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته آمد و مرا گفت: یا محمد! خدا سلامت می رساند و می فرماید که من تزویج کردم فاطمه را به علی، تو هم به او تزویج کن و امر کردم شجره طوبی را

ص: ۸

أن تحمل الدّرّ و الياقوت و المرجان و إنّ أهل السّماء قد فرحوا بذلك و سيولد منهما ولدان سيّدا شباب أهل الجنّه و بهما تتزيّن أهل الجنّه فأبشر يا محمّد! فإنّك خير الأوّلين و الآخرين.

۳۶۶ ۱۳

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

سوّته من المروءة؛ ثلاثة منها في الحضر و ثلاثة منها في السّفر؛ فأما الّتي في الحضر فتلاوه كتاب الله عزّ و جلّ؛ و عماره مساجد الله، و اتّخاذ الإخوان في الله، و أمّا الّتي في السّفر فبذل الزّاد و حسن الخلق و المزاح في غير المعاصي.

۳۶۷ ۱۴

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

التّجوم أمان لأهل السّماء و أهل بيتي أمان لأمتي.

۳۶۸ ۱۵

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام قال: كان علي خاتم محمّد بن عليّ عليهما السّلام كه درّ و ياقوت و مرجان حاصل کند و آسمانیان به آن شاد شدند و زود باشد از او متولد شود دو فرزند كه مهتران جوانان اهل جنّت و زینت ایشان باشند. پس بشارت باد تو را یا محمّد كه تو بهترین اوّلین و آخرین.

۳۶۶ ۱۳

و هم گفت كه رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: شش چیز از مروت است: سه در حضر و سه در سفر، اما در حضر تلاوت كتاب خدای سبحانه و عمارت مساجد خدا و برادر قرار دادن مردمان در راه خدا و اما در سفر: بذل زاد و حسن خلق و مزاح در غیر معاصی خدا.

۳۶۷ ۱۴

و گفت رسول خدا صلّى الله عليه و آله: ستارگان امانند اهل آسمان را و اهل بیت من امانند امت مرا.

۳۶۸ ۱۵

و به همین اسناد از حضرت جعفر بن محمّد عليهما السّلام روایت كرد كه فرمود: بر خاتم

مکتوب:

ظَنِّي بِاللَّهِ حَسَن

و بِالنَّبِيِّ الْمُؤْتَمَن

و بِالْوَصِيِّ ذِي الْمَنَنِ

و بِالْحُسَيْنِ وَ الْحَسَنِ

۳۶۹ ۱۶

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام في قول الله عزّ و جلّ «أَكَا لُون لِّلْسَحْت»؛

قال هو الرّجل الذي يقضى لأخيه الحاجه ثمّ يقبل هديّته.

۳۷۰ ۱۷

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

الإيمان إقرار باللسان، و معرفه بالقلب و عمل بالأركان.

۳۷۱ ۱۸

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

يقول الله تبارك و تعالى: يا ابن آدم ما تنصّفتني أتحبّ إليك بالنّعم و تتمقّت إليّ بالمعاصي خيري إليك منزل و شرّك إليّ
محمّد بن عليّ عليهما السّلام منقوش بود:

گمان من به خداوند نیکوست

و نیز بر نبیّ مورد اطمینان او

و بر وصی او نیز اعتماد دارم

چنان که بر حسین و حسن علیهم السّلام.

۳۶۹ ۱۶

و هم از علی بن ابی طالب علیه السّلام حدیث کرد در قول خدای تبارک و تعالی: «سخت خورندگان رشوه». که فرمود: آن برای کسی است که حاجت مردمان روا کند؛ آن گاه هدیه ایشان قبول کند.

۳۷۰ ۱۷

و گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان اقرار به زبان، و معرفت به قلب و عمل با اعضا و جوارح است.

۳۷۱ ۱۸

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: خدای عزّ و جلّ می گوید: آدمیزاده! انصاف نمی ورزی؟ من با تو به نعمت ها دوستی می کنم و تو با گناهان با من دشمنی می نمایی؟ خیر من به سوی تو فرود

ص: ۱۰

صاعد، و لا يزال ملك كريم يأتيك في كل يوم و ليله بعمل قبيح منك، يا ابن آدم لو سمعت و صفك من غيرك و أنت لا تعلم من الموصوف لسارعت إلى مقتله.

۳۷۲ ۱۹

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

اختنوا أولادكم يوم السابع؛ فإنه أطهر و أسرع لنبات اللحم.

۳۷۳ ۲۰

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

أفضل الأعمال عند الله عزّ و جلّ إيمان لا شكّ فيه و غزو لا غلول فيه و حجّ مبرور؛ و أوّل من يدخل الجنّة شهيد و عبد مملوك أحسن عباده ربّه؛ و نصّح لسيّده و رجل عفيف متعفّف ذو عيال؛ و أوّل من يدخل النار أمير متسلّط لم يعدل؛ و ذو ثروه من المال لم يعط المال حقّه و فقير فخور.

می آید و شرّ تو به سوی من بالا- می آید و مدام فرشته کریمی از جانب تو در هرروز و شب عمل قبیحی می آورد. آدمیزاده! اگر تو وصف خود را از دیگری بشنوی و ندانی که وصف که را می کند، بی توقف او را دشمن می داری.

۳۷۲ ۱۹

و گفت رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: ختنه کنید اولاد خود را روز هفتم که آن پاکیزه تر است و زودتر گوشت او بروید.

۳۷۳ ۲۰

و به این اسناد گفت: که رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: بافضیلت ترین اعمال نزد خدای عزّ و جلّ ایمانی است که در آن شک نباشد و جهادی است که در آن خیانت نباشد و حجی است مبرور. و اول کسی که داخل بهشت می شود شهید است و عبدی مملوک که عبادت پروردگار خود نیکو کند و با سیّد خود طریق نصیحت پیش گیرد و مردی عفيف متعفف صاحب عيال؛ و اول کسی که داخل آتش می گردد، امیری است مسلط که عدل نمی کند و صاحب مالی که حق مال را نمی دهد و فقیری است که استکبار می کند.

ص: ۱۱

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

لا يزال الشيطان ذعرا من المؤمن ما حافظ على الصلوات الخمس؛ فإذا ضيَّعن تجرَّأ عليه و أوقعه في العظام.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

من أدَّى فريضه؛ فله عند الله دعوه مستجاب.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

العلم خزائن و مفاتيحه السُّؤال فاسألوا -يرحمكم الله- فإنه يؤجر فيه أربعة:

السائل و المعلم و المستمع و المجيب له.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إنَّ الله عزَّ و جلَّ يبغض رجلا يدخل عليه في بيته و لا يقاتل.

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: شیطان پیوسته هراسان است از مؤمن تا هنگامی که محافظت بر نماز پنجگانه می کند و چون آن را ضایع ساخت جرأت می یابد و او را در خطاهای بزرگ می افکند.

و به این اسناد گفت: که رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هر که فريضه [یک نماز واجب] بگذارد، او را نزد خدای دعایی مستجاب است.

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: علم خزائن است و کلیدهای آن سؤال است. پس سؤال کنید -رحمت کناد خدای بر

شما- که در آن چهارکس اجر می یابند: سائل و متعلّم و مستمع و مجیب.

۳۷۷ ۲۴

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ دشمن می دارد آن مرد را که بر خانه او روند و به غلبه داخل شوند و مقاتله نکند و مانع نشود.

ص: ۱۲

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

لا- تزال أمتي بخير ما تحابّوا و تهادوا و أدّوا الأمانه و اجتنبوا الحرام؛ و قرّوا الضّيف؛ و أقاموا الصّلاه و آتوا الزّكاه؛ فإذا لم يفعلوا ذلك ابتلوا بالقحط و الشّنين.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

ليس منّا من غشّ مسلماً أو ضرّه أو ما كره.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

قال الله تبارك و تعالى: يا ابن آدم لا يغرّك ذنب النّاس عن ذنبك، و لا نعمه النّاس عن نعمه الله عليك، و لا تقنط النّاس من رحمه الله و أنت ترجوها لنفسك.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

ثلاثه أخافهنّ على أمتي من بعدى الضّلاله بعد المعرفه و مضلّات الفتن ۳۷۸ ۲۵

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: پیوسته امت من در خیرند تا زمانی که با هم دوستی کرده، به یکدیگر هدیه دهند، امانت داری نموده، از حرام اجتناب کنند، مهمان را گرمی داشته، نماز برپا دارند و زکات دهند و اگر نکنند مبتلا به قحط و گرانی کردند.

رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: نیست از ما کسی که با مسلمانی تقلّب ورزد، یا او را ضرر رسانده یا مکر و حيله کند.

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ فرمود: آدمیزاده! گناه مردمان، تو را از گناه خود غافل نسازد و نیز نعمت مردمان از نعمت های خدا بر تو، و نوید مگردان مردم را از رحمت خدا در حالی که تو امیدواری برای خود رحمت او

را.

۳۸۱ ۲۸

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّی اللّٰه عَلَیْهِ و آلِهِ فرمود:

از سه چیز می ترسم بر امت خود، بعد از خود، از ضلالت بعد از معرفت و فتنه ها که گمراه کند

ص: ۱۳

و شهوه البطن و الفرج.

۳۸۲ ۲۹

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إذا سَمَّيْتُم الولد مُحَمَّدًا فَأَكْرَمُوا و أَوْسَعُوا لَهُ فِي الْمَجَالِسِ و لَا تَقْبَحُوا لَهُ وَجْهًا.

۳۸۳ ۳۰

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله ما من قوم كانت لهم مشوره فحضر معهم من اسمه مُحَمَّد و أحمد فأدخلوه في مشورتهم إِلَّا خَيْرَ لَهُمْ.

۳۸۴ ۳۱

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

ما من مائده وضعت و حضر عليها من اسمه أحمد أو مُحَمَّد إِلَّا قَدَّسَ ذَلِكَ الْمَنْزِلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَرَّتَيْنِ.

۳۸۵ ۳۲

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إِنَّا أَهْلَ بَيْتٍ لَا تَحِلُّ لَنَا الصَّدَقَةُ و قَدْ أَمَرْنَا بِاسْبَاغِ الطَّهْوَرِ؛ و أَنْ لَا نَنْزِي حِمَارًا عَلَى عَتِيقِهِ.

و شهوت شکم و گناهان جنسی.

۳۸۲ ۲۹

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: چون فرزند را مُحَمَّد نام نهادید او را اکرام کنید و در مجلس برای او جا باز کنید و روی بر او ناخوش مکنید.

۳۸۳ ۳۰

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هر گروهی که مشورت کنند و کسی را با نام مُحَمَّد یا احمد در مشورت داخل سازند، جز خیر و ثواب ایشان را پیش نیاید.

۳۸۴ ۳۱

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ مائده ای نگسترند و حاضر شود بر آن مائده کسی که نامش احمد یا محمد باشد؛ مگر آن که دوبار در روز بر آن منزل پاکی نازل شود.

۳۸۵ ۳۲

و به این اسناد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما اهل بیتیم که حلال نیست ما را صدقه و مأموریم به غسل و طهارت و ما نجهانیم حمار بر عتیقه [اسب نجیب].

ص: ۱۴

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

مثل المؤمن عند الله عزّ و جلّ كمثل ملك مقرب، و إنّ المؤمن عند الله أعظم من ذلك و ليس شيء أحبّ إلى الله من مؤمن تائب أو مؤمنه تائبه.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

من عامل الناس فلم يظلمهم؛ و حدّثهم فلم يكذبهم؛ و وعدهم فلم يخلفهم فهو ممّن كملت مروّته؛ و ظهرت عدالته؛ و وجبت أخوّته و حرمت غيبته.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

يا عليّ إنّی سألت ربّي فيك خمس خصال فأعطاني؛ أمّا أولها فسألت ربّي أن أكون أوّل من تنشقّ عنه الأرض و أنفض التراب عن رأسي و أنت معي فأعطاني؛ و أمّا الثانيه فسألت ربّي أن [يقضی] يقفني عند كفّه الميزان و أنت معي فأعطاني، و أمّا ۳۳ ۳۸۶

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: مثل مؤمن نزد خدای عزّ و جلّ چونان فرشته مقرب است و بلکه از آن نیز بزرگ تر است و هیچ چیز دوست تر نباشد نزد خدای تعالی از مرد مؤمن تائب و زن مؤمنه تائبه.

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هر که با مردم معامله کند و بر ایشان ظلم نکند و سخن گوید و دروغ نگوید و وعده دهد و خلف آن نکند، از آنان است که مروّشان کامل، عدالتشان ظاهر، و اخوتشان واجب و غیبتشان حرام شده است.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود:

یا علی! از پروردگار خود درباره تو پنج خصلت مسألت نمودم و مرا عطا کرد. امّا اول آن ها سؤال کردم که من اوّل کسی باشم که زمین بشکافد از من و بپاشم خاک از سر خود و تو با من باشی، مرا عطا کرد. دوّم مسألت کردم که مرا نزد كفّه میزان بدارد و تو با من باشی، مرا عطا کرد.

الثالثة فسألت ربِّي أن تكون حامل لوائي و هو لواء الله الأكبر مكتوب عليه «المفلحون هم الفائزون بالجنة» فأعطاني؛

و أمّا الزابعة فسألت ربِّي أن تسقى أمتي من حوضي بيدك، فأعطاني، و أمّا الخامسة فسألت ربِّي أن يجعلك قائد أمتي إلى الجنة، فأعطاني؛

فالحمد لله الذي منّ عليّ بذلك.

۳۸۹ ۳۶

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

أتاني ملك فقال: يا محمد إنّ ربّك عزّ و جلّ يقرئك السلام و يقول: إنّ شئت جعلت لك بطحاء مكّة ذهباً؛

قال: فرفع رأسه إلى السماء و قال: يا ربّ أشبع يوماً فأحمدك، و أجوع يوماً فأسألك.

۳۹۰ ۳۷

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

يا عليّ إذا كان يوم القيامة كنت أنت و ولدك علي خيل بلق متوجّين بالدّرّ و الياقوت فيأمر الله بكم إلى الجنة و الناس ينظرون.

سوّم مسألت کردم که تو را بردارنده لواء من گرداند و آن لواء اکبر است و بر او مکتوب است:

«المفلحون هم الفائزون بالجنة»، پس عطا کرد مرا. چهارم مسألت کردم که اُمّت مرا آب دهد از حوض من به دست تو، عطا کرد. پنجم مسألت کردم از پروردگار خود که تو را سپهسالار اُمّت من گرداند به سوی جَنّت پس عطا کرد مرا، حمد خدای را که بر من مَنّت نهاد به این عطاها.

۳۸۹ ۳۶

و نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: فرشته آمد گفت: یا محمد صلّى الله عليه و آله! پروردگار تو، تو را سلام می رساند و می گوید. اگر خواهی بطحاء مکّه را برای تو طلا کنم؟ راوی گفت: آن حضرت پس سر به آسمان برداشت و گفت: می خواهم یک روز سیر باشم و تو را حمد کنم و روزی گرسنه باشم و از تو بخواهم.

۳۹۰ ۳۷

رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: یا علی! چون روز قیامت شود تو و فرزندان بر اسبان ابلق سوار گشته، تاج ها از درّ و یاقوت بر سر. امر کند خداوند تا به سوی جَنّت روید و مردم نظر می کنند.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

تحشر ابنتی فاطمه و علیها حلّه الکرامه و قد عجت بماء الحیوان؛ فینظر إليها الخلائق فیتعجبون منها ثمّ تکسى أيضا من حلل الجنّه ألف حلّه مکتوب علی کلّ حلّه بخطّ أخضر: أدخلوا بنت محمّد الجنّه علی أحسن صورته و أحسن کرامه و أحسن منظر؛ فتزفّ إلى الجنّه كما تزفّ العروس فیوکل بها سبعون ألف جاریه.

۳۹ ۳۹۲

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إذا کان يوم القیامه نودیت من بطنان العرش: یا محمّد نعم الأب أبوک إبراهیم الخلیل، و نعم الأخ أخوک علی بن أبی طالب علیہ السّلام.

۴۰ ۳۹۳

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

کأنی قد دعیت فأجبت، و إنی تارک فیکم ۳۸ ۳۹۱

و نیز رسول خدا صَلَّى الله علیه و آله فرمود: محشور شود دختر من فاطمه و او را حلّه کرامت دربر باشد، که معجون گشته به آب حیوان؛ نظر کنند خلائق به آن و متعجب گردند از آن. پس بپوشانند او را از حلّه های جنت، هزار حلّه که بر هر حلّه مکتوب باشد به خط سبز: داخل گردانید دختر محمّد را به بهشت بر بهترین صورت و کرامت و منظری. پس او را سوی بهشت برند چنان که عروسی را به حجله برند و موکل باشد به او هفتاد هزار جاریه.

۳۹ ۳۹۲

و نیز رسول خدا صَلَّى الله علیه و آله فرمود: چون روز قیامت شود، مرا ندا کنند از میانه عرش:

یا محمّد خوب پدری است پدر تو ابراهیم علیه السّلام و خوب برادری است برادر تو علی بن ابی طالب علیه السّلام.

۴۰ ۳۹۳

و نیز رسول خدا صَلَّى الله علیه و آله فرمود: گویا می بینم مرا خوانده اند و من اجابت کرده ام و من میان

الثقلين أحدهما أكبر من الآخر-كتاب الله- جبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي-أهل بيتي-فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

۳۹۴ ۴۱

و بهذا الإسناد قال:قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

عليكم بحسن الخلق فإنَّ حسن الخلق في الجنَّة لا محاله،و إياكم و سوء الخلق،فإنَّ سوء الخلق في النَّار لا محاله.

۳۹۵ ۴۲

و بهذا الإسناد قال:قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

من قال حين يدخل السوق«سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلاَّ الله وحده لا شريك له،له الملك و له الحمد،يحيى و يميت و هو حي لا يموت بيده الخير،و هو على كلِّ شىء قدير»أعطى من الأجر عدد ما خلق الله إلى يوم القيامة.

۳۹۶ ۴۳

و بهذا الإسناد قال:قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إنَّ لله عزَّ و جلَّ عمودا من ياقوت أحمر؛ شما می گذارم ثقلین را؛یکی بزرگ تر است از دیگری-کتاب خدا-ریسمانی آویخته از آسمان به زمین و دیگری عترت من،-اهل بیت من- پس ببینید بعد از من با ایشان چسان سر می کنید.

۳۹۴ ۴۱

و نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود:ملازم باشید بر حسن خلق،که حسن خلق در بهشت است حتما؛البته حذر کنید از سوء خلق که سوء خلق در آتش است بی شک.

۳۹۵ ۴۲

و به این اسناد گفت:رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود:هرکس آن گاه که داخل بازار می شود بگوید:سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلاَّ الله وحده لا شريك له،له الملك و له الحمد،يحيى و يميت و هو حي لا يموت،بيده الخير، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ از آن چه خدا تا روز قیامت خلق کرده است،به عدد آن اجر عطا می شود.

۳۹۶ ۴۳

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود:خدای عزَّ و جلَّ را عمودی است از یاقوت سرخ؛سر آن

۳۹۷ ۴۴

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدَّرَ الْمَقَادِيرَ وَدَبَّرَ التَّدَابِيرَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِالْفِي عَامٍ.

۳۹۱ ف۵

إذا كان يوم القيامة يدعى بالعبد؛ فأول شيء يسأل عنه الصّلاه فإن جاء بها تامّة وإلا زخّ به في النار.

۳۹۹ ۴۴

لا تَضَيِّعُوا صَلَاتَكُمْ فَإِنَّ مِنْ ضَيِّعِ صَلَاتِهِ حَشْرٌ زَرِيرٌ عَرْشٌ وَبَاطِلٌ أَمْرٌ وَأَنْتُمْ بِأَعْيُنِكُمْ لَا تَبْصُرُونَ...» عرش به جنبش درآید و عمود حرکت کند و ماهی حرکت کند. پس خدای عزّ و جلّ بگوید: ساکن شو ای عرش من! بگوید: یا ربّ؛ چگونه ساکن شوم در حالی که هنوز گوینده این کلمه را نیامرزیدی؟ گوید: گواه باشید ای ساکنان آسمان های من که من گوینده او را آمرزیدم.

۳۹۷ ۴۴

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز و جل مقادیر را تقدیر و تدابیر را تدبیر کرده است دو هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند.

۳۹۱ ف۵

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون روز قیامت شود، بنده را بخوانند، اولین چیزی که از او پرسند، نماز باشد. اگر نماز تمام آورد خوب و اگر نه در آتش افکندش.

۳۹۹ ۴۴

نیز رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ و آلہ فرمود: ضایع مکنید نماز خود را کہ هر کہ ضایع کند نماز خود را

مع قارون و هامان و كان حقًا على الله أن يدخله النار مع المنافقين فالويل لمن لم يحافظ على صلاته و أداء سنّه نبّيه.

۴۰۰ ۴۷

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

إِنَّ موسى عليه السّلام سأل ربّه عزّ و جلّ فقال: يا ربّ اجعلنى من أمّه محمّد صلّى الله عليه و آله فأوحى الله عزّ و جلّ إليه: يا موسى إنك لا تصل إلى ذلك.

۴۰۱ ۴۸

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

لَمَّا أُسْرِى بى إِلَى السّماء رأيت فى السّماء الثّالثة رجلا قاعدا، رجل له فى المشرق و رجل له فى المغرب و بيده لوح ينظر فيه و يحرك رأسه، فقلت: يا جبرئيل من هذا؟ قال: هذا ملك الموت.

۴۰۲ ۴۹

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

إِنَّ الله سَخَّر لى البراق و هى دابّه من دوابّ الجنّه ليست بالقصير و لا بالطويل محشور شود با قارون و هامان و حق باشد بر خدا که او را در آتش داخل کند با منافقان. پس وای بر کسی که محافظت نکند بر نماز و ادای سنّت نبیّ خود.

۴۰۰ ۴۷

نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: موسى عليه السّلام مسألت کرد، پروردگار خود را و گفت: یا ربّ مرا از امت محمّد صلّى الله عليه و آله گردان. خدای عزّ و جلّ به او وحی کرد: ای موسى تو به این حاجت نمی رسی.

۴۰۱ ۴۸

نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: چون مرا به آسمان بردند، دیدم در آسمان سوّم، مردی نشسته، یک پای او در مشرق و پای دیگر در مغرب است و لوحی در دست دارد، در او نظر می کند و سر خود می جنباند. گفتم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: ملک الموت عليه السّلام است.

۴۰۲ ۴۹

نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ مسخّر کرد برای من براق را و آن دابّه ای است، از دوابّ جنّت، نه کوتاه و نه دراز،

فلو أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَذِنَ لَهَا لَجَالَتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ فِي جَرِيهِ وَاحِدَهُ وَ هِيَ أَحْسَنُ الدَّوَابِّ لَوْنًا.

۴۰۳۵۰

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلِكِ الْمَوْتِ يَا مَلِكُ الْمَوْتِ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي وَ ارْتِفَاعِي فِي عُلُوِّي لِأَذِيقَنَّكَ طَعْمَ الْمَوْتِ كَمَا أَذِقتُ عِبَادِي.

۴۰۴۵۱

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ قُلْتَ يَا رَبِّ أَمُوتِ الْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ وَ يَبْقَى الْأَنْبِيَاءُ؟ فَتَنَزَّلَتْ: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ .

۴۰۵۵۲

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله اختاروا الجَنَّةَ عَلَى النَّارِ وَ لَا- تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ فَتَقْذَفُوا فِي النَّارِ مِنْكِبِينَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا.

اگر خدای عزّ و جلّ او را اذن دهد، جولان کند دنیا و آخرت را در یک تاختن و او از همه دابّه ها خوش رنگ تر است.

۴۰۳۵۰

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، خدای عزّ و جلّ با ملک الموت خطاب کند که ای ملک الموت! قسم به عزّت و جلال و بلندی مرتبه ام که تو را طعم مرگ بچشانم، چنان که بندگانم را چشانده ای!

۴۰۴۵۱

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: چون آیه «تو می میری و ایشان نیز می میرند» نازل شد، گفتم: یا رب! آیا خلائق می میرند و انبیاء می مانند؟ نازل شد: «تمام موجودات طعم مرگ را خواهند چشید و آن گاه به سوی ما باز خواهید گشت».

۴۰۵۵۲

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: اختیار کنید جَنّت را بر نار و باطل مگردانید اعمال خود را.

چراکه سرنگون و جاویدان در آتش انداخته شوید.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إِنَّ الله أمرني بحبّ أربعة: عليّ عليه السّلام و سلمان و أبا ذرّ و مقداد بن الأسود.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

ما ينقلب جناح طائر في الهواء إلّا و عندنا فيه علم.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إذا كان يوم القيامة نادى مناد: يا معشر الخلائق غَضُّوا أبصاركم حتّى تجوز فاطمه بنت محمّد.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنّة و أبوهما خير منهما.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ مرا امر کرد به محبّت چهار کس:

علی علیه السّلام، سلمان، ابوذر و مقداد بن اسود (رضوان الله علیهم).

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: بال مرغی در هوا نمی گردد، مگر آن که ما را دربارۀ آن علمی هست.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: چون روز قیامت شود منادی ندا کند که ای گروه خلائق، چشم ها فرو بندید تا فاطمه دختر محمّد صَلَّى الله عليه و آله بگذرد.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت هستند و پدر ایشان از ایشان بهتر است.

ص: ۲۲

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إذا كان يوم القيامة تجلَّى الله عزَّ و جلَّ لعبده المؤمن، فيوقفه على ذنوبه ذنبا ذنبا ثمَّ يغفر الله له، لا يطلع الله على ذلك ملكا مقربا و لا نبيا مرسلا، و يستر عليه ما يكره أن يقف عليه أحد، ثمَّ يقول لسيئاته: كوني حسنة.

قال مصنف هذا الكتاب - رحمه الله -:

معنى قوله تجلَّى الله لعبده أى ظهر له آية من آياته يعلم بها أن الله يخاطبه.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

من استدللَّ مؤمنا أو حقَّره لفقره أو قلَّه ذات يده، شهره الله يوم القيامة ثمَّ يفضحه.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

ما كان و ما يكون إلى يوم القيامة مؤمن إلّا و له جار يؤذيه.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: چون روز قیامت شود، خدای عزَّ و جلَّ بر بنده مؤمن خود تجلّی کند. پس او را بر دانه دانه گناهانش واقف سازد.

آن گاه او را پیامرزد و بر آن مطلع نگردانند نه ملک مقرب و نه نبی مرسل را و بپوشانند بر او آن چه نمی خواهد کسی بر آن واقف شود. پس بگوید به سیئات او: حسنات شوید.

مصنّف می گوید: معنی «تجلّی خدای عزَّ و جلَّ» آن است که بر او علامتی ظاهر شود که بداند خطاب کننده به او خداوند جهان است.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: کسی که مؤمنی را ذلیل کند یا به خاطر فقر و تنگدستی اش تحقیر نماید، روز قیامت خدا او را مشهور ساخته، سپس مفتضح سازد.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمنی نبوده و تا روز قیامت نخواهد بود مگر آن که او را همسایه ای باشد که برنجاندش.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إِنَّ اللهَ عَزَّ و جَلَّ غَافِرُ كُلِّ ذَنْبٍ إِلَّا مَنْ أَحْدَثَ دِينًا أَوْ غَضِبَ أَجِيرًا أَوْ [رجل] رجلا باع حُرًّا.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ و جَلَّ: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» قال: يدعى كُلُّ قَوْمٍ بِإِمامِ زمانِهِمْ و كتابِ رَبِّهِمْ و سَنَةِ نَبِيِّهِمْ.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَعْرِفُ فِي السَّمَاءِ كَمَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ و وَلَدَهُ و إِنَّهُ لِأَكْرَمَ عَلَى اللهِ مِنْ مُلْكٍ مُقَرَّبٍ.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقامه الله يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى تَلٍّ مِنْ نارٍ حَتَّى يُخْرَجَ مِمَّا قَالَه فِيهِ.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: خدای تعالی آمرزنده است هر گناهی را؛ مگر کسی که دینی را احداث کند یا اجر مزدوری را غصب نماید یا آزاده ای را بفروشد.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: در قول حق تعالی «روزی که هر گروهی را به امامشان بخوانیم» هر قومی خوانده شوند به امام زمان خود، به کتاب خدا و سنت پیامبرشان.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: مؤمن را در آسمان می شناسند چنان که مرد، خانواده و فرزندان خود را می شناسد و مؤمن نزد خدا از فرشته مقرب، گرامی تر است.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بر مؤمن یا مؤمنه ای بهتان زند، یا در حق او ناروایی بگوید، خدای عز و جلّ او را بر پشته ای آتش قرار می دهد، تا از آن چه گفته، خارج شود.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

أتانى جبرئيل عليه السّلام عن ربّى تبارك و تعالى و هو يقول: إِنَّ رَبَّكَ يقرئك السّلام و يقول:

يا محمّد بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصّالِحَاتِ و يُؤْمِنُونَ بِكَ و بأهل بيتك بالجنّة فَإِنَّ لَهُمْ عِنْدِي جِزَاءَ الْحَسَنِ، و سيدخلون الجنّة.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

حرّمت الجنّة على من ظلم أهل بيتى و على من قاتلهم و على المعين عليهم و على من سبّهم أو لئكَ لا خلاق لهم فى الآخرة و لا يكلمهم الله و لا ينظر إليهم يوم القيامة و لا يزكّيهم و لهم عذاب أليم.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ و جَلَّ يحاسب كلّ خلق إلّا من أشرك بالله، فَإِنَّهُ لا يحاسب يوم القيامة و يؤمر به إلى النّار.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: جبرئیل علیه السّلام از جانب پروردگار متعال آمد و گفت: پروردگار من تو را سلام می رساند و می گوید: یا محمّد! مؤمنانی را که اعمال صالحه می کنند و ایمان به تو و اهل بیت تو دارند به بهشت بشارت ده.

پس ایشان را نزد من نیکو پاداشی است و زود باشد داخل بهشت شوند.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: حرام است بهشت بر کسی که بر اهل بیت من ظلم کند، یا با ایشان بجنگد، یا دشمنان ایشان را یاری کند یا دشنام دهدشان. نصیبی از خیر در آخرت بر آنها نیست و خدا با ایشان سخن نگوید و به ایشان نظر نکند روز قیامت، و پاک نگرداند ایشان را و ایشان را عذابی الیم باشد.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: خدای تعالی حساب ستاند خلق را، مگر آن کس که مشرک به خدا باشد که از او

حساب گرفته نشود و امر کرده شود که به آتش انداخته شود.

ص: ۲۵

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

لا تسترضعوا الحمقاء و لا العمشاء، فَإِنَّ اللَّبْنَ يَعدى.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

الَّذى يسقط من المائده مهوور حور العين.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

ليس للصبى لبن خير من لبن أمه.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

من حسن فقهه فله حسنه.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إذا أكلتم الثريد فكلوا من جوانبه فَإِنَّ الدَّرَوَه فيها البركه.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: دایه مگیرید زن احمق و زن ضعیف چشم را، چراکه شیر سرایت می کند.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: آن چه از غذا می ریزد، مهریه حوریه های بهشتی است.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله گفت:

طفل را شیری بهتر از شیر مادر نیست.

۴۲۳۷۰

نیز رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله فرمود: کسی که فقاقت خویش نیکو کند، او را حسنه ای باشد.

۴۲۴۷۱

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله گفت:

هرگاه ترید می خورید از جوانب آن بخورید که برکت در وسط ظرف است.

ص: ۲۶

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

نعم الإدام الخلّ لا يفتقر أهل بيت عندهم الخلّ.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

اللّهمّ بارك لأمتي في بكورها يوم سبتها و خميسها.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

ادّهنوا بالبنفسج فإنّها بارد في الصّيف و حارّ في الشّتاء.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله التّوحيد نصف الدّين و استنزلوا الرّزق بالصدّقه.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: خوب نان خورشی است سرکه، خاندانی که نزد ایشان سرکه باشد، محتاج نشوند.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: خدایا! مبارک گردان برای امت من صبحگاهان روز شنبه و روز پنجشنبه را.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: روغن بنفشه به کار برید که آن سرد است در تابستان و گرم است در زمستان.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: توحید نصف دین است و رزق را به صدقه فرود آورید.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اصطنع الخير إلى من هو أهله و إلى من هو غير أهله فإن لم تصب من هو أهله فأنت أهله.

۴۳۰ ۷۷

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

رأس العقل بعد الإيمان بالله التّوَدُّدُ إلى النَّاسِ و اصطناع الخير إلى كلّ برّ و فاجر.

۴۳۱ ۷۸

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

سَيِّدُ طَعَامِ الدُّنْيَا و الْآخِرَةِ اللَّحْمُ، و سَيِّدُ شَرَابِ الدُّنْيَا و الْآخِرَةِ الْمَاءُ، و أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ و لَا فَخْرَ.

۴۳۲ ۷۹

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

سَيِّدُ طَعَامِ أَهْلِ الدُّنْيَا و الْآخِرَةِ اللَّحْمُ ثُمَّ الْأَرْضُ.

۴۳۳ ۸۰

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

كُلُوا الرِّمَّانَ فليست منه حبة تقع في خير و نيكي كن با کسی که اهل نيکی است و با کسی که اهل آن نيست، و اگر نيابی کسی که اهل آن باشد تو اهل آن هستی.

۴۳۰ ۷۷

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: سر عقل بعد از ايمان به خدا، دوستی با مردم و نيکی کردن است با هرنیکوکار و بدکاری.

۴۳۱ ۷۸

نيز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: برترين طعام دنيا و آخرت گوشت است و برترين شراب دنيا و آخرت آب است و من سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ و فخر نمی کنم.

۴۳۲ ۷۹

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله فرمود: بهترین طعام دنیا و آخرت گوشت است، سپس برنج.

۴۳۳ ۸۰

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله فرمود: انار بخورید که هیچ دانه از او در

ص: ۲۸

المعدة إلا أنارت القلب و أخرجت الشيطان أربعين يوما.

۴۳۴ ۸۱

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

عليكم بالزيت فإنه يكشف المرّه و يذهب البلغم، و يشدّ العصب و يذهب بالضّنى، و يحسّن الخلق و يطيب النّفس و يذهب بالغّم.

۴۳۵ ۸۲

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

كلوا العنب حبّه حبّه فإنه أهنا و أمرا.

۴۳۶ ۸۳

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إن يكن فى شيء شفاء ففى شرطه حجام أو شربه عسل.

۴۳۷ ۸۴

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله لا تردّوا شربه العسل على من أتاكم بها.

معه نيفتد مگر آن که دل را روشن کند و شیطان را بیرون کند تا چهل روز.

۴۳۴ ۸۱

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: ملازم باشید روغن زیتون را که خلط سودا یا صفرا را بر می دارد، بلغم را می برد، پی را محکم می کند، خستگی را زایل می سازد، خلق را نیکو ساخته و نفس را خوش می کند و می برد غم را.

۴۳۵ ۸۲

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: انگور دانه دانه بخورید که گواراتر و خوش تر است.

۴۳۶ ۸۳

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: اگر در چیزی شفاست در بیشتر حجامت کننده و در شربت عسل است.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رد مکنید شربت عسل را، از هر کس که آن را بیاورد.

ص: ۲۹

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إذا طبختُم فأكثرُوا القرع فإنه يسَلُّ القلب الحزين.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام أنّه قال: عليكم بالقرع فإنه يزيد في الدّماغ.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

أفضل أعمال أُمّتي انتظار فرج الله.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

ضعفت عن الصّلاه و الجماع فنزلت عليّ قدر من السّماء فأكلت منها فزاد في قوّتي قوّه أربعين رجلا في البطش و الجماع و هو الهريس.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: چون طبخ غذا می کنید کدو در آن بسیار کنید که کدو غمگین را شاد می کند.

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از کدو مگذرید که او زیاد می کند دماغ را.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: بهترین اعمال امّت من انتظار فرج از سوی خدای عزّ و جلّ است.

و به این اسناد رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود:

ضعیف شدم از نماز و از جماع. پس نازل شد بر من دیگی از آسمان، از آن خوردم؛ پس افزود در قوّت من، قوّت چهل مرد در حمله و جهاد و جماع، و در آن دیگ هریس [حلیم] بود.

ص: ۳۰

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

ليس شيء أبغض إلى الله من بطن ملآن.

۴۴۳ ۹۰

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

يا عليّ من كرامه المؤمن على الله أنّه لم يجعل لأجله وقتاً حتّى يهّم ببائقه فإذا هم ببائقه قبضه إليه.

قال: وقال جعفر بن محمد عليهما السلام تجنبوا البوائق يمدّ لكم في الأعمار.

۴۴۴ ۹۱

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إذا لم يستطع الرجل أن يصلّي قائماً فليصلّ جالساً فإن لم يقدر أن يصلّي جالساً فليصلّ مستلقياً ناصباً رجله بحيال القبلة يومئ إيماء.

۴۴۵ ۹۲

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

من صام يوم الجمعة صبراً و احتساباً ۴۴۲ ۸۹

و به این اسناد رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود:

چیزی دشمن تر نیست نزد خدا از شکم پر.

۴۴۳ ۹۰

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: یا علی! کرامت مؤمن بر خدای عزّ و جلّ این است که برای اجل او وقتی قرار ندهد تا آن که قصد کار بد و جفا کند. پس چون قصد کند او را سوی خود برد.

و جعفر بن محمد علیهما السلام گفت: اجتناب کنید از بدی ها تا عمرهای شما کشیده شود.

۴۴۴ ۹۱

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه نتواند مرد ایستاده نماز گزارد، نشسته نماز کند و اگر نتواند نشسته نماز کند، بر پشت خفته نماز کند، در حالی که دو پای او به جانب قبله باشد و اشاره کند.

۴۴۵ ۹۲

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که روز جمعه روزه دارد به طلب مزد و ثواب، عطا

ص: ۳۱

أعطى ثواب صيام عشره أيام غرّ زهر، لا تشاكل أيام الدنيا.

۴۴۶ ۹۳

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

من ضمن لى واحده ضمنت له أربعه:

يصل رحمه؛ فيحبّه الله و يوسّع عليه فى رزقه و يزيد فى عمره و يدخله الجنّه التى وعده.

۴۴۷ ۹۴

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

اللهم ارحم خلفائى ثلاث مرّات قيل له:

و من خلفاؤك؟ قال: الذين يأتون من بعدى و يروون أحاديثى و ستّى فيعلّمونها الناس من بعدى.

۴۴۸ ۹۵

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

الدّعاء سلاح المؤمن، و عماد الدّين، و نور السّماوات و الأرض.

کرده شود، ثواب ده روز روشن تابان که مانند نباشد با روزهای دنیا.

۴۴۶ ۹۳

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هر که برای من یک خیر ضامن شود من برای او چهار خیر ضامن می شوم: چنانچه با رحم خود صله کند پس خدای عزّ و جلّ او را دوست دارد، رزق بر او وسیع سازد، عمر او بیفزاید و او را داخل جنتی که به او وعده داده است، بگرداند.

۴۴۷ ۹۴

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله سه مرتبه فرمود:

«خداوندا! خلفای مرا رحمت کن». گفتند:

خلفای شما کیانند؟ گفت: آنان که بعد از من می آیند و احادیث و سنّت مرا روایت می کنند و مردمان پس از من را به آن

تعلیم می کنند.

۴۴۸ ۹۵

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دعا سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمان و زمین است.

ص: ۳۲

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

الخلق السيئ يفسد العمل كما يفسد الخل العسل.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إنَّ العبد لينال بحسن خلقه درجة الصائم القائم.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

ما من شيء أثقل في الميزان من حسن الخلق.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

من حفظ من أمتي أربعين حديثا ينتفعون بها؛ بعثه الله يوم القيامة فقيها عالما.

و بهذا الإسناد قال: كان رسول الله صَلَّى الله عليه و آله ۴۴۹ ۹۶

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: خلق بد عمل را فاسد می کند؛ چنان که سرکه عسل را فاسد می سازد.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: بنده با اخلاق نیکو به درجه روزه دار نمازخوان می رسد.

و به این اسناد گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هیچ چیز در میزان، از اخلاق نیکو گران تر و سنگین تر نیست.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که حفظ کند از اُمت من، ۴۰ حدیث منتفع را، خدای عزّ و جلّ او را روز قیامت فقیه عالم برانگیزاند.

۴۵۳ ۱۰۰

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پنجشنبه

ص: ۳۳

یسافر یوم الخمیس و یقول: فیہ ترفع الأعمال إلى الله و تعقد فیہ الولاية.

۴۵۴ ۱۰۱

و بهذا الإسناد قال: قال علی بن أبی طالب علیه السلام: صلّی بنا رسول الله صلّی الله علیه و آله صلاة السفر، فقرأ فی الأولى قل یا أيّها الکافرون و فی الثانية قل هو الله أحد، ثم قال قرأت لکم ثلث القرآن و ربه.

۴۵۵ ۱۰۲

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

من قرأ سورة إذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ أَرْبَع مَرَّاتٍ كان كمن قرأ القرآن كلّ.

۴۵۶ ۱۰۳

و بهذا الإسناد قال: قال علی بن أبی طالب علیه السلام: لا اعتكاف إلا بالصّوم.

۴۵۷ ۱۰۴

و بهذا الإسناد قال: قال أمير المؤمنين علی بن أبی طالب علیه السلام: أكملکم إيماناً أحسنکم خلقاً.

سفر می کرد و می فرمود: در این روز اعمال به سوی خدا بالا می رود و ولایت در این روز بسته می شود.

۴۵۴ ۱۰۱

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله نماز سفر با ما به جا آورد، در رکعت اول سورة مبارکه کافرون و در رکعت دیگر سورة مبارکه اخلاص تلاوت فرمود.

سپس فرمود: برای شما ثلث قرآن و ربع قرآن را خواندم.

۴۵۵ ۱۰۲

نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر که سورة إذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ را چهار بار بخواند چنان است که همه قرآن را خوانده باشد.

۴۵۶ ۱۰۳

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: اعتکاف نباشد؛ مگر با روزه.

و به این اسناد گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: کامل ترین شما در ایمان، نیکوترین شماست در خلق.

ص: ۳۴

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: من كنوز البرّ إخفاء العمل و الصّبر على الرّزايا و كتمان المصائب.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: حسن الخلق خير قرين.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: سئل رسول الله صلّى الله عليه و آله عن أكثر ما يدخل به الجنّه؟ قال صلّى الله عليه و آله: تقوى الله و حسن الخلق. و سئل عن أكثر ما يدخل به النّار قال الأجوفان البطن و الفرج.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

أقربكم منّي مجلسا يوم القيامة أحسنكم خلقا و خيركم لأهله.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از گنج های نیکوکاری است، پنهان کردن عمل و صبر بر بلا و کتمان مصیبت.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: حسن خلق، خوب همنشینی است.

علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلّى الله عليه و آله پرسیدند: آنچه بیشتر به سبب آن داخل بهشت شوند، چیست؟ فرمود: تقوای خدا و حسن خلق. [و پرسیدند: آنچه بیشتر به سبب آن داخل جهنم شوند، چیست؟ فرمود:

دو میان تهی: شکم و زیر شکم]

و رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: نزدیک ترین شما به مجلس من در روز قیامت، نیکوترین شما است در خلق و بهترین

شما برای اهل خود.

ص: ۳۵

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

أحسن الناس إيماناً أحسنهم خلقاً و ألطفهم بأهله، و أنا ألطفكم بأهلي.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: في قول الله عزّ و جلّ ثُمَّ لَتَشْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ قال: الرّطب و الماء البارد.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: ثلاثه يزدن في الحفظ و يذهبن بالبلغم: قراءة القرآن و العسل و اللّبان.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: من أراد البقاء - ولا بقاء - فليباكر الغداء و ليجوّد الحذاء و ليخفّف الرّداء و ليقلّ غشيان النّساء.

و به این اسناد رسول خدا صَلَّی الله علیه و آله فرمود:

نیکوترین مردمان در ایمان، خوش خلق ترین و مهربان ترین ایشان با اهل خود است و من از شما مهربان ترم با اهل خود.

و به این اسناد گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام در قول خدای عزّ و جلّ: «سپس در آن روز از نعیم پرسیده خواهید شد.» فرمود: نعیم، رطب و آب سرد است.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: سه چیز حافظه را زیاد کند و بلغم را ببرد: قرائت قرآن، عسل و کندر.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود:

هر که بقاء خواهد - بقاء نمی باشد مگر آن که - بامداد غذا خورد، کفش راحت بپوشد و عبای سبک بر دوش بیندازد و با زنان

کم پیامیزد.

ص: ۳۶

و بهذا الإسناد قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: أتى أبو جحيفه النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ يَتَجَشَّأُ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: اكْفِفْ جِشَاءَكَ؛ فَإِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا شَبَعَا أَكْثَرَهُمْ جَوْعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ فَمَا مَلَأَ أَبُو جَحِيفَةَ بَطْنَهُ مِنْ طَعَامٍ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ.

و بهذا الإسناد قال: قال الحسين بن عليّ عليهما السَّلام: كان النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا أَكَلَ طَعَامًا يَقُولُ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ وَ ارْزُقْنَا خَيْرًا مِنْهُ وَ إِذَا أَكَلَ لَبَنًا أَوْ شَرِبَهُ يَقُولُ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ وَ ارْزُقْنَا فِيهِ.

و بهذا الإسناد قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: ثلاثه لا يعرض [لأحدكم] أحدكم نفسه لهنّ وَ هُوَ صَائِمٌ: الْحَمَامُ وَ الْحِجَامَةُ وَ الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السَّلام فرمود: ابو جحیفه به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و آروغ می زد. آن حضرت فرمود: بازدار آروغ را که از مردمان آن که در دنیا سیرتر باشد در قیامت گرسنه تر باشد.

گفت: ابو جحیفه دیگر شکم از طعام پر نکرد تا به خدای عزّ و جلّ رسید.

و به این اسناد حسین بن علی علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که طعامی می خورد، می فرمود: «خداوندا، بر ما در آن برکت قرار ده و از آن بهتر نصیب ما فرما» و هرگاه شیر یا شربتی می نوشید، می فرمود: «خداوندا بر ما در آن برکت قرار ده و از آن روزی مان فرما».

و به این اسناد گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: سه چیز است که باید روزه دار نفس خود را بر آن عرضه نکند: حمام و حجامت و زن باجمال.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ عليه السّلام: للمرأة عشر عورات فإذا زوجت سترت لها عوره واحده و إذا ماتت سترت عوراتها كلّها.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام سئل النّبيّ صلّى الله عليه و آله عن امرأه قيل:

إنّها زنت، فذكرت المرأة أنّها بكر فأمرني النّبيّ صلّى الله عليه و آله أن آمر النّساء أن ينظرن إليها فنظرن إليها [فوجدتها] فوجدنها بكرا فقال صلّى الله عليه و آله ما كنت لأضرب من عليه خاتم من الله، و كان يجيز شهاده النّساء في مثل هذا.

و بهذا الإسناد عن عليّ عليه السّلام قال إذا سئلت المرأة من فجر بك؟

فقلت: فلان، ضربت حدّين حدّا لفريتها على الرّجل و حدّا لما أقرت على نفسها.

و به این اسناد حضرت علی علیه السّلام فرمود: زن را ده عورت است؛ هرگاه به شوهر رفت یک عورت پوشیده گشت و چون بمیرد عورت ها همه پوشیده شود.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از پیغمبر صلّى الله عليه و آله پرسیدند درباره زنی که می گویند زنا کرده است؛ پس آن زن گفت: من باکره هستم. آن حضرت مرا فرمود که زنان را فرمایم تا در او نظر کنند. زنان نظر کردند، بکر بود. پس گفت: من نخواهم حد زدن کسی را که بر او مهری از خدای عزّ و جلّ هست. و آن حضرت جایز می داشتند شهادت زنان را در مثل این مواقع.

و به این اسناد از علی علیه السّلام فرمود: هرگاه از زن پرسند با تو چه کسی زنا کرد؟ گوید: فلانی.

آن زن را دو حدّ باید زد یکی برای افترا که بر آن مرد کرده است و دیگری برای اقرار که بر خود به زنا کرده است.

و بهذا الإسناد عن عليّ عليه السّلام أنّه قال:

ليس في القرآن «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» إلّا و هي في التّوراه «يا أَيُّهَا النَّاسُ» و في خبر آخر «يا أَيُّهَا المساكين».

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام إنّ لو رأى العبد أجله و سرعته إليه لأبغض الأمل، و ترك طلب الدّنيا.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: قال: إنّ الحسن و الحسين كانا يلعبان عند النّبيّ صلّى الله عليه و آله حتّى مضى عامّه اللّيل ثمّ قال لهما: انصرفا إلى أمكما، فبرقت برقه فما زالت تضىء لهما حتّى دخلا على فاطمه و النّبيّ صلّى الله عليه و آله ينظر إلى البرقه فقال: الحمد لله الذي أكرمنا أهل البيت.

و به این اسناد از علی علیه السّلام فرمود: در قرآن هیچ کجا «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نیامده، مگر در تورات «یا أَيُّهَا النَّاسُ» آمده و در خبری دیگر «یا أَيُّهَا المساكين» آمده است.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود:

اگر بنده اجل و سرعت آن را به سوی خود ببیند، آرزو را دشمن دارد و طلب دنیا را ترک کند.

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: حسن و حسین علیهما السّلام بازی می کردند نزد رسول الله صلّى الله عليه و آله تا بسیاری از شب رفت، سپس فرمود: بروید نزد مادر خود. پس برقی درخشید و پیوسته روشنی می داد برای ایشان تا داخل شدند بر فاطمه علیها السّلام و رسول الله صلّى الله عليه و آله می دید آن برق را. پس گفت:

سپاس خداوندی را که ما اهل بیت را کرامت بخشید.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: ورثت عن رسول الله صلّى الله عليه وآله كتابين: كتاب الله و كتابي في قراب سيفي قيل: يا أمير المؤمنين و ما الكتاب الذي في قراب سيفك؟ قال: من قتل غير قاتله أو ضرب غير ضاربه فعليه لعنة الله.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: كنّا مع النّبيّ صلّى الله عليه وآله في حفر الخندق إذ جاءته فاطمه و معها كسره خبز؛ فدفعتهإلى النّبيّ صلّى الله عليه وآله، فقال النّبيّ عليه الصّلاه و السّلام: ما هذه الكسره؟ قالت:

قرصا خبزتها للحسن و الحسين جئتكم منه بهذه الكسره؛ فقال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: أما إنّهُ أوّل طعام دخل فم أبيك منذ ثلاث.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: أتى النّبيّ صلّى الله عليه وآله بطعام فأدخل إصبعه فيه فإذا هو حارّ

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از رسول خدا دو کتاب به میراث یافتیم.

کتاب خدا و کتابی در غلاف شمشیرم. گفتند:

کتابی که در غلاف شمشیر توست کدام است؟ گفت: هر که بکشد غیر کشنده خود را یا بزند غیر زننده خود را پس بر او باد لعنت خدای.

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: در حفر خندق با پیغمبر صلّى الله عليه وآله بودیم، فاطمه پیامد و با او پاره نانی بود. به آن حضرت داد. فرمود: این پاره نان چیست؟ گفت:

قرصی برای حسن و حسین پخته بودم، این پاره را از آن برای تو آوردم. فرمود: این اوّل طعامی است که داخل دهان پدرت شد در این سه روز.

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام که فرمود: طعامی نزد رسول خدا صلّى الله عليه وآله آوردند، انگشت در آن کرد دید، داغ است.

فقال:دعوه حتى يبرد فإنه أعظم برکه و إنّ الله تعالى لم يطعمنا الحارّه.

۴۷۸ ۱۲۵

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال:إذا أراد أحدكم الحاجه فليبكر في طلبها يوم الخميس و ليقرأ إذا خرج من منزله آخر سورة آل عمران،و آيه الكرسيّ و إنّنا أنزلناه في ليله القدر و أمّ الكتاب فإنّ فيها قضاء حوائج الدّنيا و الآخره.

۴۷۹ ۱۲۶

و بهذا الإسناد عن عليّ عليه السّلام:قال الطّيب نشره،و العسل نشره و الرّكوب نشره و النّظر إلى الخضره نشره.

۴۸۰ ۱۲۷

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال:كلوا خلّ الخمر فإنّه يقتل الدّيدان في البطن،و قال:كلوا خلّ الخمر ما فسد و لا تأكلوا ما أفسدتموه أنتم.

گفت:بگذارید تا سرد شود که برکتش بیشتر است.

خدای عزّ و جلّ ما را گرم نخورانیده است.

۴۷۸ ۱۲۵

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود:هرگاه هریک از شما حاجتی می خواهد باید بامداد روز پنجشنبه برای طلب آن رود.هرگاه از منزل بیرون رود آخر سورة آل عمران و آیه الكرسي و القدر و امّ الكتاب یعنی فاتحه بخواند که در آن برآمدن حاجت های دنیا و آخرت است.

۴۷۹ ۱۲۶

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود:

بوی خوش حرز است و شستن حرز است و سواری حرز است و نظر به سبزه نیز حرز.

۴۸۰ ۱۲۷

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود:بخورید سرکه شراب را که می کشد کرم ها را در شکم و گفت:بخورید سرکه خمیری را که خود فاسد شده است و مخورید آنچه شما فاسد ساخته اید.

ص:۴۱

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: حبّاني رسول الله صلّى الله عليه وآله بالورد بكلتا يديه، فلمّا أدنيتّه إلى أنفّی، قال: إنّهُ سيّد ريحان الجنّه بعد الآس.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: عليكم باللّحم، فإنّه ينبت اللّحم، و من ترك اللّحم أربعين يوما ساء خلقه.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: ذكر عند النّبیّ صلّى الله عليه وآله اللّحم و الشّحم، فقال: ليس منهما بضعة تقع فی المعده إلاّ أنبت مكانها شفاء و أخرجت من مكانها داء.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: كان النّبیّ صلّى الله عليه وآله لا يأكل ۴۸۱ ۱۲۸

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل شده که فرمود: مرا پیغمبر خدا صلّى الله علیه و آله به هردو دست گل داد؛ چون نزدیک بینی بردم، فرمود:

این سیّد ریحان بهشت است بعد از «مورد».

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: بر شما باد به خوردن گوشت که او گوشت می رویاند. هر که چهل روز گوشت را ترک کند بدخو شود.

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: نزد نبیّ صلّى الله علیه و آله ذکر گوشت و چربی شد؛ فرمود: از این دو، پاره ای در معدّه نیفتد؛ مگر به جای خود شفا برویاند و از مکان خود درد را بیرون کند.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: پیغمبر صلّى الله علیه و آله از دو گرده (قلوه) گوسفند

الکلیتین من غیر آن یحرّمهما و یقول لقربهما من البول.

۴۸۵ ۱۳۲

و بهذا الإسناد قال: قال علی بن أبی طالب علیه السّلام قال دخل طلحه بن عبید الله علی رسول الله صلّی الله علیه و آله و فی ید رسول الله صلّی الله علیه و آله سفر جله قد جاء بها إلیه و قال: خذها یا أبا محمّد فإنّها تجمّ القلب.

۴۸۶ ۱۳۳

و بهذا الإسناد عن علی بن أبی طالب علیه السّلام قال: من أكل إحدى و عشرين زبیه حمراء علی الرّیق لم یجد فی جسده شیئا یکرهه.

۴۸۷ ۱۳۴

و بهذا الإسناد عن علی بن أبی طالب علیه السّلام قال کان النّبیّ صلّی الله علیه و آله إذا أكل التمر یطرح النّوی علی ظهر کفّه ثمّ یقذف به.

۴۸۸ ۱۳۵

و بهذا الإسناد عن علی بن أبی طالب علیه السّلام نمی خورد، بی آن که آن را حرام کند برای نزدیکی آن به محل ادرار.

۴۸۵ ۱۳۲

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السّلام گفت: طلحه داخل شد بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و در دست آن حضرت «به» بود؛ و آن را به سوی او غلطانید و فرمود: بستان این را یا ابا محمّد که این آسایش می بخشد دل را.

۴۸۶ ۱۳۳

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: هر که بیست و یک دانه مویز سرخ به ناشتا بخورد، بر تن خود نیابد حالتی که آن را ناخوش دارد.

۴۸۷ ۱۳۴

و ایضا فرمود: رسول الله صلّی الله علیه و آله هرگاه خرما می خورد دانه آن را بر پشت کف خود می نهاد سپس آن را می انداخت.

۴۸۸ ۱۳۵

و به این اسناد علی بن ابیطالب علیه السّلام

ص: ۴۳

قال: جاء جبرئيل عليه السلام إلى النبي فقال صلى الله عليه وآله:

عليكم بالبرني فإنه خير تموركم يقرب من الله عز وجل ويبعد من النار.

۴۸۹ ۱۳۶

و بهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله عليكم بالعدس فإنه مبارك مقدس يرقق القلب و يكثر الدّمعه و قد بارك فيه سبعون نبيا آخرهم عيسى ابن مريم عليهما السلام.

۴۹۰ ۱۳۷

و بهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: إنه قال عليكم بالقرع فإنه يزيد في الدماغ.

۴۹۱ ۱۳۸

و بهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه دعا رجلا فقال له: علي عليه السلام قد أجبك علي أن تضمن لي ثلاث خصال، قال: وما هي يا أمير المؤمنين؟ قال لا تدخل علي شيئا من خارج، ولا تدخر عني شيئا في البيت ولا تجحف بالعيال، قال: ذاك لك يا أمير المؤمنين فأجابه علي بن أبي طالب عليه السلام.

فرمود: جبرئیل نزد رسول الله صلى الله عليه وآله آمد و گفت: برنی بخورید که بهترین خرماهای شماست، شما را نزدیک می کند به خدای عز و جل و دور می کند از آتش.

۴۸۹ ۱۳۶

و علی بن ابی طالب فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله [به من] فرمود: عدس بخورید که آن مبارک و مقدس است و دل را نازک کند و اشک بسیار کند و هفتاد پیغمبر در آن برکت نهاده اند که آخر ایشان عیسی بن مریم است.

۴۹۰ ۱۳۷

و علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: بر شما باد مصرف کدو که در دماغ می افزاید.

۴۹۱ ۱۳۸

و نیز از علی علیه السلام روایت است که او را مردی به مهمانی دعوت کرد. فرمود که به سه شرط اجابت می کنم. آن مرد گفت: کدام است؟ فرمود: چیزی از بیرون خانه برای من نیاوری و چیزی از خانه از من دریغ نداری و به عیال زحمت روا نداری. گفت: چنین باشد ای امیر المؤمنین. پس به مهمانی او رفت.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: الطّاعون ميتة و حيّه.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله يقول: إنّي أخاف عليكم استخفافا بالدين و بيع الحكم، و قطيعه الرّحم و أن تتخذوا القرآن مزامير و تقدّمون أحدكم و ليس بأفضلكم في الدين.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: عليكم بالزّيّت فكله و اذهن به، فإنّ من أكله و اذهن به لم يقربه الشّيطان أربعين يوما.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله لعليّ عليه السّلام عليك بالملح، فإنّه شفاء من ۴۹۲ ۱۳۹

و به این اسناد علی علیه السلام فرمود: طاعون مردنی سریع است.

و علی علیه السلام فرمود: شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود: من می ترسم بر شما که استخفاف کنید به دین و بفروشید حکم را به رشوه و قطع رحم کنید و این که قرآن را مزامیر [مایه لهو و لعب] خود گردانید و مقدّم سازید از میان خود یکی را که فاضل تر از شما در دین نباشد.

و علی علیه السلام فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

روغن زیتون را بخورید و به خود بمالید که هر که آن را بخورد و به خود مالده، شیطان تا چهل روز نزدیک او نشود.

و به این اسناد رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: نمک را ترک مکن که در آن شفای

سبعین داء أدناها الجذام و البرص و الجنون.

۴۹۶ ۱۴۳

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: إنّ النّبيّ صلّى الله عليه و آله أتى ببطيخ و رطب، فأكل منهما و قال: هذان الأطيّبان.

۴۹۷ ۱۴۴

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

من بدأ بالملح أذهب الله عنه سبعون داء أقلّها الجذام.

۴۹۸ ۱۴۵

و بهذا الإسناد عن الحسن بن عليّ عليهما السّلام أنّه سمّى حسنا يوم السّابع و اشتقّ من اسم الحسن حسينا، و ذكر أنّه لم يكن بينهما إلّا الحمل.

۴۹۹ ۱۴۶

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام قال: السّبت لنا، و الأحد لشيّعنا و الإثنين لبنى أمّيه و الثلاثاء لشيّعهم، و الأربعاء هفتاد درد است که کمترین آن خوره، پیسی و دیوانگی است.

۴۹۶ ۱۴۳

و علی علیه السّلام فرمود: به نزد رسول الله صلّى الله عليه و آله هندوانه و خرما آوردند و از هردو بخورد و فرمود: این دو نیکوتر و خوشبوترند از همه چیزها.

۴۹۷ ۱۴۴

و به این اسناد از علی علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: هرکس غذا را به نمک آغاز کند، خداوند هفتاد درد را که کمترین آنها پیسی است از او بردارد.

۴۹۸ ۱۴۵

و به این اسناد از امام حسن علیه السّلام از امام علی علیه السّلام فرمود: او را روز هفتم حسن نام نهادند و از نام او حسین را اشتقاق نمودند و فرمود که میان ایشان بیش از زمان حمل نبود.

و به این اسناد جعفر بن محمد علیهما السّلام فرمود:

شنبه از ماست، یک شنبه از شیعه ما، دوشنبه از بنی امیه، سه شنبه از شیعه ایشان، چهارشنبه

ص: ۴۶

لبنى العباس و الخميس لشيعتهم و الجمعة لسائر الناس جميعا، و ليس فيه سفر، قال الله تعالى: فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ يَوْمَ السَّبْتِ.

۵۰۰ ۱۴۷

و بهذا الإسناد عن علي بن الحسين عليهما السلام أنه قال: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَذِنَ فِي أَذِنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالصَّلَاةِ يَوْمَ وَلَدَ.

۵۰۱ ۱۴۸

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمد عليهما السلام قال: دعا أبي بدهن ليدهن به رأسه فلما أدهن به قلت: ما الذي أدهنت؟ قال: إِنَّهُ الْبَنْفَسَجُ، قلت: و ما فضل البنفسج؟ قال:

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فَضْلُ الْبَنْفَسَجِ عَلَى الْأَدْهَانِ كَفَضْلِ الْإِسْلَامِ عَلَى سَائِرِ الْأَدْيَانِ.

۵۰۲ ۱۴۹

و بهذا الإسناد عن علي بن أبي از بنی عباس، پنج شنبه از شیعه ایشان و جمعه از دیگر مردم و در آن روز سفر نمی باشد و خدای عز و جل فرمود: «هرگاه نماز ادا شد، پس در زمین پراکنده شده و از فضل خدا بهره مند شوید» منظور روز شنبه است.

۵۰۰ ۱۴۷

و به این اسناد امام سجاد علیه السلام فرمود:

رسول صلی الله علیه و آله اذان گفت در گوش حسن علیه السلام به نماز، روزی که به دنیا آمد.

۵۰۱ ۱۴۸

و به این اسناد حضرت صادق علیه السلام فرمود:

پدرم روغنی طلبید تا بر خود مالید. چون بمالید، گفتم: چه روغنی مالیدی؟ فرمود: این بنفشه بود. گفتم: بنفشه را چه فضیلت است؟ فرمود: پدرم از جدم حسین از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: فضل بنفشه بر دیگر روغن ها چونان فضل اسلام بر دیگر دین ها می باشد.

۵۰۲ ۱۴۹

و به این اسناد امام علی بن ابی طالب علیه السلام

طالب علیه السلام أنّه قال: لا دين لمن دان بطاعه المخلوق و معصيه الخالق.

۵۰۳ ۱۵۰

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام أنّه قال: كلوا الرّمّان بشحمه فإنّه دباغ للمعدة.

۵۰۴ ۱۵۱

و بهذا الإسناد عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال: قال أبو عبد الله الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام: إنّ عبد الله بن عباس كان يقول: إنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله كان إذا أكل الرّمّان لم يشرك أحدا فيها و يقول:

فى كلّ رّمّانه حبّه من حَبّات الجنّه.

۵۰۵ ۱۵۲

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السلام أنّه قال: دخل رسول الله صلّى الله عليه و آله على عليّ بن أبي طالب عليه السلام و هو محموم فأمره بأكل الغبيراء.

۵۰۶ ۱۵۳

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السلام فرمود: دين نيست كسى را كه اطاعت مخلوق را در معصيت خالق بنمايد.

۵۰۳ ۱۵۰

و به اين اسناد على عليه السلام فرمود: انار را با پيه خودش بخوريد كه معده را پالايش كند.

۵۰۴ ۱۵۱

به اين اسناد امام سجاد عليه السلام از امام حسين عليه السلام روايت كرد كه عبد الله بن عباس مى گفت: رسول خدا صلّى الله عليه و آله چون انار مى خورد كسى را با خود شريك نمى كرد و مى فرمود: در هرانارى دانه اى از دانه هاى بهشت است.

۵۰۵ ۱۵۲

و از حسين عليه السلام منقول است كه رسول خدا صلّى الله عليه و آله داخل شد بر على عليه السلام در حالى كه او را تب گرفته بود، فرمود كه سنجد بخورد.

۵۰۶ ۱۵۳

و حسين عليه السلام فرمود: دو مرد نزد علي عليه السلام

ص: ٤٨

أنّه قال: اختصم إلى عليّ بن أبي طالب عليه السّلام رجلان أحدهما باع الآخر بعيرا و استثنى الرّأس و الجلد، ثمّ بدا له أن ينحره؟ قال:

هو شريكه في البعير على قدر الرّأس و الجلد.

۵۰۷ ۱۵۴

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السّلام أنّه دخل المستراح فوجد لقمه ملقاه، فدفعها إلى غلام له فقال: يا غلام اذكرني بهذه اللّقمه إذا خرجت، فأكلها الغلام، فلمّا خرج الحسين بن عليّ عليهما السّلام قال: يا غلام أين اللّقمه قال أكلتها يا مولاي، قال: أنت حرّ لوجه الله تعالى، قال له رجل: أعتقته يا سيّدي؟ قال: نعم، سمعت جدّي رسول الله صلّى الله عليه و آله يقول: من وجد لقمه ملقاه فمسح منها أو غسل ما عليها ثمّ أكلها لم تستقرّ في جوفه إلّا أعتقه الله من النّار.

۵۰۸ ۱۵۵

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام:

خمسه لو رَحَلتم فيهنّ المطايا لم [يقدرُوا] به مخاصمت آمدند. یکی به دیگری شتری فروخته بود و سر و پوست آن را استثنا کرده بود. بعد از آن به خاطر مشتری رسید که آن را نحر کند. حضرت فرمود: او شریک این است در شتر به قدر سر و پوست آن.

۵۰۷ ۱۵۴

و روایت شده که حسین بن علی علیهما السّلام به مستراح رفت، لقمه ای نان دید. آن را به غلام خود داد و فرمود: این لقمه به یاد من آور، چون بیرون آیم. غلام آن را بخورد. چون حضرت بیرون آمد، فرمود: یا غلام! لقمه نان را بیاور. غلام گفت: آن را خوردم یا مولا. فرمود: تو در راه خدا آزادی! مردی گفت: سرور من! او را آزاد کردی؟ فرمود: آری شنیدم از رسول خدا صلّى الله عليه و آله که می فرمود که هر که لقمه نانی بیابد پس آن را پاک گرداند یا بشوید و بخورد، قرار نگیرد در شکمش مگر خدای تعالی از او آتش را بگرداند و من کسی نیستم که بنده گیرم مردی که خدا او را از آتش آزاد کرده است.

۵۰۸ ۱۵۵

و علی علیه السّلام فرمود: پنج چیز است که اگر در طلب آن همه جا را بگردید بر مثل آن دست

تقدروا على مثلهنّ: لا- يخاف عبد إلاّ ذنبه، و لا يرجو إلاّ ربّه، و لا يستحيّ الجاهل إذا سئل عمّا لا يعلم أن يقول: لا أعلم و لا يستحيّ أحدكم إذا لم يعلم أن يتعلّم؛ و الصّبر من الإيمان بمنزله الرّأس من الجسد، و لا إيمان لمن لا صبر له.

۵۰۹ ۱۵۶

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليه السّلام قال: إنّ أعمال هذه الأئمّه ما من صباح إلاّ و تعرض على الله تعالى.

۵۱۰ ۱۵۷

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليه السّلام أنّه قال: من سرّه أن ينسأ في أجله و يزداد في رزقه فليصل رحمه.

۵۱۱ ۱۵۸

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليه السّلام أنّه قال وجد لوح تحت حائط مدينه من المدائن فيه مكتوب أنا الله لا إله إلاّ أنا و محمّد نبیّ و عجت لمن أيقن بالموت كيف يفرح؟ و عجت لمن أيقن بالقدر كيف نيابيد: اين كه نترسد بنده مگر از گناه خود، و اميد ندارد مگر به خدای خود و حيا نکند نادان چون از او پرسند از اين كه بگويد نمی دانم، و حيا نکند آن كه نمی داند از اين كه تعلّم نمايد و صبر نسبت به ايمان چون سر است نسبت به تن و ايمان نيست کسی را كه صبر ندارد.

۵۰۹ ۱۵۶

و از امام حسين عليه السلام روايت شده كه فرمود:

صبحگاهی نيست مگر اين كه اعمال اين امت بر خدای تعالى عرضه می شود.

۵۱۰ ۱۵۷

و حسين بن عليّ عليهما السّلام فرمود: هر كه از آن شاد گردد كه در اجلش تأخير شود و رزقش افزوده گردد، بايد صلّه رحم خود كند.

۵۱۱ ۱۵۸

و نيز امام حسين عليه السّلام فرمود: زير ديوار شهر مدّين لوحی يافتند كه بر آن نگاهشته بود: من آن خدایی هستم كه جز من نيست و محمد پيامبر من است؛ عجب دارم از کسی كه به مرگ ايمان دارد، چسان شادی می كند؟ و کسی كه به قدر ايمان دارد،

ص: ۵۰

یحزن؟ و عجبت لمن اختبر الدنيا كيف يطمئن و عجبت لمن أيقن بالحساب كيف يذنب؟

۵۱۲ ۱۵۹

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمدٍ عليهما السَّلام أنَّه سئل عن زياره قبر الحسين بن عليٍّ عليهما السَّلام قال: أخبرني أبي عليه السَّلام أنَّ من زار قبر الحسين بن عليٍّ عليهما السَّلام عارفاً بحقه كتبه الله في عليّين. ثمَّ قال: إنَّ حول قبر الحسين عليه السَّلام سبعين ألف ملكٍ شعَاءٌ غرباء يبيكون عليه إلى يوم القيامة.

۵۱۳ ۱۶۰

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمدٍ عليهما السَّلام أنَّه قال: أدنى العقوق أفٌّ و لو علم الله شيئاً أهون من الأفِّ لنهى عنه.

۵۱۴ ۱۶۱

و بهذا الإسناد عن عليٍّ بن الحسين عليهما السَّلام أنَّه قال: حدَّثني أسماء بنت عميس قالت:

كنت عند فاطمه عليها السَّلام إذ دخل عليها رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و في عنقها قلادة من ذهب كان چسان محزون می شود؟ و کسی که دنیا را آزموده، چسان به آن اطمینان می کند و کسی که به حساب ایمان دارد، چسان گناه می کند؟

۵۱۲ ۱۵۹

و از جعفر صادق علیه السَّلام پرسیدند درباره زیارت قبر امام حسین علیه السَّلام فرمود: پدرم مرا خبر داد که هر که زیارت قبر حسین کند در حالتی که عارف باشد به حق او، حق تعالی او را در علیین نویسد. بعد از آن فرمود: در اطراف قبر حسین علیه السَّلام هفتاد هزار فرشته ژولیده موی غبار گرفته هست که بر او می گریند تا روز قیامت.

۵۱۳ ۱۶۰

و امام صادق علیه السَّلام فرمود: کمتر عقوق والدین افّ گفتن است و اگر خدای عزّ و جلّ چیزی از اف سهل تر می دانست از آن نهی می کرد.

۵۱۴ ۱۶۱

و علی بن الحسین علیهما السَّلام فرمود: اسماء مرا گفت: من نزد فاطمه عليها السَّلام بودم که رسول الله صَلَّى الله عليه و آله بر او داخل شد و در گردن او گردنبندی از طلا بود که آن را علی علیه السَّلام برای او خریده بود از

اشتراها لها علي بن أبي طالب عليه السّلام من فيء فقال لها رسول الله صلّى الله عليه وآله: يا فاطمه لا يقول النَّاسُ إِنَّ فاطمه بنت محمّد تلبس لبس الجبابره. فقطعتها و باعتها و اشترت بها رقبه فأعتقتها فسرّ بذلك رسول الله صلّى الله عليه وآله.

۵۱۵ ۱۶۲

و بهذا الإسناد عن علي بن الحسين عليهما السّلام أنّه قال في قول الله عزّ و جلّ: لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ قَالَ: قامت امرأه العزيز إلى الصّخر فألقت عليه ثوبا فقال لها يوسف: ما هذا؟ قالت: أستحي من الصّنم أن يرانا فقال لها يوسف: أ تستحيين ممّن لا يسمع و لا يبصر و لا يفقه و لا يأكل و لا يشرب، و لا أستحيي أنا ممّن خلق الإنسان و علّمه فذلك قوله عزّ و جلّ:

لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ .

۵۱۶ ۱۶۳

و بهذا الإسناد عن علي بن الحسين عليهما السّلام أنّه كان إذا رأى المريض قد برأ من العلّه قال: يهنّيك الطّهور من الذّنوب. مال غنيمت، رسول الله صلّى الله عليه وآله فرمود: يا فاطمه! نگویند مردم که فاطمه دختر محمد لباس جبابره می پوشد. پس فاطمه عليها السّلام آن را پاره کرد و بفروخت و به آن بنده ای خرید و آزاد نمود و رسول الله صلّى الله عليه وآله به آن شاد شد.

۵۱۵ ۱۶۲

و علی بن الحسین علیهما السّلام در قول حق تعالی «اگر نمی دید برهان پروردگارش را» فرمود:

زن عزیز جامه ای بر روی بت انداخت، یوسف علیه السّلام فرمود: چرا چنین کردی؟ گفت: از بت شرم کردم. یوسف علیه السّلام فرمود: آیا تو شرم می کنی از آن که نمی شنود و نمی بیند و نمی فهمد و نمی خورد و نمی آشامد و من شرم نکنم از خداوندی که انسان را آفرید و او را تعلیم نمود. این معنای قول خدای عزّ و جلّ است که می گوید: اگر نمی دید او برهان پروردگارش را.

۵۱۶ ۱۶۳

و علی بن الحسین علیهما السّلام هرگاه بیماری را می دید که صحت یافته است، می فرمود:

«گوارا باد تو را پاک شدن از گناهان».

ص: ۵۲

و بهذا الإسناد عن عليّ بن الحسين عليهما السّلام قال: أخذ النَّاس ثلاثة من ثلاثة أخذوا الصّبر عن أيّوب عليه السّلام و الشّكر عن نوح عليه السّلام و الحسد من بنى يعقوب.

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام قال: سئل محمّد بن عليّ عليهما السّلام عن الصّلاه فى السّفر، فذكر أنّ أباه عليه السّلام كان يقصّر الصّلاه فى السّفر.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبى طالب عليه السّلام قال: لا تجد فى أربعين أصلع رجل سوء و لا تجد فى أربعين كوسج رجلا صالحا و صلح سوء خير من كوسج صالح.

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السّلام أنّه قال: رأيت النّبيّ صلّى الله عليه و آله أنّه كبر على حمزه خمس تكبيرات و كبر على الشّهداء بعد ۵۱۷ ۱۶۴

و امام سجاد عليه السّلام فرمود: مردم سه چیز را از سه کس فرا گرفتند:

صبر را از ایّوب، شکر را از نوح و حسد را از پسران یعقوب.

و امام صادق علیه السّلام فرمود: از امم باقر علیه السّلام درباره نماز در سفر پرسیدند.

فرمود: پدر او نماز را در سفر شکسته می خواند.

و به این اسناد علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود:

در بین چهل مرد طاس، یک مرد بد نیابی و در بین چهل مرد کوسه، یک مرد صالح نیابی و طاس بد نزد من بهتر است از کوسه خوب.

و به این اسناد حسین بن علی علیه السّلام فرمود:

دیدم نبی صلی الله علیه و آله را تکبیر کرد به حمزه پنج تکبیر و تکبیر کرد بر شهدا بعد از حمزه هر

ص: ۵۳

حمزه خمس تكبيرات، فلحق حمزه سبعون تكبيره.

۵۲۱ ۱۶۸

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السلام أنّه قال خطبنا أمير المؤمنين عليه السلام فقال:

سيأتى على الناس زمان عضوض بعض المؤمن على ما فى يده و لم يؤمن بذلك قال الله تعالى: وَلَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و سيأتى زمان يقدّم فيه الأشرار و ينسى فيه الأخيار و يبايع المضطرّ و قد نهى رسول الله صلى الله عليه و آله عن بيع المضطرّ و عن بيع الغرر فاتّقوا الله يا أيّها الناس و أصلحوا ذات بينكم و احفظونى فى أهلى.

۵۲۲ ۱۶۹

و بهذا الإسناد عن جعفر بن محمد عليهما السلام، عن أبيه قال: سئل عليّ بن الحسين عليهما السلام لم أوتم النّبيّ صلى الله عليه و آله من أبويه؟ قال: لئلاّ يجب عليه حقّ لمخلوق.

يك را پنج تكبير؛ پس لاحق شد حمزه را هفتاد تكبير.

۵۲۱ ۱۶۸

امام حسين عليه السلام فرمود: امير المؤمنين عليه السلام بر ما خطبه خواند و فرمود: بر مردمان، زمانى سخت بيايد كه مؤمن بر آن چه در دست دارد بخل ورزد، در حالى كه به آن مأمور نيست؛ چه حق تعالى مى فرمايد: «فراموش نكنيد تفضل را در ميان خودتان، همانا خداوند به اعمال شما بيناست» و بيايد زمانى كه بدكاران بر نيكوكاران مقدم شوند و بيع مضطر شايع شود، حال آن كه رسول خدا صلى الله عليه و آله از بيع مضطر و غرر نهى فرموده.

پس اى مردمان! از خدا بپرهيزيد و اصلاح كنيد احوال ميان خود را و اهل مرا پاس داريد.

۵۲۲ ۱۶۹

و به اين اسناد جعفر بن محمد عليهما السلام از پدرش عليه السلام روايت کرده كه فرمود: از حضرت علي بن الحسين عليهما السلام پرسيدند: چرا پيغمبر از پدر و مادر يتيم شد؟ فرمود: تا بر او حق مخلوقى ثابت نباشد.

ص: ۵۴

و بهذا الإسناد عن عليّ بن الحسين عليهما السّلام قال إنّ فاطمه عليها السّلام عقّت عن الحسن و الحسين عليهما السّلام و أعطت القابله رجل شاه و ديناراً.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن الحسين عليهما السّلام عن أبيه عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام أنّه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: من أنعم الله تعالى عليه نعمه فليحمد الله تعالى و من استبطئ عليه الرّزق فليستغفر الله و من حزنه أمر فليقل: لا حول و لا قوّه إلّا بالله.

و بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليهما السّلام قال: إنّ يهوديّاً سأل عليّ بن أبي طالب عليه السّلام فقال: أخبرني عمّا ليس لله، و عمّا ليس عند الله و عمّا لا يعلمه الله تعالى قال عليّ عليه السّلام: أمّا ما لا يعلمه الله فذلك قولكم يا معشر اليهود عزيز ابن الله و الله لا يعلم له ابناً ۵۲۳ ۱۷۰

علي بن حسين عليهما السّلام فرمود: فاطمه عليها السّلام برای حسنین عليهما السّلام عقیقه کرد و یک پای گوسفند عقیقه را با یک دینار به قابله داد.

و به این اسناد علی بن الحسین از پدرش علیهما السّلام از علی بن ابی طالب علیه السّلام مروی است که رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: کسی که حق تعالی نعمتش را بر او فراوان کند باید حمد کند خدا را و کسی که روزی او تنگ شود، باید استغفار کند خدا را و کسی که به جهت امری محزون شود باید بگوید: «لا حول و لا قوه إلّا بالله».

حسین بن علی علیهما السّلام فرمود: مردی یهودی از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسید: خبر ده مرا از آنچه خدای را نیست و از آنچه نزد خدا نیست و از آنچه خدا آن را نمی داند، فرمود: آنچه خدا آن را نمی داند قول شما یهود است که می گویند عزیر پسر خداست و خدا برای خود

و أما قولك ما ليس لله فليس له شريك و أما قولك ما ليس عند الله فليس عند الله ظلم للعباد فقال اليهودي: أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله صلى الله عليه و آله.

۵۲۶ ۱۷۳

و بهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: من أفتى الناس بغير علم لعنته ملائكة السماوات و الأرض.

۵۲۷ ۱۷۴

و بهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليهما السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: إنني سميت ابنتي فاطمه لأن الله عز و جل فطمها و فطم من أحبها من النار.

۵۲۸ ۱۷۵

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

إن موسى بن عمران سأل ربه عز و جل و قال: يا رب أبعد أنت مني فأناديك أم قريب فأناجيك فأوحى الله تعالى إليه يا موسى بن عمران أنا جليس من ذكرني.

پسر نمی داند و اما آن چه مر خدای را نیست خدای را شریک نیست و اما آن چه نزد خدای نیست، نزد خدای ظلم بر بندگان نیست. یهودی گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلى الله عليه و آله.

۵۲۶ ۱۷۳

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السلام مروی است که حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

هر که فتوی دهد مردمان را بی علم، لعنت کنند بر او فرشتگان آسمان ها و زمین.

۵۲۷ ۱۷۴

و به این اسناد از علی بن ابی طالب علیه السلام مروی است که رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: به درستی من نامیدم دختر خود را فاطمه، زیرا که خدا باز گرفت او را و هر که او را دوست داشت از آتش.

۵۲۸ ۱۷۵

نیز رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: موسی علیه السلام سؤال کرد از پروردگار که یا رب! آیا تو دوری از من، پس تو را ندا کنم یا نزدیکی پس با تو راز گویم؟ خدای جلّ جلاله به او وحی کرد: یا موسی بن عمران! من جلیس آن کسم که مرا یاد

کند.

ص: ۵۶

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: إِنَّ الله تعالى يغضب لغضب فاطمه و يرضى لرضاها.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

الويل لظالمى أهل بيتى كائنى بهم غدا مع المنافقين فى الدرك الأسفل من النار.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إِنَّ قاتل الحسين بن علىَ عليهما السلام فى تابوت من نار عليه نصف عذاب أهل الدنيا و قد شدّت يداه و رجلاه بسلاسل من نار منكس فى النار حتّى يقع فى قعر جهنّم و له ريح يتعوّذ أهل النار إلى ربّهم من شدّه نتنه و هو فيها خالد ذائق العذاب الأليم مع جميع من شايع على قتله كلّما نضجت جلودهم بدّل الله عزّ و جلّ عليهم الجلود حتّى يذوقوا العذاب الأليم لا يفتّر عنهم ساعه و يسقون من حميم جهنّم فالويل لهم من عذاب الله تعالى فى النار.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: همانا خدا غضب می کند برای غضب فاطمه و راضی می شود به رضای فاطمه علیها السلام.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: وای بر ظالمان اهل بیت من! گویا می بینم ایشان را که فردا با منافقان در درک اسفل از آتشند.

رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: قاتل امام حسین علیه السلام در تابوتی از آتش بوده، بر اوست نصف عذاب اهل دنیا، دست و پای او به زنجیرهایی از آتش بسته شده، سرنگون در آتش بوده و برای او بویی باشد که اهل آتش استعاذه نمایند به پروردگار خود از سختی آن و او در آتش جاودان ماند و عذاب الیم چشد با جمیع آنان که متابعت بر قتل او کرده اند، هرگاه پخته شود پوست های ایشان خدای عزّ و جلّ تبدیل کند آن پوست ها را به دیگر پوست ها، تا بچشند عذاب الیم را، سست نشود آن عذاب از ایشان ساعتی و آشامیده شوند از حمیم جهنّم؛ پس وای بر ایشان از عذاب آتش.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

إِنَّ موسى بن عمران سأل ربّه عزّ و جلّ فقال: يا ربّ إنّ أخى هارون مات فاغفر له.

فأوحى الله تعالى إليه يا موسى لو سألتنى فى الأولين و الآخرين لأجبتك ما خلا قاتل الحسين بن على بن أبى طالب عليه السّلام فإننى أُنْتَقِمُ له من قاتله.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

تَخْتَمُوا بالعقيق فإنّه لا يصيب أحدكم غمّ ما دام ذلك عليه.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

من قاتلنا آخر الزّمان فكأنّما قاتلنا مع الدّجال.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

يا علىّ إنّ الله تعالى قد غفر لك و ۵۳۲ ۱۷۹

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: به درستی موسى بن عمران علیه السّلام سؤال کرد از پروردگار خود و گفت: یا رب! برادرم هارون مرد او را بیامرزد.

وحی کرد خدای جلّ جلاله که یا موسى! اگر مسئلت کنی از من درباره اولین و آخرین هرآینه اجابت کنم تو را؛ مگر قاتل حسین بن علی علیهما السّلام؛ زیرا که انتقام می ستانم برای او از قاتل او.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: انگشت عقیق در انگشت کنید؛ زیرا مادامی که انگشت به دست دارید، غمی به شما نمی رسد.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که جنگ کند با ما در آخر زمان، چنان است که جنگ کرده باشد با ما به همراه دجال.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! به درستی خدای تعالی آمرزیده است تو را

لأهلك و لشيعتك و محبّي شيعتك و محبّي شيعتك فأبشر فإنّك الأنزع البطين منزوع من الشّرك بطين من العلم.

۵۳۶ ۱۸۳

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

من كنت مولاه فعلىّ مولاه اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.

۵۳۷ ۱۸۴

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

المغبون لا محمود و لا مأجور.

۵۳۸ ۱۸۵

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

كلوا التمر على الرّيق فإنّه يقتل الدّيدان فى البطن.

قال مصنّف هذا الكتاب رحمه الله يعنى بذلك كل التمور إلا البرنى فإنّ أكله على الريق يورث الفالج.

و اهل بيت تو را و شيعه تو را و دوستان شيعه تو را. پس بشارت باد تو را؛ زیرا که شرک بر طرف شده از تو و قلب تو مملوّ از علم است.

۵۳۶ ۱۸۳

رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: هر که من مولای اویم علی مولای اوست، پروردگارا! دوست دار دوستدار او را و دشمن دار دشمن او را و یاری ده آن را که او را یاری کند و خوار کن هر که او را یاری نکند.

۵۳۷ ۱۸۴

نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: مغبون نه پسندیده شده و نه اجر داده شده است.

۵۳۸ ۱۸۵

نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: خرما را ناشتا بخورید که آن کرم های شکم را می کشد.

مصنّف کتاب می گوید: همه نوع خرما اینجا مراد است، غیر خرمای برنی که خوردن آن به ناشتا باعث فلج می شود.

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ عليه السّلام: الحنّاء بعد النّوره أمان من الجذام و البرص.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

يا عليّ لولاك لما عرف المؤمنون بعدى.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

يا عليّ إنّك أعطيت ثلاثا لم يعطها أحد من قبلك، قلت: فداك أبي و أمّی و ما أعطيت؟ قال: أعطيت صهرا مثلى و أعطيت مثل زوجتك و أعطيت مثل ولديك الحسن و الحسين.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

يا عليّ ليس فى القيامة راكب غيرنا و نحن أربعة فقام إليه رجل من الأنصار فقال:

فداك أبى و أمّی و من هم؟ قال: أنا على دابّته الله: البراق و أخى صالح على ناقه الله ۵۳۹ ۱۸۶

و به این اسناد امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

حنا بعد از نوره امان است از جذام و پیسی.

رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: یا علی! اگر تو نمى بودى مؤمنان بعد از من شناخته نمى شدند.

نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: یا علی! سه چیز تو را عطا شده که به احدی پیش از تو داده نشده است، عرض کردم: پدرم و مادرم فدای تو باد چیست که به من عطا شده؟

گفت: پدرزنى مثل من، همسرى مثل فاطمه و دو فرزندی مثل حسن و حسین علیهما السّلام.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! در قیامت کسی غیر از ما سواره نیست و ما چهار نفریم، مردی از انصار برخاست و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد آن چهار نفر کیانند؟ فرمود: منم که بر براق، دابه خداوند سوار

ص: ۶۰

الَّتِي عَقَرْتُ وَ عَمِيَ حَمْزُهُ عَلَى نَاقَتِي الْعُضْبَاءِ وَ أَخِي عَلِيٌّ عَلَى نَاقِهِ مِنْ نَوَقِ الْجَنَّةِ وَ بِيَدِهِ لَوَاءُ الْحَمْدِ يَنَادِي: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.

فَيَقُولُ الْآدَمِيُّونَ: مَا هَذَا إِلَّا مَلَكٌ مَقْرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مَرْسَلٌ أَوْ حَامِلُ الْعَرْشِ.

فَيَجِيبُهُمْ مَلَكٌ مِنْ تَحْتِ بَطْنَانِ الْعَرْشِ: يَا مَعَاشِرَ الْآدَمِيِّينَ لَيْسَ هَذَا مَلَكٌ مَقْرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ وَ لَا حَامِلُ عَرْشٍ هَذَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۵۴۳ ۱۹۰

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي بِالْقُصُورِ قَدْ شَهِدْتُ حَوْلَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ كَأَنِّي بِالْحَامِلِ تَخْرُجُ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ، وَ لَا- تَذْهَبُ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامُ حَتَّى يَسَارَ إِلَيْهِ مِنَ الْآفَاقِ وَ ذَلِكَ عِنْدَ انْقِطَاعِ مَلَكِ بَنِي مُرَوَانَ.

هستم، برادرم صالح بر ناقه خدا که پی کرده شده؛ و عم من حمزه بر ناقه من عضبا و برادرم علی بر شتری از شترهای بهشتی و لوای حمد در دست او است و ندا می کند «لا اله الا الله محمد رسول الله».

آدمیان گویند: این نیست مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا حامل عرش؛ فرشته ای از وسط عرش در جوابشان گوید: ای گروه آدمیان! این نه فرشته مقرب، نه نبی مرسل و نه حامل عرش است، این صدیق اکبر است، این علی بن ابی طالب علیه السلام است.

۵۴۳ ۱۹۰

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: گویا می بینم عمارتها و قصرهایی که ساخته شده در اطراف قبر حسین علیه السلام و گویا می بینم محمل هایی که بیرون می آید از کوفه به سوی قبر حسین علیه السلام و بسی نگذرد از روزها و شبها که روانه شوند مردم به سوی او از آفاق جهان و آن وقتی است که منقطع شود پادشاهی بنی مروان.

ص: ۶۱

حدَّثنا الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي في مسجد الكوفة قال: حدَّثنا فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي قال:

حدَّثنا محمد بن ظهير قال: حدَّثنا أبو الحسن محمد بن الحسين ابن أخي يونس البغدادي ببغداد قال: حدَّثنا محمد بن يعقوب التَّهشلي قال: حدَّثنا علي بن موسى الرضا عليهما السَّلام، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السَّلام عن النَّبي صَلَّى الله عليه و آله عن جبرئيل، عن ميكائيل، عن إسرافيل، عن الله تعالى جلَّ جلاله أنَّه قال: أنا الله لا إله إلا أنا خلقت الخلق بقدرتي فاخترت منهم من شئت من أنبيائي و اخترت من جميعهم محمدًا حبيبًا و خليلًا و صفيًا، فبعثته رسولًا إلى خلقي و اصطفيت له عليًا فجعلت له أخًا و وصيًا و وزيرًا و مؤدِّيًا عنه من بعده إلى خلقي و خليفتي إلى عبادي، يبين لهم كتابي و يسير فيهم بحكمي و جعلته العلم الهادي من الضَّلالة ۵۴۴ ۱۹۱

حسن بن محمد بن سعيد هاشمی در مسجد کوفه گفت که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السَّلام به توسط آبای گرامی خود از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و آله روایت کرده است و آن جناب از جبرئیل و او از میکائیل و او از اسرافیل و او از خداوند جلَّ جلاله روایت کرده که خداوند علی اعلی فرمود: منم خدا، نیست خدایی غیر از من، خلق را به قدرت خود آفریدم؛ پس اختیار نمودم از ایشان هر کسی را که خواستم از پیغمبران خود برگزیدم و از میان جمیع پیغمبران محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و آله را حبيب و خليل و صفی خود برگزیدم، پس او را به رسالت به سوی آفریدگان مبعوث گردانیدم. و علی را برای او برگزیدم و او را برادر و وصی و وزیر و ادا کننده احکام من بعد از محمد بر خلق من و خلیفه من بر بندگانم قرار دادم. اوست که بیان کند از برای ایشان کتاب مرا و سیر کند در میان ایشان با علم و حکمت من، و او را راهنما قرار دادم که گمراهان را هدایت کند و او را باب خود قرار دادم که خلق من از آن در آیند و او را خانه خود قرار دادم که هر کس در آن داخل شود

و بَابِي الَّذِي أُوتِيَ مِنْهُ وَ بَيْتِي الَّذِي مِنْ دَخْلِهِ كَانَ آمَنًا مِنْ نَارِي، وَ حَصَنِي الَّذِي مِنْ لَجَأٍ إِلَيْهِ حَصَّنْتَهُ مِنْ مَكْرُوهِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ وَجْهِي الَّذِي مِنْ تَوَجُّهِهِ إِلَيْهِ لَمْ أَصْرِفْ وَجْهِي عَنْهُ وَ حَجَّتِي فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَلَى جَمِيعٍ مِنْ فِيهِنَّ مِنْ خَلْقِي لَا أَقْبِلُ عَمَلٍ عَامِلٍ مِنْهُمْ إِلَّا بِالْإِقْرَارِ بِوَلَايَتِهِ مَعَ نَبْوَةِ مُحَمَّدٍ رَسُولِي وَ هُوَ يَدِي الْمَبْسُوطَةُ عَلَى عِبَادِي وَ هُوَ النِّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمْتُ بِهَا عَلَى مَنْ أَحَبَبْتَهُ مِنْ عِبَادِي فَمَنْ أَحَبَبْتَهُ مِنْ عِبَادِي، وَ تَوَلَّيْتَهُ عَزَّيْتَهُ وَ لَايَتَهُ وَ مَعْرِفَتَهُ وَ مَنْ أَبْغَضْتَهُ مِنْ عِبَادِي أَبْغَضْتَهُ لِعَدُولِهِ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَ وَلَايَتِهِ، فَبِعَزَّتِي حَلَفْتُ وَ بِجَلَالِي قَسَمْتُ إِنَّهُ لَا يَتَوَلَّى عَلِيًّا عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي إِلَّا زَحْزَحْتَهُ عَنِ النَّارِ وَ أَدْخَلْتَهُ الْجَنَّةَ وَ لَا يَبْغِضُهُ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي وَ يَعْدِلُ عَنْ وَلَايَتِهِ إِلَّا أَبْغَضْتَهُ وَ أَدْخَلْتَهُ النَّارَ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ.

اللَّهُمَّ ثَبِّتْنِي عَلَى وَلَايَتِهِ وَ وَلَايَةِ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ وَلَدِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

از آتش ایمن گردد، و او را ملجأ خود قرار دادم که هرکسی به او پناه برد او را از سختی دنیا و آخرت محفوظ دارد و او را وجه خود قرار دادم که هرکس به او توجه کند از او روی نگردانم و او را حجت خود در آسمان ها و زمین ها قرار دادم بر جمیع کسانی که در آسمان زمین باشند، عمل احدی را قبول نکنم مگر آن که به ولایت او و نبوت محمد، رسول من اقرار کند. اوست دست گشاده من بر بندگانم و نعمت من که آن را به هرکس از بندگانم که دوست دارم عطا کنم، پس هرکس از بندگانم را که دوست داشتم و او را می خواستم آموختم به او ولایت و معرفت علی را و هرکس او را دشمن دارد، من او را دشمن دارم زیرا که از معرفت و ولایت علی عدول نموده است، به عزت و جلال خودم قسم که ولایت علی را بنده ای از بندگانم قبول نکند مگر آن که او را از آتش خودم دور کرده وارد بهشت کنم و دشمن ندارد او را بنده ای از بندگانم مگر آن که او را از بهشت دور ساخته و داخل آتش کنم و چه بد جایگاهی است جهنم.

حدَّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس قال: حدَّثنا أبي قال: حدَّثنا أبو سعيد سهل بن زياد الأدمي قال: حدَّثنا الحسن بن علي بن النعمان، عن محمد بن أسباط، عن الحسن بن الجهم قال: سألت الرضا عليه السلام فقلت له: جعلت فداك ما حدّ التوكّل؟ فقال لي: أن لا تخاف مع الله أحدا. قال: قلت:

فما حدّ التواضع؟ قال: أن تعطى الناس من نفسك ما تحبّ أن يعطوك مثله. قال:

قلت: جعلت فداك أشتهى أن أعلم كيف أنا عندك؟ قال: انظر كيف أنا عندك.

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدَّثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد السّيارى، عن علي بن نعمان، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام قال: قلت له: جعلت فداك إنّ بي ثأليل كثيره قد اغتممت بأمرها فأسألك أن تعلمنى شيئا أنتفع به فقال عليه السلام: خذ لكلّ ثؤلول سبع شعيرات ۵۴۵ ۱۹۲

حسین بن احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما پدرم از سهل بن زیاد آدمی از حسین بن نعمان از علی بن اسباط از حسن بن جهم که گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم:

فدای شما شوم حدّ توکل چیست؟ فرمود:

این که نترسی با خدا از کسی. گفتم: حدّ تواضع و فروتنی چیست؟ فرمود: این که به مردم آن دهی که دوست می داری که مثل آن را به تو دهند. گفتم: فدایت شوم می خواهم بدانم من نزد شما چگونه ام؟ فرمود: بنگر من نزد تو چگونه ام.

محمد بن حسین بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما عبد الله بن حمیری از احمد بن محمد سیاری از علی بن نعمان که گفت:

به امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم در تن من زگیل بسیار برمی آید و از این امر غمگینم، از شما می خواهم که چیزی مرا تعلیم کنی تا به آن منتفع شوم. فرمود: برای هرزگیل هفت دانه جو بردار و بر هر جو هفت

و اقرأ علی کلّ شعیره سبع مرّات إذا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ إِلَى قَوْلِهِ فَكَانَتْ هَبَاءً مُّثْبِتًا و قَوْلِهِ عَزَّ و جَلَّ وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ
يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا تَأْخُذُ الشَّعِيرَ شَعِيرَهُ شعیره فامسح بها علی کلّ ثولول ثم صیرها
فی خرقة جدیده فاربط علی الخرقة حجرا و ألقها فی کنیف.قال:

ففعلت فنظرت إليها يوم السابع فإذا هي مثل راحتي.و ينبغي أن يفعل ذلك في محاق الشهر.

۵۴۷ ۱۹۴

حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه رضی الله عنه قال:حدّثنا علیّ بن ابراهیم بن هاشم،عن أبيه،عن علیّ بن معبد،عن الحسين بن
خالد،عن أبي الحسن علیّ بن موسى الرضا عليهما السّلام عن أبيه،عن آبائه،عن علیّ عليه السّلام قال:قال رسول الله صلّى الله
عليه و آله:من كان مسلما فلا يمكر و لا يخدع،فإنّي سمعت جبرئيل عليه السّلام يقول:إنّ المكر و الخديعه فى النار.ثم قال عليه
السّلام:ليس منّا من غشّ مسلما، و ليس منّا من خان مسلما.ثم قال عليه السّلام:

مرتبه بخوان از اول «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» تا قول حق تعالى: «فَكَانَتْ هَبَاءً مُّثْبِتًا» و هم چنین این آیه: «وَيَسْتَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ
يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا* فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا* لَا تَرى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا» پس برگیر آن جوها را و بر هریک از آن زگیل ها
بمال،سپس در پارچه نویی بنه و سنگی بر آن ببند و در کنیف انداز.

راوی گوید:چنان کردم و در روز هفتم در آن زگیل ها نظر کردم دیدم هموار شده،هم چون کف دستم.و سزاوار آن است
که این کار در محاق ماه شود.

۵۴۷ ۱۹۴

محمد بن علی ماجیلویه گوید:روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از
حضرت علی بن موسى الرضا عليه السّلام به توسط آبای گرامی خود از امیر المؤمنین عليه السّلام که رسول خدا صلّى الله عليه
و آله فرمود:کسی که مسلمان است مکر نمی کند و فریب نمی دهد؛ زیرا که من شنیدم از جبرئیل عليه السّلام که می
گفت:مکر و فریب در آتش است.بعد از آن فرمود:نیست از ما کسی که غش کند با مسلمانی و خیانت کند با مسلمانی.سپس
فرمود:

ص:۶۵

إِنَّ جِبْرِيلَ الرُّوحِ الْأَمِينِ نَزَلَ عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ عَلَيْكَ بِحَسَنِ الْخَلْقِ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، أَلَا وَ
إِنَّ أَشْبَهُكُمْ بِي أَحْسَنَكُمْ خَلْقًا.

۵۴۸ ۱۹۵

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذِي الْفَقَارِ سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَيْنَ هُوَ؟ فَقَالَ: هَبْطَ بِهِ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ السَّمَاءِ وَكَانَ عَلَيْهِ حُلِيَّةٌ مِنْ فُضَّةٍ وَهُوَ عِنْدِي.

۵۴۹ ۱۹۶

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّيْفَارِيُّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَلِيِّ
بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: النَّظَرُ إِلَى ذُرِّيَّتِنَا عِبَادَةٌ. فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ
رَسُولِ اللَّهِ النَّظَرُ إِلَى الْأَئِمَّةِ مِنْكُمْ عِبَادَةٌ أَوْ النَّظَرُ جِبْرِيلُ نَازِلٌ شَدَّ وَكُفْتُ: يَا مُحَمَّدُ! بِرِئَاسَةِ حَسَنِ خَلْقٍ كَخَيْرِ دُنْيَا وَآخِرَتِهَا
آنَ اسْتَ.

آگاه باشید که شبیه ترین شما به من نیکوترین شما در خلق است.

۵۴۸ ۱۹۵

محمد بن موسی بن متوکل گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطّار از محمد بن عیسی بن عبید از احمد بن عبد الله
که گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: ذو الفقار شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله از کجا بود؟ فرمود:
جبرئیل علیه السلام آن را از آسمان فرود آورد و زیور او از نقره بود و آن نزد من است.

۵۴۹ ۱۹۶

محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت: امام رضا علیه
السلام فرمود: نظر کردن به ذریه و فرزندان ما عبادت است.

عرض کردند: یا بن رسول الله! نظر کردن به ائمه از شما عبادت است یا نظر کردن

إلى جميع ذرّيه النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قال: بل النَّظَرُ إِلَى جَمِيعِ ذرّيه النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِبَادَهُ مَا لَمْ يَفَارِقُوا مِنْهَا جِهَةً وَ لَمْ يَتَلَوَّثُوا بِالْمَعَاصِي.

١٩٧ ٥٥٠

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ التَّفْلَيْسِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الهمدانيّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الهاديّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، عَنْ الْإِمَامِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْبَاقِرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنْطَنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ.

١٩٨ ٥٥١

حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيُّ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ بِهِ جَمِيعُ ذرّيه پيغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فرمود: نظر کردن به جميع ذرّيه پيغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مادام که از طريقه پيغمبر بيرون نرود و به گناهان آلوده نگردد.

١٩٧ ٥٥٠

حديث کرد مرا پدرم گفت: حديث کرد مرا احمد بن علي تفليسي از احمد بن محمد همداني از محمد بن علي هادي از علي بن موسي الرضا عليه السلام از موسي بن جعفر عليه السلام از جعفر بن محمد عليه السلام از محمد بن علي عليه السلام از علي بن حسين عليه السلام از سيد جوانان بهشت حسين بن علي عليه السلام از سيد اوصياء علي بن ابى طالب عليه السلام از سيد انبياء محمد صلى الله عليه و آله روايت کرده اند که آن جناب فرمود: نظر نکنيد به بسيار نماز خواندن مردم و بسيار روزه گرفتن و زياد حج کردن آنها و زمزمه آنها در شب، بلکه نظر کنید به راستگویی و ادای امانت آنها.

١٩٨ ٥٥١

تميم بن عبد الله بن تميم قرشي از پدرش از احمد بن علي انصاري حديث کرد که عبد السلام بن صالح هروی گوید: در روز جمعه

ص: ٦٧

الهروی قال: دخلت على أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام في آخر جمعه من شعبان فقال لي: يا أبا الصيلى إن شعبان قد مضى أكثره و هذا آخر جمعه منه فتدارك فيما بقى منه تقصيرك فيما مضى منه و عليك بالإقبال على ما يعينك و ترك ما لا يعينك و أكثر من الدعاء و الاستغفار و تلاوة القرآن و تب إلى الله من ذنوبك ليقبل شهر الله إليك و أنت مخلص لله عز و جل و لا تدعن أمانه في عنقك إلا أديتها و لا فى قلبك حقدا على مؤمن إلا نزعته و لا ذنبا أنت مرتكبه إلا قلعت عنه و اتق الله و توكل عليه فى سر أمرك و علانيتك و من يتوكل على الله فهو حسبه إن الله بالغ أمره قد جعل الله لكل شىء قدرا، و أكثر من أن تقول فيما بقى من هذا الشهر: اللهم إن لم تكن قد غفرت لنا فى ما مضى من شعبان فاغفر لنا فيما بقى منه.

فإن الله تبارك و تعالى يعتق فى هذا الشهر رقابا من النار لحرمة شهر رمضان.

آخر ماه شعبان بر امام رضا عليه السلام وارد شدم، فرمود: يا ابا صلت! بیشتر ماه شعبان گذشت و این جمعه آخر است، هرچه از عبادت در این ماه کوتاهی کرده ای در باقى آن تلافی کن، بر تو باد اهتمام نمودن در امور مهم و ترك آن چه مهم نباشد. زیاد دعا و استغفار كن و قرآن را تلاوت كن و از گناهان توبه كن تا این كه ماه خدا به تو رو كند و تو از مخلصین باشی، امانتی در گردن خود مگذار مگر آن كه ادا كنى، در قلب خود كینه بر مؤمنى جای نده مگر آن كه بیرون بری، قصد نكن ارتكاب مناهى را مگر آن كه خود را بازدارى، از خدا پرهیز كن و در امور پوشیده و آشكار بر او توكل كن. همانا آن كه بر خدا توكل كند، خداوند او را كافى است، خداوند امر خویش را به پایان خواهد برد، همانا خداوند برای هر امری زمانی قرار داده است. و در باقى مانده این ماه بسیار بگو: «اللهم إن لم تكن قد غفرت لنا فى ما مضى من شعبان فاغفر لنا فيما بقى منه» همانا خداوند تبارك و تعالى در این ماه بسیاری را به حرمت ماه مبارك رمضان از آتش جهنم آزاد مى كند.

حدَّثنا أبو الحسن محمد بن القاسم المفسِّر الجرجاني رضي الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن الحسن الحسيني، عن الحسن بن علي، عن أبيه علي بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر عليهم السلام قال: سئل الصادق عليه السلام عن الزاهد في الدنيا؟ قال الذي يترك حلالها مخافه حساب و يترك حرامها مخافه عذابه.

و بهذا الإسناد عن الرضا عن أبيه عليهما السلام قال: رأى الصادق عليه السلام رجلا قد اشتد جزعه علي ولده فقال: يا هذا أجزعت للمصيبة الصغرى و غفلت عن المصيبة الكبرى لو كنت لما صار إليه ولدك مستعدا لما اشتد جزعك عليه فمصائبك بتركك الاستعداد له أعظم من مصائبك بولدك.

ابو الحسن محمد بن قاسم مفسر جرجانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن حسن حسنی از حسن بن علی از پدرش علی بن محمد از محمد بن علی از علی بن موسی الرضا از موسی بن جعفر علیهم السلام که فرمود: از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: زاهد در دنیا کیست؟ فرمود: زاهد کسی است که حلال دنیا را به جهت ترس از حساب آن و حرام آن را به جهت ترس از آتش ترک کند.

حضرت رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت کرده که آن جناب فرمود: حضرت صادق علیه السلام مردی را دید که بر فرزندش سخت جزع می نمود. فرمود: ای مرد جزع می کنی برای مصیبت کوچک و غافل گشته ای از مصیبت بزرگ، اگر آماده بودی از برای آن مکان که فرزندت رفته است، سخت بر او جزع نمی کردی. مصیبت تو به سبب ترک مهیا شدن سفر آخرت بزرگتر است از مصیبت فرزندت.

حدَّثنا الحسين بن إبراهيم بن تاتانه قال: حدَّثني علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه عن الزَّيَّان بن الصَّلْت، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السَّلام، عن أبيه، عن آباءه، عن علي عليه السَّلام قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: شيعه علي هم الفائزون يوم القيامة.

حدَّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضي الله عنه قال: حدَّثنا أبي، عن جعفر بن محمد بن مالك الكوفي، قال: حدَّثني محمد بن أحمد المدائني، عن فضل بن كثير، عن علي بن موسى الرضا عليهما السَّلام قال: من لقي فقيرا مسلما فسَلَّم عليه خلاف سلامه علي الأغنياء لقي الله عزَّ و جلَّ يوم القيامة و هو عليه غضبان.

حدَّثنا علي بن أحمد بن محمَّد بن عمران الدَّقَّاق رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن هارون الصَّوفي قال: حدَّثنا أبو تراب عبيد الله ۵۵۴ ۲۰۱

حسين بن ابراهيم بن تاتانه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهيم بن هاشم از ريَّان بن صلت از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السَّلام از پدرش از پدرانِش از علی بن ابی طالب علیه السَّلام که فرمود: رسول خدا صَلَّی الله علیه و آله فرمود: شیعیان علی رستگاران روز قیامت هستند.

حسين بن احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما پدرم از جعفر بن مالك کوفی از محمَّد بن احمد مدائنی از فضل بن كثير از علی بن موسی الرضا علیه السَّلام که آن جناب فرمود:

هرکس ملاقات کند فقیر مسلمانی را و بر او سلام کند به خلاف سلام کردن بر غنی، خداوند او را در روز قیامت غضبناک ملاقات کند.

علی بن احمد بن محمد بن عمران دَقَّاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن هارون صوفی از ابو تراب عبيد الله بن موسی رویانی از

بن موسی الرویانی قال: حدّثنا عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن الإمام محمّد بن علی، عن أبیه الرضا علی بن موسی، عن أبیه موسی بن جعفر، عن أبیه الصادق جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن جدّه علیهم السّلام قال: دعا سلمان أبا ذر - رحمه الله علیهما - إلى منزله فقدم إلیه رغیفین فأخذ أبو ذر الرغیفین فقلبهما فقال سلمان: یا أبا ذر لأی شیء تقلب هذین الرغیفین قال خفت أن لا یكونا نضیجین فغضب سلمان من ذلك غضبا شديدا، ثم قال: ما أجراک حيث تقلب هذین الرغیفین فوالله لقد عمل فی هذا الخبز الماء الذی تحت العرش، و عملت فیهِ الملائکة حتّی ألقوه إلی الرّیح و عملت فیهِ الرّیح حتّی ألقته إلی السّحاب، و عمل فیهِ السّحاب حتّی أمطره إلی الأرض و عمل فیهِ الرّعد و البرق و الملائکة حتّی وضعوه مواضعه و عملت فیهِ الأرض و الخشب و الحديد و البهائم و النّار و الحطب و الملح و ما لا أحصیه أكثر، فکیف لک أن تقوم بهذا الشّکر؟ فقال أبو ذر: إلی الله أتوب و أستغفر إلیه ممّا أحدثت و إلیک أعترم ممّا کرهت.

عبد العظیم بن عبد الله حسنی از امام محمد تقی علیه السّلام به توسط آبای گرامی خود از حسین بن علی علیه السّلام روایت کرده که آن جناب فرمود: سلمان ابا ذر را به منزل خود خواند، دو نان پیش او آورد ابا ذر آن دو نان را برگرفت و به هرجانب گردانید. سلمان گفت: ای ابا ذر برای چه این دو نان را زیر و رو می کنی و به پشت آن ها می نگری؟ گفت: ترسیدم که پخته نباشد، سلمان از آن سخن ناراحت شد و گفت: تو سخت با جرأتی که این دو گرده نان را می گردانی، به خدا قسم در این نان آبی که در زیر عرش الهی است عمل کرده و در آن آب ملائکه عمل کرده اند که آن را به باد رسانیده اند و باد در این نان عمل کرده و آب را به ابر رسانیده و ابر در این نان عمل کرده است که آب را بارانیده، رعد و برق و ملایکه در این نان عمل کرده اند تا ابر را در محل خود گذاشته اند، زمین و چوب و آهن و چهارپایان و آتش و هیزم و نمک در این نان عمل کرده اند و آن چه نشمردم بیشتر از آن است که شمردم. پس چگونه می توانی از عهده شکر این همه نعمت برآیی؟ ابا ذر گفت: به سوی خدا توبه می کنم و آمرزش می خواهم از او از این کار که کردم و معذرت می طلبم از آن چه ناخوش آمد تو را.

قال: و دعا سلمان أبا ذر رحمه الله ذات يوم إلى ضيافته فقَدَم إليه من جرابه كسره يابس و بلّها من ركوته فقال أبو ذر: ما أطيب هذا الخبز لو كان معه ملح فقام سلمان و خرج و رهن ركوته بملح و حمله إليه فجعل أبو ذر يأكل ذلك الخبز و يذرّ عليه ذلك الملح و يقول: الحمد لله الذي رزقنا هذا القناعه.

فقال سلمان: لو كانت قناعه لم تكن ركوتي مرهونه.

۵۵۷ ۲۰۴

حدّثنا عليّ بن أحمد بن عمران الدقاق قال: حدّثنا محمد بن هارون الصّوفيّ قال:

حدّثني أبو تراب عبيد الله بن موسى الزّويانيّ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنيّ قال: قلت لأبي جعفر محمد بن عليّ الرضا عليهما السّلام: يا ابن رسول الله حدّثني بحديث عن آبائك عليهم السّلام فقال: حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السّلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السّلام: لا يزال النّاس بخير ما تفاوتوا فإذا استوتوا هلكوا. قال: فقلت له:

زدني يا ابن رسول الله. قال: حدّثني أبي، گفت: روزی سلمان ابو ذر را به ضیافت خواند و از توشه دان پاره ای نان خشک پیش آورد و از ظرف آب آن را تر ساخت. اباذر گفت: چه خوب هست اگر با او نمکی می بود. سلمان بیرون رفت و ظرف آب خود را به گرو گذاشته، نمک گرفت، ابا ذر نان می خورد و بر آن نمک می پاشید و می گفت: حمد خدای را که ما را این قناعت روزی کرد.

سلمان گفت: اگر قناعت می بود ظرف آب من به گرو نرفتی.

۵۵۷ ۲۰۴

علی بن احمد بن عمران دقاق گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن هارون صوفی از ابو تراب عبيد الله بن موسى رویانی از عبد العظيم بن عبد الله حسنی که گفت: به امام محمد تقی علیه السّلام عرض کردم: یا بن رسول الله! حدیثی از پدران خود از برای من بیان فرما.

فرمود: پدر بزرگوارم از پدران خود روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مردم با همدیگر به اندک خوبی تفاوت دارند چون مساوی گردند، هلاک شوند. گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما، فرمود: پدرم از پدرانش روایت کرده که

عن جدی، عن آبائه علیهم السّلام قال: قال أمير المؤمنين علیه السّلام: لو تكاشفتُم ما تدافنتُم.

قال: فقلت له: زدنی یا ابن رسول الله.

قال: حدّثنی أبی، عن جدی، عن آبائه علیهم السّلام قال: قال أمير المؤمنين علیه السّلام: إنَّکم لن تسعوا النَّاس بأموالکم فسعوهم بطلاقه الوجه و حسن اللّقاء، فإِنِّی سمعت رسول الله صلّی الله علیه و آله يقول: إنَّکم لن تسعوا النَّاس بأموالکم فسعوهم بأخلاقکم.

قال: فقلت له: زدنی یا ابن رسول الله، قال:

حدّثنی أبی، عن جدی، عن آبائه علیهم السّلام قال:

قال أمير المؤمنين علیه السّلام: من عتب على الزّمان طالت معتبته. فقلت له: زدنی یا ابن رسول الله، فقال: حدّثنی أبی عن جدی، عن آبائه علیهم السّلام قال: قال أمير المؤمنين علیه السّلام:

مجالسه الأشرار تورث [السوء] سوء الظّنّ بالأخيار.

قال: فقلت له: زدنی یا ابن رسول الله. قال:

حدّثنی أبی، عن جدی، عن آبائه علیهم السّلام قال:

قال أمير المؤمنين علیه السّلام: بنس الزّاد إلى المعاد العدوان على العباد.

قال: فقلت له: زدنی یا ابن رسول الله فقال: حدّثنی أبی، عن جدی، عن آبائه علیهم السّلام امام علی علیه السّلام فرمود: اگر بعضی از شما از ضمیر بعض دیگر آگاه بود، جنازه یکدیگر را به خاک نمی سپردید.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده بفرما. فرمود:

پدرم از پدرانش روایت کرده امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: شما به اموال خود وسعت نمی دهید مردم را پس به گشاده رویی آن ها را وسعت دهید، شنیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله می فرمود: هر یک از شما که نمی توانید وسعت دهید مردم را به اموال خود، پس وسعت دهید آنها را به اخلاق خود.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: خبر داد مرا پدرم از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: کسی که ملامت کند روزگار را ملامت او زیاد شده است. گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما. فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هم نشینی با بدان مورث بدگمانی به نیکان است.

گفتم: یا بن رسول الله صلى الله عليه و آله! زیاده از این بفرما. فرمود: حدیث کرد پدرم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ظلم و ستم بر بندگان برای سفر آخرت بد توشه ای است.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد پدرم از پدرانش علیهم السلام که

ص: ۷۳

قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: قيمه كل امرئ ما يحسنه.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله، فقال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: المرء مخبوء تحت لسانه.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله، فقال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: ما هلك امرؤ عرف قدره.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله قال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: التدبير قبل العمل يؤمنك من الندم.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله فقال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: من وثق بالزمان صرع.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله فقال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: خاطر بنفسه من استغنى.

قال: فقلت له: زدني يا ابن رسول الله أمير المؤمنين عليه السلام فرمود: ارزش مرد به اندازه عملی است که نیک انجام می دهد. گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش عليهم السلام که امیر المؤمنين عليه السلام فرمود: مرد در زیر زبان خود پنهان است. گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش عليهم السلام که امیر المؤمنين عليه السلام فرمود: هلاک نشد کسی که قدر خود را شناخت.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش عليهم السلام که امیر المؤمنين عليه السلام فرمود: تدبیر پیش از کار ایمن سازد تو را از پشیمانی.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش عليهم السلام که امیر المؤمنين عليه السلام فرمود: هر که بر زمانه اعتماد کند بر خاک

افتد.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر که خود را بی نیاز بیند خود را در مخاطره افکند.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

ص: ۷۴

فقال: حدّثنی أبی، عن جدّی، عن آبائه علیهم السّلام قال: قال أمير المؤمنين علیه السّلام: قلّه العیال أحد الیسارین.

قال: فقلت له: زدنی یا ابن رسول الله فقال:

حدّثنی أبی عن جدّی عن آبائه علیهم السّلام قال: قال أمير المؤمنين علیه السّلام من دخله العجب هلك.

قال: فقلت له: زدنی یا ابن رسول الله فقال: حدّثنی أبی عن جدّی عن آبائه علیهم السّلام قال: قال أمير المؤمنين علیه السّلام من أیقن بالخلف جاد بالعطیه.

قال: فقلت له: زدنی یا ابن رسول الله فقال: حدّثنی أبی عن جدّی عن آبائه علیهم السّلام قال: قال أمير المؤمنين علیه السّلام من رضی بالعافیة ممّن دونه رزق السّلامه ممّن فوقه قال: فقلت له: حسبی.

۵۵۸ ۲۰۵

و بهذا الإسناد عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی قال: سألت محمّد بن علی الرّضا علیهما السّلام، عن قوله عزّ و جلّ أُولی لَكَ فَأُولی ثُمَّ أُولی لَكَ فَأُولی قال: يقول الله عزّ و جلّ: بعدا لَكَ من خیر الدّنیاء بعدا و بعدا لَكَ من خیر الآخرة.

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

کمی عیال یکی از دو توانگری است.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده بفرما. فرمود:

حدیث کرد پدرم از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر که را خودستایی فراگیرد هلاک شود.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده بفرما، فرمود:

حدیث کرد پدرم از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر که یقین داند که هر چه بخشد، خدا او را عوض بخشد، پس عطا کند.

گفتم: یا بن رسول الله! زیاده از این بفرما.

فرمود: حدیث کرد پدرم مرا از پدرانش علیهم السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر که به عافیت و سلامت زبردست خود راضی شود، روزی شود او را سلامت از برتر خود. گفتم: بس است مرا.

۵۵۸ ۲۰۵

و به همین اسناد از عبد العظیم بن عبد الله حسنی روایت شده که گفت از امام جواد علیه السّلام در مورد آیه شریفه «أُولی

لَكَ فَأُولَى ثُمَّ أُولَى لَكَ فَأُولَى» پرسیدم، فرمود: خداوند عزّ و جلّ گوید: بر تو باد دوری از خیر دنیا و خیر آخرت.

ص: ۷۵

حدَّثنا أبو رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن علي الكوفي، عن الحسن بن أبي العقب الصيرفي، عن الحسين بن خالد الصيرفي قال: قلت لأبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام: الرجل يستنجي و خاتمه في إصبعة و نقشه لا إله إلا الله.

فقال: أكره ذلك، فقلت له: جعلت فداك أو ليس كان رسول الله صلى الله عليه و آله و كل واحد من آبائك عليهم السلام يفعل ذلك و خاتمه في إصبعة؟ فقال: بلى، و لكن كانوا يتختمون في اليد اليمنى، فاتقوا الله و انظروا لأنفسكم. قلت:

و ما كان نقش خاتم أمير المؤمنين عليه السلام؟ قال:

و لم لا تسألني عما كان قبله؟ قلت: فأنا أسألك، قال: نقش خاتم آدم عليه السلام: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» هبط به معه و إن نوحا عليه السلام لما ركب السفينه أوحى الله عز و جل إليه: يا نوح إن خفت الغرق فهللني ألفا، ثم سلني النجاه أنجيك من الغرق و من آمن معك. قال: فلما استوى نوح و من معه في السفينه و رفع القلس ۵۵۹ ۲۰۶

حسين بن خالد صيرفي گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم که مردی در حالت استنجا انگشتی در انگشت او است که نقش آن «لا اله الا الله» است، فرمود: من این کار را ناخوش دارم. عرض کردم: فدایت شوم آیا رسول خدا صلى الله عليه و آله و هریک از پدران تو چنین نمی کردند و حال آن که انگشت در انگشت مبارک آنها بود؟ فرمود: بلی! و لیکن ایشان انگشت در دست راست می کردند. پس پرهیزید از خدا و منظور دارید مصلحت امر خود را.

گفتم: نقش انگشت امیر المؤمنین علیه السلام چه بود؟ فرمود: چرا سؤال از آنان که پیش از او بودند نمی کنی؟ عرض کردم: سؤال می کنم.

فرمود: نقش انگشت آدم علیه السلام «لا اله الا الله محمد رسول الله» بود که از بهشت با خود فرود آورده بود، نوح چون سوار کشتی شد خدای تعالی به او وحی کرد یا نوح اگر از غرق شدن ترسانی هزار بار «لا اله الا الله» بگو، بعد از آن از من نجات بخواه تا از غرق شدن نجات دهم تو را و آنان را که با تواند. فرمود: چون نوح علیه السلام و آنان که با او بودند در کشتی قرار گرفتند لنگر کشتی را برداشتند،

و عصفت الريح عليهم فلم يأمن نوح عليه السلام الغرق و أعجلته الريح، فلم يدرك له أن يهْلل الله ألف مره فقال بالسريانيه:

«هلوليا» ألفا ألفا «يا ماري يا ماري ايقن» قال: فاستوى القلس و استقرت السيفينه، فقال نوح عليه السلام: إن كلاما نجاني الله به من الغرق لحقيق أن لا يفارقني، قال: فنقش في خاتمه «لا إله إلا الله ألف مره يا رب أصلحني».

قال: و إن إبراهيم عليه السلام لمّا وضع في كفّه المنجنيق غضب جبرئيل عليه السلام فأوحى الله عزّ و جلّ ما يغضبك يا جبرئيل؟ قال جبرئيل: يا ربّ خليلك، ليس من يعبدك على وجه الأرض غيره، سلّطت عليه عدوك و عدوّه، فأوحى الله عزّ و جلّ إليه اسكت إنّما يعجل العبد الذي يخاف الفوت مثلك، فأما أنا فإنّه عبدى آخذه إذا شئت، قال: فطابت نفس جبرئيل عليه السلام فالتفت إلى إبراهيم عليه السلام فقال: هل لك من حاجه؟ قال: أمّا إليك فلا، فأهبط الله عزّ و جلّ عنده خاتما فيه ستّه أحرف: «لا إله إلا الله، محمّد رسول الله، لا حول و لا قوه إلا بالله، فوضت أمرى إلى الله [اشتدت] أسندت باد سختى وزیدن گرفت و نوح عليه السلام از غرق شدن ترسید و باد به او مهلت نداد و نتوانست هزار مرتبه تهلّیل کند، به زبان سریانی گفت:

«هلوليا الفا الفا يا ماري، يا ماري ايقن». چون نوح این سخن را گفت موج دریا فرونشست و کشتی آرام شد، نوح گفت: کلامی که خدای عزّ و جلّ مرا به آن از غرق برهانید سزاوار است که از من جدا نشود پس نقش کرد در خاتم خود «لا اله الا الله الف مره يا رب اصلحني».

فرمود: چون ابراهیم علیه السلام را در کفه منجیق نهادند جبرئیل در غضب شد، خداوند وحی کرد چه چیز تو را در غضب آورد یا جبرئیل! گفت: یا رب! این خلیل توست و غیر او روی زمین کسی نیست که تو را عبادت کند، آیا بر او مسلّط کردی دشمن او و خودت را، خدا وحی کرد آرام باش یا جبرئیل! کسی شتاب می کند که چون تو از فوت بترسد؛ ابراهیم بنده من است هر زمان خواهم او را می گیرم. خاطر جبرئیل خوش شد؛ ملتفت ابراهیم علیه السلام شد و گفت: تو را حاجتی هست؟ گفت: به تو نه. در این حال خداوند فرو فرستاد انگشتی که بر آن شش نقش بود: «لا اله الا الله محمد رسول الله، لا حول و لا قوه الا بالله، فوضت امری الى الله، اشتدت

ظهرى إلى الله حسبى الله» فأوحى الله عزّ وجلّ إليه أن يتختم بهذا الخاتم فإننى أجعل النار عليك بردا و سلاما.

قال: و كان نقش خاتم موسى عليه السلام حرفين اشتقهما من التوراه «اصبر تؤجر، اصدق تنج» قال: و كان نقش خاتم سليمان عليه السلام: «سبحان من أجمع الجنّ بكلماته».

و كان نقش خاتم عيسى عليه السلام حرفين اشتقهما من الإنجيل: «طوبى لعبد ذكر الله من أجله، و ويل لعبد نسى الله من أجله» و كان نقش خاتم محمد صلّى الله عليه و آله: «لا إله إلاّ الله محمد رسول الله» و كان نقش خاتم أمير المؤمنين عليه السّلام: «الملك لله» و كان نقش خاتم الحسن بن علىّ عليهما السّلام: «العزّه لله» و كان نقش خاتم الحسين عليه السّلام: «إنّ الله بالغ أمره» و كان علىّ بن الحسين عليهما السّلام يتختم بخاتم أبيه الحسين عليه السلام، و كان محمد بن علىّ عليهما السّلام يتختم بخاتم الحسين بن علىّ عليهما السّلام، و كان جعفر بن محمد عليهما السّلام: «إنّه وليّى و عصمتى من خلقه» و كان نقش خاتم أبى الحسن موسى بن جعفر عليهما السّلام: «حسبى الله».

ظهرى الى الله، حسبى الله» و حق تعالى و حى فرمود كه اى ابراهيم اين انگشتر را در دست خود كن تا آتش را بر تو سرد و سلامت گردانم.

و حضرت فرمود: نقش خاتم موسى عليه السّلام دو حرف بود كه از تورات برداشته بود «اصبر تؤجر اصدق تنج» و حضرت فرمود: نقش خاتم سليمان عليه السلام «سبحان من اجمع الجنّ بكلماته» بود.

و نقش خاتم عيسى عليه السّلام دو حرف بود كه از انجيل برداشته بود «طوبى لعبد ذكر الله لاجله و ويل لعبد نسى الله من اجله». و نقش خاتم محمد صلّى الله عليه و آله «لا إله إلاّ الله محمد رسول الله» بود و نقش خاتم امير المؤمنين عليه السّلام «الملك لله» بود و نقش خاتم حسن بن على عليه السّلام «العزّه لله» بود و نقش خاتم حسين بن على عليه السّلام «ان الله بالغ امره» بود و على بن حسين عليهما السّلام انگشتر پدر خود حسين بن على عليه السّلام را به انگشت مى كرد و محمد بن على عليهما السّلام به انگشتر حسن بن على عليه السّلام متختم بود و نقش خاتم جعفر بن محمد عليه السلام «الله ولى و عصمتى من خلقه» بود و نقش خاتم موسى بن جعفر عليه السلام «حسبى الله» بود.

قال الحسين بن خالد: و بسط أبو الحسن الرضا عليه السلام كفه و خاتم أبيه عليهم السلام في إصبعه حتى أراني النّقش.

و روى في غير هذا الحديث أنّه كان نقش خاتم عليّ بن الحسين عليهما السّلام: «خزى و شقى قاتل الحسين بن عليّ عليهما السّلام».

۵۶۰ ۲۰۷

حدّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب عن عليّ بن أسباط قال: سمعت عليّ بن موسى الرضا عليهما السّلام يحدث عن آبائه، عن عليّ عليه السّلام أنّ رسول الله صلى الله عليه و آله قال:

لم يبق من أمثال الأنبياء عليهم السّلام إلّا قول الناس: إذا لم تستحي فاصنع ما شئت.

۵۶۱ ۲۰۸

حدّثنا أحمد بن عليّ بن إبراهيم بن هاشم قال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن عليّ بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليهما السّلام، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن عليّ، عن أبيه حسين بن خالد گوید که حضرت رضا عليه السّلام دست مبارکش را گشود و خاتم پدر بزرگوارش در انگشتش بود و نقش «حسبى الله» را به من نمایاند.

در غیر این حدیث روایت شده که نقش انگشتر علی بن حسین علیه السّلام «خزى و شقى قاتل الحسين بن على عليه السّلام» بود.

۵۶۰ ۲۰۷

سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسین بن ابی الخطّاب از علی بن اسباط که گفت: شنیدم از علی بن موسى الرضا عليه السّلام که حدیث می کرد از پدران خود که رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: باقى نمانده است از مثل های انبیا؛ مگر این قول مردمان که «چون شرم نمی کنی، پس هرچه خواهی بکن».

۵۶۱ ۲۰۸

احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از جدّم از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن امام رضا عليه السّلام از پدرش موسى بن جعفر عليه السّلام از پدرش جعفر بن محمد عليه السّلام از پدرش محمد بن علی عليه السّلام از پدرش علی بن حسین عليه السّلام

علی بن الحسین، عن أبیه الحسین بن علی، عن أبیه امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

أخبرنی جبرئیل عن الله عزّ و جلّ أنّه قال:

علی بن أبی طالب حجّتی علی خلقی، و دیان دینی، أخرج من صلبه أئمّه یقومون بأمری و یدعون إلی سبیلی، بهم أدفع البلاء عن عبادی و إمائی، و بهم أنزل من رحمتی.

۵۶۲ ۲۰۹

حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور قال:

حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبیه، عن إبراهيم بن هاشم، عن الرّیان بن الصّیلت، قال: قلت للرّضا علیه السّلام: یا ابن رسول الله ما تقول فی القرآن؟ فقال: کلام الله لا تتجاوزوه، و لا تطلبوا الهدی فی غیره فتضلّوا.

۵۶۳ ۲۱۰

حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق رحمه الله قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعید الهمدانی، قال أخبرنا علی بن الحسن بن از پدرش امام حسین علیه السّلام از پدرش امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که آن جناب فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خبر داد جبرئیل از جانب خدای جلّ جلاله که خدای یگانه فرمود: علی بن ابی طالب حجّت من است بر خلق من و رواج دهنده دین من است، از صلب او بیرون می آورم پیشوایانی که قیام می کنند به امر من و خلق را به راه من دعوت می کنند، به ایشان دفع می کنم بلاها را از بندگان و کنیزان خود، و به واسطه ایشان فرو می فرستم رحمت خود را.

۵۶۲ ۲۰۹

جعفر بن محمد بن مسرور گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله بن حمیری از پدرش از ابراهیم بن هاشم از ریان بن صلت که گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: یا بن رسول الله! چه می فرمایی درباره قرآن. فرمود:

قرآن کلام خداست از آن درمگذرید و از غیر او هدایت مجوید که گمراه می شوید.

۵۶۳ ۲۱۰

محمد بن ابراهیم بن اسحاق گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید همدانی از علی بن حسن بن علی بن فضال از

علی بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام أنه قال: نحن سادة في الدنيا و ملوك في الأرض.

۵۶۴ ۲۱۱

حدّثنا محمّد بن علی ماجیلویه، و أحمد بن علی بن إبراهيم بن هاشم، و الحسين بن إبراهيم بن تاتانه-رضی الله عنهم-قالوا:

حدّثنا علی بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمّد بن علی التّميمی قال: حدّثنی سیّدی علی بن موسى الرضا عليهما السلام عن أبيه، عن آبائه، عن علی عليه السّلام، عن النّبی صلی الله عليه و آله أنّه قال: من سرّه أن ينظر إلى القضيب الياقوت الأحمر الذي غرسه الله بيده و يكون مستمسكا به فليتولّ عليا و الأئمّه من ولده فإنّهم خيره الله عزّ و جلّ و صفوته، و هم المعصومون من كلّ ذنب و خطيئه.

۵۶۵ ۲۱۲

حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن تاتانه قال: حدّثنا علی بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الزّیّان بن الصّیلت قال: سمعت أبا الحسن علی بن موسى الرضا عليهما السلام يقول:

ابی الحسن علی بن موسى الرضا عليه السّلام که آن جناب فرمود: ما بزرگان و مهتران در دنیا و پادشاهان در آخرت هستیم.

۵۶۴ ۲۱۱

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم از حسین بن ابراهیم بن تاتانه از علی بن ابراهیم بن هاشم از علی التّميمی که گفت: حضرت رضا علیه السّلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله عليه و آله روایت کرده که آن جناب فرمود: هر که را خوش آید که نظر کند به قضیب یاقوت سرخ که خدای عز و جل به دست خود نشانده است و به آن متمسک گردد باید به علی و امامان از ولد او تولّی نماید؛ زیرا که ایشان پسندیدگان خدا و برگزیدگان اویند و ایشان معصومند از هر گناه و خطا.

۵۶۵ ۲۱۲

حسین بن ابراهیم بن تاتانه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ریان بن صلت که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که فرمود: هر کس در هر روز از شعبان

ص: ۸۱

من قال فی کلّ يوم من شعبان سبعین مرّه «استغفر الله و أسأله التّوبه» كتب الله تعالى له براءه من النّار و جوازا على الصّراط، و أحله دار القرار.

۵۶۶ ۲۱۳

حدّثنا أبو علیّ أحمد بن أبی جعفر البیهقی بفید بعد منصرفی من حجّ بیت الله الحرام فی سنه أربع و خمسين و ثلاثمائه قال: حدّثنا علیّ بن جعفر المدنی قال:

حدّثنی علیّ بن محمّد بن مہرویہ القزوینی قال: حدّثنی داود بن سلیمان، قال: حدّثنی علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام، عن أبیہ موسی بن جعفر، عن أبیہ جعفر بن محمّد، عن أبیہ محمّد بن علیّ، عن أبیہ علیّ بن الحسین، عن أبیہ الحسین بن علیّ، عن أبیہ علیّ بن أبی طالب علیہم السّلام قال: قال رسول الله صلّی الله علیہ و آله: إذا کان يوم القيامة و لیّنا حساب شیعتنا فمن كانت مظلّمته فیما بینہ و بین الله عزّ و جلّ حکمنا فیها فأجابنا، و من كانت مظلّمته فیما بینہ و بین الناس استوهبناها فوهبت لنا، و من كانت مظلّمته بینہ و بیننا کنا أحقّ ممّن عفی و صفح.

هفتاد مرتبه «استغفر الله و اسئله التوبه» بگوید، خدای تعالی برات دوری از آتش و گذشتن از صراط را برای او بنویسد و او را در خانه قرار و ثبات داخل کند.

۵۶۶ ۲۱۳

احمد بن ابی جعفر بیهقی در سال سیصد و پنجاه و چهار بعد از بازگشت از حجّ بیت الله الحرام چنین گوید: روایت کرد برای ما علی بن جعفر مدنی از علی بن محمد بن مہرویہ قزوینی از داود بن سلیمان از علی بن موسی الرضا علیہ السّلام از پدرش موسی بن جعفر علیہ السّلام از پدرش جعفر بن محمد علیہ السّلام از پدرش محمد بن علی علیہ السّلام از علی بن حسین علیہ السّلام از حسین بن علی علیہ السّلام از علی بن ابی طالب علیہ السّلام که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیہ و آله فرمود: چون روز قیامت شود ما را بر حساب شیعه ما والی گردانند؛ پس هر که مظلّمه ای میان او و خدای تعالی باشد، حکم کنیم در آن و خدای تعالی ما را اجابت کند و هر که مظلّمه ای میان او و مردمان باشد برای او بخشش خواهیم به ما ببخشد، هر که مظلّمه ای میان او و ما باشد ما سزاوارتریم از آنکه عفو کرده و ببخشیم.

ص: ۸۲

حدَّثنا مُحَمَّد بن عمر بن مُحَمَّد بن [سلم] سالم بن البراء الجعابی قال: حدَّثني أبو مُحَمَّد الحسن بن عبد الله بن مُحَمَّد بن العباس الرّازي التّيمي قال: حدَّثني سيّد عليّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام قال:

حدَّثني أبي موسى بن جعفر قال: حدَّثني أبي جعفر بن محمّد عن أبي محمّد بن عليّ قال: حدَّثني أبي عليّ بن الحسين قال: حدَّثني أبي الحسين بن عليّ قال:

حدَّثني أبي عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: من مات و ليس له إمام من ولدي مات ميتة جاهليّة و يؤخذ بما عمل في الجاهليّة و الإسلام.

و بإسناده قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: أنا و هذا-يعني عليّ-يوم القيامة كهاتين -و ضمّ بين إصبعيه-و شيعتنا معنا، و من أعان مظلومنا كذلك.

محمد بن عمر بن محمد بن سلم بن براء جعابی گوید: روایت کرد برای ما حسن بن عبد الله بن محمد بن عباس رازی تمیمی از علی بن موسی الرضا علیه السّلام که فرمود: روایت کرد برای من پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش امیر المؤمنین علیهم السّلام که فرمود:

رسول الله صلّى الله عليه وآله فرمود: هر که بمیرد و او را امامی از فرزندان من نباشد به مرگ جاهلیت مرده است. مؤاخذه گردد به آن چه انجام داده است در جاهلیت و اسلام.

نیز رسول الله صلّى الله عليه وآله فرمود: من و این-یعنی علی علیه السّلام-روز قیامت همچو این دو هستیم-و دو انگشت را به هم چسبانند-و شیعه ما با ما هستند و نیز هر کس که مظلوم ما را یاری دهد.

و بإسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: من أحب أن يتمسك بالعروة الوثقى فليتمسك بحب علي و أهل بيتي.

و بإسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

الأئمة من ولد الحسين عليه السلام، من أطاعهم فقد أطاع الله، و من عصاهم فقد عصى الله عز و جل، هم العروة الوثقى، و هم الوسيلة إلى الله عز و جل.

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

أنت يا علي و ولدای خیره الله من خلقه.

و بإسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

خلقت أنا و علي من نور واحد.

نیز رسول الله صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هر که دوست دارد به «عروه الوثقی» چنگ زند به محبت علی و اهل بیت من چنگ زند.

نیز رسول الله صَلَّى الله عليه و آله فرمود: امامان از فرزندان حسین علیه السلام هستند هر که ایشان را اطاعت کند، اطاعت خدای کرده و هر که ایشان را معصیت کند، خدای را معصیت کرده، ایشان عروه الوثقی و وسیله به سوی خدای عز و جل هستند.

نیز رسول الله صَلَّى الله عليه و آله فرمود: یا علی! تو و فرزندان من برگزیدگان خلق خدا هستید.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی از یک نور خلق شده ایم.

ص: ۸۴

۵۷۳ ۲۲۰

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: من أَحَبَّنَا أهل البيت حشره الله تعالى آمنا يوم القيامة.

۵۷۴ ۲۲۱

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله لعليّ: من أَحَبَّكَ كان مع النَّبِيِّينَ في درجتهم يوم القيامة، و من مات و هو يبغضك فلا يبالي مات يهوديًا أو نصرانيًا.

۵۷۵ ۲۲۲

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله في قول الله عزّ و جلّ: وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ قال: عن ولاية عليّ عليه السّلام.

۵۷۶ ۲۲۳

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله لعليّ و فاطمه و الحسن و الحسين عليهم السّلام و العباس بن عبد المطلب و عقيل: أنا حرب لمن حاربكم و سلم لمن سالمكم.

۵۷۳ ۲۲۰

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هر که ما اهل بیت را دوست دارد، خدای تعالی او را روز قیامت در حالی که ایمن است، محشور فرماید.

۵۷۴ ۲۲۱

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله علی را فرمود: هر که تو را دوست دارد روز قیامت با پیغمبران و در پایه ایشان باشد و هر که بمیرد و تو را دشمن دارد پس باکی نیست که یهودی یا نصرانی بمیرد.

۵۷۵ ۲۲۲

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله در قول خدا «باز دارید ایشان را همانا ایشان سؤال شد گانند» فرمود: از ولایت علی پرسیده می شوند.

۵۷۶ ۲۲۳

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السّلام و عباس بن عبد المطلب و عقیل را فرمود: من در جنگم با کسی که با شما جنگ کند و صلح با کسی که با شما صلح کند.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: ذكر عقيل و عباس غريب في هذا الحديث لم أسمعهُ إلا عن محمد بن عمر الجعابي في هذا الحديث.

٥٧٧ ٢٢٤

و بهذا الإسناد قال: قال عليّ عليه السّلام: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: أنت منّي و أنا منك.

٥٧٨ ٢٢٥

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

يا عليّ أنت خير البشر لا يشكّ فيك إلا كافر.

٥٧٩ ٢٢٦

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

ما زوجت فاطمه إلا لما أمرني الله بتزويجها.

٥٨٠ ٢٢٧

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

من كنت مولاه فعليّ مولاه اللهمّ وال من والاه، و عاد من عاداه، و أعن من أعاناه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله، و اخذل عدوّه و كن له و لولده، و اخلفه مصنّف كتاب می گوید: ذکر عباس و عقيل در اين حديث غريب است و نشنیده ام آن را مگر از محمد بن عمر الجعابي در اين حديث.

٥٧٧ ٢٢٤

نيز رسول خدا صلّى الله عليه و آله علي را فرمود: تو از من هستی و من از توام.

٥٧٨ ٢٢٥

نيز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: ای علی! تو بهترین آدمیانی، شک نمی کند در تو مگر کافر.

٥٧٩ ٢٢٦

نيز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: تزويج نکردم فاطمه را مگر از آن رو که خدای مرا امر به تزويج او کرد.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست، خدایا دوستانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن؛ یاری کنندگانش را یاری فرما و ناصراننش را نصرت ده.

خوار کنندگان و دشمنانش را خوار ساز، برای او

ص: ۸۶

فيهم بخير، و بارك لهم فيما تعطيهم، و أيدهم بروح القدس، و احفظهم حيث توجهوا من الأرض، و اجعل الإمامه فيهم و اشكر من أطاعهم و أهلک من عصاهم، إنک قريب مجيب.

۵۸۱ ۲۲۸

و بإسناده قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: علیّ أوّل من اتّبعنی و هو أوّل من یصافحنی بعد الحقّ.

۵۸۲ ۲۲۹

و بهذا الإسناد قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: یا علیّ أنت تبرئ ذمتی، و أنت خلیفتی علی امتی.

۵۸۳ ۲۳۰

و بإسناده قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: لا تقوم الساعه حتّی يقوم قائم للحقّ منّا، و ذلك حين یأذن الله عزّ و جلّ له، و من تبعه نجا، و من تخلف عنه هلک الله عباد الله فأتوه و لو علی الثلج، فإنّه خلیفه الله عزّ و جلّ و خلیفتی.

و فرزندانش دوست باش و آنها را جانشین خیر او گردان، عطایای خود را بر ایشان مبارک ساز و با روح القدس یاریشان کن و ایشان را در هر جای زمین حفظ فرما، امامت را در ایشان قرار ده، هر که اطاعتشان کند سپاس دار، هر که نافرمانیشان کند هلاک کن، که تو نزدیک و اجابت کننده ای.

۵۸۱ ۲۲۸

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علیّ اوّل کسی است که مرا متابعت نمود و او اوّل کسی است که حقّ تعالی با او مصافحه کند.

۵۸۲ ۲۲۹

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی تو ذمه مرا بری می سازی و خلیفه من بر امت من هستی.

۵۸۳ ۲۳۰

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برپا نمی شود قیامت تا قائم بر حق ما قیام کند و این وقتی باشد که خدا او را اذن دهد؛ هر که او را تابع شود، نجات یابد و هر که از او جدا شود هلاک گردد. خدای را، خدای را، ای بندگان خدا به سوی او بیایید، اگرچه بر برف باشد که او خلیفه خدا است و خلیفه من.

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: هو آخذ بيد علي عليه السلام: من زعم أنه يحبني و لا يحب هذا فقد كذب.

و یاسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

توضع يوم القيامة منابر حول العرش لشيعة و شيعة أهل بيتي المخلصين في ولايتنا، و يقول الله عز و جل: هلموا يا عبادي إلى لأنشرن عليكم كرامتي، فقد أوديتم في الدنيا.

و یاسناده عن علي قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: خلقت يا علي من شجرة خلقت منها، أنا أصلها و أنت فرعها و الحسين و الحسن أغصانها و محبونا ورقها، فمن تعلّق بشيء منها أدخله الله عز و جل الجنة.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود فرمود: هر که گمان کند مرا دوست دارد و این را دوست ندارد دروغ گفته است.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: روز قیامت منابری بر گرد عرش نهند برای شیعه من و شیعه اهل بیت من که مخلصانند در ولایت ما، و خدای عز و جل گوید: بیایید ای بندگان من به سوی من تا پخش کنم بر شما کرامت خود را، به تحقیق آزار رسید به شما در دنیا.

نیز علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمودند: تو از درختی خلق شدی که من از آن خلق شدم و من اصل آن درختم و تو فرع آن و حسین و حسن شاخه های آن و دوستان ما برگ های آن؛ هر که در چیزی از آن آویزد، داخل کند او را خدای در بهشت.

و بإسناده عن الحسن بن علی، عن أبيه عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: لا يبغضك من الأنصار إلا من كان أصله يهوديًا.

و بإسناده قال: قال علی عليه السّلام: إنّه لعهد النّبی الأمّی صلّى الله عليه وآله إلى أنّه لا یحبّنی إلاّ مؤمن، و لا یبغضنی إلاّ منافق.

و بإسناده قال: قال النّبی صلّى الله عليه وآله: لا یحلّ لأحد یجنب فی هذا المسجد إلاّ أنا و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و من كان من أهلی فإنّهم منّی.

و بإسناده قال: قال النّبی صلّى الله عليه وآله: لا یری عورتی غیر علی إلاّ کافر.

و نیز به اسناد از حسن بن علی از پدرش علی علیه السّلام فرمود که نبیّ صلّى الله عليه وآله فرمود: دشمن نمی دارد تو را از انصار، مگر کسی که اصل او یهودی باشد.

و به اسناد علی علیه السّلام فرمود که نبیّ امّی صلّى الله عليه وآله مرا فرمود: که دوست نمی دارد مرا مگر مؤمن و دشمن نمی دارد مرا مگر منافق.

نیز رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: حلال نیست کسی را که در این مسجد جنب شود، مگر من و علی و فاطمه و حسن و حسین و هر که از اهل بیت من باشد زیرا که ایشان از من هستند.

و به اسناد او گفت: نبیّ صلّى الله عليه وآله فرمود:

نمی بیند عورت مرا غیر از علی مگر کافر.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: تردّ شيعتك يوم القيامة رواء غير عطاش، و يرد عدوّك عطاشا يستسقون فلا يسقون.

و بإسناده قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: بغض عليّ كفر و بغض بني هاشم نفاق.

و بإسناده قال: قال عليّ عليه السّلام: دعا لي النّبيّ صلّى الله عليه وآله فقال: اللّهم اهد قلبه و اشرح صدره، و ثبت لسانه و قه الحرّ و البرد.

و بإسناده قال: قال عليّ عليه السّلام: أمرت بقتال النّاكثين و القاسطين و المارقين.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: تعوّذوا باللّهِ من حبّ الحزن.

و على عليه السّلام چنین فرمود که نبی صلّى الله عليه وآله فرمود: وارد کنند شیعه تو را روز قیامت سیراب و نه تشنه، و باز گردانند دشمن تو را تشنه، آب خواهند و ندهندشان.

و به اسناد او نبی صلّى الله عليه وآله فرمود: بغض علی کفر است و بغض بنی هاشم نفاق.

علی علیه السّلام فرمود: نبی صلّى الله عليه وآله برای من به دعا فرمود: خداوندا قلبش را هدایت، سینه او را فراخ، زبانش را ثابت و از گرما و سرما او را حفظ فرما.

علی علیه السّلام فرمود: مأمور شدم به قتال پیمان شکنان و ستمکاران و بیرون شدگان از دین.

۵۹۵ ۲۴۲

نیز علی علیه السّلام فرمود نبی صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا پناه برید از لباس حزن.

ص: ۹۰

۵۹۶ ۲۴۳

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: لا يؤدّي عنّي إلّا عليّ، ولا يقضى عداتي إلّا عليّ.

۵۹۷ ۲۴۴

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال لبنى هاشم: أنتم المستضعفون بعدى.

۵۹۸ ۲۴۵

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: خير مال المرء و ذخائره الصّدقه.

۵۹۹ ۲۴۶

و بإسناده عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال: عفوت لكم عن صدقه الخيل و الرّقيق.

۶۰۰ ۲۴۷

و بإسناده عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال: خير إخوانى عليّ، و خير أعمامى حمزه، و العباس صنو أبى.

۵۹۶ ۲۴۳

نیز علی علیه السّلام فرمود که نبی صلّى الله عليه وآله فرمود: ادا نمی کند از من مگر علی و عمل نمی کند وعده های مرا مگر علی.

۵۹۷ ۲۴۴

نیز علی علیه السّلام فرمود نبی صلّى الله عليه وآله با بنی هاشم گفت: شما را بعد از من تضعیف خواهند کرد.

۵۹۸ ۲۴۵

نیز علی علیه السّلام فرمود که نبی صلّى الله عليه وآله فرمود:

بهترین مال و ذخیره مردمان صدقه است.

۵۹۹ ۲۴۶

نیز رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: عفو کردم شما را از صدقه اسب و بنده.

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین برادران من علی است و بهترین عموهایم حمزه و عباس از ریشه پدرم است.

ص: ۹۱

و بإسناده عن عليّ، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال:

الاثنان و ما فوقهما جماعة.

و بإسناده عن عليّ، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال:

المؤذّنون أطول النّاس أعناقاً يوم القيامة.

و بإسناده عن عليّ، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال: المؤمن ينظر بنور الله.

و بإسناده عن عليّ، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال:

باكروا بالصدّقه، فمن باكر بها لم يتخطّاه الدّعاء.

و بإسناده قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: الحسن و الحسين خير أهل الأرض بعد أبيهما، و أمّهما أفضل نساء أهل الأرض.

على عليه السّلام فرمود نبی صلّى الله عليه وآله فرمود: دو کس و بالاتر از آن جماعت اند.

نیز علی علیه السّلام از نبی صلّى الله عليه وآله روایت فرمود:

گردنهای مؤذنان در روز قیامت از دیگر مردمان بلندتر است.

نیز علی علیه السّلام از نبی صلّى الله عليه وآله روایت فرمود:

مؤمن به واسطه نور خدا باطن کارها را می بیند.

۶۰۴۲۵۱

و به اسناد او از علی علیه السّلام که فرمود: نبی صلی الله علیه و آله فرمود: بامدادان صدقه دهید که هر که بامداد صدقه دهد دعای او به خطا نرود.

۶۰۵۲۵۲

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین بهترین اهل زمین اند بعد از من و بعد از پدرشان، و مادرشان بهترین زنان اهل زمین است.

ص: ۹۲

۶۰۶ ۲۵۳

و یاسناده عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبَ الْإِبِلَ نِسَاءُ قَرِيشَ أَخْنَاهُ عَلَى زَوْجٍ.

۶۰۷ ۲۵۴

و یاسناده عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: مَنْ جَاءَ كَمْ يَرِيدُ أَنْ يَفْرُقَ الْجَمَاعَةَ وَ يَغْضِبَ الْأُمَّهَ أَمْرَهَا وَ يَتَوَلَّى مِنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ فَاقْتُلُوهُ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَذِنَ ذَلِكَ.

۶۰۸ ۲۵۵

و یاسناده عن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله قال:

نزلت هذه الآية الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فِي عِلْيٍّ.

۶۰۹ ۲۵۶

و یاسناده عن علي عليه السلام قال: قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ قَالَ: دَعَوَاتُ اللَّهِ أَنْ يَجْعَلَهَا أَذْنَكَ يَا عَلِيٍّ.

۶۰۶ ۲۵۳

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: بهترین زنانی که بر شتر سوار شدند زنان قریش اند، شیفتگان بر شوهر.

۶۰۷ ۲۵۴

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هر که بیاید در میان شما و بخواهد در اجتماع شما جدایی افکند و امر امت را به غضب مالک شود و متولی امر شود بی مشورت، او را بکشید که خدای عز و جل اذن داده است در آن.

۶۰۸ ۲۵۵

و به اسناد او گفت: آیه «كَسَانِي» که اموال خود را در شب و روز و آشکار و پنهان صدقه می دهند» در باره علی علیه السلام نازل شد.

۶۰۹ ۲۵۶

نیز علی علیه السلام از نبی صَلَّى الله عليه و آله روایت فرمود: در آیه «و حفظ و ضبط می کند آن را گوش نگهدارنده»، دعا کردم از خدا که آن را گوش تو گرداند یا علی!

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: ما رأيت أحدا أبعد ما بين المنكبين من رسول الله.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه و آله: أوّل ما يسأل عنه العبد حبنا أهل البيت.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه و آله: إنّي تارك فيكم الثّقيلين كتاب الله و عترتي، و لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: كان النّبيّ صلّى الله عليه و آله يضحى بكبشين أملحين أقرنين.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام: دعا لي النّبيّ صلّى الله عليه و آله أن يقيني الله عزّ و جلّ الحرّ و البرد.

نیز علی علیه السلام فرمود: ندیدم کسی را که میان دو شأنه او فراختر و از هم دورتر باشد از رسول خدا صلّى الله عليه و آله.

نیز علی علیه السلام از رسول خدا صلّى الله عليه و آله روایت فرمود: اوّل چیزی که از بنده پرسیده شود محبت ما اهل بیت است.

نیز علی علیه السلام از رسول خدا صلّى الله عليه و آله روایت فرمود: من و امی گذارم میان شما دو چیز گران بها را، کتاب خدا و عترت من، و از هم جدا نشوند تا نزد من آیند بر لب حوض کوثر.

نیز علی علیه السلام فرمود: نبی صلّى الله عليه و آله قربانی می کرد به دو بره نر زیبای شاخ دار.

و نیز علی علیه السّلام فرمود: دعا کرد برای من نبی صلی الله علیه و آله که نگهدارد خدای عزّ و جلّ من را از سرما و گرما.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: أنا عبد الله، و أخو رسوله، لا يقولها بعدی إلاّ کذاب.

[و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی الله علیه و آله:

أنت منّی بمنزله هارون من موسى علیه السّلام].

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال لی النّبیّ صلّی الله علیه و آله: فیک مثل من عیسیٰ أحبّه النّصارى حتّی کفروا، و أبغضه الیهود حتّی کفروا فی بغضه.

و یاسناده قال: قال النّبیّ صلّی الله علیه و آله: إنّ فاطمه أحصنت فرجها، فحرّم الله ذرّيتها علی النار.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلّی الله علیه و آله: محبّک محبّی و مبغضک مبغضی.

و نیز علی علیه السّلام فرمود: من بنده خدایم و برادر رسول او. نگوید این سخن را بعد از من مگر کذاب.

[نیز علی علیه السّلام روایت فرمود: نبیّ صلّی الله علیه و آله به من فرمود: تو برای من به منزله هارونی برای موسی.]

نیز علی علیه السّلام فرمود: نبیّ صلّی الله علیه و آله فرمود: در تو مثلی است از عیسیٰ علیه السّلام، دوست داشتند او را نصارا تا کافر شدند و دشمن داشتند یهود تا کافر شدند در دشمنی او.

نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: به درستی که فاطمه علیها السّلام دامن از آلودگی بازداشت، پس حرام ساخت خدای

عَزَّ وَجَلَّ ذَرِيَّةً اَوْ رَا بِرِ آتَشِ.

۶۱۹ ۲۶۶

نیز علی علیہ السّلام فرمود کہ نبی صلی اللہ علیہ و آلہ بہ من فرمود: دوست دار تو دوست دار من و کینہ ورز بہ تو دشمن من است و کینہ ورز بہ من دشمن خداست.

ص: ۹۵

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: لا يحبّ عليّا إلّا مؤمن و لا يبغضه إلّا كافر.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: النّاس من أشجار شتى و أنا و أنت يا عليّ من شجرة واحده.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: إنّ النّبيّ صلّى الله عليه وآله يتختم في يمينه.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: تقتل عمّارا الفئة الباغية.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: من تولّى غير موالیه فعليه لعنة الله و الملائكه و النّاس أجمعين.

نیز علی علیه السلام از نبی صلی الله علیه و آله روایت فرمود:

دوست ندارد علی را مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر کافر.

نیز علی علیه السلام گفت: نبی صلی الله علیه و آله فرمود:

مردمان از درختان پراکنده اند و من و تو، ای علی! از یک درختیم.

نیز علی علیه السلام فرمود: نبی صلی الله علیه و آله انگشتر به دست راست می کرد.

نیز علی علیه السلام از نبی صلی الله علیه و آله روایت فرمود:

عمار را گروه جفاکار می کشند.

۶۲۴ ۲۷۱

نیز علی علیه السلام از نبی صلی الله علیه و آله روایت فرمود: هر که مولا گیرد به غیر موالی او، بر او باد لعنت خدا و فرشتگان و مردمان جمیعا.

ص: ۹۶

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: نهی النّبیّ صلیّ الله علیه و آله: عن وطیء الحبالی حتّی یضعن.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلیّ الله علیه و آله: الأئمّه من قریش.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: قال النّبیّ صلیّ الله علیه و آله:

من کان آخر کلامه الصّلاه علیّ و علی علیّ دخل الجنّه.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال: إنکم ستعرضون علی البراءه منّی، فلا تتبرّءوا منّی، فإنّی علی دین محمّد صلیّ الله علیه و آله.

و یاسناده عن علیّ علیه السّلام قال لقد علم المستحفظون من أصحاب محمّد أنّ أهل صفین قد لعنهم الله علی لسان نبیّه و قد خاب من افتری.

نیز علی علیه السّلام فرمود: نهی کرد نبی صلیّ الله علیه و آله از نزدیکی زنان آبستن تا بزایند.

نیز علی علیه السّلام از نبی صلیّ الله علیه و آله روایت فرمود:

امامان از قریش اند.

نیز علی علیه السّلام از نبی صلیّ الله علیه و آله روایت فرمود: هر که آخر کلام او درود بر من و علی باشد در جنّت درآید.

نیز علی علیه السّلام فرمود: زود باشد که شما را الزام کنند بر برائت از من، بری شوید از من که من بر دین محمّد صلی الله علیه و آله هستم.

۶۲۹ ۲۷۶

نیز علی علیه السّلام فرمود: هر آینه می دانند آنان که نزد ایشان اخبار محفوظ است از اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله که اهل صفین را خدای بر زبان پیامبر خود لعنت کرده است و زیان کار شد هر که افترا کرد.

ص: ۹۷

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال لي النّبيّ صلّى الله عليه وآله: ما سلكت طريقاً ولا فجّاً إلّا سلكت الشّيطان غير طريقك و فجّك.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: يقتل الحسين شرّ الأمّه، و يتبرّأ من ولده من يكفر بي.

حدّثنا محمّد بن عمر الحافظ قال:

حدّثنا الحسن بن عبد الله التّميمي قال:

حدّثني أبي قال: حدّثني سيّدی علی بن موسی الرضا علیه السّلام، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن علی، عن أبيه علی بن الحسين، عن أبيه الحسين، عن فاطمه بنت رسول الله صلّى الله عليه وآله: أنّ النّبيّ عليه الصّلاه و السّلام قال لعليّ عليه السّلام: من كنت وليّه فعليّ وليّه و من كنت إمامه فعليّ إمامه.

نیز علی علیه السّلام از نبی صلی الله علیه و آله روایت فرمود: تو از هیچ طریقی و گذری نروی؛ مگر شیطان غیر آن طریق و گذر رود.

نیز علی علیه السّلام از نبی صلی الله علیه و آله روایت فرمود:

حسین را بدترین امت بکشد و بری گردد از فرزندان او هر که به من کافر شود.

محمّد بن عمر حافظ گوید: روایت کرد برای ما حسن بن عبد الله تمیمی از پدرش که گفت: روایت کرد برای من مولایم علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از فاطمه علیها السّلام دختر رسول خدا صلّى الله علیه و آله که نبی صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: هر که را من ولیّ او بودم علی ولیّ اوست و هر که من امام او بودم علی امام اوست.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: دفع النّبيّ صلّى الله عليه و آله الرّايه يوم خيبر إلّى، فما برحت حتّى فتح الله على يدى.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه و آله: أمرت أن أقاتل النّاس حتّى يقولوا: «لا إله إلّا الله»، فإذا قالوها فقد حرّم عليّ دماؤهم و أموالهم.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: ما شيع النّبيّ صلّى الله عليه و آله من خبز برّ ثلاثه أيّام حتّى مضى لسبيله.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه و آله: سلمان منّا أهل البيت.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه و آله: أبو ذرّ صدّيق هذه الأُمّه.

نیز علی علیه السلام فرمود: نبی صلی الله علیه و آله روز خیبر پرچم را به من داد، نرفتم از آن جا تا خدای عزّ و جلّ بر دست من آن را فتح کرد.

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من مأمور شدم که مقاتله کنم با مردم تا بگویند «لا اله الا الله» و هرگاه این گفتند، به تحقیق که حرام گردد بر من خون ها و مال های ایشان.

نیز علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله سیر نشد از نان گندم سه روز متوالی تا وفات یافت.

نیز علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت فرمود: سلمان از ما اهل بیت است.

نیز علی علیه السّلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت فرمود: ابو ذر صدیق اَمّت است.

ص: ۹۹

و بهذا الإسناد عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه و آله: من قتل حيّه فقد قتل كافرا.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه و آله: يا عليّ لا تتبع النظره النظره فليس لك إلا أوّل نظره.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: إنّ النّبىّ صلّى الله عليه و آله لَمّا وَجَّهَنِي إلى اليمن قال: إذا تقوضى إليك فلا تحكم لأحد الخصمين دون أن تسمع من الآخر، قال: فما شككت فى قضاء بعد ذلك.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: لعن الله الذين يجادلون فى دينه، أولئك ملعونون على لسان نبيّه صلّى الله عليه و آله.

نیز علی علیه السّلام از رسول خدا صلّى الله علیه و آله روایت فرمود: هر که ماری بکشد گویا کافری کشته است.

نیز علی علیه السّلام از رسول خدا صلّى الله علیه و آله روایت فرمود: یا علی! از پی نظر، نظری دیگر میفکن که حلال نیست تو را مگر نظر اوّل.

نیز علی علیه السّلام فرمود: پیغمبر صلّى الله علیه و آله وقتی که مرا به یمن می فرستاد فرمود: هرگاه محاکمه آورند نزد تو حکم مکن برای یکی از دو خصم تا از آن دیگر سخن نشنوی. امام فرمود: بعد از آن در هیچ قضاوتی شک و تردید نکردم.

و به اسناد او از علی علیه السّلام گفت: لعنت کند خدای بر آنان که مجادله می کنند در دین او، ایشان لعن شده بر زبان نبی هستند.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ فِي نَزَلَتِ، وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ فِي نَزَلَتِ.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه و آله: من قرأ آية الكرسيّ مائه مرّه كان كمن عبد الله طول حياته.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: خيركم من أطاب الكلام و أطعم الطّعام و صلّى بالليل و النَّاس نيام.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام أنّه ذكر الكوفه، فقال: يدفع عنها البلاء كما يدفع عن أخيه النّبيّ صلّى الله عليه و آله.

نیز علی علیه السلام فرمود: آیه وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ در حق من نازل شده و آیه:

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ در حق من نازل شده است.

رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: هر کس صد مرتبه آیه الكرسي را تلاوت کند، مانند کسی است که تمام عمر خود خدا را عبادت کرده است.

رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: بهترین شما کسی است که کلامش را پاکیزه کرده و اطعام کند و در شب نماز بخواند در حالی که مردم خواب باشند.

علی علیه السّلام ذکر کوفه کرد و فرمود: خداوند دفع کند بلا را از آن، چنان که دفع کند از خیمه های پیغمبر صلی الله علیه و آله.

ص: ۱۰۱

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: من كَذَبَ بشفاعه رسول الله لم تنله.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: لا تذهب الدّنيا حتّى يقوم رجل من ولد الحسين يملؤها عدلا كما ملئت ظلما و جورا.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام، أنّه شرب قائما و قال: هكذا رأيت النّبيّ صلّى الله عليه وآله فعل.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: العلم ضالّه المؤمن.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: من غشّ المسلمين في مشوره فقد برئت منه.

على عليه السّلام فرمود: هر کس شفاعت رسول خدا صلّى الله عليه وآله را تکذیب کند به شفاعت او نرسد.

رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: نگذرد دنیا تا این که قیام کند مردی از فرزندان حسین علیه السّلام که پر کند دنیا را از عدل، چنان که پر شده باشد از ظلم.

روایت شده که علی علیه السّلام ایستاده آب خورد و فرمود: دیدم که رسول خدا صلّى الله عليه وآله چنین آب می خورد.

و به این اسناد از علی علیه السّلام روایت شده که فرمود: علم گمشده مؤمن است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که با مؤمنین در مشورت خیانت کند، من از او بیزارم.

ص: ۱۰۲

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: نحن أهل البيت لا يقاس بنا أحد، فينا نزل القرآن و فينا معدن الرّسالة.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: أنا مدينه العلم و عليّ بابها.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه و آله: إنّ الله عزّ و جلّ اطّلع على أهل الأرض اطّلاعه فاختارني، ثمّ اطّلع الثّانيه فاختارك بعدى، فجعلك القيم بأمر أمتى من بعدى، و ليس أحد بعدنا مثلنا.

و بهذا الإسناد عن عليّ عليه السّلام فى قول الله عزّ و جلّ: وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِى الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ قال: السفن.

و على عليه السّلام فرمود: ما اهل بيتيم که با ما کسی را قیاس نتوان کرد، قرآن در شأن ما نازل شد و در ما است معدن رسالت.

رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: من شهر علمم و على در آن است.

از على عليه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ نظر کرد در اهل زمین و مرا اختیار کرد؛ پس دوم بار نظر کرد و تو را اختیار کرد بعد از من. پس گردانید تو را قيم به امر امت بعد از من، و بعد از ما کسی مثل ما نیست.

و به این اسناد روایت شده که على عليه السّلام درباره وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِى الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ فرمود: مقصود از «جوار» کشتیها است.

۶۵۵ ۳۰۲

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: عمّار على الحقّ حين يقتل بين الفئتين، إحدى الفئتين على سبيلي و سنتي؛ و الأخرى مارقه من الدّين خارجه عنه.

۶۵۶ ۳۰۳

و بإسناده قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: سدّوا الأبواب الشّارعه في المسجد إلّا باب عليّ عليه السّلام.

۶۵۷ ۳۰۴

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: إذا متّ ظهرت لك ضغائن في صدور قوم يتمالئون عليك و يمنعونك حقّك.

۶۵۸ ۳۰۵

و بإسناده قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: كفّ عليّ كفى.

۶۵۵ ۳۰۲

از امام علی علیه السلام که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

عمار بر حق است تا وقتی که کشته می شود میان دو گروه: یکی از آن دو به راه و سنّت من است و دیگری از سنت من بیرون رفته و از آن خارج شده.

۶۵۶ ۳۰۳

و نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: درهایی که به مسجد راه دارد، ببندید مگر درب خانه علی علیه السلام.

۶۵۷ ۳۰۴

و نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هرگاه من بمیرم آشکار شود برای تو کینه ها در سینه های قومی که منع می کنند از تو حقّ تو را.

۶۵۸ ۳۰۵

و نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دست علی دست من است.

و بإسناده عن الحسين بن عليّ عليه السّلام قال:

ما كنّا نعرف المنافقين على عهد رسول الله صلّى الله عليه و آله إلّا ببغضهم عليّا و ولده عليهم السّلام.

و بإسناده عن الحسين بن عليّ عليهما السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: الجنّة تشتاق إليك و إلى عمّار و سلمان و أبي ذرّ و المقداد.

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه و آله: إنّ أمتى ستغدر بك بعدى و يتبع ذلك برّها و فاجرّها.

و بإسناده قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه و آله: من سبّ عليّا، فقد سبّنى و من سبّنى فقد سبّ الله.

و بإسناده قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه و آله: أنت يا عليّ فى الجنّة و أنت ذو قرنيها.

حسين بن عليّ عليهما السّلام فرمود: ما نمى شناختيم منافقين زمان رسول خدا صلّى الله عليه و آله را مگر به دشمنى ايشان با عليّ و اولاد او عليهم السّلام.

از حسين بن عليّ عليهما السّلام روايت شده كه رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: جنّت مشتاق است به تو و به عمار و سلمان و ابو ذرّ و مقداد.

از عليّ عليه السّلام روايت شده كه رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: به زودى اّمت من بعد از من، با تو مكر كنند و نيكوكار و بدكار امت از اين امر پيروي كند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که دشنام دهد علی را، مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! تو در بهشتی و تو صاحب دو طرف بهشت هستی.

و یاسناده عن الحسين بن عليّ عليهما السّلام قال: خطبنا أمير المؤمنين عليه السّلام فقال: سلوني عن القرآن أخبركم عن آياته فيمن نزلت و أين نزلت.

و یاسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال النّبیّ صلی الله علیه و آله: إنّي أحبّ لك ما أحبّ لنفسی و أكره لك ما أكره لها.

و یاسناده عن الحسين بن عليّ عليه السّلام قال:

قال لی بریده: أمرنا رسول الله صلی الله علیه و آله أن أسلمّ علی أئیک بامرہ المؤمنین.

و یاسناده عن الحسين بن عليّ عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعليّ: بَشِّرْ لشيعةك أنّي الشّفيع لهم يوم القيامة، يوم لا ينفع إلاّ شفاعتي.

از حسین بن علی علیه السّلام روایت شده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پیرسید از من از قرآن تا خبر دهم شما را از آیات آنکه در کجا نازل شده و در حق چه کسی نازل شده.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: [یا علی! دوست می دارم برای تو آن چه دوست دارم برای خودم و ناخوش دارم برای تو آن چه را که ناخوش دارم برای خودم].

حسین بن علی علیه السّلام فرمود: بریده با من گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را امر کرد تا بر پدر بزرگوارت سلام کنیم به امیر بودن او بر مؤمنان.

از حسین بن علی علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: [یا علی! بشارت ده شیعه خود را که من شفیع ایشانم روز قیامت وقتی که نفع ندهد در آن؛ مگر شفاعت من.

ص: ۱۰۶

و بإسناده عن عليّ عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: وسط الجنّة لى ولأهل بيتى.

حدّثنا محمّد بن عمر الجعابيّ الحافظ البغداديّ قال: حدّثنى أبو جعفر محمّد بن عبد الله بن عليّ بن الحسين بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: حدّثنى أبي عليّ بن موسى الرّضا قال: حدّثنى أبي موسى قال:

حدّثنى أخى إسماعيل عن عليّ، عن أبيه، عن آبائه، عن الحسين بن عليّ عليهم السّلام، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله، عن جبرئيل، عن الله تعالى قال:

من عادى أوليائي فقد بارزنى بالمحاربة، و من حارب أهل بيت نبى فقد حلّ عليه عذابى و من تولّى غيرهم فقد حلّ عليه غضبى، و من أعزّ غيرهم فقد آذانى، و من آذانى فله النّار.

على عليه السّلام فرمود که رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود:

وسط بهشت از آن من و اهل بیت من است.

محمد بن عمر جعابى حافظ بغدادى گوید:

روایت کرد برای ما ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام که گفت: علی بن موسى الرضا علیه السّلام از پدرش موسى علیه السّلام از برادرش اسماعیل از پدرش از پدرانش از حسین بن علی علیه السّلام از نبی صلّى الله عليه وآله و از جبرئیل علیه السّلام از خدای عزّ و جلّ روایت کرده که فرمود: هر که دشمنی کند با دوستان من به جنگ من بیرون آمده است و هر که جنگ کند با اهل بیت پیامبر من، عذابم بر او فرود آمده و هر که به غیر ایشان تولّى کند، غضبم من بر او فرود آمده و هر که عزیز دارد غیر ایشان را مرا رنجانده، و هر که مرا برنجانند در آتش است.

حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْحَافِظِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عِيسَى بْنُ مِهْرَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الصَّيْلِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا لَمْ يَسْتَطِعِ الرَّجُلُ أَنْ يَصَلِّيَ قَائِمًا فَلْيَصِلْ جَالِسًا، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَصَلِّيَ جَالِسًا فَلْيَصِلْ مُسْتَلْقِيًا نَاصِبًا رَجُلِيهِ حِيَالَ الْقَبْلَةِ يَوْمِيَّ إِيمَاءٍ.

حدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَوْسُفَ بْنِ زُرَيْقٍ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْنَةَ مَوْلَى الرَّشِيدِ قَالَ: حَدَّثَنِي دَارِمُ بْنُ قَبِيصَةَ بْنِ نَهْشَلٍ بْنُ مَجْمَعٍ النَّهْشَلِيُّ الصِّغَانِيُّ -بِسَرٍّ مِنْ رَأْيٍ- قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ مُحَمَّدٍ ۶۷۰ ۳۱۷

محمد بن عمر حافظ بغدادی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد حسنی از عیسی بن مهران از ابا صلت عبد السلام بن صالح که گفت: امام رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش امام صادق علیه السلام و او از پدرش از پدرانش که علی علیه السلام روایت می کند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: هرگاه مرد را توان نماز گزاردن به صورت ایستاده نباشد، نشسته نماز کند و اگر آن را نیز توان ندارد، خوابیده نماز کند، چنان که پاهای او به طرف قبله باشد و به صورت اشاره نماز گزارد.

ابو بکر محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بن زریق بغدادی گوید: روایت کرد برای ما علی بن محمد بن عینه از دارم بن قبیصه بن نهشل بن مجمع نهشلی در سرّ من رأی که گفت: امام رضا علیه السلام، از پدرانش از جدّش امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که

بن علی، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ عليهم السّلام عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال: اصطنع المعروف إلى أهله و إلى غير أهله فإن كان أهله فهو أهله و إن لم يكن أهله فأنت أهله.

۶۷۲ ۳۱۹

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

من أَرْضَى سلطاناً بما يَسْخَطُ الله خرج عن دين الله عزّ وجلّ.

۶۷۳ ۳۲۰

و بهذا الإسناد عن عليّ بن موسى الرضا عليهما السّلام قال: سمعت أبي يحدث عن أبيه عن جدّه عليهم السّلام، عن جابر بن عبد الله قال: كان رسول الله صلّى الله عليه وآله في قبه آدم و رأيت بلال الحبشيّ و قد خرج من عنده و معه فضل وضوء رسول الله فابتدره النّاس فمن أصاب منه شيئاً يمسح به وجهه و من لم يصب منه شيئاً أخذ من يدي صاحبه فمسح به وجهه و كذلك فعل بفضل وضوء أمير المؤمنين عليه السّلام.

رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: با اهل و نااهل نیکی کن، که اگر اهل باشند، که هستند و اگر اهل نباشند، تو اهل خیر و نیکی هستی.

۶۷۲ ۳۱۹

نیز رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: کسی که سلطانی را به وسیله چیزی که خدا را به خشم آورد، راضی سازد، از دین خدا خارج شده است.

۶۷۳ ۳۲۰

نیز حضرت رضا علیه السّلام از پدرش از جدّش از جابر بن عبد الله روایت می کند که رسول خدا صلّى الله عليه و آله در خیمه ای از پوست بودند و بلال حبشی را دیدم که از نزد آن حضرت خارج شد و زیادی آب وضوی حضرت را به دست داشت.

مردم به او هجوم آورده، هر که از آن آب یافت، به چهره مالید و هر که نیافت، دست به دست دوستی که آب یافته بود زد و به چهره مالید و همین گونه با اضافه آب امیر المؤمنين علیه السّلام کردند.

ص: ۱۰۹

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

اغسلوا صبيانكم من الغمر فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَشُمُّ الغمر فيفزع الصَّبِيُّ في رقاده و يتأذى بها الكاتبان.

و بإسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: ما أخلص عبد لله عزَّ و جلَّ أربعين صباحا إلا جرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه.

و بإسناده قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

حَسِّنُوا القرآن بأصواتكم فَإِنَّ الصَّوْت الحسن يزيد القرآن حسنا و قرأ و الله يَزِيدُ فِي الخَلْقِ ما يَشَاءُ .

حدَّثنا أبو بكر محمد بن أحمد بن الحسين بن يوسف زريق البغدادي قال:

حدَّثنا علي بن محمد بن عيينه مولى الرِّشيد قال: حدَّثنا دارم و نعيم بن صالح ۶۷۴ ۳۲۱

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: کودکان خویش را از چربی طعام بشوید، چرا که شیطان آن را می بوید و در بستر خواب، کودکان را می ترساند و دو موکل او نیز آزار می بینند.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: هیچ بنده ای خود را تا چهل روز برای خدا خالص نکرد، مگر آن که چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری شد.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: قرآن را با صدای نیکوی خویش تلاوت کنید که صدای زیبا، نیکی قرآن را می افزاید، سپس آیه و الله يَزِيدُ فِي الخَلْقِ ما يَشَاءُ را تلاوت کردند.

ابو بکر محمد بن احمد بن حسین بن یوسف زریق بغدادی گوید:روایت کرد برای ما علی بن محمد بن عیینه از دارم از نعیم
بن صالح طبری که گفتند:روایت کرد برای ما علی

ص:۱۱۰

الطَّبْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ قَالَ: مَنْ حَقَّ الضَّيْفُ أَنْ تَمْشِيَ مَعَهُ فَتُخْرِجَهُ مِنْ حَرِيمِكَ إِلَى الْبَابِ.

٦٧٨ ٣٢٥

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يُونُسَ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْنَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْعُلُوِّ وَ دَارِمُ بْنُ قَبِيصَةَ النَّهْشَلِيِّ قَالَ:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَحْدُثُ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ قَالَ: إِنَّمَا سَمَّوْا الْأَبْرَارَ لِأَنَّهُمْ بَرَّوْا الْآبَاءَ وَ الْأَبْنََاءَ وَ الْإِخْوَانَ.

٦٧٩ ٣٢٦

وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ مُوسَى بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ مِنْ جَدِّهِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ حَنْفِيَةَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا قِيلَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ قَالَ: مَنْ حَقَّ الضَّيْفُ أَنْ تَمْشِيَ مَعَهُ فَتُخْرِجَهُ مِنْ حَرِيمِكَ إِلَى الْبَابِ.

٦٧٨ ٣٢٥

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يُونُسَ الْبَغْدَادِيُّ كَوَيْدٌ: رَوَيْتُ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْنَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْعُلُوِّ وَ دَارِمُ بْنُ قَبِيصَةَ النَّهْشَلِيِّ كَمَا قِيلَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ قَالَ: مَنْ حَقَّ الضَّيْفُ أَنْ تَمْشِيَ مَعَهُ فَتُخْرِجَهُ مِنْ حَرِيمِكَ إِلَى الْبَابِ.

شَنِيْدَمُ پَدْرَمُ حَدِيثِ مِي كَرْدَازِ پَدْرَشَازِ جَدِّشَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ قَالَ: مَنْ حَقَّ الضَّيْفُ أَنْ تَمْشِيَ مَعَهُ فَتُخْرِجَهُ مِنْ حَرِيمِكَ إِلَى الْبَابِ.

٦٧٩ ٣٢٦

روایت کرد برای ما علی بن محمد از ابو القاسم محمد بن عباس بن موسی بن جعفر

ص: ۱۱۱

جعفر العلوی و دارم بن قبیصه النهشلی قالاً: حدّثنا علی بن موسی الرضا علیهما السلام قال:

سمعت أبا یحذّث عن أبيه عن جدّه محمّد بن علی، عن علی بن الحسین، عن أبيه و محمّد بن الحنفیه، عن علی بن ابي طالب علیهم السلام قال: سمعت رسول الله صلّی الله علیه و آله يقول: تختموا بالعقیق فإنّه أوّل جبل أقرّ لله تعالی بالوحدانیة و لی بالتبوّه و لك يا علی بالوصیة و لشيعتك بالجنّة.

۶۸۰ ۳۲۷

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

أكثرنا من ذكر هادم اللذات.

۶۸۱ ۳۲۸

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله:

من أذلّ مؤمناً أو حقّره لفقره و قلّه ذات یده شهره الله علی جسر جهنّم يوم القيامة.

۶۸۲ ۳۲۹

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسین بن یوسف البغدادی قال: حدّثنا علی بن محمّد علوی و دارم بن قبیصه نهشلی که گفتند: علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: شنیدم پدرم حدیث می کرد از پدرش از جدّش محمد بن علی از علی بن حسین از پدرش و محمد بن حنفیه از علی بن ابي طالب علیهم السلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرمود: خاتم انگشتری خویش را از عقیق قرار دهید، چرا که آن اول کوهی بود که به وحدانیت خدا اقرار کرد و به نبوّت من و به وصایت تو، و برای شیعیان تو به بهشت.

۶۸۰ ۳۲۷

نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: از آنچه لذّت ها را از بین می برد (مرگ) بسیار یاد کنید.

۶۸۱ ۳۲۸

نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر که مؤمنی را خوار سازد یا تحقیر کند مؤمنی را به خاطر فقر و تنگدستی اش، خدا او را بر روی پل جهنم رسوا کند.

۶۸۲ ۳۲۹

محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی گوید: روایت کرد برای ما علی بن محمّد

بن عیینہ قال: حدّثنی أبو الحسن بکر بن أحمد بن محمّد بن إبراهيم بن زیاد بن موسى بن مالك الأشجّ [العصری] القصری قال: حدّثنا فاطمه بنت علی بن موسى علیهما السّلام قالت: سمعت أبا علیّا یحدّث عن أبيه، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه و عمّه زید، عن أبيهما علی بن الحسین، عن أبيه و عمّه عن علی بن أبي طالب علیهم السّلام قال: لا یحلّ لمسلم أن یروّع مسلماً.

۶۸۳ ۳۳۰

و بهذا الإسناد عن النّبی صلی الله علیه و آله قال: من كفّ غضبه كفّ الله عنه عذابه و من حسن خلقه بلغه الله درجه الصّائم القائم.

۶۸۴ ۳۳۱

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسین بن یوسف البغدادی قال: حدّثنا علی بن محمّد بن عیینہ قال: حدّثنا دارم بن قبیصه قال:

حدّثنا علی بن موسى الرضا علیهما السّلام قال: حدّثنا أبا موسى بن جعفر عن أبيه عن آبائه عن علی بن أبي طالب علیهم السّلام قال: کان رسول الله صلی الله علیه و آله إذا رأى الهلال قال: أيّها الخلق المطیع الدّائب عیینہ از ابو الحسن بکر بن احمد بن محمد بن ابراهیم بن زیاد بن موسى بن مالك اشج عصری که گفت: فاطمه دختر علی بن موسى الرضا علیه السّلام گفت: شنیدم پدرم علی حدیث کرد از پدرش و عمّش زید از پدر ایشان علی بن الحسین از پدرش و عمّش از امیر المؤمنین علیهم السّلام که فرمود: حلال نیست مسلمان را این که بترساند مسلمان را.

۶۸۳ ۳۳۰

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که خشم خود فرو شوید، خدای تعالی از وی عذاب بازدارد و هر که خلقش نیکو کند، خدای او را درجه روزه دار نماز گزار بدهد.

۶۸۴ ۳۳۱

محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی از علی بن محمّد بن عیینہ از دارم بن قبیصه از امام رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

پدرم از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله هر گاه ماه نو را می دید. می گفت: «ای مخلوق فرمان برنده رنج کشنده شتابنده، تصرف و آمد شد در

ص: ۱۱۳

السَّريع المتصَرِّف في ملكوت الجبروت بالتَّقدير، رَبِّي و رَبِّكَ اللَّهُ اللَّهُمَّ أَهْلَهُ عَلَيْنَا بِالْأَمْنِ و الْإِيْمَانِ و السَّلامِ و الْإِسْلَامِ و الْإِحْسَانِ و كما بَلَّغْتَنَا أَوَّلَهُ فَبَلَّغْنَا آخِرَهُ و اجْعَلْهُ شَهْرًا مَبَارَكًا تَمَحُّو فِيهِ السَّيِّئَاتِ و تَتَبَثُّ لَنَا فِيهِ الْحَسَنَاتِ و تَرْفَعُ لَنَا فِيهِ الدَّرَجَاتِ يَا عَظِيمُ الْخَيْرَاتِ.

۶۸۵ ۳۳۲

و بهذا الإسناد قال: كان رسول الله صَلَّى الله عليه و آله إذا دخل شهر شعبان يصومه في أَوَّلِهِ ثَلَاثًا و في وَسْطِهِ ثَلَاثًا و في آخِرِهِ ثَلَاثًا و إذا دخل شهر رمضان يفطر قبله بيومين ثُمَّ يصوم.

۶۸۶ ۳۳۳

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

رجب شهر الله الأصمَّ يصبُّ الله فيه الرِّحْمَ على عبادِهِ و شهر شعبان تنشعب فيه الخيرات و في أَوَّلِ ليله من شهر رمضان تغلُّ المردة من الشَّيَاطِينِ و يغفر في كُلِّ ليله سبعين ألفًا فإذا كان في ليله القدر غفر الله بمثل ما غفر في رجب ملكوت جبروت كُنْندِهِ به تقدِير، پروردگار من و پروردگار تو الله است، هلال را بر ما امن و ايمان و اسلام و سلامت و احسان گردان و چنان كه ما را به أَوَّلِ آن رسانیدی پس به آخر آن برسان و او را ماهی مبارك گردان، كه در آن سَيِّئَاتِ ما محو كنی و حسنات برای ما در او ثابت سازی و درجات ما را در او بلند گردانی، ای صاحب خیرات عظیم».

۶۸۵ ۳۳۲

به این اسناد روایت کرده: رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله در هر ماه شعبان، سه روز ابتداء، سه روز وسط و سه روز انتها را روزه می داشت و چون ماه رمضان می شد، دو روز قبل از آن افطار کرده، آنگاه روزه می گرفت.

۶۸۶ ۳۳۳

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: رجب ماه اصم خداست؛ می ریزد خدای تعالی در او رحمت را بر بندگان خود، و ماه شعبان در او خیرات مجتمع می شود و در اول روز از ماه رمضان شیاطین وارد در غل نهاده می شوند و در هر شب از آن هفتاد هزار نفر آمرزیده می شوند و در شب قدر خدای تعالی مثل آن كه در رجب

ص: ۱۱۴

و شعبان و شهر رمضان إلى ذلك اليوم إلا رجلا بينه و بين أخيه شحناء فيقول الله عزّ و جلّ أنظروا هؤلاء حتّى يصطلحوا.

۶۸۷ ۳۳۴

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

يوحى الله عزّ و جلّ إلى الحفظه الكرام البرره لا تكتبوا على عبدى و أمتى ضجرهم و عثرتهم بعد العصر.

۶۸۸ ۳۳۵

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله:

إنّ لله عزّ و جلّ ديكا عرفه تحت العرش و رجلاه فى تخوم الأرض السابعة السيفلى إذا كان فى الثلث الأخير من الليل سبح الله تعالى ذكره بصوت يسمعه كلّ شيء ما خلا الثقلين الجنّ و الإنس فتصيح عند ذلك ديكه الدنيا.

۶۸۹ ۳۳۶

و بإسناده قال: كان النبىّ صلّى الله عليه و آله يأكل الطّلح و الجمار بالتمر و يقول: إنّ إبليس لعنه الله يشتدّ غضبه و يقول: عاش ابن آدم حتّى أكل العتيق بالحديث.

و شعبان و ماه رمضان آمرزیده، بیامرزد، مگر مردی که میان او و برادرش دشمنی باشد.

خدای گوید: مهلت دهید آنان را تا صلح کنند.

۶۸۷ ۳۳۴

و به این اسناد گفت: رسول الله صلّى الله عليه و آله فرمود:

خدای عزّ و جلّ وحی می کند به ملائکه کاتب اعمال که ننویسید بر بنده و کنیز من دل تنگی ها و لغزش هاشان را بعد از عصر.

۶۸۸ ۳۳۵

و به این اسناد گفت: رسول الله صلّى الله عليه و آله فرمود:

خدای را خروسی است زیر عرش و دو پای او در آخر زمین هفتم رفته، هرگاه ثلث آخر شب شود آن خروس خدای را تسبیح کند به آوازی که همه چیز آن را بشنوند غیر از جنّ و انس؛ پس در آن وقت خروس های دنیا به آواز آیند.

و به این اسناد گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله شکوفه و پیه را با خرما می خورد و می فرمود: ابلیس غضبش سخت می شود و می گوید ابن آدم چندان زیست که کهنه را با تازه خورد.

ص: ۱۱۵

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: كنت جالسا عند الكعبه و إذا شيخ محدودب قد سقط حاجباه على عينيه من شدّه الكبر و فى يده عكّازه و على رأسه برنس أحمر و عليه مدرعه من الشّععر فدنا إلى النّبىّ صلّى الله عليه و آله و هو مسند ظهره إلى الكعبه فقال: يا رسول الله ادع لى بالمغفره. فقال النّبىّ صلّى الله عليه و آله: خاب سعيك يا شيخ و ضلّ عملك فلمّا تولّى الشيخ قال: يا أبا الحسن أ تعرفه؟ قلت: اللّهم لا، قال: ذلك اللّعين إبليس. قال عليّ عليه السّلام:

فعدوت خلفه حتّى لحقته و صرعته إلى الأرض و جلست على صدره و وضعت يدى فى حلقه لأخنقه فقال لى: لا تفعل يا أبا الحسن فإنّى من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم، و والله يا عليّ إننى لأحبّك جدّا و ما أبغضك أحد إلّا شركت أباه فى أمّه فصار ولد الزّناء فضحكت و خلّيت سبيله.

به این اسناد امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: نزد کعبه نشسته بودم، شیخی خمیده قامت بیامد که ابروانش بر دو چشمش از غایت پیری افتاده بود و در دست عصایی داشت که آهنی در سر دارد و بر سرش کلاه دراز سرخ بود و لباسی از پشم دربر داشت. نزدیک نبی صلّى الله عليه و آله شد و نبی پشت بر کعبه داشت گفت: یا رسول الله صلّى الله عليه و آله دعا کن برای من به مغفرت، نبی صلّى الله عليه و آله گفت: سعى تو بی فایده است. چون برفت، نبی صلّى الله عليه و آله با من گفت: یا ابا الحسن! شناختی؟ گفتم: نه. گفت: این لعین ابلیس است. علی علیه السّلام گفت: پس دویدم تا به او رسیده، بر زمینش زدم و بر سینه اش نشستم و دست در حلقش نهادم تا خفه اش کنم. گفت: مکن یا ابا الحسن که مرا خدا تا وقت معلوم مهلت داده است.

و الله یا علی من دوستت می دارم و هیچ کس تو را دشمن نداشت، مگر با پدر او در مادرش شریک شدم. پس زنازاده شد. پس من خندیدم و رهایش کردم.

حدَّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغداديّ قال: حدَّثنا عليّ بن محمّد بن عيينه قال: حدَّثنا دارم بن قبيصه النهشليّ قال: حدَّثنا عليّ بن موسى الرضا عليهما السّلام و محمّد بن عليّ عليهما السّلام قالوا:

سمعنا المأمون يحدث عن الرّشيد عن المهديّ عن المنصور عن أبيه عن جدّه قال: قال ابن عبّاس لمعاويه: أ تدرى لم سميت فاطمه فاطمه قال: لا، قال: لأنّها فطمت هي و شيعتها من النّار سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله يقوله.

حدَّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغداديّ قال: حدَّثنا عليّ بن محمّد بن عيينه قال: حدَّثنا الحسن بن سليمان الملقّى في مشهد عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: حدَّثنا محمّد بن القاسم بن العبّاس بن موسى العلويّ بقصر ابن هبیره و دارم بن قبيصه بن نهشل النهشليّ قالوا:

حدَّثنا عليّ بن موسى بن جعفر عن أبيه ۶۹۱ ۳۳۸

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادی از علی بن عیینه از دارم بن قبیصه از علی بن موسی الرضا و محمد بن علی علیهم السّلام روایت کرده که فرمودند: از مامون شنیدیم نقل می کرد از هارون الرشید، او از مهدی او از منصور او از پدرش او از جدش که گفت: ابن عباس به معاویه گفت: آیا می دانی چرا فاطمه علیها السّلام، فاطمه نامیده شده؟ گفت:

نمی دانم. گفت: برای آن که او و شیعه او از آتش باز گرفته شده اند و گفت: زیرا شنیدم از رسول الله صلّى الله عليه و آله که این گونه می فرمود.

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادی گوید: روایت کرد برای ما علی بن محمّد بن عیینه از حسن بن سلیمان بن ملطی در مشهد علی بن ابی طالب علیه السّلام که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن قاسم بن عباس بن موسی علوی در قصر ابن هبیره و دارم بن قبیصه نهشلی که گفتند: روایت کرد برای ما امام رضا علیه السّلام از پدرش از پدرانیش از

عن آبائه عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: يا عليّ ما سألت أنا ربّي شيئا إلّا سألت لك مثله غير أنّه قال:

لا نبوّه بعدك أنت خاتم النّبیین و عليّ خاتم الوصیّین.

۶۹۳ ۳۴۰

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغداديّ قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن عيينه قال: حدّثنا دارم بن قبيصه قال: حدّثني عليّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام عن أبيه موسى عن أبيه جعفر عن [أبيه] محمّد عن أبيه عليّ عن أبيه الحسين عن أبيه عليّ عليه السّلام قال: دخلت على رسول الله صلّى الله عليه وآله يوما و في يده سفرجله فجعل يأكل و يطعمني و يقول كل يا عليّ فإنّها هديّة الجبار إلّي و إليك قال: فوجدت فيها كلّ لذه فقال: يا عليّ من أكل السّفرجله ثلاثه أيّام على الرّيق صفا ذهنه و امتلأ جوفه حلما و علما و وقى من كيد إبليس و جنوده.

امير المؤمنين على عليهم السّلام که فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: يا عليّ! سؤال نکردم از پروردگار خود چیزی مگر آن که برای تو نیز مثل آن را سؤال کردم، غیر این که حق تعالی گفت: بعد از تو نبوّت نیست، تو خاتم انبیایی و علی خاتم اوصیا.

۶۹۳ ۳۴۰

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادی گوید: روایت کرد برای ما علی بن عیینه از دارم بن قبیصه که گفت: روایت کرد برای ما علی بن موسی الرضا علیهما السّلام از پدرانش علیهم السّلام از علی علیه السّلام که فرمود: داخل شدم بر رسول الله صلّى الله عليه وآله روزی و در دست او «به» بود.

پس آن را خورد و به من هم خورانید و می فرمود: بخور یا علی! که این هدیه خدای جبار است به سوی من و تو. علی علیه السّلام فرمود:

یافتم در آن هر لذتی را. سپس به من فرمود:

یا علی! هر که سه روز ناشتا «به» بخورد، ذهنش صاف گردد و درونش از علم و حلم پر گردد و از کید ابلیس و جنود او محفوظ ماند.

ص: ۱۱۸

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: يا عليّ إذا طبخت شيئا فأكثر المرقه فإنّها أحد اللّحمين و اغرف للجيران فإن لم يصيبوا من اللّحم يصيبوا من المرق.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: يا عليّ خلق النّاس من شجر شتى و خلقت أنا و أنت من شجره واحده أنا أصلها و أنت فرعها و الحسن و الحسين أغصانها و شيعتنا أوراقها فمن تعلّق بغصن من أغصانها أدخله الله الجنّة.

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغداديّ قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن عيينه قال: حدّثنا الحسن بن سليمان الملقّى و نعيم بن صالح الطّبريّ و دارم بن قبيصه النّهشليّ قالوا: حدّثنا عليّ بن موسى ۶۹۴ ۳۴۱

به این اسناد امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: یا علی! هرگاه خواستی طبخ کنی، آب گوشت را بسیار کن که به جای گوشت است و به همسایگان بده که اگر به گوشت برنخورند به آب گوشت برمی خورند.

به این اسناد امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

رسول الله صلّى الله عليه وآله فرمود: یا علی! مردم از درختان مختلف هستند و من و تو از یک درخت مخلوق شدیم. من اصل آنم و تو فرع آن و حسن و حسین شاخه های آن و شیعه ما برگ آن؛ هر که چنگ زند به شاخه ای از شاخه های آن خدای عزّ و جلّ او را داخل جنّت گرداند.

محمّد بن احمد بن حسین یوسف بغدادی گوید: روایت کرد برای ما علی بن عیینه از حسن بن سلیمان ملطی و نعیّم بن صالح مطیری و دارم بن قبیصه نهشلی که گفتند:

امام رضا علیه السّلام حدیث کرد از پدرانش از حضرت

الرّضا عليه السّلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر عن أبيه محمّد بن عليّ عليهم السّلام عن جابر بن عبد الله الأنصاريّ قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله أنا خزانه العلم و عليّ مفتاحها و من أراد الخزانه فليأت المفتاح.

٦٩٧ ٣٤٤

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغداديّ قال: حدّثنا عيينه قال:

حدّثني نعيم بن صالح الطّبريّ قال: حدّثني عليّ بن موسى الرّضا عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: نعم الشّيء الهدية و هي مفتاح الحوائج.

٦٩٨ ٣٤٥

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

الهدية تذهب الضّغائن من الصّدور.

٦٩٩ ٣٤٦

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغداديّ قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن عيينه قال: حدّثنا دارم بن قبيصة قال: حدّثنا عليّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام عن أبيه باقر عليهم السّلام از جابر بن عبد الله انصاريّ كه گفت:

رسول الله صلّى الله عليه وآله فرمود: من خزانه علم هستم و على كليلد آن خزانه است. هر كه قصد خزانه علم مى كند، بايستی نزد كليلد آيد.

٦٩٧ ٣٤٤

محمد بن احمد بن حسين يوسف بغدادى گويد: روايت كرد براى ما على بن عيينه از نعيم بن صالح مطيرى از على بن موسى الرّضا عليه السّلام از پدران خود از امير المؤمنين عليهم السّلام كه فرمود:

رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: خوب چيزى است هديه، و آن كليلد حاجت هاست.

٦٩٨ ٣٤٥

و به اين اسناد روايت كرده كه رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: هديه كينه ها را از سينه ها مى برد.

٦٩٩ ٣٤٦

نيز محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادى به اسناد خود از على بن عيينه از دارم بن قبيصة از امام رضا عليه السّلام

روایت می کند که آن حضرت از پدران خود از امیر المؤمنین علیه السّلام

ص: ۱۲۰

عن آبائه عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: اطلبوا الخير عند حسان الوجوه فإنّ فعالهم أخرى أن تكون حسنا.

۷۰۰ ۳۴۷

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

أنا خاتم النبيّين و عليّ خاتم الوصيّين.

۷۰۱ ۳۴۸

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

لا تفردوا الجمعه بصوم.

۷۰۲ ۳۴۹

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

التائب من الذنب كمن لا ذنب له.

۷۰۳ ۳۵۰

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

أطفئوا المصابيح بالليل لا تجرّها الفويسقه فتحرق البيت و ما فيه.

روایت کرد که رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: خیر را طلب کنید نزد خوب رویان که افعال ایشان لایق تر است که نیکو باشد.

۷۰۰ ۳۴۷

و به این اسناد گفت: رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: من خاتم انبیایم و علی خاتم اوصیا.

۷۰۱ ۳۴۸

و به این اسناد گفت: رسول الله صلّى الله عليه وآله فرمود:

جمعه را برای روزه مخصوص نکنید.

۷۰۲ ۳۴۹

به این اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

توبه کار از گناه چون کسی است که او را گناه نباشد.

۷۰۳ ۳۵۰

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: چراغ ها را شب خاموش کنید، مباد فویسقه (موش، حیوان موزی) فتیله آن را بکشد و خانه با آنچه در اوست بسوزد.

ص: ۱۲۱

و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

الكمأه من المَنَّ الذي أنزله الله على بنى إسرائيل و هى شفاء للعين و العجوه التي فى البرنى من الجنّه و هى شفاء من السمّ.

و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام أنّه ورث الخنثى من موضع مبالته.

نیز رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله فرمود: کمأه (سماروق یا ترنجبین) از «مَنَّ» است که خدا بر بنی اسرائیل فرستاد و شفای چشم است و عجوه برنی (نوعی خرماى برنی) از بهشت است و شفای زهر است.

و به این اسناد روایت شده از امیر المؤمنین علیه السّلام که ایشان ارث خنثی را از موضع بول او مشخص می نمود.

باب فی ذکر ما جاء عن الرضا عليه السلام

من العلل

۷۰۶ ۱ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْخَلْقَ عَلَى أَنْوَاعٍ شَتَّى وَلَمْ يَخْلُقْهُ نَوْعًا وَاحِدًا فَقَالَ: لَثَلَا يَقَعُ فِي الْأَوْهَامِ أَنَّهَ عَاجِزٌ فَلَا تَقَعُ صُورُهُ فِي وَهْمٍ مُلْحَدٍ إِلَّا وَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا خَلْقًا وَلَا يَقُولُ قَائِلٌ هَلْ يَقْدِرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ عَلَى صُورِهِ كَذَا وَكَذَا إِلَّا وَجَدَ ذَلِكَ فِي خَلْقِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَيَعْلَمُ بِالنَّظَرِ إِلَى أَنْوَاعِ خَلْقِهِ أَنَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

۳۲-باب آنچه که از امام رضا عليه السلام در علت اشیاء وارد شده است

باب آنچه که از امام رضا عليه السلام در

علت اشیاء وارد شده است

۷۰۶ ۱

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش روایت کرده که به امام رضا علیه السلام عرض کردم: چرا خدای تعالی خلق را به انواع مختلف آفرید و یک نوع نیافرید؟ فرمود: تا در اندیشه ها نیفتد که او عاجز است و هیچ صورت در اندیشه ملحدی نیفتاد مگر خدای تعالی بر آن صورت خلقی آفریده است و تا هیچ گوینده ای نگوید که آیا خدای قادر است که بر صورت چنین و چنان خلقی کند، مگر آن را در خلق او تبارک و تعالی ببیند. پس به سبب نظر در انواع خلق او بداند که او البته بر همه چیز قادر است.

ص: ۱۲۳

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدَّثنا إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد الله بن سلام بن صالح الهروي، عن الرضا عليه السلام قال: قلت له: يا ابن رسول الله لأئى عله أغرق الله عزّ وجلّ الدنيا كلّها في زمن نوح عليه السلام و فيهم الأطفال و فيهم من لا ذنب له فقال: ما كان فيهم الأطفال لأنّ الله عزّ وجلّ أعقم أصلاب قوم نوح و أرحام نسائهم أربعين عاما فانقطع نسلهم فغرقوا و لا طفل فيهم و ما كان الله عزّ وجلّ ليهلك بعذابه من لا ذنب له و أمّا الباقون من قوم نوح فأغرقوا لتكذيبهم لنبيّ الله نوح عليه السلام و سائرهم أغرقوا برضاهم بتكذيب المكذّبين و من غاب عن أمر فرضى به كان كمن شهده و أناه.

احمد بن زياد بن جعفر همدانی از ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروی گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم که به چه علتّ خدای عزّ و جلّ دنیا را غرق کرد در زمان نوح علیه السلام در حالی که بعضی از ایشان اطفال بودند و بعضی گناه نداشتند؟ فرمود: در ایشان اطفال نبودند؛ زیرا که خدای عزّ و جلّ عقیم گردانید اصلاب قوم نوح و ارحام زنانشان را چهل سال؛ پس نسلشان منقطع بود؛ پس همه غرق شدند و در ایشان طفلی نبود، خدای عزّ و جلّ بی گناه را به عذاب خود هلاک نکند، امّا باقی قوم نوح برای آن غرق شدند که تکذیب می کردند نبی خدا را و بعضی دیگر هم که غرق شدند راضی بودند به تکذیب ایشان.

و هر که غایب باشد از کاری و راضی باشد به آن کار، مانند آن است که حاضر باشد نزد آن کار و آن را انجام داده باشد.

حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن الرضا عليه السلام قال:

سمعتَه يقول: قال أبي عليه السَّلام قال أبو عبد الله عليه السَّلام: إِنَّ الله عزَّ و جلَّ قال لنوح: يا نوح إِنَّه ليس من أهلك لأنَّه كان مخالفا له و جعل من اتَّبعه من أهله قال: و سألتى كيف يقرءون هذه الآية فى ابن نوح فقلت:

يقرؤها النَّاس على وجهين إِنَّه عمل غير صالح و إِنَّه عمل غير صالح فقال: كذبوا هو ابنه و لكنَّ الله عزَّ و جلَّ نفاه عنه حين خالفه فى دينه.

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضى الله عنه قال: حدَّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عليّ بن معبد عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سمعت أبي يحدث عن أبيه عليه السلام أنَّه قال:

إِنَّمَا اتَّخَذَ اللهُ عزَّ و جلَّ إبراهيم خليلاً لأنَّه لم يردَّ أحدا و لم يسأل أحدا قطَّ غير الله عزَّ و جلَّ.

پدرم از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از حسن بن علي و شاء روايت کرده که امام رضا عليه السلام فرمود: پدرم از امام صادق عليه السَّلام فرمود: حق تعالی به نوح فرمود: «فرزند تو هرگز با تو اهلیت ندارد»؛ زیرا مخالف عقیده او بود. و خداوند هر که را تابع نوح بود از اهل او قرار داد. راوی گوید آن حضرت از من سؤال کرد که چگونه قرائت می کنند آیه شریفه «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» گفتم: بر دو وجه می خوانند، «آن عمل شخص غیر صالح بود» و بعضی دیگر می خوانند «او عمل غیر صالحی انجام داد». حضرت فرمود: دروغ گفتند: او پسر نوح است؛ لیکن خدای عزَّ و جلَّ او را نفی کرد از نوح وقتی که مخالفت نمود او را در دین او.

احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید، روايت کرد برای ما علی بن ابراهيم بن هاشم از حضرت رضا عليه السَّلام که فرمود: شنیدم از پدرم از پدرش می فرمود: خدای عزَّ و جلَّ ابراهيم عليه السَّلام را برای آن خلیل خود قرار داد زیرا که ابراهيم هیچ کس را اراده نکرد و جز از خدای عزَّ و جلَّ هرگز از کسی چیزی نخواست.

حدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعُلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعُلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعُلَوِيُّ الْعَمَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ كَانَتْ لِإِسْحَاقَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْطِقُهُ يَتَوَارَثُهَا الْأَنْبِيَاءُ الْأَكَابِرُ وَكَانَتْ عِنْدَ عَمِّهِ يُوسُفُ وَكَانَ يُوسُفُ عِنْدَهَا وَكَانَتْ تَحِبُّهُ فَبَعَثَ إِلَيْهَا أَبُوهُ وَقَالَ ابْعَثِيهِ إِلَيَّ وَارُدِّهِ إِلَيْكَ فَبَعَثَتْ إِلَيْهِ دَعَاهُ عِنْدِي اللَّيْلَةَ أَشَمُّهُ ثُمَّ أَرْسَلَهُ إِلَيْكَ غَدَوَهُ قَالَ: فَلَمَّا أَصْبَحَتْ أَخَذَتْ الْمَنْطِقَةَ فَرَبَطَتْهَا فِي حَقْوِهِ وَالْبَسَتْهُ قَمِيصًا وَبَعَثَتْ بِهِ إِلَيْهِ فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدَهَا طَلَبَتْ الْمَنْطِقَةَ وَقَالَتْ سَرَقْتَ الْمَنْطِقَةَ فَوَجَدْتَ عَلَيْهِ وَكَانَ إِذَا سَرَقَ أَحَدٌ فِي ذَلِكَ الزَّمَنِ دَفَعَ إِلَى صَاحِبِ السَّرْقَةِ فَكَانَ عَبْدُهُ.

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن مسعود از پدرش از احمد بن عبد الله علوی از علی بن محمد علوی عمری از اسماعیل بن همام که گفت: حضرت رضا علیه السلام درباره قول حق تعالی «إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ» فرمود: اسحاق پیغمبر کمربندی داشت که میراث می بردند آن را پیغمبران بزرگ تر و آن نزد عمه یوسف علیه السلام بود که یوسف هم نزد او می بود و دوست می داشت یوسف را. پدرش پیغام فرستاد به او که یوسف را بفرست، باز به تو می فرستم، پیغام داد، امشب نزد من باشد و او را ببویم و صبح بفرستم؛ چون صبح شد کمربند را برگرفت و در کمر یوسف زیر جامه ها بست و نزد پدر فرستاد. چون از پیش او بیرون آمد به ساختگی کمربند را می جست تا در کمر او بیافت و در آن زمان مقرر آن بود که هر که چیزی بدزد او را به صاحب مال بدهند و بنده او گردد[و مقصود آن است که عمه اش این حيله کرد تا یوسف را به او سپارند].

حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ مَظْفَرٍ الْعُلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَشَّاءُ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كَانَتْ الْحُكُومَةُ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذَا سَرَقَ أَحَدٌ شَيْئًا اسْتَرْقَّ بِهِ وَكَانَ يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ عَمَّتِهِ وَهُوَ صَغِيرٌ وَكَانَتْ تَحَبُّهُ وَكَانَتْ لِإِسْحَاقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْطَقُهُ أَلْبَسَهَا أَبَاهُ يَعْقُوبَ فَكَانَتْ عِنْدَ ابْنَتِهِ وَإِنَّ يَعْقُوبَ طَلَبَ يُوسُفَ يَأْخُذُهُ مِنْ عَمَّتِهِ فَاعْتَمَّتْ لَذَلِكَ وَقَالَتْ لَهُ دَعِهِ حَتَّى أُرْسِلَهُ إِلَيْكَ فَأُرْسِلْتَهُ وَأَخَذَتْ الْمِنْطَقَةَ وَشَدَّتْهَا فِي وَسْطِهِ تَحْتَ الثِّيَابِ فَلَمَّا أَتَى يُوسُفَ أَبَاهُ جَاءَتْ فَقَالَتْ سَرَقْتَ الْمِنْطَقَةَ فَفَتَّشْتَهُ فَوَجَدْتُهَا فِي وَسْطِهِ فَلِذَلِكَ قَالَ إِخْوَهُ يُوسُفَ حِينَ جَعَلَ الصَّاعَ فِي وَعَاءِ أَخِيهِ إِنْ يَسْرِقُ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلِ فَقَالَ لَهُمْ يُوسُفُ مَا جَزَاءُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ قَالُوا هُوَ جَزَاؤُهُ كَمَا جَرَتْ السَّنَةُ الَّتِي تَجْرَى فِيهِمْ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ ۷۱۱۶

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی روایت کرده که جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از عبید الله بن محمد بن خالد روایت کرده که حسن بن علی بن وشاء از حضرت رضا علیهما السّلام روایت کرده که فرمود: حکومت در بنی اسرائیل چنین بود که هر کس چیزی می دزدید به سبب آن بنده می گردید. یوسف کوچک بود و نزد عمه اش بود، و عمه اش او را دوست می داشت. اسحاق را کمربندی بود که آن کمر بند را به یعقوب پوشانیده بود و آن نزد دختر اسحاق می بود و یعقوب، یوسف را از عمه اش می خواست، او از این غمگین شد و گفت: بگذار برای تو می فرستم؛ پس کمر بند در کمر او زیر جامه ها بست و بفرستاد. چون نزد پدر آمد، از پی او پیامد و گفت: کمر بند را دزدیده اند و تفتیش کرد، در کمر یوسف بیافت. از این جهت است که چون صاع پادشاه را در میان اسباب و ظروف برادران یوسف پنهان کردند، یوسف به ایشان فرمود: جزای کسی که مال دزدیده و در راحله او پیدا شده چیست؟ گفتند: خودش جزای آن است؛ از

استخرجها من وعاء أخيه و لذلك قال إخوه يوسف: إن يسرق فقد سرق أخ له من قبل يعنون المنطقه فأسرها يوسف في نفسه و لم ييدها لهم.

۷۱۲۷

حدَّثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار رضى الله عنه قال:

حدَّثنا علي بن محمد بن قتيبه عن [جذان] حمدان بن سليمان النيسابوري قال:

حدَّثني إبراهيم بن محمد الهمداني قال:

قلت لأبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام: لأى علّه أغرق الله عزّ و جلّ فرعون و قد آمن به و أقرّ بتوحيده قال:

لأنّه آمن عند رؤيه البأس و الإيمان عند رؤيه البأس غير مقبول و ذلك حكم الله تعالى فى السّلف و الخلف قال الله عزّ و جلّ: فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و كفرنا بما كنّا به مشركين فلم يك ينفعهم إيمانهم لما رأوا بأسنا و قال عزّ و جلّ: يوم يأتى بعض آيات ربّك لا- ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت فى إيمانها خيرا و هكذا فرعون لما اين جهت برادران يوسف گفتند: اگر او دزدی کرده، وی را پیش از این برادری بوده که او نیز دزدی کرده بود. در آن حال يوسف واقعه را در قلب خود پنهان داشت و برای ایشان اظهار نکرد.

۷۱۲۷

ابراهيم بن محمد همدانى گوید به حضرت رضا عليه السّلام عرض کردم: چرا خدای تعالی فرعون را غرق کرد، در حالی که ایمان آورد و به توحید اقرار نمود؟ فرمود: ایمان او وقتی بود که عذاب بدید و ایمان در آن گاه مقبول نبود و این است حکم خداوند در سلف و خلف، حق تعالی فرمود: «و آن گاه که شدت عقاب ما را به چشم دیدند گفتند ما به خدای یکتا ایمان آوردیم و به همه آنچه شریک خدا گرفتیم کافر شدیم اما ایمانشان پس از دیدن مرگ و عذاب ما بر آنها هیچ سودی نبخشید» و نیز خدای تعالی فرمود: «روزی که بعضی آیات خدای تو به آنها برسد آن روز هیچ کس را ایمان نفع نبخشد اگر پیش از آن ایمان نیاورده و یا در ایمان کسب خیر و سعادت نکرده باشند». فرعون نیز چون غرق می شد، گفت: «شهادت می دهم حقا جز کسی که

ص: ۱۲۸

أدرکه الغرق قال آمنت أنه لا إله إلاّ الهذی آمنت به بنوا إسرائيل و أنا من المسلمین فقیل له آلاّن و قد عصیت قبل و كنت من المفسدین فالیوم ننجیک بیدنک لتکون لمن خلفک آیه و قد کان فرعون من قرنه إلى قدمه فی الحديد و قد لبسه علی بدنه فلما أغرق ألقاه الله علی نجوه من الأرض بیدنه لتکون لمن بعده علامه فیرونه مع تثقله بالحديد علی مرتفع من الأرض و سبیل الثقیل أن یرسب و لا- یرتفع و کان ذلک آیه و علامه و لعلّه أخرى أغرق الله عزّ و جلّ فرعون و هی أنّه استغاث بموسی لما أدرکه الغرق و لم یستغث بالله فأوحی الله عزّ و جلّ إلیه یا موسی لم تغث فرعون لأنک لم تخلقه و لو استغاث بی لأعثته.

۷۱۳۸

حدّثنا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب القرشی قال: حدّثنا منصور بن عبد الله الأصفهانی الصّوفی قال: حدّثنی علی بن مہرویه القزوينی قال: حدّثنا داود بن سلیمان الغازی قال: سمعت علی بن موسی بنی اسرائیل به او ایمان دارند، خدایی نیست و من هم تسلیم فرمان او هستم». به او گفتند:

«ایمان آوردی و حال آن که پیش از این معصیت کردی و از مفسدان بودی؟ پس امروز بدن تو را در مکان بلندی اندازیم تا برای آیندگان علامت باشد». فرعون که سر تا پا در آهن بود؛ چون در دریا غرق شد، بدن او را خداوند بر بلندی انداخت تا او را ببینند که با آن همه آهن بر زمین بلندی افتاده در حالی که چیز سنگین در آب فرو رود و برنیاید؛ پس این نشانی باشد. علّت دیگر که خدا او را غرق نمود این که او هنگام غرق شدن به موسی علیه السّلام پناه برد و به خدا استغاثه نکرد، خدا وحی کرد:

یا موسی تو به فریاد او نرسیدی؛ زیرا تو او را خلق نکرده بودی، اگر به من استغاثه می نمود، به فریاد او می رسیدم.

۷۱۳۸

عبد الله بن محمد بن وهاب قرشی گوید:

روایت کرد برای ما منصور بن اصفهانی صوفی از علی بن مہرویه قزوينی از داود بن سلیمان غازی که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که از جدّ گرامی اش جعفر بن محمد علیهما السّلام روایت

ص: ۱۲۹

الرّضا عليه السّلام يقول عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد عليهما السّلام في قوله عزّ و جلّ فتبسّم ضاحكا من قولها و قال لمّا قالت النّمل يا أيّها النّمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم سليمان و جنوده و هم لا يشعرون حملت الرّيح صوت النّمل إلى سليمان عليه السّلام و هو مازّ في الهواء و الرّيح قد حملته فوقف و قال:علّي بالنّمل فلمّا أتى بها قال:سليمان يا أيّها النّمل أما علمت أنّي نبيّ الله و أنّي لا أظلم أحدا قالت النّمل:

بلى قال سليمان عليه السّلام:فلم حذّرتهم ظلمى فقلت:يا أيّها النّمل ادخلوا مساكنكم قالت النّمل:خشيت أن[ينظر]ينظروا إلى زينتك فيفتنوا بها فيبعدون عن ذكر الله تعالى ثمّ قالت النّمل:أنت أكبر أم أبوك داود قال سليمان:بل أبي داود قالت النّمل:فلم زيد في حروف اسمك حرف على حروف اسم أبيك داود قال سليمان:

ما لى بهذا علم قالت النّمل:لأنّ أباك داود عليه السّلام داوى جرحه بوذّ فسّمى داود و أنت يا سليمان أرجو أن تلحق بأبيك.

قالت النّمل:هل تدري لم سخّرت لك الرّيح من بين سائر المملكه قال مى كرد كه آن جناب در باب قول خداوند «فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا» فرمود:هنگامی كه ملكه مورچه ها گفت:«ای مورچگان داخل خانه های خود شوید كه سليمان و لشكريان او شما را پايمال نکنند»باد صدای مورچه را به گوش سليمان عليه السّلام رسانيد در حالی كه باد او را برداشته و در هوا عبور می داد؛پس بایستاد و فرمود:آن مورچه را نزد من بیاورید؛چون بیاوردند،فرمود:

ای مورچه!آیا نمی دانی كه من نبي خدايم و ظلم نمی كنم؟مورچه گفت:بلى مى دانم!فرمود:پس چرا ایشان را از ظلم من ترسانیدی و گفتی ای مورچگان داخل خانه ها شوید،گفت:ترسيدم كه زينت تو را ببينند و فریفته شوند و از خدا دور افتند.

سپس مورچه گفت:يا سليمان تو بزرگ تری یا پدرت داود عليه السّلام؟گفت:بلكه پدرم داود!مورچه گفت:پس چرا در حروف نام تو حرفی زايد است بر حروف پدر تو؟سليمان گفت:من به اين علم ندارم.

مورچه گفت:برای آن است كه پدر تو مداوا نمود جراحت خود را به «وَدّ»-دوستی-پس از آن علّت داود نامیده شد و تو ای سليمان!امیدوارم كه به پدرت ملحق شوی!

مورچه گفت:آیا می دانی كه چرا باد را مسخّر تو كردند از میان سایر مملكت؟

سليمان: ما لى بهذا علم قالت التَّمْلَه: يعنى عَزَّ و جَلَّ بذلك لو سَخَّرت لك جميع المملكه كما سَخَّرت لك هذه الرِّيح لكان زوالها من يدك كزوال الرِّيح فحينئذ تبسم ضاحكا من قولها.

٧١٤٩

حدَّثنا أبى رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن على بن أحمد بن أشيم، عن سليمان الجعفرى، عن أبى الحسن الرضا عليه السلام قال: أتدرى لم سمى إسماعيل صادق الوعد؟ قال: قلت: لا أدري، فقال: وعد رجلا فجلس له حولا ينتظره.

٧١٥١٠

حدَّثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضى الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفى قال: حدَّثنا على بن الحسن بن على بن فضال، عن أبيه قال: قلت لأبى الحسن الرضا عليه السلام لم سمى الحواريون الحواريين قال: أمّا عند الناس فإنهم سمّوا حواريين لأنهم كانوا قضايرين يخلّصون الثياب من الوسخ بالغسل و هو گفت: نه. مورچه گفت: خدای عزّ و جلّ آن خواست که اگر تمام مملکت را برای تو مسخّر کنم، چنانچه باد را برای تو مسخّر کردم، هرآینه از چنگ تو بیرون رود و از تو همچو بادی بجهد؛ پس در این وقت سليمان عليه السلام بخندید از گفتار او.

٧١٤٩

سعد بن عبد الله از يعقوب بن يزيد از على بن اشيم از سليمان جعفرى از حضرت رضا عليه السلام روايت کرده که فرمود: مى دانی که چرا اسماعيل، «صادق الوعد» نامیده شد؟ گفتم:

نه! فرمود: مردى را وعده داد پس يك سال نشسته، انتظار او مى برد.

٧١٥١٠

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقاني از احمد بن محمد بن سعيد كوفى از حسن بن على بن فضال از پدرش روايت مى کند که گفت: از على بن موسى الرضا عليهما السلام پرسیدم:

چرا حواريون به اين نامیده شدند؟ فرمود:

برای آن که نزد مردم جامه شوى بودند؛ يعنى گاذر جامه ها از چرك پاك مى کردند و اين نام از خبز[نان] حوارى يعنى گندم خالص و سپيد

ص: ١٣١

اسم مشتق من الخبز الحوار و أميا عندنا فسمى الحواريون الحواريين لأنهم كانوا مخلصين في أنفسهم و مخلصين لغيرهم من أوساخ الذنوب بالوعظ و التذكير قال:

فقلت له: فلم سمي النصارى نصارى قال لأنهم من قريه اسمها ناصره من بلاد الشام نزلتها مريم و عيسى عليهما السلام بعد رجوعهما من مصر.

۷۱۶ ۱۱

حدّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن أبي عبد الله، عن غير واحد عن أبي طاهر بن أبي حمزه، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: الطّبايع أربعة فمنهنّ البلغم و هو خصم جدل و منهنّ الدّم و هو عبد زنجي و ربّما قتل العبد سيّده و منهنّ الرّيح و هو ملك يدارى و منهنّ المرّه و هيّهات هيّهات هي الأرض إذا ارتجّت بما عليها.

۷۱۷ ۱۲

حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور رضى الله عنه قال: حدّثنا الحسين بن محمّد بن عامر قال مشتق است و اما نزد ما برای آن حواریین نامیده شدند که خالص و پاک می ساختند نفس های خود و دیگران را از چرک های گناهان به وعظ و تذکیر. گفت: گفتم: چرا نصارا به این نامیده شدند؟

فرمود: برای آن که ایشان از دهی ناصره نام، از بلاد شام که مريم و عيسى عليهما السلام آن جا فرود آمدند بعد از آن که از مصر باز گشتند.

۷۱۶ ۱۱

سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از واحد از ابی طاهر بن ابی حمزه روایت کرده که گفت: امام رضا عليه السلام فرمود: طبایع چهارند، بلغم و او خصمی جدل کننده است؛ خون و او عبد است و بسیار باشد که عبد سید را بکشد؛ باد او ملکی است و باید به او مدارا کردن؛ و مرّه غالباً سودا امر او است. هیّهات! هیّهات! او زمین است، هرگاه به لرزه درآید هرچه بر سر اوست بلرزد.

۷۱۷ ۱۲

جعفر بن محمّد بن مسرور از حسین بن محمّد بن عامر از ابو عبد الله سیاری از ابن

ص: ۱۳۲

حدَّثنا أبو عبد الله السَّيَّارِيُّ، عن أبي يعقوب البغداديَّ قال: قال ابن السَّكِّيت لأبي الحسن الرضا عليه السَّلام: لماذا بعث الله عزَّ وجلَّ موسى بن عمران بالعصا و يده البيضاء و آله السَّحر و بعث عيسى عليه السَّلام بالطَّبِّ و بعث محمَّدا صلَّى الله عليه و آله بالكلام و الخطب فقال له أبو الحسن عليه السَّلام: إنَّ الله تبارك و تعالی لَمَّا بعث موسى عليه السَّلام كان الأغلب على أهل عصره السَّحر فأتاهم من عند الله عزَّ وجلَّ بما لم يكن عند القوم و فی وسعهم مثله و بما أبطل به سحرهم و أثبت به الحجَّه عليهم و إنَّ الله تبارك و تعالی بعث عيسى عليه السَّلام فی وقت ظهرت فيه الزَّمانات و احتاج النَّاسُ إلى الطَّبِّ فأتاهم من عند الله عزَّ وجلَّ بما لم يكن عندهم مثله و بما أحیا لهم الموتی و أبرأ لهم الأَـكْمه و الأَـبرص بإذن الله تعالی و أثبت به الحجَّه عليهم و إنَّ الله تبارك و تعالی بعث محمَّدا صلَّى الله عليه و آله فی وقت كان الأغلب على أهل عصره الخطب و الكلام و أظنه قال: و الشَّعر فأتاهم من کتاب الله عزَّ وجلَّ و مواعظه و أحكامه ما أبطل به قولهم و أثبت به الحجَّه عليهم فقال ابن السَّكِّيت:

يعقوب بغدادی روایت کرده که گوید: ابن سکیت به حضرت رضا علیه السَّلام عرض کرد: به چه سبب خدای عزَّ و جلَّ موسی علیه السَّلام را به ید بیضا و عصا و آلت سحر مبعوث کرد و عیسی را به طب و محمَّد صلَّى الله علیه و آله را به کلام فصیح و خطبه های بلیغه مبعوث کرد؟ فرمود: خدای عزَّ و جلَّ چون موسی علیه السَّلام را مبعوث کرد، اغلب افعال اهل زمان او جادوگری بود؛ پس از جانب حق تعالی چیزی برای آنها آورد که وسع قوم نرسد مثل آن بیاورند و سحر ایشان به آن ابطال نمود، حجت بر ایشان اثبات کرد. عیسی را در وقتی فرستاد که امراض مزمنه در مردم ظاهر و بسیار شده بود و به طب احتیاج تمام داشتند، پس برای ایشان از جانب خداوند چیزی آورد که مثل آن نزد ایشان نبود، مرده زنده کرد و نابینای مادرزاد را و ابرص را به اذن خدا شفا داد و به آن حجت بر ایشان ثابت کرد.

و حق تعالی محمَّد صلَّى الله علیه و آله را در وقتی مبعوث ساخت که اغلب افعال اهل عصر او خطبه و سخنوری بود و گمان دارم که فرمود شعر بود. پس آورد برایشان از کتاب خدا و مواعظ و احکام او آن چه باطل کرد به آن قول منکر آن را و حجت ثابت کرد بر ایشان. ابن سکیت گفت:

تَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِثْلَكَ الْيَوْمَ قَطُّ فَمَا الْحَجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَقْلُ يَعْرِفُ بِهِ الصَّادِقَ عَلَى اللَّهِ فَيَصَدِّقُهُ وَالكَاذِبَ عَلَى اللَّهِ فَيَكْذِبُهُ فَقَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ هَذَا وَاللَّهِ الْجَوَابُ.

۷۱۸ ۱۳

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّمَا سَمِيَ أَوَّلُو الْعِزْمِ أَوَّلِي الْعِزْمِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا أَصْحَابَ الشَّرَائِعِ وَالْعِزَائِمِ وَذَلِكَ أَنَّ كُلَّ نَبِيٍّ بَعْدَ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَلَى شَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ وَ تَابَعَا لِكِتَابِهِ إِلَى زَمَنِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كُلَّ نَبِيٍّ كَانَ فِي أَيَّامِ إِبْرَاهِيمَ وَ بَعْدَهُ كَانَ عَلَى شَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ وَ تَابَعَا لِكِتَابِهِ إِلَى زَمَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كُلَّ نَبِيٍّ كَانَ فِي زَمَنِ مُوسَى وَ بَعْدَهُ كَانَ عَلَى شَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ وَ تَابَعَا لِكِتَابِهِ إِلَى أَيَّامِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كُلَّ نَبِيٍّ كَانَ فِي أَيَّامِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَعْدَهُ كَانَ عَلَى مِنْهَاجِ عِيسَى وَ شَرِيعَتِهِ بِهِ خُدا قَسَمَ مَا نَدِّمُ شِمَا رَا فِي زَمَانِهِ نَدِيدِمُ، پَس حَجَّتْ بَر خَلْقِ امْرُوز چِیست؟ فرمود: عقل که به آن می شناسی کسی را که بر خدا راست می گوید و او را تصدیق می کنی و به آن می شناسی کسی را که نسبت به خدا دروغ می گوید و او را تکذیب می کنی. ابن سکیت گفت: به خدا سوگند که جواب، همین است.

۷۱۸ ۱۳

علی بن حسن بن علی بن فضال از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود:

«أَوَّلُو الْعِزْمِ» رَا «أَوَّلُو الْعِزْمِ» نَامِيدَنْد، زِیْرَا اِیْشَانِ کِه صَاحِبَانِ عِزَائِمِ وَ شَرَائِعِ بُوْدَنْد وَ اِیْنِ اَزِ آنِ جِهَتِ اسْتِ کِه هَرِیْغَمْبَرِی بَعْدِ اَزِ نُوحٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ بَرِ شَرِیْعَتِ وَ طَرِیْقَتِ او وَ تَابَعِ کِتَابِ او بُوْدَنْد تا زَمَانِ اِبْرَاهِیْمِ خَلِیْلِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ هَرِیْغَمْبَرِی کِه دَرِ اَیَّامِ اِبْرَاهِیْمِ وَ بَعْدِ اَزِ آنِ بُوْدَنْد بَرِ شَرِیْعَتِ وَ طَرِیْقَتِ او وَ تَابَعِ کِتَابِ او بُوْدَنْد تا زَمَانِ مُوسَى عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ هَرِیْغَمْبَرِی کِه دَرِ زَمَانِ مُوسَى وَ بَعْدِ اَزِ او بُوْدَنْد بَرِ شَرِیْعَتِ وَ طَرِیْقَتِ او وَ تَابَعِ کِتَابِ او بُوْدَنْد تا اَیَّامِ عِیْسَى عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ هَرِیْغَمْبَرِی کِه دَرِ اَیَّامِ عِیْسَى عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ بَعْدِ اَزِ آنِ بُوْدَنْد بَرِ طَرِیْقَتِ وَ شَرِیْعَتِ او وَ تَابَعِ کِتَابِ او بُوْدَنْد تا زَمَانِ نَبِیِّ مَاحْمُودِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ؛ پَس اِیْنِ پَنِجِ نَفَرِ اَوَّلُو الْعِزْمِ وَ فَاضِلِ تَرِیْنِ اَنْبِیَاءِ هَسْتَنْد وَ شَرِیْعَتِ

ص: ۱۳۴

و تابعا لكتابه إلى زمن نبينا محمد صلى الله عليه وآله فهؤلاء الخمسة أولو العزم فهم أفضل الأنبياء و الرسل عليهم السلام و شريعته محمد صلى الله عليه وآله لا تنسخ إلى يوم القيامة و لا نبى بعده إلى يوم القيامة فمن ادعى بعده نبوه أو أتى بعد القرآن بكتاب قدمه مباح لكل من سمع ذلك منه.

٧١٩ ١٤

حدّثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي السمرقندي قال: حدّثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه أبي النصر محمد بن مسعود العياشي قال: حدّثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال قال: حدّثنا محمد بن الوليد، عن العباس بن هلال، عن علي بن موسى الرضا عليهما السلام، عن أبيه موسى، عن أبيه جعفر، عن أبيه محمد، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خمس لا أدعهنّ حتّى الممات الأكل على الحضيض مع العبيد و ركوبى الحمار مؤكفا و حلبى العنز بيدى و لبس الصوف و التسليم على الصبيان ليكون سنّه من بعدى.

محمد صلى الله عليه وآله منسوخ نمی گردد و پیغمبری بعد از او تا روز قیامت نیست؛ پس هر که بعد از او نبوتی ادعا کند یا کتابی بعد از قرآن بیاورد خون او مباح است برای هر کس که این ادعا را از او بشنود.

٧١٩ ١٤

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن مسعود از پدرش ابی النصر محمد بن مسعود عیاشی از علی بن حسن بن علی بن فضال از محمد بن ولید از عباس بن هلال از علی بن موسی علیه السلام از پدرش موسی علیه السلام از جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش محمد علیه السلام از پدرش علی بن حسین علیه السلام از پدرش حسین بن علی علیه السلام از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: پنج خصلت است که من آنها را تا هنگام مردن ترک نکنم؛ غذا خوردن با غلامان روی زمین، سوار شدن بر حمار پالان دار و دوشیدن بز به دست خود و پوشیدن لباس پشمینه و سلام کردن بر کودکان، این پنج خصلت را ترک نکنم تا بعد از من سنت شود.

ص: ۱۳۵

حدَّثنا مُحَمَّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن مُحَمَّد بن سعيد الكوفي قال: حدَّثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سألته عن أمير المؤمنين عليه السلام: كيف مال الناس عنه إلى غيره و قد عرفوا فضله و سابقته و مكانه من رسول الله صلى الله عليه و آله. فقال: إنما مالوا عنه إلى غيره و قد عرفوا فضله لأنَّه قد كان قتل من آبائهم و أجدادهم و إخوانهم و أعمامهم و أخوالهم و أقربائهم المحادِّين لله و لرسوله عددا كثيرا، فكان حقدهم عليه لذلك في قلوبهم فلم يحبُّوا أن يتولَّى عليهم، و لم يكن في قلوبهم على غيره مثل ذلك، لأنَّه لم يكن له في الجهاد بين يدي رسول الله صلى الله عليه و آله مثل ما كان له، فلذلك عدلوا عنه و مالوا إلى سواه.

حدَّثنا مُحَمَّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدَّثنا أبو سعيد الحسين ۷۲۰ ۱۵

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعيد کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم:

چگونه مردم از امیر المؤمنین علیه السلام اعراض کردند و حال آن که فضل و سابقه و منزلت او را نزد رسول خدا صلى الله عليه و آله می دانستند؟ فرمود: آری مردم اعراض کردند از او و حال آن که فضل او را می شناختند از این جهت بود که آن جناب بسیاری از پدران و اجداد و برادران و عموها و دایی ها و خویشاوندان ایشان را که با خدا و رسول مخالف بودند، کشته بود، از این رو کینه علی در قلب هایشان بود و دوست نداشتند که او بر آنها ولایت داشته باشد، و به غیر علی کینه ای نداشتند، زیرا برای جهاد علی در مقابل رسول خدا مانندی نبود، از این جهت بود که از او اعراض کرده و به غیر او مایل شدند.

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی روایت کرده و می گوید: روایت کرد برای ما

بن علیّ العدویّ قال: حدّثنا الهیثم بن عبد الله الرّمّانی قال: سألت علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام فقلت له: یا ابن رسول الله أخبرنی عن علیّ بن أبی طالب علیه السّلام لم لم یجاهد أعداءه خمساً و عشرين سنه بعد رسول الله صلّی الله علیه و آله ثمّ جاهد فی ایام ولایتہ فقال: لأنّہ اقتدی برسول الله صلّی الله علیه و آله فی ترکہ جهاد المشرکین بمکّہ بعد النّبوّه ثلاث عشره سنه و بالمدينه تسعه عشر شهرا و ذلک لقلّہ أعوانه علیهم، و کذلک علیّ علیه السّلام ترک مجاهده أعدائه لقلّہ أعوانه علیهم، فلما لم تبطل نبوّه رسول الله صلّی الله علیه و آله مع ترکہ الجهاد ثلاث عشره سنه و تسعه عشر شهرا، فکذلک لم تبطل إمامه علیّ مع ترکہ الجهاد خمساً و عشرين سنه، إذا كانت العلّه المانعه لهما واحده.

۷۲۲ ۱۷

حدّثنا علیّ بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبی عبد الله البرقیّ رضی الله عنه قال:

حدّثنا أبی عن جدّی أحمد بن أبی عبد الله البرقیّ، عن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن أبی یعقوب البلخیّ قال: سألت ابو سعید حسین بن علی عدوی از هیثم بن عبد الله رمانی که گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: یا بن رسول الله! بگو به من که علی بن ابی طالب علیه السّلام چرا با دشمنان خود بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله در بیست و پنج سال جهاد نکرد و بعد از آن در ایام ولایت خود جهاد نمود؟ فرمود: زیرا او به رسول خدا صلّی الله علیه و آله اقتدا کرد که او با مشرکان در مکه سیزده سال و در مدینه نوزده ماه جهاد نمود و این به جهت کمی انصار و اعوان بود و علی علیه السّلام نیز به جهت کمی یاوران جهاد را ترک کرد، پس چنان چه نبوّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله با ترک جهاد سیزده سال و نوزده ماه باطل نشد؛ امامت علی علیه السّلام نیز با ترک جهاد بیست و پنج سال باطل نشود، زیرا که مانع جهاد برای هردو بزرگوار یکسان است.

۷۲۲ ۱۷

علی بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقی گوید: پدرم از جدم ابی عبد الله برقی از محمد بن عیسی از محمد بن یعقوب بلخی روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم: به چه علت امامت در فرزندان

ص: ۱۳۷

أبا الحسن الرضا عليه السلام فقلت له: لأئى عله صارت الإمامه فى ولد الحسين عليه السلام دون ولد الحسن عليه السلام فقال: لأن الله عز و جل جعلها فى ولد الحسين عليه السلام و لم يجعلها فى ولد الحسن و الله لا يسئل عما يفعل.

۷۲۳ ۱۸

حدّثنا أبى رضى الله عنه قال: حدّثنى سعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمد بن عيسى عن درست عن إبراهيم بن عبد الحميد عن أبى الحسن عليه السلام قال: دخل رسول الله صلى الله عليه و آله على عائشه و قد وضعت قمقمها على الشمس فقال: يا حميراء ما هذا قالت أغسل رأسى و جسدى قال لا تعودى فإنّه يورث البرص.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: أبو الحسن صاحب هذا الحديث يجوز أن يكون الرضا، و يجوز أن يكون موسى بن جعفر عليهما السلام لأن إبراهيم بن عبد الحميد قد لقيهما جميعا و هذا الحديث من المراسيل.

حسين عليه السلام استقرار یافت نه فرزندان حسن عليه السلام؟ فرمود: زیرا خدای تعالی امامت را در فرزندان حسین علیه السلام نهاد نه فرزندان حسن علیه السلام و حق تعالی از آن چه کند سؤال نشود.

۷۲۳ ۱۸

سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عيسى از ابراهيم بن عبد الحميد كه گفت: حضرت رضا عليه السلام فرمود: رسول خدا صلى الله عليه و آله بر عايشه وارد شد؛ در حالتى كه او ظرف آب خود را در آفتاب گذاشته بود، فرمود: يا حميراء! اين ظرف چيست؟ گفت: مى خواهم سر و تن خود را بشويم. فرمود: ديگر اين كار را نكن زيرا كه اين كار موجب بيمارى برص و پيسى شود.

مصنّف گوید: ابو الحسن صاحب این حدیث می تواند امام رضا علیه السلام باشد و می تواند امام موسى علیه السلام؛ زیرا راوی كه ابراهيم است به هردو برخوردۀ است و این حدیث از مرسله است.

ص: ۱۳۸

حدَّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضى الله عنه قال: أخبرنا أبى، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن النضر قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن القوم يكونون فى السَّيفِ فيموت منهم مَيِّتٌ و معهم جنبٌ و معهم ماء قليل قدر ما يكتفى أحدهما به أيُّهما يبدأ به قال يغتسل الجنب و يترك المَيِّتَ لأنَّ هذا فريضه و هذا سنَّه.

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصَّيْفَارى، عن محمد بن عيسى، عن الحسن بن النضر قال: قلت للرَّضا عليه السَّلام: ما العلَّةُ فى التَّكبير على المَيِّتِ خمس تكبيرات قال رووا أنَّها اشتَقَّتْ من خمس صلوات فقال:

هذا ظاهر الحديث فأما فى وجه آخر فإنَّ الله عزَّ و جلَّ قد فرض على العباد خمس فرائض الصَّيِّلاه و الزَّكاه و الصَّيَّيام و الحجَّ و الولايه فجعل للمَيِّتِ من كلِّ فريضه تكبيره ۷۲۴ ۱۹

حسين بن احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما احمد بن عيسى از حسين بن نصر که گفت: از حضرت رضا عليه السلام سؤال کردم از جماعتی که در سفر باشند و از ایشان یکی بمیرد و با ایشان جنبی باشد و اندک آب با ایشان یافت شود که یکی از آن دو را کفایت کند، به کدام ابتدا کنند؟ فرمود: جنب غسل کند و مَيِّت رها شود؛ زیرا غسل جنب، فريضه و غسل مَيِّت، سنَّت است.

محمد بن حسن بن احمد بن وليد رضى الله عنه گوید:

محمد بن حسن صفار از محمد بن عيسى از حسن بن نصر روایت کرده که گوید: حضرت رضا عليه السلام فرمود: علَّت این که بر مَيِّت پنج تکبير گفته می شود چیست؟ عرض کردم: روایت کرده اند که آن مشتق است از پنج نماز. فرمود: این ظاهر حدیث است و امّا وجه دیگر این است که خدای عزَّ و جلَّ بر بندگان پنج فريضه واجب کرده است؛ نماز و زکات و روزه و حج و ولایت؛ پس برای مَيِّت از هر فريضه يك تکبير گفته می شود؛ هر که ولایت

واحدہ فمن قبل الولایہ کبر خمساً و من لم یقبل الولایہ کبر أربعاً فمن أجل ذلك تکبرون خمساً و من خالفکم یکبر أربعاً.

۷۲۶ ۲۱

حدَّثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی اللہ عنہ قال: حدَّثنا أبو الحسین محمد بن جعفر الأسدی، عن سهل بن زیاد الآدمی، عن جعفر بن عثمان الدارمی، عن سلیمان بن جعفر قال: سألت أبا الحسن الرضا علیه السّلام عن التّلبیه و علّتها فقال إنّ التّناس إذا أحرّموا ناداهم اللّٰه عزّ و جلّ فقال: عبادی و إمائی لأحرمنکم علی النّار كما أحرمت لی فیقولون لئیک اللّٰهم لئیک إجابہ للّٰه عزّ و جلّ علی ندائه إیّاهم.

۷۲۷ ۲۲

حدَّثنا أبی رحمہ اللّٰه قال: حدَّثنا علی بن إبراهیم بن هاشم، عن أبیہ، عن علی بن معبد، عن الحسین بن خالد، عن أبی الحسن علیہ السّلام قال: قلت له: عن کم تجزی البدنہ قال: عن نفس واحدہ قلت: فالبقرہ؟ قال: تجزی عن خمسہ إذا كانوا یا کلون بیذیرفت، پنج تکبیر و هر کہ نپذیرفت، چهار تکبیر از پنج تکبیر گفته شود، از این جهت است کہ شما شیعیان در نماز میت پنج تکبیر گوید و مخالفین شما چهار تکبیر گویند.

۷۲۶ ۲۱

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید:.... سلیمان بن جعفر گوید: از حضرت رضا علیہ السّلام پرسیدم از لبیک گفتن در حال احرام و علّت آن؟ فرمود: مردم هر گاہ احرام بستند، خدای تعالی ایشان را بخواند و بگوید: بندگان و کنیزان من هر آینه حرام گردانم بر شما آتش را چنان کہ شما احرام بستید از برای من. پس بندگان خدا بگویند: «لئیک اللّٰهم لئیک»؛ این در جواب خدای عزّ و جلّ است کہ ایشان را می خواند.

۷۲۷ ۲۲

حسین بن خالد گوید: بہ حضرت رضا علیہ السّلام عرض کردم: چون حاجیان یک شتر قربانی کنند از چند کس کفایت کند؟ فرمود: از یک نفس. عرض کردم: گاو چہ؟ فرمود: آن از پنج کس بس باشد، هر گاہ این پنج نفر شریک خرج بوده و از یک سفرہ غذا بخورند. عرض

ص: ۱۴۰

على مائده واحده قلت كيف صارت البدنه لا تجزى إلا عن واحده و البقره تجزى عن خمسهِ قال: لأنّ البدنه لم تكن فيها من العله ما كان فى البقره إنّ المذنبين أمروا قوم موسى عليه السلام بعباده العجل كانوا خمسهِ أنفس و كانوا أهل بيت يأكلون على خوان واحد و هم أذنيويه و أخوه مبدويه و ابن أخيه و ابنته و امرأته هم الذين أمروا بعباده العجل و هم الذين ذبحوا البقره التى أمر الله تبارك و تعالى بذبحها.

۷۲۸ ۲۳

حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصيّفّار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبيه، عن الحسين بن خالد قال: قلت لأبى الحسن عليه السلام: لأى شىء صار الحاج لا يكتب عليه ذنب أربعة أشهر قال: لأنّ الله تعالى أباح للمشرّكين الحرم أربعة أشهر إذ يقول فسيحوا فى الأرض أربعة أشهر فمن ثمّ وهب لمن حجّ من المؤمنين البيت الذّنوب أربعة أشهر.

کردم: چگونه است که شتر بیشتر از یک کس را کفایت نکند و گاو از پنج کس بس است؟ فرمود: به جهت این که در شتر علتی است که در گاو نیست، زیرا کسانی که قوم موسی را به گوساله پرستیدن امر کردند، پنج کس بودند و در یک سفره غذا می خوردند و ایشان اذینونه و برادرش مبدونه و پسر برادرش و دخترش و زنش بودند و ایشان بودند که به گوساله پرستیدن امر کرده و گاو را که خدا به ذبح آن امر کرده بود ذبح کردند.

۷۲۸ ۲۳

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفّار از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش از حسین بن خالد که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: برای چه حاجیان را تا چهار ماه گناه نوشته نشود؟ فرمود: زیرا خداوند مهلت داد مشرکین را در چهار ماه حرام، چه خدای تعالی می فرماید: «ای مشرکان! سیر کنید در زمین و هر جا که خواهید بروید» پس به همین جهت هر که از مؤمنین حج بگذارد تا چهار ماه گناهانش بخشوده می شود.

ص: ۱۴۱

حدَّثنا أبي رحمه الله قال: حدَّثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، عن محمد بن معروف، عن أخيه عمر، عن جعفر بن عيينه، عن أبي الحسن عليه السلام قال: إنَّ عليًّا عليه السلام لم يبت بمكة بعد إذ هاجر منها حتَّى قبضه الله عزَّ وجلَّ إليه قال: قلت له: ولم ذاك؟ قال: كان يكره أن يبيت بأرض قد هاجر منها و كان يصلِّي العصر و يخرج منها و يبيت بغيرها.

حدَّثنا محمد بن عليّ ماجيلويه قال:

حدَّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عليّ بن معبد، عن الحسين بن خالد قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن مهر السنّه كيف صار خمس مائه درهم فقال إنَّ الله تبارك و تعالی أوجب على نفسه أن لا يكبره مؤمن مائه تكبيره و يحمده مائه تحميده و يسبحه مائه تسبيحه و يهلله مائه تهليله و يصلّي على محمد و آله مائه مرّه ثم يقول اللهم زوّجني من الحور ۷۲۹ ۲۴

احمد بن ادريس از جعفر بن عيينه از حضرت رضا عليه السلام روايت کرده که آن جناب فرمود: علي عليه السلام بعد از آن که از مکه مهاجرت نمود، شب در مکه نمی ماند تا زمانی که خدای او را نزد خود برد. راوی گوید، عرض کردم: این از چه جهت بود؟ فرمود: خوش نمی داشت که شب بماند در زمینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن مهاجرت کرده است و چون نماز عصر می کرد، بیرون می رفت از آن جا و به جای دیگر شب به سر می برد.

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: چگونه مهر السنّه پانصد درهم شد؟ فرمود: خدای تعالی واجب ساخته بر خود که هر مؤمنی که صد تکبیر گوید و صد تحمید و صد تسبیح و صد تهلیل و صلوات فرستد بر محمد و آل او صد بار، پس بگوید: «اللهم زوّجني بحور العين» او را خدای تعالی تزویج کند حوری از جنت و آن را مهر او

العین إِلَّا زَوْجَهُ اللَّهُ حوراء من الجنّة و جعل ذلك مهرها فمن ثمّ أوحى الله عزّ و جلّ إلى نبيّه صلى الله عليه و آله أن يسنّ مهوور المؤمنات خمسمائه درهم ففعل ذلك رسول الله صلى الله عليه و آله.

۷۳۱ ۲۶

حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي نصر، عن الحسين بن خالد قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السّلام: جعلت فداك كيف صار مهوور النساء خمسمائه درهم اثنتي عشرة أوقيه و نشّ قال: إنّ الله عزّ و جلّ أوجب على نفسه ألاّ يكبره مؤمن مائه تكبيره و يسبّحه مائه تسبيحه و يحمّده مائه تحميده و يهلّله مائه تهليله و يصلّي على النبيّ صلى الله عليه و آله مائه مرّه ثمّ يقول اللهمّ زوّجني من الحور العين إلّا- زوّجه الله حوراء فمن ثمّ جعل مهوور النساء خمسمائه درهم و أيّما مؤمن خطب إلى أخيه حرمه و بذل له خمسمائه درهم و لم يزوّجه فقد عقّه و استحق من الله عزّ و جلّ ألاّ يزوّجه حوراء.

کند. از این جهت است که حق تعالی به پیغمبر خود وحی کرد که مهر زنان مؤمنه را پانصد درهم سنت سازد و آن حضرت چنان کرد.

۷۳۱ ۲۶

حسین بن احمد بن ادريس از پدرش از احمد بن محمد بن عيسى از ابن ابی نصر از حسین بن خالد روایت کرده که گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: فدای تو شوم! چگونه مهر زنان پانصد درهم گردید که دوازده اوقیه و نصف اوقیه می شود؟ فرمود: زیرا خدا واجب ساخته بر خود که تکبیر نگوید مؤمنی مگر صد بار و تسبیح نکند خدا را مگر صد بار و حمد نگوید مگر صد بار و تهلیل نگوید مگر صد بار و صلوات بر محمّد و آل محمّد صد بار، سپس نگوید: «اللهمّ زوّجني بحور العين» مگر خدا حورالعين تزویج او کند؛ از آن جهت مهر زنان پانصد درهم شد و هر مؤمنی از برادر خود زنی را خواستگاری کند و بخواهد پانصد درهم مهر او کند و او را تزویج نکند، او را آزرده است و شایسته است که خدا برای او حورالعين تزویج نکند.

ص: ۱۴۳

حدَّثنا مُحَمَّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضى الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني، عن علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه قال: سألت الرضا عليه السلام عن العله التي من أجلها لا تحل المطلقه للعدّه لزوجها حتى تنكح زوجها غيره فقال: إنّ الله تبارك و تعالى إنّما أذن في الطلاق مرّتين فقال عزّ و جلّ الطلاقُ مرّتانٍ فإمساكُ بمَعْرُوفٍ أو تَشْرِيحٍ بإحسانٍ يعنى فى التّطليقه الثّالثه و لدخوله فيما كره الله عزّ و جلّ له من الطّلاق الثّالث حرّمها الله عليه فلا تحلّ له من بعد حتّى تنكح زوجها غيره لئلاّ يوقع النّاس الاستخفاف بالطلاق و لا تضارّ النّساء.

حدَّثنا مُحَمَّد بن عليّ ماجيلويه قال:

حدَّثنا محمّد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمد بن محمّد بن عيسى، عن جعفر بن محمد الأشعريّ، عن أبيه قال: سألت أبا الحسن ۲۷

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقاني گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعيد همدانی از علی بن حسن بن علی بن فضال که گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم:

چه علت دارد که حلال نمی شود مطلقه به طلاق عدّه برای شوهرش مگر آن که به غیر او شوهر کند؟ فرمود: جز این نیست که خدا در طلاق دوبار اذن داده است و در مرتبه سوم یا او را نگه دارد و با یکدیگر سازش داشته باشد، یا او را طلاق دهد که دیگر نتواند بگیرد و چون در طلاق سوم که خدا آن را ناخوش دارد، داخل شود پس بر وی حرام شود تا شوهری دیگر کند و این از آن جهت است که مردم استخفاف نکنند طلاق را و به زنان ضرر نرسانند.

محمد اشعری گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره تزویج زنانی که سه طلاقه هستند سؤال کردم. فرمود: سه طلاقه کردن زنان، آنها را به غیر شما حلال نمی کند و طلاق دادن

الرّضا عليه السّلام عن تزويج المطلّقات ثلاثا فقال لى إنّ طلاقكم الثلاث لا يحلّ لغيركم و طلاقهم يحلّ لكم لأنكم لا ترون الثلاث شيئا و هم يوجبونها.

٢٩ ٧٣٤

حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقانيّ رضى الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد الكوفى قال: حدّثنا على بن الحسن بن على بن فضال، عن أبيه قال:

سألت أبا الحسن عليه السّلام فقلت له: لم كنّى النّبيّ صلّى الله عليه و آله بأبى القاسم فقال: لأنّه كان له ابن يقال له قاسم فكنى به قال: فقلت له:

يا ابن رسول الله فهل ترانى أهلا للزياده فقال: نعم أما علمت أنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله قال:

أنا و علىّ أبوا هذه الأمّة قلت: بلى قال:

أما علمت أنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله أب لجميع أمّته و علىّ عليه السّلام منهم قلت: بلى قال: أما علمت أنّ عليا عليه السّلام قاسم الجنّه و النّار قلت: بلى قال: فقيل له: أبو القاسم لأنّه أبو قسيم الجنّه و النّار فقلت له و ما معنى ذلك قال: إنّ شفقّه النّبيّ صلّى الله عليه و آله على أمّته شفقّه الآباء على الأولاد و أفضل أمّته علىّ عليه السّلام و من بعده مخالفين زنان را براى شما حلال مى کند، به اين علت كه شما سه طلاقه را سبب حرمت نمى دانيد ولى ايشان آن را سبب حرمت مى دانند.

٢٩ ٧٣٤

حسن بن على بن فضال از پدرش گوید: به حضرت رضا عليه السّلام عرض کردم: چرا کنیه رسول خدا صلّى الله عليه و آله ابو القاسم بود؟ فرمود: برای آن كه او را پسرى بود قاسم نام، پس به ابى القاسم مكنى شد. گفتم: يا بن رسول الله! آیا مرا شايسته زياده از اين مى دانى؟ فرمود: آرى! آیا نمى دانى كه رسول الله صلّى الله عليه و آله فرمود: من و على پدران اين امتيم. عرض کردم: بلى! فرمود: آیا نمى دانى كه على عليه السّلام مقسّم بهشت و جهنم است. عرض کردم: بلى! فرمود: به اين سبب آن حضرت به ابو القاسم مكنى شد؛ زیرا كه او پدر تقسيم كننده بهشت و جهنم است. گفتم: معنى اين چيست؟ فرمود: شفقت پيغمبر صلّى الله عليه و آله بر امت او مانند شفقت پدران است بر فرزندان، و افضل امت او على عليه السّلام است. بعد از آن حضرت شفقت على عليه السّلام بر امت چون شفقت پيغمبر صلّى الله عليه و آله است؛ زیرا كه وصى و خليفه او است و امام بعد از او

ص: ١٤٥

شفقه علی علیه السلام علیهم کشفقته صلی الله علیه و آله لآله وصیّه و خلیفته و الإمام بعده فلذلك قال:

أنا و علی أبوا هذه الأمّة و صعد النبی صلی الله علیه و آله المنبر فقال: من ترک دینا أو ضیاعا فعلی و إلی و من ترک مالا فلورثته فصار بذلك أولى بهم من آبائهم و أمهاتهم و أولى بهم بأنفسهم و كذلك أمير المؤمنین علیه السّلام بعده جرى ذلك له مثل ما جرى لرسول الله صلی الله علیه و آله.

۷۳۵ ۳۰

حدّثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی قال: حدّثنی أبی، عن أحمد بن علی الأنصاری، عن أبی الصّیلت الهروی قال: قال المأمون یوما للرّضا علیه السّلام: یا أبا الحسن أخبرنی عن جدّک أمير المؤمنین بأی وجه هو قسیم الجنّه و النار و بأی معنی فقد کثر فکری فی ذلك فقال له الرّضا علیه السّلام: یا أمير المؤمنین ألم ترو عن أبیک، عن آبائه، عن عبد الله بن عبّاس أنّه قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: حبّ علیّ ایمان و بغضه کفر؟ فقال: بلی فقال الرّضا علیه السّلام: فقسّمه الجنّه و النار إذا کانت است. از این جهت فرمود: من و علی، پدران این امتیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر شد و فرمود: کسی که قرضی یا عیالی داشته باشد، قرضش را باید من ادا کنم و عیالش را من باید نفقه دهم و هرکس که مال و گذاشته باشد، مال وارث اوست، پس از این جهت پیغمبر به مؤمنین از خودشان و پدران و مادرانشان سزاوارتر است و چنین است امام علی علیه السّلام بعد از پیغمبر که از برای آن جناب جریان یافت آنچه از برای پیغمبر جریان یافته بود.

۷۳۵ ۳۰

تمیم بن عبد الله قرشی به اسناد خود از ابو الصّلت هروی گفت: مأمون روزی به امام رضا علیه السلام گفت: یا ابا الحسن با من بگو جد تو علی بر چه وجهی قسیم جنّت و نار است و به چه معنی است، زیرا فکر من در این باب بسیار شده. امام رضا علیه السّلام فرمود: یا امیر المؤمنین آیا تو روایت نکرده ای از پدرت از پدرانش از عبد الله بن عباس که گفت: شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که می گفت: حبّ علی ایمان است و بغض او کفر؟ گفت: بلی! امام رضا علیه السّلام فرمود: پس چون قسمت جنّت و نار بر محبّت و عداوت او بود، پس او قسیم جنّت

ص: ۱۴۶

علی حبّه و بغضه فهو قسیم الجنّه و النار فقال المأمون لا أبقانی الله بعدک یا أبا الحسن أشهد أنّک وارث علم رسول الله صلّی الله علیه و آله قال أبو الصّیلت الهروی: فلما انصرف الرضا علیه السّلام إلى منزله أتته فقلت له: یا ابن رسول الله صلّی الله علیه و آله ما أحسن ما أجبت به أمير المؤمنين فقال الرضا علیه السّلام: یا أبا الصّیلت إنّما کلمته من حیث هو و لقد سمعت أبا یحذّث عن آبائه عن علیّ علیه السّلام أنّه قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله: یا علیّ أنت قسیم الجنّه يوم القيامة تقول للنار هذا لی و هذا لک.

۷۳۶ ۳۱

حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال:

حدّثنا أحمد بن محمد بن سعید الهمدانی قال: حدّثنا علی بن الحسن بن علی بن فضّال، عن أبيه، عن أبي الحسن الرضا علیه السّلام قال: سألته عن أمير المؤمنين علیه السّلام لم لم یسترجع فدک لِمَا ولی أمر النّاس فقال:

لأنّنا أهل بیت إذا و لانا الله عزّ و جلّ لا يأخذ لنا حقوقنا ممّن ظلمنا إلّا هو و نحن أولیاء المؤمنین إنّما نحکم لهم و نأخذ لهم حقوقهم ممّن یظلمهم و لا نأخذ لأنفسنا.

و نار است. مأمون گفت: مرا خدا بعد از تو باقی ندارد، گواهی می دهم که تو وارث علم رسول خدایی صلّی الله علیه و آله. ابو الصّیلت گفت: چون امام رضا علیه السّلام به خانه بازگشت نزد او آمدم و به او گفتم: یا بن رسول الله صلّی الله علیه و آله چه خوب او را جواب دادی؟ گفت: یا ابا الصّلت! با او سخن از آن جا کردم که او بود؛ یعنی سخن مناسب اعتقاد و رأی او گفتم. من از پدرم شنیدم که از پدران خود حدیث می کرد از علی علیه السّلام که گفت: رسول الله صلّی الله علیه و آله به من فرمود: یا علی! تو قسیم جنّت و ناری، روز قیامت می گویی یا نار، این مرا و این تو را.

۷۳۶ ۳۱

احمد بن حسن قطّان به اسناد خود از علی بن فضال روایت می کند از پدرش که گفت، از ابو الحسن رضا علیه السّلام پرسیدم چرا امیر المؤمنین علیه السّلام فدک را بازپس نگرفت وقتی که والی شد بر مردمان؟ فرمود: زیرا که ما اهل بیتی هستیم که خدای عزّ و جلّ بر ما والی است یا ما را والی ساخته است، حقوق ما را از ظالم بر ما جز او نستانند و ما اولیای مؤمنانیم، حکم از برای ایشان کنیم و حقوق ایشان از ظالم بر ایشان بازستانیم اما برای خود بازنستانیم.

ص: ۱۴۷

و قد أخرجت لذلك علل في كتاب علل الشرائع و الأحكام و الأسباب، و اقتصرت في هذا الكتاب على ما روى فيه عن الرضا عليه السلام.

۷۳۷ ۳۲

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثني القاسم بن إسماعيل أبي ذكوان قال: سمعت إبراهيم بن العباس يحدث عن الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر عليهما السلام إنّ رجلاً سأل أبا عبد الله عليه السلام: ما بال القرآن لا يزداد عند النّشر و الدّراسه إلّا غضاظه فقال: لأنّ الله لم ينزله لزمان دون زمان و لا لناس دون ناس فهو في كلّ زمان جديد و عند كلّ قوم غضّ إلى يوم القيامة.

۷۳۸ ۳۳

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثني محمد بن موسى بن نصر الرّازيّ قال: حدَّثني أبي قال: سئل و من دلايليّ از برای این در کتاب علل الشرائع بیرون آورده ام و در این کتاب فقط اختصار کردم به آن چه از حضرت رضا علیه السلام مروی است.

۷۳۷ ۳۲

حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از حضرت رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: چگونه است که قرآن هرچند به روزگار آن خوانده می شود همان تازگی از او برجاست و می افزاید؟ فرمود: زیرا خداوند آن را نه برای زمانی معین کرده و نه برای مردمی معین؛ بلکه برای همه زمان ها و همه مردمان قرار داده؛ پس او همه زمانی و نزد همه قومی تازه است و مکرر نمی شود تا روز قیامت.

۷۳۸ ۳۳

راوی گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدند از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «اصحاب من چون ستارگان آسمانند، به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می یابید» و نیز قول او «اصحاب

ص: ۱۴۸

الرّضا عليه السّلام عن قول النّبيّ صلّى الله عليه وآله أصحابي كالنّجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم و عن قوله عليه السّلام دعوا لي أصحابي فقال عليه السّلام: هذا صحيح يريد من لم يغيّر بعده و لم يبدّل قيل و كيف يعلم أنّهم قد غيّروا أو بدّلوا قال: لمّا يروونه من أنّه صلّى الله عليه وآله قال: ليذاذنّ برجال من أصحابي يوم القيامة، عن حوضي كما تزداد غرائب الإبل، عن الماء فأقول يا ربّ أصحابي أصحابي فيقال لي:

إنّك لا تدري ما أحدثوا بعدك فيؤخذ بهم ذات الشمال فأقول بعدا لهم و سحقا لهم أفترى هذا لمن لم يغيّر و لم يبدّل.

۷۳۹ ۳۴

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمّد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثني أحمد بن محمّد بن إسحاق الطالقانيّ قال: حدّثني أبي قال:

حلف رجل بخراسان بالطلاق أنّ معاويه ليس من أصحاب رسول الله صلّى الله عليه وآله أيّام كان الرضا عليه السلام بها فأفتى الفقهاء بطلاقها فسئل الرضا عليه السّلام فأفتى أنّها لا- تطلق فكتب الفقهاء رقعته و أنفذوها إليه و قالوا له من من را به من واگذارید؟ امام عليه السّلام فرمود: این صحیح است؛ آیا کسانی را اراده کرده که بعد از او تغییر و تبدیل [در دین] نداده باشند. گفتند:

چسان بدانیم که تغییر کرده اند یا نه؟ فرمود: از آن جهت که نبی صلّى الله عليه وآله فرمود: مردانی از اصحاب من روز قیامت از حوض رانده شوند، چنانچه شتران غریب را از آب می رانند. پس می گویم:

یا رب اینان اصحاب منند. گفته می شود: تو ندانی بعد از تو چه احداث کردند؟ پس ایشان را بگیرند و به جانب چپ بکشند. پس من بگویم:

«خدایا برایشان آتش باد!» چه گمان می بری، آیا این حال کسی است که تغییر و تبدیل نداده باشد.

۷۳۹ ۳۴

ابن اسحاق طالقانی گوید: مردی در خراسان به طلاق قسم خورده بود که معاویه از اصحاب رسول الله صلّى الله عليه وآله نیست در آن ایّام که حضرت رضا علیه السّلام در خراسان بود؛ پس فقها فتوی داده بودند که زن او مطلقه است. پس آن مسئله از امام رضا علیه السّلام پرسیدند؛ فتوی داد که زن مطلقه نیست. فقها رقعته به خدمت او نوشته فرستادند: از کجا گفتی یا بن رسول الله که مطلقه نیست؟ در رقعته ایشان نوشت که از

ص: ۱۴۹

أين؟ قلت: يا ابن رسول الله إنها لم تطلّق فوقّ عليه السّلام في رقعتهم قلت: هذا من روايتكم عن أبي سعيد الخدري أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال لمسلمه يوم الفتح: وقد كثروا عليه أنتم خير و أصحابي خير و لا هجره بعد الفتح فأمطل الهجره و لم يجعل هؤلاء أصحابا له قال: فرجعوا إلى قوله.

٧٤٠ ٣٥

حدّثنا محمّد بن يحيى الصّوليّ قال:

حدّثنا عون بن محمّد قال: حدّثنا سهل بن القاسم قال: سمع الرّضا عليه السّلام عن بعض أصحابه يقول: لعن الله من حارب أمير المؤمنين عليه السّلام فقال له: قل إلّا- من تاب و أصلح ثمّ قال: ذنب من تخلف عنه و لم [يبت] أعتب أعظم من ذنب من قاتله ثمّ تاب.

روایت شما گفتم که از ابو سعيد خدری روایت کرده اید: رسول الله صلی الله علیه و آله با مسلمانان بعد از فتح مکه گفت در حالی ایشان بر او مجتمع و انبوه شده بودند: شما خیرید و اصحاب من خیرند و بعد از فتح هجرت نیست؛ پس هجرت را باطل کرد و ایشان را اصحاب خود نساخت. پس فقها قول آن حضرت را قبول کردند.

٧٤٠ ٣٥

و به اسناد او سهل بن القاسم گفت: امام رضا علیه السّلام شنید از اصحاب که می گفتند: لعنت خدا بر آنان که با امیر المؤمنین علیه السّلام جنگیدند.

با او فرمود: بگو مگر آنان که توبه کردند و اصلاح شدند. بعد از آن فرمود: گناه آنان که تخلف از او نمودند و توبه نکردند بزرگ تر است از گناه آنان که جنگ کردند با او، بعد از آن توبه کردند.

ص: ١٥٠

۳۳- باب فی ذکر ما کتب به الرضا علیه السلام إلى محمد بن سنان فی جواب مسائله فی العلل

اشاره

باب فی ذکر ما کتب به الرضا علیه السلام

إلى محمد بن سنان فی جواب مسائله

فی العلل

۱ ۷۴۱ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَاجِيلُوهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْكَوْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ وَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيِّ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمَكْتَبِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكَوْفِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّيْحَافُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ وَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ وَ عَلِيُّ بْنُ عِيسَى الْمَجَاورِ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ

۳۳- در ذکر آنچه امام رضا علیه السلام به محمد بن سنان نوشته است در جواب سؤالات او از علل اشیاء و احکام

در ذکر آنچه امام رضا علیه السلام به محمد

بن سنان نوشته است در جواب

سؤالات او از علل اشیاء و احکام

۱

۷۴۱

محمد بن ماجیلویه روایت کرد از عموی خود محمد بن ابی القاسم که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن علی کوفی از محمد بن سنان و نیز علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق و محمد بن احمد سنانی و علی بن عبد الله وراق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب روایت کردند از محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسماعیل از علی بن عباس که گفت: روایت کرد برای ما قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان و روایت کرد برای ما علی بن احمد بن عبد الله برقی و علی بن عیسی مجاور در مسجد کوفه و ابو جعفر محمد بن موسی برقی در ری،

ص: ۱۵۱

موسى البرقى بالزى رحمهم الله قالوا:

حدّثنا محمّد بن علىّ ماجيلويه، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن محمّد بن سنان أنّ علىّ بن موسى الرضا عليه السّلام كتب إليه فى جواب مسائله:

علّه غسل الجنابه النّظافه و تطهير الإنسان نفسه ممّا أصاب من أذاه و تطهير سائر جسده لأنّ الجنابه خارجه من كلّ جسده فلذلك وجب عليه تطهير جسده كلّه.

و علّه التّخفيف فى البول و الغائط لأنّه أكثر و أدوم من الجنابه فرضى فيه بالوضوء لكثرتّه و مشقّته و مجيئه بغير إرادة منهم و لا شهوه و الجنابه لا تكون إلّا باستلذاذ منهم و الإكراه لأنفسهم.

و علّه غسل العيدين و الجمعة و غير ذلك من الأغسال لما فيه من تعظيم العبد ربّه و استقباله الكريم الجليل و طلب المغفره لذنوبه و ليكون لهم يوم عيد معروف يجتمعون فيه على ذكر الله تعالى فجعل فيه الغسل تعظيما لذلك اليوم و تفضيلا له على سائر الأيام و زياده فى التّوافل و العباده و لتكون تلك طهاره له من الجمعة إلى الجمعة.

که گفتند:روایت کرد برای ما محمد بن علی ماجیلویه از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از محمد بن سنان که گفت:ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام در جواب مسایل او نوشته است:

علّت غسل جنابت نظافت است و پاک شدن از آن چه او را رسیده است از ناخوشی.و تطهير تمام تن از آن است که جنابت از همه تن برمی آید، از این جهت واجب شده تطهير همه تن.

و علّت تخفيف در بول و غایت آن است که آن از جنابت بیشتر است،پس به خاطر بیشتر بودن و مشقّت آن به وضو اكتفا شد؛زیرا غیر ارادی و بدون لذّت است اما جنابت از راه لذّتی است که می جویند و خود را به آن به زحمت می دارند.

علّت غسل عيد و جمعه و غیر آن از غسل ها آن است که در آن تعظیم پروردگار است و روی آوردن به حضرت کریم جلیل و مغفرت خواستن برای گناهان و برای آن که برای مردم عیدی معروف باشد و در او مجتمع شوند بر ذکر خدای تعالی؛پس غسل معین شد برای تعظیم آن روز و تفضیل او بر دیگر روزها و زیادتی نوافل و عبادت و تا آن طهارتی باشد او را،از جمعه تا جمعه.

و علّه غسل الميّت أنّه يغسّل لأنّه يطهّر و ينظّف من أدناس أمراضه و ما أصابه من صنوف علله لأنّه يلقي الملائكه و يباشر أهل الآخرة فيستحبّ إذا ورد على الله و لقي أهل الطّهارة و يماسّونه و يماسّهم أن يكون طاهرا نظيفا موجّها به إلى الله عزّ و جلّ ليطلب به و يشفع له.

و علّه أخرى أنّه يخرج منه المنيّ الذي منه خلق فيجنب فيكون غسله له.

و علّه اغتسال من غسله أو مسّه فطهاره لما أصابه من نضح الميّت لأنّ الميّت إذا خرجت الرّوح منه بقي أكثر آفته فلذلك يتطهّر منه و يطهّر.

و علّه الوضوء الّتي من أجلها صار غسل الوجه و الذّراعين و مسح الرّأس و الرّجلين فلقيامه بين يديّ الله عزّ و جلّ و استقباله إيّاه بجوارحه الظّاهره و ملاقاته بها الكرام الكاتبين فغسل الوجه للسّجود و الخضوع و غسل اليدين ليقبلهما و يرغب بهما و يرهّب و يتبّيل و مسح الرّأس و القدمين لأنّهما ظاهران مكشوفان يستقبل بهما في كلّ حالاته و ليس فيهما من الخضوع و التّبّيل ما في الوجه و الذّراعين.

و علّت غسل ميّت این است که از آلودگی امراض شسته و پاک شود و آن چه از انواع علل به او رسیده، زیرا ملائکه را ملاقات و با اهل آخرت مباشرت می کند، پس چون به خدا وارد می شود و با پاکان ملاقات و همدیگر را لمس می کنند، لایق آن است که پاک و نظیف او را نزد خدا روانه سازند برای درخواست رحمت و شفاعت.

و علّت دیگر آنکه از او بیرون می آید «اذی» که از آن خلق شده، پس جنب شده بدان جهت غسلش می دهند.

علّت وجوب غسل بر غسل دهنده یا لمس کننده آن است که پاک سازد از خود آن چه از مّیت به او تراوش نموده است، زیرا که چون جان از میت بیرون شد، آفت از او می ماند، از آن روی از او خود را پاک می کند.

علّتی که باعث شد در وضو، چهره و دستها را شسته و سر و پاها را مسح کنند آن است که به واسطه آنها نزد خدا می ایستد و به او روی می آورد و با کرام الکاتبین ملاقات می کند. پس شستن روی برای سجود و خضوع است و شستن دو دست برای آن که به آن خواهش و مسألت می نماید و مسح سر و دو قدم برای آن که آن ها پیدا هستند و به آن ها روی می کند، اما آن خضوعی که در چهره و دستها هست در آن ها نیست.

و عِلَّه الزَّكَاةُ مِنْ أَجْلِ قُوَّةِ الْفُقَرَاءِ وَ تَحْصِينَ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَلَّفَ أَهْلَ الصَّحَّةِ الْقِيَامَ بِشَأْنِ أَهْلِ الزَّمَانَةِ وَ الْبَلْوَى كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي أَمْوَالِكُمْ بِإِخْرَاجِ الزَّكَاةِ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ بِتَوَطُّينِ الْأَنْفُسِ عَلَى الصَّبْرِ مَعَ مَا فِي ذَلِكَ مِنْ أَدَاءِ شُكْرِ نِعْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الطَّمَعِ فِي الزِّيَادَةِ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الزَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ لِأَهْلِ الضَّعْفِ وَ الْعُطْفِ عَلَى أَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَ الْحَثِّ لَهُمْ عَلَى الْمَوَاسَاةِ وَ تَقْوِيَةِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَعُونَةِ عَلَى أَمْرِ الدِّينِ وَ هُمْ عِظَمُهُ لِأَهْلِ الْغِنَى وَ عِبَرَهُ لَهُمْ لِيَسْتَدَلُّوا عَلَى فَقَرَاءِ الْآخِرَةِ بِهِمْ وَ مَا لَهُمْ مِنَ الْحَثِّ فِي ذَلِكَ عَلَى الشُّكْرِ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَا خَوَّلَهُمْ وَ أَعْطَاهُمْ وَ الدَّعَاءِ وَ التَّضَرُّعِ وَ الْخَوْفِ مِنْ أَنْ يَصِيرُوا مِثْلَهُمْ فِي أُمُورٍ كَثِيرَةٍ فِي أَدَاءِ الزَّكَاةِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ صَلَةِ الْأَرْحَامِ وَ اصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ.

و عِلَّه الْحَجَّ الْوَفَادَةِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ طَلَبِ الزِّيَادَةِ وَ الْخُرُوجِ مِنْ كُلِّ مَا اقْتَرَفَ وَ لِيَكُونَ تَائِبًا مِمَّا مَضَى مُسْتَأْنَفًا لِمَا يَسْتَقْبِلُ وَ مَا فِيهِ مِنْ اسْتِخْرَاجِ الْأَمْوَالِ وَ تَعَبِ عِلَّتْ زَكَاتٍ بَرَاءِ رُوزِي فَقَرَا وَ مُحْفُوظِ سَاخْتِنِ أَمْوَالِ اغْنِيَاةٍ؛ زِيرَاكَ خَدَا تَكْلِيفَ كَرْدَةِ صَاحِبَانِ صَحْتِ رَا كِه قِيَامِ كَنْدِنَ بَه حَالِ مَبْتَلَايَانِ امْرَاضِ وَ آفَاتِ؛ چنان كه فرمود:

امتحان کرده می شوید در مال هایتان به زکات و نفس هایتان به صبر و در آن شکر نعمت های حق تعالی و طمع در زیادتى نعمت است. و در آن رحمت و رأفت با ضعیفان و بینوایان و مهربانی با مسکینان و برانگیختن مردمان است بر مواسات فقیران و تقویت و کمک به ایشان بر امر دین است چرا که ایشان پند توانگران و عبرت آنهايند تا استدلال کنند به فقر آنها در روز قیامت و در آن ترغیب است بر شکر خدا که نعمت بخشیده، و تشویق به دعا و تضرع نموده و بترسد از آن که مثل ایشان فقیر شود، در مصلحت های بسیار و منافع بی شمار که حاصل است خلق را از گذاردن زکات و صدقات و صله ارحام و نیکی کردن با یکدیگر.

عِلَّتْ حَجَّ آن است که به درگاه خدا روند و به زیارت او گرایند و از گناهان و امور باطل بیرون آیند و توبه کنند و عمل نیکو از سر گیرند و اغراض دیگر؛ چون استخراج مال

الأبدان و حظرها عن الشّهوات و اللذّات و التّقرب بالعباده إلى الله عزّ و جلّ و الخضوع و الاستكانه و الدّلّ شاخصا إليه في الحرّ و البرد و الأمن و الخوف دائبا في ذلك دائما و ما في ذلك لجميع الخلق من المنافع و الرّغبه و الرّهبه إلى الله عزّ و جلّ و منه ترك قساوه القلب و جساره الأنفس و نسيان الذّكر و انقطاع الرّجاء و[العمل]الأمل و تجديد الحقوق و حظر النّفس عن الفساد و منفعه من في شرق الأرض و غربها و من في البرّ و البحر ممّن يحجّ و ممّن لا يحجّ من تاجر و جالب و بائع و مشتر و كاسب و مسكين و قضاء حوائج أهل الأطراف و المواضع الممكن لهم الاجتماع فيها كذلك ليشهدوا منافع لهم.

و علّه فرض الحجّ مرّه واحده لأنّ الله عزّ و جلّ وضع الفرائض على أدنى القوم قوّه فمن تلك الفرائض الحجّ المفروض واحد ثمّ رغب أهل القوّه على قدر طاقتهم.

و علّه وضع البيت وسط الأرض أنّه الموضع الّذى من تحته دحيت الأرض و سختى بدن و دورى از شهوات و لذّات و تقرب جستن به عبادت حق و خضوع و افتادگی و تحمّل ذلّت و سختی و دوری از اهل و وطن، و گرما و سرما، و ایمنی و خوف، پیوسته رنج کشیدن و گداختن و در آن کار جمیع خلق را منفعت ها است و در آن رغبت و رهبت و خوف و طمع به حضرت عزّت است و موجب ترک قساوت دل و جسارت نفس ها و فراموشی از یاد خداست و سبب انقطاع آرزوها و تازه کردن حقوق و بازدارى نفوس از فساد، و نفع می رسد از آن اکثر اهل جهان را، هر که در مشرق و مغرب است و در خشکی و دریا، چه حج گزارد یا نه، از تاجر و جالب، و فروشنده و خریدار، و کاسب و مسکین، و نیز برآمدن حاجات جماعتی که در اطرافند و می توانند آن جا اجتماع کنند. قال تعالى: لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ .

علّت این که حج یک بار واجب است آن است که خدا فرایض را به قدر طاعت ضعیف ترین وضع کرده، از این جهت حج مفروض یک بار است، پس آن را که قدرت بر بیشتر است، به آن رغبت نمود.

علّت این که خانه کعبه را وسط زمین نهاد آن است که زمین از تحت آن گسترده شده

و كل ریح تهب فی الدنیا فإنها تخرج من تحت الركن الشامی و هی أول بقعه وضعت فی الأرض لأنها الوسط لیكون الفرض لأهل الشرق و الغرب فی ذلك سواء.

و سمیت مكه مكه لأن الناس كانوا یكون فیها و كان یقال لمن قصدھا قد مكأ و ذلك قول الله عز و جل و ما كان صلاتهم عند البيت إلا مكاء و تصدیه فالمكاء و التصدیه صفق الیدین.

و علّه الطواف بالبيت أن الله تبارك و تعالی قال رَبُّكَ لِلْمَلَايِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ فَرَدَّوْا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى هَذَا الْجَوَابُ فَنَدِمُوا وَ لَازُوا بِالْعَرْشِ وَ اسْتَغْفَرُوا فَأَحَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَتَعَبَّدَ بِمِثْلِ ذَلِكَ الْعِبَادَ فَوَضَعَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةَ بَيْتًا بِحِذَاءِ الْعَرْشِ يَسْمَى الضَّرَاحُ ثُمَّ وَضَعَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا بَيْتًا يَسْمَى الْمَعْمُورَ بِحِذَاءِ الضَّرَاحِ ثُمَّ وَضَعَ هَذَا الْبَيْتَ بِحِذَاءِ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَطَافَ بِهِ فَتَابَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ وَ جَرَى ذَلِكَ فِي وَلَدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

است و هربادی که در دنیا وزد از زیر ركن شامی برآید و آن أول بقعه ای است که در زمین نهاده شد و از این روی مكه در وسط قرار داده شد تا فریضه برای اهل شرق و غرب در آن به صورت یکسان باشد.

و از آن رو مكه نام گرفت که مردم در او صفیر می زدند و قاصد مكه را می گفتند: قدمكأ، یعنی به صفیر زدن رفت و این است که خدای عز و جل گفت: «و نبود صلات [نیایش] ایشان نزد بیت، مگر مكاء و تصدیه» مكاء صفیر کردن است و تصدیه دست به هم زدن.

و علت طواف بیت این است که حق تعالی به ملائكت فرمود: من در زمین خلیفه ای خواهم نهاد، گفتند آیا در آن کسی را می گماری که فساد کند و خون ها بریزد؛ چون این جواب گفتند، نادم شده، به عرش پناه برده، استغفار نمودند.

پس خدا دوست داشت که بندگان مثل آن عبادت کنند. پس در آسمان چهارم خانه ای وضع کرد برابر عرش مسمی به ضراح بعد از آن در آسمان دنیا خانه نهاد مسمی به معمور برابر ضراح بعد از آن این خانه را برابر بیت المعمور نهاد؛ پس آدم را امر به طواف آن کرد. پس خدای عز و جل توبه او پذیرفت و این طواف در فرزندان او مستمر شد تا روز قیامت.

و عَـلَّه استلام الحجر أَنَّ الله تبارك و تعالی لَمَّا أَخَذَ ميثاقَ بنی آدَمَ التَّقْمَهُ الحجرَ فَمَنْ ثَمَّ كَلَّفَ النَّاسَ تعاهدَ ذَلِكَ الميثاقَ و من ثَمَّ یقال عند الحجر أمانتی أذیتها و [مِثاق] مِثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاه و منه قول سلمان رحمه الله لیجِئَنَّ الحجرَ یومَ القیامه مثل أبی قیس له لسان و شفتان یشهد لمن وافاه بالموافاه.

و العله الَّتِی من أَجلها سَمَّیت منی منی أَنَّ جبرئیل قال: هناك لإبراهیم علیه السَّلامَ تَمَنَّ عَلَى رَبِّكَ ما شئتَ فتمنَّی إبراهیم فی نفسه أَن یجعلَ الله مکان ابنه إسماعیل كبشاً یأمره بذبحه فداء له فاعطى مناه.

و عَـلَّه الصَّومَ لعرفان مَسَّ الجوع و العطش لیكون العبد ذلیلاً- مسکیناً مأجوراً محتسباً صابراً فیکون ذلك دلیلاً له علی شدائد الآخـره مع ما فیـه من الانکسار له عن الشَّهوات و اعظا له فی العاجل دلیلاً- علی الآجل لیعلم شدَّه مبلغ ذلك من أهل الفقر و المسکنه فی الدُّنیا و الآخـره.

و حرَّم الله قتل النَّفْسِ الَّتِی لَعَلَّه فساد الخلق فی تحلیله لو أَحَلَّ و فنائهم و فساد التَّدبیر.

عَلَّتْ استلام حجر این است که خدا چون از بنی آدَمَ مِثاقَ بگرفت، حجر آن را در خود فروبرد، از این جا مردمان مکلف شدند که آن مِثاقَ را تعاهد کنند و از این روی نزد حجر گفته می شود: امانت خود گذاردم و مِثاقَ خود انجام دادم تا تو برای من گواهی دهی که وفا کردم و این است معنی قول سلمان که می گوید: روز قیامت حجر چونان کوه ابو قیس می آید در حالی که دست و پا و زبان دارد و برای هر که به او وفا کرده، شهادت می دهد.

عَلَّتْ آن که منی، منی نامیده شد این است که جبرئیل آن جا ابراهیم را گفت: تَمَنَّا کُنْ از خدا آنچه خواهی؛ او در ضمیر خود از خدا تَمَنَّا کرد که بجای اسماعیل کبشی عطا کند که به فدیة اسماعیل ذبح کند و خدا آرزوی او بداد.

عَلَّتْ روزه آن است که بنده گرسنگی و تشنگی بدانند و ذلیل و مسکین گردد و اجر یابد و صبوری ورزد و ثواب طلب کند، و آن نشانی باشد او را بر سختی های آخرت با آن که در او انکسار است از شهوات، و تا واعظ باشد در دنیا و دلیل باشد بر آخرت، و تا بدانند که از گرسنگی و بینوایی چه سختی می رود بر فقرا و مساکین در دنیا و آخرت.

قتل نفس حرام شد، چرا که در حلیت آن فساد خلق و تباهی ایشان و نیز فساد تدبیر بود.

و حرّم الله عزّ و جلّ عقوق الوالدين لما فيه من الخروج عن التّوقير لطاعه الله عزّ و جلّ و التّوقير للوالدين و تجنّب كفر النّعمه و إبطال الشّكر و ما يدعو في ذلك إلى قلّه النّسل و انقطاعه لما في العقوق من قلّه توقير الوالدين و العرفان بحقّهما و قطع الأرحام و الزّهد من الوالدين في الولد و ترك التّربيه لعلّه ترك الولد برّهما.

و حرّم الزّناء لما فيه من الفساد من قتل الأنفس و ذهاب الأنساب و ترك التّربيه للأطفال و فساد المواريث و ما أشبه ذلك من وجوه الفساد.

و حرّم أكل مال اليتيم ظلماً لعلل كثيره من وجوه الفساد؛ أوّل ذلك أنّه إذا أكل الإنسان مال اليتيم ظلماً فقد أعان على قتله إذ اليتيم غير مستغن و لا- محتمل لنفسه و لا عليم بشأنه و لا له من يقوم عليه و يكفيه كقيام و الديه فإذا أكل ماله فكأنّه قد قتله و صيره إلى الفقر و الفاقه مع ما خوف الله عزّ و جلّ و جعل من العقوبه في قوله عزّ و جلّ: وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ضِعَافاً خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِقَوْلِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام إِنَّ اللَّهَ وَ حَرَامَ كَرْدِ عَقُوقِ الْوَالِدِينَ رَازِيْرَاكِه در آن بيرون شدن از تعظيم طاعت خداوند و تعظيم والدين و كفران نعمت و ابطال شكر است كه موجب كمى نسل و انقطاع آن شود؛ زيرا عقوق مستلزم اين است كه حرمت ايشان نگه داشته نشود و حق ايشان شناخته نگردد و قطع رحم گردد و رغبت والدين در فرزند كم شود و تربيت را كم كنند چرا كه فرزندان با ايشان نيكي نکنند.

زنا از آن رو حرام شد كه موجب فساد و قتل مردمان و برطرف شدن نسب ها و ترك تربيت اطفال و تباه شدن ميراث ها و مانند اين ها از فساد است.

خوردن مال يتيم از روى ظلم به جهت فساد بى شمار حرام شد؛ اوّل: هرگاه كسى مال يتيم را بخورد، به قتل او كمك كرده، زيرا يتيم بى نياز نيست و از نگهدارى خود عاجز است، به حال خود علم ندارد و كسى نگهبان نيست كه كار او به انجام رساند، چنان كه والدين نگهدارى مى كنند.

چون مال او خورد چنان است كه او را كشته و به فقر مبتلا ساخته، با آنكه خدا در گفتار خود به عقوبت تهديد كرده: «بايد پروا كنند كسانى كه اگر از ايشان فرزندانى ضعيف باقى بماند، پس از خدا بترسند و گفتار به صلاح گويند» و چون قول ابو جعفر عليه السّلام

عَزَّ وَجَلَّ وَعَدَ فِي أَكْلِ مَالِ الْيَتِيمِ عِقُوبَتَيْنِ عِقُوبَهُ فِي الدُّنْيَا وَ عِقُوبَهُ فِي الْآخِرَةِ فَفِي تَحْرِيمِ مَالِ الْيَتِيمِ اسْتِبْقَاءُ الْيَتِيمِ وَ اسْتِقْلَالُهُ بِنَفْسِهِ وَ السَّيْلَامُ لِلْعَقَبِ أَنْ يَصِيبَهُ مَا أَصَابَهُ لَمَّا وَعَدَ اللَّهُ فِيهِ مِنَ الْعِقُوبَةِ مَعَ مَا فِي ذَلِكَ مِنْ طَلَبِ الْيَتِيمِ بِنَافِعِهِ إِذَا أُدْرِكَ وَ وَقُوعِ الشَّحْنَاءِ وَ الْعَدَاوَةِ وَ الْبَغْضَاءِ حَتَّى يَتَفَانُوا.

وَ حَرَّمَ اللَّهُ الْفِرَارَ مِنَ الزَّحْفِ لَمَّا فِيهِ مِنَ الْوَهْنِ فِي الدِّينِ وَ الْاسْتِخْفَافِ بِالرَّسْلِ وَ الْأَثْمَةِ الْعَادِلَةِ عَلَيْهِمُ السَّيْلَامُ وَ تَرَكَ نَصْرَتَهُمْ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَ الْعِقُوبَةُ لَهُمْ عَلَى إِنْكَارِ مَا دَعَا إِلَيْهِ مِنَ الْإِقْرَارِ بِالرَّبُوبِيَّةِ وَ إِظْهَارِ الْعَدْلِ وَ تَرَكَ الْجَوْرَ وَ إِمَاتَةَ الْفُسَادِ لَمَّا فِي ذَلِكَ مِنْ جَرَأِهِ الْعَدُوَّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَ مَا يَكُونُ فِي ذَلِكَ مِنَ السَّبْيِ وَ الْقَتْلِ وَ إِبْطَالِ دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ غَيْرِهِ مِنَ الْفُسَادِ.

وَ حَرَّمَ التَّعَرُّبَ بَعْدَ الْهَجَرَةِ لِلرَّجُوعِ عَنِ الدِّينِ وَ تَرَكَ مُؤَاوَزَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْحُجُجِ عَلَيْهِمُ السَّيْلَامُ وَ مَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْفُسَادِ وَ إِبْطَالِ حَقِّ كُلِّ ذِي حَقٍّ لَا لَعَلَّهُ سَكَنَى الْبَدُو.

که خدا وعده داده در خوردن مال یتیم دو عقوبت را: عقوبت دنیا و عقوبت آخرت. پس ثمره تحریم آن این است که یتیم بی نیاز شده و استقلال یابد و سلامت فرزندان، از آن که چون ایشان شوند، زیرا خدا بر آن وعده به عقوبت کرده است و با این ها یتیم انتقام خود از او بخواهد چون به بلوغ رسد و دشمنی و نزاع در میان برخیزد تا به فنای ایشان کشد.

حرام کرد خدا فرار از جهاد را چون در آن سستی دین و سبک شمردن پیغمبران و امامان عادل است و نصرت نکردن بر دشمنان و عقوبت باشد ایشان را بر انکار آن چه گفته اند به آن، از اقرار به ربوبیت و اظهار عدل و ترک جور و میراندن آن و بر آن فساد بزرگ مترتب است، زیرا دشمن دلیر گردد و کار به آن کشد که مسلمانان کشته و اسیر گشته و دین خدا باطل شود و غیر این فسادها.

عَلَّتْ حَرَامُ شَدْنِ بَازْگَشْتِ بَعْدَ تَعَرُّبٍ بَعْدَ هِجْرَتِ أَنْ اسْتِ که در آن رجوع است از دین و ترک اعانت انبیا و حجّت های خدا، و در آن فساد و باطل شدن حق هر صاحب حق است و این نه محض از برای ساکن شدن بادیه است.

و كذلك لو عرف بالرجل الدّين كاملا- لم يجوز له مساكنه أهل الجهل و الخوف عليهم لأنّه لا يؤمن أن يقع منه ترك العلم و الدّخول مع أهل الجهل و التّماذى فى ذلك.

و حرّم ما أهلّ به لغير الله للذى أوجب الله عزّ و جلّ على خلقه من الإقرار به و ذكر اسمه على الذّبائح المحلّله و لثلا يسوّى بين ما تقرب به إليه و بين ما جعل عباده للشّياطين و الأوثان لأنّ فى تسميه الله عزّ و جلّ الإقرار بربوبيّته و توحیده و ما فى الإهلال لغير الله من الشّرك به و التّقرب به إلى غيره ليكون ذكر الله و تسميته على الذّبيحه فرقا بين ما أحلّ الله و بين ما حرّم الله.

و حرّم سباع الطّير و الوحش كلّها لأكلها من الجيف و لحوم النّاس و العذره و ما أشبه ذلك فجعل الله عزّ و جلّ دلائل ما أحلّ من الوحش و الطّير و ما حرّم كما قال أبى ع كلّ ذى ناب من السّباع و ذى مخلب من الطّير حرام و كلّ ما كانت له قانصه من الطّير فحلال و علّه أخرى يفرّق بين ما أحلّ من الطّير و ما حرّم قوله عليه السّلام كل ما دفّ و لا تأكل ما صفّ.

و همچنين اگر مردى دين را بشناسد، جايز نيست او را همنشينى با اهل جهل؛ زيرا كه بيم آن است كه علم را ترك گفته و در جمله ايشان درآيد و بر آن حال متمادى گردد.

علّت حرام شدن آن قربانى كه نام غير خدا بر آن برده باشند آن است كه خدا واجب ساخته است كه اقرار به او كنند و نام او بر ذبايح برند كه حلال شود، تا يكسان نسازند ميان قربانى كه براى حق تعالى كنند و آن چه در عبادت شياطين و بتان كنند؛ زيرا كه در نام خدا بردن، اقرار به ربوبيّت و توحيد اوست، و نام غير خدا بردن شرك است و تقرب به غير خدا است و تا نام خدا بردن بر ذبيحه جدا كند ميان آن چه حلال کرده و آن چه حرام کرده است.

حرام كرد تمامى درندگان را كه آنها مردار و بدن آدمى و نجاست مى خورند. پس خدا نشانى نهاد ميان حلال گوشتان و حرام گوشتان. چنان كه پدرم گفت: هر صاحب نيشى از درندگان و هر صاحب چنگالى از پرندگان حرام است و از مرغان هر چه سنگدان دارد حلال است. و علّتى ديگر كه جدا مى كند ميان حلال و حرام مرغان قول او عليه السّلام است كه بخور آنچه وقت پرواز بال ها بر هم زند و مخور آن چه در پرواز بال مرتب دارد.

و حرّم الأرنّب لأنّها بمنزله السّيّور و لها مخاليب كمخاليب السّنور و سباع الوحش فجرت مجراها مع قدرها في نفسها و ما يكون منها من الدّم كما يكون من النّساء لأنّها مسخ.

و علّه تحريم الرّبا إنّما نهى الله عنه لما فيه من فساد الأموال لأنّ الإنسان إذا اشترى الدرهم بالدرهمين كان ثمن الدرهم درهما و ثمن الآخر باطلا فبيع الرّبا و كس على كلّ حال على المشتري و على البائع فحرّم الله تبارك و تعالى الرّبا لعلّه فساد الأموال كما حظر على السّيفيه أن يدفع ماله إليه لما يتخوّف عليه من إفساده حتّى يؤنس منه رشده فلهذه العلّه حرّم الله الرّبا و بيع الدرهم بالدرهمين يدا بيد.

و علّه تحريم الرّبا بعد اليّنه لما فيه من الاستخفاف بالحرام المحرّم و هي كبيره بعد البيان و تحريم الله تعالى لها و لم يكن ذلك منه إلّا استخفاف بالتّحريم للحرام و الاستخفاف بذلك دخول في الكفر.

علّت حرام کردن خرگوش آن است که او جای گربه است و چنگال دارد همچو چنگال گربه و درندگان، پس در حکم ایشان است و فی نفسها نیز قدر و پلید است. از جمله این که همچون زنان حایض خون بیند، زیرا که مسخ شده است.

علّت تحريم ربا و اين که نهی کرد از آن حقّ تعالى، زیرا در آن تباهی اموال است؛ آدمی هرگاه درهمی به دو درهم بخورد بهای آن درهم یک درهم باشد و بهای آن دیگر باطل شود؛ دادن و گرفتن ربا نقصان است بر مشتری و بايع. پس حرام کرد حقّ تعالى ربا را برای آن که فاسد می سازد اموال را، چنان چه حرام کرده بر سفیه که مال او بر دست او نهد چون بیم آن است که فاسد سازد، تا آن وقت که از او اثر رشد دیده شود. پس از این جهت حرام کرد ربا را و یک درهم به دو درهم فروختن دست به دست کردن را.

علّت تحريم ربا بعد از بیّنه، استخفاف به حرام و حرام کننده است بعد از بیان و حرام گردانیدن خداوند، و آن جرأت از او از راه آن است که سبک می کند امر خداوند را که حرام کننده آن است و این در حدّ کفر و داخل شدن در کفر است.

و علمه تحریم الرِّبا بالنَّسيه لعلَّه ذهاب المعروف و تلف الأموال و رغبه النَّاس في الرِّبح و تركهم القرض و الفرض و صنائع المعروف و لما في ذلك من الفساد و الظلم و فناء الأموال.

و حرَّم الخنزير لأنَّه مشوّه جعله الله عزّ و جلّ عظه للخلق و عبره و تخويفا و دليلا- على ما مسخ على خلقته و لأنّ غذاءه أقذر الأقدار مع علل كثيره و كذلك حرّم القرد لأنَّه مسخ مثل الخنزير و جعل عظه و عبره للخلق و دليلا على ما مسخ على خلقته و صورته و جعل فيه شبها من الإنسان ليدلّ على أنَّه من الخلق المغضوب عليهم.

و حرّمت الميتة لما فيها من فساد الأبدان و الآفّه و لما أراد الله عزّ و جلّ أن يجعل تسميته سببا للتَّحليل و فرقا بين الحلال و الحرام.

و حرّم الله عزّ و جلّ الدّم كتحریم الميتة لما فيه من فساد الأبدان و لأنَّه يورث الماء الأصفر و يبخر الفم و يتنّ الرِّيح و يسیء الخلق و يورث القسوه للقلب و قلّه الرّأفه و الرّحمه حتّى لا يؤمن أن يقتل والده و صاحبه.

علّت تحریم ربای نسیه آن است که ترحم از میان مردم برداشته، اموال تلف شده و مردم در سود بردن راغب می شوند و قرض کردن و قرض دادن و کارهای نیک ترک می شوند. نیز در آن فساد و ظلم و ضایع شدن اموال است.

علّت تحریم گوشت خوگ آن است که قبیح الوجه است و خدای عزّ و جلّ آن را مایه پند و عبرت و خوف قرار داد تا دلیل باشد برای مسخ شدگان از خلق، دیگر آنکه غذای خوگ پلیدترین پلیدی هاست و علل دیگر. هم چنین حرام کرد بوزینه را که مانند خوگ مسخ گشته و آن را پند و عبرت قرار داد تا دلیل باشد بر آنکه مسخ شده به صورت او بوده و در او شباهتی با آدمی نهاد تا دلالت کند که انسانی بوده که حق تعالی بر آنها غضب کرده است.

و مردار از آن رو حرام شد که در آن فساد بدن و مرض است، لذا خدا بردن نام خود را سبب حلّیت آن و فرق میان حلال و حرام قرار داد.

علّت حرام کردن خون که همچون مردار است؛ زیرا موجب فساد ابدان است و هم موجب زردآب گردد و تن بدبوی و آدمی بدخوی کند و قساوت قلب آورد و رحمت و رأفت کم کند، تا آن که از او ایمن نباشی که ولد خود را بکشد یا والد و صاحب خود را.

و حرّم الطّحال لما فيه من الدّم و لأنّ علّته و علّه الدّم و الميته واحده لأنّه يجرى مجراها في الفساد.

و علّه المهر و وجوبه على الرّجال و لا- يجب على النّساء أن يعطين أزواجهنّ لأنّ للرّجل مئونه المراه و لأنّ المراه بائعه نفسها و الرّجل مشتر و لا يكون البيع إلّا بثمان و لا الشّراء بغير إعطاء الثّمن مع أنّ النّساء محظورات عن التّعامل و المتجر مع علل كثيره.

و علّه التّزويج للرّجل أربعة نسوه و تحریم أن تتزوّج المراه أكثر من واحد لأنّ الرّجل إذا تزوّج أربع نسوه كان الولد منسوباً إليه و المراه لو كان لها زوجان و أكثر من ذلك لم يعرف الولد لمن هو إذ هم مشتركون في نكاحها و في ذلك فساد الأنساب و المواريث و المعارف.

و علّه [التّزويج] تزويج العبد اثنتين لا- أكثر منه لأنّه نصف رجل حرّ في الطّلاق و النّكاح لا يملك نفسه و لا له مال إنّما ينفق مولاه عليه و ليكون ذلك فرقا بينه و بين الحرّ و ليكون أقلّ لاشتغاله عن خدمه موالیه.

علّت حرام گردانیدن طحال آن است که در او خون است و علّت آن و علّت خون و ميته یکی است و در فساد همچو آن ها است.

علّت مهریه و وجوب آن بر مردان که مهر به زنان بدهند نه آن که زنان مهر به مردان دهند، زیرا خرج زن بر مرد است و زن خود را می فروشد و مرد می خرد و خریدن بی بها دادن و فروختن بی بها گرفتن نباشد. و آن که زنان را رخصت نیست که مرتکب معامله شوند، یا به دنبال کار روند و علّت های بسیار.

علّت این که روا است مرد چهار زن بخواهد و زن را بیش از یک شوهر روا نیست، آن است که اگر مرد چهار زن داشته باشد فرزند به او منسوب شود، برخلاف زن که اگر او را دو شوهر یا بیشتر باشد، معلوم نشود فرزند از کیست که ایشان در نکاح او مشترک اند و این سبب تباهی انساب و میراث و خاندان ها می شود.

علّت این که عید دو زن بیشتر اختیار نکنند این است که او نصف مرد آزاد است در طلاق و نکاح، مالک خود و مال خود نیست، خرج او با مولی است و باز برای این که فرق باشد میان بنده و آزاد، و دیگر آیه مشغولی و مانعی از خدمت مولی کمتر باشد.

و علّه الطّلاق ثلاثا لما فيه من المهله فيما بين الواحده إلى الثلاث لرغبه تحدث أو سكون غضبه إن كان و ليكون ذلك تخويفا و تأديبا للنساء و زجرا لهنّ عن معصيه أزواجهنّ فاستحقّت المرأة الفرقه و المباينه لدخولها فيما لا ينبغي من معصيه زوجها.

و علّه [ترحيم] تحريم المرأة بعد تسع تطليقات فلا تحلّ له أبدا عقوبه لثلاثا يتلاعب بالطّلاق و لا يستضعف المرأة و ليكون ناظرا في أموره متيقّظا معتبرا و ليكون يأسا لهما من الاجتماع بعد تسع تطليقات.

و علّه طلاق المملوك اثنتين لأنّ طلاق الأمه على النّصف فجعله اثنتين احتياطا لكمال الفرائض و كذلك في الفرق في العدّه للمتوفّى عنها زوجها.

و علّه ترك شهاده النساء في الطّلاق و الهلال لضعفهنّ عن الرّؤيه و محاباتهم في النساء الطّلاق فلذلك لا يجوز شهادتهنّ إلّا في موضع ضروره مثل شهاده القابله و ما لا يجوز للرجال أن ينظروا إليه كضروره تجويز شهاده أهل الكتاب إذا لم يوجد غيرهم و في علّت اين كه طلاق سه باشد و بعد از سه محلّل لازم است آن كه او را مهلت باشد میان يك تا سه، شاید رغبت حادث شود یا غضبش اگر باشد، ساكن شود و باز تا آنكه تخويف و تأديب زنان و زجر ایشان باشد از نافرمانی شوهر؛ پس از آن زن مستحق جدا شدن می شود؛ زیرا داخل آن شده كه سزاوار نبود و آن نافرمانی شوهر است.

علّت تحريم زن بعد از نه طلاق كه ديگر هرگز بر او حلال نشود برای عقوبت است، تا با طلاق بازی نکنند و زن را ضعیف و خوار نگیرد و در کارهای خود نظر کند و بیدار باشد و تا این كه هردو بعد از نه طلاق از جمع شدن مأیوس باشند.

علّت اين كه طلاق مملوك دو بار است؛ زیرا كه طلاق كنيز بر نصف است، برای احتياط كمال فرائض دو شد؛ هم چنین است فرق در عدّه زن كه شوهرش مرده است.

علّت اين كه زنان را شهادت در طلاق و رؤيت هلال نباشد آن است كه ایشان ضعیف اند از دیدن و با زنان در طلاق همراهی کنند، به این علّت شهادت ایشان نشنوند؛ مگر در ضرورت همچون شهادت قابله و اموری كه مردان در آن نظر نتوانند كرد، چون شهادت اهل كتاب هرگاه غير ایشان يافت نشوند

کتاب الله عزّ وجلّ اثنان ذوا عدل منکم مسلمین أو آخراں من غیرکم کافرین و مثل شهادہ الصّبیان علی القتل إذا لم یوجد غیرهم.

و العلّه فی شهادہ أربعہ فی الزّناء و اثین فی سائر الحقوق لشّدہ حدّ المحصن لأنّ فیہ القتل فجعلت الشّهادہ فیہ مضاعفہ مغلّظہ لما فیہ من قتل نفسہ و ذهاب نسب ولده و لفساد المیراث.

و علّه تحلیل مال الولد لوالده بغیر اذنه و لیس ذلک للولد لأنّ الولد مولود للوالد فی قول الله عزّ وجلّ یهب لمن یشاء إناثا و یهب لمن یشاء الذّکور مع أنّه المأخوذ بمؤنته صغیرا أو کبیرا و المنسوب إلیه أو المدعوّ له لقول الله عزّ وجلّ ادعوهم لأبائهم هو أقسط عند الله و قول النّبیّ صلیّ الله علیہ و آلہ أنت و مالک لأبیک و لیس للوالده کذلک لا تأخذ من ماله إلاّ بإذنه أو بإذن الأب لأنّ الأب مأخوذ بنفقہ الولد و لا تؤخذ المرأه بنفقہ ولدها.

و العلّه فی أنّ البینہ فی جمیع الحقوق علی المدّعی و الیمین علی المدّعی علیہ ما خلا الدّم لأنّ المدّعی علیہ جاحد و در کتاب خداست: «دو شاهد عادل از خودتان (از مسلمین) یا غیر خودتان (از کافرین)» و همچو شهادت کودکان بر قتل، هرگاه غیر ایشان یافت نشوند.

علّت این که در زنا چهار شاهد و در دیگر حقوق دو شاهد لازم است؛ زیرا حد محصن، قتل است. پس شهادت در آن مضاعف و غلیظتر است که در آن قتل نفس و ضایع ساخت نسب ولد و فساد میراث است.

علّت این که مال فرزند بر پدر بی اذن او حلال است و نه برعکس، زیرا فرزند به پدر بخشیده شده در گفتار خداوند: «هر که را اراده کند، دختر و هر که را اراده کند پسر می بخشد.» و آن که مؤونه او در کودکی و بزرگی بر پدر و هم به او منسوب است، زیرا قول خداست: «ایشان را به نام پدرانشان بخوانید که نزد خدا به عدل نزدیکتر است» و پیامبر فرمود: تو و مالت از پدرت است و مادر را چنین حقّ نیست و نتواند از مال پسر برگرفت، مگر به اذن او یا اذن پدر؛ زیرا نفقه پسر بر پدر است و از زن نفقه فرزند نخواهند.

علّت این که بینہ در جمیع حقوق بر مدّعی است و قسم بر مدّعی علیہ است غیر خون؛ زیرا که مدّعی علیہ منکر می باشد

و لا- يمكنه إقامه البینه على الجحود و لأنه مجهول و صارت البینه فی الدّم على المدّعى علیه و اليمين على المدّعى لأنه حوط يحتاط به المسلمون لئلا يبطل دم امرئ مسلم و ليكون ذلك زاجرا و ناهيا للقاتل لشده إقامه البینه علیه لأنّ من يشهد على أنّه لم يفعل قليل.

و أمّا علّه القسامه أن جعلت خمسين رجلا فلما فی ذلك من التغليظ و التشديد و الاحتياط لئلا يهدر دم امرئ مسلم.

و علّه قطع اليمين من السارق لأنه يباشر الأشياء بيمينه و هي أفضل أعضائه و أنفعها له فجعل قطعها نکالا و عبره للخلق لئلا يبتغوا أخذ الأموال من غير حلّها و لأنه أكثر ما يباشر السرقة بيمينه.

و حرّم غصب الأموال و أخذها من غير حلّها لما فيه من أنواع الفساد و الفساد محرّم لما فيه من الفناء و غير ذلك من وجوه الفساد.

و حرّمه السرقة لما فيه من فساد الأموال و قتل الأنفس لو كانت مباحه و لما يأتي فی التغاصب من القتل و التنازع و التّحاسد و ما يدعو إلى ترك التّجارات و نتوان بينه بر منکر آورد چراکه آن مجهول است؛ امّا در خون بينه بر مدعى عليه است که منکر است و قسم بر مدعى که او را قاتل می داند برای احتياط تا خون مسلمانی ضایع نشود و تا موجب زجر و نهی باشد از کشتن، زیرا که بينه آوردن بر آن دشوار است و کم دست دهد که کسی شهادت دهد که او نکرده است.

امّا علّت قسامه که پنجاه مرد معین شده برای تغليظ و تشديد و احتياط است تا هدر و باطل نشود خون شخص مسلمانی.

علّت قطع دست راست دزد، زیرا کارها را به دست راست می کند و بهتر و نافع ترین اعضای او دست راست است. پس قطع آن برای عبرت خلق است، تا مردم، مال از غیر حلال نجویند و نیز دست راست در دزدی بیشتر به کار آید.

حرام شده غصب اموال و به دست آوردن از غیر حلال را؛ زیرا انواع فساد در آن است و فساد حرام است چرا که به فنا می کشد و غیر این از ضررها و تباهی ها.

و دزدی حرام شد زیرا در آن تباه شدن مال و قتل نفوس است و دیگر این که مال یکدیگر به غیر حق بردن به جنگ و قتل و تنازع و فتنه و تحاسد و به حالاتی که مانع تجارات

و الصناعات في المكاسب و اقتناء الأموال إذا كان الشيء المقتنى لا يكون أحد أحق به من أحد.

و عله ضرب الزاني على جسده بأشد الضرب لمباشرته الزناء و استلذاذ الجسد كله به فجعل الضرب عقوبه له و عبره لغيره و هو أعظم الجنايات.

و عله ضرب القاذف و شارب الخمر ثمانين جلده لأن في القذف نفى الولد و قطع النفس و ذهاب النسب و كذلك شارب الخمر لأنه إذا شرب هذى و إذا هذى افتري فوجب عليه حد المفتری.

و عله القتل بعد إقامه الحد في الثالثة على الزاني و الزانية لاستحقاقهما و قلله مبالاتهما بالضرب حتى كأنهما مطلق لهما ذلك الشيء و عله أخرى أن المستخف بالله و بالحد كافر فوجب عليه القتل لدخوله في الكفر.

و عله تحريم الذكران للذكران و الإناث بالإناث لما ركب في الإناث و ما طبع عليه الذكران و لما في إتيان الذكران للذكران و الإناث للإناث من انقطاع النسل و فساد التدبير و خراب الدنيا.

و صناعات گردد و مكاسب و جمع آوری اموال دست ندهد، هرگاه مردم مالی جمع کنند و ذخیره نهند، یکی به دیگری از آن سزاوارتر نباشد.

علت اینکه زانی را حد سخت تر زنند؛ زیرا که مباشرت زنا کرده است و تمام تن از آن لذت برده است پس آن زدن عقوبت او و عبرت دیگران باشد و این بزرگ ترین جنایت ها است.

علت این که قاذف و شراب خوار را هشتاد تازیانه زنند؛ زیرا که در تهمت زنا نفی فرزند، قطع نسل و ضایع شدن نسب است و هم چنین شراب خوار، چون شراب خورد هذیان گوید و افترا نهد. پس واجب شد بر او حد افترا.

علت قتل بعد از سه بار حد بر زانی و زانیه این که سبک شمردند و مبالاتی به زدن نکردند، پس لازم آمد کشتن، و علت دیگر این که سبک شمارنده امر خدا و حد واجب او کافر است؛ پس قتل آن که در کفر داخل شود، واجب است.

علت حرام شدن مردان برای مردان و زنان برای زنان از آن روست که زنان با مردان ترکیب شده و بر طبع مردان آفریده شده اند و نیز اتيان مردان به مردان و زنان به زنان موجب انقطاع نسل و فساد تدبير و خرابی دنیا است.

و أحلّ الله تبارك و تعالی لحوم البقر و الغنم و الإبل لكثرتها و إمكان وجودها و تحليل بقر الوحش و غيرها من أصناف ما يؤكل من الوحش المحلله لأنّ غذاءها غیر مکروه و لا محرّم و لا هی مضرّه بعضها ببعض و لا مضرّه بالإنس و لا فی خلقتها تشویه.

و کره کلّ لحوم البغال و الحمير الأهليه لحاجه الناس إلی ظهورها و استعمالها و الخوف من قلتها لا لقذر خلقتها و لا لقذر غذائها.

و حرّم النّظر إلی شعور النّساء المحجوبات بالأزواج و إلی غیرهنّ من النّساء لما فیہ من تهیيج الرّجال و ما یدعو التّهیيج إلیه من الفساد و الدّخول فیما لا یحلّ و لا یجمل و كذلك ما أشبه الشّعور إلّا الذی قال الله تعالی وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ أی غیر الجلباب فلا بأس بالنّظر إلی شعور مثلهنّ.

و علّه إعطاء النّساء نصف ما یعطی الرّجال من المیراث لأنّ المرأه إذا تزوّجت أخذت و الرّجل یعطی فلذلك و فرّ علی و خدا حلال کرد گوشت گاو و گوسفند و شتر را زیرا که بسیارند و آسان به دست آیند و اما گاو وحشی و غیر آن از اصناف وحش که ماکول هستند، حلال شدند؛ زیرا غذای آن ها ناخوش و حرام نیست و نه آن ها مضرّند یکدیگر را و نه مضرّند آدمی را و در خلقت آن ها قبح نیست.

و مکروه شد خوردن گوشت استر و خر، چرا که مردم محتاج اند به سواری آنها و کار کشیدن از آنها و بیم آن است که فانی شوند و از جهت پلیدی و ناخوشی خلقت با غذای آن ها نیست.

و حرام شد نظر به موی زنانی که در حجاب شوهرانند و سایر زنان زیرا که موجب هیجان مردان است و آن به فساد کشاند و در حرام اندازد و نیز هرچه به موی ماند، مگر آن زنان که خدای عزّ و جلّ ذکر ایشان کرده است، به قول تعالی: «و سالخورده گان و قاعده شدگان از زنان که امید نکاح ندارند، بر ایشان نیست اگر لباس خود بگذارند به شرطی که آراسته نباشند» به غیر زینت باشند. پس باک نیست که در موی امثال ایشان نظر کنند.

علّت این که زنان را میراث نصف مردان باشد این است که چون زن شوهر کرد، مهر می ستاند و مرد می دهد، از این روی فرق برای

الرَّجَالُ وَ عَلَيْهِ أُخْرَى فِي إِعْطَاءِ الذَّكَرِ مِثْلِي مَا يُعْطَى الْأُنْثَى لِأَنَّ الْأُنْثَى فِي عِيَالِ الذَّكَرِ إِنْ حَاجَتْهُ وَ عَلَيْهِ أَنْ يَعُولَهَا وَ عَلَيْهِ نَفَقَتُهَا وَ لَيْسَ عَلَى الْمَرْأَةِ أَنْ تَعُولَ الرَّجُلَ وَ لَا- تَتَّخِذَ بِنَفَقَتِهِ إِنْ حَاجَ فَوْقَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الرَّجَالِ لَذَلِكَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ .

وَ عَلَيْهِ الْمَرْأَةُ أَنَّهَا لَا- تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئًا إِلَّا- قِيمَةَ الطُّوبِ وَ النَّقْضُ لِأَنَّ الْعَقَارَ لَا يُمَكِّنُ تَغْيِيرَهُ وَ قَلْبَهُ وَ الْمَرْأَةُ يُجُوزُ أَنْ يَنْقَطِعَ مَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ مِنَ الْعَصْمَةِ وَ يُجُوزُ تَغْيِيرُهَا وَ تَبْدِيلُهَا وَ لَيْسَ الْوَلَدُ وَ الْوَالِدُ كَذَلِكَ لِأَنَّهُ لَا- يُمَكِّنُ التَّفْصِيصَ مِنْهُمَا وَ الْمَرْأَةُ يُمَكِّنُ الْإِسْتِبْدَالَ بِهَا فَمَا يُجُوزُ أَنْ يَجِيءَ وَ يَذْهَبَ كَانَ مِيرَاثُهُ فِيمَا يُجُوزُ تَبْدِيلُهُ وَ تَغْيِيرُهُ إِذَا أَشْبَهَهُ وَ كَانَ الثَّابِتُ الْمَقِيمُ عَلَى حَالِهِ كَمَنْ كَانَ مِثْلَهُ فِي الثَّبَاتِ وَ الْقِيَامِ.

مردان شد. و علمت دیگر این که حقّ مرد دو برابر زن است این که زن هنگام احتیاج، عیال مرد است و نفقه او بر مرد واجب است و نفقه مرد هنگام احتیاج بر زن واجب نیست. از این رو خداوند حق مرد را دو برابر قرار داد چنانچه می فرماید: «مردان بر زنان قائم اند، از آن رو که خداوند بعضی را بر بعضی فضیلت داد و از آن رو که از اموال خویش نفقه می دهند.»

علمت این که زن را از عَقَار و املاک میراث نرسد، مگر قیمت آن چه درهم شکند از بناها این است که عَقَار را تغییر نتوان دادن و از جای گردانیدن و زن می تواند عصمت و پیوندی که میان او و مرد است، بگسلد، و جدا شود، و اما فرزند و پدر چنین نیست؛ زیرا که جدا شدن از ایشان و تبدیل صورت نبندد و زن ممکن است که تبدیل یابد. پس هرچه جایز است و ممکن که بیاید و برود و مبدّل گردد نیز فقط از چیزهایی است که می توان تغییر و تبدیل کرد چون شبیه آن است و آن چه ثابت و مقیم است، برای کسی است که مثل آن است در ثبات و قیام.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ أَبَادَى قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ لِمَا فِيهَا مِنَ الْفُسَادِ وَ مِنْ تَغْيِيرِهَا عُقُولَ شَارِبِيهَا وَ حَمَلِهَا إِيَّاهُمْ عَلَى إِنْكَارِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْفَرِيهَةِ عَلَيْهِ وَ عَلَى رِسْلِهِ وَ سَائِرِ مَا يَكُونُ مِنْهُمْ مِنَ الْفُسَادِ وَ الْقَتْلِ وَ الْقَذْفِ وَ الزَّوْنَاءِ وَ قَلَّةِ الْإِحْتِجَازِ مِنْ شَيْءٍ مِنَ الْحَرَامِ فَبَذَلَكَ قَضِينَا عَلَى كُلِّ مُسْكِرٍ مِنَ الْأَشْرَبَةِ أَنَّهُ حَرَامٌ مُحَرَّمٌ لِأَنَّهُ يَأْتِي مِنْ عَاقِبَتِهَا مَا يَأْتِي مِنْ عَاقِبَةِ الْخَمْرِ فَلْيَجْتَنِبْهُ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَوَلَّانَا وَ يَنْتَحِلْ مَوَدَّتَنَا كُلَّ شَرَابٍ مُسْكِرٍ فَإِنَّهُ لَا عَصْمَةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ شَارِبِيهَا.

محمد بن موسی بن متوکل گوید: روایت کرد برای ما علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از محمد بن سنان که گفت: شنیدم از ابا الحسن رضا علیه السّلام که می فرمود: حرام کرد خدای تعالی خمر را، زیرا که مایه فساد است و عقل را بگرداند و فاسد سازد و باعث انکار حق عزّ و جلّ و افترا بر خدا و بر پیغمبران شود و دیگر خلل ها و فسادها و قتل و قذف و زنا و بی ملاحظگی از حرام، از این روی حکم کردیم که مشروب مسکر حرام است؛ زیرا که بر آن ها آن مفسدی مترتب شود که بر خمر است؛ پس باید اجتناب کند کسی که ایمان دارد به خدا و روز قیامت و به ولایت ما متمسک است و مودت به ولایت می کند از هر شراب مسکر؛ زیرا عصمت و نگاهداشتی نیست میان ما و میان هر که آن ها را آشامید.

۳۴- باب العلل التي ذكر الفضل بن شاذان في آخرها أنه سمعها من الرضا علي بن موسى عليهما السلام مره بعده مره و شيئاً بعد شيء فجمعها و أطلق لعلي بن محمد بن قتيبه النيسابوري روايتها عنه عن الرضا عليه السلام

اشاره

باب العلل التي ذكر الفضل بن

شاذان في آخرها أنه سمعها من

الرضا علي بن موسى عليهما السلام مره بعده

مره و شيئاً بعد شيء فجمعها و أطلق

لعلي بن محمد بن قتيبه النيسابوري

روايتها عنه عن الرضا عليه السلام

۱

۷۴۳

حدَّثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار بنيسابور في شعبان سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة قال: حدَّثني أبو الحسن علي بن محمد بن قتيبه النيسابوري قال: قال أبو محمد الفضل بن شاذان النيسابوري و حدَّثنا الحاكم أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان عن عمه أبي عبد الله محمد بن شاذان قال:

قال الفضل بن شاذان إن سألت سائل

۳۴- باب علي که فضل بن شاذان ذکر کرده است در آخر کسانی که سخنان را طی چند بار یکی بعد از دیگری از امام رضا عليه السلام شنیده، جمع کرده و علی

بن محمد بن قتيبه نیشابوری را اجازه داده تا روایت کند از او از حضرت رضا عليه السلام

باب علی که فضل بن شاذان ذکر

کرده است در آخر کسانی که سخنان

را طی چند بار یکی بعد از دیگری از

امام رضا عليه السلام شنیده، جمع کرده و علی

بن محمد بن قتیبه نیشابوری را

اجازه داده تا روایت کند از او از

حضرت رضا علیه السلام

۱

۷۴۳

ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار در نیشابور در شعبان سال ۳۵۲ روایت کرد از ابو الحسن علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری که گفت: روایت کرد برای ما ابو محمد فضل بن شاذان نیشابوری که گفت:

روایت کرد برای ما حاکم ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان از عمویش ابو عبد الله محمد بن شاذان که گفت: فضل بن شاذان چنین روایت کرده و گفت: اگر پرسد کسی که آیا

ص: ۱۷۱

فقال: أخبرني هل يجوز أن يكلف الحكيم عبده فعلا من الأفعال لغير عله و لا معنى قيل له: لا يجوز ذلك لأنه حكيم غير عاثر و لا جاهل فإن قال قائل: فأخبرني لم كلف الخلق قيل: لعل كثيره.

فإن قال قائل: فأخبرني عن تلك العلل معروفة موجودة هي؟ أم غير معروفة و لا موجودة قيل: بل هي معروفة موجودة عند أهلها.

فإن قال: أتعرفونها أنتم أم لا تعرفونها قيل لهم: منها ما نعرفه و منها ما لا نعرفه فإن قال قائل: فما أول الفرائض قيل له:

الإقرار بالله و برسوله و حجته و بما جاء من عند الله عز و جل.

فإن قال قائل: لم أمر الخلق بالإقرار بالله و برسوله و بحججه و بما جاء من عند الله عز و جل قيل: لعل كثيره منها أن من لم يقر بالله عز و جل و لم يجتنب معاصيه و لم ينته عن ارتكاب الكبائر و لم يراقب أحدا فيما يشتهي و يستلذ عن الفساد و الظلم و إذا فعل الناس هذه الأشياء و ارتكب كل إنسان ما يشتهي و يهواه من غير مراقبه لأحد كان في ذلك فساد الخلق حكيم می تواند تکلیف کند بنده را به کاری از کارهای بی علت و بی معنی، گفته می شود:

نه! زیرا که حکیم است نه هرزه کار و نه جاهل.

اگر بگویند پس چرا خلق را تکلیف کرد؟

بگو: به سبب علت های زیاد.

اگر بگویند: مرا از آن علتها آگاه کن که آیا آن علت ها معروف است و موجود یا غیر معروف و ناموجودند؟ بگو: معروف و موجود است نزد اهل آن.

اگر بگویند: شما می شناسید یا نه؟

بگو: بعضی را می دانم و بعضی را نه!

اگر بگویند: پس اول فرائض چیست؟

بگو: اقرار به خدا و رسول و حجت او و اقرار به آن چه آمده است از نزد خدای عز و جل.

اگر بگویند: چرا خلق مأمور شدند به اقرار خدای عز و جل و به رسولان او و حجّت های او و به آنچه آمده از نزد او؟ بگو برای علت های بسیار. از آن جمله این که هر که اقرار به خدا نکند از معاصی او اجتناب نکند و از ارتکاب کبایر باز نایستد و خدای را پاس ندارد و منظور نسازد در چیزی که دلش خواهد که بی ملاحظه و پاس کسی این به فساد امر تمامی خلق کشد، بعضی بر جهند بر

أجمعين و وثوب بعضهم على بعض فغصبوا الفروج و الأموال و أباحوا الدماء و النساء و قتل بعضهم بعضا من غير حق و لا جرم فيكون في ذلك خراب الدنيا و هلاك الخلق و فساد الحرث و النسل و منها أن الله عز و جل حكيم و لا يكون الحكيم و لا يوصف بالحكمة إلا الذي يحظر الفساد و يأمر بالصيلاح و يزجر عن الظلم و ينهي عن الفواحش و لا يكون حظر الفساد و الأمر بالصيلاح و النهي عن الفواحش إلا بعد الإقرار بالله عز و جل و معرفه الأمر و الناهی و لو ترك الناس بغير إقرار بالله عز و جل و لا معرفته لم يثبت أمر بصلاح و لا نهی عن فساد إذ لا أمر و لا ناهی و منها أننا وجدنا الخلق قد يفسدون بأمور باطنه مستوره عن الخلق فلو لا الإقرار بالله و خشيته بالغيب لم يكن أحد إذا خلا بشهوته و إرادته يراقب أحدا في ترك معصيه و انتهاك حرمة و ارتكاب كيبره إذا كان فعله ذلك مستورا عن الخلق غير مراقب لأحد فكان يكون في ذلك خلاف الخلق أجمعين فلم يكن قوام الخلق و صلاحهم إلا بالإقرار منهم بعضی و فروج را غصب کنند و خون ها و اموال و زنان و کودکان را مباح سازند و یکدیگر را به غیر حق و بی جرم بکشند و این به خراب دنیا و هلاک خلق و تباه شدن کشت و زرع و نسل انجامد. و از آن جمله است این که خدای عز و جل حکیم است و حکیم نیست مگر کسی که از فساد منع کند و به صلاح امر کند و از ظلم زجر کند و از فواحش نهی کند. این کار راست نیاید تا این که بندگان اقرار نمایند به خداوند جهان و بشناسند امرکننده و نهی کننده را و اگر ایشان رها کنند و اقرار به خدا و معرفت حق تعالی از ایشان نخواهند، امر به صلاح و نهی از فساد ثابت نشود چون امر و ناهی را نشناسند.

و از آن جمله آن که ما این خلق را می بینیم که تباهی و فساد به ایشان راه می یابد از جهت امری چند پنهان و مستور از خلق. پس اگر اقرار به خدا و بیم از او در باطن و غیب نباشد کسی که در خلوت ها، معصیت و شهوتی او را پیش آید، از ارتکاب کیبره، در پشت پرده ها حرمت ها را ملاحظه نکنند؛ زیرا که چشم کسی بر او نیست و از خلق مستور و مخفی است و امر خلق از این تباه گردد. پس معلوم شد که قوام امر خلق و صلاح حال ایشان به آن است که اقرار نمایند

بعليم خبير يعلم السِّرَّ و أخفى أمر بالصَّلاح ناه عن الفساد و لا تخفى عليه خافيه ليكون في ذلك انزجار لهم عَمَّا يخلون به من أنواع الفساد.

فإن قال قائل: فلم وجب عليهم معرفه الرُّسل و الإقرار بهم و الإذعان لهم بالطَّاعه قيل: لأنَّه لَمَّا أن لم يكن في خلقهم و قواهم ما يكملون به مصالحهم و كان الصَّانع متعاليا عن أن يرى و كان ضعفهم و عجزهم عن إدراكه ظاهرا لم يكن بدَّ لهم من رسول بينه و بينهم معصوم يؤدِّي إليهم أمره و نهيه و أدبه و يقفهم على ما يكون به اجترار منافعهم و مضارَّهم فلو لم يجب عليهم معرفته و طاعته لم يكن لهم في مجيء الرُّسول منفعة و لا سدَّ حاجه و لكان يكون إتيانه عبثا لغير منفعة و لا صلاح و ليس هذا من صفة الحكيم الَّذي أتقن كلَّ شيء.

فإن قال قائل: فلم جعل أولى الأمر و أمر بطاعتهم قيل: لعل كثيره منها أنَّ الخلق لَمَّا وقفوا على حدِّ محدود و أمروا أن لا يتعدَّوا ذلك الحدَّ لما فيه من فسادهم لم يكن يثبت ذلك و لا يقوم إلَّا بأن يجعل به خداوند دانا و آگاه، عالم به آشکار و نهان، که امر به صلاح و نهی از فساد کرده و بر او هیچ چیز پوشیده نماند تا این سبب انزجار آدمیان گردد از جرأت بر فسادهای و معصیت‌ها در خلوت‌ها.

اگر بگویند: معرفت رسولان و اقرار به ایشان و اطاعت فرمان ایشان چرا واجب شد؟ گفته می‌شود: زیرا که در خلق و قول و قوای آدمیان آن استعداد نیست که مصالح خود به انجام رسانند و خداوند از آن برتر است که او را عیان بینند و ضعف و عجز آدمی از ادراک خدا ظاهر است. پس چاره نبود از رسول معصوم که واسطه شوند میان خدا و آدمیان و برسانند امر و نهی و آداب الهی را به ایشان و واقف گردانند بر آنچه سبب گردآوری منفعت‌ها و دفع مضرات است. پس اگر بر ایشان واجب نمی‌شد معرفت رسولان و اطاعت ایشان فایده‌ای نخواستنی بود، در آمدن رسولان و کاری ساخته نمی‌شد از ایشان و عبث بود آمدنشان بی نفعی و صلاحی و این نه صفت و طریقت حکیم است که هر کار بر وجه صواب کند.

و اگر بگویند چرا اولوالامر را به طاعت ایشان امر نمود؟ بگو: به علل بسیار، از آن جمله این که خلق را حدی معین نمودند و گذر از آن را ممنوع کردند، زیرا که در آن فساد ایشان است، پس این ممکن نیست مگر با حاکمی امین تا ایشان را از تعدی و تجاوز

عليهم فيه أمينا يمنعهم من التعدّي والدّخول فيما حظر عليهم لأنّه لو لم يكن ذلك لكان أحد لا يترك لذّته و منفعتة لفساد غيره فجعل عليهم قيما يمنعهم من الفساد و يقيم فيهم الحدود و الأحكام.

و منها أنّا لا نجد فرقه من الفرق و لا ملّه من الملل بقوا و عاشوا إلّا بقيم و رئيس و لما لا بدّ لهم منه في أمر الدّين و الدّنيا فلم يجز في حكمه الحكيم أن يترك الخلق ممّا يعلم أنّه لا بدّ له منه و لا قوام لهم إلّا به فيقاتلون به عدوّهم و يقسمون فيّهم و يقيم لهم جمّهم و جماعتهم و يمنع ظالمهم من مظلومهم.

و منها أنّه لو لم يجعل لهم إماما قيما أمينا حافظا مستودعا لدرست الملّه و ذهب الدّين و غيرت السّنين و الأحكام و لزاد فيه المبتدعون و نقص منه الملحّدون و شبّوها ذلك على المسلمين لأنّنا وجدنا الخلق منقوصين محتاجين غير كاملين مع اختلافهم و اختلاف أهوائهم و تشّتت أنحائهم فلو لم يجعل لهم قيما حافظا لما جاء به الرّسول صلّى الله عليه و آله لفسدوا على نحو ما بيّنا و غيرت الشّرائع و السّنين و الأحكام منع كند و نگذارد در محظور داخل شوند؛ زیرا که اگر چنین نباشد مردم ترك لذّت و منفعت خود ندهند برای ضرر و فساد دیگری، پس خدا قیمی صاحب فرما بر ایشان گماشت تا از فساد مانع شود و حدود و احکام را میان ایشان بر پای دارد.

و این که هیچ گروهی از خلق و هیچ ملتی نمی بینیم که بقا و منفعتشان مستقیم گردد؛ مگر به قیمی که ناگزیرند به او در امر دین و دنیا، پس از حکمت حکیم جایز نیست که خلق را بدون قیمی که ملت نیازمند اویند، وانهد و امورشان بدون او قوام نیابد، به امر او به جنگ قیام و غنایم را بین خود تقسیم کنند، جمعه و جماعت برای ایشان اقامه کند و دست ظلم به مظلوم را ببندد.

و از جمله این که اگر بر خلق امام، قیّم، امین و نگاهبان گماشته نشود، ملت و دین از دست رفته و سنت ها و احکام تغییر کرده و صاحبان بدعت در دین زیاد و ملحّدان از آن کم کنند و امر را بر مسلمانان مشتبّه کنند؛ زیرا که ما خلق را ناقص و محتاج و غیر کامل یافته ایم با اختلاف ایشان و اختلاف هواهای نفسانی و تشّتت مقاصدشان، پس اگر میان ایشان قیمی نباشد که احکام و قواعد پیامبر صلّى الله عليه و آله را اجرا کند، هر آینه فاسد شوند؛ چنان چه بیان کردیم و شرایع

و الإيمان و كان فى ذلك فساد الخلق أجمعين.

فإن قال قائل: فلم لا يجوز أن لا يكون فى الأرض إمامان فى وقت واحد و أكثر من ذلك قيل: لعل منها أن الواحد لا يختلف فعله و تدبيره و الاثنین لا يتفق فعلهما و تدبيرهما و ذلك أننا لم نجد اثنين إلا مختلفى الهمم و الإرادة فإذا كانا اثنين ثم اختلفت هممهما و إرادتهما و تدبيرهما و كانا كلاهما مفترضى الطاعة لم يكن أحدهما أولى بالطاعة من صاحبه فكان يكون فى ذلك اختلاف الخلق و التشاجر و الفساد ثم لا يكون أحد مطيعا لأحدهما إلا و هو عاص للآخر فتعم معصية أهل الأرض ثم لا يكون لهم مع ذلك السبيل إلى الطاعة و الإيمان و يكونون إنما أتوا فى ذلك من قبل الصانع الذى وضع لهم باب الاختلاف و التشاجر و الفساد إذ أمرهم باتباع المختلفين.

و منها أنه لو كانا إمامين لكان لكل من الخصمين أن يدعو إلى غير الذى يدعو إليه صاحبه فى الحكومه ثم لا يكون أحدهما أولى بأن يتبع صاحبه فيبطل الحقوق و الأحكام و الحدود.

و سنتها و احكام و قوانين دگرگون شوند و همه امت به فساد کشیده شوند.

اگر بگوئید: چرا جایز نیست در زمین در یک زمان یا بیشتر دو امام باشد؟ گفته می شود: به خاطر عللی؛ از جمله این که یک امام فعل و تدبیرش مختلف نشود بر خلاف دو امام که فعل و تدبیرشان متفق نشود؛ زیرا که ما دو شخص را نمی یابیم مگر آن که اندیشه ها و اراده هایشان مختلف باشد؛ پس اگر دو امام باشد و اراده ها و تدبیرشان مختلف شود و طاعت هر دو واجب باشد، یکی از آن دو به طاعت سزاوارتر از دیگری نخواهد بود. پس موجب اختلاف خلق و تنازع و فساد آن ها خواهد بود و هر کس که این یک را اطاعت کند، آن دیگر را مخالف و عاصی باشد. پس معصیت همه اهل زمین را شامل گردد و با وجود این مردم را راهی به ایمان نباشد و این امر از جانب صانع تعالی باشد که برای ایشان راه اختلاف و تنازع و فساد گشاده باشد؛ چون ایشان را امر کرده به طاعت دو شخص که با هم اختلاف دارند.

و دیگر، اگر دو امام باشند هریک از دو خصم خواهد که ادعای خود را نزد امامی برد غیر آن امامی که دیگری خواهد که هیچ یک اولی تر به متابعت از آن دیگر نباشند. پس حقوق و احکام و حدود باطل گردد.

و منها آنه لا يكون واحد من الحجتين أولى بالنطق والحكم والأمر والنهي من الآخر وإذا كان هذا كذلك وجب عليهما أن يتديا بالكلام وليس لأحدهما أن يسبق صاحبه بشيء إذا كانا في الإمامة شرعا واحدا فإن جاز لأحدهما السكوت جاز السكوت للآخر وإذا جاز لهما السكوت بطلت الحقوق والأحكام وعطلت الحدود و صار الناس كأنهم لا إمام لهم.

فإن قال قائل: فلم لا يجوز أن يكون الإمام من غير جنس الرسول قيل: لعل منها أنه لما كان الإمام مفترض الطاعة لم يكن بد من دلاله تدل عليه و يتميزه بها من غيره و هي القرابة المشهورة و الوصية الظاهرة ليعرف من غيره و يهتدى إليه بعينه.

و منها أنه لو جاز في غير جنس الرسول لكان قد فضل من ليس برسول على الرسل إذ جعل أولاد الرسول أتباعا لأولاد أعدائه كأبي جهل و ابن أبي معيط لأنه قد يجوز بزعمهم أن ينتقل ذلك في أولادهم إذا كانوا مؤمنين فيصير أولاد الرسول تابعين و أولاد أعداء الله و أعداء و دیگر، هیچ یک از آن دو حجت سزاوارتر به سخن گفتن و حکم کردن و امر و نهی نمودن از آن دیگری نباشد؛ پس هرگاه چنین است باید هر دو یک بار ابتدا کنند به سخن و هیچ یک را نرسد که بر آن دیگری سبقت گیرد، هرگاه در امامت و پیشوایی یکسانند و اگر جایز باشد یکی را که ساکت باشد، آن دیگر را نیز جایز باشد و هرگاه هر دو را جایز باشد که ساکت شوند باطل شود حقوق و احکام و حدود، و مردم بی امام و صاحب فرما بمانند.

اگر بگویند چرا جایز نیست که امام غیر از اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله باشد؟ گفته شود: برای عللی؛ از جمله این که چون امام مفترض الطاعة است، ناچار است از دلالتی و نشانی که او را جدا کند از دیگران، و آن قرابت مشهورة و وصیت ظاهره است تا او از دیگران ممتاز گردد و مردم او را بشناسند و به او راه برند و در شبهه و حیرت نمانند.

و از آن علل این که اگر امامت غیر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله جایز باشد، تفضیل غیر رسول بر رسولان لازم آید؛ زیرا که اولاد رسول صلی الله علیه و آله تابع اولاد دشمنان او شوند، همچون ابو جهل و ابن ابی معیط که معتقد به امامت در اولاد خود بودند؛ زیرا که از جمله مؤمنان شدند. پس اولاد رسول صلی الله علیه و آله تابع باشند و اولاد دشمنان

رسوله متبوعین فکان الرسول أولى بهذه الفضيله من غيره و أحقّ.

و منها أنّ الخلق إذا أفّروا للرسول بالرسالة و أذعنوا له بالطاعة لم يتكبر أحد منهم عن أن يتّبع ولده و يطيع ذرّيته و لم يتعاضم ذلك في أنفس الناس و إذا كان ذلك في غير جنس الرسول كان كلّ واحد منهم في نفسه أنّهم أولى به من غيره و دخلهم من ذلك الكبر و لم تسنح أنفسهم بالطاعة لمن هو عندهم دونهم فکان [لکون] يكون ذلك داعيه لهم إلى الفساد و النّفاق و الاختلاف.

فإن قال قائل: فلم وجب عليهم الإقرار و المعرفة بأنّ الله واحد أحد قيل: لعل منها أنّه لو لم يجب عليهم الإقرار و المعرفة لجاز لهم أن يتوهّموا مدبّرين أو أكثر من ذلك و إذا جاز ذلك لم يهتدوا إلى الصّانع لهم من غيره لأنّ كلّ إنسان منهم کان لا یدری لأنّه إنّما یعبد غیر الّلهی خلقه و [یطبع] يطیع غیر الّلهی أمره فلا يكونون على حقيقه من صانعهم و خالقهم و لا یثبت عندهم أمر و لا نهی ناه إذا لا يعرف الأمر بعينه و لا النّاهی من غيره.

خدا و رسول او متبوع؛ پس معلوم شد که رسول سزاوارتر است به این فضیلت از غیر.

و از آن علل این که هرگاه خلائق اقرار به رسالت رسول و اذعان طاعت او کردند، سر از طاعت اولاد نیچند و در دل های مردمان، بزرگ و بر خاطرهای ایشان، گران نیاید و اگر امامت در غیر جنس رسول صلی الله علیه و آله باشد، هرکس از ایشان در خاطر خود، خود را سزاوارتر داند از دیگران و کبر در نفس ایشان داخل شود و خاطرهایشان به اطاعت رضا ندهد و فرمان نبرند از خود خردتر را و این داعی فساد و نفاق و اختلاف باشد.

اگر بگویند: چرا واجب شد بر خلق اقرار و معرفت به این که خدای عزّ و جلّ واحد، أحد است؟ گفته می شود: برای علّت ها، از جمله اگر این واجب نباشد، جایز بود ایشان را که دو مدبر یا بیشتر توهّم کنند، هرگاه این جایز باشد راه به صانع خود نبرند و از دیگری فرق نکنند؛ زیرا انسان نداند شاید غیر خالق را که او را آفریده عبادت و غیر آن خداوندی که او را امر کرده، اطاعت نماید. لذا از شناخت صانع خود بر حقیقت نباشند و نزد ایشان ثابت نشود که آمر و ناهی کیست؛ زیرا که آمر را به عینه نمی شناسد و ناهی را از غیر تمیز نمی کند.

و منها آنه لو جاز أن يكون اثنين لم يكن أحد الشريكين أولى بأن يعبد و يطاع من الآخر و في إجازة أن يطاع ذلك الشريك إجازة أن لا- يطاع الله و في إجازة أن لا يطاع الله كفر بالله و بجميع كتبه و رسله و إثبات كل باطل و ترك كل حق و تحليل كل حرام و تحریم كل حلال و الدخول في كل معصيه و الخروج من كل طاعه و إباحه كل فساد و إبطال كل حق.

و منها آنه لو جاز أن يكون أكثر من واحد لجاز لإبليس أن يدعى أنه ذلك الآخر حتى يضاد الله تعالى في جميع حكمه و يصرف العباد إلى نفسه فيكون في ذلك أعظم الكفر و أشد التناق.

فإن قال قائل: فلم وجب عليهم الإقرار بالله بأنه ليس كمثله شيء قيل: لعل منها أن لا يكونوا قاصدين نحوه بالعباده و الطاعه دون غيره غير مشتبّه عليهم أمر ربهم و صانعهم و رازقهم.

و منها أنهم لو [لا] لم يعلموا أنه ليس كمثله شيء لم يدروا لعل ربهم و صانعهم هذه الأصنام التي نصبها لهم آبائهم و الشمس و القمر و النيران إذا كان جائزاً أن و علت دیگر این که اگر دو خدا باشد، یکی از آن دو سزاوارتر از دیگری در عبادت نیست و اگر جایز بدانیم که آن شریک اطاعت شود بایستی جایز دانسته باشیم که خدا اطاعت نشود و این کفر به خدا و جمیع کتب و رسولان اوست و اثبات هر باطلی و ترک هر حقی و حلال کردن هر حرامی و حرام گشتن هر حلالی و داخل شدن در هر معصیت و بیرون شدن از هر طاعت و مباح ساختن هر فساد و باطل کردن هر حق است.

و علت دیگر این که اگر جایز باشد خدا بیش از یکی باشد، ابلیس می تواند ادعا کند که من آن دیگرم و شریکم به خدای تعالی تا ضدیت و مخالفت کند با خدا در همه احکام او، و عباد را سوی خود گرداند و در این، بزرگ ترین کفر و سخت ترین نفاق مندرج است.

اگر گوید: چرا واجب شد که اقرار کنند که هیچ چیز مثل خداوند نیست؟ گفته می شود:

برای علت ها، از جمله اینکه رو سوی او کنند به عبادت و طاعت؛ نه غیر او در حالتی که بر ایشان مشتبّه نباشد امر پروردگار و خالق و رازقشان.

و علت دیگر این که اگر ندانند که چیزی مانند او نیست، شاید تجویز کنند که پروردگارشان و صانعشان بتهایی هستند که پدرانیشان برای ایشان برپا کرده اند و نیز آفتاب و ماه و آتش؛

يكون عليهم مشتبّه و كان يكون في ذلك الفساد و ترك طاعاته كلّها و ارتكاب معاصيه كلّها على قدر ما يتناهى إليهم من أخبار هذه الأرباب و أمرها و نهياها.

و منها أنّه لو لم يجب عليهم أن يعرفوا أن ليس كمثله شيء لجاز عندهم أن يجري عليه ما يجري على المخلوقين من العجز و الجهل و التّغيير و الزّوال و الفناء و الكذب و الاعتداء و من جازت عليه هذه الأشياء لم يؤمن فناءه و لم يوثق بعدله و لم يحقّق قوله و أمره و نهيه و وعده و وعيده و ثوابه و عقابه و في ذلك فساد الخلق و إبطال الرّبوبيّة.

فإن قال قائل: لم أمر الله تعالى العباد و نهاهم قيل: لأنّه لا- يكون بقاؤهم و صلاحهم إلّا بالأمر و النّهي و المنع من الفساد و التّغاصب.

فإن قال قائل: فلم تعيّد لهم قيل: لئلا يكونوا ناسين لذكره و لا تاركين لأدبه و لا لاهين عن أمره و نهيه إذا كان فيه صلاحهم و قوامهم فلو تركوا بغير تعبد لطل عليهم الأمد فقست قلوبهم.

زیرا که جایز خواهد بود که این ها بر ایشان مشتبّه گردند و در این فساد است و ترك همه طاعت و ارتكاب همه معاصی به قدر آن چه به ایشان برسد از این اربابهای باطل و امر و نهی ایشان.

و نیز اگر واجب نباشد که بداند که هیچ چیز چون او نیست بنابراین جایز باشد نزد ایشان که جاری گردد بر خداوند جهان آن چه جاری می گردد بر مخلوقات، از عجز و جهل و تغییر و زوال و فنا و کذب و تعدی، و هر که بر او جایز باشد این اشیا، شاید فانی گردد و به قول او وثوق نباشد و گفتار و امر و نهی، و وعده و وعید، و ثواب و عقاب او محقق نشود و استوار نباشد و این موجب تباهی خلق و ابطال ربوبیت است.

اگر بگوید: چرا خدای تعالی بندگان را امر و نهی کرد؟ گفته می شود: زیرا که بقا و صلاح ایشان جز به امر و نهی، و منع از فساد و غصب اموال نباشد.

اگر بگوید: چرا از آن ها عبادت خواست؟ گفته می شود: تا یاد او را فراموش، و ادب او را ترك نکرده و از امر و نهی او غافل نشوند؛ زیرا صلاح و قوام ایشان در آن است و اگر ایشان را بدون بندگی بخواهند، درازی آرزو دلهایشان را سیاه کند.

فإن قال قائل: فلم أمروا بالصَّلاه قيل:

لأنَّ في الصَّلاه الإقرار بالزُّبويَّة و هو صلاح عامٌّ لأنَّ فيه خلع الأنداد و القيام بين يدي الجَبَّار بالدَّلَّ و الاستكانه و الخضوع و الخشوع و الاعتراف و طلب الإقالة من سالف الذَّنوب و وضع الجبهه على الأرض كلَّ يوم و ليله ليكون العبد ذاكرا لله غير ناس له و يكون خاشعا و جلا متذلَّلا طالبا راغبا في الزَّياده للدين و الدُّنيا مع ما فيه من الانزجار عن الفساد و صار ذلك عليه في كلَّ يوم و ليله لئلا ينسى العبد مدبَّره و خالقه فيطر و يطغى و ليكون في طاعه خالقه و القيام بين يدي ربِّه زاجرا له عن المعاصي و حاجزا و مانعا له عن أنواع الفساد.

فإن قال قائل: فلم أمروا بالوضوء و بدئ به قيل له: لأنَّ يكون العبد طاهرا إذا قام بين يدي الجَبَّار و عند مناجاته إياه مطيعا له فيما أمره نقيّا من الأدناس و التَّجاسه مع ما فيه من ذهاب الكسل و طرد التَّعاس و تزكيه الفؤاد للقيام بين يدي الجَبَّار.

فإن قال قائل: فلم وجب ذلك على اگر بگوئید: چرا به نماز مأمور شدند؟ گفته می شود: زیرا که در نماز اقرار به ربوبیت است و این صلاح عام است؛ زیرا که نماز متضمّن نفی اضداد و انداد است و قیام در برابر حضرت جبار است به خواری و افتادگی و خضوع و اعتراف به تقصیر و درخواست عفو از گناهان گذشته و نهادن پیشانی بر زمین هرروز و شب، تا بنده خدا را یاد کرده و فراموش نکند و خاشع و متذلّل باشد و طالب و راغب در خیرات دین و دنیا، علاوه بر آنکه در نماز انزجار است از فساد. نماز در هرروز و شب واجب شد تا بنده مدبّر و خالق خود را فراموش نکند و در کبر و طغیان نیفتد و تا این که یاد خالق و حضور پیش خدا، او را از معاصی و انواع فساد مانع باشد.

اگر بگوئید: چرا به وضو امر شد پیش از نماز؟ گفته می شود: برای آن که عبد طاهر باشد وقتی که پیش جبار بایستد برای مناجات، و مطیع باشد خدای را در فرمان او و پاک باشد از چرک ها و نجاسات، و نیز وضو موجب برطرف شدن کاهلی و خمیازه و پاکی قلب و دل است برای قیام در خدمت جبار.

اگر گوئید: چرا وضو بر روی دو دست و سر

الوجه و اليدين و الرأس و الرجلين قيل:

لأنَّ العبد إذا قام بين يدي الجبار فإنَّما ينكشف عن جوارحه و يظهر ما وجب فيه الوضوء و ذلك بأنَّه بوجهه يسجد و يخضع و بيده يسأل و يرغب و يرهب و يتبتَّل و ينسك و برأسه يستقبل في ركوعه و سجوده و برجليه يقوم و يقعد.

فإن قال قائل: فلم وجب الغسل على الوجه و اليدين و جعل المسح على الرأس و الرجلين و لم يجعل ذلك غسلاً كلّهُ أو مسحاً كلّهُ قيل: لعل شتّى منها أنَّ العبادة العظمى إنّما هي الركوع و السجود و إنّما يكون الركوع و السجود بالوجه و اليدين لا بالرأس و الرجلين.

و منها أنَّ الخلق لا يطيقون في كلّ وقت غسل الرأس و الرجلين و يشتدّ ذلك عليهم في البرد و السّفر و المرض و أوقات من اللّيل و النّهار و غسل الوجه و اليدين أخفّ من غسل الرأس و الرجلين و [إذا] إنّما وضعت الفرائض على قدر أقلّ النَّاس طاقه من أهل الصّحّة ثم عمّ فيها القويّ و الضّعيف.

و منها أنَّ الرأس و الرجلين ليس هما و دو پا معین شد؟ گفته می شود: زیرا که عبد هرگاه در خدمت خداوند جبار می ایستد، این اعضا در آن حال منکشف می گردد، چرا که به روی خود سجده می کند و به دست، سؤال و رغبت و زاری می کند و به سر، در رکوع و سجود استقبال می کند و به دو پا می ایستد و می نشیند.

اگر بگوید: چرا شستن صورت و دو دست واجب شده و برای دو پا و سر مسح لازم آمد و همه را شستن یا مسح کردن تنها دستور نیامد؟ گفته می شود: برای علّت های مختلف؛ از جمله آن که عبادت بزرگ تر، رکوع و سجود است و آن به وسیله صورت و دو دست می باشد نه به وسیله سر و دو پا.

و از جمله این که همه خلق نمی توانند سر و دو پا را بشویند و برایشان سخت باشد شستن سر و پاها در سفر و سرما و مرض و وقت های مختلف از شب و روز، و شستن روی و دو دست سزاوارتر است از سر و دو پا. همانا فرائض برای ضعیف ترین مردم وضع شده که طاقت و قوّتشان از دیگران کمتر است، بعد از آن در قوی و ضعیف عمومیت یافته است.

و از جمله این که سر و دو پا، همه وقت

فی کلّ وقت بادیان ظاهران كالوجه و الیدین لموضع العمامه و الخفّین و غیر ذلك.

فإن قال قائل: فلم وجب الوضوء ممّا خرج من الطّرفین خاصّه و من التّوم دون سائر الأشياء قیل: لأنّ الطّرفین هما طریق النّجاسه و لیس للإنسان طریق تصیبه النّجاسه من نفسه إلّا منهما فأمرُوا بالطّهاره عند ما تصیبه تلك النّجاسه من أنفسهم و أمّا التّوم فلاّ التّائم إذا غلب علیه التّوم یفتح کلّ شیء منه و استرخی فكان أغلب الأشياء علیه فی الخروج منه الرّیح فوجب علیه الوضوء لهذه العلّه.

فإن قال قائل: فلم لم یؤمروا بالغسل من هذه النّجاسه كما أمرُوا بالغسل من الجنابه قیل: لأنّ هذا شیء دائم غیر ممکن للخلق الاغتسال منه کلّمّا یصیب ذلك و لا یكلّف الله نفسا إلّا وسعها و الجنابه لیست هی أمر دائم إنّما هی شهوه تصیبه إذا أراد و یمکنه تعجیلها و تأخیرها الاّیام الثلاثه و الأقلّ و الأكثر و لیس ذلك هکذا.

فإن قال قائل: فلم أمرُوا بالغسل من الجنابه و لم یؤمروا بالغسل من الخلاء ظاهر و آشکار نیست، همچون چهره و دو دست به خاطر عمامه و کفش و غیر اینها که می پوشند.

اگر بگویند: چرا وضو واجب شد به سبب ادرار و مدفوع و به سبب خواب نه غیر آن ها؟ گفته می شود: زیرا که این دو طرف دو طریق نجاستند و انسان را طریقی دیگر نیست از خودش که از آن طریق او را نجاست رسد جز این دو. پس مأمور شد به طهارت، هرگاه که از این نجاستات به او رسید و امّا خواب به این دلیل که چون شخصی بخفت همه اعضا و قوای او سست گردد و اغلب در این وقت است که از او باد برآید و از این سبب وضو واجب شد.

اگر بگوید: چرا از این نجاست به غسل مأمور نشدند همچون جنابت؟ گفته می شود:

این همیشگی است و ممکن نیست هرگاه او را نجاست رسید غسل کند» و خدا نفس را مگر به اندازه تکلیف نمی کند» برخلاف جنابت که همیشگی نیست و شهوتی است که شخص هرگاه خواهد، به او می رسد، ممکن است او را در آن تعجیل و تأخیر کند، سه روز کمتر و بیشتر، و آن هم چو این نیست.

اگر گوید: چرا از جنابت غسل واجب است

و هو أنجس من الجنابه و أقذر قيل: من أجل أنّ الجنابه من نفس الإنسان و هو شيء يخرج من جميع جسده و الخلاء ليس هو من نفس الإنسان إنّما هو غذاء يدخل من باب و يخرج من باب.

فإن قال قائل: أخبرني عن الأذان لم أمروا قيل: لعل كثيره منها أن يكون تذكيرا للسّاهي و تنبيها للغافل و تعريفا لمن جهل الوقت و اشتغل عن الصّلاه و ليكون ذلك داعيا إلى عباده الخالق مرغبا فيها مقرّا له بالتوحيد مجاهرا بالإيمان معلنا بالإسلام مؤذنا لمن نسيها و إنّما يقال مؤذن لأنه يؤذن بالصّلاه.

فإن قال قائل: فلم بدأ فيه بالتكبير قبل التهليل قيل: لأنه أراد أن يبدأ بذكره و اسمه لأن اسم الله تعالى في التكبير في أول الحرف و في التهليل اسم الله في آخر الحرف فبدأ بالحرف الذي اسم الله في أوله لا في آخره.

فإن قال قائل: فلم جعل مثني مثني قيل:

لأن يكون مكررا في آذان المستمعين مؤكدا عليهم إن سها أحد عن الأول لم يسه عن الثاني و لأنّ الصّلاه ركعتان ركعتان و لذلك جعل الأذان مثني مثني.

و نه از خلا- و این نجس تر از جنابت است؟ گفته می شود: از این روی که جنابت از نفس انسان است و او چیزی است که از همه تن برمی آید و خلا از نفس انسان نیست، جز این نیست که غذا از دری داخل و از دری بیرون می رود.

اگر بگوید: چرا به اذان امر شده؟ گفته می شود:

برای علل بسیار از جمله این که فراموش کار را به یاد آورد و غافل را متنبه سازد و کسی که وقت نداند و مشغول باشد را اعلام کند و به سبب آن به عبادت خالق بخواند و ترغیب کند و اقرار کند به توحید و آشکار کند ایمان را و هویدا سازد اسلام را و اعلام کند فراموش کاران را و برای آن مؤذن نامند که اعلام به نماز کند.

اگر بگوید: چرا ابتدا شده است در اذان به تکبیر پیش از تهلیل؟ گفته می شود: زیرا که خواسته است حق تعالی ابتدا به نام او شود؛ نام خدا در تکبیر در حروف اول و در تسبیح و تهلیل و تحمید در آخر آمده است، پس شروع می شود به جمله ای که نام خدا در اول آمده است.

اگر بگوید: چرا فصول اذان هریک دو بار مقرر شد؟ گفته می شود: زیرا که به گوش ها مکرر برسد و تأکید کند اگر کسی از اول غافل شود، از دوم نشود.

برای آن که نماز دو رکعت دو رکعت است؛ پس اذان نیز دو دو مقرر شد.

فإن قال قائل: فلم جعل التكبير في أول الأذان أربعاً قيل: لأنَّ أول الأذان إنّما يبدأ غفلة و ليس قبله كلام يتبّه المستمع له فجعل ذلك تنبيهاً للمستمعين لما بعده في الأذان.

فإن قال قائل: فلم جعل بعد التكبير شهادتين قيل: لأنَّ أول الإيمان إنّما هو التوحيد و الإقرار لله عزّ و جلّ بالوحدانيّة و الثّاني الإقرار للرّسول بالرّسالة و أنّ طاعتها و معرفتهما مقرونتان و أنّ أصل الإيمان إنّما هو الشّهاده فجعل الشّهادتين في الأذان كما جعل في سائر الحقوق شهادتين فإذا أقرّ لله تعالى بالوحدانيّة و [الإقرار] أقرّ للرّسول بالرّسالة فقد أقرّ بجملة الإيمان لأنَّ أصل الإيمان إنّما هو الإقرار بالله و برسوله.

فإن قال قائل: فلم جعل بعد الشّهادتين الدّعاء إلى الصّلاه قيل: لأنَّ الأذان إنّما وضع لموضع الصّلاه و إنّما هو النّداء إلى الصّلاه فجعل النّداء إلى الصّلاه في وسط الأذان فقدّم المؤدّن قبلها أربعاً التّكبيرتين و الشّهادتين و آخر بعدها أربعاً يدعو إلى الفلاح حتّاً على البرّ و الصّلاه ثمّ دعا إلى اگر بگوید: چرا تکبیر در اول اذان چهار بار است؟ گفته می شود: زیرا اول اذان مردم غافل اند و پیش از آن کلامی نیست که مستمعین را آگاه کند، پس تنبیهی برای شنوندگان قرار داده شد که به پس از آن توجه کنند.

اگر بگوید: بعد از دو تکبیر چرا دو شهادت است؟ گفته می شود: زیرا که اول ایمان، توحید است و اقرار به وحدانیت خدا و دوّم اقرار به رسالت رسول و طاعت خدا و رسول است و معرفت ایشان به هم پیوسته اند؛ و اصل ایمان شهادت است و دو شهادت در اذان قرار شد، چرا که در سایر حقوق دو شهادت در کار است. پس هرگاه اقرار کرد به وحدانیت خدا و رسالت رسول صلی الله علیه و آله اقرار کرد، بالجملة به ایمان اقرار کرده زیرا اصل ایمان، دو اقرار است.

اگر بگوید: چرا بعد از دو شهادت، دعوت به نماز را قرار داد؟ گفته می شود: زیرا که اذان از برای نماز معین شده و آن ندای به نماز است؛ پس ندای به نماز در وسط اذان مقرر شده و پیش از اذان دو تکبیر و دو شهادت است و پس از آن چهار جمله یکی به فلاح خواند که نیکوی نماز است و جمله بعد از آن به بهترین عمل دعوت کند، پس به نماز و گزاردن آن

خير العمل مرغبا فيها و في عملها و في أدائها ثم نادى بالتكبير و التهليل ليتّم بعدها أربعاً كما أتمّ قبلها أربعاً و ليختم كلامه بذكر الله كما فتحه بذكر الله تعالى.

فإن قال قائل: فلم جعل آخرها التهليل و لم يجعل آخرها التكبير كما جعل في أولها التكبير قيل: لأنّ التهليل اسم الله في آخره فأحبّ الله تعالى أن يختم الكلام باسمه كما فتحه باسمه.

فإن قال قائل: فلم لم يجعل بدل التهليل التسبيح و التّحميد و اسم الله في آخرهما قيل: لأنّ التهليل هو إقرار لله تعالى بالتّوحيد و خلع الأنداد من دون الله و هو أول الإيمان و أعظم من التسبيح و التّحميد.

فإن قال: فلم بدأ في الاستفتاح و الركوع و السّجود و القيام و القعود بالتكبير قيل: لعلّه التي ذكرناها في الأذان.

فإن قال: فلم جعل الدّعاء في الرّكعه الأولى قبل القراءة و لم جعل في الرّكعه الثانيه القنوت بعد القراءة قيل: لأنّه أحبّ أن يفتح قيامه لرّبّه و عبادته بالتّحميد و التّقديس و الرّغبه و الرّهبه و يختمه بمثل ترغيب مي کند و بعد از آن ندا کند به تكبير و تهليل تا چهار جمله تمام شود. بعد از آن چنان که چهار است قبل از آن و باید کلام خود را به ذکر خدا ختم نماید؛ چنان که به آن فتح نموده بود.

اگر بگویند: پس چرا آخر آن جمله ها تهلیل است نه تکبیر؛ چنان که اول است؟ گفته می شود: زیرا که تهلیل نام خدا در آخر دارد.

پس دوست داشت خداوند که کلام به نام او ختم شود؛ چنان که به نام او فتح شده بود.

اگر بگویند: چرا بدل تهلیل، تسبیح یا تحمید نهاد و اسم خدا در آخر آن هاست؟ گفته می شود: زیرا که تهلیل اقرار است به یگانگی خداوند و نفی اضداد و انداد غیر او و این اول ایمان است و از تسبیح و تحمید بزرگ تر است.

اگر بگویند: چرا در نماز و رکوع و سجود و قیام و قعود ابتدا تکبیر گویند؟ گفته می شود:

به آن علل که در اذان گفته شد.

اگر بگویند: چرا دعا در رکعت اول پیش از قرائت است و در رکعت دوم قنوت است بعد از قرائت؟ گفته می شود: زیرا که خدا خواست قیام نماز کننده را برای خود به تحمید و تقدیس و رغبت و رهبت، و ختم کند به مثل

ذلك و ليكون في القيام عند القنوت [أطول] طول فأحرى أن يدرك المدرك الركوع و لا يفقه الركعة في الجماعة.

فإن قال: فلم أمروا بالقراءة في الصلاة قيل: لئلا يكون القراءة مهجورا مضيعا و ليكون محفوظا فلا يضمحل و لا يجهل.

فإن قال: فلم بدأ بالحمد في كل قراءة دون سائر السور قيل: لأنه ليس شيء في القرآن و الكلام جمع فيه جوامع الخير و الحكمة ما جمع في سورة الحمد و ذلك أن قوله تعالى الحمد لله إنما هو أداء لما أوجب الله تعالى على خلقه من الشكر و شكره لما وفق عبده للخير رب العالمين تمجيد له و تحميد و إقرار [و أنه] بأنه هو الخالق المالك لا غيره الرحمن الرحيم استعطاف و ذكر لآلائه و نعمائه على جميع خلقه مالك يوم الدين إقرار له بالبعث و النشور و الحساب و المجازاة و إيجاب له ملك الآخرة كما أوجب له ملك الدنيا إتيانك نعبد رغبه و تقرب إلى الله عز و جل و إخلاص بالعمل له دون غيره و إتيانك نستعين استزاده من توفيقه و عبادته و استدامته لما أنعم الله عليه و بضره اهدنا آنچه در قيام به سبب قنوت زمانی توقف شود که اگر کسی لاحق شود رکوع را دریابد و آن رکعت به جماعت از او فوت نگردد.

اگر بگوید: چرا قرائت در نماز واجب شد؟ گفته می شود: تا قرآن ترک نشود و ضایع نگردد و محفوظ ماند و از بین نرود و مجهول نشود.

اگر بگوید: چرا در ابتدای هر قرائت حمد خوانده شود، نه دیگر سوره ها؟ گفته می شود:

زیرا که نیست در قرآن و کلام حق چیزی که در آن خیر و حکمت جمع شده باشد به قدر آن چه در سوره حمد جمع شده است؛ زیرا «الْحَمْدُ لِلَّهِ» گزاردن شکر واجب خدای عز و جل و شکر توفیق کار خیر است؛ «رَبِّ الْعَالَمِينَ» تمجید و تحمید پروردگار است و اقرار به خالق و مالک بودن او نه دیگری؛ «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» طلب عطوفت و رحمت است و یادآوری نعمت هایی که خداوند فروفرستاده؛ «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» اقرار به برگشت و حساب و مکافات اعمال و اثبات ملک آخرت برای حضرت عزت چنان که اثبات کرده ملک دنیا را؛ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» تمنا و نزدیکی جستن به حضرت او و خالص ساختن عمل برای او نه غیر او؛ «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» طلب توفیق عبادت او و دوام نعمت هایی که داده؛ «اهْدِنَا

الصَّراط المستقیم استرشاد لآدبه و اعتصام بحبله و استزاده فی المعرفه برّبه و بعظمته و بکبریائه صراط الذّین أنعمت علیهم توكید فی السّؤال و الرّغبه و ذکر لما تقدّم من آیادیه و نعمه علی أولیائه و رغبه فی مثل تلك النّعم غیر المغضوب علیهم استعاذه من أن يكون من المعاندين الكافرين المستخفّین به و بأمره و نهیه و لا الضّالّین اعتصام من أن يكون من الضّالّین الذّین ضلّوا عن سبيله من غیر معرفه و هم يحسبون أنّهم يحسنون صنعا فقد اجتمع فيه من جوامع الخیر و الحکمه فی أمر الآخره و الدّنيا ما لا یجمعه شیء من الأشياء.

فإن قال: فلم جعل التّسبیح فی الرّکوع و السّجود قیل: لعل منها أن يكون العبد مع خضوعه و خشوعه و تعبّده و تورّعه و استکانتّه و تذلّله و تواضعه و تقوّبه إلى ربّه مقدّسا له ممّجّدا مسبّحا مطیعا معظّما شاکرا لخالقه و رازقه فلا یذهب به الفکر و الأمانیّ إلى غیر الله.

فإن قال: فلم جعل أصل الصّلاه رکعتین و لم یزد علی بعضها رکعه و علی بعضها رکعتان و لم یزد علی بعضها شیء قیل:

الصّراط المُستَقِیم» طلب راه راست و طریق ادب می کند و به جبل متین چنگ زده و خواهان افزایش معرفت پروردگار و عظمت و کبریای او؛ «صراط الذّین أنعمت علیهم» تأکید در سؤال و رغبت و ذکر نعمت های گذشته که خداوند ارزانی داشته؛ «غیر المغضوب علیهم» می گریزد از معاندانی که ناچیز شمارند خداوند و امر و نهی او را؛ «و لا الضّالّین» پناه می برد به خداوند از این که از گمراهان راه معرفت باشد که به خود گمان خوب دارند؛ پس این مقدار از خیر و حکمت در امر آخرت و دنیا در این سوره جمع شده که در هیچ کلامی جمع نشده.

اگر بگوید: چرا تسبیح در رکوع و سجود نهاده شد؟ گفته می شود: از برای علّی؛ از جمله این که بنده با خضوع و خشوع و نهایت بندگی و مسکنت و تذللّ و تواضع و تقرب به سوی پروردگار خود باشد؛ در حالتی که تقدیس و تمجید و تسبیح و اطاعت و شکرگزاری خالق و رازق خود کند؛ پس فکر و آرزوها و اندیشه های او به غیر خدای تعالی نباشد.

اگر بگوید: چرا اصل نماز دو رکعت شد و چرا بر بعضی یک رکعت افزود و بر بعضی دو رکعت و بر بعضی هیچ نیفزود؟ گفته می شود:

لأنَّ أصل الصَّلاه إنّما هي ركعه واحده لأنَّ أصل العدد واحد فإن نقصت من واحده فليست هي صلاه فعلم الله عزَّ وجلَّ أنَّ العباد لا يؤدُّون تلك الرُّكعه الواحده الَّتِي لا صلاه أَقلَّ منها بكمالها و تمامها و الإقبال عليها فقرن إليها ركعه أخرى ليتِمَّ بالثانيه ما نقص من الأولى ففرض الله عزَّ وجلَّ أصل الصَّلاه ركعتين ثمَّ علم رسول الله صَلَّى الله عليه و آله أنَّ العباد لا يؤدُّون هاتين الرُّكعتين بتمام ما أمروا به و كماله فضمَّ إلى الظَّهر و العصر و العشاء الآخره ركعتين ركعتين ليكون فيها تمام الرُّكعتين الأوليين ثمَّ إنَّه علم أنَّ صلاه المغرب يكون شغل النَّاس في وقتها أكثر للانصراف إلى الإفطار و الأكل و الشَّرب و الوضوء و التَّهيئه للمبيت فزاد فيها ركعه واحده ليكون أخفَّ عليهم و لأنَّ تصير ركعات الصَّلاه في اليوم و اللَّيله فردا ثمَّ ترك الغداه على حالها لأنَّ الاشتغال في وقتها أكثر و المبادره إلى الحوائج فيها أعمَّ و لأنَّ القلوب فيها أخلى من الفكر لقله معاملات النَّاس بالليل و لقله الأخذ و الإعطاء فالإنسان فيها أقبل على صلاته زیراكه اصل نماز يك ركعت است چون كه اصل عدد يك است كه اگر يكي گزارده نشود نمازی نخواهد بود، خدای عزَّ وجلَّ دانست كه بندگان این يك ركعت را كه از آن كمتر نمی شود به تمام و كمال نمی گزارند و توجهی در ركعات نمی كنند، پس ركعتی دیگر بر آن مقرون ساخت تا به این زیادتى، كمی آن ركعت اصل تمام گردد؛ پس اصل نماز را دو ركعت فرض كرد، بعد از آن رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله دانست كه بندگان این دو ركعت را با شرایط و آداب نمی گزارند، پس به ظهرو عصر و خفتن، به هریك دو ركعت افزود تا آن دو ركعت نقصان نیابد. پس چون دانست كه مردم در وقت نماز شام مشغولی بیشتر دارند كه می خواهند به خانه های خود بازگردند برای افطار و غذا و طهارت و استراحت، پس يك ركعت بیفزود تا برایشان سبك تر باشد تا ركعت های نماز شبانه روزی طاق شود و نماز صبح را بر حال خود گذاشت؛ زیراكه اشتغال مردم در آن وقت بیشتر است و اكثر مردم می خواهند سوى كارها و حاجت ها شتابند و دیگر دل ها در آن وقت خالی تر است از فكر، به سبب شب كه معاملات و دادوستد مردم را در او كم می باشد. پس آدمی در آن وقت به نماز

منه فی غیرها من الصَّلوات لأنَّ الفکر أقلَّ لعدم العمل من اللَّیل.

فإن قال: فلم جعلت التَّكْبیر فی الاستفتاح سبع تکییرات قیل: إنَّما جعل ذلك لأنَّ التَّكْبیر فی الرُّکعة الأولى الثَّنی هی الأصل سبع تکییرات تکییره الاستفتاح و تکییره الرُّکوع و تکییرتان للِسجود و تکییره أيضا للرُّکوع و تکییرتان للِسجود فإذا کبر الإنسان أوَّل الصَّلاة سبع تکییرات فقد أحرز التَّكْبیر کله فإن سها فی شیء منها أو ترکها لم یدخل علیه نقص فی صلاته.

فإن قال: فلم جعل رکعه و سجدتین قیل: لأنَّ الرُّکوع من فعل القیام و السَّجود من فعل القعود و صلاه القاعد علی النِّصف من صلاه القائم فضوعف السَّجود لیستوی بالرُّکوع فلا یكون بینهما تفاوت لأنَّ الصَّلاة إنَّما هی رکوع و سجدود.

فإن قال: فلم جعل التَّشْهَد بعد الرُّکعتین قیل: لأنَّه كما تقدَّم قبل الرُّکوع و السَّجود الأذان و الدَّعاء و القراءه فکذلك أيضا أمر بعدها التَّشْهَد و التَّحْمید و الدَّعاء.

بہتر اقبال می کند از دیگر نمازها؛ زیرا کہ فکر آن از شب داشته است.

اگر بگوید: چرا در نماز هفت مرتبه تکییر مقرر گردید؟ گفته می شود: زیرا تکییرات رکعت اول کہ اصل است هفت تکییر است؛ تکییر افتتاح و تکییر رکوع و دو تکییر از سجده اول و یک تکییر نیز از برای رکوع و دو تکییر از برای سجده دوم، پس ہر گاہ شخصی در نماز هفت تکییر گوید تمام تکییرات را درک کرده است و اگر در چیزی از آن ها سہوی حاصل شود یا ترک کند نقصی در نماز داخل نمی شود.

اگر بگوید: چرا رکوع یکی و سجود دو تا مقرر شد؟ گفته می شود: زیرا رکوع کار ایستادن است و سجود کار نشستن، و نماز نشسته نصف نماز ایستاده است، از این روی سجود دو چندان شد تا با رکوع مساوی شود و متفاوت نباشد؛ زیرا کہ نماز رکوع است و سجود.

اگر بگوید: چرا تشہد بعد از دو رکعت است؟ گفته می شود: چنان کہ اذان و دعا و قرائت مقدم شد پیش از رکوع و سجود در رکعت، نیز مؤخر شد بعد از آن تشہد و تحمید و دعا.

فإن قال: فلم جعل التسليم تحليل الصلاه و لم يجعل بدله تكبيرا أو تسبيحا أو ضربا آخر قيل: لأنه لما كان في الدخول في الصلاه تحريم الكلام للمخلوقين و التوجه إلى الخالق كان تحليلها كلام المخلوقين و الانتقال عنها و ابتداء المخلوقين في الكلام إنما هو بالتسليم.

فإن قال: فلم جعل القراءة في الركعتين الأوليين و التسبيح في الأخيرتين قيل:

للفرق بين ما فرض الله عزّ و جلّ من عنده و ما فرضه من عند رسوله.

فإن قال: فلم جعل الجماعه قيل: لئلا يكون الإخلاص و التوحيد و الإسلام و العباده لله إلّا ظاهرا مكشوفاً مشهوراً لأنّ في إظهاره حجّه على أهل الشرق و الغرب لله وحده عزّ و جلّ و ليكون المنافق و المستخفّ مؤدياً لما أقرّ به بظاهر الإسلام و المراقبه و ليكون شهادات الناس بالإسلام بعضهم لبعض جائزه ممكنه مع ما فيه من المساعدة على البرّ و التقوى و الزهد عن كثير من معاصي الله عزّ و جلّ.

فإن قال: فلم جعل الجهر في بعض اگر بگوئید: چرا سلام تحلیل نماز شد و بدل از سلام، تکبیر، تسبیح و یا چیز دیگر قرار داده نشد؟ گفته می شود: چون در نماز داخل شود حرام شود کلام با مخلوق و باید همه توجه به خالق کند از این سبب تحلیل نماز و فراغ از آن، به کلام مخلوق شد و خلق در ابتدای سخن گفتن با یکدیگر، سلام گویند.

اگر بگوئید: چرا قرائت در دو رکعت اول است و تسبیح در دو رکعت آخر؟ گفته می شود: تا فرق باشد میان آن چه خداوند واجب کرده و آن چه از نزد رسول صلی الله علیه و آله واجب شده است.

اگر بگوئید: چرا جماعت در نماز مقرر شد؟ گفته می شود: تا اخلاص و توحید و اسلام و عبادت خداوند ظاهر و مکشوف و مشهود باشد؛ زیرا که در اظهار آن، حجت خدا ثابت شود بر اهل مشرق و غرب، و آن که منافق بوده و در صدد سبک شمردن دین خداست، آن چه را اقرار کند ادا کرده است و به ظاهر اسلام و خوف از خدا را ظاهر کند و از برای آن است که شهادت دادن بعضی از مردم برای بعضی دیگر جایز باشد.

علاوه بر این که در نماز جماعت سبقت بر کارهای نیک و دوری از معاصی خداوند باشد.

اگر بگوئید: چرا در بعضی نمازها به جهر

الصَّلوات و لم يجعل في بعض قيل: لأنَّ الصَّلوات التي يجهر فيها إنّما هي صلوات تصلّى في أوقات مظلمه فوجب أن يجهر فيها لأن يمرّ المارّ فيعلم أنّ هاهنا جماعه فإذا أراد أن يصلّى صلّى ولأنّه إن لم ير جماعه تصلّى سمع و علم ذلك من جهه السّماع و الصّلاتان اللّتان لا يجهر فيهما فإنّما هما بالنّهار و في أوقات مضيه فهي تدرك من جهه الرّؤيه فلا يحتاج فيها إلى السّماع.

فإن قال: فلم جعل الصَّلوات في هذه الأوقات و لم تقدّم و لم تؤخّر قيل: لأنّ الأوقات المشهوره المعلومه التي تعمّ أهل الأرض فيعرفها الجاهل و العالم أربعة غروب الشّمس معروف مشهور يجب عنده المغرب و سقوط الشّفق مشهور معلوم يجب عنده العشاء الآخره و طلوع الفجر مشهور معلوم يجب عنده الغداه و زوال الشّمس مشهور معلوم يجب عنده الظّهر و لم يكن للعصر وقت معلوم مشهور مثل هذه الأوقات فجعل وقتها عند الفراغ من الصّلاه التي قبلها.

و علّه أخرى أنّ الله عزّ و جلّ أحبّ أن يبدأ النّاس في كلّ عمل أوّلا بطاعته خواندن مقرر شده و در بعضی دیگر مقرر نشده است؟ گفته می شود: نمازی که به جهر است در اوقات تاریک گزارده می شود، پس واجب شد که جهر کنند تا کسی که می گذرد، بداند آن جا جماعت برپاست، اگر اراده نماز دارد، درآید؛ چه اگر جماعت را نبیند آوازشان بشنود و نمازی که در او جهر نمی شود، نمازهای روز است که عالم روشن است و می بیند و حاجت به شنیدن ندارد.

اگر بگویند: چرا نمازها در این اوقات معین شدند و پیش و پس نشده اند؟ گفته می شود:

زیرا اوقات مشهوره معلومه که همه اهل زمین آن را درک کنند و جاهل و عالم آن را شناسند چهار است، غروب شمس که معروف و مشهور است در آن وقت، نماز مغرب واجب شد و سقوط شفق مشهور است در آن وقت، نماز عشا معین شد و طلوع فجر مشهور و معلوم است در آن وقت نماز صبح معین شد، زوال شمس مشهور و معلوم است، نماز ظهر در آن وقت معین شد اما از برای عصر وقتی مشهور و معلوم نبود مثل این چهار وقت، از پس نماز ظهر معین شد.

دیگر این که خدای عزّ و جلّ خواست که مردم ابتدا کنند در هر عمل اوّل به طاعت

و عبادته فأمرهم أوّل النَّهار أن يبدءوا بعبادته ثمّ ينتشروا فيما أحبّوا من مرّته دنياهم فأوجب صلاه الغداه عليهم فإذا كان نصف النَّهار و تركوا ما كانوا فيه من الشَّغل و هو وقت يضع النَّاس فيه ثيابهم و يستريحون و يشتغلون بطعامهم و قيلولتهم فأمرهم أن يبدءوا أوّلاً بذكره و عبادته فأوجب عليهم الظَّهر ثمّ يتفرَّغوا لما أحبّوا من ذلك فإذا قضا و طرهم و أرادوا الانتشار فى العمل لآخر النَّهار بدءوا أيضا بطاعته ثمّ صاروا إلى ما أحبّوا من ذلك فما [أوجب] فأوجب عليهم العصر ثمّ ينتشرون فيما شاءوا من مرّته دنياهم فإذا جاء اللَّيل و وضعوا زينتهم و عادوا إلى أوطانهم ابتداء أوّلا بعباده ربّهم ثمّ يتفرَّغون لما أحبّوا من ذلك فأوجب عليهم المغرب فإذا جاء وقت النَّوم و فرغوا ممّا كانوا به مشغولين أحبّ أن يبدءوا أوّلا بعبادته و طاعته ثمّ يصيرون إلى ما شاءوا أن يصيروا إليه من ذلك فيكونوا قد بدءوا فى كلّ عمل بطاعته و عبادته فأوجب عليهم العتمه فإذا فعلوا ذلك لم ينسوه و لم يغفلوا عنه و لم تقس قلوبهم و لم تقلّ رغبتهم.

و عبادت او؛ پس امر کرد اوّل روز که او را عبادت کنند بعد از آن پراکنده شوند در آن چه بخواهند از اصلاح امور دنیای خود، پس از این جهت نماز صبح را برایشان واجب کرد. پس چون نیمه روز شد و از شغل ها دست برداشتند که وقت استراحت و جامه کردن و خوردن و خفتن است، پس امر کرد که اوّل به ذکر و عبادت او ابتدا کنند، پس ایشان را مأمور کرد به نماز ظهر و پس از آن به امور خود پردازند. پس چون رفع حاجت خود کنند و بخواهند پراکنده شوند و به عمل خود مشغول شوند، در آخر روز ابتدا کنند به عبادت او و پس از آن مشغول شوند در عمل خود، پس از این جهت نماز عصر را بر ایشان واجب کرد و پس از آن در جهت اصلاح امور دنیایی خود داخل شوند. و چون شب درآید و از کار دست کشیده و به خانه هایشان مراجعت کنند اول عبادت پروردگار کنند و بعد به آن چه دوست دارند مشغول شوند، پس نماز مغرب را بر ایشان واجب کرد و چون وقت خواب درآید و از اعمال خود فارغ شوند چون خدا دوست داشت که اول ابتدا کنند به عبادت او، پس نماز عشاء را واجب کرد و چون چنین کنند خدای را فراموش نکنند و غافل نگردند و دل هاشان قساوت نگیرد و رغبت هاشان کم نشود.

فإن قال: فلم إذا لم يكن للعصر وقت مشهور مثل تلك الأوقات أوجبها بين الظهر والمغرب و لم يوجبها بين العتمة والغداة و بين الغداة والظهر قيل: لأنه ليس وقت على الناس أخف ولا أيسر ولا أخرى أن يعم فيه الضعيف والقوى بهذه الصلاة من هذا الوقت و ذلك أن الناس عامتهم يشتغلون في أول النهار بالتجارات والمعاملات والذهاب في الحوائج وإقامه الأسواق فأراد أن لا يشغلهم عن طلب معاشهم ومصلحه دنياهم.

و ليس يقدر الخلق كلهم على قيام الليل ولا يشعرون به ولا ينتبهون لوقته لو كان واجبا ولا يمكنهم ذلك فخفف الله عنهم و لم يجعلها في أشد الأوقات عليهم و لكن جعلها في أخف الأوقات عليهم كما قال الله عز و جل يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر.

فإن قال: فلم يرفع اليدين في التكبير قيل: لأن رفع اليدين هو ضرب من الابتهاال والتبتل والتضرع فأحب الله عز و جل أن يكون العبد في وقت ذكره له مبتتلا متضرعا مبتهلا ولأن في رفع اليدين إحضار التيه وإقبال القلب على ما قال وقصده.

اگر بگوید: اگر عصر را وقتی مشهور در میان وقت ها نبود، چرا آن را میان ظهر و مغرب واجب کرد و میان عشاء و صبح و یا صبح و ظهر واجب نکرد؟ گفته می شود: زیرا وقتی بر مردمان سبک تر و آسان تر از این وقت نیست و اولی تر به این که ضعیف و قوی را فراگیرد؛ زیرا عامه مردم در اول روز مشغول تجارت و معاملات و آمد و شد در کارها و بازارها هستند، خواست که مشغولیتی در آن وقت ایشان را از طلب معاش و مصالح دنیاشان مانع نباشد.

امّا شب همه کس نتوانند برپا باشند و آگاه نشوند و بیدار نشوند، اگر در آن وقت واجب گردد و این عمل برایشان ممکن نباشد، پس حق تعالی ایشان را تخفیف داد و در سخت ترین اوقات ایشان را تکلیف نکرد، بلکه در سبک ترین اوقات نهاد، چنان که فرمود: «خداوند برای شما راحتی و آسایش خواهد نه سختی».

اگر بگوید: چرا دو دست در هنگام تکبیر گفتن بلند کرد؟ گفته می شود: زیرا بلند کردن دو دست نوعی از تضرع و زاری است. پس خداوند خواست که بنده، وقت ذکر او زاری کند و جزع کند و دیگر آن که در بلند کردن دو دست، حاضر ساختن نیت و اقبال قلب است به آن چه می گوید و قصد می کند.

فإن قال: فلم جعل صلاه السنّه أربعاً و ثلاثين ركعه قيل لأنّ الفريضة سبع عشره ركعه فجعلت السنّه مثلى الفريضة كاملاً للفريضة.

فإن قال: فلم جعل صلاه السنّه فى أوقات مختلفه و لم يجعل فى وقت واحد قيل: لأنّ أفضل الأوقات ثلاثه عند زوال الشمس و بعد المغرب و بالأسحار فأحبّ أن يصلّى له فى كلّ هذه الأوقات الثلاثه لأنّه إذا فرقت السنّه فى أوقات شتى كان أداؤها أيسر و أخفّ من أن تجمع كلّها فى وقت واحد.

فإن قال: فلم صارت صلاه الجمعة إذا كانت مع الإمام ركعتين و إذا كانت بغير إمام ركعتين و ركعتين قيل: لعل شتى منها أنّ الناس يتخطّون إلى الجمعة من بعد فأحبّ الله عزّ و جلّ أن يخفّف عنهم لموضع التعب الذى صاروا إليه.

و منها أنّ الإمام يحبسهم للخطبه و هم منتظرون للصلاه و من انتظر الصلاه فهو فى صلاه فى حكم التمام.

و منها أنّ الصلاه مع الإمام أتمّ و أكمل لعلمه و فقهه و عدله و فضله و منها أنّ الجمعة عيد و صلاه العيد ركعتان و لم تقصّر لمكان الخطبتين.

اگر بگوئید: چرا نماز مستحب سی و چهار رکعت شد؟ گفته می شود: زیرا که فريضة هفده رکعت است؛ پس مستحب دوچندان فريضة شد تا فريضة کامل گردد.

اگر بگوئید: چرا نماز سنت را در اوقات مختلفه نهاد و در يك وقت نهاد؟ گفته می شود:

زیرا که پر فضیلت ترین اوقات سه وقت است:

وقت زوال و بعد از مغرب و سحرها؛ پس خداوند دوست می داشت که در این سه وقت نماز گزارند، چرا که نماز گزاردن در چند وقت، آسان تر و سبک تر باشد از آن که در يك وقت جمع کنند.

اگر بگوئید: چرا نماز جمعه با امام دو رکعت باشد و بی امام دو رکعت، دو رکعت؛ یعنی چهار رکعت دو اصل و دو فرع؟ گفته می شود: برای علّت ها از جمله این که مردم برای جمعه از راه دور می آیند. پس خداوند خواست سبک سازد برای تعبى که کشیده اند.

و از آن جمله این که امام ایشان را واداشت برای خطبه، در حالتی که منتظر نمازند و هر که انتظار نماز برد، او در نماز است.

و از آن جمله این که نماز با امام تمام تر و کامل تر است به سبب علم و فقه و عدل و فضل او؛ و نیز این که جمعه عيد است و نماز عيد دو رکعت است و به خاطر دو خطبه، دو رکعت را قصر نکرده اند.

فإن قال: فلم جعلت الخطبه قيل: لأن الجمعة مشهود عام فأراد أن يكون للإمام سببا لموعظتهم و ترغيبهم في الطاعة و ترهيبهم عن المعصيه و توقيفهم على ما أراد من مصلحه دينهم و دنياهم و يخبرهم بما ورد عليه من الأوقات و من الأحوال التي لهم فيها المضرة و المنفعه.

فإن قال: فلم جعلت خطبتين قيل: لأن تكون واحده للثناء و التّحميد و التّقدیس لله عزّ و جلّ و الأخرى للحوائج و الإعذار و الإنذار و الدّعاء و ما يريد أن يعلمهم من أمره و نهيه بما فيه الصّلاح و الفساد.

فإن قال: فلم جعلت الخطبه يوم الجمعة قبل الصّلاه و جعلت في العيدين بعد الصّلاه قيل: لأنّ الجمعة أمر دائم يكون في الشّهر مرارا و في السّينه كثيرا فإذا أكثر ذلك على النّاس صلّوا و تركوه و لم يقيموا عليه و تفرّقوا عنه فجعلت قبل الصّلاه ليحتبسوا على الصّلاه و لا يتفرّقوا و لا يذهبوا و أمّا العیدان فإنّما هو في السّينه مرّتان و هي أعظم من الجمعة و الزّحام فيه أكثر و النّاس منهم أرغب فإن تفرّق بعض النّاس بقى عامّتهم و ليس هو بكثير فيميلوا و يستخفّوا به.

اگر بگوئید: چرا خطبه وضع شد؟ گفته می شود: زیرا که جمعه محضر عام است. پس خواست خداوند که امام سبب موعظه و ترغیب ایشان در طاعت و تحذیر از معصیت شود، و مصلحت دین و دنیایشان را اعلام کند و از آفات و احوالی که در آن ایشان را نفع و ضرر است ایشان را خبر نماید.

اگر بگوئید: چرا دو خطبه شد؟ گفته می شود: تا یکی برای ثنا و ستایش و تمجید و تقدیس خدا باشد و دیگری برای حوایج و عذر و بیم دادن و خواندن و امر و نهی مردمان در چیزهایی که صلاح و فساد ایشان در آن است.

اگر بگوئید: چرا خطبه روز جمعه پیش از نماز است و در دو عید بعد از نماز؟ گفته می شود: زیرا جمعه امری دایمی است در هرماه چند بار و در سالی بسیار واقع می شود و هرگاه بسیار شود مردم نماز کنند و خطبه را رها کرده و برای شنیدن آن نایستند و متفرق شوند؛ پس پیش از نماز نهاده شد تا بمانند و نروند و اما نماز دو عید در سالی دوبار واقع شود که از جمعه بزرگ تر است و ازدحام در او بیشتر و مردم در آن راغب تر، اگر بعضی بروند اکثر بمانند و مانند جمعه زیاد نیست تا مردم ملول شوند و آن را سبک گیرند.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: جاء هذا الخبر هكذا و الخطبتان في الجمعة و العيد بعد الصلاه لأنهما بمنزله الركعتين الأخيرتين و إنّ أول من قدّم الخطبتين عثمان بن عفان لأنه لما أحدث ما أحدث لم يكن الناس يقفون على خطبه و يقولون ما نصنع بمواعظه و قد أحدث ما أحدث فقدّم الخطبتين ليقف الناس انتظارا للصلاه و لا يتفرقوا عنه.

فإن قال لم وجبت الجمعة على من يكون على فرسخين لا أكثر من ذلك قيل:

لأنّ ما يقصّر فيه الصلاه بريدان [ذاهب] ذاهبا أو بريد [ذاهب] ذاهبا و [جائي] جائيا و البريد أربعة فراسخ فوجبت الجمعة على من هو على نصف البريد الذي يجب فيه التقصير و ذلك أنّه يجيء على فرسخين و يذهب فرسخين فذلك أربعة فراسخ و هو نصف طريق المسافر.

فإن قال: فلم زيد في الصلاه السنّه يوم الجمعة أربع ركعات قيل: تعظيما لذلك اليوم و تفرقه بينه و بين سائر الأيام.

فإن قال: فلم قصّرت الصلاه في السفر قيل: لأنّ الصلاه المفروضة أولا إنّما هي مصنف رحمه الله كتاب گوید: این خبر چنین نیز آمده است که دو خطبه در جمعه و دو عید بعد از نماز است؛ زیرا که به جای دو رکعت آخر است و اول کسی که دو خطبه را مقدم داشت عثمان بن عفان بود؛ زیرا زمانی که بدعت گذاشت مردم بر خطبه او توقف نمی کردند و می گفتند: ما به مواعظ او گوش نمی دهیم زیرا بدعت نموده است، پس دو خطبه را بر نماز مقدم داشت تا مردم برای نماز مانده و متفرق نشوند.

اگر بگوید: چرا جمعه واجب شد بر کسی که دو فرسخ راه دارد، نه بیشتر؟ گفته می شود:

زیرا مسافت موجب قصر نماز دو بريد است يك بريد رفتن و يك بريد آمدن، بريد چهار فرسخ است. پس جمعه واجب شد بر کسی که مسافت او نصف دو بريد باشد که موجب قصر می شود؛ چرا که دو فرسخ می آید و دو فرسخ می رود و چهار فرسخ نصف راه مسافری است که نماز او قصر می شود.

اگر بگوید: چرا بر نماز مستحبی روز جمعه چهار رکعت افزوده شد؟ گفته می شود: برای تعظیم آن و فرق میان آن روز و سایر روزها.

اگر بگوید: چرا نماز در سفر قصر شد؟ گفته می شود: نماز واجب در اول امر ده رکعت بود،

عشر رکعات و السَّبعِ إِنَّمَا زِيدَتْ عَلَيْهَا بَعْدَ فَخَفَّفَ اللَّهُ عَنْهُمْ تِلْكَ الزَّيَادَةَ لِمَوْضِعِ السَّيْرِ وَ تَعَبِهِ وَ نَصَبِهِ وَ اشْتَغَالِهِ بِأَمْرِ نَفْسِهِ وَ ظَعْنِهِ وَ إِقَامَتِهِ لئَلَّا يَشْتَغَلَ عَمَّا لَا بَدَّ لَهُ مِنْ مَعِيشَةٍ رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَعَطُّفًا عَلَيْهِ إِلَّا صَلَاةَ الْمَغْرَبِ فَإِنَّهَا لَمْ تَقْصُرْ لَأَنَّهَا صَلَاةٌ مَقْصُورَةٌ فِي الْأَصْلِ.

فَإِنْ قَالَ: فَلَمْ يَجِبِ التَّقْصِيرُ فِي ثَمَانِيَةِ فَرَاسِخٍ لَا أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ قِيلَ: لِأَنَّ ثَمَانِيَةَ فَرَاسِخٍ مَسِيرُهُ يَوْمًا لِلْعَامَّةِ وَ الْقَوَافِلِ وَ الْأَثْقَالِ فَوَجِبَ التَّقْصِيرُ فِي مَسِيرِهِ يَوْمًا.

فَإِنْ قَالَ: فَلَمْ يَجِبِ التَّقْصِيرُ فِي مَسِيرِهِ يَوْمًا لَا أَكْثَرَ قِيلَ: لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجِبْ فِي مَسِيرِهِ يَوْمًا لَمَا وَجِبَ فِي مَسِيرِهِ سَنَةً وَ ذَلِكَ أَنَّ كُلَّ يَوْمٍ يَكُونُ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ فَإِنَّمَا هُوَ نَظِيرُ هَذَا الْيَوْمِ فَلَوْ لَمْ يَجِبْ فِي هَذَا الْيَوْمِ لَمَا وَجِبَ فِي نَظِيرِهِ إِذْ كَانَ نَظِيرُهُ مِثْلُهُ وَ لَا فَرْقَ بَيْنَهُمَا.

فَإِنْ قَالَ قَدْ يَخْتَلِفُ السَّيْرُ فَلَمْ جَعَلَتْ مَسِيرُهُ يَوْمًا ثَمَانِيَةَ فَرَاسِخٍ قِيلَ: لِأَنَّ ثَمَانِيَةَ فَرَاسِخٍ مَسِيرُ الْجَمَالِ وَ الْقَوَافِلِ وَ هُوَ سَيْرُ الَّذِي تَسِيرُهُ الْجَمَالُونَ وَ الْمَكَارُونَ.

هفت رکعت افزوده شد، پس خداوند تخفیف داد از ایشان زیادی را برای سفر و سختی سفر و به سبب اشتغال مسافر به امور خود، از کوچ کردن و فرود آمدن، تا دست نکشد از اموری که در سفر ناچار از آن هاست و این مرحمت و ترحمی است از خداوند بر مسافر، مگر نماز مغرب که قصر نشد؛ زیرا که در اصل مقصور بود.

اگر بگوید: چرا قصر نماز در هشت فرسخ واجب شد نه کمتر و نه بیشتر؟ گفته می شود:

زیرا هشت فرسخ سیر یک روزه عامه مسافران، کاروانیان و قافله ها است.

اگر بگوید: چرا قصر کردن نماز در پیمودن یک روز راه مقرر شد؟ گفته می شود: اگر در پیمودن یک روز راه قصر واجب نمی شد پس در پیمودن یک سال راه نیز واجب نشود؛ زیرا که هر روز بعد از روز سابق یک روز است که اگر در روز سابق واجب نشود در روز لاحق نیز واجب نشود که فرقی در آنها نیست.

اگر بگوید: پیمودن راه برای مردم مختلف است، چرا معیار هشت فرسخ مقرر شد؟ گفته می شود: زیرا هشت فرسخ معیار پیمودن شتر و قافله است که جمالیان و مکاریان می روند.

فإن قال: فلم ترك تطوع النهار و لم يترك تطوع الليل قيل: لأن كل صلاة لا تقصير فيها فلا تقصير في تطوعها و ذلك أن المغرب لا تقصير فيها فلا تقصير فيما بعدها من التطوع و كذلك الغداة لا تقصير فيما قبلها من التطوع.

فإن قال: فما بال العتمه مقصوره و ليس تترك ركعتاه قيل: إن تلك الركعتين ليستا من الخمسين و إنما هي زياده في الخمسين تطوعا لیتّم بها بدل كل ركعه من الفريضة ركعتين من التطوع.

فإن قال: فلم جاز للمسافر و المريض أن یصلّیا صلاة اللیل فی أوّل اللیل قيل:

لاشتغاله و ضعفه لیحرز صلاته فلیستریح المريض فی وقت راحته و یشغل المسافر باشتغاله و ارتحاله و سفره.

فإن قال: فلم أمروا بالصّلاه علی المیت قيل: لیشفعوا له و یدعوا له بالمغفره لأنّه لم یکن فی وقت من الأوقات أحوج إلی الشّفاعه فیه و الطّلب و الاستغفار من تلك السّاعه.

فإن قال: فلم جعلت خمس تکبیرات دون أن یکبر أربعاً أو ستّاً قيل: إنّ الخمس إنّما أخذت من الخمس الصّیلات فی الیوم و اللّیله.

اگر بگوید: چرا نماز نافله روز در سفر متروک است و نماز نافله شب متروک نیست؟ گفته می شود: زیرا نمازی که در آن قصر نیست نافله آن نیز قصر نشود لذا مغرب در سفر قصر نبود، در نافله بعد از این هم قصر نشود و هم چنین است صبح که در نافله پیش از او قصر نشود.

اگر بگوید: پس چرا عشا قصر می شود و دو رکعت نافله آن قصر نمی شود؟ گفته می شود:

آن دو رکعت جزء پنجاه رکعت فريضة و نافله نیست بلکه زیادتی است برای آن که بدل از هر یک رکعت فريضة، دو رکعت نافله تمام شود.

اگر بگوید: چرا جایز است مسافر و مريض نماز شب را در اوّل شب ادا کنند؟ گفته شود: به خاطر مشغله مسافر و ضعف مريض، تا هر دو نماز را درک کرده و مريض در وقت، استراحت کند و مسافر به تهیّه اسباب و مسافرت بپردازد.

اگر بگوید: چرا مردم به نماز مِیت مأمور شدند؟ گفته می شود: برای این که شفیع مِیت شوند و از خدا آمرزش خواهند که او را در هیچ وقت به شفاعت دعا و استغفار محتاج تر از این وقت نباشد.

اگر بگوید: چرا پنج تکبیر معین شد نه چهار و یا شش؟ گفته می شود: زیرا این پنج، از پنج نماز شبانه روزی مأخوذ است.

فإن قال: فلم لم يكن فيها ركوع أو سجود قيل: لأنه إنما أريد بهذه الصلاه الشفاعة لهذا العبد الذي قد تخلى عما خلف و احتاج إلى ما قدم.

فإن قال: فلم أمر بغسل الميت قيل:

لأنه إذا مات كان الغالب عليه النجاسة والآفه والأذى فأحب أن يكون طاهرا إذا باشر أهل الطهارة من الملائكة الذين يلونه و يماسونه فيما بينهم نظيفا موجهها به إلى الله عز و جل و ليس من ميت يموت إلا خرجت منه الجنابة فلذلك أيضا وجب الغسل.

فإن قال: فلم أمروا بكفن الميت قيل:

ليلقى ربه عز و جل طاهر الجسد و لثلا تبدو عورته لمن يحمله و يدفنه و لثلا يظهر الناس على بعض حاله و قبح منظره و تغير ريحه و لثلا يقسو القلب من كثرة النظر إلى مثل ذلك للعاهه و الفساد و ليكون أطيب لأنفس الأحياء و لثلا يبغضه حميم فيلقى ذكره و مودته فلا يحفظه فيما خلف و أوصاه و أمره به واجبا كان أو ندبا.

اگر بگوئید: چرا رکوع و سجود در او نیست؟ گفته می شود: مقصود این نماز شفاعت است برای آن بنده که آن چه برای او عقب افتاده و واگذاشته است و محتاج به آن اعمالی است که از پیش فرستاده است.

اگر بگوئید: چرا امر شد به غسل دادن میت؟ گفته می شود: زیرا انسان چون بمیرد نجاست و آفت بر او غالب آید؛ پس خواست هنگامی که با پاکان و فرشتگان همنشینی می کند، پاک و پاکیزه باشد و چون او را به جانب خداوند برند پاک باشد و هیچ کس نیست که چون مرد، جنابت از او بیرون نیاید از این جهت غسل واجب شد.

اگر بگوئید: چرا امر به کفن کردن میت شد؟ گفته می شود: تا با تن پاک خدا را ملاقات کند و عورتش بر کسانی که او را برداشته و دفن می کنند، ظاهر نشود و بعض احوال و قبح منظر او را مطلع نشوند و از کثرت دیدن میت قساوت نگیرند، چرا که او را آفت رسیده و فاسد شده است و دیگر آن که در قلب بندگان نیکو باشد و مبعوض خویشان قرار نگیرد تا محبت او را از یاد ببرند و حفظ نکنند او را در آنچه در پی گذاشته و وصیت کرده؛ چه واجب و چه مستحب.

فإن قال: فلم أمر بدفنه قيل: لئلا يظهر الناس على فساد جسده و قبح منظره و تغیر ریحہ و لا يتأذى به الأحياء بريحه و بما يدخل عليه من الآفه و الفساد و ليكون مستورا عن الأولياء و الأعداء فلا يشمت عدوه و لا يحزن صديقه.

فإن قال: فلم أمر من يغسله بالغسل قيل: لعله الطهارة مما أصابه من نضح الميت لأن الميت إذا خرج منه الروح بقي منه أكثر آفته.

فإن قال: فلم لم يجب الغسل على من مس شيئا من الأموات غير الإنسان كالطير و البهائم و السباع و غير ذلك قيل: لأن هذه الأشياء كلها ملبسة ريشا و صوفا و شعرا و وبراً هذا كله زكّى طاهر و لا يموت و إنما يماس منه الشيء الذي هو زكّى من الحيّ و الميت.

فإن قال: فلم جوزتم الصلاه على الميت بغير وضوء قيل: لأنه ليس فيها ركوع و لا سجود و إنما هي دعاء و مسأله و قد يجوز أن تدعو الله و تسأله على أي حال كنت و إنما يجب الوضوء في الصلاه التي فيها الركوع و السجود.

اگر بگوئید: چرا به دفن کردن امر شد؟ گفته می شود: تا مردم مطلع نشوند بر تباهی اندام و قبح منظر و تغییر بوی او، و زندگان آزار نینند از بوی بد او و آن آفت که به او رسیده تا از چشم دوستان و دشمنان پنهان باشد که دشمنش او را شماتت نکند و دوستش محزون نگردد.

اگر بگوئید: چرا امر شد که غسل دهنده او غسل کند؟ گفته می شود: زیرا تا پاک شود از آلودگی که از میت به او رسیده است؛ زیرا میت چون جان از او برفت اکثر آفتش بماند.

اگر بگوئید: چرا واجب نشد غسل بر کسی که مس کند مرده ای از غیر آدمی؛ مثل مرغان و چهارپایان و درندگان و غیر آن؟ گفته می شود: زیرا که این ها همه تنشان پوشیده است به پر یا پشم و مو و این ها همه پاک است و نمی میرد، پس کسی مس این ها کند، مس چیزی کرده که پاک است از زنده و مرده.

اگر بگوئید: چرا تجویز کردند نماز بر مرده بی وضو؟ گفته می شود: زیرا که در این نماز رکوع و سجود نیست و دعا و مسألت است و جایز است که تو دعا کنی و از خدا مسألت نمایی به هر حالی که باشی، و جز این نیست که وضو در نمازی واجب شد که در او رکوع و سجود باشد.

فإن قال: فلم جَوَزَتم الصَّلاه عليه قبل المغرب و بعد الفجر قيل: لأنَّ هذه الصَّلاه إنَّما تجب في وقت الحضور و العله و ليست هي موقَّته كسائر الصَّلوات و إنَّما هي صلاه تجب في وقت حدوث الحدث ليس للإنسان فيه اختيار و إنَّما هو حقَّ يؤدَّى و جائز أن تؤدَّى الحقوق في أى وقت إذا لم يكن الحقَّ موقَّتا.

فإن قال: فلم جعلت للكسوف صلاه قيل: لأنَّه آيه من آيات الله عزَّ و جلَّ لا يدرى لرحمه ظهرت أم لعذاب فأحبَّ النَّبىَّ صَلَّى الله عليه و آله أن يفرَّج أُمَّته إلى خالقها و راحمها عند ذلك ليصرف عنهم شرَّها و يقيهم مكروهها كما صرف عن قوم يونس عليه السَّلام حين تضرَّعوا إلى الله عزَّ و جلَّ.

فإن قال: فلم جعلت عشر ركعات قيل:

لأنَّ الصَّلاه الَّتى نزل فرضها من السَّماء إلى الأرض أوَّلا في اليوم و اللَّيله فإنَّما هي عشر ركعات فجمعت تلك الرُّكعات هاهنا و إنَّما جعل فيها السَّجود لأنَّه لا يكون صلاه فيها ركوع إلَّا و فيها سجود و لأنَّ يختموا أيضا صلواتهم بالسَّجود و الخضوع و إنَّما جعلت أربع سجعات لأنَّ كلَّ اگر بگويد: چرا تجویز کرده اید نماز میت را قبل از مغرب و پس از صبح؟ گفته می شود: زیرا این نمازی است که واجب می شود وقت حضور میت و تحقُّق علَّت، و مانند دیگر نمازها وقت معینی ندارد و نمازی است که هنگام حدوث واقعه و مرگ واجب گردد و کسی را در آن اختیار نیست، حقی است که ادا می شود و می توان حقوق را در هر وقت ادا کرد، اگر برای آن وقتی معین نبود.

اگر بگویند: چرا برای کسوف نماز معین شد؟ گفته می شود: زیرا آن آیتی از آیات خداست و معلوم نیست برای رحمت است یا عذاب؟ پس دوست داشت نبی صَلَّى الله عليه و آله که امت به سوی خالق و راحمشان بگریزند تا از ایشان شرَّ آن را بگردانند و از مکروه آن حفظ کند، چنان که از قوم یونس بلا را گردانید، آنگاه که تضرَّع کردند به خداوند.

اگر بگویند: چرا ده رکوع قرار داده شد؟ گفته می شود: زیرا که نمازی که در ابتدا از آسمان فرض آن نازل شد، در شبانه روزی ده رکعت بود؛ پس آن ده، در این نماز مجموع شد و برای آن سجود را معین کردند که هر نمازی که رکوع دارد، البته سجود دارد و برای آن که ختم کنند نماز را به سجود و خضوع، چهار سجده برای آن تعیین شد که هر نمازی که سجود آن از

صلاه نقص[سجود]سجودها من أربع سجديات لا يكون صلاه لأنّ أقلّ الفرض من السّجود في الصّلاه لا يكون إلّا على أربع سجديات.

فإن قال: فلم لم يجعل بدل الرّكوع سجودا قيل: لأنّ الصّلاه قائما أفضل من الصّلاه قاعدا و لأنّ القائم يرى الكسوف و الانجلاء و السّاجد لا يرى.

فإن قال: فلم غيّرت عن أصل الصّلاه التي افترضها الله قيل: لأنّه صلّى لعلّه تغيّر أمر من الأمور و هو الكسوف فلمّا تغيّرت العلّه تغيّر المعلول.

فإن قال: فلم جعل يوم الفطر العيد قيل:

لأن يكون للمسلمين مجمعا يجتمعون فيه و يبرزون إلى الله عزّ و جلّ فيحمدونه على ما منّ عليهم فيكون يوم عيد و يوم اجتماع و يوم فطر و يوم زكاه و يوم رغبه و يوم تضرّع و لأنّه أوّل يوم من السنّه يحلّ فيه الأكل و الشّرب لأنّ أوّل شهور السنّه عند أهل الحقّ شهر رمضان فأحبّ الله عزّ و جلّ أن يكون لهم في ذلك اليوم مجمع يحمدونه فيه و يقدّسونه.

چهار رکعت کمتر باشد آن نماز نباشد که کمتر چیزی که واجب است در نماز، چهار سجده است.

اگر بگویند: چرا به جای رکوع، سجود قرار داده نشد؟ گفته می شود: زیرا که نماز ایستاده از نشسته بهتر است و نیز ایستاده کسوف و انجلاى آن را می بیند و ساجد نمی بیند.

اگر بگویند: چرا هیأت این نماز تغییر یافت از اصل نماز واجب؟ گفته می شود: زیرا اصل نماز به سبب تغییر یکی از امور که همان کسوف است واجب شده و چون علّت تغییر کرد معلول نیز تغییر می کند.

اگر بگویند: چرا روز فطر عید شد؟ گفته می شود: تا مسلمانان در او مجتمع شوند و به سوی خدا بیرون روند و حمد کنند برای نعمت و منتّ که با ایشان کرد. پس روز عید و اجتماع و افطار و زکات و روز خواهشگری و تضرّعشان باشد؛ زیرا اوّل روزی است از سال که حلال است در او اکل و شرب، چه اوّل ماه های سال نزد اهل حقّ، ماه رمضان است؛ پس دوست داشت خداوند که بندگان را در آن روز مجمعی باشد که در او حمد کنند و تقدیس او نمایند.

فإن قال: فلم جعل التكبير فيها أكثر منه في غيرها من الصلاه قيل: لأنّ التكبير إنّما هو تكبير لله و تمجيد على ما هدى و عافى كما قال الله عزّ و جلّ وَ لَتَكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لَتَكْبِرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ .

فإن قال: فلم جعل فيها اثنتا عشرة تكبیره قيل: لأنّه يكون في كلّ ركعتين اثنتا عشرة تكبیره فلذلك جعل فيها اثنتا عشرة تكبیره.

فإن قال: فلم جعل سبع تكبيرات في الأولى و خمس في الثانيه و لم يسوّ بينهما قيل: لأنّ السّنة في صلاه الفريضة أن يستفتح بسبع تكبيرات فلذلك بدئ هاهنا بسبع تكبيرات و جعل في الثانيه خمس تكبيرات لأنّ التّحریم من التّكبير في اليوم و اللّيلة خمس تكبيرات و ليكون التّكبير في الرّكعتين جميعا و ترا و ترا.

فإن قال: فلم أمر بالصّوم قيل: لكي يعرفوا ألم الجوع و العطش فليستدلّوا على فقر الآخرة و ليكون الصّائم خاشعا ذليلا مستكينا مأجورا محتسبا عارفا صابرا على ما أصابه من الجوع و العطش اگر بگوئید: چرا تکبیر آن بیش از دیگر نمازها است؟ گفته می شود: زیرا تعظیم خداست و مجد او بر هدایت و عافیتی که بخشیده؛ چنان که خدا فرمود: «ایام را تمام کنید و خدای را بزرگ دانید برای هدایتش، شاید او را شکر گوئید».

اگر بگوئید: چرا در او دوازده تکبیر معین شد؟ گفته می شود: زیرا که هر دو رکعت دوازده تکبیر دارد و لذا در آن نیز دوازده تکبیر قرار داده شد.

اگر بگوئید: چرا هفت تکبیر در رکعت اوّل و پنج در دوم معین شد و مساوات نشد؟ گفته می شود: زیرا که سنّت در نماز فريضة آن است که استفتاح به هفت تکبیر کنند، از این جهت این جا در رکعت اول، هفت تکبیر شد و در دوّم پنج تکبیر شد؛ زیرا که تکبیر احرام در نماز پنجگانه پنج است و نیز تا این که تکبیر هر دو رکعت طاق باشد.

اگر بگوئید: چرا امر به روزه شد؟ گفته می شود: تا مردم گرسنگی و تشنگی را بدانند و به پریشانی و فقر آخرت استدلال نمایند و تا شخص به سبب روزه، خاشع و ذلیل و مسکین گردد و مزد ثواب، چشم دارد و شناسا و صابر

فیستوجب الثواب مع ما فيه من الانكسار عن الشهوات و لیكون ذلك واعظا لهم فی العاجل و رائضا لهم علی أداء ما كلفهم و دلیلا لهم فی الآجل و لیعرفوا شدّه مبلغ ذلك علی أهل الفقر و المسكنه فی الدنیا فیؤدّوا إلیهم ما افترض الله لهم فی أموالهم.

فإن قال: فلم جعل الصّوم فی شهر رمضان خاصّه دون سائر الشّهور قیل: لأنّ شهر رمضان هو الشّهر الّذی أنزل الله تعالی فیهِ القرآن و فیهِ فَرَقَ بین الحقّ و الباطل كما قال الله عزّ و جلّ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ و فیهِ نَبِیُّ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ فیهِ لیله القدر الّتی هی خیر من ألف شهر و فیها یفرق کلّ أمر حکیم و هو رأس السنّه یقدّر فیها ما یكون فی السنّه من خیر أو شرّ أو مضرّه أو منفعه أو رزق أو أجل و لذلك سمّیت لیله القدر.

فإن قال: فلم أمروا بصوم شهر رمضان لا- أقلّ من ذلك و لا أكثر قیل: لأنّه قوّه العباده الّذی یعمّ فیها القویّ و الضّعیف و إنّما أوجب الله الفرائض علی أغلب باشد بر زحمت روزه؛ پس مستوجب ثواب گردد.

علامه بر آنکه شکستگی نفس است از شهوات، تا واعظ باشد در این جهان و ریاضت و عادت دهد خود را بر گذاردن تکالیف، و دلیل باشد بر احوال آخرت تا بدانند که بر فقرا و مساکین از فقر و گرسنگی چه می گذرد؛ پس حقوق ایشان را از اموال ادا نمایند.

اگر بگوید: چرا روزه در ماه رمضان شد، نه دیگر ماه ها؟ گفته می شود: زیرا ماه رمضان ماهی است که خدا در آن قرآن را نازل کرده و در آن ماه میان اهل حق و باطل فرق کرده؛ چنان که فرموده: «ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن نازل شد برای هدایت مردمان و بیانی از هدایت و نیز فرقان» و در آن محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را نبوّت داد و لیله القدر که بهتر از هزار ماه است در اوست» در آن هرامری با حکمت معین می گردد» و او ابتدای سال است که تقدیر کرده می شود در او آن چه در سال می شود از خیر و شرّ، یا ضرر و منفعت، یا رزق و اجل، و از این جهت لیله القدر نامیده شد.

اگر گوید: چرا مأمور شدند به روزه ماه رمضان نه کمتر و بیشتر؟ گفته می شود: زیرا این اندازه قوّت بندگان است که شامل ضعیف و قوی است و خدا فرایض را بر اغلب اشیا و اعم قوی

الأشياء و أعمّ القوى ثم رخص لأهل الضعف و رغب أهل القوه في الفضل و لو كانوا يصلحون على أقل من ذلك لنقصهم و لو احتاجوا إلى أكثر من ذلك لزادهم.

فإن قال: فلم إذا حاضت المرأة لا تصوم و لا تصلّي قيل: لأنّها في حدّ نجاسه فأحبّ الله أن لا تعبده إلاّ طاهرا و لأنّه لا صوم لمن لا صلاه له.

فإن قال: فلم صارت تقضى الصّوم و لا تقضى الصّلاه قيل: لعل شتّى فمناها أنّ الصّيام لا يمنعها من خدمه نفسها و خدمه زوجها و إصلاح بيتها و القيام بأمرها و الاشتغال بمرمّه معيشتها و الصّلاه تمنعها من ذلك كلّّه لأنّ الصّلاه تكون في اليوم و الليله مرارا فلا تقوى على ذلك و الصّوم ليس كذلك و منها أنّ الصّلاه فيها عناء و تعب و اشتغال الأركان و ليس في الصّوم شيء من ذلك و إنّما هو الإمساك عن الطّعام و الشّراب و ليس فيه اشتغال الأركان و منها أنّه ليس من وقت يجيء إلاّ تجب عليها فيه صلاه جديده في يومها و ليلتها و ليس الصّوم كذلك لأنّه ليس كلّما حدث يوم وجب عليها الصّوم و كلّما حدث وقت الصّلاه وجب عليها الصّلاه.

واجب ساخت، پس ضعفا مرخص در زیاده و صاحبان قوّت ترغیب به زیاده شده اند و اگر صلاح ایشان در کمتر از این می بود، کمتر می گردید و اگر بیشتر در کار می بود بیشتر.

اگر گوید: چرا حیض، روزه و نماز نگزارد؟ گفته می شود: چون او در حدّ نجس است و خدا دوست دارد عبادت پاک را. و به همین جهت روزه نیست برای کسی که نماز نیست.

اگر بگوید: چرا نماز قضا نکند و روزه را قضا نماید؟ گفته می شود: برای علّت ها؛ از جمله این که روزه مانع نمی شود او را از خدمت خود و خدمت شوهر و امور مربوط به خانه و امور خویش و نماز از تمامی این امور مانع می شود، زیرا نماز در شبانه روز پشت سر هم است و او طاقت آن ندارد و روزه چنین نیست. و از جمله این که در نماز تعب و مشغولی جوارح هست و در روزه این اشتغال نیست و روزه خودداری از خوراکی و آشامیدنی است و اعضای بدن به کار اشتغال ندارد و از جمله این که هر وقت جدیدی که بیاید، نماز جدیدی بر شخص واجب آید و در روزه چنین نیست که در هر روز آن، روزه جدیدی واجب باشد چنان که در وقفهای نماز، نماز واجب پدید می آید.

فإن قال: فلم إذا مرض الرجل أو سافر في شهر رمضان فلم يخرج من سفره أو لم يفق من مرضه حتى يدخل عليه شهر رمضان آخر وجب عليه الفداء للأول و سقط القضاء فإذا أفاق بينهما أو أقام و لم يقضه وجب عليه القضاء و الفداء قيل: لأن ذلك الصوم إنما وجب عليه في تلك السنة في ذلك الشهر فأما الذي لم يفق فإنه لما أن مرت عليه السنة كلها و قد غلب الله تعالى عليه فلم [يجعله] يجعل له السبيل إلى أدائه سقط عنه و كذلك كلما غلب الله عليه مثل المغمى عليه الذي يغمى عليه يوما و ليله فلا يجب عليه قضاء الصلوات كما قال الصادق عليه السلام كلما غلب الله عليه العبد فهو أعذر له لأنه دخل الشهر و هو مريض فلم يجب عليه الصوم في شهره و لا سنته للمرض الذي كان فيه و وجب عليه الفداء لأنه بمنزله من وجب عليه صوم فلم يستطع أداءه فوجب عليه الفداء كما قال الله عز و جل فَصِيَّامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ.. فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا و كما قال الله عز و جل ففديته من صيام أو صدقه أو نُسك فأقام الصدقة مقام الصيام إذا عسر عليه.

اگر بگوئید: چرا مرد که در ماه رمضان بیمار شود یا سفر رود و در آن سفر و بیماری بماند تا ماه رمضان آینده داخل شود، واجب است آن ماه را فدیة دهد و قضا ساقط است و لیکن اگر در این میانه صحت یابد یا مقیم شود و قضای آن ماه ندارد تا ماه دیگر بیاید، هم قضا واجب است و هم فدیة؟ گفته می شود: زیرا روزه واجب بود بر او در آن سال و در آن ماه؛ پس آن کسی که تمام سال سلامتی حاصل نکند، چون تمام سال خدای تعالی ناخوشی را بر او غلبه داده است، پس راه برای ادای تکلیف او قرار نداده و از این جهت تکلیف از او ساقط می شود و هم چنین است حکم هر چیزی که خدا بر او غلبه دهد، مانند شخصی که یک شبانه روز بیهوش شود پس قضای نمازها بر او واجب نباشد، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه خدای به بنده فرو گیرد اولی تر است به عذر؛ زیرا ماه داخل شده است و او بیمار بوده است و تمام سال بر آن حال گذشته. پس قضای روزه واجب نیست و لیکن فدیة دهد. چنان که خداوند فرمود: «دو ماه پیایی... روزه بگیرد؛ و کسی که این را هم نتواند، شصت مسکین را اطعام کند» و نیز فرمود: «باید فدیة و کفاره ای از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد» پس صدقه را به جای روزه نهاد هرگاه دشوار باشد.

فإن قال: فلم فإن لم يستطع إذ ذاك فهو الآن فيستطيع قيل له: لأنه لما دخل عليه شهر رمضان آخر وجب عليه الفداء للماضي لأنه كان بمنزله من وجب عليه صوم في كفاره فلم يستطعه فوجب عليه الفداء وإذا وجب الفداء سقط الصوم و الصوم ساقط و الفداء لازم فإن أفاق فيما بينهما و لم يصمه وجب عليه الفداء لتضييعه و الصوم لاستطاعته.

فإن قال: فلم جعل الصوم السنه قيل:

ليكمل فيه الصوم الفرض.

فإن قال: فلم جعل في كل شهر ثلاثه أيام و في كل عشره أيام يوما قيل: لأن الله تبارك و تعالى يقول مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا فَمَنْ صَامَ فِي كُلِّ عَشْرِهِ أَيَّامَ يَوْمًا وَاحِدًا فَكَأَنَّمَا صَامَ الدَّهْرَ كُلَّهُ كَمَا قَالَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ صَوْمَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي شَهْرِ صَوْمِ الدَّهْرِ كُلِّهِ فَمَنْ وَجَدَ شَيْئًا غَيْرَ الدَّهْرِ فَلْيَصْمِهِ.

فإن قال: فلم جعل أول خميس من العشر الأول و آخر خميس في العشر الآخر و أربعاء في العشر الأوسط قيل: أمّا الخميس فإنه قال الصادق عليه السلام يعرض في اگر بگوید: آن وقت استطاعت نداشته، الآن که ناخوشی از او رفع شده استطاعت دارد، گفته می شود: چون رمضان دیگر بر او داخل شده است، فديه برای رمضان گذشته واجب است زیرا مانند کسی است که روزه كفاره بر او واجب باشد و استطاعت نداشته، فدا دهد و روزه ساقط شود، اگر در میانه سال بهبود یابد و تا رمضان دیگر روزه ندارد فديه به جهت ضایع گذاشتن قضا و قضا به جهت استطاعت واجب گردد.

اگر بگوید: چرا روزه مستحبی معین شد؟ گفته می شود: تا روزه واجب به آن کامل گردد.

اگر بگوید: چرا در هرماه سه روز است و در هرده روز یک روز؟ گفته می شود: زیرا حق تعالی می فرماید: «هر که یک حسنه آورد او را ده برابر آن پاداش باشد» پس هر که در هرده روز یک روز روزه دارد گویا همه عمر روزه داشته است هم چنان که سلمان فارسی گفت: روزه سه روز در هرماه مانند روزه تمام روزگار است؛ پس هر که غیر روزگار زمانی بیابد روزه دارد.

اگر بگوید: چرا در دهه اول روز پنج شنبه اول در دهه آخر روز پنج شنبه آخر و در دهه وسط روز چهارشنبه معین شد؟ گفته می شود:

امّا پنج شنبه اول امام صادق علیه السلام فرمود:

كُلَّ خميس أعمال العباد على الله عزَّ و جلَّ فأحبَّ أن يعرض عمل العبد على الله تعالى و هو صائم.

فإن قال: فلم جعل آخر [الخميس] خميس قيل: لأنَّه إذا عرض عليه عمل ثمانية أيَّام و العبد صائم كان أشرف و أفضل من أن يعرض عمل يومين و هو صائم و إنما جعل الأربعاء في العشر الأوسط لأنَّ الصادق عليه السَّلام أخبر بأنَّ الله عزَّ و جلَّ خلق النَّار في ذلك اليوم و فيه أهلك القرون الأولى و هو يوم نحس مستمرَّ فأحبَّ أن يدفع العبد عن نفسه نحس ذلك اليوم بصومه.

فإن قال: فلم وجب في الكفَّاره على من لم يجد تحرير رقبه الصَّيام دون الحجَّ و الصَّلاه و غيرهما قيل: لأنَّ الصَّلاه و الحجَّ و سائر الفرائض مانعه للإنسان من التَّقَلُّب في أمر دنياه و مصلحه معيشته مع تلك العلل التي ذكرناها في الحائض التي تقضى الصَّيام و لا تقضى الصَّلاه.

فإن قال: فلم وجب عليه صوم شهرين متتابعين دون أن يجب عليه شهر واحد أو ثلاثة أشهر قيل: لأنَّ الفرض الذي فرض الله در هر پنج شنبه اعمال عباد بر خدای تعالی عرضه می شود، پس دوست داشت که بنده روزه دار باشد در وقتی که اعمال او عرضه می شود.

اگر بگوید: چرا پنج شنبه آخر معین شد؟ گفته می شود: زیرا هرگاه عمل هشت روز او بر خدای تعالی عرضه شود و بنده روزه باشد، افضل است از اینکه عمل دو روز عرضه شود و بنده روزه باشد و روزه چهارشنبه دهه وسط از این رو معین شد که امام صادق علیه السَّلام فرمود: آتش در این روز خلق شده و در این روز خدا امتهای گذشته را هلاک کرد و روز نحسی است، خداوند خواست بنده با روزه نحوست را دفع کند.

اگر گوید چرا در كفاره بر کسی که نتواند بنده آزاد کند واجب شد روزه بگیرد نه اینکه حجَّ کند یا نماز به جا آرد و غیر آن؟ گفته می شود: زیرا نماز و حج و دیگر فرائض انسان را مانع است از کاروبار و مصلحت و معیشت دنیا به آن علَّت هایی که گفتیم در حق حایض که روزه را قضا کند نه نماز را.

اگر بگوید چرا واجب شد دو ماه پی در پی روزه بدارد و واجب نشد که یک ماه یا سه ماه روزه بدارد؟ گفته می شود: زیرا که روزه واجب

على الخلق و هو شهر واحد فضوعف فى هذا الشهر فى كفّارته توكيدا و تغليظا عليه.

فإن قال: فلم جعلت متتابعين قيل: لئلا يهون عليه الأداء فيستخفّ به لأنّه إذا قضاه متفرّقا هان عليه القضاء.

فإن قال: فلم أمر بالحجّ قيل: لعلّه الوفاة إلى الله عزّ و جلّ و طلب الزّيادة و الخروج من كلّ ما اقترف العبد تائباً ممّا مضى مستأنفا لما يستقبل مع ما فيه من إخراج الأموال و تعب الأبدان و الاشتغال عن الأهل و الولد و حظر الأنفس عن اللذات [شاخص] شاخصاً فى الحرّ و البرد [ثابت] ثابتاً ذلك عليه [دائم] دائماً مع الخضوع و الاستكانة و التّذلّل مع ما فى ذلك لجميع الخلق من المنافع فى شرق الأرض و غربها و من فى البرد و الحرّ ممّن يحجّ و ممّن لا يحجّ من بين تاجر و جالب و بائع و مشتر و كاسب و مسكين و مكار و فقير و قضاء حوائج أهل الأطراف فى المواضع الممكن لهم الاجتماع فيها مع ما فيه من التّفقّه و نقل أخبار الأئمة عليهم السّلام إلى كلّ صقع و ناحيه كما قال الله تعالى: فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا يَكِ مَا است و در كفاره يك ماه به جهت تأكيد و سختی بر آن افزوده شد.

اگر بگويد چرا پي در پي قرار داده شد؟ گفته مي شود: براي آن كه اداي آن بر او آسان نباشد و آن را كوچك نشمارد.

اگر بگويد چرا به حج امر شد؟ گفته شود:

برای رفتن به سوی خدا و طلب کردن ثواب و بیرون رفتن بنده از گناهان، در حالتی که از گذشته توبه کند و بندگی را آغاز کند، با آن که در حج مال ها بیرون شده و بدن ها تعب می بیند و از خویشان دور شده و به حق مشغول می شوند و نفوس از لذّات بازمانده و گرما و سرما را تحمل می کند، مدتی چنین کند تا با خضوع و تذلل باشد، علاوه بر این در حج، همه خلق را در مشرق و مغرب و در خشکی و دریا منافی است چه حج گذارند یا نگذارند، از تاجر و جالب و بایع و مشتری و کاسب و مسکین و مکاری و فقیر و حوائج اهل اطراف در مکانهای عمومی ادا شود، و برای آنها و حاجیان است از پیدا کردن دانش و نقل اخبار ائمه علیهم السّلام به هر ناحیه ای، چنان چه حق عزّ و جلّ فرمود: «چرا از هر طایفه ای جمعی برای جنگ گروهی برای آموختن علم

فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ وَلِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ.

فَإِنْ قَالَ: فَلَمْ أَمُرُوا بِحَجِّهِ وَاحِدِهِ لَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ قِيلَ لَهُ: لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَضَعَ الْفَرَائِضَ عَلَى أَدْنَى الْقَوْمِ مَرَّةً كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» يَعْنِي شَاهٍ لِيَسَعِ لَهُ الْقَوَى وَالضَّعِيفُ وَكَذَلِكَ سَائِرُ الْفَرَائِضِ إِنَّمَا وَضَعَتْ عَلَى أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً فَكَانَ مِنْ تِلْكَ الْفَرَائِضِ الْحَجُّ الْمَفْرُوضُ وَاحِدًا ثُمَّ رَغِبَ بَعْدَ أَهْلِ الْقُوَّةِ بِقَدْرِ طَاقَتِهِمْ.

فَإِنْ قَالَ: فَلَمْ أَمُرُوا بِالْتَّمَتِّ بِالْعَمَرَةِ إِلَى الْحَجِّ قِيلَ: ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ لِأَنَّهُ يَسْلَمُ النَّاسُ مِنْ إِحْرَامِهِمْ وَلَا يَطُولُ عَلَيْهِمْ ذَلِكَ فَتَدْخُلُ عَلَيْهِمُ الْفَسَادُ وَلِأَنَّهُ يَكُونُ الْحَجُّ وَالْعَمَرَةُ وَاجِبَيْنِ جَمِيعًا فَلَا تَعْطَلُ الْعَمَرَةُ وَلَا تَبْطُلُ وَلِأَنَّهُ يَكُونُ الْحَجُّ مَفْرُودًا مِنَ الْعَمَرَةِ وَيَكُونُ بَيْنَهُمَا فَضْلٌ وَتَمْيِيزٌ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَخَلْتُ الْعَمَرَةَ فِي الْحَجِّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَوْ لَا أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ سَاقِ الْهَدْيِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ أَنْ يَحُلَّ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مُحَلَّهُ لِفَعْلٍ كَمَا أَمَرَ النَّاسُ وَلِذَلِكَ قَالَ لَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا مَهْيَا نَبَاشَتُهُمْ وَأَنْ عِلْمِي أَنَّهُ آمُوحَةٌ أُنْدِ بِهَ قَوْمِشَانِ بِيَامُوزَنْدِ شَايِدْ خِدَاتَرْسِ شُدْهِ وَازِ نَافَرْمَانِي حَذَرِ كَنْدِ تَا بَرَايِ خُودِ مَنَافِعِ بَسْيَارِ فَرَاهِمِ كَنْدِ».

اگر بگویند چرا به یک حج امر شد نه بیشتر؟ گفته می شود: زیرا حق تعالی فرایض را به ملاحظه ضعیف ترین مردم از نظر قوت معین کرد چنانچه فرمود: «فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» یعنی یک گوسفند برای آن که ضعیف و قوی وسعت داشته باشند، در سایر واجبات ملاحظه ضعیف ترین مردم شده و لذا حج یک بار واجب شد و آنان که طاقت بیشتر دارند ترغیب نمود تا بیشتر حج کنند.

اگر بگویند چرا مامور شدند که متمتع شوند به عمره حج؛ گفته شود: این تخفیف و رحمتی از پروردگار است تا مردم از احرام سالم مانند و احرام طول نکشد تا آفتی به عمره وارد نشود، و حج و عمره هر دو واجب باشد و عمره باطل و معطل نگردد و حج از عمره جدا گردد و در این میان تمیز باشد و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

عمره در حج داخل است تا روز قیامت اگر آن حضرت قربانی نیاورده بود، محلّ نمی شد تا آن هدی به محل برسد، هرآینه چنان می کرد که مردم را گفته بود، لذا فرمود: اگر پیشتر می دانستم آن چه پس از آن دانستم چنان می کردم

استدبرت لفعلت كما أمرتكم و لكنني سقت الهدى و ليس لسائق الهدى أن يحلّ حتّى يبلغ الهدى محلّه فقام إليه رجل فقال يا رسول الله نخرج حجّاجا و رءوسنا تقطر من ماء الجنابه فقال إنّك لن تؤمن بهذا أبدا.

فإن قال: فلم جعل وقتها عشر ذى الحجه قيل: لأنّ الله تعالى أحبّ أن يعبد بهذه العباده فى أيام التشريق و كان أول ما حجّت إليه الملائكه و طافت به فى هذا الوقت فجعله سنّه و وقتا إلى يوم القيامة فأما النّبيون آدم و نوح و إبراهيم و موسى و عيسى و محمّد صلّى الله عليه و عليهم أجمعين و غيرهم من الأنبياء إنّما حجّوا فى هذا الوقت فجعلت سنّه فى أولادهم إلى يوم القيامة.

فإن قال: فلم أمروا بالإحرام قيل: لأنّ يخشعوا قبل دخول حرم الله عزّ و جلّ و أمنه و لئلاّ يلهوا و يشتغلوا بشىء من أمر الدّنيا و زينتها و لذّاتها و [يكون] يكونوا جادّين فيما هم فيه قاصدين نحوه مقبلين عليه بكلّيتهم مع ما فيه من التّعظيم لله تعالى و لبيته و التذلل لأنفسهم عند قصدهم إلى الله تعالى و وفادتهم إليه راجين ثوابه راهبين من عقابه ماضين كه شما را فرمودم و ليكن من سياق هدى کرده ام و هر كه سياق هدى كرد، محلّ نگردد تا آن هدى به محل برسد مردى گفت: يا رسول الله! ما بيرون مى آييم براى عمره و آب جنابت از سرهاى ما مى چكد؛ فرمود: هرگز به حج ايمان نياوردى.

و اگر بگويد چرا وقت حج دهه ذى الحجه است؟ گفته مى شود: زيرا حق عزّ و جلّ دوست داشت كه به اين عبادت در اّيام تشريق عبادت کرده شود و اول حجّ و طواف كه ملايكه كردند در اين وقت بود. پس آن را سنّت ساخت و آن را وقت آن عبادت قرار داد تا روز قيامت و اما انبيا مثل آدم و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى عليهم السّلام و محمّد صلّى الله عليه و آله و غير ايشان از پيغمبران حج در اين وقت گذارند.

پس اين سنّت و قانون شد در اولادشان تا روز جزا.

اگر گويد چرا مأمور به احرام شدند؟ گفته مى شود: تا پيش از دخول به حرم خداوند و محل امن او خاشع شوند و به كار لهو و شواغل دنيا و زينت و لذّات آن مشغول نشوند و اهتمام نمايند در عملى كه از براى آن آمده اند و قصد كنند آن عمل را و رو سوي او آورند به تمام همّت و احرام مشتمل است بر تعظيم خداوند و پيغمبر او و خود را خوار داشتن، چون به جانب حق تعالى مى روند و روى به درگاه او مى آورند در حالى

نحوه مقبلین إلیه بالذَّل و الاستکانه و الخضوع و صَلَّی اللّٰه علی مُحَمَّد و آلّه و سَلَم.

۷۴۴ ۲

حدَّثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری العطار رضی اللّٰه عنه قال:

حدَّثنا علی بن محمّد قتیبه النیسابوری قال قلت للفضل بن شاذان لَمَّا سمعت منه هذه العلل أخبرنی عن هذه العلل الّتی ذکرتها عن الاستنباط و الاستخراج و هی من نتائج العقل أو هی ممّا سمعته و رويته فقال لی ما كنت لأعلم مراد اللّٰه تعالی بما فرض و لا مراد رسول اللّٰه صَلَّی اللّٰه علیه و آلّه بما شرع و سنّ و لا أعلل ذلك من ذات نفسی بل سمعتها من مولای أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام المرّه بعد المرّه و الشّیء بعد الشّیء فجمعتها فقلت فأحدّث بها عنک عن الرضا علیه السّلام قال نعم.

حدَّثنا الحاکم أبو محمّد جعفر بن نعیم بن شاذان النیسابوری رضی اللّٰه عنه عن عمّه أبی عبد اللّٰه محمّد بن شاذان، عن الفضل بن شاذان أنّه قال سمعت هذه العلل من مولای أبی الحسن بن موسی الرضا علیه السّلام فجمعتها متفرّقه و ألّفها.

که به ثواب او امیدوار و از عقاب او هراسانند و از روی کنندگان به او باشند با خضوع و تذلل.

۷۴۴ ۲

عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطار رحمه اللّٰه از علی بن قتیبه نیشابوری روایت کرده که فضل بن شاذان گفتیم: وقتی که این علّت ها از او شنیدم که به من بگو این علّت ها که گفتی استنباط و استخراج و از زادهای عقل است یا این ها را شنیده و روایت می کنی، گفت: من چه می دانم مراد حق عزّ و جلّ به آن چه فرض کرده چیست؟ یا مراد رسول اللّٰه صَلَّی اللّٰه علیه و آلّه از شریعت و سنّت چیست؟ این علّت ها را از پیش خود نمی گویم بلکه این ها را از مولایم ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام چند مرتبه شنیده ام حصّه حصّه جمع کرده ام. گفتیم: پس این ها را به توسط تو از حضرت رضا علیه السّلام روایت کنیم؟ گفت: آری.

حدیث کرد ما را ابو محمّد جعفر بن نعیم بن شاذان از عمّش ابی عبد اللّٰه محمّد بن شاذان و او از فضل بن شاذان که گفت: شنیدم علّت ها را از مولای خود ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام و آن ها را متفرق جمع کردم و تألیف نمودم.

ص: ۲۱۳

باب ما كتبه الرضا عليه السلام للمؤمن في

محض الإسلام و شرائع الدين

۷۴۵ ۱

حدَّثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار رضى الله عنه بنيسابور في شعبان سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة قال: حدَّثنا علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري، عن الفضل بن شاذان قال سأل المؤمن علي بن موسى الرضا عليه السلام أن يكتب له محض الإسلام على سبيل الإيجاز و الاختصار فكتب عليه السلام له أن محض الإسلام شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له إلهها واحدا فردا صمدا قيوما سميعا بصيرا قديرا قديما قائما باقيا عالما لا يجهل قادرا لا يعجز غنيا لا يحتاج عدلا لا يجور و أنه خالق كل شيء و ليس كمثله شيء لا شبه له و لا ضد له و لا ند له و لا كفء له

۳۵- آن چه حضرت رضا عليه السلام به مأمون نوشته از اسلام خالص و شرايع دين

آن چه حضرت رضا عليه السلام به مأمون

نوشته از اسلام خالص و شرايع دين

۷۴۵ ۱

ما را روايت كرد عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نيشابوري عطار در نيشابور در سال ۳۵۲ از علي بن محمد بن قتيبة نيشابوري از فضل بن شاذان كه گفت: مأمون از حضرت رضا عليه السلام درخواست كرد كه براي او محض اسلام را بر وجه ايجاز بنويسد. چنين نوشت:

محض اسلام گواهي به اين است كه جز الله، خدائي نيست و تنها و بي شريك است، يكتا، بسيط، بي نياز، قايم، شنوا، توانا، بي مبدا، بي انتها ايستاده بي پادانايي كه جاهل نگردد، توانايي كه عاجز نشود و بي نيازي كه محتاج نمي گردد، عادلي كه جور نكند، آفريدگار همه چيز اوست و چيزي مثل او نيست، بي شبيه، بي ضد، بي همتا، بي شريك و بي همسر است.

ص: ۲۱۴

و أنه المقصود بالعباده و الدّعاء و الرّغبة و الرّهبه و أنّ محمّدا صلّى الله عليه و آله عبده و رسوله و أمينه و صفّيه و صفوته من خلقه و سيّد المرسلين و خاتم النّبیین و أفضل العالمين لا نبی بعده و لا تبديل لمّلته و لا تغيير لشريعته و أنّ جميع ما جاء به محمّد بن عبد الله هو الحقّ المبين و التصديق به و بجميع من مضى قبله من رسل الله و أنبيائه و حججه و التصديق بكتابه الصادق العزيز المّدى لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد و أنّه المهيمن على الكتب كلّها و أنّه حقّ من فاتحته إلى خاتمته تؤمن بمحكمه و متشابهه و خاصّه و عامّه و وعده و وعيده و ناسخه و منسوخه و قصصه و أخباره لا يقدر أحد من المخلوقين أن يأتي بمثله و أنّ الدّليل بعده و الحجّه على المؤمنين و القائم بأمر المسلمين و النّاطق عن القرآن و العالم بأحكامه أخوه و خليفته و وصيّ و وليّه و الّذى كان منه بمنزله هارون من موسى عليّ بن أبى طالب عليه السّلام أمير المؤمنين و إمام المتّقين و قائد الغرّ المحجّلين او مقصود به عبادت و دعا و رغبت و رهبت است و اين كه محمّد بنده، رسول، امين و برگزيده اوست از خلق او و مهتر پیغمبران و آخر انبيا و بهترين عالميان است. بعد از او پیغمبری نیست و ملّت او مبدّل به ملّت دیگر نشود و تغيير به قواعد شريعت او راه نيابد. و نیز اين كه جميع آن چه محمّد بن عبد الله آورده است، آن حق معلوم و آشكار است. و نیز تصديق نمودن به كتاب صادق عزيز او كه باطل از پيش و از پس او راه نيابد. فرستاده خداوند حكيم حميد و آن كتاب گواهی است بر همه كتاب ها و حق است از ابتدا تا انتها. ايمان داريم به محكم و متشابه آن و خاص و عام و وعده و وعيد و ناسخ و منسوخ و قصص و اخبار آن. نتواند هيچ كس از مخلوقان كه مانند آن بياورد.

و نیز این كه دليل بعد از او و حجّت بر مؤمنان و قايم به امر مسلمانان و سخن گو از جانب قرآن و دانا به احكام آن، برادر و خليفه و وصيّ و وليّ اوست كه او را با پيامبر صلّى الله عليه و آله منزلت هارون است به موسى عليه السّلام و او على بن ابى طالب است، امير المؤمنين و امام المتّقين و قائد الغرّ المحجّلين

و أفضل الوصیین و وارث علم النبیین و المرسلین و بعده الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة ثم علی بن الحسین زین العابدین ثم محمد بن علی باقر علم النبیین ثم جعفر بن محمد الصادق وارث علم الوصیین ثم موسی بن جعفر الکاظم ثم علی بن موسی الرضا ثم محمد بن علی بن محمد بن الحسن بن علی ثم الحجة القائم المنتظر صلوات الله علیهم أجمعین أشهد لهم بالوصیة و الإمامة و أنّ الأرض لا تخلو من حجة الله تعالی علی خلقه فی کل عصر و أوان و أنهم العروة الوثقی و أئمة الهدی و الحجة علی أهل الدنیا إلى أن یرث الله الأرض و من علیها و أنّ کل من خالفهم ضالّ مضلّ باطل تارک للحقّ و الهدی و أنهم المعبرون عن القرآن و الناطقون عن الرسول صلی الله علیه و آله بالبیان و من مات و لم یعرفهم مات میتة جاهلیة و أنّ من دینهم الورع و العفة و الصدق و الصیلاح و الاستقامة و الاجتهاد و أداء الأمانة إلى البرّ و الفاجر و طول السجود و صیام النهار و قیام اللیل و اجتناب المحارم و انتظار الفرج بالصبر و حسن و فاضل ترین اوصیا و وارث علم انبیا و بعد او حسن و حسین، مهتر جوانان اهل جنت؛ آنگاه علی بن الحسین زین العابدین؛ آنگاه محمد بن علی باقر علم الاولین؛ آنگاه جعفر بن محمد الصادق وارث علم الوصیین؛ آنگاه موسی بن جعفر کاظم؛ آنگاه علی بن موسی الرضا؛ آنگاه محمد بن علی؛ آنگاه علی بن محمد؛ آنگاه حسن بن علی و سپس حجت قائم منتظر، فرزند او که رحمت های خدا بر تمامی ایشان باد. گواهی می دهم که ایشان اوصیا و امامانند و این که زمین خالی نمی شود از حجت خدا بر خلق در هر زمان و ایشان ریسمان محکم، ائمه هدی و حجت بر اهل دنیایند تا زمانی که زمین و آن چه بر اوست نزد خدا باز گردد. و نیز مخالف ایشان، گمراه و گمراه گر است و راه حق و هدایت را رها کرده و این که ایشان معبر قرآن و بیان کننده سخن رسولند. هر که بمیرد و ایشان را شناسد بر جاهلیت مرده است و نیز این که از جمله دین ایشان تقوی و عفت و صدق و صلاح و استقامت و اجتهاد و برگرداننده امانت به نیکوکار و بدکار است و طول سجود و صیام روز و قیام شب و اجتناب از حرام ها و انتظار فرج به صبر

العزاء و كرم الصَّحبه ثمَّ الوضوء كما أمر الله تعالى في كتابه غسل الوجه و اليدين من المرفقين و مسح الرأس و الرِّجلين مرَّه واحده و لا ينقض الوضوء إلَّا غائط أو بول أو ريح أو نوم أو جنبه و أنَّ من مسح على الخفَّين فقد خالف الله تعالى و رسوله صَلَّى الله عليه و آله و ترك فريضته و كتابه و غسل يوم الجمعة سنَّه و غسل العيدين و غسل دخول مكَّه و المدينه و غسل الزَّياره و غسل الإحرام و أوَّل ليله من شهر رمضان و ليله سبع عشره و ليله تسع عشره و ليله إحدى و عشرين و ليله ثلاث و عشرين من شهر رمضان هذه الأغسال سنَّه و غسل الجنابه فريضه و غسل الحيض مثله و الصَّلاه الفريضه الظَّهر أربع ركعات و العصر أربع ركعات و المغرب ثلاث ركعات و العشاء الآخره أربع ركعات و الغداه ركعتان هذه سبع عشره ركعه و السنَّه أربع و ثلاثون ركعه ثمان ركعات قبل فريضه الظَّهر و ثمان ركعات قبل العصر و أربع ركعات بعد المغرب و ركعتان من جلوس بعد العتمه تعدَّان بركعه و ثمان ركعات في السَّحر و الشَّفع و الوتر و حسن تعزيت و نيكي صحبت. و ديگر وضو چنان چه خدای عزَّ و جلَّ در کتاب خود فرموده است، شستن رو و دو دست تا مرفق و مسح سر و دو پا یک بار و نمی شکند وضو را مگر غایط یا بول یا ريح یا نوم و جنابت و این که هر که مسح بر موزه کند، مخالفت خدا و رسول او را نموده است و ترك کرده فريضه و کتاب او را و غسل روز جمعه سنَّت است و غسل دو عيد و غسل دخول مكَّه و مدينه و غسل زیارت و غسل احرام و اول شب از ماه رمضان و شب هفدهم و شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم از ماه رمضان این غسل ها سنَّت است و غسل جنابت و غسل حیض واجب است و نماز فريضه ظهر چهار ركعت و عصر چهار ركعت است و مغرب سه ركعت و عشا چهار ركعت است و نماز صبح دو ركعت است، این هفده ركعت؛ اما نماز سنت سی و چهار ركعت، هشت ركعت پیش از فريضه ظهر و هشت پیش از عصر و چهار ركعت بعد از مغرب و دو ركعت نشسته بعد از خفتن که يك ركعت شمرده می شود و هشت ركعت در سحر و شفع و وتر

ثلاث ركعات يسلم بعد الركعتين و ركعتا الفجر و الصلاه في أول الوقت أفضل و فضل الجماعة على الفرد أربع و عشرون و لا صلاه خلف الفاجر و لا يقتدى إلا بأهل الولايه و لا يصلى فى جلود الميتة و لا فى جلود السباع و لا يجوز أن يقول فى التشهد الأول السلام علينا و على عباد الله الصالحين لأن تحليل الصلاه التسليم فإذا قلت هذا فقد سلمت و التقصير فى ثمانيه فراسخ و ما زاد و إذا قصرت أفطرت و من لم يفطر لم يجزئ عنه صومه فى السفر و عليه القضاء لأنه ليس عليه صوم فى السفر و القنوت سنه واجبه فى الغداه و الظهر و العصر و المغرب و العشاء الآخره و الصلاه على الميت خمس تكبيرات فمن نقص فقد خالف سنه و الميت يسلم من قبل رجله و يرفق به إذا أدخل قبره و الإجهار بسم الله الرحمن الرحيم فى جميع الصلوات سنه و الزكاه الفريضة فى كل مائتى درهم خمسه دراهم و لا- يجب فيما دون ذلك شىء و لا- تجب الزكاه على المال حتى يحول عليه الحول و لا يجوز أن يعطى الزكاه غير أهل الولايه المعروفين و العشر من الحنطه و الشعير و سه ركعت بعد از دو ركعت سلام مى دهى و دو ركعت فجر و نماز در اول وقت فاضل تر است و فضل نماز جماعت بر فرد بيست و چهار است و نماز در پس فاجر نباشد و اقتدا نبود مگر به اهل ولايت؛ يعنى دوستان اهل بيت و ائمه عليهم السلام و نماز در پوست درندگان نيست و جايز نيست كه در تشهد اول بگويد:

«السلام علينا و على عباد الله الصالحين»؛ زیرا كه نماز به تسليم پايان پذيرد هرگاه آن را گفتى سلام داده اى و در هشت فرسخ و زياد از آن نماز تقصير شود و چون نماز تقصير شود، روزه نيز افطار گردد و هر كه افطار نكند روزه اش در سفر جايز نباشد و بايد قضا كند؛ زیرا كه در سفر روزه نيست و قنوت سنت واجب است در نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا و نماز ميت پنج تكبير است، هر كه كم كند خلاف سنت كرده است و مرده را از جانب پاها بيرون برند و هنگام در قبر گذاردن مدارا كنند و بسم الله در همه نمازها بلند گفتن سنت است و زكات در دويست درهم، پنج درهم و در كمتر چيزى واجب نيست و واجب نشود زكات بر مال تا سال بر او بگردد، و جايز نيست زكات به غير اهل ولايت كه معروف به آن باشند و زكات گندم و جو

و التمر و الزبيب إذا بلغ خمسه أوساق و الوسق ستون صاعا و الصاع أربعة أمداد و زكاه الفطر فريضة على كل رأس صغير أو كبير حرّ أو عبد ذكر أو أنثى من الحنطة و الشعير و التمر و الزبيب صاع و هو أربعة أمداد و لا يجوز دفعها إلا إلى أهل الولايه و أكثر الحيض عشره أيام و أقله ثلاثه أيام و المستحاضه تحتشى و تغتسل و تصلّى و الحائض ترك الصلاه و لا تقضى و ترك الصوم و تقضى و صيام شهر رمضان فريضة يصام للرؤيه و يفطر للرؤيه و لا يجوز أن يصلّى التطوّع فى جماعه لأنّ ذلك بدعه و كلّ بدعه ضلاله و كلّ ضلاله فى النار و صوم ثلاثه أيام من كلّ شهر سنّه فى كلّ عشره أيام يوم الأربعاء بين خميسين و صوم شعبان حسن لمن صامه و إن قضيت فوائت شهر رمضان متفرقه أجزأ و حج البيت فريضة على من استطاع إليه سبيلا و السبيل الزاد و الزاحله مع الصّحه و لا يجوز الحجّ إلا تمتعا و لا يجوز القران و الأفراد الذى يستعمله العامه إلا لأهل مكّه و حاضريها و لا يجوز الإحرام دون الميقات قال الله و خرما و موز ده يك بود هرگاه به پنج وسق برسد و هروسق شصت صاع و هرصاع چهار مدّ است و زكات فطر فريضة بر همه آدمى است، خرد يا بزرگ آزاد يا بنده، نر يا ماده از گندم و جو و خرما و موز يك صاع و آن چهار مدّ است و نتوان داد مگر به اهل ولايت؛ و اكثر حيض ده روز است و اقل او سه روز و مستحاضه به خود بر مى دارد و غسل و نماز مى كند و حائض ترك مى كند نماز را و آن را قضا مى كند و روزه ماه رمضان فريضة است. به ديدن هلال روزه مى گيرند و به ديدن هلال افطار مى كنند و جايز نيست نماز مستحب به جماعت گذاردن كه آن بدعت است و هر بدعتى ضلالت است و هر ضلالتى در آتش است و روزه سه روز در هرماه سنّت است و در هرده روز يك روز چهارشنبه ميان دو پنج شنبه و روزه شعبان نيكو است براى هر كه بدارد و اگر روزه ماه رمضان را متفرقا قضا كند جايز است و حج خانه خدا واجب است بر آن كه استطاعت دارد و آن زاد و راحله و صحت است و جايز نيست حج مگر تمتع و جايز نيست قران و افراد كه عامه مى كنند؛ مگر اهل مكّه و حاضران او را و جايز نيست احرام خارج از ميقات كه خدا فرمود:

تعالی: وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَضْحَى بِالْخَصِيِّ لِأَنَّهُ نَاقِصٌ وَ لَا يَجُوزُ الْمَوْجُوءُ وَ الْجِهَادُ وَاجِبٌ مَعَ الْإِمَامِ الْعَدْلِ وَ مِنْ قَتْلِ دُونِ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَ لَا- يَجُوزُ قَتْلُ أَحَدٍ مِنَ الْكَفَّارِ وَ النَّصَّابِ فِي دَارِ التَّقِيَّةِ إِلَّا قَاتِلٌ أَوْ سَاعٍ فِي فُسَادٍ وَ ذَلِكَ إِذَا لَمْ تَخَفْ عَلَى نَفْسِكَ وَ عَلَى أَصْحَابِكَ وَ التَّقِيَّةُ فِي دَارِ التَّقِيَّةِ وَاجِبَةٌ وَ لَا حَنْثٌ عَلَى مَنْ حَلَفَ تَقِيَّةً يَدْفَعُ بِهَا ظُلْمًا عَنْ نَفْسِهِ وَ الطَّلَاقُ لِلسَّيِّئَةِ عَلَى مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ وَ سَنَّهُ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَا يَكُونُ طَلَاقٌ لِغَيْرِ سَنَّةٍ وَ كُلُّ طَلَاقٍ يَخَالِفُ الْكِتَابَ فَلَيْسَ بِطَلَاقٍ كَمَا أَنَّ كُلَّ نِكَاحٍ يَخَالِفُ الْكِتَابَ فَلَيْسَ بِنِكَاحٍ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ أَكْثَرِ مِنْ أَرْبَعِ حَرَائِرٍ وَ إِذَا طَلَّقَ الْمَرْأَةَ لِلْعَدَّةِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَمْ تَحُلْ لَزُوجِهَا حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اتَّقُوا تَرْوِيجَ الْمُطَلَّقاتِ ثَلَاثًا فِي مَوْضِعٍ وَاحِدٍ فَإِنَّهُنَّ ذَوَاتُ أَزْوَاجٍ وَ الصَّيْلُمَاتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَاجِبَةٌ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَ عِنْدَ الْعَطَاسِ وَ الدَّبَائِحِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ وَ حُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَاجِبٌ وَ كَذَلِكَ بَغْضُ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ الْبِرَاءَةُ مِنْهُمْ «و به پایان برید حج و عمره خود را برای خدا» و جایز نیست قربانی خصی زیرا که ناقص است و جایز است وجی و جهاد واجب است همراه امام عادل و هر که بر سر مال خود کشته شود، شهید است و حلال نیست کشتن کفار و نصیب در محل تقیه مگر قاتل یا ساعی در فساد، آن گاه که نترسی به نفس خودت و یارانت و تقیه واجب است و حنث نیست بر قسم خورنده به تقیه و به آن ظلمی از خود رفع کند؛ و طلاق سنت بر آن وجه است که خدا یاد کرده است در کتاب خود و سنت رسول صلی الله علیه و آله او و طلاق غیر سنت نمی باشد و هر طلاق بر خلاف کتاب خدا باشد، طلاق نیست چنان چه هر نکاح که مخالف کتاب باشد، نکاح نیست و جایز نیست بیشتر از چهار زن آزاد با هم در حباله یک مرد و هر گاه زن سه طلاق عده داده شد، حلال نشود بر شوهر تا به نکاح شوهر دیگر رود و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پرهیز کنید از تزویج زنانی که در یک موضع سه طلاق داده شده اند که ایشان شوهر دارند؛ و صلوه بر نبی صلی الله علیه و آله واجب است در هر مقام و هنگام عطسه و ذبیح و غیر آن و محبت اولیا و نیز دشمنی اعدای خدا واجب و بیزاری از ایشان

و من أئمتهم و برّ الوالدين واجب و إن كانا مشركين و لا طاعه لهما في معصيه الله عزّ و جلّ و لا لغيرهما فإنّه لا طاعه لمخلوق في معصيه الخالق و ذكاه الجنين ذكاه أمّه إذا أشعر و أوبر و تحليل المتعتين اللّتين أنزلهما الله تعالى في كتابه و سنّهما رسول الله صلّى الله عليه و آله متعه النّساء و متعه الحجّ و الفرائض على ما أنزل الله تعالى في كتابه و لا عول فيها و لا يرث مع الولد و الوالدين أحد إلاّ الزّوج و المرأه و ذو السّهم أحقّ ممّن لا سهم له و ليست العصبه من دين الله تعالى و العقيقه عن المولود للذكر و الأنثى واجبه و كذلك تسميته و خلق رأسه يوم السّابع و يتصدّق بوزن الشّعر ذهباً أو فضّه و الختان سنّه واجبه للرّجال و مكرمه للنّساء و أنّ الله تبارك و تعالى لا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا و أنّ أفعال العباد مخلوقه لله تعالى خلق تقدير لا خلق تكوين و الله خالق كلّ شيء و لا نقول بالجبر و التّفويض و لا يأخذ الله البريء بالسّيّقيم و لا يعذب الله الأطفال بذنوب الآباء و لا تزر وازره وزر أخرى و امامانشان واجب است و نیز نیکی با پدر و مادر هرچند مشرک باشند و نباید اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدای عزّ و جلّ که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست و تذکیه جنین به تذکیه مادرش است هرگاه آن جنین مو و وبر بر آورده است؛ و تحلیل دو متعه که خدا در کتاب فرستاد و رسول صلّى الله عليه و آله او مبین کرد، متعه زنان و متعه حج؛ و فرائض آن گونه است که خدا در کتاب خود نازل کرده است و بازگشتی در آن نیست و میراث نبرد با فرزند و پدر و مادر کسی مگر همسر و صاحب سهم سزاوارتر است از آن که سهم ندارد و عصبه از دین خدای عزّ و جلّ نیست و عقیقه از مولود نر و ماده واجب است و هم چنین نام نهادن و سر تراشیدن او در روز هفتم و به وزن مو تصدّق کنند زر یا سیم و ختنه سنّت واجب است مردان را و کرامت است زنان را و خدای تعالی تکلیف نکند کسی را مگر به قدر طاقت و این که افعال عباد مخلوق خداست به خلق تقدیر نه تکوین و خدا خالق همه چیز است و به جبر و تفویض هیچ یک نگوید و خدا بی گناه را به جای گناهکار نگیرد و اطفال را به گناه پدرانشان عذاب نکند و هیچ صاحب وبال، وبال دیگری بر ندارد

و أن ليس للإنسان إلا ما سعى و لله أن يعفو و يتفضل و لا يجور و لا يظلم لأنه تعالى منزّه عن ذلك و لا يفرض الله عزّ و جلّ طاعه من يعلم أنّه يضلّهم و يغويهم و لا يختار لرسالته و لا يصطفى من عباده من يعلم أنّه يكفر به و بعبادته و يعبد الشيطان دونه و أنّ الإسلام غير الإيمان و كلّ مؤمن مسلم و ليس كلّ مسلم [مؤمن] مؤمن و لا يسرق السارق حين يسرق و هو مؤمن و لا يزني الزّاني حين يزني و هو مؤمن و أصحاب الحدود مسلمون لا مؤمنون و لا كافرون و الله تعالى لا يدخل النار مؤمن و قد وعده الجنّه و لا يخرج من النار كافرا و قد أوعده النار و الخلود فيها و لا يغفر أن يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء و مذنبو أهل التّوحيد لا يخلدون في النار و يخرجون منها و الشّفاعه جائزه لهم و إنّ الدّار اليوم دار تقية و هي دار الإسلام لا دار كفر و لا دار إيمان و الأمر بالمعروف و النّهي عن المنكر واجبان إذا أمكن و لم يكن خيفه على النفس و الإيمان هو أداء الأمانه و اجتناب جميع الكبائر و هو معرفه بالقلب و إقرار و آدمي را نیست، مگر آن چه سعی کرد و خدا را رسد که عفو و تفضل کند و جور و ظلم نکند؛ زیرا که بی نیاز است از آن واجب نکند اطاعت کسی که بداند خلق را گمراه و بیراه می کند و او را برای رسالت اختیار نکند و برنگزیند از بندگان خود کسی که بداند به او کافر شده و شیطان را می پرستد نه او را و این که اسلام غیر ایمان است و هر مؤمن مسلم است و نیست که هر مسلمی مؤمن باشد و سارق دزدی و زانی، زنا نکند در حالی که مؤمن باشد و صاحبان حدود مسلمانند نه مؤمن و نه کافر و خدای عزّ و جلّ داخل نمی کند در آتش مؤمنی را، در حالی که به او وعده بهشت داده و بیرون نمی کند از آتش کافر را و حال آنکه او را وعید آتش و خلود در آن داده است و مشرک را نمی آمرزد و می آمرزد از آن فروتر را برای هر که خواهد و گناه کاران اهل توحید در آتش مخلد نمانند و بیرون آیند و شفاعت برای ایشان رواست و این که سرای کنونی، سرای تقیه است، و سرای اسلام، نه سرای کفر و نه سرای ایمان و امر به معروف و نهی از منکر واجب است اگر ممکن باشد و خوف بر نفس نبود و ایمان امانت گذاری است و اجتناب از جمیع کبایر و آن معرفت به دل و اقرار

باللسان و عمل بالأركان و التكبير في العيدين واجب في الفطر في دبر خمس صلوات و يبدأ به في دبر صلاة المغرب ليله الفطر و في الأضحى في دبر عشر صلوات و يبدأ به من صلاة الظهر يوم النحر و بمنى في دبر خمس عشره صلاة و التفساء لا تقعد عن الصلاه أكثر من ثمانية عشر يوماً فإن طهرت قبل ذلك صلت و إن لم تطهر حتى تجاوز ثمانية عشر يوماً اغتسلت و صلت و عملت ما تعمل المستحاضه و يؤمن بعذاب القبر و منكر و نكير و البعث بعد الموت و الميزان و الصراط و البراءه من العذبن ظلموا آل محمد صلى الله عليه و آله و هموا بإخراجهم و سنوا ظلمهم و غيروا سنه نبيهم صلى الله عليه و آله و البراءه من الناكثين و القاسطين و المارقين العذبن هتكوا حجاب رسول الله صلى الله عليه و آله و نكثوا بيعه إمامهم و أخرجوا المرأة و حاربوا أمير المؤمنين عليه السلام و قتلوا الشيعة المتقين رحمه الله عليهم واجبه و البراءه ممن نفى الأخيار و شردهم و آوى الطرداء اللعناء و جعل الأموال دوله بين الأغنياء و استعمل السفهاء مثل معاويه و عمرو بن العاص به زبان و عمل به اعضاست و تكبير در عيدين واجب است، در عيد فطر در پس پنج نماز که ابتدای آنها نماز مغرب شب فطر است و در عيد اضحی در پس ده نماز که ابتدا از نماز ظهر روز دهم شود و اگر در منی باشد در پس پانزده نماز و وزن نفسا، ترک نماز، زیاده از هجده روز نمی کند اگر پیش از این پاک شود نماز نمی کند و اگر پاک نشود تا هجده روز بگذرد غسل می کند و نماز می گزارد و آن چه مستحاضه می گزارد، می کند و ایمان داریم به عذاب قبر و منکر و نكير و بعث بعد از موت و میزان و صراط و بیزاری از آنان که ظلم کردند بر آل محمد صلى الله عليه و آله و قصد اخراج ایشان نمودند و ظلم بر ایشان را سنت نهاده و سنت نبی خود را تغییر دادند و بیزاری از ناکثین و قاسطین و مارقین که حرمت حرم رسول خدا صلى الله عليه و آله نداشتند و بیعت امام خود شکستند و آن زن را بیرون آورده و با امیر المؤمنین علیه السلام حرب کردند و شیعیان را کشتند که رحمت خدا بر ایشان باد، واجب است و نیز بیزاری از آنان که نیکان را بیرون کردند و آواره ساختند و ملعونان مطرود را پناه دادند و اموال را میان توانگران رایج ساختند و سفیهان را به کار گماشتند مثل معاویه و عمرو بن عاص

لعینی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و البراءہ من أشیاعہم و الذین حاربوا أمیر المؤمنین علیہ السّلام و قتلوا الأنصار و المهاجرین و أهل الفضل و الصّیاح من السّابقین و البراءہ من أهل الاستیثار و من أبی موسی الأشعرّی و أهل ولايته الذین ضلّ سعيہم فی الحیاء الدّنیاء و هم یحسبون أنّہم یحسنون صنعاً أولئک الذّین کفروا بآیات ربّہم و بولایہ أمیر المؤمنین علیہ السّلام و لقائه کفروا بأنّ لقوا اللّہ بغير إمامتہ فحبطت أعمالہم فلا نقیم لہم یوم القیامہ و زنا فہم کلاب أهل النّار و البراءہ من الأنصاب و الأزلام أئمّہ الضّلالہ و قاده الجور کلّہم أولہم و آخرہم و البراءہ من أشباہ عاقری النّاقہ أشقیاء الأولین و الآخریں و ممّن يتولّاہم و الولایہ لأمیر المؤمنین علیہ السّلام و الذّین مضوا علی منہاج نبیّہم صلی اللّہ علیہ و آلہ و لم یغیروا و لم یبدّلوا مثل سلمان الفارسیّ و أبی ذرّ الغفاریّ و المقداد بن الأسود و عمار بن یاسر و حذیفہ الیمانیّ و أبی الہیثم بن التّیہان و سهل بن حنیف و عباده بن الصّیامت و أبی ایوب الأنصاریّ و خزیمہ بن ثابت ذی الشّہادتین و أبی سعید الخدریّ کہ ہردو را رسول صلی اللّہ علیہ و آلہ لعن کرد و بیزاری از پیروان ایشان کہ با امیر المؤمنین علیہ السّلام محاربہ نمودند و انصار و مهاجرین و سابقین از اہل فضل و صلاح را کشتند و بیزاری از آنان کہ نعمت را مخصوص خود ساختند و از ابو موسی اشعری و موالیانش کہ ناچیز شد سعیشان در زندگانی دنیا، ایشان می پندارند کہ نیکوکارند، و ایشان بہ آیات پروردگارشان و ولایت امیر المؤمنین علیہ السّلام و بہ لقای او کافر شدند چرا کہ ملاقات خدا نمودند بہ غیر امامت او؛ «پس اعمال ایشان سوخت و روز قیامت برای ایشان وزنی قایل نخواہیم شد» و ایشان سگان آتش جہنم اند و واجب است بیزاری از انصاب و ازلام کہ امامان ضلالت و سالاران جورند تمام ایشان از اوّل و آخرشان و بیزاری از عاقران ناقہ کہ بدبختان اولین و آخرین اند و از آنان کہ ایشان را دوست می دارند و واجب است ولایت امیر المؤمنین علیہ السّلام و آنان کہ بر طریق روشن پیغمبر صلی اللّہ علیہ و آلہ خود رفتند، تغییر و تبدیل در دین ندادند مثل سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و حذیفہ بن یمان و ابو الہیثم بن تیہان و سهل بن حنیف و عباده بن صامت و ابو ایوب انصاری و خزیمہ بن ثابت ذی الشّہادتین و ابو سعید خدری

و أمثالهم رضى الله عنهم و رحمه الله عليهم و الولایه لأتباعهم و أشیاعهم و المهتدين بهداهم و السالكين منهاجهم رضوان الله عليهم و تحريم الخمر قليلها و كثيرها و تحريم كل شراب مسكر قليله و كثيره و ما أسكر كثيره فقليله حرام و المضطر لا يشرب الخمر لأنها تقتله و تحريم كل ذی ناب من السَّبَّاح و كل ذی مقلب من الطَّير و تحريم الطَّحال فإنه دم و تحريم الجَرْى و السَّيمَك و الطَّافى و المارماهى و الزَّمير و كل سمك لا يكون له فلس و اجتناب الكبائر و هى قتل النَّفس الَّتى حرَّم الله تعالى و الزَّناء و السَّرقة و شرب الخمر و عقوق الوالدين و الفرار من الزَّحف و أكل مال اليتيم ظلما و أكل الميتة و الدَّم و لحم الخنزير و ما أهلَّ لغير الله به من غير ضروره و أكل الرِّبا بعد البَيِّنه و السَّيِّحَت و الميسر و القمار و البخس فى المكيال و الميزان و قذف المحصنات و اللِّواط و شهاده الزَّور و اليأس من روح الله و الأمن من مكر الله و القنوط من رحمه الله و معونه الظَّالمين و الرُّكون إليهم و اليمين الغموس و حبس الحقوق من غير العسر و امثال ایشان که خدا از ایشان راضی باد و واجب است دوستی پیروان و شیعیان ایشان و آنان که با هدایت ایشان، هدایت شدند و به طریق ایشان می روند رضوان و رحمت خدا بر ایشان واجب است تحريم خمر کم و بسیار آن و هر شراب که مست کند، کم و بسیار آن حرام است و مضطر خمر نمی خورد زیرا که می کشد او را و حرام بودن درندگان و از مرغان هرچه چنگال دارد و حرام است سپرز؛ زیرا که او خون است و حرام است ماهی که بر روی آب مرده باشد و جَرى و مارماهى و ماهی آبنوس و هرماهى که فلس نداشته باشد و اجتناب از گناهان کبیره که ریختن خون به حرام و زنا و دزدی و شرب خمر و عقوق والدین و فراز از جنگ و اكل مال یتیم به ظلم و اكل ميتة و خون و گوشت خوک و آن چه نام غیر خدا بر آن برده اند؛ بى ضرورت و اكل ربا بعد از بَيِّنه و سحت و ميسر که قمار است و کم کردن پیمانۀ و ترازو و افترا بر زنان صاحب شوهر و لواط و شهادت به دروغ و یأس از روح خدا و امن از مکر او و نومیدی از رحمتش و یاری ظالمان و تکیه کردن و دل نهادن بر ایشان و سوگند فروبرنده در گناه و حبس حق مردمان بدون عسر

و الكذب و الكبر و الإسراف و التبذير و الخيانة و الاستخفاف بالحجّ و المحاربه لأولياء الله تعالى و الاشتغال بالملاهي و الإصرار على الذنوب.

٧٤٦ ٢

حدّثني بذلك حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال:

حدّثني أبو نصر قنبر بن عليّ بن شاذان عن أبيه، عن الفضل بن شاذان، عن الرّضا عليه السّلام إلّا أنّه لم يذكر في حديثه أنّه كتب ذلك إلى المأمون و ذكر فيه الفطره مدّين من حنطه و صاعا من الشعير و التمر و الزّبيب و ذكر فيه أنّ الوضوء مرّه مرّه فريضه و اثنتان إسباغ و ذكر فيه أنّ ذنوب الأنبياء عليه السّلام صغائرهم موهوبه و ذكر فيه أنّ الرّكاه على تسعه أشياء على الحنطه و الشعير و التمر و الزّبيب و الإبل و البقر و الغنم و الذهب و الفضة.

و حديث عبد الواحد بن محمد بن عبدوس رضى الله عنه عندي أصح و لا قوّه إلّا بالله.

و كذب و كبر و اسراف و تبذير و خيانت و كوچك شمردن حج و جنگ با اولیای خداوند عزّ و جلّ و اشتغال به ملاهي و اصرار بر گناهان.

٧٤٦ ٢

و نیز ما را همین گونه حدیث کرد حمزه بن محمد بن ابی جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن حسين بن علي بن ابی طالب از ابو نصر قنبر بن علي بن شاذان از پدرش از فضل بن شاذان از امام رضا عليه السّلام مگر آن که در حدیث نبود که این ها را امام برای مأمون نوشته و نیز در آن حدیث چنین بود که: فطره دو مدّ از گندم دهد و یک صاع از جو و خرما و مویز و در آن جا مذکور است که وضو یکبار، یکبار فريضه است و دو، دو مستحب است و ایضا مذکور است که گناهان كوچك انبيا عليهم السّلام بخشیده است و مذکور است که زکات بر نه چیز است:

گندم، جو، خرما، مویز، شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره.

و روایت عبد الواحد بن محمد بن عبدوس (روایت اول) نزد من صحیح تر است.

ص: ٢٢٦

و حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نَعِيمٍ بْنُ شَاذَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَ حَدِيثِ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ دَوْسٍ

و مِنْ أَخْبَارِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيِّ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْمُبَرَّدُ قَالَ: حَدَّثَنِي الرِّيَاشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ وَ رَوَاهُ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَكَلَّمَ يَوْمًا بَيْنَ يَدَيْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَحْسَنَ فَقَالَ لَهُ يَا بَنِيَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَكَ خَلْفًا مِنَ الْآبَاءِ وَ سُرُورًا مِنَ الْأَبْنَاءِ وَ عَوْضًا عَنِ الْأَصْدِقَاءِ.

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيِّ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُونُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكَنْدِيُّ ۷۴۷ ۳ وَ نِيزَ حَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نَعِيمٍ بْنُ شَاذَانَ زِ عَمَوِي خُودِ ابُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ زِ فَضْلِ بْنِ شَاذَانَ رَوَايَتِ كَرْدِه، هَمَانِ گُونِه كِه عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ دَوْسٍ رَوَايَتِ نَمُودِه اسْت.

وَ از خبرهای آن حضرت علیه السَّلَام

حَاكِمِ ابُو عَلِي حُسَيْنِ بْنِ اَحْمَدِ بِيَهَقِيِّ از مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى صَوْلِي از مُبَرَّدِ از رِيَاشِي رَوَايَتِ مِي كَنْدِ از ابُو عَاصِمِ از اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كِه فَرَمُود: رُوزِي جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزْدِ پَدَرِ سَخْنِي گُفْت كِه او را خوش آمد و فَرَمُود: اِي پَسْرَكِ مَن! حَمْدِ خُدَايِ را كِه تُو را جَانَشِينِ نِيكُويِ پَدَرَانِ وَ نُورِ چَشْمِ از مِيانِ پَسْرَانِ وَ عَوْضِ از دُوسْتَانِ قَرَارِ دَاد.

حَاكِمِ ابُو عَلِي حُسَيْنِ بْنِ اَحْمَدِ بِيَهَقِيِّ از مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى صَوْلِي از عُونِ بْنِ مُحَمَّدِ كَنْدِي رَوَايَتِ كَرْدِه از مُحَمَّدِ بْنِ اَبِي عِبَادِ وَ

او

قال: حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُبَادٍ وَكَانَ مُشْتَهَرًا بِالسَّيِّمِاعِ وَبَشْرَبِ النَّيِّدِ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ السَّمَاعِ قَالَ لِأَهْلِ الْحِجَازِ رَأَى فِيهِ وَهُوَ فِي حِزِّ الْبَاطِلِ وَاللَّهُوِ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَإِذَا مَرَّوْا بِاللَّغْوِ مَرَّوْا كِرَامًا.

٧٥٠ ٦

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْبِهْقَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصُّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَوْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكَنْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ الْقَاسِمِ النَّوْشَجَانِيُّ قَالَ: قَالَ لِي الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخِرَاسَانَ:

إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ نَسَبًا قُلْتُ وَ مَا هُوَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ قَالَ: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَامِرٍ بْنُ كَرِيزٍ لَمَّا افْتَتَحَ خِرَاسَانَ أَصَابَ ابْنَتَيْنِ لِيَزْدَجُرْدَ بْنَ شَهْرِيَارٍ مَلِكِ الْأَعَاجِمِ فَبَعَثَ بِهِمَا إِلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ فَوَهَبَ إِحْدَاهُمَا لِلْحَسَنِ وَالْأُخْرَى لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَاتَا عِنْدَهُمَا نَفْسًا وَكَانَتْ صَاحِبَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَفْسَتْ بَعْلَى بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَفَلَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْضُ أُمَّهَاتٍ وَلَدَ أَبِيهِ فَنَشَأَ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ أُمَّا غَيْرَهَا ثُمَّ عَلِمَ أَنَّهَا مَوْلَاتُهُ فَكَانَ النَّاسُ يَسْمُونَهَا أُمَّهُ مُشْتَهَرٌ بُوْدَ بِهِ سَمَاعٌ وَ خُورْدَنُ نَبِيذٍ، كَافَتْ كِهَ از رَضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ پَرَسِيدَم كِهَ سَمَاعُ چُونِ اسْت؟ كَافَتْ:

اهل حجاز در او رأیی دارند و آن خبر باطل و لهو است. آیا نشنیدی که خدای عزّ و جلّ می فرماید: «هرگاه به امری لغو و باطل گذرند کریمانه می گذرند».

٧٥٠ ٦

سهل بن القاسم النوشجانی گفت: امام رضا علیه السّلام در خراسان به من گفت: میان ما و شما نسبتی هست. گفتم: کدام است ای امیر؟! گفت: عبد الله بن عامر بن کریز وقتی که خراسان را فتح کرد و دختر یزدجرد بن شهریار ملک اعاجم به دست او افتاد به نزد عثمان بن عفان فرستاد و او یکی را به حسن علیه السّلام داد و دیگری را به حسین علیه السّلام بخشید. هر دو نزد ایشان هنگام وضع حمل مردند و کنیز حسین علیه السّلام در تولد علی بن الحسین علیهما السّلام برفت و علی را یکی از کنیزان پدرش که خود فرزند داشت، کفالت نمود. پس بزرگ شد و جز آن امّ ولد مادر را نمی دانست، بعد از آن دانست که مملوک او است و مردم او را مادر وی می دانستند و گمان کردند که او

ص: ۲۲۸

و زعموا أنه زوج أمه و معاذ الله إنما زوج هذه على ما ذكرناه و كان سبب ذلك أنه واقع بعض نسائه ثم خرج يغتسل فلقيته أمه هذه فقال لها إن كان في نفسك من هذا الأمر شيء فاتقي الله و أعلميني فقالت نعم فزوجها فقال الناس زوج علي بن الحسين عليه السلام أمه و قال لي عون قال لي سهل بن القاسم ما بقي طالبی عندنا إلا كتب عني هذا الحديث عن الرضا عليه السلام.

۷۵۱۷

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدّثنا محمد بن يحيى الصّولي قال: حدّثنا عون بن محمد قال:

حدّثنا أبو الحسين محمد بن أبي عباد قال سمعت الرضا عليه السلام يقول يوما: يا غلام ائني الغداء فكأنني أنكرت ذلك فتبين الإنكار في فقرأ قال لفتاه آتنا غداءنا فقلت الأمير أعلم الناس و أفضلهم.

۷۵۲۸

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدّثنا محمد بن يحيى الصّولي مادر خود را به همسری گرفت و سبب آن بود که با بعضی از زنان خود موافقت نمود، بیرون آمد تا غسل کند. این مادر مربّیه به او برخورد. با او فرمود: اگر در خاطرات از این امر چیزی هست از خدا پرهیز و مرا اعلام کن. گفت: آری! پس او را به همسری گرفت و مردم گفتند: علی بن الحسين مادر خود را به همسری گرفت. او گفت که سهل با من گفت: هیچ طالبی نزد ما نماند؛ مگر این حدیث از روایت من از رضا علیه السلام را بنوشت.

۷۵۱۷

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از محمد بن ابی عباد که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام روزی با غلام خود گفت:

«چاشت برای ما بیار» گویا من این لفظ نپسندیدم. آن حال از من دریافت. پس بخواند از قرآن «موسی به یوشع» گفت: بیاور چاشت ما را» گفتم: امیر عالم ترین و فاضل ترین مردمان است.

۷۵۲۸

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان قاسم بن اسماعیل در

ص: ۲۲۹

قال: حَدَّثَنَا أَبُو ذَكْوَانَ الْقَاسِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بِسِرَافٍ سَنَةِ خَمْسٍ وَثَمَانِينَ وَمِائَتِينَ قَالَ:

حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبَّاسٍ الصُّوْلِيُّ الْكَاتِبُ بِالْأَهْوَازِ سَنَةِ سَبْعٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَتِينَ قَالَ: كُنَّا يَوْمًا بَيْنَ يَدَيِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي:

لَيْسَ فِي الدُّنْيَا نَعِيمٌ حَقِيقِي فَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْفُقَهَاءِ مِمَّنْ يَحْضُرُهُ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ أَمَّا هَذَا النَّعِيمُ فِي الدُّنْيَا وَهُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَا صَوْتَهُ كَذَا فَسَرَّ تَمَوَّهُ أَنْتُمْ وَجَعَلْتُمُوهُ عَلَى ضَرْبٍ فَقَالَتْ طَائِفَةٌ هُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ وَقَالَ غَيْرُهُمْ هُوَ الطَّعَامُ الطَّيِّبُ وَقَالَ آخَرُونَ هُوَ النَّوْمُ الطَّيِّبُ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَقْوَالَكُمْ هَذِهِ ذَكَرْتُ عَنْهُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ فَغَضِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْأَلُ عِبَادَهُ عَمَّا تَفَضَّلَ عَلَيْهِمْ بِهِ وَلَا يَمْنَنُ بِذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَالْإِمْتِنَانُ بِالْإِنْعَامِ مُسْتَقْبِحٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ فَكَيْفَ يُضَافُ إِلَى الْخَالِقِ عَزَّ وَجَلَّ مَا لَا يَرْضَى الْمَخْلُوقُ بِهِ وَلَكِنَّ النَّعِيمَ حَبْنًا أَهْلَ الْبَيْتِ وَمَوَالَاتِنَا يَسْأَلُ اللَّهُ عِبَادَهُ عَنْهُ بَعْدَ التَّوْحِيدِ وَالتَّبَوُّهِ لِأَنَّ الْعَبْدَ إِذَا وَفَى بِذَلِكَ أَذَاهُ إِلَى نَعِيمِ الْجَنَّةِ الَّذِي لَا يَزُولُ.

سال دویست و هشتاد و پنج در سیراف روایت کرده که ابراهیم بن عباس صولی کاتب در سال دویست و بیست و هفت در اهواز روایت کرد که روزی نزد حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السّلام نشسته بودیم گفت: در دنیا نعيم حقیقی نبود بعضی از فقها که آن جا حاضر بودند، گفتند: خدا می گوید: «سپس از نعيم پرسیده خواهید شد» و این نعيم در دنیا است و آن آب سرد است.

امام رضا علیه السّلام گفت و آوازش بلند شد و فرمود: شما چنین تفسیر کردید و چند نوع گفتید، طایفه ای گفتند: آب سرد است و دیگران گفتند: طعام نیکو و دیگران گفتند: خواب خوش است. و مرا حدیث کرد پدرم از پدرش که این قول های شما نزد امام صادق علیه السّلام مذکور شد در آیه مذکوره و او در غضب شد و گفت: خدای عزّ و جلّ از بندگان نمی پرسد و بازخواست نمی کند از آن چه تفضیل نموده است بر ایشان به آن و منت نمی نهند به آن بر ایشان و منت نهادن بر نعمت قبیح است از مخلوقات چگونه نسبت توان دادن به خداوند جهان؛ بلکه نعيم محبت ما اهل بیت است و موالات ما. خدای عزّ و جلّ می پرسد بنده خود را از آن بعد از توحید و نبوت؛ زیرا بنده هرگاه به آن وفا نمود او را بکشاند به نعيم جنت که زایل نمی شود.

و لقد حَدَّثَنِي بِذَلِكَ أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ إِنَّ أَوَّلَ مَا يَسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ بَعْدَ مَوْتِهِ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَنَّكَ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ وَ جَعَلْتَهُ لَكَ فَمَنْ أَقَرَّ بِذَلِكَ وَ كَانَ يَعْتَقِدُهُ صَارَ إِلَى النَّعِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ.

فَقَالَ لِي أَبُو ذَكْوَانَ بَعْدَ أَنْ حَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ مُبْتَدِئًا مِنْ غَيْرِ سُؤَالٍ أَحَدَثْتُكَ بِهَذَا مِنْ جِهَاتٍ مِنْهَا لِقَصْدِكَ لِي مِنَ الْبَصَرِ وَ مِنْهَا أَنَّ عَمَّكَ أَفَادَنِيهِ وَ مِنْهَا أَنِّي كُنْتُ مَشْغُولًا بِاللُّغَةِ وَ الْأَشْعَارِ وَ لَا أَعُوَّلُ عَلَى غَيْرِهِمَا فَرَأَيْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي النَّوْمِ وَ النَّاسِ يَسْلُمُونَ عَلَيْهِ وَ يَجِيبُهُمْ فَسَلَّمْتُ فَمَا رَدَّ عَلَيَّ فَقُلْتُ أَمَا أَنَا مِنْ أُمَّتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِي بَلَى وَ لَكِنْ حَدَّثَ النَّاسَ بِحَدِيثِ النَّعِيمِ الَّذِي سَمِعْتَهُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ الصُّوْلِيُّ وَ هَذَا حَدِيثٌ قَدْ رَوَاهُ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرُ النَّعِيمِ وَ الْآيَةِ وَ تَفْسِيرُهَا إِنَّمَا رَوَوْا أَنَّ أَوَّلَ مَا يَسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الشَّهَادَةُ وَ النَّبُوَّةُ وَ مَوَالَاهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَ اَيْنَ حَدِيثِ بَا مِنْ پَدَرَمِ كَرْدِ اَزِ پَدَرِشِ اَزِ پَدَرَانِشِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَزِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِهِ حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود: يَا عَلِيُّ! أَوَّلُ سُؤَالِي كِهِ اَزِ بَنْدِهِ بَعْدِ اَزِ مَوْتِ مِي كَنْنَد، شَهَادَتِ بِهِ يَكْتَابِي خُدا وَ رِسَالَتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِسْتِ وَ اَيْنِ كِهِ تُو وَلِيُّ مُؤْمِنَانِي بِهِ خَاطِرِ اَنّ چِه خُدا وَ نِيْزِ مِنْ بَرَايِ تُو مَقْرَّرِ نَمُودِه اِيْم. پَسِ هِرْ كِهِ اَقْرَارِ كَنْدِ بِهِ اَنّ وَ مَعْتَقَدِ بَاشَد، باز گردد سُوِي نَعِيمِي كِهِ زَوَالَ نَدَارَد.

پَسِ اِبْنِ ذَكْوَانَ پَسِ اَزِ ذِكْرِ اَيْنِ حَدِيثِ وَ قَبْلِ اَزِ پَرِشِشِ مِنْ بَا مِنْ كَفْتِ كِهِ اَيْنِ حَدِيثِ بَا تُو بِهِ چَنْدِ سَبَبِ كَفْتَم. يَكِي اَنّ كِهِ اَزِ بَصَرِهِ بِهِ خَاطِرِ مِنْ اَمْدِي؛ دِيْگَرِ اَنّ كِهِ عَمُوِي تُو اَيْنِ حَدِيثِ بِهِ مِنْ رِسانِيْدِهِ وَ نِيْزِ اَيْنِ كِهِ مِنْ مَشْغُولِ لَغْتِ اَشْعَارِ بُوْدَم وَ بِهِ اَمْرِي دِيْگَرِ غَيْرِ اَنّ دَلِ نَمِي نِهَادَمِ دَرِ خَوَابِ حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا دِيْدَمِ كِهِ مَرْدَمَانَ بِهِ اَوْ سَلَامِ مِي كَرْدَنْد، وَ جَوَابِ مِي كَفْتَم، مِنْ سَلَامِ كَرْدَم، جَوَابِ نَكَفْتَم.

كَفْتَم: مَنْ اَزِ اَمِّيْتِ تُو نِيْسْتَمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! كَفْت: بَلَى وَ لِيَكِنْ بَا مَرْدَمِ بَغُو حَدِيثِ نَعِيمِ رَا كِهِ اَزِ اِبْرَاهِيْمِ شَنِيدِه اِيْ! صَوْلِي كَفْت: اَيْنِ حَدِيثِ رَا مَرْدَمِ اَزِ پِيَاْمَبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَوَايْتِ كَرْدِه اِنْدَا اَمَّا ذِكْرُ نَعِيمِ آيَةِ وَ تَفْسِيرِ اَنّ دَرِ اَنّ نِيْسْت. اَيْنِ قَدَرِ رَوَايْتِ كَرْدِه اِنْدِ كِهِ اَوَّلِ چِيْزِي كِهِ بَنْدِهِ اَزِ اَنّ پَرِسيْدِه مِي شُودِ رُوزِ قِيَامَتِ شَهَادَتِ وَ نَبُوْتِ وَ مَوَالَاتِ عَلِيِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِسْت.

حدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصُّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: ذَكَرَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْقُرْآنِ فَعَظَّمَ الْحُجَّةَ فِيهِ وَالْآيَةَ وَالْمُعْجَزَةَ فِي نَظْمِهِ قَالَ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ وَعُرْوَتُهُ الْوُثْقَى وَطَرِيقَتُهُ الْمَثَلِيُّ الْمُوَدِّي إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمُنْجِي مِنَ النَّارِ لَا يَخْلُقُ عَلَى الْأُزْمِنَةِ وَلَا يَغُثُّ عَلَى الْأَلْسِنَةِ لِأَنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لَزْمَانَ دُونَ زَمَانٍ بَلْ جَعَلَ دَلِيلَ الْبَرَّهَانِ وَالْحُجَّةَ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.

۷۵۴ ۱۰

حدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصُّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَهْلُ بْنُ الْقَاسِمِ النَّوْشَجَانِيُّ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهُ يَرَوِي عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّهُ قَالَ تُوَفِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ فِي تَقِيَّتِهِ.

۷۵۳ ۹

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از محمد بن موسی رازی از پدرش روایت کرد که امام رضا علیه السلام روزی حرف قرآن را مذکور ساخت و از بزرگی شأن و حجت او و علامتی که معجزه است در نظم او یاد کرد و فرمود: او حبل المتین الهی است و عروه الوثقی و طریق برگزیده ای است که به جنت کشاند و از آتش برهاند؛ در طول ازمنه کهنه نگردد و بر زبان ها بی قدر و مکرر نشود، زیرا قرآن برای زمانی خاص معین نشده، بلکه دلیل و برهان و حجت است بر همه آدمیان، باطل او را نیاید نه از پیش و نه از پس او و ارسال شده است از جانب خداوند حکیم حمید.

۷۵۴ ۱۰

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از سهل بن قاسم نوشجانی روایت کرده که گفت: مردی به امام رضا علیه السلام گفت: یا بن رسول الله! روایت می کنند از عروه بن زبیر که او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود در حالی که در تقیه بود.

ص: ۲۳۲

فقال: أما بعد قول الله تعالى: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ فَإِنَّهُ أَزَالَ كُلَّ تَقِيَّةٍ بضمنان الله عزَّ وجلَّ و بين أمر الله تعالى و لكن قريشا فعلت ما اشتهدت بعده و أما قبل نزول هذه الآية فلعلة.

٧٥٥ ١١

حدَّثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصُّولي قال: حدَّثني القاسم بن إسماعيل قال: حدَّثنا إبراهيم بن العباس قال: حدَّثنا علي بن موسى الرضا عن أبيه عن جعفر بن محمد عليهم السَّلام أنَّه قال إذا أقبلت الدُّنيا على إنسان أعطته محاسن غيره و إذا أدبرت عنه سلبته محاسن نفسه.

٧٥٦ ١٢

حدَّثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصُّولي قال: حدَّثنا أبو ذكوان قال: حدَّثنا إبراهيم بن العباس قال سمعت علي بن امام فرمود: بعد از نزول آیه «ای رسول! آنچه از خدای به تو نازل شده را ابلاغ کن که اگر نکنی رسالت خویش نرسانده ای و خدا تو را از مردمان محفوظ خواهد کرد» هر تقيّه ای برطرف شد چراکه خدا ضامن او شد و بیان کرد امر خدای را و لكن قريش بعد از او هرچه خواستند، کردند و اما قبل از نزول اين آيه شايد.

٧٥٥ ١١

حاكم ابو علي حسين بن احمد بيهقي از محمد بن يحيى صولى از قاسم بن اسماعيل از ابراهيم بن عباس از علي بن موسى الرضا عليهما السَّلام از پدرش از امام جعفر صادق عليه السَّلام روايت کرد که فرمود: هرگاه دنيا بر کسی روى آورد نيکي هاى ديگرى را به او بخشد و هرگاه بر او پشت کرد نيکوى هاى او را از او برکند و سلب نمايد.

٧٥٦ ١٢

حاكم ابو علي حسين بن احمد بيهقي از محمد بن يحيى صولى از ابو ذكوان از ابراهيم بن عباس روايت کرده که از امام رضا عليه السَّلام شنيدم که فرمود: دوستى بيست ساله

ص: ٢٣٣

موسی الرضا علیه السلام يقول مودّه عشرين سنه قرا به و العلم أجمع لأهله من الآباء.

۷۵۷ ۱۳

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغدادي قال: حدّثني الحسين بن أحمد بن الفضل إمام جامع أهواز قال:

حدّثنا بكر بن أحمد بن محمّد بن إبراهيم القصريّ غلام الخليل المحلّمي قال: حدّثنا الحسن بن عليّ عن محمّد بن عليّ بن موسى، عن عليّ بن موسى، عن أبيه موسى بن جعفر بن محمّد عليه السلام قال: لا يكون القائم إلّا إمام بن إمام و وصيّ بن وصيّ.

۷۵۸ ۱۴

و بهذا الإسناد، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن عليّ عليه السلام قال: أوصى النّبيّ صلّى الله عليه و آله إلى عليّ و الحسن و الحسين عليه السلام ثمّ قال: في قول الله عزّ و جلّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قال: الأئمّه من ولد عليّ و فاطمه عليهما السلام إلى أن تقوم الساعه.

خویشی است و علم اهل خود را جامع تر است از پدران.

۷۵۷ ۱۳

روایت کرده محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادی از حسين بن فضل امام جامع اهواز از بكر بن احمد بن محمد بن ابراهيم قصري غلام خليل محلمي از حسن بن علي از محمد بن علي بن موسى عليهما السلام از علي بن موسى از موسى بن جعفر عليهما السلام که فرمود:

نباشد قايم مگر امام پسر امام و وصی پسر وصی.

۷۵۸ ۱۴

و به همین اسناد از امام صادق از پدرش که گفت: وصيّت کرد نبي صلّى الله عليه و آله به علي و حسن و حسين عليهم السلام بعد از آن درباره آیه «ای کسانی که ایمان آوردید اطاعت کنید خدا و رسول را و اولی الامر از خودتان را» فرمود: ایشان (اولوالامر) امامان از فرزندان علي و فاطمه تا قیام ساعت.

ص: ۲۳۴

و حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يُونُسَ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْفَضْلِ قَالَ: حَدَّثَنِي بَكْرُ بْنُ أَحْمَدَ الْقَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ لَيْلَهُ أُسْرَى بِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ رَأَيْتُ فِي بَطْنَانِ الْعَرْشِ مُلَكًا بِيَدِهِ سَيْفٌ مِنْ نُورٍ يَلْعَبُ بِهِ كَمَا يَلْعَبُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذِي الْفَقَارِ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ إِذَا اشْتَقَوْا إِلَى وَجْهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَظَرُوا إِلَى وَجْهِ ذَلِكَ الْمَلِكِ فَقُلْتُ: يَا رَبِّ هَذَا أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ابْنُ عَمِّي فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ هَذَا مُلْكُ خَلْقَتِهِ عَلَى صُورِهِ عَلِيُّ يَعْبُدُنِي فِي بَطْنَانِ عَرْشِي تَكْتُبُ حَسَنَاتِهِ وَ تَسْبِيحُهُ وَ تَقْدِيسُهُ لِعَلِّيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

و حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يُونُسَ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَيْنِهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ سَلِيمَانَ ۱۵
۷۵۹

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادی از احمد بن فضل از بكر بن احمد قصری از ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن موسی علیهم السّلام از پدرانش روایت کرد که می فرمود: از جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: شبی که به معراج رفتم، درون عرش ملکی دیدم که در دست شمشیری از نور داشت و به آن بازی می کرد چنان چه علی علیه السّلام با ذوالفقار بازی می کند و ملائکه هرگاه مشتاق می شوند به علی بن ابی طالب، نظر به روی آن ملک می کنند. گفتم: یا ربّ این برادر من علی بن ابی طالب و پسر عمّ من نیست؟ گفت: یا محمد! این ملکی است که او را بر صورت علی آفریده ام، عبادت می کند من را درون عرش من و نوشته می شود حسنات و تسبیح و تقدیس او برای علی علیه السّلام تا روز قیامت.

محمد بن احمد بن حسین بغدادی گوید:

علی بن عیینه از حسن بن سلیمان ملطی روایت کرده که امام رضا علیه السّلام از آبای گرامی

الملطی قال: حدّثنا علی بن موسی الرضا علیه السّلام قال: حدّثنا أبی موسی بن جعفر عن أبیه عن آبائه عن علی بن أبی طالب علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و آله كاد الحسد أن يسبق القدر.

۷۶۱ ۱۷

و حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغدادي قال: حدّثنا علی بن محمّد بن عیینه قال: حدّثنا دارم بن قبیصه النهشلی قال: حدّثنی علی بن موسی الرضا علیه السّلام عن أبیه، عن آبائه، عن علی بن أبی طالب علیه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: يا علی لا یحفظنی فیک إلاّ الأتقیاء الأنقیاء الأبرار الأصفیاء و ما هم فی أمتی إلاّ کالشعره البیضاء فی الثور الأسود فی اللیل الغابر.

۷۶۲ ۱۸

حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغدادي قال: حدّثنا علی بن محمّد بن عیینه قال: حدّثنا الحسين بن محمّد العلوی بالجحفه قال: حدّثنا علی بن موسی الرضا علیه السّلام، عن أبیه، عن آبائه، عن علی بن أبی طالب علیه السّلام قال: خرج علينا خود از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: نزدیک است حسد بر قدر سبقت گیرد.

۷۶۱ ۱۷

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادي گوید: روایت کرد برای ما علی بن عیینه از دارم بن قبیصه نهشلی که گفت:

حضرت رضا علیه السّلام به توسط آبای گرامی خود روایت کرده که رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود: یا علی حفظ نمی کند مرا در حق تو؛ مگر پرهیزکاران، پاکان و نیکان برگزیدگان و نیستند ایشان در میان امت من مگر همچو موی سفید در گاو سیاه در شب تاریک.

۷۶۲ ۱۸

محمد بن احمد بن حسين بن يوسف بغدادي گوید: روایت کرد برای ما علی بن عیینه از حسين بن محمّد علوی جحفه که گفت: امام رضا علیه السّلام از پدرش از آبای گرامی خود روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

رسول خدا صلّى الله عليه و آله با ما بیرون آمد و در دست او

ص: ۲۳۶

رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و في يده خاتم فضّه جزع يمانيّ فصلّي بنا فلَمّا قضى صلاته دفعه إلّٰى و قال يا عليّ تَخْتَم به في يمينك و صلّ فيه.

أو ما علمت أنّ الصّلاه في الجزع سبعون صلاه و أنّه يسبّح و يستغفر و أجره لصاحبه و بالله العصمه و التّوفيق.

انگشتری نقره بود، نگینش جزع یمانی بود و با ما نماز گزارد، چون نماز تمام کرد، آن را به من داد و فرمود: یا علی! این انگشتر را در دست راست کن و با آن نماز گزار.

آیا نمی دانی که نماز خواندن در جزع یمانی هفتاد نماز است و آن مهره یمانی تسبیح و استغفار می کند و اجر آن برای صاحب او مقرر خواهد شد.

ص: ۲۳۷

۳۶- باب دخول الرضا عليه السلام بنيسابور و ذكر الدار التي نزلها و المحله

اشاره

باب دخول الرضا عليه السلام بنيسابور

و ذكر الدار التي نزلها و المحله

۱

۷۶۳

حدَّثنا أبو واسع محمد بن أحمد بن إسحاق النيسابوري قال: سمعت جدتي خديجه بنت حمدان بن بسنده قالت لما دخل الرضا عليه السلام بنيسابور نزل محله الغربي ناحيه تعرف بلاشباد في دار جدى بسنده و إنما سمى بسنده لأن الرضا عليه السلام ارتضاه من بين الناس و بسنده إنما هي كلمه فارسيه معناها مرضى فلما نزل عليه السلام دارنا زرع لوزه في جانب من جوانب الدار فنبت و صارت شجره و أثمرت في سنه فعلم الناس بذلك فكانوا يستشفون بلوز تلك الشجره فمن أصابته علّه تبرّك بالتناول من ذلك اللوز مستشفيا فعوفى به و من أصابه رمد جعل ذلك اللوز على عينيه فعوفى

۳۶- ورود امام رضا عليه السلام به نیشابور و ذکر محله و خانه ای که در آن فرود آمد

ورود امام رضا عليه السلام به نیشابور

و ذکر محله و خانه ای که در آن

فرود آمد

۱

۷۶۳

خديجه بنت عمران بن پسنده گوید: چون امام رضا عليه السلام داخل نیشابور شد، در محله «غربی» معروف به «لاش آباد» در خانه جدّه [مادر بزرگ] من پسنده وارد شد و او را پسنده گویند به این سبب که حضرت رضا عليه السلام از میان مردم او را پسندیده است و پسنده کلمه ای فارسی است که معنای آن به عربی مرضی است.

پس چون آن بزرگوار در خانه فرود آمد، در طرفی از اطراف خانه بادامی کاشت و آن بار آورد و در یک سال بادام آورد، مردم از این واقعه آگاه شدند و به بادام درخت شفا می بردند، هر که را علّتی می رسید به تبرک از آن بادام برای شفا تناول می نمود و عافیت می یافت و هر که درد چشم داشت آن بادام بر چشم می نهاد بینا می شد

و كانت الحامل إذا عسر عليها ولادتها تناولت من ذلك اللوز فتخفّ عليها الولاده و تضع من ساعتها و كان إذا أخذ دابّه من الدّوابّ القولنج أخذ من قضبان تلك الشّجره فأمرّ على بطنها فتعافى و يذهب عنها ريح القولنج ببركه الرّضا عليه السّلام فمضت الأيّام على تلك الشّجره فبيست فجاء جدّی حمدان و قطع أغصانها فعمى و جاء ابن حمدان يقال له أبو عمرو فقطع تلك الشّجره من وجه الأرض فذهب ماله كلّه بباب فارس و كان مبلغه سبعين ألف درهم إلى ثمانين ألف درهم و لم يبق له شیء و كان لأبى عمرو هذا ابنان و كانا یکتبان لأبى الحسن محمّد بن إبراهیم بن سمجور یقال لأحدهما أبو القاسم و للآخر أبو صادق فأرادا عماره تلك الدّار و أنفقا علیها عشرين ألف درهم و قلعا الباقى من أصل تلك الشّجره و هما لا یعلمان ما یتولّد علیهما من ذلك تولّى أحدهما ضیاعا لأمیر خراسان فردّ إلى نیشابور فی محمل قد اسودّت رجله الیمنی فشرحت رجله فمات من تلك العلّه بعد شهر و أمّا الآخر و هو الأكبر فإنّه کان فی دیوان و زن آبستن که زادن بر او دشوار می شد از آن بادام می خورد و زاییدنش آسان می شد و همان ساعت می زایید و اگر چهارپای را قولنج می شد از شاخه آن درخت می گرفتند و بر شکم او می کشیدند شفا می یافت و باد قولنج از او می رفت به برکت امام رضا علیه السّلام روزگاری بگذشت. پس آن درخت خشک شد جد من حمدان بیامد و شاخ های آن ببرید؛ پس کور شد و پسرش بیامد و او را ابو عمر می گفتند و آن درخت از روی زمین ببرید مالش که مبلغ آن هفتاد هزار درهم تا هشتاد هزار بود از دست او رفت و برای او هیچ نماند و ابو عمر دو پسر داشت که هر دو نویسنده و کاتب محمد بن ابراهیم بن سمجور بودند یکی را ابو القاسم و دیگری را ابو صادق می گفتند، خواستند که آن خانه را عمارت کنند، بیست هزار درهم بر آن عمارت صرف کردند و ریشه آن درخت را که مانده بود بکنند و نمی دانستند که چه اثر از آن می زاید. پس یکی ضابط املاک امیر خراسان بود او را به نیشابور باز آوردند گوشت پای راستش سیاه شده و قطعه قطعه شد و مدتی بر این مرض بود تا با آن بمرد، و آن دیگری که بزرگ تر بود، در دیوان

سلطان نیشابور یکتب کتابا و علی رأسه قوم من الکتاب و قوف فقال واحد منهم دفع الله عين السوء بمن كاتب هذا الخط فارتعشت يده من ساعته و سقط القلم من يده و خرجت بيده بثره و رجع إلى منزله فدخل إليه أبو العباس الكاتب مع جماعه فقالوا له هذا الذى أصابك من الحرارة فيجب أن تفصد اليوم فافتصد ذلك اليوم فعادوا إليه من الغد و قالوا له يجب أن تفصد اليوم أيضا ففعل فاسودت يده فتشّرح و مات من ذلك و كان موتهما جميعا فى أقلّ من سنه.

سلطان نیشابور، کاتب بود. روزی جماعتی از کاتبان بالای سرش ایستاده بودند، یکی گفت:

خدای تعالی چشم بد از کاتب این خط دور کند همان ساعت دستش بلرزید و قلم از دستش بیفتاد و ریش خوردی در دست او بیرون آمد و به منزل خود بازگشت. ابو العباس کاتب با جماعتی نزد او آمدند و گفتند: این ناخوشی که به تو رسیده از جهت حرارت است و بر تو لازم است که فصد کنی پس فصد کرد، روز بعد جماعت به عیادت او آمدند و به او گفتند که لازم است فصد کنی، پس آن روز را فصد کرد دست او سیاه شد و گوشت آن قطعه قطعه شد و آن روز بمرد و مرگ این دو در کمتر از یک سال واقع شد.

اشاره

باب ما حدث به الرضا عليه السلام في

مربعه نيسابور

و هو يريد قصد المأمون

۷۶۴ ۱

حدَّثنا أبو سعيد محمد بن الفضل بن محمد بن إسحاق المذكر النيسابوري بنيسابور قال: حدَّثني أبو علي الحسن بن علي الخزرجي الأنصاري السعدي قال:

حدَّثنا عبد السلام بن صالح أبو الصيملت الهروي قال: كنت مع علي بن موسى الرضا عليه السلام حين رحل من نيسابور و هو راكب بغله شهباء فإذا محمد بن رافع و أحمد بن الحرث و يحيى بن يحيى و إسحاق بن راهويه و عدّه من أهل العلم قد تعلّقوا بلجام بغلته في المربعه فقالوا بحق آبائك الطاهرين حدَّثنا بحديث سمعته من أبيك فأخرج رأسه من العماريه و عليه

۳۷- آن چه از امام رضا عليه السلام در يك منزلي نيشابور روايت شده وقتي كه قصد مأمون داشت

آن چه از امام رضا عليه السلام در يك

منزلي نيشابور روايت شده وقتي كه

قصد مأمون داشت

۷۶۴ ۱

ابو سعيد محمد بن فضل بن محمد بن اسحاق مذكر نيشابوري در نيشابور از ابو علي حسن بن علي خزرجي انصاري سعدي از عبد السلام بن صالح ابو صلت هروي روايت مي كند كه عبد السلام بن الصالح المروي گفت:

من با علي بن موسى الرضا عليهما السلام بودم وقتي كه از نيشابور مي رفت و بر استر سفيد سوار بود در آن وقت محمد بن رافع و احمد ابن حرب و اسحق ابن راهويه و يحيى بن يحيى و چندي از اهل علم لجام استر آن حضرت در چهار سو بگرفتند و گفتند: به حق آباء طاهرين خود كه ما را حديثي كه از پدر خود شنیده باشي، بگو از عماري سر بر آورد و ردای خز دو روی

در بر

مطرف خَزْ ذُو وَجْهَيْنِ وَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي الْعَبْدُ الصَّالِحُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي أَبُو جَعْفَرٍ بْنُ عَلِيِّ بَاقِرِ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ سَمِعْتُ جِبْرِئِيلَ يَقُولُ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ:

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي مَنْ جَاءَ مِنْكُمْ بِشَهَادَةٍ أَن لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْإِخْلَاصِ دَخَلَ فِي حِصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ فِي حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.

۷۶۵ ۲

حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ الْفَقِيهِ الْمُرُورُودِيُّ فِي مَنْزِلِهِ بِمُرُورُودٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْعَامِرِ الطَّائِيَّ بِالْبَصْرَةِ قَالَ:

حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دَاشَتْ وَ فَرَمُود: حَدِيثٌ كَرْدَ مَرَا پَدَرَمَ عَبْدُ صَالِحِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَرَمُود: پَدَرَمَ صَادِقُ، جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَرَمُود: پَدَرَمَ أَبُو جَعْفَرٍ، مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَاقِرِ عِلْمِ أَنْبِيَاءِ فَرَمُود: پَدَرَمَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ فَرَمُود: پَدَرَمَ مُهْتَرِ جَوَانَانِ أَهْلِ جَنَّتْ، حُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: پَدَرَمَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: شَنِيدَمَ از نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كِه مِي فَرَمُود: شَنِيدَمَ از جِبْرِئِيلِ كِه فَرَمُود خَدَايَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَمُود:

هَمَانَا مِنْ اللَّهِ هَسْتَمُ كِه جَزْ مِنْ مَعْبُودِي نِيَسْتِ پَسِ مَرَا عِبَادَتِ كَنِيد، هَرَكِه شَهَادَتِ دِهَدَ بَه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بَه إِخْلَاصِ دَر آيِدِ دَر حِصْنِ مِنْ وَ هَرَكِه دَر حِصْنِ مِنْ دَر آيِدِ از عَذَابِ مِنْ اِيْمَنْ شُود.

۷۶۵ ۲

أَبُو حُسَيْنٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَكِيهِ مُرُورُودِي دَر مُرُورُودٍ از أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ طَائِيٍّ دَر بَصْرَةِ از پَدَرَشِ از إِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ مِي كَنْدِ كِه فَرَمُود: پَدَرَمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَرَا حَدِيثِ كَرْدَ وَ فَرَمُود: پَدَرَمَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَرَا حَدِيثِ كَرْدَ وَ فَرَمُود:

پَدَرَمَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَرَا حَدِيثِ كَرْدَ وَ فَرَمُود: پَدَرَمَ عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَرَا حَدِيثِ

ص: ۲۴۲

قال: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ:

حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَصَنِي فَمَنْ دَخَلَهُ أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.

٣ ٧٦٦

حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدِ الضَّبِّيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ بَابُوَيْهِ الرَّجُلُ الصَّالِحُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ أَبِي السَّيِّدِ الْمُحْجُوبِ إِمَامٍ عَصَرَهُ بِمَكَّةَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ النَّقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ الْكَازِمِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّجَّادِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ كَرَّمَ وَفَرَمُود: پدروم مرا روایت کرد و فرمود:

پدروم امام علی علیه السَّلام مرا روایت کرد فرمود: رسول الله صَلَّى الله عليه و آله فرمود: خدای جل جلاله می فرماید: کلمه «لا إله إلا الله» حصن من است پس هر که داخل شود در آن ایمن گردد از عذاب من.

٣ ٧٦٦

ابو نصر احمد بن حسين بن احمد بن عبيد الضبي از مرد صالح ابو القاسم عبيد الله بن بابويه، از ابو محمد احمد بن محمد از ابراهيم بن هاشم از حضرت امام حسن عسکری عليه السلام پدر بزرگوار امام مخفی امام عصر عليه السلام روایت می کند که فرمود: پدروم علی بن محمد نقی علیهما السَّلام مرا روایت کرد و فرمود: پدروم محمد بن علی نقی علیهما السَّلام مرا روایت کرد و فرمود: پدروم علی بن موسی الرضا علیهما السَّلام مرا روایت کرد و فرمود: پدروم موسی بن جعفر کاظم علیهما السَّلام مرا روایت کرد و فرمود: پدروم جعفر بن محمد صادق علیهما السَّلام مرا روایت کرد و فرمود: پدروم حسین سجّاد، زین العابدین علیهما السَّلام فرمود: پدروم حسین بن علی علیهما السَّلام سید جوانان اهل بهشت فرمود:

ص: ٢٤٣

قال: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ سَيِّدُ الْمَلَائِكَةِ قَالَ: قَالَ اللَّهُ سَيِّدُ السَّادَاتِ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَمَنْ أَقَرَّ لِي بِالتَّوْحِيدِ دَخَلَ حَصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.

٧٦٧ ٤

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصُّوْلِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ عَقِيلٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ رَاهُويَةَ قَالَ: لَمَّا وَافَى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ نِيسَابُورَ وَ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَرَحَّلْ عَنَّا وَ لَا تَحَدَّثْنَا بِحَدِيثِ فَتَسْتَفِيدَهُ مِنْكَ وَ كَانَ قَدْ قَعَدَ فِي الْعِمَارِيَّةِ فَأُطْلِعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ:

سَمِعْتُ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَقُولُ: سَمِعْتُ بِدْرَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدِ أَوْصِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَ:

سَيِّدِ أَنْبِيَاءِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُودَ:

جَبْرِئِيلُ سَيِّدُ مَلَائِكَةٍ فَرَمُودَ: خُذْ أَوْنَدَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرَمُودَ: مِنْ «اللَّهُ» هَسْتُمْ وَ هَيْجَ مَعْبُودِي جَزَ مِنْ نِيَسْتِ، هَرَكْسَ بِهِ وَحِدَانِيَّتِ مِنْ شَهَادَتِ دَهْدِ دَرِ حَصْنِ مِنْ دَاخِلِ مِي شُودِ وَ هَرَكِ دَاخِلِ حَصْنِ مِنْ شُودِ اَزْ عَذَابِ مِنْ أَيْمَنِ مِي گَرْدَدِ.

٧٦٧ ٤

از اسحاق بن راهويه مروى است كه گفت:

چون ابو الحسن رضا عليه السلام به نيشابور آمد و خواست از نيشابور به سوى خراسان به نزد مأمون بيرون رود اصحاب حديث نزد او مجتمع شدند و گفتند: يابن رسول الله از پيش ما مِي روى و حديثى به ما نمى گويى كه از تو مستفيد شويم؟ آن جناب در ميان عمارى نشسته بود سر بيرون كرد و فرمود: از پدرم موسى بن جعفر عليه السلام شنيدم كه مِي فرمود: از پدر بزرگوارم جعفر بن محمد عليه السلام شنيدم كه مِي فرمود از پدر بزرگوارم محمد بن على عليه السلام شنيدم كه مِي فرمود از پدر بزرگوارم على بن حسين شنيدم كه مِي فرمود از پدر بزرگوارم حسين بن على شنيدم كه مِي فرمود از پدر بزرگوارم

ص: ٢٤٤

أبي الحسين بن عليّ يقول: سمعت أبي أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السّلام يقول:

سمعت النّبيّ صلّى الله عليه وآله يقول: سمعت الله عزّ وجلّ يقول: لا إله إلاّ الله حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي قال فلما مَرّت الرّاحله نادانا بشروطها وأنا من شروطها.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: من شروطها الإقرار للرضا عليه السّلام بأنه إمام من قبل الله عزّ وجلّ على العباد مفترض الطاعة عليهم.

و يقال: إن الرضا عليه السّلام لما دخل نيسابور نزل في محله يقال لها الفرويني فيها حمام و هو الحمام المعروف اليوم بحمام الرضا عليه السّلام و كانت هناك عين قد قل مأوها فأقام عليها من أخرج ماءها حتى توفر و كثر و اتخذ من خارج الدرب حوضا ينزل إليه بالمراقى إلى هذه العين فدخله الرضا عليه السّلام و اغتسل فيه ثم خرج منه و صلى على ظهره و الناس يتناوبون ذلك الحوض و يغتسلون فيه و يشربون منه التماسا للبركة و يصلون على ظهره و يدعون الله عزّ وجلّ في حوائجهم فتقضى لهم و هي العين المعروفه بعين كهلان يقصدها الناس إلى يومنا هذا.

علي بن ابی طالب شنیدم که می فرمود از رسول خدا صلّى الله عليه و آله شنیدم که می فرمود از جبرئیل شنیدم که می گفت از خداوند عز و جل شنیدم که می فرمود: «لا اله الا الله» قلعه من است پس هر که داخل شود در قلعه من ایمن است از عذاب من چون راحله قدری راه پیمود فرمود: به شروط «لا اله الا الله» و من از شروط آن هستم.

مصنّف گوید از شروط است اقرار کردن به امامت رضا علیه السّلام از جانب خدا بر بندگان و واجب است طاعت او بر ایشان و گویند چون امام رضا علیه السّلام داخل نیشابور شد، در محله ای فرود آمد که آن را فروینی می گفتند در آن جا حمامی بود و آن حمام امروز به حمام امام رضا علیه السّلام معروف است و آن جا چشمه ای بود، آبش کم شد، کسی را واداشت که آب آن بیرون آورد تا بسیار شد و از بیرون راه آن چشمه حوضی بود که آب از آن چشمه فرود می آمد و در آن حوض می ریخت، حضرت رضا علیه السّلام داخل شد در آن حوض و غسل کرد و در کنار حوض نماز گزارد و مردم به آب آن حوض غسل می کردند و از آن می آشامیدند برای طلب برکت و در کنار آن حوض نماز می گزاردند و دعا می کردند و حاجت ها از خدا می خواستند و حاجاتشان برآورده می شد و آن چشمه را امروز «عين كهلان» می نامند و تا حال مردم به آب آن چشمه استسفا می کنند.

باب خبر نادر عن الرضا عليه السلام

۱

۷۶۸

حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال:

حدّثنا عبد الرحمن بن محمد الحسيني قال: حدّثني محمد بن إبراهيم بن محمد الفزاري قال: حدّثنا عبد الرحمن بن بحر الأهوازي قال: حدّثني أبو الحسن علي بن عمرو قال: حدّثنا الحسن بن محمد بن جمهور قال: حدّثنا علي بن بلال، عن علي بن موسى الرضا عليه السلام، عن أبيه، عن آبائه، عن علي بن أبي طالب عليه السلام، عن النبي صلى الله عليه وآله، عن جبرئيل، عن ميكائيل، عن إسرافيل، عن اللوح، عن القلم، قال: يقول الله عزّ وجلّ: ولاية علي بن أبي طالب حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي.

۳۸- خبری است نادر از رضا عليه السلام

خبری است نادر از رضا عليه السلام

۱

۷۶۸

احمد بن حسن بن قطان از عبد الرحمن بن محمد حسینی و او از ابراهیم بن محمد فراری و او از عبد الرحمن بن بحر اهوازی روایت کرده که علی بن هلال از علی بن موسی الرضا علیه السلام از موسی بن جعفر از جعفر بن محمد از محمد بن علی از علی بن حسین از حسین بن علی از علی بن ابی طالب از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم مروی است که گفت: خداوند تبارک و تعالی فرمود: ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام قلعه من است، هر که در قلعه من داخل شود از عذاب من ایمن باشد.

ص: ۲۴۶

باب خروج الرضا عليه السلام من نيسابور

إلى طوس و منها إلى مرو

۱

۷۶۹

حدَّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال: حدَّثنا أبي قال: حدَّثنا أحمد بن علي الأنصاري قال: حدَّثنا عبد السلام بن صالح الهروي قال لما خرج علي بن موسى الرضا عليه السلام إلى المأمون فبلغ قرب قرية الحمراء قيل له: يا ابن رسول الله قد زالت الشمس أ فلا تصلي فتزل عليه السلام فقال ايتوني بماء فليل ما معنا ماء فبحث عليه السلام بيده الأرض فنبع من الماء ماء توضأ به هو و من معه و أثره باق إلى اليوم فلما دخل سناباد استند إلى الجبل الذي تنحت منه القدور فقال اللهم أنفع به و بارك فيما يجعل فيه و فيما ينحت منه ثم أمر عليه السلام فنحت له قدور من الجبل و قال

۳۹- بیرون آمدن امام رضا عليه السلام از نیشابور به جانب طوس و از آن جا به مرو

بیرون آمدن امام رضا عليه السلام از

نیشابور به جانب طوس و از آن جا

به مرو

۱

۷۶۹

عبد السلام بن صالح هروی گوید: چون امام رضا عليه السلام از نیشابور به جانب مأمون بیرون رفت نزدیک قریه حمراء رسید به او عرض کردند: یا بن رسول الله! زوال شد، آیا نماز نمی گزاری؟ فرود آمد و فرمود: آبی برای من بیاورید. گفتند: آب با ما نیست، آن جناب به دست مبارک زمین را حفر کرد و آب از زمین جوشیدن گرفت به آن مقدار که آن جناب و همراهان او وضو ساختند و اثر آن تا امروز باقی است و چون آن جناب داخل سناباد شد، تکیه بر کوهی کرد که از سنگ آن دیگ ها می تراشیدند. پس فرمود: خدایا فایده رسان و پربرکت ساز در چیزی که قرار داده می شود در آنچه از کوه می تراشند. و امر فرمود دیگی

لا يطبخ ما آكله إلا فيها و كان عليه السلام خفيف الأكل قليل الطعم فاهتدى الناس إليه من ذلك اليوم فظهرت برکه دعائه فيه ثم دخل دار حميد بن قحطبه الطائي و دخل القبّه التي فيها قبر هارون الرشيد ثم خطّ بيده إلى جانبه ثم قال: هذه تربتي و فيها أدفن و سيجعل الله هذا المكان مختلف شيعتي و أهل محبتي و الله ما يزورني منهم زائر و لا يسلم عليّ منهم مسلم إلا و جب له غفران الله و رحمته بشفاعتنا أهل البيت ثم استقبل القبلة فصلّى ركعات و دعا بدعوات فلما فرغ سجد سجده طال مكثه فيها فأحصيت له فيها خمسمائه تسيّحه ثم انصرف.

۷۷۰ ۲

حدّثنا أبو نصر أحمد بن الحسين بن أحمد بن عبيد الضّبيّ قال: سمعت أبي الحسين بن أحمد يقول: سمعت جدّي يقول: سمعت أبي يقول: لمّا قدم عليّ بن موسى الرضا عليه السلام نيسابور أيام المأمون قمت في حوائجه و التّصرّف في أمره ما دام بها فلما خرج إلى مرو شيعته إلى سرخس فلما چند برای او تراشيدند و فرمود: غذای او را فقط در آن بپزند و آن حضرت کم خوراک بود و مردم از آن روز باز به آن کوه راه بردند و برکت دعای او ظاهر شد، بعد از آن داخل سرای حميد بن قحطبه و قبر هارون شد و به جانبی اشاره کرد و فرمود: این خاک من است و این جا مدفون شوم و به زودی این مکان را خدای محل آمد و شد شيعه و دوستان من گردانند. و الله که زیارت نکند مرا از ایشان زیارت کننده و سلام ندهد بر من از ایشان سلام دهنده، مگر واجب شود برای او غفران خدا و رحمت او به شفاعت ما اهل بیت؛ پس رو به قبله کرد و رکعتی چند نماز بگزارد و دعاها کرد و بعد از فراغ به سجده رفت که طولانی شد و ما در آن سجده، پانصد تسيّح از او شمردیم و بعد از آن برفت.

۷۷۰ ۲

ابو نصر ضبي گفت: شنيدم از پدر خود که می گفت: شنيدم از جدّم که می گفت: شنيدم از پدرم می گفت: چون امام رضا عليه السلام به نيشابور آمد، من به کارهای او ايستادگی نمودم تا زمانی که آن جا بود و چون به جانب مرو او را بيرون بردند تا سرخس مشايعت نمودم و چون از سرخس بيرون رفت، خواستم او را

ص: ۲۴۸

خرج من سرخس أردت أن أشيعه إلى مرو فلما سار مرحله أخرج رأسه من العماريه وقال لي يا أبا عبد الله انصرف راشدا فقد قمت بالواجب وليس للتشيع غايه قال قلت بحق المصطفى و المرتضى و الزهراء لما حدثتني بحديث تشفيني به حتى أرجع فقال: تسألني الحديث و قد أخرجت من جوار رسول الله و لا أدري إلى ما يصير أمرى قال: قلت بحق المصطفى و المرتضى و الزهراء لئلا حدثتني بحديث تشفيني حتى أرجع فقال: حدثتني أبي عن جدّي عن أبيه أنّه سمع أباه يذكر أنّه سمع أباه يقول: سمعت أبي عليّ بن أبي طالب عليه السلام يذكر أنّه سمع النّبيّ صلّى الله عليه و آله يقول:

قال الله جلّ جلاله: لا إله إلاّ الله اسمى من قاله مخلصا من قلبه دخل حصنى و من دخل حصنى أمن من عذابي.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله أن يحجزه هذا القول عمّا حرم الله عزّ و جلّ.

۷۷۱ ۳

حدثنا محمد بن موسى المتوكل رضى الله عنه قال: حدثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن را مشايحت نمايم تا مرو چون يك منزل برفت سر از عمارى بيرون كرد با من گفت: يا عبد الله! باز گرد كه به واجب قيام نمودى و مشايحت نهايتى ندارد. گفت كه گفتم: به حق مصطفى و مرتضى و زهرا كه حديثى با من بگو كه شفا دهى مرا به آن تا باز گردم، گفت: از من حديث مى طلبى و بيرون آورده اند مرا از جوار رسول خدا و نمى دانم كار من به كجا مى كشد. گفت:

گفتم: به حق مصطفى و مرتضى و زهرا حديثى با من بگو كه به آن شفايم بخشى تا به آن باز گردم. گفت: حديث كرد مرا پدرم از جدّم از پدرش از پدر خود از پدرش از پدر خود على بن ابى طالب عليهم السّلام كه مى گفت: از نبى صلّى الله عليه و آله شنيد كه مى گفت: خدای فرمود: «لا إله إلاّ الله» نام من است هر كه به اخلاص از دل خود بگويد در حصن من درآيد و هر كه در حصن من درآيد از عذاب من ايمن شود.

مصنّف اين كتاب گويد: رحمت خدا بر كسى كه اين گفتار او را از حرام خدا بازدارد.

۷۷۱ ۳

محمد بن موسى بن متوكل از على بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از ياسر خادم

ص: ۲۴۹

أبيه، عن ياسر الخادم قال لما نزل أبو الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قصر حميد بن قحطبه نزع ثيابه وناولها حميدا فاحتملها وناولها جاريه له لتغسلها فما لبثت أن جاءت و معها رقعه فناولتها حميدا و قالت وجدتها في جيب أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام فقلت جعلت فداك إن الجاريه وجدت رقعه في جيب قميصك فما هي قال يا حميد هذه عوده لا نفارقها فقلت لو شرفنتي بها قال عليه السلام هذه عوده من أمسكها في جيبه كان مدفوعا عنه و كانت له حرزا من الشيطان الرجيم و من السلطان ثم أملى على حميد العوده و هي:

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله إنني أعوذ بالرحمن منك إن كنت تقيا أو غير تقى أخذت بالله السميع البصير على سمعك و بصرك لا سلطان لك علي و لا على سمعي و لا بصري و لا على شعري و لا على بشري و لا على لحمي و لا على دمي و لا على مخي و لا على عصبى و لا على عظامى و لا على أهلى و لا على مالى و لا على ما رزقنى ربى سترت بينى و بينك بستره النبوه الحدى استتر به أنبياء الله من سلطان الفراعنه روايت مى كند كه گفت: ابو الحسن رضا عليه السلام چون به قصر حميد بن قحطبه فرود آمد، لباس از تن برون كرد و به حميد داد، برگرفت و به جاريه داد تا بشويد. پس باز آمد و كاغذى بياورد و به حميد داد و گفت: در جيب ابو الحسن يافتم. من گفتم: فدای تو شوم جاريه در جيب پيراهن تو رقعه يافته است، چه چيز است؟ فرمود: يا حميد! تعويذى است كه ما از آن جدا نشويم. گفتم: اگر شرف بخشى مرا به آن. فرمود: اين دعائى است كه هر كه در جيب نگهدارد، محفوظ ماند از شيطان رجيم و از سلطان پس بر حميد تعويذ را بخواند و آن اين است:

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله إنني أعوذ بالرحمن منك إن كنت تقيا أو غير تقى أخذت بالله السميع البصير على سمعك و بصرك لا سلطان لك علي و لا على سمعي و لا على بصري و لا على شعري و لا على بشري و لا على لحمي و لا على دمي و لا على مخي و لا على عصبى و لا على عظامى و لا على مالى و لا على أهلى و لا على ما رزقنى ربى سترت بينى و بينك بستر النبوه الحدى استتر به أنبياء الله من سلطان

جبرئيل عن يمينى و ميكائيل عن يسارى و إسرافيل من ورائى و محمّد صلى الله عليه و آله أمامى و الله مطلع على ما يمنعك و يمنع الشيطان منى اللهم لا يغلب جهله أناذك أن يستفزنى و يستخفنى اللهم إليك التجأت اللهم إليك التجأت اللهم إليك التجأت.

الفراعنه جبرئيل،عن يمينى و ميكائيل،عن يسارى و إسرافيل من ورائى و محمّد صلى الله عليه و آله أمامى و الله مطلع على يمنعك منى و يمنع الشيطان منى اللهم لا يغلب جهله أناذك أن يستفزنى و يستخفنى اللهم إليك التجأت اللهم إليك التجأت اللهم إليك التجأت.

ص: ٢٥١

۴۰- باب السبب الذی من أجله قبل علی بن موسی الرضا علیه السّلام ولایه العهد من المأمون و ذکر ما جرى فی ذلك و من کرهه و من رضی به و غیر ذلك

اشاره

باب السبب الذی من أجله قبل علی

بن موسی الرضا علیه السّلام ولایه العهد من

المأمون و ذکر ما جرى فی ذلك و من

کرهه و من رضی به و غیر ذلك

۱

۷۷۲

حدّثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی رضی الله عنه قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود العیاشی، عن أبيه قال: حدّثنا محمد بن نصیر، عن الحسن بن موسی قال روى أصحابنا عن الرضا علیه السّلام أنّه قال له رجل: أصلحك الله كيف صرت إلى ما صرت إليه من المأمون و كأنّه أنکر ذلك علیه فقال له أبو الحسن الرضا علیه السّلام يا هذا أيّهما أفضل النّبی أو الوصی فقال لا بل النّبی قال فأیّهما أفضل مسلم أو مشرک قال لا بل مسلم قال فإنّ العزیز عزیز مصر کان مشرکا و کان یوسف علیه السّلام نبیا

۴۰- سبب قبولی حضرت رضا علیه السلام ولایت عهد را از مأمون و ماجرای آن و ناراحتی و خشنودی اشخاصی در آن ماجرا

سبب قبولی حضرت رضا علیه السلام

ولایت عهد را از مأمون و ماجرای آن

و ناراحتی و خشنودی اشخاصی در

آن ماجرا

۱

۷۷۲

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی از جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی از پدرش از محمد بن نصیر از حسن بن موسی از

بعضی از اصحاب روایت کرد که شخصی به امام رضا علیه السّلام خطاب کرد:

اصلحك الله، چرا از مأمون پذیرفتی آن چه پذیرفتی و گویا آن را ناخوش می داشت.

امام علیه السّلام فرمود: ای مرد! کدام فاضل ترند نبی یا وصی؟ گفت: بلکه نبی. فرمود: کدام بهترند مسلم یا مشرک؟ گفت: بلکه مسلم.

فرمود: عزیز مصر مشرک بود و یوسف علیه السّلام پیامبر و مأمون مسلمان است و من

ص: ۲۵۲

و إِنَّ الْمَأْمُونِ مُسْلِمٌ وَأَنَا وَصِيٌّ وَ يَوْسُفُ سَأَلَ الْعَزِيزَ أَنْ يُؤْتِيَهُ حِينَ قَالَ:

اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ .

و أَنَا أُجْبِرَتُ عَلَى ذَلِكَ.

و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ قَالَ حَافِظٌ لِّمَا فِي يَدَيَّ عَالَمٌ بِكُلِّ لِسَانٍ.

۷۷۳ ۲

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّيْلِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ النَّاسُ يَقُولُونَ إِنَّكَ قَبَلْتَ وَلَا يَه الْعَهْدُ مَعَ إِظْهَارِكَ الزَّهْدِ فِي الدُّنْيَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ عَلِمَ اللَّهُ كِرَاهَتِي لِذَلِكَ فَلَمَّا خَيَّرْتُ بَيْنَ قَبُولِ ذَلِكَ وَ بَيْنَ الْقَتْلِ اخْتَرْتُ الْقَبُولَ عَلَى الْقَتْلِ وَ يَحِبُّهُمْ أَمَا عَلِمُوا أَنَّ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ نَبِيًّا وَ رَسُولًا فَلَمَّا دَفَعْتَهُ الضَّرُورَةُ إِلَى تَوَلَّى خَزَائِنَ الْعَزِيزِ قَالَ:

اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ وَ دَفَعْتَنِي الضَّرُورَةُ إِلَى قَبُولِ وَصِيِّ بِيَامِرٍ وَ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عَزِيزٍ دَرُخَوَاسْتِ كَرَدَ كِهْ أَوْ رَا وَالِي سَازَدِ وَقْتِي كِهْ كُفْتُ:

«مَنْ رَا بَرِ كَنْجِ هَايِ زَمِينِ بَكَمَارِ كِهْ مِنْ حَافِظِ وَ أَمِينِ هَسْتَمِ».

و مِنْ بَرِ اَيْنِ كَارِ مُجْبُورِ شَدَمِ.

و كُفْتُ أَمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامِ يَعْنِي مَرَا بَرِ خَزِينَةِ هَايِ زَمِينِ بَكَمَارِ كِهْ مِنْ نَكْهَدَارِنْدَهْ أَمْ أَنْ چِهْ دَرِ دَسْتِ مِنْ أَسْتِ وَ دَانَا هَسْتَمِ بِهْ هَمِهْ زَبَانِي.

۷۷۳ ۲

أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ هَمْدَانِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ رِيَّانِ بْنِ صُلَيْمٍ رَوَايَتٌ مِي كَنْدَ كِهْ رِيَّانُ بْنُ الصَّيْلِ كُفْتُ: بَرِ أَمَامَ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاخِلِ شَدَمِ وَ كُفْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَرْدَمِ مِي كُوِينْدَ كِهْ تُو وَلَايَتِ عَهْدِي رَا قَبُولِ كَرْدِي بَا أَنْ كِهْ أَظْهَارِ بَرِ زَهْدِ دَرِ دُنْيَا مِي كَرْدِي.

كُفْتُ: خَدَاوَنْدَ مِي دَاَنْدَ كِهْ مِنْ دَرِ قَبُولِ أَنْ مُجْبُورِ بُوْدَمِ وَ چُونِ مَخْيَرِ شَدَمِ مِيَّانِ قَبُولِ أَنْ وَ قَتْلِ اخْتِيَارِ كَرْدَمِ قَبُولِ أَنْ رَا بَرِ كَشْتِهْ شَدَمِ. وَ اِي بَرِ اِيْشَانِ! آيَا نَمِي دَاَنْدَنْدَ كِهْ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَبِيٍّ وَ رَسُولِ بُوْدَ چُونِ ضَرْوَرَتِ بَاْعْثِ بُوْدَ كِهْ خَزَائِنِ عَزِيزِ دَرِ چَنْگِ أَوْ بَاشَدَ؟ كُفْتُ: «مَرَا بَرِ كَنْجِ هَايِ زَمِينِ بَكَمَارِ كِهْ مِنْ حَافِظِ وَ أَمِينِ هَسْتَمِ» وَ مَرَا ضَرْوَرَتِ

ذلك على إكراه و إجبار بعد الإشراف على الهلاك على أنى ما دخلت فى هذا الأمر إلا دخول خارج منه فإلى الله المشتكى و هو المستعان.

۷۷۴ ۳

حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن تاتانه رضى الله عنه قال: حدّثنا على بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه إبراهيم بن هاشم، عن أبى الصّلت الهروى قال: إنّ المأمون قال للرّضا عليه السّلام: يا ابن رسول الله قد عرفت علمك و فضلك و زهدك و ورعك و عبادتك و أراك أحقّ بالخلافه منى فقال الرّضا عليه السّلام: بالعبوديّه لله عزّ و جلّ أفتخر و بالرّهد فى الدّنيا أرجو النّجاه من شرّ الدّنيا و بالورع عن المحارم أرجو الفوز بالمغانم و بالتّواضع فى الدّنيا أرجو الرّفعة عند الله عزّ و جلّ فقال له المأمون:

فإنى قد رأيت أن أعزل نفسى عن الخلافه و أجعلها لك و أبايعك فقال له الرّضا عليه السّلام:

إن كانت هذه الخلافه لك و الله جعلها لك فلا- يجوز لك أن تخلع لباسا ألبسك الله و تجعله لغيرك و إن كانت الخلافه ليست واداشت به قبول اين عمل از روى اجبار، بعد از آن كه مشرف بر هلاكت شدم، با آن كه من داخل نشدم بر اين امر؛ مگر داخل شدن كسى كه خارج باشد، به سوى خدا شكوه مى كنم و او يارى كننده بندگان است.

۷۷۴ ۳

ابى الصّلت هروى گوید: مأمون به حضرت رضا عليه السّلام گفت: یا بن رسول الله! من فضل و علم و زهد و ورع و عبادت تو مى دانم و تو را به خلافت از خود سزاوارتر مى بینم. حضرت رضا عليه السّلام فرمود: من به بندگى خدای عزّ و جلّ افتخار مى کنم و به زهد از دنیا امید مى دارم كه از شر دنیا نجات یابم و به ورع از محارم امیدوارم كه به مغانم برسم و به تواضع در دنیا امیدوارم رفعت و بلندی نزد خداوند را. مأمون گفت: من چنین پسندیده ام كه خود را از خلافت عزل كنم و از برای تو تعیین كنم و با تو بيعت كنم، حضرت رضا عليه السّلام فرمود: اگر اين خلافت از تو است و خدای عزّ و جلّ از آن تو كرده، جایز نیست كه بر كنى از خود لباسى كه خدای تعالى به تو پوشانیده و برای دیگری كنى، اگر خلافت از آن تو نیست، جایز نیست تو بدهی آن چه از آن تو نیست. مأمون گفت: یا بن رسول الله! ناگزیری از

ص: ۲۵۴

لک فلا يجوز لک أن تجعل لی ما ليس لک فقال له المأمون: یا ابن رسول الله فلا بدّ لک من قبول هذا الأمر فقال: لست أفعل ذلك طائعا أبدا فما زال يجهد به أياما حتّى یس من قبوله فقال له: فإن لم تقبل الخلافه و لم تجب مبايعتی لک فکن ولیّ عهدی لتکون لک الخلافه بعدی فقال الرضا علیه السّلام: و الله لقد حدّثنی أبی، عن آبائه، عن أمير المؤمنين علیه السّلام، عن رسول الله صلّی الله علیه و آله أنّی أخرج من الدّنيا قبلک مسموما مقتولا - بالسّم مظلوما تبکی علیّ ملائکته السّماء و ملائکته الأرض و أدفن فی أرض غربه إلی جنب هارون الرّشید فبکی المأمون ثمّ قال له: یا ابن رسول الله و من الّذى یقتلک أو یقدر علی الإساءه إلیک و أنا حیّ فقال الرضا علیه السّلام: أما إنّی لو أشاء أن أقول لقلت من الّذى یقتلنی. فقال المأمون: یا ابن رسول الله إنّما ترید بقولک هذا التّخفیف عن نفسک و دفع هذا الأمر عنک لیقول النّاس إنّک زاهد فی الدّنيا فقال الرضا علیه السّلام: و الله ما کذبت منذ خلقتنی ربّی عزّ و جلّ و ما زهدت فی الدّنيا للدّنيا و إنّی لأعلم ما ترید فقال المأمون: و ما أرید؟ قال: الأمان علی الصّیّدق آن که قبول کنی این کار را. فرمود: این را هرگز به اختیار خود انجام ندهم و چند روز مأمون در آن مطلب سعی کرد تا نومید شد. پس گفت: اگر خلافت را قبول نمی کنی و اجابت نمی کنی که من با تو بیعت کنم؛ پس ولیّ عهد من شو تا خلافت بعد از من تو را باشد. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: و الله حدیث کرد پدرم از پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السّلام از رسول صلّی الله علیه و آله که من پیش از تو به زهر جفا از دار دنیا بیرون شوم، بر من فرشتگان آسمان و زمین بگریند و مدفون گردم در زمین غربت به پهلوی هارون الرّشید؛ پس مأمون بگریست و گفت: یا بن رسول الله! که تو را بکشد یا قدرت دارد که با تو بدی کند و من زنده باشم. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: اگر خواهیم که بگویم مرا که می کشد، می گفتم، مأمون گفت:

یا بن رسول الله! مراد تو از این سخن آن است که تواضع کنی و این امر از خود دفع نمایی تا مردم بگویند که تو زاهدی در دنیا. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: و الله دروغ نگفته ام از آن وقت که پروردگار مرا آفریده است و زاهد نشدم از دنیا برای دنیا و من می دانم که تو چه اراده داری.

مأمون گفت: چه اراده دارم؟ فرمود: اگر راست گویم امان باشد مرا؟ گفت: امان است تو را.

قال لك الأمان قال تريد بذلك أن يقول الناس إن علي بن موسى الرضا عليه السلام لم يزهد في الدنيا بل زهدت الدنيا فيه ألا ترون كيف قبل ولايه العهد طمعا في الخلافة فغضب المأمون ثم قال إنك تتلقاني أبدا بما أكرهه و قد أمنت سطوتي فبالله أقسم لئن قبلت ولايه العهد و إلا أجبرتكم على ذلك فإن فعلت و إلا ضربت عنقك فقال الرضا عليه السلام:

قد نهاني الله تعالى أن ألقى بيدي التهلكه فإن كان الأمر على هذا فافعل ما بدا لك و أنا أقبل ذلك على أنني لا أولى أحدا و لا أعزل أحدا و لا أنقض رسما و لا سنه و أكون في الأمر من بعيد مشيرا فرضي منه بذلك و جعله ولي عهد على كراهه منه عليه السلام بذلك.

٧٧٥ ٤

حدّثنا علي بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق رضى الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن أبى عبد الله الكوفى، عن محمّد بن إسماعيل البرمكى، عن محمّد بن عرفة قال: قلت للرّضا عليه السّلام:

يا ابن رسول الله ما حملك على الدّخول فى ولايه العهد فقال: ما حمل جدّى أمير المؤمنين عليه السّلام على الدّخول فى الشّورى.

فرمود: آن اراده دارى كه مردم بگویند على بن موسى الرضا از دنیا زاهد نبود، دنیا از او زاهد بود، نمی بینید چگونه ولایت عهدی را به طمع خلافت قبول کرد. پس مأمون در غضب شد و گفت:

تو همیشه با من آن سان رفتار می کنی که از آن می رنجم و تو از سطوت من ایمن گشته ای؛ به خدا قسم یا از من ولایت عهدی را به اجبار می پذیری و گرنه تو را گردن می زنم. حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند نهی کرده است مرا که خود را در هلاکت اندازم، اگر چنین است، هرچه خواهی کن، من قبول می کنم این کار را به این شرط که کسی را نصب و عزل نکنم و رسم و سنت نشکنم و از دور اشارت کنم؛ مأمون به این راضی شد و او را ولی عهد خود ساخت در حالی که آن جناب به شدت کراهت داشت.

٧٧٥ ٤

على بن احمد بن محمد بن عمران دقاق از محمد بن ابی الكوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از محمد بن عرفة روایت کرده که گفت: با امام رضا علیه السلام گفتم: یا بن رسول الله! چه باعث شد تو را که داخل شدی در ولایت عهدی؟ گفت: آن چه باعث شد جدّم امیر المؤمنین علیه السلام داخل شود در شورا.

ص: ٢٥٦

حدَّثنا علي بن عبد الله الورّاق رضى الله عنه قال:

حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد السلام بن صالح الهروي قال: والله ما دخل الرضا عليه السلام في هذا الأمر طائعا و لقد حمل إلى الكوفة مكرها ثم أشخص منها على طريق البصرة و فارس إلى مرو.

حدَّثنا أبو محمد الحسن بن يحيى العلوي الحسيني رضى الله عنه بمدينة السلام قال:

أخبرني جدّي يحيى بن الحسن بن جعفر بن عبيد الله بن الحسين قال: حدَّثني موسى بن سلمه قال كنت بخراسان مع محمد بن جعفر فسمعت أنّ ذا الرّئاستين الفضل بن سهل خرج ذات يوم و هو يقول:

و اعجبا لقد رأيت عجبا سلوني ما رأيت فقالوا: ما رأيت أصلحك الله قال: رأيت أمير المؤمنين يقول لعلي بن موسى الرضا قد رأيت أن أقلدك أمر المسلمين و أفسخ ما في رقبتى و أجعله في رقبتك و رأيت علي بن موسى يقول له الله الله لا ۷۷۶ ۵

علي بن عبد الله وراق از علي بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از عبد السلام هروي روايت کرده كه گفت: و الله امام رضا عليه السلام در اين امر به اختيار داخل نشد و او را با اكراه به كوفه آوردند و از آن جا از راه بصره به فارس و سپس به مرو بردند.

ابو محمد حسن بن يحيى علوي حسيني در بغداد از جدش يحيى بن حسن بن جعفر بن عبيد الله بن حسين از موسى بن سلمه نقل مي كند كه در خراسان با محمد بن جعفر بودم، شنيدم كه ذو الرّياستين، فضل بن سهل روزي بيرون آمده و مي گفت: اي عجب كه عجب چيزي ديدم. از من پرسيد كه چه ديدم؟ گفتند: چه ديدى، اصلحك الله؟! گفت:

ديدم كه امير المؤمنين با علي بن موسى الرضا عليهما السلام مي گفت: رأى آن كرده ام كه تو را متقلّد امور مسلمانان كنم و آن چه در گردن من است بر كنم، دور گردن تو نهم و ديدم علي بن موسى با او گفت: مرا طاقت آن نيست و نه

طاقه لی بذلک و لا قوّه فما رأیت خلافه قطّ کانت أضيع منها أمير المؤمنين يتفصّی فیها و يعرضها علی علی بن موسی و علی بن موسی یرفضها و یاأبی.

۷۷۸ ۷

حدّثنا الحاکم أبو علی الحسین بن أحمد البیهقی قال: حدّثنی محمّد بن یحیی الصّولی قال: حدّثنی أحمد بن إسماعیل بن الخصیب قال: لَمَّا وَلَّى الرّضا علیه السّلام العهد خرج إلیه إبراهیم بن العباس و دعبل بن علی و کانا لا یفترقان و رزین بن علی أخو دعبل فقطع علیهم الطّریق فالتجّئوا إلی أن رکبوا إلی بعض المنازل حمیرا کانت تحمل الشّوک فقال إبراهیم و أنشد:

أعیدت بعد حمل الشّوک أحمالا من الخزف

نشاوی لا من الخمر بل من شدّه الضّعف ثمّ قال لرزین بن علی: أجز هذا فقال:

فلو كنتم علی ذاک تصیرون إلی القصف تساوت حالکم فیہ و لم تبقوا علی الخصف ثمّ قال لدعبل: أجز یا با علی فقال:

إذا فات الذی فات فکونوا من ذوی الظّرف و خفّوا نقص الیوم فإنی بائع [خف] خفی قوّت آن. پس ندیدم، هرگز خلافتی از این ضایع تر که امیر المؤمنین از او پهلوی خالی می کند و بر علی بن موسی الرضا علیهما السّلام عرضه می کند و او دور می افکند و ابا می کند.

۷۷۸ ۷

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از احمد بن اسماعیل بن خصیب روایت کرده که گفت: چون امام رضا علیه السّلام ولی عهد شد، ابراهیم بن عباس و دعبل بن علی که هیچ گاه از هم جدا نمی شدند و رزین بن علی، برادر دعبل به دیدار امام رفتند، در راه راهزنان به ایشان حمله کردند. پس در بعضی منزل ها به ضرورت خری از خارکش گرفته بر او سوار شدند. ابراهیم گفت:

این ماده خر بعد از خارکشی، شترانی سوار کرده، همه مستان نه از شراب بلکه از ضعف پس به رزین گفت: بیت را ادامه ده، گفت:

اگر شما بر این حالید به شادی خواهید رسید، حال شما یکسان است و بر سختی نمانید.

پس با دعبل گفت: این بیت را کامل کن، گفت:

آنچه از دست رفت، رفت، شما سبکبار باشید که من پای افزار خویش خواهم فروخت.

ص: ۲۵۸

حدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصُّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي هَارُونُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُهَلَّبِيُّ قَالَ لَمَّا وَصَلَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْعَبَّاسِ وَدُعِلَ بْنُ عَلِيٍّ الْخَزَاعِيُّ إِلَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ بُويعَ لَهُ بِالْعَهْدِ أَنْشَدَهُ دُعِلَ

مدارس آیات خلت من تلاوه

و منزل وحی مقفر العرصات

و أنشده إبراهيم بن العباس

أزالت عناء القلب بعد التَّجَلُّد

مصارع أولاد النَّبِيِّ مُحَمَّد

فَوَهَبَ لَهُمَا عَشْرِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ مِنَ الدَّرَاهِمِ الَّتِي عَلَيْهَا اسْمُهُ كَانَ الْمَأْمُونُ أَمْرًا بِضَرْبِهَا فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ قَالَ فَأَمَّا دُعِلَ فَصَارَ بِالْعَشْرَةِ أَلْفَ الَّتِي حَصَّيْتَهُ إِلَى قَمِّ فَبَاعَ كُلَّ دِرْهَمٍ بِعَشْرَةِ دِرَاهِمٍ فَتَخَلَّصَتْ لَهُ مِائَةُ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَأَمَّا إِبْرَاهِيمُ فَلَمْ يَزَلْ عِنْدَهُ بَعْدَ أَنْ أَهْدَى بَعْضُهَا وَفَرَّقَ بَعْضُهَا عَلَى أَهْلِهِ إِلَى أَنْ تَوَفَّى رَحِمَهُ اللَّهُ وَكَانَ كَفَنُهُ وَجِهَارُهُ مِنْهَا.

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی گفت: محمد بن یحیی صولی گفت: هارون بن عبد الله مهلبی گفت: چون ابراهیم بن العباس و دعل خزاعی به خدمت امام رضا علیه السلام رسیدند وقتی که با او بیعت به ولایت عهد شده بود، دعل این قصیده از گفته خود بخواند:

«مدرسه های قرآنی از تلاوت خالی شده بود و منازل وحی چون بیابانی بی آب و علف خالی بود.»

ابراهیم بن عباس بخواند:

«ناراحتی دل ما را پس از سختی ها، جایگاه کنونی اولاد پیامبر، زایل کرد.»

حضرت ایشان را بیست هزار درهم بداد از آن دراهم که نام او بر آن منقوش بود و مأمون امر کرده بود در آن وقت زده بودند. دعل ده هزار از آن را که حصّه او بود، برداشته به قم رفت که هر درهم به ده درهم بفروخت، صد هزار درهم او را حاصل شد. اما ابراهیم آن دراهم همیشه با او بود، بعضی از آنها را هدیه داده و بعضی بر اهل خود خرج کرده بود تا وفات یافت و تکفین و تجهیز او به آن دراهم کردند.

حدَّثنا أحمد بن يحيى المكتب قال:

حدَّثنا أبو الطَّيِّب أحمد بن محمَّد الوراق قال: حدَّثنا علي بن هارون الحميري قال:

حدَّثنا علي بن محمَّد بن سليمان التوفلي قال إنّ المأمون لما جعل علي بن موسى الرضا عليه السّلام وليّ عهده و إنّ الشعراء قصدوا المأمون و وصلهم بأموال جمّه حين مدحوا الرضا عليه السّلام و صوّبوا رأى المأمون فى الأشعار دون أبى نواس فإنّه لم يقصده و لم يمدحه و دخل على المأمون فقال له يا با نواس قد علمت مكان علي بن موسى الرضا منّى و ما أكرمته به فلما ذا أخرت مدحه و أنت شاعر زمانك و قريع دهرك فأنشد يقول:

قيل لى أنت أوحّد النَّاس طرّا

فى فنون من الكلام النّبيه

لك من جوهر الكلام بديع

يثمر الدّرّ فى يدى مجتنيه

فعلى ما تركت مدح ابن موسى

و الخصال التى تجمّعن فيه

قلت لا أهتدى لمدح إمام

كان جبرئيل خادما لأبيه

احمد بن يحيى مكتب از ابو الطيب از علي بن هارون از علي بن محمّد بن سليمان نوفلى روايت کرده كه گفت: مأمون چون حضرت رضا عليها السّلام را ولي عهد خود گردانيد، شعرا به سوى مأمون آمدند و ايشان را مال هاى بسيار داد كه مدح علي بن موسى الرضا عليها السّلام كردند و رأى مأمون را در آن كار صواب دانستند. در ضمن اشعارشان به غير ابى نواس كه او نيامد و مدح نگفت تا روزى نزد مأمون آمد، مأمون گفت: يا ابا نواس تو دانى كه علي بن موسى الرضا عليها السّلام نزد من چه منزلت دارد و من او را اكرام كردم. پس چرا در مدح او تأخير كردى و تو شاعر زمان خود و مهتر روزگار خودى؛ پس چنين سرود و بخواند:

به من گفتند كه تو تكتاز فنون كلام نيكويى

تو را جوهری از کلام بدیع است که در دست چیننده آن در می پرورد.

پس از چه رو ترک کردی مدح فرزند موسی و خصلتهای اجتماع یافته در او را؟

گفتم چگونه راه بیابم به مدح امامی که جبرئیل خادم پدر او بود!

ص: ۲۶۰

فقال المأمون أحسنت و وصله من المال بمثل الذي وصل به كافه الشعراء و فضله عليهم.

۷۸۱ ۱۰

حدَّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتَّب رحمه الله قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه قال: حدَّثنا أبو الحسن محمَّد بن يحيى الفارسي قال نظر أبو نواس إلى أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السَّلام ذات يوم و قد خرج من عند المأمون على بغله له فدنا منه أبو نواس فسلم عليه و قال يا ابن رسول الله قد قلت فيك أبياتا فأحب أن تسمعها مني قال هات فأنشأ يقول:

مطهرون نقيّات ثيابهم

تجرى الصَّلاه عليهم أينما ذكروا

من لم يكن علويّا حين تنسبه

فما له من قديم الدَّهر مفتخر

فالله لَمَّا برا خلقا فأثقه

صفاكم و اصطفاكم أئِها البشر

فأنتم الملاء الأعلى و عندكم

علم الكتاب و ما جاءت به السُّور

مأمون گفت: نیکو گفתי و او را چندان مال وصله داد که تمام آن را به شعرا داده بود و بر ایشان فزونی داد.

۷۸۱ ۱۰

حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مكتب از ابراهيم بن هشام و او از پدرش روايت کرده که محمَّد بن يحيى فارسي گوید: ابو نواس روزی حضرت رضا عليه السَّلام را بدید، از نزد مأمون بیرون آمده و بر استر خویش سوار است، نزدیک رفت و سلام داد و گفت: یا بن رسول الله! بیتی چند در مدح تو گفتم، می خواهم بشنوی از من؟ فرمود:

بخوان؛ پس بخواند:

شمايید پاکیزه و از کسانی که جامه هایشان از ارجاس پاک است و در هر مکانی اسم ایشان برده شود مردم بر ایشان درود می فرستند، هر کس که علوی نسب نباشد برای او افتخاری نیست، حق تعالی چون خلقی را از عدم به عرصه وجود آورد و آنها را متقن ساخت، ای کسانی که از جنس بشر هستید پس شما را از میان خلق برگزید، شمايید طایفه اعلی که شما را بر جمیع

مخلوقات الهی برتری هست و نزد شماست علم قرآن و آن مطالب که سوره های قرآنی بر آن دلالت دارد.

ص: ۲۶۱

فقال الرضا عليه السلام: قد جئتنا بأبيات ما سبقك إليها أحد ثم قال: يا غلام هل معك من نفقتنا شيء فقال ثلاثمائة دينار فقال أعطاها إياه ثم قال عليه السلام: لعله استقلها يا غلام سقى إليه البغلة و لما كانت سنه إحدى و مائتين حج بالناس إسحاق بن موسى بن عيسى بن موسى و دعا للمأمون و لعلي بن موسى الرضا عليه السلام من بعده بولايه العهد فوثب إليه حمدويه بن علي بن عيسى بن همام فدعا إسحاق بسواده فلم يجده فأخذ علما أسود فالتحف به و قال أيها الناس إنني قد أبلغتكم ما أمرت به و لست أعرف إلا أمير المؤمنين المأمون و الفضل بن سهل ثم نزل و دخل عبد الله بن مطرف بن همام على المأمون يوما و عنده علي بن موسى الرضا عليه السلام فقال له المأمون ما تقول في أهل البيت فقال عبد الله ما قولي في طينه عجت بماء الرساله و غرست بماء الوحي هل ينفخ منه إلا مسك الهدى و عنبر التقى قال فدعا المأمون بحقه فيها لؤلؤ فحشا فاه.

حضرت رضا عليه السلام فرمود: بیتی چند ما را آوردی که پیش از تو کسی نگفته است. سپس به غلام خود فرمود: از خرجی ما چیزی با تو هست؟ گفت: سیصد دينار. فرمود: به او عطا کن.

پس از آن فرمود: شاید اینها را کم شمارد، استر را نیز به او عطا کن. چون سال دویست و یک رسید اسحاق بن موسى بن عيسى بن موسى با مردم حج کرد و برای مأمون و علی بن موسى عليه السلام دعا کرد به عنوان ولایت عهدی، پس از آن حمدويه بن علی بن عيسى بن ماهان به طرف اسحاق برجست، اسحاق از بیم جامه سیاه بطلبید تا بپوشد، نیافت و علم سیاهی برگرفت بر خود پیچید و گفت: ای مردمان من به شما رسانیدم آن چه به آن مأمور شده بودم و من غیر امیر المؤمنین علیه السلام مأمون و فضل بن سهل کسی را نمی شناسم. پس فرود آمد. عبد الله بن مظفر بن ماهان روزی بر مأمون داخل شد و امام رضا عليه السلام نزد او بود، مأمون به او گفت: چه می گویی در حق اهل بیت؟ عبد الله گفت: چه گویم در طینتی که به آب رسالت سرشته شده و درختی که به آب وحی کشته شده، آیا از آن جز مشک هدایت و عنبر تقوی چه بوی آید؟ پس مأمون حقه طلب کرد که در او مروارید بود و دهان او را پر از مروارید کرد.

حدَّثنا أبو نصر محمد بن الحسن بن إبراهيم الكرخي الكاتب بإيلاق قال: حدَّثنا أبو الحسن محمد بن صقر الغساني قال: حدَّثنا أبو بكر محمد بن يحيى الصولي قال: سمعت أبا العباس محمد بن يزيد المبرّد يقول: خرج أبو نواس ذات يوم من داره فبصر براكب قد حاذاه فسأل عنه و لم ير وجهه ففيل إنّه عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام فأنشأ يقول:

إذا أبصرتك العين من بعد غايه

و عارض فيك الشكّ أثبتك القلب

و لو أنّ قوما أمموك لقادهم

نسيمك حتّى يستدلّ بك الرّكب

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصولي قال:

حدَّثنا محمّد بن يزيد المبرّد قال: حدَّثني الحافظ عن ثمامه بن أشرس قال: عرض المأمون يوما للرّضا عليه السّلام بالامتنان عليه بأنّ ولّاه العهد فقال له إنّ من أخذ برسول الله صلّى الله عليه و آله لتحقيق أن يعطى به. و لعلّي بن الحسين عليه السّلام كلام في هذا النّحو.

ابو نصر محمد بن حسن بن ابراهيم كرخي كاتب از حسن بن محمد صقر غساني روايت کرده که محمد بن يحيى صولي گفت: از ابا العباس محمد بن يزيد مبرّد شنيدم که می گفت: روزی ابو نواس از سرای خود برآمد و سواری بدید، از حال او پرسید و روی او ندید، به او گفتند: علی بن موسى الرضا عليه السّلام است، پس این دو بیت را سرود:

هرگاه چشم تو را ببیند از مسافت دور، و شک دربارۀ تو معارضه کند، دل تو را اثبات کند و اگر قومی تو را به پیشوایی گزینند ایشان را نسیم روح بخش تو پیشرو گردد تا سواران به تو راه یابند.

و ثمامه بن اشرس گوید: روزی مأمون با ولیعهد کردن حضرت رضا عليه السّلام به او تعريض کرد و منت گذاشت، حضرت فرمود: کسی که به طریقه رسول الله صلّى الله عليه و آله عمل کند سزاوار است که ولایتعهدی به او عطا شود.

و برای علی بن حسین علیهما السّلام نیز کلامی در این معنی هست.

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثني محمّد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا محمّد بن زكريّا الغلانيّ قال: حدَّثنا أحمد بن عيسى بن زيد بن عليّ و كان مستترا ستّين سنه قال:

حدَّثنا عمّي قال: حدَّثنا جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام قال: كان عليّ بن الحسين عليه السّلام لا يسافر إلّا مع رفقه لا يعرفونه و يشترط عليهم أن يكون من خدم الرّفقه فيما يحتاجون إليه فسافر مرّه مع قوم فرآه رجل فعرفه فقال لهم أتدرون من هذا قالوا: لا قال هذا عليّ بن الحسين عليه السّلام فوثبوا فقبلوا يده و رجله و قالوا يا ابن رسول الله أردت أن تصلينا نار جهنّم لو بدرت منّا إليك يد أو لسان أما كنّا قد هلكنا آخر الدّهر فما الّذي يحملك على هذا فقال إنّي كنت قد سافرت مرّه مع قوم يعرفونني فأعطوني برسول الله صلّى الله عليه و آله ما لا أستحقّ به فإنّي أخاف أن تعطوني مثل ذلك فصار كتمان أمرى أحبّ إليّ.

از جعفر بن محمد صادق علیهما السّلام مروی است که فرمود: علی بن حسین علیهما السّلام سفر نمی کرد مگر با رفیقانی که او را شناسند و شرط می کرد با ایشان که او از خادمان رفیقان باشد در کارها و حاجت ها، پس یک بار با قومی سفر کرد، مردی آن جناب را بدید و بشناخت و به ایشان گفت: می شناسید که این کیست؟ گفتند: نمی دانیم، گفت: این علی بن الحسین علیهما السّلام است. همه برجستند و دست و پایش ببوسیدند و گفتند: یا بن رسول الله! می خواستی که ما در آتش جهنم در آییم، اگر از دست و زبان ما نسبت به تو خطایی می جست، نزدیک است که در آخر عمر هلاک شویم، چه چیز شما را بر این امر واداشت؟ فرمود: من یک بار با قومی سفر کردم که مرا می شناختند پس برای خاطر رسول الله علیه و آله مرا بخشیدند آن چه مستحق نبودم و خدمت و احترام تمام نمودند، پس ترسیدم که شما نیز با من چنان رفتار نمایید از این روی دوست تر داشتم که امر خود پنهان دارم.

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا المغيرة بن محمد قال:

حدَّثنا هارون الفرويّ قال: لما جاءتنا بيعه المأمون للرّضا عليه السّلام بالعهد إلى المدينة خطب بها النّاس عبد الجبار بن سعيد بن سليمان المساحقيّ فقال في آخر خطبته أتدرون من وليّ عهدكم فقالوا لا قال هذا عليّ بن موسى بن جعفر بن محمد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام:

سبعة آباؤهم ما هم

هم خير من يشرب صوب الغمام

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا أحمد بن القاسم بن إسماعيل قال: سمعت إبراهيم بن العباس يقول: لما عقد المأمون البيعه لعلّ بن موسى الرّضا عليه السّلام قال له الرّضا عليه السّلام يا أمير المؤمنين إنّ التّصح لك واجب والغشّ ۷۸۵ ۱۴

أبو عليّ حسين بن أحمد بيهقيّ گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از مغیره بن محمد از هارون فروی که گفت: چون خبر آمد که مأمون با حضرت رضا علیه السّلام به ولایتعهدی بیعت کرده است، عبد الجبار بن سعید بن سلیمان مساحقی بر مردمان در آن باب خطبه خواند و در آخر آن گفت: می دانید که ولی عهد شما کیست؟! علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام.

پدرانش هفت نفر مردانی که بهترین آشامندگان آب باران بر زمین هستند.

أبو عليّ حسين بن أحمد بيهقيّ گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از احمد بن قاسم بن اسماعیل که گفت: از ابراهیم بن عباس شنیدم که می گفت، چون مأمون از مردم برای علی بن موسی الرضا علیه السّلام بیعت گرفت، حضرت رضا علیه السّلام به او فرمود: یا مأمون! نصیحت با تو واجب است و سزاوار نیست مر مؤمن را که حيله

لا ينبغي لمؤمن إنَّ العامَّة تكره ما فعلت بى و الخاصَّه تكره ما فعلت بالفضل بن سهل و الرأى لك أن تبعدنا عنك حتَّى يصلح لك أمرك قال إبراهيم فكان و الله قوله هذا السَّبب فى الذى آل الأمر إليه.

٧٨٧ ١٦

حدَّثنا الحاكم أبو على الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثنى محمد بن يحيى الصُّولِي قال: حدَّثنا محمد بن يزيد النُّحَوِي قال: حدَّثنى ابن أبى عبدون عن أبيه قال لَمَّا بايع المأمون الرُّضا عليه السَّلام بالعهد أجلسه إلى جانبه فقام العباس الخطيب فتكلَّم فأحسن ثمَّ ختم ذلك بأن أنشد:

لا بدَّ للنَّاس من شمس و من قمر

فأنت شمس و هذا ذلك القمر

٧٨٨ ١٧

حدَّثنا الحاكم أبو على الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثنى محمد بن يحيى الصُّولِي قال: حدَّثنى أحمد بن محمد بن إسحاق قال: حدَّثنا أبى قال لَمَّا بويع الرُّضا عليه السَّلام بالعهد اجتمع النَّاس إليه يهنئونه كند، عامه مردم به آنچه با من كردى راضى نيستند و خواص خوش ندارند آنچه با فضل بن سهل نمودى، رأى آن است كه دور كنى ما را از خود تاكه امر تو به صلاح باز آيد. ابراهيم گفت: به خدا كه اين سخن سبب شد از براى اين كه امر بالاخره به او رجوع كرد.

٧٨٧ ١٦

ابو على حسين بن احمد بيهقي از محمد بن يحيى صولى از محمد بن يزيد نحوى از ابن ابى عبدون و او از پدرش روايت کرده كه گفت:

وقتي مأمون با امام رضا عليه السَّلام به ولايت عهدى بيعت كرد، او را پهلوى خود نشانيد و عباس خطيب برخاست و سخن گفت و خوب گفت و در آخر بخواند:

مردم ناچارند از شمس و قمر، اى مأمون تو شمس و اين (امام رضا عليه السَّلام) قمر است.

٧٨٨ ١٧

ابو على حسين بن احمد بيهقي گويد:

محمد بن يحيى از احمد بن محمد بن اسحاق از پدرش گويد: وقتى با امام رضا عليه السَّلام به ولايت عهدى بيعت نمودند و مردم جهت تبريك مجتمع شدند، به ايشان اشاره كرد

فَأَوْمَى إِلَيْهِمْ فَأَنْصَتُوا ثُمَّ قَالَ بَعْدَ أَنْ اسْتَمَعَ كَلَامَهُمْ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الفعّال لما يشاء لا معقّب لحكمه و لا رادّ لقضائه يعلم خائنه الأعين و ما تخفى الصّيدور و صلّى الله على محمّد في الأوّلين و الآخريّن و على آله الطّيبين الطّاهرين أقول و أنا علىّ بن موسى بن جعفر عليه السّلام إنّ أمير المؤمنين عضده الله بالسّداد و وفقه للرّشاد عرف من حقّنا ما جهله غيره فوصل أرحاما قطعت و آمن نفوسا فرعت بل أحيّاها و قد تلفت و أغناها إذا افتقرت مبتغيا رضى ربّ العالمين لا يريد جزاء إلّا من عنده و سيجزى الله الشّاكرين و لا يضيع أجر المحسنين و إنّّه جعل إلّى عهده و الإمرة الكبرى إن بقيت بعده فمن حلّ عقده أمر الله تعالى بشدّها و قصم عروّه أحبّ الله إيثاقها فقد أباح حريمه و أحلّ محرّمه إذا كان بذلك زاريا على الإمام منتهكا حرمة الإسلام بذلك جرى السّالف فصبر منه على الفلتات و لم يعترض بعدها على الغرّات خوفا على شتات الدّين و ساكت شدند، بعد از استماع سخن ایشان فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش خدایی را که آن چه خواهد، می کند و کسی ردکننده حکم و قضای او نیست، خیانت چشم ها و اسرار سینه ها را می داند و درود فرستد خدا بر محمد صلّى الله علیه و آله در میان سلف و خلف و بر آل او که از پاکیزگانند، منم علی بن موسی جعفر، که امیر المؤمنین «عضده الله بالسداد و وفقه للرّشاد» حق ما را که نزد دیگران مجهول بود، شناخت، صله ارحام کرد و نفوس را ایمن گردانید، بلکه زنده کرد چرا که تلف گشته بودند و بی نیاز ساخت آنها را که از ظلم محتاج بودند و در راه کسب رضایت خداوند عالمیان و مزدی چشم نداشت مگر از جانب او و به زودی خدا پاداش شاكرين را عطا فرماید، و اجر نیکوکاران را ضایع نگذارد. همانا ولایت عهدی را بر من قرار داده و امارت را واگذار کرده اگر بعد از او بمانم. هر که بگشاید گرهی را که خدا امر به بستن آن کرده و بگسلاند ریسمانی که خدا دوست دارد اتصالش را، پس مباح ساخته حرمت او را و حلال کرده حرام او را، زیرا عیب جوینده بر امام و هتک کننده حرمت اسلام خواهد بود و به آن کار جاری شد عمل سلف، پس علی علیه السّلام بر لغزشها صبر کرد و بر عاملان کار ناصواب اعتراض نکرد، از ترس تفرق

و اضطراب جبل المسلمین و لقرب أمر الجاهلیّه و رصد المنافقین فرصه تنتهز و بائقه تبتدر و ما أدری ما یفعل بی و لا بکم...إن الحكم إلاّ لله یقضى الحقّ و هو خیر الفاصلین.

۷۸۹ ۱۸

حدّثنا أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقیّ الحاکم قال: حدّثنی محمد بن یحیی الصّولیّ قال: حدّثنا الحسن بن الجهم قال: حدّثنی أبی قال: صعد المأمون المنبر لمّا بايع علی بن موسی الرضا علیه السّلام فقال: أيّها النّاس جاء تکم بیعه علی بن موسی بن جعفر بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السّلام و الله لو قرأت هذه الأسماء علی الصّمّ البکم لبرءوا بإذن الله عزّ و جلّ.

۷۹۰ ۱۹

حدّثنا الحاکم أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقیّ قال: حدّثنی محمد بن یحیی الصّولیّ قال: حدّثنی عبید الله بن عبد الله بن طاهر قال: أشار الفضل بن سهل علی المأمون أن یتقرّب إلى الله عزّ و جلّ و إلى رسوله صلّی الله علیه و آله بصله رحمه بالبقیّه بالعهد دین و مسلمین، زیرا جاهلیت نزدیک بود و منافقان در کمین حادثه، تا بر اسلام بتازند و نمی دانم با من و شما چه خواهد شد، حکم برای خداست که به حق حکم می کند و بهترین جداکننده حق و باطل است.

۷۸۹ ۱۸

أبو علیّ حسین بن أحمد البیهقیّ گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از حسن بن جهم از پدرش که گفت: چون مأمون از برای امام رضا علیه السّلام بیعت اخذ نمود و او را ولیعهد خود کرد، بر فراز منبر رفت و گفت: ای مردم! به شما آمد بیعت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیهم السّلام به خدا سوگند که اگر این نام ها خوانده شود بر کران و گنگان شفا یابند از آن به اذن خدای عزّ و جلّ.

۷۹۰ ۱۹

از ابو علی حسین بن احمد از محمد بن یحیی از عبید الله بن طاهر مروی است که گفت: فضل بن سهل اشاره کرد به مأمون که تقرّب جوید به خدای عزّ و جلّ و رسول او به صله کردن رحم خود به این که بیعت کند با علی بن موسی الرضا علیه السّلام و او را ولی عهد سازد تا به آن تدارک کرده باشد آن جفا را

ص: ۲۶۸

لعلي بن موسى الرضا عليه السلام ليمحو بذلك ما كان من أمر الرشيد فيهم و ما كان يقدر على خلافه في شيء فوجه من خراسان بر جاء بن أبي الصّحّاح و ياسر الخادم ليشخصا إليه محمد بن جعفر بن محمد و علي بن موسى بن جعفر عليه السلام و ذلك في سنه مائتين فلما وصل علي بن موسى عليه السلام إلى المأمون و هو بمرور و لاه العهد من بعده و أمر للجند برزق سنه و كتب إلى الآفاق بذلك و سمّاه الرضا و ضرب الدراهم باسمه و أمر الناس بلبس الخضرة و ترك السواد و زوج ابنته أم حبيب و زوج ابنه محمد بن علي عليه السلام ابنته أم الفضل بنت المأمون و تزوج هو بيوران بنت الحسن بن سهل زوج بهاء عمها الفضل و كان كل هذا في يوم واحد و ما كان يحب أن يتم العهد للرّضا عليه السلام بعده.

قال الصّولي و قد صحّ عندي ما حدّثني به أحمد بن عبيد الله من جهات منها أنّ عون بن محمد حدّثني عن الفضل بن سهل التّوبختي أو عن أخ له قال لما عزم المأمون على العقد للرّضا عليه السلام بالعهد قلت و الله لأعتبرنّ ما في نفس المأمون من هذا الأمر أوجبّ كه هارون الرشيد با ايشان کرده و مأمون با او در هيچ كار مخالفت نمی کرد. پس از خراسان رجاء بن ابی الصّحّاح و ياسر خادم را روانه ساخت تا محمد بن جعفر بن محمد عليهما السلام را و علي بن موسى عليه السلام را حاضر کنند و اين واقعه در سنه دويست رخ داد، چون امام رضا عليه السلام به مرو رسيد، مأمون او را وليّ عهد کرد و لشكريان را مؤنه يك ساله عطا کرد و اين خبر به آفاق جهان نوشت و به نام او سكه زد و مردم را امر کرد لباس سبز بپوشند و سياه را ترك کنند و دختر خود ام حبيب را به آن جناب و ام الفضل را به پسر بزرگوار آن حضرت تزويج کرد و خودش توران دختر حسن بن سهل را بخواست، عامل اين تزويج عم دختر فضل شد، اين ها همه در يك روز واقع شد و دوست نمی داشت كه ولايت عهد برای رضا عليه السلام تمام شود بعد از او! صولي گفت: به صحت رسیده است نزد من، آن چه احمد بن عبد الله مرا حديث کرد از چند جهت: يکی آن كه عون بن محمد مرا حديث کرد از فضل بن ابی سهل نوبختی، يا از برادر او كه گفت: وقتی مأمون عزم کرد ولايت عهد را برای امام رضا عليه السلام منعقد سازد. گفتيم: و الله خواهيم فهميد آن چه در خاطر مأمون است از اين كه می خواهد

إتمامه أو هو تصنّع به فكتبت إليه على يد خادم له كان يكاتبني بأسراره على يده وقد عزم ذو الرّئاستين على عقد العهد و الطّالع السّرطان و فيه المشتري و السّرطان و إن كان شرف المشتري فهو برج منقلب لا يتمّ أمر يعقد فيه و مع هذا فإنّ المريخ في الميزان الّذي هو الرّابع و وتد الأرض في بيت العاقبه و هذا يدلّ على نكبه المعقود له و عرّفت أمير المؤمنين ذلك لئلاّ يعتب عليّ إذا وقف على هذا من غيري فكتب إليّ إذا قرأت جوابي إليك فاردده إليّ مع الخادم و نفسك أن يقف أحد على ما عرّفته أو أن يرجع ذو الرّئاستين عن عزمه فإنّه إن فعل ذلك ألحقت الذّنْب بك و علمت أنّك سببه قال فضاحت عليّ الدّنيا و تمنّيت أنّي ما كنت كتبت إليه ثمّ بلغني أنّ الفضل بن سهل ذا الرّئاستين قد تّبّه على الأمر و رجع عن عزمه و كان حسن العلم بالنّجوم فخفت و الله على نفسي و ركبت إليه فقلت له أتعلم في السّماء نجما أسعد من المشتري قال: لا- قلت: أفتعلم أنّ في الكواكب نجما يكون في حال أسعد منها في شرفها قال: لا قلت:

این کار تمام شود یا ساختگی است، نوشته ای به خادم مأمون دادم، نوشتم که ذو الریاستین عزم نموده بر بستن عهد و حال این که طالع به برج سرطان است و مشتری در اوست و هرچند سرطان شرف مشتری است اما برج منقلب است، و امری که در او بسته شود، تمام نمی شود. با این حال مریخ که نحس اکبر است در برج میزان است که خانه عاقبت است و دلالت کند بر نکت کسی که برای او امر منعقد کرده اند و من امیر المؤمنین را به آن اعلام نمودم تا بر من اعتراض نکنند، هرگاه از جانب دیگری به آن آگاه شود. در جواب نوشت:

هرگاه جواب خواندی، نوشته را با خادم بازپس فرست و از جان خود بترس که کسی بر این سخن که اعلام کردی واقف نشود و ذو الریاستین از این عزم برنگردد که اگر این کار کند دانم که تو سبب آن بوده ای. گفت: چون این خواندم دنیا بر من تنگ شد و آرزو کردم کاش این سخن به او نمی نوشتم، به من رسید که ذو الریاستین از آن راز آگاه شده و از عزیمت خود بازگشته چه او علم نجوم را خوب می دانست؛ بر جان خود به خدا ترسیدم و سوار شده نزد او رفتم و گفتم: آیا ستاره ای سعیدتر از مشتری می دانی؟ گفت: نه! گفتم: آیا ستاره ای حالتی سعیدتر از آن دارد که در برج شرف خود باشد؟ گفت: نه! گفتم:

[فأَمْضَى] فَأَمْضَى الْعِزْمَ عَلَى ذَلِكَ إِذْ كُنْتَ تَعْقِدُهُ وَ سَعَدَ الْفَلَكَ فِي أَسْعَدَ حَالَاتِهِ فَأَمْضَى الْأَمْرَ عَلَى ذَلِكَ فَمَا عَلِمْتَ أَنِّي مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى وَقَعَ الْعَهْدُ فَرَعَا مِنَ الْمَأْمُونِ.

٧٩١ ٢٠

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصُّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْفَرَاتِ أَبُو الْعَبَّاسِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقَطَانِيُّ قَالَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْعَبَّاسِ صَدِيقًا لِإِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ أَخِي زَيْدَانَ الْكَاتِبِ الْمَعْرُوفِ بِالزَّمَنِ فَنَسَخَ لَهُ شِعْرَهُ فِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ مَنْصَرَفَهُ مِنْ خِرَاسَانَ وَ فِيهِ شَيْءٌ بِخَطِّهِ وَ كَانَتْ النُّسخَةُ عِنْدَهُ إِلَى أَنْ وَلَّى إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْعَبَّاسِ دِيوَانَ الضِّيَاعِ لِلْمَتَوَكَّلِ وَ كَانَ قَدْ تَبَاعَدَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَخِي زَيْدَانَ الْكَاتِبِ فَعَزَلَهُ عَنْ ضِّيَاعٍ كَانَتْ فِي يَدِهِ وَ طَالَبَهُ بِمَالٍ وَ شَدَّدَ عَلَيْهِ فِدْعَا إِسْحَاقَ بَعْضُ مَنْ يَثِقُ بِهِ وَ قَالَ لَهُ أَمْضِ إِلَى إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْعَبَّاسِ فَأَعْلَمَهُ أَنَّ شِعْرَهُ فِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلَّهُ عِنْدِي بِخَطِّهِ وَ غَيْرَ خَطِّهِ وَ لَئِنْ لَمْ يَتْرَكَ بِالْمَطَالِبَةِ عَنِّي لِأَوْصَلَنَّهُ بِسِائِرِ عَزِيمَتِ أَمْضَا كُنْ، دَرِ اَيْنَ وَقْتُ چُونِ تَوِ خَوَاهِي عَقْدِ كَرْدَنِ وَ سَعَدَ فَلَكَ دَرِ سَعْدَتَرِ حَالَتِي اسْت. پس آن عزم امضا کرد و من دانستم که از اهل دنیايم.

٧٩١ ٢٠

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی روایت کرده که گوید:

احمد و حسین مرا حدیث کردند که ابراهیم بن العباس دوست اسحاق بن ابراهیم بود، برادر زیدان نویسنده معروف زمان به وقت بازگشت از خراسان اشعار خود را برای او که در مدح امام رضا علیه السَّلَام گفته بود نسخه کرده و بعضی را به خط خود نوشته بود و آن نسخه نزد اسحاق بوده تا ابراهیم را متوکل صاحب دیوان ضیاع خود کرد؛ در آن وقت میان او و برادر زیدان رنجشی پدید آمده بود، ابراهیم را از ضیاعی که در دست او بود عزل نمود و مطالبه کرد و سخت گرفت، اسحاق معتمد خود را طلبید و گفت: نزد ابراهیم برو و او را اعلام کن از اشعاری که در مدح امام رضا علیه السَّلَام گفته که تماماً نزد من است به خط او و خط غیر او و اگر از مطالبه این مال دست بردارد آن ها را نزد

ص: ٢٧١

إلى المتوكل فصار الرجل إلى إبراهيم برساله فضاقت به الدنيا حتى أسقط المطالبه عنه و أخذ جميع ما عنده من شعره بعد أن حلف كل واحد منهما لصاحبه قال الصولي حدثني يحيى بن علي المنجم قال: قال لي أنا كنت السّفير بينهما حتى أخذت [الشعره] شعره فأحرقه إبراهيم بن العباس بحضرتي.

قال الصولي و حدثني أحمد بن ملحان قال كان لإبراهيم بن العباس ابنان اسمهما الحسن و الحسين يكتيان بأبي محمد و أبي عبد الله فلما ولي المتوكل سمي الأكبر إسحاق و كناه بأبي محمد و سمي الأصغر عباسا و كناه بأبي الفضل فزعا.

قال الصولي حدثني أحمد بن إسماعيل بن الخصيب قال ما شرب إبراهيم بن العباس و لا موسى بن عبد الملك النبيذ قط حتى ولي المتوكل فشرباه و كانا يتعمدان أن يجمعا الكراعات و المخنثين و يشربا بين أيديهم في كل يوم ثلاثا ليشيع الخبر بشربهما.

و له أخبار كثيره في توقيه ليس هذا موضع ذكرها.

متوكل می فرستم. آن مرد پیام را به ابراهیم رسانید، دنیا بر او تنگ شد و آن مال را از او مطالبه نکرد و جمیع شعر او که نزد وی بود بگرفت و هریک سوگند خوردند برای آن دیگری. صولی گفت: یحیی بن علی منجم با من گفت: من میان ایشان سفیر بودم و در آن باب آمد و شد می نمودم تا آن شعرها از او بگرفتم و ابراهیم آن ها را نزد من سوزاند.

صولی گفت: احمد بن ملحان گفت:

ابراهيم بن العباس دو پسر داشت یکی را نام حسن و دیگری حسین و کنیتشان ابو محمد و ابو عبد الله، وقتی که متوکل خلیفه شد نام بزرگ تر را اسحاق و کنیه ابو محمد نهاد و خردتر را عباس و کنیه اش ابو الفضل کرد از ترس.

صولی گفت: با من گفت احمد بن اسماعیل که نه ابراهیم بن العباس و نه موسی بن عبد الملک هرگز نیبذ نخوردندی تا متوکل والی شد هر دو بخوردند و با علم و آگاهی مجلس می آراستند و فاحشه ها را جمع می کردند و با ایشان نیبذ می خوردند در هر روز سه مرتبه تا خبر شایع شود که ایشان نیبذ می خورند.

و اخبار بسیار مذکور است در حذر و احتراس او که این جای ذکر آن ها نیست.

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتَّب و علي بن عبد الله الورَّاق رضي الله عنهم قالوا: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم قال: حدَّثني ياسر الخادم لما رجع المأمون من خراسان بعد وفاه أبي الحسن الرضا عليه السَّلام بطوس بأخباره كلَّها قال علي بن إبراهيم و حدَّثني الرِّيان بن الصِّلت و كان من رجال الحسن بن سهل و حدَّثني أبي، عن محمَّد بن عرفة و صالح بن سعيد الكاتب الرَّاشدي كلَّ هؤلاء حدَّثوا بأخبار أبي الحسن الرضا عليه السَّلام و قالوا لما انقضى أمر المخلوع و استوى أمر المأمون كتب إلى الرضا عليه السَّلام يستقدمه إلى خراسان فاعتلَّ عليه الرضا عليه السَّلام بعِلل كثيرة فما زال المأمون يكتابه و يسأله حتَّى علم الرضا عليه السَّلام أنَّه لا يكفَّ عنه فخرج و أبو جعفر عليه السَّلام له سبع سنين فكتب إليه المأمون لا تأخذ على طريق الكوفة و قمَّ فحمل على طريق البصرة و الأهواز و فارس حتَّى وافى مرو فلمَّا وافى مرو ۲۱

۷۹۲

احمد بن زياد بن جعفر همداني و حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مكتب و علي بن عبد الله ورَّاق رضي الله عنهم از علي بن ابراهيم بن هاشم روايت کرده اند که گفت: پس از وفات حضرت رضا عليه السَّلام ياسر خادم هنگامی که مأمون از خراسان بازگشت همه قضایایی که در این مدت اتفاق افتاده بود برایم نقل کرد.

علي بن ابراهيم گفت: ريان بن صلت که از کارگزاران حسن بن سهل بود و نیز پدرم از محمد بن عرفة راشدی و صالح بن سعيد راشدی که تمامی اینان اخبار ابی الحسن عليه السَّلام را برای ما شرح دادند و گفتند: چون امین خلع شد و مأمون مستقر شد، به امام رضا عليه السَّلام نامه نوشت و او را به خراسان خواند.

آن جناب بهانه های بسیار می آورد ولی مأمون مکرر می نوشت و او را می طلبید تا امام دانست که دست از او برنمی دارد، متوجه خراسان شد و ابو جعفر در آن وقت هفت ساله بود، مأمون به او نوشت که راه کوفه و قم مگیر. پس از راه بصره و اهواز و فارس آن جناب را آوردند تا به مرو رسیده

ص: ۲۷۳

عرض عليه المأمون يتقلد الإمرة و الخلافة فأبى الرضا عليه السلام ذلك و جرت في هذا مخاطبات كثيرة و بقوا في ذلك نحواً من شهرين كل ذلك يأبى أبو الحسن الرضا عليه السلام أن يقبل ما يعرض عليه فلما كثر الكلام و الخطاب في هذا قال المأمون فولايه العهد فأجابه إلى ذلك و قال له على شروط أسألها فقال المأمون سل ما شئت قالوا فكتب الرضا عليه السلام إنني أدخل في ولايه العهد على أن لا آمر و لا أنهي و لا أقضي و لا أغير شيئاً مما هو قائم و تعفيني من ذلك كله فأجابه المأمون إلى ذلك و قبلها على هذه الشروط و دعا المأمون الولاه و القضاة و القواد و الشاكريه و ولد العباس إلى ذلك فاضطربوا عليه فأخرج أموالاً كثيرة و أعطى القواد و أرضاهم إلا ثلاثة نفر من قواده أبوا ذلك أحدهم عيسى الجلودى و على بن أبى عمران و أبو يونس فإنهم أبوا أن يدخلوا في بيعه الرضا عليه السلام فحبسهم و بوع الرضا عليه السلام و كتب ذلك إلى البلدان و ضربت الدنانير و الدراهم باسمه و خطب له على المنابر و أنفق المأمون في و مأمون بر آن حضرت امارت را عرضه کرد و امام عليه السلام ابا نمود و در این باب مخاطبات بسیار میانشان گذشت و دو ماه کشید چون گفتگو بسیار شد. مأمون گفت: پس ولایت عهدی را قبول کن، اجابت نمود و فرمود: به شرطی چند که از تو می خواهم. مأمون گفت:

بگو آنچه خواهی. پس به او نوشت: به این شرط که در آن امر و نهی نکنم و حکمی تبدیل ندهم در آنچه جاری است و مرا از آن ها معاف سازی. مأمون قبول کرد و امرا و حکام و چاکران و بنی عباس را به این عمل دعوت کرد، آنها از باب اضطرار قبول کردند، پس مالی بسیار بر ایشان صرف کرده و سرداران را عطا داد و راضی ساخت؛ مگر سه نفر که ابا نمودند، عيسى الجلودى و على بن عمران و ابن يونس که قبول نکردند بیعت کنند، ایشان را محبوس ساخت و سایر مردم بیعت کردند و نامه ها به شهرها فرستاد و دینار و درهم به نام او نقش کردند و به نام او خطبه بر منابر خواندند و مأمون مالی بسیار خرج کرد و چون عید شد مأمون شخصی فرستاد و درخواست کرد که به عید حاضر گردد و خطبه بخواند تا دل های مردمان به باور آید و فضیلت او بر ممکنان

ذلك أموالا كثيرة فلما حضر العيد بعث المأمون إلى الرضا عليه السلام يسأله أن يركب و يحضر العيد و يخطب ليطمئن قلوب الناس و يعرفوا فضله و تقرّ قلوبهم على هذه الدولة المباركة فبعث إليه الرضا عليه السلام و قال قد علمت ما كان بيني و بينك من الشروط في دخولي في هذا الأمر فقال المأمون إنما أريد بهذا أن يرسخ في قلوب العامة و الجند و الشاكريه هذا الأمر فتطمئن قلوبهم و يقرّوا بما فضلك الله به فلم يزل يرده الكلام في ذلك فلما ألح عليه قال يا أمير المؤمنين إن أعفيتني من ذلك فهو أحبّ إليّ و إن لم تعفني خرجت كما كان يخرج رسول الله صلى الله عليه و آله و كما خرج أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام فقال المأمون اخرج كما تحبّ و أمر المأمون القوّاد و الناس أن ييكرّوا إلى باب أبي الحسن الرضا عليه السلام فقعد الناس لأبي الحسن الرضا عليه السلام في الطرقات و السطوح من الرجال و النساء و الصبيان و اجتمع القوّاد على باب الرضا عليه السلام فلما طلعت الشمس قام الرضا عليه السلام فاغتسل و تعمّم بعمامة بيضاء من قطن و ألقى طرفا معلوم گردد و دل ها بر آن دولت مبارکه استوار گردد. امام عليه السلام پیغام داد تو می دانی میان من و تو آن شرطها گذشت در قبول این امر.

مأمون گفت:می خواهم این امر در دل های عامه و لشکریان و چاکران راسخ گردد و مطمئن شوند و اقرار کنند به آن فضیلت که تو را خدای عزّ و جلّ داده است و پیوسته در این باب سخن مکرر می کرد. چون اصرار و الحاح بیشتر شد، امام رضا علیه السلام فرمود: یا امیر المؤمنین اگر معاف داری مرا از این کار آن دوست داشتنی تر است نزد من، اگر نه چنان بیرون آیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون می آمدند. مأمون گفت:

هرنوع خواهی بیرون آی و دستور داد تا سرداران و سایر مردمان صبحگاه به در خانه امام رضا علیه السلام گرد آیند و مردم در راه ها و بام ها جمع آمده و منتظر بودند. مرد و زن، خرد و بزرگ، و سرداران بر در خانه آن حضرت مجتمع گشتند، چون آفتاب طالع شد، آن حضرت برخاست و غسل کرد و عمامه سفید از پنبه بر سر بست و طرفی از آن بر سینه فرو گذاشت و طرفی دیگر میان دو دوشش و میان کمر بست. سپس به جمیع همراهان منزل خود

منها علی صدره و طرفا بین کتفه و تشمّر ثم قال لجميع موالیه افعلوا مثل ما فعلت ثم أخذ بیده عکازه و خرج و نحن بین یدیه و هو حاف قد شمر سراویله إلى نصف الساق و علیه ثياب مشمره فلما قام و مشینا بین یدیه رفع رأسه إلى السماء و کبر أربع تکبیرات فخیّل إلینا أنّ الهواء و الحیطان تجاوبه و القواد و الناس علی الباب قد تزیّنوا و لبسوا السیاح و تهیّئوا بأحسن هیئته فلما طلّعنا علیهم بهذه الصوره حفاه قد تشمّرنا و طلع الرضا علیه السلام وقف وقفه علی الباب قال الله اکبر الله اکبر الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الأنعام و الحمد لله علی ما أبلانا و رفع بذلک صوته و رفعنا أصواتنا فترعزعت مرو من البکاء و الصیاح فقالها ثلاث مرّات فسقط القواد عن دوابهم و رموا بخفافهم لما نظروا إلى أبی الحسین علیه السلام و صارت مرو ضجّه واحده و لم یتمالک الناس من البکاء و الضجیح و کان أبو الحسن علیه السلام یمشی و یقف فی کلّ عشر خطوات وقفه فکبر الله أربع مرّات فتخیّل إلینا أنّ السماء و الأرض و الحیطان فرمود: شما نیز چنین کنید که من کردم؛ پس عصا به دست گرفت و بیرون آمد و ما همه پیش روی او بودیم و او پابرنه بود و سراویل تا نصف ساق بالا زده و جامه های بالازده شده دربر کرد، چون ایستاد سر بر آسمان برداشت و چهار تکبیر گفت، چنان مخیّل شد ما را که هوا و دیوارها آن جناب را جواب می دادند. سرداران و مردمان همه بر در بودند. مزین گشته و صلاح پوشیده و به بهتر هیئاتی مهیا گشته و چون ما به این صورت بیرون آمدیم پابرنه و دامن های برزده و امام رضا علیه السلام برآمد و بر در ایستاد و فرمود: «الله اکبر الله اکبر الله اکبر علی ما هدینا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا» و صوت خود را بلند کرد و ما نیز آوازا بلند کردیم، یک باره تمام شهر مرو به صدا در آمد و همه با گریه و فغان به گفتن تکبیرات ناله سردادند، پس آن جناب سه مرتبه این تکبیرات را بگفت، سرداران با دیدن این منظره همه از اسب خود بر زمین آمده و چکمه ها از پا بیفکندند و همه شهر مرو یکپارچه فغان و ناله گشت و مردم نتوانستند از گریه و ناله خودداری کنند و ابو الحسن علیه السلام می رفت بر هرده گام می ایستاد و چهار تکبیر می گفت، چنان مخیّل شد ما را که آسمان و زمین

تجاوبه و بلغ المأمون ذلك فقال له الفضل بن سهل ذو الرئاستين يا أمير المؤمنين إن بلغ الرضا المصلی علی هذا السبیل افتتن به الناس فالرأى أن تسأله أن يرجع فبعث إليه المأمون فسأله الرجوع فدعا أبو الحسن علیه السلام بخفه فلبسه و رجع.

۷۹۳ ۲۲

حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدّثنی علی بن ابراهیم بن هاشم عن الریان بن الصّیلمت قال أكثر الناس فی بیعه الرضا من القوّاد و العامّه و من لم یحبّ ذلك و قالوا إنّ هذا من تدبیر الفضل بن سهل ذی الرئاستین فبلغ المأمون ذلك فبعث إلى فی جوف اللیل فصرت إليه فقال یا ریّان بلغنی أنّ الناس یقولون إنّ بیعه الرضا علیه السّلام كانت من تدبیر الفضل بن سهل فقلت یا امیر المؤمنین یقولون ذلك قال و یحكّ یا ریّان أیجر أحد أن یجىء إلى خلیفه و ابن خلیفه قد استقامت له الرعیه و القوّاد و استوت له الخلافه فیقول له ادفع الخلافه من یدک و در و دیوار آن حضرت را جواب می دهند. این خبر به مأمون رسید، ذو الریاستین گفت: یا امیر! اگر حضرت رضا با این وضع به مصلی برسد تمامی مردم از تو برمی گردند و به فتنه می افتند، صلاح آن است که از او بخواهی تا باز گردد، مأمون مأموری را فرستاد و از حضرت خواهش کرد که باز گردد امام رضا علیه السلام کفشهای خود را طلب کرد و پوشید و به منزل باز گشت.

۷۹۳ ۲۲

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از ریّان بن صلت مروی است که گفت: بیشتر مردم از سرداران و عامه و کسانی که دوست نمی داشتند بیعت امام رضا علیه السّلام را، بیعت کردند و گفتند که این از تدبیر فضل بن سهل است. این خبر به مأمون رسید و در میان شب مرا بطلبید گفت: یا ریّان می شنوم که مردمان می گویند که بیعت امام رضا علیه السّلام از تدبیر فضل است. گفتم: یا امیر می گویند، گفت: وای بر تو ای ریّان! آیا کسی جرأت می کند نزد کسی آید که خود خلیفه زمان و پسر خلیفه باشد که جمیع رعیت و مردم نزد او سر اطاعت فرود آوردند و خلافت او برقرار باشد و به او بگوید که خلافت را از دست خود رها کن

ص: ۲۷۷

إلى غيرك أيجوز هذا فى العقل قال قلت له لا والله يا أمير المؤمنين ما يجسر على هذا أحد قال لا والله ما كان كما يقولون و لكنى سأخبرك بسبب ذلك إنه لما كتب إلى محمّد أخى يأمرنى بالقدوم عليه فأبیت عقد لعلى بن عيسى بن همام و أمره أن یقیدنى بقید و یجعل الجامعه فى عنقی فورد علىّ بذلك الخبر و بعث هرثمه بن أعین إلى سجستان و کرمان و ما والاها فأفسد علىّ أمرى فانهمزم هرثمه و خرج صاحب السّیریر و غلب على کور خراسان من ناحیه فورد علىّ هذا کله فى أسبوع فلما ورد ذلك علىّ لم یکن لى قوه فى ذلك و لا- کان لى مال أتقوى به و رأیت من قوادى و رجالی الفشل و الجبن أردت أن ألحق بملک کابل فقلت فى نفسى ملک کابل رجل کافر و یبذل محمّد له الأموال فیدفعنى إلى یده فلم أجد وجهاً أفضل من أن أتوب إلى الله تعالى من ذنوبى و أستعین به على هذه الأمور و أستجیر بالله تعالى و أمرت بهذا البيت و أشار إلى بیت فکنس و صببت علىّ الماء و لبست ثوبین أبيضین و صلیت أربع و به دیگرى و اگذار، آیا نزد عقل جایز است؟ گفتم: نه و الله یا امیر! هیچ کس بر این کار جرأت نمی کند. گفت: نه و الله! چنین نیست که مردم می گویند اما من به تو می گویم سبب این را، وقتی که محمّد برادر من به من نوشت و مرا امر کرد که نزد او روم و من نرفتم، على بن عيسى بن ماهان را سپهدار کرد و فرمود که مرا مقید کند و زنجیر در گردن من نهاده و ببرد. این خبر به من رسید و من هرثمه بن اعین را به جانب سجستان و کرمان و آن حوالی فرستادم و کار مرا تباه کرد و شکست خوردم و صاحب سریر خروج کرد و بر ولایت خراسان از ناحیه خود متولی شد این خبرها همه در یک هفته به من رسید. چون این خبرها رسید و من قوت آن نداشتم و نه مالی که به آن قوت گیرم و از لشکریان و سران سپاه خود سستی و بددلی دیدم، خواستم که به ملک کابل پیوندم، با خود گفتم: او مرد کافری است و محمّد مال ها به او می دهد؛ پس مرا به دست او می سپارد، طریقی از این بهتر ندیدم که توبه کنم و بازگردم سوی خدای عزّ و جلّ از گناهان خود و یاری خواهم بر این امور و به او پناه برم. پس امر کردم این خانه را پاکیزه کنند و خود را پاکیزه کردم و دو جامه سفید پوشیدم و چهار رکعت نماز گزاردم

ركعات فقرأت فيها من القرآن ما حضرني و دعوت الله تعالى و استجرت به و عاهدته عهدا وثيقا بتيه صادقہ إن أفضى الله بهذا الأمر إليّ و كفاني عاديہ هذه الأمور الغليظه أن أضع هذا الأمر في موضعه الذي وضع الله فيه ثم قوى فيه قلبي فبعثت طاهرا إلى عليّ بن عيسى بن همام فكان من أمره ما كان و رددت هرثمه بن أعين إلى رافع بن أعين فظفر به و قتله و بعثت إلى صاحب السّيرير فهاديته و بذلت له شيئا حتى رجع فلم يزل أمرى يتقوى حتى كان من أمر محمّد ما كان و أفضى الله إليّ بهذا الأمر و استوى لي فلما وفي الله تعالى بما عاهدته عليه أحببت أن أفي الله بما عاهدته فلم أر أحدا أحقّ بهذا الأمر من أبي الحسن الرضا عليه السّلام فوضعتها فيه فلم يقبلها إلّا علي ما قد علمت فهذا كان سببها فقلت وفقّ الله أمير المؤمنين فقال يا ريان إذا كان غدا و حضر النّاس فاقعد بين هؤلاء القوّاد و حدّثهم بفضل أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السّلام فقلت يا أمير المؤمنين ما أحسن من الحديث شيئا إلّا ما سمعته منك فقال و از قرآن آن چه حاضر داشتم خواندم و خدای را خواندم و دعا کردم و در پناه او شدم و عهد کردم با خدا عهدي محکم، به نیت صادق که اگر این کار را از من دور کند و آن وقایع عظیمه از من کفایت گرداند این امر را در موضع خود نهم که خدای عزّ و جلّ در او نهاده است؛ پس دلم در آن کار قوی شد و طاهر را به مقابل علی بن عیسی فرستادم و کار او آن شد که شد؛ و هرثمه را به سوی جنگجویی از محمد بازگردانیدم بر او ظفر یافت و او را بکشت و نزد صاحب سریر کس فرستادم و با او صلح کردم و چیزی بخشیدم تا بازگشت. پس پیوسته کار من قوّت می گرفت تا کار محمّد چنان شد که شد؛ و خدای عزّ و جلّ این کار به من کشانید و خلافت به من قرار گرفت چون خدای عزّ و جلّ وفا نمود به آن چه عهد کردم با او بر آن دوست داشتم که وفا کنم با خدای به عهد خود و ندیدم کسی را سزاوارتر به این کار از ابو الحسن رضا علیه السّلام. پس خلافت در او نهادم و او قبول نکرد؛ مگر بر آن وجه که می دانی، این بود سبب آن. ریان گوید، گفتم: خدا توفیق دهد امیر المؤمنین را. گفت: یا ریان! فردا که مردم بر درگاه مجتمع شوند میانشان بنشین و احادیث فضیلت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام بگو. گفتم: یا امیر! من از حدیث چیزی خوب نمی دانم؛ مگر آن چه از تو شنیده ام. گفت:

سبحان الله ما أجد أحدا يعينني على هذا الأمر لقد هممت أن أجعل أهل قم شعاري و دثاری فقلت يا أمير المؤمنين أنا أحدث عنك بما سمعته منك من الأخبار فقال نعم حدث عني بما سمعته مني من الفضائل فلما كان من الغد قعدت بين القواد في الدار فقلت حدثني أمير المؤمنين عن أبيه عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه و آله قال من كنت مولاه فهذا علي مولاه و حدثني أمير المؤمنين عن أبيه عن آبائه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله علي مني بمنزله هارون من موسى و كنت أخلط الحديث بعضه ببعض لا أحفظه على وجهه و حدثت بحديث خبير و بهذه الأخبار المشهورة فقال عبد الله بن مالك الخزاعي رحم الله عليا كان رجلا صالحا و كان المأمون قد بعث غلاما إلى مجلسنا يسمع الكلام فيؤديه إليه قال الرّيان فبعث إلى المأمون فدخلت إليه فلمّا رآني قال يا ريان ما أرواك للأحاديث و أحفظك لها قال قد بلغني ما قال اليهودي عبد الله بن مالك في قوله رحم الله عليا كان رجلا صالحا و الله لأقتلنه إن شاء الله و كان سبحان الله! كس نمی یابم که مرا به این کار یاری کند، قصد آن کردم که اهل قم را شعار و دثار خود کنم؛ گفتم: یا امیر المؤمنین! من حدیث می کنم از جانب تو به آن چه از تو شنیده ام. گفت: آری، از جانب من حدیث کن آن چه از من شنیده ای از فضایل. چون فردا نشستم میان سرداران در سرای.

گفتم: حدیث کرد مرا امیر المؤمنین از پدرش از پدرانش که رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: «هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست» و امیر المؤمنین حدیث کرد مرا از پدرش از پدرانش که رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: «علی نسبت به من به منزله هارون است به موسی». من احادیث را به هم خلط می کردم زیرا هر حدیثی را از راه آن حفظ نبودم، حدیث خبیر در آن میان گفتم و احادیث مشهور را بیان کردم. عبد الله بن مالك خزاعي گفت: خدا رحمت کند علی را مرد خوبی بود و مأمون غلامی فرستاده بود برای جاسوسی تا آن چه می بیند به او برساند. ریان گفت: مأمون فرستاد و مرا طلبید چون مرا دید، گفت: یا ریان چه خوب روایت احادیث داری و چه خوب حفظ کرده ای احادیث را، بعد از آن گفت: به من رسید سخن آن یهودی عبد الله بن مالك که گفته است «رحم الله عليا كان رجلا صالحا» و الله که او را خواهم کشت.

هشام بن ابراهیم الراشدی الهمدانی من أخصّ النَّاس عند الرّضا علیه السّلام من قبل أن یحمل و كان عالما أدبیا لبیا و كانت أمور الرّضا علیه السّلام تجری من عنده و علی یده و [تصیره]تصیر الأموال من التّواحي كلّها إلیه قبل حمل أبی الحسن علیه السّلام فلمّا حمل أبو الحسن اتّصل هشام بن ابراهیم بذی الرّئاستین و قرّبه ذو الرّئاستین و أدناه فكان ینقل أخبار الرّضا علیه السّلام إلی ذی الرّئاستین و المأمون فحظی بذلك عندهما و كان لا یخفی علیهما من أخباره شیئا فولّاه المأمون حجاب الرّضا علیه السّلام فكان لا یصل إلی الرّضا علیه السّلام إلّا من أحبّ و ضیق علی الرّضا علیه السّلام و كان من یقصده من موالیه لا یصل إلیه و كان لا یتكلّم الرّضا علیه السّلام فی داره بشیء إلّا أوردّه هشام علی المأمون و ذی الرّئاستین و جعل المأمون العباس ابنه فی حجر هشام و قال له أدّبه فسمّی هشام العباسی لذلك قال و أظهر ذو الرّئاستین عداوه شدیده لأبّی الحسن الرّضا علیه السّلام و حسده علی ما كان المأمون یفضّله به فأول ما ظهر لذی الرّئاستین من أبّی الحسن علیه السّلام أنّ ابنه عمّ و هشام بن ابراهیم راشدی همدانی مقرب ترین مردم نزد حضرت رضا علیه السّلام بود، پیش از آن که آن جناب را به خراسان بیاورند و مردی ادیب بود و امور آن حضرت در دست او بود و قبل از رفتن آن حضرت به خراسان از اطراف و اکناف اموال به سوی او می آوردند، چون امام رضا علیه السّلام به خراسان آمد هشام به ذی الرّیاستین پیوست و او را مقرب گردانید و اخبار و احوال حضرت رضا علیه السّلام را به ذی الرّیاستین و مأمون می رسانید و نزد ایشان قدر و منزلت یافت و هیچ خبر امام علیه السّلام از ایشان پنهان نمی داشت، مأمون او را دربان امام رضا علیه السّلام گردانید؛ هیچ کس نمی توانست نزد امام رود؛ مگر این که او خواهد و او بر ایشان تنگ گرفت و هر کس از موالی ایشان که قصد آن جناب می کردند میسر نبود، هر که با امام علیه السّلام در خانه حرفی می گفت آن را به مأمون و ذو الرّیاستین می رسانید و مأمون پسر خود عباس را به او سپرد و گفت: او را تادیب و تعلیم کن، از این جهت او را هشام عباسی نامیدند و ذو الرّیاستین عداوت سخت با امام رضا علیه السّلام ظاهر ساخت و حسد می برد که چرا مأمون او را بر او تفضیل می نهد، اوّل دشمنی ذو الرّیاستین این بود که دختر عم

المأمون كانت تحبه و كان يحبها و كان يفتح باب حجرتها إلى مجلس المأمون و كانت تميل إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام و تذكر ذا الرئاسة فيه فقال ذو الرئاسة حين بلغه ذكرها له لا ينبغي أن يكون باب دار النساء مشرعا إلى مجلسك فأمر المأمون بسده و كان المأمون يأتي الرضا عليه السلام يوما و الرضا عليه السلام يأتي المأمون يوما و كان منزل أبي الحسن عليه السلام بجانب منزل المأمون فلما دخل أبو الحسن عليه السلام إلى المأمون و نظر إلى الباب مسدودا قال يا أمير المؤمنين ما هذا الباب المذي سدده فقال رأى الفضل ذلك و كرهه فقال عليه السلام إنا لله و إنا إليه راجعون ما للفضل و الدخول بين أمير المؤمنين و حرمة قال فما ترى قال فتحه و الدخول إلى ابنه عمك و لا تقبل قول الفضل فيما لا يحل و لا يسع فأمر المأمون بهدمه و دخل على ابنه عمه فبلغ الفضل ذلك فغمه.

مأمون، امام را دوست می داشت مأمون نیز او را دوست می داشت و از حجره او به مجلس مأمون راه بود او امام رضا عليه السلام را دوست داشت و نزد مأمون از ذو الرئاسة یاد کرده و بد او می گفت، چون خبر به او رسید به مأمون گفت:

شایسته نیست از خانه زنان راه به مجلس تو باشد. مأمون گفت آن را بستند، یک روز مأمون نزد امام رضا عليه السلام می آمد و یک روز امام عليه السلام نزد او می رفت، روزی که امام بر مأمون داخل شد دید در خانه دختر عم او مسدود است، گفت: یا امیر! چرا این در بسته شد؟! گفت: رأی فضل چنین بود. امام عليه السلام فرمود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» فضل را چه کار که میان امیر و حرمش درآید. گفت: تو چه رأی داری؟ حضرت فرمود: بگشای و نزد دختر عم خود در آی/// و قول فضل قبول مکن در آن چه حلال نیست و گنجایش ندارد، مأمون گفت تا آن در بگشوند و نزد دختر عم خود رفت، این خبر به فضل رسید و غمگین شد.

و وجدت فی بعض الكتب نسخه كتاب الحباء و الشرط من الرضا علی بن موسى علیه السلام إلى العمال فی شأن الفضل بن سهل و أخیه و لم أرو ذلك عن أحد أما بعد فالحمد لله البدی الرفیع القادر القاهر الرقیب علی عبادہ المقیم علی خلقه الذی خضع کل شیء لملكه و ذل کل شیء لعزته و استسلم کل شیء لقدرته و تواضع کل شیء لسلطانه و عظمته و أحاط بكل شیء علمه و أحصى عدده فلا یؤده کبیر و لا یعزب عنه صغیر الذی لا تدركه أبصار الناظرین و لا تحیط به صفه الواصفین له الخلق و الأمر و المثل الأعلى فی السموات و الأرض و هو العزیز الحکیم و الحمد لله الذی شرع للإسلام دینا ففضله و عظمه و شرفه و کرمه و جعله الدین القیم الذی لا یقبل غیره و الصراط المستقیم الذی لا یضل من لزمه و لا یهتدی من صرف عنه و جعل فیہ النور و البرهان و الشفاء و البیان و بعث به من اصطفی من ملائکته إلى من ۷۹۴ ۲۳

در بعضی از کتب، نسخه نامه «حباء و شرط» از امام رضا علیه السلام به عمال درباره فضل بن سهل و برادرش را دیدم و این نسخه را از کسی روایت ندارم؛ حمد و سپاس خداوندی را که پدید آورنده، مخترع، توانا، نگهبان بر بندگان و خشم گیر بر آنهاست، خلاصه یق به درگاهش سر اطاعت فرود آورده و به ذلت خود معترف، همه تسلیم او بوده و در برابر عظمتش فروتنی کنند، عالم بوده و شمار هر چیز بر او هویدا است، هیچ بزرگی در برابرش بزرگی نکند و هیچ حقیری از رحمتش محروم نماند، دیدگان او را در نیابد و وصف کنندگان او به جایی نرسند، برای اوست فرمان راندن و آفریدن، مثل اعلاست در آسمانها و زمین و اوست دانا و درستکار. و سپاس خداوندی که اسلام را قانون قرار داد و آنرا برتری و عظمت و شرافت داد و دین استوار معرفی کرد، راه راستی که هر کس در آن قدم گذارد و ملازم آن شود گمراه نگردد و هر کس از آن روی گرداند راه نیابد، در آن، نور، برهان، شفا و بیان قرار داد و آن را به وسیله فرشتگانش به سوی هر کس

اجتبی من رسله فی الأمم الخالیه و القرون الماضیه حتّی انتهت رسالتہ إلى محمد المصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ فخرتم به النّبین و ققی به علی آثار المرسلین و بعثه رحمه للعالمین و بشیرا للمؤمنین المصدّقین و نذیرا للکافرین المکذّبین لتکون له الحجه البالغه و لیهلک من هلک عن بیّنه و یحیی من حیّ عن بیّنه و إنّ اللّٰه لسمیع علیم و الحمد لله الّٰلّٰہی أورث أهل بیتہ موارث النّبوه و استودعهم العلم و الحکمہ و جعلهم معدن الإمامہ و الخلافہ و أوجب ولايتهم و شرف منزلتهم فأمر رسوله بمسأله أمّته مودّتهم إذ یقول: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و ما وصفهم به من إذهابه الرّجس عنهم و تطهيره إياهم فی قوله: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ثُمَّ إِنَّ الْمَأْمُونِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي عِثْرَتِهِ وَ وصل أرحام أهل بیتہ فردّ ألفتهم و جمع فرقتهم و رأب صدعهم و رتق فتقهم و أذهب اللّٰه به الضّغائن و الإحن بینهم و أسکن التّناسر و التّواصل و المودّه و المحبّه قلوبهم فأصبحت بیمنه که او را به رسالت انتخاب کرده بود فرستاد، در میان مردمی که در گذشته بوده و اکنون جای خویش را به دیگران داده اند، سپس نوبت به رسالت محمد صلی اللّٰه علیہ و آلہ رسید و نبوت به او پایان یافت او را مایه رحمت و بشارت دهنده مؤمنین و مصدّقین و ترساننده منکران مکذّبین قرار داد تا حجّتش تمام گردد و تا نابود شود از روی دلیل و زنده شود از روی برهان و خدا شنوا و داناست.

سپاس خدای را که میراث نبوت به اهل بیتش عطا و علم و حکمت نزدشان ودیعت نهاد و ایشان را کانون امامت و امارت، محبتشان را واجب و مقامشان والا کرد و پیامبر را امر کرد از امّت، مودّت ایشان بخواهد و فرمود: «بگو من مزد رسالت نمی خواهم مگر دوستی با اهل بیتم» و وصف کرد ایشان را به پاکیزگی و دوری از پلیدی: «همانا خداوند خواسته است که شما را از پلیدی پاک نموده و شما را مطهر نگه دارد» و فرمود: «مؤمن نیکی کرد با عترت رسول صلی اللّٰه علیہ و آلہ و صلّه رحم کرد با اهل او. الفت در بینشان باز گردانید و فراقشان را به جمع مبدل و خللشان را اصلاح کرد و پیوست کرد آنچه باز شده بود، خدا به او کینه ها از میان برد و دل هایشان را دوست یکدیگر قرار داد. به یمن

و حفظه و برکته و برّه و صلته ایدیهم واحده و کلمتهم جامعه و أهواؤهم متّفقه و رعی الحقوق لأهلها و وضع الموارث مواضعها و كافاً إحسان المحسنين و حفظ بلاء المبطلين و قرّب و باعد على الدّین ثمّ اختصّ بالتّفضيل و التّقديم و التّشريف من قدّمته مساعیه فكان ذلك[ذی] إذا الرّئاستین الفضل بن سهل إذ رآه له مؤازرا و بحقّه قائما و بحجّته ناطقا و لنقبائه نقیبا و لخیوله قائدا و لحروبه مدبرا و لرعیته سائسا و إلیه داعیا و لمن أجاب إلی طاعته مكافیا و لمن عدل عنها منابذا و بنصرته متفرّدا و لمرض القلوب و التّیّات مداویا لم ینهه عن ذلك قلّه مال و لا عوز رجال و لم یمل به طمع و لم یلفته عن یتّه و بصیرته و جل بل عند ما یهوّل المهوّلون و یرعد و یرق له المبرقون و المرعدون و کثره المخالفین و المعاندين من المجاهدين و المختالین أثبت ما یکون عزیمه و أجراً جنانا و أنفذ مکیده و أحسن تدبیرا و أقوى فی تثبیت حقّ المأمون و الدّعاء إلیه حتّی قصم أنياب الضّلاله و فلّ حدّهم و قلّم أظفارهم و برکت و خیر او و نیکویی اش و صلّه او،دستان همه یکی و سخنانشان واحد و خواهش هاشان متفق شد و رعایت نمود صاحبان حقوق را و میراث را در جای خود نهاد و نیکوئی نیکوکاران و آزمایش آزمایش شوندگان را ارج نهاد،دین را معیار دوری و نزدیکی به حکومت قرار داد و آن را که با تلاش پیشتر بود شرافت داد،او ذو الریاستین فضل بن سهل است؛زیرا ناصر او بود و به حق او قیام می نمود و زبان به حجّیت او می گشود،به بیان او عارف،سپاهش را قائد و جنگهایش را مدبر و رعیتش را سیاستمدار بود و مردم را به او دعوت و مطیعان را مکاف می نمود و هر که برمی گشت از طاعت او،دور می افکند و در یاری او بی همتا بود و بیماری دل ها و دین ها را مداوا می نمود،کمی مال و فقدان سپاه مانع او نشد و مایل نکرد او را طمعی و وحشت او را از قصدش بازداشت،در اوقاتی که او را می ترسانیدند بیم دهندگان و رعد و برق می انگیختند به تهدید،و معاندان بسیار بودند،در آن حال اراده او ثابت تر،کیدش نافع تر،تدبیرش نیکوتر و با نیروتر در ثابت کردن حق مأمون و دعوت مردم سوی او و تلاش در یاری او تا بشکست دندان ضلالت را و شمشیرشان را کند نمود و ناخن هایشان را چید

و حصد شوکتهم و صرعهم مصارع الملحدین فی دینهم و الناکثین لعهدہ الوانین فی أمرہ المستخفین بحقه الآمنین لما حذر من سطوته و بأسه مع آثار ذی الرئاستین فی صنوف الأمم من المشرکین و ما زاد الله به فی حدود دار المسلمین ممّا قد وردت أنباؤه علیکم و قرئت به الكتب علی منابرکم و حملة أهل الآفاق إلیکم إلی غیرکم فانتهی شکر ذی الرئاستین بلاء امیر المؤمنین عنده و قیامه بحقه و ابتذاله مهجته و مهجه أخیه أبی محمد الحسن بن سهل المیمون النقیبه المحمود السیاسه إلی غایه تجاوز فیها الماضین و فاز بها الفائزین و انتهت مکافاه امیر المؤمنین إیاه إلی ما حصل له من الأموال و القطائع و الجواهر و إن کان ذلک لا یفی بیوم من ایامه و لا بمقام من مقاماته فترکه زهدا فیہ و ارتفاعا من همته عنه و توفیرا له علی المسلمین و إطراحا للدنیا و استصغارا لها و إشارا للآخره و منافسه فیها و سأل امیر المؤمنین ما لم یزل له سائلا و إلیه فیہ راغبا من التخلی و التزهّد فعظم ذلک عنده و عندنا و شکوهشان را بر کند و پشتشان را به خاک کوبید، آنان که عهد شکسته و در امرش سستی کردند و حق او سبک شمردند و از سطوت او ایمن بودند با دیگر اثرها که ذو الریاستین را حاصل بود در اصناف امم مشرکان، حدود بلاد اسلام را افزود احوال خیر آن به شما رسیده است و نام ها در آن باب بر منابر شما خوانده شد و جهانیان، آن خبرها به شما و دیگران رسانیده اند. پس شکر ذو الریاستین از موقعیت مأمون این شد که قیام کرد برای احقاق حق امیر و بذل خون خود و برادرش ابو محمد بن سهل که پاک و خوش طینت و پسندیده سیرت بود، از گذشتگان پیشی گرفت و بر رستگاران برتری یافت، پاداش مأمون به او اموال بسیار و اراضی پهناور و جواهرات بی شمار بود، هرچند همه آن ها حقوق یک روزه او و یک مقام از خدمات او نمی شد؛ لکن او به جهت بی رغبتی، بلندی همّتش، توفیر اموال مسلمانان و ترک دنیا و خوار انگاشتن حطام این سرا و رغبت در آخرت، همه را وا گذاشت و از امیر المؤمنین درخواست تا از دنیا کناره گیرد و زاهد گردد و این بر خاطر ما و او گران آمد، چه عارف بودیم به آن

لمعرفتنا بما جعل الله عزّ وجلّ في مكانه الذي هو به من العزّ والدين والسلاطان والقوّه على صلاح المسلمين و جهاد
المشركين و ما أرى الله به من تصديق نبيّه و يمن نقيته و صحّحه تدميره و قوّه رأيه و نجح طلبته و معاونته على الحقّ و الهدى و
البرّ و التقوى فلمّا وثق أمير المؤمنين وثقنا منه بالنظر للدين و إثبات ما فيه صلاحه و أعطينا سؤله الذي يشبه قدره و كتبنا له
كتاب حباء و شرط قد نسخ في أسفل كتابي هذا و أشهدنا الله عليه و من حضرنا من أهل بيتنا و القوّاد و الصّيحابه و القضاء و
الفقهاء و الخاصّه و العامّه و رأى أمير المؤمنين الكتاب به إلى الآفاق ليذيع و يشيع في أهلها و يقرأ على منابرهما و يثبت عند
ولائهما و قضائهما فسألني أن أكتب بذلك و أشرح معانيه و هي على ثلاثة أبواب:

ففي الباب الأوّل البيان عن كلّ آثاره التي أوجب الله تعالى بها حقّه علينا و على المسلمين.

و الباب الثّاني البيان عن مرتبه في إزاحه علته في كلّ ما دبر و دخل فيه و ألاّ چه خداوند در وجود او نهاده و منزلت او به آن
افراشته از عزت برای دين و شوکت و قوت بر صلاح مسلمين و جهاد با مشرکين و آنچه خداوند نموده است درباره او از
تصديق نيت و يمن نقيت او و درستی تدبر و قوت رأى او و حصول مقاصد او و فيروزی او و نصرت او بر حق و هدی و برّ و
تقوى؛ پس چون امير المؤمنين اعتماد داشت و ما نیز وثوق داشتيم از جانب او که نظر او در دين است و طالب صلاح دين
است، آن چه او خواست داديم که موافق مقامش بود و برای او کتابی در حبا و شرط نوشتيم در فرود اين نامه و گواه ساختيم
خداوند عزّ و جلّ و آنان را که حاضر بودند از اهل بيت ما، سرداران، ياران، قاضيان، فقيهان، خاصه و عامه. امير المؤمنين خواست
در آن باب نامه نويسد سوى عالميان تا منتشر گردد در ميان مردمان و خوانده شود بر منابرشان و ثابت گردد نزد واليان و
قاضيان؛ پس از من خواست که بنويسم و معانی آن شرح دهم و اين بر سه باب است:

باب اوّل در آثار و احوال او که خداوند ثابت کرده حق او را بر ما و مسلمانان.

باب دوم بيان است از مرتبه او و کسی حق مخالفت ندارد نمی تواند مانع او شود و ذکر علت

سبیل علیه فیما ترک و کره و ذلک لما لیس لخلق ممّن فی عنقه بیعه إلّا له وحده و لأخیه و من إزاحه العله تحکیمها فی کلّ من بغی علیهما و سعی بفساد علینا و علیهما و علی أولیائنا لئلاّ یطمع طامع فی خلاف علیهما و لا معصیه لهما و لا احتیال فی مدخل بیننا و بینهما.

و الباب الثّالث البیان عن إعطائنا إیّاه ما أحبّ من ملک التّحلّی و حلیه الزّهد و حجّه التّحقیق لما سعی فیهِ من ثواب الآخره بما یتقرّب فی قلب من کان شاکّا فی ذلک منه و ما یلزمنا له من الکرامه و العزّ و الحباء الّذی بذلناه له و لأخیه فی منعهما ما نمنع منه أنفسنا و ذلک محیط بکلّ ما یحتاط فیهِ محتاط فی أمر دین و دنیا و هذه نسخه الکتاب:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا کتاب و شرط من عبد الله المأمون أمير المؤمنين و ولیّ عهده علیّ بن موسی الرضا لذی الرئاستین الفضل بن سهل فی يوم الإثنين لسبع لیل خلون من شهر رمضان من سنه إحدى و مائتین و هو اليوم الّذی تمّم الله فیهِ دوله أمير المؤمنين اعمال و این به آن جهت است که کسانی که بیعت امیر در گردن دارند چاره ای نیست جز آن که بیعت کنند با او و برادرش و آنان حق دارند عوامل ظلم به خودشان را برطرف کنند و آنان که سعی در فساد علیه ما و ایشان و دوستان ما کنند تا هیچ کس طمع نافرمانی نکند و تدبیر نکند در مداخله میان ما و ایشان.

و باب سوم؛ بیان عطایای ما بر او و بی رغبتی او به دنیا و آراستن به زهد، برای آنچه سعی در آن می نمود از ثواب آخرت به امری که استقرار کند بر دل آن که در شک باشد از آن درباره او، آنچه لازم بود بر ما درباره او از کرامت و عزت و عطا بذل کردیم او و برادرش را تا منع کنیم از ایشان آنچه منع می کنیم از خودمان و این شامل است به هرچه احتیاط کند در آن محتاط در امر دین و دنیا؛ و نسخه نامه این است:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه و شرطی است از عبد الله المأمون، امیر المؤمنين و ولیّ عهد او علی بن موسی علیه السّلام به ذو الریاستین فضل بن سهل در روز دوشنبه، هفت شب از ماه رمضان گذشته در سال دویست و یک (۲۰۱) و این روزی است که خداوند در آن روز دولت امیر المؤمنين را تمام کرد

و عقد لولئ عهده و ألبس الناس اللباس الأخضر و بلغ أمله في إصلاح وليه و الظفر بعدوه إنا دعوناك إلى ما فيه بعض مكافاتك على ما قمت به من حق الله تبارك و تعالى و حق رسوله صلى الله عليه و آله و حق أمير المؤمنين و ولي عهده علي بن موسى و حق هاشم التي بها يرجى صلاح الدين و سلامه ذات البين بين المسلمين إلى أن يثبت النعمه علينا و على العاقه بذلك و بما عاونت عليه أمير المؤمنين من إقامه الدين و السنه و إظهار الدعوه الثانيه و إثارة الأولى مع قمع المشركين و كسر الأصنام و قتل العتاه و سائر آثارك الممثله للأمصار في المخلوع و قابل و في المسمى بالأصفر المكنى بأبي السرايا و في المسمى بالمهدى محمد بن جعفر الطالبي و الترك الحوليه و في طبرستان و ملوكها إلى بندار هرمز بن شروين و في الديلم و ملكها مهورس و في كابل و ملكها هرموس ثم ملكها الأصفهيد و في ابن البرم و جبال بداربنده و غرستان و الغور و أصنافها و في خراسان خاقان و ملون صاحب جبل التبت و في كيما و و عقد ولي عهدي بست و مردمان را لباس سبز پوشانيد و به آرزوی خویش در صلاح ولي خود و پیروزی بر دشمن رسید. ای فضل! دعوت کردیم تو را به آنچه که بعضی از پاداش تو در ادای حق خداوند و رسول خدا و امیر المؤمنین و ولیعهد او، علی بن موسی و حق بنی هاشم است که به آن ها امید صلاح دین و دوری از پراکندگی مسلمانان است تا به این سبب بر ما و عامه مردم نعمت ثابت شود. و سبب دیگر برای ثبوت نعمت آن که تو یاری امیر المؤمنین را به جهت برپایی دین و سنت و اظهار دعوت ثانیه و محقق و نابودی شرک و شکستن بتان و کشتن گردنکشان و سایر آثار تو که در شهرها روشن شد در حق امین مخلوع و آن که مسمی به اصفر بود و کنیه اش ابو السرایا و آن دیگر که او را مهدی نامیده و اوست محمد بن جعفر طالبی نسب و ترکان خلجی و ملوک طبرستان تا هرمز بن شروین و در دیلم و سلاطین آن و در کابل و سلطانش هرموس و اصفهید و در ابن المبرم و در کوه های بداربند و غرستان و غور و توابع آن و در خراسان خاقان و ملون صاحب جبل تبت و در کیما

التغرغر و فی أرمینیه و الحجاز و صاحب السیریر و صاحب الخزر و فی المغرب و حروبه و تفسیر ذلك فی دیوان السیریه و كان ما دعوناك إليه و هو معونه لك مائه ألف ألف درهم و غلّه عشره ألف ألف درهم جوهرًا سوى ما أقطعك أمير المؤمنين قبل ذلك و قيمه مائه ألف ألف درهم جوهرًا يسيرا عندنا ما أنت له مستحقّ فقد تركت مثل ذلك حين بذله لك المخلوع و أثرت الله و دينه و إنك شكرت أمير المؤمنين و ولّيت عهدہ و أثرت توفير ذلك كلّہ على المسلمين و جدت لهم به و سألتنا أن نبليّغك الخصله التي لم تزل إليها تائقا من الزهد و التخلّي ليصحّ عند من شكّ في سعيك للآخره دون الدنيا و تركك الدنيا و ما عن مثلك يستغنى في حال و لا مثلك ردّ عن طلبه و لو أخرجتنا طلبتك عن شطر النعيم علينا فكيف [نأمر] بأمر رفعت فيه المئونه و أوجبت به الحجّه على من كان يزعم أنّ دعاك إلينا للدنيا لا للآخره و قد أجبتناك إلى ما سألت به و جعلنا ذلك لك مؤكّدا بعهد الله و ميثاقه الذي لا تبدل له و و تغرغر و در ارمينيه و حجاز و صاحب سرير، صاحب خزر و در مغرب و نبردهای دیگر و تفسیر این ها در دیوان سیر و تاریخ مضبوط است و آن مواجبی که برای تو تعیین کردیم، صد هزار هزار درهم بود و اجازه املا کی که ده هزار هزار درهم جواهر بود، سواي آن چه امير المؤمنين برای تو معین کرده بود قبل از این و آن صد هزار هزار درهم جواهر بود و این مواجب کم است نسبت به استحقاق تو و مثل این مواجب را چون امين بذل کرد، واگذاشتی و خدا و دینش را برگزیدی و شکر کردی امير المؤمنين و ولی عهدش و وفور نعمتها برای مردم خواستی و به آنها بخشیدی. از ما خواستی خصلتی به تو دهیم که به آن راغب بودی از زهد و ترک دنیا تا راست آید نزد آنکه شک دارد که تو برای آخرت سعی می کنی یا دنیا، و احدی از دنیا بی نیاز نشد و رو نکرد به دنیا بعد از طلب دنیا او را، ما به این امر راضی بوده، اگر چه طلب اموال باز دارد ما را از نعمت هایمان؛ چگونه است امری که باعث زیادتی مؤنه ماست و با آن تمام شود حجت بر آنکه گمان می کند دعوت تو به سوی ما برای دنیاست نه آخرت، خواسته ات را اجابت کنیم، این مؤنه برای تو قرار دادیم در حالی که مؤکد به ميثاق خداست تغییر و تبدل ندارد،

لا- تغییر و فَوْضنا الأمر فی وقت ذلك إلیک فما أقمت فغریز مزاح العله مدفوع عنک الدّخول فیما تکرهه من الأعمال کائنا ما کان نمنعک ممّا نمنع منه أنفسنا فی الحالات کلّها و إذا أردت التّخلّی فمکرم مزاح البدن و حقّ لبدنک بالزّاحه و الکرامه ثمّ نعطیک ممّا تتناوله ممّا بذلناه لک فی هذا الکتاب فترکته الیوم و جعلنا للحسن بن سهل مثل ما جعلناه لک فنصف ما بذلناه من العطیه و أهل ذلك هو لک و بما بذل من [نفسی] نفسه فی جهاد العتاه و فتح العراق مرّتين و تفريق جموع الشّیطان بیده حتّی قوّی الدّین و خاض نیران الحروب و وقانا عذاب السّموم بنفسه و أهل بیته و من ساس من أولیاء الحقّ و أشهدنا الله و ملائکته و خیار خلقه و کلّ من أعطانا بیعتة و صفقه یمینه فی هذا الیوم و بعده علی ما فی هذا الکتاب و جعلنا الله علینا کفیلا و أوجبنا علی أنفسنا الوفاء بما اشترطنا من غیر استثناء بشیء ینقضه فی سرّ و لا علانیة و المؤمنون عند شروطهم و العهد فرض مسؤل و أولى النّاس بالنّاس بالوفاء من طلب امر را به تو وا گذاشتیم؛ چون اراده کنی امری را بر آن مستولی بوده، کسی حقّ مداخله ندارد، از تو بازمی داریم آن چه از خود بازمی داریم در جمیع حالات و چون اراده کنی کناره جویی را؛ مکرم باشی و سزاوار است در راحتی باشی. عطا کنیم تو را از آنچه بذل کردیم و تو ترک کردی و آنچه برای تو قرار دادیم، نصف آن برای حسن بن سهل قرار دادیم و نصف بخشش هایی که به او دادیم و او شایسته آنها بود به سبب تو و این که جان خود را بذل می کند در جهاد با سرکشان و به جهت دو بار فتح عراق و پراکنده کردن مفسدان تا دین را حفظ و آتش جنگ ها را خاموش کرد و با جان خود و کسان خود، ما و دوستان حق را حفظ کرد، خدا و ملائکه و برگزیدگان و بیعت کنندگان با ما که پیمان بستند امروز و بعد از آن، شاهد می گیریم بر مفاد این فرمان و خدا را ضامن خود گرفته و واجب کردیم بر خود وفای به عهد را بدون نقض آن در نهان و آشکار، بر مؤمنان لازم است وفا به عهد و در آخرت سؤال شود و بهترین مردم کسی است که طلب کند از مردم وفای به عهد را و مقتدای مردم باشد و خداوند می فرماید:

من النَّاسِ الْوَفَاءِ وَ كَانَ مَوْضِعًا لِلْقَدَرِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ .

و كتب الحسن بن سهل توقيع المأمون فيه:

بسم الله الرحمن الرحيم

قد أوجب أمير المؤمنين على نفسه جميع ما في هذا الكتاب و أشهد الله تعالى و جعله عليه داعيا و كفيلا و كتب بخطه في صفر سنة اثنتين و مائتين تشريفا للعباءة و توكيدا للشروط توقيع الرضا عليه السلام فيه:

بسم الله الرحمن الرحيم

قد ألزم علي بن موسى الرضا نفسه بجميع ما في هذا الكتاب على ما أكد فيه في يومه و غده ما دام حيا و جعل الله تعالى عليه داعيا و كفيلا و كفى بالله شهيدا و كتب بخطه في هذا الشهر من هذه السنة و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله و سلم و حسبنا الله و نعم الوكيل.

«به عهدي که به ضمان خداوند بسته اید وفا کنید و در آنچه سوگند یاد کرده اید پیمان شکنی نکنید پس از مؤکد ساختن آن به قسم، خداوند را بر اعمال خود کفیل قرار دادید همانا خداوند به اعمال شما آگاه است».

حسن بن سهل فرمان توقيع مأمون را این طور نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

به تحقیق واجب کرد امیر المؤمنین بر خود آن چه را که در این نوشته ثبت است و خدا را شاهد، ضامن و کفیل گرفته و این توقيع را به خط خود در صفر سال دویست و دو نوشته است برای تعیین عطای خود و تأکید شرط خود.

توقيع حضرت رضا علیه السلام این بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

به تحقیق علی بن موسی بر خود واجب کرد آنچه که در این کتاب است و عقد موثق شده از امروز تا مادامی که زنده است و خدا را ضامن و کفیل کرد و در شهادت خدا کافی است و به خط خود این توقيع را در این ماه از این سال نوشت: «و الحمد لله رب العالمین و صلى الله على محمد و آله و سلم و حسبنا الله و نعم الوكيل».

حدَّثنا حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السّلام بقمّ فی رجب سنه تسع و ثلاثین و ثلاثمائه قال أخبرنی علی بن إبراهیم بن هاشم فیما كتب إلّی سنه سبع و ثلاثمائه قال: حدّثنی یاسر الخادم قال كان الرّضا علیه السّلام إذا كان خلا جمع حشمه کلّهم عنده الصّغیر و الکبیر فیحدّثهم و یأنس بهم و یؤنسهم و كان علیه السّلام إذا جلس علی المائده لا یدع صغیرا و لا کبیرا حتّی السّائس و الحجام إلّا أقعده معه علی مائدته قال یاسر الخادم فبینا نحن عنده یوما إذ سمعنا وقع القفل الّذی كان علی باب المأمون إلی دار أبی الحسن علیه السّلام فقال لنا الرّضا علیه السّلام: قوموا تفرّقوا فقمنا عنه فجاء المأمون و معه کتاب طویل فأراد الرّضا علیه السّلام أن یقوم فأقسم علیه المأمون بحقّ رسول الله صلی الله علیه و آله ألاّ یقوم إلیه ثمّ جاء حتّی انکبّ علی أبی الحسن علیه السّلام و قبل وجهه و قعد بین یدیه علی وساده فقرأ ذلک الکتاب علیه فإذا هو فتح لبعض ۷۹۵ ۲۴

حمزه بن محمد بن احمد در سال سیصد و سی و نه (۳۳۹) گوید علی بن ابراهیم بن هاشم در سال سیصد و هفت (۳۰۷) کتابی برای من فرستاد و در آن نقل کرده بود که یاسر خادم حدیث کرد که امام رضا علیه السّلام هرگاه خلوت می کرد تمامی کارگزاران و خدمتکاران خویش را از خرد و بزرگ جمع می کرد و برای آنان سخن می گفت و با آنان گفتگو می نمود و انس می گرفت و هم صحبت می شد و هرگاه بر سفره می نشست فرو نمی گذاشت کوچک و بزرگی را حتی تیمارگر اسبان و حجامت کن را بر سر سفره حاضر می ساخت. یاسر خادم گفت: روزی با امام علیه السّلام بودیم که ناگاه صدای قفل دری که از قصر مأمون به منزل حضرت باز می شد شنیدیم، امام علیه السّلام فرمود: برخیزید و متفرق شوید. ما برخاستیم و مأمون با نامه بلندی که در دست داشت آمد، حضرت خواست احترام کند که مأمون قسم داد او را به حق رسول که برنخیزد. پس پیامد و روی امام علیه السّلام را بوسید و پیش او بر بالشی نشست و آن نامه بر او خواند، ذکر فتوح مملکت کابل

قری کابل فيه إنا فتحنا قريه كذا و كذا فلما فرغ قال له الرضا عليه السلام و سرّك فتح قريه من قري الشّرك فقال له المأمون: أ و ليس في ذلك سرور فقال: يا أمير المؤمنين اتّق الله في أمّه محمّد صلّى الله عليه و آله و ما ولاك الله من هذا الأمر و خصّك به فإنّك قد ضيّعت أمور المسلمين و فوّضت ذلك إلى غيرك يحكم فيهم بغير حكم الله و قعدت في هذه البلاد و تركت بيت الهجره و مهبط الوحي و إنّ المهاجرين و الأنصار يظلمون دونك و لا- يرقبون في مؤمن إلّا و لا ذمّه و يأتي على المظلوم دهر يتعب فيه نفسه و يعجز عن نفقته و لا- يجد من يشكو إليه حاله و لا يصل إليك فاتّق الله يا أمير المؤمنين في أمور المسلمين و ارجع إلى بيت النبوّ و معدن المهاجرين و الأنصار أما علمت يا أمير المؤمنين أنّ والي المسلمين مثل العمود في وسط الفسطاط من أرادته أخذه قال المأمون يا سيّدي فما ترى قال أرى أن تخرج من هذه البلاد و تتحوّل إلى موضع آبائك و أجدادك و تنظر في أمور المسلمين و لا تكلهم إلى غيرك فإنّ الله بود كه فلان قريه و محل فلان و فلان فتح كرديم چون فارغ شد، امام رضا عليه السلام فرمود:

شاد کرد تو را فتح این قرای شرک؟ گفت: این جای شادی نیست؟ فرمود: یا امیر! پرهیز از خدا دربارۀ امت محمّد صلّى الله عليه و آله و آن چه تو را به ولایت آن اختصاص داده كه تو ضایع گذاشتی امور مسلمانان را و كار به دیگری رها کردی كه حكم می کنند در ایشان به غیر حكم خدای عزّ و جلّ و نشستی در این بلاد و ترك دادی سرای هجرت و مهبط وحي را و به درستی بر مهاجران و انصار ستم می رود و پاس نمی دارند برای مؤمن عهد و پیمانی را و روزگاری بر مردم مظلوم می گذرد كه از نفقه خود عاجزند و کسی برای شكایت از حال خود نمی یابند و به تو دسترسی ندارند، ای امیر بترس از خدا در امور مسلمانان و بازگرد به بيت نبوّت و معدن مهاجرین و انصار، ای امیر نمی دانی كه والی مسلمانان مانند ستون است در میان خیمه هر كه خواهد او را فراگیرد. مأمون گفت: ای سیّد من رأی شما چیست؟ فرمود: رأی آن می بینم كه تو بیرون روی از این بلاد و بازگردی به نیکان پدران و اجداد خود نظر کنی در امور مسلمانان و رها نکنی به دیگران زیرا كه خدای

تعالی سائلک عمّا ولّاك فقام المأمون فقال: نعم ما قلت يا سيدي هذا هو الرأى فخرج و أمر أن يقدم النّوائب و بلغ ذلك ذا الرّئاستين فغمّه غمّا شديدا و قد كان غلب على الأمر و لم يكن للمأمون عنده رأى فلم يجسر أن يكاشفه ثمّ قوى بالرّضا عليه السّلام جدّا فجاء ذو الرّئاستين إلى المأمون فقال له: يا أمير المؤمنين ما هذا الرأى الذى أمرت به قال أمرنى سيدي أبو الحسن عليه السّلام بذلك و هو الصّواب فقال:

يا أمير المؤمنين ما هذا الصّواب قتلت بالأمس أخاك و أزلت الخلافة عنه و بنو أبيك معادون لك و جميع أهل العراق و أهل بيتك و العرب ثمّ أحدثت هذا الحدث الثّانى إنك وليت ولاية العهد لأبى الحسن و أخرجتها من بنى أبيك و العامّة و الفقهاء و العلماء و آل العباس لا- يرضون بذلك و قلوبهم متنافره عنك فالرأى أن تقيم بخراسان حتّى تسكن قلوب النّاس على هذا و يتناسوا ما كان من أمر محمّد أخيك و هاهنا يا أمير المؤمنين مشايخ قد خدموا الرّشيد و عرفوا الأمر فاستشرهم فى ذلك فإن عزّ و جلّ مى پرسد از تو آنچه كه والى تو کرده است، مأمون گفت: آرى اى سيّد من رأى اين است و امر كرد تا همگى براى رفتن به عراق آماده شوند، خبر به فضل رسيد و سخت غمگين شد زيرا تمام امور به دست او بود و مأمون جرأت مخالفت نداشت و با امام عليه السّلام قوّت تمام يافت، فضل نزد مأمون آمد و گفت:

يا امير المؤمنين اين چه رايى است كه فرموده اى؟ گفت: سيّد من ابو الحسن مرا به آن امر فرموده و آن رأى صواب است. گفت: يا امير اين رأى صواب نيست، ديروز برادرت را كشتى و خلافت از او بردى، اولاد پدرت تو را دشمن اند، جميع اهل عراق و خاندان تو و عرب با تو دشمنند بعد از آن، اين كار ديگر كه كردى و ابو الحسن را وليعهد كردى و خلافت را از اولاد پدر خود بيرون كردى و عامه و فقهاء و علمای آل عباس به اين راضى نيستند و دل هاشان از تو رنجيده است و رأى آن است كه در خراسان بمانى تا آن كه دل هاى مردم بر تو آرام گيرد و حكاييت برادرت را فراموش كنند و اين جا يا امير! كه ن سالان هستند كه خدمت رشيد كردند و كاردان هستند با ايشان در اين باب مشورت كن هرچه ايشان گويند به جاى آر.

أشاروا بذلك فأمضه فقال المأمون: مثل من قال مثل علي بن أبي عمران و أبو يونس و الجلودي و هؤلاء الذين نقموا ببعه أبي الحسن عليه السلام و لم يرضوا به فحبسهم المأمون بهذا السبب فقال المأمون: نعم فلما كان من الغد جاء أبو الحسن عليه السلام فدخل على المأمون فقال: يا أمير المؤمنين ما صنعت فحكى له ما قال ذو الرئاستين و دعا المأمون بهؤلاء النفر فأخرجهم من الحبس فأول من أدخل عليه عليه السلام علي بن أبي عمران فنظر إلى الرضا عليه السلام بجنب المأمون فقال: أعيدك بالله يا أمير المؤمنين أن تخرج هذا الأمر الذي جعله الله لكم و خصكم به و تجعله في أيدي أعدائكم و من كان آباؤك [يقتلهم] يقتلونهم و يشردونهم في البلاد فقال المأمون: يا ابن الزانية و أنت بعد علي هذا يا حرسى فاضرب عنقه فاضرب عنقه فأدخل أبو يونس فلما نظر إلى الرضا عليه السلام بجنب المأمون فقال: يا أمير المؤمنين هذا الذي بجنبك و الله صنم يعبد من دون الله قال له المأمون يا ابن الزانية و أنت بعد علي هذا يا حرسى قدّمه فاضرب عنقه مأمون گفت: مثل کیان؟! گفت: مثل علی بن ابی عمران و ابن یونس و جلودی. ایشان آنان بودند که به بیعت رضا علیه السلام رضا ندادند و از آن کار در خشم بودند و مأمون ایشان را به آن سبب محبوس کرده بود. مأمون گفت: آری چون فردا شد، ابو الحسن علیه السلام پیامد نزد مأمون و گفت: چه کردی یا امیر؟ آن چه فضل گفته بود گفت و دستور داد آن سه تن را از حبس بر آورند، اول کسی که داخل شد علی بن ابی عمران بود چون نظرش بر امام رضا علیه السلام افتاد به مأمون گفت: به خدایت می سپارم یا امیر المؤمنین از این که این امر را که خدای در شما نهاده است و به آن تخصیص داده از خود بیرون کنی و در دست دشمنان خود نهی، آنان که پدران تو ایشان را می کشتند و در بلاد متفرق می ساختند. مأمون گفت: ای زنازاده تو هنوز بر این حرفی، ای نگهبان او را ببرید و گردنش بزنید، ابن یونس را در آوردند و او چون امام رضا علیه السلام را در نزد مأمون دید، گفت: یا امیر المؤمنین این شخص بتی است که او را می پرستند و خدا را ستایش نمی کنند. مأمون گفت: یا ابن الزانية تو نیز هنوز بر این اندیشه ای؟! ای جلاد گردنش جدا کن، جلاد گردنش بزد،

فَضْرَبَ عُنُقَهُ ثُمَّ ادْخَلَ الْجُلُودِيَّ وَكَانَ الْجُلُودِيَّ فِي خِلَافِهِ الرَّشِيدَ لَمَّا خَرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ مُحَمَّدٍ بِالْمَدِينَةِ بَعَثَهُ الرَّشِيدُ وَآمَرَهُ أَنْ يَضْرِبَ عُنُقَهُ وَأَنْ يَغِيرَ عَلَى دُورِ آلِ أَبِي طَالِبٍ وَأَنْ يَسْلُبَ نِسَاءَهُمْ وَلَا يَدَعَ عَلَى وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ إِلَّا ثَوْبًا وَاحِدًا فَفَعَلَ الْجُلُودِيَّ ذَلِكَ وَكَانَ مَضَى أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَارَ الْجُلُودِيَّ إِلَى بَابِ دَارِ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ هَجَمَ عَلَى دَارِهِ مَعَ خِيَلِهِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الرَّضَا جَعَلَ النِّسَاءَ كُلَّهُنَّ فِي بَيْتٍ وَوَقَفَ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ فَقَالَ الْجُلُودِيَّ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بَدَّ مِنْ أَنْ ادْخَلَ الْبَيْتَ فَأُسْلِبَهُنَّ كَمَا أَمَرَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا أُسْلِبُهُنَّ لَكَ وَأَحْلِفُ أَنِّي لَا أَدْعِي عَلَيْهِنَّ شَيْئًا إِلَّا أَخَذْتَهُ فَلَمْ يَزَلْ يَطْلُبُ إِلَيْهِ وَيَحْلِفُ لَهُ حَتَّى سَكَنَ فَدَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَدَعْ عَلَيْهِنَّ شَيْئًا حَتَّى أَقْرَاطَهُنَّ وَخَلَا خِيَلَهُنَّ وَأَزْرَارَهُنَّ إِلَّا أَخَذَهُ مِنْهُنَّ وَجَمِيعَ مَا كَانَ فِي الدَّارِ مِنْ قَلِيلٍ وَكَثِيرٍ فَلَمَّا كَانَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَادْخَلَ الْجُلُودِيَّ عَلَى الْمَأْمُونِ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي هَذَا الشَّيْخَ فَقَالَ بَعْدَ أَنْ جُلُودِيَّ رَأَوْا وَدَرَدُوا فِي هَذَا الْيَوْمِ أَنَّ جُلُودِيَّ فِي خِلَافَةِ الرَّشِيدِ وَفِي ذَلِكَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ مُحَمَّدٍ فِي مَدِينَةِ خُرُوجِ كَرْدِ الرَّشِيدِ أَوْ رَأَوْا فَسْتَدَاهُ وَكَفَّتَهُ بُوْدُ كِهْ أَكْرِ بَرِ أَوْ دَسْتِ يَابَدِ گَرْدَنَشِ بَزَنَدِ وَخَانِهْ هَايِ آلِ أَبِي طَالِبٍ رَا تَمَامِ غَارَتِ كَنَدِ وَجَامِهْ هَا اَزْ زَنَانَشَانِ بَرَكَنَدِ وَبَرِهِيچِ يَكْ اَزْ ايشانِ جَزِ يَكْ جَامِهْ نَكْذَارَدِ وَجُلُودِيَّ چَنَانِ كَرْدِ وَآنْ وَقْتُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اَزْ دُنْيَا رَفْتِهْ بُوْدِ، جُلُودِيَّ بَرِ سَرِ خَانِهْ اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رِيخْتِ بَا سَوَارَانِ خُودِ وَچُونِ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَوْ رَا دِيدِ زَنَانِ هَمِهْ رَا دَرِ خَانِهْ كَرْدِ وَبَرِ دَرِ خَانِهْ بَايَسْتَادِ.

جلودی به علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت:

چاره ای نیست که من داخل خانه شوم و جامه های ایشان برکنم چنانچه چه امیر المؤمنین فرموده. امام علیه السلام فرمود: من جامه های ایشان برای تو می کنم و سوگند می خورم که هیچ برایشان نگذارم و پیوسته قسم می خورد تا قبول کرد. پس آن حضرت جمیع آن چه در برایشان بود بکند، بیاورد و حتی گوشواره ها و خلخال ها و ازارهاشان و هرچه در آن خانه از قلیل و کثیر بود اما امروز که جلودی را بر مأمون داخل کردند، امام علیه السلام با مأمون گفت: این شیخ را به من بخش.

المأمون يا سيدي هذا الذي فعل بينات محمد صلى الله عليه وآله ما فعل من سلبهن فنظر الجلودي إلى الرضا عليه السلام و هو يكلم المأمون و يسأله عن أن يعفو عنه و يهبه له فظن أنه يعين عليه لما كان الجلودي فعله فقال: يا أمير المؤمنين أسألك بالله و بخدمتي الرشيد أن لا تقبل قول هذا في فقال المأمون: يا أبا الحسن قد استعفى و نحن نبرّ قسمه ثم قال لا و الله لا أقبل فيك قوله ألحقوه بصاحبيه فقدّم فضرب عنقه و رجع ذو الرئاستين إلى أبيه سهل و قد كان المأمون أمر أن يقدم النوائب و ردّها ذو الرئاستين فلمّا قتل المأمون هؤلاء علم ذو الرئاستين أنه قد عزم على الخروج فقال الرضا عليه السلام: ما صنعت يا أمير المؤمنين بتقديم النوائب فقال المأمون: يا سيدي مرهم أنت بذلك قال فخرج أبو الحسن عليه السلام و صاح بالناس قدّموا النوائب قال فكأنّما وقعت فيهم النيران فأقبلت النوائب تتقدّم و تخرج و قعد ذو الرئاستين في منزله فبعث إليه المأمون فأتاه فقال له: ما لك قعدت في بيتك فقال: يا أمير المؤمنين إنّ ذنبي عظيم عند أهل مأمون گفت: يا سيدي اين است كه با دختران رسول خدا صلى الله عليه وآله آن کرد كه جامه هاشان بكند، در اين وقت جلودي دید آن حضرت با مأمون گفتگو می کند، گمان برد كه سعى در كشتن او مى كند. گفت: يا امير المؤمنين به حق خدا و خدمتم به رشيد خواسته او را درباره من مپذير. مأمون گفت: يا ابا الحسن او قسم مى دهد كه سخن تو قبول نكنم ما قسم او را راست كنيم. پس گفت: نه به خدا قبول نمى كنم قول او را درباره تو و او را به يارانش رسانيد، بياوردند و گردنش زدند و فضل پيش پدرش سهل بازگشت و مأمون فرموده بود، سواران حاضر شوند، ولى فضل آنها را رد کرده بود، چون مأمون اين ها را بكشت بدانست كه مأمون عزم سفر دارد، امام رضا عليه السلام فرمود: يا امير! چه كردى؟ سواران پيش رفتند؟! مأمون گفت: اى سيد من خود بفرما، آن حضرت بيرون آمد و آواز داد كه سواران را پيش فرستيد، گويا آتش در ايشان افتاد، سواران بيرون رفتند و روانه شدند و فضل در خانه اش نشسته بود. مأمون او را طلبيد و گفت: چرا در خانه نشسته اى؟ گفت:

يا امير المؤمنين! گناه من بزرگ است، خاندان

بیتک و عند العامه و الناس يلومونني بقتل أخيك المخلوع و بيعه الرضا عليه السلام و لا آمن السّيعاه و الحساد و أهل البغي أن [يسمعوا] يسعوا بى فدعنى أخلفك بخراسان فقال له المأمون: لا نستغنى عنك فأما ما قلت إنه يسعى بك و تبغى لك الغوائل فلست أنت عندنا إلاّ الثقة المأمون الناصح المشفق فاكتب لنفسك ما تثق به من الضمان و الأمان و أكّد لنفسك ما تكون به مطمئناً فذهب و كتب لنفسه كتاباً و جمع عليه العلماء و أتى به إلى المأمون فقرأه و أعطاه المأمون كلّ ما أحبّ و كتب خطّه فيه و كتب له بخطّه كتاب الحبهو إننى قد حبوتك بكذا و كذا من الأموال و الضّياع و السّيلطان و بسط له من الدّنيا أمله فقال ذو الرّئاستين: يا أمير المؤمنين نحبّ أن يكون خطّ أبى الحسن عليه السلام فى هذا الأمان يعطينا ما أعطيت فإنّه ولّى عهدك فقال المأمون: قد علمت أنّ أبا الحسن عليه السلام قد شرط علينا أن لا يعمل من ذلك شيئاً و لا يحدث حدثاً فلا نسأله ما يكرهه فسله أنت فإنّه لا- يأبى عليك فى هذا فجاء و استأذن على أبى الحسن عليه السلام تو و عامه مردمان مرا ملامت مى كنند به قتل برادرت و بيعت رضا عليه السلام و من ايمن نيستم از بدگويان و حاسدان كه بدگويى من نزد تو كنند؛ بگذار در خراسان باشم. مأمون گفت: به تو نیاز است و آن كه گفتى بدگويى تو مى كنند و قاصد هلاك تو مى شوند تو نزد ما محل اعتمادى و تو را مشفق مى دانم؛ پس براى خود نامه بنويس آن چه به آن خاطر جمع كنى از ضمان و امان و كار خود استوار كن تا خاطرت جمع شود. برفت و نامه براى خود بنوشت و علما را براى آن جمع كرد و نزد مأمون آورد و مأمون بخواند آن چه مراد او بود با او شرط و عهد كرد و به خط خود براى او كتاب حبهو نهاد و نوشت كه اين از مال و املاك و سلطنت را به تو عطا كردم و آرزوى او از دنيا حاصل كرد، ذو الرّياستين گفت: يا امير المؤمنين واجب است كه خط ابى الحسن در امان نامه باشد و او نيز بدهد آن چه تو دادى كه او وليعهد توست. مأمون گفت: تو مى دانى كه او شرط كرده از اين كارها نكند و كار احداث نمايد، ما از او چيزى نمى توانيم بخواهيم كه مكره باشد؛ پس تو از او بخواه كه بر تو ابا نكند در اين باب. پس بيامد و اذن خواست تا وارد شود،

قال ياسر فقال لنا الرضا عليه السلام: قوموا تنحوا فتنحينا فدخل فوقف بين يديه ساعه فرفع أبو الحسن رأسه إليه فقال له: ما حاجتك يا فضل قال يا سيدي هذا أمان ما كتبه لي أمير المؤمنين و أنت أولى أن تعطينا مثل ما أعطى أمير المؤمنين إذ كنت ولي عهد المسلمين فقال له الرضا عليه السلام: اقرأه و كان كتابا في أكبر جلد فلم يزل قائما حتى قرأه فلما فرغ قال له أبو الحسن الرضا عليه السلام يا فضل لك علينا هذا ما اتقيت الله عز و جل قال ياسر فنغض عليه أمره في كلمه واحده فخرج من عنده و خرج المأمون و خرجنا مع الرضا عليه السلام فلما كان بعد ذلك بأيام و نحن في بعض المنازل ورد على ذي الرئاستين كتاب من أخيه الحسن بن سهل إنني نظرت في تحويل هذه السنه في حساب النجوم فوجدت فيه أنك تذوق في شهر كذا يوم الأربعاء حر الحديد و حر النار فأرى أن تدخل أنت و الرضا و أمير المؤمنين الحمام في هذا اليوم فتحتجم فيه و تصب الدم على بدنك ليزول نحسه عنك فبعث الفضل إلى المأمون و كتب إليه بذلك ياسر گفت: امام عليه السلام فرمود: برخيزيد. ما دور شدیم و او داخل شد، ساعتی پیش حضرت بایستاد، حضرت فرمود: حاجت چیست ای فضل؟! گفت: ای سید من این امان نامه است که امیر المؤمنین برای من نوشته و تو شایسته ای به بخشش آن چه امیر المؤمنین بخشیده است؛ زیرا ولیعهد مسلمانانی. حضرت فرمود: بخوان و آن نامه مجلدی بزرگ بود او هم چنان ایستاده آن را بخواند، چون فارغ شد، فرمود: ای فضل آن چه در آن است بر خود لازم کردیم مادام که از خدای عز و جل پرهیزی، ياسر گفت: امر او را به یک کلمه بر او منقص ساخت. پس بیرون رفت و مأمون روانه شد و ما با امام عليه السلام روانه شدیم بعد از چند روز در یکی از منازل نامه ای به ذی الریاستین آمد از جانب برادرش حسن بن سهل که من در تحویل این سال نظر کردم در حساب نجوم چنان یافتم که تو در فلان ماه روز چهارشنبه گرمی آهن و آتش را می چشی، صلاح دیدم که تو و رضا و امیر المؤمنین در آن روز داخل حمام شوید و تو در حمام حجامت کنی و خون بر بدن خود بریزی تا نحوست از تو زایل شود.

فضل نزد مأمون فرستاد و این قصه به او نوشت

و سألَه أن يدخل الحَمَام معه و يسأل أبا الحسن عليه السَّلام أيضا ذلك فكتب المأمون إلى الرضا عليه السَّلام رقعته في ذلك فسألَه فكتب إليه أبو الحسن عليه السَّلام لست بداخل غدا الحَمَام و لا أرى لك يا أمير المؤمنين أن تدخل الحَمَام غدا و لا أرى للفضل أن يدخل الحَمَام غدا فأعاد إليه الرقعته مرّتين فكتب إليه أبو الحسن عليه السَّلام لست بداخل غدا الحَمَام فإنّي رأيت رسول الله صلّى الله عليه و آله في النّوم في هذه اللّيلة يقول لي يا عليّ لا تدخل الحَمَام غدا فلا أرى لك يا أمير المؤمنين و لا للفضل أن تدخل الحَمَام غدا فكتب إليه المأمون صدقت يا سيّدي و صدق رسول الله صلّى الله عليه و آله لست بداخل الحَمَام غدا و الفضل فهو أعلم و ما يفعله قال ياسر فلَمّا أمسينا و غابت الشّمس فقال لنا الرضا عليه السَّلام: قولوا نعوذ بالله من شرّ ما ينزل في هذه اللّيلة فأقبلنا نقول ذلك فلَمّا صلّى الرضا عليه السَّلام الصّبح قال لنا قولوا نعوذ بالله من شرّ ما ينزل في هذا اليوم فما زلنا نقول ذلك فلَمّا كان قريبا من طلوع الشّمس قال الرضا عليه السَّلام اصعد السيّطح فاستمع هل تسمع شيئا فلَمّا صعدت و درخواست که با او در حمام درآید و از ابو الحسن عليه السَّلام نیز این استدعا نماید، مأمون به امام رضا عليه السَّلام در این باب رقعته نوشت و آن حاجت درخواست به او نوشت من فردا داخل حمام نمی شوم و صلاح نمی بینم که تو نیز داخل حمام شوی و برای فضل هم نمی بینم که داخل حمام شود. پس آن رقعته را دو بار نزد امام رضا عليه السَّلام فرستاد و او نوشت که من فردا داخل حمام نمی شوم چرا که رسول خدا صلّى الله عليه و آله را به خواب دیدم، که می گفت: یا علی فردا داخل حمام مشو؛ پس رأی نمی بینم برای تو و نه برای فضل که فردا داخل حمام شوید. مأمون به او نوشت: راست می گویی ای سیّد من و رسول خدا صلّى الله عليه و آله راست می گوید، فردا داخل حمام نشوم و فضل خود داناتر است به آن چه می کند. یاسر گفت: چون شب شد و خورشید غروب کرد امام عليه السَّلام فرمود: بگوئید پناه می بریم از شرّ آن چه در این شب نازل می شود. پیوسته می گفتیم تا صبح شد و امام عليه السَّلام نماز صبح گزارد و فرمود: بگوئید پناه می بریم از شرّ آن چه فرود آید در این روز. پیوسته می گفتیم تا طلوع آفتاب نزدیک شد، به من فرمود: بالای بام رو، گوش کن آن چه می شنوی چون بالا رفتم

الصَّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَوْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكَنْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُبَادٍ قَالَ لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ مَا كَانَ وَقَتْلُ دَخَلَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَبْكِي وَقَالَ لَهُ هَذَا وَقْتُ حَاجَتِي إِلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَتَنْظُرُ فِي الْأَمْرِ وَتَعِينَنِي فَقَالَ لَهُ: عَلَيْكَ التَّيْدِيرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَلَيْنَا الدَّعَاءُ قَالَ فَلَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ أَخْرُتْ أَعَزَّكَ اللَّهُ مَا قَالَهُ لَكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَبَيْتَهُ فَقَالَ: وَيَحْكُ يَا أَبَا حُسَيْنٍ لَسْتُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ فِي شَيْءٍ قَالَ فَرَأْنِي قَدْ اغْتَمَمْتُ فَقَالَ لِي: وَمَا لَكَ فِي هَذَا لَوْ آلَ الْأَمْرُ إِلَيَّ مَا تَقُولُ وَأَنْتَ مَنِّي كَمَا أَنْتَ عَلَيْهِ الْآنَ مَا كَانَتْ نَفَقَتُكَ إِلَّا فِي كَمِّكَ وَ كُنْتُ كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ.

٧٩٧ ٢٦

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْمَوْجِ بْنِ الْحُسَيْنِ الرَّازِيُّ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَزْ أَبِی الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عِبَادٍ رَوَايَتُ كَرْدِهْ كِهْ گَوید: چون کار فضل چنان شد و کشته گشت، مأمون بر امام رضا علیه السَّلَام داخل شد و می گریست و گفت: اکنون من به تو نیاز دارم یا ابی الحسن! در کار من نظری کن و مرا یاری کن. فرمود: تدبیر بر توست و دعا بر من. راوی گوید: چون مأمون بیرون رفت، من به امام رضا علیه السَّلَام گفتم: چرا تأخیر کردی عزیز سازد تو را خدا آن چه امیر المؤمنین با تو گفت و ابا کردی از آن. فرمود:

وای بر تو ای ابا حسین! هیچ باکی از آن چه واقع شده بر من نیست. راوی گوید: امام علیه السَّلَام دید مرا که غمگین شدم به من فرمود: چه می اندیشی در این امر، اگر کار به آنجا رسد که تو می گویی و تو نسبت به من همان طور که اکنون هستی باشی، نفقه تو همان مقداری خواهد بود که قبلاً معین شده است و تو هم مانند دیگران نزد من خواهی بود.

٧٩٧ ٢٦

حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از محمد بن ابی الموح بن حسین رازی گوید: شنیدم از پدر خود که می گفت: حدیث کرد مرا کسی که شنیده است از امام رضا علیه السَّلَام که می فرمود: حمد خدای را

ص: ٣٠٣

الَّذِي حَفِظَ مِنَّا مَا ضَيَّعَ النَّاسُ وَ رَفَعَ مِنَّا مَا وَضَعُوهُ حَتَّى لَقَدْ لَعَنَّا عَلَى مَنَابِرِ الْكُفْرِ ثَمَانِينَ عَامًا وَ كَتَمْتَ فَضَائِلَنَا وَ بَذَلْتَ الْأَمْوَالَ فِي الْكَذِبِ عَلَيْنَا وَ اللَّهُ تَعَالَى يَأْبَى لَنَا إِلَّا أَنْ يَعْلى ذِكْرُنَا وَ يَبَيِّنَ فَضْلَنَا وَ اللَّهُ مَا هَذَا بِنَا وَ إِنَّمَا هُوَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ قَرَابَتِنَا مِنْهُ حَتَّى صَارَ أَمْرُنَا وَ مَا نَرَوِي عَنْهُ أَنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدَنَا مِنْ أَعْظَمِ آيَاتِهِ وَ دَلَالَاتِ نَبَوْتِهِ.

٢٧ ٧٩٨

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصُّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْغَلَابِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ أَنَّ الْمَأْمُونُ أَمَرَ بِقَتْلِ رَجُلٍ فَقَالَ: اسْتَبْقِنِي فَإِنَّ لِي شُكْرًا فَقَالَ: وَ مِنْ أَنْتَ وَ مَا شُكْرُكَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْشُدْكَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ تَتَرَفَّعَ عَنْ شُكْرِ أَحَدٍ وَ إِنْ قَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ عِبَادَهُ بِشُكْرِهِ فَشُكْرُهُ فَعَفَا عَنْهُمْ.

که نگاه داشت از ما آن چه مردم ضایع کرده بودند و برداشت از ما آن چه ایشان فرو گذاشته بودند، تا آن که ما را لعنت کردند بر منابر کفار هشتاد سال و پوشیدند فضایل ما را و مال ها دادند تا بر ما دروغ بندند و خدای عزّ و جلّ راضی نشد؛ مگر که ذکر ما بلند گرداند و فضل ما ظاهر گردد. به خدا که این برای ما نیست، این برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و به سبب قرابت ما است با او تا واقعه ما و آن چه ما روایت می کنیم از او که بعد از ما از بزرگتر علامات و دلالات پیغمبری او خواهد شد.

٢٧ ٧٩٨

ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی و او از غلابی روایت کرده که احمد بن عیسی بن زید گوید: مأمون به کشتن مردی امر صادر کرد و او گفت: مرا مکش چرا که مرا شکری هست و خدمتی انجام داده ام.

گفت: تو کیستی و شکر تو چیست؟ امام رضا علیه السّلام فرمود: یا امیر! تو را به خدا سوگند که شکر کسی را ردّ مکن هر چند کم باشد که خداوند بندگانش را به شکر امر نمود و شکر کردند و خداوند ایشان را عفو نمود.

ص: ٣٠٤

و قد ذکر قوم أنَّ الفضل بن سهل أشار إلى المأمون بأن يجعل علي بن موسى الرضا عليه السلام ولي عهده منهم أبو علي الحسين بن أحمد السلمي فإنه ذكر ذلك في كتابه الذي صنفه في أخبار خراسان و قال كان الفضل بن سهل ذو الرئاسة وزير المأمون و مدبر أموره و كان مجوسيا فأسلم على يد يحيى بن خالد و صحبه و قيل بل أسلم سهل والد الفضل على يد المهدى و أنَّ الفضل اختاره يحيى بن خالد البرمكي لخدمه المأمون فضمه إليه فتغلب عليه فاستبد بالأمر دونه فائما لقب بذو الرئاسة فإنه تقلد الوزارة و رئاسه الجند فقال الفضل: حين استخلف المأمون يوما لبعض من كان يعاشره أين يقع فعلى فيما أتته من فعال أبي مسلم فيما أتاه فقال: إنَّ أبا مسلم حوّلها من قبيله إلى قبيله و أنت حوّلتها من أخ إلى أخ و بين الحاليتين ما تعلمه فقال الفضل بن سهل: فإني أحولها من قبيله إلى قبيله ثم أشار إلى المأمون بأن يجعل علي بن ۷۹۹ ۲۸

و گروهی ذکر کرده اند که فضل بن سهل اشاره کرد که مأمون علی بن موسی علیهما السلام را ولی عهد خود قرار دهد، از جمله ایشان ابو علی بن الحسین بن احمد سلامی است که چنین گفته است در کتابی که در احوال خراسان تصنیف کرده است گفته که فضل وزیر مأمون و مدیر امور او بود و اول مجوس بود. پس بر دست یحیی بن خالد اسلام آورد و با او همراه بود و گفته اند بلکه به دست مهدی اسلام آورد و یحیی بن خالد، فضل را برای خدمت مأمون اختیار نمود و به او منضم ساخت، پس غالب شد بر او و مستقل شد به امر او و ذو الریاستین برای او لقب کردند چون هم وزارت کرد و هم ریاست لشکری. فضل روزی با بعضی از معاشران گفت: بعد از آن که مأمون خلیفه شده بود چگونه می بینی آنچه را که من کردم با آنچه که ابو مسلم کرد، او گفت: ابو مسلم خلافت از قبيله ای به قبيله دیگر گردانید، و تو از برادری به برادری گردانیدی و میان این دو حال می دانی چه تفاوت است؟ فضل گفت:

من از قبيله ای به قبيله دیگر بگردانم. پس به مأمون اشاره کرد که علی بن

موسى الرضا عليه السلام ولّى عهده فبايعه و أسقط بيعه المؤتمن أخيه و كان علىّ بن موسى الرضا عليه السلام ورد على المأمون و هو بخراسان سنه مائتين على طريق البصره و فارس مع رجاء بن أبى الضحّاك و كان الرضا عليه السلام متزوّجا بابنه المأمون فلما بلغ خبره العبّاسيّين ببغداد ساءهم ذلك فأخرجوا إبراهيم بن المهديّ و بايعوه بالخلافه ففيه يقول دعبل بن علىّ الخزاعي:

يا معشر الأجناد لا تقنطوا

خذوا عطاياكم و لا تسخطوا

فسوف يعطيكم حنيّته

يلدّها الأمرد و الأشمط

و[المعديّات]المعديّات لقوادكم

لا تدخل الكيس و لا تربط

و هكذا يرزق أصحابه

خليقه[ضجفه]مصحفه الربط

و ذلك ابن إبراهيم بن المهديّ كان مؤلفا بضرب العود منهمكا فى الشرب.

فلما بلغ المأمون خبر إبراهيم علم أنّ الفضل بن سهل أخطأ عليه و أشار بغير الصّواب فخرج من مرو منصرفا إلى العراق و احتال على الفضل بن سهل حتّى موسى الرضا عليهما السلام را ولى عهد خود گرداند؛ پس با او بيعت کرد و بيعت برادر خود مؤتمن را بينداخت و رضا عليه السّلام در خراسان بر مأمون وارد شد در سال دويست هجرى از راه بصره و فارس با رجاء بن ابى الضحّاك و آن جناب دختر مأمون را تزويج کرد، چون خبر به بنى عباس در بغداد رسيد بر آنها گران آمد، ابراهيم بن المهدي را بيرون آوردند و با او به خلافت بيعت نمودند و دعبل خزاعى گفت:

ای لشکریان ناامید نباشید، عطایای خود را بگیریید و غضبناک نباشید

خليفة به شما مى بخشد کنيزک خوشرو که لذت برد جوان نارس و مرد موى جو گندمی

آلات موسيقى که از آن سران شماست آنها را در کیسه نمی کنند و در مکانی نمی بندند

روزی می دهد یارانش را این خليفة ای که مصحفش ساز و آلت نوازندگان است

و این اشعار برای آن گفت که ابن ابراهيم دل داده ساز و ضرب بود و معتاد به شراب بود.

پس چون خبر ابراهیم بن مهدی به مأمون رسید، دانست که فضل بن سهل خطا کرده و راه نادرست را در مشورت با او گفته است؛ پس از مرو متوجه عراق عرب شد و تدبیر قتل فضل بن سهل

ص: ۳۰۶

قتله غالب خال المأمون في حمام بسرخس مغافسه في شعبان سنة ثلاث و مائتين و احتال المأمون على علي بن موسى الرضا عليه السلام حتى سم في عله كانت أصابته فمات و أمر بدفنه بسناباد من طوس بجنب قبر هارون الرشيد و ذلك في صفر سنة ثلاث و مائتين و كان ابن اثنتين و خمسين سنة و قيل ابن خمس و خمسين سنة هذا ما حكاه أبو علي الحسين بن أحمد السلمي في كتابه و الصحيح عندي أن المأمون إنما ولّاه العهد و بايع له للنذر الذي قد تقدّم ذكره و إنّ الفضل بن سهل لم يزل معاديا و مبغضا له و كارها لأمره لأنه كان من صنائع آل برمك و مبلغ سنّ الرضا تسع و أربعون سنة و ستّة أشهر و كانت وفاته في سنة ثلاث و مائتين كما قد أسنده في هذا الكتاب.

۸۰۰ ۲۹

حدّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس قال: حدّثنا محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ قال: حدّثنا نمود تا بر دست غالب، دائی مأمون در حمام سرخس غافلگیر شد و به قتل رسید و این واقعه در شعبان سال دویست و سه (۲۰۳) اتفاق افتاد، مأمون بعد از آن نقشه قتل علی بن موسی الرضا علیهما السلام را کشید تا این که در بیماری جزئی که حضرت داشت ایشان را زهر خورانید. پس وفات یافت و او را در سناباد طوس در پهلوی قبر رشید دفن نمود و این در صفر سال دویست و سه (۲۰۳) بود و او پنجاه و دوساله بود، گفته اند یا پنجاه و پنج ساله. این سخن از ابو علی سلامی مذکور است در کتاب خودش و صحیح نزد من آن است که مأمون او را ولی عهد ساخته و با او بیعت نمود برای نذری که از این پیش گذشت و فضل بن سهل همیشه با او در مقام دشمنی و عداوت و منافرت بود؛ زیرا که او از تربیت یافتگان آل برمک بود و سنّ آن حضرت چهل و هفت سال و شش ماه بود و در سال دویست و سه وفات یافت چنان چه در کتاب سلامی نقل شد.

۸۰۰ ۲۹

پدرم از احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از معاويه بن حكيم مروی است که معمر بن خالد گوید:

ص: ۳۰۷

معاویه بن حکیم عن معمر بن خلّاد قال:

قال لی أبو الحسن الرضا علیه السّلام قال لی المأمون یوما یا أبا الحسن انظر بعض من تثق به نوّلیه هذه البلدان الّتی قد فسدت علينا فقلت له تفی لی و أوافی لک فیائی إنّما دخلت فیما دخلت علی أن لا- آمر فیہ و لا أنهی و لا أعزل و لا أوّلی و لا أشیر حتّی یقدّمنی اللّٰه قبلک فو اللّٰه إنّ الخلافه لشیء ما حدّث به نفسی و لقد كنت بالمدينه أتردّد فی طرقها علی دابّتی و إنّ أهلها و غیرهم یسألونّی الحوائج فأقضیها لهم فیصیرون کالأعمام لی و إنّ کتبی لنافذه فی الأمصار و ما زدتنی من نعمه هی علیّ من ربّی فقال له: أفی لک.

۸۰۱۳۰

و روی أنّه قصد الفضل بن سهل مع هشام بن ابراهیم الرضا علیه السّلام فقال له یا ابن رسول اللّٰه جئتک فی سرّ فأخل لی المجلس فأخرج الفضل یمینا مکتوبه بالعتق و الطّلاق و مالا کفّاره له و قالوا له إنّما جئناک لنقول کلمه حقّ و صدق و قد امام رضا علیه السّلام فرمود: روزی مأمون به من گفت: یا ابا الحسن! کسی که به او اعتماد داشته باشی معرفی کن تا ما والی سازیم بر بعضی از این بلاد که فاسد شده است گفتیم: ای امیر تو وفا می کنی به شرط من و من هم وفا می کنم به پیمان با تو؛ شرطم این بود که امر نکنم و نهی نکنم و عزل نکنم و والی نسازم تا خدای عزّ و جلّ مرا پیش از تو ببرد. پس به خدا که خلافت چیزی است که من آن را به خاطر نگذرانیده ام و من در مدینه در کوچه ها و راه ها بر چارپای خود تردد می کردم، اهل مدینه و غیر ایشان از من حاجت ها طلب می کردند و من قضا می کردم و ایشان مرا به جای عموها بودند و نامه های من در شهرها پذیرفته می شد و تو بیفزودی بر من نعمتی را که بر من است از پروردگار من. گفت: من وفا می کنم به شرط خود.

۸۰۱۳۰

و مروی است که فضل بن سهل با هشام بن ابراهیم نزد امام رضا علیه السّلام آمدند، پس از ورود، فضل گفت: یا بن رسول اللّٰه! برای کاری آمده ایم مجلس را خالی کن؛ فضل قسم نامه بیرون آورد قسم به عتق و طلاق و آن چه کفاره ندارد و گفتند: آمده ایم کلمه حق بگوییم،

ص: ۳۰۸

علمنا أنَّ الإِمره إمرتكم و الحقَّ حَقَّكم يا ابن رسول الله و الَّذی نقوله بالسنتنا علیه ضمائرنا و إِلَّا یعتقد ما نملك و النساء طوالت و علی ثلاثون حجَّه راجلا- إِنَّا علی أن نقتل المأمون و تخلص لك الأمر حتَّى یرجع الحقَّ إلیک فلم یسمع منهما و شتمهما و لعنهما و قال لهما کفرتما النعمه فلا تكون لکما السیلامه و لا لی إن رضیت بما قلتما فلما سمع الفضل ذلك منه مع هشام علما أنَّهما أخطئا فقصد المأمون بعد أن قالاً للرَّضا علیه السَّلام أردنا بما فعلنا أن نجرِّبک فقال لهما الرِّضا علیه السَّلام کذبتما فإنَّ قلوبکما علی ما أخبرتانی به إِلَّا أنَّکما لم تجدانی کما أردتما فلما دخلا علی المأمون قالایا أمير المؤمنين إِنَّا قصدنا الرِّضا علیه السَّلام و جرَّباه و أردنا أن نقف ما یضمرة لك فقلنا و قال فقال المأمون و فقتما فلما خرجا من عند المأمون قصده الرِّضا علیه السَّلام و أخلیا المجلس و أعلمه ما قالوا و أمره أن یحفظ نفسه منهما فلما سمع ذلك من الرِّضا علیه السَّلام علم أنَّ الرِّضا علیه السَّلام هو الصَّادق.

می دانیم که این خلافت از آن شماسست، ای پسر رسول خدا! و آن چه می گوئیم موافق ضمیرمان است و اگر نه آزاد باشد هر مملوک که داریم و زنان مطلقه باشد و سیِّح پیاده بر ما واجب باشد که مأمون را بکشیم و امر را خالص به تو بازگردانیم، حضرت از ایشان نشنید و نهی کرد و لعنتشان کرد و فرمود:

شما کافر شدید به نعمت؛ پس شما را نباشد سلامت و نه مرا اگر گفته شما بپذیرم، چون این بشنیدند، دانستند که خطا کردند؛ بعد از آن که امام علیه السَّلام فرمود: دروغ می گوئید بلکه در دل آن داشتید که ظاهر کردید نزد مأمون رفتند، گفتند: یا امیر المؤمنین! نزد رضا علیه السَّلام رفتیم و او را آزمودیم و خواستیم واقف شویم به ضمیر او درباره تو، پس این گفتیم و این گفت، مأمون گفت: واقف شدید؟ چون از نزد مأمون برآمدند، حضرت نزد مأمون رفت، خلوت کردند و آن چه ایشان گفته بود به مأمون اعلام نمود و فرمود خود را از ایشان نگاه دار، چون این را از امام علیه السَّلام شنید دانست که راست می گوید.

۴۱- باب استسقاء المأمون بالرضا عليه السلام و ما أراه الله عز و جل من قدره في الاستجابة له و في إهلاك من أنكر دلالته في ذلك

اشاره

باب استسقاء المأمون بالرضا عليه السلام

و ما أراه الله عز و جل من قدره في

الاستجابة له و في إهلاك من أنكر

دلالته في ذلك

۱

۸۰۲

حدّثنا أبو الحسن محمّد بن القاسم المفسّر رضى الله عنه قال: حدّثنا يوسف بن محمّد بن زياد و عليّ بن محمّد بن سيّار، عن أبيهما، عن الحسن بن عليّ العسكريّ، عن أبيه عليّ بن محمّد، عن أبيه محمّد بن عليّ عليه السلام أنّ الرضا عليّ بن موسى عليه السّلام لما جعله المأمون وليّ عهده احتبس المطر فجعل بعض حاشيه المأمون و المتعصّبين على الرضا يقولون انظروا لما جاءنا عليّ بن موسى عليه السّلام و صار وليّ عهدنا فحبس الله عنّا المطر و اتّصل ذلك بالمأمون فاشتدّ عليه فقال للرّضا عليه السلام: قد احتبس

۴۱- حکایت طلب باران از حضرت به درخواست مأمون و نشان دادن قدرت الهی در اجابت دعای او و هلاک منکران کرامت او

حکایت طلب باران از حضرت به

درخواست مأمون و نشان دادن قدرت

الهی در اجابت دعای او و هلاک

منکران کرامت او

۱

۸۰۲

ابو الحسن محمّد بن قاسم مفسر رضى الله عنه از يوسف بن محمّد بن زياد و عليّ بن محمّد بن سيّار از پدرانشان از امام حسن

بن علی العسکری علیهم السّلام روایت کرده که فرمود: چون مأمون علی بن موسی الرضا علیه السّلام را ولیعهد خویش قرار داد، مدتی باران نیامد و بعضی از اطرافیان مأمون و دشمنان امام رضا علیه السّلام شروع به یاوه گویی کرده و گفتند: ببینید در این وقت که علی بن موسی بیامد و ولیعهد ما شد، خدای تعالی باران از ما بازگرفت، خبر به مأمون رسید و بر او گران آمد، نزد امام رضا علیه السّلام آمد و از ایشان درخواست کرد تا نماز

المطر فلو دعوت الله عزّ وجلّ أن يمطر الناس فقال الرضا عليه السلام: نعم قال فمتى تفعل ذلك و كان ذلك يوم الجمعة قال يوم الإثنين فإنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله أتاني البارحة في منامي و معه أمير المؤمنين عليّ عليه السلام و قال يا بنّي انتظر يوم الإثنين فابرز إلى الصّحراء و استسق فإنّ الله تعالى سيسقيهم و أخبرهم بما يريكم الله ممّا لا يعلمون من حالهم ليزداد علمهم بفضلك و مكانك من ربّك عزّ وجلّ فلما كان يوم الإثنين غدا إلى الصّحراء و خرج الخلائق ينظرون فصعد المنبر فحمد الله و أثني عليه ثمّ قال:

اللهمّ يا ربّ أنت عظمت حقنا أهل البيت فتوسّلوا بنا كما أمرت و أمّلوا فضلك و رحمتك و توقّعوا إحسانك و نعمتك فاسقهم سقيا نافعا عامّا غير رائث و لا ضائر و ليكن ابتداء مطرهم بعد انصرافهم من مشهدهم هذا إلى منازلهم و مقارّهم قال فوالله بعث محمّدا بالحقّ نبيا لقد نسجت الرياح في الهواء الغيوم و أرعدت و أبرقت و تحرّك الناس كأنّهم يريدون التّنجي عن المطر فقال الرضا عليه السلام استسقاء بخواند. امام عليه السلام فرمود: بسیار خوب، مأمون گفت: چه روزی- و آن روز روز جمعه بود- این کار را انجام می دهی؟ فرمود: روز دوشنبه زیرا جدّم رسول خدا صلّى الله عليه و آله را به خواب دیدم که امیر المؤمنین علیه السلام با او بود به من فرمود: ای پسر من تا روز دوشنبه صبر کن آنگاه به صحرا رو و باران بطلب که خدای عزّ و جلّ مردم را باران می دهد و ایشان را خبر ده به آن چه می نماید تو را خدای تعالی و از احوالی که ایشان نمی دانند تا علم ایشان به فضل و منزلت تو نزد پروردگارت بیفزاید. چون دوشنبه شد به صحرا رفت و خلائق بیرون رفتند پس منبر رفت و حمد کرد و فرمود:

ای پروردگار من که حق ما اهل بیت را بزرگ کردی، تا مردم به ما متوسل شده، امیدوار کرم و رحمت باشند و به احسانت چشم دوزند و بخششت را طلبند. ایشان را آب ده به باران پرسود، فراگیر، بی وقفه و بی ضرر، ابتدایش پس از بازگشتشان به قرارگاههایشان باشد، گفت:

قسم به آن که محمد صلّى الله عليه و آله را به حقّ به نبوت منصوب کرد، ناگاه بادهای وزیدن گرفت و ابرها به وجود آورد و آسمان به رعد و برق افتاد و مردم به جنبش افتاده، گویا قصد گریز داشتند، فرمود:

علی رسلکم اَیُّهَا النَّاسُ فلیس هذا الغیم لکم إنّما هو لأهل بلد کذا فمضت السحابه و عبرت ثمّ جاءت سحابه أخرى تشتمل علی رعد و برق فتحرّکوا فقال علی رسلکم فما هذه لکم إنّما هی لأهل بلد کذا فما زالت حتّی جاءت عشر سحابه و عبرت و یقول علی بن موسی الرضا علیه السّلام:

فی کلّ واحده علی رسلکم لیست هذه لکم إنّما هی لأهل بلد کذا ثمّ أقبلت سحابه حادیه عشر فقال اَیُّهَا النَّاسُ هذه سحابه بعثها الله عزّ و جلّ لکم فاشکروا الله علی تفضّله علیکم و قوموا إلی مقارّکم و منازلکم فإنّها [مسامه] مسامته لکم و لرءوسکم ممسکه عنکم إلی أن تدخلوا إلی مقارّکم ثمّ یأتیکم من الخیر ما یلیق بکرم الله تعالی و جلاله و نزل [علی] من المنبر و انصرف النَّاسُ فما زالت السّحابه ممسکه إلی أن قربوا من منازلهم ثمّ جاءت بوابل المطر فملئت الأودیه و الحیاض و الغدران و الفلوات فجعل النَّاسُ یقولون هنیئا لولد رسول الله صلی الله علیه و آله کرامات الله عزّ و جلّ.

ثمّ برز إلیهم الرضا علیه السّلام و حضرت الجماعه به جای خود باشید و بی تابی مکنید، ای مردمان! این ابر از آن شما نیست، از آن اهل فلان بلد است. آن ابر برفت و بگذشت؛ پس ابر دیگر بیامد مشتمل بر رعد و برق، مردم از جای جنبیدند، فرمود: بر جای باشید که این از شما نیست از اهل فلان بلد است. هم چنین ابرها می آمدند تا ده ابر بیامد و بگذشت و در هر یک، آن حضرت می فرمود: به جای خود باشید این از شما نیست از اهل فلان شهر است، بعد از آن ابر یازدهم بیامد. فرمود: ای مردمان این ابر را خدای عزّ و جلّ برای شما فرستاده است، شکر کنید خدای را بر تفضّلی که بر شما کرد، برخیزید و روانه شوید به منازل خود که این ابر بالای سر شماست نمی بارد تا شما به منزل های خود داخل شوید. بعد از آن به شما می آید از خیر و برکت آن چه لایق به کرم خداوند تعالی باشد. از منبر فرود آمد و مردم روانه شدند و آن ابر همچنان ایستاده بود تا نزدیک خانه ها شدند؛ پس بارانی چنان ببارید که وادی ها و حوض ها و غدیرها و صحراها پر شد و مردم بانگ برداشتند و می گفتند: گوارا و مبارک باد فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را کرامات خدای تعالی.

بعد امام علیه السّلام بیرون آمد و بسیاری از مردمان

الكثيره منهم فقال: يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فِي نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَلَا تَنْفَرُوهَا عَنْكُمْ بِمَعَاصِيهِ بَلِ اسْتَدِيمُوهَا بِطَاعَتِهِ وَشُكْرِهِ عَلَى نِعَمِهِ وَأَيَادِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَا تَشْكُرُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِشَيْءٍ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَبَعْدَ الْاعْتِرَافِ بِحَقُوقِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحَبِّ إِلَيْهِ مِنْ مُعَاوَنَتِكُمْ لِإِخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى دُنْيَاهُمْ الَّتِي هِيَ مُعْبَرٌ لَهُمْ إِلَى جَنَّاتِ رَبِّهِمْ فَإِنَّ مِنْ فِعْلِ ذَلِكَ كَانَ مِنْ خَاصَّةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي ذَلِكَ قَوْلًا مَا يَنْبَغِي لِقَائِلِ أَنْ يَزْهَدَ فِي فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْهِ فِيهِ إِنْ تَأَمَّلَهُ وَعَمِلَ عَلَيْهِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْكَ فُلَانٌ يَعْمَلُ مِنَ الذَّنُوبِ كَيْتَ وَكَيْتَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَلْ قَدْ نَجَا وَلَا يَخْتِمُ اللَّهُ عَمَلَهُ إِلَّا بِالْحَسَنَى وَسَيَمَحُو اللَّهُ عَنْهُ السَّيِّئَاتِ وَيَبَدِّلُهَا مِنْ حَسَنَاتٍ إِنَّهُ كَانَ يَمُرُّ مَرَّةً فِي طَرِيقٍ عَرَضَ لَهُ مَوْمِنٌ قَدْ انْكَشَفَتْ عَوْرَتُهُ وَهُوَ لَا يَشْعُرُ فَسْتَرَهَا عَلَيْهِ وَلَمْ يَخْبِرْهُ بِهَا مَخَافَهُ أَنْ يَخْجَلَ ثُمَّ إِنَّ ذَلِكَ الْمُؤْمِنَ عَرَفَهُ فِي مَهْوَاهُ فَقَالَ لَهُ أَجْزَلَ اللَّهُ لَكَ الثَّوَابُ وَ أَكْرَمَ لَكَ الْمَاءُ وَلَا نَاقِشَكَ فِي الْحِسَابِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ حَاضِرًا شَدِيدًا. سِيسَ فرمود: ای مردمان! پرهیزید از خدا در نعمت هایی که شما را داد؛ آن ها را به معاصی مرانید، بلکه دایم سازید به شکر خداوند بر نعمتهایی که به شما داده و بدانید شما خدا را شکر نمی کنید به چیزی بعد از ایمان به او و اعتراف به حقوق دوستان او از آل محمّد صلی الله علیه و آله که نزد او محبوب تر باشد از یاری مؤمنین یکدیگر را در امر دنیاشان که پلی است به سوی بهشت پروردگارشان؛ هر که چنین کند از خاصان خداوند باشد و رسول خدا سخنی گفته که سزاوار نیست هیچ عاقل را که زاهد شود در فضل خدای تعالی بر او در آن اگر تأمل کند آن سخن را و عمل کند بر آن. گفتند: یا رسول الله! فلانی هلاک شد از گناهانش. حضرت فرمود:

چنین نیست بلکه نجات یافت و خداوند عملش را ختم به خیر می کند و همه گناهانش را بخشیده و آنها را به حسنات مبدل خواهد نمود چرا که او در راهی می گذشت، کسی عورتش نمایان شده بود و خودش نمی دانست این پوشاند و او را خبر نداد مبادا خجل گردد تا در دره ای متوجه شد و گفت: ای مرد! خداوند تو را ثواب جزیل دهد و بازگشت تو را اکرام کند و با تو در حساب مناقشه نکند، خداوند دعای وی

فیه فهذا العبد لا یختم الله له إلا بخیر بدعاء ذلك المؤمن فاتّصل قول رسول الله صلی الله علیه و آله بهذا الرجل فتاب و أناب و أقبل علی طاعه الله عزّ و جلّ فلم یأت علیه سبعة أيام حتی أغیر علی سرح المدینه فوجّه رسول الله صلی الله علیه و آله فی أثرهم جماعه ذلك الرجل أحدهم فاستشهد فیهم قال الإمام محمّد بن علی بن موسی علیه السّلام و عظم الله تبارک و تعالی البرکه فی البلاد بدعاء الرضا علیه السّلام و قد کان للمأمون من یرید أن یكون هو ولیّ عهده من دون الرضا علیه السّلام و حسّاد کانوا بحضره المأمون للرّضا علیه السّلام فقال للمأمون بعض أولئک یا أمیر المؤمنین أعیذك بالله أن تكون تاریخ الخلفاء فی إخراجک هذا الشّرف العمیم و الفخر العظیم من بیت ولد العباس إلى بیت ولد علیّ لقد أعنت علی نفسک و أهلك جئت بهذا السّاحر ولد السّحره و قد کان خاملاً فأظهرته و متّصعاً فرفعته و منسیّاً فذکرت به و مستخفّاً فنوّهت به قد ملأ الدّنيا مخرقه و تشوّقا بهذا المطر الوارد عند دعائه ما أخوفنی أن یرج هذا الرجل هذا الأمر عن ولد العباس إلى ولد دربارہ او اجابت نمود؛ پس این بنده ختم کار او نشود؛ مگر به دعای آن مؤمن. پس این قول رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد رسید توبه کرد و روی به طاعت خدای عزّ و جلّ آورد، پس بر او هفت روز نگذشت که قومی چارپایان مدینه را که می چریدند به غارت بردند رسول خدا صلی الله علیه و آله در عقب ایشان جماعتی بفرستاد و این مرد یکی از ایشان بود و در آن میان شهید شد.

امام محمّد بن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام فرمود: خدای تعالی به دعای امام رضا علیه السّلام برکت بزرگ داد در بلاد و مأمون کسی بود که می خواست او ولیّ عهد باشد نه امام رضا علیه السّلام و حاسدان بودند به نزد مأمون که بر آن حضرت حسد می بردند، بعضی از ایشان با مأمون گفت: یا امیر المؤمنین! تو را به پناه خدا می برم از این که تو تاریخ خلفا شوی در بیرون کردن این شرف عمیم و فخر عظیم از خانه فرزندان عباس به خانه فرزندان علی، جفا با خود و اهل بیت خود کردی و این ساحر و ساحرزاده را آوردی، گمنام بود، او را آشکار کردی و پست بود، بلند ساختی و از یادها رفته بود، به یاد مردم آوردی و سبک بود در نظرها، معتبر کردی، آوازه اش را در دنیا بلند نمودی، به بارانی که به دعای او آمد

علی بل ما أخوفنی أن يتوصل بسحره إلى إزالة نعمتك و التّوائب علی مملکتک هل جنی أحد علی نفسه و ملکه مثل جنایتک فقال المأمون قد کان هذا الرّجل مستترا عنّا يدعو إلى نفسه فأردنا أن نجعله ولیّ عهدنا لیكون دعاؤه لنا و ليعترف بالملک و الخلافه لنا و ليعتقد فيه المفتونون به أنّه ليس ممّا ادّعی فی قليل و لا كثير و أنّ هذا الأمر لنا من دونه و قد خشينا إن ترکناه علی تلك الحاله أن يفتق علينا منه ما لا نسده و يأتي علينا منه ما لا نطيقه و الآن فإذ قد فعلنا به ما فعلناه و أخطأنا فی أمره بما أخطأنا و أشرفنا من الهلاک بالتّوويه به علی ما أشرفنا فليس يجوز التّهاون فی أمره و لكنّنا نحتاج أن نضع منه قليلا قليلا حتّى نصوّره عند الرّعايا بصوره من لا يستحقّ لهذا الأمر ثمّ ندبر فيه بما يحسم عنّا موادّ بلائه قال الرّجل یا امیر المؤمنین فولّنی مجادلته فإنی أفحّمه و أصحابه و أضع من قدره فلو لا هیبتک فی نفسی لأنزلته منزلته و بینت للناس قصوره عمّا رشّحته له قال المأمون ما شیء أحبّ إلیّ من هذا قال فاجمع جماعه وجوه أهل مملکتک سخت می ترسم که به سحر، نعمت تو زایل سازد و مردم بر تو بشوراند، هیچ کس با خود و دولت خود چنین جنایتی کرده است که تو کرده ای؟ مأمون گفت: این مرد، مردم را پنهانی به سوی خود می خواند، خواستیم او را ولیعهد خود کنیم تا مردم را سوی ما خواند و اعتراف کند به خلافت ما و جماعتی که شیفته او بودند اعتقاد کنند که او از ادعای خود نصیبی ندارد از کم و بسیار و این امر برای ماست نه او و ما ترسیدیم که اگر او را بر آن حال رها کنیم بر ما رخنه کرده و نوعی شکاف ایجاد کند که جلوگیری آن نباشیم، حال که او را ولیعهد خود کرده و مرتکب خطا و مشرف بر هلاک شده ایم که قدر او بلند کرده ایم جایز نیست سستی نمودن در کار او، شایسته است اندک اندک قدر او پست کنیم تا در نظر مردم جلوه دهیم او استحقاق این کار ندارد، سپس تدبیری کنیم که ریشه بلا از خود ببریم.

مرد گفت: یا امیر المؤمنین! مجادله او را به من واگذار تا او و اصحابش را عاجز کنم و منزلت او پست سازم، اگر از تو در هراس نباشم او را بر جای خود می نشانم و با مردمان ظاهر می کردم که او آن پایه ندارد که تو او را داده ای. مأمون گفت: از این دوست تر نزد من نیست، جمع کن جماعت

من القوّاد و القضاء و خيار الفقهاء لأبيّن [نقصه] بحضرتهم فيكون أخذاً له عن محلّه الذي أحلّته فيه على علم منهم بصواب فعلك قال فجمع الخلق الفاضلين من رعيته في مجلس واسع قعد فيه لهم و أقعد الرضا عليه السّلام بين يديه في مرتبه التي جعلها له فابتدأ هذا الحاجب المتضمّن للوضع من الرضا عليه السّلام و قال له إنّ الناس قد أكثروا عنك الحكايات و أسرفوا في وصفك بما أرى أنّك إنّ وقفت عليه برئت إليهم منه قال و ذلك أنّك قد دعوت الله في المطر المعتاد مجيئه فجاء فجعلوه آيه معجزه لك أوجبوا لك بها أن لا نظير لك في الدنيا و هذا أمير المؤمنين أدام الله ملكه و بقاءه لا يوازي بأحد إلا رجح به و قد أحلك المحلّ الذي قد عرفت فليس من حقّه عليك أن تسوّغ الكاذبين لك و عليه ما يتكذّبونه فقال الرضا عليه السّلام ما أدفع عباد الله عن التحدّث بنعم الله عليّ و إنّ كنت لا أبغى أشراً و لا بطراً و أمّا ما ذكرك صاحبك الذي أحلّني ما أحلّني فما أحلّني إلا المحلّ الذي أحله ملك مصر يوسف الصّديق عليه السّلام و كانت حالهما ما قد علمت فغضب الحاجب عند ذلك و قال يا ابن اهل مملكت خود از سرداران، قاضيان و فقيهان را تا من نقص او روشن گردانم و بدانند تو صواب کردی که او را از مقامش کنار گذاشتی، گفت:

مردم برگزیده را در مجلس جمع کرد و خود بنشست و امام علیه السّلام را برابر خود در جایگاهش، بنشانند؛ آن حاجب که گفته بود که قدر آن حضرت پست گرداند، گفت: مردم از تو حکایت ها بسیار کرده و در وصف تو از حد می گذرانند، اگر تو واقف شوی بر آن ها بیزاری جویی از ایشان، اوّل آن که تو دعا کردی برای باران که آمدنش عادت است؛ آن را معجزه ای برای شما دانسته و ثابت کرده اند که تو نظیر نداری در صورتی که امیر المؤمنین - که خداوند پایدارش دارد - مقابل نشود با کسی جز آن که بر او فزونی دارد و تو را در مقامی که می دانی قرار داد حق نبود آن چه به دروغ درباره تو گفته اند تجویز کنی و وزر آن بر امیر المؤمنین باشد. حضرت فرمود: مردم را منع نمی کنم از بیان نعمت هایی که خداوند به تفضّل مرا داده است هرچند من جوای خود پسندی نیستم؛ اما آنکه گفתי صحبت مرا در این مرتبه آورد، نیارود؛ مگر در مرتبه ای که ملک مصر یوسف صدیق را آورد و حال ایشان آن است که می دانی. حاجب عصبانی شد و گفت: یابن

موسی لقد عدوت طورک و [تجاوزک] تجاوزت قدرک إن بعث الله بمطر مقدّر وقته لا يتقدّم و لا يتأخّر جعلته آیه تستطیل بها و صوله تصول بها کأنّک جئت بمثل آیه الخلیل ابراهیم علیه السّلام لَمّا أخذ رءوس الطّیر بیده و دعا أعضاءها الّتی کان فرّقها علی الجبال فأتیته سعیا و ترکبن علی الرّءوس و خفقن و طرن یاذن الله تعالی فإن کنت صادقا فیما توهم فأحی هذین و سلّطهما علیّ فإنّ ذلک یكون حیثذ آیه معجزه فأما المطر المعتاد مجیئه فلست أنت أحقّ بأن یكون جاء بدعائک من غیرک الّذی دعا کما دعوت و کان الحاجب أشار إلی أسدین مصوّرین علی مسند المأمون الّذی کان مستندا إلیه و کانا متقابلین علی المسند فغضب علیّ بن موسی علیه السّلام و صاح بالصّورتین دونکما الفاجر فافترساه و لا تبقیأ له عینا و لا أثرا فوثبت الصّورتان و قد عادتا أسدین فتناولوا الحاجب [و رضاه] و رضاه و هشماه و أكلاه و لحسا دمه و القوم ینظرون متحیرین ممّا یبصرون فلما فرغا منه أقبلا علی الرّضا علیه السّلام و قالایا ولیّ الله فی أرضه ما ذا تأمرنا نفعل بهذا أنفعل به موسی! از قد و اندازۀ خود درگذشته ای که خدای تعالی بارانی که مقدر است و پیش و پس نمی شود بفرستاد و تو آن را آیت خود ساختی به آن سربلندی می کنی و به آن صولت می کنی، گویا مثل آیت ابراهیم خلیل علیه السّلام آورده ای که سرهای مرغان به دست گرفت و اعضای متفرق آن ها را بخواند و بیامد سوی او شتابان و پیوستند با سرهاشان و پریدند به اذن خداوند تعالی. اگر تو راست می گویی این دو شیر درنده را زنده کن و بر من مسلّط ساز تا این معجزه باشد تو را، اما بارانی که معتاد است آمدنش، تو اولی تر نیستی که به دعای تو آمده باشد، بلکه دیگران هم دعا کردند چنان چه تو کردی و حاجب اشارت به صورت دو شیر کرد که بر مسند مأمون مصوّر بودند رو به روی هم. علی بن موسی علیهما السّلام در غضب شد و بانگ زد به آن دو صورت شیر که این فاجر را بدرید و اثری از او باقی نگذارد. آن دو صورت دو شیر زنده شدند و حاجب را بگرفتند و بخوردند و خوش بلیسیدند و جماعت نگاه می کردند حیران از آن حالت، و شیران چون فارغ شدند، روی به امام رضا علیه السّلام کرده و گفتند: ای ولی خدا در روی زمین! چه می فرمایی ما را درباره این امر

ما فعلنا بهذا يشيران إلى المأمون فغشى على المأمون ممّا سمع منهما فقال الرضا عليه السّلام قفا فوقفا قال الرضا عليه السّلام صَبّوا عليه ماء ورد و طَيّبوه ففعل ذلك به و عاد الأسدان يقولان أتاذن لنا أن نلحقه بصاحبه الذى أفيناه قال لا فإنّ الله عزّ و جلّ فيه تدبيرا هو ممضيه فقالا- ما ذا تأمرنا قال عودا إلى مقرّكما كما كنتما فصارا إلى المسند و صارا صورتين كما كانتا فقال المأمون الحمد لله الذى كفانى شرّ حميد بن مهران يعنى الرّجل المفترس ثمّ قال للرّضا عليه السّلام يا ابن رسول الله هذا الأمر لجدّكم رسول الله صلّى الله عليه و آله ثمّ لكم فلو شئت لنزلت عنه لك فقال الرضا عليه السّلام لو شئت لما ناظرتك و لم أسألك فإنّ الله تعالى قد أعطانى من طاعه سائر خلقه مثل ما رأيت من طاعه هاتين الصورتين إلّا جهال بنى آدم فإنّهم و إن خسروا حظوظهم فلله عزّ و جلّ فيه تدبير و قد أمرنى بترك الاعتراض عليك و إظهار ما أظهرته من العمل من تحت يدك كما أمر يوسف بالعمل من تحت يد فرعون مصر قال فما زال المأمون ضيّلا فى نفسه إلى أن قضى فى علىّ بن موسى الرضا عليه السّلام ما قضى.

که با این نیز آن کنیم که با او کردیم و اشاره به مأمون نمودند و مأمون از هوش برفت. امام علیه السّلام فرمود: آرام باشید؛ فرمود: گلاب بر او زدند و آن دو شیر می گفتند: اذن می دهی که او را به یارش رسانیم. فرمود: نه خداوند را درباره او تدبیری است که خود انجام دهد. گفتند: چه می فرمایی ما را؟ فرمود: به جای خود باز گردید چنان چه بودید، باز گشتند و همان شدند که بودند. مأمون گفت: حمد خدای را که کفایت کرد از ما شر حمید بن مهران را؛ بعد با امام علیه السّلام گفت: ای پسر رسول خدا صلّى الله عليه و آله! این امر از آن جدّ شما رسول خدا صلّى الله عليه و آله و بعد، از آن شما است، اگر خواهی به تو می سپارم و دست برمی دارم.

فرمود: اگر می خواستم مناظره نمی کردم و از تو نمی پرسیدم زیرا خداوند اطاعت خلائق را به من عطا کرده چنانکه دیدی؛ مگر جاهلان بنی آدم هرچند از نصیب های خود بی بهره شدند ولی خداوند را در ایشان تدبیری است و مرا امر نموده بر تو اعتراض نکنم و آن چه اظهار می کنی من در اختیار تو باشم چنان چه یوسف علیه السّلام را تحت فرمان فرعون قرار داد. راوی گوید: مأمون پیوسته نزد امام علیه السّلام اظهار حقارت می کرد تا کاری که می خواست درباره حضرت انجام داد.

اشاره

باب ذکر ما أتاه المأمون من طرد

الناس عن مجلس الرضا عليه السلام

و الاستخفاف به و ما كان من دعائه عليه السلام

۱

۸۰۳

حدَّثنا علي بن عبد الله بن الوراق و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب و حمزه بن محمد بن أحمد العلوي و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنهم قالوا أخبرنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد الله بن صالح الهروي و حدَّثنا أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان رضي الله عنه، عن أحمد بن إدريس، عن إبراهيم بن هاشم، عن عبد الله بن صالح الهروي قال: رفع إلى المأمون أنّ أبا الحسن علي بن موسى عليه السلام يعقد مجالس الكلام و الناس يفتنون بعلمه فأمر محمد بن عمرو الطوسي حاجب المأمون

۴۲- در دور کردن مأمون مردم را از مجلس امام رضا عليه السلام و اهانت به آن حضرت و نفرین آن حضرت

در دور کردن مأمون مردم را از

مجلس امام رضا عليه السلام و اهانت به آن

حضرت و نفرین آن حضرت

۱

۸۰۳

علي بن عبد الله و راق و حسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام مؤدّب و حمزه بن محمد بن أحمد علوي و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني گفتند: خبر داد ما را علي بن إبراهيم بن هاشم از پدرش از عبد الله بن صالح هروي و نیز ابو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان از احمد بن ادريس از ابراهيم بن هاشم روایت کردند که عبد الله بن صالح هروي نقل کرده و گفت: به مأمون خبر رسانیدند که ابو الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام در مجالس می نشیند و با مردم سخن می گوید و مردم به علم او فریفته و شیفته می شوند، مأمون حاجب خود محمد بن عمرو طوسی را مأمور کرد

فطرد الناس، عن مجلسه و أحضره فلما نظر إليه المأمون زبره و استخفّ به فخرج أبو الحسن عليه السّلام من عنده مغضبا و هو يدمدم بشفتيه و يقول و حقّ المصطفى و المرتضى و سيّده النّساء لأستنزلنّ من حول الله عزّ و جلّ بدعائي عليه ما يكون سببا لطرد كلاب أهل هذه الكوره إياه و استخفافهم به و بخاصّته و عامّته ثمّ إنّّه عليه السّلام انصرف إلى مركزه و استحضر الميضاه و توضّأ و صلّى ركعتين و قنت في الثّانيه فقال اللّهمّ يا ذا القدره الجامعه و الرّحمه الواسعه و المنن المتتابعه و الآلاء المتواليه و الأيادي الجميله و المواهب الجزيله يا من لا- يوصف بتمثيل و لا- يمثّل بنظير و لا يغلب بظهير يا من خلق فرزق و ألهمّ فأنطق و ابتدع فشرع و علا- فارفع و قدّر فأحسن و صوّر فأتقن و أجنح فأبلغ و أنعم فأسيغ و أعطى فأجزل يا من سما في العزّ ففات خواطف الأبصار و دنا في اللّطف فجاز هو اجس الأفكار يا من تفرّد بالملك فلا ندّ له في ملكوت سلطانه و توحد بالكبرياء فلا ضدّ له في جبروت شأنه يا من حارت في كبرياء هيئته دقائق تا مردم را از مجلس براند و او را حاضر گرداند و چون حضرت را دید و جفا و خفت رسانید، حضرت بیرون آمد در حالی که غضبناک بود و می فرمود: به حقّ مصطفی، مرتضی، سیّده النّساء او را نفرین کنم طوری که یاری خدا از او برمی دارم تا اراذل شهر او را برانند و به او و درباریانش خفت رسانند. پس آن حضرت آمد و آب طلّید و وضو ساخت و دو رکعت نماز گزارد و در قنوت، دعا نمود: ای صاحب قدرت جامعه و رحمت واسعه و نعمت های پیاپی و نیکوئیهای مداوم و دارنده کرامات بی شمار، ای آنکه وصف را مثال نشاید و تشبیهت به مانند نیاید و نیروهای مدد یافته بر ساحت دست نیافته اند، ای آنکه آفرید و روزی رسانید و الهام کرد؛ پس گویا گردانید و راه بنموده و برتری گزیده و نظام بخشیده بسیار دقیق و نقش داده چه استوار، اقامه دلیل کرده کامل و به تمام کرامت فرموده و فراوان ببخشیده، ای آنکه در بزرگی اوج گرفته تا از بینشها گذشته و در لطافت چنان نزدیک شده که از اندیشه ها فراتر آمده، ای آن که در سلطنت یگانگی گرفته و در اقتدارش مانند ندارد و در کبریایی اش یکتایی گزیده و حریفی در برابر قدرتش نیست.

اللّطائف الأوهام و حسرت دون إدراك عظمتة خطائف أبصار الأنام يا عالم خطرات قلوب العارفين و شاهد لحظات أبصار الناظرين يا من عنت الوجوه لهيبته و خضعت الرقاب لجلالته و وجلت القلوب من خيفته و ارتعدت الفرائص من فرقه يا بدىء يا بديع يا قوى يا منيع يا علىّ يا رفيع صلّ على من شرفت الصلاه بالصلاه عليه و انتقم لى مّمن ظلمنى و استخفّ بى و طرد الشيعة عن بابى و أذقه مراره الدّلّ و الهوان كما أذاقنيها و اجعله طريد الأرجاس و شريد الأنجاس قال أبو الصلت عبد السلام بن صالح الهروى فما استتمّ مولاي دعاءه حتّى وقعت الرّجفه فى المدينه و ارتجّ البلد و ارتفعت الرّعقه و الصّيححه و استفحلت النّعره و ثارت الغبره و هاجت القاعه فلم أزايل مكاني إلى أن سلّم مولاي عليه السّلام فقال لى يا أبا الصّلت اصعد السّطح فإنّك سترى امرأه بغيه غثه رثه مهيجه الأشرار متسخه الأطمار يسميها أهل هذه الكوره سمانه لغباوتها و تهتكها و قد أسندت مكان الرّمح إلى نحرها قصباً و قد شدّت وقايه لها حمراء إلى و در عظمتش ژرف اندیشان مبهوت مانده و دیده بینندگان پیش از دیدنش بینش خود را از دست داده،ای دانای خاطره ها که بر دل عارفان خطور می کند و ای بینای نگریستن بینندگان و خاضع شده گردن ها از جلالتش و ترسیده دل ها از ترسش و لرزیده فرایص در بیمش،ای اختراع کننده،ای توانا،ای منیع،ای بلند،ای رفیع! درود فرست بر آن که نماز را به درود بر او شرف بخشیدی،و انتقام بکش برای من از کسی که ظلم کرد مرا و خفت رسانید به من و منع نمود شیعه را از در من و بچشان او را به تلخی مذلّت چنان چه او چشانید به من و او را از درگاه رحمت دور ساز آن چنانکه پلیدی دور ریخته می شود.ابو الصّلت گوید:امام علیه السّلام دعا را تمام نکرده بود که شهر بگردید و آشوب افتاد و غوغا بلند شد و گرد برخاست،از جای خود نرفتم تا مولایم سلام نماز گفت و فرمود:یا ابا الصلت! بر بام شو و جاده را بنگر،زنى ناپاک که به فکر آمیختن با مرد اجنبی است خواهی دید، زنى که اشرار را تحریک می کند و جامه چرکین بر تن دارد و اهل این شهر او را سمانه می گویند به جهت بلاهت و بی شرمی او،به شاخه ای از نی توسل جسته و پرده سرخ رنگ خود بر آن بسته

طرفه مكان اللّواء فهى تقود جيوش القاعه و تسوق عساكر الطّغام إلى قصر المأمون و منازل قوّاده فصعدت السّطح فلم أر إلّا نفوسا تزعزع بالعصى و هامات ترضخ بالأحجار و لقد رأيت المأمون متدّعا قد برز من قصر شاهجان متوجّها للهرب فما شعرت إلّا بشاجرد الحجام قد رمى من بعض أعالي السّطح بلبنه ثقبه فضرب بها رأس المأمون فأسقطت بيضته بعد أن شقّت جلد هامته فقال لقاذف اللّبنه بعض من عرف المأمون ويلك هذا أمير المؤمنين فسمعت سمانه تقول اسكت لا أمّ لك ليس هذا يوم التّميّز و المحابه و لا يوم إنزال النّاس على طبقاتهم فلو كان هذا أمير المؤمنين لما سلّط ذكور الفجّار على فروج الأبكار و طرد المأمون و جنوده أسوأ طرد أبعد إذلال و استخفاف شديد.

به جای لوا می کشد، می خواهد از غوغاگران سپاهی سازد و آنان را رهبری کند و اراذل را به قصر مأمون و منازل سران لشکرش سوق دهد؛ ابا الصلت گوید: من بر بالای بام شدم و ندیدم؛ مگر نفس ها که به عصا از هم ریخته می شد و سرها به سنگ شکسته می گشت و به تحقیق دیدم مأمون را که زره پوشیده و از قصر شاهجان بیرون شده و روی به فرار نهاده؛ پس ناگاه دیدم شاگرد حجامتچی را که خشتی گران پرتاب کرد و به سرش رسید و کلاهخودش از سر بیفکند و سرش بخراشید. کسی مأمون را بشناخت و خشت افکن را گفت: وای بر تو این امیر المؤمنين است، شنیدم که سمانه می گفت: ساکت شو بی مادر، امروز روز طرفداری و احترام به درجات نیست و روزی نیست که با هر کس طبق مقامش رفتار شود، اگر این واقعا امیر المؤمنين بود مردان فاجر را بر دختران بکر مسلط نمی کرد و پس از آن مأمون و لشکرش را با خفت و خواری از شهر بیرون راندند.

۴۳- باب ذکر ما أنشد الرضا عليه السلام المأمون من الشعر في الحلم و السكوت عن الجاهل و ترك عتاب الصديق و في استجلاب العدو حتى يكون صديقا و في كتمان السر

اشاره

باب ذکر ما أنشد الرضا عليه السلام

المأمون من الشعر في الحلم

و السكوت عن الجاهل و ترك عتاب

الصديق و في استجلاب العدو حتى

يكون صديقا و في كتمان السر

۱

۸۰۴

حدّثنا محمّد بن موسى المتوكلّ رضى الله عنه و محمّد بن محمد بن عصام الكلينيّ و أبو محمّد الحسن بن أحمد المؤدّب و علىّ بن عبد الوراق و علىّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق رضى الله عنهم قالوا حدّثنا محمّد بن يعقوب الكلينيّ رحمه الله قال: حدّثنا علىّ بن إبراهيم العلويّ الجوانيّ عن موسى بن محمّد المحاربيّ عن رجل ذكر اسمه عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أنّ المأمون قال له هل رويت من الشعر شيئا؟

۴۳- اشعاری که امام رضا عليه السّلام برای مأمون در معنی حلم و سکوت در مقابل جاهلان و ترک عتاب دوستان و جذب دشمن فرموده تا دوست شوند و در پنهان داشتن رازها

اشعاری که امام رضا عليه السلام برای

مأمون در معنی حلم و سکوت در

مقابل جاهلان و ترک عتاب دوستان

و جذب دشمن فرموده تا دوست

شوند و در پنهان داشتن رازها

۱

محمد بن موسی بن متوکل و محمد بن محمد بن عصام کلینی و ابو محمد حسن بن احمد بن مؤدب و علی بن عبد الله بن وراق و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گفتند که محمد بن یعقوب کلینی گفت که علی بن ابراهیم علوی جوانی از موسی بن محمد محاربی از شخصی که نام او را برده بود از امام رضا علیه السلام روایت کرده که مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: تاکنون شعری برای روایت کرده اند؟

ص: ۳۲۳

فقال قد رويت منه الكثير فقال أنشدني أحسن ما رويته في الحلم فقال عليه السلام:

إذا كان دوني من بليت بجهله

أبيت لنفسي أن تقابل بالجهل

وإن كان مثلي في محلي من النهي

أخذت بحلمي كي أجل عن المثل

وإن كنت أدنى منه في الفضل و الحجى

عرفت له حق التقدّم و الفضل

فقال له المؤمن: ما أحسن هذا من قاله فقال بعض فتياننا قال فأنشدني أحسن ما رويته في السكوت عن الجاهل و ترك عتاب الصديق فقال عليه السلام:

إنّي ليهجرني الصديق تجنّبا

فأريه أنّ لهجره أسبابا

و أراه إن عاتبته أغربته

فأرى له ترك العتاب عتابا

و إذا بليت بجاهل متحكّم

يجد المحال من الأمور صوابا

أوليته منّي السكوت و ربّما

كان السكوت عن الجواب جوابا

فقال المؤمن: ما أحسن هذا هذا من قاله فقال لبعض فتياننا قال فأنشدني عن أحسن ما رويته في استجلاب العدو حتّى فرمود: بسیار روایت کرده اند، مؤمن گفت: بهترین شعری که در حلم روایت داری بخوان؛ پس فرمود:

آن کس که من مبتلا شده ام به جهل او، نپسندم برای خود که به جهل او مقابل شوم

و اگر مثل من است در مرتبه عقل، چنگ در حلم زخم تا برتر شوم از مثل خود،

اگر من کمتر باشم از او در فضل و عقل، حق تقدم و فضل او بشناسم و از او بگذرانم.

مأمون گفت: چه خوب گفته اند! این را که گفته است؟ فرمود: بعضی از جوانان ما، گفت: بهترین شعری که در سکوت در مقابل جاهل و ترک عتاب دوست روایت داری برایم بخوان، فرمود:

دوستم به قصد جدائی دوری می گزیند و من علت جدائی را از او می پرسم.

می نمایانم اگر تندی کنم در هجرش سبب شده ام، پس ترک عتاب را خود عتاب می بینم.

چون به دوست نادانی برخورد کنم که امور محال را باور دارد و شدنی می داند

سکوت را سزاوار او می دانم؛ زیرا خاموشی گاهی اوقات جواب محسوب می شود

مأمون گفت: چه خوب گفته اند، چه کسی گفته؟ فرمود: بعضی از جوانان ما. گفت: بخوان بهترین شعری که روایت داری در جلب دشمن تا

يكون صديقا فقال عليه السلام:

و ذى غلّه [سالمه] سالمته فقهرته

فأوقرته منى لعفو التّحمّل

و من لا يدافع سيئات عدوّه

ياحسانه لم يأخذ الطّول من عل

و لم أر فى الأشياء أسرع مهلكا

لغمر قديم من و داد معجّل

فقال المؤمن: ما أحسن هذا هذا من قاله فقال عليه السّلام بعض فتياننا قال فأنشدنى أحسن ما رويته فى كتمان السّير فقال عليه السّلام:

و إنّى لأنسى السّرّ كى لا أذيعه

فيا من رأى سرّا يصابن بأن ينسى

مخافه أن يجرى ببالى ذكره

فينبذه قلبى إلى ملتوى الحشا

فيوشك من لم يفش سرّا و جال فى

خواطره أن لا يطيق له حبسا

فقال المؤمن: إذا أمرت أن يتّرب الكتاب كيف تقول قال ترّب قال فمن السّبحا قال سجّ قال فمن الطّين قال [طن] طين قال فقال المؤمن يا غلام ترّب هذا الكتاب و سجّه و [طنه] طينه و امض به إلى الفضل بن سهل و خذ لأبى الحسن عليه السّلام ثلاثمائة ألف درهم.

دوست گردد، حضرت فرمود:

بسا با ضرور كه از در دوستى درآمده ولى او را زير بار بخشش برده، گرانبار نموده ام.

هر كس اعمال دشمن را به نيكي دفع نكند او بخشش را از مقام بالاتر فرانگرفته.

برای برطرف کردن اختلاف میان دو تن، راهی سریعتر از مهربانی ندیده ام.

مأمون گفت: خوب شعری است این را که گفته؟ فرمود: بعضی از جوانان ما، گفت: بخوان نیکوترین شعری که در کتمان سرّ روایت داری، فرمود:

سرّ دیگری را فراموش کنم تا شایع نگردد اگر سرّی داری فراموش کن تا محفوظ بماند

فراموش کردن از آن جهت است که مبدا به یاد من آید. و دلم آن را به اطراف خود افکند.

ممکن است شخص سرّی را فاش ننماید ولی در ذهنش می گذرد و او را بی طاقت می کند

مأمون گفت: هرگاه بفرمایی که بر کتاب خاک ریزند چه می گوئی؟ فرمود: «تَرَبُّ» گفت: از ماده «سَحَا» اگر امر کنید؟ فرمود: «سَحَّ» گفت: از ماده «طین»؟ فرمود: «طَین». مأمون به غلامش گفت: بر این کتاب خاک ریز و به فضل بن سهل بفرست و سیصد هزار درهم برای ابو الحسن از وی بستان.

ص: ۳۲۵

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه: كان سبيل ما يقبله الرضا عليه السلام من المأمون سبيل ما كان يقبله النبي صلى الله عليه و آله من الملوك و سبيل ما كان يقبله الحسن بن على عليه السلام من معاويه و سبيل ما كان يقبله الأئمة من آبائه من الخلفاء و من كانت الدنيا كلها له فغلب عليها ثم أعطى بعضها فجائز له أن يأخذه.

و مما أنشده الرضا عليه السلام و تمثل به.

٨٠٥٢

حدّثنا على بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضى الله عنه قال: حدّثنا محمد بن أبى عبد الله الكوفى عن سهل بن زياد الآدمى عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنى، عن عبد الله بن صالح الهروى قال: حدّثنى معمر بن خلاد و جماعه قالوا: دخلنا على الرضا عليه السلام فقال له بعضنا جعلنا الله فداك ما لى أراك متغيّر الوجه فقال عليه السلام: إننى بقيت ليلتى ساهرا متفكرا فى قول مروان بن أبى حفصه:

أنى يكون و ليس ذاك بكائن

لبنى البنات وراثه الأعمام

مصنّف كتاب گوید: این مال ها که امام رضا علیه السلام از مأمون قبول می کرد از همان راه بود که رسول خدا صلى الله عليه و آله از ملوک قبول می کرد، از آن راه که امام حسن علیه السلام از معاویه قبول می نمود و سایر امامان از پدران مأمون که خلفا بودند، قبول می کردند، هر که دنیا تماما از او باشد از دست او ببرند؛ پس بعضی از آن او را دهند او را جایز است که آن را بگیرد. آنچه که حضرت رضا علیه السلام انشاد فرموده و به آن تمثل نموده.

٨٠٥٢

على بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: محمد بن ابى عبد الله كوفى از سهل بن زياد آدمى از عبد العظيم بن عبد الله حسنى روايت کرده که گفت: معمر بن خلاد و جماعتى گفتند: بر امام رضا عليه السلام وارد شدیم پس يکى از ما عرض کرد: فدایت شوم چرا رخسار مبارکتان را دگرگون می بینم؟ فرمود:

من بیشتر شب بیدارى کشیدم و در این شعر مروان بن ابى حفصه می اندیشیدم که گفته است:

از کجا می شود و این شدنى نخواهد بود دخترزاده ها ارث به جای عموها برند

ص: ۳۲۶

ثمّ نمت فإذا أنا بقائل قد أخذ بعضاده الباب و هو يقول:

أَنْتَى يَكُونُ و لَيْسَ ذَاكَ بِكَائِنِ

لِلْمُشْرِكِينَ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ

لِبَنِي الْبَنَاتِ نَصِييْهِمْ مِنْ جَدِّهِمْ

و الْعَمِّ مَتْرُوكٌ بَغِيرِ سِهَامِ

مَا لِلطَّلِيقِ و لِلتَّرَاثِ و إِنَّمَا

سَجْدُ الطَّلِيقِ مَخَافُهُ الصَّمَامِ

قَدْ كَانَ أَخْبَرَكَ الْقُرْآنُ بِفَضْلِهِ

فَمَضَى الْقَضَاءُ بِهِ مِنَ الْحُكَامِ

إِنَّ ابْنَ فَاطِمَةَ الْمَتَوَّهَ بِاسْمِهِ

حَازَ الْوَرَاثَةَ عَنْ بَنِي الْأَعْمَامِ

و بَقِيَ ابْنُ ثَلَاثَةِ وَاثِقًا مَتَرَدِّدًا

يَبْكِي و يَسْعُدُهُ ذَوُو الْأَرْحَامِ

۸۰۶۳

حدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمَغِيرَةِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

إِنَّكَ فِي دَارِ لَهَا مَدَّة

يَقْبَلُ فِيهَا عَمَلُ الْعَامِلِ

سپس خوابیدم در عالم خواب دیدم شخصی چهارچوب در را گرفته و می گوید:

این شدنی نخواهد بود که مشرکین پرچمداران اسلام باشند.

دخترزادگان از جدّشان ارث می برند در حالی که عمو بدون سهم الارث کنار می رود.

آنکه اسیر مسلمین شده چگونه ارث نبوت برد؟ از ترس شمشیر اظهار اسلام کرده

قرآن از پیش به مقام آنکه ارث برد خبر داده و احکام آن را گفته است.

فرزند فاطمه که مشهور همگانست او ارث نبوت را از عموزاده ها می برد.

اما فرزند نثیله متحیر در کنار می ایستد و می گرید و خویشانش با وی همدمی می کنند.

۸۰۶۳

پدرم گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از عبد الله بن مغیر که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می فرمود:

تو در سرائی هستی که ماندنت محدود است و در مدّت کوتاه عمل هرعاملی قبول است.

ص: ۳۲۷

ألا ترى الموت محيطة بها

يكذب فيها أمل الآمل

تعجل الذنب لما تشتهي

و تأمل التوبة في قابل

و الموت يأتي أهله بغته

ما ذاك فعل الحازم العاقل

٨٠٧٤

حدّثنا الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكري قال: أخبرني أبو بكر أحمد بن محمد بن الفضل المعروف بابن الخباز سنة أربع عشرة و ثلاثمائة قال: حدّثنا إبراهيم بن أحمد الكاتب قال: حدّثنا أحمد بن الحسين كاتب أبي الفياض عن أبيه قال: حضرنا مجلس عليّ بن موسى عليه السلام فشكا رجل أخاه فأنشأ يقول:

أعذر أخاك على ذنوبه

و استر و غطّ على عيوبه

و اصبر على بهت السفيه

و للزمان على خطوبه

و دع الجواب تفضّلا

و كل الظلوم إلى حسيبه

آیا نمی بینی که مرگ از هر سو این سرا را فرا گرفته و آرزوها را بر باد فنا می دهد.

در مدّت کوتاه شتاب داری که شهوات خود را سیر کنی و توبه را به عقب می اندازی.

با این که مرگ ناگهان فرامی رسد، اکنون بین شخص با فکر و اندیشه چه باید بکند؟

٨٠٧٤

حسن بن عبد الله بن سعيد العسكري گوید:

خبر داد ما را ابو بکر احمد بن محمد بن فضل معروف به ابن خَبَّاز در سال سیصد و چهارده (۳۱۴) که گفت: روایت کرد برای ما ابراهیم بن احمد بن کاتب از احمد بن حسین کاتب ابی فِیاض از پدرش که گفت: در مجلس امام رضا علیه السَّلام بودیم که مردی از برادرش به آن حضرت شکوه کرد، آن بزرگوار این اشعار را برای او خواند:

برادرت را در کارهای نادرستش معذور بدار و اعمال نادرست او را بپوشان.

اگر نادانی، ناحقّی به تو گفت شکیبائی کن و همچنین بر حوادث سخت روزگار که می آید.

از روی بزرگی خود، او را رها کن و ستمکار را به آنکه حساب او و همه در دست اوست واگذار.

ص: ۳۲۸

حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الزَّيَّان بن الصَّيْلَت قال: أنشدني الرضا عليه السلام لعبد المطلب

يعيب النَّاس كلَّهم زمانا

و ما لزماننا عيب سوانا

نعيب زماننا و العيب فينا

و لو نطق الزَّمان بنا هجانا

و إنّ الذَّنْب يترك لحم ذئب

و يأكل بعضنا بعضا عيانا

لبسنا للخداع مسوك طيب

و ويل للغريب إذا أتانا

حدَّثنا أبو العباس محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطَّالْقَانِي رحمه الله قال: حدَّثنا أبو سعيد الحسين بن عليّ العدويّ قال: حدَّثنا الهيثم بن عبد الله الرِّمَانِي قال: حدَّثنا عليّ بن موسى الرضا عليه السَّلام، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن عليّ، عن عليّ بن الحسين، عن أبيه عليه السَّلام ۸۰۸۵

محمد بن موسى بن متوكل گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ریان بن الصیلت که گفت: امام رضا علیه السلام اشعاری برای من از عبد المطلب خواند:

مردم، زمانه را عیب می کنند و بد می گویند و حال آنکه ما برای زمانه عیب هستیم.

زمانه را نقد می کنیم لکن عیب در ماست و اگر زمانه زبان داشت ما را رسوا می کرد.

گرگ رقیب خود را می درد و آنرا نمی خورد ولی بعضی از مردم علنی دیگری را می خوردند.

ظاهر خود را برای فریب مردم می آرائیم وای به آنکه غریب باشد و فریب ما را بخورد.

ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما حسین بن علی عدوی که هیثم بن عبد الله رمانی گفت:

روایت کرد برای ما علی بن موسی الرضا علیهما السّلام از پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام از پدرش جعفر بن محمد علیهما السّلام از پدرش محمد بن علی علیهما السّلام از علی بن حسین علیهما السّلام که فرمود:

ص: ۳۲۹

قال: كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول:

خلقت الخلائق في قدره

فمنهم سخى و منهم بخیل

فأما السخی ففی راحه

و أما البخیل فشوم طویل

۸۱۰۷

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثنا محمّد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا محمّد بن يحيى بن أبي عبّاد قال: حدَّثني عمّي قال: سمعت الرّضا عليه السّلام يوما ينشد و قليلا ما كان ينشد شعرا:

كلّنا نأمل مدّا في الأجل

و المنايا هنّ آفات الأمل

لا تغرّتك أباطيل المنى

و الزم القصد و دع عنك العلل

إنّما الدّنيا كظلّ زائل

حلّ فيه راكب ثمّ رحل

فقلت: لمن هذا أعزّ الله الأمير فقال لعراقيّ لكم قلت أنشدنيّه أبو العتاهيه لنفسه فقال هات اسمه و دع عنك هذا إنّ الله سبحانه و تعالى يقول وَ لا تَنابَرُوا بِالْأَلْقَابِ وَ لعلّ الرّجل يكره هذا.

امير المؤمنين عليه السلام می خواند:

خداوندا مردم را بر یک فطرت آفریدی ولی برخی بخشنده و پاره ای تنگ نظرند.

اما بخشنده در کمال خوشی به سر می برد و بخیل نهایت شومی را داراست.

۸۱۰۷

محمد بن یحیی صولی از محمد بن یحیی بن ابی عباد نقل کرده است که گفت:عمویم برایم گفت:روزی از امام رضا علیه

السلام شنیدم که این اشعار را می خواند با این که ایشان بسیار کم شعر می خواند:

همه ما آرزو داریم که مرگ ما را مهلت دهد در حالی که مرگ خود نابودکننده آرزوهاست.

تو را آرزوهای دروغین فریب ندهد میانه رو باش و بیهوده گری را کنار بگذار.

دنیا سایه ای را ماند که ماندنی نیست، سواری بار می اندازد و پس از درنگی کوچ می کند.

گفتم: خداوند شما را عزیز دارد از کیست؟ فرمود: یک تن از اهل عراق، گفتم: ابو العتاهیه خود این را خواند. فرمود: وی را به نامش بخوان و این طرز سخن واگذار که خداوند فرمود: «مردم را به لقب بدشان نخوانید» شاید ناخوش دارد.

ص: ۳۳۰

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ: بَعَثَ الْمَأْمُونُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ جَارِيَةً فَلَمَّا أَدْخَلَتْ إِلَيْهِ اشْمَأَزَّتْ مِنَ الشَّيْبِ فَلَمَّا رَأَى كِرَاهِيَتَهَا رَدَّهَا إِلَى الْمَأْمُونِ وَكُتِبَ إِلَيْهِ بِهَذَا الْأَبْيَاتِ شِعْرًا:

نَعَى نَفْسِي إِلَى نَفْسِي الْمَشِيبِ

وَعِنْدَ الشَّيْبِ يَتَعَطَّى اللَّيْبِ

فَقَدْ وَلَّى الشَّبَابَ إِلَى مَدَاهِ

فَلَسْتُ أَرَى مَوَاضِعَهُ يَثُوبِ

سَأْبُكِيهِ وَأَنْدَبُهُ طَوِيلًا

وَأَدْعُوهُ إِلَى عَسَى يَجِيبِ

وَهِيَاتِ الَّذِي قَدْ فَاتَ عَنِّي

تَمَنِّيَنِي بِهِ النَّفْسُ الْكَذُوبِ

وَرَاعَ الْغَانِيَاتِ بَيَاضَ رَأْسِي

وَمِنْ مَدِّ الْبَقَاءِ لَهُ يَشِيبِ

أَرَى الْبَيضَ الْحَسَانَ [يَجْدِفُ] يَحْدُنْ عَنِّي

وَفِي هَجْرَانِهِمْ لَنَا نَصِيبِ

احمد بن زياد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم روایت کرده که ابراهیم بن محمد حسنی گفت: مأمون برای امام رضا علیه السلام کنیزی فرستاد، چون او را نزد آن حضرت آوردند کنیزک از پیری و موی سپید ایشان اظهار کراهت کرد، امام چون ناخوشایندی کنیزک را دید او را با شعری که برای مأمون نوشته بود باز گردانید:

سپیدی مویم خبر مرگم را می دهد و شخص هشیار در پیری نصیحت پذیر است.

ایام جوانی سپری شد و به آخر رسید و بازگشتی از آن به جای خود نخواهم دید.

در فراقش ناله سر می دهم و همواره او را می خوانم باشد که بپذیرد و باز گردد.

هیئات آنچه را که از دست داده ام این نفس دروغزن مرا به امید بازگشتش وامیدارد.

زنان زیبا از موی سپید من می هراسند و هر که بودنش طول کشید پیر خواهد گشت.

زیارویان را می نگرم که از من گریزانند و جدائی آنان اکنون ما را نصیب است.

ص: ۳۳۱

فإن يكن الشباب مضي حيبا

فإن الشيب أيضا لي حبيب

سأصحابه بتقوى الله حتى

يفرق بيننا الأجل القريب

۸۱۲۹

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البیهقيّ قال: حدّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثنا أبو ذكوان قال: حدّثنا إبراهيم بن العباس قال كان الرضا عليه السلام ينشد كثيرا:

إذا كنت في خير فلا تغترر به

و لكن قل اللهم سلّم و تتم

اگر جوانی ای که گذشته محبوب ما بود اینک پیری هم همچنان برای من محبوب است.

با همین پیری دوست می شوم با پروای از خداوند، تا اجل میان من و او جدایی اندازد.

۸۱۲۹

ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان از ابراهیم بن عباس روایت کرد که گفت: امام رضا علیه السلام این شعر را زیاد می خواند:

هرگاه در خیر و خوشی باشی به آن فریفته مشو؛ بلکه بگو خدایا سالم دار و تمام کن.

ص: ۳۳۲

باب فی ذکر أخلاق الرضا علیه السلام

الکریمه و وصف عبادته

۱

۸۱۳

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ بنيسابور سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا عون بن محمد عن أبي عبّاد قال كان جلوس الرّضا عليه السّلام في الصّيف على حصير و في السّماء على مشح و لبسه الغليظ من الثّياب حتّى إذا برز للنّاس تزّين لهم.

۸۱۴ ۲

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا جبله بن محمّد الكوفيّ قال: حدَّثنا عيسى بن حمّاد بن عيسى، عن أبيه

۴۴- ذکر اخلاق کریمه امام رضا علیه السلام و وصف عبادت آن بزرگوار

ذکر اخلاق کریمه امام رضا علیه السلام

و وصف عبادت آن بزرگوار

۱

۸۱۳

حسین بن احمد بیهقی در سال سیصد و پنجاه و دو (۳۵۲) در نیشابور برایم از محمد بن یحیی صولی از عون بن محمد از ابی عباد روایت کرده و گفت: امام رضا علیه السّلام در تابستان بر حصیر می نشست و در زمستان بر روی نمد، پیراهنی خشن می پوشید مگر آن که بخواهد پیش مردم درآید که در آن وقت لباس بهتر دربر می نمود.

۸۱۴ ۲

حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از جبله بن محمد کوفی از عیسی بن حمّاد بن عیسی از پدرش از امام رضا

عليه السلام از پدرش روايت کرده که جعفر بن محمد عليهما السلام

ص: ۳۳۳

عن الرضا عليه السلام عن أبيه عليه السلام أنّ جعفر بن محمد عليه السلام كان يقول إنّ الرجل ليسألني الحاجه فأبادر بقضائها مخافه أن يستغنى عنها فلا يجد لها موقعا إذا جاءته.

۸۱۵۳

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدّثنا محمد بن يحيى الصّولي قال: حدّثني جدّتي أمّ أبي و اسمها عذر قالت اشترت مع عدّه جوار من الكوفه و كنت من مولّداتها قالت فحملنا إلى المأمون فكنا في داره في جنّه من الأكل و الشّرب و الطّيب و كثره الدّنانير فوهبني للمأمون للرّضا عليه السلام فلمّا صرت في داره فقدت جميع ما كنت فيه من النّعيم و كانت علينا قيمه تتبّهنّا من اللّيل و تأخذنا بالصّلاه و كان ذلك من أشدّ شيء علينا فكنت أتمنّى الخروج من داره إلى أن وهبني لجدّك عبد الله بن العباس فلمّا صرت إلى منزله كنت كأني قد أدخلت الجنّه قال الصّولي: و ما رأيت امرأ قطّ أتمّ من جدّتي هذه عقلا و لا أسخى كفّا و توقّيت سنه سبعين و مائتين و لها نحو مائه فرمود: مردی که از من حاجتی می خواهد پس من پیش دستی می کنم، به انجام آن، از بیم آن که او بی نیاز شود از آن؛ و من دیر برسم و حاجتش از طریق دیگری روا شده باشد.

۸۱۵۳

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید:

محمد بن یحیی صولی روایت کرده و گفت:

جدّه من، مادر پدرم که نام او «عذر» بود، گفت:

مرا با چند کنیز از کوفه خریدند و من خانه زاد بودم در کوفه؛ پس مرا نزد مأمون آوردند، در خانه او در بهشتی بودیم از راه اکل و شرب و طیب و زر بسیار و او مرا به امام رضا علیه السلام بخشید و چون به خانه او آمدم، همگی آن نعمتها را از دست دادم و زنی بر ما نگهبان بود که ما را در شب بیدار می کرد و به نماز و امی داشت و این کار بر ما بسیار سخت و ناگوار بود؛ پس همه آرزوی من این بود که از خانه او بیرون آیم تا این که مرا به جدّ تو، عبد الله بن عباس بخشید و چون به خانه او آمدم، گویا در بهشت داخل شدم. صولی گفت: من هیچ زنی ندیدم عاقل تر از این جدّه من و سخی تر از او و او در سال دویست و هفتاد (۲۷۰) فوت کرد و نزدیک به یکصد

ص: ۳۳۴

سنه و كانت تسأل عن أمر الرضا عليه السلام كثيرا فتقول ما أذكر منه شيئا إلا- أنني كنت أراه يتبخّر بالعود الهندي السني و يستعمل بعده ماء ورد و مسكا و كان عليه السلام إذا صلى الغداة و كان يصلّيها في أوّل وقت ثم يسجد فلا يرفع رأسه إلى أن ترتفع الشمس ثم يقوم فيجلس للناس أو يركب و لم يكن أحد يقدر أن يرفع صوته في داره كانت ما كان إنما يتكلّم الناس قليلا قليلا و كان جدّي عبد الله يتبرّك بجدّتي هذه فدبرها يوم وهبت له فدخل عليه خاله العباس بن الأخنف الحنفي الشاعر فأعجبته فقال لجدّي هب لي هذه الجارية قال هي مدبره فقال العباس بن الأخنف:

[أيا]يا[غدر]عذر زين باسمك[الغدر]العذر و أساء لا يحسن بك الدهر

۸۱۶۴

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدّثنا محمد بن يحيى الصولي قال: حدّثنا أبو ذكوان قال سمعت إبراهيم بن العباس يقول: ما رأيت الرضا عليه السلام يسأل عن شيء قطّ إلا علم سال عمر کرد، او می گفت: از احوال او (امام رضا عليه السلام) هیچ چیز یاد ندارم غیر این که می دیدم به عود خام هندی بخور می کرد و بعد از آن گلاب و مشک به کار می برد و نماز صبح در اوّل وقت بجا می آورد؛ پس به سجده می رفت و سر بر نمی داشت تا آفتاب بلند می شد؛ پس بر می خاست یا با مردم می نشست یا سوار می شد و کسی در خانه او آواز بلند نمی کرد هر که بود، با مردم به نرمی سخن می گفت و جدّم عبد الله تبرک می کرد به جدّه من و روزی که امام او را به وی بخشید با او تدبیر کرد که بعد از مرگ او آزاد باشد وقتی خالوی او عباس بن اخنف شاعر بر او داخل شد، این کنیز او را خوش آمد، گفت: این را به من بخش. گفت: این مدبره است، عباس بخواند:

ای عذر نیرنگ به نام تو زینت یافت، روزگار با کسی که اراده احسان تو را داشت بد رفتار نمود.

۸۱۶۴

ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان روایت کرده که گفت:

شنیدم از ابراهیم بن العباس که می گفت: هرگز ندیدم از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام سؤالی شود مگر این که پاسخ آن را می دانست.

ص: ۳۳۵

ولا- رأيت أعلم منه بما كان في الزمان الأول إلى وقته و عصره و كان المأمون يمتحنه بالسؤال عن كل شيء فيجيب فيه و كان كلامه كله و جوابه و تمثله انتراعات من القرآن و كان يختمه في كل ثلاثة و يقول لو أردت أن أختمه في أقرب من ثلاثة تختمت و لكني ما مررت بآيه قط إلا فكرت فيها و في أي شيء أنزلت و في أي وقت فلذلك صرت أختم في كل ثلاثة أيام.

و من كلامه عليه السلام المشهور قوله: الصيغائر من الذنوب طرق إلى الكبائر و من لم يخف الله في القليل لم [تخفه] يخفه في الكثير و لو لم يخوف الله الناس بجنه و نار لكان الواجب أن يطيعوه و لا يعصوه لتفضله عليهم و إحسانه إليهم و ما بدأهم به من إنعامه الذي ما استحقوه.

۸۱۷۵

حدثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال: حدثني أبي، عن أحمد بن علي الأنصاري قال سمعت رجاء بن أبي الضحاك يقول: بعثني المأمون في إشخاص و ندیدم از او داناتر به احوالی که در زمان پیش تا زمان او گذشته است، و مأمون او را امتحان می نمود به هر سؤالی، و جواب می گفت و همه سخن او و جواب او و مثال هایی که می آورد همه از قرآن نشأت گرفته بود و او در سه روز یک قرآن را ختم می کرد و می گفت: اگر خواهم در کمتر از سه روز می توانم اما من هرگز به آیه نمی گذرم مگر در آن فکر می کنم که در چه چیز فرود آمده است و در کدام وقت، از این روی هر سه روز ختم می کنم.

و از کلام مشهور حضرت این است: گناهان صغیره، راه گناهان کبیره هستند، هر که از خدا در اندک نترسد در بسیار نیز نترسد و اگر خداوند مردم را نمی ترساند به جنت و نار، هر آینه واجب بود که او را اطاعت کنند و معصیت نکنند به جهت تفضل و احسانی که بر ایشان نموده و نعمت ها داده، پیش از آنکه استحقاق یابند.

۸۱۷۵

تمیم بن عبد الله بن تميم قرشي از پدرش از احمد بن علی انصاری روایت کرده که گفت:

شنیدم از رجاء بن ابی الضحاک که می گفت:

مرا مأمون فرستاد که امام رضا علیه السلام را از مدینه

ص: ۳۳۶

علی بن موسی علیه السلام من المدینه و قد أمرنی أن آخذ به علی طریق البصره و الأهواز و فارس و لا آخذ به علی طریق قم و أمرنی أن أحفظه بنفسی باللیل و النهار حتی أقدم به علیه فکنت معه من المدینه إلى مرو فو الله ما رأیت رجلاً کان أتقى لله تعالی منه و لا أكثر ذکراً لله فی جمیع أوقاته منه و لا أشدّ خوفاً لله عزّ و جلّ منه و کان إذا أصبح صلی الغداه فإذا سلّم جلس فی مصلّاه یسبح الله و یحمّده و یکبره و یهلّله و یصلی علی النبی صلی الله علیه و آله حتی تطلع الشمس ثم یسجد سجده ینی فیها حتی یتعالی النهار ثم أقبل علی الناس یحدّثهم و یعظهم إلى قرب الزوال ثم جدّد وضوءه و عاد إلى مصلّاه فإذا زالت الشمس قام فصلی ست رکعات یقرأ فی الرکعه الأولى الحمد و قل یا أيّها الکافرون و فی الثانیه الحمد و قل هو الله و یقرأ فی الأربع فی کلّ رکعه الحمد لله و قل هو الله أحد و یسلّم فی کلّ رکعتین و یقنت فیهما فی الثانیه قبل الرکوع و بعد القراءه ثم یؤذّن و یصلی رکعتین ثم یمیم و یصلی الظهر فإذا سلّم سبّح الله و حمّده و کبره بیاورم، و امر کرد او را از راه بصره و فارس و اهواز بیاورم نه راه قم و سفارش نمود که خود شخصاً شب و روز او را مراقبت نماید تا نزد او برسانم؛ پس از مدینه تا مرو با او بودم، به خدا قسم ندیدم مردی که از او متقی تر به خدای تعالی باشد و از او بیشتر یاد خدا کند و ذکر خدا گوید در همه اوقاتش و یا خداترس و پارسا تر از او باشد، نماز صبح می گزارد و چون سلام می داد در مصلای خود می نشست و تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می گفت و صلوات بر پیامبر و آل او می فرستاد تا آفتاب برمی آمد، پس به سجده می رفت و می ماند در سجده تا روز بلند می شد، بعد از آن روی به مردم می آورد و با ایشان سخن و پند می داد تا نزدیک زوال؛ سپس وضو تازه می کرد و به مصلی بازمی گشت و نماز می نمود و چون ظهر می شد برمی خاست شش رکعت نماز، در رکعت اول «حمد» و «قُلْ یا أيّها الکافرون» و در رکعت دوم «حمد» و «قُلْ هُوَ الله أَحَدٌ» می خواند و در هر دو رکعت سلام می داد و در رکعت دوم پیش از رکوع و بعد از قرائت قنوت می خواند، سپس اذان می گفت، پس دو رکعت نماز می خواند، سپس اقامه می گفت و ظهر می گزارد و چون سلام می داد تسبیح، تحمید، تکبیر و تهلیل می کرد

و هلله ما شاء الله ثم سجد سجده الشكر يقول فيها مائه مره شكرا لله فإذا رفع رأسه قام فصلّى ست ركعات يقرأ فى كلّ ركعه الحمد و قل هو الله أحد و يسلم فى كلّ ركعتين و يقنت فى ثانيه كلّ ركعتين قبل الرّكوع و بعد القراءه ثم يؤذّن ثم يصلّى ركعتين و يقنت فى الثانيه فإذا سلّم جلس فى مصلاه يسبح الله و يحمده و يكبره و يهلله ما شاء الله ثم سجد سجده يقول فيها مائه مره حمدا لله فإذا غابت الشمس توضأ و صلّى المغرب ثلاثا بأذان و إقامه و قنت فى الثانيه قبل الرّكوع و بعد القراءه فإذا سلّم جلس فى مصلاه يسبح الله و يحمده و يكبره و يهلله ما شاء الله ثم يسجد سجده الشكر ثم يرفع رأسه و لم يتكلّم حتّى يقوم و يصلّى أربع ركعات بتسليمتين و يقنت فى كلّ ركعتين فى الثانيه قبل الرّكوع و بعد القراءه و كان يقرأ فى الأولى من هذه الأربع الحمد و قل يا أيها الكافرون و فى الثانيه الحمد و قل هو الله أحد و يقرأ فى الرّكعتين الباقيتين الحمد و قل هو الله ثم يجلس بعد التسليم فى التعقيب ما شاء الله.

فراوان، سپس سجده شكر کرده و صد بار «شكرا لله» می گفت، بعد سر بر می داشت، شش رکعت نماز می گزارد، در هر رکعت «حمد» و «قل هو الله» می خواند و در دو رکعت سلام می داد و در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوت می گفت، پس اذان می گفت و دو رکعت نماز می گزارد و در دوم قنوت می خواند و بعد از سلام برمی خاست و نماز عصر می کرد و بعد از سلام در مصلاى خود مى نشست، تسبیح، تحمید، تکبیر و تهلیل می کرد هرچه خدا می خواست، در سجده صد بار حمد می گفت و چون آفتاب فرومی رفت وضو می ساخت و نماز مغرب می کرد به اذان و اقامه و در رکعت دوم پیش از رکوع و بعد از قرائت قنوت می خواند، بعد از سلام در مصلاى خود تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر می کرد هرچه خدا می خواست، سجده شکر می کرد، سخن نمی گفت تا برمی خاست و چهار رکعت به دو سلام می گزارد و در رکعت دوم قنوت می خواند پیش از رکوع و بعد از قرائت و در رکعت اوّل این چهار رکعت «حمد» و «قل یا ایها الکافرون» و در دوم «حمد» و «قل هو الله احد» می خواند و بعد از سلام در تعقیب می نشست تا هرزمان که خدا می خواست.

ثم يفطر ثم يلبث حتى يمضي من الليل قريب من الثلث ثم يقوم فيصلّي العشاء الآخرة أربع ركعات و يقنت في الثانية قبل الركوع و بعد القراءة فإذا سلّم جلس في مصلاه يذكر الله عزّ وجلّ و يسبحه و يحمّده و يكبره و يهلّله ما شاء الله و يسجد بعد التعقيب سجده الشكر ثم يأوى إلى فراشه فإذا كان الثلث الأخير من الليل قام من فراشه بالتسبيح و التّحميد و التّكبير و التّهلّيل و الاستغفار فاستاك ثم توضأ ثم قام إلى صلاه الليل فيصلّي ثمان ركعات و يسلم في كلّ ركعتين يقرأ في الأوليين منها في كلّ ركعه الحمد مرّه و قل هو الله أحد ثلاثين مرّه ثم يصلّي صلاه جعفر بن أبي طالب عليه السّلام أربع ركعات يسلم في كلّ ركعتين و يقنت في كلّ ركعتين في الثانية قبل الركوع و بعد التسبيح و يحتسب بها من صلاه الليل ثم يقوم فيصلّي ركعتين الباقيتين يقرأ في الأولى الحمد و سورة الملك و في الثانية الحمد لله و هل أتى على الإنسان ثم يقوم فيصلّي ركعتي الشّفع يقرأ في كلّ ركعه منهما الحمد لله مرّه و قل هو الله أحد ثلاث مرّات و يقنت في الثانية سپس افطار می نمود و درنگ می کرد تا نزدیک به یک سوم از شب می گذشت؛ پس برمی خاست نماز عشا می گزارد چهار ركعت و در ركعت دوم قنوت می خواند و بعد از سلام در مصلاي خود می نشست ذكر خدای و تسبیح و تحمید و تكبير و تهلیل می گفت چندان كه خدا خواهد و بعد از تعقيب سجده شكر می كرد، سپس به فراش خود می رفت و چون ثلث سوم شب می شد از فراش برمی خاست با تسبیح و تحمید و تكبير و تهلیل و استغفار؛ پس مسواك می كرد، وضو می ساخت و به نماز شب برمی خاست و هشت ركعت می گزارد به چهار سلام و در دو ركعت اول هر ركعت «حمد» يك بار و «قل هو الله احد» سی بار می خواند؛ پس نماز جعفر بن ابی طالب می گزارد، چهار ركعت به دو سلام و در ركعت دوم پیش از ركوع و بعد از قرائت قنوت می خواند و تسبیح می خواند به حساب نماز شب می كرد؛ پس دو ركعت باقی را می گزارد و در اولی «حمد» و سورة «الملک» و در دوم «حمد» و «هل اتی علی الانسان» می خواند؛ پس دو ركعت شفع می كرد در هر ركعت «حمد» يك بار و «قل هو الله» سه بار و در ركعت دوم قبل از ركوع و بعد از

قبل الرّكوع و بعد القراءه فإذا سلّم قام فصلّى ركعه الوتر يتوجّه فيها و يقرأ فيها الحمد مرّه و قل هو الله أحد ثلاث مرّات و قل أعوذ برّب الفلق مرّه واحده و قل أعوذ برّب الناس مرّه واحده و يقنت فيها قبل الرّكوع و بعد القراءه و يقول فى قنوته: اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد اللهم اهدنا فيمن هديت و عافنا فيمن عافيت و تولّنا فيمن تولّيت و بارك لنا فيما أعطيت و قنا شرّ ما قضيت فإنّك تقضى و لا يقضى عليك إنّهُ لا يذلّ من واليت و لا يعزّ من عاديت تباركت ربّنا و تعاليت ثمّ يقول أستغفر الله و أسأله التّوبه سبعين مرّه فإذا سلّم جلس فى التّعقيب ما شاء الله فإذا قرب من الفجر قام فصلّى ركعتي الفجر يقرأ فى الأولى الحمد و قل يا أيّها الكافرون و فى الثانيه الحمد و قل هو الله أحد فإذا طلع الفجر أذن و أقام و صلّى الغداه ركعتين فإذا سلّم جلس فى التّعقيب حتّى تطلع الشّمس ثمّ يسجد سجده الشّكر حتّى يتعالى النّهار و كان قراءته فى جميع المفروضات فى الأولى الحمد و إنّنا أنزلناه و فى الثانيه الحمد و قل هو الله أحد إلّا فى صلاه قرائت قنوت مى گفت و سپس يك ركعت و تر مى گزارد به يك بار «حمد و قل هو الله» سه بار و «قل أعوذ برّب الفلق» و «قل أعوذ برّب الناس» يك بار و قنوت قبل از ركوع و بعد از قرائت مى خواند و در قنوت مى گفت: «اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد اللهم اهدنا فيمن هديت و عافنا فيمن عافيت و تولّنا فيمن تولّيت و بارك لنا فيما اعطيت و قنا شرّ ما قضيت فانّك تقضى و لا يقضى عليك انه لا يذلّ من واليت و لا يعزّ من عاديت تباركت ربنا و تعاليت»، پس مى گفت: «استغفر الله و أسأله التّوبه» هفتاد بار و بعد از آن سلام مى گفت و در تعقيب نماز مى نشست و چون فجر نزديك مى شد دو ركعت فجر مى كرد و در اولي «حمد» و «قل يا ايها الكافرون» و در دوم «حمد» و «قل هو الله احد» مى خواند و چون فجر طالع مى شد اذان و اقامه مى گفت و دو ركعت نماز صبح مى گزارد و بعد از سلام به تعقيب مى نشست تا آفتاب بر مى آمد، پس سجده شكر مى كرد تا روز بلند مى شد.

و در همه فريض در ركعت اوّل «حمد» و «انا انزلناه» مى خواند و در ركعت دوّم «حمد» و «قل هو الله احد» مى خواند؛ مگر نماز

صبح

ص: ۳۴۰

الغداه و الظّهر و العصر يوم الجمعة فإنّه كان يقرأ فيها بالحمد و سوره الجمعة و المنافقين و كان يقرأ في صلاه العشاء الآخره ليله الجمعة في الأولى الحمد و سوره الجمعة و في الثانيه الحمد و سبح اسم ربّك الأعلى و كان يقرأ في صلاه الغداه يوم الإثنين و يوم الخميس في الأولى الحمد و هل أتى على الإنسان و في الثانيه الحمد و هل أتاك حديث الغاشيه و كان يجهر بالقراءه في المغرب و العشاء و صلاه اللّيل و الشّفع و الوتر و الغداه و يخفي القراءه في الظّهر و العصر و كان يسبح في الأخرابين يقول: سبحان الله و الحمد لله و لا- إله إلاّ الله و الله أكبر ثلاث مرّات و كان قنوته في جميع صلاته ربّ اغفر و ارحم و تجاوز عمّا تعلم إنّك أنت الأعزّ الأجلّ الأكرم و كان إذا أقام في بلده عشره أيّام صائماً لا يفطر فإذا جنّ اللّيل بدأ بالصّلاه قبل الإفطار و كان في الطّريق يصلّي فرائضه ركعتين ركعتين إلاّ المغرب فإنّه كان يصلّيها ثلاثاً و لا يدع نافلتها و لا يدع صلاه اللّيل و الشّفع و الوتر و ركعتي الفجر في سفر و لا- حضر و كان لا- يصلّي و ظهر و عصر روز جمعه كه در آن اوقات «حمد» و سوره «جمعه» و «منافقين» می خواند و در نماز عشاء شب جمعه در ركعت اول «حمد» و سوره «جمعه» و در ركعت دوم «حمد» و «سبح اسم ربك الاعلى» می خواند و در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه در ركعت اول «حمد» و «هل اتى على الانسان» و در ركعت دوم حمد و «هل اتيك حديث الغاشيه» می خواند و جهر می كرد در قرائت نماز مغرب و عشا و نماز شب و شفع و وتر و صبح، و خفا می كرد نماز ظهر و عصر و در دو ركعت آخر نماز ظهر و عصر تسبيح می كرد و سه بار می گفت: «سبحان الله و الحمد لله و لا- إله إلاّ الله و الله أكبر» و در قنوت همه نمازهايش چنین می گفتند: «ربّ اغفر و ارحم و تجاوز عمّا تعلم أنّك انت الاعزّ الاجلّ الاكرم» و هرگاه به شهرى وارد مى شد قصد اقامه ده روز مى كرد روزه مى داشت و چون شب فرا مى رسيد، اول نماز مى گزارد و سپس افطار مى نمود و در سفر فريض را دو ركعت مى گزارد؛ مگر نماز مغرب كه آن را سه ركعتى به جاى مى آورد و نافله آن را هم به جاى مى آورد و نيز نافله شب و شفع و وتر و دو ركعت نافله صبح را ترك نمى داد، نه در سفر و نه در حضر. و در سفر نافله روز

من نوافل النهار في السفر شيئا و كان يقول بعد كل صلاه يقصرها سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر ثلاثين مره و يقول هذا تمام الصلاه و ما رأيته صلى الضحى في سفر و لا حضر و كان لا يصوم في السفر شيئا و كان عليه السلام يبدأ في دعائه بالصلاه على محمد و آله و اكثر من ذلك في الصلاه و غيرها و كان يكثر بالليل في فراشه من تلاوه القرآن فاذا مر بآيه فيها ذكر جنه او نار بكى و سأل الله الجنه و تعوذ به من النار و كان عليه السلام يجهر ب بسم الله الرحمن الرحيم في جميع صلاته بالليل و النهار و كان اذا قرأ قل هو الله أحد قال سرّا الله أحد فاذا فرغ منها قال كذلك الله ربنا ثلاثا و كان اذا قرأ سوره الجحد قال في نفسه سرّا يا أيها الكافرون فاذا فرغ منها قال ربّي الله و ديني الاسلام ثلاثا و كان اذا قرأ و التين و الزيتون قال عند الفراغ منها بلى و أنا على ذلك من الشاهدين و كان اذا قرأ لا أقسم بيوم القيامة قال عند الفراغ منها سبحانك اللهم و كان يقرأ في سوره الجمعه قل ما عند الله خير من اللهو نمی گزارد و بعد از هر نماز قصر سی بار می گفت: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» و می فرمود: این، دو رکعت نخوانده را پر می کند و ندیدم در سفر و حضر نماز ضحی بخواند و در سفر روزه نمی داشت و در دعا ابتدا به صلوات بر محمد و آل او می کرد و بسیار صلوات می فرستاد در نماز و غیر نماز و شب در فراش قرآن بسیار می خواند و هرگاه به آیه ای می رسید که در آن ذکر بهشت یا آتش بود می گریست و بهشت مسألت می کرد و از آتش استعاذه می نمود و در نمازهای شبانه روزش «بسم الله الرحمن الرحيم» بلند می گفت و هرگاه «قُلْ هُوَ اللهُ» می خواند پنهان می گفت: «الله احد» و بعد از اتمام سوره سه بار می گفت: «كذلك الله ربنا» و چون سوره «قل يا ايها الكافرون» می خواند آهسته می گفت:

«يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» و بعد از سوره سه بار می گفت: «ربّي الله و ديني الاسلام» و هرگاه سوره «و التين و الزيتون» می خواند بعد از آن می گفت: «بلى و انا على ذلك من الشاهدين» و هرگاه «لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» را می خواند پس از فراغ می گفت: «سبحانك اللهم بلى» و در سوره جمعه چون آیه «قُلْ مَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ مِنَ اللهِو

و من التجاره للذين اتقوا و الله خير الرازقين و كان إذا فرغ من الفاتحه قال الحمد لله رب العالمين و إذا قرأ سبح اسم ربك الأعلى قال سرّا سبحان ربّي الأعلى و إذا قرأ يا أيّها الذين آمنوا قال لبيك اللهم لبيك سرّا و كان عليه السّلام لا ينزل بلدا إلّا قصده النّاس يستفتونه في معالم دينهم فيجيبهم و يحدثهم الكثير عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليه السّلام عن رسول الله صلّى الله عليه و آله فلمّا وردت به على المأمون سألتني عن حاله في طريقه فأخبرته بما شاهدته منه في ليله و نهاره و طعنه و إقامته فقال لي يا ابن أبي الصّحّاح هذا خير أهل الأرض و أعلمهم و أعبدهم فلا تخبر أحدا بما شاهدته منه لئلا يظهر فضله إلّا على لساني و بالله أستعين على ما أقوى من الرّفعة منه و الإساءة به.

۸۱۸۶

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد السّلام بن صالح الهروي قال: جئت إلى باب الدّار التي حبس فيها الرّضا عليه السّلام بسرّخس و قد قيّد عليه السّلام و من التجاره للذين اتقوا و الله خير الرازقين» و چون از فاتحه فارغ می شد می گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و هرگاه «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» می خواند، پنهان می گفت: «سبحان ربّي الاعلى»، هرگاه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» می خواند، می گفت: «لبيك اللهم لبيك»، چون به شهری می رسید مردم سوی او آمده و معالم دين از او می پرسیدند، جواب می گفت و بسیار روایت می کرد از پدرش و پدران‌ش از علی علیه السّلام از رسول الله صلّى الله عليه و آله، چون او را نزد مأمون آوردم از حال او در راه پرسید، آنچه در شب و روز و در رفتن و ماندن دیده بودم، گفتم، گفت: یابن ابی الصّحّاح! این بهترین اهل زمین و عابدترین خلق است، آن چه دیده ای به احدی مگو تا فضل او ظاهر نگردد مگر از زبان من، به خدا استعانت می جویم که او را بلند کنم و قدر او رفیع سازم.

۸۱۸۶

احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید: علی بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از عبد السّلام بن صالح هروی روایت کرده که گفت: من در سرّخس به در خانه ای که علی بن موسی الرضا علیه السّلام را در آن حبس کرده بودند، رفتم و او

ص: ۳۴۳

فاستأذنت عليه السَّيِّحَان فقال لا سبيل لك إليه عليه السَّلام قلت و لم قال لأنَّه ربَّما صَلَّى في يومه و ليلته ألف ركعه و إنَّما ينفتل من صلاته ساعه في صدر النَّهار و قبل الزَّوال و عند اصفرار الشَّمس فهو في هذه الأوقات قاعد في مصلَّاه و يناجي ربَّه قال: فقلت له: فاطلب لي منه في هذه الأوقات إذنا عليه فاستأذن لي فدخلت عليه و هو قاعد في مصلَّاه متفكِّرا قال أبو الصَّيْلَت فقلت له يا ابن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله ما شيء يحكيه عنكم النَّاس قال و ما هو قلت يقولون إنَّكم تدَّعون أنَّ النَّاس لكم عبيد فقال اللَّهُمَّ فاطر السَّماوات و الأرض عالم الغيب و الشَّهاده أنت شاهد بأنِّي لم أقل ذلك قطَّ و لا سمعت أحدا من آبائي عليهم السَّلام قاله قطَّ و أنت العالم بما لنا من المظالم عند هذه الأمَّة و إنَّ هذه منها ثمَّ أقبل عليَّ فقال لي يا عبد السَّلام إذا كان النَّاس كلَّهم عبيدنا على ما حكوه عَنَّا فممن نبيعهم قلت يا ابن رسول الله صدقت ثمَّ قال يا عبد السَّلام أُنكر أنت لما أوجب الله تعالى لنا من الولايات كما ينكره غيرك قلت معاذ الله بل أنا مقرّ بولاياتكم.

در قید بود، از زندانبان اذن طلبیدم، گفت: اذن نیست، گفتم: چرا؟ گفت: زیرا او در شبانه روز هزار رکعت نماز می گزارد و تنها ساعتی در اول روز نزدیک زوال و نزدیک غروب و زردی آفتاب نماز نمی خواند و در این اوقات در مصلّی نشسته با پروردگار مناجات می کند. گفتم: در این اوقات برایم اذن بخواه، پس داخل شدم و او نشسته بود در مصلّای خود متفکّر. گفتم: یا بن رسول الله! این چیست که مردم از شما حکایت می کنند؟ فرمود: چه می گویند؟ گفتم: می گویند شما ادّعا می کنید که مردم بندگان شما هستند.

فرمود: خداوند! ای آفریننده آسمان ها و زمین ای دانای غیب و شهادت تو گواهی که من نگفته ام و هرگز نشنیده ام از پدران خود که این گفته باشند و تو می دانی که ما را چه مظالم است نزد این امت و این از آن جمله است؛ پس رو به من کرد و گفت: یا عبد السَّلام هرگاه مردم همه عبيد ما باشند چنان چه حکایت می کنند؛ بگویند از چه کسی آنان را خریده ایم؟ گفتم: ای پسر رسول خدا! راست می گویی، فرمود: یا عبد السَّلام آیا تو آن چه را خداوند برای ما از ولایت واجب کرده منکری، چنانکه دیگری منکر است؟ گفتم: معاذ الله من مقرّ به ولایت شما نمایم.

حدَّثنا الحاکم أبو جعفر بن نعیم بن شاذان رضی الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن إدريس، عن إبراهيم بن هاشم، عن إبراهيم بن العباس قال: ما رأيت أبا الحسن الرضا عليه السلام جفا أحدا بكلمه قطّ ولا رأيت قطّ على أحد كلامه حتّى يفرغ منه و ما ردّ أحدا، عن حاجه يقدر عليها ولا مدّ رجله بين يدي جليس له قطّ ولا اتكأ بين يدي جليس له قطّ ولا رأيت شتم أحدا من موالیه و ممالیکه قطّ ولا رأيت تفلّ ولا رأيت يقهقه فی ضحکه قطّ بل کان ضحکه التّبسم و کان إذا خلا و نصب مائدته أجلس معه على مائدته ممالیکه و موالیه حتّى البوّاب السّائس و کان علیه السّلام قليل الثّوم باللیل کثیر السّهر یحیی أكثر لیلیه من أولها إلى الصّبح و کان کثیر الصّیام فلا یفوته صیام ثلاثه آیام فی الشّهر و یقول ذلک صوم الدّهر و کان علیه السّلام کثیر المعروف و الصّدقه فی السّرّ و أكثر ذلک یكون منه فی اللّیالی المظلمه فمن زعم أنّه رأى مثله فی فضله فلا [تصدق] تصدّقه.

ابراهیم بن عباس گوید: هرگز ندیدم امام رضا علیه السّلام در گفتارش به کسی جفا کند و هیچگاه ندیدم که سخن کسی را قطع کند، صبر می کرد تا از او فارغ شود و ندیدم کسی را از حاجتی بازگردانیده باشد با قدرت بر آن و ندیدم که پای خود پیش همنشینی دراز کند، در برابر همنشینی تکیه نمی داد و هرگز ندیدم از خدمتکاران و کارگزاران خود کسی را دشنام دهد و ندیدم پیش چشم کسی آب دهان بیندازد و در خندیدن قهقهه نماید، بلکه خنده اش تبسم بود و چون خلوت می شد و سفره اش می گسترند، همه غلامان و خدمتکاران را بر سر سفره می خواند، حتی دربان و مهتر. و آن حضرت شب کم خواب می کرد و بسیار می بود اکثر شب ها از اول شب تا صبح احیا می نمود و بسیار روزه می داشت و روزه سه روز در ماه از او فوت نمی شد و می گفت روزه سال است و معروف از او بسیار صادر می شد و بسیار پنهانی صدقه می داد و بیشتر این کار را در شب های تاریک انجام می داد، هر که گمان کند که مانند او در فضل دیده، او را تصدیق مکن.

باب ذکر ما یتقرب به المأمون إلى

الرضا علیه السلام من مجادله المخالفین فی

الإمامه و التفضیل

۱ ۸۲۰

حدَّثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی رضی الله عنه قال: حدَّثنا أبی قال: حدَّثنی أحمد بن علی الأنصاری عن إسحاق بن حمّاد قال: كان المأمون یعقد مجالس النظر و یجمع المخالفین لأهل البيت علیهم السلام و یکلمهم فی إمامه أمير المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام و تفضیله علی جمیع الصحابه تقرّبا إلى أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام و كان الرضا علیه السلام یقول لأصحابه الذین یثق بهم: و لا تغتروا منه بقوله فما یقتلنی و الله غیره و لكنّه لا بدّ لی من الصبر حتّی یبلغ الكتاب أجله.

۴۵- بحث و جدال مأمون با مخالفان در امامت امیر المؤمنین علیه السلام و تفضیل او برای تقرّب به امام رضا علیه السلام

بحث و جدال مأمون با مخالفان در

امامت امیر المؤمنین علیه السلام و تفضیل او

برای تقرّب به امام رضا علیه السلام

۱ ۸۲۰

تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری از اسحاق بن حماد که گفتند: مأمون مجالسی برای بحث تشکیل می داد و مخالفان اهل بیت علیهم السلام را جمع می کرد و با ایشان بحث می کرد در امامت امیر المؤمنین علیه السلام و تفضیل آن حضرت با جمیع صحابه به قصد تقرّب به امام رضا علیه السلام و دلجویی او، و امام رضا علیه السلام به اصحاب خود می فرمود: شما بازی مخورید به سخن او، که و الله مرا نکشد غیر او، و لیکن ناچار است از صبر تا آن مدّت که نوشته شده است به سر آید و تمام شود.

حدَّثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنهما قالَا حَدَّثنا مُحَمَّد بن يحيى العطار و أحمد بن إدريس جميعا قالَا حَدَّثنا مُحَمَّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري قال: حَدَّثنى أبو الحسين صالح بن أبي حماد الرازى، عن إسحاق بن حماد بن زيد قال: جمعنا يحيى بن أكثم القاضى قال أمرنى المأمون بإحضار جماعه من أهل الحديث و جماعه من أهل الكلام و النّظر فجمعت له من الصّنفين زهاء أربعين رجلا- ثم مضيت بهم فأمرتهم بالكينونه فى مجلس الحاجب لأعلمه بمكانهم ففعلوا فأعلمته فأمرنى بإدخالهم فدخلوا فسلموا فحدّثهم ساعه و آنسهم ثم قال إنى أريد أن أجعلكم بينى و بين الله تبارك و تعالى فى يومى هذا حجه فمن كان حاقنا أو له حاجه فليقم إلى قضاء حاجته و انبسطوا و سلّوا خفافكم و ضعوا أرديتكم ففعلوا ما أمروا به فقال يا أيّها القوم إنّما استحضرتكم لأحتجّ بكم عند الله تعالى فاتّقوا الله و انظروا ۸۲۱ ۲

محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري گوید: صالح بن ابی حماد رازی از اسحاق بن حماد بن زید روایت کرده که گفت:
 یحیی بن اکثم قاضی، ما را جمع کرد و گفت:

مأمون به من امر کرده است تا جماعتی از اهل حدیث و گروهی از علمای علم کلام و معارف را برای مناظره در مجلسی دعوت کنم، من نیز فرمانش را عملی کرده و از این دو صنف قدر چهل مرد جمع کردم و بردم. پس گفتم در مجلس حاجب باشند تا اعلام کنم او را، چون اعلام کردم، دستور حضور داد آنان بر او وارد شدند و سلام کردند. مأمون ساعتی با ایشان سخن گفت و انس گرفت، بعد از آن گفت: من نمی خواهم که شما را امروز میان خود و خدای تعالی حجت کنم هر که مجبور است و نیاز به قضاء حاجت دارد برخیزد و خود را از فشار بول و آن دیگر رها سازد، راحت بنشینید و چکمه ها بکنید و روها بیفکنید، هم چنان کردند. پس گفت: ای قوم من شما را برای آن حاضر ساختم تا به شما حجت سازم نزد خداوند تعالی؛ پس از خدا بترسید و خود و امامتان را

لأنفسكم و إمامكم و لا يمنعكم جلالتی و مکانی من قول الحق حيث كان وردّ الباطل علی من أتى به و أشفقوا علی أنفسكم من النار و تقرّبوا إلى الله تعالى برضوانه و إثبات طاعته فما أحد تقرّب إلى مخلوق بمعصیه الخالق إلا سلّطه الله علیه فناظرونی بجميع عقولكم إننی رجل أزعّم أنّ علیاً علیه السّلام خیر البشر بعد رسول الله صلّی الله علیه و آله فإن كنت مصیباً فصوّبوا قولی و إن كنت مخطئاً فردّوا علیّ و هلّموا فإن شئتم سألتکم و إن شئتم سألتمونی فقال له الّذین یقولون بالحديث بل نسألك فقال هاتوا و قلّموا كلامکم رجلاً واحداً منکم فإذا تکلم فإن كان عند أحدکم زیاده فلیزد و إن أتى بخلل فسددوه فقال قائل منهم إنّما نحن نزعم أنّ خیر الناس بعد رسول الله صلّی الله علیه و آله أبو بکر من قبل أنّ الزّوايه المجمع علیها جاءت عن الرسول صلّی الله علیه و آله أنّه قال اقتدوا بالّذین من بعدی أبو بکر و عمر فلمّا أمر نبیّ الرّحمه بالاعتداء بهما علمنا أنّه لم یأمر بالاعتداء إلاّ بخیر الناس فقال المأمون الزّوايات کثیره و لا بدّ من أن تكون کلّها حقّاً أو کلّها باطلاً أو ملاحظه نمایید مبدا بزرگی من شما را مانع شود از گفتن حق هر جا باشد و رد کردن باطل هر که بیارد و بترسید بر خودتان از آتش و تقرّب کنید به خداوند بر رضا و طاعت او که کس تقرّب نکند به مخلوقی، مگر به معصیت خالق که خداوند آن مخلوق را بر او بگمارد، با من مناظره کنید به همه عقول خود، من گمان دارم که علی علیه السّلام بهتر آدمیان است بعد از نبی صلّی الله علیه و آله اگر بر صواب باشم قول مرا صواب شمارید و اگر بر خطا باشم ردّ نمایید و اگر خواهید شما پی رسید از من. جماعتی که ارباب حدیث بودند، گفتند: ما می پرسیم. گفت: بگوئید و یک مرد از جانب خود مأمور این کار کنید چون سخن گوید اگر کسی زیاده بر آن چیزی داشت بگوئید و اگر خطا کرد خطایش را جبران کنید، یکی از ایشان گفت:

گمان ما آن است که بهترین مردم بعد از نبی صلّی الله علیه و آله ابو بکر بود، از جهت روایتی اجماعی که از رسول صلّی الله علیه و آله که فرمود: «بعد از من به رهبران خود اقتدا کنید ابو بکر و عمر». چون نبی رحمت امر کرد به اقتدا بر ایشان دانستیم امر نکند؛ مگر اقتدا به بهترین مردم. مأمون گفت:

روایات بسیار است و ناچار یا همه حق است یا همه باطل، یا بعضی حق و بعضی باطل، اگر

كانت كلّها حقّاً كانت كلّها باطلاً من قبل أنّ بعضها ينقض بعضها و لو كانت كلّها باطلاً كان في بطلانها بطلان الدّين و دروس الشّريعه فلمّا بطل الوجهان ثبت الثّالث بالاضطرار و هو أنّ بعضها حقّ و بعضها باطل فإذا كان كذلك فلا بدّ من دليل على ما يحقّ منها ليعتقد و ينفي خلافه فإذا كان دليل الخبر في نفسه حقّاً كان أولى ما أعتقده و آخذ به و روايتك هذه من الأخبار الّتي أدلّتها باطله في نفسها و ذلك أنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله أحكم الحكماء و أولى الخلق بالصّدق و أبعد النّاس من الأمر بالمحال و حمل النّاس على التّدين بالخلاف و ذلك أنّ هذين الرّجلين لا يخلوان من أن يكونا متّفقيين من كلّ جهه أو مختلفين فإنّ كانا متّفقيين من كلّ جهه كانا واحداً في العدد و الصّيفه و الصّوره و الجسم و هذا معدوم أن يكون اثنا بمعنى واحد من كلّ جهه و إن كانا مختلفين فكيف يجوز الاقتداء بهما و هذا تكليف ما لا يطاق لأنّك إذا اقتديت لواحد خالفت الآخر و الدّليل على اختلافهما أنّ أبا بكر سبى أهل الرّده و ردّهم عمر أحراراً همه حق باشد، لازم می آید همه باطل باشد؛ زیرا با هم مخالف و متناقضند و اگر همه باطل باشد، موجب بطلان دین شود؛ پس چون آن دو احتمال باطل است احتمال سوم البته ثابت که روایات بعضی حق و بعضی باطل است و هرگاه چنین است ناچار است از دلیل بر آن چه حق است تا به آن اعتقاد شود و خلاف آن نفی شود؛ پس اگر دلیل خبر خود حق بود سزاوار است که به آن معتقد شویم و بپذیریم و ملائک علم و عمل قرار دهیم، این روایت تو از روایاتی است که دلیل بطلان آن در خود آن است چراکه رسول الله صلّى الله عليه و آله از همه حکیمان حکیمتر و از همه خلق به صدق اولی تر و از امر محال و فرمودن مردم به مخالفت در دین دورتر بود و این دو مرد یا با هم متفق بودند از همه جهت یا مختلف بودند، اگر متفق می بودند از همه جهت یکی می بودند در عدد و صفت و جسم و این نشود که دو، یکی شود از همه جهت و اگر مختلف بودند، چگونه جایز است اقتدا به ایشان و این تکلیف به مالا یطاق است زیرا هرگاه به این اقتدا کنی مخالفت آن دیگری کرده باشی و دلیل بر اختلاف ایشان آن که ابا بكر اهل رده را اسیر کرد و عمر بازگردانید و آزاد کرد

و أشار عمر إلى أبي بكر بعزل خالد و بقتله بمالك بن نويرة فأبى أبو بكر عليه و حرّم عمر المتعتين و لم يفعل ذلك أبو بكر و وضع عمر ديوان العطية و لم يفعله أبو بكر و استخلف أبو بكر و لم يفعل ذلك عمر و لهذا نظائر كثيرة.

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه فى هذا فصل و لم يذكر المأمون لخصمه و هو أنهم لم يرووا أنّ النبى صلى الله عليه و آله قال اقتدوا باللّذين من بعدى أبى بكر و عمر و إنما رووا أبو بكر و عمر و منهم من روى أبا بكر و عمر فلو كانت الرواية صحيحة لكان معنى قوله بالنّصب اقتدوا باللّذين من بعدى كتاب الله و العترة يا أبا بكر و عمر و معنى قوله بالرفع اقتدوا أيّها الثّياس و أبو بكر و عمر باللّذين من بعدى كتاب الله و العترة رجعنا إلى حديث المأمون فقال آخر من أصحاب الحديث فإنّ النبى صلى الله عليه و آله قال لو كنت متّخذًا خليلاً لا تتّخذت أبا بكر خليلاً فقال المأمون هذا مستحيل من قبل أنّ رواياتكم أنّه عليه السّلام أخى بين أصحابه و آخر عليّ عليه السّلام فقال له فى ذلك فقال و ما أخرجتك إلّا لنفسى فأبى و عمر از ابو بكر خواست كه خالد بن وليد را عزل كرده و او را به قتل مالك بن نويرة قصاص كند، ابو بكر نپذيرفت و عمر متعه را حرام كرد، ابو بكر نكرد و عمر ديوان عطيه را وضع كرد و ابو بكر نكرد و ابو بكر خليفه گماشت به جاي خود و عمر نگماشت و امثال اين بسيار است.

مصنّف گوید: در اینجا فصلی است كه مأمون به خصم نگفت اين كه ايشان روايت كرده اند كه حضرت فرمود: «اقتدوا باللّذين من بعدى ابى بكر و عمر»؛ در نقل آنان لفظ «ابو بكر و عمر» مرفوع آمده و در پاره اى هم به صورت منصوب نقل شده، اگر روايات نصب صحيح باشد معنى قول آن حضرت مى شود «اى ابا بكر و عمر بعد از من به كتاب خدا و عترتم اقتدا كنيد» و اگر روايات مرفوع صحيح باشد معنى چنين شود «اى مردم و ابو بكر و عمر بعد از من به كتاب خدا و عترتم اقتدا كنيد» يكى ديگر از اصحاب حديث گفت نبى صلى الله عليه و آله فرمود: اگر من دوستى مى گرفتم، حتما ابا بكر را دوست مى گرفتم. مأمون گفت:

اين محال است؛ زيرا در روايات شما است كه آن حضرت ميان اصحاب عقد برادرى بست و على را وا گذاشت على شكايه كرد، رسول صلى الله عليه و آله فرمود: تو را وانگذاشته ام؛ مگر براى خودم

الروایتین ثبت بطلت الأخری قال الآخر إنّ علیاً علیه السّلام قال علی المنبر خیر هذه الأمّة بعد نبیّها أبو بکر و عمر قال المأمون هذا مستحیل من قبل أنّ النّبیّ صلی الله علیه و آله لو علم أنّهما أفضل ما ولیّ علیهما مرّه عمرو بن العاص و مرّه أسامه بن زید و ممّا یکذب هذه الروایه قول علیّ علیه السّلام لمّا قبض النّبیّ صلی الله علیه و آله و أنا أولى بمجلسه منّی بقمیصی و لکنّی أشفقت أن یرجع النّاس کفّاراً و قوله علیه السّلام أنّی یكونان خیراً منّی و قد عبدت الله تعالی قبلهما و عبدته بعدهما قال آخر فإنّ أبا بکر أغلق بابہ و قال هل من مستقیل فأقیله فقال علیّ علیه السّلام قدّمک رسول الله صلی الله علیه و آله فمن ذا یؤخّرك فقال المأمون هذا باطل من قبل أنّ علیاً علیه السّلام قعد عن بیعه أبی بکر و رویتم أنّه قعد عنها حتّی قبضت فاطمه علیها السّلام و أنّها أوصت أن تدفن لیلاً لئلاّ یشهدا جنازتها و وجه آخر و هو أنّه إن کان النّبیّ صلی الله علیه و آله استخلفه فکیف کان له أن یتقیل و هو یقول للأنصار قد رضیت لکم أحد هذین الرّجلین أبا عبیده و عمر قال آخر إنّ عمرو بن العاص قال یا نبیّ الله من أحبّ النّاس إلیک من النّساء قال عائشه فقال از دو روایت هر کدام ثابت باشد دیگری باطل است، شخصی گفت: علی علیه السّلام بر منبر فرمود:

بهترین امت بعد از نبی ابو بکر و عمر است.

مأمون گفت: محال است چون پیامبر صلی الله علیه و آله اگر ایشان را فاضل تر می دانست بر ایشان والی نمی ساخت یک بار عمرو عاص و یک بار اسامه بن زید را و این روایت را تکذیب می کند، فرموده علی علیه السّلام که وفات یافت رسول صلی الله علیه و آله و من سزاوارتر بودم به جای او از خودم به پیراهنم، ترسیدم مردم کافر شوند و قول او که چگونه ایشان از من بهترند و حال آنکه من خدا را عبادت کردم پیش از ایشان و بعد از ایشان، دیگری گفت: ابا بکر در خانه نشست و گفت: کسی هست که بیعت خلافت مرا فسخ کند؟ علی علیه السّلام فرمود: تو را رسول صلی الله علیه و آله مقدّم داشته، کیست که مؤخر سازد؟ مأمون گفت: باطل است چون علی علیه السّلام از بیعت تخلف نمود و شما روایت کردید که بیعت نکرد تا فاطمه علیها السّلام از دنیا برفت و وصیت کرد شبانه دفن شود تا بر جنازه او حاضر نشوند، هرگاه رسول صلی الله علیه و آله او را جانشین کرده بود، جایز نبود طلب فسخ کند و به انصار بگوید به یکی از این دو (ابو عبیده و عمر) رأی دهید.

دیگری گفت: عمرو عاص به رسول صلی الله علیه و آله گفت: از زنان، که را دوست تر داری؟ گفت: عایشه را، گفت:

من الرجال فقال أبوها فقال المأمون هذا باطل من قبل أنكم رويتم أن النبي صلى الله عليه وآله وضع بين يديه طائر مشوى فقال اللهم ايتني بأحب خلقك إليك فكان عليا عليه السلام فأى روايتكم تقبل فقال آخر فإن عليا عليه السلام قال من فضّلني على أبى بكر وعمر جلدته حدّ المفترى قال المأمون كيف يجوز أن يقول على عليه السلام أجلد الحدّ على من لا يجب حدّ عليه فيكون متعدّيا لحدود الله عزّ وجلّ عاملا بخلاف أمره وليس تفضيل من فضّله عليهما فريه وقد رويتم عن إمامكم أنّه قال وليتكم ولست بخيركم فأى الرجلين أصدق عندكم أبو بكر على نفسه أو على عليه السلام على أبى بكر مع تناقض الحديث فى نفسه ولا بدّ له فى قوله من أن يكون صادقا أو كاذبا فإن كان صادقا فأنى عرف ذلك بوحي فالوحي منقطع أو بالتظنّى فالمتظنّى متخيّر أو بالنظر فالنظر مبحث وإن كان غير صادق فمن المحال أن يلى أمر المسلمين ويقوم بأحكامهم ويقم حدودهم كذاب قال آخر فقد جاء أن النبي صلى الله عليه وآله قال أبو بكر وعمر سيّدا كهول أهل الجنّة قال المأمون هذا الحديث محال لأنّه لا يكون فى الجنّة از مردان، گفت: پدرش را. مأمون گفت: این باطل است؛ شما روایت می کنید که مرغ بریان نزد آن حضرت نهادند، فرمود: خداوندا بیار به بر من دوست ترین خلق را نزد تو و او علی علیه السلام بود؛ پس کدام روایتان درست است، شخصی گفت: علی علیه السلام فرمود: هر که مرا بر ابی بکر و عمر ترجیح دهد حدّ افترا بر او زنی. مأمون گفت: چگونه جایز است که علی علیه السلام حدّ زند کسی را که بر او حد واجب نشده؛ پس از حدود خدا تجاوز نموده و خلاف امر او کرده باشد و تفضیل او افترا نیست و شما از امام خود روایت کرده اید که گفت: «مرا بر خود والی کردید و من بهتر شما نیستم»؛ پس کدام یک صادق ترند، ابو بکر بر خود یا علی علیه السلام بر ابو بکر با آن که این حدیث در ذات خود تناقض دارد و او در سخن خود یا صادق است یا کاذب، اگر صادق است از کجا دانست؟ یا به وحی بود که پس از رسول منقطع است یا به گمان که محلّ حیرت است یا نظر که جای بحث است و اگر صادق نیست، محال است فرد دروغگویی والی شود بر امر مسلمانان و قیام کند به احکام. دیگری گفت: رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ابو بکر و عمر پیران اهل بهشتند، مأمون گفت: محال است چون در

کهل و يروى أَنَّ أَشْجَعِيَّهَ كَانَتْ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَجُوزٌ فَبَكَتْ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً عُرْباً فَأَتْرَاباً فَإِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ يَنْشَأُ شَابًا إِذَا دَخَلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِنَّهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ أَبُوهُمَا خَيْرُ مَنْهُمَا قَالَ آخِرُ فَقَدْ جَاءَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ لَوْ لَمْ أَكُنْ أَبْعَثْ فِيكُمْ لَبْعَثَ عَمْرٌ قَالَ الْمَأْمُونُ هَذَا مُحَالٌ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ قَالَ تَعَالَى وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مَنْ لَمْ يَأْخُذْ مِيثَاقَهُ عَلَى النَّبُوَّةِ مَبْعُوثًا وَ مَنْ أَخَذَ مِيثَاقًا عَلَى النَّبُوَّةِ مُؤَخَّرًا قَالَ آخِرُ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَظَرَ إِلَى عَمْرِ يَوْمَ عَرَفَةِ فَتَبَسَّمَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَاهِي بِعِبَادِهِ عَامَّةً وَ بِعَمْرِ خَاصَّةً فَقَالَ الْمَأْمُونُ هَذَا مُسْتَحِيلٌ مِنْ قَبْلِ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَكُنْ لِيِبَاهِي بِعَمْرِ وَ يَدْعُ نَبِيَّهَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَيَكُونُ عَمْرٌ فِي الْخَاصَّةِ وَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الْعَامَّةِ بَهْشْتِ پيرمرد نیست. ديگری گفت: مروى است كه اشجعيه نزد نبى صلى الله عليه و آله بود، نبى صلى الله عليه و آله گفت:

داخل نمى شود در بهشت عجزو؛ بگريست، نبى صلى الله عليه و آله گفت: خداوند فرمايد: «ايجاد مى كنيم زنان را ايجادى چنان و همه را بكر قرار مى دهيم» گمان مى كنيد تنها ابو بكر جوان مى شود هنگام ورود به بهشت و شما روايت كرديد نبى صلى الله عليه و آله گفت: حسن و حسين مهتر جوانان بهشت اند و پدرشان از ايشان بهتر است، ديگرى گفت: نبى صلى الله عليه و آله فرمود: اگر من مبعوث نمى شدم، عمر مبعوث مى شد. مأمون گفت: محال است زيرا خداوند فرمايد: «وحى مى كنيم به تو چنان كه وحى كرديم به نوح و پيامبران بعد او» و فرمود: «هنگامى كه از پيامبران پيمانشان را و از تو و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى بن مريم ميثاق گرفتيم» جايز است كسى كه ميثاقى براى نبوت او بوده به پيغمبرى نرسد و كسى كه پيمانى نداشته به پيغمبرى برسد، ديگرى گفت: نبى صلى الله عليه و آله نظر كرد به عمر روز عرفه، تبسم نمود و فرمود: خداوند مباحات مى كند به بندگان عاма و به عمر خاصه. مأمون گفت:

محال است كه حق به عمر مباحات كند و نبى را واگذارد؛ عمر در خاصه باشد و نبى صلى الله عليه و آله در عامه

و لیست هذه الروایات بأعجب من روایتکم أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ دخلت الجنة فسمعت خفق نعلين فإذا بلال مولى أبي بكر سبقني إلى الجنة و إنما قالت الشيعة على عليه السلام خير من أبي بكر فقلتُم عبد أبي بكر خير من الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِأَنَّ السَّابِقَ أَفْضَلُ مِنَ الْمَسْبُوقِ وَ كما رویتُم أَنَّ الشَّيْطَانَ يَفْرُ من ظِلِّ عَمْرٍ وَ ألقى على لسان نبيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ إِنَّهُنَّ الْغَرَانِيقُ الْعُلَى فَفَرَّ من عَمْرٍ وَ ألقى على لسان النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بزعمكم الكفار قال آخر قد قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لو نزل العذاب ما نجا إلا عَمْرُ بن الخطاب قال المأمون هذا خلاف الكتاب أيضا لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لَنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ ما كان اللَّهُ ليعذبهم و أنت فيهم فجعلتم عَمْرٍ مثل الرسول قال آخر فقد شهد النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لعَمْرٍ بالجنة في عشره من الصَّحابة فقال المأمون لو كان هذا كما زعمتم لكان عَمْرٍ لا يقول لحذيفه نشدتك بالله أَمِنَ الْمُنَافِقِينَ أَنَا فَإِنْ كان قد قال له النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْتَ من أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ لم يصدِّقه حتَّى زكاه حذيفه فصَدَّقَ حذيفه وَ لم يصدِّق النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فهذا على غير الإسلام و إن كان قد صدَّق النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فلم سأل حذيفه اين روايت عجيب تر روايتی نيست كه می گوييد، نبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: در بهشت آواز نعلين شنيدم ديدم بلال غلام ابو بكر پيش از من داخل شده، شيعه می گويد: علي از ابو بكر بهتر است و شما می گوييد غلام ابو بكر از پيامبر بهتر است، زيرا سابق بهتر از مسبوق بود، روايت کرده ايد كه شيطان از سايه عمر می گريزد و می گوييد شيطان در زبان نبي انداخت كه بگويد اين بتها طاوس مثلاً رفيع اند، شيطان از عمر می گريزد و كفر به نبي القاء می كند، ديگري گفت: نبي فرمود: چون عذاب نازل شود جز عمر كسي نجات نيابد، مأمون گفت: اين مخالف نص است زيرا خداوند می فرمايد: «تا تو در ميانشان باشی عذاب نفرستيم» شما عمر را مانند رسول كرديد. ديگري گفت: رسول به اهل بهشت بودن عمر در جمله عشره مبشره شهادت داده، مأمون گفت: اگر چنين بود عمر به حذيفه نمی گفت تو را به خدا سوگند می دهم كه آيا من از منافقانم؟ اگر پيغمبر به او گفته بود او را تصديق نكرده و از حذيفه می پرسد، پس حذيفه را باور داشت نه پيامبر را، اين خلاف مسلماني است، اگر پيامبر را تصديق کرده بود چرا از حذيفه سؤال كرد؟

و هذان الخبران متناقضان فی أنفسهما قال الآخر فقد قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَضَعَتْ فِي كِفَّةِ الْمِيزَانِ وَ وَضَعَتْ أُمَّتِي فِي كِفَّةٍ أُخْرَى فَرَجَحَتْ بِهِمْ ثُمَّ وَضَعَ مَكَانِي أَبُو بَكْرٍ فَرَجَحَ بِهِمْ ثُمَّ رَفَعَ الْمِيزَانَ فَقَالَ الْمَأْمُونُ هَذَا مُحَالٌ مِنْ قَبْلِ أَنَّهُ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ أَجْسَامُهُمَا أَوْ أَعْمَالُهُمَا فَإِنْ كَانَتِ الْأَجْسَامُ فَلَا يَخْفَى عَلَى ذِي رُوحٍ أَنَّهُ مُحَالٌ لِأَنَّهُ لَا يَرْتَجِحُ أَجْسَامُهُمَا بِأَجْسَامِ الْأُمَّةِ وَ إِنْ كَانَتِ أَعْمَالُهُمَا فَلَمْ تَكُنْ بَعْدَ فَكَيْفٍ تَرْتَجِحُ بِمَا لَيْسَ فَأَخْبِرُونِي بِمَا يَتَفَاضَلُ النَّاسُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ قَالَ فَأَخْبِرُونِي فَمِمَّنْ فَضَّلَ صَاحِبُهُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ إِنَّ الْمَفْضُولَ عَمِلَ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ بِأَكْثَرِ مِنْ عَمَلِ الْفَاضِلِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَوْ يَلْحَقُ بِهِ فَإِنْ قُلْتُمْ نَعَمْ أَوْجَدْتُمْ فِي عَصْرِنَا هَذَا مِنْ هُوَ أَكْثَرُ جِهَادًا وَ حَجًّا وَ صَوْمًا وَ صَلَاةً وَ صَدَقَةً مِنْ أَحَدِهِمْ قَالُوا صَدَقْتَ لَا يَلْحَقُ فَاضِلٌ دَهْرِنَا لِفَاضِلِ عَصْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ الْمَأْمُونُ فَاظْطَرُّوا فِيمَا رَوَتْ أُمَّتُكُمْ الْعَدِينَ أَخَذْتُمْ عَنْهُمْ أَدْيَانَكُمْ فِي فُضَائِلٍ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قِيسُوا إِلَيْهَا مَا رَوَوْا فِي فُضَائِلِ تَمَامِ إِيْنِ دُوْ خَيْرٌ بَا هُم تَنَاقُضُ دَارِنْد. دِيْغِرِيْ كُفْتُ:

نَبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَرَمُود: مَرَا بَا اَمْتَم سَنَجِيْدِنْد وَ مِنْ رَجْحَانِ يَافْتَم، بَعْدَ اَزْ اَنْ اَبُو بَكْرٍ رَا بَا اَمْتَم سَنَجِيْدِنْد اَوْ هُم رَا جَحْ اَمْد، بَعْدَ اَزْ اَنْ عَمْر سَنَجِيْدَه شَدْ وَ رَا جَحْ اَمْد؛ پَس مِيزَانِ بَرْدَا شْتَه شَدْ، مَأْمُونُ كُفْتُ: اِيْنِ مُحَالُ اسْتِ اَزْ جِهَتْ اِيْنِ كِهْ اَجْسَامُ اَنْ دُوْ كَسْ مَرَادُ اسْتِ يَا اَعْمَالِشَانْ، هَرْ كَسْ دَانْدُ كِهْ مُحَالُ اسْتِ كِهْ اَجْسَامِشَانْ بَرْ اَجْسَامِ هَمِهْ اَمْتِ رَا جَحْ اَيِدْ وَ اَمَّا اَعْمَالِشَانْ هِنُوْزْ بَهْ وَجُوْدِ نِيَا مَدَهْ بُوْدْ، چَگُوْنَه رَا جَحْ اَمْدِنْدُ بَهْ چِيْزِيْ كِهْ نَبُوْدْ وَ بَگُوِيِيْدُ كِهْ مَرْدَمْ بَهْ چِهْ چِيْزِ بَرْ هُم فَاضِلْ اَيِنْد. بَعْضِيْ كُفْتِنْد: بَهْ اَعْمَالِ صَالِحِه. كُفْتُ: بَگُوِيِيْدُ كِهْ اِگَرْ كَسِيْ بَرْ دِيْغِرِيْ دَرْ عَهْدِ نَبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَاضِلْ بُوْدْ بَعْدَ اَزْ وَفَاتِ نَبِيَّ اَعْمَالِ صَالِحِهْ اَوْ زِيَادْ شَدْ اَيَا بَهْ مَقَامِ فَاضِلْ دَرْ زَمَانِ نَبِيَّ مِيْ رَسَدْ، اِگَرْ مِيْ كُوِيِيْدُ اَرِيْ مِنْ جَمْعِيْ بَهْ شَمَا بَنِمَايِمُ كِهْ اَعْمَالِ صَالِحِ وَ عِبَادَتِشَانْ اَزْ رُوْزَهْ وَ نَمَازْ وَ صَدَقَهْ زِيَادَهْ بَاشَدْ اَزْ يَكِيْ اَزْ فَاضِلَانِ عَصْرِ اَنْ حَضَرْتُ. كُفْتِنْد: رَاسْتِ مِيْ كُوِيِيْ بَهْ فَاضِلِ عَصْرِ نَبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَمِيْ رَسَدْ. مَأْمُونُ كُفْتُ: پَس بِيْنِيْد، رَوَايَاتِيْ كِهْ اَئْمَهْ شَمَا كِهْ دِيْنِ اَزْ اِيْشَانْ فَرَا گِرْفْتَهْ اَيِدْ دَرْ فَضَائِلِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايْتُ كَرْدَهْ اَنْدْ، بَسَنَجِيْدُ بَا رَوَايَاتِيْ كِهْ دَرْ فَضَائِلِ تَمَامِ

العشره الذين شهدوا لهم بالجنه فان كانت جزءا من أجزاء كثيره فالقول قولكم و إن كانوا قد رووا فى فضائل على عليه السلام أكثر فخذوا عن أئمتكم ما رووا و لا تعدوه قال فأطرق القوم جميعا فقال المأمون ما لكم سكتكم قالوا قد استقصينا قال المأمون فأنى أسألكم خبرونى أى الأعمال كان أفضل يوم بعث الله نبيه صلى الله عليه و آله قالوا السبق إلى الإسلام لأن الله تعالى يقول السابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ قال فهل علمتم أحدا أسبق من على عليه السلام إلى الإسلام قالوا إنه سبق حدثا لم يجر عليه حكم و أبو بكر أسلم كهلا- قد جرى عليه الحكم و بين هاتين الحالتين فرق قال المأمون فخبرونى عن إسلام على عليه السلام أيا لهما من قبل الله تعالى أم بدعاء النبى صلى الله عليه و آله فإن قلت يا لهما فقد فضلتموه على النبى صلى الله عليه و آله لأن النبى صلى الله عليه و آله لم يلهم بل أتاه جبرئيل عن الله تعالى داعيا و معزفا فإن قلت بدعاء النبى صلى الله عليه و آله فهل دعاه من قبل نفسه أو بأمر الله تعالى فإن قلت من قبل نفسه فهذا خلاف ما وصف الله تعالى به نبيه صلى الله عليه و آله فى قوله تعالى و ما أنا من المتكلفين و فى قوله ده تن كه بر ایشان شهادت به جنت مى دهند اگر دیدید جزئى از بسیار است، سخن شما حق باشد و اگر روایات فضل على عليه السلام بیشتر است پس از ائمه خود آنچه روایت کرده اند قبول کنید و نگذیرید. راوى گفت: جماعت سرها زیر افکندند، مأمون گفت: چرا ساکت شدید؟ گفتند:

هرچه بود گفتیم. مأمون گفت: بگوئید فاضل ترین اعمال در روزى كه خداوند نبى را برانگیخت چیست؟ گفتند: سبقت به اسلام؛ زیرا خداوند فرماید: «آنان كه پیشی گرفتند در ایمان به نبى و اسلام آنان مقربند» گفت: آیا كسى قبل از على اسلام آورده بود؟ گفتند: او سبقت كرد اما در كودكى، و بر آن حكمى جارى نشود و ابو بكر اسلام آورد در كهولت و این اعتبار دارد و در میانه فرقى تمام است. مأمون گفت: بگوئید آیا اسلام على عليه السلام به الهام خدا بود یا به دعوت نبى صلى الله عليه و آله، اگر گوئید به الهام بود او را بر نبى صلى الله عليه و آله تفضیل داده اید؛ زیرا نبى را الهام نشد بلکه جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند پیام به او رسانید و اگر مى گوئید به دعوت نبى صلى الله عليه و آله بود، آیا او از خود او را به اسلام دعوت نمود یا به امر خدا، اگر مى گوئید از جانب خود بود این خلاف وصف خداوند است كه فرمود

تعالی و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ و إن کان من قبل الله تعالی فقد أمر الله تعالی نبیه صلی الله علیه و آله بدعاء علی علیه السّلام من بین صبیان النّاس و إثارة علیهم فدعاه ثقه به و علماً بتأیید الله تعالی و خلّه آخری خبرونی عن الحکیم هل يجوز أن یکلف خلقه ما لا یطیقون فإن قلت نعم فقد کفرتم و إن قلت لا فکیف يجوز أن یأمر نبیه صلی الله علیه و آله بدعاء من لا یمکنه قبول ما یؤمر به لصغره و حداته سنّه و ضعفه عن القبول و خلّه آخری هل رأیتم النّبی صلی الله علیه و آله دعا أحدا من صبیان أهله و غیرهم فیکونوا أسوه علی علیه السّلام فإن زعمتم أنّه لم یدع غیره فهذه فضیله لعلی علیه السّلام علی جمیع صبیان النّاس ثمّ قال أیّ الأعمال أفضل بعد السّبق إلى الإیمان قالوا الجهاد فی سبیل الله قال فهل تجدون لأحد من العشره فی الجهاد ما لعلی علیه السّلام فی جمیع مواقف النّبی صلی الله علیه و آله من الأثر هذه بدر قتل من المشرکین فیها تیف و ستون رجلا- قتل علی علیه السّلام منهم تیفا و عشرين و أربعون لسان النّاس فقال قائل کان أبو بکر مع النّبی صلی الله علیه و آله فی عریشه یدبرها فقال المأمون «من از متکلفان نیستم» و نیز فرموده: «از هوای نفس خود سخن نمی گوید، آنچه می گوید به وحی خداوند است» اگر از جانب خدا بود؛ خداوند نبی را امر کرد که او را از میان سایر کودکان به اسلام خواند؛ پس او را با اعتماد به تأیید خداوند به اسلام بخواند. مطلب دیگر بگویید، آیا جایز است خداوند، خلق را به کاری که طاقت ندارند تکلیف کند؟ اگر می گویید آری، کافر شدید و اگر می گویید نه، پس چگونه جایز است که نبی را امر کند به دعوت کسی که به جهت خردسالی نمی تواند قبول کند و سخن دیگر، هیچ دیدید که نبی صلی الله علیه و آله از کودکان اهل خود یا غیر را به اسلام خوانده باشد تا ایشان هم چون علی علیه السّلام باشند؟ قایلند هیچ کس را نخوانده؛ پس این فضیلت علی علیه السّلام است بر دیگر کودکان، بعد از آن گفت: کدام عمل بعد از سبقت به ایمان فاضل تر است؟ گفتند: جهاد در راه خدا.

گفت: آیا کسی می یابید که مانند سابقه جهاد علی در غزوات نبی باشد، این غزوه بدر است که از مشرکان شصت و چند مرد کشته شد و علی علیه السّلام از ایشان بیست و چند مرد کشت و چهل مرد را سایر مردمان، یکی گفت: ابو بکر در سایه بان با پیامبر بود و جنگ را رهبری می کرد، مأمون گفت:

لقد جئت بها عجيبه أكان يدبر دون النبي صلى الله عليه وآله أو معه فيشرکه أو لحاجه النبي صلى الله عليه وآله إلى رأى أبى بكر أى الثلاث أحب إليك أن تقول فقال أعوذ بالله من أن أزعم أنه يدبر دون النبي صلى الله عليه وآله أو يشرکه أو بافتقار من النبي صلى الله عليه وآله إليه قال فما الفضيله فى العريش فإن كانت فضيله أبى بكر بتخلفه عن الحرب فيجب أن يكون كل متخلف فاضلا أفضل من المجاهدين و الله عز وجل يقول لا يستوى القاعدون من المؤمنين غير أولى الضرر و المجاهدون فى سبيل الله بأموالهم و أنفسهم فضل الله المجاهدين بأموالهم و أنفسهم على القاعدين درجه و كلاً وعد الله الحسنی و فضل الله المجاهدين على القاعدين أجرا عظيما الآية قال إسحاق بن حماد بن زيد ثم قال لى اقرأ هل أتى على الإنسان حين من الدهر فقرأت حتى بلغت و يطعمون الطعام على حبه مسكينا و يتيما و أسيرا إلى قوله و كان سعيكم مشكورا فقال فيمن نزلت هذه الآيات فقلت فى علي عليه السلام قال فهل بلغك أن عليا عليه السلام قال حين أطعم المسكين و اليتيم و الأسير إنما نطعمكم لوجه الله عجب سخنى بود آیا او جدای از نبی تدبیر می کرد یا با نظر آن حضرت بود و یا تدبیر می کرد چون نبی صلى الله عليه وآله به تدبیر او محتاج بود؟ گفت: پناه می برم به خدا هیچ کدام نبود. گفت: پس در عريش بودن چه فضیلت است، اگر فضیلت ابو بكر تخلف از جنگ است، می باید همه متخلفین صاحب فضل بر مجاهدين باشند و خداوند فرماید: «برابر نیستند آنانی که بدون عذر به جنگ نمی روند با آنانکه با مال و جان خود در راه خدا جهاد نمودند زیرا خداوند مقام مجاهدين را برتر نمود از آنانکه از جنگ کناره می گیرند اگرچه خداوند به مؤمنین وعده نیکو داده ولی مجاهدين را بر کناره گیران از جنگ برتری داده است».

اسحاق بن حماد بن زيد گفت: سپس مأمون گفت: بخوان «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ رَا، خواندم تا رسیدم به آیه «و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا» تا «وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» گفت: این آیات در شأن که نازل شده؟ گفتم: در شأن علی علیه السلام، گفت: به تو خبری رسیده که علی هنگام اطعام مسکین و یتیم و اسیر چنان چه خداوند فرموده، گفته باشد: «شما را برای رضای خدا اطعام می کنم

لا نريد منكم جزاء ولا شكورا على ما وصف الله عز وجل في كتابه فقلت لا قال فإن الله تعالى عرف سريره على عليه السلام و نيتته فأظهر ذلك في كتابه تعريفا لخلقه أمره فهل علمت أن الله تعالى وصف في شيء مما وصف في الجنة ما في هذه السورة قواريرا من فضة قلت لا قال فهذه فضيله أخرى فكيف تكون القوارير من فضة فقلت لا أدري قال يريد كأنها من صفائها من فضة يرى داخلها كما يرى خارجها وهذا مثل قوله صلى الله عليه وآله يا إسحاق رويدا شوقك بالقوارير و عني به نساء كأنها القوارير رقة و قوله صلى الله عليه وآله ركبت فرس أبي طلحة فوجدته بحرا أى كأنه بحر من كثرة جريه و عدوه و كقول الله تعالى و يأتيه الموت من كل مكان و ما هو بميت و من ورائه عذاب غليظ أى كأنه يأتيه الموت و لو أتاه من مكان واحد مات ثم قال يا إسحاق أ لست ممن يشهد أن العشرة في الجنة فقلت بلى قال أ رأيت لو أن رجلا قال ما أدري أصحيح هذا الحديث أم لا- أ كان عندك كافرا قلت لا- قال أ رأيت لو قال ما أدري هذه السورة از شما مزد و شكرى نمى خواهم؟ گفتم: نه! گفت: پس خداوند آن چه در نیت و سر او بود بدانست و آن را در کتاب ظاهر کرد تا حال او بر خلق ظاهر شود و هیچ می دانی که خداوند در وصف بهشت این گونه وصفی کرده باشد که در این سوره می کند که «شیشه هایی از جنس نقره»؟ گفتم: نه! گفت: این خود فضیلتی است و شیشه از نقره چون تواند. گفتم: نمی دانم.

گفت: می خواهد بگوید که از غایت صفا، نقره ای است که درونش دیده می شود همچون برونش و ای اسحاق این مثل سخن رسول خدا صلى الله عليه وآله است که فرمود: «ای انجشه! آهسته ببر آن شیشه ها را» و مراد زنان بود، گویا شیشه بودند از لطافت و نازکی و گفت: سوار شدم بر اسب ابی طلحه او را دریایی یافتم از بسیاری عرق که می کرد و خداوند فرمود: «مرگ از هر طرف او را احاطه کرده ولی او نمرده، بلکه عذاب خداوند سخت است». بعد از آن گفت: ای اسحاق! آیا تو از آنانی نیستی که شهادت می دهند «عشره مبشره» در بهشتند. گفتم: بلی! گفت: بگو که اگر مردی بگوید نمی دانم این حدیث صحیح است یا نه آیا نزد تو کافر باشد؟ گفتم: نه! گفت:

اگر بگوید نمی دانم این سوره قرآن است

قرآن أم لا- أكان عندك كافرا قلت بلى قال أرى فضل الرجل يتأكد خبروني يا إسحاق عن حديث الطائر المشوى صحيح عندك قلت بلى قال بان والله عنادك لا يخلو هذا من أن يكون كما دعاه النبي صلى الله عليه وآله أو يكون مردودا أو عرف الله الفاضل من خلقه و كان المفضول أحب إليه أو تزعم أن الله لم يعرف الفاضل من المفضول فأى الثلاث أحب إليك أن تقول به قال إسحاق فأطرقت ساعه ثم قلت يا أمير المؤمنين إن الله تعالى يقول فى أبى بكر ثانى اثنين إذ هما فى الغار إذ يقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا فنسبه الله عز وجل إلى صاحبه نبيه صلى الله عليه وآله فقال المأمون سبحان الله ما أقل علمك باللغة و الكتاب أما يكون الكافر صاحباً للمؤمن فأى فضيله فى هذا أما سمعت قول الله تعالى قال له صاحبه و هو يحاوره أكفرت بالذى خلقك من تراب ثم من نطفه ثم سواك رجلا فقد جعله له صاحباً و قال الهذلى شعرا:

و لقد غدوت و صاحبي وحشيته

تحت الرداء بصيره بالمشرق

و قال الأزدى شعرا:

يا نه آيا كافر مى شود؟! گفتم: بلى. گفت: من فضل على را افزون مى بينم، اى اسحاق! خبر مرغ بريان صحيح است نزد تو؟ گفتم: بلى! گفت: به خدا عناد تو ظاهر شد، از اين سه خالى نيست كه يا به دعاى آن حضرت مقبول شد يا مردود يا خداوند فاضل را بدانست و مفضول نزد او دوست تر بود يا خداوند فاضل را از مفضول نشناخت، کدام از اين دوست تر است نزد تو؟ اسحاق گفت: سر به زير افكندم سپس گفتم: يا امير المؤمنين خداوند درباره ابو بكر مى گويد: «دومين آن دو در غار هنگاميكه پيامبر به صاحبش گفت: مترس خدا با ماست» پس او صاحب رسول ناميده شد. مأمون گفت: سبحان الله چه نادانى به لغت؛ مگر كافر صاحب مؤمن نمى باشد، در اين فضل است؟ نشنيدى خداوند مى گويد: «به صاحبش كه با او مى ستيزيد گفت: آيا به خدا كافر شدى؟ او كه تو را از خاك آفريد و سپس از نطفه، آنگاه تو را مرد تمامى ساخت» پس كافرى مصاحب مؤمنى شده. هذلى گفت:

صبح كردم و اسب من وحشى بود و از زير جلش به همه جا بينا بود.

و ازدى گفت:

محض القوائم من هجان هیکل

فصیر فرسه صاحبه و أمّا قوله إنّ الله معنا فإنّ الله تبارك و تعالی مع البرّ و الفاجر أ ما سمعت قوله تعالی ما يكون من نجوى ثلاثة إلّا هو رابعهم و لا خمسة إلّا هو سادسهم و لا أدنى من ذلك و لا أكثر إلّا هو معهم أين ما كانوا و أمّا قوله لا تحزن فأخبرني من حزن أبي بكر أكان طاعه أو معصيه فإن زعمت أنّه طاعه فقد جعلت النبی صلی الله علیه و آله ينهی عن الطّاعه و هذا خلاف صفه الحكيم و إن زعمت أنّه معصيه فأی فضيله للعاصي و خبرني عن قوله تعالی فأنزل الله سکينه علیه علی من قال إسحاق فقلت علی أبي بكر لأنّ النبی صلی الله علیه و آله كان مستغنيا عن الصّفه السّکينه قال فخبّرني عن قوله عزّ و جلّ و يوم حنین إذ أعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الأرض بما رحبت ثمّ ولیتم مدبرین ثمّ أنزل الله سکينه علیه رسولہ و علی المؤمنین أتدری من المؤمنون الّذین أراد الله تعالی فی هذا الموضع قال فقلت لا فقال إنّ النّیاس انهزموا يوم ترسیدم و وحشت کردم از تنهایی در آن مکان و تنها همدم و دمساز من چارپایی نجیب و بلندقامت بود.

پس اسب خود را صاحب گفت، اما قول رسول صلی الله علیه و آله «خداوند با ماست» خداوند با هر نیکوکار و بدکار است و می فرماید: «سه کس با هم نجوی نکنند جز اینکه خداوند چهارمی آنها و پنج تن با هم نباشند جز اینکه خداوند ششمی آنهاست کمتر و بیشتر از این جماعتی گرد نیایند جز آنکه خداوند با آنان است هرکجا باشند» و اما قول رسول صلی الله علیه و آله «غمگین مشو» بگو غمگین شدن ابو بكر طاعت بود یا معصیت، اگر طاعت بود، پس نبی صلی الله علیه و آله از طاعت نهی کرده و اگر معصیت بود، عاصی را چه فضیلت باشد و بگو قول خداوند که فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» این سکینه بر که فرود آمد، اسحاق گوید، گفتم: بر ابو بكر زیرا نبی صلی الله علیه و آله مستغنی بود. گفت: قول خداوند در روز حنین که فرمود: «روز حنین که از بسیاری جمعیتان خوشحال شدید و ثمره ای نداشت و فرار کردید و زمین شما را تحت فشار مرگ قرار داد تا خداوند آرامش را به پیامبرش و مؤمنین نازل کرد» این مؤمنان کیستند؟ گفتم: ندانم. گفت: مردم فرار کردند

حنین فلم یبق مع النَّبِیِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ إِلَّا سَبْعُهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَضْرِبُ بِسَیْفِهِ وَ الْعَبَّاسُ أَخَذَ بِلِجَامِ بَغْلِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ الْخُمْسَهُ یَحْدِقُونَ بِالنَّبِیِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ خَوْفًا مِنْ أَنْ یَنَالَهُ سِلَاحُ الْكُفَّارِ حَتَّى أَعْطَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الظَّفَرَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ فِی هَذَا الْمَوْضِعِ عَلَیًّا عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ مِنْ حَضَرٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَمِنْ كَانَ أَفْضَلَ أَمِنْ كَانَ مَعَ النَّبِیِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَتَزَلَّتِ السَّكِينَةُ عَلَی النَّبِیِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ عَلَیْهِ أُمٌّ مِنْ كَانَ فِی الْغَارِ مَعَ النَّبِیِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ لَمْ یَكُنْ أَهْلًا لِنَزُولِهَا عَلَیْهِ یَا إِسْحَاقُ مِنْ أَفْضَلٍ مَنْ كَانَ مَعَ النَّبِیِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فِی الْغَارِ أَوْ مِنْ نَامَ عَلَی مِهَادِهِ وَ فَرَّاشِهِ وَ وَقَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى تَمَّ لِلنَّبِیِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَا عَزَمَ عَلَیْهِ مِنَ الْهَجَرَةِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمَرَ نَبِیَّهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ أَنْ یَأْمُرَ عَلَیًّا عَلَیْهِ السَّلَامُ بِالنُّومِ عَلَی فَرَّاشِهِ وَ وَقَايَتِهِ بِنَفْسِهِ فَأَمَرَهُ بِذَلِكَ فَقَالَ عَلَیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ أَسَلِّمُ یَا نَبِیَّ اللَّهِ [قَالَ] نَعَمْ قَالَ سَمِعَا وَ طَاعَهُ ثُمَّ أَتَى مُضْجِعَهُ وَ تَسَجَّی بَثْوِهِ وَ أَحْدَقَ الْمَشْرُكُونَ بِهِ لَا یَشْكُونَ فِی أَنَّهُ النَّبِیُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَی أَنْ یَضْرِبَهُ مِنْ كُلِّ بَطْنٍ مِنْ قُرَیْشٍ رَجُلٌ ضَرْبَهُ لَثْلًا یَطْلُبُ الْهَاشِمِیُّونَ بَدْمَهُ وَ عَلَیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَسْمَعُ بِأَمْرِ الْقَوْمِ فِیهِ مِنَ التَّدْبِيرِ وَ بَا نَبِیٍّ غَیْرِ هَفَّتْ كَسٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ نَمَانَدَ عَلَی عَلَیْهِ السَّلَامُ شَمَشِیرِ مِی زَدَ وَ عَبَّاسُ لِحَامِ اسْتَرِ حَضَرَتِ رَا كَرَفْتَهُ وَ پَنَجِ دِیْكَرِ كَرْدَاكَرْدِ آن حَضَرَتِ دَرآمَدَه تَا مَبَادَا سِلَاحِ كَفَّارِ بِهِ اَوْ رَسَدَ تَا خَدَاوَنَدَ رَسُولَ رَا ظَفَرَ دَادَ وَ مَقْصُودِ از مُؤْمِنَانِ عَلَی اسْتِ وَ آنَانِ كِه حَاضِرِ بُوَدَنَدِ از بَنِي هَاشِمٍ حَالًا- چِه كَسِی فَاضِلِ تَر اسْتِ، كَسِی كِه بَا نَبِیِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ هَمْرَاهِ بُوَدَ وَ سَكِينَه نَازِلِ شَدَ بَرِ نَبِیِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ اَوْ یَا كَسِی كِه بَا نَبِیِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ دَر غَارِ شَدَ وَ سَكِينَه بَرِ نَبِیِّ نَازِلِ شَدَ وَ اَوْ اَهْلِ آن نَبُوَدِ، اِی اسْحَاقُ! كَدَامَ فَاضِلِ تَر اسْتِ كَسِی كِه بَا نَبِیِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ دَر غَارِ رَفْتِ یَا آن كِه بَرِ بَسْتَرِ اَوْ خَوَابِیدِ وَ اَوْ رَا بِه جَانِ خُودِ حَمَايَتِ نَمُودَ وَ خُودِ رَا سِپَرِ اَوْ سَاخْتِ تَا پِیامْبَرِ كَارِ هِجْرَتِ بِه مَدِیْنَه رَا بِه اَنْجَامِ رَسَانَدِ، از اِین رُو خَدَاوَنَدِ اَوْ رَا اَمَرِ كَرْدِ كِه عَلِی رَا اَمَرِ كَنْدِ تَا بَرِ فَرَّاشِ اَوْ خَوَابِیدَه وَ بِه جَانِ از اَوْ حَمَايَتِ كَنْدِ؛ پَسِ اَوْ رَا بِه آن اَمَرِ كَرْدِ. عَلِی عَلَیْهِ السَّلَامُ كَفْتِ: اِی نَبِیُّ اللَّهِ! اَیَا سَالِمِ مِی مَانِی؟ كَفْتِ: آری.

كَفْتِ: اطَاعَتِ مِی كَنَمِ. پَسِ بِه خَوَابِگَاهِ آمَدَ وَ جَامَه اَوْ رَا پُوشِیدَ وَ مَشْرُكَانِ كَرْدَاكَرْدِ اَوْ كَرَفْتَه شَكَّ نَدَاشْتَنَدِ كِه اَوْ نَبِیِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اسْتِ وَ هَمِ پِیْمَانِ بُوَدَنَدِ كِه از هَر طَایِفَه مَرْدِی ضَرْبَتِ زَنَدِ تَا هَاشِمِیَانِ خُونِخَوَاهِی اَوْ نَكَنْتَنَدِ وَ عَلِی عَلَیْهِ السَّلَامُ مِی شَنِیدِ كِه قَوْمِ دَر اَوْ چِه تَدْبِیرِ مِی كَرْدَنَدِ كِه اَوْ

فی تلف نفسه فلم يدعه ذلك إلى الجزع كما جزع أبو بكر في الغار و هو مع النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَام وحده فلم يزل صابرا محتسبا فبعث الله تعالى ملائكته تمنعه من مشركي قريش فلما أصبح قام فنظر القوم إليه فقالوا أين محمد قال و ما علمي به قالوا فأنت غدرتنا ثم لحق بالنبي صلى الله عليه و آله فلم يزل علي عليه السلام أفضل لما بدا منه إلا ما يزيد خيرا حتى قبضه الله تعالى إليه و هو محمود مغفور له يا إسحاق أما تروى حديث الولايه فقلت نعم قال اروه فرويته فقال أ ما ترى أنه أوجب لعلي عليه السلام على أبي بكر و عمر من الحق ما لم يوجب لهما عليه قلت إن الناس يقولون إن هذا قاله بسبب زيد بن حارثه فقال و أين قال النبي صلى الله عليه و آله هذا قلت بغدير خم بعد منصرفه من حجه الوداع قال فمتى قتل زيد بن حارثه قلت بموته قال أ فليس قد كان قتل زيد بن حارثه قبل غدير خم قلت بلى قال أخبرني لو رأيت ابنا لك أتت عليه خمس عشره سنه يقول مولاي مولى ابن عمي أيها الناس فاقبلوا أكنت تكره له ذلك فقلت بلى قال أفتنزه ابنك عما لا يتنزه را هلاك کنند و او نگران نبود چنان چه ابو بكر در غار جزع كرد با آن كه نبى صلى الله عليه و آله همراه او بود و على عليه السلام تنها بود و صبر نمود برای ثواب و قرب الارباب؛ پس خداوند ملايكه را فرستاد تا او را از مشركان بازداشتند و چون صباح شد برخاست مشركان او را دیدند و گفتند: محمد كو؟ گفت:

نمی دانم! گفتند: ما را غافل كردی؛ پس به دنبال نبی صلى الله عليه و آله رفت و به او پیوست و پیوسته عملی از وی بروز می کرد و او را مقرب تر می ساخت تا خداوند او را نزد خود برد و او آمرزیده بود، ای اسحاق! تو حدیث ولایت را روایت نمی کنی؟ گفتم: می کنم. گفت: بگو. بگفتم، گفت: نمی بینی برای علی علیه السلام ثابت کرد حق بر ابو بكر و عمر كه بر ایشان ثابت نکرد مثل آن را؛ گفتم: می گویند به سبب زيد بن حارثه گفته. مأمون گفت: این را كجا گفت؟ گفتم: در غدير خم بعد از بازگشت از حجه الوداع. گفت: زيد چه وقت كشته شد؟ گفتم: در موته و آن مدتی پیش از حجه الوداع بود. گفت: پس زيد پیش از غدير خم كشته شده بود. گفتم: بلى! گفت: اگر پسرت پانزده ساله باشد و بگويد مولای من مولای پسر عم من است تو را بد می آید؟ گفتم: بلى! گفت: چنین سخنی لایق پسر خود نمی دانی و رسول صلى الله عليه و آله را لایق می دانی،

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْهُ وَ يَحْكُمُ أَجْعَلْتُمْ فَفَهَاءَ كَمْ أَرْبَابَكُمْ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَا صَامُوا لَهُمْ وَ لَا صَلُّوا لَهُمْ وَ لَكِنَّهُمْ أَمَرُوا لَهُمْ فَأَطِيعُوا ثُمَّ قَالَ أ تَرَوْنَ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَعَلِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى قُلْتُ نَعَمْ قَالَ أ مَا تَعْلَمُ أَنَّ هَارُونَ أَخُو مُوسَى لِأَيِّبِهِ وَ أُمِّهِ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَعَلَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَلِكَ قُلْتُ لَا قَالَ وَ هَارُونَ نَبِيٌّ وَ لَيْسَ عَلَيَّ كَذَلِكَ فَمَا الْمَنْزِلَةُ الثَّلَاثَةُ إِلَّا الْخِلَافَةُ وَ هَذَا كَمَا قَالَ الْمُنَافِقُونَ إِنَّهُ اسْتَخْلَفَهُ اسْتَثْقَالًا لَهُ فَأَرَادَ أَنْ يَطِيبَ بِنَفْسِهِ وَ هَذَا كَمَا حَكَى اللَّهُ تَعَالَى عَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ يَقُولُ لِهَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلَحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ فَقُلْتُ إِنَّ مُوسَى خَلَفَ هَارُونَ فِي قَوْمِهِ وَ هُوَ حَيٌّ ثُمَّ مَضَى إِلَى مِيقَاتِ رَبِّهِ تَعَالَى وَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَلَفَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ خَرَجَ إِلَى غَزَاتِهِ فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ مُوسَى حِينَ خَلَفَ هَارُونَ أَكَانَ مَعَهُ حَيْثُ مَضَى إِلَى مِيقَاتِ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ أَوْ لَيْسَ قَدْ اسْتَخْلَفَهُ عَلَى جَمِيعِهِمْ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَكَذَلِكَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلَفَهُ وَ آيَ بِرِ شِمَاءَ فَقَهَا رَا خَدَايَانِ كَرْدِه ايد، چنانچه خدا فرمود: «مسيحيان دانشمندان را خدایان گرفته اند» به خدا سوگند برای ایشان روزه نداشته و نماز نمی خواندند اما به غیر حق امر کردند و اطاعت نمودند. مأمون گفت: حدیث «تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی» را روایت کرده ای؟ گفتم: آری! گفت: هارون برادر پدر و مادری موسی علیه السلام بود.

گفتم: آری! گفت: علی علیه السلام نیز چنین بود. گفتم:

نه! گفت: هارون نبی بود و علی نبود. وجه سومی غیر از خلافت نیست به این دلیل که منافقان گفتند رسول صلی الله علیه و آله علی را در مدینه گذاشت که بر او گران بود؛ خواست او را خوش دل کند چنین گفت چنانچه خداوند از موسی حکایت کرده که به هارون گفت: «تو در قوم من بمان و امور را اصلاح کن و حرف فاسدان را گوش مکن و راهشان را پیشه نکن». گفتم: موسی هارون را خلیفه کرد و خود زنده بود و به میقات پروردگار رفت و نبی صلی الله علیه و آله علی را خلیفه کرد وقتی که به غزوه رفت؛ گفت: موسی وقتی به میقات می رفت کسی از اصحابش با او همراه بودند؟! گفتم:

آری! گفت: آیا هارون را بر همه خلیفه نکرد؟! گفتم: بلی! گفت: علی علیه السلام را نیز چنین خلیفه کرد

النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ خَرَجَ إِلَى غَزَاتِهِ فِي الضَّعْفَاءِ وَالنِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ إِذَا كَانَ أَكْثَرُ قَوْمِهِ مَعَهُ وَ إِنْ كَانَ قَدْ جَعَلَهُ خَلِيفَهُ عَلَى جَمِيعِهِمْ وَالِدَلِيلِ عَلَى أَنَّهُ جَعَلَهُ خَلِيفَهُ عَلَيْهِمْ فِي حَيَاتِهِ إِذَا غَابَ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيَّ مَنِّي بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ هُوَ وَزِيرُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيْضًا بِهَذَا الْقَوْلِ لِأَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ دَعَا اللَّهَ تَعَالَى وَ قَالَ فِيمَا دَعَا وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي فَإِذَا كَانَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَهُوَ وَزِيرُهُ كَمَا كَانَ هَارُونَ وَزِيرَ مُوسَى وَ هُوَ خَلِيفَتُهُ كَمَا كَانَ هَارُونَ خَلِيفَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِ النَّظَرِ وَ الْكَلَامِ فَقَالَ أَسْأَلُكُمْ أَوْ تَسْأَلُونَنِي فَقَالُوا بَلْ نَسْأَلُكَ قَالَ قُولُوا فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ أَلَيْسَتْ إِمَامَهُ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَقَلَ ذَلِكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ نَقْلِ الْفَرَضِ مِثْلَ الظَّهْرِ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ وَ فِي مَائَتِي دَرْهَمٍ خَمْسَةَ دَرَاهِمٍ وَ الْحَجَّ إِلَى مَكَّةَ فَقَالَ بَلَى قَالَ فَمَا بِأَلَهُمْ لَمْ يَخْتَلَفُوا فِي جَمِيعِ الْفَرَضِ وَ اخْتَلَفُوا فِي خِلَافِهِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَدَّثَهَا قَالَ الْمَأْمُونُ لِأَنَّ جَمِيعَ دَرِّ مِثْلِ ضَعِيفَانِ وَ زَنَانٍ وَ كُودَكَانٍ وَ قَتِي كَهْ بِهِ غَزْوَهُ رَفَتْ زَيْرًا أَكْثَرَ أَصْحَابِشَ بَا وَ بُوْدُنْدَ هَرْچَنْدَ أَوْ رَا بَرِ جَمِيعِ خَلِيفَهُ كَرْدَ وَ دَلِيلَ بَرِ خَلِيفَهُ بُوْدُنَ عَلِيٍّ پَسَ از نَبِيٍّ اَيْنِ اسْتَكَهْ فَرَمُود: «عَلِيٌّ نَسَبَتْ بِهِ مِنْ مَائِنْدَ هَارُونَ اسْتَكَهْ نَسَبَتْ بِهِ مُوسَى جَزَ اَيْنَكِهْ بَعْدَ از مِنْ پِيَامْبَرِي نَخَوَاهْدَ بُوْدَ» وَ اَوْ وَزِيرِ آن حَضْرَتِ اسْتَكَهْ بِهِ اَيْنِ قَوْلِ زَيْرَاكِهْ هَارُونَ وَزِيرِ مُوسَى بُوْدَ چَهْ مُوسَى از خُداوَنْدَ دَرْخَوَاسْتِ كَرْدَ:

«مَدَدْكَارِي از اَهْلِ مِنْ قَرَارِ دِهْ وَ آن بَرادَرِمْ هَارُونَ باشْدَ وَ پِشْتِ مَرَا بِهِ اَوْ مُحْكَمِ كَرْدِهْ وَ اَوْ رَا دَرِ تَبْلِيغِ نَبُوْتِ شَرِيكِ مِنْ گَرْدَانِ»؛ پَسَ هَرْگَاهْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا مَنزَلْتِ هَارُونَ باشْدَ؛ پَسَ وَزِيرِ اَوْ بُوْدَ چَنانِ چَهْ هَارُونَ وَزِيرِ مُوسَى بُوْدَ وَ خَلِيفَهُ اَوْ بُوْدَ چَنانِ چَهْ هَارُونَ خَلِيفَهُ بُوْدَ. مَأْمُونُ رَوِي بِهِ أَصْحَابِ كَلَامِ كَرْدَ وَ گَفْت: مَنْ بِيَرْسَمِ يَا شَمَا مِي پَرَسِيْدَ؟! گَفْتَنْدَ: مَا مِي پَرَسِيْمَ. گَفْت: بَگُوِيْدَ، يَكِي از اِيْشانِ گَفْت: آيَا چَنينِ نِيسْتِ كَهْ اِمَامَتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ از جَانِبِ خُدا بُوْدَ، رَوَايَتِ شُدِهْ از رَسولِ خُدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَهْ فَرَمُود: چُونِ فَرَايِضِ دِيْگَرِ اسْتَكَهْ مَائِنْدَ اَيْنِ كَهْ ظَهْرِ چَهَارِ رَكَعْتِ اسْتَكَهْ وَ دَرِ دَوِيْسْتِ دَرْهَمِ بِهِ پَنجِ دَرْهَمِ زَكَاتِ اسْتَكَهْ وَ حَجِّ مَكَّهْ وَاجِبِ اسْتَكَهْ. گَفْت: بَلَى! گَفْت:

چَرَا دَرِ اَيْنِ فَرَضِ هَا اخْتِلَافِ نَكَرْدَنْدَ وَ دَرِ خِلَافَتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اخْتِلَافِ كَرْدَنْدَ؟! مَأْمُونُ گَفْت: زَيْرَا دِيْگَرِ فَرَضِ هَا

الفرض لا يقع فيه من التنافس و الرغبه ما يقع في الخلافه فقال آخر ما أنكرت أن يكون النبي صلى الله عليه و آله أمرهم باختيار رجل منهم يقوم مقامه رافه بهم و رقه عليهم من غير أن يستخلف هو بنفسه فيعصى خليفته فينزل بهم العذاب فقال أنكرت ذلك من قبل أن الله تعالى أرف بخلقه من النبي صلى الله عليه و آله و قد بعث نبيه صلى الله عليه و آله إليهم و هو يعلم أن فيهم [عاص] [عاصيا و] [مطيع] [مطيعا فلم يمنعه تعالى ذلك من إرساله و عله أخرى و لو أمرهم باختيار رجل منهم كان لا يخلو من أن يأمرهم كلهم أو بعضهم فلو أمر الكل من كان المختار و لو أمر بعضنا دون بعض كان لا يخلو من أن يكون على هذا البعض علامه فإن قلت الفقهاء فلا بد من تحديد الفقيه و سمته قال آخر فقد روى أن النبي صلى الله عليه و آله قال ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله تعالى حسن و ما رأوه قبيحا فهو عند الله قبيح فقال هذا القول لا بد من أن يكون يريد كل المؤمنين أو البعض فإن أراد الكل فهذا مفقود لأن الكل لا يمكن اجتماعهم و إن كان البعض فقد روى كل في صاحبه حسنا مثل روايه الشيعة في علي و روايه مردم را خواهش و كوشش و تنافسی نیست که در خلافت است. دیگری گفت: چرا روا ندارى که نبی صلی الله عليه و آله امت را امر کرده باشد که خود مردی اختیار کنند تا خلیفه آن حضرت باشد از روی مهربانی بدون اینکه خود کسی انتخاب کند و مردم مخالفت کرده و عذاب فرود آید.

گفت: برای آن روا ندارم که خداوند مهربان تر است به خلق از آن حضرت و نبی را مبعوث ساخت و می دانست که بعضی عاصی خواهند شد این معنی مانع از بعثت او نشد و علت دیگر اگر ایشان می فرمود: خود مردی را اختیار کنند، یا همه امت را امر می کرد یا بعضی را، اگر همه را می فرمود؛ پس که را اختیار می کردند و اگر بعضی را می فرمود باید بر آن بعضی علامتی باشد، اگر گویی فقهایند باید فقیه را علامتی باشد، دیگری گفت: نبی صلی الله عليه و آله فرموده که:

آن چه مسلمانان نیک دانند آن نزد خداوند نیک است و آن چه قبیح دانند نزد خداوند قبیح است، گفت: آیا همه مسلمانان مراد است یا بعضی، اگر همه مراد است این درست نیاید که همه بر یک رأی مجتمع شوند و اگر بعضی مراد است هر فرقه ای درباره یار خود نیک روایت کرده اند مثل روایت شیعه در مورد علی علیه السلام و روایت

الحشویّه فی غیره فمتی یثبت ما تریدون من الإمامه قال آخر فیجوز أن تزعم أن أصحاب محمد صلی الله علیه و آله أخطئوا قال کیف نزعهم أنهم أخطئوا و اجتمعوا علی ضلاله و هم لم یعلموا فرضاً و لا سنّه لأنّک تزعم أن الإمامه لا فرض من الله تعالی و لا سنّه من الرسول صلی الله علیه و آله فکیف یكون فیما لیس عندک بفرض و لا سنّه خطأ قال آخر إن كنت تدعی لعلی علیه السّلام من الإمامه دون غیره فهات ینتک علی ما تدعی فقال ما أنا بمدّع و لكنی مقرّ و لا یبینه علی مقرّ و المدعی من یزعم أن إلیه التّولیه و العزل و أن إلیه الاختیار و البینه لا تعری من أن تكون من شرکائه فهم خصماء أو تكون من غیرهم و الغیر معدوم فکیف یؤتی بالبینه علی هذا قال آخر فما کان الواجب علی علی علیه السّلام بعد مضی رسول الله صلی الله علیه و آله قال ما فعله قال أ فما وجب علیه أن یعلم الناس أنّه إمام فقال إنّ الإمامه لا تكون بفعل منه فی نفسه و لا بفعل من الناس فیهِ من اختیار أو تفضیل أو غیر ذلك و [إنها] إنّما یكون بفعل من الله تعالی فیهِ كما قال لإبراهیم علیه السّلام إنی جاعلک للناس إماماً حشویه دربارہ غیر. پس امامت چگونه ثابت می شود، دیگری گفت: جایز می دانی که اصحاب نبی صلی الله علیه و آله خطا کنند. گفت: چطور فکر کنیم که آنان خطا کرده و بر ضلالت مجتمع شده اند و حال آن که امامت را نه فرض می دانستند و نه سنت، چرا که تو گمان می کنی امامت نه از جانب خداست و نه از جانب رسول بلکه به اختیار مردم است، پس چگونه خطا خواهد بود چیزی که نه فرض است و نه سنت. دیگری گفت: اگر تو ادعا می کنی که علی علیه السّلام امام است نه دیگران بینه بیاور. مأمون گفت: من مدعی نیستم بلکه مقرّم و بر مقرّ بینه نیست، مدعی اعتقاد دارد عزل و نصب خلیفه در اختیار اوست و بینه خالی نیست که یا از همردیفان او باشد که همگی دشمنند یا از دیگران که غیر ایشان نیست. پس چگونه بینه بر این آورده می شود. دیگری گفت:

چه چیز واجب بود بر علی علیه السّلام بعد از رفتن رسول الله صلی الله علیه و آله؛ گفت: آنچه را که به جای آورد، گفت:

آیا واجب نبود مردم را عالم سازد که او امام است، گفت: امامت به فعلی نیست که او در خود کند یا مردم در او کنند از اختیار و تفضیل یا غیر این، بلکه به فعل خداوند است، چنان چه به ابراهیم علیه السّلام فرمود: «من تو را امام مردمان می گردانم»

و كما قال تعالى لداود عليه السّلام يا داود إنّنا جعلناك خليفة في الأرض و كما قال عزّ و جلّ للملائكة في آدم إنّني جاعل في الأرض خليفه فالإمام إنّما يكون إماما من قبل الله تعالى و باختياره إياه في بدء الصّنيعه و التّشريف في النّسب و الطّهاره في المنشأ و العصمه في المستقبل و لو كانت بفعل منه في نفسه كان من فعل ذلك الفعل مستحقّا للإمامه و إذا عمل خلافها اعتزل فيكون خليفه من قبل أفعاله قال آخر فلم أوجب الإمامه لعلّي عليه السّلام بعد الرّسول صلّى الله عليه و آله فقال لخروجه من الطّفوليه إلى الإيمان كخروج النّبيّ صلّى الله عليه و آله من الطّفوليه إلى الإيمان و البراءه من ضلاله قومه عن الحجه و اجتنابه الشّرك كبراءه النّبيّ صلّى الله عليه و آله من الضّلاله و اجتنابه الشّرك لأنّ الشّرك ظلم و لا يكون الظّالم إماما و لا من عبد و ثنا بإجماع و من [شرك] أشرك فقد حلّ من الله تعالى محلّ أعدائه فالحكم فيه الشّهاده عليه بما اجتمعت عليه الأمّه حتّى يجيء إجماع آخر مثله و لأنّ من حكم عليه مرّه فلا يجوز أن يكون حاكما فيكون الحاكم محكوما عليه فلا يكون حينئذ فرق بين و چنان چه به داود عليه السّلام فرمود: «ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم» و با ملایکه درباره آدم علیه السلام فرمود: «من در زمین خلیفه ای قرار می دهم». پس امام از جانب خداوند امام می گردد و به اختیار خداوند از ابتدای وجود کامل و دارای خلقت نیکو و شرافت نسب و طهارت مولد و منشأ و عصمت در جمیع عمر است، اگر امامت به فعل شخصی بود هر کس که می توانست خود را امام می کرد یا مستحق امامت می شد هرگاه خلاف آن می کرد معزول می شد؛ پس او از جانب افعال خود خلیفه می بود. دیگری گفت: پس چرا امامت بعد از رسول صلی الله علیه و آله را برای علی علیه السّلام ثابت کردی؟! گفت: زیرا او از طفولیت مؤمن بوده و از شرک بری بود همچون رسول صلی الله علیه و آله، زیرا شرک ظلم است و ظالم امام نباشد و نه کسی که بت پرستید به اجماع مردم و هر که شرک آورد او با خدای عزّ و جلّ جای دشمن دارد و در عداد دشمنان است؛ پس در او این حکم کنیم و گواهی دهیم چنان چه اجماع امت است تا اجماعی دیگر مثل آن بیاید؛ زیرا هر کس که یک بار بر او حکم کرده شود جایز نیست که او حکم کند پس محکوم علیه باشد و فرقی نخواهد ماند میان

الحاکم و المحکوم علیه قال آخر فلم لم یقاتل علی علیه السّلام أبا بکر و عمر کما قاتل معاویه فقال المسأله محال لأنّ لم اقتضاء و لم یفعل نفی و التّفی لا یكون له علّه إنّما العلّه للإثبات و إنّما یجب أن ینظر فی أمر علی علیه السّلام أ من قبل الله أم من قبل غیره فإن صحّ أنّه من قبل الله تعالی فالشّکّ فی تدبیره کفر لقوله تعالی فلا و ربّک لا یؤمنون حتّی یحکموک فیما شجر بینهم ثمّ لا- یجدوا فی أنفسهم حرجا ممّا قضیت و یسلّموا تسلیمًا فأفعال الفاعل تبع لأصله فإن کان قیامه عن الله تعالی فأفعاله عنه و علی النّاس الرّضا و التّسلیم و قد ترک رسول الله صلّی الله علیه و آله القتال یوم الحدیبه یوم صدّ المشرکون هدیّه عن البیت فلمّا وجد الأعداء و قوی حارب کما قال الله تعالی فی الأوّل فاصفح الصّفح الجمیل ثمّ قال عزّ و جلّ: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِیْنَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ اخْصِرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ قال آخر إذا زعمت أنّ إمامه علی علیه السّلام من قبل الله تعالی و أنّه مفترض الطّاعه فلم لم یجزّ إلاّ التّبلغ و الدّعاء للأنبیاء علیه السّلام و جاز لعلّی أن یتربّک ما حاکم و محکوم. دیگری گفت: چرا علی علیه السّلام با ابو بکر و عمر و عثمان جنگ نکرد چنان چه با معاویه کرد؟ گفت: این سؤال محال است زیرا سؤال از مثبت کنند نه منفی، نفی را علّت نباشد بلکه مثبت را باشد، واجب است نظر کنید در امامت علی علیه السّلام آیا از جانب خداست یا نه، اگر از خداست؛ پس شک در تدبیر او کفر بوده که خدا فرمود: «به حق پروردگارت، که ایمان نیاورند تا آنکه تو را حکم سازند در نزاع میانشان و در خاطرشان حرجی نباشد از حکم تو و تسلیم شوند تسلیم شدنی» پس افعال فاعل تابع اصل اوست اگر امامت علی علیه السّلام از جانب خداست افعال او نیز چنان است و مردم باید تسلیم او شوند، رسول صلّی الله علیه و آله روز حدیبیه که مشرکان مانع شدند هدی او را به خانه خدا، جنگ نکرد و چون یارانش بیشتر شد جنگ کرد و خداوند بار اوّل فرمود: «عفو کن، عفو کن» سپس فرمود: «بکشید مشرکان را هر جا بیایید و راه بر ایشان ببندید، و در کمینگاه بنشینید.» دیگری گفت: اگر امامت علی علیه السّلام از جانب خداست و اطاعت او فرض است همچو رسول صلّی الله علیه و آله چرا جایز نیست رسول را مگر تبلیغ و دعوت همچو سایر انبیا علیهم السّلام و جایز است

أمر به من دعوه النَّاس إلى طاعته فقال من قبل أنا لم نزعم أنَّ عليًا عليه السَّلام أمر بالتَّبليغ فيكون رسولاً و لكنَّه عليه السَّلام وضع علماً بين الله تعالى و بين خلقه فمن تبعه كان مطيعاً و من خالفه كان عاصياً فإن وجد أعواناً يتقوَّى بهم جاهد و إن لم يجد أعواناً فاللَّوم عليهم لا- عليه لأنَّهم أمروا بطاعته على كلِّ حال و لم يؤمر هو بمجاهدتهم إلَّا بقوِّه و هو بمنزله البيت على النَّاس الحجَّ إليه فإذا حبَّوا أدَّوا ما عليهم و إذا لم يفعلوا كانت اللَّائمه عليهم لا على البيت و قال آخر إذا أوجب أنَّه لا بدَّ من إمام مفترض الطَّاعه بالاضطرار كيف يجب بالاضطرار أنَّه على عليه السَّلام دون غيره- فقال من قبل أنَّ الله تعالى لا يفرض مجهولاً و لا يكون المفروض ممتنعاً إذ المجهول ممتنع فلا بدَّ من دلالة الرِّسول صَلَّى الله عليه و آله على الفرض ليقطع العذر بين الله عزَّ و جلَّ و بين عباده أ رأيت لو فرض الله تعالى على النَّاس صوم شهر فلم يعلم النَّاس أيَّ شهر هو و لم يوسم بوسم و كان على النَّاس استخراج ذلك بعقولهم حتَّى يصيبوا ما أراد الله تعالى فيكون النَّاس حينئذ برأى على عليه السَّلام ترك آن چه كه به آن مأمور شده از دعوت مردم به طاعت خود؟ گفت: ما معتقد نیستیم كه على عليه السَّلام مأمور است به تبليغ تا رسول باشد، اما خداوند او را نشان میان خود و خلق گردانید، هر كه او را تابع شود، مطيع است و هر كه مخالفت كند عاصی است، اگر یارانی بیابد كه به ایشان قوَّت گیرد، جهاد می كند و اگر نیابد ملامت بر مردم است نه بر او، زیرا ایشان مأمورند به اطاعت او در همه حال، و او مأمور نیست به قتال ایشان؛ مگر به قوَّت انصار، او همچو خانه خداست و مردم مأمورند به حجَّ او، اگر كردند واجب خود را به جای آورده اند و اگر نرفتند ملامت بر ایشان است نه بر خانه خدا. دیگری گفت: اگر واجب است كه مردم امامی داشته باشند به ضرورت، از كجا واجب كردی كه او على عليه السَّلام است نه دیگری؟ گفت:

خداوند مجهول واجب نكند و آن چه فرض كند ممتنع نباشد و مجهول ممتنع است؛ پس ناچار است كه رسول صَلَّى الله عليه و آله به آن فرض راهنمایی كند تا عذری میان خدا و بندگان نماند، نمی بینی اگر خداوند بر مردم روزه ماهی فرض كند و اعلام نكند کدام ماه است و نشانی نهد و مردم به عقل خود استخراج كنند كه مراد خدا چیست؛

مستغنین عن الرسول المبین لهم و عن الإمام الناقل خبر الرسول إلیهم و قال آخر من این أوجبت أن علیا علیه السّلام کان بالغا حین دعاه النّبی صلی الله علیه و آله فإنّ النّاس یزعمون أنّه کان صبیّا حین دعی و لم یکن جاز علیه الحکم و لا بلغ مبلغ الرّجال فقال من قبل أنّه لا یعرى فی ذلك الوقت من أن یكون ممّن أرسل إلیه النّبی صلی الله علیه و آله لیدعوه فإنّ کان كذلك فهو محتمل التّکلیف قویّ علی أداء الفرائض و إن کان ممّن لم یرسل إلیه فقد لزم النّبی صلی الله علیه و آله قول الله عزّ و جلّ و لو تقول علینا بعض الأقاویل لأخذنا منه بالیمین ثمّ لقطعنا منه الوتین و کان مع ذلك فقد کلف النّبی صلی الله علیه و آله عباد الله ما لا یطیقون عن الله تبارک و تعالی و هذا من المحال الذی یمتنع کونه و لا یأمر به حکیم و لا یدلّ علیه الرسول تعالی الله عن أن یأمر بالمحال و جلّ الرسول من أن یأمر بخلاف ما یمکن کونه فی حکمه الحکیم فسکت القوم عند ذلك جمیعا فقال المأمون قد سألتمونی و نقضتم علیّ أفأسألكم قالوا نعم قال ألیس قد روت الأمّه بإجماع منها أنّ النّبی صلی الله علیه و آله قال من پس مردم از رسول مستغنی باشند و نیز از امام که خبر رسول صلی الله علیه و آله را به ایشان می رساند.

دیگری گفت: از کجا ثابت کردی که علی علیه السّلام بالغ بود وقتی که نبی او را دعوت نمود و اعتقاد مردم آن است که در آن وقت کودک بود و بر او حکم نمی رفت و به حدّ مردان نرسیده بود؟ گفت: از این جهت که خالی نبود از این که یا در آن وقت نبی صلی الله علیه و آله به دعوت او مأمور گشته بود؛ پس باید به تکلیف رسیده باشد و بتواند فرائض را انجام دهد و اگر نبی صلی الله علیه و آله به دعوت او مأمور نبود، لازم آید قول خداوند که به او فرمود:

«اگر بر ما افترا بندد هرآینه با دست راست، او را گرفته و رگ قلبش را قطع می کنم» با این وجود آیا آن حضرت مردم را به تکلیفی امر می کند که خدا توان گزاردن به آنها نداده و این محال است و حکم به این نفرماید و رسول را به این دلالت نکند و خداوند منزّه است از امر به محال و رسول صلی الله علیه و آله برتر است از اینکه امر کند به چیزی که در حکمت حکم ممکن نباشد شدن آن؛ پس قوم همه ساکت شدند؛ سپس مأمون گفت: شما پرسیدید و بر من سخن باز گردانیدید من نیز بپرسم؟ گفتند: بپرس.

گفت: آیا این نیست که امت روایت کرده اند

کذب علی متعمداً فلیتبوا مقعده من النار قالوا بلی قال و رووا عنه علیه السّلام أنّه قال من عصی الله بمعصیه صغرت أو کبرت ثم اتّخذها دیناً و مضی مصرّاً علیها فهو مخدّ بین أطباق الجحیم قالوا بلی قال فخبّرونی عن رجل یختاره الأئمّه فتنصبه خلیفه هل یجوز أن یقال له خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و من قبل الله عزّ و جلّ و لم یستخلفه الرّسول فإن قلت نعم فقد کابرتم و إن قلت لا و جب أنّ أباً بکر لم یکن خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و لا کان من قبل الله عزّ و جلّ و أنّکم تکذّبون علی نبیّ الله صلی الله علیه و آله فإنّکم متعرّضون لأن تكونوا ممّن وسمه النّبیّ صلی الله علیه و آله بدخول النار و خبرونی فی أی قولیکم صدقتم أ فی قولکم مضی علیه السّلام و لم یستخلف أو فی قولکم لأبی بکر یا خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله فإن کنتم صدقتم فی القولین فهذا ما لا یمکن کونه إذ کان متناقضاً و إن کنتم صدقتم فی أحدهما بطل الآخر فاتّقوا الله و انظروا لأنفسکم و دعوا التّقلید و تجنّبوا الشّبهات فوالله ما یقبل الله تعالی إلاّ من عبد لا یأتی إلاّ بما یعقل و لا یدخل إلاّ فیما یعلم از آن حضرت که فرمود: هر که معصیت کند خدا را به معصیتی خرد یا بزرگ و آن را عقیده خود داند و از دنیا برود در حالی که مقرر به آن باشد، پس او مخدّم است میان طبقات جهنّم؟ گفتند: بلی، گفت: مردی را که مردم خلیفه سازند، جایز است او را خلیفه رسول گفتن و از جانب خدا دانستن و حال آنکه او را رسول خلیفه نکرده است، اگر بگویید آری مکابره کرده اید و اگر می گوئید نه، پس ثابت شد که ابی بکر خلیفه رسول خدا نیست و نه از جانب خداوند است و شما دروغ می بندید بر رسول صلی الله علیه و آله و متعرض آن شده اید که از آنان باشید که ایشان را رسول علامتی بر نهاد که داخل نار کردند. بگویید کدام از این دو قول شما صادق است: آن حضرت برفت و خلیفه نگماشت یا این قول که به ابی بکر بگویید: یا خلیفه رسول الله؟ اگر در هر دو قول صادق هستید این محال است و اگر در یکی صادقید، آن دیگر باطل است. پس از خدا پرهیزید و در صلاح خود بیندیشید و تقلید را کنار گذاشته و از شبهات دور شوید. به خدا قسم که خداوند عملی را از بنده قبول نکند مگر آن که از روی عقل انجام شود و نپذیرد مگر آن که عقل حق بودنش را

أَنَّهُ حَقٌّ وَ الرَّيْبُ شَكٌّ وَ إِدْمَانُ الشَّكِّ كُفْرٌ بِاللَّهِ تَعَالَى وَ صَاحِبُهُ فِي النَّارِ وَ خَبَرُونِي هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَبْتَاعَ أَحَدُكُمْ عَبْدًا إِذَا ابْتَاعَهُ صَارَ مَوْلَاهُ وَ صَارَ الْمُشْتَرَى عَبْدَهُ قَالُوا لَا- قَالَ فَكَيْفَ جَازَ أَنْ يَكُونَ مِنْ اجْتِمَعْتُمْ عَلَيْهِ أَنْتُمْ لِهَوَاكُمْ وَ اسْتَخْلَفْتُمُوهُ صَارَ خَلِيفَهُ عَلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ وَلِيَّتُمُوهُ أَلَا- كُنْتُمْ أَنْتُمْ الْخُلَفَاءُ عَلَيْهِ بَلْ تَوْتُونَ خَلِيفَهُ وَ تَقُولُونَ إِنَّهُ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ إِذَا أَسْخَطْتُمْ عَلَيْهِ قَتَلْتُمُوهُ كَمَا فَعَلَ بَعْثَمَانُ بْنُ عَفَّانٍ فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَأَنَّ الْإِمَامَ وَ كَيْلَ الْمُسْلِمِينَ إِذَا رَضُوا عَنْهُ وَلَوْهُ وَ إِذَا سَخَطُوا عَلَيْهِ عَزَلُوهُ قَالَ فَلَمَنِ الْمُسْلِمُونَ وَ الْعِبَادُ وَ الْبِلَادُ قَالُوا لِلَّهِ تَعَالَى [فَوَ اللَّهُ] قَالَ فَاللَّهُ أَوْلَى أَنْ يُوَكَّلَ عَلَى عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ مِنْ غَيْرِهِ لَأَنَّ مِنْ إِجْمَاعِ الْأُمَّةِ أَنَّهُ مِنْ أَحَدِثِ حَدَثَاتٍ فِي مَلِكٍ غَيْرِهِ فَهُوَ ضَامِنٌ وَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَحْدُثَ فَإِنْ فَعَلَ فَأَثَمَ غَارِمٌ ثُمَّ قَالَ خَبَرُونِي عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هَلْ اسْتَخْلَفَ حِينَ مَضَى أُمَ لَا- فَقَالُوا لَمْ يَسْتَخْلَفْ قَالَ فَتَرَكَهُ ذَلِكَ هَدَى أُمَ ضَلَالٌ قَالُوا هَدَى قَالَ فَعَلَى النَّاسِ أَنْ يَتَّبِعُوا الْهَدَى وَ يَتْرَكُوا الْبَاطِلَ وَ يَتَنَكَّبُوا الضَّلَالَاتِ قَالُوا قَدْ فَعَلُوا ذَلِكَ قَالَ فَلَمْ اسْتَخْلَفِ النَّاسُ بَعْدَهُ وَ قَدْ تَرَكَهُ هُوَ تَأْيِيدَ كُنْدٍ، دَوْدَلِي شَكٌّ بُوْدَه وَ كُفْرٌ بَهْ خُدَاسْت وَ صَاحِبِش دَر نَارِ اسْت، بَگویند جایز است یکی از شما برده ای بخرد و برده مولی شود و مولی برده گردد؟ گفتند: نه! گفت: چگونه است کسی که شما او را به خلافت رسانده اید او خلیفه شما شود در حالی که شما او را نصب کرده اید، آیا شما بر او خلیفه نخواهید بود؟ بلکه شما خلیفه می گمارید و می گویند او خلیفه نبی است و چون بر او خشم گیرید، او را به قتل رسانید چنان چه با عثمان کردید؟ یکی گفت: زیرا امام و کیل مسلمانان است هرگاه راضی باشند، نصب می کنند و هرگاه در خشم شوند، عزل می کنند. گفت: مسلمانان و عباد و بلاد از کیست؟ گفتند: از خداوند. گفت:

پس خدا سزاوارتر است که بر عباد و بلاد خود کسی بگمارد زیرا امت اجماع دارند که هر کس در ملک دیگری ضرری وارد کند ضامن است و او را نرسد که در ملک دیگری تصرف کند که اگر کرد تاوان بر اوست. سپس گفت: بگویند نبی صلی الله علیه و آله برای خود جانشینی معین کرد یا نه؟ گفتند: نه! گفت: ترک تعیین، هدایت بود یا ضلالت؟ گفتند: هدایت. گفت: پس واجب است مردم تابع هدایت شوند. گفتند: بلی! چنین کردند.

گفت: چرا مردمان خلیفه گماشتند بعد از او

فترك فعله ضلال و محال أن يكون خلاف الهدى هدى و إذا كان ترك الاستخلاف هدى فلم استخلف أبو بكر و لم يفعله النبي صلى الله عليه و آله و لم جعل عمر الأمر بعده شورى بين المسلمين خلافا على صاحبه لأنكم زعمتم أن النبي صلى الله عليه و آله لم يستخلف و أن أبا بكر استخلف و عمر لم يترك الاستخلاف كما تركه النبي صلى الله عليه و آله بزعمكم و لم يستخلف كما فعل أبو بكر و جاء بمعنى ثالث فخبروني أى ذلك ترونه صوابا فإن رأيتم فعل النبي صلى الله عليه و آله صوابا فقد أخطأتم أبا بكر و كذلك القول فى بقیة الأقاویل و خبرونی أيهما أفضل ما فعله النبي صلى الله عليه و آله بزعمكم من ترك الاستخلاف أو ما صنعت طائفه من الاستخلاف و خبرونی هل يجوز أن يكون تركه من الرسول صلى الله عليه و آله هدى و فعله من غيره هدى فيكون هدى ضد هدى فأين الضلال حينئذ و خبرونی هل ولى أحد بعد النبي صلى الله عليه و آله باختيار الصيحابه منذ قبض النبي صلى الله عليه و آله إلى اليوم فإن قلتم لا فقد أوجبتم أن الناس كلهم عملوا ضلاله بعد النبي صلى الله عليه و آله و إن قلتم نعم كذبتم الأئمة و أبطل قولكم الوجود الذى لا يدفع با این که نبی صلى الله عليه و آله تعیین خلیفه را ترك کرده بود، و ترك طریقه او گمراهی است و محال است که خلاف هدایت، هدایت باشد، پس چرا ابو بكر برای خود خلیفه قرار داد و نبی صلى الله عليه و آله به اعتقاد شما خلیفه قرار نداده بود و همچنین عمر امر را به شورا میان مسلمانان قرار داد به خلاف یار خود، چون گمان شما آن است که نبی صلى الله عليه و آله خلیفه ای نگماشت و ابو بكر بگماشت و عمر نیز تعیین خلیفه را ترك نکرد چنان که رسول خدا صلى الله عليه و آله ترك کرده بود، به اعتقاد شما مانند ابو بكر نکرد و راه سومى انتخاب کرد، پس به من بگوئید این سه راه کدام صواب است و به من بگوئید کدام راه بهتر است و آیا جایز است ترك تعیین از رسول، هدایت باشد و طریقه دیگران نیز هدایت باشد و هدایت خود ضد هدایت باشد؛ پس ضلالت چیست و به من بگوئید آیا هیچ کس بعد از نبی صلى الله عليه و آله والى شد به اختیار صحابه از آن زمان که نبی صلى الله عليه و آله از جهان برفت تا امروز، اگر بگوئید خیر، پس تمامی مردم بعد از نبی صلى الله عليه و آله راه ضلالت پیموده اند و اگر بگوئید آری، ائت را تكذيب می کنید و دروغ می بنديد بر ایشان و قول شما را باطل می کند و جوهی که دفع آنها ممکن نیست

و خبرونی عن قول الله عزّ و جلّ قل لمن ما فی السّماوات و الأرض قل لله أصدق هذا أم کذب قالوا صدق قال أفلیس ما سوى الله لله إذ کان محدثه و مالکة قالوا نعم قال ففی هذا بطلان ما أوجبتم من اختیارکم خلیفه تفترضون طاعته و تسمّونه خلیفه رسول الله صلّی الله علیه و آله و أنتم استخلفتموه و هو معزول عنکم إذا غضبتم علیه و عمل بخلاف محبّتکم و مقتول إذا أبی الاعتزال و یلکم لا تفترّوا علی الله کذبا فتلقوا و بال ذلك غدا إذا قمتم بین یدی الله تعالی و إذا وردتم علی رسول الله صلّی الله علیه و آله و قد کذبتم علیه متعمّدين و قد قال من کذب علیّ متعمّدا فلیتّبوا مقعده من النار ثمّ استقبل القبله و رفع یدیّه و قال اللهمّ إنّی قد أرشدتهم اللهمّ إنّی قد أخرجت ما وجب علیّ إخراجہ من عنقی اللهمّ إنّی لم أدعهم فی ریب و لا فی شکّ اللهمّ إنّی أدین بالتقرّب إلیک بتقدیم علیّ علیه السّلام علی الخلق بعد نبیک محمد صلّی الله علیه و آله کما أمرنا به رسولک صلّی الله علیه و آله قال ثمّ افترقنا فلم نجتمع بعد ذلك حتّی قبض المأمون.

بگویند قول خداوند که فرمود: «بگو از آن کیست آنچه در آسمانها و زمین است، بگو از آن خداست»؛ راست است یا دروغ؟ گفتند:

راست است. گفت: آیا هرچه غیر خداست از آن خداست که خالق و مالک آن بوده است؟ گفتند:

آری! گفت: پس باطل باشد آن چه ثابت کردید که خود خلیفه اختیار کرده و طاعت او را فرض سازید و او را خلیفه رسول خدا نامیده اید؛ هر چند خود خلیفه کرده اید و معزول شود هرگاه بر او غضب کرده و او به خلاف مراد شما عمل نماید و اگر ابا نماید بر دست شما کشته گردد، وای بر شما! دروغ بر خدا می بندید و بال آن در قیامت به شما رسد چون پیش خدا حاضر گشته و بر رسول صلّی الله علیه و آله وارد گردید و شما دانسته بر او دروغ بستید و او گفته «هر که بر من دروغ بندد جایگاه خود را در دوزخ مهیا بیند»، مأمون رو به قبله کرد و دست ها برداشت و گفت: خدایا من ایشان را نصیحت کردم، خدایا من ایشان را راه نمودم، خدایا من از گردن خود انداختم، خدایا من ایشان را در شک و ریب رها نکردم، خدایا من تقرّب می جویم به تو به تقدیم علی علیه السّلام بر خلق بعد از نبی صلّی الله علیه و آله چنانکه رسول تو امر کرده. راوی گوید: همه متفرق شدیم و بعد از آن جمع نشدیم تا مأمون بمرد.

قال محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ و في حديث آخر قال فسكت القوم فقال لهم لم سكتتم قالوا لا ندرى ما تقول قال تكفيني هذه الحجّة عليكم ثم أمر بإخراجهم قال فخرجنا متحيرين خجلين ثم نظر المأمون إلى الفضل بن سهل فقال هذا أقصى ما عند القوم فلا يظنّ ظانّ أنّ جلالتي منعتهم من النقص عليّ.

محمد اشعري گفت: در حدیث دیگر چنین است که گفت: پس جماعت ساکت شدند. مأمون گفت: چرا ساکت شدید؟ گفتند:

نمی دانیم چه بگوییم. مأمون گفت: مرا این حجت بر شما بس است. پس فرمود بیرونشان کردند. راوی گفت: ما بیرون آمدیم حیران و خجل، بعد از آن مأمون روی به فضل کرد و گفت: نهایت آن چه ایشان دارند در این امر این بود که گفتند، کسی گمان نکند که بزرگی من ایشان را مانع شد از روکردن بر من.

اشاره

باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في وجه

دلائل الأئمة عليه السلام و الرد على الغلاة

و المفوضه لعنهم الله

۱

۸۲۲

حدَّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال: حدَّثني أبي قال: حدَّثنا أحمد بن علي الأنصاري عن الحسن بن الجهم قال: حضرت مجلس المأمون يوما و عنده علي بن موسى الرضا عليه السلام و قد اجتمع الفقهاء و أهل الكلام من الفرق المختلفة فسأله بعضهم فقال له يا ابن رسول الله بأي شيء تصح الإمامه لمدّعيها قال بالنصّ و الدليل قال له فدلاله الإمام فيما هي قال في العلم و استجابته الدّعوه قال فما وجه إخباركم بما يكون قال ذلك بعهد معهود إلينا من رسول الله صلّى الله عليه و آله قال فما وجه إخباركم بما في قلوب الناس

۴۶- آنچه از امام رضا عليه السلام مروی است در ادله امامان عليهم السلام و ردّ بر غلات و مفوضه لعنهم الله

آنچه از امام رضا عليه السلام مروی است

در ادله امامان عليهم السلام و ردّ بر غلات

و مفوضه لعنهم الله

۱

۸۲۲

تمیم بن عبد الله بن تميم قرشی گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن علی انصاری از حسن بن جهم که گفت: حاضر شدم روزی در مجلس مأمون و امام رضا عليه السلام نزد او بود و فقیهان و ارباب کلام از هر فرقه ای مجتمع بودند. یکی از ایشان به آن حضرت گفت: یا بن رسول الله! به چه چیز امامت ثابت می شود برای مدّعی آن؟ فرمود: به نصّ و دلیل. گفت: دلالت بر امام در چه چیز بود؟ فرمود: در علم او و اجابت دعای او. گفت: خبرها که شما می دهید به آن چه واقع خواهد شد از چه روست؟ فرمود: به عهدی است که از رسول خدا صلّى الله عليه و آله

اللّٰه عليه و آله به ما رسیده است. گفت: خبرها که از ضمایر مردم

ص: ۳۷۷

قال عليه السّلام له أما بلغك قول الرّسول صلّى الله عليه وآله اتّقوا فراسه المؤمن فإنّه ينظر بنور الله قال بلى قال و ما من مؤمن إلّا و له فراسه ينظر بنور الله على قدر إيمانه و مبلغ استبصاره و علمه و قد جمع الله للأئمّه منّا ما فرّقه فى جميع المؤمنين و قال عزّ و جلّ فى محكم كتابه إنّ فى ذلك لآيات للمتوسّمين فأول المتوسّمين رسول الله صلّى الله عليه وآله ثمّ أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده ثمّ الحسن و الحسين و الأئمّه من ولد الحسين عليه السّلام إلى يوم القيامة قال فنظر إليه المأمون فقال له يا أبا الحسن زدنا مميّا جعل الله لكم أهل البيت فقال الرّضا عليه السّلام إنّ الله عزّ و جلّ قد أيدنا بروح منه مقدّسه مطّهره ليست بملك لم تكن مع أحد ممّن مضى إلّا مع رسول الله صلّى الله عليه وآله و هى مع الأئمّه منّا تسدّدهم و توفّقهم و هو عمود من نور بيننا و بين الله عزّ و جلّ قال له المأمون يا أبا الحسن بلغنى أنّ قوما يغلون فيكم و يتجاوزون فيكم الحدّ فقال الرّضا عليه السّلام حدّثنى أبى موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن علىّ عن أبيه علىّ بن الحسين عن أبيه الحسين بن علىّ مى دهيد از چه راه است؟ فرمود: به تو رسیده که رسول صلّى الله عليه وآله فرمود: از فراست مؤمن بپرهيزد که او به نور خدا نظر مى کند؟ گفت:

بلى! فرمود: پس هيچ مؤمنى نيست؛ مگر او را فراستى هست به نور خدا، مى بيند به اندازه ايمان و بصيرت و علم خود، همانا جمع کرده است خداوند براى امامان از ما آن چه متفرق کرده است در همه مؤمنان، و خداوند مى فرمايد: «همانا در آن نشانه ها است براى آنان که نظر مى کنند»؛ پس اول متوسمين رسول صلّى الله عليه وآله بود، سپس امير المؤمنين عليه السّلام؛ پس حسن و حسين و امامان از نسل حسين عليهم السّلام تا روز قيامت. راوى گفت: پس مأمون نظر کرد به امام رضا عليه السّلام و گفت: يا ابا الحسن! بيفزا براى ما آن چه خداوند به شما اهل بيت داده. فرمود:

خداوند ما را مؤيد کرده است به روح مقدسى از جانب خود که با هيچ کس از گذشتگان نبود؛ مگر با رسول خدا صلّى الله عليه وآله و او با امامان از ما هست و ايشان را يارى مى کند و عمودى است از نور ميان ما و خداوند. مأمون گفت: يا ابا الحسن! به من رسیده که قومى در شما غلو کرده و از حد در گذشته، امام عليه السّلام فرمود: پدرم مرا حديث کرد از پدرش از محمد بن علىّ از پدرانش عليهم السّلام

عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا ترفعوني فوق حقي فإن الله تبارك تعالى اتخذني عبدا قبل أن يتخذني نبيا قال الله تبارك و تعالى ما كان لبشر أن يؤتيه الله الكتاب والحكم والنبوة ثم يقول للناس كونوا عبادا لي من دون الله ولكن كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون الكتاب وبما كنتم تدرسون ولا يأمركم أن تتخذوا الملائكة والنبيين أربابا أ يأمركم بالكفر بعد إذ أنتم مسلمون قال علي عليه السلام يهلك في اثنان ولا ذنب لي محب مفرط و مبغض مفرط و أنا أبرأ إلى الله تبارك و تعالى ممن يغلو فينا و يرفعنا فوق حدنا كبراء عيسى ابن مريم عليه السلام من النصاري قال الله تعالى و إذ قال الله يا عيسى ابن مريم أ أنت قلت للناس اتخذوني و أمي إلهين من دون الله قال سبحانه ما يكون لي أن أقول ما ليس لي بحق إن كنت قلته فقد علمته تعلم ما في نفسي و لا أعلم ما في نفسك إنك أنت علام الغيوب ما قلت لهم إلا ما أمرتني به أن اعبدوا الله ربي و ربكم و كنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم از رسول صلى الله عليه وآله كه فرمود: مرا برتر از حق من میندارید؛ زیرا خدا پیش از رسالت مرا بنده قرار داد و فرمود: «هیچ بشری كه خدا وی را به رسالت برگزیند و به او كتاب و نبوت بخشد نرسد كه به مردم گوید مرا به جای خدا پرستید، بلکه انبیا گویند خداپرست باشید چنانچه این حقیقت را می آموزید و می خوانید هرگز خدا امر نکند كه فرشتگان و انبیا را خدایان خود دانید، چگونه شما را بعد از ایمان آوردن به كفر خواند» و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دو فرقه درباره من خود را هلاک کردند و مرا گناهی نیست، دوستدار و دشمنی كه افراط کند و من بیزاری می جویم به خدا از کسی كه غلو کرده و ما را از اندازه مان برتر دارد چنانچه مسیح بیزار شد، خداوند فرمود: «آیا تو به مردم گفتی، من و مادرم را دو خدای دیگر غیر از خدای عالم اختیار کنید؟ عیسی گفت: خداوندا تو از هر شریك منزهی، اگر گفته باشم تو بهتر می دانی و من از آنچه تو دانی آگاهی ندارم، همانا اسرار را می دانی و من جز آنچه تو امر نمودی نگفته ام فرمان دادی بگویم:

تنها خدا را پرستید كه پروردگار من و شماست و من خود گواه آنان و ناظر عملشان بوده تا زنده بودم و چون مرا بردی خود ناظر اعمالشان بودی

و أنت على كل شيء شهيد و قال عز و جل لن يستنكف المسيح أن يكون عبدا لله و لا الملائكة المقربون. و قال عز و جل ما المسيح ابن مريم إلا رسول قد خلت من قبله الرسل و أمه صديقه كانا يأكلان الطعام و معناه أنهما كانا يتغوطان فمن ادعى للأنبياء ربوبيه و ادعى للأئمه ربوبيه أو نبوه أو لغير الأئمه إمامه فنحن منه براء في الدنيا و الآخرة فقال المأمون يا أبا الحسن فما تقول في الرجعه فقال الرضا عليه السلام إنها لحق قد كانت في الأمم السالفه و نطق به القرآن و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله يكون في هذه الأئمه كل ما كان في الأمم السالفه حذو النعل بالنعل و القذّه بالقذّه قال عليه السلام إذا خرج المهدي من ولدي نزل عيسى ابن مريم عليه السلام فصلّى خلفه و قال عليه السلام إنّ الإسلام بدأ غريبا و سيعود غريبا فطوبى للغرباء قيل يا رسول الله ثم يكون ما ذا قال ثم يرجع الحق إلى أهله فقال المأمون يا أبا الحسن فما تقول في القائلين بالتناسخ فقال الرضا عليه السلام من قال بالتناسخ فهو كافر بالله العظيم مكذب بالجنّه و النار قال المأمون ما تقول في المسوخ قال الرضا عليه السلام و تو بر هرامری گواهی» و فرمود: «مسیح و فرشتگان مقرب باکی ندارند و امتناع نمی کنند از این که بنده خدا باشند». نیز فرمود: «مسیح پسر مريم پیامبری بیش نبود و قبل از او انبیایی آمده و رفته بودند و مادرش زنی راستگو و باایمان بود و هردو غذا می خوردند» یعنی نیاز به دفع داشتند، هرکس برای انبیا و امامان ربوبیتی مدعی گردد یا نبوت امامان را معتقد باشد یا برای غیر ایشان پیشوایی قائل شود، بیزاریم از او در دنیا و آخرت. مأمون گفت: یا ابا الحسن! چه می گویی در رجعت؟ فرمود:

رجعت حق است و در امت های سابق بوده و قرآن به آن ناطق شده و پیامبر صلى الله عليه و آله فرمود: در این امت خواهد بود همتا و برابر آن چه در امت های پیش بوده، بدون تفاوت و فرمود: هرگاه مهدی از اولاد من آید مسیح فرود آید و در پس او نماز گزارد و فرمود: اسلام با غریبی شروع شد و به زودی غریب خواهد گشت، خوشا به حال غربا. گفتند: یا رسول الله! بعد از آن چه خواهد بود؟ فرمود: حق به اهل خود بازمی گردد. مأمون گفت: یا ابا الحسن چه می گویی درباره قائلان تناسخ؟ فرمود: او کافر به خدای بزرگ و منکر بهشت و جهنم است.

مأمون گفت: چه می گویی در مسخ شدگان؟

أولئك قوم غضب الله عليهم فمسخهم فعاشوا ثلاثه أيام ثم ماتوا و لم يتناسلوا فما يوجد في الدنيا من القردة و الخنازير و غير ذلك مما وقع عليهم اسم المسوخيه فهو مثل ما لا يحل أكلها و الانتفاع بها قال المأمون لا أبقاني الله بعدك يا أبا الحسن فو الله ما يوجد العلم الصّحيح إلا عند أهل هذا البيت و إليك انتهت علوم آبائك فجزاك الله عن الإسلام و أهله خيرا قال الحسن بن جهم فلما قام الرضا عليه السلام تبعته فانصرف إلى منزله فدخلت عليه و قلت له يا ابن رسول الله الحمد لله الذي وهب لك من جميل رأى أمير المؤمنين ما حمّله على ما أرى من إكرامه لك و قبوله لقولك فقال عليه السلام يا ابن الجهم لا يغرنك ما ألفتته عليه من إكرامى و الاستماع منى فإنه سيقتلنى بالسّم و هو ظالم إلى أن أعرف ذلك بعهد معهود إلى من آبائى عن رسول الله صلى الله عليه و آله فاکتم هذا ما دمت حيّا قال الحسن بن الجهم فما حدّثت أحدا بهذا الحديث إلى أن مضى عليه السلام بطوس مقتولا بالسّم و دفن فى دار حميد بن قحطبه الطائى فى القبّه الّتى فيها قبر هارون الرّشيد إلى جانبه.

فرمود: آن ها قومى بودند که خداوند برايشان غضب کرد و مسخ نمود؛ سه روز بزیستند و بمردند و نسل نکردند. پس آن چه در دنیا یافت مى شود از بوزینه و خوک و غیر این ها از مسوخانند و مثل آن هاست حیواناتى که حلال نیستند. مأمون گفت: خدا بعد از تو مرا باقى ندارد یا ابا الحسن! و الله علم صحیح یافت نگردد مگر نزد خاندان شما و علوم پدران به تو رسیده است، خدای تو را از اسلام و اهل اسلام خیر دهد. ابن جهم گفت: چون امام علیه السلام برخاست، در پی او رفتم تا به منزل خود رفت؛ پس داخل شدم و گفتم: یا بن رسول الله! حمد خدای را که تو را بخشید، اعتقاد نیکو که امیر المؤمنین در تو دارد و او را بر اکرام تو وامی دارد. گفت: یا بن جهم! فریب ندهد تو را آن چه او را بر آن یافتی از اکرام من و گوش داشتن به سخن من که زود باشد او مرا به زهر هلاک گرداند و ستمکار باشد بر من، این را به عهدی که از پدران خود از رسول خدا صلى الله عليه و آله دارم مى دانم، این را تا زنده هستم کتمان کن، حسن بن جهم گوید: این حدیث را به احدی روایت نکردم تا امام علیه السلام در طوس به زهر از جهان برفت و در سرای حمید بن قحطبه طایى در قبه اى به جانب هارون الرشید مدفون شد.

حدَّثنا مُحَمَّد بن موسى المتوكل رضى الله عنه قال: حَدَّثنا عَلِي بن ابراهيم بن هاشم عن أبيه عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد الصيرفي قال: قال أبو الحسن الرضا عليه السلام: من قال بالتناسخ فهو كافر ثم قال عليه السلام: لعن الله الغلاة ألا كانوا يهودا ألا- كانوا مجوسا ألا- كانوا نصارى ألا- كانوا قدرية ألا كانوا مرجئه ألا كانوا حرورية ثم قال عليه السلام لا تقاعدوهم و لا تصادقوهم و ابرءوا منهم برئ الله منهم.

حدَّثنا مُحَمَّد بن علي ماجيلويه رحمه الله قال:

حدَّثنا عَلِي بن ابراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ياسر الخادم قال: قلت للرّضا عليه السلام: ما تقول في التفويض فقال: إنّ الله تبارك و تعالى فوّض إلى نبيه صلّى الله عليه و آله أمر دينه فقال ما آتاكم الرّسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا فأما الخلق و الرزق فلا ثم قال عليه السلام:

إنّ الله عزّ و جلّ يقول الله خالق كلّ شيء و هو يقول الله الذي خلقكم ثم رزقكم ثم ۸۲۳ ۲

محمد بن موسى بن متوكل از حسين بن خالد صيرفي روايت کرده که گفت: امام رضا عليه السلام فرمود: هر کس قائل به تناسخ باشد، کافر است، سپس فرمود: خدا لعنت کند غاليان را چرا مجوس نشدند؟ چرا نصاری نشدند؟ چرا قدریه نشدند؟ چرا مرجئه نشدند؟ چرا حروریه نشدند؟ سپس فرمود: با ایشان ننشینید، به ایشان دوستی نکنید، بیزار شوید از ایشان که خدا از ایشان بیزار است.

محمد بن علي بن ماجيلويه از علي بن ابراهيم بن هاشم از پدرش روايت کرده که ياسر خادم به امام رضا عليه السلام گفت: چه می گوئید در تفويض؟ فرمود: خداوند به نبي صلّى الله عليه و آله خود امر دين خود را تفويض کرد و فرمود:

آن چه رسول صلّى الله عليه و آله بدهد و بياورد، شما فرا گيريد و از آن چه نهی کند بازايستيد و اما آفريدن و روزی دادن را تفويض نکرده، سپس فرمود: خدای عزّ و جلّ فرمود: خداوند خالق هرچیز است و فرمود:

خداوندی که شما را خلق کرد پس روزی داد،

یَمِيتُكُمْ ثُمَّ يَحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.

۸۲۵ ۴

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَشَّارٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ:

حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ الْمُظَفَّرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قَاسِمٍ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ سَهْلٍ الْقَمِّيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْغَلَاةِ وَالْمَفْوضَةِ فَقَالَ الْغَلَاةُ كَفَّارٌ وَالْمَفْوضَةُ مُشْرِكُونَ مِنْ جَالِسِهِمْ أَوْ خَالِطِهِمْ أَوْ أَكَلِهِمْ أَوْ شَارِبِهِمْ أَوْ وَاصِلِهِمْ أَوْ زَوْجِهِمْ أَوْ تَزَوُّجٍ مِنْهُمْ أَوْ آمَنَهُمْ أَوْ ائْتَمَنَهُمْ عَلَى أَمَانِهِ أَوْ صَدَّقَ حَدِيثَهُمْ أَوْ أَعَانَهُمْ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ خَرَجَ مِنْ وَلَايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا يَبْقَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَلَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

۸۲۶ ۵

حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ پَسِّ بِمِيرَانَدٍ وَزَنْدَه كَرْدِ آيَا آنَانَ رَا كَه خُدا پَنَدَاشْتَه ايد چنين كارهايي مي توانند بكنند خدا از آنچه براي او شريك قرار داده اند منزّه است.

۸۲۵ ۴

محمد بن علی بن بشار گوید: روایت کرد برای ما ابو الفرج مظفر بن احمد بن حسن قزوینی از عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر از حسن بن سهل قمی از محمد بن خالد از ابی هاشم جعفری که گفت:

از حضرت رضا علیه السّلام درباره غالیان و مفوضه پرسیدم، فرمود: غالیان کافرانند و مفوضه مشرکان هستند، هر که نشیند با ایشان، یا مخالطه کند، یا هم کاسه و هم کوزه شود، یا مواصلت کند یا زن دهد و یا بستاند، یا ایمن گرداندشان یا امین سازدشان بر امانتی یا باور دارد سخنانشان را یا به کلمه ای اعانت نمایدشان، بیرون زده از ولایت خدای عزّ و جلّ و ولایت رسول صلی الله علیه و آله و ولایت ما اهل بیت.

۸۲۶ ۵

تمیم بن عبد الله بن تميم قرشی گوید:

روایت کرد برای من پدرم از احمد بن علی

ص: ۳۸۳

عَلَى الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِي الصَّيْلَمَتِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ فِي سَوَادِ الْكُوفَةِ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَقَعْ عَلَيْهِ السَّيِّئُ فِي صَلَاتِهِ فَقَالَ كَذَبُوا لَعَنَهُمُ اللَّهُ إِنَّ الَّذِي لَا يَسْهَوُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَالَ: قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَفِيهِمْ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَقْتُلْ وَ أَنَّهُ أُلْقِيَ شَبْهَهُ عَلَى حَنْظَلَةَ بْنِ أَسْعَدَ الشَّامِيِّ وَ أَنَّهُ رَفَعَ إِلَى السَّيِّئِ كَمَا رَفَعَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَحْتَجُّونَ بِهَذِهِ الْآيَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا فَقَالَ كَذَبُوا عَلَيْهِمُ غَضَبُ اللَّهِ وَ لَعْنَتُهُ وَ كَفَرُوا بِتَكْذِيبِهِمْ لِنَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي إِخْبَارِهِ بِأَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيَقْتُلُ وَ اللَّهُ لَقَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَتَلَ مَنْ كَانَ خَيْرًا مِنَ الْحُسَيْنِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا مِنَّا إِلَّا مُقْتُولٌ وَ إِنِّي وَ اللَّهُ لَمُقْتُولٌ بِالسَّيِّئِ بِاغْتِيَالٍ مِنْ يَغْتَالِنِي أَعْرَفَ ذَلِكَ بَعْدَ مَعْهُودٍ إِلَيَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَهُ بِهِ جَبْرِئِيلُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا فَإِنَّهُ أَنْصَارِي أَزِ ابْنِ الصَّلْتِ هَرَوِي كَهْ كَقْت: بَهْ اِمَام رَضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقْتَم: يَا بِن رَسُوْلُ اللهِ دَر اِطْرَافِ كُوفَه قَوْمِي عَقِيْدَه دَارِنْد كَه نَبِي صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلَه سَهْو دَر نِمَاز نَكْنَد. فَرَمُوْد: دَرُوْغ مِي كُوِيْنَد، خُدا اَنَّا ن رَا لَعْنَت كْنَد، اَنَكَه سَهْو نَمِي كْنَد خُدا سَت كَه مَعْبُوْدِي جُز او نِيَسْت. كَقْتَم: دَر مِيَا نَشَا ن كُروْهي كَمَا ن كْنَد كَه حُسَيْن بِن عَلِي عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَشْتَه نَشْد وَ مَثَال او بَر حَنْظَلَه اِفْتَاد وَ او چُون عِيسَى بِن مَرْيَم بَه اَسْمَا ن رَفْت وَ اَسْتَدْلَال كْنَد كَه «خُداوْنَد بَرَاي كَا فَرَا ن رَا هِي بَر مُؤْمِنَا ن قَرَار نَدَا دَه»؟ فَرَمُوْد: دَرُوْغ مِي كُوِيْنَد، غَضَب وَ لَعْنَت خُدا بَر اِيْشَا ن بَاد، كَا فَر شَدْنَد كَه نَبِي صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلَه رَا بَاوَر نَدَا شْتَنَد دَر خَبَر او كَه فَرَمُوْد:

حُسَيْن بِن عَلِي كَشْتَه شُوْد. بَه خُدا حُسَيْن كَشْتَه شْد وَ كَشْتَه شْد اَنَكَه اَز او بَهْتَر بُوْد، اَمِيْر الْمُؤْمِنِيْنَ وَ حَسَن بِن عَلِي كَشْتَه شَدْنَد وَ اَز مَا كَسِي نِيَسْت؛ مَكْر اِيْنَكَه كَشْتَه مِي شُوْد، بَه خُدا مَن بَه زَهْر كَشْتَه مِي شُوْم بَه حِيْلَه وَ مَكْر، اِيْن رَا مِي دَا نَم بَه عَهْدِي كَه اَز پِيَا مَبَر صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلَه بَه مَن رَسِيْدَه اَسْت وَ جَبْرِئِيل او رَا خَبَر دَا دَه اَسْت اَز جَا نِب پَرُوْرْد كَا ر وَ كَلَام خُداوْنَد كَه «بَرَاي كَا فَرَا ن بَر مُؤْمِنَا ن رَا هِي قَرَار نَدَا دَه اَسْت» هَمَا نَا مِي كُوِيْد خُداوْنَد بَرَاي

يقول لن يجعل الله لكافر على مؤمن حجّه و لقد أخبر الله عزّ و جلّ عن كفّار قتلوا النّبيّين بغير الحقّ و مع قتلهم إيّاهم لن يجعل الله لهم على أنبيائه عليه السّلام سبيلا من طريق الحجّه.

و قد أخرجت ما رويته في هذا المعنى في كتاب إبطال الغلو و التفويض.

كافرين عليه مؤمنين حجتى قرار نداده و به تحقيق خدای عزّ و جلّ خبر داده است از كافران كه كشتند پيغمبران را به غير حق و خداوند راهى براى كشتن پيامبرانش نگذاشته كه حجت و دليل آنان باشد.

و من آن چه در اين معنى روايت کرده ام، ذكر کرده ام در كتاب «ابطال الغلو و التفويض».

ص: ۳۸۵

باب دلالات الرضا عليه السلام

۱

۸۲۷

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عمير بن يزيد قال: كنت عند أبي الحسن الرضا عليه السلام فذكر محمد بن جعفر بن محمد عليه السلام فقال: إنني جعلت على نفسي أن لا يظلني و إياه سقف بيت فقلت في نفسي: هذا يأمرنا بالبرّ و الصّله و يقول هذا لعمه فنظر إلّي فقال: هذا من البرّ و الصّله إنّه متى يأتيني و يدخل عليّ فيقول فيّ يصدّقه الناس و إذا لم يدخل عليّ و لم أدخل عليه لم يقبل قوله إذا قال.

۸۲۸ ۲

دلالة أخرى:

حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن

۱

۸۲۷

عمير بن يزيد گوید: نزد امام رضا عليه السلام بودم، سخنی از محمد بن جعفر بن محمد عليهما السلام به میان آورد و فرمود: من با خود واجب کردم که با او زیر یک سقف نمانم. من در خاطر خود گفتم ما را می فرماید که نیکی و صله رحم کنیم و خودش در باب عمّ خود چنین می گوید؛ پس نظر به من کرد و فرمود: این نیکی و صله است که او هروقت بر من داخل می شود سخنانی درباره من می گوید و مردم باور می کنند و هرگاه او داخل نشود بر من و من هم داخل نشوم بر او قبول نکنند سخنان او را هرگاه بگویند.

۸۲۸ ۲

نشانه دیگر:

روایت کرد برای ما پدرم از سعد بن عبد الله

عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد قال:

إنَّ محمد بن عبد الله الطَّاهِرِيَّ كتب إلى الرِّضا عليه السَّلام يشكو عَمَّه بعمل السَّيِّطَانِ وَالتَّلبَسِ بِهِ وَ أَمْرٍ وَصِيَّتِهِ فِي يَدَيْهِ فَكُتِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا الْوَصِيَّةُ فَقَدْ كَفَيْتَ أَمْرَهَا فَاعْتَمِ الرَّجُلُ وَ ظَنَّ أَنَّهَا تَوْخِذٌ مِنْهُ فَمَاتَ بَعْدَ ذَلِكَ بِعِشْرِينَ يَوْمًا.

۸۲۹ ۳

دلالتی: دلاله أخرى:

حدَّثنا محمد بن الحسن بن الوليد قال:

حدَّثنا محمَّد بن الحسن الصِّفَّار عن أحمد بن محمَّد بن عيسى قال: حدَّثنا محمد بن الحسن بن علَّان عن محمد بن عبد الله القمِّي قال: كنت عند الرِّضا عليه السَّلام و بِي عَطَشٍ شَدِيدٍ فَكُرِهْتُ أَنْ أُسْتَسْقَى فَدَعَا بِمَاءٍ وَ ذَاقَهُ وَ نَاولَنِي فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ اشْرَبْ فَإِنَّهُ بَارِدٌ فَشَرِبْتُ.

۸۳۰ ۴

دلالتی: دلاله أخرى:

حدَّثنا محمد بن موسى المتوكل رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار از محمد بن عيسى بن عبيد که گفت: محمد بن عبد الله طاهري به امام رضا عليه السَّلام نامه ای نوشت و از عمویش که خدمت سلطان می کند و به لباس آنان درآمده، شکوه کرد و وصیت وی در دست اوست. جواب نوشت: اما وصیت از گردن تو افتاد و محمد غمگین شد و گمان برد که آن وصیت از دست او بستانند و بعد از بیست روز بمرد.

۸۲۹ ۳

نشانه دیگری:

محمد بن حسن بن ولید گوید: روایت کرده برای ما محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عيسى از محمد بن حسن بن علان از محمد بن عبد الله قمي که گفت: نزد امام رضا عليه السَّلام بودم و بسیار تشنه بودم و نمی خواستم آب بطلبم، آن حضرت آب خواست و به من بخشید و فرمود: یا محمد! بیاشام که خنک است، آشامیدم.

۸۳۰ ۴

نشانه دیگری:

محمد بن موسى بن متوكل گوید: روایت کرد برای ما محمد بن يحيى عطار از محمد بن

عن محمد بن أحمد الأشعري عن عمران بن موسى عن أبي الحسن داود بن محمد النهدي عن علي بن جعفر عن أبي الحسن الطيّب قال:

سمعتَه يقول: لَمَّا تَوَفَّى أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ السُّوقَ فَاشْتَرَى كَلْبًا وَكَبْشًا وَدِيكًا فَلَمَّا كَتَبَ صَاحِبُ الْخَبَرِ إِلَى هَارُونَ بِذَلِكَ قَالَ قَدْ أَمَّنَا جَانِبَهُ وَكَتَبَ الزَّيْبُرِيُّ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ فَتَحَ بَابَهُ وَدَعَا إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ هَارُونَ وَاعْجَبَا مِنْ هَذَا يَكْتُبُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ اشْتَرَى كَلْبًا وَكَبْشًا وَدِيكًا وَيَكْتُبُ فِيهِ بِمَا يَكْتُبُ.

۸۳۱ ۵

دلّاله أخرى:

حدّثنا علي بن عبد الله الوراق قال:

حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا يعقوب بن يزيد قال: حدّثنا محمد بن حسان و أبو محمد النّيلي عن الحسين بن عبد الله قال:

حدّثنا محمد بن علي بن شاهويه بن عبد الله عن أبي الحسن الصّائغ عن عمّه قال خرجت مع الرّضا عليه السّلام إلى خراسان أوامره في قتل رجاء بن أبي الضّحّاك الّهمذی حمّله إلى احمد اشعري از عمران بن موسى از داود بن محمد نهدي از علي بن جعفر از ابی الحسن طيّب که گفت: چون موسى بن جعفر علیهما السّلام وفات یافت امام رضا علیه السّلام به بازار رفت و سگی و قوچی و خروسی بخريد، چون واقعه نويس خبر را به هارون نوشت. هارون گفت: ايمن شدیم از جانب او، زيری نوشت امام رضا علیه السّلام در گشوده است و مردم را دعوت می کند به سوی خود. هارون گفت: وا عجباً! از اين می نویسد که علي بن موسى سگ و قوچ و خروس خريد و می نویسد که مردم را به سوی خود می خواند.

۸۳۱ ۵

نشانه ديگر:

علي بن عبد الله وراق گوید: روايت کرد برای ما سعد بن عبد الله از يعقوب بن يزيد از محمد بن حسان از ابو محمد نیلی از حسين بن عبد الله از محمد بن علي بن شاهويه بن عبد الله از ابو الحسن صائغ از عمّش که گفت: همراه امام رضا علیه السّلام بیرون رفتم به جانب خراسان و با حضرت مشورت کردم در کشتن رجاء بن ابی الضّحّاك که مأمور بردن امام علیه السّلام به خراسان

ص: ۳۸۸

خراسان فنهانی عن ذلك و قال أترید أن تقتل نفسا مؤمنة بنفس كافره قال فلمّا صار إلى الأهواز قال لأهل الأهواز اطلبوا لی قصب سكر فقال بعض أهل الأهواز ممّن لا یعقل أعرابی لا یعلم أنّ القصب لا یوجد فی الصّیف فقالوا یا سیدنا إنّ القصب لا یوجد فی هذا الوقت إنّما یكون فی الشّتاء فقال بلی اطلبوه فإنّكم ستجدونه فقال إسحاق بن إبراهیم و الله ما طلب سیدی إلّا موجودا فأرسلوا إلى جمیع النّواحی فجاء أكره إسحاق فقالوا عندنا شیء اذخرناه للبذر نزرعه فكانت هذه إحدى براهینه فلمّا صار إلى قریه سمعته یقول فی سجوده لك الحمد إن أطعتك و لا حجه لی إن عصیتك و لا صنع لی و لا لغیری فی إحسانك و لا عذر لی إن أسأت ما أصابنی من حسنه فمّنك یا کریم اغفر لمن فی مشارق الأرض و مغاربها من المؤمنین و المؤمنات قال فصلینا خلفه أشهراً فما زاد فی الفرائض علی الحمد و إنّنا أنزلناه فی الأولى و علی الحمد و قل هو الله أحد فی الثّانیه.

بود، امام علیه السّلام مرا نهی کرد و فرمود: می خواهی نفس مؤمن را به نفس کافری بکشی، راوی گفت:

چون به اهواز رفت، فرمود: برای من نیشکر بجوید، بعضی از نادانان گفتند: این مرد اعرابی است، نمی داند که در تابستان یافت نمی شود.

مردمی هم گفتند: ای سرور ما در فصل زمستان یافت می شود، فرمود: جستجو کنید که آن را خواهید یافت. اسحاق بن ابراهیم گفت: به خدا که سید من طلب نکند؛ مگر موجود را، بفرستید تا اطراف را جستجو کنند. پس زارعان آمدند و گفتند: نزد ما اندکی هست ذخیره کردیم تا بکاریم. پس این یکی از برهان های امام علیه السّلام بود و چون به دهی رسید، شنیدم که در سجود می گفت: «حمد مخصوص توست اگر اطاعت کنم و مرا عذری نیست اگر نافرمانی کنم و عملی از برای من و غیر من نیست در احسان تو و مرا عذری نیست اگر بدی انجام دهم و از نیکی آنچه به من رسد از جانب توست ای کریم پیامرز هر کس که در مشرق و مغرب عالم از مؤمنین و مؤمنات است» و گفت: چند ماه عقب او نماز گزاردیم در فرایض در رکعت اول حمد و انا انزلناه و در رکعت دوم حمد و قل الله چیزی زیاده نکرد.

دلاله أخرى:

حدّثنا محمّد بن علیّ ماجیلویه قال:

حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار عن محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری عن محمّد بن حسان الرّازی عن محمّد بن علیّ الکوفی عن الحسن بن هارون الحارثی عن محمّد بن داود قال كنت أنا و أخی عند الرّضا علیه السّلام فأتاه من أخبره أنّه قد ربط ذقن محمّد بن جعفر فمضى أبو الحسن علیه السّلام و مضينا معه و إذا لحياه قد ربطا و إذا إسحاق بن جعفر و ولده و جماعه آل أبی طالب یكون فجلس أبو الحسن علیه السّلام عند رأسه و نظر فی وجهه فتبسّم فنقم من كان فی المجلس علیه فقال بعضهم إنّما تبسّم شامتا بعمّه قال و خرج لیصلی فی المسجد فقلنا له جعلت فداك قد سمعنا فیک من هؤلاء ما نكره حين تبسّم فقال أبو الحسن علیه السّلام إنّما تعجّبت من بكاء إسحاق و هو يموت و الله قبله و یبکیه محمّد قال فبرأ محمّد و مات إسحاق

نشانه دیگر:

محمّد بن علیّ ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطّار از محمد بن حسان رازی از حسن بن هارون حارثی از محمّد بن داود که گفت: من و برادرم نزد امام رضا علیه السّلام بودیم، کسی آمد و به او خبر داد که چانه محمّد بن جعفر علیه السّلام بستند؛ آن حضرت برفت و ما همراه او برفتیم، دیدیم چانه اش را بسته اند و اسحاق بن جعفر و فرزندانش و جماعت آل ابو طالب می گریند، ابو الحسن نزد سرش بنشست و بر رویش تبسّم نمود، اهل مجلس را بد آمد و بعضی گفتند: این تبسّم از راه شماتت بود به مردن عمّش.

راوی گفت: پس بیرون آمد تا در مسجد نماز گزارد. ما گفتیم: فدای تو شویم از این ها شنیدیم درباره تو حرفی که ناخوش آمد ما را، وقتی که تو تبسّم نمودی. فرمود: من تعجّب از گریه اسحاق کردم، به خدا او پیش از محمّد بمیرد و محمد بر او بگرید. راوی گفت: پس محمد بهبود یافت و اسحاق پیش از او جان سپرد.

دلاله أخرى:

حدَّثنا محمَّد بن عليّ ماجيلويه عن عمّه محمَّد بن أبي [القسم] القاسم عن محمَّد بن عليّ الكوفي عن الحسن بن عليّ الحذاء قال: حدَّثني يحيى بن محمَّد بن جعفر قال مرض أبي مرضاً شديداً فأُتاه أبو الحسن الرضا عليه السَّلام يعودُه و عمّي إسحاق جالس يبكي قد جزع عليه جزعاً شديداً قال يحيى فالتفت إليّ أبو الحسن عليه السَّلام فقال ممّا يبكي عمّك قلت يخاف عليه ما ترى قال فالتفت إليّ أبو الحسن عليه السَّلام قال لا تغتمّن فإنّ إسحاق سيموت قبله قال يحيى فبرأ أبي محمَّد و مات إسحاق.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله علم الرضا عليه السَّلام ذلك بما كان عنده من كتاب علم المنيا و فيه مبلغ أعمار أهل بيته متوارثا عن رسول الله صلّى الله عليه و آله و من ذلك

قال أمير المؤمنين عليه السَّلام أوتيت علم المنيا و البلايا و الأنساب و فصل الخطاب.

نشانه دیگر:

محمد بن عليّ ماجيلويه از عمّش محمد بن ابی القاسم روایت کرده که گفت: روایت کرد برای ما يحيى بن محمَّد بن جعفر عليهما السَّلام که گفت: پدرم سخت بیمار شد، امام رضا عليه السَّلام به عیادت او آمد و عمّم اسحاق نشسته بود و می گریست و سخت بر او جزع می کرد.

يحيى گفت که ابو الحسن عليه السَّلام به من ملتفت شد و فرمود: چرا عمّت می گرید؟ گفتم:

می ترسد بر او از این حال که می بینی. فرمود:

غمگین مشو زود باشد که اسحاق پیش از پدرت بمیرد و يحيى گفت: پدرم بهبود یافت و اسحاق بمرد.

مصنّف کتاب رحمه الله گوید: امام رضا عليه السَّلام این را از آن جا دانست که علم منيا نزد او بود و در آن عمرهای اهل بیت او درج بود، از رسول الله صلّى الله عليه و آله آن را میراث یافته بود و از آن جا امیر المؤمنین عليه السَّلام فرمود: به من داده شده علم مرگ ها و بلاها و نسب ها و فصل میان حق و باطل.

دلالت له أخرى:

حدَّثنا علي بن عبد الله الوراق قال:

حدَّثنا سعد بن عبد الله قال: حدَّثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب قال: حدَّثني إسحاق بن موسى قال لما خرج عمي محمد بن جعفر بمكة و دعا إلى نفسه و دعى بأمر المؤمنين و بوع له بالخلافه و دخل عليه الرضا عليه السلام و أنا معه فقال له يا عم لا تكذب أباك و لا أخاك فإن هذا أمر لا يتم ثم خرج و خرجت معه إلى المدينة فلم يلبث إلا قليلا حتى أتى الجلودى فلقيه فهزمه ثم استأمن إليه فلبس السواد و صعد المنبر فخلع نفسه و قال إن هذا الأمر للمؤمن و ليس لى فيه حق ثم أخرج إلى خراسان فمات بجرجان.

دلالت له أخرى:

حدَّثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار قال: حدَّثني أبي و سعد بن عبد الله جميعا عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب ۸۳۴ ۸ نشانه دیگر:

اسحاق بن موسى گفت: وقتی که عم محمد بن جعفر بمکه خروج کرد و مردم را به امامت خویش خواند و نام امیر المؤمنین بر خود نهاد بر او به خلافت بیعت کردند. امام رضا علیه السلام بر او داخل شد و من با او بودم. فرمود:

ای عمو! پدرت و برادرت را تکذیب مکن که این امری است که تمام نمی شود، بعد از آن برآمد و من با او برآمدم به سوی مدینه؛ پس نگذشت، مگر اندک زمانی و جلودی سردار مأمون به او بازخورد و او را منهزم ساخت و بعد از آن از او امان خواست و سیاه پوشید و بر منبر رفت و خود را خلع کرد و گفت: این امر از آن مأمون است و مرا در آن حقی نیست.

بعد از آن به خراسان آوردندش و در جرجان بمرد.

نشانه دیگر:

روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عطار که گفت: روایت کرد برای ما پدرم و سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب

عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي عن عبد الصمد بن عبيد الله عن محمد بن الأثرم و كان على شرطه محمد بن سليمان العلوي بالمدينة أيام أبي السرايا قال اجتمع عليه أهل بيته و غيرهم من قریش فبايعوه و قالوا له لو بعثت إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام كان معنا و كان أمرنا واحدا فقال محمد بن سليمان اذهب إليه فأقرئه السلام و قل له إن أهل بيتك اجتمعوا و أحبوا أن تكون معهم فإن رأيت أن تأتينا فافعل قال فأتيته و هو بالحمراء فأذيت ما أرسلني به إليه فقال أقرئه مني السلام و قل له إذا مضى عشرون يوما أتيتك قال فجئته فأبلغته ما أرسلني به فمكثنا أياما فلما كان يوم ثمانية عشر جاءنا ورقاء قائد الجلودي فقاتلنا و هزمنا و خرجت هاربا نحو الصوريين فإذا هاتف يهتف بي يا أثرم فالتفت إليه فإذا أبو الحسن عليه السلام و هو يقول مضت العشرون أم لا و هو محمد بن سليمان بن داود بن حسن بن حسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام.

از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از محمد بن اثرم- او در زمان ابو السرايا رئيس شرطه محمد بن سليمان علوی بود- که گفت:

اهل بيت محمد بن سليمان و ديگران از قریش نزد او مجتمع شدند و بر او بيعت کردند و به او گفتند: خوب است بفرستی و ابو الحسن رضا عليه السلام را بخوانی تا با ما باشد و کار ما یکی باشد. ابن اثرم گفت: محمد بن سليمان با من گفت: نزد او برو و سلام من برسان و بگو اهل بيت تو مجتمع شده اند و دوست می دارند که تو با ایشان باشی اگر رضا داشته باشی بیان چنان کن. ابن اثرم گفت: آمدم نزد او و او در حمرا بود و رسالت بگذاردم. فرمود: او را سلام من برسان و بگو بیست روز که می گذرد پیش تو می آمیم، آمدم و بگفتم. پس چند روز بماندیم وقتی که هجده روز شد ورقاء فرمانده با لشکر جلودی پیامد و با ما قتال کرد و بگریزانید و من به جانب صوریین فرار کردم ناگاه کسی مرا آواز داد که یا اثرم! ملتفت شدم ابو الحسن رضا عليه السلام بود. با من گفت: بیست روز گذشت یا نه و این محمد بن سليمان بن داود بن حسن بن حسن بن علي بن أبي طالب عليهم السلام است.

دلاله أخرى:

حدَّثنا محمد بن أحمد بن إدريس قال:

حدَّثني أبي عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن معمر بن خلاد قال: قال لي الزَّيَّان بن الصَّيْلَت بمر و قد كان الفضل بن سهل بعثه إلى بعض كور خراسان فقال لي أحب أن تستأذن لي على أبي الحسن عليه السَّلام فأسلم عليه و أحب أن يكسوني من ثيابه و أحب أن يهب لي من الدَّراهم التي ضربت باسمه فدخلت على الرِّضا عليه السَّلام فقال لي مبتدئا إنَّ الزَّيَّان بن الصَّيْلَت يريد الدَّخول علينا و الكسوه من ثيابنا و العطيَّه من دراهمنا فأذنت له فدخل فسلم فأعطاه ثوبين و ثلاثين درهما من الدَّراهم المضروبه باسمه.

دلاله أخرى:

حدَّثنا أبو القاسم علي بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبي عبد الله البرقي رحمه الله قال: حدَّثني أبي و علي بن محمد بن ۱۰ ۸۳۶

نشانه دیگر:

معمر بن خلاد گفت: زَیَّان بن الصَّیْلَت در مرو-او را فضل بن سهل به بعضی از ولایت خراسان فرستاده بود-با من گفت: می خواهم اذن من بخواهی از ابو الحسن الرِّضا علیه السَّلام تا بر او سلام کنم و می خواهم که مرا از جامه های خود جامه ای پوشاند و مرا از درهم هایی که به نام او زده شده چیزی بخشد؛ پس من بر امام رضا علیه السَّلام داخل شدم و ایشان ابتدا به من فرمود: زَیَّان بن الصَّیْلَت می خواهد بر ما داخل شود و جامه ای از ما می خواهد و عطیه ای از درهم های ما؛ پس او را اذن دادم، داخل شد و سلام کرد، او را دو جامه و سی درهم از دراهم که به نام او سکه زده بودند، داد.

نشانه دیگر:

ابو القاسم علی بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقی گوید: روایت کرد برای ما پدرم و علی بن محمد بن ماجیلویه از

ماجیلویه جمیعاً عن أحمد بن أبی عبد الله البرقی عن أبیه عن الحسین بن موسی بن جعفر بن محمد العلوی قال کُنّا حول أبی الحسن الرضا علیه السّلام و نحن شبّان من بنی هاشم إذ مرّ علینا جعفر بن عمر العلوی و هو رثّ الهیئته فنظر بعضنا إلى بعض و ضحکنا من هیئته جعفر بن عمر فقال الرضا علیه السّلام لترونه عن قریب کثیر المال کثیر التبع فما مضی إلاّ شهر أو نحوه حتّی ولی المدینه و حسنت حاله فکان یمرّ بنا و معه الخصیان و الحشم و جعفر هذا هو جعفر بن عمر بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن أبی طالب علیه السّلام.

۱۲ ۸۳۸

دلاله أخرى:

حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمّد بن عیسی بن عبید عن الحسین بن بشار قال: قال الرضا علیه السّلام إنّ عبد الله یقتل محمّداً فقلت له عبد الله بن هارون یقتل محمّد بن هارون فقال لی:

نعم عبد الله الذی بخراسان یقتل محمّد ابن زبیده الذی هو ببغداد فقتله

احمد بن عبد الله برقی از پدرش روایت کرد و از حسین بن موسی بن جعفر علیهما السّلام که گفت: ما جمعی از جوانان بنی هاشم در کنار ابو الحسن رضا علیه السّلام بودیم که جعفر بن عمر علوی بر ما بگذشت و او هیئتی کهنه داشت؛ با یکدیگر نگاه کردیم و بخندیدیم از هیئت او. امام رضا علیه السّلام فرمود: عن قریب او را خواهید دید، صاحب مال و تبع بسیار. پس یک ماه نگذشت که والی مدینه گشت و حالش نیکو شد؛ پس می گذشت و همراه او خواجه سرایان و حشم بودند و این جعفر بن محمّد بن عمر بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن ابی طالب علیهم السّلام می باشد.

۱۲ ۸۳۸

نشانه دیگر:

سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از حسین بن بشار روایت کرده که گفت:

امام رضا علیه السّلام فرمود: همانا عبد الله، محمّد را می کشد، گفتم: عبد الله بن هارون، محمّد بن هارون را می کشد؟ فرمود: آری! عبد الله که به خراسان است محمّد بن زبیده را که در بغداد است خواهد کشت. و او هم وی را کشت.

ص: ۳۹۵

دلاله آخری:

حدَّثنا حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السّلام بقمّ فی رجب سنه تسع و ثلاثین و ثلاثمائه قال أخبرنی علی بن إبراهیم بن هاشم فیما كتب إلیّ سنه سبع و ثلاثمائه قال: حدّثنی محمّد بن عیسی بن عبید عن عبد الرّحمن بن أبی نجران و صفوان بن یحیی قالا حدّثنا الحسین بن قیاما و کان من رؤساء الواقفه فسألنا أن نستأذن له علی الرضا علیه السّلام ففعلنا فلمّا صار بین یدیه قال له أنت إمام قال نعم قال إنّی أشهد الله أنّک لست بإمام قال فنکت علیه السّلام فی الأرض طویلا- منکس الرأس ثمّ رفع رأسه إلیه فقال له ما علمک أنّی لست بإمام قال له إنّنا قد روّینا عن أبی عبد الله علیه السّلام أنّ الإمام لا یكون عقیما و أنت قد بلغت السنّ و لیس لک ولد قال فنکس رأسه أطول من المزمه الأولى ثمّ رفع رأسه فقال إنّی أشهد الله أنّه لا تمضی الاّیام و اللّیالی حتّی یرزقنی الله ولدا منّی قال ۱۳ ۸۳۹

نشانه دیگر:

حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السّلام در قم در رجب سیصد و نود و سه (۳۹۳) روایت کرد برای ما و گفت: خبر داد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم در آنچه که در سال سیصد و هفت (۳۰۷) برای من نوشت و گفت: محمد بن عیسی بن عبید از عبد الرحمن بن ابی نجران و صفوان بن یحیی روایت کرده که گفتند: حسین بن قیاما- از رؤسای واقفیه- از ما خواست که از امام رضا علیه السّلام برای او اذن بخواهیم چون داخل شد، گفت: شما امام هستید؟ فرمود: آری! گفت: خدا را گواه می سازم که تو امام نیستی. پس حضرت سر به زیر انداخته زمین را نگریست؛ سپس فرمود: از کجا دانستی که من امام نیستم؟! گفت: ما روایت داریم از ابی عبد الله علیه السّلام که امام عقیم نباشد و تو به این سن رسیده ای و فرزند نداری. راوی گفت:

این بار بیشتر سر به زیر انداخت؛ سپس فرمود:

خدا را گواه می سازم که ایام و لیالی نگذرد تا خدای عزّ و جلّ مرا فرزندی دهد از من.

ص: ۳۹۶

عبد الرحمن بن أبي نجران فعددنا الشهور من الوقت الذي قال فوهب الله له أبا جعفر عليه السلام في أقل من سنة قال و كان الحسين بن قياما هذا واقفا في الطواف فنظر إليه أبو الحسن الأول عليه السلام فقال ما لك حيرك الله تعالى فوقف عليه بعد الدعوه.

۸۴۰ ۱۴

دلالتی: دلاله أخرى:

حدثنا أبي قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن محمد بن أبي يعقوب عن موسى بن هارون قال رأيت الرضا عليه السلام و قد نظر إلى هرثمه بالمدينه فقال كائن به و قد حمل إلى مرو فضربت عنقه فكان كما قال.

۸۴۱ ۱۵

دلالتی: دلاله أخرى:

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى عن أبي حبيب [البناجي] التباي أن قال رأيت رسول الله صلى الله عليه و آله في المنام و قد وافى [البناج] التباي و نزل بها في عبد الرحمن بن أبي نجران گفت: ما ماه ها می شمردیم، یک سال نگذشت که خدای عز و جل او را فرزندى داد، و حسین بن قیاما هنگام طواف متحیر ایستاده موسى بن جعفر علیه السلام به او نگاه کرد و فرمود: تو را چه شده؟ خدا تو را حیران کند؛ پس واقف شد بر او بعد از دعوت.

۸۴۰ ۱۴

نشانه دیگری:

سعد بن عبد الله از محمد بن عيسى بن عبيد از محمد بن ابی يعقوب از موسى بن هارون روايت کرده که گفت: در مدينه امام رضا عليه السلام را دیدم که به هرثمه نظر کرد و فرمود:

گویا می بینم او را نزد هارون می برند و گردنش می زنند و چنان شد که آن حضرت فرمود.

۸۴۱ ۱۵

نشانه دیگری:

احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عيسى از ابی حبيب نباجی که گفت:

در خواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله به نباج آمده و در مسجدی که حاجیان هرسال در آن منزل

ص: ۳۹۷

المسجد الذي ينزله الحاج في كل سنة و كأني مضيت إليه و سلمت عليه و وقفت بين يديه و وجدت عنده طبقا من خوص نخل المدينة فيه تمر صيحاني فكأنه قبض قبضه من ذلك التمر فناولني منه فعدده فكان ثمانى عشره تمره فتأولت أنى أعيش بعدد كل تمره سنه فلما كان بعد عشرين يوما كنت فى أرض تعمر بين يدى للزراعة حتى جاءنى من أخبرنى بقدوم أبى الحسن الرضا عليه السلام من المدينة و نزوله ذلك المسجد و رأيت الناس يسعون إليه فمضيت نحوه فإذا هو جالس فى الموضع الذى كنت رأيت فيه النبى صلى الله عليه و آله و تحته حصير مثل ما كان تحته و بين يديه طبق خوص فيه تمر صيحاني فسلمت عليه فرد السلام على و استدانانى فناولنى قبضه من ذلك التمر فعدده فإذا عدده مثل ذلك التمر الذى ناولنى رسول الله صلى الله عليه و آله فقلت له زدنى منه يا ابن رسول الله صلى الله عليه و آله فقال عليه السلام لو زادك رسول الله صلى الله عليه و آله لزدناك.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله للصادق عليه السلام دلالة مثل هذه الدلالة و قد ذكرتها فى الدلائل.

می کنند فرود آمده و گویا من رفتم به سوی او و سلام کردم و پیش روی او ایستادم، دیدم نزد او طبقی از برگ نخیل مدینه بود که در آن خرماى صیحانی بود، یک قبضه از آن برداشت و به من داد، شمردم هجده خرما بود.

پس چنین تأویل کردم که من به عدد خرما یک سال بزم و چون بیست روز بگذشت در زمین بودم که برای زراعت آن را اصلاح می نمودم، کسی آمد و خبر قدوم حضرت رضا علیه السلام آورد که در آن مسجد فرود آمده از مدینه می آید و مردم می شتافتند به سوی او؛ پس من نیز آمدم او را دیدم نشسته در موضعی که نبی صلى الله عليه و آله را دیده بودم، در زیر او حصیری بود چنان چه در زیر آن حضرت بود و نزدش طبقی از برگ خرما بود در آن خرماى صیحانی، سلام کردم بر او و جواب داد و مرا نزدیک خواند و کفی از آن خرما بداد و بشمردم به همان عدد بود که آن حضرت داده بود. گفتم:

زیاد کن یابن رسول الله! فرمود: اگر رسول خدا صلى الله عليه و آله از این زیادتى می داد ما هم می دادیم.

مصنّف کتاب رحمه الله گوید: امام صادق علیه السلام را نیز دلالتی مثل این است و من در دلایل ذکر کرده ام.

دلاله آخری:

حدَّثنا أبو حامد أحمد بن علي بن الحسين الثعالبي قال: حدَّثنا أبو أحمد عبد الله بن عبد الرحمن المعروف بالصَّيْفَوَانِي قال قد خرجت قافلته من خراسان إلى كرمان فقطع اللصوص عليهم الطريق و أخذوا منهم رجلاً اتَّهموه بكثرة المال فبقى في أيديهم مدَّة يعذبونه ليفتدي منهم نفسه و أقاموه في الثلج و ملئوا فاه من ذلك الثلج فشدَّوه فرحمته امرأه من نسائهم فأطلقتهم و هرب فانفسد فمه و لسانه حتَّى لم يقدر على الكلام ثمَّ انصرف إلى خراسان و سمع بخبر علي بن موسى الرضا عليه السَّلام و أنَّه بنيسابور فرأى فيما يرى النَّائم كأنَّ قائلًا يقول له: إنَّ ابن رسول الله صلَّى الله عليه و آله قد ورد خراسان فسله عن علَّتكَ فرَّما يعلمك دواء تتنفع به قال فرأيت كأنِّي قد قصدته عليه السَّلام و شكوت إليه ما كنت دفعت إليه و أخبرته بعَلَّتِي فقال لي خذ من الكُمون و السَّعتر و الملح و دقّه و خذ منه في فمك مرَّتين أو ثلاثاً فإنَّكَ تعافى فانتبه ۱۶ ۸۴۲

نشانه دیگر:

صفوانی گفت: قافله ای از خراسان به جانب کرمان بیرون آمد، دزدان بر ایشان راه زدند و مردی از ایشان گرفتند که به زیادی مال متهم می کردند. او در دست ایشان مدّتی بماند، و شکنجه می کردند تا فدیّه دهد و خلاص شود، او را در برف وا داشتند و دهانش از برف پر کردند، زنی از ایشان بر او رحمت آورد و او را برهانید، او بگریخت و دهان و زبانش تباه شده و نمی توانست سخن بگوید. بعد از آن به خراسان آمد و شنید که امام رضا علیه السَّلام در نیشابور بود، در خواب دید گویا کسی به او می گوید پسر رسول خدا وارد خراسان شده است، علّت خود را از او بپرس، بسا باشد تو را دوایی تعلیم کند که نفع دهد. نیز گفت: در خواب دیدم که گویا نزد او آمدم و از آن چه بر سرم آمده بود، شکایت کردم و علّت خود گفتم. به من فرمود: زیره و آویشن و قدری نمک را بکوب دو یا سه بار در دهان گیر که عافیت می یابی. مرد از خواب بیدار شد، فکر نکرد در آن خوابی که دیده و اعتنایی به آن نکرد تا

ص: ۳۹۹

الرَّجُلُ مِنْ مَنَامِهِ وَ لَمْ يَفَكِّرْ فِيمَا كَانَ رَأَى فِي مَنَامِهِ وَ لَا اعْتَدَّ بِهِ حَتَّى وَرَدَ بَابَ نِيسَابُورَ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ ارْتَحَلَ مِنْ نِيسَابُورَ وَ هُوَ بِرِبَاطٍ سَعْدَ فَوْقَ فِي نَفْسِ الرَّجُلِ أَنْ يَقْصِدَهُ وَ يَصِفَ لَهُ أَمْرَهُ لِيَصِفَ لَهُ مَا يَنْتَفِعُ بِهِ مِنَ الدَّوَاءِ فَقْصِدْهُ إِلَى رِبَاطٍ سَعْدَ فَدَخَلَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَانَ مِنْ أَمْرِي كَيْتٌ وَ كَيْتٌ وَ قَدْ انْفَسَدَ عَلَيَّ فَمِي وَ لِسَانِي حَتَّى لَا أَقْدِرَ عَلَى الْكَلَامِ إِلَّا بِجَهْدٍ فَعَلَّمَنِي دَوَاءً أَنْتَفَعَ بِهِ فَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَمْ أَعْلَمَكَ أَذْهَبَ فَاسْتَعْمَلْ مَا وَصَفْتَهُ لَكَ فِي مَنَامِكَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَعِيدَهُ عَلَيَّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِي خُذْ مِنَ الْكُمُونِ وَ السَّيِّعَتِ وَ الْمَلْحَ فَدَقَّهُ وَ خُذْ مِنْهُ فِي فَمِكَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا فَإِنَّكَ سَتَعَافَى قَالَ الرَّجُلُ فَاسْتَعْمَلْتُ مَا وَصَفَ لِي فَعُوفِيْتُ.

قال أبو حامد أحمد بن علي بن الحسين الثعالبي سمعت أبا أحمد عبد الله بن عبد الرحمن المعروف بالصفواني يقول رأيت هذا الرجل و سمعت منه هذه الحكاية.

به دروازه نیشابور رسید، به او گفتند: امام رضا علیه السلام از نیشابور کوچ کرد و در رباط سعد است. در خاطر مرد افتاد که نزد او رود و حکایت خود به او بگوید شاید دوايي تعليم کند که نفع بخشد؛ پس به رباط سعد آمد و بر آن حضرت داخل شد. گفت: ای پسر رسول خدا! حال من اين و دهان و زبانم تباه شده و نمی توانم حرف بزنم مگر به سختی، باشد دوايي تعليم کنی که از آن منتفع شوم. فرمود:

آيا به تو ياد ندادم؟ برو همان که در خواب تعليمت کردم انجام ده که بهبود می يابی. مرد به او گفت: يا بن رسول الله! اگر صلاح می دانی يک بار ديگر بگو. فرمود: زيره و آویشن و نمک را بکوب و دو يا سه بار در دهان بگردان که بهبود می يابی. مرد گفت: آن کار کردم و عافيت يافتم.

ابو حامد احمد بن علي بن حسين ثعالبي گوید: از ابو حامد عبد الله بن عبد الرحمن مشهور به صفواني شنيدم که می گفت: من آن مرد را ديدم و اين حکايت از او شنيدم.

دلاله أخرى:

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم قال: حدَّثني الريان بن الصَّيْلَت قال لَمَّا أُرِدَت الخروج إلى العراق و عَظُمَت على توديع الرضا عليه السَّلام فقلت في نفسي إذا ودَّعته سألتُه قميصًا من ثياب جسده لأَكفَّن به و دراهم من ماله أصوغ بها لبناتي خواتيم فلَمَّا ودَّعته شغلني البكاء و الأسف على فراقه عن مسأله ذلك فلَمَّا خرجت من بين يديه صاح بي يا ريَّان ارجع فرجعت فقال لي أ ما تحبُّ أن أدفع إليك قميصًا من ثياب جسدي تكفَّن فيه إذا فني أجلك أو ما تحبُّ أن أدفع إليك دراهم تصوغ بها لبناتك خواتيم فقلت يا سيدي قد كان في نفسي أن أسألك ذلك فمَنعني الغم بفراقك فرفع عليه السَّلام الوساده و أخرج قميصًا فدفعه إليَّ و رفع جانب المصلى فأخرج دراهم فدفعها إليَّ و عددها فكانت ثلاثين درهما.

نشانه دیگر:

احمد بن زياد همدانی از علی بن ابراهیم قمی از ریان بن صلت روایت کرده که گفت:

وقتی که ارادهٔ عراق و عزم وداع امام رضا علیه السَّلام داشتم در خاطر خود گفتم: چون او را وداع کنم از او پیراهنی از جامه های تنش بخواهم تا مرا در آن کفن کنند و درهمی چند از مال او که از برای دخترانم انگشترها بسازم، چون او را وداع کردم بر من گریه افتاد و اندوه از فراق او غلبه کرد، فراموش کردم که آن ها بخواهم، چون بیرون آمدم آواز داد که یا ریَّان بازگرد. باز گشتم، فرمود: آیا دوست می داری که پیراهنی از جامه های تن خود به تو دهم تا در آن تو را کفن کنند چون عمرت به سر آید، آیا دوست نمی داری که درهمی چند تو را دهم تا برای دختران خود انگشترها سازی؟ گفتم: یا سیّدی در خاطر من بود که از تو بخواهم، اندوه فراق تو مرا بازداشت؛ حضرت پشتمی اش را برداشت و پیراهن بیرون آورد و به من داد و سپس جانب مصلى برداشت و درهمی چند برآورد و به من داد، شمردم سی درهم بود.

دلاله آخری:

حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطى قال كنت شاكاً فى أبى الحسن الرضا عليه السلام فكتبت إليه كتاباً أسأله فيه الإذن عليه و قد أضمرت فى نفسى أن أسأله إذا دخلت عليه عن ثلاث آيات قد عقدت قلبى عليها قال فأتانى جواب ما كتبت به إليه عافانا الله و إياك أما ما طلبت من الإذن على فإن الدخول إلى صعب و هؤلاء قد ضيقوا على فى ذلك فلست تقدر عليه الآن و سيكون إن شاء الله و كتب عليه السلام بجواب ما أردت أن أسأله عنه عن الآيات الثلاث فى الكتاب و لا و الله ما ذكرت له منهن شيئاً و لقد بقيت متعجباً لما ذكرها فى الكتاب و لم أدر أنه جوابى إلا بعد ذلك فوقفت على معنى ما كتب به عليه السلام.

نشانه دیگر:

سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت: من در امامت امام رضا علیه السلام شك داشتم، پس نامه ای نوشته و در خواست ملاقات کردم، در خاطر خود گفتم اگر اذن دهد در باب سه آیه از او بپرسم، پس عزم جزم کردم، گوید: پاسخ آمد که «خداوند ما را عافیت عنایت فرماید و نیز شما را، این که اذن ملاقات طلبیدی، کار سختی است، چرا که این قوم رفت و آمد دیگران را تحت کنترل در آورده اند و موجبات زحمت است و اکنون نمی توانی چنین اذنی بیابی، ان شاء الله آزادی دهند و آن وقت اذن خواهم داد، و بعد جواب آنچه در نظر داشتم که از حضرتش سؤال کنم برایم نوشته بودند، به خدا سوگند من در نامه ام اشاره ای به آن آیات نکرده بودم، در تعجب بودم که این مطالب چیست و پاسخ چیست، بعد متوجه شدم معنی این کار که حضرت در نامه اشاره کرده چیست.

دلاله أخرى:

حدَّثنا مُحَمَّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدَّثني مُحَمَّد بن الحسن الصِّفَّار عن أحمد بن مُحَمَّد بن عيسى عن أحمد بن مُحَمَّد بن يحيى بن أبى نصر البزنطى قال بعث الرِّضا عليه السَّلام إلى بحمار فركبته و أتيته فأقمت عنده بالليل إلى أن مضى منه ما شاء الله فلمَّا أراد أن ينهض قال لى لا أراك تقدر على الرُّجوع إلى المدينه قلت أجل جعلت فداك قال فبت عندنا اللَّيله و اغد على بركه الله عزَّ و جلَّ قلت أفعل جعلت فداك قال يا جاريه افرشى له فراشى و اطرحى عليه ملحفتى التى أنام فيها وضعى تحت رأسه مخدّتى قال فقلت فى نفسى من أصاب ما أصبت فى ليلتى هذه لقد جعل الله لى من المنزل عنده و أعطانى من الفخر ما لم يعطه أحدا من أصحابنا بعث إلى بحماره فركبته و فرش لى فراشه و بتّ فى ملحفته و وضعت لى مخدّته ما أصاب مثل هذا أحد من أصحابنا قال و هو قاعد معى و أنا أحدث ۱۹ ۸۴۵

نشانه ديگر:

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن ابى نصر بزنطى كه گفت: امام رضا عليه السَّلام حمارى را نزد من فرستاد، سوار شدم نزد او رفتم و تا پاسى از شب نزد او بودم و چون خواست برخيزد، فرمود: گمان ندارم كه بتوانى به مدينه بازگردى. گفتم: آرى فدای تو شوم. به من فرمود: امشب نزد ما باش و صبح روانه شو به برکت خدای عزّ و جلّ. گفتم: چنين مى كنم.

گفت: اى جاريه فرش برای او بگستران و ملحفه اى كه من در آن مى خوابم بر او بيفكن و بالش من زير سرش نه. گوید: من در خاطر خود گفتم: كه را چنين دولتى رسيد كه مرا امشب برسيد، خداوند مرا اين منزلت و فخر داد كه هيچ يك از اصحاب ما را نداد، حمار خود را فرستاد تا سوار شدم و فراش خود بهر من بگسترده و در ملحفه او خفتم و زير سر من نهاد مخده اش را، هيچ يك از اصحاب ما نيافت.

راوى گفت: آن حضرت با من نشسته بود و من در

نفسی فقال عليه السلام لى: يا أحمد إنَّ أمير المؤمنين عليه السلام أتى زيد بن صوحان فى مرضه يعود فافتخر على الناس بذلك فلا تذهبن نفسك إلى الفخر و تذلل لله عزَّ و جلَّ و اعتمد على يده فقام عليه السلام.

۸۴۶ ۲۰

دلاله أخرى:

حدَّثنا عليّ بن أحمد بن محمد بن عمران الدِّقاق رضى الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن أبى عبد الله الكوفى قال: حدَّثنى جرير بن حازم عن أبى مسروق قال: دخل على الرِّضا جماعه من الواقفه فيهم عليّ بن أبى حمزه البطائنى و محمّد بن إسحاق بن عمار و الحسين بن مهران و الحسن بن أبى سعيد المكارى فقال له عليّ بن أبى حمزه: جعلت فداك أخبرنا عن أبيك عليه السَّلام ما حاله فقال له: إنَّه قد مضى فقال له فإلى من عهد فقال: إلىّ فقال له: إنَّك لتقول قولاً ما قاله أحد من آبائك عليّ بن أبى طالب عليه السَّلام فمن دونه قال لكن قد قاله خير آبائى و أفضلهم رسول الله صلّى الله عليه و آله فقال له أما تخاف هؤلاء على نفسك فقال لو خفت خاطر اين مى گفتم. فرمود: يا احمد! امير المؤمنين عليه السَّلام به عيادت صعصعه بن صوحان رفت در بيمارى او. پس او به آن افتخار مى کرد با مردمان، نفس تو به فخر مايل نگردد و افتادگى کن براى خداوند، پس بر دست تكيه کرد و برخاست.

۸۴۶ ۲۰

نشانه دیگر:

على بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روايت کرد براى ما محمد بن ابى عبد الله كوفى از ابى مسروق گفت: جماعتى از واقفيه بر امام رضا عليه السَّلام داخل شدند از جمله على بن حمزه بطائنى و محمّد بن اسحاق بن عمار و حسين بن مهران و حسن بن سعيد مكارى بود و على بن ابى حمزه گفت: فدایت شوم به ما بگو که حال پدريت چيست؟ فرمود: او رفت از جهان. گفت: به که عهد کرد؟ فرمود: به من.

گفت: تو سخنى مى گویی که هيچ يك از پدران تو نگفتند نه على بن ابى طالب عليه السَّلام و نه فروتر از او. فرمود: بهترين پدران من و افضل ايشان که رسول خدا صلّى الله عليه و آله است گفته، گفت: بر جان خود از اين ها نمى ترسى؟ فرمود: اگر مى ترسيدم يارى بر هلاک خود کرده بودم به درستی که

ص: ۴۰۴

عليها كنت عليها معينا إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله أتاه أبو لهب فتهدّده فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله إن خدشت من قبلك خدشه فأنا كذاب فكانت أول آية نزع بها رسول الله صلى الله عليه وآله و هي أول آية أنزع لكم إن خدشت خدشه من قبل هارون فأنا كذاب فقال له الحسن بن مهران قد أتانا ما نطلب إن أظهرت هذا القول قال فتريدها ذا أتريد أن أذهب إلى هارون فأقول له إنّني إمام و أنت لست في شيء ليس هكذا صنع رسول الله صلى الله عليه وآله في أول أمره إنّما قال ذلك لأهله و مواليه و من يثق به فقد خصّهم به دون الناس و أنتم تعتقدون الإمامه لمن كان قبلي من آبائي و لا تقولون إنّهُ إنّما يمنع عليّ بن موسى أن يخبر أنّ أباه حيّ تقيّه فإنّي لا أتقيكم في أن أقول إنّني إمام فكيف أتقيكم في أن أدعي أنّه حيّ لو كان حيّا.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله إنّما لم يخش الرشيد لأنه قد كان عهد إليه أن صاحبه المأمون دونه

ابو لهب رسول خدا صلى الله عليه وآله را تهدید کرد و رسول صلى الله عليه وآله فرمود: اگر مرا از جانب تو یک خدشه رسد، من کذاب باشم. پس این اول آیتی بود که گرفت به آن و این اول آیتی است از برای شما که اگر مرا خدشه ای از جانب هارون رسد، من کذابم. حسین بن مهران گفت: آن چه ما می جستیم به ما آمد که رسماً امامت خود را آشکارا اعلام کنی. فرمود: نظر تو چیست؟ می خواهی نزد هارون بروم و بگویم من امامم و تو هیچکاره، رسول خدا صلى الله عليه وآله در اول چنین نکرد بلکه ابتدا به اهل خود و موالی و آنان که محل اعتماد بودند اعلام کرد نه همه مردم و شما امامت را برای پدران من که پیش از من بودند پذیرفتید و نمی گوید که علی بن موسی از تقيّه با ما نمی گوید که پدرش زنده است، زیرا من تقيّه نمی کنم از شما در این که می گویم پدرم امام است. پس چگونه دعوی کنم در حیات او اگر زنده می بود.

مصنّف کتاب رحمه الله گفت: این که حضرت از جانب هارون ایمن بود به دلیل عهدی بود که به او رسیده بود و در آن کشنده وی را مأمون نامبرده بود نه هارون.

حدَّثنا الحسين بن أحمد بن إبراهيم بن هشام المكتَّب رضى الله عنه قال: حدَّثنا على بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن يحيى بن بشار قال دخلت على الرضا عليه السلام بعد مضي أبيه عليه السلام فجعلت أستفهمه بعض ما كلمنى به فقال لى نعم يا سماع فقلت جعلت فداك كنت والله ألقب بهذا فى صباى وأنا فى الكتاب قال فتبسّم فى وجهى.

۲۲ ۸۴۸

دلاله آخری:

حدَّثنا محمد بن أحمد السِّنَانِي رضى الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن أبى عبد الله الكوفي قال: حدَّثنا محمد بن خلف قال: حدَّثنى هرثمه بن أعين قال دخلت على سيدى و مولای يعنى الرضا عليه السلام فى دار المأمون و كان قد ظهر فى دار المأمون أنّ الرضا عليه السلام قد توفى و لم يصحّ هذا القول فدخلت أريد الإذن عليه قال و كان فى بعض ثقات خدم المأمون غلام يقال له صبيح الدّيلمى و كان ۲۱ ۸۴۷

نشانه ديگر:

احمد بن ابراهيم بن هشام از يحيى بن بشار روايت کرده که گفت: داخل شدم بر امام رضا عليه السلام بعد از شهادت پدرش عليه السلام. از بعضى سخنان که با من مى فرمود توضيح مى خواستم. فرمود: بسيار خوب اى سماع! گفتم: فدایت شوم به خدا سوگند در کودکی به اين لقب مذکور مى شدم وقتى که در مکتب بودم. پس در روى من تبسم نمود.

۲۲ ۸۴۸

نشانه ديگر:

محمد بن احمد بن سناني گوید: روايت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن خلف از هرثمه بن اعين که گفت: بر سید و مولایم امام رضا عليه السلام در سرای مأمون داخل شدم و در آنجا شایع شده بود که امام رضا عليه السلام وفات یافته و-این درست نبود- داخل شدم مى خواستم که اذن دخول برای او حاصل کنم و در میان خادمان معتمد مأمون غلامی بود که او را صبيح ديلمی مى گفتند و او به

ص: ۴۰۶

یتوالی سیدی حق ولایت و إذا صبیح قد خرج فلما رآنی قال لی یا هرثمه أَلست تعلم أنني ثقه المأمون علی سرّه و علانیته قلت بلی قال اعلم یا هرثمه أنّ المأمون دعانی و ثلاثین غلاما من ثقاته علی سرّه و علانیته فی الثلث الأوّل من اللیل فدخلت علیه و قد صار لیلہ نهارا من کثره الشّموع و بین یدیه سیوف مسلولة مشحوده مسمومه فدعا بنا غلاما غلاما و أخذ علینا العهد و الميثاق بلسانه و لیس بحضرتنا أحد من خلق الله غیرنا فقال لنا هذا العهد لازم لکم أنّکم تفعلون ما آمرکم به و لا تخالفوا فیہ شیئا قال فحلفنا له فقال يأخذ کلّ واحد منکم سیفا بیده و امضوا حتّی تدخلوا علی علی بن موسی الرضا علیه السّلام فی حجرته فإن وجدتموه قائما أو قاعدا أو نائما فلا تکلموه و ضعوا أسیافکم علیه و اخلطوا لحمه و دمه و شعره و عظمه و مخّه ثمّ اقبلوا علیه بساطه و امسحوا أسیافکم به و صیروا إلیّ و قد جعلت لکلّ واحد منکم علی هذا الفعل و کتمانہ عشر بدر دراهم و عشر ضیاع منتخبه و الحظوظ عندی ما حییت و شدت سیّد مرا دوست داشت. در این وقت صبیح بیرون آمد چون مرا دید، گفت: یا هرثمه! نمی دانی که من معتمد مأمونم بر سرّ و علانیه او. گفتم: بلی. گفت: بدان مرا بخواند و سی غلام دیگر از معتمدان در ثلث اوّل شب رفتم نزد او و آن شب به روز شده بود از کثرت شمع ها و پیش او شمشیرهایی برهنه تیز زهر داده بود، ما را یک یک بخواند و به زبان از ما عهد بگیرد، هیچ کس دیگر غیر ما آن جا نبود. با ما گفت: این عهد بر شما لازم است که آن چه شما را بگویم بکنید و هیچ خلاف مکنید ما همه بر آن سوگند خوردیم. گفت، هریک شمشیری بر می گیرید و می روید تا داخل شوید بر علی بن موسی علیهما السّلام در حجره اش اگر او را ایستاده یا نشسته یا خفته می بینید هیچ سخن به او نمی کنید و شمشیرها بر او می نهید و گوشت و خون و مو و استخوان و مغزش درهم می کنید. سپس بساط او را بر او می پیچید و شمشیرها را به آن پاک می کنید و نزد من می آییند و برای هر کدام از شما برای این کار که کنید و پوشیده دارید ده بدره درهم و ده صنیعۀ منتخب مقرر کرده ام و نوشته ها نزد من است از شما چندان که من زنده ام

بقیت قال فأخذنا الأسياف بأيدينا و دخلنا عليه في حجرته فوجدناه مضطجعا يقلب طرف يديه و يكلم بكلام لا نعرفه قال فبادر الغلمان إليه بالسيوف و وضعت سيفي و أنا قائم أنظر إليه و كأنه قد كان علم مصيرنا إليه فليس على بدنه ما لا تعمل فيه السيوف فطؤوا على بساطه و خرجوا حتى دخلوا على المأمون فقال ما صنعتم قالوا فعلنا ما أمرتنا به يا أمير المؤمنين قال لا تعيدوا شيئا مما كان فلما كان عند تبليج الفجر خرج المأمون فجلس مجلسه مكشوف الرأس محلل الأزرار و أظهر وفاته و قعد للتعزية ثم قام حافيا حاسرا فمشى لينظر إليه و أنا بين يديه فلما دخل عليه حجرته سمع هممته فأرعد ثم قال من عنده قلت لا علم لنا يا أمير المؤمنين فقال أسرعوا و انظروا قال صبيح فأسرعنا إلى البيت فإذا سيدي عليه السلام جالس في محرابه يصلي و يسبح فقلت يا أمير المؤمنين هو ذا نرى شخصا في محرابه يصلي و يسبح فانتفض المأمون و ارتعد ثم قال غدرتموني لعنكم الله ثم التفت إلى من بين الجماعة فقال لي يا صبيح أنت و باقي ام. گفت: پس ما شمشیرها به دست گرفته و در حجره اش داخل شدیم، دیدیم حضرت به پهلوی خوابیده و انگشتان مبارکش را حرکت می داد و با خود سخنانی می گفت که ما نمی دانستیم. پس غلامان شمشیرها بر او می زدند و من شمشیر خود نهاده و ایستاده بودم و گویا او می دانست چیزی پوشیده بود که شمشیر بر او کار نمی کرد. پس آن بساط را بر او پیچیدند و بیرون آمدند نزد مأمون.

گفت: چه کردید؟ گفتند: آن چه گفتی کردیم یا امیر. گفت: چیزی از این و آن نگوید. چون صبح شد مأمون بیرون آمد و در جای خود نشست، سر برهنه و بندها و تکه ها گشوده و اظهار وفات امام علیه السلام می نمود برای تعزیه نشست. پس برخاست پابرهنه و سر برهنه، بیامد تا او را ببیند و من پیش او می رفتم. چون در حجره او داخل شدم همه ای بشنید، بلرزید و به من گفت: نزد او کیست؟ گفتم: نمی دانم یا امیر. گفت: زود بروید و ببینید. صبح گفت: ما درون حجره شدیم دیدیم که سیدم علیه السلام در محراب خود نشسته نماز می گزارد و تسبیح می کند. گفتم: یا امیر! شخصی در محراب نماز می گزارد و تسبیح می کند. مأمون بلرزید، گفت: مرا بازی دادید، خدا بر شما لعنت کند. پس به من روی کرد و گفت: یا صبیح! تو

تعرفه فانظر من المصلّي عنده قال صبيح فدخلت و تولّى المأمون راجعا ثم صرت إليه عند عتبة الباب قال عليه السّلام لى يا صبيح قلت لبيك يا مولاي و قد سقطت لوجهي فقال قم يرحمك الله يريدون أن يطفؤا نور الله بأفواههم...والله متمّ نوره و لو كره الكافرون قال فرجعت إلى المأمون فوجدت وجهه كقطع الليل المظلم فقال لى يا صبيح ما وراءك فقلت له يا أمير المؤمنين هو و الله جالس فى حجرته و قد نادانى و قال لى كيت و كيت قال فشدّ أزراره و أمر بردّ أثوابه و قال قولوا إنّه كان غشى عليه و إنّه قد أفاق قال هرثمه فأكثر لله عزّ و جلّ شكرا و حمدا ثم دخلت على سيّدى الرّضا عليه السّلام فلما رآنى قال:يا هرثمه لا تحدّث أحدا بما حدّثك به صبيح إلّا من امتحن الله قلبه للإيمان بمحبّتنا و ولايتنا فقلت نعم يا سيّدى ثم قال عليه السّلام:يا هرثمه و الله لا يضرّنا كيدهم شيئا حتّى يبلغ الكتاب أجله.

او را مى شناسى بين كيست كه نماز مى كند.

پس من داخل شدم و مأمون بازگشت و من چون به آستانه در رسیدم امام عليه السّلام فرمود:يا صبيح!گفتم:لبيك يا مولاي و به روى در افتادم.فرمود:برخيز،خدا رحمت كند بر تو، مى خواهند كه خاموش كنند نور خدا را و خدا تمام كننده است نور خود را هرچند كافران كاره باشند آن را.پس بازگشتم نزد مأمون، ديدم كه رويش سياه شده همچو شب تاريك.

گفت:يا صبيح!چه خبر داري؟گفتم:يا امير! به خدا ديدم كه در حجره خود نشسته بود و مرا بخواند و چنين و چنان گفت.صبيح گفت:پس بندهاى خود بيست و گفت كه درها را وا كنند و گفت:بگويد از خود رفته بود و به هوش آمد.هرثمه گفت:من شكر بسيار خداى را كردم و بر سيّد خود امام رضا عليه السّلام داخل شدم چون مرا ديد،فرمود:يا هرثمه!آن چه صبيح با تو گفت:با كسى مگو مگر كسى كه خداى عزّ و جلّ دل او را امتحان كرده باشد براى ايمان به محبّت و ولايت ما.گفتم:آرى يا سيّدى!بعد از آن فرمود:هرثمه و الله كيد ايشان به ما ضرر نكند تا كتاب به مدّت خود برسد.

دلاله أخرى:

حدَّثنا علي بن عبد الله الوراق قال:

حدَّثنا أبو الحسين محمد بن جعفر الكوفي الأسدي قال: حدَّثنا الحسن بن عيسى الخراط قال: حدَّثنا جعفر بن محمد النوفلي قال: أتيت الرضا و هو بقنطرة أربق فسلمت عليه ثم جلست و قلت جعلت فداك إن أناسا يزعمون أن أباك حي فقال كذبوا لعنهم الله و لو كان حيّا ما قسم ميراثه و لا - نكح نساؤه و لكنّه و الله ذاق الموت كما ذاقه علي بن أبي طالب عليه السلام قال: فقلت له: ما تأمرني قال عليك بابني محمّد من بعدى و أمّا أنا فإنّي ذاهب فى وجه الأرض لا أرجع منه بورك قبر بطوس و قبران ببغداد قال: قلت: جعلت فداك قد عرفنا واحدا فما الثانى قال:

ستعرفونه ثم قال عليه السلام: قبرى و قبر هارون الرشيد هكذا و ضمّ بإصبعيه.

نشانه دیگر:

علي بن عبد الله وراق گوید: روایت کرد برای ما ابو الحسين محمد بن جعفر کوفی اسدی از حسن بن عیسی از جعفر بن محمد نوفلی که گفت: نزد امام رضا علیه السلام آمدم و او در قنطره اربق بود، سلام کردم، نشستم و گفتم:

فدای تو شوم، مردم را گمان آن است که پدر تو زنده است. فرمود: دروغ می گویند، لعنت کند خدا بر ایشان، اگر زنده می بود میراثش قسمت نمی شد و زنانش را نکاح نمی کردند، بلکه به خدا که چشید مرگ را چنان چه علی بن ابی طالب علیه السلام چشید. پس گفتم: چه می فرمایی مرا؟ فرمود: فراگیرید پسرم محمّد را بعد از من و امّا من می روم و برای من بازگشتی نیست، مبارک است قبرى در طوس و دو قبر در بغداد. گفتم: فدای تو شوم یکی را می دانیم، دومین کدام است؟ فرمود: خواهید دانستن بعد از آن گفت: قبر من و قبر هارون، هم چنین است و دو انگشت به هم ضم نمود.

دلالت له أخرى:

حدَّثنا الحسن بن أحمد بن إدريس عن أبيه عن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن حفص عن حمزة بن جعفر الأرجاني قال:

خرج هارون من المسجد الحرام من باب و خرج الرضا عليه السلام من باب فقال الرضا عليه السلام:

و هو يعتبر لهارون ما أبعد الدار و أقرب اللقاء بطوس يا طوس يا طوس ستجمعني و إلياه.

دلالت له أخرى:

حدَّثنا أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان رضى الله عنه قال: أخبرنا أحمد بن إدريس عن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن حفص قال: حدَّثني مولى العبد الصالح أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام قال: كنت و جماعه مع الرضا عليه السلام في مفازة فأصابنا عطش شديد و دوابنا حتَّى خفنا على أنفسنا فقال لنا الرضا عليه السلام اتوا موضعا وصفه لنا فإنكم تصيرون الماء فيه قال فأتينا الموضع فأصبنا الماء و سقينا دوابنا حتَّى رويت ۸۵۰ ۲۴

نشانه دیگر:

حسن بن احمد بن ادريس از پدرش از ابراهيم بن هاشم از محمد بن حفص از حمزه بن جعفر ارجانی روایت کرده که گفت: هارون از مسجد الحرام از دری بیرون آمد و امام رضا علیه السلام از دری دیگر از روی عبرت به هارون فرمود:

چه دور است سرا، چه نزدیک است لقاء، ای طوس زود باشد که جمع کنی مرا و او را.

نشانه دیگر:

ابو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان گوید:

خبر داد ما را احمد بن ادريس از ابراهيم بن هاشم از محمد بن حفص که گفت: روایت کرد برای ما غلام عبد صالح موسى بن جعفر علیهما السلام که گفت: من و جماعتی با حضرت رضا علیه السلام بودیم در بیابانی سخت تشنه شدیم، چنان که از هلاکت بترسیدیم، حضرت علیه السلام فرمود: بیایید به این موضع و برای ما وصف آن بگفت که آن جا آب می یابید. گفت: به آن موضع آمدیم و آب یافتیم و چارپایان را آب دادیم تا همه سیراب

و روينا و من معنا من القافلة ثم رحلنا فأمرنا عليه السّلام بطلب العين فطلبناها فما أصبنا إلّا [بقره] بعر الإبل و لم نجد للعين أثرا فذكر ذلك لرجل من ولد قنبر كان يزعم أنّ له مائه و [عشرون] عشرين سنه فأخبرني القنبري بمثل هذا الحديث سواء قال كنت أنا أيضا معه في خدمته و أخبرني القنبري أنّه كان في ذلك مصعدا إلى خراسان.

۸۵۲ ۲۶

دلالة أخرى:

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه قال: حدّثني [محول] مخول السّجستاني قال لما ورد البريد بإشخاص الرّضا عليه السّلام إلى خراسان كنت أنا بالمدينة فدخل المسجد ليودّع رسول الله صلّى الله عليه و آله فودّعه مرارا كلّ ذلك يرجع إلى القبر و يعلو صوته بالبكاء و النّحيب فتقدّمت إليه و سلّمت عليه فردّ السّلام و هنّاته فقال ذرني فإنّي أخرج من جوار جدّي صلّى الله عليه و آله و أموت في غربه و أدفن في جنب هارون قال فخرجت متّبعاً لطريقه حتّى مات بطوس و دفن إلى جنب هارون.

شدیم و هر که در قافله بود، پس کوچ کردیم.

سپس فرمود: تا چشمه را بجویم نیافتیم مگر پشکل شتر، ندیدیم از چشمه اثری. و این حکایت پیش مردی از اولاد قنبر که به اعتقاد خودش صد و بیست (۱۲۰) سال از عمرش گذشته بود مذکور شد، او نیز این قصّه را به همین شرح بگفت و گفت: من هم در خدمت او بودم. و قنبری گفت: در آن وقت امام علیه السّلام به خراسان می رفت.

۸۵۲ ۲۶

نشانه دیگر:

مخول سجستانی گوید: چون مأمور مأمون آمد تا امام رضا علیه السّلام را به خراسان برد.

من در مدینه بودم، آن حضرت داخل مسجد شد تا رسول خدا صلّى الله عليه و آله را وداع کند، چند بار وداع کرد و هربار برمی گشت به جانب قبر و آوازش بلند می شد به گریه و ناله. من پیش آمدم و بر او سلام کردم جواب بداد، او را تهنیت کردم. فرمود: مرا زیارت کن که مرا از جوار جدّم بیرون می برند و در غربت می میرم و در پهلوی هارون مدفون می شوم. و گفت که من از مدینه بیرون آمدم و در راه از پس او بودم تا در طوس در گذشت و در جنب هارون مدفون گشت.

ص: ۴۱۲

دلاله أخرى:

حدَّثنا مُحَمَّد بن أحمد السَّنَانِي رحمه الله قال:

حدَّثنا مُحَمَّد بن أبي عبد الله الكوفي قال:

حدَّثني سعد بن مالك عن أبي حمزه عن ابن أبي كثير قال لما توفى موسى عليه السلام وقف الناس في أمره فحجبت تلك السَّيِّئَة فإذا أنا بالرضا عليه السلام فأضمرت في قلبي أمرا فقلت أ بشرا منّا واحدا نتَّبعه الآيه فمرَّ عليّ عليه السلام كالبرق الخاطف عليّ فقال أنا والله البشر الذي يجب عليك أن تتبَّعني فقلت معذره إلى الله تعالى وإليك فقال مغفور لك.

و حدَّثني بهذا الحديث غير واحد من المشايخ عن مُحَمَّد بن أبي عبد الله الكوفي بهذا الإسناد.

دلاله أخرى:

حدَّثنا أبو محمَّد جعفر بن نعيم الحاکم الشَّاذَانِي رحمه الله قال: أخبرنا أحمد بن إدريس عن محمَّد بن عيسى بن عبيد عن الحسن ۲۷ ۸۵۳

نشانه دیگر:

ابن ابی کثیر گفت: چون موسی بن جعفر علیه السلام وفات یافت، مردم در کار او متوقف شدند. من آن سال به حج رفتم، به علی بن موسی الرضا علیهما السلام برخوردم و در دل قصدی کردم و گفتم: ما یک آدم همچون خود را پیروی می کنیم. پس امام علیه السلام همچو برق خاطف بر من بگذشت و فرمود: به خدا من آن بشرم که واجب است بر تو مرا پیروی کنی. گفتم:

معذرت می خواهم به سوی خدای عزّ و جلّ و به سوی تو. فرمود: مغفور است برای تو.

و این حدیث را چندین یک نفر از مشایخ روایت کردند از مُحَمَّد بن عبد الله الكوفي به این اسناد.

نشانه دیگر:

ابو محمد جعفر بن نعيم شاذانی گوید: خبر داد ما را احمد بن ادريس از محمد بن عيسى بن عبيد از حسن بن علی بن وشاء که گفت:

بن علیّ الوشاء قال: قال لی الرضا علیه السلام:

إِنِّي حَيْثُ أَرَادُوا الْخُرُوجَ بِي مِنَ الْمَدِينَةِ جَمَعْتُ عِيَالِي فَأَمَرْتَهُمْ أَنْ يَبْكُوا عَلَيَّ حَتَّى أَسْمَعَ ثُمَّ فَرَّقْتُ فِيهِمْ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ دِينَارٍ ثُمَّ قُلْتُ أَمَّا إِنِّي لَا أَرْجِعُ إِلَى عِيَالِي أَبَدًا.

۲۹ ۸۵۵

دلالت له أخرى:

حدَّثنا عليّ بن عبد الله الوراق قال:

حدَّثني محمد بن جعفر بن بطة قال: حدَّثني محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن عبد الرحمن الهمداني قال: حدَّثني أبو محمد الغفاري قال لزمني دين ثقیل فقلت ما لقضاء ديني غير سيدي و مولاي أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام فلما أصبحت أتيت منزله فاستأذنت فأذن لي فلما دخلت قال لي ابتداء يا أبا محمد قد عرفنا حاجتك و علينا قضاء دينك فلما أمسينا أتى بطعام للإفطار فأكلنا فقال يا أبا محمد تبیت أو تنصرف فقلت يا سيدي إن قضيت حاجتي فالانصراف أحبّ إليّ قال فتناول عليه السلام من تحت البساط قبضه فدفعها إليّ فخرجت و دنوت امام رضا عليه السلام به من فرمود: وقتی که می خواستند مرا از مدینه بیرون برند، عیال خود را جمع کردم پس گفتم: بر من بگریید تا من بشنوم. پس میان ایشان دوازده هزار دینار تقسیم کردم. پس گفتم: من بر نمی گردم به عیال خود هرگز.

۲۹ ۸۵۵

نشانه دیگر:

علي بن عبد الله وراق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن جعفر بن بطة از محمد بن حسن صفار از محمد بن عبد الرحمن همدانی از ابو محمد غفاری که گفت: بر من دینی گران لازم آمد. گفتم: دین مرا غیر مولایم علی بن موسی الرضا علیه السلام ادا نکند. چون صبح کردم آمدم به منزل او و اذن خواستم. اذن داد و چون داخل شدم، ابتدا فرمود: یا ابا محمد! ما حاجت تو دانستیم و قضای دین تو برماست. چون شب شد طعامی آوردند برای افطار بخوردیم. پس فرمود: یا ابا محمد! شب می روی یا می مانی؟ گفتم: اگر حاجتم روا شود، رفتن را دوست تر می دارم، پس از زیر بساط خود یک قبضه زر بر گرفت و به من داد، به چراغ نزدیک شدم

ص: ۴۱۴

من السِّراج فإذا هي دنانير حمر و صفر فأول دينار وقع بيدي و رأيت نقشه كان عليه يا با محمد الدنانير خمسون ستّة و عشرون منها لقضاء دينك و أربع و عشرون لنفقه عيالك فلما أصبحت فتشت الدنانير فلم أجد ذلك الدّينار و إذا هي لا تنقص شيئاً.

۳۰ ۸۵۶

دلّاله أخرى:

حدّثنا أحمد بن الهارون الفامي رحمه الله قال:

حدّثنا محمد بن جعفر بن بطّه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصّيفار عن محمد بن عيسى بن عبيد عن موسى بن عمر بن بزيع قال كان عندي جارتان حاملتان فكتبت إلى الرّضا عليه السّلام أعلمه ذلك و أسأله أن يدعوا الله تعالى أن يجعل ما في بطونهما ذكرين و أن يهب لي ذلك قال فوقّع عليه السّلام أفعل إن شاء الله تعالى ثمّ ابتدأني عليه السّلام بكتاب مفرد نسخته بسم الله الرحمن الرحيم عافانا الله و إيّاك بأحسن عافيه في الدّنيا و الآخرة برحمته الأمور بيد الله عزّ و جلّ يمضي فيها مقاديره على ديدم از سرخ و زرد بود و اوّل دینار که به دستم آمد و نقش او بدیدم بر او نوشته بود: یا ابا محمد! دینارها پنجاه تا است و بیست و شش از آن برای قضای دین توست و بیست و چهار برای نفقه عیال توست. چون صبح شد دینارها تفتیش کردم آن دینار نقش بسته را نیافتم و هیچ دیناری کم نیامد.

۳۰ ۸۵۶

نشانه دیگر:

احمد بن هارون فامی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن جعفر بن بطه از محمد بن حسن صفار از موسی بن عمر بن بزيع که گفت:

نزد من دو جاریه حامله بودند، به امام رضا علیه السلام نوشتم در آن باب و درخواستم که دعا کند که مرا از ایشان دو پسر عطا شود، توقیع فرمود که به یاری خدا دعا خواهم کرد. بعد از آن نامه جداگانه به من نوشت به این مضمون: بسم الله الرحمن الرحيم عافیت بخشد ما را خدای عزّ و جلّ و شما را به بهترین عافیت خود در دنیا و آخرت به رحمت خود، کار به دست خدای عزّ و جلّ است. امضا می کند در آن مقادیر خود را چنان چه می خواهد برای تو

ص: ۴۱۵

ما یحبّ یولد لک غلام و جاریه إن شاء الله تعالی فسمّ الغلام محمّدا و الجاریه فاطمه علی برکه الله تعالی قال فولد لی غلام و جاریه علی ما قاله علیه السّلام.

۸۵۷ ۳۱

دلّاله أخرى:

حدّثنا علی بن الحسین بن شاذویه المؤدّب رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیری عن أبیه عن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علی بن فضال قال:

قال لنا عبد الله بن المغیره كنت واقفیا و حججت علی ذلك فلمّا صرت بمكّه اختلج فی صدری شیء فتعلّقت بالملتزم ثمّ قلت اللهمّ قد علمت طلبتی و إرادتی فأرشدنی إلى خیر الأديان فوقع فی نفسی أن آتی الرّضا علیه السّلام فأتیّت المدینه فوقفّت ببابه فقلت للغلام قل لمولاك رجل من أهل العراق بالبّاب فسمعت نداءه علیه السّلام و هو یقول ادخل یا عبد الله بن المغیره فدخلت فلمّا نظر إلّی قال قد أجاب الله دعوتك و هداك لدینه فقلت أشهد أنّك حبّبه الله و أمین الله علی خلقه.

پسری و دختری متولد می شود. ان شاء الله پسر را محمّد نام نه و دختر را فاطمه، به برکت خدای عزّ و جلّ. گفت: چنان شد و دختر و پسری زائیدند.

۸۵۷ ۳۱

نشانه دیگر:

علی بن حسین بن شاذویه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن عیسی از پدرش از حسن بن علی بن فضال از عبد الله بن مغیره که گفت:

من واقفی بودم و با آن اعتقاد به حج آمدم، چون به مکه رسیدم در آن باب چیزی در دلم گذشت، به ملتزم چسبیدم و گفتم: خداوندا تو می دانی مطلب مرا و اراده مرا. پس مرا راه نما به بهترین دین ها پس در دلم افتاد که نزد امام رضا علیه السّلام آیم، به مدینه آمدم و بر در خانه او ایستادم و به غلام گفتم: به مولای خود بگو مردی از اهل عراق بر در است، آواز او شنیدم که می فرمود: داخل شو یا عبد الله بن المغیره! داخل شدم و چون مرا دید، فرمود: خدا دعای تو را اجابت نمود و تو را به دین خود هدایت کرد، پس گفتم: گواهی می دهم که تو حجت خدا و امین او بر خلق او هستی.

ص: ۴۱۶

دلاله آخری:

حدَّثنا أبي رحمه الله قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن داود بن رزين قال كان لأبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام عندي مال فبعث فأخذ بعضه و ترك عندي بعضه و قال من جاءك بعدى يطلب ما بقى عندك فإنه صاحبك فلما مضى عليه السلام أرسل إلى علي ابنه عليه السلام ابعث إلى بالذى هو عندك و هو كذا و كذا فبعثت إليه ما كان له عندي.

دلاله آخری:

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصِّفَّار عن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي الوشاء قال: سألتني العباس بن جعفر بن محمد بن الأشعث أن أسأل الرضا عليه السلام أن يحرق كتبه إذا قرأها مخافه أن تقع في يد غيره قال الوشاء فابتدأني عليه السلام بكتاب قبل أن أسأله أن يحرق كتبه فيه أعلم صاحبك أني إذا قرأت كتبه إلى حرقها.

نشانه دیگر:

سعد بن عبد الله از داود بن رزين روايت کرده که گفت: ابو الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام را نزد من مالي بود، فرستاد و پاره ای از آن بخواست و پاره ای بگذاشت و فرمود: هر که بعد از من بيايد و مابقي را از تو بطلبد، صاحب تو اوست. چون او رحلت فرمود، پسرش علي عليه السلام بفرستاد که آن مال را بفرست و آن اين قدر است پس آنچه نزد من بود فرستادم.

نشانه دیگر:

محمد بن حسن بن احمد بن وليد از حسن بن علي وشا روايت کرده که گفت:

عباس بن جعفر بن محمد بن اشعث از من درخواست که از امام رضا عليه السلام درخواهم که نامه های او چون می خواند پاره کند تا مبادا به دست دیگری افتد. وشا گفت: امام عليه السلام پيش از آن که من حرفی با او بگويم به من نوشت که با يار خود بگو که من هر گاه نامه های او را می خوانم، پاره می کنم.

دلاله أخرى:

حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أحمد بن محمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال: تمَّيت في نفسي إذا دخلت على أبي الحسن الرضا عليه السلام أن أسأله كم أتى عليك من السنِّ فلما دخلت عليه و جلست بين يديه جعل ينظر إليّ و يتفرَّس في وجهي ثمَّ قال كم أتى لك فقلت جعلت فداك كذا و كذا قال فأنا أكبر منك و قد أتى عليّ اثنتان و أربعون سنة فقلت جعلت فداك قد و الله أردت أن أسألك عن هذا فقال قد أخبرتك.

دلاله أخرى:

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضى الله عنه قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى بن عبيد قال: حدَّثني فيض بن مالك المدائني قال:

حدَّثني زروان المدائني بأنَّه دخل على أبي الحسن الرضا عليه السلام يريد أن يسأله عن ۸۶۰ ۳۴

نشانه دیگر:

سعد بن عبد الله از محمد بن حسين بن ابی الخطاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت کرده که گفت: در خاطر خود قرار گذاشتم که چون بر امام رضا علیه السلام داخل شوم از او بپرسم که چند سال بر او گذشته، چون داخل شدم و نشستم دیدم که در من نظر می کرد و در روی من دقت می نمود بعد از آن فرمود: تو را چند سال گذشته؟! گفتم: فدای تو شوم چنین و چنان.

فرمود: پس من از تو بزرگترم، چهل و دو سال بر من گذشته. گفتم: فدای تو شوم می خواستم که همین از تو بپرسم. فرمود: من خود با تو بگفتم.

نشانه دیگر:

احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از فیض بن مالک مدائنی از زروان مدائنی که گفت: نزد علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد شده و می خواستم از او در مورد عبد الله بن جعفر پرسشی کنم،

عبد الله بن جعفر الصادق قال فأخذ بيدي فوضعها على صدري قبل أن أذكر له شيئاً مما أردت ثم قال لي يا محمد بن آدم إن عبد الله لم يكن إماماً فأخبرني بما أردت أن أسأله عنه قبل أن أسأله.

۸۶۲ ۳۶

دلالتی آخری:

حدَّثنا محمد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدَّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى اليقطيني قال: سمعت الهشام العبّاسي يقول: دخلت على أبي الحسن الرضا عليه السّلام وأنا أريد أن أسأله أن يعوّذني لصداع أصابني و أن يهب لي ثوبين من ثيابه أحرم فيهما فلمّا دخلت سألت عن مسألتي فأجابني و نسيت حوائجي فلمّا قمت لأخرج و أردت أن أوّدعه قال لي اجلس فجلست بين يديه فوضع يده على رأسي و عوّذني ثم دعا لي بثوبين من ثيابه فدفعهما إليّ و قال لي أحرم فيهما قال العبّاسي و طلبت بمكّه ثوبين سعيديّين إحداهما لابني فلم أصب بمكّه منهما شيئاً على نحو ما أردت فمررت بالمدينه في گفت: دست مرا گرفت و بر سينه خود گذاشت پيش از آن كه من به او چيزي بگويم از آن چه در خاطر داشتم و فرمود: يا محمد بن آدم! عبد الله، امام نبود.

۸۶۲ ۳۶

نشانه ديگر:

محمد بن عليّ ماجيلويه از علي بن ابراهيم بن هاشم از عيسى يقطيني روايت کرده كه گفت: از هشام عباسي شنيدم كه مي گفت: داخل شدم نزد ابو الحسن الرضا عليه السّلام و مي خواستم از او درخواستم كه براي درد سر من دعا خواند و دو جامه مرا بخشد از جامه هاي خود كه در آن احرام بندم، چون داخل شدم چند سؤال داشتم آن ها را پرسيدم و آن حاجت ها را فراموش كردم، چون برخاستم تا بيرون آيم و خواستم وداع كنم، فرمود: بنشين.

پيش روي او نشستم، پس دست خود بر سر من نهاد و بر من عوده بخواند، پس دو جامه از جامه هاي خود بخواست و مرا داد و فرمود: در اين ها احرام بند. عباسي گفت: من در مكّه دو جامه سفيدى طلب كردم براي پسر. آن چه من مي خواستم در مكّه به دست نيامد. پس به مدينه باز گشتم

ص: ۴۱۹

منصرفی فدخلت على أبي الحسن الرضا عليه السلام فلما ودّعته و أردت الخروج دعا بثوبين سعيدين على عمل الموشى الذى كنت طلبته فدفعهما إليّ.

۳۷ ۸۶۳

دلالة أخرى:

حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس عن أبيه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن موسى قال خرجنا مع أبي الحسن الرضا عليه السلام إلى بعض أملاكه فى يوم لا سحاب فيه فلما برزنا قال: حملتم معكم المماطر قلنا لا و ما حاجتنا إلى المماطر و ليس سحاب و لا نتخوّف المطر فقال لكنتى حملته و ستمطرون قال فما مضينا إلّا يسيرا حتّى ارتفعت سحابه و مطرنا حتّى أهمتنا أنفسنا فما بقى منّا أحد إلّا ابتلّ.

۳۸ ۸۶۴

دلالة أخرى:

حدّثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطّار قال حدّثنى أبى عن محمّد بن عيسى عن موسى و بر امام رضا عليه السلام داخل شدم، چون وداع کردم و خواستم بیرون آیم دو جامه سفید بر آن نقش و طرحی که می خواستم طلبید و به من داد.

۳۷ ۸۶۳

نشانه دیگر:

حسین بن احمد بن ادريس از پدرش از احمد بن محمد بن عيسى از حسين بن موسى روايت کرده که گفت: با امام رضا عليه السلام بیرون رفتیم به ملکی از ملک های او در روزی که ابر نبود، چون بیرون آمدیم، فرمود:

بارانی ها را با خود برداشتید؟ گفتیم: نه، چه حاجت به بارانی است و ابری نیست و بیم باران نداریم. فرمود: من برداشتم و خواهد بارید.

گفت: اندک راه پیش نرفتیم که ابری بلند شد و بارید تا ما را به فکر خود انداخت. پس هیچ کس از ما نماند مگر این که خیس شد.

۳۸ ۸۶۴

نشانه دیگر:

احمد بن محمد بن يحيى از پدرش از محمد بن عيسى بن مهران روايت کرد که

بن مهران آنّه کتب إلی الرّضا علیه السّلام یسأله أن یدعو الله لابن له فکتب علیه السّلام إلیه وهب الله لک ذکرا صالحا فمات ابنه ذلک و ولد له ابن.

۳۹ ۸۶۵

دلّاله أخرى:

حدّثنا علی بن عبد الله الورّاق قال:

حدّثنا سعد بن عبد الله عن الهیثم بن أبی المسروق التّهدی عن محمّد بن الفضیل قال نزلت ببطن مرّ فأصابنی العرق المدينی فی جنبی و فی رجلی فدخلت علی الرّضا علیه السّلام بالمدينة فقال ما لی أراک متوجّعا فقلت إنّی لمّا أتیت بطن مرّ أصابنی العرق المدينی فی جنبی و فی رجلی فأشار علیه السّلام إلی الذی فی جنبی تحت الإبط و تکلّم بکلام و تفلّ علیه ثمّ قال علیه السّلام لیس علیک بأس من هذا و نظر إلی الذی فی رجلی فقال قال أبو جعفر علیه السّلام من بلی من شیعتنا ببلاء فصبر کتب الله عزّ و جلّ له مثل أجر ألف شهید فقلت فی نفسی لا أبرأ و الله من رجلی أبدا قال الهیثم فما زال یعرج منها حتّی مات

گفت: همانا او به امام رضا علیه السّلام نامه ای نوشت و درخواست کرد که دعا کند برای پسری که داشت.

در جواب او نوشت: خدای تعالی تو را پسری صالح بخشد. پس آن پسر بمرد و پسری از برای او متولّد شد.

۳۹ ۸۶۵

نشانه دیگری:

علی بن عبد الله وراق گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله از هیثم بن ابی مسروق نهدی از محمّد بن فضیل که گفت: در «بطن مر» فرود آمدم و مرا «عرق مدینی» در پهلوی و در پا برآمد، در مدینه بر امام رضا علیه السّلام داخل شدم گفت: چرا تو را دردناک می بینم؟ گفتم: چون به «بطن مر» بر آمدم «عرق مدینی» در پهلوی و پایم برآمد. پس به آن دردی که در پهلویم و زیر بغل بود اشاره کرد و سخنی گفت و بر او دمید. سپس فرمود: از این باکی بر تو نیست و نظر کرد به آن چه در پایم بود. پس فرمود: ابو جعفر علیه السّلام فرمود: از شیعیان ما هر که به بلایی مبتلا شود و صبر کند خدای عزّ و جلّ برای او اجر هزار شهید نویسد و من در خاطر خود گفتم به خدا از این علّت پا تا بمیرم شفا نخواهم یافت. هیثم گفت که همیشه آن رشته از پای او برمی آمد تا بمرد.

ص: ۴۲۱

دلاله أخرى:

حدَّثنا أبي قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن أبي علي الحسن بن راشد قال: قدمت عليّ أحمال و أتاني رسول الرضا عليه السلام قبل أن أنظر في الكتب أو أوجه بها إليه فقال لي:

يقول الرضا عليه السلام: سرّح إليّ بدفتر و لم يكن لي في منزلي دفتر أصلا قال: فقلت:

فأطلب ما لا أعرف بالتصديق له فلم أجد شيئا و لم أقع على شيء فلمّا وليّ الرسول قلت مكانك فحللت بعض الأحمال فتلقاني دفتر لم أكن علمت به إلّا أنّي علمت أنّه لم يطلب إلّا الحقّ فوجهت به إليه.

دلاله أخرى:

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصيّفّار عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه عليّ عن محمد بن الوليد بن يزيد الكرمانيّ عن أبي محمد المصريّ قال قدم ۸۶۶ ۴۰

نشانه ديگر:

حسن بن راشد گوید: بارهایی چند برای من آمد و پیش از آن که در بارنامه ها و تفصیل بارها نظر کنم یا نزد حضرت فرستم، فرستاده امام رضا علیه السلام آمد و به من گفت: امام رضا علیه السلام می فرماید دفتری به من فرست و مرا هیچ دفتری در منزل نبود. با خود گفتم: باری بجویم آن چه گمان ندارم. برای تصدیق قول او بجستم ولی چیزی نیافتم. چون فرستاده حضرت خواست برگردد، گفتم: باش، بعضی از آن بارها را بگشودم، دفتری دیدم که هیچ گمان نداشتم اما این قدر می دانستم که او چیزی به باطل طلب نکند، پس نامه را برایش فرستادم.

نشانه ديگر:

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن مهزیار از برادرش از محمد بن ولید بن یزید کرمانی از ابی محمد مصری که گفت:

ابو الحسن رضا علیه السلام وارد شد و من به نامه ای از او

أبو الحسن الرضا عليه السلام فكتبت إليه أسأله الإذن في الخروج إلى مصر أتجر إليها فكتب إلي أقم ما شاء الله قال فأقمت سنتين ثم قدم الثالثة فكتبت إليه أستأذنه فكتب إلي أخرج مباركاً لك صنع الله لك فإن الأمر يتغير قال فخرجت فأصبت بها خيراً ووقع الهرج ببغداد فسلمت من تلك الفتنة.

٨٦٨ ٤٢

دلالة أخرى:

حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضى الله عنه قال: حدثني أبي عن محمد بن إسحاق الكوفي عن عمه أحمد بن عبد الله بن حارثه الكرخي قال كان لا يعيش لي ولد و توفي لي بضعة عشر من الولد فحججت و دخلت على أبي الحسن الرضا عليه السلام فخرج إلي و هو متزر بإزار موزد فسلمت عليه و قبلت يده و سألته عن مسائل ثم شكوت إليه بعد ذلك ما ألقى من قلة بقاء الولد فأطرق طويلاً و دعا ملياً ثم قال لي إنني لأرجو أن تنصرف و لك حمل و أن يولد لك ولد بعد ولد و تمتع بهم أيام حياتك فإن الله تعالى إذا أراد أن يستجيب الدعاء فعل اذن خواستم تا به مصر برای تجارت روم. پاسخ نوشت: به جای خود باش چندان که خدا خواهد. دو سال ماندم و بار دیگر به حضرت نوشتم و اذن خواستم، پاسخ نوشت: بیرون رو این سفر را خداوند برای تو مبارک گردانید و امر تغییر خواهد کرد.

گفت: بیرون شدم و در آن سفر خیر یافتم و در بغداد هرج و مرج شد و من از آن فتنة برستم.

٨٦٨ ٤٢

نشانه دیگر:

احمد بن محمد بن يحيى عطار گوید: روایت کرد برای ما پدرم از محمد بن اسحاق کوفی از عمش از احمد بن عبد الله بن حارثه کرخی که گفت: فرزندانم زنده نمی ماندند و بیش از دوازده تن از فرزندانم مردند. پس به حج رفته و نزد امام رضا علیه السلام رفتم، بیرون آمد و ازاری موزد پوشیده بود بر او سلام کردم و دستش بوسیدم و مسئله چند پرسیدم. پس شکایت آن کردم که مرا فرزند نمی ماند. پس زمانی دراز سر به زیر انداخت و مدتی دعا کرد و فرمود: امیدوارم که باز گردی و تو را حاملی باشد و بعد از او فرزندان باشد که در ایام حیات به ایشان تمتع یابی، زیرا خدا هرگاه خواهد که دعا اجابت کند می کند

ص: ٤٢٣

و هو على كل شيء قدير قال فانصرف من الحج إلى منزلي فأصبت أهلي ابنة خالي حاملا فولدت لي غلاما سمّيته إبراهيم ثم حملت بعد ذلك فولدت لي غلاما سمّيته محمداً وكنيته بأبي الحسن فعاش إبراهيم تيفاً و ثلاثين سنة و عاش أبو الحسن [أربع] أربعاً و عشرين سنة ثم إنهما اعتلا جميعاً و خرجت حاجاً و انصرفت و هما عليان فمكثا بعد قدومي شهرين ثم توفى إبراهيم في أول الشهر و توفى محمد في آخر الشهر ثم مات بعدهما بسنة و نصف و لم يكن يعيش له قبل ذلك ولد إلا أشهر.

۴۳ ۸۶۹

دلالة أخرى:

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد بن عيسى عن سعيد بن سعد عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أنه نظر إلى رجل فقال له: يا عبد الله أوص بما تريد و استعدّ لما لا بدّ منه فكان كما قال فمات بعد ذلك بثلاثة أيام.

و او بر همه چیز قادر است. گفت: از حج باز گشتم و اهل خود را که دختر خاله ام بود، آبستن یافتم و پسری بزایید نام او را ابراهیم نهادم. بعد از آن باز حامله شد و پسری بزایید، نام او را محمد نهادم و کنیه اش ابو الحسن ابراهیم، سی و چند سال بزیست. و ابو الحسن بیست و چهار سال. بعد از آن هردو بیمار شدند و من به حج آمدم و باز گشتم و ایشان بیمار بودند. بعد از آمدن من دو ماه بماندند. پس ابراهیم در اول ماه وفات یافت و محمد در آخر ماه. و خود یک سال و نیم بعد از ایشان بمرد و از آن پیش او را فرزند نمی زیست مگر ماهی چند.

۴۳ ۸۶۹

نشانه دیگر:

محمد بن موسى بن متوكل گوید: عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عيسى از سعيد بن سعد از ابی الحسن رضا علیه السلام روایت کند که آن حضرت در مردی نظر کرد و سپس به او فرمود: یا عبد الله! وصیت کن به آن چه خواهی و مهیا باش برای حالتی که چاره ای نیست از آن. و چنان شد که او فرمود.

پس از سه روز بمرد.

ص: ۴۲۴

دلاله آخری:

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد الله بن محمد الهاشمي قال:

دخلت على المأمون يوما فأجلسني و أخرج من كان عنده ثم دعا بالطعام فطعمنا ثم طيَّبنا ثم أمر بستاره فضربت ثم أقبل على بعض من كان في الستاره فقال بالله لما رثيت لنا من بطوس فأخذت [يقول] تقول:

سقى بطوس و من أضحى بها قطنا

من عتره المصطفى أبقى لنا حزنا

قال ثم بكى و قال لي يا عبد الله أيلومني أهل بيتي و أهل بيتك أن نصبت أبا الحسن الرضا عليه السلام علما فو الله لأحدثك بحديث تتعجب منه جئته يوما فقلت له جعلت فداك إنَّ آباءك موسى بن جعفر و جعفر بن محمد و محمد بن علي و علي بن الحسين عليهم السلام كان عندهم علم ما كان و ما هو كائن إلى يوم القيامة و أنت وصي القوم و وارثهم و عندك علمهم و قد بدت لي إليك حاجه قال هاتها فقلت هذه ۸۷۰ ۴۴

نشانه ديگر:

عبد الله بن محمد الهاشمي گفت: روزی بر مأمون داخل شدم مرا بنشانند و هر کس نزد او بود بیرون کرد. پس طعام خواست، بخوردیم و طیب [خوش بو] بکار بردیم پس فرمود:

پرده ای بکشیدند. پس به یکی از آنان که در پس پرده بود خطاب کرد و گفت: تو را به خدا سوگند مرثیه کن برای ما آن چه را که در حق آن که در طوس است سروده ای مغنیه سر کرد و بخواند:

گوارا باد برای طوس و از عترت مصطفی آنکه در آنجاست که رفت و اندوه بر ما گذاشت.

گفت: مأمون بگریست و گفت: یا عبد الله! آیا اهل بیت من و تو مرا ملامت می کنند بر اینکه رضا را علم نصب کردم، به خدا قسم به تو حدیثی گویم که تعجب کنی، روزی نزد او آمده و گفتم: فدای تو شوم، پدران تو موسی بن جعفر و جعفر بن محمد و محمد بن علی و علی بن حسین علیهم السلام نزد ایشان بود علم آن چه شده و آن چه خواهد شد تا روز قیامت و تو وصی و وارث ایشان و علم ایشان نزد توست و مرا به تو حاجتی است. فرمود: بگو. گفتم: این

الزَّاهِرِيَّة [خَطَّتَنِي] حَظَّتَنِي وَ لَا أَقْدَمَ عَلَيْهَا مِنْ جَوَارِيٍّ قَدْ حَمَلَتْ غَيْرَ مَرْءٍ وَ أَسْقَطَتْ وَ هِيَ الْآنَ حَامِلٌ فَدَلَّنِي عَلَى مَا نَتَعَالَجُ بِهِ فَتَسْلَمُ فَقَالَ لَا تَخَفْ مِنْ إِسْقَاطِهَا فَإِنَّهَا تَسْلَمُ وَ تَلِدُ غُلَامًا أَشْبَهَ النَّاسَ بِأُمِّهِ وَ يَكُونُ لَهُ خَنْصَرٌ زَائِدَةٌ فِي يَدِهِ الْيَمْنَى لَيْسَتْ بِالْمَدْلَاءِ وَ فِي رِجْلِهِ الْيَسْرَى خَنْصَرٌ زَائِدَةٌ لَيْسَتْ بِالْمَدْلَاءِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَوَلَدَتِ الزَّاهِرِيَّةُ غُلَامًا أَشْبَهَ النَّاسَ بِأُمِّهِ فِي يَدِهِ الْيَمْنَى خَنْصَرٌ زَائِدَةٌ لَيْسَتْ بِالْمَدْلَاءِ وَ فِي رِجْلِهِ الْيَسْرَى خَنْصَرٌ زَائِدَةٌ لَيْسَتْ بِالْمَدْلَاءِ عَلَى مَا كَانَ وَصْفُهُ لِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَنْ يُلُومُنِي عَلَى نَصْبِي إِيَّاهُ عُلَمَا وَ الْحَدِيثُ فِيهِ زِيَادَةٌ حَذَفْنَاهَا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال مصنف هذا الكتاب: إنما علم الرضا عليه السَّلام ذلك مما وصل إليه عن آبائه عن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و ذلك أن جبرئيل عليه السَّلام قد كان نزل عليه بأخبار الخلفاء و أولادهم من بنى أميه و ولد العباس و بالحوادث التي تكون في أيامهم و ما يجري على أيديهم و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

«زاهريّه» برگزیده من است و تقدیم نمی دهم بر او هیچ یک از جوار خود را و او چند بار حامله شده و سقط کرده و حالا حامله است. مرا دلالت کن به چیزی که علاج کند به آن خود را و سالم ماند. فرمود: خاطر جمع دار از سقط طفل که سالم می ماند و پسری می زاید و به مادرش ماند و انگشت کوچک زائیدی در دست راست و پای چپش دارد بدون بند. با خود گفتم: گواهی می دهم که خدای عزّ و جلّ بر همه چیز قادر است. پس زاهریّه بزاد پسری از همه مردم به مادرش ماندتر، در دست راست و پای چپ او انگشت زائد بدون بندی بود بر آن وصف که امام رضا علیه السَّلام فرموده بود.

پس کیست که ملامت می کند مرا که او را نصب کردم علم میان عالمیان. و حدیث زیاد است و ترک کردیم آن را.

مصنّف کتاب گوید: علم امام رضا علیه السَّلام به این واقعه از صحیفه ای است که از پدران خود از رسول الله صَلَّى الله عليه وآله به او رسیده؛ زیرا بر جبرئیل علیه السَّلام اخبار خلفا و اولادشان از بنی امیه و اولاد عباس و حادثه ها که در ایام ایشان خواهد شد و بر دست ایشان خواهد گذشت نازل شد و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ تعالیٰ.

۴۸- باب دلالة الرضا عليه السلام في إجابته الله عزّ وجلّ دعاءه على بكار بن عبد الله بن مصعب بن الزبير بن بكار لما ظلمه

اشاره

باب دلالة الرضا عليه السلام في إجابته الله

عزّ وجلّ دعاءه على بكار بن عبد الله

بن مصعب بن الزبير بن بكار لما

ظلمه

۱

۸۷۱

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال: حدّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثني أحمد بن محمد بن إسحاق الخراسانيّ قال سمعت عليّ بن محمّد النّوفليّ يقول استحلف الزّبير بن بكار رجل من الطّالبين على شيء بين القبر والمنبر فحلف فبرص فأنا رأيتّه و بساقيه و قدميه برص كثير و كان أبوه بكار قد ظلم عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام في شيء فدعا عليه فسقط في وقت دعائه عليه حجر من قصر فاندقت عنقه و أمّا أبوه عبد الله بن مصعب فإنّه مزّق عهد

۴۸- باب دلالت الرضا عليه السلام در اجابت نمودن خدای عزّ وجلّ دعای او را بر بکار بن عبد الله بن مصعب پدر زبير بن بكار چون بر او ظلم کرد

باب دلالت الرضا عليه السلام در اجابت

نمودن خدای عزّ وجلّ دعای او را بر

بكار بن عبد الله بن مصعب پدر زبير

بن بكار چون بر او ظلم کرد

۱

۸۷۱

ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از احمد بن محمد بن اسحاق خراسانی روایت کرد که گفت: شنیدم از علی بن محمّد نوفلی که می گفت: زبیر بن بکار را مردی از اولاد ابی طالب میان قبر و منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره چیزی قسم داد و او قسم خورد. پس برص گرفت و من او را دیدم که در دو ساق و دو قدمش برص بسیار داشت و

پدرش بکار بر امام رضا علیه السّلام در چیزی ظلم کرد و آن حضرت بر او نفرین کرد، همان لحظه از قصر بیفتاد، گردش
بشکست و امّا پدرش عبد الله بن مصعب او عهدنامه یحیی بن

ص: ۴۲۷

يحيى بن عبد الله بن الحسن و أهانه بين يدى الرشيد و قال اقتله يا أمير المؤمنين فإنه لا أمان له فقال يحيى للرشيد إنه خرج مع أخى بالأمس و أنشد أشعارا له فأنكرها فحلّفه يحيى بالبراءة و تعجيل العقوبة فحمّ من وقته و مات بعد ثلاثة و انخسف قبره مرّات كثيرة و ذكر خبرا طويلا له اختصرت هذا منه.

عبد الله بن الحسن را در حضور رشید پاره کرد و به او اهانت کرد و گفت: او را بکش یا امیر المؤمنین! که او را امان نبود. يحيى به رشيد گفت: او ديروز با برادر من خروج نمود و برای رشيد اشعار او را که در آن باب گفته بود بخواند، او منکر شد، يحيى او را قسم داد به براءت و تعجيل عقوبت همان وقت تب کرد و بعد از سه روز بمرد و قبرش چندین بار به زمین فرو رفت و خبری در او ذکر کرده که من از آن اختصار نمودم.

ص: ۴۲۸

اشارہ

باب دلالتہ فیما أخبر به من أمره

أنه لا يرى بغداد و لا تراہ فکان

کما قال علیہ السلام

۱

۸۷۲

حدَّثنا أبو علی الحسین بن أحمد البیهقی قال: حدَّثنی محمد بن یحیی الصّولی قال: حدَّثنا عون بن محمد قال:

حدَّثنا محمد بن أبی عبّاد قال: قال المأمون یوما للرضا علیہ السّلام: ندخل بغداد إن شاء الله تعالى فنفعل کذا و کذا فقال علیہ السّلام له تدخل أنت بغداد یا امیر المؤمنین فلما خلوت به قلت له إني سمعت شیئا غمّنی و ذکرته له فقال یا حسین و ما أنا و بغداد لا أری بغداد و لا ترانی.

۴۹- دلالت آن حضرت علیہ السلام در آنچه خبر داد به امر خود که بغداد را نمی بیند و بغداد او را نمی بیند و چنان شد

دلالت آن حضرت علیہ السلام در آنچه خبر

داد به امر خود که بغداد را نمی بیند

و بغداد او را نمی بیند و چنان شد

۱

۸۷۲

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید:

محمد بن یحیی صولی برای ما روایت کرد و گفت: مأمون روزی به امام رضا علیہ السّلام گفت که به بغداد می رویم، اگر خدا بخواهد چنین و چنان می کنیم آن حضرت علیہ السّلام فرمود: تو داخل بغداد می شوی یا امیر المؤمنین؛ پس چون به خلوت رفتم به حضرت عرض کردم: از تو چیزی شنیدم که مرا غمگین کرد و آن سخن به او گفتم، فرمود: ای ابا حسین! مرا با بغداد چه کار، من بغداد را نمی بینم و بغداد مرا نمی بیند.

۵۰- باب دلالتہ علیہ السلام فی إجابہ اللہ عزّ و جلّ دعاءہ فی آل برمک و إخبارہ بما یجرى علیہم و بأنه لا یصل إلیہ من الرشید مکروه

اشارہ

باب دلالتہ علیہ السلام فی إجابہ اللہ

عزّ و جلّ دعاءہ فی آل برمک و إخبارہ

بما یجرى علیہم و بأنه لا یصل إلیہ

من الرشید مکروه

۱

۸۷۳

حدّثنا أبی و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رحمہ اللہ قالّا حدّثنا سعد بن عبد اللہ عن محمّد بن عیسیٰ بن عبید قال:

حدّثنا علی بن الحکم عن محمّد بن الفضیل قال لما کان فی السّینہ الّتی بطش ہارون بآل برمک بدأ بجعفر بن یحییٰ و حبس یحییٰ بن خالد و نزل بالبرامکہ ما نزل کان أبو الحسن علیہ السّلام واقفا بعرفہ یدعو ثمّ طأطأ رأسہ فسئل عن ذلک فقال إنّی کنت أدعو اللہ تعالیٰ علی البرامکہ بما فعلوا بأبی علیہ السّلام فاستجاب اللہ لی الیوم فیہم فلما انصرف لم یلبث إلّا یسیرا حتّی بطش بجعفر و یحییٰ و تغيّرت أحوالہم.

۵۰- دلالت آن حضرت علیہ السلام بر اجابت نفرین او در آل برمک و خبر دادن او بر آنچه بر ایشان می گذرد و این کہ از جانب رشید بہ او مکروهی نیست

دلالت آن حضرت علیہ السلام بر اجابت

نفرین او در آل برمک و خبر دادن او

بر آنچه بر ایشان می گذرد و این کہ از

جانب رشید بہ او مکروهی نیست

۱

۸۷۳

محمد بن حسن بن احمد بن ولید از سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عیید از علی بن حکم از محمد بن فضیل روایت کرد که گفت: در سالی که هارون بر آل برمک غضب کرد، اول جعفر بن یحیی را بکشت و یحیی را حبس کرد و بر سر ایشان آمد، آن چه آمد، ابو الحسن علیه السلام در عرفه ایستاده بود و دعا می کرد، بعد از آن سر زیر انداخت از او خبر پرسیدند، فرمود:

خدا را می خواندم بر برمکیان به سبب آن چه با پدرم کردند، امروز خدای عزّ و جلّ دعای من درباره ایشان اجابت نمود؛ پس چون باز گشت، اندکی بگذشت جعفر و یحیی به عذاب مبتلا شده و احوال ایشان دگرگون شد.

ص: ۴۳۰

حدَّثنا مُحَمَّد بن موسى المتوكل قال:

حدَّثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي الوشاء عن مسافر قال كنت مع أبي الحسن الرضا عليه السلام بمنى فمر يحيى بن خالد مع قوم من آل برمك فقال عليه السلام مساكين هؤلاء لا يدرون ما يحلّ بهم في هذه السّنة ثم قال هاه و أعجب من هذا هارون و أنا كهاتين و ضمّ بإصبعيه قال مسافر فوالله ما عرفت معني حديثه حتّى دفناه معه.

حدَّثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النّيسابوريّ العطار بنيسابور سنه اثنتين و خمسين و ثلاثمائه قال: حدَّثنا علي بن محمد بن قتيبه عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن يحيى عن محمد بن يعفور البلخي عن موسى بن مهران قال:

سمعت جعفر بن يحيى يقول سمعت عيسى بن جعفر يقول لهارون حيث توجه من الرّقه إلى مكّه اذكر يمينك الّتي حلفت بها في آل ۲ ۸۷۴

محمد بن موسى بن متوكل از محمد بن عيسى بن عبيد از حسن بن علي بن وشاء از مسافر روايت کرده كه گفت: من با امام رضا عليه السلام بودم در منى، كه يحيى بن خالد با قومى از آل برمك گذشتند. حضرت فرمود: مسكينان اينان نمى دانند كه امسال بر ايشان چه مى آيد، بعد از آن فرمود: ها، وا عجا كه هارون و من همچو اين دو هستيم. و دو انگشت خود به يكديگر چسبانيد و مسافر گفت: به خدا معنى سخن او ندانستم تا او را با هارون دفن كرديم.

عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نيشابورى اهل نيشابور در سال سيصد و پنجاه و دو گفت: علي بن محمد بن قتيبه از فضل بن شاذان از صفوان بن يحيى از محمد بن يعفور از موسى بن مهران روايت كرد كه گفت: شنيدم از جعفر بن يحيى كه مى گفت: شنيدم عيسى بن جعفر وقتى كه از رقه به مكّه مى رفت، به هارون گفت: سوگندى كه درباره آل ابى طالب خورده اى فراموش نكن، تو سوگند خوردى كه

أبي طالب فإنك حلفت إن ادعى أحد بعد موسى الإمامه ضربت عنقه صبرا و هذا عليّ ابنه يدعى هذا الأمر و يقال فيه ما يقال في أبيه فنظر إليه مغضبا فقال و ما ترى تريد أن أقتلهم كلّهم قال موسى بن مهران فلما سمعت ذلك صرت إليه فأخبرته فقال عليه السلام ما لي و لهم لا يقدرّون إليّ على شيء.

٨٧٦ ٤

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن صفوان بن يحيى قال: لما مضى أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام و تكلم الرضا عليه السلام خفنا عليه من ذلك فقلت له:

إنك قد أظهرت أمرا عظيما و إنّنا نخاف من هذا الطاغى فقال: ليجهد جهده فلا سبيل له عليّ قال صفوان: فأخبرنا أنّه أنّ يحيى بن خالد قال للطاغى هذا عليّ ابنه قد قعد و ادعى الأمر لنفسه فقال ما يكفينا ما صنعنا بأبيه تريد أن نقتلهم جميعا و لقد كانت البرامكة مبغضين على بيت رسول الله صلّى الله عليه و آله مظهرين لهم العداوة.

اگر کسی بعد از موسی دعوی امامت کند گردنش را بزنی، اینک پسر او علی دعوی امامت کرده و مردم همانند اعتقاد به پدرش به او معتقدند، هارون غضب آلود نگریست و گفت: چه می گویی می خواهی ایشان را بکشم. موسی گفت: نزد امام علیه السلام رفته و خبر را گفتم، فرمود: مرا با ایشان چه کار، به خدا قادر نیستند در حقّ من کاری کنند.

٨٧٦ ٤

احمد بن زياد از علی بن ابراهیم از صفوان بن یحیی روایت کرده که گفت: چون موسی بن جعفر علیه السلام در گذشت و امام رضا علیه السلام در امر امامت سخن گفت، از این جهت بر او ترسیدیم و به حضرت گفتم: شما امری عظیم ظاهر کردی و ما می ترسیم بر تو از این طاغی، فرمود: هر کاری می تواند انجام دهد، که او را بر من راهی نیست. صفوان گوید: شخصی ثقه به من گفت:

یحیی بن خالد به آن طاغی گفت: این علی پسر موسی است که به جای او نشسته و این امر را برای خود ادعا می کند، گفت: بهره ای نیست ما را از آن چه با پدرش کردیم، می خواهی همه را بکشیم. برمکیان دشمن خاندان رسول خدا صلّى الله عليه و آله بودند و آن را ظاهر می کردند.

ص: ۴۳۲

۵۱- باب دلالت‌ه عليه السلام في أخباره بأنه يدفن مع هارون في بيت واحد

اشاره

باب دلالت‌ه عليه السلام في أخباره بأنه

يدفن مع هارون في بيت واحد

۸۷۷ ۱

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال: حَدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن موسى بن مهران قال رأيت علي بن موسى الرضا عليه السلام في مسجد المدينة و هارون يخطب فقال أتروني و إياه ندفن في بيت واحد.

۸۷۸ ۲

حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه رضى الله عنه عن عمه محمد بن أبي القاسم قال: حَدَّثني محمد بن علي القرشي عن محمد بن الفضيل قال أخبرني من سمع الرضا عليه السلام و هو ينظر إلى هارون بمنى أو بعرفات فقال أنا و هارون هكذا و ضم بين إصبعيه فكنا لا ندري ما يعنى بذلك حتى كان من أمره بطوس ما كان فأمر المأمون بدفن الرضا عليه السلام إلى جنب هارون.

۵۱- دلالت حضرت عليه السلام در اخبار به اين كه با هارون در يك جا دفن مي شوند

دلالت حضرت عليه السلام در اخبار به اين

كه با هارون در يك جا دفن مي شوند

۸۷۷ ۱

احمد بن زياد بن جعفر همداني گويد:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از موسی بن مهران كه گفت: علی بن موسی عليه السلام را در مسجد مدینه دیدم و هارون خطبه می خواند، حضرت فرمود: آیا می بینید كه من و این در يك خانه مدفون می شویم!

۸۷۸ ۲

محمد بن علی ماجیلویه از محمد بن علی قرشی از محمد بن فضل روایت کرده كه گفت:

خبر داد مرا کسی كه از امام رضا عليه السلام شنیده بود كه حضرت، هارون را در عرفات یا منی می بیند و می فرماید: من و هارون چنین باشیم و دو انگشت به هم ختم نمود. ما نمی دانستیم معنی آن چیست تا آن كه در طوس واقع شد آن چه شد و

مأمون فرمان داد تا او را در جنب هارون دفن کردند.

ص: ۴۳۳

باب إخباره عليه السّلام بأنه سيقتل

مسموما و يقبر إلى جنب هارون

الرشيد

۱

۸۷۹

حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضی الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد السّلام بن صالح الهرويّ قال سمعت الرّضا عليه السّلام يقول إنّي سأقتل بالسّمّ مظلوما و أقبر إلى جنب هارون و يجعل الله تربتي مختلف شيعتي و أهل محبّتي فمن زارني في غربتي وجبت له زيارتي يوم القيامة و الذي أكرم محمّدا صلّى الله عليه و آله بالتّبوّه و اصطفاه على جميع الخليقه لا يصلّي أحد منكم عند قبري ركعتين إلّا استحقّ المغفره من الله عزّ و جلّ يوم يلقاه و الذي أكرمنا بعد محمّد صلّى الله عليه و آله بالإمامه و خصّنا بالوصيّته إنّ زوّار قبري

۵۲- خبر دادن آن حضرت عليه السّلام که او به زهر کشته می شود و در جنب هارون رشيد مدفون می گردد

خبر دادن آن حضرت عليه السّلام که او به

زهر کشته می شود و در جنب هارون

رشيد مدفون می گردد

۱

۸۷۹

عبد السّلام هارون گفت: شنیدم امام رضا عليه السّلام می فرمود: زود باشد که من به زهر کشته شوم مظلوم و در جنب هارون الرّشيد مدفون گردم و خدای عزّ و جلّ تربت مرا زیارتگاه دوستان من گرداند. پس هر که مرا زیارت کند در غربت من، واجب است برای او که زیارت کنم روز قیامت، و به حق آن که محمّد صلّى الله عليه و آله را گرامی ساخت به نبوّت، و بر همه خلق برگزید نماز نکند کسی از ایشان نزد قبر من دو رکعت مگر مستحق مغفرت گردد از جانب خداوند، روزی که او را ملاقات کند، به حق آن خداوند که ما را اکرام کرد بعد از محمّد صلّى الله عليه و آله به امامت، مخصوص ساخت به وصیت که زائران قبر من

لأكرم الوفود على الله يوم القيامة و ما من مؤمن يزورني فيصيب وجهه قطره من الماء إلا حرم الله تعالى جسده على النار.

گرامی ترین افرادند نزد خدای تعالی در روز قیامت و هیچ مؤمن مرا زیارت نکند پس به غربت من گریه کند و بر روی او قطره ای از اشک برسد، مگر این که خدای عزّ و جلّ جسد او را بر آتش حرام گرداند.

ص: ۴۳۵

اشاره

باب صحه فراسه الرضا عليه السلام

و معرفته بأهل الإيمان و أهل النفاق

۱

۸۸۰

حدَّثنا أبى رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله قال: حدَّثنا عبد الله بن عامر بن سعد عن عبد الرحمن بن أبى نجران قال كتب أبو الحسن الرضا عليه السلام و أقرأنيه رساله إلى بعض أصحابنا إننا لنعرف الرجل إذا رأيناه بحقيقه الإيمان و بحقيقه النفاق.

در صحت فراست امام رضا عليه السلام

و معرفت به اهل ایمان و اهل نفاق

۱

۸۸۰

سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما عبد الله بن عامر بن سعد از عبد الرحمن بن ابی نجران که گفت: امام رضا عليه السلام به بعضی از اصحاب خود نامه ای نوشت و من آن را خواندم که مضمونش چنین بود که ما شخص را چون ببینیم بشناسیم که به حقیقت اهل ایمان است یا نفاق.

ص: ۴۳۶

باب معرفته عليه السلام بجميع اللغات

۱

۸۸۱

حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن جَزَّك عن ياسر الخادم قال: كان غلمان لأبي الحسن عليه السلام في البيت الصَّقالبه و روميّه و كان أبو الحسن عليه السلام قريبا منهم فسمعهم بالليل يتراطنون بالصَّقلبيّه و الروميّه و يقولون إِنَّا كُنَّا نقتصد في كلّ سنه في بلادنا ثمّ ليس نفتصد هاهنا فلمّا كان من الغد وجّه أبو الحسن إلى بعض الأطبّاء فقال له افصد فلانا عرق كذا و افصد فلانا عرق كذا و افصد هذا عرق كذا ثمّ قال يا ياسر لا تفتصد أنت قال فافتصدت فورمت يدي و احمّرت فقال لى يا ياسر ما لك فأخبرته فقال ألم أنهك عن ذلك هلمّ يدك فمسح يده عليها و تفل فيها ثمّ

۵۴- در دانستن آن حضرت عليه السلام همه لغات و زبان ها را

در دانستن آن حضرت عليه السلام همه

لغات و زبان ها را

۱

۸۸۱

سعد بن عبد الله از محمد بن جَزَّك از ياسر خادم روايت کرده که گفت: امام رضا عليه السلام غلامانى از صقالبيه و روميه در خانه داشت و آن حضرت با ايشان نزديک بود، شنيدم که ايشان در شب به زبان صقالبيه و روميه مى گفتند: ما هر سال در بلاد خود فصد مى کرديم و اين جا فصد نکرديم چون صبح شد، امام رضا عليه السلام بعضى از طبيبان را بخواند و فرمود: فلان را از فلان رگ فصد کن، فلان را از فلان رگ فصد کن، فلان را از فلان رگ فصد کن، سپس فرمود: اى ياسر تو رگ نزن اما من توجه نکردم و خون گرفتم، دستم آماس کرد و کبود شد، به من فرمود: تو را چه شده؟ عرض کردم: رگ زدم، فرمود: مگر تو را از اين کار نهى نکردم؟ دست خود را پيش من آر، دستم را پيش بردم حضرت دست خویش را بر آن ماليد

ص: ۴۳۷

أوصاني أن لا أتعشى فمكثت بعد ذلك ما شاء الله لا أتعشى ثم أغافل فأتعشى فيضرب عليّ.

٨٨٢ ٢

حدّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال: حدّثنا أبو هاشم داود بن القاسم الجعفرى قال كنت أتغذى مع أبي الحسن عليه السّلام فيدعو بعض غلمان به بالصّقلبيّه و الفارسيّه و ربّما بعثت غلامى هذا بشىء من الفارسيّه فيعلّمه و ربّما كان ينغلق الكلام على غلامه بالفارسيّه فيفتح هو على غلامه.

٨٨٣ ٣

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضى الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبي الصّلت الهرويّ قال: كان الرّضا عليه السّلام يكلم النّاس بلغاتهم و كان و الله أفصح النّاس و أعلمهم بكلّ لسان و لغه فقلت له: يومًا يا ابن رسول الله إنّي لأعجب من معرفتك بهذه اللّغات على اختلافها فقال:

يا أبا الصّلت أنا حجّج الله على خلقه و برّ آن آب دهان گذارد و فرمود: شبها غذا مخور، من تا توانستم شبها غذا نخوردم و چون غفلت می کردم و می خوردم آن ناراحتی عود می کرد.

٨٨٢ ٢

سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما احمد بن ابی عبد الله برقى از داود بن قاسم جعفرى كه گفت: من با ابو الحسن عليه السّلام چاشت می خوردیم، بعضی از غلامان را به زبان صقلبی و فارسی می خواند و من این غلامم را به کارى می فرستادم و به زبان فارسی می گفتم او می دانست و گاه بود كه سخن فارسی بر غلامش بسته بود، او می گشود بر او.

٨٨٣ ٣

احمد بن زياد بن جعفر همدانى گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابا صلت هروی كه گفت: امام رضا عليه السّلام با افراد به زبان های ایشان سخن می کرد، او از همه مردم فصیح تر و داناتر به هر زبان و لغتی بود. روزی به او گفتم: یا بن رسول الله! من عجب دارم از معرفت تو به این لغت ها با اختلاف آن ها. فرمود: یا ابا صلت! من حجّت خدايم بر

ص: ٤٣٨

و ما كان الله ليَتَّخِذَ حُجَّةَ عَلَى قَوْمٍ وَ هُوَ لَا- يَعْرِفُ لُغَاتِهِمْ أَوْ مَا بَلَغَكَ قَوْلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ تَبَيَّنَا فَصْلَ الْخُطَابِ فَهَلْ فَصْلَ الْخُطَابِ إِلَّا مَعْرِفَهُ اللَّغَاتِ.

خَلَقَ أَوْ وَ خَدَايَ عَزَّ وَ جَلَّ كَسَى رَا حُجَّتْ بَرِ خَلَقَ نَمِي گَرْدَانَدَ كِه لُغَاتِ اِيْشَانِ نَدَانَدَ، آيَا بِه تُو رَسِيْدَه اسْت قَوْلِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَام: فَصْلَ خُطَابِ بِه مَا دَادَه شَدَه اسْت، آيَا فَصْلَ الْخُطَابِ چِيْزِيْ غَيْرِ اَزِ شَنَاخْتِ زَبَانِ هَاسْت؟

ص: ٤٣٩

باب دلالتش عليه السلام في إجابته الحسن

بن علي الوشاء عن المسائل التي أراد

أن يسأله عنها قبل السؤال

۱

۸۸۴

حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله قال: حدَّثنا أبو الخير صالح بن أبي حماد عن الحسن بن علي الوشاء قال كنت كتبت معي مسائل كثيرة قبل أن أقطع على أبي الحسن عليه السلام وجمعتها في كتاب مما روى عن آبائه عليهم السلام و غير ذلك و أحببت أن أثبت في أمره و أختبره فحملت الكتاب في كمي و صرت إلى منزله و أردت أن آخذ منه خلوه فأناوله الكتاب فجلست ناحيه و أنا متفكر في طلب الإذن عليه و بالباب جماعه جلوس يتحدثون فيينا أنا كذلك في الفكره في الاحتيا للدخول عليه إذ أنا بسلام قد خرج من الدار في يده كتاب

۵۵- دلالت آن حضرت عليه السلام در جواب مسائل حسن بن علي و شاء قبل از آنکه بپرسد

دلالت آن حضرت عليه السلام در جواب

مسائل حسن بن علي و شاء قبل از

آنکه بپرسد

۱

۸۸۴

حسن بن علي و شاء گوید: پيش از آن که به امامت امام رضا عليه السلام يقين کنم، مسائل بسياری نوشته بودم و آنها را به صورت کتابی جمع کرده که احاديثی از پدرانش عليهم السلام و غير آنان بود، اراده داشتم که او را آزموده و در امامت او تحقيق کنم، پس آن کتاب را در آستين خود نهادم و به منزل او رفتم و جویای خلوتی بودم تا آن کتاب را به او بدهم و نظرخواهی کنم.

پس در جانبی نشستم و متفکر بودم در طلب اذن دخول و جماعتی بر در خانه نشسته بودند و سخن می گفتند، در این اثنا که

من برای داخل شدن تدبیری می جستم، ناگاه غلامی از خانه بیرون آمد و در دستش نامه ای

ص: ۴۴۰

فنادی أیتکم الحسن بن علیّ الوشاء ابن بنت إلیاس البغدادیّ فقامت إلیه فقلت أنا الحسن بن علیّ فما حاجتک فقال هذا الكتاب أمرت بدفعه إلیک فهاک خذه فأخذته و تنحّیت ناحیه فقرأته فإذا و الله فیهِ جواب مسأله مسأله فعند ذلک قطعت علیه و ترک الوقف.

۸۸۵ ۲

دلالتی له علیه السلام:

حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أبو الخیر صالح بن أبی حمّاد عن الحسن بن علیّ الوشاء قال بعث إلیّ أبو الحسن الرضا علیه السلام غلامه و معه رقعه فیها ابعث إلیّ بثوب من ثیاب موضع کذا و کذا من ضرب کذا.

فکتبت إلیه و قلت للرّسول لیس عندی ثوب بهذه الصّیغه و ما أعرف هذا الضّرب من الثّیاب فأعاد الرّسول إلیّ و قال فاطلبه فأعدت إلیه الرّسول و قلت لیس عندی من هذا الضّرب شیء فأعاد إلیّ الرّسول اطلبه فإنّه عندک منه قال الحسن بن علیّ الوشاء و قد کان أبضع منّی رجل ثوبا منها بود و آواز داد حسن بن علی و شاء پسر دختر الیاس بغدادی کیست؟ برخاستم و گفتم: منم حسن بن علی، چه کار داری؟ گفتم: این را فرموده اند به تو دهم، بیا و بستان، گرفتم و گوشه ای رفتم و بخواندم، به خدا در آن جواب یک یک آن مسائل نوشته بود، پس قطع کردم به امامت او و مذهب واقفیه را رها کردم.

۸۸۵ ۲

نشانه دیگر:

سعد بن عبد الله گوید: روایت کرد برای ما ابو الخیر صالح بن ابی حماد از حسن بن علی و شاء که گفت: امام رضا علیه السلام غلام خود را نزد من فرستاد و رقعه ای آورد که در آن نوشته بود فلان جامه را از فلان جا از فلان باب برای من بفرست.

به او نوشتم و با رسول او گفتم: جامه ای به این صفت نزد من نیست و آن نوع لباس را من نمی شناسم، رسول باز گشت و گفت: بگرد که آن را خواهی یافت، باز رسول را باز گردانیدم و گفتم: از آن قسم پیش من نیست، باز رسول آمد که بگو که هست. و شا گفت: مردی از آن جامه ها به من داده بود که برای او بفروشم

ص: ۴۴۱

و أمرنی ببیعه و کنت قد نسیته فطلبت کلّ شیء کان معی فوجدته فی سبط تحت الثیاب کلّها فحملته إلیه.

۸۸۶ ۳

دلالتی له علیه السلام:

حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن إبراهیم بن هاشم عن أبیه عن صفوان بن یحیی قال کنت عند الرضا علیه السلام فدخل علیه الحسین بن خالد الصّیّریّ فقال له جعلت فداک إنّی أريد الخروج إلی الأعوض فقال حیث ما ظفرت بالعافیه فالزمه فلم یقنعه ذلك فخرج یرید الأعوض فقطع علیه الطریق و أخذ کلّ شیء کان معه من المال

و من فراموش کرده بودم، اسباب خود تمام جستم به آخر بسته زیر جامه ها یافتم که آن جامه در آن جا بود، نزد او بردم.

۸۸۶ ۳

نشانه دیگر:

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از صفوان بن یحیی که گفت: نزد امام رضا علیه السلام بودم. حسین بن خالد صیّرفی بر او داخل شد و گفت: فدای تو شوم، من می خواهم با اعوض بیرون روم. فرمود: هر جا که بر عافیت ظفر می یابی از او مگذر، این سخن او را قانع نساخت و به آن سو رهسپار شد، در راه راهزنان به او حمله کرده و هر چه داشت از مال بر بردند.

ص: ۴۴۲

باب جواب الرضا عليه السلام عن سؤال

أبي قره صاحب الجائليق

۱

۸۸۷

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هاشم المكتَّب و علي بن عبد الله الوراق رضي الله عنهم قالوا حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن صفوان بن يحيى صاحب السَّابري قال سألتني أبو قره صاحب الجائليق أن أوصله إلى الرضا عليه السلام فاستأذنته في ذلك فقال عليه السلام أدخله علي فلما دخل عليه قبل بساطه و قال هكذا علينا في ديننا أن نفعل بأشراف أهل زماننا ثم قال أصلحك الله ما تقول في فرقه ادَّعت دعوى فشهدت لهم فرقه أخرى معدَّلون قال الدَّعوى لهم قال فادَّعت فرقه أخرى فلم يجدوا شهودا من غيرهم قال

۵۶- باب جواب امام رضا عليه السلام از سؤال ابي قره صاحب جائليق

باب جواب امام رضا عليه السلام از سؤال

أبي قره صاحب جائليق

۱

۸۸۷

احمد بن زياد بن جعفر همداني و علي بن عبد الله وراق گویند:روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از صفوان بن یحیی مصاحب سابری که گفت:ابو قره صاحب جائليق از من درخواست کرد که او را به امام رضا عليه السلام رسانم و در این باب از او اذن خواستم،فرمود:او را درآر چون وارد شد فرش زیر پای حضرت را بوسید و گفت:قانون است در دین ما که با اشراف زمانه خود چنین کنیم بعد از آن به امام عليه السلام گفت:اصلحك الله چه می گویی در طریقی که دعوی کنند فرقه ای و فرقه دیگر که عادل باشند بر آن گواهی دهند،فرمود:دعوی ایشان ثابت است.گفت:فریقه ای دیگر که دعوی کنند و غیر ایشان بر آن گواهی ندهند،فرمود:

لا شيء لهم قال فإننا نحن ادّعينا أنّ عيسى روح الله و كلمته ألقاها فوافقنا على ذلك المسلمون و ادّعى المسلمون أنّ محمّدا نبى فلم نتابعهم عليه و ما أجمعنا عليه خير ممّا افترقنا فيه فقال له الرضا عليه السّلام ما اسمك قال يوحنا قال يا يوحنا إنّنا آمنا بعيسى ابن مريم عليه السّلام روح الله و كلمته الذى كان يؤمن بمحمّد صلى الله عليه و آله و يبشّر به و يقرّ على نفسه أنّه عبد مربوب فإن كان عيسى الذى هو عندك روح الله و كلمته ليس هو الذى آمن بمحمّد صلى الله عليه و آله و بشّر به و لا هو الذى أقرّ لله عزّ و جلّ بالعبوديّه و الرّبوبيّه فنحن منه براء فأين اجتمعنا فقام و قال لصفوان بن يحيى قم فما كان أغنانا عن هذا المجلس.

ادعاى ایشان صحت ندارد. گفت: حال ما ادعا مى کنیم که عيسى روح خدا و کلمه او است و مسلمانان با ما موافق اند و بر این دعوى شاهد، مسلمانان ادعا مى کنند که محمّد صلى الله عليه و آله نبى است و ما به ایشان موافق و متفق نیستیم و آن چه ما بر آن اجماع کرده ایم بهتر است از آن چه در آن اختراق و اختلاف کردیم. امام رضا عليه السّلام فرمود: نام تو چیست؟ گفت: یوحنا.

فرمود: ای یوحنا! ما به عيسى بن مريم و روح الله و کلمه خدایى ایمان داریم که به محمّد صلى الله عليه و آله ایمان داشته و به آمدن او بشارت داده و اقرار داشت به خدای عزّ و جلّ و عبودیت او، پس اگر آن عيسى که تو به او اقرار داری این چنین نیست که به محمد ایمان آورده باشد و اقرار به عبودیت کرده و خدا را پروردگار خود بداند، ما از او بیزاریم، پس چگونه اجماع کردیم؟! پس ابو قره برخاست و به صفوان گفت: برخیز ما را هیچ کاری نبود به این مجلس بیايم.

باب ذکر ما کلم به الرضا عليه السلام يحيى

بن الضحاک السمرقندی فی الإمامه

عند المأمون

۱

۸۸۸

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثني محمّد بن يحيى الصّوليّ قال: يحكى عن الرضا عليه السّلام خبر مختلف ألفاظ لم تقع لى روايته بإسناد أعمل عليه وقد اختلفت ألفاظ من رواه إلا أنّى سأتى به و بمعانيه و إن اختلفت ألفاظه كان المأمون فى باطنه يحبّ سقطات الرضا عليه السّلام و أن يعلوه المحتجّ و إن أظهر غير ذلك فاجتمع عنده الفقهاء و المتكلّمون فدرس إليهم أن ناظروه فى الإمامه فقال لهم الرضا عليه السّلام اقتصروا على واحد منكم يلزمكم ما يلزمه فرضوا برجل يعرف بيحيى بن الضّحاک السمرقندی

۵۷- در ذکر آن چه امام رضا عليه السلام نزد مأمون با يحيى بن ضحاک سمرقندی در باب امامت تکلم کرد

در ذکر آن چه امام رضا عليه السلام نزد

مأمون با يحيى بن ضحاک سمرقندی

در باب امامت تکلم کرد

۱

۸۸۸

محمّد بن يحيى صولى گفت: از امام رضا عليه السّلام خبرى به الفاظ مختلف آمده و من سندی معتبر بر آن نیافتم و با الفاظ گوناگونی دیدم جز این که آن را می آورم و معنای آن را نقل می کنم هرچند الفاظش اختلاف دارد؛ مأمون در باطن خود دوست می داشت که امام رضا عليه السّلام از چشم مردم ساقط شود و می خواست مردم در بحث بر او غالب آیند هرچند غیر این ظاهر می کرد. پس فقها و متکلمان را جمع و با ایشان پنهانی گفت تا با حضرت مناظره کنند. امام عليه السّلام فرمود: یکی را از خود اختیار کنید که لازم باشد بر شما آن چه لازم آید بر او، پس راضی شدند به مردی معروف به يحيى بن الضحاک سمرقندی

و لم يكن بخراسان مثله فقال له الرضا عليه السلام يا يحيى سل عما شئت فقال نتكلم في الإمامه كيف ادعيت لمن لم يؤم و تركت من أم و وقع الرضا به فقال له: يا يحيى أخبرني عمّن صدق كاذبا على نفسه أو كذب صادقا على نفسه أ يكون محققا مصيبا أو مبطلا مخطئا فسكت يحيى فقال له المأمون: أجبه فقال يعفيني أمير المؤمنين من جوابه فقال المأمون يا أبا الحسن عرفنا الغرض في هذه المسأله فقال لا بد ليحيى من أن يخبر عن أئمتّه أنّهم كذبوا على أنفسهم أو صدقوا فإن زعم أنّهم كذبوا فلا أمانه للكذاب و إن زعم أنّهم صدقوا فقد قال أولهم وليتكم و لست بخيركم و قال تاليه كانت بيعته فلتة فمن عاد لمثلها فاقتلوه فوالله ما رضى لمن فعل مثل فعلهم إلا بالقتل فمن لم يكن بخير الناس و الخيريّه لا تقع إلا بنعوت منها العلم و منها الجهاد و منها سائر الفضائل و ليست فيه و من كانت بيعته فلتة يجب القتل على من فعل مثلها كيف يقبل عهده إلى غيره و هذه صورته ثم يقول على المنبر إنّ لى شيطانا يعترينى و در خراسان مثل او نبود. امام عليه السلام فرمود: ای يحيى بپرس آن چه می خواهی، گفت: چگونه ادعا می شود برای کسی که امامت نکرد و ترک می شود به آن که امامت کرد، امام علیه السلام فرمود: مرا خبر ده از کسی که تصدیق کند دروغگو را بر خود یا تکذیب کند راستگو را از خود، کدام بر حق است و کدام باطل؟ مأمون به او گفت: جواب ده.

گفت: مرا معاف دارد امیر المؤمنین از جواب.

پس مأمون گفت: یا ابا الحسن مرا معلوم گردان به غرض در این مسئله، فرمود: ناچار است يحيى که از امامان خود خبر دهد که ایشان بر خود دروغ بستند یا راست گفتند، اگر معتقد است که دروغ گفته اند. پس دروغگو را امامت نبود اگر گوید راست گفتند، اول ایشان گفت: مرا والی ساختید و من بهتر از شما نیستم و آن که پس از وی بود گوید:

بیعت با اولی اشتباه بود پس هر که به مثل آن باز گردد، او را بکشید، به خدا برای کسی که مثل آن کار کند جز به کشتن راضی نشد پس هر که بهترین مردم نیست و بهتر بودن به صفاتی مثل علم و جهاد و سایر فضایل درونی است و کسی که ناگاه بیعت کند و هر که مثل آن کند واجب است بکشندش، چگونه قبول می شود و صورت حال این باشد و بعد از آن بر منبر بگوید مرا شیطانی است

فإذا مال بي فقومي و إذا أخطأت فأرشدوني فليسوا أئمة بقولهم إن صدقوا أو كذبوا فما عند يحيى في هذا جواب فعجب
المؤمن من كلامه و قال يا أبا الحسن ما في الأرض من يحسن هذا سواك.

که بر من عارض می شود هرگاه از طریق مستقیم مرا به کجی کشانید شما مردم مرا به راه راست آورید و هرگاه خطائی از من
سر زد ارشادم کنید،اینان به قول خودشان امام نیستند چه راست بگویند و چه دروغ،پس یحیی را در این جوابی نبود مأمون از
کلام او در عجب شد و گفت:یا ابا الحسن در روی زمین کسی نیست که این را چنین خوب داند به جز تو.

۵۸- باب قول الرضا عليه السّلام لأخيه زيد بن موسى حين افتخر على من فى مجلسه و قوله عليه السّلام لام فيمن يسىء عشره الشيعة من أهل بيته و يترك المراقبه

اشاره

باب قول الرضا عليه السّلام لأخيه زيد بن

موسى حين افتخر على من فى

مجلسه و قوله عليه السّلام فيمن يسىء عشره

الشيعة من أهل بيته و يترك المراقبه

۱

۸۸۹

حدّثنا محمّد بن أحمد السّنانى قال:

حدّثنا محمّد بن أبى عبد الله الكوفى قال:

حدّثنا أبو الفيض صالح بن أحمد قال:

حدّثنا سهل بن زياد قال: حدّثنا صالح بن أبى حمّاد قال: حدّثنا الحسن بن موسى بن علىّ الوشاء البغدادى قال كنت بخراسان مع علىّ بن موسى الرضا عليه السّلام فى مجلسه و زيد بن موسى حاضر قد أقبل على جماعه فى المجلس يفتخر عليهم و يقول نحن و نحن و أبو الحسن عليه السّلام مقبل على قوم يحدّثهم فسمع مقاله زيد فالتفت إليه فقال يا زيد أغرّك قول ناقلى الكوفه إنّ

۵۸- گفتگوی امام رضا عليه السّلام با برادرش زيد وقتى که بر اهل مجلس او افتخار کرد و سخنان حضرت در باب معاشرت بد با شیعیان اهل بیت او و ترک تأسی جانب ایشان

گفتگوی امام رضا عليه السّلام با برادرش

زيد وقتى که بر اهل مجلس او افتخار

کرد و سخنان حضرت در باب

معاشرت بد با شیعیان اهل بیت او

و ترک تأسی جانب ایشان

محمد بن احمد سنانی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی از ابو الفیض صالح بن احمد از سهل بن زیاد از صالح بن ابی حماد از حسن بن موسی بن علی و شاء بغدادی که گفت: من در خراسان با امام رضا علیه السلام بودم در مجلس او و زید بن موسی حاضر بود روی کرده بود به جماعت اهل مجلس و برایشان افتخار می کرد و می گفت:

ما چنین و چنانیم، امام رضا علیه السلام که روی به قومی داشت و با ایشان سخن می کرد گفتار او را شنید روی به او کرد و فرمود: یا زید! آیا تو را بازی داده است و مغرور کرده، سخن ناقلان کوفه

فاطمه علیه السّلام اُحصنت فرجها فحَرَمَ اللهُ ذرّيتها على النَّارِ فو الله ما ذاك إِلَّا للحسن و الحسين و ولد بطنها خاصّه فأما أن يكون موسى بن جعفر عليه السّلام يطيع الله و يصوم نهاره و يقوم ليله و تعصيه أنت ثمّ تَجِيئَانِ يومَ القيامة سواء لأنّك أعزّ على الله عزّ و جلّ منه إنّ عليّ بن الحسين عليه السّلام كان يقول لمحسننا كفلان من الأجر و لمسيئنا ضعفان من العذاب قال الحسن الوشاء ثمّ التفت إلّی فقال لی یا حسن کیف تقرأون هذه الآیه قال یا نوح إنّهُ لیس من أهلك إنّهُ عمل غیر صالح فقلت من النَّاس من یقرأ إنّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ و منهم من یقرأ إنّهُ عمل غیر صالح فمن قرأ إنّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فقد نفاه عن أبیه فقال علیه السّلام: کلاً لقد کان ابنه و لكنّ لَمَّا عصی الله عزّ و جلّ نفاه عن أبیه کذا من کان منّا لم یطع الله عزّ و جلّ فلیس منّا و أنت إذا أطعت الله عزّ و جلّ فأنت منّا أهل البيت.

که فاطمه علیها السّلام عفت خود را حفظ کرد و خدا آتش را بر ذریّه او حرام گردانید، به خدا سوگند که این نیست مگر حسن و حسین و فرزندان بلاواسطه آن حضرت، اما این که موسی بن جعفر علیهما السّلام خدای را طاعت کند و روز روزه دارد و شب برپا باشد ولی تو نافرمانی کنی خدای را بعد از آن هر دو روز قیامت در عمل مساوی باشید و جزای هر دو بهشت باشد تو عزیزتر باشی بر خدای عزّ و جلّ از او! به درستی علی بن حسین علیهما السّلام فرمود: نیکوکار ما را دو برابر اجر است و بدکار ما را دوچندان عذاب است.

و شاء گفت: پس امام به من ملتفت شد و فرمود: یا حسن! چگونه می خوانید این آیه را «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» گفتم:

بعضی مردم به طریق وصفی خوانند که «آن عملی نادرست است» برخی به اضافه خوانند که «کار بدی کرده» و هر که چنین خواند او را از نوح نفی کرده و غیر را پدر او داند نفی می کند.

امام علیه السّلام فرمود: هرگز این طور نیست بلکه او پسر واقعی نوح بود و لیکن چون معصیت کرد، خدا او را از پدرش نفی کرد. هم چنین هر که از ما، خدای عزّ و جلّ را طاعت نکند از ما نیست و تو هرگاه خدای را اطاعت کنی پس از ما اهل بیتی.

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْبِهْقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ النَّحْوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي عَبْدِوْنٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ لَمَّا جَاءَ بَزِيدُ بْنُ مُوسَى أَخِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْمَأْمُونِ وَقَدْ خَرَجَ بِالْبَصْرَةِ وَ أَحْرَقَ دُورَ الْعَبَّاسِيِّينَ وَ ذَلِكَ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَ تِسْعِينَ وَ مِائَةٍ فَسَمَّى زَيْدَ النَّارِ قَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ يَا زَيْدُ خَرَجْتَ بِالْبَصْرَةِ وَ تَرَكْتَ أَنْ تَبْدَأَ بِدُورِ أَعْدَائِنَا مِنْ بَنِي أُمَيَّةٍ وَ ثَقِيفٍ وَ عَدِيِّ وَ بَاهِلَةٍ وَ آلِ زِيَادٍ وَ قَصَدْتَ دُورَ بَنِي عَمَّكَ قَالَ وَ كَانَ مَزَاحًا أَخْطَأْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ وَ إِنْ عَدْتُ بَدَأْتُ بِأَعْدَائِنَا فَضَحَكَ الْمَأْمُونُ وَ بَعَثَ بِهِ إِلَى أَخِيهِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ قَدْ وَهَبْتُ جُرْمَهُ لَكَ فَلَمَّا جَاءُوا بِهِ عَنَّفَهُ وَ خَلَّى سَبِيلَهُ وَ حَلَفَ أَنْ لَا يَكَلِّمَهُ أَبَدًا مَا عَاشَ.

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید:

روایت کرد برای من محمد بن یحیی صولی از محمد بن یزید نحوی از ابن ابی عبدون از پدرش که گفت: چون زید برادر امام رضا علیه السلام را نزد مأمون آوردند و او در سال ۱۹۹ در بصره خروج کرده و خانه های عباسیان را سوزانده بود و او را زید النار می نامیدند. مأمون به او گفت: ای زید! خروج کردی به بصره و به جای آن که به خانه های دشمنانمان (بنی امیه، ثقیف، غنی، باهله و آل زیاد) آغاز کنی به خانه های پسرعموهایت شروع کردی. زید که مردی خوش طبع بود، گفت: خطا کردم یا امیر المؤمنین! از همه جهت، و اگر باز گردم ابتدا به دشمنان شما می پردازم. مأمون بخندید و او را نزد برادرش امام رضا علیه السلام فرستاد و گفت: جرم او را به تو بخشیدم و چون او را آوردند او را سرزنش کرد و رها کرد و سوگند خورد که با او هرگز سخن نکند چندان که زنده باشد.

حدَّثنا أبو الخير علي بن أحمد النسابه عن مشايخه أنَّ زيد بن موسى كان ينادم المستنصر و كان في لسانه فضل و كان زيدا و كان زيد هذا ينزل بغداد على نهر كرخا و هو الذي كان بالكوفة أيام أبي السرايا فولاه فلما قتل أبو السرايا تفرق الطالبون فتواری بعضهم ببغداد و بعضهم بالكوفة و صار بعضهم إلى المدینه و كان ممن تواری زيد بن موسى هذا فطلبه الحسن بن سهل حتّى دلّ عليه فأتى به فحبسه ثمّ أحضره على أن يضرب عنقه و جرّد السيّاف السيف ليضرب عنقه و كان حضر هناك الحجاج بن [خثيمه] خثيمه فقال أيها الأمير إن رأيت أن لا تعجل و تدعوني إليك فإنّ عندي نصيحه ففعل و أمسك السيّاف فلما دنا منه قال أيها الأمير أتاكَ بما تريد أن تفعله أمر من أمير المؤمنين قال لا قال فعلام تقتل ابن عمّ أمير المؤمنين من غير إذن و أمره و استطلاع رأيّه فيه ثمّ حدّثه بحديث أبي عبد الله بن أفضس و أنّ الرّشيد حبسه عند جعفر بن يحيى فأقدم ۸۹۱۳

ابو الخير علي بن احمد نسابه از مشايخ خود روايت کرده است که زيد بن موسى نديم مستنصر شده بود، و او مردی زبان آور و خوش بیان بود و او زیدی مذهب بود و در کنار نهري در بغداد موسوم به «کرخا» منزل گزیده بود و در ایام ابی السرايا در کوفه والی بود؛ چون ابی السرايا کشته شد طالبیون متفرق شدند و بعضی به بغداد پنهان شدند و بعضی به کوفه و بعضی به مدینه رفتند و از آنان که پنهان شد زيد بن موسى بود، حسن بن سهل او را بجست تا بیافت و حبس کرد، سپس حاضر ساخت تا گردنش بزند و جلاد شمشیر برکشید تا گردنش بزند، حجاج بن خثيمه (خثيمه) حاضر بود، گفت:

ای امیر اگر صلاح دانی تعجیل نکنی و مرا خوانی که نزد من نصیحتی هست او بخواند و جلاد دست نگاه داشت حجاج نزدیک شد و گفت: ای امیر این کار که می کنی فرمانی از امیر المؤمنين به تو آمده؟ گفت: نه! گفت: پس به چه وجه پسر عم امیر المؤمنين را می کشی بی اذن او و استطلاع رأی او در این کار، سپس قصه عبد الله بن افضس بگفت که رشید او را نزد جعفر بن يحيى حبس کرد

عليه جعفر فقتله من غير أمره و بعث برأسه إليه في طبق مع هدايا الثيروز.

و إنّ الرّشيد لما أمر مسرورا الكبير بقتل جعفر بن يحيى قال له إذا سألك جعفر عن ذنبه الّذى تقتله به فقل له إنّما أقتلك بآبن عمّى ابن الأفتس الّذى قتلته من غير أمرى.

ثمّ قال الحجاج بن خثيمه للحسن بن سهل أفتأمن أيّها الأمير حادثه تحدث بينك و بين أمير المؤمنين و قد قتلت هذا الرّجل فيحتجّ عليك بمثل ما احتجّ به الرّشيد على جعفر بن يحيى.

فقال الحسن للحجاج جزاك الله خيرا ثمّ أمر برفع زيد و أن يردّ إلى محبسه فلم يزل محبوسا إلى أن ظهر أمر إبراهيم بن المهتدي [فخير] فجسر أهل بغداد بالحسن بن سهل فأخرجوه عنها فلم يزل محبوسا حتّى حمل إلى المأمون فبعث به إلى أخيه الرّضا عليه السّلام فأطلقه و عاش زيد بن موسى إلى آخر خلافة المتوكّل و مات بسرّ من رأى.

جعفر بی امر رشید او را بکشت و سرش در طبقی با هدیه های نوروزی نزد رشید فرستاد.

و رشید چون مسرور کبیر را دستور داد تا جعفر را بکشد، به او گفت: اگر جعفر از تو بپرسد که مرا به چه گناه می کشی؟ بگو به جای پسر عمم ابن الافطس که او را بی امر من کشتی.

پس حجاج با حسن گفت: آیا تو ایمنی ای امیر از این که حادثه ای میان تو و امیر المؤمنین روی دهد و این مرد را کشته باشی و او بر تو حجّت گیرد به مثل آن حجّت که رشید بر جعفر گرفت.

حسن به حجاج گفت: جزاک الله خیرا؛ پس فرمود تا او را به حبس بازگردانند و محبوس بود تا امر ابراهیم بن مهدی ظاهر شد و اهل بغداد جرأت نموده، حسن بن سهل را از بغداد بیرون کردند، باز او محبوس بود تا او را نزد مأمون آوردند و او را نزد برادرش امام رضا علیه السّلام فرستاد و او را رها کرد و زيد تا آخر خلافت متوکّل بزیست و در سرّ من رأى بمرد.

حدَّثنا مُحَمَّد بن عَلیّ ماجیلویه و مُحَمَّد بن موسی المتوکل و أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنهم قالوا حدَّثنا علی بن إبراهیم بن هاشم قال: حدَّثنی یاسر أنّه خرج زید بن موسی أخو أبی الحسن علیه السّلام بالمدينة و أحرق و قتل و کان یسمی زید النّار فبعث إلیه المأمون فأسر و حمل إلی المأمون فقال المأمون اذهبوا به إلی أبی الحسن قال یاسر فلمّا أدخل إلیه قال له أبو الحسن علیه السّلام یا زید أغرّک قول سفله أهل الکوفه إنّ فاطمه علیها السّلام أحصنت فرجها فحرّم الله ذرّيتها علی النّار ذلك للحسن و الحسین خاصّه إن كنت ترى أنّک تعصى الله عزّ و جلّ و تدخل الجنّه و موسی بن جعفر علیه السّلام أطاع الله و دخل الجنّه فأنت إذا أکرم علی الله عزّ و جلّ من موسی بن جعفر علیه السّلام و الله ما ینال أحد ما عند الله عزّ و جلّ إلاّ بطاعته و زعمت أنّک تناله بمعصيته فبئس ما زعمت فقال له زید أنا أخوک و ابن أبیک فقال له أبو الحسن علیه السّلام أنت أخی ما أطعت الله عزّ و جلّ إنّ نوحا علیه السّلام قال ربّ إنّ ابنی من ۸۹۲۴

یاسر گوید: زید برادر امام رضا علیه السّلام در مدینه خروج کرد و بسوخت و بکشت و او را زید النّار گفتند، مأمون بفرستاد و او را اسیر کرده، بردند. مأمون گفت: او را نزد ابو الحسن برید. یاسر گفت: چون او را درآوردند امام رضا علیه السّلام به او فرمود: یا زید! آیا تو را فریفته است گفتار سفلگان کوفه که فاطمه علیها السّلام فرج خود را حفظ نمود؛ پس حرام ساخت خدای عزّ و جلّ ذریّه او را بر آتش، این مخصوص حسنین علیهما السّلام است. اگر تو اعتقاد داری که خدای را معصیت کرده و داخل بهشت می شوی و موسی بن جعفر علیه السّلام طاعت کرده و داخل بهشت می شود؛ بنابراین گرامی تر باشی بر خدای عزّ و جلّ از او، به خدا که در نیابد کسی آن چه نزد خدای عزّ و جلّ است مگر به طاعت او و تو گمان میبری که به معصیت او خواهی دریافتن، بدگمانی است که تو داری.

زید گفت: من برادر توام و پسر پدر تو. امام رضا علیه السّلام فرمود: تو برادر من هستی مادامی که خدای عزّ و جلّ را اطاعت می کنی، همانا نوح گفت: پروردگارا همانا پسر من از اهل من است

أهلى و إنَّ وعدك الحقَّ و أنتَ أحكم الحاكمين فقال الله عزَّ و جلَّ يا نوح إنه ليس من أهلك إنه عمل غير صالح فأخرجه الله عزَّ و جلَّ من أن يكون من أهله بمعصيته.

۸۹۳ ۵

حدَّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشى رضى الله عنه قال: حدَّثنا أبو على أحمد بن على الأنصارى عن أبى الصلت الهروى قال سمعت الرضا عليه السَّلام يحدث عن أبيه أن إسماعيل قال للصادق عليه السَّلام يا أبتاه ما تقول فى المذنب منّا و من غيرنا فقال عليه السَّلام ليس بأمانيتكم و لا أمانى أهل الكتاب من يعمل سوءا يجز به.

۸۹۴ ۶

حدَّثنا على بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق رضى الله عنه قال: حدَّثنا محمّد بن أبى عبد الله الكوفى قال: حدَّثنا أبو الخير صالح بن أبى حماد عن الحسن بن الجهم قال كنت عند الرضا عليه السَّلام و عنده زيد بن موسى أخوه و هو يقول يا زيد اتق الله فإنّه بلغنا ما بلغنا و وعده تو حق است و حكم تو بهترين حكم هاست، خداوند در پاسخش فرمود:

همانا او از اهل تو نیست و عمل غير صالح انجام داده است، پس خداوند او را به واسطه معصيتش از اهل او خارج کرد.

۸۹۳ ۵

تميم بن عبد الله بن تميم قرشى گوید:

روایت کرد برای ما احمد بن على انصارى از ابو الصّلت هروى که گفت: از امام رضا عليه السَّلام شنيدم از پدرش حديث مى کرد که اسماعيل با امام صادق عليه السَّلام گفت: اى پدر! چه مى گویی در گناهکار از ما و غير ما؟ فرمود: به آرزوهای شما يا آرزوهای اهل کتاب نیست بلکه هرکس کار بدى انجام دهد سزای آن را خواهد دید.

۸۹۴ ۶

على بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابى الكوفى از ابو الخير صالح بن ابى حماد از حسن بن جهم که گفت: نزد امام رضا عليه السَّلام بودم و برادرش زيد آن جا بود به او فرمود: يا زيد! از خدا بپرهيز که ما رسيديم به منزلى که رسيديم

ص: ۴۵۴

بالتقوى فمن لم يتق الله و لم يراقبه فليس منا و لسنا منه يا زيد إياك أن تهين من به وصول من شيعتنا فيذهب نورك يا زيد إن شيعتنا إنما أبغضهم الناس و عادوهم و استحلوا دماءهم و أموالهم لمحبتهم لنا و اعتقادهم لولايتنا فإن أنت أسأت إليهم ظلمت نفسك و أبطلت حقك قال الحسن بن الجهم ثم التفت عليه السلام إلى فقال لي يا ابن الجهم من خالف دين الله فأبرأ منه كائنا من كان من أي قبيله كان و من عادى الله فلا تواله كائنا من كان من أي قبيله كان فقلت له يا ابن رسول الله و من العدى يعادى الله تعالى قال من يعصيه.

٨٩٥٧

حدّثنا أبو محمد جعفر بن نعيم الشاذاني رضي الله عنه قال أخبرنا أحمد بن إدريس قال: حدّثنا إبراهيم بن هاشم عن إبراهيم بن محمد الهمداني قال سمعت الرضا عليه السلام يقول من أحبّ عاصيا فهو عاص و من أحبّ مطيعا فهو مطيع و من أعان ظالما فهو ظالم و من خذل عادلا فهو ظالم إنّه ليس بين الله و بين أحد قرابه و لا ينال أحد ولاية الله به تقوى. هرکه از خدا نپرهیزد و پاس فرمان او ندارد از ما نیست و ما از او نیستیم، یا زید! حذر کن از آن که از شیعه ما کسی را خوارگیری و به او حمله کنی پس نور تو برود، یا زید! مردم شیعه ما را دشمن داشتند و خون و مالشان حلال دانستند برای آن که محبت ما و ولایت ما دارند، اگر تو با ایشان بد کنی بر خود ظلم کرده و حق خود باطل ساخته. ابن جهم گفت: سپس به من فرمود: یا بن جهم هرکه مخالفت کند دین خدا را، از او بیزار باش، هرکس و از هر قبيله باشد و هرکه با خدا دشمنی کند با او دوستی مکن، هرکه و از هر قبيله باشد، گفتم: یا بن رسول الله! کیست که با خدا دشمنی کند؟ فرمود: هرکه او را معصیت کند.

٨٩٥٧

جعفر بن نعيم شاذاني گوید: خبر داد ما را احمد بن ادريس از ابراهيم بن محمد همداني که گفت: شنیدم امام رضا عليه السلام می فرمود: هرکه دوست دارد عاصی را او عاصی است و هرکه دوست دارد مطیع را او مطیع است و هرکه اعانت کند ظالمی را او ظالم است و هرکه فروگذار عادی را او ظالم است، میان خدای و کسی خویشی نیست و درنیابد کسی ولایت خدای را

ص: ٤٥٥

إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ائْتُونِي بِأَعْمَالِكُمْ لَا بِأَحْسَابِكُمْ وَ أَنْسَابِكُمْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ.

۸۹۶۸

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَلِيٍّ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ صَالِحُ بْنُ شَعِيبٍ الْغَرِيَانِيُّ مِنْ قُرَى الْغَازِيَّاتِ قَالَ:

حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ بْنِ قَبِيصَةَ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ عَلِيٍّ الْقُرَشِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ شِيعَتِنَا فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي كَيْفَ ذَاكَ قَالَ لَأَنْتُمْ أَخَذْتُمْ عَلَيْهِمُ الْعَهْدَ بِالتَّقِيَّةِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ يَا مَنْ النَّيَاسُ وَ يَخْوَفُونَ وَ يَكْفُرُونَ فِينَا وَ لَا نَكْفُرُ فِيهِمْ وَ يَقْتُلُونَ بِنَا وَ لَا نَقْتُلُ بِهِمْ مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا ارْتَكَبَ ذَنْبًا أَوْ خَطِيئَةً إِلَّا نَالَ فِي ذَلِكَ غَمٍّ يَمَحُصُ عَنْهُ ذَنْبُهُ وَ لَوْ أَنَّهُ أَتَى بِذَنْبٍ مَكْرَهٍ طَاعَتِ، يَا مَبْرُكُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِأَيْسَرِ عَمَلٍ الْمَطْلَبُ فَرَمُودُ: أَعْمَالِ خُودِ رَا نَزْدَ مِنْ بِيَاوَرِيدِ نَهْ أَنْسَابِ وَ أَحْسَابِ خُودِ رَا، خُودِ نَزْدَ فَرَمُودُ: «چون در صور دمیده شود نسبها در میان نباشند و از آن نپرسند، آنان که میزان سنجش اعمالشان افزون باشد رستگارانند و آنان که میزانشان سبک باشد زیان داده و در دوزخ جاودان باشند».

۸۹۶۸

أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ أَحْمَدَ بَصْرِيٍّ كَوَيْدٌ: رَوَيْتُ كَرْدَ بَرَايَ مَا أَبُو الْحَسَنِ صَالِحُ بْنُ شَعِيبٍ غَرِيَانِيٍّ أَزْ زَيْدِ بْنِ مُحَمَّدٍ بَغْدَادِيٍّ أَزْ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ عَسْكَرِيٍّ أَزْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دَاوُدَ قَبِيصَةَ أَنْصَارِيٍّ أَزْ مُوسَى بْنِ عَلِيٍّ قُرَشِيٍّ أَزْ إِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كِهْ فَرَمُودُ: بَرْدَاشْتَهْ شَدَهْ قَلَمُ أَزْ شِيعَه. كَفْتَمُ: يَا سَيِّدِي أَزْ چَهْ رُوي؟ فَرَمُودُ: زِيرَا بَرِ اَيْشَانْ عَهْدُ كَرَفْتَهْ شَدَهْ بَهْ تَقِيَّةْ دَرِ دَوْلَتِ بَاطِلِ، مَرْدَمَانِ اَيْمَنِ هَسْتَنْدَ وَ اَيْشَانْ تَرَسَانِيدَهْ مِي شُونَدَ وَ اَيْشَانْ رَا دَرِبَارَهْ مَا كَافِرَانِ مِي دَانَنْدَ وَ اَيْشَانْ رَا بَهْ سَبَبِ مَا مِي كَشْتَنْدَ وَ مَا رَا بَهْ سَبَبِ اَيْشَانِ نَمِي كَشْتَنْدَ. هِيچْ كَسْ أَزْ شِيعَهْ مَا نَيْسَتْ كِهْ ارْتِكَابِ كُنْهِي خَطَايِي كَنْدَ مَكْرَ اَوِ رَا دَرِ آنْ غَمِي رَسَدَ كِهْ كُنْهَانِ رَا أَزْ اَوِ پَاكْ كَنْدَ، هَرْچَنْدْ كُنْهَانِ كَرْدَهْ بَاشَدْ

ص: ۴۵۶

بعدد القطر و المطر و بعدد الحصى و الرّمل و بعدد الشّوك و الشّجر فإن لم ينله فى نفسه ففى أهله و ماله فإن لم ينله فى أمر دنياه و ما يغتّم به تخايل له فى منامه ما يغتّم به فىكون ذلك تمحيصا لذنوبه.

۸۹۷ ۹

حدّثنا علىّ بن عبد الله الورّاق رضى الله عنه قال:

حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنى الحسين بن أبى قتاده عن محمّد بن سنان قال: قال أبو الحسن الرّضا عليه السّلام إنّنا أهل بيت وجب حقّنا برسول الله صلّى الله عليه و آله فمن أخذ برسول الله حقّا و لم يعط النّاس من نفسه مثله فلا حقّ له.

۸۹۸ ۱۰

حدّثنا الحاكم أبو علىّ الحسين بن أحمد البیهقی قال: حدّثنى محمّد بن يحيى الصّولّى قال: حدّثنى أبو عبد الله محمّد بن موسى بن نصر الرازى قال سمعت أبى يقول قال رجل للرّضا عليه السّلام و الله ما على وجه الأرض أشرف منك أبا فقال التّقوى شرفهم به عدد قطرات باران و سنگ ریزه و ریگ و خار و درخت، اگر در خودش غمی نرسد در اهل و مالش برسد، اگر در امر دنیا چیزی نیست که به آن غمگین گردد در خواب خیالی چند او را نموده شود که به آن غمگین گشته و باعث خلاصی از گناهان گردد.

۸۹۷ ۹

على بن عبد الله ورّاق گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله از محمّد بن سنان که گفت: امام رضا علیه السّلام فرمود: ما اهل بیتیم که واجب شد حق ما به سبب رسول خدا صلّى الله عليه و آله پس هر که بر رسول خدا صلّى الله عليه و آله بستاند حقّی را، و ندهد مردمان را از خود مثل آن را برای او حقّی نیست.

۸۹۸ ۱۰

حاکم ابو علىّ حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن يحيى صولّى از محمد بن نصر رازی که گفت: مردی به امام رضا علیه السّلام گفت: به خدا بر روی زمین کسی که پدرش از پدر تو شریف تر باشد، نیست، فرمود: تقوى ایشان را شریف گردانید

ص: ۴۵۷

و طاعه الله أحظتهم فقال له آخر أنت و الله خير الناس فقال له لا تحلف يا هذا خير منى من كان أتقى لله تعالى و أطوع له و الله ما نسخت هذه الآية و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم .

۸۹۹ ۱۱

حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدّثنا أبو ذكوان قال سمعت إبراهيم بن العباس يقول سمعت عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام يقول حلفت بالعتق ألاّ أحلف بالعتق إلاّ أعتقت رقبه و أعتقت بعدها جميع ما أملك إن كان يرى أنّه خير من هذا [و أومى إلى عبد أسود من غلمانہ] بقرابتی من رسول الله صلّى الله عليه و آله إلاّ أن يكون لی عمل صالح فأكون أفضل به منه.

و طاعت خدای ایشان را تفضیل داد. دیگری گفت: به خدا که تو بهترین مردمانی. فرمود: قسم مخور ای مرد از من بهتر آن است که تقوی خدا بیشتر دارد و اطاعت بهتر کند، به خدا نسخ نکرد آیه ای این آیه را «شما را به صورت قبیله قرار دادیم تا بدانید گرمی ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست».

۸۹۹ ۱۱

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان که گفت: از ابراهیم بن عباس شنیدم که می گفت: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: قسم می خورم به عتق، آگاه باش قسم نمی خورم به عتق مگر اینکه برده ای را آزاد می کنم و پس از آن جمیع آن چه مالکم من اگر به خاطر رسد این که بهترم از این و اشاره کرد به بنده ای سیاه از غلامان خود، به قرابت من بر رسول خدا مگر این که مرا عملی باشد، که افضل از او باشم.

ص: ۴۵۸

باب الأسباب التي من أجلها قتل

المأمون على بن موسى الرضا عليه السلام

بالسم

۱

۹۰۰

حدَّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب و عليّ بن عبد الله الوراق و أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضي الله عنهم قالوا حدَّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن سنان قال كنت عند مولاي الرضا عليه السلام بخراسان و كان المأمون يقعه على يمينه إذا قعد للناس يوم الإثنين و يوم الخميس فرفع إلى المأمون أنّ رجلا من الصّوفيه سرق فأمر بإحضاره فلمّا نظر إليه وجده متقشفا بين عينيه أثر السيّجود فقال له سوء هذه الآثار الجميله و لهذا الفعل القبيح أ تنسب إلى السّرقه مع ما أرى من جميل آثارك و ظاهر ك

۵۹- در اسبابی که مأمون امام رضا عليه السلام را به زهر شهید کرد

در اسبابی که مأمون امام رضا عليه السلام

را به زهر شهید کرد

۱

۹۰۰

حسين بن ابراهيم بن احمد بن هاشم مؤدب و احمد بن زياد بن جعفر همداني گويند:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن سنان که گفت: با امام رضا عليه السلام وارد خراسان شدم، مأمون در روزهای دوشنبه و پنجشنبه که ملاقات عمومی داشت حضرت را به جانب راست خود می نشانید، روزی به مأمون گفتند: مردی از صوفیه دزدی کرده، دستور داد تا او را حاضر کنند، چون نظر کرد، دید مردی ژنده پوش است که آثار سجود در پیشانی اش هویدا است، گفت: شگفتا! این آثار نیکو و این فعل قبیح، تو را به دزدی نسبت دهند به این آثار نیکو که ظاهر است،

قال فعلت ذلك اضطرارا لا- اختيارا حين منعني حَقِّي من الخمس و الفیء فقال المأمون أی حَقِّ لك فی الخمس و الفیء قال إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَسَمَ الْخُمُسَ سِتَّةَ أَقْسَامٍ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِإِئِدَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلَی عَبْدِنَا یَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ التَّقَی الْجَمْعانِ قَسَمَ الْفِی عَلَی سِتَّةِ أَقْسَامٍ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلَی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقَرْی فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِإِئِدَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ كِی لا یكون دوله بین الأغنیاء منكم قال الصَّوْفِی فَمَنْعَنی حَقِّی وَ أنا ابن السَّبيل مَنْقَطع بى و مسكين لا أرجع على شىء و من حمله القرآن فقال له المأمون أعطل حدًا من حدود الله و حکما من أحكامه فى السارق من أجل أساطيرك هذه فقال الصَّوْفِی ابدأ بنفسك تطهرها ثم طهر غيرك و أقم حدَّ الله عليها ثم على غيرك فالتفت المأمون إلى أبى الحسن الرضا عليه السَّلام فقال ما يقول فقال إنه يقول سرق فسرق فغضب گفت: این کار را به اضطرار کردم نه به اختیار،وقتی که حق مرا از خمس و از فیء ندادی.مأمون گفت: کدام حق در خمس و فیء برای توست. گفت:خدای عز و جل خمس را شش قسم کرده و گفته:«بدانید آنچه غنیمت می برید از هرچه باشد،به راستی که خمس آن حق خدا و رسول او و خویشان اوست و نیز برای یتیمان و درویشان و درماندگان در سفر است،اگر شما به خدا ایمان داشته باشید و به آنچه فروفرستادیم بر بنده خود در روز بدر»و فیء را نیز شش قسمت کرده و گفته:

«آنچه بازگردانید خداوند بر پیامبر خود از زمینها و اموال اهالی آن قریه ها که به جنگ با مسلمانان برخاسته بودند،پس برای خدا و پیغمبرش و خویشان او و یتیمان و محتاجان و در راه ماندگان در راه سفر حق معین است تا این که آن اموال تنها در دست توانگران شما نچرخد».آن گاه مرد صوفی گفت:تو حق من ندادی و من ابن السَّبيلم دستم از همه گسیخته و مسكين در سفر و به چیزی راه نمی برم و از حاملان قرآنم.مأمون گفت:آیا معطل کنم حدی از حدود خدای را درباره دزد،به این افسانه ها که تو می گویی؟صوفی گفت:

اوّل خود را پاک کن سپس دیگری را و اوّل خود را حد بزنی بعد از آن دیگری را.مأمون به امام علیه السَّلام رو کرد و گفت:

المأمون غضبا شديدا ثم قال للصوفي و الله لأقطعنك فقال الصوفي أقطعني و أنت عبد لي فقال المأمون ويلك و من أين صرت عبدا لك قال لأن أمك اشترت من مال المسلمين فأنت عبد لمن في المشرق و المغرب حتى يعتقوك و أنا لم أعتقك ثم بلغت الخمس و بعد ذلك فلا أعطيت آل الرسول حقا و لا أعطيتني و نظرائي حقا و الأخرى أن الخبيث لا يطهر خبيثا مثله إنما يطهره طاهر و من في جنبه الحد لا يقيم الحدود على غيره حتى يبدأ بنفسه أما سمعت الله تعالى يقول أ تأمرون الناس بالبِرّ و تنسون أنفسكم و أنتم تتلون الكتاب أ فلا تعقلون فالتفت المأمون إلى الرضا عليه السلام فقال ما ترى في أمره فقال عليه السلام إن الله تعالى قال لمحمد صلى الله عليه و آله قل لله الحجة البالغة و هي التي لم تبلغ الجاهل فيعلمها على جهله كما يعلمها العالم بعلمه و الدنيا و الآخرة قائمتان بالحجة و قد احتجّ الرجل فأمر المأمون عند ذلك بإطلاق الصوفي و احتجب عن الناس و اشتغل بالرضا عليه السلام حتى سمّه فقتله و قد كان قتل الفضل بن سهل و جماعه من الشيعة.

چه می گوید؟ فرمود: می گوید مال او دزدیدند او نیز بدزدید، مأمون در غضب شد و گفت: به خدا دست ببرم.

صوفی گفت: تو دست من می بری و تو عبد منی. مأمون گفت: ویلک از کجا عبد تو شدم. گفت: مادرت از مال مسلمانان خریده شده، پس تو بنده همه خلقی که در مشرق و مغربند تا تو را آزاد کنند و من تو را آزاد نکردم.

بعد از آن به خمس دست رسانیدی و نه حق آل رسول دادی و نه حق من و امثال مرا و دیگر این که خبیث نتواند خبیثی مانند خود را پاک گرداند، بلکه ناپاک را، پاک می تواند پاک کند و هر که بر او حد هست حد بر دیگری نزند تا اوّل خود را حدّ زند، نشیدی خداوند گفت:

«مردم را به نیکوکاری امر می کنید و خود را فراموش می کنید و شما کتاب می خوانید آیا نمی اندیشید؟» مأمون به امام علیه السلام رو کرد و گفت:

چه می فرمایی درباره این؟ فرمود: خداوند به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «برای خداست حجت بالغه» و این حجتی است که چون بر بی خبر رسد با وجود جهل به آن، آن را می فهمد همان طور که عالم به علم خود می فهمد، دنیا و آخرت به حجت قائم اند و این مرد حجت آورد. پس مأمون گفت تا صوفی را رها کردند و بیرون نیامد و مشغول به کار امام رضا علیه السلام شد تا او را زهر خوراند و شهید کرد چنان که فضل بن سهل و جماعتی از شیعه را کشته بود.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله روى هذا الحديث كما حكيته و أنا برىء من عهده صحته.

٩٠١٢

حدّثنا أبو الطّيب الحسين بن أحمد بن محمّد الرّازيّ رضی الله عنه بنيسابور سنه اثنتين و خمسين و ثلاثمائة قال: حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن خالد البرقيّ قال أخبرني أبي قال أخبرني الرّيان بن شبيب خال المعتصم أخو ماردة أنّ المأمون لمّا أراد أن يأخذ البيعه لنفسه بإمره المؤمنين و لأبي الحسن عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام بولاية العهد و لفضل بن سهل بالوزاره أمر بثلاثه كراسيّ فنصبت لهم فلمّا قعدوا عليها أذن للنّاس فدخلوا يبايعون فكانوا يصفقون بأيّمانهم على أيّمان الثّلاثه من أعلى الإبهام إلى الخنصر و يخرجون حتّى بايع في آخر النّاس فتى من الأنصار فصفق بيمينه من أعلى الخنصر إلى أعلى الإبهام فتبسّم أبو الحسن الرّضا عليه السّلام ثمّ قال كلّ من بايعنا بايع بفسخ البيعه غير هذا الفتى فإنّه بايعنا بعقدها فقال المأمون و ما مصنّف كتاب گوید: این حدیث چنان چه حکایت کردم روایت شده و من صحّت آن را به عهده نمی گیرم.

٩٠١٢

ابو الطّيب حسين بن احمد رازی به سال سیصد و پنجاه و دو در نیشابور روایت کرده که گفت: محمد بن علی ماجیلویه از احمد بن محمد بن خالد برقی و او از پدرش از ریّان بن شبيب، دایی معتصم برادر ماردة روایت کرده که گفت: چون مأمون خواست که بیعت برای خود بستاند به خلافت و برای امام رضا علیه السّلام به ولایت عهد و برای فضل بن سهل به وزارت، فرمان داد: سه کرسی بنهادند و بر او بنشستند و مردم را بار دادند، درمی آمدند و بیعت می کردند به این طور که دست راست بر دست راست ایشان می زدند از بالای ابهام تا خنصر و بیرون می رفتند، تا در آخر همه جوانی از انصار بیعت کرد از بالای خنصر تا بالای ابهام امام رضا علیه السّلام تبسم نمود و سپس فرمود: این ها با ما همه بیعت کردند به فسخ، غیر این جوان که او بیعت به قصد کرد. مأمون گفت: فسخ بیعت کدام است و عقد بیعت کدام است؟

ص: ۴۶۲

فسخ البيعه من عقدها قال أبو الحسن عليه السلام عقد البيعه هو من أعلى الخنصر إلى أعلى الإبهام وفسخها من أعلى الإبهام إلى أعلى الخنصر قال فماج الناس في ذلك و أمر المأمون بإعاده الناس إلى البيعه على ما وصفه أبو الحسن عليه السلام و قال الناس كيف يستحق الإمامه من لا يعرف عقد البيعه إن من علم لأولى بها ممن لا يعلم قال فحمله ذلك على ما فعله من سمه.

٩٠٢٣

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال: حدّثنا أبي عن أحمد بن عليّ الأنصاريّ قال سألت أبا الصّلت الهرويّ فقلت له كيف طابت نفس المأمون بقتل الرضا عليه السلام مع إكرامه و محبّته له و ما جعل له من ولايه العهد بعده فقال إنّ المأمون إنّما كان يكرمه و يحبّه لمعرفته بفضلّه و جعل له ولايه العهد من بعده ليرى الناس أنّه راغب في الدّنيا فيسقط محلّه من نفوسهم فلمّا لم يظهر منه في ذلك للناس إلّا ما ازداد به فضلا عندهم و محلاً في نفوسهم جلب عليه المتكلّمين فرمود: عقد بيعت از بالای خنصر تا بالای ابهام بود و فسخ بيعت از بالای ابهام تا بالای خنصر، مردم درهم شدند و مأمون فرمود: بيعت از سر گیرند چنان چه امام رضا عليه السلام فرموده بود و مردم گفتند: چگونه مستحق امامت باشد کسی که عقد بيعت نداند، البته آن که داند سزاوارتر باشد از آن که نداند. پس باعث شد مأمون را تا آن حضرت را زهر خوراند.

٩٠٢٣

تميم بن عبد الله قرشي گوید: روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری که گفت: از ابا صلت هروی پرسیدم: چگونه مأمون را دل داد که امام رضا عليه السلام را بکشت با اکرام و محبتی که نسبت به او داشت و او را ولی عهد گردانید؟ ابا صلت گفت: مأمون به جهت شناختی که از فضیلت آن حضرت داشت او را اکرام می کرد، ولی علّت اینکه او را ولیعهد خود قرار داد این بود که به مردم بنماید که او راغب است در دنیا، تا منزلت او از دل ها فروافتد. پس چون در این کار غالب نشد او را از مردم، مگر آن چه موجب زیادتى فضل او شد نزد ایشان و منزلت او در خاطرهایشان، متکلّمان

ص: ۴۶۳

من البلدان طمعا في أن يقطعه واحد منهم فيسقط محلّه عند العلماء و بسببهم يشتهر نقصه عند العامّة فكان لا يكلمه خصم من اليهود و النصارى و المجوس و الصّابئين و البراهمه و الملحدين و الدّهريّه و لا خصم من فرق المسلمين المخالفين إلّا قطعه و ألزّمه الحجّه و كان النّاس يقولون و الله إنّّه أولى بالخلافه من المأمون و كان أصحاب الأخبار يرفعون ذلك إليه فيغتاظ من ذلك و يشتدّ حسده له و كان الرضا عليه السّلام لا يحابى المأمون من حقّ و كان يجيبه بما يكره في أكثر أحواله فيغيظه ذلك و يحقده عليه و لا يظهره له فلمّا أعيته الحيله في أمره اغتاله فقتله بالسّم.

و علما را از شهرها بکشانید بر روی او به طمع آن که کسی از ایشان او را عاجز و منقطع کند، پس منزلت او نزد علما ساقط شود به سبب ایشان و از رهگذر ایشان نقص او میان عامه منتشر گردد. اما هیچ خصمی با او سخن نمی کرد، چه از یهود و نصاری و مجوس و صابئین و برهمنان و ملحدان و دهریه و چه از فرق مسلمانان و مخالفان او مگر ایشان را منقطع می ساخت و به حجت ملزم می گردانید و مردم می گفتند: به خدا که این سزاوارتر است به خلافت از مأمون.

و جاسوسان این خبرها برای او می آوردند و او در خشم می شد و حسدش می افزود و قوّت می گرفت و امام رضا علیه السّلام محابا نمی کرد از مأمون در حقّی و او را جواب ها می گفت در اکثر احوال که موجب حقد و غیظ او می گشت و نمی توانست در روی او ظاهر کند و چون از همه حيله ها درماند و عاجز شد او را به حيله زهر خورانید.

اشاره

باب نص الرضا عليه السلام على ابنه أبي

جعفر محمد بن علي عليه السلام بالإمامه

و الخلافه

۱

۹۰۳

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثني محمد بن يحيى الصّوليّ قال: حدَّثنا عون بن محمد قال:

حدَّثنا أبو الحسين بن محمّد بن أبي عبّاد و كان يكتب للرّضا عليه السّلام ضمّه إليه الفضل بن سهل قال ما كان عليه السّلام يذكر محمّدا ابنه إلّا بكنيته يقول كتب إلّيّ أبو جعفر عليه السّلام و كنت أكتب إلى أبي جعفر عليه السّلام و هو صبيّ بالمدينه فيخطبه بالتّعظيم و ترد كتب أبي جعفر عليه السّلام في نهايه البلاغه و الحسن فسمعتّه يقول أبو جعفر وصيّ و خليفتي في أهلي من بعدى.

۶۰- تصريح و نصّ حضرت رضا عليه السلام بر پسر خود ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام به امامت و خلافت

تصريح و نصّ حضرت رضا عليه السلام

بر پسر خود ابی جعفر محمد بن

علی علیهما السلام به امامت و خلافت

۱

۹۰۳

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای من محمد بن یحیی صولی از عون بن محمد از محمد بن ابی عباد که گفت: و او کاتب امام رضا علیه السّلام بود و فضل بن سهل او را به آن حضرت پیوسته بود و او می گفت که هیچ وقت آن حضرت پسر خود محمّد را به غیر کنیه نام نمی برد و می فرمود: ابو جعفر به من چنین نوشته است و من نامه به ابی جعفر می نوشتم از جانب آن حضرت و او طفل بود در مدینه و او را به تعظیم خطاب می نمود و نامه های ابو جعفر می آمد در نهایت بلاغت و خوبی، پس از او شنیدم که می فرمود: ابو جعفر وصی من و خلیفه من است در اهل من بعد از من.

باب وفاه الرضا عليه السلام مسموما

باغتيال المأمون

۱

۹۰۴

حدَّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقي قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الصّولي قال: حدَّثني عبيد الله بن عبد الله و محمد بن موسى بن نصر الرّازي عن أبيه و الحسين بن عمر الأخباري عن عليّ بن الحسين كاتب بقاء الكبير في آخرين أنّ الرّضا عليه السّلام حمّ فعزم على الفصد فركب المأمون و قد كان قال لغلام له فتّ هذا بيدك [الشيء] لشيء أخرجه من برئيه ففتّه في صيته ثمّ قال كن معي و لا تغسل يدك و ركب إلى الرّضا عليه السّلام فجلس حتّى فصد بين يديه و قال عبيد الله بل أخر فصدّه و قال المأمون لذلك الغلام هات من ذلك الرّمان و كان الرّمان في

۶۱- وفات حضرت رضا عليه السلام با زهر به حيله مأمون

۱

۹۰۴

حسين بن احمد بيهقي گوید:روایت کرد برای ما محمد بن يحيى صولى از عبيد الله بن عبد الله و محمد بن موسى بن نصر رازی از پدرش و حسين بن عمر اخباری از علی بن حسين بن كاتب بقاء كبير كه گفت: امام رضا عليه السّلام تب کرد و عزم فصد نمود، مأمون سوار شد و نزد امام عليه السّلام رفت و چیزی از برنی برآورده بود و به غلام داده و به او گفت آن را به دست بمال و خورد کن او آن را در سینی خورد کرده، مأمون به او گفت: با من باش دستت را مشو و سوار گشته نزد امام رضا عليه السّلام آمد و بنشست تا فصد کرد و عبد الله گفت: در فصد تأخیر کرد و مأمون به آن غلام گفت:

از آن انار بیاور و اناری از درخت خانه

شجره فی بستان دار الرضا علیه السّلام فقطف منه ثمّ قال اجلس ففّته ففتّ منه فی جام و أمر بغسله ثمّ قال للرّضا علیه السّلام مصّ منه شیئا فقال حتّی یرج امیر المؤمنین فقال لا والله إلاّ بحضرتی و لو لا خوفی أن یرطب معدتی لمصصته معک فمصّ منه ملاعق و خرج المأمون فما صلیت العصر حتّی قام الرضا علیه السّلام خمسين مجلسا فوجّه إلیه المأمون و قال قد علمت أنّ هذه آفة و قاتر للفصد الذی فی یدک و زاد الأمر فی اللیل فأصبح علیه السّلام مّیتا فكان آخر ما تکلم به قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز المذین کتب علیهم القتل إلی مضاجعهم...و کان أمر الله قدرا مقدورا و بکر المأمون من الغد فأمر بغسله و تکفینه و مشی خلف جنازته حافیا حاسرا یقول یا أخی لقد ثلم الإسلام بموتک و غلب القدر تقدیری فیک و شقّ لحد الرّشید فدفنه معه فقال نرجو أنّ الله تبارک و تعالی ینفعه بقربه.

آن حضرت چید، گفت: این را خورد کن، او در جام خورد کرد، گفت تا دستهایش را بشوید؛ به امام علیه السّلام گفت: از این بمک. حضرت فرمود:

امیر المؤمنین بیرون رود. گفت: نه و الله در حضور من بمک اگر خوف آن نداشتم که معده ام سست شود همراه تو می مکیدم؛ پس بمکید از آن چند ملعقه، مأمون بیرون رفت و ما هنوز نماز عصر نکرده بودیم که آن حضرت پنجاه مجلس برخاست مأمون کس فرستاد و گفت: این بیهوشی مربوط به حجامت است و چون شب شد حال او سخت تر شد و برای صبح وفات کرده بود و آخر کلامش این بود؛ «بگو اگر شما در خانه های خود باشید آنان که شهادت بر ایشان تقدیر شده است به خوابگاه های خود رهسپار خواهند شد» (و امر پروردگار حکمی انجام شدنی است) و مأمون فرمود تا تغسیل و تکفین آن حضرت کردند و از پس جنازه پا برهنه و سر برهنه می رفت و می گفت:

ای برادر در اسلام به مرگ تو رخنه افتاد و مقدرات الهی بر کوشش من درباره تو غالب آمد و لحد رشید را بگشاد و او را در کنارش دفن کرد و گفت: امید داریم که او را خداوند نفع رساند به قرب او.

باب ذکر خبر آخر فی وفاه

الرضا عليه السلام عن طريق الخاصه

۱

۹۰۵

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم قال: حدَّثنا ياسر الخادم قال لما كان بيننا وبين طوس سبعة منازل اعتلَّ أبو الحسن عليه السَّلام فدخلنا طوس و قد اشتدَّت به العله فبقينا بطوس أيَّاما فكان المأمون يأتيه في كلِّ يوم مرَّتين فلما كان في آخر يومه الذي قبض فيه كان ضعيفا في ذاك اليوم فقال لي بعد ما صلَّى الظهر يا ياسر ما أكل النَّاس شيئا قلت يا سيدي من يأكل هاهنا مع ما أنت فيه فانتصب عليه السَّلام.

ثمَّ قال هاتوا المائدة و لم يدع من حشمه أحدا إلَّا أقعده معه على المائدة يتفقَّد واحدا واحدا فلما أكلوا قال ابعثوا

۱

۹۰۵

علی بن ابراهیم بن هاشم گفت که یاسر خادم گفت: چون میان ما و طوس هفت منزل بماند، ابو الحسن علیه السَّلام بیمار شد و داخل طوس شدیم، بیماری آن حضرت اشتداد یافت و چند روز بماندیم. مأمون هرروز دو بار می آمد و روز آخر که روز وفات آن حضرت بود، ضعیف بود چون نماز ظهر گزارد، با من گفت:

یاسر مردم چیزی خورده اند؟! گفتم: یا سیّدی چه کسی چیزی می خورد این جا و تو به این حالتی؟ پس راست نشست.

سپس گفت: سفره بیاورید و هیچ کس از حشم نماند مگر همه ایشان را بر سر سفره بنشانند و یک یک را تفقد می نمود و چون بخوردند، گفت: خوردنی برای زنان ببرید

إلى النساء بالطعام فحمل الطعام إلى النساء فلما فرغوا من الأكل أغمى عليه و ضعف فوقعت الصيحة و جاءت جوارى المأمون و نساؤه حافيات حاسرات و وقعت الوحية بطوس و جاء المأمون حافيا حاسرا يضرب على رأسه و يقبض على لحيته و يتأسف و يبكي و تسيل دموعه على خديه فوقف على الرضا عليه السلام و قد أفاق فقال يا سيدي و الله ما أدري أي المصيتين أعظم عليّ فقدى لك و فراقى إياك أو تهمة الناس لي أنّي اغتلتك و قتلتك قال فرفع طرفه إليه ثم قال أحسن يا أمير المؤمنين معاشره أبي جعفر عليه السلام فإنّ عمرك و عمره هكذا و جمع بين سبّابتيه قال فلما كان من تلك الليلة قضى عليه بعد ما ذهب من الليل بعضه فلما أصبح اجتمع الخلق و قالوا إنّ هذا قتله و اغتاله يعنون المأمون و قالوا قتل ابن رسول الله صلى الله عليه و آله و أكثر القول و الجلبه و كان محمد بن جعفر بن محمد استأمن إلى المأمون و جاء إلى خراسان و كان عمّ أبي الحسن عليه السلام فقال المأمون يا أبا جعفر اخرج إلى التّياس و أعلمهم أنّ أبا الحسن لا يخرج اليوم و كره أن يخرج به بردند، چون از خوردن فارغ شدند آن حضرت از خود برفت و ضعيف گشت. پس آواز بلند شد و كنيزكان و زنان مأمون بيامدند پا برهنه و فغان افتاد به طوس و مأمون سر و پا برهنه آمد بر سر می زد و ريش به دست گرفته تأسف می خورد و می گريست و اشك بر دو گونه اش می دويد؛ پس بر سر زد و بایستاد، آن حضرت به هوش آمد، مأمون گفت: يا سيدي به خدا نمی دانم کدام از این دو مصيبت بر من بزرگتر است فراق تو و فقدان تو يا تهمة مردمان مرا که با تو حيله کردم و تو را کشتم. راوی گفت: آن حضرت چشم به سوی او برداشت، فرمود: نيکو معاشرت کن يا امير المؤمنين! يا ابو جعفر که عمر تو و عمر او هم چون این دو است. و دو سبابه خود به هم بپیوست و همان شب درگذشت، چون صبح شد، خلق مجتمع شدند و گفتند: این، او را کشته و حيله کرده است. و گفتند: پسر رسول خدا کشته شده و سخن بسيار شد و آواز و نفير بلند و محمد بن جعفر عموی امام رضا عليه السلام به خراسان آمده بود و در امان مأمون بود، و مأمون با او گفت: يا ابا جعفر! بيرون شو و به مردم اعلام کن که ابا الحسن را امروز بيرون نمی آورند و دوست نداشت بود که او را بيرون آورند

فتقع الفتنه فخرج محمّد بن جعفر إلى النّياس فقال أيّها النّياس تفرّقوا فإنّ أبا الحسن عليه السّلام لا يخرج اليوم فتفرّق النّاس و غسل أبو الحسن عليه السّلام في اللّيل و دفن قال عليّ بن إبراهيم و حدّثنی یاسر بما لم أحبّ ذكره في الكتاب.

پس فتنه به پا شد پس محمّد بن جعفر بیرون آمد و گفت: ای مردمان (مؤمنان) متفرق شوید که امروز ابا الحسن را بیرون نمی آورند، مردم متفرق شدند و در شب آن حضرت را غسل دادند و دفن نمودند. علی بن ابراهیم گفت: یاسر با من سخنی گفت که دوست نمی دارم در کتاب یاد کنم.

باب ما حدث به أبو الصلت

الهروي عن ذكر وفاه الرضا عليه السلام أنه

سم في عنب

۱

۹۰۶

حدَّثنا مُحَمَّد بن عَلِيٍّ ماجيلويه و مُحَمَّد بن موسى المتوكل و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني و أحمد بن إبراهيم بن هاشم و الحسين بن إبراهيم بن تاتانه و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب و علي بن عبد الله الوراق رضي الله عنهم قالوا حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن أبي الصلت الهروي قال بينا أنا واقف بين يدي أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام إذ قال لي يا أبا الصلت ادخل هذه القبة التي فيها قبر هارون و ائتنى بتراب من أربعه جوانبها قال فمضيت فأتيت به فلما مثلت بين يديه فقال لي ناولني هذا التراب و هو من عند

۶۳- آن چه ابا صلت هروی در شهادت امام رضا عليه السلام با انگور زهر آلود گفته است

آن چه ابا صلت هروی در شهادت

امام رضا عليه السلام با انگور زهر آلود گفته

است

۱

۹۰۶

مُحَمَّد بن علي ماجيلويه و مُحَمَّد بن موسى بن متوكل و أحمد بن زياد بن جعفر همداني و أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم و حسين بن إبراهيم بن تاتانه و حسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام و علي بن عبد الله وراق گویند:روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابا صلت هروی که گفت:پیش روی حضرت رضا علیه السلام ایستاده بودم، به من فرمود: یا ابا الصلت! داخل این قبه شو که هارون مدفون است و از چهار جانب آن خاک بردار و نزد من بیاور، گفت که رفتم و آوردم، چون پیش او ایستادم، فرمود: این خاک را به من ده و از جانب در برگرفته بودم، پس بدادم

الباب فناولته فأخذه و شمه ثم رمى به ثم قال سيحفر لي هاهنا فتظهر صخره لو جمع عليها كل معول بخراسان لم يتهياً قلعتها ثم قال في الّذى عند الرّجل و الّذى عند الرّأس مثل ذلك ثم قال ناولني هذا التّراب فهو من تربتي ثم قال سيحفر لي في هذا الموضع فتأمرهم أن يحفروا لي سبع مراقى إلى أسفل و أن يشقّ لي ضريحه فإن أبوا إلّا أن يلحدوا فتأمرهم أن يجعلوا اللّحد ذراعين و شبرا فإنّ الله سيوسّيه ما يشاء فإذا فعلوا ذلك فإنّك ترى عند رأسى نداوه فتكلّم بالكلام الّذى أعلمك فإنّه ينبع الماء حتّى يمتلئ اللّحد و ترى فيه حيتانا صغارا ففتّ لها الخبز الّذى أعطيك فإنّها تلتقطه فإذا لم يبق منه شيء خرجت منه حوته كبيره فالتقطت الحيتان الصّغار حتّى لا يبقى منها شيء ثمّ تغيب فإذا غابت فضع يدك على الماء ثمّ تكلم بالكلام الّذى أعلمك فإنّه ينضب الماء لا يبقى منه و لا تفعل ذلك إلّا بحضرة المأمون.

ثمّ قال عليه السّلام يا أبا الصّلت غدا أدخل على هذا الفاجر فإن أنا خرجت و أنا مكشوف الرّأس فتكلّم أكلمك و إن أنا خرجت و أنا بگرفت و بوئيد و بينداخت، فرمود: به زودی این جا قبر مرا حفر کنند و سنگی ظاهر شود که هر کلنگ که در خراسان است جمع کنند نتوانند آن را برکنند، درباره خاک پائین پا و خاک بالا سر هارون مثل این بگفت و فرمود: این خاک را بده که از تربت من است و فرمود: زود باشد که در این موضع قبر من بکنید، پس بفرما ایشان را که هفت پایه ای تا پایین روند و ضریح شق کنند و اگر ابا کنند و لحد کنند، پس بفرما که لحد را دو ذراع و یک شبر کنند که خداوند برای من وسیع می کند آن چه خواهد و چون این کردند جانب سر من تری خواهی دید پس متکلم شو به کلامی که تو را تعلیم می کنم که آب خواهد جوشیدن تا لحد پر شود و در آن ماهیان خرد می بینی این نان که به تو می دهم برای آن ها خورد کن که برمی چینند و چون از نان هیچ نماند، ماهی بزرگ بیرون می آید و ماهیان خرد را برمی چینند تا هیچ نمی ماند و چون غایب شد دست بر آب می نهی و کلامی که تو را تعلیم می کنم می گویی که آب فرو می رود و هیچ نمی ماند و این کار نکنی مگر در حضور مأمون.

سپس فرمود: یا ابا صّلت! فردا من بر این فاجر داخل می شوم، اگر سر برهنه بیرون آمدم با من سخن گوی و اگر سرم را پوشاندم

مَغْطَى الرَّأْسِ فَلَا تَكَلِّمْنِي قَالَ أَبُو الصَّيْلِ فَلَمَّا أَصْبَحْنَا مِنَ الْغَدِ لَبَسَ ثِيَابَهُ وَجَلَسَ فَجَعَلَ فِي مُحْرَابِهِ يَنْتَظِرُ فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ غُلَامٌ الْمَأْمُونُ فَقَالَ لَهُ أَجِبْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَبَسَ نَعْلَهُ وَرَدَّاهُ وَقَامَ يَمْشِي وَأَنَا أَتَّبِعُهُ حَتَّى دَخَلَ الْمَأْمُونُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ طَبَقٌ عَلَيْهِ عَنَبٌ وَأَطْبَاقٌ فَاكِهِهِ وَبِيَدِهِ عِنْقُودٌ عَنَبٌ قَدْ أَكَلَ بَعْضُهُ وَبَقِيَ بَعْضُهُ فَلَمَّا أَبْصَرَ بِالرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَثَبَ إِلَيْهِ فَعَانَقَهُ وَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَأَجْلَسَهُ مَعَهُ ثُمَّ نَاولَهُ الْعِنْقُودَ وَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ عَنَابًا أَحْسَنَ مِنْ هَذَا فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبِّمَا كَانَ عَنَابًا حَسَنًا يَكُونُ مِنَ الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ كُلْ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ تَعْنِينِي مِنْهُ فَقَالَ لَا بَدَّ مِنْ ذَلِكَ وَمَا يَمْنَعُكَ مِنْهُ لَعَلَّكَ تَتَّهَمُنَا بِشَيْءٍ فَتَنَاولَ الْعِنْقُودَ فَأَكَلَ مِنْهُ ثُمَّ نَاولَهُ فَأَكَلَ مِنْهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثَ حَبَّاتٍ ثُمَّ رَمَى بِهِ وَقَامَ فَقَالَ الْمَأْمُونُ إِلَى أَيْنَ فَقَالَ إِلَى حَيْثُ وَجَّهْتَنِي فَخَرَجَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَغْطَى الرَّأْسِ فَلَمْ أَكَلِمَهُ حَتَّى دَخَلَ الدَّارَ فَأَمَرَ أَنْ يَغْلِقَ الْبَابَ فغَلَقَ ثُمَّ نَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى فَرَاشِهِ وَكَثُرَتْ وَاقِفَا فِي صَحْنِ الدَّارِ مَهْمُومًا مُحْزُونًا فَبَيْنَمَا أَنَا بَا مِنْ سَخْنٍ مَكْنٍ. أَبَا صَيْلٍتُ كُفْتُ: چُون صَبَحَ شَدَّ جَامِهِ هَا پُوشِيد و در مُحْرَابِ انتَظَارِ نَشِسْتُ، ناگَاه غُلَامِ مَأْمُونِ دَاخِلِ شَد و كُفْتُ: اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ تُو را مِی خَوَانَد؛ پَس نَعْلِينَ و رَدَا پُوشِيد و بَرخَاسْتُ، مِی رَفْتُ و مَن اَز پَس او بُوَدَم تا بَر مَأْمُونِ دَاخِلِ شَد و پِیش او طَبَقِی بُوَد و دَر او اَنگُورِ و طَبَقِ هَا یِی اَز مِیوهِ و دَر دَسْتُ خُوشِهِ اَنگُورِ دَاشْتُ، پَارِهِ اِی اَز اَن خُورَدِهِ و پَارِهِ اِی مَانَدِهِ، چُون اِمَامِ رِضَا عَلَیْهِ السَّلَامِ را بَدِیدِ بَرجَسْتُ و دَسْتُ دَر گَرْدَنِ او کَرْد و مِیَانِ هَر دُو چَشْمِشِ بِیُوسِید و بَا خُودِ بَنَشَانَد و پَس اَن خُوشِهِ را بِه او دَاد و كُفْتُ: یَا بِنِ رَسُولِ اللَّهِ! اَنگُورِ اَز اِینِ نِیکُوتَرِ نَدِیدِهِ اَم. اِمَامِ رِضَا عَلَیْهِ السَّلَامِ فَرَمُود: بَسَا اَنگُورِی خُوبِ اسْتُ کِه اَز بَهسْتُ بَاشَد. كُفْتُ: اَز اِینِ اَنگُورِ بَخُور. اِمَامِ رِضَا عَلَیْهِ السَّلَامِ فَرَمُود: مَرا مَعَا فِ دَارِ اَز اِینِ. كُفْتُ: نَه اَلْبَتَّه بَا یَدِ خُورْدَنِ چِه مَانَعِی اسْتُ تُو را، مَکَرِ ما را مَتَّهَمِ مِی دَانِی بِه چِیزِی؛ پَس خُودِ اَز اَن خُوشِهِ بَخُورَد و بِه او دَاد، اَن حَضَرْتُ سَه دَانِه اَز اَن بَخُورَد؛ پَس بِیَفْکَنْد و بَرخَاسْتُ. مَأْمُونِ كُفْتُ:

کَجا مِی رُوی؟ فَرَمُود: اَن جَا کِه تُو مَرا فَرَسْتادِی و بِیرونِ اَمَدِ سَرِ پُوشِیدِهِ، پَس مَن بَا او سَخْنِ نَگُفْتَم تا بِه خَانِه دَر اَمَدِ و فَرَمُودِ دَر بَیَسْتَنَد و بَر فَرَاشِ بَخَفْتُ و مَن دَر صَحْنِ مَهْمُومِ مُحْزُونِ اِیَسْتادِهِ،

كذلك إذ دخل عليّ شاب حسن الوجه قطط الشعر أشبه الناس بالرضا عليه السلام فبادرت إليه فقلت له من أين دخلت و الباب مغلق فقال الذي جاء بي من المدينة في هذا الوقت هو الذي أدخلني الدار و الباب مغلق فقلت له و من أنت فقال لي أنا حجّه الله عليك يا أبا الصّلت أنا محمّد بن عليّ ثم مضى نحو أبيه عليه السّلام فدخل و أمرني بالدّخول معه فلمّا نظر إليه الرّضا عليه السّلام وثب إليه فعانقه و ضمّه إلى صدره و قبل ما بين عينيه ثمّ سحبه سحبا إلى فراشه و أكبّ عليه محمّد بن عليّ عليه السّلام يقبله و يسارّه بشيء لم أفهمه و رأيت على شفّتي الرّضا عليه السّلام زبدا أشدّ بياضا من الثلج و رأيت أبا جعفر عليه السّلام يلحسه بلسانه ثمّ أدخل يده بين ثوبيه و صدره فاستخرج منه شيئا شبيها بالعصفور فابتلعه أبو جعفر عليه السّلام و مضى الرّضا عليه السّلام فقال أبو جعفر عليه السّلام قم يا أبا الصّلت ايتني بالمغتسل و الماء من الخزانة فقلت ما في الخزانة مغتسل و لا ماء و قال لي ايتني إلى ما أمرك به فدخلت الخزانة فإذا فيها مغتسل و ماء فأخرجته و شمّرت ثيابي لأغسّله فقال لي تنحّ يا أبا الصّلت ناگاه جوان خوش رویی داخل شد کوتاه موی و شبیه ترین مردم به امام علیه السلام پیش رفتم و گفتم:

از کجا داخل شدی، در بسته است؟! گفت: آن که مرا از مدینه در این وقت آورد، او مرا در این سرای در بسته داخل کرد. گفتم: تو کیستی؟ گفت: من حجّت خدایم بر تو یا ابا صّلت! من محمّد بن علی هستم. سپس به جانب پدر رفت و داخل شد و مرا نیز فرمود: با او داخل شدم چون امام رضا علیه السّلام او را بدید برجست و دست در گردن، او را بر سینه خود نهاد و میان دو چشمش بوسه داد؛ پس او را در بستر خود کشید و محمّد بن علی بر روی او افتاد، او را می بوسید و پنهان سخن می گفت که من نفهمیدم و دیدم بر دو لب امام علیه السّلام کفی بود از برف سپیدتر و جعفر آن را به زبان می لیسید، پس دست میان جامه و سینه کرد و چیزی شبیه گنجشک بیرون آورد و ابو جعفر آن را فرو برد، پس از آن امام رضا علیه السّلام در گذشت و ابو جعفر علیه السّلام با من گفت: برخیز یا ابا صّلت! مغتسل و آب از خزانه بیاور. گفتم: در خزانه مغتسل و آب نیست. گفت: آن چه می فرمایم بکن، پس داخل خزانه شدم مغتسل و آب بود، بیاوردم و جامه های خود بر زدم که آن حضرت را بشویم. گفت: دور شو یا ابا صّلت!

فَإِنَّ لِي مِنْ يَعْنِي غَيْرَكَ فَعَسَلَهُ ثُمَّ قَالَ لِي ادْخُلِ الْخَزَانَةَ فَأَخْرَجَ إِلَيَّ السِّفْتَ الَّتِي فِيهِ كَفَنُهُ وَ حَنُوطُهُ فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَنَا بِسِفْطٍ لَمْ أَرَهُ فِي تِلْكَ الْخَزَانَةِ قَطُّ فَحَمَلْتُهُ إِلَيْهِ فَكَفَّنُهُ وَ صَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِي ائْتِنِي بِالتَّابُوتِ فَقُلْتُ أَمْضِي إِلَى النَّجَارِ حَتَّى يَصْلِحَ التَّابُوتُ قَالَ قُمْ فَإِنَّ فِي الْخَزَانَةِ تَابُوتًا فَدَخَلْتُ الْخَزَانَةَ فَوَجَدْتُ تَابُوتًا لَمْ أَرَهُ قَطُّ فَأَتَيْتُهُ بِهِ فَأَخَذَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَا صَلَّى عَلَيْهِ فَوَضَعَهُ فِي التَّابُوتِ وَ صَفَّ قَدَمَيْهِ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ لَمْ يَفْرَغْ مِنْهُمَا حَتَّى عَلَا التَّابُوتُ وَ انشَقَّ السِّقْفُ فَخَرَجَ مِنْهُ التَّابُوتُ وَ مَضَى فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّاعَةَ يَجِيئُنَا الْمَأْمُونُ وَ يَطَالِبُنَا بِالرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا نَصْنَعُ فَقَالَ لِي اسْكُتْ فَإِنَّهُ سَيَعُودُ يَا أَبَا الصَّلْتِ مَا مِنْ نَبِيٍّ يَمُوتُ بِالمَشْرِقِ وَ يَمُوتُ وَصِيَّهُ بِالمَغْرِبِ إِلَّا جُمِعَ اللَّهُ بَيْنَ أَرْوَاحِهِمَا وَ أَجْسَادِهِمَا وَ مَا أَتَمَّ الْحَدِيثَ حَتَّى انشَقَّ السِّقْفُ وَ نَزَلَ التَّابُوتُ فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَخْرَجَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ التَّابُوتِ وَ وَضَعَهُ عَلَى فِرَاشِهِ كَأَنَّهُ لَمْ يَغْسَلْ وَ لَمْ يَكْفَنْ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا الصَّلْتِ قُمْ فَافْتَحِ الْبَابَ لِلْمَأْمُونِ فَفَتَحْتُ الْبَابَ فَإِذَا الْمَأْمُونُ وَ الْعُلَمَاءُ بِالبَابِ فَدَخَلَ كَسَى دِيكِرًا مَرَّ يَارِي مِي دَهْد، پَس او را بشست؛ سپس به من گفت که داخل خزانه شو و جامه دانی که در آن کفن و حنوط است بپاور، رفتم و بقیچه ای دیدم که هرگز آن را ندیده بودم، آوردم پس او را کفن کرد و بر او نماز گزارد؛ فرمود: تابوت بپاور.

گفتم: نزد نجار روم تا تابوت بسازد؟ فرمود: برخیز که در خزانه تابوت هست؛ در خزانه شدم تابوتی دیدم که هرگز ندیده بودم، بپاوردم؛ پس امام رضا علیه السَّلَام را بعد از آن که بر او نماز کرد و در تابوت نهاد و دو قدمش راست داشت و دو رکعت نماز گزارد و فارغ نشده بود که تابوت هوا گرفت و سقف خانه شکافته شد و تابوت بیرون رفت. من گفتم: ای پسر رسول خدا! حالا مأمون می آید و از ما امام رضا علیه السَّلَام را می خواهد، ما چه کنیم؟ فرمود: ساکت باش که زود می آید، یا ابا صلت! هیچ پیغمبری در مشرق نمی میرد و وصی او در مغرب بمیرد مگر خداوند جمع کند میان ارواحشان و اجسادشان، سخن تمام نکرده بود که سقف خانه شکافته شد و تابوت فرود آمد، آن حضرت برخاست و امام رضا علیه السَّلَام را از تابوت بیرون آورد و بر فراش خود گذاشت، گویا غسل نداده و کفنی نکرده، سپس فرمود: یا ابا صلت! در را بر مأمون ملعون بگشا، من در گشودم مأمون و غلامان بر در بودند پس در آمد

باکیا حزینا قد شقّ جیه و لطم رأسه و هو یقول یا سیداه فجّعت بک یا سیدی ثمّ دخل فجلس عند رأسه و قال خذوا فی تجهیزه فأمر بحفر القبر فحفرت الموضع فظهر کلّ شیء علی ما وصفه الرضا علیه السّلام فقال له بعض جلسائه أ لست تزعم أنّه إمام فقال بلی لا یكون الإمام إلّا مقدّم الناس فأمر أن یحفر له فی القبلة فقلت له أمرنی أن یحفر له سبع مراقی و أن أشقّ له ضریحه فقال انتهوا إلی ما یأمر به أبو الصّیلت سوی الضّریح و لكن یحفر له و یلحد فلما رأى ما ظهر له من النّداوه و الحیتان و غیر ذلك قال المأمون لم یزل الرضا علیه السّلام یرینا عجائبه فی حیاته حتّی أراناها بعد وفاته ایضا فقال له وزیر کان معه أتدری ما أخبرک به الرضا علیه السّلام قال لا قال إنّ قد أخبرک أنّ ملککم یا بنی العباس مع کثرتکم و طول مدّتکم مثل هذه الحیتان حتّی إذا فیت آجالکم و انقطعت آثارکم و ذهبت دولتکم سلّط الله تعالی علیکم رجلا منّا فأفناکم عن آخرکم قال له صدقت ثمّ قال لی یا أبا الصّیلت علّمنی الکلام الّذی تکلمت به قلت و الله لقد نسیت الکلام من ساعتی گریان و گریبان پاره کرده، بر سر می زد و می گفت: یا سیدی! مرا مصیبت رسید به موت تو، ای سید من! پس داخل شده و به بالین جنازه نشست و گفت: شروع در تجهیز کنید و گفت: قبر بکنند آن موضع را، چنان چه گفته بود، شد که نتوانستند آن را چاره کنند، بعضی از همراهان گفتند: زعم تو این است که او امام بود.

گفت: بلی، امام باید مقدم مردمان باشد، پس گفت: در جانب قبله بکنند. گفتم: مرا فرمود که هفت پایه کنده و ضریح شق کنیم. گفت: آن چه ابا صلّت می گوید بکنید غیر ضریح که لحد بکنید و چون مأمون آب و ماهیان و غیر آن دید.

گفت: همیشه رضا علیه السّلام عجایب خود در زندگی بنموده بعد از فوت هم بنمود یکی از وزراء گفت:

می دانی رضا علیه السّلام از چه به تو خبر می دهد؟ گفت:

نه. گفت: خبر داد که ملک شما ای بنی عباس با بسیاری و طول مدت مثل این ماهیان است تا روزگار شما کوتاه گردد و آثار شما منقطع شده و دولتتان برود و خدا بر شما مسلط سازد مردی از ما را تا تمام شما را فانی سازد. گفت:

راست گفتمی. سپس گفت: یا ابا صلّت کلامی را که گفتمی و ماهیان بلعیده شدند به من تعلیم ده. گفت: و الله! همان ساعت آن را فراموش کردم

و قد كنت صدقت فأمر بحبسی و دفن الرضا علیه السّلام فحبست سنه فضاق علیّ الحبس و سهرت اللّیله و دعوت الله تبارک و تعالی بدعاء ذكرت فيه محمّدا و آل محمّد صلی الله علیه و آله و سألت الله بحقّهم أن یفرّج عنّی فما استتمّ دعائی حتّی دخل علیّ أبو جعفر محمّد بن علیّ علیه السّلام فقال لی یا أبا الصّیلت ضاق صدرك فقلت إی و الله قال قم فأخرجنی ثمّ ضرب یده إلی القيود الّتی كانت علیّ ففكّها و أخذ بیدي و أخرجنی من الدّار و الحرسه و الغلمان یرونی فلم یستطیعوا أن یكلّمونی و خرجت من باب الدّار ثمّ قال لی امض فی ودائع الله فإنّک لن تصل إلیه و لا یصل إلیک أبدا فقال أبو الصّیلت فلم ألتق المأمون إلی هذا الوقت.

۹۰۷۲

حدّثنا الحاکم أبو علیّ الحسین بن أحمد البیهقی قال: حدّثنی محمّد بن یحیی الصّولی قال: حدّثنا أبو ذکوان قال سمعت إبراهیم بن العیّاس یقول كانت البیعه للرّضا علیه السّلام لخمس خلون من شهر رمضان سنه إحدى و مائتین پس بفرمود: تا مرا حبس کرده و امام علیه السّلام را دفن نمودند و من یک سال محبوس بماندم، پس تنگ شد بر من حبس و شب بیدار ماندم و خدای را خواندم و در دعا محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله را یاد کردم و مسئلت کردم به حق ایشان که فرج بخشد؛ پس دعا را تمام نکرده بودم که ابو جعفر محمد بن علی علیهما السّلام در آمده و فرمود: یا ابا صّلت! سینه ات تنگ شد. گفتم:

آری و الله! فرمود: برخیز؛ پس مرا بیرون برد، دست بر قیدهای من بزد و باز کرد و دست مرا بگرفت و از سرای بیرون برد و حارثان و غلامان مرا می دیدند قدرت نداشتند که با من سخن کنند و از در سرای بیرون شدم؛ پس به من فرمود برو در امان خدا که تو هرگز با مأمون روبه رو نشوی و او هم تو را نخواهد یافت، ابا صلت گفت: تاکنون مأمون به من دست نیافته است.

۹۰۷۲

ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید:

روایت کرد محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان که گفت: شنیدم ابراهیم بن عباس می گوید:

بیعت با امام رضا علیه السّلام در روز پنجم از ماه رمضان گذشته سال دویست و یک واقع شد

ص: ۴۷۷

و زَوْجِه ابنته أم حبيب في أوّل سنة اثنتين و مائتين و توفّي سنة ثلاث و مائتين بطوس و المأمون متوجّه إلى العراق في رجب و روى لى غيره أنّ الرضا عليه السّلام توفّي و له تسع و أربعون سنة و ستّه أشهر و الصّحيح أنّه عليه السّلام توفّي في شهر رمضان لتسع بقين منه يوم الجمعة سنة ثلاث و مائتين من هجره النّبىّ صلّى الله عليه و آله.

و مأمون دختر خود ام حبيب را در اوّل سال دویست و دو به آن حضرت تزویج نمود و در سال دویست و سه (۲۰۳) امام رضا علیه السّلام در طوس وفات یافت، وقتی که مأمون متوجه عراق بود در ماه رجب همان سال به عراق حرکت کرد و دیگری روایت کرد که امام رضا علیه السّلام وفات یافت و چهل و نه سال و شش ماه داشت و صحیح آن است که آن حضرت در دهه آخر ماه رمضان نه روز مانده وفات یافت در سال دویست و سه (۲۰۳) هجری قمری.

باب ما حدث به أبو حبيب هرثمه

بن أعين من ذكر وفاه الرضا عليه السلام و أنه

سم في العنب و الرمان جميعا

۱

۹۰۸

حدَّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال: حدَّثنا أبي قال: حدَّثني محمد بن يحيى قال: حدَّثني محمد بن خلف الطاطري قال: حدَّثني هرثمه بن أعين قال كنت ليلة بين يدي المأمون حتى مضى من الليل أربع ساعات ثم أذن لي في الانصراف فانصرفت فلما مضى من الليل نصفه قرع قارع الباب فأجابه بعض غلماني فقال له قل لهرثمه أجب سيّدك قال فقامت مسرعا و أخذت عليّ أثوابي و أسرعرت إلى سيّدي الرضا عليه السّلام فدخل الغلام بين يديّ و دخلت وراءه فإذا أنا بسيّدي عليه السّلام في صحن داره جالس فقال لي يا هرثمه فقلت

۶۴- آن چه هرثمه بن اعين حديث کرد از ذکر وفات امام رضا عليه السلام با انگور و انار مسموم

آن چه هرثمه بن اعين حديث کرد

از ذکر وفات امام رضا عليه السلام با انگور

و انار مسموم

۱

۹۰۸

تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از محمد بن يحيى از محمد بن خلف طاطري از هرثمه بن اعين که گفت: من شبی پیش روی مأمون بودم تا از شب چهار ساعت بگذشت، پس مرا رخصت انصراف داد، برفتم و چون از شب نیمی بگذشت کسی در زد یکی از غلامان من او را جواب داد، گفت: به هرثمه بگو سيّد تو، تو را می طلبد. برخاستم به سرعت جامه ها بر خود نهادم و نزد سيّد امام رضا عليه السّلام برفتم و غلام پیش از من داخل شد و من از پی او داخل شدم، سيّد امام رضا عليه السّلام را دیدم که در

صحن سرا نشسته به من فرمود: یا هرثمه! گفتم:

ص: ۴۷۹

لَبَّيْكَ يَا مَوْلَايَ فَقَالَ لِي اجْلِسْ فَجَلَسْتُ فَقَالَ لِي اسْمَعْ وَعَهِ يَا هَرْتَمَهْ هَذَا أَوَانُ رَحِيلِي إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَلِحَقِّي بِجَدِّي وَآبَائِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَقَدْ بَلَغَ الْكِتَابُ أَجْلَهُ وَقَدْ عَزَمَ هَذَا الطَّاعِي عَلَى سَمِّي فِي عَنَبٍ وَرَمَانٍ مَفْرُوكٍ فَأَمَّا الْعَنَبُ فَإِنَّهُ يَغْمَسُ السِّلَكُ فِي السَّمِّ وَيَجْذِبُهُ بِالْخِيطِ بِالْعَنَبِ وَأَمَّا الرَّمَانُ فَإِنَّهُ يَطْرَحُ السَّمَّ فِي كَفِّ بَعْضِ غُلْمَانِهِ وَيَفْرَكُ الرَّمَانَ بِيَدِهِ لِيَتَلَطَّخَ حَبَّهُ فِي ذَلِكَ السَّمِّ وَإِنَّهُ سِيدَعُونِي فِي الْيَوْمِ الْمَقْبَلِ وَيَقْرَبُ إِلَيَّ الرَّمَانَ وَالْعَنَبَ وَيَسْأَلُنِي أَكَلَهَا فَآكَلَهَا ثُمَّ يَنْفِذُ الْحُكْمَ وَيَحْضُرُ الْقَضَاءَ فَإِذَا أَنَا مَتٌّ فَسَيَقُولُ أَنَا أَغْسَلُهُ بِيَدِي فَإِذَا قَالَ ذَلِكَ فَقُلْ لَهُ عَنِّي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ إِنَّهُ قَالَ لِي لَا تَتَعَرَّضْ لَغَسْلِي وَلَا لَتَكْفِينِي وَلَا لِدَفْنِي فَإِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ عَاجَلْتُكَ مِنَ الْعَذَابِ مَا أَخَّرَ عَنْكَ وَحَلَّ بِكَ أَلِيمٌ مَا تَحْذَرُ فَإِنَّهُ سَيَنْتَهِي قَالَ فَقُلْتُ نَعَمْ يَا سَيِّدِي قَالَ فَإِذَا خَلَّى بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَسْلِي حَتَّى تَرَى فِيْجَلْسُ فِي عُلُوٍّ مِنْ أُنْبِيَّتِهِ مُشْرِفًا عَلَى مَوْضِعِ غَسْلِي لِيَنْظُرَ فَلَا تَتَعَرَّضْ يَا هَرْتَمَهْ لَشَيْءٍ مِنْ غَسْلِي حَتَّى تَرَى فُسْطَاطًا أَبْيَضَ قَدْ ضَرَبَ فِي جَانِبِ لَبَّيْكَ أَيُّ مَوْلَايَ مِنْ! فَرَمُود: بَنَشِين، بَنَشْتَم؛ پَس به مِنْ فَرَمُود: بَشَنُو وِیَاد دَارِ ای هَرْتَمَه! حالا وقت رحلت من است به سوی خدای عزّ و جَلّ، و رسیدن من به جَدّ و آباء خود علیهم السّلام و کتاب به اجل و وفات خود رسیده است و این طاعی عزم کرده است که مرا زهر خوراند در انگور و انار مالیده، امّا انگور رشته را در زهر آغشته به زهر بمالد تا زهر در دانه انار در رود و او امشب مرا می خواند و نار و انگور نزد من می آورد و مرا تکلیف به خوردن آن می کند، پس من می خورم و حکم جاری می شود و قضا حاضر می گردد و چون من مردم او خواهد گفت: من او را به دست خود غسل می دهم. چون این بگویند به او بگو از جانب من که او گفت که متعرض غسل من و نه تکفین و نه دفن من مشو که اگر این کار کنی در همان لحظه، تو را یابد عذابی که بازپس داشته شده است و فرود آید آن چه از آن حذر می کنی به او، چون این شنود، دست باز دارد.

گفت که گفتم: آری ای سید من! چنین کنم، فرمود: چون برای تغسیل من تو را گمارد و خود مشرف بر موضع غسل من باشد تا ببیند عمل تو را، ای هَرْتَمَهْ متعرض غسل من مشو تا سراپردهٔ سپید ببینی چون این دیدی مرا در

الدَّارَ فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ فَاحْمِلْنِي فِي أَثْوَابِي الَّتِي أَنَا فِيهَا فَضَعْنِي مِنْ وَرَاءِ الْفَسْطَاطِ وَقِفْ مِنْ وَرَائِهِ وَيَكُونُ مِنْ مَعَكَ دُونَكَ وَلَا تَكْشِفْ عَنِّي الْفَسْطَاطَ حَتَّى تَرَانِي فَتَهْلِكَ فَإِنَّهُ سَيَشْرَفُ عَلَيْكَ وَيَقُولُ لَكَ يَا هَرِثْمَةُ أَلَيْسَ زَعَمْتُمْ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُهُ فَمَنْ يَغْسِلُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَابْنَهُ مُحَمَّدًا بِالْمَدِينَةِ مِنْ بِلَادِ الْحِجَازِ وَنَحْنُ بَطُوسٌ فَإِذَا قَالَ ذَلِكَ فَأَجِبْهُ وَقُلْ لَهُ إِنَّا نَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَجِبُ أَنْ يَغْسِلَهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُهُ فَإِنْ تَعَدَّى مُتَعَدٍّ فَغَسَلَ الْإِمَامَ لَمْ تَبْطُلْ إِمَامَةُ الْإِمَامِ لِتَعَدَّى غَاسِلِهِ وَلَا بَطَلَتْ إِمَامَةُ الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ بَأَنْ غَلَبَ عَلَى غَسْلِ أَبِيهِ وَلَوْ تَرَكَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ لَغَسَلَهُ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ ظَاهِرًا مَكْشُوفًا وَلَا يَغْسِلُهُ الْآنَ أَيْضًا إِلَّا هُوَ مِنْ حَيْثُ يَخْفَى فَإِذَا ارْتَفَعَ الْفَسْطَاطُ فَسُوفَ تَرَانِي مَدْرَجًا فِي أَكْفَانِي فَضَعْنِي عَلَى نَعْشِي وَاحْمِلْنِي فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَحْفَرَ قَبْرِي فَإِنَّهُ سَيَجْعَلُ قَبْرَ أَبِيهِ هَارُونَ الرَّشِيدَ قَبْلَهُ لِقَبْرِي وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا فَإِذَا ضَرَبْتَ الْمَعَاوِلَ نَبْتَ عَنِ الْأَرْضِ وَلَمْ يَحْفَرْ لَهُمْ مِنْهَا شَيْءٌ وَلَا مِثْلَ قَلَامِهِ ظَفَرٌ فَإِذَا اجْتَهِدُوا فِي ذَلِكَ وَصَعِبَ عَلَيْهِمْ فَقُلْ جَامِهِ هَايَ خُودَ بَرْدَارِ دَرِ پَسِ سَرَاپَرْدِه بَگَذار و از پَسِ آن بایست و آنان که با تواند از تو عقب تر باشند و سراپرده را باز مکن تا مرا ببینی پَسِ هَلاکِ شوی که او بر تو مشرف می شود و می گوید: یا هَرِثْمَةُ اعتقاد شما این است که امام را غسل نمی دهد مگر امامی مثل او پَسِ اَبو الحسن را که غسل می دهد و پسرش مُحَمَّدٌ در مدینه است از بلاد حجاز و ما در طوس هستیم، چون بگویند او را جواب ده و بگو که امام را جز امام غسل ندهد و لیکن اگر کسی تعَدَّى کند و امام را غسل دهد امامت او به تعَدَّى غاسل باطل نشود و نه امامت امام بعد از او این که پدرش را به تعَدَّى غسل دهد و اگر امام رضا علیه السَّلَام را در مدینه می گذاشتند، پسرش او را غسل می داد ظاهر و عیان و حالا هم غیر او کسی غسل ندهد و لیکن پوشیده و نهان و چون سراپرده برداشته شود مرا در کفن پیچیده خواهی دید، پَسِ مرا در تابوت بگذار و چون مأمون خواهد قبر من بکند قبر پدرش هارون را قبله قبر من سازد این هرگز نشود و چون کلنگ بزنند یک روز هیچ کننده نشود و نه به قدر سر ناخن و چون جهد کنند و کاری از پیش نبرند از جانب من مأمون را بگو

له عَنِّي إِنِّي أَمَرْتُكَ أَنْ تَضْرِبَ مَعُولًا وَاحِدًا فِي قَبْرِ أَبِيهِ هَارُونَ الرَّشِيدِ فَإِذَا ضَرَبْتَ نَفَذَ فِي الْأَرْضِ إِلَى قَبْرِ مُحْفُورٍ وَ ضَرِيحٍ قَائِمٍ فَإِذَا انْفَرَجَ الْقَبْرُ فَلَا تَنْزِلْنِي إِلَيْهِ حَتَّى يَفُورَ مِنْ ضَرِيحِهِ الْمَاءُ الْأَبْيَضُ فَيَمْتَلِئُ مِنْهُ ذَلِكَ الْقَبْرُ حَتَّى يَصِيرَ الْمَاءُ مَسَاوِيًا مَعَ وَجْهِ الْأَرْضِ ثُمَّ يَضْطَرِبُ فِيهِ حَتَّى يَطْوِلَهُ فَإِذَا اضْطَرَبَ فَلَا تَنْزِلْنِي إِلَى الْقَبْرِ إِلَّا إِذَا غَابَ الْحَوْتَ وَ أَغَارَ الْمَاءُ فَأَنْزِلْنِي فِي ذَلِكَ الْقَبْرِ وَ أَلْحِدْنِي فِي ذَلِكَ الضَّرِيحِ وَ لَا تَتْرَكْهُمْ يَأْتُوا بِتَرَابٍ يَلْقَوْنَهُ عَلَيَّ فَإِنَّ الْقَبْرَ يَنْطَبِقُ مِنْ نَفْسِهِ وَ يَمْتَلِئُ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ يَا سَيِّدِي ثُمَّ قَالَ لِي احْفَظْ مَا عَاهَدْتُ إِلَيْكَ وَ اعْمَلْ بِهِ وَ لَا- تخالف قلت أعوذ بالله أن أخالف لك أمرا يا سيدي قال هرثمه ثم خرجت باكيا حزينا فلم أزل كالْحَبَّةِ عَلَى الْمَقْلَاهِ لَا يَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى ثُمَّ دَعَانِي الْمَأْمُونُ فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ فَلَمْ أَزَلْ قَائِمًا إِلَى ضَحَى النَّهَارِ ثُمَّ قَالَ الْمَأْمُونُ امْضُ يَا هَرْتَمَهْ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُ تَصِيرَ إِلَيْنَا أَوْ نَصِيرَ إِلَيْكَ فَإِنْ قَالَ لَكَ بَلْ نَصِيرَ إِلَيْهِ فَاسْأَلْهُ عَنِّي أَنْ يَقْدِمَ ذَلِكَ قَالَ كِه تُو رَا فَرْمُودَه اَم يَكْ كَلَنَكْ دَر قَبْلَه قَبْر پَدَرش هَارُون بَزَنِي كِه چُون بَزَنِي دَر زَمِين دَر شُود وَ بَه قَبْرِی كَنده وَ ضَرِيح مَهْيَا بَرَسَد وَ چُون آن قَبْر دِيده شُود مَرَا دَر اَو مَكْذَار تَا اَز ضَرِيح اَو آب سَپِيد بَجُوشَد وَ پَر شُود قَبْر اَز آن، سَپَس دَر آن مَاهِيِي بَه طُول قَبْر نَمَايَان شُود وَ بَه حَرَكْت دَر آيِد مَرَا دَر قَبْر مَبْرِيِد تَا مَاهِي نَهَان گَرَدَد وَ آب فَرُو رُود. پَس دَر قَبْرِ نَه وَ لَحْد بَكْذَار، مَكْذَار كُسي خَاك بَر رُوي مَن رِيَزَد چَرَا كِه قَبْر خُود بَه هَم مِي آيِد وَ پَر مِي شُود.

هرثمه گوید گفتم: آری چنین کنم یا سیدی! بعد از آن فرمود: به آن محافظت کن آن چه با تو عهد کردم و سفارش نمودم و مخالفت مکن. گفتم: پناه به خدا می برم از این که مخالفت کنم تو را در امری ای سید من! هرثمه گفت: پس بیرون آمدم گریان و اندوهگین همچو دانه که بر سر تابه برشته کنند نمی دانست حال دل مرا مگر خدای تعالی، بعد از آن مأمون مرا بخواند در شدم و ایستاده بودم تا روز بلند شد؛ پس گفت: برو یا هرثمه! نزد ابو الحسن و از من سلام برسان و با او بگو تو نزد ما می آیی یا ما نزد تو آییم؟ اگر بگوید ما نزد او می رویم پس درخواست کن که زود بیاید. گفت

فجئته فلما أطلعت عليه قال لي يا هرثمه أليس قد حفظت ما أوصيتك به قلت بلى قال قدّموا إليّ نعلي فقد علمت ما أرسلك به قال فقدّمت نعليه و مشى إليه فلما دخل المجلس قام إليه المأمون قائما فعانقه وقبل ما بين عينيه وأجلسه إلى جانبه على سريره وأقبل عليه يحادثه ساعه من النهار طويله ثم قال لبعض غلمانه يؤتى بعنب و رمان قال هرثمه فلما سمعت ذلك لم أستطع الصبر و رأيت النّفصه قد عرضت في بدني فكرهت أن يتبين ذلك في فتراجعت القهقري حتّى خرجت فرميت نفسي في موضع من الدّار فلما قرب زوال الشّمس أحسست بسيّدي قد خرج من عنده و رجع إلى داره ثم رأيت الأمر قد خرج من عند المأمون بإحضار الأطيّا و المترقّفين فقلت ما هذا فقل لي علّه عرضت لأبي الحسن عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام و كان النّاس في شكّ و كنت على يقين لما أعرف منه قال فما كان من الثّلاث الثّاني من اللّيل علا الصّياح و سمعت الصّيحى من الدّار فأسرعت فيمن أسرع فإذا نحن بالمأمون مكشوف الرّأس محلّل الأزرار قائما كه آدمم و چون بر او مشرف شدم، با من گفت:

ای هرثمه آیا حفظ کرده ای آن چه تو را به آن وصیت کردم؟! گفتم: بلی. فرمود: نعلین من بیاورید که دانستم تو را به چه کار فرستاده است. گفت: من نعلین پیش بردم و نزد مأمون رفتم و چون داخل مجلس شد، مأمون برخاست و او را در بر گرفت و میان دو چشمش ببوسید و در جانب خود بر تخت نشاند رو به او آورد و ساعتی دراز از روز سخن می گفت، پس به غلامی گفت: انار و انگور بیاور و هرثمه گفت:

من چون این شنیدم به لرزه آمدم و نخواستم که آن حال از من ظاهر گردد، پس بیرون شدم و در جایی از آن سراپرده رفتم و چون ظهر نزدیک شد، احساس کردم که سیدم بیرون آمد و به سرای خود بازگشت، بعد از آن دیدم که از نزد مأمون فرمان آمد که طبیبان و چاره گران حاضر کنند. گفتم: چه خبر است؟ گفتند:

ابو الحسن را بیماری روی داده و مردم بر شک بودند و من بر یقین بودم که احوال از جانب او می دانستم. گفت: چون ثلث دوم شب شد، آواز بلند شد و صیحه شنیدم از سرای، شتافتم در جمله مردم که می شتافتند، به مأمون بازخوردم که سر برهنه، بندها گشوده ایستاده است

على قدميه ينتحب و ييكى قال فوقفت فيمن وقف و أنا أتَنَفَس الصَّيَّ عِداً ثُمَّ أَصْبَحْنَا فَجَلَسَ المَأْمُونُ لِلتَّعْزِيهِ ثُمَّ قَامَ فَمَشَى إِلَى المَوْضِعِ الَّذِي فِيهِ سَيِّدُنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَصْلَحُوا لَنَا مَوْضِعاً فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَغْسِلَهُ فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ مَا قَالَهُ سَيِّدِي بِسَبَبِ الغَسْلِ وَ التَّكْفِينِ وَ الدَّفْنِ فَقَالَ لِي لَسْتُ أَعْرِضُ لَذلكَ ثُمَّ قَالَ شَأْنُكَ يَا هَرثَمَه قَالَ فَلَمْ أَزَلْ قائماً حَتَّى رَأَيْتُ الفِسْطَاطَ قَدْ ضَرَبَ فوقفت من ظاهره و كُلَّ مَنْ فِي الدَّارِ دُونِي وَ أَنَا أَسْمَعُ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَ وَ التَّسْبِيحَ وَ تَرَدَّدَ الأَوَانِي وَ صَبَّ المَاءُ وَ تَضَوَّعَ الطَّيِّبُ المَذَى لَمْ أَشَمَّ أَطِيبَ مِنْهُ قَالَ فَإِذَا أَنَا بِالمَأْمُونِ قَدْ أَشْرَفَ عَلَى بَعْضِ أَعَالِي داره فصاح يا هَرثَمَه أليس زعمتم أَنَّ الإمام لا يغسله إِلَّا إمام مثله فَأَيْنَ مُحَمَّدُ بنَ عَلِيٍّ ابْنَه عَنْه وَ هُوَ بِمَدِينَه رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِه وَ هَذَا بِطُوسِ خِراسان قال:

فقلت له: يا أمير المؤمنين إِنَّا نقول إِنَّ الإمام لا يجب أَنْ يَغْسِلَهُ إِلَّا إمام مثله فَإِنْ تَعَدَّى مُتَعَدِّ فَغَسَّلَ الإمام لم تبطل إمامه الإمام لتَعَدَّى غاسله وَ لا تبطل إمامه الإمام الَّذِي بَعْدَه بَأَنْ غَلَبَ عَلَى غَسْلِ أَبِيهِ وَ لَوْ تَرَكَ أَبُو الحَسَنِ عَلِيٌّ بنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ گَرِيه وَ نوحه می کند وَ مَنْ هُمْ در میان مردم بایستادم وَ آه بلند می کشیدم صبح شد وَ مَأْمُونُ به تعزیه بنشست، بیامد آن جا که سَيِّدُ مَنْ بود وَ گفت: جای بسازید برای من که می خواهم او را غسل دهم، نزدیک شدم وَ آن چه سَيِّدُ مَنْ گفته بود به او گفتم در غسل وَ تکفین وَ دفن. گفت: مَنْ متعرض این کار نمی شوم تو خود می دانی ای هَرثَمَه! هَرثَمَه گوید: مَنْ ایستاده بودم تا این که سراپرده ای برپا شد وَ مَنْ وَ هر که در خانه بود از پس مَنْ ایستاده بودند وَ مَنْ می شنیدم تکبیر وَ تهلیل وَ تسبیح وَ آمد شد ظرف ها وَ ریختن آب وَ بوی خوش که از آن بهتر هرگز به مشام مَنْ نرسیده بود، در این وقت مَأْمُونُ را دیدم مشرف شده بر مَنْ از بعضی غرفه های سرای خود وَ آواز داد مرا که یا هَرثَمَه! شما معتقدید که امام را غسل نمی دهد مگر امامی همچون او، پس کجاست پسرش مُحَمَّدُ بنِ عَلِيٍّ، او در مدینه است وَ این در طوس، مَنْ گفتم: یا امیر المؤمنین ما می گوئیم امام را غسل نمی دهد مگر امامی وَ اگر کسی تَعَدَّى کند وَ امام را غسل دهد امامت او باطل نشود به سبب تَعَدَّى غاسل وَ امامت امام بعد از او باطل نشود به این که دیگری به تَعَدَّى پدرش را غسل دهد اگر ابو الحسن را

بالمدينه لغسله ابنه محمد ظاهرا و لا يغسله الآن أيضا إلا هو من حيث يخفى قال فسكت عني ثم ارتفع الفسطاط فإذا أنا بسيدي عليه السلام مدرج في أكفانه فوضعتة على نعشه ثم حملناه فصلّي عليه المأمون و جميع من حضر ثم جئنا إلى موضع القبر فوجدتهم يضربون المعاول دون قبر هارون ليجعلوه قبله لقبره و المعاول تنبو عنه حتى ما يحفر ذره من تراب الأرض فقال لي ويحك يا هرثمه أما ترى الأرض كيف تمتنع من حفر قبر له فقلت له يا أمير المؤمنين إنه قد أمرني أن أضرب معولا واحدا في قبله قبر أمير المؤمنين أبيك الرشيد و لا أضرب غيره قال فإذا ضربت يا هرثمه يكون ما ذا قلت إنه أخبر أنه لا يجوز أن يكون قبر أبيك قبله لقبره فإذا أنا ضربت هذا المعول الواحد نفذ إلى قبر محفور من غير يد تحفره و بان ضريح في وسطه قال المأمون سبحان الله ما أعجب هذا الكلام و لا أعجب من أمر أبي الحسن عليه السلام فاضرب يا هرثمه حتى نرى قال هرثمه فأخذت المعول بيدي فضربت به في قبله قبر هارون الرشيد قال فنفذ إلى قبر محفور من غير يد تحفره در مدينه می گذاشتند پسرش محمد او را ظاهرا غسل می داد و حالا هم او غسل می دهد از طریق پنهان. گفت: ساکت شد و بعد از آن فساط برداشته شد، دیدم سیدم را در کفن پیچیده پس بر نعش دیدم و برداشتیم، مأمون بر او نماز گزارد با جمیع حاضران. پس به موضع قبر آمدیم دیدم که کلنگ می زنند نرسیده به قبر هارون می خواهند آن را قبله قبر آن حضرت کنند و کلنگ ها کار نمی کرد و یک ذره از آن خاک را نمی کند. مأمون به من گفت: ويحك يا هرثمه! نمی بینی که زمین امتناع می کند از کندن قبر برای او. گفتم: يا امير المؤمنين! سیدم مرا امر فرموده است که یک کلنگ در قبله قبر پدرت رشید بزنم غیر یکی بزنم. گفت: وقتی که زدی چه خواهد شد.

گفتم: مرا خبر داده که جایز نیست که قبر پدر تو قبله قبر او شود و من چون یک کلنگ بزنم به قبری در رود کنده بی دست کنده و ضریحی پیدا شود در میان آن. مأمون گفت: سبحان الله! عجب سخنی است و از کار ابی الحسن عجب نیست، بزن یا هرثمه تا ببینم. هرثمه گفت: کلنگ به دست گرفتم و زدم در قبله قبر هارون در شد به قبری کنده و ضریحی پیدا

و بان ضریح فی وسطه و الناس ينظرون إليه فقال أنزله إليه یا هرثمه فقلت یا امیر المؤمنین إنَّ سیّدی أمرنی أن لا أنزل إليه حتّی ینفجر من أرض هذا القبر ماء أبيض فیمتلئ منه القبر حتّی یكون الماء مع وجه الأرض ثمّ یضطرب فیهِ حوت بطول القبر فإذا غاب الحوت و غار الماء وضعته علی جانب القبر و خلّیت بیّنه و بین ملحدہ فقال فافعل یا هرثمه ما أمرت به قال هرثمه فانتظرت ظهور الماء و الحوت فظهر ثمّ غاب و غار الماء و الناس ينظرون ثمّ جعلت النّعش إلى جانب قبره فغطّی قبره بثوب أبيض لم أبسطه ثمّ أنزل به إلى قبره بغير یدی و لا ید أحد ممّن حضر فأشار المأمون إلى الناس أن هاتوا التّراب بأیدیکم و اطرحوه فیهِ فقلت لا نفعل یا امیر المؤمنین قال فقال ویحک فمن یملؤه فقلت قد أمرنی أن لا یطرح علیهِ التّراب و أخبرنی أنّ القبر یمتلئ من ذات نفسه ثمّ ینطبق و یتربّع علی وجه الأرض فأشار المأمون إلى الناس أن کفّوا قال فرموا ما فی أیدیهم من التّراب ثمّ امتلأ القبر و انطبق و تربّع علی وجه شد در میان آن و مردم همه می دیدند، گفت:

یا هرثمه! تو او را در قبر گذار. گفتم: یا امیر سیّد من مرا فرموده است که او را در قبر نگذارم تا از زمین قبر آبی سپید بجوشد و قبر از آن پر شود تا آب به روی زمین آید بعد از آن ماهی در آن بجنبند و چون ماهی غایب شود و آب فرو رود او را در قبر گذارم و او را با لحد او رها کنم. مأمون گفت: انجام بده یا هرثمه! آن چه مأموری به آن. پس انتظار کشیدم تا آب و ماهی ظاهر شد و ماهی غایب شد و آب فرو رفت و مردم می دیدند، بعد از آن نعش را به جانب قبر بردم و بر سر قبر جامه سپید گسترده دیدم که من نگسترده، بعد از آن به درون قبر برده شد بی دست من و دست کسی از حاضران، پس مأمون اشارت کرد به مردم که به دست خاک بگیرید و بریزید. من گفتم:

مکن یا امیر. گفت: ویحک پس که پر می کند.

گفتم: سیّد فرموده است که خاک بر او نریزم و گفته است که قبر به خود پر می شود و سر به هم می آورد و مربع می شود بر روی زمین، مأمون به مردم اشارت نمود که مکنید. خاکی که در دست داشتند بینداختند؛ پس قبر خود پر شد و به هم آمد و مربع شد

الأرض فانصرف المأمون وانصرف فدعاني المأمون و خلّاني ثم قال لي أسألك بالله يا هرثمه لما صدّقني عن أبي الحسن قدّس الله روحه بما سمعته منه قال فقلت قد أخبرت يا أمير المؤمنين بما قال لي فقال بالله إلا ما صدّقني عمّا أخبرك به غير هذا الذي قلت لي قال فقلت يا أمير المؤمنين فعما تسألني فقال لي يا هرثمه هل أسرّ إليك شيئا غير هذا قلت نعم قال ما هو قلت خبر العنب و الزّمان قال فأقبل المأمون يتلوّن ألوانا يصفرّ مرّه و يحمرّ أخرى و يسودّ أخرى ثمّ تمدّد مغشّيا عليه فسمعته في غشيته و هو يجهر و يقول ويل للمأمون من الله ويل له من رسول الله صلّى الله عليه و آله و ويل له من عليّ بن أبي طالب عليه السّلام ويل للمأمون من فاطمه الزّهراء عليه السّلام ويل للمأمون من الحسن و الحسين ويل للمأمون من عليّ بن الحسين ويل للمأمون من محمّد بن عليّ ويل للمأمون من جعفر بن محمّد ويل له من موسى بن جعفر ويل للمأمون من عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام هذا و الله هو الخسران المبين يقول هذا القول و يكرّره فلمّا رأيته قد أطلّ ذلك وليّت عنه و جلست في بعض نواحي و مأمون بازگشت و مردم بازگشتند و مأمون مرا در خلوت بخواند و به من گفت: به حق خدا از تو می پرسم ای هرثمه راست بگو با من چه شنیدی از ابی الحسن علیه السّلام؟ گفتم: یا امیر! از چه می پرسی؟ گفت: یا هرثمه! هیچ سخنی غیر این ها گفت؟ گفتم: آری. گفت: کدام است؟ گفتم: حکایت انگور و انار را به من خبر داد.

گفت: پس مأمون رنگ به رنگ بگشت و زرد شد و سرخ شد و سیاه شد؛ پس دراز شد و از خود برفت و شنیدم از او در آن بیهوشی که می گفت با آواز بلند: وای بر مأمون از خدا، وای بر مأمون از رسول خدا، وای بر مأمون از علی، وای بر مأمون از فاطمه و از حسن و حسین، وای بر مأمون از علی بن الحسن، وای بر مأمون از محمّد بن علی، وای بر مأمون از جعفر بن محمّد، وای بر مأمون از موسی بن جعفر، وای بر او از علی بن موسی الرضا علیه السّلام، و الله این است زیان کاری آشکار، این کلمات را مکرر تکرار می کرد و می گریید، چون دیدم که تغییر حالت او به طول انجامید برخاستم و بیرون آمدم و در کناری از قصر نشستم.

هرثمه گوید: پس به هوش آمد و بنشست و مرا بخواند، داخل شدم و او نشسته بود

الدَّارِ قَالَ فَجَلَسَ وَ دَعَانِي فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ هُوَ جَالِسٌ كَالسَّيِّكَرَانِ فَقَالَ وَ اللَّهُ مَا أَنْتَ عَلَيَّ أَعَزُّ مِنْهُ وَ لَا جَمِيعٌ مِنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ وَ اللَّهُ لَئِنْ بَلَغَنِي أَنَّكَ أَعَدْتَ مَمِيًّا رَأَيْتَ وَ سَمِعْتَ شَيْئًا لِيَكُونَنَّ هَلَاكُكَ فِيهِ قَالَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ ظَهَرْتَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مَنِي فَأَنْتَ فِي حَلٍّ مِنْ دَمِي قَالَ لَا وَ اللَّهُ وَ تَعْطِينِي عَهْدًا وَ مِيثَاقًا عَلَى كِتْمَانِ هَذَا وَ تَرْكِ إِعَادَتِهِ فَأَخَذَ عَلَيَّ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ وَ أَكَّدَهُ عَلَيَّ قَالَ فَلَمَّا وَلَّيْتُ عَنْهُ صَفَقَ بِيَدَيْهِ وَ قَالَ يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يَبْتَغُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا وَ كَانَ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْوَلَدِ مُحَمَّدُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ يَقُولُ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ الصَّادِقُ وَ الصَّابِرُ وَ الْفَاضِلُ وَ قَرَّهَ أَعْيُنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ غِيْظَ الْمُلْحِدِينَ.

همچون فردی مست. مأمون گفت: به خدا تو در نزد من از او عزیزتر نیستی بلکه جمیع اهل آسمان و زمین به خدا اگر به من برسد که تو آن چه شنیده ای و دیده ای چیزی از آن باز گفته ای البته موجب هلاک خود شده ای.

گفتم: یا امیر! اگر بر تو ظاهر شود خون من حلال است بر تو. گفت: نه به خدا تا عهد و میثاق ندهی که این بیهوشی در جایی باز نگویی. پس از من عهد و میثاق بستاند. هرثمه گوید: چون من از او باز گشتم دست ها برهم می زد و می گفت: «از مردم می پوشند و پنهان می سازند و از خدا نمی پوشند و او با ایشان است وقتی که با هم می گویند سخنی که خدا از آن راضی نیست». و امام رضا علیه السلام را محمّد امام فرزندی بود و او را رضا و صادق و صابر و فاضل و قره عین المؤمنین و غیظ الملحدین می گفتند.

اشاره

باب ذکر بعض ما قيل من المراثی

فی حق أبی الحسن الرضا علیه السلام

۱

۹۰۹

حدّثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی رضی الله عنه قال: حدّثنا أبی عن أحمد بن علی الأنصاری قال: قال ابن المشیّع المدنی یرثی الرضا علیه السلام بشعر یأتی ذکره إن شاء الله تعالی:

یا بقعه مات بها سیّدی

ما مثله فی الناس من سیّد

مات الهدی من بعده والنّدی

و شمّر الموت به یقتدی

لا زال غیث الله یا قبره

علیک منه رائحا مغتدی

کان لنا غیثا به نرتوی

و کان کالتّجم به نهتدی

۶۵- در بعضی از مرثیه ها درباره حضرت رضا علیه السلام

۱

۹۰۹

تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری که گفت: ابن مشیّع مدنی اشعاری در مرثیه امام رضا علیه السلام سروده

است، که ان شاء الله می گوییم:

ای بقعه ای که در او وفات یافت سیدی که

بزرگواری همچون او در مردم جهان نبود

بعد از او هدایت و خیر به کلی رخت بربست

و مرگ در بردن این صفات به او اقتدا نمود

پیوسته باران رحمت الهی بر قبر او در هر

صبحگاه و شامگاه به نور فرود آید

برای ما بارانی بود که به او سیراب می شدیم

و همچون ستاره و ماه بود که با او راه می یافتیم

ص: ۴۸۹

إِنَّ عَلِيًّا ابْنَ مُوسَى الرِّضَا

قَدْ حَلَّ وَ السَّوْدَدُ فِي مَلْحَد

يَا عَيْنَ فَا بَكِي بَدَم بَعْدَه

عَلَى انْقِرَاضِ الْمَجْدِ وَ السَّوْدَدِ

و لَعَلِّيْ بَنَ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْخَوَافِي يَرِثِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ شَعْرًا:

يَا اَرْضَ طُوسٍ سَقَاكَ اللّٰهُ رَحْمَتَه

مَا ذَا حَوَيْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ يَا طُوسَ

طَابَتْ بِقَاعُكَ فِي الدُّنْيَا وَ طَيِّبَتْهَا

شَخْصٌ ثَوِي بِسَنَابَادِ مَرْمُوسِ

شَخْصٌ عَزِيزٌ عَلَى الْإِسْلَامِ مُصْرَعَه

فِي رَحْمَةِ اللّٰهِ مَغْمُورٌ وَ مَغْمُوسِ

يَا قَبْرَه أَنْتَ قَبْرٌ قَدْ تَضَمَّنَه

حِلْمٌ وَ عِلْمٌ وَ تَطْهِيرٌ وَ تَقْدِيسِ

فَخِرًا فَإِنَّكَ مَغْبُوطٌ بِجَثَّتَه

وَ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ مُحْرُوسِ

۹۱۰ ۲

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي هَارُونُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُهَلَّبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي دَعْبَلُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: بَعْدَ دُرُوسِي كَيْ عَلِيٍّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا وَ بَزْرُ الْغَوَارِي هَرْدُو دَرِيكَ خَوَابِغَاهُ فَرُودَ آمَدَنْدَ

ای چشم خون گریه کن که بعد از او بزرگی و سیادت منقرض شدند.

و علی بن عبد الله خوایی را مرثیه ای است برای آن حضرت که بهترین سلامها و کاملترین درودها بر او باد:

ای زمین طوس! خدا بر تو باران رحمت فرستاد، چه خیرات که گرفتی آن را، ای طوس!
بقاع تو پاکیزه گشت در دنیا و آن را پاکیزه ساخت کالبدی که در سنا باد مکان گرفت
کسی که مرگش برای اسلام گران بود اکنون خود در رحمت خدا غوطه ور است
ای قبر! که او را در بر گرفتی تو قبری هستی که در ضمن توست حلم و علم و پاکی و طهارت
بناز، بر تو رشک برند تمام عالم به جثه مطهری که در بر داری و ملایکه مقرب از تو حراست نمایند

۹۱۰۲

حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از هارون بن عبد الله مهلبی از دعبل
بن علی خزاعی که گفت: وقتی که در قم بودم

ص: ۴۹۰

جاءنى خبر موت الرضا عليه السلام و أنا بقمّ و قلت قصيدتى الرائيّه فى مرثيته عليه السلام

أرى أميّه معذورين أن قتلوا

و لا أرى لبني العباس من عذر

أولاد حرب و مروان و أسرّتهم

بنو معيط و لاه الحقد و الوغر

قوم قتلتم على الإسلام أوّلهم

حتّى إذا استمكنوا جازوا على الكفر

أربع بطوس على قبر الزكّى به

إن كنت تربع من دين على فطر

قبران فى طوس خير الناس كلّهم

و قبر شرّهم هذا من العبر

ما ينفع الرّجس من قرب الزكّى و ما

على الزكّى بقرب الرّجس من ضرر

هيهات كلّ امرئ رهن بما كسبت

له يداه فخذ ما شئت أو فذر

قال الصّولّى و أنشدنى عون بن محمّد قال أنشدنى منصور بن طلحه قال أبو محمّد اليزيدى لما مات الرضا عليه السلام رثيته فقلت:

ما لطوس لا قدّس الله طوسا

كلّ يوم تحوز علقا نفيسا

و خبر وفات آن حضرت به من رسيد،قصيده رائيه را در مرثيه آن حضرت سرودم:

بنی امیه را معذور می بینم اگر آل رسول صلی الله علیه و آله را کشتند؛ اما بنی عباس را عذری نمی بینم

خاندان حرب و مروان و بنو معیط اهل کینه و دشمنی با خاندان رسول هستند

قومی که اولیائشان را برای اسلام کشتید؛ چون فرصت یافتند با کفر به انتقام شتافتند

مقام کن در طوس بر قبر امام مطهر آن جا، اگر از دین بر حاجتی مقام باشد

دو قبر در طوس است یکی از آن بهترین و دیگری از آن بدترین مردمان، موجب عبرت است.

پلید را چه نفع دهد قرب با مدفن شخص مطهر، و پاک را چه زیان رسد از قرب با پلید

هیئات هر کس در گرو عمل خویش خواهد بود، خواه این را بپذیر خواه رها کن

صولی گوید: منصور بن طلحه برایم اشعاری خواند و گفت که ابو طلحه از ابو محمد یزیدی نقل کرده که گفت: چون امام

رضا علیه السلام به شهادت رسید مرثیه ای در رثای حضرت سرودم:

چه حال دارد طوس! خدای او را پاک نسازد، هر روز گوهری نفیس را از چنگ ما می رباید

بدأت بالرشيد فاقتبضته

و ثنت بالرضا على بن موسى

بإمام لا كالأئمة فضلا

فسعود الزمان عادت نحوسا

و وجدت في كتاب لمحمد بن حبيب الضبي:

قبر بطوس به أقام إمام

حتم إليه زياره و لمام

قبر أقام به السلام و إن غدا

تهدى إليه تحيه و سلام

قبر سنا أنواره تجلو العمى

و بتربه قد تدفع الأسقام

قبر يمثل للعيون محمدا

و وصيه و المؤمنون قيام

خشع العيون لذا و ذاك مهابه

في كنهها لتحير الأفهام

قبر إذا حلّ الوفود بربعه

رحلوا و حطت عنهم الآثام

و تزودوا أمن العقاب و أومنوا

من أن يحلّ عليهم الأعدام

الله عنه به لهم متقبّل

و بذاک عنهم جفت الأقالام

اول رشید را به دام کشید و بعد از آن علی بن موسی الرضا علیه السلام را

امامی نه همچو امامان دیگر، از همه فاضل تر، سعد روزگار با رفتن او به نحس مبدل شد

و در کتاب محمد بن حبیب ضبی این اشعار را یافتیم:

قبری در طوس است که امامی در آن مدفون است و زیارت او بر ما لازم

قبری که دار السلام بهشت بدان برپاست و هر روز پیوسته به آن تحیت و سلام اهدا می گردد.

قبری که انوارش دیده نابینا را نور و خاک کویش مرضها را شفا می بخشد

قبری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصیش را در دیده مؤمن زائر مجسم می سازد

چشمها از هیبتی که از والائی مقام آنان در اندیشه خود دارد خاشع شدند

مزاری که زوارش چون بر آن وارد گردند هنگامی که بیرون روند گناهانشان ریخته شود

کسانی که قصد زیارت داشتند از عذاب الهی و گرفتاری به تهیدستی ایمن باشند

خداوند ایمنی را برای زائرین آن ضامن گشته و به این سبب قلم از ایشان برداشته شده

إن يغن عن سقى الغمام فإِنَّه

لولاه لم تسق البلاد غمام

قبر على بن موسى حلّه

بشراه يزهو الحلّ والإحرام

فرض إليه السعى كالبيت الذى

من دونه حقّ له الإعظام

من زاره فى الله عارف حقّه

فالمس منه على الجحيم حرام

و مقامه لا شكّ يحمد فى غد

و له بجنّات الخلود مقام

و له بذاك الله أو فى ضامن

قسما إليه تنتهى الأقسام

صلّى الإله على النّبىّ محمّد

و علت عليّا نصره و سلام

و كذا على الزّهراء صلّى سرمدا

ربّ بواجب حقّها علام

و عليه صلّى ثمّ بالحسن ابتدى

و على الحسين لوجهه الإكرام

و على على ذى التّقى و محمّد

صلّى و كلّ سيّد و همام

و علی المَهْدَب و المَطَهَّر جعفر

أزکی الصَّلَاة و إن أبی الأقرام

اگر از باران بی نیاز شدیم به برکت آن قبر شریف است، اگر نبود بر این بلاد باران نمی بارید

قبری که علی بن موسی الرضا را دربر دارد بر حلّ و حرم فخر می کند

زیارت آن مانند زیارت کعبه واجب و تعظیم آن بر هر کس که در کنار آن باشد واجب است

هر کس عارف به حقّ او و به قصد قربت، او را زیارت کند آتش دوزخ بر وی حرام گردد

و به یقین روز قیامت دارای مقامی پسندیده است و در فردوس برین مقام دارد

و خداوند برای او این مقام را ضامن است و به کسی که سوگندها به او می رسد سوگند خورده

خداوند رحمت فرستاده است بر محمد پیامبر و مقام علی را بلند گردانید

پیوسته درود فراوان بر زهرا فرستد برای ادای حقّش چون حقّ او را می شناسد

و بر او و بر فرزندش حسن اول و بر حسین که از رویش بزرگی نمایان است

و بر علی بن حسین صاحب تقوی و بر فرزندش محمد باقر درود که بزرگ و محترمند

و بر آن پاک و پاکیزه جعفر بن محمد بهترین درود باد اگرچه ناکسان از آن ابا دارند

الصّادق المأثور عنه علم ما

فيكم به تتمسك الأقوام

و كذا على موسى أيبك و بعده

صلّى عليك و للصّلاه دوام

و على محمّد الزّكيّ فضوعفت

و على عليّ ما استمرّ كلام

و على الرّضا ابن الرّضا الحسن الّذي

عمّ البلاد لفقده الأطلام

و على خليفته الّذي لكم به

تمّ النّظام فكان فيه تمام

فهو المؤمل أن يعود به الهدى

غضّا و أن تستوثق الأحكام

لو لا الأئمة واحد عن واحد

درس الهدى و استسلم الإسلام

كلّ يقوم مقام صاحبه إلى

أن تنتهي بالقائم الأيام

يا ابن النّبيّ و حجّه الله الّتي

هي للصّلاه و للصّيام قيام

ما من إمام غاب عنكم لم يقم

خلف له تشفى به [الأرغام]الأوغام

إِنَّ الْأَئِمَّةَ تَسْتَوِي فِي فَضْلِهَا

و العلم کهل منکم و غلام

راستگوئی که همه علوم اسلامی شما از او مأثور است و شیعیان به او تمسک می جویند

و همچنین درود بر موسی پدرت و بعد از او درود بر تو تا رحمت را دوامی باشد

و بر فرزندان محمد زکی درود دوچندان باد و بر فرزندش علی مادامی که سخن برقرار است

و بر آن پسندیده فرزند پسندیده حسن بن علی که به فوت او تاریکی همه بلاد را فرا گرفت

و درود بر جانشین او که نظام به او وجود یابد و عدل و امامت در او تمامیت یابد

پس اوست آرزوئی که هدایت به وجودش شکوفا گردد و فرامین الهی در جهان استوار شود

اگر امامان یکی پس از دیگری نبودند، هدایت از بین می رفت و اسلام مغلوب می شد

هریک از ائمه جانشین امام پیش از خود شدند تا نوبت به قائم این زمان رسید

ای فرزند پیامبر و ای حجت خدا بر روی زمین که نماز و روزه به وجود تو برپاست

امامی از شما از دنیا نرفت مگر اینکه برایش امامی بود که امراض و مفاسد به او دفع می شد

در امامت و علم و کمال مساوی هستند چه در پیری به امامت رسند و چه نوجوان باشند

أنتم إلى الله الوسيله و الأولى

علموا الهدى فهم له أعلام

أنتم ولاه الدين و الدنيا

و من لله فيه حرمه و ذمام

ما الناس إلا من أقرّ بفضلكم

و الجاحدون بهائم و سوام

بل هم أضلّ عن السبيل بكفرهم

و المقتدى منهم بهم أزلام

يدعون في دنياكم و كأنّهم

في جحدهم إنعامكم أنعام

يا نعمه الله التي [تحبو] يحبو بها

من يصطفى من خلقه المنعام

إن غاب منك الجسم عنّا إنّ

للروح منك إقامه و نظام

أرواحكم موجوده أعيانها

إن عن عيون غيّت أجسام

الفرق بينك و النّبى نبوه

إذ بعد ذلك تستوى الأقدام

قبران في طوس الهدى في واحد

و الغي في لحد يراه ضرام

قبران مقتربان هذا ترعه

جنوبه فيها يزار إمام

شما راهنمای به سوی خدا هستید که راه هدایت را شناختید و خود از نشانه های آن بودید

شما اولیاء خدا در دین و دنیائید و شمائید صاحبان حرمت و اختیار از جانب خدا

از مردم نیست مگر کسی که اقرار به برتری شما کند و منکران فضل شما چهارپایانند

بلکه از حیوانات پست ترند به جهت عنادی که دارند و اقتداکنندگان به آنان هدف تیر باشند

از بهره دنیایی شما استفاده می کنند و آنان در انکار فضل شما مانند چهارپایانند

ای نعمت و برکتی که خداوند به هر کس که بخواهد ارزانی داشته است

اگرچه جسم تو را خداوند از ما پنهان کرد اما روح تو موجب آرامش روان و زندگی ماست

ارواح شما همه به عینه موجود است اگر چه جسمتان از دیده ما پنهان می باشد

فرق میان تو و پیغمبر، نبوت است و در غیر این در فعل و صفت تو با وی همگامی

دو قبر در طوس، هدایت در یکی و ضلالت در دیگری مدفون است، که شعله آتش آن را می بیند

دو قبر در کنار هم، این روضه ای بهشتی است که امامی در آن زیارت شود

ص: ۴۹۵

و كذاك ذلك من جهنم حفرة

فيها يجدد للغوى هيام

قرب الغوى من الزكى مضاعف

لعذابه و لأنفه الإرغام

إن يدن منه فإنه لمباعد

و عليه من خلع العذاب ركام

و كذاك ليس يضرك الرجس الذى

يدنيه منك جنادل و رخام

لا بل يريك عليك أعظم حسره

إذ أنت تكرم و اللعين يسام

سوء العذاب مضاعف تجرى به

الساعات و الأيام و الأعوام

يا ليت شعرى هل بقائكم غدا

يغدو و يكفى للقراع حسام

تطفئ يدای به غليلا فيكم

بين الحشا لم ترو منه أوام

و لقد يهيئنى قبوركم إذا

هاجت سوى معالم و خيام

من كان يغرم بامتداح ذوى الغنى

فبمدحكم لى صبه و غرام

و إلى أبي الحسن الرضا أهديتها

مرضيه تلذذها الأفهام

دیگری گودالی از جهنم است که برای صاحب گمراهش عطش و تشنگی است

نزدیکی گور آن گمراه به روضه آن پاک و مطهر، موجب دوچندان شدن عذاب اوست

دو قبر در ظاهر نزدیک هم و در باطن بسیار دور از هم، بر گور ظالم خلعتهای عذاب متراکم

ضرر نمی رساند به تو ناپاکی که بنای ساخته شده از سنگهای ریز و نرم آن را به تو نزدیک کرده

بلکه او را حسرت فراوان بر تو می نماید چون تو مورد اکرام واقع می شوی و آن لعین مورد شتم

بدی عذاب هر آن دوچندان می گردد در ساعات و روزها و سالها مدام

کاش می دانستم فردا با قائمتان هستم و شمشیر به دستم برای قلع دشمنان خواهد افتاد

دستانم با آن شمشیر در میان شما ظاهر آید در حالی که لبانم تشنه باشد تا به مقصود برسم

قبور خاندان شما مرا به خروش می آورد و دیگران را پرچم های افراشته بر خیمه ها

هر کس به ثناگویی توانگران افتخار می کند من به ثناخوانی شما اهل بیت عشق می ورزم

و آن را به علی بن موسی اهداء می کنم تا مورد پسند افتد و اندیشه ها از آن لذت برند

خذها عن الضَّبِّي عبدكم الَّذي

هانت عليه فيكم الألوام

إن أقض حقَّ الله فيك فإنَّ لي

حقَّ القرى للضَّيف إذ يعتام

فاجعله منك قبول قصدي إنَّه

غنم عليه حداني استغنام

من كان بالتَّعليم أدرك حبكم

فمحبَّتِي إياكم إلهام

این هدیه را از بنده ناچیز خود «ضبی» بپذیر آنکه در محبت شما هر ملامتی را می پذیرد

اگر در مدح تو حق خدا را رعایت نمودم زیرا می دانم مهمان را حقی است اگرچه تأخیر افتد

این مهمانداری را از نیت من بپذیر که اگر قصدم قبول افتد من به دلخواهم رسیده ام

اگر دیگران به تعلیم دوستی شما را درک کرده اند، من از راه الهام محبت شما را دارا شدم

اشاره

باب فی ذکر ثواب زیاره الإمام

علی بن موسی الرضا علیه السلام

۱

۹۱۱

حدَّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدَّثنا علی بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن یاسر الخادم قال:

قال علی بن موسی الرضا علیه السلام لا تشدّ الرّحال إلى شیء من القبور إلاّ إلى قبورنا ألاّ و إننی مقتول بالسّم ظلما و مدفون فی موضع غربه فمن شدّ رحله إلى زیارتی استجیب دعاؤه و غفر له ذنوبه.

۹۱۲ ۲

حدَّثنا علی بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقّاق و محمّد بن أحمد السّینانی و علی بن عبد الله الورّاق و الحسین بن إبراهيم بن هشام المکتب رضی الله عنهم

۶۶- در ذکر ثواب زیارت امام رضا علیه السلام

۱

۹۱۱

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از یاسر خادم که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: بارها بسته نمی شود به قبری از قبرها؛ مگر به قبر ما، بدانید که من کشته می شوم به زهر به ستم و مدفون می گردم در موضع غربت؛ پس هر که بار بندد به زیارت من، دعای او مستجاب شود و گناهش آمرزیده شود.

۹۱۲ ۲

علی بن احمد بن محمد بن عمران دّقّاق و محمد بن احمد سنّانی و علی بن عبد الله ورّاق و حسین بن ابراهیم بن هشام مکتب روایت کرده و گویند: روایت کرد برای ما محمد بن ابی

قالوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ الْأَسَدِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ صَالِحِ الرَّازِيِّ عَنْ حَمْدَانَ الدِّيَوَانِيِّ قَالَ: قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ زَارَنِي عَلَى بَعْدِ دَارِي أُتَيْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ حَتَّى أَخْلَصَهُ مِنْ أَهْوَالِهَا إِذَا تَطَايَرَتِ الْكُتُبُ يَمِينًا وَشِمَالًا وَ عِنْدَ الصَّرَاطِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ.

۹۱۳۳

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ مَاجِيلُوه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ ابْنِي مُوسَى اسْمُهُ اسْمُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَرْضِ طُوسٍ وَ هِيَ بِخُرَاسَانَ يَقْتُلُ فِيهَا بِالسَّيْفِ فَيُدْفَنُ فِيهَا غَرِيبًا مِنْ زَارِهِ عَارِفًا بِحَقِّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا أَجْرٌ مِنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتِلٍ.

عبد الله كوفي اسدی از احمد بن محمد بن صالح رازی از حمدان دیوانی که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: هر که مرا زیارت کند با دوری سرای من، می آیم نزد او روز قیامت در سه موطن تا برهانم او را از هول های آن، وقتی که نامه ها به راست و چپ دهند و نزد صراط و نزد میزان.

۹۱۳۳

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد الرحمن بن حماد از پدرش از حسین بن یزید که گفت: شنیدم از امام صادق علیه السلام که می فرمود: فرزندی از فرزندان پسر من موسی که نامش نام امیر المؤمنین علیه السلام باشد بیرون می آید از زمین طوس و آن در خراسان است و در آن جا به زهر کشته شود و آن جا غریب مدفون شود، هر که او را زیارت کند در حالتی که عارف باشد به حق او، خدای تعالی او را بخشد اجر آن کس که انفاق کند قبل از فتح و قتال کند.

ص: ۴۹۹

حدَّثنا مُحَمَّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدَّثنا عبد العزيز بن يحيى قال: حدَّثنا مُحَمَّد بن زكريّا قال:

حدَّثنا جعفر بن محمّد بن عماره عن أبيه عن الصّادق جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن أمير المؤمنين عليّ عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله سيدفن بضعه منّي بأرض خراسان لا يزورها مؤمن إلّا أوجب الله عزّ وجلّ له الجنّة و حرّم جسده على النّار.

حدَّثنا أحمد بن الحسن القطّانيّ و محمّد بن أحمد بن إبراهيم اللّيثيّ و محمّد بن إبراهيم بن إسحاق المكتّب الطالقانيّ و محمّد بن بكران النّقاش قالوا حدَّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد الهمدانيّ مولى بنى هاشم قال أخبرنا عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام أنّه قال إنّ بخراسان لبقعه يأتي عليها زمان تصير مختلف الملائكه و لا يزال فوج ينزل من ۹۱۴۴

محمّد بن ابراهيم بن اسحاق طالقاني گوید:

روایت کرد برای ما عبد العزيز بن يحيى از محمد بن زكريا از جعفر بن محمّد بن عمّاره از پدرش از امام صادق از آبای گرامی اش عليهم السّلام از امير المؤمنين، علی عليه السّلام که فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: زود باشد که پاره ای از من مدفون گردد به زمین خراسان، زیارت نکند او را مؤمن، مگر واجب گرداند خدای تعالی برای او جنت را و حرام گرداند تن او را بر آتش.

احمد بن حسن قطناني و محمد بن احمد بن ابراهيم لثي و محمد بن اسحاق مكتب طالقاني و محمد بن بكران نقاش گویند: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعيد همدانی گوید: علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از علی بن موسی الرضا علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: در خراسان بقعه ای است، زمانی بر او بیاید که محل آمد و شد ملایکه گردد و همیشه فوجی از آسمان فرود آیند و فوجی بالا روند تا آن زمان که نفخ صور

السَّيِّمَاءُ وَفُوجٌ يَصْعَدُ إِلَى أَنْ يَنْفَخَ فِي الصُّورِ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَيْ بَقْعَهُ هَذِهِ قَالَ هِيَ بَارِضُ طُوسٍ وَ هِيَ وَ اللَّهُ رَوْضُهُ
مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ مَنْ زَارَنِي فِي تِلْكَ الْبَقْعَةِ كَانَ كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ وَ كُتِبَ لَهُ ثَوَابُ أَلْفِ حُجَّةٍ
مَبْرُورَةٍ وَ أَلْفِ عَمْرَةٍ مَقْبُولَةٍ وَ كُنْتُ أَنَا وَ آبَائِي شَفَعَاءَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

٩١٦٦

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ
الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ بَيْنَ جَبَلِي طُوسٍ قَبْضَهُ قَبْضَتْ مِنَ الْجَنَّةِ مَنْ دَخَلَهَا كَانَ آمِنًا
يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ.

٩١٧٧

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلُوِيَه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ضَمَنْتَ لِمَنْ زَارَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِطُوسٍ عَارِفًا بِحَقِّهِ الْجَنَّةَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.

دمیده شود. گفتند: یا بن رسول الله! کدام بقعه است آن؟! فرمود: آن در زمین طوس است و آن به خدا روضه ای است از ریاض
بهشت، هر که مرا در آن بقعه زیارت کند چنان باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کرده و خداوند برای او
بنویسد ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول و من و پدران من شفیعان او باشیم روز قیامت.

٩١٦٦

محمد بن موسی بن متوکل گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از داود بن قاسم جعفری که
گفت: شنیدم از ابا جعفر محمد بن علی علیهما السَّلام که فرمود: میان دو کوه طوس قطعه ای است که از جَنَّتِ قبض شده، هر
که داخل آن شود ایمن باشد روز قیامت از آتش.

٩١٧٧

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد العظیم بن حسنی از ابو جعفر
محمد بن علی علیهما السَّلام که فرمود: کسی که زیارت کند پدرم علیهم السَّلام را به طوس، در حالی که عارف باشد به حقّ
او، به خدا من جَنَّتِ را برای او ضامنم.

ص: ٥٠١

و بهذا الإسناد عن عبد العظيم بن عبد الله قال قلت لأبي جعفر عليه السلام قد تحيرت بين زیاره قبر أبي عبد الله عليه السلام و بین زیاره قبر أبيك عليه السلام بطوس فما ترى فقال لي مكانك ثم دخل و خرج و دموعه تسيل على خديه فقال زوار قبر أبي عبد الله عليه السلام كثيرون و زوار قبر أبي عليه السلام بطوس قليلون.

۹۱۹۹

حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنه قال: حدّثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن أبيه عن أبي الصّیلت عبد السلام بن صالح الهروي قال سمعت الرضا عليه السلام يقول و الله ما منا إلا مقتول شهيد فقيل له و من يقتلك يا ابن رسول الله قال شرّ خلق الله في زمانی يقتلني بالسّم ثم يدفني في دار مضيّقه و بلاد غربه ألا فمن زارني في غربتي كتب الله تعالى له أجر مائه ألف شهيد و مائه ألف صديق و مائه ألف حاجّ و معتمر و مائه ألف مجاهد و حشر في زمرة و جعل في الدرجات العلى في الجنّة رفيقنا.

۹۱۸۸

عبد العظيم حسنى گوید: به ابی جعفر عليه السلام عرض کردم که من متحیرم میان زیارت قبر ابی عبد الله عليه السلام و میان قبر پدر تو در طوس، رأی تو چیست؟! فرمود: همین جا باش؛ پس داخل شد و بیرون آمد و اشک های او بر گونه اش می ریخت و می فرمودند: زوار قبر ابی عبد الله عليه السلام بسیارند و زوار قبر پدرم عليه السلام در طوس کم هستند.

۹۱۹۹

علی بن ابراهيم از پدرش از ابا صلت روایت کند که گفت: شنیدم از امام رضا عليه السلام که می فرمود: و الله! هیچ یک از ما نبود مگر مقتول و شهید. با او گفتند: تو را که می کشد یا بن رسول الله؟! فرمود: بدترین خلق خدا در زمان من، مرا به زهر می کشد؛ پس دفن می کند مرا در سرای مضيّعه و بلاد غربت، هر که مرا زیارت کند در غربت، بنویسد خدای تعالی برای او اجر صد هزار شهید و صد هزار صديق و صد هزار حج گزار و صد هزار جهاد کننده و در جمع ما محشور گردد و در درجات اعلی در جنت رفيق ما باشد.

ص: ۵۰۲

حدَّثنا مُحَمَّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حَدَّثنا مُحَمَّد بن الحسن الصِّفَّار عن أحمد بن مُحَمَّد بن عيسى عن أحمد بن مُحَمَّد بن أبى نصر البزنطى قال قرأت كتاب أبى الحسن الرضا عليه السَّلام أبلغ شيعتنا أنَّ زيارتى تعدل عند الله ألف حجَّه قال فقلت لأبى جعفر عليه السَّلام ابنه ألف حجَّه قال إى والله ألف ألف حجَّه لمن زاره عارفا بحقَّه.

حدَّثنا مُحَمَّد بن إبراهيم بن إسحاق الطَّالقانى رضى الله عنه قال: حَدَّثنا أحمد بن مُحَمَّد بن سعيد الكوفى مولى بنى هاشم عن على بن الحسين بن على بن فضال عن أبيه عن أبى الحسن على بن موسى الرضا عليه السَّلام أنَّه قال له رجل من أهل خراسان يا ابن رسول الله رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله فى المنام كأنَّه يقول لى كيف أنتم إذا دفن فى أرضكم بضعتى و استحفظتم وديعتى و غيب فى ثراكم نجمى فقال له الرضا عليه السَّلام أنا المدفون فى أرضكم و أنا ۹۲۰ ۱۰

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسن از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت: نامه ابو الحسن الرضا علیه السَّلام را خواندم که نوشته بود: به شیعه ما برسان که زیارت من نزد خدا برابر است با هزار حج. گفتم: با پسر او ابو جعفر علیه السَّلام که هزار حج؟ فرمود: و الله! هزار هزار حج برای کسی که زیارت او کند، در حالی که عارف باشد به حق او.

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن مُحَمَّد بن سعید کوفی از علی بن حسین بن علی بن فضال از پدرش که گفت: مردی از خراسان به امام رضا علیه السَّلام گفت: یا بن رسول الله! در خواب دیدم حضرت رسول صلى الله عليه وآله را گویا که با من می فرمود: چگونه خواهد بود بر شما وقتی که مدفون شود در زمین شما پاره ای از من و به شما سپرده شود و دیت من و در خاک شما غایب شود ستاره من؟ امام رضا علیه السَّلام به او فرمود: منم مدفون در زمین شما، و منم

بضعه نبیکم فأنا الوديعه و النجم ألا- و من زارنی و هو یعرف ما أوجب الله تبارک و تعالی من حقّی و طاعتی فأنا و آبائی شفعاؤه يوم القيامة و من کنا شفعاؤه نجا و لو کان علیه مثل وزر الثقلین الجنّ و الإنس و لقد حدّثنی أبی عن جدّی عن أبیه عن آبائه علیه السّلام أنّ رسول الله صلّی الله علیه و آله قال من زارنی فی منامه فقد زارنی لأنّ الشّیطان لا یتمثّل فی صورتی و لا فی صورہ أحد من أوصیائی و لا فی صورہ أحد من شیعتهم و إنّ الرّؤیا الصادقه جزء من سبعین جزءا من النّبوّه.

۹۲۲ ۱۲

حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن عبد الرّحمن بن أبی نجران قال سألت أبا جعفر علیه السّلام ما تقول لمن زار أباک قال الجنّه و الله.

پاره نبی و ودیعه و ستاره، بدانید هر که مرا زیارت کند و بداند آن چه خداوند واجب کرده از حق من و طاعت من؛ پس من و پدرانم شفیعان او باشیم روز قیامت، و هر که ما شفیعان او باشیم برهد هر چند بر او مثل و بال ثقلین، جنّ و انس باشد و مرا پدرم حدیث کرد از جدّم از پدرش از پدرانش علیهم السّلام که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر که مرا زیارت کند در خواب خود، به تحقیق زیارت کرده است مرا، زیرا شیطان متمثل نشود در صورت من و نه یکی از صورت اوصیای من و نه در صورت یکی از شیعیان آنها و رؤیای صادقه یک جزء از هفتاد جزء نبوّت هستند.

۹۲۲ ۱۲

سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از عبد الرحمن بن ابی نجران که گفت:

از ابو جعفر علیه السّلام پرسیدم: چه می گوئید برای کسی که پدرت را زیارت کند؟ فرمود: جنّت به خدا قسم.

ص: ۵۰۴

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّيْفَارِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لِمَنْ زَارَ وَالِدَكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخُرَاسَانَ قَالَ الْجَنَّةُ وَاللَّهُ الْجَنَّةُ وَاللَّهُ.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْمَصْرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي حَجَرٍ الْأَسْلَمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ بْنُ جَابِرٍ بْنُ يَزِيدَ الْجَعْفِيُّ قَالَ سَمِعْتُ وَصِيَّ الْأَوْصِيَاءِ وَوَارِثَ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ حَدَّثَنِي سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَتَدْفَنُ ۹۲۳ ۱۳

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از علی بن اسباط که گفت: از ابا جعفر علیه السلام پرسیدم که چه باشد برای کسی که پدرت را زیارت کند در خراسان؟ فرمود: جنت به خدا قسم جنت.

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از محمد بن سلیمان مصری از پدرش از ابراهیم بن حجر اسلمی که گفت: روایت کرد برای ما قبیصه بن جابر بن یزید جعفری که گفت: شنیدم وصی اوصیاء و وارث علم انبیاء ابا جعفر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام می فرمود: روایت کرد برای من سید عابدین علی بن حسین از سید الشهداء حسین بن علی از سید اوصیاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

زود باشد که دفن شود بضعة من در سرزمین

بضعه منى بأرض خراسان ما زارها مكروب إلا نفس الله كربته و لا مذنب إلا غفر الله ذنوبه.

۹۲۵ ۱۵

حدَّثنا جعفر بن علي بن الحسين بن علي بن عبد الله بن المغيرة الكوفي رضي الله عنه قال: حدَّثني جدِّي الحسين بن علي عن الحسين بن يوسف عن محمَّد بن أسلم عن محمَّد بن سليمان قال سألت أبا جعفر محمَّد بن علي الرضا عليه السَّلام عن رجل حجَّ حجَّه الإسلام فدخل متمتعا بالعمرة إلى الحجِّ فأعانه الله تعالى على حجَّه و عمرته ثم أتى المدينة فسلم على النَّبيِّ صلى الله عليه و آله ثم أتى أباك أمير المؤمنين عليه السَّلام عارفا بحقه يعلم أنَّه حجَّه الله على خلقه و بابه العدى يؤتى منه فسلم عليه ثم أتى أبا عبد الله الحسين بن علي عليه السَّلام فسلم عليه ثم أتى بغداد فسلم على أبي الحسن موسى عليه السَّلام ثم انصرف إلى بلاده فلما كان في هذا الوقت رزقه الله تعالى ما يحجُّ به فأيهما أفضل أ هذا الذي حجَّ حجَّه الإسلام يرجع أيضا فيحجُّ أو يخرج إلى خراسان إلى أبيك علي بن موسى الرضا عليه السَّلام فيسلم عليه قال بلى يأتي خراسان، أو را زیارت نکند غمزده و گناهکاری، مگر اینکه خداوند غم او را رفع کند و گناهانش را بیامرزد.

۹۲۵ ۱۵

جعفر بن علي بن حسين بن علي بن عبد الله بن مغيرة كوفي گوید: روایت کرد برای من جدم از محمَّد بن سليمان گفت: پرسیدم از ابا جعفر محمَّد بن علي عليهما السَّلام که مردی به حج اسلام رفت، عمره و تمتع گزارد؛ پس از حج خدای عزَّ و جلَّ او را اعانت نمود بر حج و عمره؛ پس به مدینه آمد و بر نبی صلی الله علیه و آله سلام کرد؛ پس نزد پدر تو امیر المؤمنين علیه السَّلام آمد در حالتی که عارف بود، به حق او و می دانست که او حجّت خداست بر خلق او و بابی است که از آن جا باید در آمدن و بر او سلام کرد؛ پس به نزد ابی عبد الله حسین علیه السَّلام رفت و بر او سلام کرد؛ پس به بغداد آمد و بر ابی الحسن موسی علیه السَّلام سلام کرد؛ پس باز گشت به بلاد خود و چون آن وقت او را خدای تعالی مالی روزی کرد که به آن می تواند حج انجام دهد حالا - کدام بهتر است او را که حجّه الاسلام گزارده است، باز عود کند و حج گزارد یا بیرون رود به خراسان به جانب پدرت علی بن موسی الرضا علیهما السَّلام و بر او سلام کند؟

ص: ۵۰۶

إلى خراسان فيسَلِّم على أبي عليه السَّلام أفضل و ليكن ذلك في رجب و لا ينبغي أن تفعلوا هذا اليوم فإنَّ علينا و عليكم من السَّلعان شنه.

٩٢٦ ١٦

حدَّثنا أبي رحمه الله و محمَّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله بن أبي خلف قال: حدَّثنا أحمد بن محمَّد بن عيسى و محمَّد بن الحسين بن أبي الخطَّاب عن أحمد بن محمَّد بن أبي نصر البزنطيِّ قال سمعت الرِّضا عليه السَّلام يقول ما زارنى أحد من أوليائى عارفا بحَقِّى إلَّا تشفَّعت له يوم القيامة.

٩٢٧ ١٧

حدَّثنا علي بن عبد الله الورَّاق رضى الله عنه قال:

حدَّثنا سعد بن عبد الله بن أبي خلف قال:

حدَّثنا عمران بن موسى عن الحسين بن علي بن التَّعمان عن محمَّد بن الفضيل عن غزوان الضَّبِّيِّ قال أخبرنى عبد الرحمن بن إسحاق عن التَّعمان بن سعد قال: قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السَّلام سيقتل رجل من ولدى بأرض خراسان بالسَّم فرمود: به خراسان رود و بر پدرم سلام کند، بهتر است و باید آن در رجب باشد و نباید امروز کنید که از ناحیه سلطان بر ما و شما عیب کنند.

٩٢٦ ١٦

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله بن ابی خلف از احمد بن محمد بن عیسی از ابی الخطَّاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السَّلام می فرمود: مرا زیارت نکنند یکی از دوستان من که عارف به حق من باشد، مگر این که شفاعت کنم برای او روز قیامت.

٩٢٧ ١٧

علی بن عبد الله بن ورَّاق گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبد الله بن ابی خلف از عمران بن موسی از حسین بن علی بن نعمان از محمد بن فضیل از غزوان ضبِّي که گفت: خبر داد مرا عبد الرحمن بن اسحاق از نعمان بن سعد که گفت: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السَّلام فرمود: زود باشد که کشته شود مردی از فرزندان من به زمین خراسان به زهر و به ظلم،

ص: ٥٠٧

ظلما اسمه اسمی و اسم أبیه اسم ابن عمران موسى عليه السّلام ألا فمن زاره في غربته غفر الله تعالى ذنوبه ما تقدّم منها و ما تأخّر و لو كانت مثل عدد النّجوم و قطر الأمطار و ورق الأشجار.

۹۲۸ ۱۸

حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن تاتانه و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب و أحمد بن عليّ بن إبراهيم بن هاشم و محمّد بن عليّ ماجيلويه و محمّد بن موسى بن المتوكّل و عليّ بن هبه الله الورّاق رضی الله عنهم قالوا حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمّد بن أبي عمير عن حمزه بن حمران قال: قال أبو عبد الله عليه السّلام يقتل حفدتی بأرض خراسان فی مدینه یقال لها طوس من زاره إليها عارفا بحقه أخذته بيدي يوم القيامة فأدخلته الجنّة و إن كان من أهل الكبائر قال قلت جعلت فداك و ما عرفان حقه قال يعلم أنّه إمام مفترض الطّاعه شهيد من زاره عارفا بحقه أعطاه الله تعالى له أجر سبعين ألف شهيد ممّن استشهد بين يدي رسول الله صلّى الله عليه و آله على حقيقه.

نام او نام من است و نام پدرش نام پسر عمران موسى عليه السّلام باشد، هر که او را زیارت کند در غربت او، خداوند گناهان او را بیامزد، آن چه متقدّم است و آن چه متأخّر است هر چند همچو عدد ستارگان و قطره های باران و برگ درختان باشد.

۹۲۸ ۱۸

حسين بن ابراهيم بن تاتانه و حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مكتب و احمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم و محمد بن علي ماجيلويه و محمد بن موسى بن متوكل و علي بن هبه الله ورّاق گویند: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از حمزه بن حمران که گفت: ابو عبد الله عليه السّلام فرمود: نبیره من کشته شود به زمین خراسان در شهری که او را طوس گویند، هر که زیارت کند او را آن جا، عارف به حق او، دست او روز قیامت بگیرم و در جنت درآورم، هر چند از اهل کبایر باشد. گفتم: فدای تو شوم، حق او شناختن کدام است؟! فرمود: داند که او امام مفترض الطّاعه است و شهید، هر که او را زیارت کند، عارف به حق، خدای تعالی او را اجر هفتاد شهیدی بخشد که پیش روی رسول صلی الله علیه و آله شهید شده باشد به حقیقت.

ص: ۵۰۸

و فی حدیث آخر قال: قال الصادق علیه السّلام یقتل لهذا و أومی بیده إلى موسى علیه السّلام ولد بطوس و لا یزوره من شیعتنا إلاّ الأندر فالأندر.

۹۲۹ ۱۹

حدّثنا أحمد بن محمد بن یحیی العطّار قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أيّوب بن نوح قال سمعت أبا جعفر محمد بن علی بن موسى علیه السّلام یقول من زار قبر أبی علیه السّلام بطوس غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر فإذا کان یوم القیامه نصب له منبر بحذاء منبر رسول الله صلّی الله علیه و آله حتّی یفرغ الله تعالی من حساب العباد.

۹۳۰ ۲۰

حدّثنا جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه قال: حدّثنا الحسین بن محمد بن عامر عن عمّه عبد الله بن عامر عن سلیمان بن حفص المروزی قال سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر علیه السّلام یقول من زار قبر ولدی علیّ کان له عند الله تعالی سبعون حجّه مبروره قلت سبعون حجّه قال نعم در حدیث دیگر است که امام صادق علیه السّلام اشاره به فرزند خود موسی علیه السّلام کرد و فرمود:

کشته می شود فرزندی از این در طوس، زیارت نمی کند او را شیعه ما مگر افراد کم و کمتری.

۹۲۹ ۱۹

احمد بن محمد بن یحیی عطّار از ایّوب بن نوح روایت کرده که گفت: شنیدم از ابا جعفر محمد بن علی علیهما السّلام که می فرمود: هر که زیارت کند قبر پدرم را در طوس، بیامرزد خدای تعالی گناهان او را، آن چه گذشته و آن چه بیاید و چون روز قیامت شود منبری برای او برابر منبر رسول خدا صلّی الله علیه و آله نصب شود تا خدای تعالی از حساب عباد خود فارغ شود.

۹۳۰ ۲۰

جعفر بن محمد بن مسرور گوید: روایت کرد برای ما حسین بن محمد بن عامر از عبد الله بن عامر از سلیمان بن حفص مروزی که گفت: شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السّلام که فرمود: هر که زیارت کند قبر فرزند مرا، او را نزد خداوند هفتاد حجّ مقبول باشد. گفتم: هفتاد حجّ؟! فرمود: آری، هفتاد هزار حجّ پس گفت:

ص: ۵۰۹

و سبعون ألف حجّه ثمّ قال ربّ حجّه لا تقبل و من زاره أو بات عنده ليله كان كمن زار الله تعالى في عرشه قلت كمن زار الله في عرشه قال نعم إذا كان يوم القيامة كان على عرش الله تعالى أربعة من الأولين و أربعة من الآخرين فأما الأولين فنوح و إبراهيم و موسى و عيسى عليه السّلام و أمّا الأربعة الآخرون فمحمّد و عليّ و الحسن و الحسين صلّى الله عليه و آله ثمّ يمدّ المطمار فتقعد معنا زوّار قبور الأئمّه إلّا أنّ أعلاهم درجه و أقربهم حبوه زوّار قبر ولدى عليّ.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله عليه معنى قوله عليه السّلام كان كمن زار الله تعالى في عرشه ليس بتشبيه لأن الملائكة تزور العرش و تلوذ به و تطوف حوله و تقول نزور الله في عرشه كما نقول نحج بيت الله و نزور الله لأن الله تعالى ليس بموصوف بمكان تعالى عن ذلك علوا كبيرا.

۹۳۱ ۲۱

حدّثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشيّ رضى الله عنه قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا أحمد بن عليّ الأنصاريّ عن أبي الصّلت و بسا حجّ كه مقبول نشود و هر كه او را زیارت كند یا نزد او به سر آورد مانند كسی است كه خدا را در عرش زیارت كرده. گفتیم: مانند كسی كه خدا را در عرش زیارت كرده؟! فرمود: آری! هرگاه قیامت شود بر عرش خداوند چهار كس از اولین باشند و چهار كس از آخرین اما اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السّلام و آخرین محمّد و علی و حسن و حسین علیهم السّلام، سپس مطمر كشیده شود؛ پس با ما بنشیند زوّار قبور امامان علیهم السّلام، بدانید كه بالاتر از همه در پایه و نزدیک ترشان در عطا، زوّار قبر فرزند من علی هستند.

مصنّف گوید: معنی حدیث این است كه مانند كسی بود كه خدا را در عرش او زیارت كند، تشبیه نیست زیرا ملائكه عرش خدا را زیارت می كنند و به او پناه برده و بر آن طواف می كنند و می گویند ما خدا را در عرش او زیارت می كنیم، چنان چه می گوئیم حج خانه خدا می كنیم و خدا را زیارت می كنیم و خدا را مكان نباشد و متعالی باشد از این نسبت.

۹۳۱ ۲۱

تميم بن عبد الله بن تميم قرشي گوید:

روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری از ابا صلت هروی كه گفت:

ص: ۵۱۰

الهروی قال كنت عند الرضا عليه السلام فدخل عليه قوم من أهل قم فسلموا عليه فردّ عليهم وقربهم ثم قال لهم الرضا عليه السلام مرحبا بكم و أهلا فأنتم شيعتنا حقًا و سيأتي عليكم يوم تزوروني فيه تربتي بطوس ألا فمن زارني و هو على غسل خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمّه.

۹۳۲ ۲۲

حدّثنا محمّد بن أحمد السّنانی رضی الله عنه قال: حدّثنا أبو الحسین محمّد بن جعفر الأسدی قال: حدّثنی سهل بن زیاد الآدمی عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی قال سمعت علی بن محمّد العسکری علیه السّلام یقول أهل قم و أهل آبه مغفور لهم لزیارتهم لجدی علی بن موسی الرضا علیه السّلام بطوس ألا و من زاره فأصابه فی طریقہ قطره من السّماء حرّم الله جسده علی النّار.

۹۳۳ ۲۳

حدّثنا أحمد بن هارون الفامی رضی الله عنه قال:

حدّثنا محمّد بن جعفر بن بطّه قال: حدّثنا محمّد بن علی بن محبوب عن إبراهيم نزد امام رضا علیه السّلام بودم، قومی از اهل قم داخل شدند و سلام کردند، جواب ایشان بگفت و ایشان را نزدیک ساخت؛ پس فرمود: مرحبا بکم و اهلا و شیعه ما هستید حقا و زود باشد که روزی بیاید بر شما که زیارت کنید تربت مرا به طوس، بدانید که هر که مرا زیارت کند و او با غسل باشد، از گناهان بیرون رود همچو روزی که او را مادر زاید.

۹۳۲ ۲۲

محمد بن احمد سناني گوید: روایت کرد برای ما ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی از سهل بن زیاد آدمی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی که گفت: شنیدم از علی بن محمّد عسکری علیهما السّلام که می فرمود: اهل قم و اهل آبه مغفورند به خاطر زیارت جدّم علی بن موسی الرضا علیهما السّلام به طوس، هر که زیارت کند او را و در راه برسد به او قطره ای از آسمان، حرام کند خدای تعالی جسد او را بر آتش.

۹۳۳ ۲۳

احمد بن هارون فامی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن جعفر بطه از محمد بن علی بن محبوب از ابراهیم بن هاشم از سلیمان بن

ص: ۵۱۱

بن هاشم عن سليمان بن حفص المروزي قال سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام إن ابني [علي] عليًا مقتول بالسَّم ظلما و مدفون إلى جنب هارون بطوس من زاره كمن زار رسول الله صلى الله عليه و آله.

٩٣٤ ٢٤

حدَّثنا محمَّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمَّد بن الحسن الصَّيْفَار عن أحمد بن محمَّد بن عيسى عن الحسن بن عليٍّ الوشاء قال سمعت أبا الحسن الرضا عليه السَّلام يقول إنَّ لكلَّ إمام عهدا في عنق أوليائه و شيعته و إنَّ من تمام الوفاء بالعهد و حسن الأداء زيارة قبورهم فمن زارهم رغبه في زيارتهم و تصديقا بما رغبوا فيه كانت أئمتهم شفعا لهم يوم القيامة.

٩٣٥ ٢٥

حدَّثنا محمَّد بن عليٍّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمَّد بن يحيى العطار عن حمدان بن سليمان النيسابوري عن عليٍّ بن محمَّد الحصيني عن عليٍّ بن محمَّد بن مروزي كه مي گفت: شنيدم از موسى بن جعفر عليهما السَّلام كه فرمود: پسر من علي به زهر ستم كشته شود، و در جانب هارون مدفون شود در طوس، هر كه او را زيارت كند مانند كسي است كه رسول خدا صلى الله عليه و آله را زيارت كرده باشد.

٩٣٤ ٢٤

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفَّار از حسن بن علی و شاء كه گفت: شنيدم از امام رضا عليه السَّلام كه فرمود: هر امامی را عهدی است در گردن اولیا و شیعه او و از تمام كردن وفا به عهد و خوب گزاردن آن است كه قبور ایشان زيارت كنند؛ پس هر كه ایشان را زيارت كند از روی رغبه، و تصديق كند به آن چه در ترغيب ایشان آمده است، امامان ایشان شفيعان ایشان باشند روز قيامت.

٩٣٥ ٢٥

محمد بن علی ماجيلويه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن يحيى عطار از حمدان بن سليمان نيشابوري از علی بن محمد حصيني از علی بن محمد بن مروان از ابراهيم بن عقبه

ص: ٥١٢

مروان عن إبراهيم بن عقبة قال كتبت إلى أبي الحسن الثالث عليه السلام أسأله عن زیاره أبی عبد الله الحسین علیه السلام و عن زیاره أبی الحسن و أبی جعفر علیه السلام فكتب إلى أبو عبد الله علیه السلام المقدم و هذا أجمع و أعظم أجرا.

۹۳۶ ۲۶

حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار قال قلت لأبي جعفر عليه السلام يعني محمد بن علي الرضا عليه السلام جعلت فداك زیاره الرضا علیه السلام أفضل أم زیاره أبی عبد الله الحسین علیه السلام فقال زیاره أبی علیه السلام أفضل و ذلك أن أبا عبد الله علیه السلام يزوره كل الناس و أبی علیه السلام لا يزوره إلا الخواص من الشيعة.

۹۳۷ ۲۷

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي الوشاء قال: قال أبو الحسن الرضا علیه السلام إنني سأقتل بالسَّيم كه گفت: نوشتم به امام علی نقی علیه السلام و از او پرسیدم از زیارت ابا عبد الله حسین علیه السلام و زیارت ابی الحسن علیه السلام و ابی جعفر علیه السلام، به من نوشت: ابا عبد الله مقدم است و آن جا معتبر و بزرگ تر است در اجر.

۹۳۶ ۲۶

محمد بن موسى بن متوكل گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن مهزیار كه گفت: به ابی جعفر علیه السلام یعنی محمد بن علی الرضا علیه السلام، گفتم: فدای تو شوم زیارت امام رضا علیه السلام فاضل تر است یا زیارت ابو عبد الله الحسین علیه السلام؟! فرمود: زیارت پدرم فاضل تر است چرا كه ابو عبد الله علیه السلام را همه زیارت می کنند و پدر مرا زیارت نمی کنند، مگر خاصان شیعه.

۹۳۷ ۲۷

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:

روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن وشاء كه گفت: ابو الحسن امام رضا علیه السلام فرمود:

من زود باشد كه به زهر كشته شود مظلوم،

ص: ۵۱۳

مظلوما فمن زارني عارفا بحقي غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر.

۹۳۸ ۲۸

حدَّثنا مُحَمَّد بن أَحْمَد السِّنَانِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَد بن يَحْيَى بن زَكْرِيَّا الْقَطَّان قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّد بَكْر بن عُبَيْد اللَّهِ بن حَبِيب قَالَ: حَدَّثَنَا تَمِيم بن بَهْلُول عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيل بن مَهْرَان عَنْ جَعْفَر بن مُحَمَّد عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ إِذَا حَجَّ أَحَدُكُمْ فَلِيخْتَم حَجَّهُ بِزِيَارَتِنَا لِأَنَّ ذَلِكَ مِنْ تَمَام الْحَجِّ.

۹۳۹ ۲۹

حدَّثنا مُحَمَّد بن عَلِيٍّ مَاجِلُويهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّد بن يَحْيَى الْعَطَّار قَالَ:

حدَّثنا مُحَمَّد بن الْحُسَيْن بن أَبِي الْخَطَّاب عَنْ مُحَمَّد بن سَنَان عَنْ عَمَّار بن مَرْوَانَ عَنْ جَابِر عَنْ أَبِي جَعْفَر عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ تَمَام الْحَجِّ لِقَاءَ الْإِمَام.

۹۴۰ ۳۰

حدَّثنا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيٌّ بن إِبْرَاهِيم بن هَاشِم عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّد بن هَرَكَةَ مَرَا زِيَارَتِ كُنْدِ عَارِفَ بِهِ حَقٍّ مِنْ، خَدَاوَنَدِ گَنَاهَانِ مُتَقَدِّمٍ وَ مُتَأَخَّرٍ أَوْ رَا بِيَا مَرْزَد.

۹۳۸ ۲۸

مُحَمَّد بن أَحْمَد سَنَانِي كَوَيْد: رَوَايَتِ كَرْدِ بَرَايِ مَا أَحْمَد بن يَحْيَى بن زَكْرِيَّا از أَبُو مُحَمَّد بَكْر بن عُبَيْد اللَّهِ بن حَبِيبِ از تَمِيم بن بَهْلُولِ از پَدَرشِ از إِسْمَاعِيل بن مَهْرَانِ از جَعْفَر بن مُحَمَّدِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كِهَ فَرَمُود: هَر گَاهِ حَجَّ كُنْدِ يَكِي از شَمَا، بَايَدِ خَتَمِ آن رَا بِيَا زِيَارَتِ مَا كُنْدِ كِهَ آن از تَمَامِ حَجِّ اسْت.

۹۳۹ ۲۹

مُحَمَّد بن عَلِيٍّ مَاجِلُويهِ كَوَيْد: رَوَايَتِ كَرْدِ بَرَايِ مَا مُحَمَّد بن يَحْيَى عَطَّارِ از مُحَمَّد بن حُسَيْن بن أَبِي الْخَطَّابِ از مُحَمَّد بن سَنَانِ از عَمَّار بن مَرْوَانَ از جَابِرِ از أَبُو جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِهَ فَرَمُود: كَامَلِ شَدْنِ حَجِّ، بِيَا مَلَاقَاتِ إِمَامِ اسْت.

۹۴۰ ۳۰

پَدَرَمِ از عَلِيٍّ بنِ إِبْرَاهِيمِ بنِ هَاشِمِ از پَدَرشِ از مُحَمَّد بنِ أَبِي عَمِيرِ از عَمْرِ بنِ اَذِينَهِ از

ص: ۵۱۴

أبي عمير عن عمر بن أذينة عن زراره عن أبي جعفر عليه السّلام قال إنّما أمر النّاس أن يأتوا هذه الأحجار فيتطوّفوا بها ثمّ [يأتونها] يأتونا فيخبرونا بولايتهم و يعرضوا علينا نصرتهم.

۹۴۱ ۳۱

حدّثنا أبي رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع عن صالح بن عقبه عن زيد الشّحام قال قلت لأبي عبد الله عليه السّلام ما لمن زار واحدا منكم قال كمن زار رسول الله صلّى الله عليه وآله.

۹۴۲ ۳۲

حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المکتب و محمّد بن عليّ ماجيلويه و أحمد بن عليّ بن إبراهيم بن هاشم و الحسين بن إبراهيم [بن] تاتانه و عليّ بن عبد الله الورّاق رضی الله عنهم قالوا حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن الصّقر بن دلف قال سمعت سيّدی عليّ بن محمّد بن عليّ الرضا عليه السّلام يقول من كانت له إلى الله حاجة فليزر قبر جدّی زراره از ابو جعفر عليه السّلام که فرمود: مردم مأمور شده اند که خود را به آن سنگها نزدیک کرده و گرد آن طواف نمایند، آنگاه به سوی ما آیند و دوستی و نصرت خود را به ما عرضه دارند.

۹۴۱ ۳۱

محمد بن يحيى عطار گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسين بن ابی الخطّاب از محمد بن اسماعیل بن بزيع از صالح بن عقبه از زيد شحام که گفت: به ابو عبد الله عليه السّلام عرض کردم:

کسی که شما را زیارت کند او را چه باشد؟ فرمود:

مانند آن چه که کسی رسول صلی الله عليه و آله را زیارت کند.

۹۴۲ ۳۲

حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مکتب و محمد بن عليّ ماجيلويه و احمد بن عليّ بن ابراهيم بن هاشم و حسين بن ابراهيم تاتانه و عليّ بن عبد الله ورّاق گویند: روایت کرد برای ما عليّ بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از صقر بن دلف که گفت: شنیدم از سيّد خود، عليّ بن محمّد بن عليّ الرضا عليهم السّلام که می فرمود:

هر که او را حاجتی باشد با خدای عزّ و جلّ، باید قبر جدّم امام رضا عليه السّلام را در

ص: ۵۱۵

الرّضا عليه السّلام بطوس و هو على غسل و ليصلّ عند رأسه ركعتين و ليسأل الله حاجته في قنوته فإنّه يستجيب له ما لم يسأل في مأثم أو قطيعه رحم و إنّ موضع قبره لبقعه من بقاع الجنّه لا يزورها مؤمن إلّا أعتقه الله من النّار و أحله إلى دار القرار.

۹۴۳ ۳۳

حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقانيّ رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد الهمدانيّ مولى بنی هاشم قال: حدّثنا عليّ بن الحسن بن فضال عن أبيه قال سمعت أبا الحسن عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام يقول أنا مقتول و مسموم و مدفون بأرض غربه أعلم ذلك بعهد عهده إلى أبي عن أبيه عن آبائه عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام عن رسول الله صلّى الله عليه و آله ألا- فمن زارني في غربتي كنت أنا و آبائي شفعاء يوم القيامة و من كنّا شفعاء نجا و لو كان عليه مثل وزر الثّقلين.

طوس زیارت کند و او غسل کرده باشد و نزد سر او دو رکعت نماز گزارد و از خدا حاجت خواهد در قنوت آن، زیرا مستجاب می شود برای او مادام که گناهی یا قطع رحمی نباشد. و موضع قبر او بقعه ای است از بقعه های بهشت، زیارت نمی کند آن بقعه را مگر مؤمنی که آزاد می کند او را خداوند از آتش و جای می دهد در جنت.

۹۴۳ ۳۳

محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید همدانی از علی بن حسن بن فضال از پدرش که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السّلام که می فرمود: من کشته می شوم و زهر داده می شوم و مدفون می گردم به ارض غربت، می دانم این به عهده ای است که پدرم با من کرده است از پدرانش از علی علیه السّلام از رسول خدا صلّى الله عليه و آله، بدانید که هر که مرا زیارت کند در غربتم، من و پدرانم شفیعان او باشیم روز قیامت و هر که ما شفیعان او باشیم، نجات یابد؛ اگر چه بر او همچو وبال ثقلین باشد.

ص: ۵۱۶

حدَّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب و عليّ بن عبد الله الورّاق رضي الله عنهما قالَا حدَّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه إبراهيم بن هاشم عن عبد السّلام بن صالح الهرويّ قال دخل دعبل بن عليّ الخزاعيّ رحمه الله على عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام بمرو فقال له يا ابن رسول الله صلّى الله عليه وآله إنّي قد قلت فيك قصيده و آليت على نفسي أن لا أنشدها أحدا قبلك فقال عليه السّلام هاتها فأنشده:

مدارس آیات خلت من تلاوه

و منزل وحی مقفر العرصات

فلمّا بلغ إلى قوله

أرى فيئهم فى غيرهم متقسّما

و أيدىهم من فيئهم صفرات

بكى أبو الحسن الرضا عليه السّلام و قال له صدقت يا خزاعيّ فلمّا بلغ إلى قوله:

إذا وتروا مدّوا إلى و اترىهم

أكفّا عن الأوتار منقبضات

جعل أبو الحسن عليه السّلام يقلّب كفيّه و يقول:

حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مؤدب و على بن عبد الله ورّاق گویند:روایت کرد برای ما على بن ابراهيم بن هاشم از پدرش ابراهيم بن هاشم از عبد السّلام بن صالح هروى که گفت:زمانى که امام رضا عليه السّلام در مرو نزول اجلال فرمود،دعبل بن على خزاعى رحمه الله داخل شد بر امام رضا عليه السّلام و عرض کرد:يا بن رسول الله!قصيده اى در شأن شما سروده ام و سوگند یاد کرده ام که برای احدى قبل از شما نخوانم، حضرت فرمود:بخوان،دعبل شروع به خواندن کرد:

مدارس تفسیر قرآن اکنون خالی است و محل نزول وحی چون صحراى خشک است

تا به این جا رسید که:

غنائم مسلمین بین دیگران تقسیم می شود و دستان آل محمد صلّى الله عليه و آله خالی است

امام رضا علیه السّلام گریست و فرمود: راست گفتی ای خزاعی! همین طور است. پس وقتی که به اینجا رسید:

هرگاه هدف تیر دشمن واقع می شوند دستان بسته و تهی از حربه را می گشایند

امام علیه السّلام دو دستش را چرخانید و فرمود:

ص: ۵۱۷

أجل و الله منقبضات فلما بلغ إلى قوله:

لقد خفت في الدنيا و أيام سعيها

و إني لأرجو الأمن بعد وفاتي

قال الرضا عليه السلام آمنك الله يوم الفزع الأكبر فلما انتهى إلى قوله:

و قبر ببغداد لنفس زكيه

تضمّنها الرحمن في الغرفات

قال له الرضا عليه السلام أ فلا ألحق لك بهذا الموضع بيتين بهما تمام قصيدتك فقال بلى يا ابن رسول الله فقال عليه السلام:

و قبر بطوس يا لها من مصيبه

توقّد في الأحشاء بالحرقات

إلى الحشر حتّى يبعث الله قائما

يفرّج عنا الهمّ و الكربات

فقال دعبل يا ابن رسول الله هذا القبر الذي بطوس قبر من هو فقال الرضا عليه السلام قبري و لا تنقضي الأيام و الليالي حتّى تصير طوس مختلف شيعتي و زوّاري ألا فمن زارني في غربتي بطوس كان معي في درجتي يوم القيامة مغفورا له ثمّ نهض الرضا عليه السلام بعد فراغ دعبل من إنشاد القصيده و أمره أن لا يبرح من موضعه فدخل الدار فلما كان بعد ساعه خرج به خدا دست ها بسته است،وقتی که به این بیت رسید:

همه عمر در وحشت زندگی کردم،امید من این است که بعد از مرگ از عذاب در امان باشم

امام علیه السلام فرمود:خداوند تو را از عذاب قیامت در امان دارد،چون به این بیت رسید:

و قبری در بغداد از آن نفس زکیه ای است که خداوند او را در یکی از غرفات بهشت مأوا داده

امام رضا علیه السلام فرمود:برای تو در این جا دو بیت ملحق نکنم که قصیده تو را تمام کند؟

گفت:بلی یا بن رسول الله!پس بفرمود:

و قبری در طوس و امصیبتا از اندوهش که مصیبت مرگش در اعضای بدن شعله می زند

تا روز حشر تا خداوند قائمی را برانگیزد که از ما اندوه و غم ها را بگشاید.

دعبل گفت: یا بن رسول الله این قبر در طوس قبر کیست؟! فرمود: قبر من است و منقضی نشود روزگار تا طوس محل آمد و شد شیعه و زایرین من شود. هر که مرا زیارت کند در غربتم به طوس با من همراه باشد در درجه من روز قیامت و آمرزیده گردد. پس امام رضا علیه السلام برخاست بعد از آن که دعبل فارغ شد از خواندن قصیده و فرمود او را تا نرود از جای خود، پس به درون خانه رفت و بعد از ساعتی خادم بیرون آمد

ص: ۵۱۸

الخدام إليه بمائه دينار رضويّه فقال له يقول لك مولاي اجعلها في نفقتك فقال دعبل و الله ما لهذا جئت و لا قلت هذه القصيده طمعا في شيء يصل إلى و ردّ الصّره و سأل ثوبا من ثياب الرضا عليه السّلام ليتبرّك و يتشرّف به فأنفذ إليه الرضا عليه السّلام جبّه خزّ مع الصّيره و قال للخدام قل له خذ هذه الصّره فإنّك ستحتاج إليها و لا تراجعني فيها فأخذ دعبل الصّره و الجبّه و انصرف و سار من مرو في قافله فلما بلغ میان قوهان وقع عليهم اللصوص فأخذوا القافله بأسرها و كنفوا أهلها و كان دعبل فيمن كنف و ملك اللصوص القافله و جعلوا يقسمونها بينهم فقال رجل من القوم متمثلا بقول دعبل في قصيدهته:

أرى فيئهم في غيرهم متقسّما

و أيديهم من فيئهم صفرات

فسمعه دعبل فقال له لمن هذا البيت فقال لرجل من خزاعه يقال له دعبل بن عليّ قال فأنا دعبل قائل هذه القصيده التي منها هذا البيت فوثب الرّجل إلى رئيسهم و كان يصلّي على رأس تلّ و كان من و صد دينار سرخ رضوي برای او آورد و گفت:

مولای تو می فرماید این را در نفقه خود صرف کن. دعبل گفت: و الله برای این نیامده ام و نه به طمع چیزی این قصیده گفتم و این کیسه باز گردانید و جامه ای از جامه های امام رضا علیه السّلام بخواست تا به آن تبرک کند و مشرف شود، امام رضا علیه السّلام جبّه ای از خز با کیسه نزد او فرستاد و به خادم فرمود: با او بگو این کیسه بستان که تو عن قریب به آن محتاج می شوی و باز مگردان. دعبل کیسه و جبّه بگرفت و بازگشت و از مرو بیرون آمد در قافله ای، چون به میان قوهان رسید دزدان بر ایشان زدند و همه قافله را گرفتند و دست ها بستند و دعبل را نیز از جمله دستش بستند و قافله را مالک شدند و مال ایشان میان خود قسمت می کردند، در این وقت یکی از ایشان به این بیت دعبل از قصیده مذکور متمثل شد

غنائم مسلمین بین دیگران تقسیم شود و دست های ایشان از آن خالی است

دعبل بشنید و گفت: این بیت را که گفته؟ گفت: مردی از خزاعه که او را دعبل بن علی می گویند، دعبل گفت: من گوینده این قصیده هستم که این بیت از آن است، آن مرد برجست و نزد رئیس خود رفت که بر سر تلّی نماز می گزارد

الشَّيْعَةِ فَأَخْبِرَهُ فَجَاءَ بِنَفْسِهِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى دَعْبِلَ وَقَالَ لَهُ أَنْتَ دَعْبِلُ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ أَنْشِدْنِي الْقَصِيدَةَ فَأَنْشَدَهَا فَحَلَّ كِتَافَهُ وَكَتَافَ جَمِيعِ أَهْلِ الْقَافِلَةِ وَرَدَّ إِلَيْهِمْ جَمِيعَ مَا أَخَذَ مِنْهُمْ لِكِرَامَةِ دَعْبِلَ وَسَارَ دَعْبِلُ حَتَّى وَصَلَ إِلَى قَمٍّ فَسَأَلَهُ أَهْلُ قَمٍّ أَنْ يَنْشُدَهُمُ الْقَصِيدَةَ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْتَمِعُوا فِي الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ فَلَمَّا اجْتَمَعُوا صَعِدَ الْمَنْبِرَ فَأَنْشَدَهُمُ الْقَصِيدَةَ فَوَصَلَهُ النَّاسُ مِنَ الْمَالِ وَالْخَلْعِ بَشْيَءَ كَثِيرٍ وَاتَّصَلَ بِهِمْ خَيْرُ الْجَبَّةِ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَبِيعَ مِنْهُمْ بِأَلْفِ دِينَارٍ فَاثْتَمَنَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا لَهُ فَبِعْنَا شَيْئًا مِنْهَا بِأَلْفِ دِينَارٍ فَأَبَى عَلَيْهِمْ وَسَارَ عَنْ قَمٍّ فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ رِسْتَقِ الْبَلَدِ لِحَقِّ بِهِ قَوْمٌ مِنْ أَحْدَاثِ الْعَرَبِ وَأَخَذُوا الْجَبَّةَ مِنْهُ فَرَجَعَ دَعْبِلُ إِلَى قَمٍّ وَسَأَلَهُمْ رَدَّ الْجَبَّةَ فَاثْتَمَنَ الْأَحْدَاثُ مِنْ ذَلِكَ وَعَصُوا الْمَشَايخَ فِي أَمْرِهَا فَقَالُوا لِدَعْبِلَ لَا سَبِيلَ لَكَ إِلَى الْجَبَّةِ فَخَذَ ثَمَنَهَا أَلْفَ دِينَارٍ فَأَبَى عَلَيْهِمْ فَلَمَّا يَثَسُّ مِنْ رَدِّهِمُ الْجَبَّةَ سَأَلَهُمْ أَنْ يَدْفَعُوا إِلَيْهِ شَيْئًا مِنْهَا فَأَجَابُوهُ إِلَى ذَلِكَ وَاعْطَوْهُ بَعْضُهَا وَدَفَعُوا إِلَيْهِ ثَمَنَ بَاقِيهَا أَلْفَ دِينَارٍ وَانْصَرَفَ دَعْبِلُ إِلَى وَطَنِهِ فَوَجَدَ اللَّصُوصَ وَشَيْعَهُ بُوْدَ، أَوْ رَا خَبَرَ دَادَ وَخُودَ بِيَامِدَ وَبِرَ سِرَ دَعْبِلَ ائِسْتَادَ وَكَفَتَ: تَو دَعْبِلِي؟! كَفَتَ: آرِي.

گفت: قصیده را بخوان، پس بخواند؛ پس دست او بگشود و دست همه اهل قافله و اموال ایشان باز داد برای موهبت دعبل و دعبل برفت تا به قم رسید، اهل قم از او درخواست نمودند که قصیده را برای ایشان بخواند، بفرمود تا در مسجد جامع مجتمع شدند و بر منبر شد و بخواند مردم او را مال و خلعت های بسیار دادند و خبر جبه به ایشان رسید از او درخواست نمودند که جبه را به هزار دینار سرخ به ایشان فروشد، راضی نشد.

گفتند: پس چیزی از آن را به هزار سرخ به ما بفروش، باز ابا نمود و از قم بیرون رفت. چون از رستاق شهر بیرون شد جماعتی از نوسالان از پس او رفتند و بر او زدند و جبه از او بستاندند. دعبل به قم بازگشت و جبه را از ایشان بازخواست، نوسالان قبول نکردند و وی را در آن باب فرمان نبردند؛ پس مردم قم با دعبل گفتند: جبه به دست تو نیاید، قیمت آن را هزار دینار سرخ بستان، قبول نکرد، آخر که نومید شد از گرفتن جبه درخواست کرد که چیزی از آن جبه به او بدهند، بدادند و هزار دینار سرخ هم قیمت باقی جبه بدادند و دعبل به وطن خود بازگشت، دید که دزدان هرچه در خانه اش

قد أخذوا جميع ما كان في منزله فباع المائه الدینار التي كان الرضا عليه السلام وصله بها فباع من الشيعة كل دينار بمائه درهم فحصل في يده عشرة آلاف درهم فذكر قول الرضا عليه السلام إنك ستحتاج إلى الدنانير و كانت له جاريه لها من قلبه محل فرمدت عينها رمدا عظيما فأدخل أهل الطب عليها فنظروا إليها فقالوا أما العين اليمنى فليس لنا فيها حيله و قد ذهبت و أما اليسرى فنحن نعالجها و نجتهد و نرجو أن تسلم فاعتم لذلك دعبل غما شديدا و جزع عليها جزعا عظيما ثم إنه ذكر ما كان معه من وصله الجبه فمسحها على عيني الجاريه و عصيه بها بعصابه منها من أول الليل فأصبحت و عيناها أصح ما كانتا قبل ببركه أبي الحسن الرضا عليه السلام.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله عليه:

إنما ذكرت هذا الحديث في هذا الكتاب و في هذا الباب لما فيه من ثواب زياره الرضا عليه السلام. و لدعبل بن علي خبر عن الرضا عليه السلام في النص على القائم عليه السلام أحببت إirاده على أثر هذا الحديث.

بوده، برده اند؛ پس آن صد دينار سرخ را که امام رضا عليه السلام به او صله داده بود به شیعیان بفروخت هر دینار سرخ به صد درهم؛ پس ده هزار درهم او را حاصل شد؛ پس یادش آمد که امام رضا عليه السلام فرمود: عن قریب محتاج خواهی شد به این دینارهای سرخ و او را جاریه ای بود که وی را دوست داشت، چشمش درد سختی گرفت، طبیبان بر او گرد آوردند و گفتند: چشم راست چاره ندارد و تلف شده است و چشم چپ را علاج کنیم و امید داریم که سالم ماند.

دعبل از این رهگذر سخت غمگین شد و جزع عظیم کرد، بعد از آن یادش آمد که آن پارچه جبه با اوست، او را بر دو چشمش مالید و عصابه بر چشم او بست، شب اول چون صبح شد، دو چشمش صحیح تر از پیش شده بود به برکت آن حضرت.

مصنّف کتاب گوید: این حدیث را در این کتاب و در این باب برای آن که مشتمل است بر ثواب زیارت امام رضا علیه السلام و دعبل بن علی را خبری از امام رضا علیه السلام در نصّ بر قائم علیه السلام بود دوست داشتم که از پی این حدیث بیاورم.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ دَعْبِلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخَزَاعِيَّ يَقُولُ لَمَّا أُنْشِدَتْ مَوْلَايَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَصِيدَتِي الَّتِي أَوَّلُهَا:

مدارس آیات خلت من تلاوه

و منزل وحی مقفر العرصات

فلَمَّا انتهيت إلى قولي:

خروج إمام لا محاله خارج

يقوم على اسم الله و البركات

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ

و يَجْزِي عَلَى النِّعْمَاءِ وَ النِّقَمَاتِ

بِكِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَاءَ شَدِيدٍ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى فَقَالَ لِي يَا خَزَاعِي نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ فَهَلْ تَدْرِي مِنْ هَذَا الْإِمَامِ وَ مَتَى يَقُومُ فَقُلْتُ لَا يَا سَيِّدِي إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يَطْهَرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَ يَمْلؤها عَدْلًا فَقَالَ يَا دَعْبِلَ الْإِمَامُ بَعْدِي مُحَمَّدُ ابْنِي وَ بَعْدَ مُحَمَّدَ ابْنِهِ عَلِيٌّ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ ۹۴۵ ۳۵

احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروی که گفت:

از دعبل خزاعی شنیدم که می گفت: چون بر مولای خود امام رضا علیه السلام قصیده خود را خواندم که بیت اولش این بود:

مدارس تفسیر قرآن اکنون خالی است و محل نزول وحی چون صحرای خشک است

تا به این جا رسیدم:

خروج امامی که ناچار خارج شود به نام خدا و همه برکات را به خود می آورد

در میان ما هر حقی را از باطل جدا می سازد و بر نیکی و بدی جزا می دهد

امام رضا علیه السلام به شدت گریست، سر برداشت و فرمود: یا خزاعی! روح القدس به زبان تو گویا شده است به این دو

بیت، آیا می دانی این نام کیست و کی قیام خواهد نمود؟! گفتم: نه، ای مولای من جز این که شنیده ام که امامی از شما بیرون می آید و زمین را از فساد پاک می سازد و به عدل پر می کند. فرمود: یا دعبل! امام بعد از من محمد است پسر من و بعد از محمد پسرش علی

ص: ۵۲۲

و بعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر في غيبته المطاع في ظهوره لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيملأها عدلا كما ملئت جورا وظلما و أمّا متى فإخبار عن الوقت و لقد حدّثني أبي عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليه السلام أنّ النّبيّ صلّى الله عليه و آله قيل له يا رسول الله صلّى الله عليه و آله متى يخرج القائم من ذرّيتك فقال مثله مثل السّاعة لا يجليها لوقتها إلا هو ثقلت في السماوات و الأرض لا تأتكم إلا بغته.

۹۴۶ ۳۶

خبر دعبل عند وفاته

حدّثنا أبو عليّ أحمد بن محمّد بن أحمد بن إبراهيم الهرمزيّ البیهقيّ قال سمعت أبا الحسن داود البكريّ يقول سمعت عليّ بن دعبل بن عليّ الخزاعيّ يقول لما أن حضرت أبي الوفاء تغيّر لونه و انعقد لسانه و اسودّ وجهه فكادت الرّجوع من مذهبه فرأيته بعد ثلاثة أيّام فيما يرى النّائم و عليه ثياب بيض و قلنسوة بيضاء فقلت له يا أبت ما فعل الله بك فقال يا بنيّ إنّ العدى رأيت من اسوداد وجهي و انعقاد لساني كان من و بعد از علی پسرش حسن و بعد از حسن پسرش حجت قائم منتظر که مطاع باشد در وقت ظهورش، اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، آن را خدا دراز کند تا او بیرون آید؛ پس دنیا را به عدل پر کند چنان چه پر شده است به جور، اما کی بیرون می آید. خبر داد مرا پدرم از پدرش از پدراش از علی علیهم السّلام که به نبی صلّى الله عليه و آله گفتند: یا رسول الله! کی بیرون می آید قایم از ذریّه تو؟ فرمود: مثل او مثل قیامت است آشکار نکند آنرا مگر خداوند، گران است بر اهل آسمانها و زمین، نمی آید مگر ناگهان.

۹۴۶ ۳۶

خبر دعبل در زمان وفاتش:

احمد بن محمد بن احمد بن ابراهيم هرمزي بیهقی گوید: روایت کرد برای ما ابا الحسن بکری که گفت: شنیدم از علی بن دعبل که می گفت:

چون پدرم را وفات رسید، رنگش بگشت و زبانش بسته شد و رویش سیاه گشت؛ پس نزدیک بود که من از مذهب او برگردم؛ پس او را بعد از سه روز در خواب دیدم که جامه های سپید در بر و قلنسوه سپید در سر. گفتم: ای پدر خدای تعالی با تو چه کرد؟! گفت: ای پسرک من آن که تو دیدی رویم سیاه شد و زبانم بسته شد، از جهت آن بود

ص: ۵۲۳

شربى الخمر فى دار الدّنيا و لم أزل كذلك حتّى لقيت رسول الله صلّى الله عليه و آله و عليه ثياب بيض و قلنسوه بيضاء فقال لى أنت دعبل قلت نعم يا رسول الله قال فأنشدنى قولك فى أولادى فأنشدته قولى:

لا أضحكك الله سنّ الدّهر إن ضحكت

و آل أحمد مظلومون قد قهروا

مشردون نفوا عن عقر دارهم

كأنّهم قد جنوا ما ليس يغتفر

قال فقال لى أحسنت و شفّع فىّ و أعطانى ثيابه و ها هى و أشار إلى ثياب بدنه.

۹۴۷ ۳۷

ذكر ما وجد على قبر دعبل مكتوبا:

سمعت أبا نصر محمّد بن الحسن الكرخى الكاتب يقول رأيت على قبر دعبل بن على الخزاعى مكتوبا:

أعدّ لله يوم يلقاه

دعبل أن لا إله إلا هو

يقولها مخلصا عساه بها

يرحمه فى القيامة الله

الله مولاه و الرّسول و من

بعدهما فالوصى مولاه

که در دنیا خمر می خوردم و بر آن حال بودم که به رسول الله صلّى الله عليه و آله بازخوردم، جامه های سپید و قلنسوه سپید پوشیده. به من فرمود: تو دعبلی؟! گفتم: آری یا رسول الله! فرمود: بخوان بر من آنچه چه بر فرزندان من گفته ای، بر او بخواندم که:

خداوند دندان روزگار را به خنده آشکار نکند در حالی که آل پیامبر مظلوم گردیده اند

همه از کاشانه خود رانده شده که گویی از آنان گناهی سرزده که قابل بخشش نیست

پس به من فرمود: احسنت، درباره من شفاعت کرد و جامه های خود را در من کرد.

۹۴۷ ۳۷

ذکر آنچه بر سنگ مزار دعبل یافت شده:

ابا نصر محمد بن حسن کرخی کاتب گوید:

روی سنگ قبر دعبل بن علی این ابیات نوشته شده بود:

آماده گردانید دعبل برای روزی که خدا را ملاقات می کند کلمه «لا اله الا الله»

آن را از روی اخلاص شهادت می داد به امید آنکه خدا او را از سختیهای قیامت نجات بخشد خداوند مولای اوست و پس از او پیامبرش و از پس این دو، وصی پیامبر مولای او خواهد بود.

ص: ۵۲۴

اشاره

باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في ثواب

زیاره فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام

بقم

۱

۹۴۸

حدَّثنا أبي و محمد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنه قالاً حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن سعد بن سعد قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن زیاره فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام فقال من زارها فله الجنه.

۶۷- آن چه از امام رضا علیه السلام نقل شده در ثواب زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام که در قم مدفون است

آن چه از امام رضا علیه السلام نقل شده در

ثواب زیارت فاطمه بنت موسی بن

جعفر علیهما السلام که در قم مدفون است

۱

۹۴۸

محمد بن موسی بن متوکل گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از سعد بن سعد که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم از زیارت قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: هر که او را زیارت کند بهشت برای او باشد.

ص: ۵۲۵

اشاره

باب فی ذکر زیاره الرضا علیه السلام

بطوس

۱

۹۴۹

ذکرها شیخنا محمّد بن الحسن فی جامعه فقال إذا أردت زیاره الرضا علیه السلام بطوس فاغتسل عند خروجک من منزلك و قل حين تغتسل «اللهم طهرنی و طهر قلبی و اشرح لی صدری و أجر علی لسانی مدحتک و الثناء علیک فإنه لا حول و لا قوه إلا بک اللهم اجعله لی طهورا و شفاء» و تقول حين تخرج «بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله و بالله و إلى الله و إلى ابن رسول الله حسبی الله... توکلّت علی الله اللهم إلیک توجهت و إلیک قصدت و ما عندک أردت» فإذا خرجت فقف علی باب دارک و قل «اللهم إلیک وجهت وجهی و علیک خلّفت أهلی و مالی و ولدی و ما خوّلتنی و بک

۶۸- در کیفیت زیارت امام رضا علیه السلام به طوس

اشاره

در کیفیت زیارت امام رضا علیه السلام به

طوس

۱

۹۴۹

چون زیارت امام رضا علیه السلام کنی در طوس، غسل کن و در وقت غسل بگو: «خدایا خودم و دلم را پاک گردان و سینه ام بگشا و جاری کن بر زبانم مدح و دوستی ات را، زیرا غیر اراده تو نیست، خدایا این عمل را شفاء و طهور برایم قرار ده زیرا تو توانایی» و وقتی بیرون می آیی بگو: «به نام خداوند بخشنده بخشایشگر به نام خدا و برای خدا و به سوی خدا و فرزند رسول خدا، خدا مرا کفایت کند توکل کردم بر خدا، خدایا به سوی تو رو کردم و آن چه در نزد توست اراده کردم». چون بیرون آمدی بر در خانه بایست و بگو: «خدایا به سوی تو توجه نمودم و به خاطر تو گذاشتم خانواده و مالم و آن چه را داده ای،

و ثقت فلا تخیننی یا من لا یخیب من اراده و لا یضیع من حفظه صلّ علی محمد و آل محمد و احفظنی بحفظک فإنّه لا یضیع من حفظته» فإذا وافیت سالما فاغتسل و قل حين تغتسل «اللّٰهُمَّ طَهِّرْ لی قلبی و اشرح لی صدري و أجر علی لسانی مدحتک و محبتک و الثناء علیک فإنّه لا قوّه إلاّ بک و قد علمت أنّ قوّه دینی التّسلیم لأمرک و الاتّباع لسنّه نبیک و الشّهاده علی جمیع خلقک اللّٰهُمَّ اجعل لی شفاء و نورا إنّک علی کلّ شیء قدير» و البس أطهر ثيابک و امش حافیا و علیک السّکینه و الوقار و التّکبیر و التّهلّیل و التّمجید قصّیر خطاک و قل حين تدخل « بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله و باللّٰه و علی ملّٰه رسول الله صلّی الله علیه و آله أشهد أنّ لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله و أشهد أنّ علیا ولیّ الله» و سر حتّی تقف علی قبره علیه السّلام و تستقبل وجهه بوجهک و اجعل القبله بین کتفیک و قل «أشهد أنّ لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله و أنّه سیّد الأوّلین و الآخرین به تو امیدوارم، پس مرا محروم مکن، ای که محروم نکنی آن را که تو را اراده نموده، و ضایع نسازی آن را که محافظتش کنی، درود فرست بر محمّد و آل محمّد، و محافظت فرما مرا به حفظ خودت، زیرا ضایع نشود آن را که تو نگه داری». چون به سلامت رسیدی، غسل کن در وقت غسل بگو: «خدایا پاک کن مرا و قلبم را و مرا شرح صدر عنایت فرما و جاری ساز بر زبانم مدح و ثنای خود را، زیرا نیرویی نیست جز تو، می دانم که قوام دینم پیروی فرمان تو و سنّت پیامبر تو و شهادت بر همه خلق توست، خدایا آن را برای من شفای از هردرد و روشنایی قرار ده، زیرا بر هر چیزی توانایی». جامه پاک تر خود بپوش و روان شو پابرهنه با سکینه و تکبیر و تهلیل کرده و گام ها نزدیک بنه و چون داخل می شوی، بگو: «به نام خدا و به خدا و بر آیین رسول خدا صلّی الله علیه و آله شهادت می دهم نیست معبودی جز خدای یگانه و شریکی ندارد و شهادت می دهم محمّد بنده و رسول اوست و علی ولیّ خداست». برو تا روی بر روی او کنی و قبله را میان دو دوش بگذار و بگو: «شهادت می دهم خدا یکتاست و شریکی ندارد، گواهی می دهم محمّد بنده و رسول اوست و او آقای اوّلین و آخرین

و أنه سيّد الأنبياء و المرسلين اللهم صلّ على محمّد عبدك و رسولك و نبيّك و سيّد خلقك أجمعين صلاه لا يقوى على إحصائها غيرك اللهم صلّ على أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السّلام عبدك و أخي رسولك الذي انتجبتّه بعلمك و جعلته هاديا لمن شئت من خلقك و الدّليل على من بعثته برسالتك و ديّان الدّين بعدلك و فصل قضائك بين خلقك و المهيمن على ذلك كلّ و السّلام عليك و رحمه الله و بركاته اللهم صلّ على فاطمه بنت نبيّك و زوجه وليّك و أمّ السّبطين الحسن و الحسين سيّد شباب أهل الجنّه الطّهره الطّاهره المطّهره التّقيّه الرّضيّه المرضيّه الزّكيّه سيّده نساء أهل الجنّه أجمعين صلاه لا يقوى على إحصائها غيرك اللهم صلّ على الحسن و الحسين سبطي نبيّك و سيّد شباب أهل الجنّه القائمين في خلقك و الدّليلين على من بعثته برسالتك و ديّاني الدّين بعدلك و فصلي قضائك بين خلقك اللهم صلّ على عليّ بن الحسين عبدك القائم في خلقك و الدّليل على من بعثته برسالتك و آقاي پیامبران است، خدايا درود فرست بر محمّد بنده و پیامبرت و سرور مخلوقين درودی که کسی جز تو احصا نکند، خدايا درود فرست بر امير مؤمنان بنده ات و برادر رسولت، که به علمت برگزیدی و قرار دادی او را هادی خلقت و دليل بر آنکه مبعوث کردی او را به رسالاتت، و قاضی در امور دینی به عدالت و حاکم مخلوقينت و مهيمن بر آنان، سلام بر او و رحمت خدا و بركاتش بر او باد، خدايا درود فرست بر فاطمه دختر پیامبرت و زوجه وليّت و مادر دو سبط و سرور جوانان بهشت، بانوی پاکیزه و مطّهر و باتقوای نظيف، راضی از خدا و خدا از او راضی، دارای تزکیه و پارسایی، بزرگ زنان بهشت، درودی که جز تو کسی احصا نکند، خدايا درود فرست بر حسنین عليهما السّلام دو نوه پیغمبرت و دو سيّد جوانان بهشت، قیام کنندگان میان خلقت، دو راهنمای مردم بر دین پیامبر که به رسالاتت مبعوثش کردی، و دو حاکم در دین به عدالت، قاضی مخلوقينت، خدايا درود فرست بر عليّ بن حسين، بنده ات، قائم میان خلقت، و راهنمای مردم بر دین پیامبر که مبعوث به رسالاتت کردی

و دِيَّان الدِّين بعدلك و فصل قضائك بين خلقك سيّد العابدين اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّد بن عليّ عبدك و خليفتك في أرضك باقر علم النّبیین اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جعفر بن محمّد الصّیّادق عبدك و وليّ دينك و حجتك على خلقك أجمعين الصّادق البارّ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى موسى بن جعفر عبدك الصّالح و لسانك في خلقك النّاطق بحكمك و الحجّه على برّيتك اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عليّ بن موسى الرّضا المرتضى عبدك و وليّ دينك القائم بعدلك و الدّاعي إلى دينك و دين آبائه الصّادقين صلاه لا يقوى على إحصائها غيرك اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى محمّد بن عليّ عبدك و وليّك القائم بأمرك و الدّاعي إلى سبيلك اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عليّ بن محمّد عبدك و وليّ دينك اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الحسن بن عليّ العامل بأمرك القائم في خلقك و حجتك المؤدّي عن نبيّك و شاهدك على خلقك المخصوص بكرامتك الدّاعي إلى طاعتك و طاعه رسولك صلواتك عليهم أجمعين اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حجتك و وليّك القائم في خلقك صلاه تامّه و حاكم در امور دينی مردم به عدالت، و قاضی اختلافات مخلوقینت سرور عابدين امام سجّاد، خدايا درود فرست بر محمّد بن عليّ، بنده و جانشینت در روی زمین، شکافنده علوم انبياء، خدايا درود فرست بر جعفر صادق، بنده و وليّ دینت، حجت بر خلقت، راستگوی نیکوکار، خدايا درود فرست بر موسى بن جعفر، بنده صالحت، زبان میان خلقت، ناطق به حکم تو و حجت تو بر همه خلق، خدايا درود فرست بر امام رضا که مورد رضای خداست، بنده و وليّ دینت و قائم به عدالت، داعی به دینت و دین پدران راستگویش، درودی که کسی جز تو احصا نکند، خدايا درود فرست بر محمّد بن عليّ، بنده و وليّت که قائم به امر و داعی به راه توست، خدايا درود فرست بر عليّ بن محمّد، بنده و وليّ دینت، خدايا درود فرست بر حسن بن عليّ، عامل به امر تو و قائم بر خلق تو و حجت تو که از طرف پیامبرت اداء وظیفه می نمود، و شاهدت بر خلق که او را به کرامت مخصوص گرداندى، داعی به اطاعتت و اطاعت رسولت که درودت بر همه آنان باد، خدايا درود فرست بر وليّت، قائم میان خلقت، درود فزاینده

نامیه باقیه تعجیل بها فرجه و تنصره بها و تجعلنا معه فی الدنیا و الآخرة اللهم إني أتقرب إليك بحبهم و أوالی ولئهم و أعادی
عدوهم و ارزقنی بهم خیر الدنیا و الآخرة و اصرف عني بهم شر الدنیا و الآخرة و أهوال یوم القیامه ثم تجلس عند رأسه و تقول
السّلام علیک یا ولّی الله السّلام علیک یا حجّه الله السّلام علیک یا نور الله فی ظلمات الأرض السّلام علیک یا عمود الدّین
السّلام علیک یا وارث آدم صفی الله السّلام علیک یا وارث نوح نجی الله السّلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله السّلام
علیک یا وارث إسماعیل ذبیح الله السّلام علیک یا وارث موسی کلیم الله السّلام علیک یا وارث عیسی روح الله السّلام علیک
یا وارث محمّد بن عبد الله خاتم النّبیّین و حبیب ربّ العالمین السّلام علیک یا وارث علی بن أبی طالب علیه السّلام امیر
المؤمنین ولّی الله السّلام علیک یا وارث فاطمه الزّهراء سیّده نساء العالمین السّلام علیک یا وارث الحسن و الحسین سیّدی
شباب أهل الجنّه السّلام علیک یا وارث علی بن الحسین سیّد العابدین باقی و ماندنی، که به سبب آن تعجیل در فرجش نمایی و
یاری نمایی و ما را با او در دنیا و آخرت قرار دهی، خدا یا تقرب جویم به تو به دوستی آنان، دوست دارم دوست آنان را، و
دشمن دارم دشمن آنان را، پس به واسطه آنان خیر دنیا و آخرت را روزیم گردان و دور کن از من به وسیله آنان شر دنیا و
آخرت و ترس های روز قیامت را». بعد از آن می نشینی نزد سر آن حضرت و می گویی: «سلام بر تو ای ولّی خدا، سلام بر تو
ای حجّت خدا، سلام بر تو ای نور خدا در ظلمات زمین، سلام بر تو ای عمود و ستون دین، سلام بر تو ای وارث آدم برگزیده
خدا، سلام بر تو ای وارث نوح پیغمبر خدا، سلام بر تو ای وارث ابراهیم دوست خدا، سلام بر تو ای وارث اسماعیل ذبیح
خدا، سلام بر تو ای وارث موسی هم کلام خدا، سلام بر تو ای وارث عیسی روح خدا، سلام بر تو ای وارث محمّد بن عبد الله
خاتم پیامبران و حبیب پروردگار عالمیان رسول خدا، سلام بر تو ای وارث امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ولّی خدا، و وصی و
جانشین فرستاده پروردگار عالمیان، سلام بر تو ای وارث فاطمه زهرا بزرگ زنان عالمیان و سلام بر تو ای وارث حسن و سلام
بر تو ای وارث حسین، دو سیّد جوانان اهل بهشت، سلام بر تو ای وارث علی بن حسین آقای (سرور) عبادت کنندگان،

السَّلامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بِأَقْرَبِ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ السَّلامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْبَارِّ الْأَمِينِ السَّلامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى الْكَاسِمِ الْحَلِيمِ السَّلامَ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ السَّعِيدُ الْمَظْلُومُ الْمَقْتُولُ السَّلامَ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ الْوَصِيُّ الْبَارُّ التَّقِيُّ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَعَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ السَّلامَ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتِهِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مُجِيدٌ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهُ قَتَلْتِكَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهُ ظَلَمْتِكَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهُ أَهْلُ السِّبْتِ أَسَاسُ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ وَالبَدْعِ عَلَيْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ ثُمَّ تَنَكَّبَ عَلَى الْقَبْرِ وَتَقُولُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ صَمَدٌ مِنْ أَرْضِي وَقَطَعْتَ الْبِلَادَ رَجَاءَ رَحْمَتِكَ فَلَا تَخَيِّنِي وَلَا تَرُدَّنِي بِغَيْرِ قَضَاءٍ حَوَائِجِي وَارْحَمْ تَقَلُّبِي عَلَى قَبْرِ ابْنِ أَخِي رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَبِي وَ أُمِّي أَتَيْتَكَ زَائِرًا وَافِدًا عَائِدًا مِمَّا جَنَيْتَ عَلَى نَفْسِي وَاحْتَطَبْتَ عَلَى ظَهْرِي فَكُنْ لِي شَافِعًا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ حَاجَتِي وَفَقْرِي وَفَاقَتِي فَلَكَ عِنْدَ اللَّهِ مَقَامًا مَحْمُودًا سَلامٌ بِرِثَةِ وَارِثِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ شَكَافِنْدَةُ عُلُومِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، سَلامٌ بِرِثَةِ وَارِثِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، أَنْ رَاسَتْكَ نِيكَوْكَارِ، سَلامٌ بِرِثَةِ وَارِثِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، سَلامٌ بِرِثَةِ وَارِثِ بِيَارِ رَاسَتْكَ شَهِيدِ، سَلامٌ بِرِثَةِ وَارِثِ وَصِيِّ نِيكَوْكَارِ بِتَقْوَى، شَهَادَاتِ مِي دَهْمِ كِه تُو بِرِيَا دَاشْتِي نِمَازِ رَا، وَ زَكَاتِ دَادِي وَ اَمْرِ بِه مَعْرُوفِ نَمُودِي، وَ نَهِي اَزِ مَنْكَرِ كَرْدِي، وَ عِبَادَتِ كَرْدِي خُدا رَا تَا يَقِينِ بَرَايَتِ حَاصِلِ شُدِ وَ تَا وَقْتِي كِه اَزِ دُنْيَا رَحَلَتِ كَرْدِي، سَلامٌ بِرِثَةِ وَارِثِ ابُو الْحَسَنِ وَ رَحْمَتِ خُدا وَ بَرَكَاتِشِ بِرِثَةِ وَارِثِ مُحَمَّدٍ، سَپِسِ بِرِثَةِ وَارِثِ قَبْرِ مِي اَفْتِي وَ مِي كُويِي: «مَنْ اَزِ سِرْزَمِينِمْ بِه قَصْدِ تُو حَرَكَتِ نَمُودِم، وَ دِيَارِمِ رَا بِه اَمِيدِ رَحْمَتِ تُو تَرَكَ نَمُودِم پَسِ مَرَا مَحْرُومِ وَ نَااَمِيدِ مَكُن، وَ بَدُونِ رَوَا شَدَن حَاجَتِمِ بِرِ مَكْرَدَانِ، وَ بِه رَوِي آوَرْدَنِم بِرِ قَبْرِ فَرْزَنْدِ بَرَادَرِ رَسُولَتِ تَرْحَمُ فَرَمَا، كِه دُرُودَتِ بِرِ اَوِ وَ اَلَشِ بَادِ، پَدَرِ وَ مَادَرِمِ بِه فِدَايَتِ اِي مَوْلَايِ مِنْ، بِه زِيَارَتِ شَمَا آمَدِه اَمِ وَ بِرِ شَمَا وَارِدِ شُدِه وَ بِه شَمَا پَنَاهِ آوَرْدِه اَمِ اَزِ جَنَايَاتِي كِه كَرْدِه اَمِ، وَ بَارِ گَنَاهَانِ رَا چُونِ هِيْزِمِ بِرِ بِيَشْتِ خُودِ دَارِمِ، شَفِيعِ مِنْ بَاشِ دَرِ نَزْدِ خُدا دَرِ رُوزِ فَقْرِ وَ بِيْنَوَايِيْمِ، زِيَرَا بَرَايِ تُو سَتِ دَرِ پِيَشْگَاهِ خُدا مَقَامِي پَسَنْدِيدِه،

و أنت عند الله وجهه ثم ترفع يدك اليمنى و تبسط اليسرى على القبر و تقول اللهم إني أتقرب إليك بحبهم و بولايتهم أتولى آخرهم بما توليت به أولهم و أبرأ إلى الله من كل وليجه دونهم اللهم العن الذين بدلوا دينك و غيروا نعمتك و اتهموا نبيك و جحدوا بآياتك و سخروا بإمامك و حملوا الناس على أكتاف آل محمد اللهم إني أتقرب إليك باللّٰعنه عليهم و البراءه منهم فى الدنيا و الآخرة يا رحمان ثم تحوّل عند رجله و تقول صلى الله عليك يا أبا الحسن صلى الله على روحك و بدنك صبرت و أنت الصّٰى اداق المصدّق لعن الله من قتلک بالأيدى و الألسن ثم ابتهل فى اللّٰعنه على قاتل أمير المؤمنين و على قتله الحسن و الحسين و على جميع قتله أهل بيت رسول الله صلى الله عليه و آله ثم تحوّل عند رأسه من خلفه و صلّ ركعتين تقرأ فى إحداهما الحمد و يس و فى الأخرى الحمد و الرحمن و إن لم تحفظهما فتقرأ سورة الإخلاص فى كليهما و تدعو للمؤمنين و المؤمنات و خاصّه لوالديك و تجتهد فى الدعاء و التضرّع و أكثر من الدعاء لنفسك و لوالديك و تو در پیشگاه او آبرومندى». سپس دست راست بر مى داری و دست چپ بر قبر مى گذارى و مى گویی: «خدايا تقرب مى جويم به درگاه تو به دوستى آنان، دوست مى دارم آخرين آنان را همان طورى كه دوست مى دارم اولينشان را، و بيزارم از غيرشان، خدايا لعنت كن آنانى كه نعمت را تبديل كرده، پيامبرت را متهم، آيات را انكار و امامت را مسخره نمودند، و سوار كردند مردم را بر شانه هاى آل محمد، خدايا تقرب مى جويم به تو با لعن بر آنان و بيزارى از آنان در دنيا و آخرت اى بخشنده». سپس به پايين پا رفته و مى گویی: «درود خدا بر تو اى ابا الحسن، درود خدا بر روح و بدنت، صبر كردى و تو صادق و مورد تصديق بودى، خدا بكشد آنانى را كه تو را با دست و زبان كشتند».

سپس از روى اخلاص و تضرّع لعن مى كنى قاتل امير المؤمنين و حسنين و اهل بيت رسول صلى الله عليه و آله را، سپس به جانب سر مى آيى و دو ركعت نماز مى گزارى، در اوّل «حمد» و «يس» و در دوّم «حمد» و «رحمن» و اگر اين ها را حفظ ندارى اخلاص را بخوان و براى مؤمنين و مؤمنات دعا مى كنى و براى خود و والدين

و لجميع إخوانك و أقم عند رأسه ما شئت و لتكن صلاتك عند القبر.

الوداع

اشاره

فإذا أردت أن تودّعه فقل: «السّلام عليك يا مولاي و ابن مولاي و رحمه الله و بركاته أنت لنا جنّه من العذاب و هذا أوان انصرافي عنك إن كنت أذنت لي غير راغب عنك و لا مستبدل بك و لا مؤثر عليك و لا زاهد في قربك و قد [جرت] جدت بنفسي للحدثان و تركت الأهل و الأولاد و الأوطان فكن لي شافعا يوم حاجتي و فقري و فاقتي يوم لا يغني عنّي حميمي و لا قريبي يوم لا يغني عنّي والدي و لا ولدي أسأل الله الّلهي قدّر عليّ رحيلي إليك أن تنفّس بك كربتي و أسأل الله الّلهي قدّر عليّ فراق مكانك أن لا يجعله آخر العهد من زيارتي لك و رجوعي إليك و أسأل الله الّلهي أبكي عليك عيني أن يجعله سببا لي و ذخرا و أسأل الله الّلهي أراني مكانك و هداني للتّسليم عليك و زيارتي إيّاك أن يورديني حوضكم و يرزقني من مرافقتكم في الجنان السّلام عليك يا صفوه الله السّلام على أمير المؤمنين و وصيّ رسول ربّ العالمين و جميع برادرانت بسيار دعا مي كني و نزد سر مي ايستي چندان كه مي خواهي و نماز تو نزد قبر باشد.

زيارت وداع

و هنگام وداع بگو: «السّلام عليك يا مولاي و ابن مولاي و رحمه الله و بركاته أنت لنا جنّه من العذاب و هذا أوان انصرافي عنك إن كنت أذنت لي غير راغب عنك و لا مستبدل بك و لا مؤثر عليك و لا زاهد في قربك و قد [جرت] جدت بنفسي للحدثان و تركت الأهل و الأولاد و الأوطان فكن لي شافعا يوم حاجتي و فقري و فاقتي يوم لا يغني عنّي حميمي و لا قريبي يوم لا يغني عنّي والدي و لا ولدي أسأل الله الّلهي قدّر عليّ رحيلي إليك أن تنفّس بك كربتي و أسأل الله الّلهي قدّر عليّ فراق مكانك أن لا يجعله آخر العهد من زيارتي لك و رجوعي إليك و أسأل الله الّلهي أبكي عليك عيني أن يجعله سببا لي و ذخرا و أسأل الله الّلهي أراني مكانك و هداني للتّسليم عليك و زيارتي إيّاك أن يورديني حوضكم و يرزقني من مرافقتكم في الجنان السّلام عليك يا صفوه الله السّلام على أمير المؤمنين و وصيّ رسول ربّ العالمين

و قائد الغر المحجلين السّلام على الحسن و الحسين سيّدى شباب أهل الجنّة السّلام على الأئمّه و تسميهم واحدا واحدا عليه السّلام و رحمه الله و بركاته السّلام على ملائكة الله الحافين السّلام على ملائكة الله المقيمين المسبحين الذين هم بأمره يعملون السّلام علينا و على عباد الله الصّالحين اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتى إيّاه فإن جعلته فاحشرنى معه و مع [آبائى] آبائه الماضين و إن أبقيتنى يا ربّ فارزقنى زيارته أبدا ما أبقيتنى إنك على كلّ شىء قدير».

و تقول: «أستودعك الله و أسترعيك و أقرأ عليك السّلام آمنا بالله و بما دعوت إليه اللهم فاكتبنا مع الشّاهدين اللهم فارزقنى حبهم و مودّتهم أبدا ما أبقيتنى السّلام على ملائكة الله و زوّار قبرك يا ابن نبى الله السّلام عليك منى أبدا ما بقيت و دائما إذا فنيّت السّلام علينا و على عباد الله الصّالحين».

و إذا خرجت من القبه فلا تولّ وجهك حتّى يغيب عن بصرك إن شاء الله تعالى.

و قائد الغر المحجلين السّلام على الحسن و الحسين سيّدى شباب أهل الجنّة السّلام على الأئمّه و تسميهم واحدا واحدا عليه السّلام و رحمه الله و بركاته السّلام على ملائكة الله الحافين السّلام على ملائكة الله المقيمين المسبحين الذين هم بأمره يعملون السّلام علينا و على عباد الله الصّالحين اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتى إيّاه فإن جعلته فاحشرنى معه و مع [آبائى] آبائه الماضين و إن أبقيتنى يا ربّ فارزقنى زيارته أبدا ما أبقيتنى إنك على كلّ شىء قدير».

و تقول: «أستودعك الله و أسترعيك و أقرأ عليك السّلام آمنا بالله و بما دعوت إليه اللهم فاكتبنا مع الشّاهدين اللهم فارزقنى حبهم و مودّتهم أبدا ما أبقيتنى السّلام على ملائكة الله و زوّار قبرك يا ابن نبى الله السّلام عليك منى أبدا ما بقيت و دائما إذا فنيّت السّلام علينا و على عباد الله الصّالحين».

و إذا خرجت من القبه فلا تولّ وجهك حتّى يغيب عن بصرك إن شاء الله تعالى.

حدَّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال: حدَّثنا محمّد بن الحسن الصّیّ فآر عن علی بن حسان قال سئل الرّضا علیه السّلام فی إتیان قبر أبی الحسن موسى علیه السّلام فقال صلّوا فی المساجد حوله و یجزی فی المواضع کلّها أن تقول:

«السّلام علی أولیاء الله و أصفیائه السّلام علی أمناء الله و أحبّائه السّلام علی أنصار الله و خلفائه السّلام علی محالّ معرفه الله السّلام علی مساکن ذکر الله السّلام علی مظهری أمر الله و نهیه السّلام علی الدّعاء إلی الله السّلام علی المستقرّین فی مرضاه الله السّلام علی المخلصین فی طاعه الله السّلام علی الأدلاء علی الله السّلام علی الذّین من والاهم فقد والی الله و من عاداهم فقد عادی الله و من عرفهم فقد عرف الله و من جهلهم فقد جهل الله و من اعتصم بهم فقد اعتصم بالله و من تخلّى منهم فقد تخلّى من الله أشهد الله

از امام رضا علیه السلام در آن چه کفایت کند در زیارت جمیع ائمه علیهم السلام

محمّد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن حسن صفّار از علی بن حسان روایت کند که گفت: از امام رضا علیه السّلام پرسیدند، چگونه آیند نزد قبر ابی الحسن موسى علیه السّلام، فرمود: در مسجدها که در گرد اوست نماز کنید و کافی است در همه مواضع این که بگویید: «سلام بر دوستان خدا و برگزیدگان، سلام بر امانتداران خدا و دوستانش، سلام بر یاران و جانشینان خدا، سلام بر قلبهایی که جایگاه شناخت خدا و ذکر اوست، سلام بر ظاهرکنندگان امر و نهی خدا، و داعیان به سوی خدا، سلام بر ثابت قدمان در راه رضای خدا، سلام بر آنان که در اطاعت خدا با اخلاصند، سلام بر راهنمایان بر وجود خدا، سلام بر آنان که هر که دوستشان دارد خدا را دوست داشته، هر که دشمن دارد آنان را خدا را دشمن داشته، و هر که آنان را بشناسد خدا را شناخته، و هر که آنان را نشناخت خدا را نشناخته، و هر که به آنان تمسّک جست به خدا تمسّک جست، و هر که کناره گرفت از آنان از خدا کناره

أَتَى سَلَمَ لَمَنْ سَالَمَكُم وَ حَرْبَ لَمَنْ حَارَبَكُم مُّؤْمِنَ بِسَرِّكُمْ وَ عَلَانِيَتِكُم مَّفَوّضَ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ لَعَنَ اللَّهُ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ أَبرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

هَذَا يَجْزِي فِي الزَّيَارَاتِ كُلِّهَا وَ تَكْثُرُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ الْأَئِمَّةِ وَ تَسْمَى وَاحِدًا وَاحِدًا بِأَسْمَائِهِمْ وَ تَبْرَأُ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَ تَخَيَّرَ مَا شِئْتَ مِنَ الدَّعَاءِ لِنَفْسِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ.

گرفته، گواه می گیرم خدا را که من در صلح با هر که شما با آن در صلحید، و در جنگ با هر که شما با آن در جنگید، به ظاهر و باطن شما ایمان دارم و واگذار کرده ام امورم را به شما، خدا لعنت کند دشمن آل محمد را از جن و انس، از آنان به خدا بیزاری می جویم و خدا بر محمد و آلش درود فرستد».

این قدر در همه زیارت کافی است و باید بسیار صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله فرستی و یک به یک امامان را نام ببری و از دشمنان ایشان بیزار شوی و آن چه خواهی از دعا برای خود و برای مؤمنین و مؤمنات اختیار کنی.

حدَّثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدِّقاق رضی الله عنه و محمد بن أحمد السِّنَّانِی و علی بن عبد الله الوراق و الحسین بن ابراهیم بن أحمد بن هشام المکتب قالوا حدَّثنا محمد بن أبی عبد الله الکوفی و أبو الحسین الأسدی قالوا حدَّثنا محمد بن إسماعیل المکئی البرمکی قال: حدَّثنا موسی بن عمران النخعی قال قلت لعلی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام علّمني یا ابن رسول الله قولاً أقوله بليغا كاملاً إذا زرت واحداً منكم فقال إذا صرت إلى الباب فقف و اشهد الشَّهادتين و أنت على غسل فإذا دخلت و رأيت القبر فقف و قل الله أكبر ثلاثين مرّة ثم امش قليلاً و عليك السَّكِينه و الوقار و قارب بين خطاك ثم قف و كبر الله عزّ و جلّ ثلاثين مرّة ثم ادن من القبر و كبر الله أربعين مرّة تمام مائه تكبيره ثم قل:

زیارت جامعه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و جميع ائمه علیهم السلام

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق و محمد بن احمد سنانی و علی بن عبد الله وراق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب گویند: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبد الله کوفی و ابو الحسین اسدی که گفت:

محمد بن اسماعیل مکی برمکی از موسی بن عمران نخعی روایت کرده که گفت: به علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن ابی طالب علیهم السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! مرا تعلیم کن قولی تمام و کامل که در زیارت هریک از شما بگویم، فرمود: چون پیش در می روی بایست و شهادتین بگو و باید غسل کرده باشی و چون داخل شدی و قبر را دیدی بایست و سی بار «الله اکبر» بگو و آن گاه آرام آرام گام بردار و با کمال آرامش پیش برو، چون برابر قبر رسیدی، آن گاه بایست و سی بار «الله اکبر» بگو سپس به قبر نزدیک شو و چهل بار «الله اکبر» بگو تا صد تکبیر تمام شود، بعد از آن بگو:

«السَّلامُ عليكم يا أهل بيت النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و مهبط الوحي و معدن الرسالة و خزان العلم و منتهى الحلم و أصول الكرم و قاده الأمم و أولياء النعم و عناصر الأبرار و دعائم الأخيار و ساسه العباد و أركان البلاد و أبواب الإيمان و أمناء الرحمن و سلاله النبيين و صفوه المرسلين و عتره خيره رب العالمين و رحمه الله و بركاته السَّلامُ على أئمة الهدى و مصابيح الدجى و أعلام التقى و ذوى النهى و أولى الحجى و كهف الورى و ورثة الأنبياء و المثل الأعلى و الدَّعوة الحسنى و حجج الله على أهل الآخرة و الأولى و رحمه الله و بركاته السَّلامُ على محال معرفه الله و مساكن بركه الله و معادن حكمه الله و حفظه سر الله و حمله كتاب الله و أوصياء نبى الله و ذريه رسول الله صلى الله عليه و آله و رحمه الله و بركاته السَّلامُ على الدَّعاء إلى الله و الأدلاء على مرضاه الله و المستقرين فى أمر الله و نهيه و التَّامين فى محبته الله و المخلصين فى توحيد الله و المظهرين لأمر الله و نهيه و عباد المكرمين الذين لا يسبقونه بالقول «سلام بر شما ای اهل بيت پیامبر، و محل رسالت و رفت و آمد فرشتگان و نزول وحى و معدن رحمت، و سلام بر شما ای گنجینه های علوم، حلم بى نهایت و ریشه های جوانمردى، و پیشوایان امت ها، و لى نعمت ها و ارکان نیکوکارى، و ستون های خوبى ها و سیاستمداران بندگان خدا، و ارکان شهرها و درهای ایمان، و امانتداران خداوند و از نسل پیامبران و برگزیدگان رسولان، و عترت اختیارشده از جانب پروردگار جهانیان، و رحمت و برکات خدا بر شما باد، سلام بر امامان هدایت و چراغ های تاریكى و پرچمداران تقوى، و صاحبان عقل و خرد، و پناه مردم، و ارثان پیغمبران، نمونه عالى و برتر، و مبلغان خوب تر، و حجت های خدا بر اهل دنیا و آخرت، رحمت خدا و برکاتش بر شما باد، سلام بر جایگاه های معرفت خدا، و بر مساكن برکات خدا، و معادن حکمت خدا، و نگهداران راز خدا، و حاملان کتاب خدا، و جانشینان پیامبر خدا، و ذریه رسول خدا صلى الله عليه و آله و رحمت و برکات خدا بر او باد، سلام بر مبلغان به سوى خدا و راهنمایان مردم در راه رضای خدا، و استواران در فرمان خدا، کاملین در محبت به خدا و مخلصین در توحيد خدا، ظاهرکنندگان امر و نهی خدا و بندگان عزیز خدا که بر کلام خدا سبقت نمى گیرند،

و هم بأمره يعملون و رحمه الله و بركاته السَّلام على أئمة الدَّعاه و القاده الهداه و السَّاده الولاه و الذَّاده الحماه و أهل الذَّكر و أولى الأمر و بقيه الله و خيرته و حربه و عيبه علمه و حجَّته و صراطه و نوره و برهانه و رحمه الله و بركاته أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له كما شهد الله لنفسه و شهدت له ملائكته و أولو العلم من خلقه لا إله إلا هو العزيز الحكيم و أشهد أن محمدا عبده المصطفى و رسوله المرتضى أرسله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدِّين كلَّه و لو كره المشركون و أشهد أنكم الأئمة الرَّاشدون المهديون المعصومون المكرمون المقربون المتقون الصَّادقون المصطفون المطيعون لله القوامون بأمره العاملون بإرادته الفائزون بكرامته اصطفاكم بعلمه و ارتضاكم لدينه و اختاركم لسرّه و اجتباكم بقدرته و أعزَّكم بهداه و خصَّكم ببرهانه و انتجبكم لنوره و أيَّدكم بروحه و رضيكُم خلفاء في أرضه و حججا على بريته و أنصارا لدينه و حفظه لسرّه و خزنه لعلمه و مستودعا لحكمته و تراجمه لوحيه و أركاننا لتوحيده به امر خدا عمل می نمایند، رحمت و بركات خدا بر آنان باد، سلام بر امامان داعی و پیشوایان هادی، والیان خلق و طرفداران دین خدا، اهل ذکر و صاحبان امر، باقیمانده خدا و برگزیدگان خدا و حزب او و مخزن علم و حجت و نور و برهان او، رحمت و بركات خدا بر آنان باد. شهادت می دهم که نیست معبودی جز خدا و شریکی ندارد، همان طور که خدا بر خود و فرشتگان و صاحبان علم شهادت می دهند که نیست معبودی جز او که عزیز و حکیم است و شهادت می دهم محمّد بنده برگزیده و رسول پسندیده اوست، که او را فرستاده برای هدایت خلق و یاری دین حق، تا غلبه دهد دینش را بر همه ادیان اگرچه مشرکان بدشان آید، شهادت می دهم شما را امامان ارشادکننده هدایت یافته و معصوم، مقرب و پرهیزکار صادق و منتخبین و مطیعین خدا، قائمین و عاملین به امر او و کامیابان به کرامت او، خدا شما را برای عمل خود برگزیده، برای اخبار عینی خود پسندیده، برای راز خود اختیار کرده، عزیز کرده شما را به هدایت نمودن خود، مخصوص نموده شما را به برهان خود، شما را برای نور خود برگزیده، و شما را تأیید کرد به روح کلی الهی خودش، خشنود گردید که شما جانشینانش در زمین و حجت های خدا بر مردمش و انصار دینش و نگهداران رازش، و گنجینه های علمش، و سپرده شدگان حکمتش، و مفسر وحیش و ارکان توحید،

و شهداء علی خلقه و أعلاما لعباده و منارا فی بلاده و أدلاء علی صراطه عصمکم الله من الزلل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و أذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیرا فعظمت جلاله و کبرتم شأنه و مجیدتم کرمه و أدمتتم ذکره و وکدتم میثاقه و حکمتتم عقد طاعته و نصحتتم له فی السرّ و العلانیه و دعوتتم إلی سبيله بالحکمه و الموعظه الحسنه و بذلتتم أنفسکم فی مرضاته و صبرتم علی ما أصابکم فی جنبه و أقمتم الصیلاه و آیتتم الزکاه و أمرتم بالمعروف و نهیتتم عن المنکر و جاهدتم فی الله حقّ جهاده حتّی أعلتتم دعوته و بینتتم فرائضه و أقمتم حدوده و نشرتم شرائع أحكامه و سنتتم سنّته و صرتتم فی ذلك منه إلی الرضا و سلّمتتم له القضاء و صدّقتتم من رسله من مضی فالزّاعب عنکم مارق و اللازم لکم لاحق و المقصّر فی حقّکم زاهق و الحقّ معکم و فیکم و منکم و إلیکم و أنتم أهله و معدنه و میراث النبّوه عندکم و إیاب الخلق إلیکم و حسابہ علیکم و فصل الخطاب عندکم و آیات الله و شاهدان بر خلق و پرچم های بندگان، و نشانه روشنی در شهرها، و راهنمایان بر راه مستقیمش باشید، خدا شما را از لغزش ها نگهداشته، و از فتنه ها در امان داشته، و از پلیدی ها پاک نموده، و پلیدی را از شما بر طرف نموده و پاک گردانده شما را پاک گرداندنی، پس تعظیم نمودید جلال خدا را، و بزرگ دانستید مقام او را و ستودید کرامت او را، و ذکر و یادش را ادامه دادید، و محکم نمودید پیمانش را، و محکم کردید عقد طاعتش را، و نصیحت کردید برای خاطر خدا مردم را در آشکار و پنهانی و مردم را دعوت نمودید به راه خدا با حکمت و موعظه و اندرز نیکو و بذل کردید جان خود را در راه رضای او و صبر کردید بر مصیبت هایی که بر شما رسید و اقامه کردید نماز و زکات را و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد کردید و حق جهاد را انجام دادید، تا این که دعوتش را علنی و واجباتش را بیان نمودید، و حدودش را برپا داشتید و نشر و پخش نمودید قوانین احکامش را، و برپا داشتید سنتش را، به طوری که رضایت خدا را به دست آوردید، و تسلیم قضا و قدر او شدید، و تصدیق کردید (احکام خدا را) از رسولانش که درگذشتند، پس آن که از شما برگشت از دین خارج، و ملازم شما به شما ملحق گشت، و مقصّر در حق شما نابود گردید، و حقّ با شما و در اهل بیت و از شما و به شما است، و حساب آن بر شماست، و فرق حق و باطل خطاب نزد شماست، و آیات و نشانه های عظمت

لديکم و عزائمہ فيکم و نورہ و برہانہ عندکم و أمرہ إليکم من والاکم فقد والی اللہ و من عاداکم فقد عادی اللہ و من أحبکم فقد أحب اللہ و من اعتصم بکم فقد اعتصم باللہ أنتم السبيل الأعظم و الصراط الأقوم و شهداء دار الفناء و شفعاء دار البقاء و الرحمہ الموصولہ و الآیہ المخزونہ و الأمانہ المحفوظہ و الباب المبتلى به الناس من أتاکم نجا و من لم یأتکم هلك إلى اللہ تدعون و علیہ تدلون و به تؤمنون و له تسلمون و بأمرہ تعملون و إلى سبیلہ ترشدون و بقولہ تحکمون سعد و اللہ من والاکم و هلك من عاداکم و خاب من جحدکم و ضلّ من فارقکم و فاز من تمسک بکم و أمن من لجأ إليکم و سلم من صدقکم و هدی من اعتصم بکم و من اتبعکم فالجنّ مأواه و من خالفکم فالنار مثواه و من جحدکم کافر و من حاربکم مشرک و من ردّ علیکم فهو فی أسفل درک من الجحیم أشهد أنّ هذا سابق لکم فیما مضى و جار لکم فیما بقى و أنّ أرواحکم و نورکم و طینتکم واحده طابت و طهرت بعضها من بعض خلقکم خدا در نزد شما است، تصمیمات نبوت و اسرار الہی در خاندان شما، برہانش نزد شما و امر او متوجّہ شماست، آن کہ شما را مولای خود دانست خدا را مولای خود و دشمن شما، خدا را دشمن داشته، و دوست شما خدا را دوست و هر کہ با شما دشمنی نمود خدا را دشمن داشته، شما یید راه مستقیم خدا و گواہان دنیا و شفیعان آخرت، و رحمت پیوسته و نشانه ی نهفته، و امانت محفوظ، و درگاہ مورد آزمایش مردم، خادم شما نجات یافت و هر کس روگرداند از شما هلاک شد، مردم را به خدا دعوت و خود به او ایمان دارید، به امر او عمل، به راه او ارشاد و به گفتار او حکم می کنید، دوستدار شما، سعید و دشمن شما، هلاک شد و منکر شما زیان کرد، جدای از شما، گمراه و متمسک به شما، کامیاب گردید، هر کہ به شما پناه آورد، ایمن شد و سالم است هر کہ شما را تصدیق کند، و ہدایت یافت آن کہ به شما تمسک جست، آن کس کہ از شما پیروی کرد بہشت مأوای اوست، و آن کس کہ با شما مخالفت نمود آتش دوزخ جایگاہ اوست، و آن کس کہ شما را انکار کرد کافر است، و آن کس کہ با شما جنگید مشرک است، و آن کس کہ حکم شما را رد کند در درک اسفل و پایین ترین طبقہ جہنّم است، شہادت می دہم کہ این اوصاف و مقام ها در گذشتہ برای شما بوده و در آیندہ نیز برای شما باقی خواهد بود، و این کہ ارواح و نور و طینت شما یکی است، کہ خوب و پاکیزہ است بعضی از

أنوارا فجعلکم بعرضه محدقین حتّی منّ علینا فجعلکم الله فی بیوت اذن الله أن ترفع و یذکر فیها اسمہ و جعل صلاتنا علیکم و ما خصّنا به من ولایتکم طیباً لخلقنا و طهاره لأنفسنا و تزکیه لنا و کفّاره لذنوبنا فکنا عنده مسلّمین بفضلکم و معروفین بتصدیقنا إیّاکم فبلغ الله بکم أشرف محلّ المکرّمین و أعلى منازل المقرّبین و أرفع درجات أوصیاء المرسلین حیث لا یلحقه لا حق و لا یفوقه فائق و لا- یسبّقه سابق و لا یطمع فی إدراکه طامع حتّی لا یبقی ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا صدّیق و لا شهید و لا عالم و لا جاهل و لا دنّی و لا فاضل و لا مؤمن صالح و لا فاجر طالح و لا جبار عنید و لا شیطان مرید و لا خلق فیما بین ذلك شهید إلاّ عرفهم جلاله أمرکم و عظم خطرکم و کبر شأنکم و تمام نورکم و صدق مقاعدکم و ثبات مقامکم و شرف محلّکم و منزلتکم عنده و کرامتکم علیه و خاصّیتکم لیدیہ و قرب منزلتکم منه بأبی أنتم و أمّی و أهلی و مالی و أسرّتی أشهد الله و أشهدکم أنّی مؤمن بکم و بما أتیتم به کافر بعدوکم و بما کفرتم به مستبصر بشأنکم و بضلاله آن ها از بعض دیگر، خدا شما را از نور آفرید و قرار داد شما را گرداگرد عرشش، منت نهاد بر ما به شما، قرار داد شما را در خانه های مرتفع که نامش در آن ذکر شود و قرار داد درودهای ما را برای شما و ولایت شما را مخصوص ما گردانید، به خاطر نیکویی خلقت ما و پاکی جان ما، و تزکیه و تهذیب ما، و کفّاره گناهانمان، پس بودیم ما در نزد او از قبول کنندگان فضیلت شما، ما شناخته شده ایم به تصدیق مقام شما، پس خدا رسانید شما را به شریف ترین جایگاه اهل کرامت، و برترین منازل مقرباناش، و بالا-ترین درجات رسولاناش، طوری که کسی به آن نتواند رسید، و هیچ برتری از او برتری نگیرد، و سبقت گیرنده ای از او سبقت نگیرد و طمع کننده ای در درک آن مقام طمع نکند، تا این که نماند فرشته مقربّی، و نه پیامبر مرسلی، و نه صدّیق و شهیدی، و نه عالمی و جاهلی و نه رذل و فضلی و نه صالح و فاجری و نه جبار سرکش و شیطان متمردی و نه خلقی در میان این ها گواه، جز این که معرّفی کرد به آن جلالت امر و عظمت مقام شما و شأن شما را، و نور کامل شما را، و شرافت مقام شما و کرامت شما و مقام خاصّ شما را در نزدش، و تقرّب شما را به او، پدر و مادرم و اهل بیتم و مالم و خانواده ام فدای شما باد، شاهد می گیرم خدا را و شما را که من مؤمن به شمایم و به آن چه شما به آن مؤمنید، و به دشمن شما و به آن چه شما کافرید به آن کافر، و به مقام شما و گمراهی مخالفین شما

من خالفکم موال لکم و لأولیائکم مبغض لأعدائکم و معاد لهم و سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم محقق لما حققتم مبطل لما أبطلتم مطیع لکم عارف بحقکم مقرّ بفضلکم محتمل لعلمکم محتجب بذمتکم معترف بکم مؤمن بایابکم مصدق برجعتکم منتظر لأمرکم مرتقب لدولتکم آخذ بقولکم عامل بأمرکم مستجیر بکم زائر لکم عائذ بکم لائذ بقبورکم مستشفع إلی الله عزّ و جلّ بکم و متقرب بکم إلیه و مقدّمکم أمام طلبتی و حوائجی و إرادتی فی کلّ أحوالی و أموری مؤمن بسرّکم و علانیّتکم و شاهدکم و غائبکم و أولکم و آخرکم و مفوض فی ذلک کلّه إلیکم و مسلّم فیہ معکم و قلبی لکم مؤمن و رأیی لکم تبع و نصرتی لکم معده حتّی یحیی الله تعالی دینه بکم و یردّکم فی آیامه و یظهرکم لعدله و یمکنکم فی أرضه فمعکم معکم لا- مع عدوکم آمنت بکم و تولّیت آخرکم بما تولّیت به أولکم و برئت إلی الله تعالی من أعدائکم و من الحبت و الطّاغوت و الشّیاطین و حزبهم الظّالمین لکم و الجاحدین لحقّکم و آگاهم، دوستدار شما و دوستدار دوستان شما، دشمنم با دشمنان شما در صلح با هرکه شما در صلحید، و در جنگ با هرکه شما در جنگید، حق می دانم آن چه را شما حق می دانید، باطل می دانم آن چه را شما باطل می دانید، مطیع و عارف به حقّ شما، مقرّ برتری و حامل علم شما، در پرده ذمه و معترف به امامت شما، معتقدم به رجعت شما، تصدیق کننده رجعت شما، منتظر امر و دولت بر حقّ شما، عامل به گفتار و فرمان شما، پناه آورنده به شما، زائر و پناهنده به قبرهای شما، شفاعت و تقرب جویم به درگاه خدا به شما، و شما را مقدّم داشته ام پیشاپیش حاجاتم و آن چه که خواسته ام در همه حالات و امورم، ایمان دارم به باطن و ظاهر شما، و حاضر و غایب شما، و اوّل و آخر شما، و واگذار می کنم خود را در همه این امور به شما و تسلیم شما، و رأیم تابع رأی شما، و آماده یاری شما تا این که زنده گرداند خدا دینش را به وسیله شما، و برگرداند شما را در ایام آن حضرت به دنیا، و ظاهر گرداند شما را برای عدالتش، و قدرت بخشد شما را در زمینش، پس با شما، نه با غیر شما، ایمان آوردم به شما و دوست می دارم آخرین شما حضرت حجّت را همان طور که اوّلین شما را و بیزاری می جویم به سوی خدا از دشمنان شما و از جبت و طاغوت، و از شیطان ها و گروه ظلم کننده به شما منکرین حقّ شما،

المارقين من ولايتكم و الغاصبين لايرثكم الشاكين فيكم المنحرفين عنكم و من كل وليجه دونكم و كل مطاع سواكم و من الأئمه الذين يدعون إلى النار فثبتني الله أبدا ما حييت على موالاتكم و محبتكم و دينكم و وقفني لطاعتكم و رزقني شفاعتكم و جعلني من خيار مواليكم التابعين لما دعوتهم إليه و جعلني ممن يقتص آثاركم و يسلك سبيلكم و يهتدي بهداكم و يحشر في زمركم و يكر في رجعتكم و يملك في دولتكم و يشرف في عافيتكم و يمكن في أيامكم و تقر عينه غدا برؤيتكم بأبي أنتم و أمي و نفسي و أهلي و مالي من أراد الله بدأ بكم و من وحده قبل عنكم و من قصده توجه إليكم موالى لا أحصى ثناءكم و لا أبلغ من الممدح كنهكم و من الوصف قدركم و أنتم نور الأخيار و هداه الأبرار و حجج الجبار بكم فتح الله و بكم يختم و بكم ينزل الغيث و بكم يمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه و بكم ينفس الهمة و بكم يكشف الضر و عندكم ما ينزل به رسله و هبطت به ملائكته و إلى جدكم بعث الروح الأمين طاعيان ولايت شما، غاصبان ارث شما، شكاكين شما و منحرفان از شما، خلاصه از همه و از هروسيه و اطاعت شده غير شما بيزاري می جويم، از پيشواياني که دعوت به آتش دوزخ می کنند، خدا ثابت دارد مرا مادامي که زنده ام بر ولايت و محبت و دين شما، و موفق دارد بر اطاعت شما، شفاعت شما روزيم گردانند، قرار دهد مرا از بهترين دوستان شما، که مطيعين دعوت شمايند، قرار دهد مرا از پيروان آثار شما که به راه شما می روند، هدايت می شوند به هدايت شما محشور می شوند با شما، در رجعت شما به اين جهان بازگشته و در دولت شما به حکومت و در عافيت شما به مقام رسیده و قدرت پیدا می کنند در روزگار شما، روشن می شود فردا چشم ايشان به دیدار شما، پدر و مادر و جان و اهل و عيال و مالم فدای شما، آنکه خدا را اراده کند از شما آغاز کند، و هرکه خدا را يکتا داند از شما تعليم یافته و هرکه او را قصد کرده رو به سوی شما کند، سرور انم نمی توان مدح شما را شمرد نمی رسم با مدح به کنه معرفت شما و با وصف به منزلت شما، شماييد نور خوبان و هاديان نیکوکاران و حجت های خدای جبار، خدا به شما جهان را آغاز کرد و ختم نمود، به شما باران نازل کرد و آسمان را نگه داشت که بر زمین فرود نیاید جز به اذنش و به شما برطرف می کند غصه و سختی را، نزد شماست آن چه فرستاد گانش آورده، و فرشتگانش از آسمان نازل کرده اند، و به سوی جد شما نازل شد روح الامين»

[و إن كانت الزّياره لأمر المؤمنین علیہ السّلام فقل: «و إلى أخیک بعث الرّوح الأمين» آتاکم الله ما لم یؤت أحدا من العالمین طأطأ کلّ شریف لشرفکم و بضع کلّ متکبر لطاعتکم و خضع کلّ جبار لفضلکم و ذلّ کلّ شیء لکم و أشرقت الأرض بنورکم و فاز الفائزون بولايتکم بکم یسلک إلى الرّضوان و علی من جحد و لايتکم غضب الرّحمن بأبی أنتم و أمی و نفسی و أهلی و مالی ذکرکم فی الذّاكرین و أسماءکم فی الأسماء و أجسادکم فی الأجساد و أرواحکم فی الأرواح و أنفسکم فی النّفوس و آثارکم فی الآثار و قبورکم فی القبور فما أحلی أسماءکم و أکرم أنفسکم و أعظم شأنکم و أجلّ خطرکم و أوفی عهدکم کلامکم نور و أمرکم رشد و وصیتکم التّقوی و فعلکم الخیر و عادتکم الإحسان و سجتکم الکرم و شأنکم الحقّ و الصّدق و الرّفق و قولکم حکم و حتم و رأيکم علم و حلم و حزم إن ذکر الخیر کنتم أوّله و أصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه بأبی أنتم و أمی و نفسی و أهلی و مالی کیف أصف حسن ثنائکم و کیف أحصى جمیل بلائکم و اگر زیارت امیر المؤمنین علیہ السّلام می کنی بگو: «به سوی برادر شما مبعوث شده روح الامین، خدا به شما مقامی داده که به احدی نداده، سر خم کرده هر شریفی در برابر مقام شما، معترف گشته هر متکبری به اطاعت شما و هر جباری در برابر فضیلت شما خاضع گشته، ذلیل گشته در پیشگاه شما هر چیزی، نورانی شده زمین به نور شما، رستگار شدند رستگاران به ولایت شما، به شما راه بهشت را جویند، بر آن که انکار کند ولایت شما را غضب خدای رحمان است. پدر و مادر و جان و اهل و عیال و مالم فدای شما، یاد شما در میان ذاکران، نام های شما در میان نام ها، جسم شما در میان جسم ها، و روح های شما در میان ارواح، جان های شما در میان جان ها، آثار شما در میان آثار و قبرهای شما در میان قبرها، چه شیرین است نام های شما و چه گرامی است جان های شما، عظیم است مقام شما، و چه با جلالت است منزلت شما و چقدر به عهدتان وفادارید، و چه راست است وعده شما، کلام شما نور، امر شما باعث رشد، سفارش شما تقوی و کار شما خوبی است، عادت شما احسان، شیوه شما کرم است و کارتان حقگویی و مداراست، گفتارتان حکم و رأی شما علم و بردباری و دوراندیشی است، اگر یادی از خیر شود شماید شروع، اصل و فرع و جایگاه و سرانجام آن، پدر و مادر و جانم فدای شما، چگونه وصف کنم خوبی و ثنای شما را، چگونه وصف کنم ابتلا و خوبی صبر شما را،

و بكم أخرجنا الله من الدّلّ و فرّج عَنّا غمرات الكروب و أنقذنا من شفا جرف الهلكات و من النَّار بأبى أنتم و أمى و نفسى بموالا-تكم علّمنا الله معالم ديننا و أصلح ما كان فسد من دنيانا و بموالا-تكم تَمّت الكلمه و عظمت النّعمه و ائتلفت الفرقه و بموالا-تكم تقبل الطّاعه المفترضه و لكم المودّه الواجبه و الدّرجات الرّفيعه و المقام المحمود عند الله تعالى و المكان المعلوم و الجاه العظيم و الشّأن الرّفيع و الشّفاعه المقبوله ربّنا آمنا بما أنزلت و اتّبعنا الرّسول فاكبتنا مع الشّاهدين ربّنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمه إنك أنت الوهاب سبحان ربّنا إن كان وعد ربّنا لمفعولا يا [ولّى] ولّى الله [يا أولياء الله] إنّ بينى و بين الله ذنوبا لا- يأتى عليها إلّا- رضاكم فبحقّ من ائتمنكم على سرّه و استرعاكم أمر خلقه و قرن طاعتكم بطاعته لَمّا استوهبتم ذنوبى و كنتم شفعاى إنّى لكم مطيع من أطاعكم فقد أطاع الله و من عصاكم فقد عصى الله و من أحبّكم فقد أحبّ الله و من أبغضكم فقد أبغض الله اللهمّ إنّى لو وجدت شفعا به شما خدا ما را از ذلّت بيرون آورد و گرفتارى ها را گشود، ما را نجات داد از پرتگاه هلا-كت و آتش دوزخ، پدر و مادر و جانم فدای شما، به ولايت شما خدا قوانين دينى را به ما آموخت، اصلاح نمود مفاصد دنيای ما را، به ولايت شما دين به حدّ کمال رسيد، نعمت بزرگ و تفرقه به اتّحاد تبديل شد، به ولايت شما پذيرفته مى شود اطاعت الهى، دوستى واجب و درجات رفيع و مقام پسندیده و منزلت معيّن نزد خدا، جلال بزرگ و شکوه عظيم و شفاعت مورد قبول خدا برای شما، پروردگارا ايمان آوردیم به آن چه نازل فرمودى و پيروي از رسولت نمودیم، بنويس ما را با شاهدان، پروردگارا کج نکن دل هاى ما را پس از آن که هدايتمان کردى، و ببخش ما را از پيشگاه خودت رحمتى، زيرا تويى بسيار بخشنده پاک و منزّه از همه نقص ها، پروردگارا، همانا وعده پروردگار ما شدى است، اى ولّى خدا به درستی که بين من و خدا گناهانى است، محو نمى کند آن ها را جز رضایت شما، به حقّ آن که شما را بر راز خود امين دانست، و امور خلقتش را به شما واگذار کرد، مقرون ساخت اطاعت شما را به اطاعت خودش، طلب بخشش کنید از خدا برای گناهانم و شفيعان من باشید، زيرا مطيع امر شمايم، آن که اطاعت کند شما را اطاعت کرد خدا را، نافرمانى شما نافرمانى خداست، دوستدار شما خدا را دوست داشته، دشمن شما با خدا دشمنى نموده، خدايا اگر مى يافتم شفيعانى نزديک تر به

أقرب إليك من محمد و أهل بيته الأخيار الأئمة الأبرار لجعلتهم شفعاى فبحقهم الذى أوجبت لهم عليك أسألك أن تدخلنى فى جملة العارفين بهم و بحقهم و فى زمرة المرجوين لشفاعتهم إنك أرحم الراحمين و صلى الله على محمد و آله حسينا الله و نعم الوكيل».

الوداع

اشاره

إذا أردت الانصراف فقل: «السلام عليكم يا أهل بيت النبوة سلام مودع لا سئم و لا قال و رحمه الله و بركاته إنك حميد مجيد سلام ولى غير راغب عنكم و لا مستبدل بكم و لا مؤثر عليكم و لا منحرف عنكم و لا زاهد فى قربكم لا جعله الله آخر العهد من زياره قبورك و إتيان مشاهدكم و السلام عليكم و حشرنى الله فى زمركم و أوردنى حوضكم و جعلنى من حزبكم و أرضاكم عنى و مكنتى من دولتكم و أحيانى فى رجعتكم و ملكنى فى أيامكم و شكر سعى بكم و غفر ذنبى بشفاعتكم و أقال عثرتى بحبككم و أعلى كعبى بموالاةكم و شرفنى بطاعتكم و درگاه تو از محمد و اهل بيت نيكو كارش، آن امامان خوب، قطعا آنان را شفيع خود قرار مى دادم، پس به حق آنان كه آن را واجب گرداندى بر خود از تو درخواست مى كنم مرا داخل كننى در جمله عارفان به مقام آنان و به حق آنان، و در زمرة رحمت شدگان به شفاعت آنان همانا توبى رحم كننده ترين رحم كنندگان، و درود فرستد خدا بر محمد و آل پاكش، و سلام كند سلام بسيارى، و خدا ما را كفايت كند و خوب و كلى است».

زيارت وداع

زمان برگشت بگو: «سلام بر اهل بيت نبوت، سلام وداع كننده اى كه نه از قرب شما خسته و نه خوش دارد دور شود و نه از مجاورت شما ملول گشته، رحمت حق و بركاتش بر شما باد اى اهل بيت نبوت! اوست به يقين ستوده، و با عظمت و شريف. سلام بر شما، سلام دوستى از دوستان كه از شما روى نتابد، و ديگرى را برنمى گزيند، شما را رها نكرده تا او را اختيار كند، نه از قرب شما سير مى شود. پروردگار اين را آخرين زيارت و تشرف به مشاهد شما قرار ندهد، درود بر شما، خدا مرا در جمع شما و واردين بر كوثر و حزبتان قرار دهد، شما را از من راضى گرداند، در حكومت شما مرا از قدرتى برخوردار ساخته زنده گرداند و مالک امرى قرار دهد، تلاشم را مشكور دارد، گناهانم را با شفاعت شما بيامرزد، به محبت شما لغزش هايم را عفو و مقامم را رفيع سازد،

أَعَزَّنِي بِهَدَاكُم وَجَعَلَنِي مَمَّنْ أَنْقَلَبُ مَفْلَحًا مَنجَحًا غَانِمًا سَالِمًا مَعَا فَاثِرًا بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ وَكَفَايَتِهِ بِأَفْضَلِ مَا يَنْقَلِبُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ زُؤَارِكُمْ وَموَالِيَكُم وَمَحْيِيَكُم وَشِيعَتِكُمْ وَرَزَقَنِي اللَّهُ الْعُودَ ثُمَّ الْعُودَ أَبَدًا مَا أَبْقَانِي رَبِّي بَيْتَهُ صَادِقَهُ وَإِيْمَانَهُ وَتَقْوَاهُ وَإِخْبَاتَهُ وَرِزْقَ وَاسِعٍ حَلَالٍ طَيِّبٍ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِهِمْ وَذِكْرِهِمْ وَالصِّيْلَةِ عَلَيْهِمْ وَأَوْجِبْ [إِلَى] إِلَى الْمَغْفِرَةِ وَالْخَيْرِ وَالْبِرِّكَهَ وَالنُّورَ وَالإِيْمَانَ وَحَسَنَ الْإِجَابَةِ كَمَا لِأَوْلِيَائِكَ الْعَارِفِينَ بِحَقِّهِمُ الْمَوْجِبِينَ لَطَاعَتِهِمْ وَالرَّاغِبِينَ فِي زِيَارَتِهِمْ الْمُتَقَرِّبِينَ إِلَيْكَ وَإِلَيْهِمْ بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي اجْعَلُونِي فِي هَمَّتِكُمْ وَصَيَّرُونِي فِي حَزْبِكُمْ وَأَدْخِلُونِي فِي شِفَاعَتِكُمْ وَادْكُرُونِي عِنْدَ رَبِّكُمْ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَبْلُغْ أَرْوَاحَهُمْ وَأَجْسَادَهُمْ مَنَى السَّلامِ وَالسَّلامِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنَعْمَ الْوَكِيلُ».

و مرا در پرتو راهنمایی شما عزیز گرداند، با بهترین پاداش و رستگاری و برخورداری از نعمات و سلامتی و عافیت و بی نیازی و خشنودی خدا و تفضّل و کفایت و حمایت او به وطن باز گرداند. مانند زائرین و دوستان و شیعیان شما که با اندوختن آن موهبات به وطن باز می گردند، مرا به دیارم باز گرداند. تا هر زمان که خدا مرا زنده بدارد همیشه زیارت شما را برای من با توشه ای از صدق و صفا و ایمان و تقوی و خشوع و روزی فراوان و حلال و طیب و طاهر روزی ام فرماید. خداوند!! این را آخرین زیارت و تقدیم درود من بر ایشان قرار مده، و رحمت و خیر و برکت و نور و ایمان و حسن اجابت دعا را، چنان برای من حتمی ساز که برای دوستان و اولیاءت که به حقّ اهل بیت عارفند - آنان که طاعتشان را بر خود واجب دانند و به زیارت ایشان سخت شیفته اند - حتم ساخته ای و با آن زیارت به درگاه تو و ایشان تقرّب می جویند. پدرم و مادرم و خانواده ام و مال و هستی ام فدای شما خاندان، مرا از راه رحمت مورد عنایت قرار دهید، و در حزب خود بپذیرید، و مشمول شفاعتتان کنید، و نزد پروردگارتان از من یاد نمایید، خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و سلام مرا به روان پاک آنان و جسم مطهرشان برسان.

سلام و رحمت و برکات خدا بر وی و بر ایشان باد، و درود خداوند بر محمد و آلش افزون باد، خدا برای رفع نیاز ما کافی است و او بهترین وکیل است.

اشاره

باب ذکر ما ظهر للناس فی وقتنا

من برکه هذا المشهد و علاماته

و استجابہ الدعاء فيه

۱

۹۵۲

حدَّثنا أبو طالب الحسين بن عبد الله بن بنان الطائي قال سمعت محمد بن عمر النوقاني يقول بينما أنا نائم بنوقان في عليّ لنا في ليله ظلماء إذا انتبهت فنظرت إلى الناحية التي فيها مشهد علي بن موسى الرضا عليه السلام بسناباد فرأيت نورا قد علا حتى امتلأ منه المشهد و صار مضيئا كأنه نهار و كنت شاككا في أمر الرضا عليه السلام و لم أكن علمت أنه حق فقلت لي أمي و كانت مخالفه ما لك يا بني فقلت لها رأيت نورا ساطعا قد امتلأ منه المشهد فأعلمت أمي ذلك و جئت بها إلى المكان الذي كنت فيه حتى رأيت ما رأيت من النور

۶۹- آن چه ظاهر شد مردم را در زمان ما از برکت این مشهد و علامات آن و اجابت دعا در آن

آن چه ظاهر شد مردم را در زمان

ما از برکت این مشهد و علامات آن

و اجابت دعا در آن

۱

۹۵۲

ابو طالب حسين بن عبد الله بن بنان طائي گوید: شنیدم محمد بن عمر نوقاني می گفت:

من در نوقان در قصر خود خفته بودم در شبی تاریک، بیدار شدم و نظر در جانب مشهد آن حضرت به سناباد کردم، نوری دیدم به آسمان بلند شد تا مشهد هم از آن نور پر شد و چنان روشن شد که مگر روز است و من شک داشتم در امر امام رضا علیه السلام و حقایق را نمی دانستم و راه مادرم مخالف او بود. مادرم در آن وقت با من گفت: تو را چه می شود؟ گفتم: نوری بلند تابان دیدم که مشهد از آن پر شد.

مادرم را اعلام کردم و او را به آن مکان آوردم تا آن نور را دید در حیرت شد

ص: ۵۴۹

و امتلاً المشهد منه فاستعظمت ذلك فأخذت في الحمد لله إلا أنها لم تؤمن بها كإيماني فقصدت المشهد فوجدت الباب مغلقاً فقلت اللهم إن كان أمر الرضا عليه السلام حقاً فافتح هذا الباب ثم دفعته بيدي فافتح فقلت في نفسي لعله لم يكن مغلقاً على ما وجب فغلقت حتى علمت أنه لم يمكن فتحه إلا بمفتاح ثم قلت اللهم إن كان أمر الرضا عليه السلام حقاً فافتح لي هذا الباب ثم دفعته بيدي فافتح فدخلت و زرت و صلّيت و استبصرت في أمر الرضا عليه السلام فكنت أقصده بعد ذلك في كلّ ليلة جمعه زائراً من نوقان و أصلى عنده إلى وقتي هذا.

۹۵۳ ۲

حدّثنا أبو طالب الحسين بن عبد الله بن بنان الطائفي قال سمعت أبا منصور بن عبد الرزاق يقول للحاكم بطوس المعروف بالبيوردي هل لك ولد فقال لا فقال له أبو منصور لم لا تقصد مشهد الرضا عليه السلام و تدعو الله عنده حتى يرزقك ولداً فأني سألت الله تعالى هناك في حوائج فقضيت لي قال الحاكم فقصدت المشهد على ساكنه السلام و شروع در حمد و ثنای خدای تعالی کرد اما آن اعتقاد که من آوردم او نیاورد؛ سپس آمدم به جانب مشهد و دیدم در بسته است. گفتم:

بار خدایا! اگر امر امام رضا علیه السلام حق است این در را برای من بگشا؛ پس دست بر در نهادم باز شد. با خود گفتم: شاید خوب بسته نبوده است؛ پس خوب بستم تا بدانستم که بی کلید باز نمی شود؛ پس همان تیت اوّل کردم و آن قول اوّل، گفتم و بر در دست نهادم باز شد وارد شدم و زیارت کردم و نماز به جای آوردم و در امر آن حضرت مستبصر شدم و آگاهی یافتم. بعد از آن هر جمعه از نوقان به زیارت او می آیم و آن جا نماز می گزارم تا این زمان.

۹۵۳ ۲

حسین بن عبد الله بن بنان طائي گوید: از ابو منصور بن عبد الرزاق شنیدم که به حاکم طوس معروف به بیوردي معروف می گفت:

فرزندی داری؟ می گفت: نه، به او می گفت: به مشهد امام رضا علیه السلام نمی روی و آن جا دعا کنی و از خدای تعالی فرزند خواهی که من حاجت ها آن جا خواستم و برآمد. حاکم گفت:

من قصد زیارت آن جناب که سلام بر او باد

ص: ۵۵۰

و دعوت الله عزَّ و جلَّ عند الرضا عليه السَّلام أن يرزقني ولدا فرزقني الله عزَّ و جلَّ ولدا ذكرا فجئت إلى أبي منصور بن عبد الله الرزاق و أخبرته باستجابته الله تعالى في هذا المشهد فوهب لي و أعطاني و أكرمني على ذلك.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: لما استأذنت الأمير السعيد ركن الدولة في زياره مشهد الرضا عليه السَّلام فأذن لي في ذلك في رجب من سنه اثنتين و خمسين و ثلاثمائة فلما انقلبت عنه ردني فقال لي هذا مشهد مبارك قد زرتَه و سألت الله تعالى حوائج كانت في نفسي فقضاها لي فلا تقصر في الدعاء لي هناك و الزياره عني فإن الدعاء فيه مستجاب فضمنت ذلك له و وفيت به فلما عدت من المشهد على ساكنه التحيه و السَّلام و دخلت إليه فقال لي هل دعوت لنا و زرت عنا فقلت نعم فقال لي قد أحسنت قد صح لي أن الدعاء في ذلك المشهد مستجاب.

نمودم و در آن مشهد دعا کردم و از خدای تعالی فرزندی خواستم خدای عزَّ و جلَّ مرا پسری بداد نزد ابا منصور پیامدم و او را خبر دادم که دعای من در آن مشهد مستجاب شد و خداوند مرا پسری عطا کرد و بخشید و مرا به آن اکرام کرد.

مصنّف کتاب رحمه الله گوید: چون از امیر سعید رکن الدوله زیارت مشهد امام رضا علیه السَّلام خواستم مرا در رجب سنّه سیصد و پنجاه و دو اذن داد و چون از نزد او برگشتم مرا باز خواند و گفت: این مشهدی مبارک است، من زیارت کردم، در او از خدا حاجت ها خواستم و قضا کرده است برای من، آن جا در دعا و زیارت تقصیر مکن که دعا آن جا مستجاب است، من ضامن شده ام برای او آن را وفا کردم و چون از مشهد برگشتم و به او رسیدم، با من گفت:

برای ما دعا کردی و از جانب ما زیارت کردی؟! گفتم: آری. گفت: خوب کردی به تحقیق صحیح معلوم شد مرا که دعا در آن مشهد مستجاب است.

حدَّثنا أبو نصر أحمد بن الحسين الضَّبِّيُّ و ما لقيت أنصب منه و بلغ من نصبه أنه كان يقول: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» فردا و يمتنع من الصَّلاه على آله قال سمعت أبا بكر الحَمَّامِيَّ الفَزَّاءَ في سَكَّةَ حرب نيسابور و كان من أصحاب الحديث يقول أودعني بعض النَّاسِ وديعه فدفتها و نسيت موضعها فتَحَيَّرْتُ فلَمَّا أَتَى على ذلك مَدَّه جَاءَنِي صاحب الوديعه يطالبني بها فلم أعرف موضعها و تَحَيَّرْتُ و اتَّهَمَنِي صاحب الوديعه فخرجت من بيتي مغموما متَحَيِّرًا و رأيت جماعه من النَّاسِ يتوجَّهون إلى مشهد الرُّضا عليه السَّلام فخرجت معهم إلى المشهد و زرت و دعوت الله عزَّ و جلَّ أن يبيِّن لي موضع الوديعه فرأيت هناك فيما يرى النَّائم كأنَّ آتيا أتاني فقال لي دفنت الوديعه في موضع كذا و كذا فرجعت إلى صاحب الوديعه فأرشدته إلى ذلك الموضع الَّذي رأيتَه في المنام و أنا غير مصدِّق بما رأيت فقصد صاحب الوديعه ذلك المكان فحفره ۹۵۴۳

ابو نصر احمد بن حسين ضَبِّي با ما حديث کرد و من از او ناسپاس تر ندیده بودم و در آن باب به حدی بود که می گفت: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» تنها و علی آله نمی گفت، او گفت: شنیدم از ابو بکر فزّاء و او از اصحاب حدیث بود، می گفت: کسی به من وديعه ای داد و من آن را دفن کردم و بعد از آن جای آن را فراموش کردم. چون مدّتی بگذشت صاحب وديعه پیامد و آن را طلبید و من جای آن ندانستم و متَحَيِّر بماندم و آن شخص مرا متَّهَم ساخت. پس از خانه غمگین و متَحَيِّر بیرون آمدم، دیدم جماعتی به مشهد امام رضا علیه السَّلام متوجه اند با ایشان برفتم و زیارت مشهد کردم و دعا کردم و درخواست کردم از خدای تعالی که موضع وديعه را برای من روشن سازد؛ پس در خواب دیدم گویا کسی آمد و به من گفت: وديعه را در فلان جا دفن کرده، پس باز گشتم و صاحب وديعه نزد من آمد او را به آن موضع که در خواب دیده بودم، راه نمودم و من باور نمی داشتم آن چه دیده بودم؛ پس آن شخص به آن مکان رفت و بکند

و استخرج منه الوديعه بختم صاحبها فكان الرجل بعد ذلك يحدث الناس بهذا الحديث و يحثهم على زياره هذا المشهد على ساكنه التَّحِيَّه و السَّلام.

٩٥٥ ٤

حدَّثنا أبو جعفر محمَّد بن أبي القاسم بن محمَّد بن الفضل التَّمِيمِي الهرويَّ رحمه الله قال سمعت أبا الحسن عليَّ بن الحسن القهستانيَّ قال كنت بمرورود فلقيت بها رجلا من أهل مصر مجتازا اسمه حمزه فذكر أنَّه خرج من مصر زائرا إلى مشهد الرضا عليه السَّلام بطوس و أنَّه لَمَّا دخل المشهد كان قرب غروب الشَّمس فرار و صَلَّى و لم يكن ذلك اليوم زائر غيره فلَمَّا صَلَّى العتمه أراد خادم القبر أن يخرج به و يغلق الباب فسأله أن يغلق عليه الباب و يدعه في المشهد ليصَلِّي فيه فأنَّه جاء من بلد شاسع و لا يخرج به و أنَّه لا حاجه له في الخروج فتركه و غلق عليه الباب و إنَّه كان يصَلِّي وحده إلى أن أعياء فجلس و وضع رأسه على ركبتيه ليستريح ساعه فلَمَّا رفع رأسه رأى في الجدار مواجهه و وديعه را بيرون آورد به مهر صاحبش؛ پس آن مرد بعد از آن این حديث با مردم می گفت و آنها را به زیارت این مشهد مطهَّر كه بر ساكنش سلام باد، ترغيب می نمود.

٩٥٥ ٤

ابو جعفر محمد بن ابی القاسم بن فضل تمیمی هروی گوید: از ابا الحسن علی بن حسن قهستانی شنیدم كه می گفت: در مرو الزود بودم به مردی برخورددم از اهل مصر كه نامش حمزه بود، گفت: از مصر به زیارت مشهد امام رضا علیه السَّلام آمده و چون به مشهد رسید، غروب آفتاب نزدیک بود زیارت می كند و نماز می گزارد و آن روز هیچ كس آن جا نبود و چون نماز خفتن می كند، خادم قبر می خواسته او را بیرون كند و در ببندد، درخواست می كند كه او را به جا بگذارد و در ببندد تا او آن جا نماز بكند كه از دیار دور آمده است و بیرونش نكنند كه او حاجتی به بیرون شدن ندارد، خادم در بر او می بندد و می رود و او تنها نماز می گزارد تا خسته می شود و می نشیند و سر به زانو می نهد كه ساعتی استراحت كند چون سر بر می دارد بر دیوار مقابل روی

ص: ٥٥٣

وجهه رقعہ علیہا ہذان البیتان:

من سرّہ أن یرى قبراً برؤیتہ

یفرج اللہ عمّن زارہ کربہ

فلیأت ذا القبر إنّ اللہ أسکنہ

سلالہ من نبی اللہ منتجبہ

قال فقمّت و أخذت فی الصّیلاہ إلی وقت السّحر ثمّ جلست کجلستی الأولى و وضعت رأسی علی رکتی فلما رفعت رأسی لم أر ما علی الجدار شیئا و کان المذی أراه مکتوبا رطباً کأنّہ کتب فی تلك السّاعه قال فانفلق الصّبح و فتح الباب و خرجت من هناک.

۹۵۶۵

حدّثنا أبو علیّ محمّد بن أحمد بن محمّد بن یحییٰ المعاذی النّیسابوری قال:

حدّثنا أبو الحسن علیّ بن أحمد بن علیّ البصریّ المعدّل قال رأى رجل من الصّالحین فیما یرى النّائم رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیہ و آله فقال یا رسول اللّٰه من أزور من أولادک فقال صلّی اللّٰه علیہ و آله إنّ من أولادی من أتانی مسموما و إنّ من أولادی من أتانی مقتولا قال:

فقلت له: فمن أزور منهم یا رسول اللّٰه او رقعہ می بیند این دو بیت بر او نوشته:

هر که دوست دارد قبری را زیارت کند که خدا از زائر آن رفع حزن کرده و او را فرج دهد

پس بیاید این قبری را که خداوند یک تن از دودمان پیامبر را در آن مسکن داده، زیارت کند

آن مصری گفت: پس برخاستم و مشغول نماز شدم، در وقت سحر، بعد از آن بنشستم همچو بار اوّل و سر به زانو نهادم چون سر برداشتم، آن نوشته و رقعہ بر دیوار ندیدم و آن کہ دیدم تازه نوشته شدہ بود و تروتازہ بود گویا همان ساعت نوشته بودند؛ پس صبح شد و در بگشود و بیرون آمدم.

۹۵۶۵

ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن یحیی معاذی نیشابوری گوید: روایت کرد برای ما ابو الحسن علی بن احمد بن علی بصری معدل کہ گفت: مردی از صلحا رسول خدا صلّی اللّٰه علیہ و آله را در خواب دید و بہ حضرت عرض کرد: یا رسول اللّٰه از اولاد تو کہ را زیارت کنم؟! فرمود:

اولاد من بعضی نزد من می آیند مسموم و بعضی می آیند مقتول، گفت عرض کردم:

پس کدام را زیارت کنم یا رسول الله!

ص: ۵۵۴

مع تشّنت مشاهدہم أو قال أماکنہم قال من هو أقرب منك یعنی بالمجاورہ و هو مدفون بأرض الغربہ قال: فقلت: یا رسول اللہ تعنی الرّضا علیہ السّلام فقال صلّی اللّٰہ علیہ و آلہ: قل صلّی اللّٰہ علیہ قل صلّی اللّٰہ علیہ ثلاثا.

۹۵۷ ۶

حدّثنا أبو علیّ محمد بن أحمد بن محمد بن یحیی المعاذی قال: حدّثنا أبو عمرو محمد بن عبد اللّٰہ الحکمیّ الحاکم بنوقان قال خرج علینا رجلان من الرّیّ برسالہ بعض السّلاطین بہا إلى الأمير نصر بن أحمد ببخارا و كان أحدهما من أهل الرّیّ و الآخر من أهل قمّ و كان القمّیّ علی المذهب الّذی كان قدیما بقمّ فی النّصب و كان الرّازیّ متشیّعاً فلمّا بلغا بنیساہور قال الرّازیّ للقمّیّ أ لا- تبدأ بزیارہ الرّضا علیہ السّلام ثمّ نتوجّه إلى بخارا فقال القمّیّ قد بعثنا سلطاننا برسالہ إلى الحضرة ببخارا فلا يجوز لنا أن نشتغل بغيرها حتّی نفرغ منها فقصدنا البخارا و أدّیا الرّسالہ و رجعا حتّی إذا حاذیا طوس فقال الرّازیّ للقمّیّ أ لا تزور الرّضا علیہ السّلام فقال خرجت کہ مکان ہاشان یا مشاهدشان دور است، فرمود:

کسی را زیارت کن کہ بہ تو نزدیکتر است و تو با آن مجاوری و او در زمین غربت مدفون است، گفت: پس عرض کردم: یا رسول اللّٰہ مرادتان رضا علیہ السّلام است، فرمود: بگو صلّی اللّٰہ علیہ و آلہ سہ بار.

۹۵۷ ۶

ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن یحیی معاذی گوید: روایت کرد برای ما ابو عمرو و محمد بن عبد اللّٰہ حکمی حاکم بنوقان کہ گفت: دو مرد از ری بیرون آمدند کہ بعضی از سلاطین ایشان را بہ بخارا نزد امیر نصر بن احمد بہ رسالت فرستادہ بود، یکی از آن دو اہل ری بود و دیگری اہل قم و قمی بر مذهب قدیم اہل قم بود در نصب و از ری شیعہ بود چون بہ نیشابور رسیدند رازی با قمی گفت:

اوّل زیارت امام رضا علیہ السّلام بکنیم و بعد از آن متوجہ بخارا شویم، قمی گفت: سلطان ما را بہ رسالتی بہ بخارا فرستادہ است، جایز نیست کہ بہ کار دیگر مشغول شویم تا از آن فارغ نشویم پس بہ بخارا رفتند و رسالت بگذارند و باز گشتند تا برابر طوس رسیدند. رازی با قمی گفت: زیارت امام رضا علیہ السّلام نمی کنیم؟ گفت:

ص: ۵۵۵

من الرّیّ مرجئاً لا أرجع إليها رافضياً قال فسلم الرازی أمتعه و دوابّه إلیه و ركب حماراً و قصد مشهد الرضا علیه السّلام و قال لخدّام المشهد خلّوا لی المشهد هذه اللّیله و ادفعوا إلیّ مفتاحه ففعلوا ذلك قال فدخلت المشهد و غلّقت الباب و زرت الرضا علیه السّلام ثمّ قمت عند رأسه و صلّیت ما شاء الله تعالی و ابتدأت فی قراءه القرآن من أوّله قال فکنت أسمع صوتاً بالقرآن كما أقرأ فقطعت صوتی و زرت المشهد کلّه و طلبت نواحیه فلم أر أحداً فعدت إلی مکانی و أخذت فی القراءه من أوّل القرآن فکنت أسمع الصّوت كما أقرأ لا ینقطع فسکّت هنیئّه و أصغیت بأذنی فإذا الصّوت من القبر فکنت أسمع مثل ما أقرأ حتّی بلغت آخر سورّه مریم علیها السّلام فقرأت یوم نحشّر المتّقین إلی الرّحمن وفداً و نسوق المجرمین إلی جهنّم وردا فسمعت الصّوت من القبر یوم یحشّر المتّقون إلی الرّحمن وفداً و یساق المجرمون إلی جهنّم وردا حتّی ختمت القرآن و ختم فلما أصبحت رجعت إلی نوقان فسألّت من بها من المقرّئین عن هذه القراءه فقالوا از قم مرجئه بیرون آمدم و رافضه بازنگردم. پس رازی اسباب و چارپایان خود به او سپرد و بر خری سوار شد و سوی مشهد امام رضا علیه السّلام رفت و با خادمان مشهد گفت: امشب کلید این مشهد را به من دهید، آنان چنین کردند گفت: داخل مشهد شدم و درها ببستم و زیارت امام رضا علیه السّلام کردم پیش سر به نماز ایستادم و ابتدا در قرائت قرآن از اوّل نمودم آوازی می شنیدم که همراه من قرآن می خواند قرائت را بریدم و همه جای مشهد بگشتم و در نواحی جستجو کردم کسی ندیدم پس بازگشتم و مشغول قرائت شدم از اوّل قرآن و آن آواز می شنیدم که هرچه من می خواندم او نیز می خواند و منقطع نمی شد؛ لحظه ای خاموش شدم و گوش داشتم، یافتم که آواز از قبر می آید و هم چنین هرچه می خواندم مثل آن می شنیدم تا به آخر سورّه مریم علیها السّلام رسیدم و خواندم یوم نحشّر المتّقین إلی الرّحمن وفداً* و نسوق المجرمین إلی جهنّم ورداً آواز قبر می شنیدم که می خواند یوم نحشّر المتّقین إلی الرّحمن وفداً* و نسوق المجرمین إلی جهنّم ورداً تا من قرآن را ختم کردم چون صبح شد به نوقان بازگشتم و از قاریان آن جا پرسیدم از این قرائت. گفتند:

هذا في اللفظ و المعنى مستقيم لكننا لا نعرفه في قراءه أحد قال فرجعت إلى نيسابور فسألت من بها من المقرئين عن هذه القراءه فلم يعرفها أحد منهم حتى رجعت إلى الرّیّ فسألت بعض المقرئين عن هذه القراءه فقلت من قرأ يوم يحشر المتّقون إلى الرّحمن وفدا و يساق المجرمون إلى جهنّم وردا فقال لی من أين جئت بهذا فقلت وقع لی احتیاج إلى معرفتها فی أمر حدث لی فقال هذه قراءه رسول الله صلّى الله علیه و آله من روايه أهل البيت عليهم السّلام ثمّ استحكاني السّبب الّذی من أجله سألت عن هذه القراءه فقصصت علیه القصّه و صحّت لی القراءه.

۹۵۸۷

حدّثنا أبو علیّ محمّد بن أحمد بن محمّد بن يحيى المعاذی قال: حدّثنا أبو الحسن محمّد بن أبي عبد الله الهرويّ قال حضر المشهد رجل من أهل بلخ و معه مملوك له فزار هو و مملوكه الرضا علیه السّلام و قام الرّجل عند رأسه يصلّي و مملوكه يصلّي عند رجليه فلمّا فرغا من صلاتهما سجدا فأطالا سجودهما فرفع الرّجل رأسه این به حسب لفظ و معنی درست است اما نمی دانیم قرائت کیست، گفت: برگشتم به نیشابور و از قاریان آنجا پرسیدم، هیچ کدام ندانست تا برگشتم به ری و از بعضی قاریان آنجا پرسیدم که کسی چنین قرائت کرده یوم يحشر المتّقون إلى الرّحمن وفدا و يساق المجرمون إلى جهنم وردا، گفت:

قرائت از کجا آورده ای؟ گفتم: احتیاجی افتاده به دانستن آن در کاری که روی داده. گفت: این قرائت رسول خدا صلّى الله علیه و آله از طریق روایت اهل بیت عليهم السّلام است، سپس سبب سؤال را پرسید قصّه را گفتم و قرائت نزد من به صحّت پیوست.

۹۵۸۷

ابو علیّ محمّد بن احمد بن محمد بن يحيى معاذی گوید: روایت کرد برای ما ابو الحسن محمد بن ابی عبد الله هروی که گفت: مردی از اهل بلخ به مشهد مقدّس در آمد با او مملوك او بود، او و مملوكش زیارت کردند و آن مرد در جانب سر نماز می گزارد و مملوكش در جانب پا چون از نماز فارغ شدند هردو به سجده رفتند زمانی دراز؛ پس مرد سر از

ص: ۵۵۷

من السَّيِّجُودِ قَبْلَ الْمَمْلُوكِ وَ دَعَا بِالْمَمْلُوكِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّيِّجُودِ وَقَالَ لُبَيْكَ يَا مَوْلَايَ فَقَالَ لَهُ تَرِيدُ الْحَرِّيَّةَ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ أَنْتَ حَرٌّ لَوْجَهَ اللَّهِ تَعَالَى وَ مَمْلُوكَتِي فَلَانَهُ بِيْلَخُ حَرَّهُ لَوْجَهَ اللَّهِ تَعَالَى وَ قَدْ زَوَّجْتُهَا مِنْكَ بِكَذَا وَ كَذَا مِنَ الصَّدَاقِ وَ ضَمَنْتَ لَهَا ذَلِكَ عَنْكَ وَضِيعَتِي الْفَلَانَةَ وَقَفَ عَلَيْكُمَا وَ عَلَى أَوْلَادِكُمَا وَ أَوْلَادِ أَوْلَادِكُمَا مَا تَنَاسَلُوا بِشَهَادَةِ هَذَا الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَكَى الْغَلَامُ وَ حَلَفَ بِاللَّهِ تَعَالَى وَ بِالْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ مَا كَانَ يَسْأَلُ فِي سَجُودِهِ إِلَّا هَذِهِ الْحَاجَةَ بَعَيْنِهَا وَ قَدْ تَعَرَّفْتُ الْإِجَابَةَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِهَذِهِ السَّرْعَةِ.

۹۵۹ ۸

حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ الْمَعَاذِيُّ قَالَ:

حَدَّثَنَا أَبُو النَّصْرِ الْمُؤَذِّنُ النِّسَابُورِيُّ قَالَ أَصَابَتْنِي عِلَّةٌ شَدِيدَةٌ ثَقُلَ مِنْهَا لِسَانِي فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى الْكَلَامِ فَخَطَرَ بِيَالِي أَنْ أَزُورَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَدْعُو اللَّهَ تَعَالَى عِنْدَهُ وَ أَجْعَلَهُ شَفِيعِي إِلَيْهِ حَتَّى يِعَافِيَنِي مِنْ عِلَّتِي وَ يَطْلُقَ لِسَانِي فَرَكِبْتُ حِمَارًا وَ قَصَدْتُ الْمَشْهَدَ وَ زَرْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَمْتُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَ صَلَّيْتُ سَجْدَةً بَرَدَاثَ بِيْشِ از مملوک و او را بخواند سر برداشت و گفت: لَبَيْكَ يَا مَوْلَايَ. بِهِ اَوْ كَفْتُ:

می خواهی آزاد شوی؟ گفت: آری. گفت: تو آزادی در راه خدا و آن کنیز من فلان در بلخ آزاد است و او را به زنی به تو دادم به این و این و من آن مهر از جانب تو ضامن شدم و فلان ملک من وقف است بر شما و اولاد شما و اولاد شما چندانی که تناسل کنند به شهادت این امام علیه السَّلَام پس غلام بگریست و سوگند خورد به خدای عزّ و جلّ و به امام که او در سجود خویش جز آن حاجت به عینه نخواست و چنین زود حاجت او برآورده شد.

۹۵۹ ۸

ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن یحیی عطار معاذی گوید: روایت کرد برای ما ابو نصر مؤذن نیشابوری که گفت: مرا عِلَّتِي رسید و زبانم از آن گران شد چنان چه نمی توانستم سخن بگویم. در خاطر من گذشت که زیارت امام رضا علیه السَّلَام کنم و در آن جا دعا کنم و از خدای تعالی شفا مسئلت کنم و امام را شفیع گردانم؛ پس بر خری سوار شدم و قاصد مشهد گشتم و زیارت آن حضرت کردم و در جانب سر دو رکعت

ص: ۵۵۸

رکعتین و سجدت و کنت فی الدّعاء و التّضرّع مستشفعا بصاحب هذا القبر إلى الله تعالى أن يعافيني من علّتي و يحلّ عقده لسانی فذهبت فی النّوم فی سجودی فرأيت فی المنام كأنّ القبر قد انفرج و خرج منه رجل کهل آدم شدید الأدمه فدنا منی و قال لی یا أبا نصر قل لا إله إلاّ الله قال فأومأت إليه کیف أقول و لسانی مغلق قال فصاح علیّ صیحه فقال تنکر لله قدره قل لا إله إلاّ الله قال فانطلق لسانی فقلت لا إله إلاّ الله و رجعت إلى منزلی راجلا و کنت أقول لا إله إلاّ الله و انطلق لسانی و لم ینغلق بعد ذلک.

۹۶۰ ۹

حدّثنا أبو علیّ محمّد بن أحمد المعاذی قال سمعت أبا النّصر المؤدّب يقول امتلأ السّیل یوما بسناباد و کان الوادی أعلى من المشهد فأقبل السّیل حتّى إذا قرب من المشهد خفنا علی المشهد منه فارتفع بإذن الله و وقع فی قناه أعلى من الوادی و لم يقع فی المشهد منه شیء.

نماز گزاردم و به سجده رفتم و دعا و تضرع می کردم و صاحب قبر را شفیع می ساختم که مرا از آن علّت عافیت بخشد و گره از زبان من بردارد؛ پس در سجده خوابم برد در خواب دیدم که گویا قبر باز شد و مردی بیرون آمد به سن کهولت، سخت گندم گون به من نزدیک شد و گفت: یا ابا نصر بگو لا اله الاّ الله، من با اشارت گفتم: زبانم بسته است چگونه بگویم؟ بر من بانگ زد و گفت: منکر قدرت خدای می شوی، بگو لا اله الاّ الله؛ پس زبانم گشوده شد و گفتم: لا اله الاّ الله و به خانه باز گشتم پیاده و می گفتم: لا اله الاّ الله؛ پس زبانم باز شد و بعد از آن بسته نشد.

۹۶۰ ۹

ابو علی محمد بن احمد معاذی گوید: از ابو نصر مؤذن نیشابوری شنیدم که می گفت:

سیلی عظیم از ناحیه سناباد به سوی مشهد سرازیر شد که خوف آن می رفت بقعه و مزار را ویران نماید اما به خواست خدا منحرف شد و در قناتی که بالاتر از وادی بود بریخت و هیچ در مشهد نریخت.

ص: ۵۵۹

حدَّثنا أبو الفضل محمد بن أحمد بن إسماعيل السليطي النيسابوري قال:

حدَّثني محمد بن أحمد السنائي النيسابوري قال كنت في خدمه الأمير أبي نصر بن أبي علي الصَّغاني صاحب الجيش و كان محسنا إلى فصحبته إلى صغانيان و كان أصحابه يحسدونني على ميله إلى و إكرامه لي فسلم إلي في بعض الأوقات كيسا فيه ثلاث آلاف درهم و بخرمه و أمرني أن أسلمه في خزانته فخرجت من عنده فجلست في المكان الذي يجلس فيه الحاجب و وضعت الكيس عندي و جعلت أحدث الناس في شغل لي فسرق ذلك الكيس فلم أشعر به و كان للأمير أبي النصر غلام يقال له خطلخ تاش و كان حاضرا فلما نظرت لم أر الكيس فأنكر جميعهم أن يعرفوا له خبرا و قالوا لي ما وضعت هاهنا شيئا فما وضعت هذا إلا افتعالا و كنت عارفا بحسدهم لي فكرهت على تعريف الأمير أبي نصر الصَّغاني لذلك خشيه أن يتهمني فبقيت متحيرا متفكرا ۹۶۱ ۱۰

ابو الفضل محمد بن احمد بن اسماعيل سليطي نيشابوري گوید:روایت کرد برای ما محمد بن احمد سنائی نیشابوری که گفت:در خدمت امیر ابی نصر صغانی صاحب جیش و سپهسالار بودم و او با من نیکویی می کرد و همراه او به صغانیان رفتم و یاران او بر من حسد می بردند که او مرا اکرام می کرد؛پس وقتی به من کیسه سر به مهری داد که در او سه هزار درهم بود و گفت:به خزانه تسلیم کنم از پیش او بیرون آمدم و در جای که حاجبان می نشینند،بنشستم و کیسه را پیش خود نهادم و با مردم به سخن و کاری که داشتم، مشغول شدم آن کیسه را دزدیدند و من با خبر نشدم و امیر ابی نصر غلامی داشت به نام خطلخ تاش و او حاضر بود چون نظر کردم و کیسه را ندیدم به آنان گفتم همگی منکر شدند و گفتند:ما خبر نداریم و گفتند:تو این جا چیزی ننهادی و این ها را می سازی و من می دانستم حسد ایشان را؛پس نخواستم این قضیه را به امیر ابو نصر بگویم که ترسیدم مرا متهم سازد و متفکر بودم و متحیر بماندم

لا أدري من أخذ الكيس و كان أبي إذا وقع له أمر يحزنه فزع إلى مشهد الرضا عليه السلام فزاره و دعا الله تعالى عنده و كان يكفي ذلك و يفرج عنه فدخلت إلى الأمير أبي نصر من الغد فقلت له أيها الأمير تأذن لي في الخروج إلى طوس فلي بها شغل فقال لي و ما هو قلت لي غلام طوسي فهرب مني و قد فقدت الكيس و أنا أتهمه به فقال لي انظر أن لا تفسد حالك عندنا فقلت أعوذ بالله من ذلك فقال لي و من تضمن لي الكيس إن تأخرت فقلت له إن لم أعد بعد أربعين يوما فمترلي و ملكي بين يديك فكتب إلى أبي الحسن الخزاعي بالقبض على جميع أسبابي بطوس فأذن لي فخرجت و كنت أكثرى من منزل إلى منزل حتى وافيت المشهد على ساكنه السلام فزرت و دعوت الله تعالى عند رأس القبر أن يطلعني على موضع الكيس فذهب بي النوم هناك فرأيت رسول الله صلى الله عليه و آله في المنام يقول لي قم فقد قضى الله حاجتك فقممت و جددت الوضوء و صليت ما شاء الله تعالى و دعوت فذهب بي النوم فرأيت نبي دانستم كيسه را که برده و پدر من هرگاه او را امری روی می داد پناه به مشهد امام رضا علیه السلام می برد و آن جا دعا می کرد و آن ساخته می شد و اندوه از او زایل می گشت پس فردا نزد ابو نصر رفتم و گفتم: ای امیر رخصت می دهی مرا که به طوس روم که آن جا کاری دارم. گفت: چه کار؟ گفتم: غلام طوسی داشتم گریخته است و کیسه پیدا نیست و به او گمان دارم، گفت: در کار خود دقت کن که اعتقاد ما را به خود فاسد نکنی به خیانت، گفتم: به خدا پناه می برم از آن. گفت: تو می روی ضامن کیسه ما که می شود اگر دیر کنی. گفتم: اگر بعد از چهل روز بازنگردم منزل و ملک پیش تو است بنویس به ابی الحسن خزاعی که اسبابت در طوس همه فراگیرد پس مرا اذن داد و من منزل کرایه می کردم تا به مشهد مقدس رسیدم و زیارت کردم و در جانب سر دعا کردم و از خدا مسئلت نمودم که مرا اطلاع دهد که کیسه کجاست، پس آن جا خوابم ربود و در خواب رسول خدا صلى الله عليه و آله را دیدم که به من فرمود: برخیز که خدای تعالی حاجت تو را برآورده برخاستم و وضو تازه کردم و نماز گزاردم و دعا خواندم، باز خوابم برد، در خواب

رسول الله صَلَّى الله عليه وآله في المنام فقال لى الكيس سرقه خطلخ تاش و دفنه تحت الكانون فى بيته و هو هناك بختم أبى نصر الصّغانيّ قال فانصرفت إلى الأمير أبى نصر قبل الميعاد بثلاثه أيام فلما دخلت عليه فقلت له قد قضيت لى حاجتى فقال الحمد لله فخرجت و غيرت ثيابى و عدت إليه فقال أين الكيس فقلت له الكيس مع خطلخ تاش فقال من أين علمت فقلت أخبرنى به رسول الله صَلَّى الله عليه وآله فى منامى عند قبر الرضا عليه السلام قال فاقشعرّ بدنه لذلك و أمر بإحضار خطلخ تاش فقال له أين الكيس الذى أخذته من بين يديه فأنكر و كان من أعزّ غلمانہ فأمر أن يهدّد بالضرب فقلت أيها الأمير لا تأمر بضربه فإن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله قد أخبرنى بالموضع الذى وضعه فيه قال و أين هو قلت هو فى بيته مدفون تحت الكانون بختم الأمير فبعث إلى منزله بثقه و أمر بحفر موضع الكانون فتوجّه إلى منزله و حفر و أخرج الكيس مختوما فوضعه بين يديه فلما نظر الأمير إلى الكيس و ختمه عليه قال لى يا أبا نصر لم أكن عرفت فضلك قبل هذا رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله را دیدم با من فرمود: کیسه را خطلخ تاش دزدیده و در زیر تنور خانه اش دفن کرده است، کیسه همان جاست به همراه مهر ابی نصر صغانی، برگشتم نزد جابر بن ابی نصر سه روز زودتر از ميعاد و چون داخل شدم. گفتم: حاجتم روا شد. گفت: الحمد لله؛ پس بیرون آمدم و جامه گردانیدم و نزد او بازگشتم. گفت: کجاست کیسه؟ گفتم: کیسه نزد خطلخ تاش است. گفت: از کجا دانستی؟ گفتم: رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله در خواب نزد قبر امام رضا عليه السلام به من گفت، امیر از این سخن بلرزید و فرمود تا خطلخ تاش را حاضر کنند و به او گفت: کیسه ای که برداشتی کجاست؟ او منکر شد و او از همه غلامان عزیزتر بود، او را به ضرب تهدید کرد. گفتم: ای امیر زدن او در کار نیست که رسول الله صَلَّى الله عليه وآله مرا خبر داده به موضعی که کیسه آن جا نهاده است. گفت: کجا نهاده است؟ گفتم: در خانه اش زیر تنور مدفون است به مهر امیر پس کس مورد اعتمادی به خانه او فرستاد و فرمود که جای تنور را بکنند، او برفت و بکند و کیسه را بیرون آورد هم چنان مهر بر نهاده و پیش او بر زمین نهاد و امیر چون آن کیسه و مهر بر آن بدید. گفت: یا ابا نصر من فضل و قدرت را

الوقت و سَأَزِيدُ فِي بَرِّكَ و إِكْرَامِكَ و تَقْدِيمِكَ و لَوْ عَرَفْتَنِي أَنَّنِي تَرِيدُ قَصْدَ الْمَشْهَدِ لَحَمَلْتُكَ عَلَى دَابَّةٍ مِنْ دَوَابِّي قَالَ أَبُو نَصْرٍ فَخَشِيتُ أَوْلَئِكَ الْأَتْرَاكَ أَنْ يَحْقُدُوا عَلَيَّ مَا جَرَى فَيُوقِعُونِي فِي بَلِيَّةٍ فَاسْتَأْذَنْتُ الْأَمِيرَ وَ جِئْتُ إِلَى نِيسَابُورَ وَ جَلَسْتُ فِي الْحَانُوتِ أَبِيعُ التَّبْنَ إِلَى وَقْتِي هَذَا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

۹۶۲ ۱۱

حَدَّثَنَا أَبُو الْفَضْلِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ السَّيْلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ الْحَاكِمَ الرَّازِيَّ صَاحِبَ أَبِي جَعْفَرِ الْعَتَبِيِّ يَقُولُ بَعَثَنِي أَبُو جَعْفَرِ الْعَتَبِيُّ رَسُولًا إِلَى أَبِي مَنْصُورِ بْنِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ الْخَمِيسِ اسْتَأْذَنْتُهُ فِي زِيَارَةِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ اسْمَعْ مِنِّي مَا أَحَدَّثَكَ بِهِ فِي أَمْرِ هَذَا الْمَشْهَدِ كُنْتُ فِي أَيَّامِ شَبَابِي أَتَصَعَّبُ عَلَى أَهْلِ هَذَا الْمَشْهَدِ وَ أَتَعَرَّضُ الرَّؤُورَ فِي الطَّرِيقِ وَ أَسْلُبُ ثِيَابَهُمْ وَ نَفَقَاتَهُمْ وَ مَرْقَعَاتَهُمْ فَخَرَجْتُ مُتَصَيِّدًا ذَاتَ يَوْمٍ وَ أُرْسَلْتُ فَهَذَا عَلَى غَزَالٍ فَمَا زَالَ يَتْبَعُهُ حَتَّى أَلْجَأَهُ إِلَى حَائِطِ الْمَشْهَدِ فَوَقَفَ الْغَزَالُ وَ وَقَفَ الْفَهْدُ مُقَابِلَهُ لَا يَدْنُو مِنْهُ فَجَهَدْنَا تَا أَيْنَ وَقْتُ نَمِي دَانَسْتُمْ وَ بَعْدَ أَزْآنَ بَا تَوَاكِرَامَ وَ نَكْوِي بِبِشْتَرِ كَنَمَ وَ أَكْرَبَا مِنْ مِي كَفْتِي كِه قَصْدَ مَشْهَدِ دَارِي تَوَا رَا بَرِيكِي أَزْ اَسْبَهَايْ خُودِ سَوَارِ مِي كَرْدَم. أَبُو نَصْرٍ كَفْت: مَنْ پَسْ أَزْ أَآنْ أَزْ تَرْكَانِ تَرْسِيدَمْ كِه بِه سَبَبِ أَآنْ وَاقِعِه بَا مِنْ كِينِه وَرَزَنْدَ وَ مَرَا دَرِ بَلِيتِي أَفْكَنَنْدَ أَزْ اَمِيرِ اِذْنِ خَوَاسْتَمْ وَ بِه نِشَابُورِ رَفْتَمْ وَ دَرِ دَكَانِ نَشَسْتَمْ وَ كَاهِ مِي فَرْوَشَمْ تَا اَمْرُوز.

۹۶۲ ۱۱

أَبُو الْفَضْلِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ سَلِطِي كَفْت: أَزْ حَاكِمِ رَازِي يَارِ اَبِي جَعْفَرِ عَتَبِي شَنِيدَمْ كِه مِي كَفْت: مَرَا اَبُو جَعْفَرِ عَتَبِي بِه رِسَالَتِ فَرْسَتَادِ نَزْدِ اَبِي مَنْصُورِ بْنِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ چُونِ رُوزِ پَنْجِ شَنْبِه شَدْ، أَزْ اَوِ اِذْنِ خَوَاسْتَمْ، دَرِ زِيَارَتِ اِمَامِ رَضَا عَلَيْهِ السَّلَامْ، كَفْت:

حَدِيثِي بَا تَوَا كُوِيْمْ أَزْ كَارِ اَيْنِ مَشْهَدِ، مَنْ دَرِ جَوَانِي تَعَرَّضُ مِي كَرْدَمْ بَرِ اَهْلِ اَيْنِ مَشْهَدِ وَ رَاهِ بَرِ زَوَّارِ أَآنْ مِي بَسْتَمْ وَ جَامِه هَاشَانِ مِي رِبُودَمْ، رُوزِي بَرَايِ صِيدِ أَآنْ جَا رَفْتَمْ آهَوِيِي رَا دِيدَمْ وَ تَازِي خُودِ رَا پِي اَوِ فَرْسَتَادَمْ، تَازِي اَوِ رَا تَعْقِيبِ مِي كَرْدَ تَا آهَوِ بِه دَاخِلِ مَشْهَدِ پَنَاهِ بَرْدَ وَ تَازِي دَرِ مُقَابِلِ أَآنْ اَيْسْتَادِ وَ نَزْدِيكِ نَمِي رَفْت

ص: ۵۶۳

كُلَّ الجهد بالفهد أن يدنو منه فلم ينبعث و كان متى فارق الغزال موضعه يتبعه الفهد فإذا التجأ إلى الحائط رجع عنه فدخل الغزال حجرا في حائط المشهد فدخلت الرِّباط فقلت لأبى النصر المقرئ أين الغزال الذى دخل هاهنا الآن فقال لم أره فدخلت المكان الذى دخله فرأيت بعر الغزال و أثر البول و لم أر الغزال و فقدته فنذرت الله تعالى أن لا- أودى الزَّوَّار بعد ذلك و لا أتعرَّض لهم إلا بسبيل الخير و كنت متى ما دهمنى أمر فزعت إلى هذا المشهد فزرتة و سألت الله تعالى فيه حاجتى فيقضيها لى و لقد سألت الله تعالى أن يرزقنى ولدا ذكرا فرزقنى ابنا حتَّى إذا بلغ و قتل عدت إلى مكانى من المشهد و سألت الله تعالى أن يرزقنى ولدا ذكرا فرزقنى ابنا آخر و لم أسأل الله تعالى هناك حاجه إلا قضاها لى فهذا ما ظهر لى من بركه هذا المشهد على ساكنه السَّلام.

و من آنچه می کردم که نزدیک شود نمی شد، چون آهو از جای خود حرکت می کرد تازی آن را دنبال می کرد تا آهو داخل صحن گردید و تازی در همان موضع ایستاد چون به دیوار می رسید، می ایستاد، آهو در حجره ای داخل شد و من داخل صحن شدم و ندیدم، از ابو نصر پرسیدم: آهوئی که داخل شد کجا رفت؟! گفت: ندیدم، جایی که آهو در شده بود، در شدم پیک و اثر بول آهو دیدم و او را نیافتم، با خدا عهد کردم متعرَّض زوَّار نشوم مگر برای خیر، پس از آن هروقت مرا مشکلی می آمد به زیارت حضرت می رفتم و دعا و زاری می کردم و از خدا حاجت خود می خواستم و خداوند مرحمت می فرمود، از خدا خواستم به من پسری عنایت فرماید دعایم مستجاب شد چون به بلوغ رسید او را کشتند، باز به مشهد رفته و از خدا پسری خواستم و خدا دوم بار عنایت کرد و تا حال حاجتی از خدا نخواستم ام جز این که عطا فرموده و این همان است که برای من از برکت این مرقد مطهر خداوند- بر ساکنش درود فرستد- به ظهور رسیده.

حَدَّثَنَا أَبُو الْفَضْلِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ السَّيْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْفَضْلِ السَّيْلِيُّ قَالَ خَرَجَ حَمُويَه صَاحِبُ جَيْشِ خِرَاسَانَ ذَاتَ يَوْمٍ بَنِيَسَابُورَ عَلَى مَيْدَانِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ لِيَنْظُرَ إِلَى مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنَ الْقَوَادِ [بَاب] بِيَابِ عَقِيلٍ وَكَانَ قَدْ أَمَرَ أَنْ يُبْنَى وَيُجْعَلَ بِيَمَارِسْتَانَ فَمَرَّ بِهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَغْلَامٍ لَهُ أَتَّبِعْ هَذَا الرَّجُلَ وَرَدَّهُ إِلَى دَارِي حَتَّى أَعُودَ فَلَمَّا عَادَ الْأَمِيرُ حَمُويَه إِلَى الدَّارِ أَجْلَسَ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنَ الْقَوَادِ عَلَى الطَّعَامِ فَلَمَّا جَلَسُوا عَلَى الْمَائِدَةِ فَقَالَ لِلْغْلَامِ أَيْنَ الرَّجُلُ قَالَ هُوَ عَلَى الْبَابِ قَالَ أَدْخِلْهُ فَلَمَّا دَخَلَ أَمَرَ أَنْ يُصَبَّ عَلَى يَدِهِ الْمَاءُ وَأَنْ يُجْلَسَ عَلَى الْمَائِدَةِ فَلَمَّا فَرَّغَ قَالَ لَهُ أَمْعَكَ حِمَارٌ قَالَ لَا فَأَمَرَ لَهُ بِحِمَارٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَمْعَكَ دِرَاهِمَ لِلتَّفَقُّهِ فَقَالَ لَا فَأَمَرَ لَهُ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ وَبِزُوجِ جَوَالِقِ خَوْزِيَّهِ وَبِسَفَرِهِ وَبِآلَاتِ ذِكْرِهَا فَأَتَى بِجَمِيعِ ذَلِكَ ثُمَّ التَفَتَ حَمُويَه إِلَى الْقَوَادِ فَقَالَ لَهُمْ أَتَدْرُونَ مِنْ هَذَا قَالُوا لَا قَالَ ااعلموا أَنِّي كُنْتُ فِي شَبَابِي زَرْتَ ۹۶۳ ۱۲

ابو الفضل محمد بن احمد بن اسماعيل سيلطي گويد: روايت كرد براي ما محمد بن ابى الفضل سيلطي كه گفت: حمويه امير لشكر خراسان در نيشابور روزي در ميدان حسين بن يزيد بود تا كساني از صاحب منصبان را كه با او باب عقيل بودند، ببيند، قبلا امر کرده بود در آن جا بيمارستاني بسازند، مردى گذشت حمويه غلامى را گفت تا او را به خانه امير برد و خود باز گردد، غلام چنين كرد و امير از كار خود فراغت يافته با صاحب منصبان به خانه باز گشت، چون بر سر سفره غذا نشستند امير از غلام پرسيد: آن مرد كجاست؟ غلام گفت: دم در ايستاده، گفت: او را بياور، چون وارد شد امير دستور داد آب آورده و دست اين مرد را بشويند، سپس بر سر سفره نشانيد و چون از غذا فارغ شدند به آن مرد گفت:

چارپا داري؟ گفت: نه، دستور داد چارپايي به او دادند، پرسيد: پولى به همراه داري؟ گفت: نه، فرمان داد هزار درهم پول و دو جوال خوزيه و خورجين و لوازم سفر براي او مهيا كردند، امير به صاحب منصبان گفت: مى دانيد اين مرد كيست؟ گفتند: نمى دانيم، گفت: در جواني زيارت

الرّضا عليه السّلام و علیّ أطمار رثّه و رأیت هذا الرّجل هناك و كنت أدعو الله تعالى عند القبر أن یرزقنی ولایه خراسان و سمعت هذا الرّجل یدعو الله تعالى و یسأله ما قد أمرت له به فرأیت حسن إجابته الله تعالى لی فیما دعوته فیہ ببرکه هذا المشهد فأحببت أن أری حسن إجابته الله تعالى لهذا الرّجل علی یدّی و لكن بینی و بینہ قصاص فی شیء قالوا ما هو قال إنّ هذا الرّجل لمّا رآنی و علیّ تلك الأطمار الرّثّه و سمع طلبتی بشیء عظیم فصغر عنده محلّی فی الوقت و رکلنی برجله و قال لی مثلک بهذا الحال یطمع فی ولایه خراسان و قود الجيش فقال له القوّاد أيّها الأمير اعف عنه و اجعله فی حلّ حتّی تكون قد أكملت الصّنیعه إلیه قال قد فعلت و كان حمویه بعد ذلك یرور هذا المشهد و زوج ابنته من زید بن محمّد بن زید العلویّ بعد قتل أبیه رض بجرجان و حوّله إلی قصره و سلّم إلیه ما سلّم من النّعمه کلّ ذلك لما كان یعرفه من برکه هذا المشهد و لمّا خرج أبو الحسین محمّد بن أحمد بن زیاد العلویّ رحمه الله و بايع له عشرون ألف رجل امام رضا علیه السّلام می کردم لباسهای کهنه ای داشتم در کنار مرقد مطهر از خدا می خواستم که امارت خراسان را روزی من گرداند و این مرد در کنار من دعا می کرد که خدا اسبابی را که امروز برای او مهیا کردم به او عطا کند چون حسن اجابت دعایم را در آن مشهد دیدم بسیار مایل بودم که خدا حوائج این مرد را به دست من حواله کند اما میان من و او تقاصی است، گفتند: چیست؟ گفت: این مرد در حرم چون مرا با لباسهای کهنه دید و دعاهايم را می شنید که از خدا مطلب بزرگی می خواهم مرا در نزد خود بسیار کوچک دید که توقعات بیجا می نمایم، تیپایی به من زد و گفت:

تو با این وضع طمع بیجایی داری توقع امارت خراسان و ریاست لشکر داری؟! صاحب منصبان گفتند: او را ببخش تا محبّت را در حقّ او تمام کرده باشی، امیر گفت: بخشیدم، حمویه پس از آن به زیارت حضرت می رفت و دختر خود را به زید بن محمد علوی داد پس از آن که پدرش در گرگان به قتل رسید، او را به قصر خود انتقال داد و آنچه انعام باید تسلیم وی کرد، تمام امور به برکتی بود که از مرقد مطهر امام رضا علیه السّلام دیده بود، زمانی که ابو الحسین احمد بن زیاد علوی خروج کرد و قریب بیست هزار تن از نیشابور با او بیعت کردند،

بنیسا بور آخذه الخلیفه بها و أنفذه إلى بخارا فدخل حمويه و رفع قیده و قال لأمیر خراسان هؤلاء أولاد رسول الله صلى الله عليه و آله و هم جیاع فیجب أن تکفیهم حتی لا یخرجوا إلى طلب المعاش فأخرج له رسما فی کل شهر و أطلق عنه و ردّه إلى نیسابور فصار ذلك سببا لما جعل لأهل الشرف ببخارا من الرسم و ذلك بیر که هذا المشهد علی ساکنه السلام.

۹۶۴ ۱۳

حدّثنا أبو العباس أحمد بن محمد بن أحمد بن الحسين الحاكم رضى الله عنه قال سمعت أبا علی عامر بن عبد الله البیوردی الحاكم بمرور الزود و كان من أصحاب الحديث يقول حضرت مشهد الرضا علیه السلام بطوس فرأيت رجلا تركيا قد دخل القبة و وقف عند الرأس و جعل يبکی و يدعو بالترکیه و يقول یا ربّ إن کان ابني حیا فاجمع بیني و بینه و إن کان میتا فاجعلنی من خبره علی علم و معرفه قال و كنت أعرف اللغه التترکیه فقلت له أيها الرجل ما لك فقال كان لی ولد و كان معی فی حرب إسحاق آباد ففقدته خلیفه او را دستگیر کرده و به بخارا فرستاد، حمويه بر او وارد شد و زنجیر از گردنش باز کرد و به امیر خراسان گفت: اینان فرزندان پیغمبر می باشند و گرسنگی می کشند واجب است امورشان را کفایت نمایی تا برای معاش به خروج ناچار نشوند، حمويه برای او مقرری قرار داد و به نیشابور باز گردانید و این عمل موجب شد که در بخارا سادات را وظیفه می دادند و این است برکت این مرقد شریف که بر ساکنش درود باد.

۹۶۴ ۱۳

احمد بن محمد حاکم گوید: عامر بن عبد الله بیوردی حاکم مرو و از جمله محدثین می گفت: در طوس به زیارت امام رضا علیه السلام رفتم، مردی ترک زبان را دیدم که وارد قبه شد و بالای سر امام ایستاد و شروع به گریه کرد و به زبان ترکی می گفت: خدای من! اگر فرزندم زنده است فاصله من و او را برگیر و ما را به هم برسان و اگر از دنیا رفته مرا از خبر او و محل دفنش آگاه ساز، چون ترکی می دانستم حاجت او را فهمیدم و از او پرسیدم: چرا بیتابی؟ گفت: فرزندی داشتم که در حرب اسحاق آباد با من بود، او را گم کردم

ص: ۵۶۷

و لا أعرف خبره و له أمّ تديم البكاء عليه فأنا أدعو الله تعالى هاهنا في ذلك لأئنّي سمعت أنّ الدّعاء في هذا المشهد مستجاب قال فرحمته و أخذته بيده و أخرجته لأضيفه ذلك اليوم فلما خرجنا من المسجد لقينا رجلا شابّ طوال مختطّ عليه مرقّعه فلما أبصر بذلك التّركيّ وثب إليه فعانقه و بكى و عرف كلّ واحد منهما صاحبه فإذا هو ابنه الّلهذى كان يدعو الله تعالى أن يجمع بيننا و بينه أو يجعله من خبره على علم عند قبر الرّضا عليه السّلام قال فسألته كيف وقعت إلى هذا الموضع فقال وقعت إلى طبرستان بعد حرب إسحاق آباد و ربّاني ديلمّي هناك فالآن لَمّا كبرت خرجت في طلب أبي و أمّي و قد كان خفي عليّ خبرهما و كنت مع قوم أخذوا الطّريق إلى هاهنا فجئت معهم فقال ذلك التّركيّ قد ظهر لي من أمر هذا المشهد ما صحّ لي به يقيني و قد آليت على نفسي أن لا أفارق هذا المشهد ما بقيت.

و الحمد لله أوّلا و آخرا و ظاهرا و باطنا و الصّلاه و السّلام على محمّد المصطفى و آله و سلّم تسليما كثيرا.

و سالهاست که از او خبری ندارم و مادرش شبانه روز در غم او ناله می کند آمده ام تا دعا کنم خداوند مشکلم را حل کند چون شنیده ام دعا در این مکان مستجاب است، عامر گوید: به حال او رقت کردم و دست او را گرفته تا از حرم به خانه برده و پذیرائی کنم، چون از مسجد خارج شدیم جوان بلندقامتی دیدیم که جامه و صله دار بر تن داشت، مرد ترکی تا چشمش به او افتاد برجست او را در آغوش گرفت و بنا کرد به گریه کردن و هردو یکدیگر را شناختند و او پسرش بود که سالها انتظارش را داشت و دعا می کرد که خدا او را به وی برساند و یا از خبرش آگاه کند، عامر گوید: پرسیدم چگونه به این جا آمدی؟ گفت: پس از قضیه اسحاق آباد به طبرستان افتادم و مردی از ديلم مرا به خانه خود برد و تربيت کرد، اکنون که به سن بلوغ رسیدم به سراغ پدر و مادرم بیرون آمدم و چون راه را نمی دانستم با گروهی همراه شده و به این جا رسیدم، مرد ترک زبان گفت: از این مرقد شریف چیزی که یقینم را محکم نمود دیدم و قسم یاد می کنم از مجاورت این مشهد تا زنده هستم دست برندارم.

و سپاس خدایی راست در ابتدا و انتها و آشکار و نهان و درود بر محمّد مصطفی و خاندانش و سلام فراوان بر آنها باد.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

